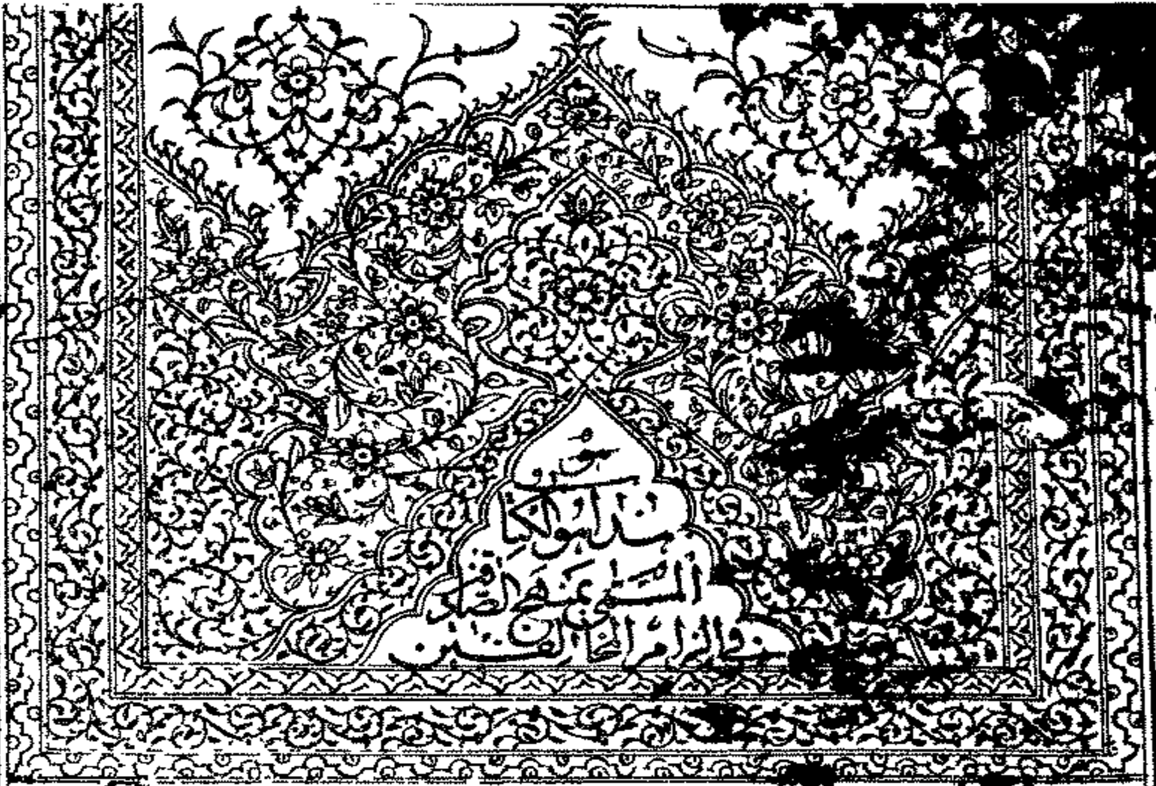
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل القرآن مصباحاً لظلم الظلام و صیّر الفرقان منهاجاً ... [illegible]
و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و صفیه محمد سید الانام و ... [illegible]

السلطان ... [illegible]

چون تفسیر کبیر و کتاب
مستطاب منهج الصادقین
عارف ربانی عالم صمدانی فاضل علامه
فتح الله کاشانی طاب ثراه که از جمله نفایس ... [illegible]
... [illegible] و محله الطباع بلند ... [illegible]
و عوام ... [illegible] لهذا در زمان سلطنت اعلیحضرت
الامجد الارفع الاشرف ... [illegible] مرتقاً فی نفس الخلایق
... [illegible] حاجی محمد ... [illegible]
... [illegible]
السلاطین خاقان الخواقین ... [illegible] ظل الله فی الارضین
سلطان صاحبقران خاقان ... [illegible] ابو المظفر
... [illegible] خلد الله ملکه و سلطانه
... [illegible]

تفسیر ... [illegible] بطبع ... [illegible] گردید
مطابق سنه ... [illegible] هجری النبویه





بسم الله الرحمن الرحیم

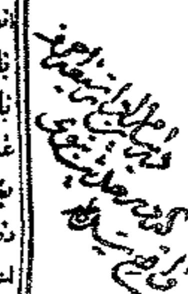
[illegible]

ومعظم ایشان پوشانند که صحیح کس مثل آن را نیاورده باشد و بعد از آن سبب کشف عورتم و کشف اعیب آنکه مخوابحی که بمیدر و نادر توما بدستغان آن حضرت علم قرآن بنا مر که اصل همه شریعت است بتراز احضرت مرویست که اذا جانکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فما وافق فاقبلوه وما خالف فاضربوا به عرض الحائط

هر جا که آن احادیث از من بشما رسد آن را عرض کنید بر کتاب خدا اگر قرآن پس آنچه موافق آن باشد قبول کنید و توجه آن نمایید و آنچه مخالف آن بود ترک آن نمایید
از این حدیث معلوم شد که علم قرآن اصل علوم شرعیست و از آن است که مفسران بعضی تفاسیر عربیه جامع بوده اند از تفاسیر فارسیه بهره تمام نداشتند بواسطه آنکه بعضی از آن بجهت تفاصیل جمیع لغات و ملخص تحقیقات
از و ذکر وجوه ترکیبات ... و بعضی بجهت کثرت الفاظ ... و عبارات نامستقیم باعث ملال ... و بعضی بجهت اختصار ... خاصل نشد تفسیر
کاشفی که جمیع احوال ... الفاظ بلیغه ... موافق و شرح ... صادقین ... اللّٰه علیهم اجمعین
نظر بهای ... مشتمل ... بر ... حسب الامر ... و با وجود این رعایت ایجاز و اختصار بنا علی هذا
بخواطر فاتر این فقیر ضعیف خادم الفقراء ... اللطیف ... ابن شکر اللّٰه فتح اللّٰه الشریف الکاشانی ...
غفر ذنوبه ... تقربا الی اللّٰه ... طلبا لمرضاته ... تفاسیر عربیه ... و احادیث ... کتب ...
کرده تفسیری ... باید که ... مشتمل ... قراءة سبعه ... مخالف ... متعرض قراءة ...
... و مصرعه ... آیات ... الرحمن ... اقتصر ...
وفضل سور و ... و بعضی ... احکام ... مناقب اهل البیت ...
ایشان ... و در ... مقصد اقصی مطلب اعلا از
این ... مسمی شد بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین ...
... العصمة و التوفیق ...
علمای کرام ... عظیم ... اگر ... عفو ...
نمایند ... نظر ...
در مسائل ... بیانی از ... مشتمل بر ده فصل **فصل اوّل** در ذکر اسامی بعضی
از قراء و رواة ... ایشان ... قراء سبعه ...
رواة ... عبد الله ... شعبه ...
ابو الحسن ... ابو عبد اللّٰه ... عبد الرحمن ... عبد الرحمن ...
در سنه ... عثمان ...
ملقب ... **قاری دوم** عبد اللّٰه ... مجاهد ...
در سنه ... عبد اللّٰه ... عبد الرحمن
ابن ... **قاری سیم** عاصم ...
... ابو بکر ... عبد الرحمن ... عبد اللّٰه ...
امیر المؤمنین ...
وفات ...
او ... حفص ...
... **قاری چهارم** ابو عمرو ...
... **قاری پنجم** ابو عمران ...
... عبد اللّٰه ...
... عبد اللّٰه ... **قاری ششم** حمزه
...
... **قاری هفتم** علی ...
...
... **فصل دوم** ...
...
...



[illegible]



[illegible] باشد از [illegible] غیر معتبر [illegible] اختلاف کرده اند [illegible]

[illegible] نزول القرآن علی سبعة احرف [illegible] محکم و متشابه [illegible] نقل کرده [illegible] نزول القرآن [illegible]

[illegible] محکم و متشابه و مجمل و مفصل [illegible] فصل [illegible]

[illegible] تفسیر القرآن [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

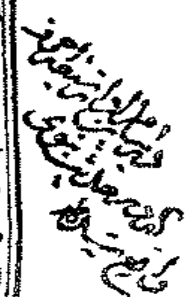
[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]

فصل [illegible]

[illegible]



[illegible]



تلاوت سمت یکی بنیر جز دیر تلاوت قرآن کنند او شنجا هر چه اراده حسب ... [illegible]

عبادات در عصر ... [illegible] ... علی بن الحسین بن ابی طالب ... [illegible]

نظر ... [illegible] ... عبد الله ... [illegible] ... از حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... رسول ... [illegible] ... قرآن ... [illegible]

[illegible]



امیرالمؤمنین ع که طبیع منقادان حضرت [illegible] ثواب قرآن [illegible] کسی که متصف باشد [illegible]

[illegible] باشد بلکه [illegible] ثواب [illegible] کسی که معتقد [illegible]

[illegible]

[illegible]



سوره فاتحة الکتاب بدانکه این سوره بنزد عبدالله عباس و قتاده مکی است و مجاهد گفته که مدنی است و اول صحیح است بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش یعنی سوره فاتحة الکتاب از گنجهای زیر عرش بمکه نزول اجلال یافته و ابن عباس روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله در مکه بادای رسالت برخواست نخست اول او این بود که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر و نیز معتبر است که آنحضرت بعد از بعثت مدتی در مکه اقامت نموده و نماز گزارده و بیشک نماز بی فاتحه نبوده و ابشان منقاد آنحضرت شده بنماز اقدام مینمودند و بنا بر حدیث مشهور از نبی صلی الله علیه و آله فرموده که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فاتحه جزو نماز است و شرط صحت او پس مکی باشد و بعضی گفته اند که این سوره دوبار نازل شده یکبار بمکه در وقتی که نماز فرض شد و بار دیگر بمدینه در حین تحویل قبله و عدد آیات او هفت است باتفاق جمیع علما و خلاف در آنست که بسم الله جزو آنست یا نه بعضی از اهل خلاف چون مالک و اوزاعی و ابو حنیفه از جمله هفت آیه شمردند و بسمله جزو فاتحه نیست و صحیح آنست که بسمله جزو سوره است و ائمه علیهم السلام بر این متفق اند و مذهب صحیح مشهور از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که فاتحة الکتاب سبع آیات احدیهن بسم الله الرحمن الرحیم و اجماع ائمه علیهم السلام مثبت این قول است و مبطل قول اول و همه اهل کوفه و مکه و فقهای ایشان و ابن عباس و شافعی نیز بر این قول اند و برای تبیین اثبات این قول و ابطال قول اول در تفسیر بسمله سخن خواهد آمد ان شاء الله و این سوره را نامهای متعدد است فاتحة الکتاب و سوره حمد و شکر و دعا و ام القرآن و ام الکتاب و سبع مثانی و وافیه و کافیه و اساس و شفا و صلوة و کنز و تعلیم مسئله و سوره مناجات و تفویض و تعبیر از تسمیه این بفاتحة الکتاب بجهت آنکه افتتاح کتاب باو شده و پیش از جمیع قرآن نازل گشته و اما حمد و شکر بجهت اشتمال او بر حمد الهی و شکر نعم بادشاهی و اما دعا بجهت آنکه متضمن نوع دعوات است بقوله اهدنا تا آخر و اما ام القرآن و ام الکتاب بواسطه آنکه ام بمعنی اصل جمع است و این سوره اصل قرآن است و جامع مقاصد او برای آنکه محتوی است بر اصول اسلام که ان عبارت است از معرفت خدا و تعبد او بامر و نهی و معرفت مبدأ و معاد و کیفیت ثواب بر وعد و وعید و سلوک طریق و احکام او که آن سلوک طریق مستقیم است منطوی است بر مراتب سعدا و منازل اشقیا و گفته اند که ام بمعنی امام است چون این سوره مقدم قرآن است از این جهت اسم سوره شد و اما سبع مثانی نیز از آنکه هفت آیت است و اکثر الفاظ مکرر و مثنی چون الله و رب و الرحمن و الرحیم و ایاک و ایاک و الصراط و صراط و علیهم و علیهم و المغضوب علیهم و الضالین و یا آنکه مثنی است باعتبار آنکه نصفی ثنای حق است و نصفی دعا و یا باعتبار دو نوع منقسم است بدو قسم و یا آنکه در نماز در هر رکعت مکرر خوانده میشود و یا جهت آنکه دو بار نازل گشته و اما وافی و کافی بسبب آنکه خواندن تمام سوره در نماز واجب است و تبعیض جایز نیست بخلاف سایر سور و قرائت اینسوره در نماز کافی است بی سوره دیگر و اما کافی بجهت آنکه اصل قرآن است و کافی است در حصول تمام مقاصد قرآن و اما اساس بجهت آنکه اساس و اصل قرآن است چنانکه گذشت و عبدالله عباس فرموده که هر چیزی را اساسی است و اساس دنیا مکه است و اساس آسمانها آسمان هفتم است و اساس زمینها زمین هفتم و اساس بهشتها بهشت عدن و اساس دوزخ درکه هفتم و اساس خلق آدم و اساس پیغمبران نوح و اساس بنی اسرائیل یعقوب و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه و اساس فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و اما شفا از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فاتحة الکتاب شفاء من کل داء و فاتحه شفای جمیع دردها و مرضها است و بتحقیق که از رسول خدا روایت کرده اند که در غزوه‌ای یکی از صحابه سوره فاتحه بر گزیده خواند و برخواست شفای تمام یافت و آنحضرت فرمود هی ام الکتاب و هی شفاء من کل داء و اینسوره اصل قرآن است شفای جمیع آلام و امراض و اما صلوة بسبب آنکه نماز بی این صحیح نیست چنانکه حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب مشعر است بر آن و اما آنکه این را صلوة گفته اند در حدیث قدسی که مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی فرمود قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین یعنی صلوة را قسمت نمودم میان خود و میان بنده خود و هر چه بنده بگوید که بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی گوید که بنده مرا بنام من ابتدا میکند و بر من واجب است که تمام گردانم کارهای او را و در احوال او برکت کنم و چون گوید الحمد لله رب العالمین گوید بنده مرا ستایش میکند و چون گوید الرحمن الرحیم خطاب آید که بنده مرا ثنا گفت و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی فرماید که بنده من تمجید من کرد و چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی فرماید که این میان من و بنده من است و بنده را است آنچه سؤال کرد و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه فرماید که این بنده من است و بنده را است آنچه خواست و اما کنز برای آنکه از گنجهای زیر عرش است چنانچه حدیث نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش مشعر است بر این و اما تعلیم مسئله برای آنکه حق تعالی در این سوره بنده را تعلیم آداب سؤال کرده که از ثنا ابتدا کند و بعد از آن باخلاص و اتکال دعا و اما سوره مناجات برای آنکه مصلی در نماز باین سوره با خدای خود راز میگوید و عرض مناجات مینماید که المصلی یناجی ربه و اما سوره تفویض برای آنکه مشتمل است بر استعانت عبد در جمیع امور و تفویض کل امور بار و اما رقیه برای آنکه افسون جمیع گزیدگان و دردها است چنانکه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که هر که فاتحه را بر او هفتاد بار بخواند و اگر روح در او نباشد و بیاید تعجب مکنید و ابو سعید خدری روایت کرده که ما جمعی بودیم ... از قبایل عرب که گزیده بود اتفاقا یکی از ایشان را مار گزیده بود







علاج از ستعده رجوع نمودند یکی از ایشان نزد ما آمد و استعلاج نمود کلّه گوسفند قبول کرد که بهاد هد تا معالجه او نمائیم یکی از یاران ما فاتحه را بر او بارها
خواند و دست بر آن عضو نهاد فی الحال آن شفا یافت پس کله گوسفند را بما داد و ما نزد ابن مسعود آمدیم و ثواب پرسیدیم گفت اجر بستانید و ابی بن کعب روایت کرده که
حضرت رسالت‌پناه فرمود که هر بنده مسلمان که قرائت فاتحه نماید ثواب قرائت دو ثلث قرآن او را بود و در روایت دیگر آمده که ثواب
قرائت جمیع قرآن باو دهند و ثواب کسی که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات تصدّق نموده باشد و نیز از ابی منقول است که فاتحه را نزد رسول خدا می
خواندم آنحضرت فرمود که بحق آنکه جان من در قبضه قدرت او است که خدا مثل این سوره را در توریة و انجیل و زبور و در فرقان فرو نفرستاد
و این سوره اصل قرآن است و جامع معانی فرقان و میان مَن و متضمن ثنای بنده و خدای عز و جل و بنده را استحقاق طلب نماید از خدای خود از مقاصد دنیا
و عقبا و محمد بن مسعود عیاشی با اسناد خود نقل نموده که رسول الله جابر بن عبدالله انصاری را گفت که ای جابر ترا تعلیم کنم بهترین سوره که حق
تعالی در کتاب خود فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله آن حضرت فرمود که آن فاتحة الکتاب است که شفای جمیع دردها و دافع همه مرضها و
بلاها است مگر موت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
حق تعالی مرا گفت که ای محمد و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم یعنی سوره فاتحة الکتاب را در مقابل قرآن عظیم بتو عطا فرمودیم آنگاه فرمود که حق تعالی
مخصوص گردانید فاتحه را بمن و افزون تر ساخت از جمیع قرآن بمنزله ساخت و برمن منت نهاد بجهت آنکه این سوره از بهترین گنجهای عرش است و نیز از امیرالمؤمنین
روایتست که حق سبحانه حضرت رسالت را از میان بندگان مخصوص گردانید بجهود و او را مشرف و مکرم ساخت باو سال فاتحة الکتاب و هیچ پیغمبر را
در این شرف با او شریک نساخت مگر سلیمان پیغمبر را که او را از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود و حکایت کرد از بلقیس در تعظیم و تکریم
این شریف خبر که گفت انی القی الیّ کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم پس هر بنده مؤمن که قرائت فاتحه نماید حق تعالی هر حرفی از آن
حسنه او کرامت فرماید که افضل از دنیا و ما فیها باشد و از ابن عباس منقول است که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم ناگاه ملکی از ملائکه مقرب
نزد آنحضرت ظاهر شد و گفت ابشر بنورین اوتیتهما لم یؤتهما نبی قبلک فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة لن تقرأ حرفاً منهما الا اعطیته یعنی بشارت باد
ترا ای محمد که دو چیز را بتو دادند که هیچ پیغمبری پیش از تو نداده اند و آن فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره است که آمن الرسول تا آخر هیچ حرفی از آن
در نخوانی مگر آنکه عطا کرده شود بتو آنچه طلب کرده از حاجات در باب هفتاد و نیز خدای مسئلت نمائی مگر که داده شود ترا و نیز روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قومی باشند
که حق تعالی نزول عذاب بر ایشان واجب کرده باشد پس طفلی از اطفال ایشان در مکتب الحمد لله رب العالمین را قرائت نماید حق تعالی از این سوره آن عذاب
را از ایشان چهل سال بر دارد و در خبر آمده که خدای تعالی صد و چهار کتاب از آسمان فرو فرستاد از آنجمله توریة و انجیل و زبور و فرقان است که در آن علوم جمیع
کتابها در این جمع فرمود و بعد از آن از این چهار کتاب قرآن را اختیار نمود و برکات و ثواب خواندن را از اسرار او و از آنجا ساخت و انکار جمیع علوم و
برکات قرآن را جمع کرده در سوره‌های مفصل و صحیح نمود و بعد از آن فاتحه را انتخاب کرده و همه علوم و برکات و مثوبات تلاوت را در آن از آن اسرار جمع فرمود
پس هر که فاتحه بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب را خوانده و هر که معنی آن را رسد چنان بود که معانی جمیع آن کتابها را دانسته و از اینجاست که امیر
المؤمنین صلوات الله علیه روایت نموده که آنحضرت فرمود که یا عبدالله او کنت شاء لی لفاتحة الکتاب ... سبعین بعیراً یعنی اگر خواهم هر آینه جمیع معانی
بحقایق فاتحة الکتاب هفتاد شتر از آن بر بار کنم و نیز از ابن عباس روایت است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در اول شب تا صبح از برای من تفسیر فاتحة
الکتاب می فرمود و هنوز از تفسیر باء بسم الله فارغ نشده بود و بعد از آن فرمود که انا نقطة تحت الباء و مراد بنقطه امام کونین است یعنی نقطه مرکز علم اولین
و آخرین و از تشریف فضایل این سوره است که هفت حرف در وی نیست که ثاء و جیم و خاء و زاء و شین و ظاء و فاء است پس اشارت باشد بآنکه ثبور و جحیم و زقوم و شهوت و لظی و فراق
این هفت حرف بعدد ابواب جهنم است پس هر که این سوره بخواند حق تعالی او را از طرق آن هفت در نجات دهد و بهشت رساند و هذا اظهر
در نزول این سوره بنا بر قول اکثر مفسرین آنست که دوبار نازل شد یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه و خواتیم هر تأکید رحمت کرد و جمیع عمر خود مواظبت تمام بر قرائت این سوره داشت و لعنت
و نفرین نمود و او کرد و چند که طول ... بود که حضرت رسالت پناه تعالی کرد و از بهشت اخراج کردند بسبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در
هنگام که فاتحة الکتاب نازل شد و چون که از جمله حقوق قرآن این است که قاری در شروع نمودن در قرائت آن تعوذ نماید بدلیل قوله تعالی فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و منظور نظر خود ساخته ابتدا باستعاذه نماید تا از وساوس شیطانی ایمن باشد و از آنجهت پیش از
شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه نموده در معنی آن شروع می نماید **اعوذ** پناه میبرم و التجا میکنم **بالله** بمعبود یکتا و خدای بی همتا
من الشیطان از شر وسوسه دیو متمرد سرکش که ابلیس است و در صحاح گفته کل عات متمرد من الانس و الجن و الدواب شیطان پس لفظ
شیطان اسمی بود که از برای جنس باشد شامل ابلیس و جمیع شیاطین و یا برای عهد و مراد از آن ابلیس که رأس الشیاطین است باشد و بدانکه نزد بعضی
شیطان بر وزن فعلان است ماخوذ از شاط یشیط بمعنی بطل بعد از بوی باطل و خلاف حق و اکثر برآنند که بر وزن فیعال است بمعنی بعد کما یقال شطنت
الدار اذا بعدت و اشطنه اذا ابعده و این قول اصح است بدلیل قول الشاعر ایما شاطن عصاه عکاه ثم یلقی فی السجن و الاغلال پس معنی آنست که
دور و رانده از رحمت الهی **الرجیم** رجم شده و رانده شده از بارگاه رحمت بسبب لعنت یا مطرود از طبقات سموات بشهب ثاقبه کرانسانها
پیرانند و در خشان چه هر شیطان که قصد استماع میکند بجهت استماع کلام فرشتگان بستاره ها ایشانرا دور میرانند و از آن منع می کنند
و بدانکه لفظ الله چون مستجمع جمیع صفات کمالیه است بخلاف اسامی و صفات دیگر پس ابتدا در مسئله بر واقع شود بمحض ذکر آن اسامی و صفات
حسنی که لائق تمام ذات او است ... مکر استعاذه کسی که از غالب مطلق باشد و حکمت در عدول از اتقی اعوذ با

شطف



بالله با آنکه اول معنی و خطر بیناست اهتمام است بذکر تعوذ چنانکه در اقرأ باسم ربک که عدم تعلیم بسمله بسبب اهتمام قرائت است عدول از فعل ماضی که
عذت است بفعل مضارع که اعوذ است بجهت اعتبار تجدد است و استمرار بدین معنی که اعوذ اگرچه [illegible] در این تقدیر است که اللهم
انی اعوذ بک [illegible] که تا ابد الفاظ [illegible] که مقید [illegible] در کفتن لفظ اعوذ با خدای خود حین مناجات کند [illegible]
باوجود قصور [illegible] اعوذ بالله تو را [illegible]
و ما کنی و بکونی ابعد کمن الشیطان الرجیم [illegible] استعاذه سبب [illegible]
الحاجات [illegible] استعاذه بمقام قرب [illegible] چنانکه نوح نجی [illegible]
رب انی اعوذ بک ان اسألک ما لیس لی به علم [illegible] قیل یا نوح اهبط بسلام منا وبرکات علیک وعلی امم [illegible]
[illegible] اعوذ بالله [illegible] معاذ الله [illegible]
یا ما ذکور فی [illegible] کونی بردا وسلاما علی ابراهیم [illegible] و یوسف صدیق علیه السلام فرمود که معاذ الله انه ربی احسن
مثوای [illegible] کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین [illegible] موسی کلیم علیه السلام [illegible]
[illegible] اعوذ بربی وربکم ان ترجمون [illegible] وکلم الله موسی تکلیما [illegible] وقربناه نجیا [illegible]
[illegible] انی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم [illegible] فتقبلها ربها بقبول حسن
وانبتها نباتا حسنا [illegible] مریم علیها السلام [illegible] انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
[illegible] انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا [illegible]
خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله [illegible] رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون [illegible]
[illegible] ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی [illegible]
[illegible] قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله [illegible] وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا
منیرا [illegible] عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا [illegible] استعاذه [illegible] ائمه معصومین [illegible]
[illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا [illegible]
[illegible]
[illegible] اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [illegible]
[illegible] استعاذه کند [illegible]
استعاذه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] الرحمن [illegible]
[illegible] الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باسم الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ایاک نعبد [illegible] بسم الله مجریها ومرسیها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] اقرأ باسم ربک [illegible]
[illegible]
[illegible]



نازل شد از غیر خود خواند و الحمد لله رب العالمین تا آخر و ملکه اگر چه از این راه منهاج واقعه و مقصود از تعلیم عباد است که چه کیفیت و استفتاح کلام متبرک شوند با اسم او و بجهت تیمن و تعظیم او ثابت شد تحریر و حجت آنکه حرف مبتدا در اصل ساکن بود پس بجهت تعذر ابتدا به ساکن و تحریک
آن بکسره به فتح و ضم بجهت آنستکه حرکت او از جمله حرکت جاری باشد که [illegible] متعبد کرده حرکات [illegible] بکسره بجهت آنستکه لازم الحرفیت
و عدم تمکن دارد و هر گاه همزه که از اسم واقع می شود ما سبق تحقیق عرکا قرء المثمر و حذف همزه در اسم بجهت لفظ بجهت آنستکه همزه وصل چون ما قبل متصل
شود ساقط میگردد و در خط بجهت کثرت استعمال است و عدم حذف آن در اقرأ باسم ربک بجهت قلت استعمال است و اسم در بعض لغات ما بعد فیه الاعا
است در اصل سمو است بمعنی علو میشود که در اصل بگو و دُمُو بوده حرف آخر او را حذف کرده ند پس بعلت حرکت بر ما بعد خود دادند و قصر بر
صحیح باشد از جهت تعذر ابتدا به ساکن همزه وصل مکسور در اول آن زیاده کردند اسم شد و چونکه او را مسما خواهد است و اوست چنانکه بر اسم
شده است کوفیان مشتق است از سمه بمعنی علامت و در اصل وسم بوده حرف واو را حذف کردند و همزه وصل مکسور عوض آن آوردند اسم شد و چونکه
از علامت مسمی است چنانکه گوید لولا الاسم لم یعرف المسمی از این جهت با بن اسم موسوم شد لیکن قول اول اولی است زیرا که جمع و اسما و تصغیر
او سمی آمده کرده در اصل سمو بوده [illegible] و قلب بعید است [illegible] و لفظ اسم الله بر با الله و رحمته [illegible] و اسما مزید کرد اسم او
حاصل است [illegible] الذات [illegible] دیگر اینکه تا فرق باشد میان یمین و تبرک و بعد از حذف الف از اسم [illegible] بجهت آنکه حسن خط مقتضی آنست که
[illegible] باشد و دیگر اینکه تا عوض [illegible] باشد و بالکل [illegible] چنانکه بعضی از اهل تحقیق گفته اند که طولوا الباء
تعظیما لکتاب الله [illegible] یعنی [illegible] بکتابت [illegible] بجهت تعظیم و استحباب دیگر اینکه اسم عین مسمی است چنانکه
مذهب اشاعره و بعضی از متکلمین است زیرا که اسم و مسمی هر دو یکی میشود [illegible] لفظ [illegible] حلاوت [illegible] اشتباه [illegible]
و دیگر گاه هست که اسم موجود است و مسمی معدوم چون لفظ عنقا و عکس چون حقایقی که بازای او لفظی موضوع نشده و بعضی از آن اند که اسم و مسمی عین همه
در اکثر حق تعالی مراد بوده که شاید که اسم ذات حق تعالی جواب است که [illegible] ذات و [illegible] چنین لازم است زیرا که اسم و از تقاضی بر
گاه هست که لفظ اسم اراده میکنند [illegible] کقول الشاعر الی الحول ثم اسم السلام علیکما و در انور التنزیل [illegible] که اگر مراد از اسم لفظ اسم است غیر مسمی
در اکثر مواضع [illegible] مختلف شود [illegible] قدیم و حادث متعدد و متحد می باشد چون [illegible] و مشکو
و مسمی [illegible] اگر مراد به آن ذات [illegible] است غیر مسمی [illegible] واحد بود [illegible] صفت است [illegible]
شود [illegible] ذات [illegible] الله علیم [illegible]
الوجود [illegible] بالذات [illegible] جمیع صفات کمالیه است [illegible] لفظ [illegible] و لهذا او را اسم اعظم [illegible]
بر علم او است که موصوف میشود و موصوف [illegible] واقع میشود [illegible] و دیگر اینکه لا بد است که ذات [illegible] اسمی [illegible]
شود [illegible] الله اسم [illegible] بدلیل اجماع [illegible] کلمه لا اله الا الله [illegible]
فاسد لا اله الا الرحمن [illegible] مستلزم اشتراک [illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] معبود [illegible] العبود [illegible] و صفت [illegible]
شرکت [illegible] حق تعالی [illegible] معقول [illegible]
تا اینکه لفظ [illegible] معنی [illegible] حقیقت [illegible] لفظ [illegible] اینکه لفظ
الله اگر [illegible] و هو الله فی السموات [illegible] معنی صحیح [illegible]
و این مستلزم آنستکه [illegible] صحیح [illegible]
و این حق است [illegible] معنی [illegible] اشتقاق [illegible] ترکیب [illegible] حاصل است
[illegible] اشتقاق [illegible] در اصل [illegible] لا [illegible] اسم [illegible]
[illegible] الله [illegible] الآلهة [illegible]
[illegible] معبود [illegible] معبود [illegible]
[illegible] تصریح کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] در اصل [illegible]
[illegible] و ما [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] الله [illegible] صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]



حدیث که مبنا انفرخاده لرحمن وابن یا مدیر یا باعث یا کبیر است که اول کثرت مرحومین است یا باعث یا کبیر که عظیم حضرت است و بنا بر اول میگویند که یا رحمن الدنیا

چه رحمت او شامل جمیع فرق مؤمن و کافر است و رحیم الآخرة زیرا که رحمت او مخصوص است بمؤمن و بنا بر ثانی میگویند یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیم الدنیا



[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] مؤمن را از نامه اعمال [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] مؤمن [illegible] یا مؤمن [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] امام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة والسلام [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] الصلوة [illegible]

[illegible]



[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

الرحيم است [illegible] عيون اخبار الرضا از امام على بن موسى الرضا عليه الصلوة والسلام روايت [illegible] امير المؤمنين صلوات الله عليه [illegible]

فاتحه است [illegible] رسول خدا صلى الله عليه وآله [illegible] فاتحه [illegible] سبع المثانى [illegible]

[illegible]



الجزء الاول

تفسیر الحمد لله

معنی رب العالمین

[illegible] … مستحق حمد … [illegible] … رب العالمین … [illegible]

[illegible] … الحمد لله … [illegible] … الحمد لله … [illegible]

رب العالمین [illegible] … [illegible]

[illegible]

الرحمن الرحیم [illegible] … [illegible]



در مقام ذکر از جهت صفات و جدا است پس تکرار نباشد [illegible] نظر [illegible] از کثرت علم [illegible] بواسطه
مستوجب [illegible] و معتبر [illegible] نظر [illegible] و اعاده [illegible] تا هر که [illegible] ندانند [illegible]
[illegible] این موجب حمد الهی و سبب [illegible] مالک یوم الدین [illegible] اینکه ذکر این دو صفت در این مقام
[illegible] باشد چه تربیت [illegible] عالمیان [illegible] رحمت [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** یعنی مالک [illegible] روز جزا [illegible]
[illegible] جزای [illegible] مطیع را ثواب دهد و عاصی را عقاب نماید و مالک [illegible]
[illegible] تخصیص [illegible] تعظیم و تفخیم شأن [illegible] العرش العظیم [illegible]
[illegible] مالک [illegible] اند که معنی متصرف [illegible]
[illegible] مالک [illegible] متصرف [illegible]
[illegible] اسم فاعل [illegible]
[illegible] کلام [illegible] مالک [illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] المُلْكُ [illegible] هذا الیوم علی وجه الاستمرار [illegible]
[illegible] صفت معرفه [illegible] اسم فاعل [illegible] معنی تعریف [illegible] صفت معرفه [illegible]
[illegible] اسم فاعل [illegible] مالک [illegible]
[illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible]
[illegible] یوم الجزاء علی الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه گذشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** [illegible]
[illegible] **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** [illegible] جمیع مقاصد
[illegible] کلام خود
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



دمنه طریق معتاد او مند اللّٰه ثوب وعبادت اذا کان ذوعا بر الصعا بر وهذا مستعمل بنیت مکرر وحضوع کرد از برای او وسوا است که استعانت طلب معونت است وان
یا منزه بتیر است که عجز وبتیر بضرورت تیر است که فعل به وزن از حاصل نشود مانند انکه امل بعقل ونصوا دار از وحصول الزم و مادة کرد عوابان الزم و مادة مع
کند و تیر احتماع این امور فاعل متصف باستطاعت می شود وصحیح است که مکلف بان فعل شود وعجز ضرورت میر تحصیل العجز نیست که بواسطه از فعل بر نهج سهول
نباشد مانند اجله وسفر مرکوب اکنون دیر مشهور باشد یا تحصیل الخیر بکه متفرق فاعل باشد بعقل حیث وبنا بر این وانقسم صحیح تکلیف موقوف بر اینست
ومراد باستعانت طلب معونت است در همه مهمات یا در ادا عبادات وضمیر متکلم مع الغیر برای اینست که قاری قصد کند که خود را با تمام کسانی که با او مشارکند یا همه اعضا
یا تمام باوجود ایشان بمسجد ودرج کند در قاری عبادت خود را در ضمن عبادت ایشان وخلط کند حاجت خود را بحاجت ایشان جهت اینکه تا مقبول گردد ببرکت عبادت
او مرکب عبادات ایشان مقبول کرده وحاجت او بجهت اندراج در حاجات ایشان بر آورده شود وبهذا اخیار شرع کشته وتقدیم معمول جهت حصر
اهتمام است یا جهت لذت بحضور یا دفع وهم چنانچه ابن عباس در تفسیر نیز خود فرموده لا نعبد غیرک ویا جهت تقدیم احتیاج یا جهت بنا بر انکه مقدم است وجود وتنبیه بر انکه عابد باید که نظر
اول او بالذات بمعبود باشد وآنجناب وبعبادت خود نظر ننماید مگر از حیثیت که از عبادت او صادر شده ملکه از حیثیت انکه او نیز بسیر شریف منسوب است
ووصلت تشاغل بجمال حق است بحیثیت وصول عارف کامل متحقق میشود که مستغرق شود بملاحظه جناب مقدس و از ماعدای او ذاهل گردد و بمرتبه که ملاحظه
حضور نکند هیچ حالی از احوال خود نیز را و مکرر از حیثیت که نفس او ملاحظه او ستخر است ومنتسب بوی ولهذا اتفاق امر شده با آنکه ان اللّٰه معنا که منقول
قول حضرت خاتم است صلی اللّٰه علیه واله مرتبه فضل دارد بر قول موسی که ان معی ربی سیهدین وتکرار ضمیر برای تنصیص است تا اگر او است که مستعان است
نه غیر او وهبنا انکه اگر چه عبادت بعد از اعانت ولیکن تقدیم آن بر آن برای آنکه حصول عبادت موقوف است بر وجود بنده وکمال عقل وی وبا این همه
اعانت است یا تقدیم استعانت بر عبادت لازم نیست چه ابادت عبادت بدل از استعانت ممکنست چنانکه میتواند بود که عبادت حاصل شود پیش از طلب اعانت
وبعد از طلب اعانت نیز پس دوام عبادت یا شد نه اصل عبادت پس تقدیم ایاک نعبد بر ایاک نستعین واجب یا شد در بعضی گفته است که استعانت نیز برای عبادت
مستانف است بر عبادت مناسب تر و طلب تقدیم بنسبت ونا تقدیم عبادت بجهت توافق رؤس آیات یا شد ونا تنبیه بر آنکه تقدیم وسیله بر طلب حاجت
استحابت قربانی آنکه چون متکلم نسبت عبادت بنفس خود داد و ازو ادعای وتیج ونشا طور بت مظنه آنکه ابجهت او صادر شده معتد است ولهذا عجب
کرد دوام عبادت از جهت مدعیان بنابر این نستعین واقع شده تا دلالت کند بر آنکه عبادت نیز از جمله چیزهاییست که بتمام توفیق و مکر ممکن نیست از او وستعانت
او وسر بعضی از او برای حال است و تقدیر اینکه نعبد ک مستعینین بک یعنی در عبادت مستعین و دعا لیکن استعانت مناسبه اهم بتو وچون حال متعاقب
است بعبادت نیز باشد از برای اصل عبادت واستمرار او وابن قول بنا بر مذهب کسیست که متلاع شیعه او معطله از برای جمله است
شد واطلاق استعانت بجهت آنست که تا متناول جمیع مستعان فیه باشد و در گفتن کلمات مذکوره مع و بنا بدیه است آنجا که روایت کنند که من ناز رسول صلی اللّٰه بود
در بعضی غزوات چون کار جنگ سخت شد وکار زار کرم گشت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه واله گفتند یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین مرتها
دیدم که مرا مشاهده کردم امیدوار کم شمشیر میزند وکافران روی هزیمت نهادند چون جنگ تمام شد صورت حال از پیغمبر صلی اللّٰه علیه واله پرسیدم فرمود
که فرشتگان که مرا یاری میکردند و تنها میدیدند در این رزم واقف شده که هرگاه که این ذکر مومن خواند شود وصلوات بر این شریعه مواظبت نماید از کار
او امدادش کردند و چونکه تخلیص عبادت وتخصیص استعانت بذات مستعان موجب انقطاع عنان است ماسوی وتوجه تمام بحضرت مولی وآن باعث استقامت بر جمیع خوارق
سبب انجاح مهم است وعبادت از جهت او وذا تو طلب هدایت مند کار است در عقب او ایشان امر نموده که بگوئید او در چیزی که انگسو که عبادات
مخصوص است بتو و استعانت و دامنت آنحضرت اهدنا الصراط المستقیم بنما ما راه راست که از سبب وصول بجنات نعمت است رضوان
وصوان بنا انکه اینکلام مبنی معونت مطلوبست فکانه قال کیف اعینکم فقالوا اهدنا و اهدنا این نکره انکه طریق عانت متعدی است بجهت اینکه این
مقصود اعظم انست وهذا ابتدا الانسب بطرف فهذا در جهت نقل است ودر غیر این وقول تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم که حکم است مقتدر این خواست
ودیگر مقام قوی است که از امادی میکوبند بجهت انکه قوم باو متمسک می شوند وهوادی وحش که معنی اعضای مقدمه واذا مل استنتیه این خود
چراغ هدایت ایشان یافت و هادی که بمعنی هو است کما یقال اقبلت هوادی الخیل اذا بدت اعناقها بمعنی است این فعل از این هدی هدایت است واین
اصل متعدی بلام است یا الی و بعد از آن نزع حرف جر نموده اند و صراط را منصوب خوانده اند کم قوله تعالی واختار موسی قومه که تقدیرش من قومه است ابن
منصوب بنزع خافض می گویند وهدایت حق تعالی متنوع است بانواع غیر محصوره لیکن منحصر است در اجناس اربعه مترتبه اول افاضه قوی که بسبب آن
ممکن میشود مرد متمکن شدن بمصالح خویش چون قوه عقلیه وحواس باطنه ومشاعر ظاهره دوم نصب دلائل فارقه میان حق وباطل وصلاح وفساد آیه اشاره
بقوله وهدیناه النجدین وقوله وهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی سیوم هدایت بارسال رسل وانزال کتب وایاها عنی بقوله وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا وقوله ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم کشف سرائر است بر قلوب عباد وارائه اشیا کما هی بایشان بطریق وحی یا الهام یا منامات صادقه
واین قسم مختص است بانبیا واولیا ومعنی فی القرآن بقوله اولئک الذین هدی اللّٰه فبهدیهم اقتده وقوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وچون
اصل هدایت حاصل است مراهل ایمان را پس مطلوب از طلب هدایت زیادتی است یا ثبات و دوام بر آن وتا حصول مرتبه عرش از آن زیادتی و هرگاه که گوید
که اهدنا الصراط المستقیم مراد وی باین هدایت بود که ارشد نا الطریق الیه سیر بک فی ظلمات احوال الناس بتطلع اتی الیه السفح تنور الی
ارائه بنور قدسه وامیر المومنین علیه السلام مروی است که معنی این است که ثابت ما را بر راهی که نموده ثابت قدم دار تا مطیع امر وهی تو باشیم و بعضی
سر ای اشرعی تو نیز از اهل تحقیق گفته اند که بنما ما را راه راست با توجه کردن بجهت ذات خود دست شرف دار مارا از اتصال بخود و بعبر ذوات

ایما و کرنهار تو کردم بجز تو نداتیم و جز تو نپرستیم ... [illegible] ... تا بسیار رسد و ازان ... [illegible]

... [illegible] ... بدا کرده بود بذا انکرام و دعا مشار کند لفظا و معنی و متفاوتند باستعلاء و ... [illegible]

... [illegible] ... ماخوذ از سرط الطعام اذا ابتلعه فکانه یسترط السابلة و لهذا ازالقم ... [illegible] ... بدیجه انکه التقام سابله ... [illegible]

... [illegible] ... از طریق اسلام است چنانکه از ابن عباس و جابر نقل کرده اند که راه راست دین اسلام است ... [illegible]

منقولست که ... [illegible] ... مستقیم ... [illegible] ... خداست که حق تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... کتاب خداست ... [illegible] ... منقولست ... [illegible] ... طریق ... [illegible]

... [illegible] ... کرده از ابو بریده اسلمی که از اصحاب حضرت نبوی است که الصراط المستقیم هو صراط محمد و آله ... [illegible] ... صراط مستقیم طریق ...

... [illegible] ... توحید است و عدل و نبوة و امامت و معاد ... [illegible] ... طریق اهل البیت علیهم السلام صراط مستقیم و طریق ...

... [illegible] ... از اخبار صحیح طریق اهل البیت علیهم السلام ...

پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی ... [illegible]

... [illegible] ... صراط مستقیم ... [illegible]

... [illegible] ... صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ... [illegible]

... [illegible] ... وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... صراط الذین انعمت علیهم ... [illegible] ... صراط مستقیم ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ... [illegible]

... [illegible] ... وَلَا الضَّالِّينَ

... [illegible] ...

... [illegible] ... وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ... [illegible] ... رسول الله ...

... [illegible] ... المغضوب علیهم ... [illegible] ... الضالون ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... وَلَا الضَّالِّينَ ... [illegible]

... [illegible] ...

و بیانست و اضافت مغضوب بهم و ضالین بیضاوی گوید لا ایشانکه بر ایشان غضب واقع است و از نصفه ضلالت ترسانیم از سیم مغضوب علیهم فرموده...

متصفند بصفت مغضوبیت و ضلالت الا آنکه اول سبحانه بعضی ازین ایشان را یکدیگر ... که متصف بصفات مغضوبیت ... و محقق نیست که سوق

کلام اکرم مقتضی آنست که بر این سوال باشد که الذین انعمت علیهم غیر الذین غضبت علیهم تا بین الکلامین توافق تناسب باشد اما مراعات ادب در خطاب

...

تعالی الا انا لهما ادعضب الله علیه ... غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ...

...

سورة البقرة این سوره مدنیست مگر آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر که در حجة الوداع بموضع منی نازل شده ...

...

الاخیر و من خلاف ... الی الیوم ...

...

بسم الله الرحمن الرحیم الم ...

شوند مناسب تر بود او تربوه که همه الفاظ تهجی اسما اند که مسمیات آن حروف اند که کلمات از آن مرکب شده اند بجهت دخول [illegible] اسم و [illegible] مخصوص است باسم [illegible]
بود و تعریف و تنکیر و جمع و تصغیر و وصف بدانها اسناد و اضافه و غیر آن مانند [illegible] [illegible] باز بوده [illegible]
مستعمل [illegible] و [illegible] چنانکه ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که من قرأ حرفا من کتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها لا اقول الم حرف
ولکن الف حرف و لام حرف و میم حرف [illegible] دلالت [illegible] معنی [illegible] حروف [illegible]
[illegible] که از کلمه [illegible] اسم [illegible] کلام عرب شایع مستعمل [illegible] باشد باسم [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] اسما [illegible] [illegible] قصد [illegible] حروف [illegible]
چیزی باشد که [illegible] استعاره [illegible] [illegible] ابتدا [illegible] اسما [illegible] [illegible]
[illegible] اعراب [illegible] مقتضی [illegible] بجهت عدم [illegible] الاصل [illegible] میگویند [illegible] بوجود [illegible] اکثر [illegible]
مانند [illegible] و چون [illegible] کلام [illegible] بجهت [illegible] از [illegible] بجهت [illegible]
کند و تنبیه [illegible] خواندند [illegible] منظوم [illegible] از کلام [illegible] منظم [illegible] از [illegible] عرب [illegible] بود از [illegible]
[illegible] خطاب [illegible] میگوید که [illegible] شما [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
مطلق است که [illegible] قوة [illegible] قوای [illegible] باشد [illegible] [illegible] میکند [illegible]
[illegible] حروف [illegible] که خوانده و نوشته [illegible] باشد [illegible] [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و کتابت و تلاوت [illegible] بوده شده است [illegible] [illegible]
[illegible] در فواتح [illegible] چهارده اسم [illegible] که نصف حروف [illegible] [illegible] چهارده اسم الف و لام و میم و صاد و را
و کاف و ها و یا و عین و طا و سین و حا و قاف و نون [illegible] سوره [illegible] حروف [illegible] [illegible]
مشتمل بر [illegible] [illegible] حروف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و صاد و سین و کاف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الف و لام و میم و را و کاف و ها و عین و سین و حا و قاف و یا و نون [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] الف و لام و میم و را و کاف و ها و یا و عین و سین و حا و نون [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و صاد و عین [illegible] لام [illegible] [illegible]
مدغم میشوند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
سوره [illegible] کلمه مرکب [illegible] اقسام ثلثه [illegible] اسم و فعل و حرف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

و حروف ... که از فتح و ضم و کسر ... [illegible]

که ... [illegible] ... اقسام ثلثه ... [illegible]

شود ... احوال ... حرکات ثلثه است ... سکون ... ضم ... کسر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



عند ربّی یطعمنی و یسقینی ... کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ... [illegible]

و امتزج شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد ... حروف معرده ... و کهیعص و غیر ذلک ... کلام مبهم [illegible]

[illegible] ... حروف مقطعه اسرار قرآنست [illegible]

[illegible] ... امام علی بن موسی الرضا نقل کرده

کما حضرت ... از امام جعفر صادق ... پرسیدند که الم چه معنی است فرمودند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



شوند بر ایشان ظاهر و متحقق گردد که در آن محال الشبهه و مدخل ریبه نیست و بعضی گفته‌اند که معنی آنستکه لا ریب فیه للمتقین یعنی هیچ ریبی نیست در آن مر
متقیان را و بنا بر هر که بعد از این واقع شد حالست از ضمیر مجرور و عامل در آن ظرف است که صفه منفی است ای لا ریب کائن فی الکتاب حال کونه هادیا
حاصل للمتقین و اینکه بعضی گفته‌اند که مراد بکتاب تورات و انجیل است و روی خطاب بیهود و نصاری است و معنی اینکه این هر دو کتاب هیچ شکی و ریبی را در آنها راه نیست
ثابت نیست فاسد است زیرا که یهود و نصاری تحریف کتابهای خود نموده بودند از مواضع خود حیث قال یحرفون الکلم عن مواضعه پس چگونه متصف باشد بعدم شک و
ریب موصوف باشد و نزد بعضی در لا ریب فیه مضافی محذوف است و تقدیر اینکه لا سبیل للریب فیه زیرا که اشیائی که موجب شک است از تلبیس و تعقید و تناقض
و دعاوی عاری از برهان از قرآن منفی است و گویند لا ریب فیه اگر چه خبر است صورة اما در معنی نهی است یعنی مراد اینکه لا ترتابوا و لا تشکوا فیه کقوله تعالی
لا رفث و لا فسوق و بدانکه ریب در اصل مصدر رابنی الشیء اذا حصل فیک الریبة است و بمعنی قلق نفس و اضطراب است و تسمیه شک بان بجهت آنستکه مقلق
است مر دل طالب را و در حدیث واقع شده دع ما یریبک الی ما لا یریبک چه شک ریبه است و صدق طمانینه و منه ریب الزمان لنوائبه و حاصل معنی آنست که
حقیقت این کتاب بواسطه حجج ظاهره و دلائل باهره در ادراک عقول ظاهر و روشن است که هر که در آن تامل کند از پیش خود ریب را ازالت نماید و بداند که از نزد
خدا منزل شده و از سر حقیقت غافل نشود بدانکه **هُدًى** دلالت کننده است و راه راست نماینده یعنی المستقیم [illegible] و اکثر بر آنند که
سبب بادی اهتدا است و موجب ثبوت است ازین زیرا که متعدی از اصل اهتدا تابست و این مانند آنستکه [illegible] عز و کرم گوید که اعزلیا لله
و اگر چه مراد بادی حریت و کرامت است و ثبوت است کقوله اهدنا الصراط المستقیم تا اکمل مراد ثبات باشد [illegible]
یعنی قرآن راه نماینده است بجای اینکه بشر شده انما هدی [illegible] و معنی آن دلالت مطلقه است و صحیح آنستکه آن دلالت موصله
بمطلوب است زیرا که آن مقابل ضلالت واقع شده در کریمه لعلی هدی او فی ضلال مبین و دیگر آنکه مهتدی اطلاق نمیکنند مگر بر کسیکه مهتدی شده باشد
بمطلوب و اختصاص هدی به متقین بجهت اهتدا و انتفاع ایشان است بان یعنی امتثال احکام آن و عدم انتفاع غیر ایشان بان و اگر چه هادی جمیع خلق است
و اهتدای همه مردمان در بر اعتبار فرموده که هدی للناس و از این قبیل است انما انت منذر من یخشاها چه پیغمبر منذر جمیع مکلفان است و تخصیص بذاکر
خاصه بجهت انتفاع ایشان است بان و با اختصاص هدی باهل تقوی بجهت آنستکه منتفع نشود بدلائل در آن مگر کسیکه تصقیل عقل خود نماید باستعمال
آن نماید در تدبر دلائل قرآن و نظر در معجزات و تعرف نبوات زیرا که این کتاب مانند غذای صالح است از برای حفظ صحت [illegible] جلب نفع نمیکند تا آنکه صحت
نیست تا اشاره بقوله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و چون محکم و متشابه که از جمله قرآن است نفعی نیست
بان تعیین مراد از آن پس قادح هدایت آن نباشد و منتهی اسم فاعل است از وقی و از قرآن و قاه فاتقی و وقایه بمعنی صیانت است و در عرف شرع منتهی کسی است که وادی
نفس خود نماید از هر چه ضرر باو رساند در آخرت و تقوی را سه مرتبه است یکی توقی از عذاب مخلد بسبب تبری از شرک و علیه قوله تعالی و الزمهم کلمة التقوی
دوم تجنب از هر چه موجب اثم باشد از فعل یا ترک حتی صغایر و اینکه بعضی تقوی منتفی کرده‌اند مانند اجتناب کبایر هم صحیح است و ادامه اینهم و لمحا و یا
آنکه مشتغل از او در منهیات نباید و در مأمورات بامدور با وسیله عمل صالح بود تا از عذاب بعد آنکه دارد راجع با ایمان است و این قسم است که مثلا
است باسم تقوی در شرع شریعت و هو المراد من قوله تعالی و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا سیم تنزه بسه از هر چه مشاغل سر او باشد از حق و تبتل
باو سبحانه بظاهر و باطن یا بمعنی که از همه ما سوی منقطع شده بالکلیه و بر جمیع الوجوه توجه بحضرت حق نماید و این تقوی حقیقی است که مراد است از کریمه
اتقوا حق تقاته و تفسیر متقین در این مقام بر وجوه ثلثه جایز است چه قرآن هادی صحابان این سه مرتبه است از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در
کجا رنجها و خارها بوده باشد با کفش خود چه نمی‌کنی گفت راه را از آن پاک سازم و خود را از آن بازدارم تا هیچ خار در من فرو نشود در اعضا مرا گفت تقوی و پرهیز است
بامثل این که در نشاه دیگر که سلوک نماید از معاصی پرهیز لازم است باید که از خارها و خاشاک که خلق مانند ممیز و بعضی این معنی را در سلک نظم کشیده‌اند و گفته خل الذنوب
صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی و از امیر المؤمنین منقولست که متقی آنستکه
جمله اعمال او بر طبق رضای الهی و از ابن عباس مرویست که هیچ چیز در آن نباشد که او را از آن شو نباید داشت در خبر آمده که حضرت پیغمبر فرموده که مرد بحقیقت
متقی نمیرسد تا آنکه ترک کند آنچه را روا باشد بجهت خوف وقوع در چیزی که آن هراسان باشد و مراد از حضرت مروی است که جمع تقوی در این آیه
کان الله یامر بالعدل و الاحسان الایه و بدانکه آیه مذکوره محتمل چند وجه است از اعراب یکی آنکه الم مبتدا باشد که اسم قرآن یا اسم سوره باشد یا
مولف من الحروف و ذلک خبر اول و بنا بر اخیر اگر ذلک الکتاب مطلق است از مؤلف و اصل آنستکه اخص محمول بر اعم زیرا که شرط حمل آنستکه هو هو
است مراد مؤلف و در مقام خاص است عام زیرا که مراد بان مؤلف است کامل در ثالثه بغیه که با قصد رتبه فصاحت رسیده باشد و بنهایت مراتب بلاغت و کتاب
صفت ذلک است و اگر آنکه الکتاب خبر ثانی است و صفت ذلک خبر دوم یا بدل و کتاب صفت آن و لا ریب معنی است بجهت آنکه متضمن معنی صفت منصوب المحل
اسم لا و نفی جنس است که عمل ان مثل عمل ان است زیرا که نقیض آنست و لازم است که اسماً مانند زیرا ان ففیه خبران و عدم تقدیم آن معین آنکه در کریمه لا فیها
غول بجهت آنکه متضمن بان تخصیص نفی ریب است از میان سایر کتب بجهت آنکه در ایه لا فیها غول معصوص شد تا آنکه فیه صفت آن باشد و للمتقین خبر آن
هدی منصوب بر حالیت و یا آنکه خبر محذوف باشد مانند لا ضیر که در تقدیر لا ضیر است و تقدیر لا ریب فیه فیه هدی مبتدا و مقدم خبر
هدی بجهت تنکیر است و تقدیر اینکه لا ریب فیه هدی بتمامه که ذلک مبتدا باشد و کتاب خبر آن و معنی اینکه مؤلف کتابی است کامل که مثل آن نیست که آن کتاب
گویند و یا آنکه کتاب صفت ذلک است و ما بعد آن خبر آنست و جمله خبر الم و اولی آنستکه این چهار جمله متناسقه باشد که الم جمله است مستقله یا سابق آن باشد و هذا الم
در میان این جمل واقع است و بیان جمله است که دلالت میکند بر آنکه مقدم آنکه این مؤلف است از حقیر ای بیش که مرکب از حروف الم خود از آن کسی که

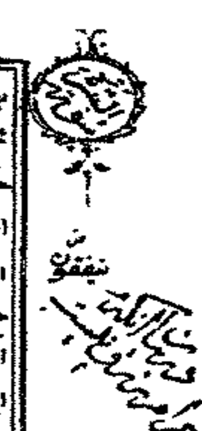


الکتاب جمله ثانیه است که مقرر است از برای تحدی یا آنکه آن کتابیست منعوت بغایة الکمال و لا ریب فیه جمله ثالثه است که متعلق است بر کمال آن بجهت نفی ریب از
جهت هیچ کمالی اعلی از حق و یقین نیست و هدی للمتقین جمله رابعه است که مؤکد است یا آنکه از کتابی که صفت آن بر وجهی است که اصلا شک و ریب را خاطر آن نگردد
هدایت متقیان است یا آنکه هر یک از جمل اربعه مستتبع ایجیزی باشد که در پی آنست از قبیل استتباع دلیل مدلول را و نتیجه این کلام است که چون حقیقتا
اول تنبیه نمود بر اعجاز این متحدی یا بوجهی که از جنس کلام مرکب است خالی نکرده با عجز بلکه از معارضه نمودن بآن استنتاج فرمود از آن یا آنکه این کتاب
که بحد کمال رسیده و مستلزم اینست که ریب منتشی نیست باطراف آن چه هیچ چیز انقص از آن نیست که شک و ریب خاطر در آن شده باشد و هر چیزی که چنین
باشد لا محاله هادی متقیان خواهد بود و در هر یک از جمل نکته ایست چون ایماء و اول حذف مبتدا و ترتیب با تعلیل و تقدیر اینست که هذه الم
و ثانی المؤلف المتحدی به الی آخره و ذکر ایست که با ... حذف لام بر مفضول که آن بودن متحدی است با عجز و تعلیل اعجاز از ترکیب
بودن است از حروف که مادهٔ ترکیب کلام بندگانست پس اعجاز از حیث الصورة باشد نه من حیث المادة و آماده است بجهت تعریف است که دلالت بر کمال
آن میکند و آماده است باخبار و نشست بجهت احتراز از ایهام باطل که آن موهم وقوع ریب است در غیر این کتاب از کتب دیگر چنانکه در لا فیها غول کذلک است
و اما در ثالثه حذف هدی است که آن هو است و توصیف بمصدر بجهت مبالغه است و ایراد آن نظر بر تنکیر بجهت تعظیم است و تخصیص هدی بمتقین باعتبار غایت
و مآل است چنانکه مفصلا مذکور شد و تسمیه مشارف تقوی بمتقی بجهت ایجاز است و تفخیم شأن تقوی و بیان معنی آیه اینست که قرآن هدایت کننده است بر پرهیزکاران
اول مرتبه **الَّذِينَ** کسانی اند که پرهیز کنندگانند و لا یزال واسطه **يُؤْمِنُونَ** تصدیق میکنند و میگرویدند **بِالْغَيْبِ** بآنچه از ایشان غایب است و مشاهد نیست
نیست که آن حق تعالی است و فرشتگان و جمیع پیغمبران و احوال قیامت و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر آن بدانکه الذین موصول است بمعنی ما و آنکه صفت
مجرورهٔ مقیده آن باشد اگر تقوی مفسر باشد بترک ما لا ینبغی که آن شرک است و سایر معاصی و محرمات مرتبهٔ آن خالص است بر تخلیه بر تحلیه بوصف تقوی
بوصف عمل و اما آنکه صفت موضحه است اگر تقوی مفسر باشد بانچه اعم از فعل حسنات و ترک سیئات باشد مجموع اسماء الله بر آنچه از اصل آنها است اشتمال دارد
از ایمان و صلوة و صدقه چه اینها امهات اعمال حسنات است و عبادات بدنیه و مالیه که مستتبع سایر طاعات است و مجتنب از معاصی غالبا ایماء قوله تعالی ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر و قوله علیه السلام الصلوة عماد الدین والزکوة قنطرة الاسلام و بیان آنکه صفت مادحه باشد پس تقوی متضمن است از ایمان و صلوة و زکوة
و تخصیص ایمان بیست با قامت صلوة و ایتاء زکوة بذکر بجهت اظهار فضل این امور است بر سایر امور دیگر با تمام تقوی داخل است ... مدح آن باشد
منصوب بتقدیر اعنی یا مرفوع بتقدیر هم الذین یؤمنون و چون که مفصول باشد از متقین مرفوع باشد و خبر آن اولئک علی هدی من ربهم و بر تقدیر متقین وقف
تام باشد و اما در ادوده که ایمان در لغت عبارتست از تصدیق و ماخوذ از امن گویا مصدق و آمن کرد آنرا مصدق از تکذیب مخالفت و تعدیهٔ آن بباء بجهت آنست
که متضمن معنی اعتراف است چه آن در اصل متعدی بنفسه است و گاهست که اطلاق ایمان بر معنی وثوق اعتبار گشته که صاحب امنست در قول عرب ما امنت
احدا صحابه ای ما وثقت اطلاق ... بر ... غیب ... تصدیق است با مادر شرع تصدیق است بانچه معلوم الضرورة باشد از دین محمد
چون توحید و نبوة و بعث و جزاء و غیر آن و جمهور محدثین و معتزله و خوارج ایمان عبارتست از مجموع امور ثلثه که از اعتقاد حق است و اقرار بآن و عمل بمقتضای
آن پس هر که اخلال نماید باعتقاد منافق است و هر که اخلال کند یا اقرار کافر است و هر که اخلال بعمل کند فاسق است نزد جمیع اکثر و خوارج کافر است نزد معتزله
خارج است از ایمان و غیر داخل در کفر و دلیل بر آنکه ایمان مجرد تصدیق است اینست که حق تعالی اضافهٔ ایمان بقلب کرده و فرموده که کتب فی قلوبهم الایمان و
قلبه مطمئن بالایمان و لم تؤمن قلوبهم و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و عمل صالح را عطف بر ایمان نموده در مواضع متعدده و عطف مقتضی مغایرت است و علیه
و اگر معطوف جزء معطوف علیه بودی لازم آید و مقارن ساختن ایمان را با معاصی و فرموده که و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص
فی القتلی الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم پس اگر ایمان عبارت از طاعت بودی او را مقرون بمعاصی نکردی و ... و بعضی گویند که ایمان مجرد تصدیق
باشد و مع ذلک این فریق با اصل دیگر که ایمان در شرع تصدیق خاص است و در لغت مطلق تصدیق پس تخصیص تصدیق لغوی باشد ببعض افراد آن و اگر بالفرض
آن فاسد صحیح آن خواهد بود در حقیقت خود شرعی تصدیق منعی لا الارادة است زیرا هر که متعلق به باشد که بمعنی تصدیق است خاصه و اما اختلاف است
که مجرد تصدیق قلبی کافی است بجهت آنکه مقصود بالذات است یا آنکه تا چار است از انضمام اقرار باو مرکب از آنکه متمکن باشد از آن و میتواند که چون
باشد زیرا که حق تعالی مذمت کرده ذم جاهل معتبر گردیده و عالم را بیشتر که گوید ذم برای انکار است نه بجهت عدم اقرار و انتهی کلامه و ... علمای امامیه
ایمان عبارتست از تصدیق بجنان و اقرار بلسان زیرا که حق تعالی اثبات استیقان نفس کرده که آن تصدیق قلبی است مع عدم اقرار بلسان حیث قال و
جحدوا بها و استیقنتها انفسهم و نفی ایمان از اعراب نموده بعدم تصدیق قلبی با وجود اظهار آن و فرموده که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا
اسلمنا پس تصدیق بجنان بدون اقرار بلسان و با عکس ایمان نباشد بلکه مجموع آن بود و حدیث نبوی که ان الایمان هو التصدیق بالقلب
هو التصدیق بالقلب و الاقرار باللسان و العمل بالارکان موید است اما عمل بارکان داخل است در ایمان و ... تاکید است ... اجماع ...
مصدقین که سوسنه و اقع شده بجهت مبالغه چون شهادة در که بمعنی غائب الحسن شهاده و بنا قبل است که عیب مصدر بمعنی فاعل و در زمان ...
چیزیست مخفی که مجرد بدیهت شود و به ... عقل مقتضی آن نباشد و این بر دو قسم است یکی آنکه دلیلی نباشد که دلالت بر آن کند و هو المراد بقوله و عنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و اینکه ابن عباس مروی است که مراد از غیب همه مکونات علوم الهی است مثل این قسم است مثل دوم آنکه نصب دلیل شده باشد مانند
صانع عالم و صفات او و امور آخرت و احوال آن و اینکه ابن جریج گفته که مراد وحی الهی است بجانب پیغمبران کقوله تم فلا یظهر علی غیبه احدا از همین قبیل است
و صحیح آنست که مراد از غیب در این قسم آخرت است و ابن مسعود گفته که مراد بغیب جمیع مخبریست که از مذکان ... بآن بشاعر ... نیست ...



وا بند و ضم در صورت ثبت که با لغیب صلة ایمان باشد و واقع گوتم مفعول و اگر حال باشد بر تقدیر متلبسین بالغیب یعنی غیبة خواهد بود و معنی اینکه اهل تقوی تصدیق مینمایند رضا الٰهی که غایب اند از نظر مردمان پنهان بخلاف منافقان که ظاهرا با مسلمانان در مقام تصدیق و اعتراف اند غایبا نزد ایشان با رؤسای خود اظهار استهزا میکنند و میگویند که ما با اهل اسلام در مقام سخریه و استهزائیم کما قال الله تعالٰی و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون و باید دانست که غایب نزد مؤمن بر که محمد است چنانکه ابن مسعود از آنحضرت روایت کرده که والذی لا اله الا هو ما امن احد افضل من ایمان بغیب ثم قرء هذه الایة یعنی بحق آنکه غیر او خدائی نیست که ایمان هیچ کس افضل از ایمان آنکس نیست که در غیبت باشد و گفته اند که مراد بغیب بقلب است یعنی آنکه متقیان ایمان آورده اند بجمیع ما فیه بر زبان فقط چون منافقان کما قال یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و کاذبی تفسیر است در تاویل از برای مصاحبت و در تاویل التیسیر النورد تفسیر اهل البیت وارد شده که مراد از غیب صاحب الزمان است و حروف اوکه در اخبار و قران موعود شده اما قران لقوله تعالٰی وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم تا معنی ایشان بر سلطان خود سنت محمد برو جواهد یافت و اما اخبار فاسند محمد بن مسلم بیغمبر که مواثیق و عقائق الخ ذکر کرده اند که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه خدا تعالٰی دراز گرداند آن روز را تا آنکه بیرون آید مردی از اهل بیت من که اسم او اسم من باشد و کنیه او کنیه من که پر سازد روی زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و گویند که مقصود از غیب مؤمنان بجا عیسی اند که بعد از پیغمبر تصدیق رسول خدا نمایند و معتقد احادیث و اخبار آن حضرت بوده و طریقه او سلوک کنند با آنکه ازو مصاحبت نداشته باشند و آداب و کلام او را از دیده مشاهده نکنند چنانکه در روایت واقع شده که روزی پیغمبر با اصحاب گفت که هیچ میدانید که از ایمان خلایق کدام افضل است گفتند فرشتگان فرمود که ایشان را چه بود مراد من غیر ایشان است گفتند انبیاء رسول الله بی یقین که سابق فرمود که چگونه ایشان ایمان نیاورند و حال آنکه خدا از ایشان تمت و مصاحبت نموده و گفتار پیغمبر و معجزات مشاهده نکرده بود حیدرا که مشغول بود با ایمان ایشان بر طریقه ما مشاهده نمایند و بر آن کار کنند ایشان افضل ترین خلق اند با آنکه ابن ابی املا و هم چون که مؤمنون بالغیب و بعد از آن فرمود که اولئک اخوانی یعنی ایشان برادران من اند و کسانی که رسول الله برادران تو نیستیم فرمود که انتم اصحابی و هم اخوانی شما اصحاب منید و ایشان برادران من و اول حاجت بیغمبر با مسلمانان هیچ کدام با ایشان موافقت نمیکنند با عمل از زمان ایشان به جهت که قول اصحاب ما است و عبر از آن اقوال [illegible] و چون که نماز افضل اعمال بدنیه است و زکوة افضل عبادات مالیه از بهر او سبحانه در میان سایر اعمال این دو را به ذکر آن متخصص گردانید بوده متعارف باشد و صفت سایر متقیان میکند و میگوید که بر همه کار از کار ها ایمان میآورند بجمیع ما جاء به النبی و یقیمون الصلوٰة و بپا میدارند نماز را بر جماعتی که در وضو با یعنی تعدیل ارکان آن میکنند و از زیغ و انحراف نگاه میدارند یا محفوظ که شرائط و اداب افعال او را که یعنی بجا میآورند و میکوشند که صلوٰة مصطفوی و ختلی در آن راه نیابد و از اقامة و قوم مشتق است که قام بالعود و اقوم و یا مواظبت میکنند بر آن مأخوذ از قامت السوق اذا نفقت و قامها اذا جعلها نافقة تو مثلث نفاق آن عیسوی است و اتفاق نموده اند که منتهی است در نماز ان قال الشاعر اقامت غزالة سوق الضراب لاهل العراقین حولا قمیطا مواظبت نمایند که محافظت و مواظبت بر نماز متاع ما متعینه که متعوضی است نماز یکی از اصح متعطل گردانیده باشد هیچ متاع کاسد که حرکتی و عمری است بالاستمرار از تعمیم بدین بر امر هر آن مذکور و مشتق نمیشود و ابواب اقام بالامر و اقامه اذا اجاد فیه و بجد فرضه ان یعنی بعضا عن الامر او بعد عدم پا الامر اذا امتثل آنرا و بتابعت و امساک در آن به جهت آنکه اشتمال است بر قیام هیچنانکه تعبیر میکنند از نماز بقنوت و در کوع و سجود و تسبیح که مواد نام از بعض ارکان ثمیج و ارکوع لانه کانت من المسبحین معنی اول اظهر است پس اگر استعارة است مجاز تحقیقه اقرب بخلاف تعبیر است پس اگر حقیقت قائمه از این عموم خلاف مطلق است در این صورت صلوٰة اوله اما اعوجاج خاص و مطلق چون مقصود است و یکی از معانی اصلی است جهت آنکه تعدیل تعمیم نسبت است پس اگر سرا و ترجیح امکان است که تعدیل صحت و ظاهر است کنند از قرائت و مدح و در نفاقی حقوق باطنیه آن نماید از خشوع و اقبال بقلب خود بجانب او سبحانه میباشد پس از آنکه نمایند که نماز صلحای اخیر باشند و در بطن تاویل اول در مسئله متحقق واقع شده آن جهت بین قال والمقیمین الصلوٰة و فرقه ثانیه در معرض ذم که تو نیوم فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون و صلوٰة فعله است شاهد او رضا صلی ذلک از دعا ماند زکوة که مشتق است از زکی است که به این مریض دعوا کرده و یا ان که بازی شان در مجیح تعمیم لفظ است جهت اشتمال بر حضور دعا و تکبیر و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بصلوٰة جهت اشتمال است بر بطلان نزد بعضی در این اصل است ماخوذ از صلی که المصلوت ولو در کثرت از است و بنا بر وجه تسمیه است که مصلی تحریک صلوین میکند در رکوع و سجود نوشته این لفظ در معنی تا نمایم اشتهاد در اول تحقیق می رساند و در نقل از آن برین کثیر نیز رسد که گویند بر این اشتقاق و مفهوم او مطرح است و آنکه قرآن جهت است بر اینکه صلوٰة از اشهر الفاظ و اشتقاق آن از تحریک صلوین از اقصد است و در معرفت آن بجز آن کثیر که بر وجه خفا واقع در ماخوذه مشهور وجه میکند و اندازه اخلاص لازم آید که مثل اتمام سایر الفاظ قرآنیه جاز باشد و این مستلزم عدم قطع نماید با آنکه مراد الله از این الفاظ معانی است که متبادر در ایشان است چه بر خواندن که مراد آن هم که منقول باشد و بنا بر قول ثانی تسمیه داعی بمصلی بجهت آنکه تحریک صلوین بر وجهی متعارف است بجهت تشبیه از روی خشوع برای رکوع و ساجد حاصل که قصدی در منقصت اسدیک مؤمنان آنست که محافظت جمیع افعال و شروط نماز میکنند و از اثر اخلاص نگاه میدارند و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را به فرموده ایم ایشان را ومما الذات ساخته ینفقون نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه از جهت آن منصرف است از مال و زکوة معروضه است و ابن مسعود متخصص آن میکند بنفقه اهل و عیال و صحیح آنکه مراد صدقه تطوع است ظاهر اینست که مراد صرف مال باشد در سبیل خیر خواه فرض و خواه نفل و کسانی که تفسیر آن بر زکوة کرده اند بجهة آنست که تفسیر آن کرده اند اصل انواع صرف را و اصل آن نوع را مخصص اوکر غیر آنکه انکار کرده بجهة افراد آن

است که تحریک صلوین



بصلح که شیخنا است بینا نکرینق در لغت بمعنی حظ است خواه مأکول یا غیر آن کما قال الله تعالی و تجعلون رزقکم انکم تکذبون ای حظکم و عرف شرع تخصیص آن نموده بتخصیص تمکین حیوان و تمکین او از انتفاع بان یا عدم منع غیر از آن شرعا پس حرام رزق نباشد و اینهم دلالتی صریح دارد برینکه حکم مختص بمؤمنان نموده بانفاق و منع حرام مستحق مدح نیست بانفاق و نیز او سبحانه امر بانفاق نموده حیث قال و انفقوا مما رزقناکم و بانفاق من حرام امر بجزام نمیکند و نیز اکر ان بجهت استلزام نص نقص و حرام حرامست قال و سبحانه از بر منزه است و دلیل دیکر آنست که حضرتعالی منع کرده است از انتفاع بحرام و امر فرموده بر حواران پس نفع منها و لازم نباشد و دیگر حضرتعالی اینجا اسناد در نفی بذات خود کرده و کفره و مما رزقناهم تا ایذان باشد بانکه مبذلکان انفاق حلال طلق کسبند زیرا انفاق حرام موجب مدح نیست بلکه مستوجب ذم است و ذم مشرکین نموده بر تحریم بعضی ایچه روزی ایشان کرده بقوله قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا اکر بعضی رزق حرام میبود مشرکان مستحق ذم نمیشدند بجهت مطابقه اعتقاد ایشان بحق و دلیل دیکر این مدعی اجماع اهل البیت است و معتزله نیز برین اند و نیز اشعری در نفی هر چه بینند که او را خورند خواه احد باشد که منع انتفاع نماید از آن باشد پس حرام نزد ایشان رزق نیست و شافعیه نیز بنیند و انیه مما رزقناهم ینفقون را تنزیل میکنند برانکه اسناد از برای تعظیم است تحریض بانفاق و ذم مذکور بجهت تحریم ایچیزی که حضرتعالی او را حرام نکردانیده و اختصاص مما رزقناهم بحلال بجهت قرینه و شبهه نیست که این خلاف ظاهر قرانست و نیز متمسک شده اند بقول پیغمبر در حدیث عمرو بن قره لقد رزقک الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله لک من حلاله و بانکه اکر حرام رزق نمیبود بایستی که بعضی متغذی بحرام شده باشد در طول عمر مرزوق نباشد و این منافی اینست و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها است چون قول ایشان مخالف مذهب اهل البیت است پس حدیث مذکور را تأویل میباید ساخت باینکه بر تقدیر صحت معنی آن باینرا جمع است که حضرتعالی رزق فرموده را که غلبات غیر تو کرده و تمکین او داده در تصرف در آن بدون مانعی تو از اختیار نموده بجای آنچه حلال ساخته است ترا از رزق حلال خود یعنی از رزقیکه ترا از آن ما الله متمتع ساخته بدون جواب مانعی از تمسک ثانی است باینکه تخصیص کند در جمیع عمر خود حرام خورده باشد منافاة ندارد که حضرتعالی او رزق حلال برای او مقرر فرموده باشد بلکه تعیین رزق او کرده و او از آن اکتفا نشد بحرام ارتکاب نموده و انفاق عبارت از ذهاب مال است فی النهی اذا انفد و اکر تتبع اسناد کرده الفاظ و ترکیبات کند البته خواهد یافت که اینها موافق است در معنی مانند نفر و نفع و نفد و نفس معنی ذهاب خروج و تقدیم مفعول بجهت اهتمام است یا بجهت رؤس آیات و ادخال من تبعیضیه برای کف است از اسراف که منهی عنه است و اصح آنست که مراد بانفاق در جمیع معادنیکه حق تعالی عطا فرموده از نعم ظاهره و باطنه و مؤید آنست که حضرت رسالت فرموده که ان علما لا یقال به ککنز لا ینفقون منه یعنی بدرستیکه علمیکه انفاق نشود و مقابله بیا شکر خود در سایر نعم باشد یعنی است که از آن انفاق نماینده و از ابنجاست که بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که و مما خصصناهم به من انوار المعرفة ینفقون یعنی از آنچه مخصوص کردانیده ایم ایشان را بان افاضه میکنند بغیر خود مقرر فرموده آنکه فرموده که مراد انفاق حلال است معنی آیه آنست که از آنچه تعلیم دادیم ایشان را از خلقان منتشر میسازند و احادیث آن میکنند والذین یومنون بما انزل الیک که تصدیق مینمایند بما انزل الیک باینچه فرو فرستاده شده است بتو از قرآن و وحی و ما انزل من قبلک و باینچه منزل شده من قبلک پیش از تو بر پیغمبران پیش از تو چون توریة و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند باینکه جمیع این کتابها که انبیای سابق حکم بران کرده اند دعوت ناس بان دعوت نموده اند از نزد خدا و اکرچه قرآن ناسخ آنها است احکام آنرا منسوخ ساخته بدانکه این اسم موصول معطوف است بر موصول اول یعنی الذین یومنون بالغیب در حول این جماعه با جماعه اول در جمله متقیان باشد و حول اخص است در تحت ایم زیرا که اکر مراد باول کسانی اند که ایمان آورده اند و از شرک و انکار دین اکراه اند و مراد ثانی هر کسیکه قائل و انبیا چون عبد الله بن سلام و اصحاب او چنانکه مروی است از ابن عباس پس این هر دو آیه تفصیل متقین است و معطوف بر متقین فکانه قال هدی للمتقین عن الشرک و الذین امنوا من اهل الملل و محتمل است که مراد باین جماعت همان جماعت اولی باشد بعینه و توسط عاطفه بجهت جمع باشد یعنی قرآن هادی متقین است که جمع کرده اند میان ایمان بانچه عقل ادراک آن میکند که او تصدیق است بغیب ایمان بانچه بطریق تعلیم و تعلم شرایع از عبادات بدنیه و مالیه و میان ایمان باینکه سمع اثبات آن نموده از بعضی شروح تکرار موصول بجهت تنبیه است بر تباین ایشان و طریق و بانکه مراد طائفه باشد از اولی و اینها قوم از اهل کتاب باشد و تخصیص بذکر ایشان از جمله اهل ایمان مانند ذکر جبرئیل و میکائیل بعد از ملائکه بجهت تعظیم شان ایشان باشد و ترغیب برای امثال ایشان و اینکه بعضی گفته اند که مراد بآیه اولی مؤمنان عرب اند و بثانیه مؤمنان اهل کتاب این بر آنکه مرتب کتاب بود و قبل از قرآن غیر صحیح است زیرا که ممنوع است که آیه اولی تمام در بجمیع مؤمنان و اکرچه ثانیه خاص است و تقوی از ایمان و از الدخل خفی است زاعلی یا سفل یا از الاخر مانی بینی توسط لفظ قران مردان از او در غیر این معلو نیست که میتواند بود که نزول کتب الهیه بر رسل یا نبو نمیه بوده باشد که ملک انزال الملک کرده و باشد از حضرتعالی تلقف یا حفظ آن نموده باشد از لوح محفوظ و بعد از انزال آن نموده و القا کرده بر رسول و مراد بما انزل الیک هم قرآنست تمامی شریعت و تعبیر از آن بلفظ ماضی یا انکه بعضی از آن مترقب بوده بجهت تغلیب موجود نسبت بآنچه موجود نشده و یا بجهت تنزیل منتظر در منزله واقع و نظیر این است قوله تعالی انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی حیث جمیع قرآن ابتدا نبود و قرآن بامر هر دو آن نزول منزل نشده بود و مراد بما انزل من قبلک سایر کتب سابقه و ایمان باین هر دو علی الاجمال فرض عین است و اولا و دون ثانی بر وجهه تفصیل فرض است ما متعبد بتفصیل آن ولکن فرض کفایه است زیرا که وجوب آن بر هر مکلف موجب حرج است منافی مقاصد شرع اصلا که قرآن منادی مؤمنان اهل کتاب است که با صفه ایشان شوند و نجیب کتب منزله نموده اند و بالاخرة هم یوقنون و دیگر آنکه ضبا ماتر اهم ایشان بیقین دانند و مبیکان و در وضع اهل اصلا شک و شائبه نموده اند پس ...

نیفقون

مامر

که تفسیر آنا انا سند

بما انزل

او حیثیت اینکه



چنین ایشان مرتبه اعتقاد فاسد نیست که قبل از این بر آن بودند از آنکه در بهشت داخل نمیشود مگر یهود یا نصاری و آتش مس ایشان نمیکند مگر ایام معدوده
و مرتبه لفظ الا فاقی ایشان است در فهم چند که از تحسین فهم دنیا است باعزاره و در دوام و انقطاع این و تقدیم صله که بالآخرة است بنا بر وقوف بر ضمیر
مرفوع منفصل که آن ضمیر هم است بجهت تعریض است بر اهل کتاب یعنی اعتقاد ایشان در امر آخرت غیر مطابق است بجهت آنکه اعتقاد
ایشان و تعبیر بایقان است از ایقان علم یقینی شک و شبهه از آن باشد لاله و لهذا علم باری تعالی را علم یقین نمیگویند بآن موصوف نمیشود و آخرت تانیث آخر
و آن صفت دار است بدلیل قوله تلک الدار الآخرة و بعد از آن اجرا از اسما غالبه کردانید اند مانند دنیا که تانیث ادنی صفت دار است از اسما غالبه
و تسمیه آن بآخرت یا بجهت آنست که متاخر است از دنیا یا بجهت آنست که آن آخر جمیع البیان او زده که ایمان بغیب اگر چه شامل تصدیق بآخرت است اما تخصیص
ذکر بجهت تصریح است بر تعجب و کفار که منکر آن بودند انا الا حیاتنا الدنیا و تخصیص اهل ایمان و تخصیص ایشان بآن بجهت نیاد و منع ایشان باشد و از
حضرت رسالتمآب مرویست که فرمود عجب دارم از کسی که مخلوقات مصنوعات الهی را مشاهده کند و در وجود خدا شک نماید و عجب دارم از آنکه شخص نشاء
اولی را دانسته نشاء آخرت را منکر شود و متعجبم از آنکه کسی هر شب میمیرد و هر روز زنده میشود و منکر بعث و نشور میشود و عجب دارم از آنکه سرای خلود را اصلاح
نمیکند و سعی در سرای غرور میکند و عجب دارم از آنکه او را از نطفه آفریده اند باز مرده میشود و دوزخ تکبر میکند و در توریه نوشته عجب دارم از آنکه یقین بالموت
کیف یضحک او رده اند که حضرت رسالت روزی از جوانی انصاری پرسید که هر چیزی را حقیقتی است حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله بجهت
شامور ساده ام بآن سبب روزها گرسنه ام و شبها بیدارم و احوال آخرت را چنان میبینم در امور آخرت که گویا در عرش خدا میگویم و اهل بهشت را میبینم که
زیارت یکدیگر میروند و اهل دوزخ را میبینم که بنالند و خروش مشغولند حضرت فرمود که الحمد لله فالزم چونکه بحقیقت ایمان رسیدی بر آن ملازم باش
و از آن فاصل مشو و بیان سبقت که کر جهتی که دل ایشان بنور ایمان روشن شده است منبعث کشیرا از جمله عضو صفات و مظهر آن الصافند اولئک آن
کروه که متصف بصفات مذکوره و موصوف بآنها بوده اند علی هدی بر راه راستند و برخاستند من ربهم از جانب پروردگار خود و مراد
معنی که خدا تعالی بجهت ایمان در ایشان بوده و در نظر ایشان بوده چنانکه مذهب مخالفان است چه این منافی مدح مطیع و ذم عاصی است و مستلزم عدم
ثواب و عقاب بر افعال العباد و موجب ظلم او سبحانه میشود بسبب آنکه آن بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان و طاعت و غیر آن از لوازم فاسده که در کتب
کلامیه مسطور است بلکه مراد آنست که او سبحانه دلائل ایمان را از وجود و عقل و ارسال رسل و کتب به ایشان تا اعتقاد نموده ایشان دعوت نمود و در
ایمان وعده ثواب داده و بر ترک آن انذار کرده اهل ایمان بآن منقاد شده باختیار خود کسب ایمان کرده اند و غیر ایشان انقیاد نکرده مرتکب آن نشدند
و بدانکه اهل این در محل قسمت که خبر موصول است اگر موصولین متصل باشند از متقین کو یا چون که گفته شد هدی للمتقین کسی میگوید که چه سبب است
که ایشان مخصوص بهدایت شده اند این هدایت بجواب داده شد بانکه الذین یؤمنون بالغیب تا آخر یا مدح الذین یؤمنون بما انزل الیک تا آخر الایات ذکر
متصل باشد استینا فی خواهد بود و محل را اعرابی نخواهد داشت فکان که این نتیجه احکام و صفات متقدم است بجواب سوال کسی که گفته ما
للموصوفین بهذه الصفات اختصوا بالهدی و نظیر بیت احسنت الی زید صدیقک که بیان آنکه ما بال زید مخصوص باحسان تست بیرون آمد
زاده شده بانکه هو صدیقک القدیم حقیق باحسانک چه اسم اشاره بجا و حکم اعاده موصوف است بصفات مذکور آن و این ابلغ است از استینا
آن باعاده اسم فقط که متقین است بسبب آنکه ترتیب حکم بر صفات ایذان است بانکه وصف موجب حکم است
و این معنی استعلا در علی هدی تشبیه تمکن منهم است بر هدی و استقرار ایشان بر آن بحال کسیکه بالا رفته باشد بر چیزی و سوار گشته باشد بر آن
حصول این تمکن باستفراغ فکر است از نظر در آنچه منصوب شده از برای او از حجج و دلائل و مواظبت بر محاسبه نفس در عمل و تنکیر هدی برای
تعظیم است فکانه که مراد آنست که هدایتی است که هیچکس بکنه او نرسیده و قدر او را ندانند و تعبیر بهدی من ربهم بجهت تاکید تعظیم است و تعبیر بر آنکه
او سبحانه موفق است منصب آنست از عون عبد الله که یکی از علماء کبار است منقولست که الهدی نور الله کثیر و لا یبصره الا بصیر و لا یعمل بها الا بصیر
الا ترى ان نجوم السماء یبصرها البصراء و لا یهتدی بها الا العلماء و بعد از آن بجهت تعظیم اهل تقوی تکرار لفظ اولئک که مبنی بر تعظیم است نموده
فرمایدکه و اولئک و بجماعت رفیع القدر هم المفلحون ایشانند رستکاران از عقاب در کار و رسیده کان بثواب در خانه غیر ایشان نیست
حاصل است بمقتضای و کرمنادی مخصوص باهل کفر و طغیان مستکبر و عناد و دانوار که منزل که تکرار اسم اشاره بجهت تنبیه است بر آنکه اتصاف ایشان
صفات مذکوره مقتضی هر یک از هدایت و فلاح است تنها یعنی که هر یک از این دو کامیست در تمیز ایشان با صفات از غیر ایشان و تخصیص غاطف بجهت آنکه
مفهوم جمل متفق است در مقام چنانکه گذشت بخلاف قول اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون
جه تسجیل بغفلت و تشبیه بهایم چیزی واحد است بجهت جمله ثانیه مقرر اولی باشد و عطف مناسب نباشد و هم ضمیر فصل است که ... صفت و ...
سبب فلاح بجهت اختصاص مسند بمسند الیه و تاسیس مبتدا است مفلحون خبران و مجموع جمله خبر اولئک مفلحون خبر ...
که نتیجه مطلوب نیکو و مفهوم شدن است یعنی ... منادی ... فلاح ... تعریف مفلحون ...
است یعنی که مفلحان از امثال ایشان ... است و ... برای تعهد ... اشاره تا بجهت ...
از عمومات مبدا است از حقیقت حال مفلحان و خصوصیات ایشان را برای الکلام ... تعریف جنس ... امام محمد باقر روایت است که رسول الله فرمود
که ان علیا و شیعته هم الفائزون ... علی و شیعیان او ... رستگاران اند ... بحصول ... ایشان ... غیر ایشان ... فلاح ...
همراه اند و بدانکه حق تعالی ... برای بیان ... تنبیه ... برای اختصاص صفات ... یکدیگر ... رسید ... کلام ...

با آنکه موصول متعلق باشد اول دا ول صفت تعبیر آنچه بس نخ



اگر برای تعلیل با ایجاز و تقدیم تکرار آن نیست تعریف خبر جهت آنکه بوسیط فصل بجهت اظهار اختصاص ایشان و ترغیب و اقتفای آثار ایشان و وعده بمثوبت
شده اند باین تقدیر مفلحون فقط ایشانند و هر اهل قبله در عذاب باشند و مستحق آنکه [illegible] ایشان کاملا نشده در فلاح و لازم این نیست علم کالنعام مرکبی را
که بر صفت ایشان متصف باشند عدم اصل فلاح آنچه آمده در حدیث که چهار آیه از اول سوره بقره در مدح مومنان نازل شده و دو آیه در
ذم کافران و از عقب آن سیزده آیه در ذم منافقان و این دو آیه که در ذم کفار است اینست که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از روی جحود و عناد
كَفَرُوا انکار کردند و پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و کفر و اضلال النفاق [illegible] ظاهر بود که ایشان هرگز ایشان را از ضلالت و گمراهی به درجه
هدایت و رستگاری نرسانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان ءَأَنذَرْتَهُمْ بیم کردی و بترسانیدی ایشان را از عذاب و عقاب أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ یا
آنکه نترسانیدی ایشان را و مرتبه تخویف نمائی یعنی انذار و عدم انذار نزد ایشان مساویست پس اگر تخویف ایشان کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند
زیرا که در آیات و معجزات تو نظر نمیکنند تا آنکه [illegible] شوند بر [illegible] و بعضی [illegible] قرآن نیابند و بباید دانست که چون حق تعالی خلاصه حال و خلاصه
اولیاء خود را ذکر فرمود [illegible] هدایت و فلاح ایشان بود در عقب بیان اضداد ایشان که عتاة مرده کفره بودند که بجهت فرط
عناد و انکار [illegible] نفع با ایشان [illegible] و آیات و نذر ایشان را [illegible] و ضلالت [illegible] و مقتضی ایشان را معطوف [illegible] بر قصه
مومنان هم چنانکه عطف فرموده در کریمه إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ بجهت تباین آن هر دو امر [illegible] چه سوق اول از برای ذکر کتاب
است و بیان شان آن و ثانیه مسوق از برای شرح تمرد و انهماک کافران در ضلالت و طغیان و اما إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ در آیه است که
مسوق اند برای صفت ابرار و فجار [illegible] مناسب باشد و ان از حروف است که مشابه مطلق فعل است در عدد حروف و مبنی بودن بر فتح و لزوم اسما
و افاده معنی [illegible] مشابه فعل متعدی [illegible] مفعول [illegible] و هذا اعمل [illegible] نصب جزء اول [illegible] ثانی [illegible]
فرع فعلست در عمل [illegible] خبر [illegible] بجهت استصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
بآن مصدق [illegible] مثل [illegible] علیکم منه ذکرا [illegible]
الی رسول من رب العالمین [illegible] عبد الله قائم [illegible] جواب [illegible]
با او برای [illegible] جماعة [illegible] ابوطالب و ابوجهل [illegible]
[illegible] ابوجهل [illegible] اهل [illegible] احبار یهود [illegible]
[illegible] احبار یهود [illegible] از روی عناد به پیغمبر [illegible]
است شامل هر که مصمم باشد بر کفر و غیر آن [illegible] اهل [illegible]
سواء علیهم است و کفر در لغت بمعنی ستر [illegible] است و اصل [illegible] مثل الزارع و اللیل [illegible]
[illegible] الصحیح باشد که پیغمبر [illegible] اهل ذمه است [illegible]
کفر میگویند بجهت [illegible] تکذیب میکند [illegible] هر که مصدق پیغمبر [illegible] کفر [illegible] سواء
اسمیست بمعنی استوا [illegible] مصدر [illegible] قال الله تعالی تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ای کلمة مستویة [illegible]
است [illegible] ان الذین کفروا مستو علیهم انذارک [illegible] و معنی [illegible] انذارک و عدمه [illegible]
علیهم [illegible] است [illegible] باشد [illegible] مطلق [illegible]
بر سبیل [illegible] هذا القول [illegible] الصادقین صدقهم [illegible]
الصادقین [illegible] هذا اللفظ است [illegible]
[illegible] همزه و ام [illegible] استوا و تاکید [illegible] همزه و ام [illegible]
[illegible] معنی استفهام برای [illegible] اللهم اغفر لنا [illegible]
العصابة [illegible] اختصاص [illegible]
العصابة [illegible] اللهم اغفر لنا [illegible] العصابة [illegible] همزه و ام [illegible]
از معنی استفهام [illegible] استوا و معنی استوا انذار [illegible]
[illegible]
است از عقاب [illegible] انذار و عدم [illegible]
[illegible] انذار [illegible]
[illegible] لا یؤمنون [illegible]
استوا است [illegible] کلام است که استواء انذار [illegible]



جواب سائل [illegible] عبد الله قائم

بوده که مثال آن چنانکه باشد از ضمیر انکه ... علیهم است با خبرات و جمله استفهامیه ... [illegible]

... حکم کرد ان عدم ایمان ... اخبار از حضرت بعدم ایمان ایشان ... [illegible]

... موجب اخبار ... معجزات آنحضرت باشد ... [illegible]

ابوجهل و امثال ایشان چنانکه گذشت ... [illegible]

... تکلیف ما لا یطاق ... ایمان ... [illegible]

... اجتماع ضدین است ... [illegible]

... تکلیف ... [illegible]

... سواء علیهم ... سواء علیهم ... [illegible]

... أأنذرتهم ام لم تنذرهم ... [illegible]

... ختم الله علی قلوبهم ... [illegible]

... و علی سمعهم ... و علی ابصارهم غشاوة ... [illegible]

... [illegible]

... ختم الله علی قلوبهم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

وجهی از کلامی ... مقام است که

زیرا که سورة ... چنین است ...

وعیب



است بمعنی که او را ملتکر نشناسند و بسبب آن ایشان را دشمن گیرند و از ایشان تنفر نمایند چه آثار امر که هر گاه کافری بد کفر عشایر رسند که ختم
سیاه که ایمان نخواهد آورد و بر دل او نقطهٔ سیاه پدید آید و همان ملتکه بسبب غالب شوند و او را امده و لعنت کنند همچنانکه در دل مومن نقطهٔ سفید
میباشد تا فرشتگان علم با ایمان او حاصل کنند و از برای او استغفار نمایند هشتم آنکه ختم کنایه است از شهادة چنانکه گویند که ختم علیه بانک
لا اعلم ختم کرده ام جهل او بر تو یعنی گواهی دادم بر تو با آنکه چیزی نمیدانی پس معنی آیه آنست که خدا تعالی گواهی داد بر دلها و گوشهای ایشان با آنکه
داعی و ندای حق نپذیرند و بر دلهای ایشان با آنکه تفکر نمیکنند در امر حق و قبول آن نمیکنند نهم آنکه حق تعالی با ایشان کلام کفار نموده نظر
تفکر و استدلال در امر حق و بجهة آن ایمان ایشان منشرح نشده است و قلوب ایشان تنگ است در مقابل این امر من شرح الله صدره للاسلام فهو
علی نور من ربه است و نامعلوم است و صفت چنان با آنکه قلب ندارد بجهة شناخت حال آن قلب که هر گاه قلب متقی باشد که محل فهم است
نجات بطریق اولی پس هم چنان که جائز است صفت ایشان بعدم فواد همچنین جائز است صفت کسیکه قبول ایمان نمیکند بعبارت دعوة و انات بجهة آن
با آنکه مختوم و مطبوع علی قلبه است تخصیص این سه عضو بذکر بجهة آنست که طرق علم آنست بجهة قلب محل علم است و سماع و رویت آلات آن و بدانکه علی سمعهم
معطوف است بر قلوبهم بجهة قوله تعالی و ختم علی سمعه و قلبه و بجهة اتفاق قراء بر وقف نمودن بر آن و بدانکه چون قلب و سمع مشترکند در ادراک جمیع
جوانب پس مانع ادراک ایشان را ختم گفتند بجهة آنکه آن مانع است از جمیع جهات و ادراک ابصار چون مختص است بجهة مقابله پس بجهة مانع ادراک آن
را غشاوه نام نهاده اند که مختص است بجهة مقابله و تکرار حرف جر بجهة آنست که تا دلالت کند بر آنکه ختم در هر دو موضع دیگر استقلال
هر یک از آنها بحکم و توحید سمع بجهة امن است از لبس بجهة اعتبار اصل که مصدر است چه آن در اصل مصدر است مصادر را جمع نمیکنند یا بر تقدیر
مضاف باشند و علی حواس سمعهم و اسماع نیز میآید کما قالوا المسامع و الاسماع نیز جمع آن کاه هست که اطلاق آن بر قوه باصره و بر عضو مخصوص میکنند پس تبادل
و سمع نیز مثل آن است و مشابه که مراد بآن هر دو عضو مخصوص باشد نیز آنکه مناسبه آن با ختم و تغطیه اشد است مراد بقلب لحم صنوبری شکل
علم است و گاه هست که اطلاق آن بر عقل و معرفه میکنند کما قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل و معرفه حاصل که حق تعالی مقرر
کرده است که ایشان در رویت ضیاء و اصغای الفاظ که احتیاج بعقل ندارد چنانکه گذشت ذکر کرده است که اصلا ایمان از ایشان متوقع است و دلالت بر آن
اندکه قلوب و سمع ابصار ایشان را مهر نهاده باشند که بجهة آن حق را نشنوند و آن را ادراک نکنند و ابصار ایشان معطل باشد از دیدن حق ﴿وَلَهُمْ﴾ در
دنیا و آخرت ﴿عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ عذابی بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن و در عقبا در زدن و بخلود بودن و این وعید است بیان ایشان که
ایشان باشند و عذاب مانند نکال است در بنا و معنی یقول اعذب عن الشیء و نکل عنه اذا امسک عنه الماء العذب لانه یقمع العطش و یردعه و تعذیب
این بطریق اشتقاق اطلاق کرده اند بر هر الم شدید و اگر چه نکال و عقاب نباشد که دفع جنایت از معاود پس عذاب اعم از نکال و عقاب باشد
چه اطلاق عقاب نیست مگر در چیزیکه مجازات باشد و نکال که آن منعقب جرم متقدم است اطلاق عذاب بر مجازات و غیر آن هر دو میکنند پس اعم
از عقاب باشد و نکال بعینه در دنیا و آخرت باشد و عذاب اعم از بعضی نزد بعضی اشتقاق عذاب از تعذیب است کازاله
عذوبت باشند تعذیب و تمریض که بمعنی ازاله است عذاب عرض است عظیم نقیض حقیر است و کبیر نقیض صغیر پس همچنانکه حقیر دون صغیر است عظیم فوق
کبیر است و معنی توصیف عذاب بآن اینست که هر گاه قیاس ان کنند با آنچه مجانس است حقیر باشد بجز آن و نسبت بآن حقیر بود و معنی تنکیر عشاوه
و عذاب آنست که بر ابصار ایشان غشاوه ایست که غیر متعارف مردم است و آن غطای است از ایات و مراد بشان است از آلام عظام نوعی عظیم که کنه آن
حق سبحانه داند اللهم اجرنا من عذابک و لا تبتلنا بسخطک یا واسع المغفرة و یا عظیم العفو و الرحمة بحق محمد و آله المعصومین و بعد از مدتی که
سیزده آیه در شان منافقان نازل شده که پیشوای ایشان عبدالله بن ابی سلول بود و جماعت دیگر همراه او بودند که عبدالله بن ابی سلول و معتب بن قشیر و اتباع
ایشان با یکدیگر مقرر ساختند که بزبان اظهار اسلام نمایند و در دل با اعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان رهائی یابند و بشرف مرتبه
مقرب که مسلمانان نزد پیغمبر دارند برسند و از اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را خبر دهند تا دیگر با نفاق و هم پیش حضرت رسالت آمدند و اظهار
اسلام کردند حق سبحانه و تعالی کشف اسرار ایشان نموده از احوال ایشان رسول خود را اخبار کرد و فرمود که ﴿وَمِنَ النَّاسِ﴾ و بعضی از مردمان
﴿مَنْ يَقُولُ﴾ آنکسانند که میگویند ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ﴾ ایمان آورده ایم و گرویده بخدا ﴿وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ و بروز باز پسین که قیامت است ﴿وَمَا
هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ و نیستند ایشان گروندگان و تصدیق نمایندگان در اقرار گفته که چون حق تعالی افتتاح نمود شرح حال کتاب خود و کیفیة
بیان آن سوق ذکر مومنان فرمود که مخلص بر خود تعالی از برای او سبحانه و قلوب ایشان موافق السنه ایشانست و بعد از آن عقب ساخت با ضداد
ایشان که محض کفر کرده اند ظاهرا و باطنا و اصلا التفات نمی نموده اند مثلث کرد با بیان قسم ثالث که مذبذب بین بین اند و قسم اول و ظاهر
ایشان موافق السنه نیست و دعوی ایمان بجهة تکمیل نفس و ابنهاء خبث کفر اند و بعضی ایشان بخدا نیز آنکه هر تو به کفر کرده اند و خدا هم استهزا
در خلط نموده و لهذا اختیار نظم کلام در خبث و غیره جهل و استهزای ایشان و تحکم با افعال ایشان و تجهیل کرده بر عاقبت طغیان ایشان در
ضمن امثال تشبیه کرده برای ایشان و در زیادة ایشان انزال فرموده که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و قصه ایشان از اول تا آخر
معطوف است بر قصه کفار که اهل اصرار و عتو و کافر در اصل اناس بوده لقوله انسان و انس و اناسی بین حذف همزه آن کرده اند مانند حذف همزه
لوقه که در اصل الوقه بوده که طعام سیر که از زبد میسازند کما قال الشاعر حلفت اشعر عند ناامر الوقه و بعد از آن حرف تعریف را بعوض آن
آورده اند و لهذا جمع نیتها نمیکنند و قوله انا لنابا نطلع علی الاناس الامینا شاذ است و آن اسم مفرد است مانند رخال که اسم جمع است

ثابت نشده است که قتال از اینها جمیع باشد و لشقاق ایشان از آنرو است بجهت آنکه مردمان با امثال خود مشاهر اند یا آنکه شرعی بای نص
نیز اگر ایشان ظاهر و منتشر نبود و لهذا ایشان از ایشان نام نهاده اند از جهت آنکه شیر و ظاهر حال نیست بجهت آنکه حق را حق میگویند بجهت اخبار ایشان و
استناد ایشان و ابن عباس گفته که آدم را بجهت آن ناس گفتند که عهد الله الیه فنسی و ابن قول است مرجوح و کلام در آن از برای تحلیل است
بجهت عدم عهد و من موصول است که استقلال و من الناس من یقولون زیرا که برای جمهور است مفهوم جماعت کفار و من موصوف و مراد بآن جم
آنها و اختیار نظر از برای وجه ایشان از جهت آنکه مقصود آنها اند بر نفاق در عداد کفار داخلند که معلوم است غلو در ایشان و اختصاص ایشان بزیادتی
کفر تا بار کرده اند بر کفر که آن اظهار ایمان است بلسان مانع دخول ایشان نیست در تحت جنس کفار زیرا که نوع اجناس زیاده نیست که مختلف
شوند در ابعاض بین بنا بر این تقسیم قسم ثالث باشد و اختصاص ایمان بخدا و بروز آخرت ذکر بجهت تخصیص ایشان است بچیزی که مقصد
اعظم است از ایمان و ادعای ایشان با آنکه اختیار ایمان کرده اند از هر دو جانب آن که از مبدا و معاد است احاطه کرده و قطران نموده اند که او
و آخرت و بجهت ایمان با آنکه ایشان منافقانند در اینجا مظنه ایشان است که مخلص اند در آن بجهتهای اینکه بیان میشد نفاق میکنند زیرا
که ایشان یهود بودند و ایمان بخدا و بروز آخرت داشتند و این حکم لا ایمان است بجهت آنکه معتقد تشبیه بودند و اتخاذ ولد و با آنکه غیر
در بهشت داخل نمیشوند و آتش دوزخ مس ایشان نخواهد کرد مگر ایام معدوده و مومنان اظهار میکردند که ایمان ایشان مثل ایمان ایشان
است و بجهت بیان تضاعف خبث ایشان و افراط ایشان در کفر برای آنکه این میگفتند ایشان اگر صادر میشد از ایشان نه بر وجه خداع
و ضلال آنکه ایشان بر عقیده فاسد خود بودند ایمان نبود بجهت آنکه او بطریق تمویه بر مسلمانان و تهکم ایشان گویند و در تکریر باء دعاء
است بهر یک از این اصاله و استحکام و وزن بمعنی لفظ است با آنچه معبد باشد و اطلاق میکنند از این معنی معقول و بر معنی متصور در نفس که معنی
عبارت است بلفظ و معنی رای و مذهب طریق مجاز و مراد بیوم آخر از اول وقت حشر است الی ما لا ینتهی و یا تا وقتیکه اهل جنت به بهشت در آیند و
اهل نار بدوزخ زیرا که این آخر اوقات محدوده است چه بعد از آن غیر متناهی خواهد بود و قوله و ما هم بمؤمنین انکار آنچیزی است که دعوای آن
میکردند یعنی آنچه در صدد اثبات آن بودند و اصل کلام این است که و ما آمنوا تا مطابق قول ایشان باشد در تصریح بشان فعل و دون فاعل لکن
معکوس شده بجهت تاکید و مبالغه در تکذیب زیرا که اخراج ذوات ایشان از عداد مومنان ابلغ از نفی ایمان است از ایشان در زمان ماضی و
لهذا موکد شده بباء و اطلاق ایمان بجهت دلالت است بر آنکه ایشان از ایمان در هیچ چیز نیستند نه ایمان بخدا و نه بروز آخر و نه بغیر آن و محتمل است
تقیید آن بآنچه ایشان مقید بآن کرده اند که آن بالله و الیوم الآخر است زیرا که این جواب است و این دلالت میکند بر آنکه هرکه دعوای ایمان کند
قلب و مخالف لسان او باشد مومن نیست و دلالت میکند بر آنکه هرکه تکلم کند بشهادتین و قلب او فارغ باشد از آنچه موافق آن باشد یا از منافی
آن مومن نیست شرعی کرامیه بعکس مومن نیست و چون این دلالت بر عدم ایمان میکند بر تقدیر قول ایشان احتیاج بدلیل دیگر باشد چنانکه
در کتب کلامیه مسطور است حاصل آنکه منشأ تکلیف زبان دوازده قسم میشود زیرا که احوال قلب چهار است که آن اعتقاد است موجب آن علم است
اعتقاد است مطابق لا عن دلیل و این اعتقاد مقلد است سیم اعتقاد است غیر مطابق و آن جهل است چهارم خلو قلب از هر یک از اینها و احوال لسان
سه است یکی اقرار دوم انکار سیم سکوت پس حاصل ترکیب آن دوازده قسم حاصل میشود حاصل که منافقان آنها اند که اظهار ایمان میکنند و
ابطان کفر و سر آن یُخَادِعُونَ اللَّهَ در خدا لیکه فریب میدهند خدا را بحسب صورت و از اخفای معنی میکنند و خداع عبارتست از آنکه
در دهم غیر خود در آن ببطن ما یخفای آن میکند از مکروه و این ماخوذ است از خدع الضب اذا توارى فی جحره و ضب خادع اذا ادهم الضب اقباله علیه
ثم خرج من باب آخر و اصل آن اخفاست و منه المخدع للخزانة و الاخدعان لعرقین خفیین فی العنق و مخادعه که بین اثنین باشد و چون مخادعه نسبت به خادع
علم بخداع خود نباشد با آنکه منافقان میدانستند که حق تعالی عالم الخفایا است و عالم باسرار ایشان از دروغ لفظ خداع بر ظاهر خود مباشد بلکه
بر سبیل تجوز و تشبیه بود و معنی اینکه معامله ایشان با خدا در عمل ایشان مثل معامله مخادع است و یا آنکه مقصود ایشان خداع غیر با حق تعالی باشد بلکه مراد
از آن خداع رسول باشد یا رسول بر حذف مضاف و تقدیر اینکه یخادعون رسول الله کقوله تعالی و ان یریدوا ان یخدعوک بعنی فریب میدهند رسول خدا را
و یا بنا بر آنکه معامله با رسول همان معامله است با خدا چرا که خلیفه الله است و اطاعت رسول عین اطاعت خدا است و معصیت در حق او همان معصیت
در حق حق تعالی کقوله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله انا الذین یبایعونک انما یبایعون الله هر یک بجهت است که حذف مضاف شده و مضاف الیه در موضع
آن محذوف شده و چون مخادعه بین اثنین است پس مراد است که صورت صنیع ایشان با خدا که آن اظهار ایمان و استبطان کفر است و صنیع خدا با ایشان
که اجرای احکام مسلمانان است بر ایشان با آنکه ایشان نزد او اهل درک اسفل بجهت استدراج و امتثال رسول و مومنان امر خدا را در اخفای حال
ایشان و اجرای حکم شرع بر ایشان بجهت مجازات ایشان بمثل صنیع ایشان صورت صنیع مخادع است پس بر وجه استعاره سخن است واقع بر طریق تمثیل
و محتمل است که مراد بیخادعون یخدعون باشد چه آن بیان یقول است و بنا اشتمال مبالغه با آنکه این غرض است لا انکه بجهت مبالغه اخراج آن در صیغه
فاعله بجهت بنیه این از برای مقابله است که مبالغه کرده در معنی مقابله باشد اطلاع است در عمل که میکنند مقابله بمقارضه است یا بجهت بر بیع فذ
و مؤید این است که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو در یخادعون تا نیست یخدعون خوانده اند و غرض ایشان از اظهار ایمان و ابطان کفر این بود که از تعرض خود دفع نمایند
کنند که مکروه سبب آن در جانب ایشان است و دیگر هم آنکه رسول اکرام مومنان کنند با ایشان عطایا که دیگران میکنند از اکرام و عطا و غیر آن و نیز با مسلمانان
اختلاط نموده بر اسرار ایشان مطلع شوند و امثال آن که از اغراض و مقاصد حاصل که ایشان تصدیق محمد از فریب دهند و آن زمین

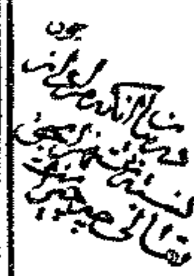
آمنوا ... [illegible] ... وَمَا يَخْدَعُونَ و ...
... [illegible] ... إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... وَمَا يَشْعُرُونَ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... [illegible] ... بِمَا كَانُوا ...
... [illegible] ... يَكْذِبُونَ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ... [illegible] ... لَا تُفْسِدُوا ... [illegible] ... فِي الْأَرْضِ ...
... [illegible] ... قَالُوا ... [illegible] ...
... [illegible] ... إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ... [illegible] ...
... [illegible] ...



عذاب الیم بسبب آنکه هرگاه ایشان را منع کنند که در زمین فساد مکنید ایشان جواب گویند که ما اصلاح کنندگانیم اعمال و اقوال خود را و با عطف
اسنیر یقولوا ای و من الناس من اذا قیل لهم و قول اول اولی است اینکه از سلمان فارسی رضی منقولست که اهل این آیه هنوز بوجود نیامده اند شاید
که مراد او این باشد که اهل این آیه منحصر نبودند بجماعتی که در آن زمان بودند بلکه شامل جماعتی دیگر هست که بعد از این پیدا شوند و متصف بصفت
ایشان نیز زیرا که این متصلست با قبل خود و ضمیر دیگر در وی بعض ضمیر لهم و لهذا اسناد قول بلفظ لا تفسدوا است و تقدیر اینست که و اذا قیل لهم
هذا القول بس صحیح باشد که لا تفسدوا و اسناد الیه قیل باشد و فساد خروج شی است از اعتدال و صلاح ضد اوست و این هر دو شامل جمیع
دقایق اند و از جمله افساد ایشان در زمین تهییج حروب و فتنه است بمخادعه مسلمانان و معاونت کفار و افشای اسرار اهل اسلام نزد اشرار اهل
کفر چه این امور مؤدی بفساد و انجمن است که در زمین است از انسان و دواب و حروث و نیز از جمله افساد ایشان اظهار معاصی و اهانت بدین و اخلال
بشرایع و اعراض از آن موجب هرج و مرج است و اختلال نظام عالم و فی قال لا تفسدوا فی الارض احتمالست که قایل رسول او و یا بعضی از
مؤمنان و قوله قالوا انما نحن مصلحون جواب ایشانست و رد ناصح بر سبیل مبالغه و حقیقت معنی آنست که صحیح نیست مخاطبه شما ما را بقول لا تفسدوا
که از شان ما نیست مگر اصلاح و حال ما متمحض است از شوائب فساد چه انما مفید حصر و قصر است یعنی آنکه داخل است بر او حکم بعد از وست اما مانند
منطلق و اما منطلق زید و این را بجهت آن میگفتند که تصور فساد کرده بودند بصورت صلاح و باعتقاد فاسد خود آن اعمال را صواب میدانستند که
مرض قلوب ایشان کما قال الله تعالی افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و هذا ادعیه بجانب رد قول ایشان کرده فرمود که **أَلَا** بدانید ای مؤمنان **إِنَّهُمْ**
بدرستیکه منافقان **هُمُ الْمُفْسِدُونَ** ایشانند مفسدان و تباه کاران بر مؤمنان **وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ** و لیکن ایشان نمیدانند که مفسدانند
یعنی ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در آن باشد بسبب هیچ و اصغر و اگر بدیدی بغیر فساد را برابر اصلاح است با اصلاح عمل جوی میکرد شبهه نبودی
مراد آنست که ایشان علم ندارند بجهت استحقاق ایشان عذاب و عقاب که علم بان میداشتند در طریق صواب سلوک میکردند و از اعمال مذکوره مجتنب میشدند
و در اول آیه ورده اند که این کلام رد دعوی ایشانست و ابلغ از دعوی ایشان بر وجهی که آن کلام مسبوق است باضمار قسم برای ثبوت و تحقیق آنچه بعد از
انست بهمزه استفهام که از برای انکار است که نفی نفی است و اثبات ایشانست زیرا که نفی نفی اثبات است نظیر اینست الیس ذلک بقادر
علیٰ و اما از آن واقع میشود جهه حرف بکار میگیرد که مقصود از اینجا قسم منافی آنست بود و از آنکه در طرایق متضمن حرف لا است که تاکید مکرر است که مقرر
مثبته است وقتی نفی بر بود میان نفی بجهت آنکه انما نحن مصلحون منحصر است و قول ایشان است و تعریف مؤمنان بجهت آن احتمال انتفیه
که در اسنید و مداومت و اسناد ذلک بلا تشعرون چه ابن هر دو نیز از ابلغیت و عقد بجز کلام ایمان مجموع امر است که ایشان را ناچار
است بقوله لا تفسدوا و ذکری ایشان با تقول اما است از بجهة امر با ایمان اما و اعادی بود و ارشاد کرده است میفرماید که **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گفته شود
بمعنی رسول یا بعضی از مؤمنان که بگویند ایشان را مر منافقان را که **آمِنُوا** بگروید بدل و باعتقاد تصدیق بی غیر کنید **كَمَا آمَنَ النَّاسُ** چنانکه
گرویده اند مؤمنان بحسن نیت که ایشان مقرون با اخلاص است متضمن از شائبه نفاق **قَالُوا** گویند ناخوش بود با مؤمنان خود **أَنُؤْمِنُ**
آیا ایمان آوریم استفهام برای انکار است یعنی هرگز تصدیق نکنیم و نگرویم **كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ** چنانکه ایمان آورده اند که سفیهان و بیخردان
و نادانند کما امن الناس در حق صهیب است و آنکه صفتی و هکذا سفیه اند و منسلط اهل مسلمین و عقد آنکه امنوا ایمانا مثل ایمان الناس و نیز امنوا ایمانا کما
کما امنا کما انشد عباد کلام در الناس برای جنس است و ان کتابند که کاملند در انسانیت و عامل بقضیه عقل اسم جنس چنانکه مسلمست
از برای معنی جنس حظ هیچ و مستعمل است از برای چیزیکه مستجمع معانی خصوص باشد که مجنس را مقصود از آن و هذا الاسلام سلوک میباید و
از کسی که مستجمع معانی مخصوصه باشد یا انسانیت و میگویند زید لیث یا انسان و من هذا الباب قوله تعالی صم بکم و قد جمعها الشاعر فی قوله اذا الناس
ناس و الزمان زمان و میشود بود که کلام برای عهد باشد که مراد بآن رسول باشد و انکسانیکه با او بودند یا کسانیکه ایمان آورده بودند یا از اهل
تحلیه منافقان چون عبدالله بن سلام و اصحاب او و لام در السفهاء اشاره است بالناس و یا از برای جنس است و مراد منافقان از این قول آنکه اهل ایمان
سفهانند و بسبب آن سفها و تسفیه منافقان اهل ایمان را بجهه سوء اعتقاد و فساد رای ایشان بود در آنکه حق و اعلم اند از مؤمنان و یا بجهه تحقیر
شان مؤمنان چه اکثر اهل ایمان فقرا بودند و بعضی از ایشان بنده بودند مانند صهیب و بلال و یا بجهه تجلد و عدم مبالاة ایشان بانکار ایشان و
بود از ایشان اگر تفسیر ناس بعبدالله بن سلام و اتباع او کنند و سفه خفیفه رایست که مقتضی نقصان عقل است و حلم مقابل اوست و چون از اهل نفاق این دعوی
جهالت و عقود ایشان اسناد سفاهت با اهل ایمان کردند حضرت الهی تکذیب ایشان کرده و سفاهت را با ایشان رد فرموده و گفت **أَلَا** بدانید ای مؤمنان بصدق
إِنَّهُمْ بدرستیکه اهل نفاق **هُمُ السُّفَهَاءُ** ایشانند بیخردان و جاهلان نه اهل ایمان زیرا که سفیه کسیست که تضییع اوقات نماید در منافع
منافع ضعیفه برای باطل المعرفه باشد و چون ایشان عصیان بصنوف اعذار کرده اند و کفر و اظهار ایمان یعنی از این عین خسارت و محض نقصان است بس
حق ایشان سفیه و جاهل باشند **وَلَٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ** و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند این مثل العذر است که بجهه ایشان چون متلاز ببدیهیات جاهل
برخلاف واقع که از اجهل مرکب کویند اعظم و اتم است از کسیکه متوقف و معترف باشد بجهل خود چه آنکس را ملامت است که آیات و مراد نفع باد و
بجهل او و آن و فصل بر آنکه بلا یعلمون و آنکه منقطع بلا یشعرون جهه آنست که مطابق لا یعلمون اکثر است بر کر سفه را بجهه عدم علم ایشان از نقصان اعتقاد
است که آن سفه است یا بجهه آنکه وقوف بر امور دین و تمییز میان حق و باطل از آنچیزیست که مفتقر بنظر و تفکر است اما النفاق و آنچه در دوست از هرج
و فساد مدرک بشعور بادی بنظر و تامل نه چیزیکه مشاهده میگردد از اقوال و افعال ایشان او را و [illegible] عبدالله بن ابی و منافقان آوردند که



امیر المؤمنین و جمعی از مؤمنان ملاقات کردند و اظهار ایمان نمودند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند و ابو بکر و عمر گفت ای آنکه برادر رسول خدا ابن عم و نفاق مکن او گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مده زیرا که ما هم چنانچه شما ایمان آورده ایم و تصدیق رسول کرده ایم حق تعالی ایشان تکذیب ایشان و تصدیق حضرت امیر المؤمنین فرستاد که وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند منافقان و مصادفه نمایند الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده اند قَالُوا گویند با ایشان از روی نفاق که آمَنَّا ایمان آورده ایم همچو شما به محمد و کتاب او و گرویده ایم و چون ابتدای بیان معامله ایشانست با مؤمنان و کفار و بیان ایشان قصه ایشان بان متصل است یعنی قوله و من الناس من یقول آمنا تا آخر و سیاق این برای بیان مذهب ایشان و تمهید نفاق ایشان بود و جمعی که بر نباشد و لقاء بمعنی مصادفه است یقال لقیته و لاقیته اذا صادفته و استقبلته و منه الفیته اذا طرحته فانک نظرته جعلته بحیث تلقی و بعد از بیان کیفیه ملاقات ایشان با مؤمنان ذکر کیفیه ملاقات ایشان میکند با قرای خود بقوله وَإِذَا خَلَوْا و چون خلوت کنند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون رجوع شوند در خلوت با اهل کفر که در اغوا و اضلال و تکبر و عناد از قبیل شیاطین اند گویند از روی اعتقاد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما با شمائیم یعنی بر دین و کیش شما إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در گفتار و لفظ آمنا مُسْتَهْزِئُونَ استهزاء و سخریه کنندگانیم بمؤمنان و بباید دانست که خلا ماخوذ است از خلوت یقال خلا به و الیه اذا انفرد معه یا از خلاک ذم ای عداک و مضی عنک و منه القرون الخالیه ای الماضیه و بنا بر خلوت تعدیه آن بالی لجهه تضمین معنی انهاست چه خلوت بایشان مستلزم انهای حدیث بایشانست و مراد از شیاطین آنها اند که مظهر کفر بودند تا اول شیطان اند در تمرد چنانکه گذشت و ضامران منافقان بجهه مشارکت است در کفر و بامر ایشان منافقان بود و رؤسای ایشان از عبد الله عباس فاید است که مراد از شیاطین پنج کس اند از جهودان که رؤسای ایشان بودند کعب بن اشرف که در مدینه بود و ابو برده در بنی اسلم و عبد الله در بنی جهینه و عوف بن عامر در بنی اسد و عبد الله بن السوداء در شام و مرویست که ایشان کاهنان کفار بودند که برای ایشان از جن خبر میدادند و بعضی دیگر گویند که جماعتی بودند از یهود که منافقان را بتکذیب امر میکردند و بنا بر تکبر و تمرد سیبویه نون شیاطین را اصلی نسبت میکرد و آن را ماخوذ از شطن اذا بعد چه شیطان بعید است از صلاح و شاهد است قول ایشان تشیطن و بنا بر زائد بنا بر آنکه ماخوذ باشد از شاط اذا بطل و موید این است که باطل از اسماء شیطانست و این بحث در محل خود است فاده ستخریه ایشان و مخاطبه منافقان با اهل ایمان بجمله فعلیه و با شیاطین بجمله اسمیه موکده بجهه آنست که با دل قصد دعوی احداث ایمان کرده اند و بثبات قصد نمی نمایند ایشان را بجهه ایشان بوده اند و با بجهه آنکه ایشان را باعث بود در عقیده مصدق و عقیده در این مخاطبه میکرده با مؤمنان و نه بر وضع رواج ادعای کمال ایمان مؤمنان در ایمان بخلاف تحقیر با کفار میکنند و قوله انما نحن مستهزؤن تاکید ما قبل خود است زیرا که مستهزئ بچیزی استخفاف کننده است بان و اصرار نماینده بر خلاف آن و یا بدل است از ما قبل خود زیرا که تحقیر اسلام تعظیم کفر است و یا استیناف است که ایشان چون منافقان گفتند بشیاطین خود که انا معکم ایشان گفتند که اگر دعوی شما صحیح است پس چرا موافقت میکردید با اهل ایمان و ادعای ایمان مینمودید با ایشان جواب دادند که انما نحن مستهزؤن و استهزاء بمعنی سخریه و استخفاف است یقال هزئت و استهزئت بمعنی واحد استخففت و اصل این خفت است ماخوذ از هزء که قتل سریع است یقال هزء فلان اذا مات علی مکانه ای بغته و ناقه تهزء ای تسرع و تخف و حاصل آنکه اهل نفاق با مؤمنان در مقام استهزاء بودند و اظهار ایمان بجهت مکر و فریب میکردند بخلاف حق تعالی از جانب مؤمنان در جواب ایشان گفت که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا جزای استهزاء و سخریه میدهد ایشان را و چون حق تعالی منزه است از جمیع قبایح و سخریه که از باب عیث و جهلست این کلام را ناچار باید از حذف و تقدیر ای الله یجازیهم علی استهزائهم چنانکه ابن مریم شده بین در قبیل تسمیه جزای فعل باشد باسم فعل بر سبیل مزاوجه که از عبارات است در رعایت مقابله لفظ بلفظ چون جزاء سیئة سیئة مثلها و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و مثل این بود که تسمیه جزا بفعل بجهه تعلق فعل ایشان باشد در نفس دیگر جزای سخریه حق تعالی مقابل استهزای ایشانست نقد و این از باب استعاره است با معنی این باشد که حق تعالی رجوع میکند و بال استهزاء را بر ایشان پس در حکم کسی باشد که مستهزئ باشد با ایشان و این از قسم اطلاق مسبب است که استهزاست بر سبب که و بال استهزاست یا مرد و بیاورد بر ایشان حقارة و هوانی که لازم استهزاست این از قبیل اطلاق اسم ملزوم است بر لازم و یا معامله میکند با ایشان مانند معامله مستهزئ و این وارد شد یا بر طریق تمثیل است که اجرای احکام مسلمانان میکند بر ایشان یعنی بجهه اظهار ایمان تکالیف شرعیه را که اعمال مدنیه و مالیه است بر ایشان جاری میسازد و در آخرت بجهه ابطان کفر بعذاب ابدی گرفتار میگرداند پس گویا با ایشان در مقام استهزاست یا اسناد آن بایشان میکند با امهال و زیادتی نعمه و در غایت تمادی ایشان در طغیان یعنی مرتبه بر مرتبه نعمه را بر ایشان زیاد میگرداند بعضا از آنکه ایشان بتدریج کفر را زیاد میکنند تا آنکه چون کفر ایشان بنهایت رسد بیکبار دفعه ایشان را هلاک کند و بعذاب ابدی گرفتار کند و تسمیه این باستهزا بجهه آنست که ظاهر آن نعمه است و حقیقه استدراج و هلاکت در آخرت بانحوی که چون مؤمنان در بهشت تختهای خود بنشینند و کافران در دوزخ بجای خود قرار گیرند حق تعالی امر نماید که تا در دری از دوزخ بجانب بهشت بگشایند منافقان چون بهشت را ببینند بسوی آن متوجه شوند و بسبب کثرت مسارعت بر روی در افتند و بر خیزند تا بدر بهشت رسند که بهشتیان با علو مرتبه و رفعت درجه ببینند که بر بالای تختهای مرتفع بلند و بر امتعه علی بر هیئت مضحکه ملاحظه کنند و چون میل کنند که پای در بهشت نهند در آن حال در و از بسته شد و مؤمنان بر ایشان بخندند و ایشان مخذول و نا امید از آنجا برگردند و باز بمقر سقر قرار گیرند اینست معنی قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون عدی بن حاتم روایت کرده که رسول الله فرمود که در روز قیامت منافقان را امکنه دهند تا در دو عقبه مؤمنان برند و بسر راه استقیم ای صراط را قطع کنند چون بدر بهشت رسند و بهشت را با راستگی تمام ملاحظه نمایند و پای بردارند که در بهشت نهند فرشتگان در



در دستگیری ایشان را بعد وزخ کشند ایشان کویند یا دخدایا چونکه ما مستعد وزخ بودیم چرا ممکن ساختی ما را با مؤمنان متوجه بهشت شویم و بهشت
ما را بنمایی ؟ بعد به بینیم خطاب آید که این جزاء استهزاء است که در دنیا با مؤمنان میکردید و نزد بعضی مراد از استهزا تخطئه و تجهیل و استیفاء است و
اهل نفاق را چه عادة عرب آنست که مقابله شیء را بنام همان شیء می‌خوانند پس حق تعالی جزاء استهزا را استهزا نامید ... ایشان را خاطی و جاهل میخواند بجهة توغل
و اصرار ایشان در کفر و استیناف کلام و عدم اتیان بجزء عطف بجهة آنست که تا دلالت کند بر آنکه حق تعالی مجازات ایشان میکند بجهة انتقام برای
مؤمنان بی آنکه مؤمنان را احتیاج گردانید بمعارضه کردن با ایشان و اشعار بر آنکه استهزاء ایشان در مقابله آنچه حق تعالی با ایشان کند از تعذیب بجا
نیست ... و عدم ایراد الله مستهزئ بهم بصیغه اسم فاعل با آنکه مطابق و موافق قول ایشان است بجهة آنست با آنکه استهزاء
حق تعالی در حق ایشان حالا بعد حال ... متجدد ... و عادة الله جاری شده بر آنکه مکافات او در ایشان از قتل و جزیه
و غیر آن با یکدیگر ... کما قال او لا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین پس معنی آنست که حق تعالی پیوسته در مقابله
منافقان بجزا و سزای خود میرساند **وَيَمُدُّهُمْ** و مدد میدهد و مهلت میدهد ایشان را تا ... و مدد میکند ایشان را **فِي
طُغْيَانِهِمْ** در سرکشی و از حد درگذشتن ایشان در کفر و نفاق **يَعْمَهُونَ** در حالتی که حیران و سرگردان اند از طریق حق ... بجهة
عدم تدبر و تفکر ایشان در آیات بینه ... و ظاهر گشته حق تعالی تخلیه ایشان میکند ... ایشان را از
میکند و نظر لطف از ایشان برداشته اعطا و الطافیکه با مؤمنان عطا میفرماید ایشان را از آن محروم میگرداند بواسطه تخلیه و خذلان ایشان
در کفر باطنی راسخ میشوند ... ایشان شده و نزد بعضی معنی آنست که حق تعالی ایشان را ... مهلت میدهد و عمر دراز با ایشان
میدهد تا ایمان آرند و ایشان ... در طغیان ... و معنی اول ... است از مد الجیش و امده
اذا زاده و قواه و منه مد دنا السراج و الارض اذا استصلحها بالزیت و السماد لا من المد فی العمر لانه یعدی باللام و یقال مد لعمره ای جره و امهله
پس حاصل معنی آنست که حق تعالی منع میکند از ایشان الطاف انشراح و نور قلب که با اهل ایمان عطا فرموده و خذلان ایشان میکند بجهة ...
کفر و اصرار ایشان ... و ظلمت قلوب ایشان ... بسبب الطاف انشراح قلوب مؤمنان زیاده میگردد
و با معنی آنست که بجهة ... ایشان و عدم تدبر ایشان ... و تمکین شیطان میدهد
تخلیه او میکند در اغوای ایشان و منع اضلال او میکند و بجهة آن ایشان در طغیان می‌افزایند و بنابر این اسناد فعل مد بجانب او سبحانه ... اسناد فعل
... ایشان بجهة دفع توهم آنست که اسناد فعل باو سبحانه ... باشد ... اسناد مد بشیاطین کرده
... و کفت و یمدونهم فی الغی و کسانیکه ... معنی ... تفسیر میکنند میگویند ... کلام مقدر است
و تقدیر این است که ... کلام شده ... کما فی قوله تعالی ... کلام
و هم مع ذلک یعمهون فی طغیانهم و طغیان بضم و کسر چون لقیان و لقیان بمعنی ... و غلو در کفر و اصل ... تجاوز شیء است از مکان خود
قال الله تعالی انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة ...
قال الشاعر ... **أُولَٰئِكَ** ... **الَّذِينَ اشْتَرَوُا** ...
بدل کردند و اختیار نمودند **الضَّلَالَةَ** کفر ... و شک ... **بِالْهُدَىٰ** ...
... اصل اشترا ...
...
ان مشتری ...
...
...
با اختیار کفر ... اشتروا الضلالة ...
و با آنکه ...
...
... **فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ** ...
...
اشترا است ... تجارة ...
...
... **وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ** ...
...
...

وتمثیل کار ایشان بر سبیل تمثیل نمود تا از تمثیل واصل حال خود را ضایع و باطل کرده اند و مفقود ساختند و بنا آنکه حقیقت این معنا بیان حقیقت حال ایشان

ایرا ضرب المثل فرموده بجز آن با ذکری و توضیح و تقریر حال ایشان چه ضرب المثل و تشبیه در تصویر واقع در رفع حجت اعتنا زیرا که از عبارت شناس ارادهٔ تمثیل

و معقول بصورت محسوس می شود ببیجهت غایت عظیم که در ضمن امثال مند و جست حق آن اراد که یک خود سپیها باد فرموده و در انجا در بیت کلام ایشان

حکایتی از کثیر الاستعمال است بنا بر منهج تابدکه مَثَلُهُمْ یعنی مثل و داستان منافقان در معامله کَمَثَلِ الَّذِی مانند مثل و داستان کسی

است که در شب تیره ابر تار اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتش را در بیابان بجهت دفع دد و دام یعنی تا پیدا شود خود و راه که دور قطع منافرت کند و از خوف

دشمنان خود را ایمن سازد مثل در اصل لغت یعنی نظیر است یقال المَثَل و المِثْل و المثیل کالشَبَه و الشِبْه و الشبیه و بعد از آن شایع گشت در قولی مشابه

تمثیل که مصدر آن بمورد آن شده باشد و آن مضروب به شود و مکرر در جا بکه در آن غرابتی باشد و لهذا محفوظ علیه است از تغییر و بعد از آن مستعار شده

برای هر حالی یا قصه یا صفتی که او را شأنی باشد و در آن غرابتی بود مثل قوله تعالی مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ المُتَّقُونَ و قوله و لله المَثَلُ الأعلی و قوله و تلک

الامثال نضربها للناس و الذی بمعنی الذین است کما فی قوله تعالی و خضتم کالذی خاضوا اگر مرجع ضمیر بود جمع باشد و جواز وضع الذی موضع الذین

و عدم جواز وضع القائم در مقام القائمین بجهت است که الذی غیر مقصود نیست بوصف بلکه مقصود از آن جمله است که صله الذی است یا الذی وصله

بوصف معرفه بجمله و دیگر آنکه القائم اسم تام است مستقل بنا بر آن مقام جمع واقع نشود و الذی اسم تام نیست بلکه بمنزله جزء اسم است پس سزاوار

آن باشد که جمع واقع نشود همچنانکه اخوات آن و واحد و جمع در آن مساوی باشد یا الذین حقیقة جمع مثل الذی نیست بلکه نون و یا در آن زائد شده

برای زیادتی معنی و لهذا در حالت نصب و جر یکسانست یا مراد از آن جنس که قرآن بر آن واقع شده و دیگر آنکه چون مستطال است بصله پس مستحق تخفیف باشد

و لهذا در اسماء فاعلین و مفعولین در تخفیف آن مبالغه کرده و حذف یاء آن کرده اند با فا و با اقتصار بر لام کرده و با توحید آن بنا بر آن باشد که

مقصود از آن جنس مستوقد نیست و یا الف عهد باشد و مراد از آن جماعتی که مستوقد باشند و استیقاد طلب وقود است و سعی در تحصیل آن و آن سطوع

آتش است و ارتفاع لهب و اشتقاق نار از نار ینور نورا است یعنی نفرت زیرا که آتش را حرکتی و اضطرابی هست و تنوین آن برای تعظیم است پس حقیقت معنای آن

است که حال عجیبه ایشان مانند حال کسانیست که آتش عظیم برفروزند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن ساخت آتش مَا حَوْلَهُ یعنی آنچه

که در اطراف آن است ذَهَبَ اللهُ ببرد خدای تعالی بِنُورِهِمْ روشنی ایشان را و مراد آن بود که اضاءه فعل لازم باشد و ما حوله مسند الیه و تانیث

آن بنا بر تفسیر ما حوله باشد باشیاء و اماکن یعنی چون روشن شود آنچه در اطراف آن گردد آن هست یا آنکه نار مسند الیه باشد و ما موصوله

در معنی آنکه منصوب بر ظرفیت و یا مزیده و حول ظرف است یعنی هر گاه روشن شود آتش در مواضع و تا در نحو آن یا اینست و تالیف حول از دوران است

و سنه غام بجهت آنکه دائر است قوله ذهب الله بنورهم جواب لما است ضمیر راجع با الذی بجهت آن بجهت حمل بر معنی و بنا بر این ذکر بنورهم در

مقام بنارهم جهت آنست که مقصود از ایقاد نور است نه نار و یا آنکه استینافست و جواب اعتراض سائلیست گوئیا گفتیم چیست حال منافقان مشابه

و قد انطفت نار او و بلید آن جمله تمثیل است بر سبیل بیان و بنا بر این دو فوق ضمیر راجع به منافقان است جواب لما محذوف است مانند جواب فلما ذهبوا

به معلوم است از فاعلوا و من الله اذ حب ایشان جمع جواب شرط کرده اند بجهت ایجاز و امن التباس و اسناد ذهاب بحق تعالی جهت آنست که خصوص اطفاء بسبب خفی

و یا امر سماوی مانند ریح و مطر و یا برای مبالغه و لهذا تعدیه بیا شد بدون همزه چه ذهب به بمعنی استصحاب است و امساک کما قال ذهب السلطان بماله

اذا اخذه و امساکه اخذ و امساک ساده کرده هیچ مرسلی نخواهد بود که ارسال آن کند کما قال و ما یمسک فلا مرسل له من بعده او بجهت آنست که عدول

از ضوء آن ضوء که مقتضای لفظ اضاءه است بود که ضوء ضعیف است چه اگر ذهب الله بضوئهم میگفت محتمل ذهاب بجزئی میبود که در صورت کاهش زیادتی

است و بقای اصل معنای نور بشود مثال آنکه غرض از اصل نور است تا زائل گرداند که هیچ از آن باقی نماند بجهت آنست که تعریر و تاکید ذهاب نور فرموده بقوله

وَتَرَکَهُمْ و واگذارد خدا ایشان را فِی ظُلُمَاتٍ در تاریکیهای تیره که لَا یُبْصِرُونَ نبینند هیچ چیز که ظلمت که عدم نور است و انطفاء

او بالکلیه باراده تعبیر جمع و تنکیر آن و وصف آن بانکه ظلمت خالصه است بجهت مبالغه است در ذهاب نور و اضلال او و استکه هیچ چیز در آن مرئی نشود و

یا آنکه ترک در اصل بمعنی خلی است متعدی بیک مفعول است بجهت تضمین معنی صیر در آن جاری مجرای افعال قلوبیه میشود پس تقاضای دو مفعول میکند

مانند وترکهم فی ظلمات و قول الشاعر فترکته جزر السباع ینشنه که بمعنی صیرهم و صیرته است و ظلمات ماخوذ است از ماظلمک ان تفعل کذا ای ما منعک

چه ظلمت مانع بصر میشود و منع رؤیت میکند و مراد بظلمات منافقان ظلمت کفر است و ظلمت نفاق و ظلمت روز قیامت بر خلاف اهل ایمان کما قال یوم تری المؤمنین والمؤ

منات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یا ظلمت ضلال و ظلمت سخط خدا و ظلمت عقاب ابدی یا مراد ظلمت شدیده است که در حکم ظلمات متراکمه باشد و ابن لا یبصر

و معمول لا یبصرون از قبیل مطروح متروک است نه متروک منوی کان نکره فعل غیر متعدی است حاصل آنکه این ضرب المثل است که حق تعالی بیان فرموده برای کسی که او را

نوعی از هدایت عطا کرده باشد و او ضایع ساخت و بوی متوصل نشود بنعیم ابدی پس متحیر و متحسر و نادم بود این ضرب المثل برای تقریر و توضیح آنچه پیش است که

ایشان مضمون است ... در آن ... بطریق ... منافقان ... اضاعت ... کرده اند کما است

یا ... بسبب ... کفر و اظهار ... الحق خود ... اشتمال ... حیا ... کرده

... که فطرت اسلام ... اند از ... اسلام ... ایمان ... صحیح باشد ... ایشان ... داده ... کرده باشند که

... مرتبه ... سبب ... ایشان ... بودند ... داده ... مخصوص است یا مثل ... دیگر

... برای استضاءه ... برای ایمان ظاهر منافقانکه بسبب آن محقون الدم شده اند و اولاد و اموال ایشان محفوظ ماند و مشارک مسلمانان شده اند

ابتدا

طرح ق



در مقام والحکام ویا شرط است باطفای نار و از ذهاب نور برای ذهاب اثر ایمان از ایشان و انطماس نور ان باهلاک ایشان و اخفای حال ایشان و کسانیکه
ضمیر نورهم راجع بمنافقان میدارند که مثلهم با تمثیل راجع بالذی میگویند کما اگرچه ظاهر چون نظم مقتضی است که در موضع ذهب الله بنورهم اطفاها الله
تا در ما باشد بتوافق ضمیر بطریقه توحید تا جواب لما مشاکل جزای او باشد لیکن چون اطفاء نار مثل است در ذهاب نور منافقان پس بجهة ایما از و اقتضا
عبادة از ذهاب نور ایشان در مقام اطفای نار مستوقد واقع شده چه سوق کلام دلالت تمام دارد بر جهد دان و حقیقة معنی این دالیج که حال منافقان چون
حال کسی است که بجهة خوف خطر تهوری و سبیل تمامی در شب تار اتش برافروزد و چون اتش حوالی او را روشن سازد حقتعالی روشنی انرا فرونشاند و انکس را تا ورطه
نور یکدارد در حیران و هراسان در ان بیابان تا لا یهتدون چون منافقان اظهار کلمه توحید نمایند و بدین سبب از اصلالت ازینهم تمسک نمایند از اتش کلمه شهادت
برافروزند و بدان تمسک از شمشیر و اسیر شدن ایمن شوند و با مومنان مخالطه و مناکحه و موارثه نمایند و بر اموال و اولاد خود ایمن شوند حقتعالی نور ایشانرا فرو

ظاهر ایشانرا که ان اقرار ایشان است تاریک کرد بجهة ابطان کفر و ان نور را منطفی ساخت بخوف و عقوبت مبدل ساخت و ایشان را در تاریکی محض و عقوبت
بمانند که اصلا طریق بیرون شدن از ان نمی بینند پس حقیقت حال ایشان بر وجهی است صُمٌّ کر اند یعنی گوش هوش ندارند که سخن حق نمی شنوند بُكْمٌ
گنگانند یعنی از اعتبار که سخن حق نمیگویند عُمْيٌ کورانند که حق را نمی بینند مراد انستکه حقیقت این اعضا از ایشان مسلوب نیست بلکه چون دلالت حقه
استماع نمیکنند و از روی اعتقاد اعتراف نمیکنند و تامل نمیکنند و ایات باهره و معجزات ظاهره را منظور نظر نمیدارند گویا که قوه سامعه باصره و ناطقه را
ندارند و مخفی نیست که این ایه دلالت تمام دارد بر انکه ختم و طبع و اذاعه قلب بمعنی خذلان است یعنی ایشان و مثال ایمان تا بواسطه ان قادر باشند بر ایمان اوردن الله
مراد از ان اخبار است یا که ایشان در داوام الحق و پیچ بینه و دلایل و اضحه تفکر نمیکنند و همچنین با ایشان کرامتی فرموده بجهة عناد و جحود از ایات
او استغال نمیکنند فَهُمْ پس ایشان که باین صفتها موصوف اند لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند از کفر بایمان و از ضلالت بهدایت تا اعاده مثل نمیکنند
و دانواع و کشاف ورده که چون منافقان سد مسامع خود کرده اند از اصاخه حق و اباکرده اند از انکه بان اطاق السنه خود کنند و منتظر شوند ما بینات
خود باثات بینه فکان مثل ایشان تا و فیه و قوای ایشان منتفی گشته کقوله صُمٌّ اذا سمعوا خيرا ذكرت به وان ذكرت بسوء عندهم اذنوا اصم عن
الشیء الذی لا ارید واسمع خلق الله حین ارید واطلاق صم و بکم و عمی بر اهل نفاق بر طریقه تمثیل است نه استعاره زیرا که شرط استعاره انست که
ذکر مستعار له در روی مطوی باشد بوجهیکه ممکن باشد حمل کلام بر مستعار منه اگر قرینه نباشد اگر قرینه نباشد کقول زهیر لَدَى أَسَدٍ شَاكِي السِّلَاحِ
مُقَذَّفٍ لَهُ لِبَدٌ أَظْفَارُهُ لَمْ تُقَلَّمِ واینجا اگرچه ذکر مستعار له مطوی است بجهة حذف مبتدا لکن در حکم منطوق به است نظیر این بیت أَسَدٌ
عَلَيَّ وَفِي الْحُرُوبِ نَعَامَةٌ واین در صورتیست که ضمیر نورهم راجع بمنافقان باشد بنا بر انکه اینها ذلک در تمثیل باشد و اگر راجع بمستوقد باشد صم
وبکم و عمی بر حقیقه خود خواهد بود و معنی انکه ایشان چون اهتدا نکردند حقتعالی نور ایشانرا ببرد و ایشانرا در ظلمات بگذاشت که دهشت ایشانرا
کر و بی وجه که حواس ایشان مختل شد و قوای ایشان منتقض گشت و صم در اصل صلابت است که از اکتناز و انضمام اجزا حاصل شده باشد و منه قیل حجر
اصم و قناة صماء و صمام القارورة و سمی به فقدان حاسه سمع بجهة انستکه باطن صماخ مکتنز شود و تجویف ان که مشتمل است بر هوا
که بموجب ان صوت مسموع میشود منتفی گردد و بکم خرس است و عمی عدم بصر عما من شانه ان یبصر یا هشت که اطلاق ان بر عدم بصیرت میکنند و مقاد انست
انکه اتصاف ایشان باحکام سابقه بسبب تحیر و احتباس ایشان شده است بوجهیکه عود نکنند بهدایتیکه بیع ان کرده اند و تضییع ان نموده اند یا دلالت
است بر ضلالتی که اشترای ان کرده اند و اگر ضمیر راجع بمستوقد باشد معنی انستکه ایشان متحیر بماندند که متقدم شوند یا متاخر و متحیر گردند در اینکه
و چه طور ذکر کنند یا بجاکه ابتدای مشی ایشان بوده و قوله عز و جل أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ عطف است بر الذی استوقد ای کمثل ذوی صیب لقوله یجعلون اصابعهم
چه این دالست بر تقدیر مضاف و صیب اوزان اصل بر اسناد و بسیط تشکک و نفیان ان بر سبیل اتساع اطلاق ان کرده اند بر مطلق سائر این و من مثله
جالس الحسن او ابن سیرین و قوله تعالی ولا تطع منهم اثما او کفورا گاه او در بر هر دو مستعمل است و بستن سحن بجالسه او بر عصیان او و در تمام تر است
و معنی انکه قصه منافقین مشتبه است بهر دو قصه و هر دو مساوی اند در صحت تشبیه بان و تو مخیری در تمثیل باین هر دو معا نظیر کلام این و دیگر
خواهی وصیب فیعل است از صوب که بمعنی نزول است و از این جهت مطر و هر چه از بالا فرود میاید اطلاق میکنند و احتمال هر دو دارد و تنکیر ان بجهة انستکه مراد با
نوعی از مطر شدید است و تعریف سما بجهة دلالت است بر انکه اخذ جمیع افاق اسمان کرده و بمنزله ارتفاع از منتی است بنا بر انکه هر طبقه از اسمان سما گویند
و تعریف بهر هر چیزیست که در صیب است از مبالغه که از جهة اصل و بنا و تنکیر یا بشود بجهة اصل ان صوت است که دلالت بر فرط انسکاب میکند و
ان میکند و تسمیه ان بر فیعل که صفت مشبه است که دلالت بر ثبات و دوام میکند بحسب وضع و تنکیر ان برای تعظیم و نزد بعضی مراد بسما سحاب است و بنا بر
این لام او برای تعریف ماهیت است و معنی انستکه حال منافقان نیز مثل حال است و نظیر سحاب که مدد کور است یا مثل جماعتیکه
اصحاب باران بزرگ قطره باشند یعنی گرفتار شده باشند در میان باران در شب مظلمه که سرعت و هیئت تمام نازل گردد و در ان شود از همه جوانب
اسمان یا از ابر فِيهِ که در ان باران یعنی در وقت باریدن ان ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از سیاهی شب و تیرگی ابر و تراکم ان وَرَعْدٌ و اواز
که از ان مسموع شود وَبَرْقٌ و درخشی که از ان درخشان شود و بدانکه مراد بصیب مطر شدید است و ظلمات ظلمت تکاثف است بتتابع قطر و ظلمت غمام
ان با ظلمت لیل و اکر امکان رعد و برق کرد اند بجهة انکه رعد و برق در محیط دان و اعلای است و مشتمل بر ان و اگر مراد بان سحاب است ظلمات انسو است
و تطبیق ان با ظلمت لیل و ارتفاع ان با اتفاق جمیع نحاة نظر است بجهة انکه ظرف اعتماد کرده بر موصوف و رعد صوتیست که مسموع میشود از سحاب و مشهور
انست که سبب ان اضطراب اجرام سحاب و اصطکاک انست و در تنکیر ان بجهة انست که صدای بر هم خوردن پارهای ابر بهنجار ان از رعاد

ما خود ستی برق نا بجز نیست که لامع نمیشود از سحاب ما خود از برق الشیء برقا و این هر دو را مثل مصدر دانند و هذا الفاسم واقع نشده اند و
بعضی ذکر اسم را آمده که رعد را از فرشته ایست که ابر را از اطراف عالم منتشر میسازد و از ائمه هدی مرویست که رعد ملکیست که موکل است بر سحاب
و بنا بر مراد از رعد صوت رعد باشد بتقدیر مضاف یا آنکه او را رعد نامیده اند که ابر را میراند [illegible] و از امیر المؤمنین ع
منقولست که برق تازیانه ایست از آهن که ملائکه ابر را بآن میزنند و بروایت دیگر تازیانه ایست از نور که ملائکه سحاب ابر را میرانند و با آتش است
که میجهند بر هم خوردن بادهای بر حاصل که منافقان مثل اهل باران در راه باشند با رعد و برق که در آن گرفتار شده باشند **يَجْعَلُونَ** کردانند
یعنی در آورند **أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ** انگشتان خود را در گوشهای خود **مِنَ الصَّوَاعِقِ** از جهت صاعقها که از آن میجهد بنا بر آنکه
باسیاری صیب اضافه اکر چه در لفظ محذوف است [illegible] مقام ان را مشعر لیکن در معنی با صیب [illegible] باشد که معول علیه باشد و این جمله
استیناف است مکانچون منکور شده [illegible] وقول کیف یکونکم فما لهم مع ذلک در جواب ان گفته میشود که یجعلون اصابعهم فی آذانهم
و ذکر اصابع در مقام انامل بجهت مبالغه است یعنی از غایت خوف و حیرت همه انگشتان را در گوشهای خود فرو میبرند تا آواز مهیب نشنوند و من الصواعق
متعلق است بیجعلون ای یجعلون من اجل الصواعق و صاعقه قطعه رعد هائلست با آتش که در یابند و بسوزد و که بر هیچ چیز نرسد مگر که در آن نفوذ
کند و بسوزاند و اشتقاق آن از صعق است که بمعنی شدت صوت است و گاه هست که اطلاق صعق بر هر چیز میکنند که هائل باشد خواه مسموع و خواه
مشاهد و یقال الصعقة لصاعقة اذا اهلکته بالاحراق او بشدة الصوت و این در اصل با صفت قطعه رعد بسا ای قطعة صاعقة من الرعد و صواعق
صواعق منه و با صفت رعد نسبت تا برای مبالغه همچنانکه در داوید و یا برای مصدر نسبت مانند عافیه و کاذبه و میگویند که ملائکه [illegible] میخوانند حتم
[illegible] **حَذَرَ الْمَوْتِ** بجهت
بیم مرده [illegible] هلاک شدن خود این مفعول له است و موت [illegible] نزد بعضی عرضی است [illegible] الموت و الحیوة
[illegible] مقدر ند **وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ** [illegible] اعلام مقدرند و خدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده است با کافران یا کر و مکر
یعنی عالم است با فعال و اقوال ایشان و هیچ چیز از سر و علانیه احوال ایشان از او پوشیده نیست یا آنکه مراد آنست که قدرت او مر
احاطه جمیع ایشان کرده یا بمعنی کر [illegible] ایشان و هیچکدام از ایشان استطاعت فرار ندارد که از حیطه قدرت او بیرون روند و با
اکه جمع کننده ایشانست [illegible] هیچیک از آن مفری نداشته باشد و هر تکرار اعاده و مکافات کرد او [illegible] باد
جزا هلاک رسانند و یا آنکه مراد از احاطه اهلاک باشد کقوله احیط بثمره و الا ان یحاط بکم یعنی جزا هلاک کننده و عذاب نماینده ایشانست
که عذاب هیچیک از او فوت نشود [illegible] که محیط فوت نمیشود [illegible] و این جمله اعتراضیه است
که محلی از اعراب ندارد و بباید دانست که علما در تشبیه این مثل اختلاف کرده اند ابن عباس گفته است که حق تعالی تشبیه نموده قرآن را که از آسمان نازل
شده بباران و ظلمات و رعد و برق را که در وی است تشبیه فرموده بآنچه در قرآن است از ابتلا و زجر و بیان روشن و صواعق را که وعید است در آن
[illegible] بوعید آجل و جهاد عاجل و بعضی دیگر گفته اند که حق تعالی اسلام را که سبب حیوة قلوبست تشبیه فرموده بآنکه سبب حیوة زمین است و ظلمات را
کفر و رعد را بجهاد و خوف مثل و برق را با بجز [illegible] و اسلام [illegible] و صواعق را با بجز [illegible]
اسلام است از زواجر عقاب و عنداجزه که بسبب آن در دین خود دست بالا شدند و حق [illegible] است [illegible] تشبیه فرموده شده
دعاهای را [illegible] و ضرر [illegible] منافقان باطلها را ایمان دفع ضرر عاجل میکنند و با بطلان کفر [illegible] اجل میکنند [illegible]
[illegible] که دو مرد منافق از پیغمبر گریخته [illegible] مدینه و در راه با رانی سخت بر ایشان [illegible] نمودند
ایشان را از آن برق [illegible] و چون صاعقه پیدا میشد انگشتان
در گوشهای خود [illegible] و چون [illegible] مستحقیم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] **يَكَادُ الْبَرْقُ** نزدیک میشود که برق درخشنده
يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ بربايد روشنی دیدهای ایشان را **كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ** هرگاه که برق درخشید و روشن شد راه ایشان را
مَشَوْا فِيهِ [illegible] **وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ** و چون تاریک شد راه برایشان بواسطه عدم نور برق **قَامُوا** ایستادند [illegible]
[illegible] و در کشاف [illegible] یکاد البرق یخطف ابصارهم استیناف ثالث است [illegible]
ما حالهم مع تلك الصواعق [illegible] موضوع است برای مقاربه خبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلما اضاء لهم مشوا فیه [illegible]
[illegible] و البرق [illegible]

لهم مشوا فيه طرح نموده و همچنين اظلم با متعدي بسته شود اظلم الليل و شاهد اينست كه بعضي اظلم بصيغه مجهول قراءت كرده اند و با لازم دو قراءت كما
اضاءت واذا اظلم بدون عكس و بدون توافق جهة است كه ايشان حريص بودند بر مشي هر گاه كه لمعان دهد و متوقف شدند بر جمود و فرصت غنيمت دانستند بر آن حيثيت
بخلاف توقف كه ان مرغوب ايشان نبود و قاموا بمعني وقفوا است منه قامت السوق اذا ركدت و قام الماء اذا جمد و بعد از آن تتميم تمثيل مذكور نموده باين جمله شرطيه
كه وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستي خدا اذهاب سمع و بصر ايشان را بعضيد رعد و منضم برق لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آينه ببرد شنواي ايشان را بصوت رعد و
أَبْصَارِهِمْ و ببردي بينائي ايشان را بلمعان برق و حذف مفعول شاء بجهة دلالت جواب شرط است بر آن و حذف مفعول اراد و شاء شايع و متكاثر است در كلام عرب
مگر نه كه متعلق آن امري مستغرب باشد كه قول شاعر فلو شئت ان ابكي دما لبكيته عليه ولكن ساحة الصبر اوسع ولو از حروف شرط است و ظاهر آنست كه لو لاست كه
انتفاء اول براي انتفاء ثاني بجهة ضرورت انتفاء ملزوم مر انتفاء لازم ان و فايده اين شرطيه اظهار مانع ذهاب سمع و بصر ايشان است با وجود قيام آنچه
مقتضي ذهابست از برق و رعد و بيان آنكه حق سبحانه براذهاب هر دو قادر است و تنبيه بر آنكه وجود مسببات كه مرتبط باسباب مي شوند بقدرت او سبحانه است نه
بجهة تفرد سبب بعضي مسائل كه إِنَّ اللّٰهَ بدرستيكه خداي تعالى عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه اشياء ممكنه قَدِيرٌ توانا است و توانا است بر آنچه اراده
خواهد بود براذهاب اسماع و ابصار ايشان و قدير توانا و روزه كه شي مختص است بموجود از آن رو اصل مصدر شاء است اطلاق آن بگاه بمعني شائي واست
كه اسم فاعل است بمعني مريد و مريد موجود است شامل متناول باري تعالى است كما قال قل اي شي اكبر شهادة قل الله و بگاه بمعني مشيئة و بكار ديگر بمعني مشيء
كه اسم مفعول است اي مشيء وجوده و هر چه مشيت حق تعالى بوجود آن گيرد موجود خواهد بود في الجمله و عليه قوله تعالى ان الله على كل شيء قدير و الله خالق
كل شيء پس ان هر دو اسم بر عموم خود ند بدون استثنا و معتزله چون گفته اند با آنكه شي آنچيزيست كه صحيح باشد كه يافت شود داخل اعم از واجب و ممكن
و يا آنچيزيست كه صحيح باشد كه يافت شود و اين اعم از واجب هست و يا آنچيزيست كه صحيح باشد كه معلوم شود و خبر عنه واقع شود پس شامل ممتنع نيز
خواهد بود و بنا بر ان لازم ايشانست كه تخصيص ارتكاب نمايند در هر دو آيه مذكوره زيرا كه خلق و قدرت متعلق بواجب و ممتنع نيست بدليل عقلي و نقل
كلام و مذهب اخير موافق مذهب ما تقدم است در مجمع البيان مذكور است كه مشيت بمعني اراده است و شي آنچيزيست كه صحيح باشد كه معلوم و مخبر عنه
شود چنانكه اهل اعتدال گفته اند و شي گفته كه شي اولي اسما و اعم و ابهم زيرا كه بر معدوم و موجود واقع ميشود و اينكه گفته اند كه واقع نميشود مگر بر موجود نيست
مرجوح و صحيح قول اول است اين مذهب محققين متكلمين است و مويد اين مدعاست آيه ان الله على كل شي قدير چه هر شي پيش از آنكه موجود شد هر چند او را قدرت
است حال وجود و حال عدم و هر گاه كه موجود گشت بيرون رفت از دايره مقدور و نيز قادر زيرا كه محال است كه صحيح نيست كه موجود را ايجاد كند پس معلوم
گشت كه او سبحانه قادر است بر آن در حال عدم آن تا آنرا از عدم بوجود آورد انتهى كلامه و قدرت تمكن است و گويند قدرت انسان هيئتي است قائم بآو كه متمكن
است از فعل و قدرت حق تعالى عبارتست از نفي عجز از وي و قادر كسيست كه اگر خواهد بكند و اگر نخواهد نكند و قدير بصيغه مبالغه است يعني فعال آنچه خواهد بر
وجهي كه خواهد و لهذا غير او بدين صفت موصوف نميشود و اشتقاق قدرت از قدر است زيرا كه قادر در ايقاع فعل ميكند بمقدار قوت خود يا بر مقدار آنكه
مشيت او مقتضي آنست و در اين دليل است بر آنكه حادث در حال احداث و ممكن در حال بقا مقدور او سبحانه اند و مقدور عبد مقدور و مقدا است
چه آن مصدق شي است و هر شي مقدور او است اما بآن معني كه فاعل آنست چنانكه مذهب اشاعره است كه آن مستلزم مفاسد عظيم است چنانكه در
كتب كلاميه مذكور است بلكه باعتبار اقدار بندگان است بر آن و بر خود جميع او ز ده كه نزد بعضي اينها است و او سبحانه بر همه اشياء برسه خبر قادر است كه
بر معدوم و فانا باينكه ايجاد آن ميكند و متغير موجود را يا اينكه تغيير آن ميفرمايد تغيير بر مقدور غير باينكه قدرت ميدهد بر آن و منع از آن ميكند و نزد بعضي
ديگر اين خاص است بمقدورات خود و نه مقدورات غير چه مقدور واحد ميان دو قادر ممكن نيست زيرا كه موجود ساختن شي واحد موجود
و هم معدوم ولفظ كل كاهست كه استعمال آن ميكنند در غير عموم بجهة نحو قوله تعالى تدمر كل شي بامر ربها و صاحب انوار گفته كه اين هر دو تمثيل كه مذكور
شد ظاهر اينست كه از جمله تمثيلات مولفه است كه آن عبارتست از كيفيت منتزعه از مجموع كه اجزاي آن متلاصق و متضم يكديگر باشد بمرتبه كه شي واحد
شود و از ان تشبيه كند بكيفيت منتزعه ديگر كه مثل آن باشد كقوله تعالى مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها الآية كه تشبيه حال يهود آن
در جهل ايشان با آنچه با ايشانست از تورات بحال حمار در جهل با آنچه حامل است از اسفار كه كتب است غرض از اين تمثيل تمثيل حال منافقان است از حيرت
و شدت حال الامر بحال كسيكه نار افروخته و منطفي شود بعد از ايقاد آن در ظلمت يا بحال شخصيكه باران شديد و زيادتي گرفته در ليله مظلمه با رعد قاصف و برق خاطف و خوف
خاطف و ممكنست كه هر دو تمثيل از قبيل تمثيل مفرد باشد بآن معني كه اشياء مذكوره را فرداً فرداً اخذ كنند و با مثال آن تشبيه كنند كقوله تعالى و ما يستوي
الاعمى و البصير و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و قول امرؤ القيس كان قلوب الطير رطبا و يابسا لدى وكرها العناب و الحشف
البالي پس در تمثيل اول ذوات منافقين مشبه باشند بمستوقدين و اظهار كردن ايشان ايمان را باستيقاد نار و آنچه منتفع شوند از حقن دماء و سلامتي
اموال و اولاد و غير آن باضاءه نار حول مستوقدين و زوال آن بحال ايشان بفرا ايشان بهلاك و افشاي حال ايشان و ابقاي ايشان در خسار دايم و
عذاب سرمد باطفاي نار مستوقدين و اذهاب نور ايشان و در تمثيل ثاني نفسهاي ايشان مشبه باشند باصحاب صيب و ايمان ايشان كه مخالط كفر و خداع
مشبه بصيب كه در ظلمات و رعد و برق باشد زيرا كه ايمان اگر چه نافع است في نفسه لكن چون مخلوط بكفر و خداع است پس آن نفع بضرر غايب گشت
و نفاق ايشان بجهة حذر از مكايدات مومنان و نفرت ايشان از كفر مشبه بكردانيدن اصابع در آذان از شنيدن صواعق بجهة بيم موت و جنبه انكه در
نزد حق تعالى منافع رسد بآن صادق نميشود با ايشان و تحير ايشان بجهة شدت امر و جهل ايشان با آنچه اقدام بآن مينمايند و از آن تعطيل ميكنند مشبه باينكه
اصحاب صيب هر گاه مصادفه ميكنند برق را فرصت دانسته در راه ميروند با خوف آنكه مبادا برق خطف ابصار ايشان كند پس كاو چند بر مي دارند

زيجوع بر



تنها زان چون برق بجهد نمیشود و نمود در ظلمات این واقع میشود بر جای خود می ایستند و حوالی از ایشان منفی میکردد و بعضی گویند مراد تشبیه ایمان
و قرانست و سایر آنچه بایشان داده اند از معالم که سبب حیوة است بصیب که حیوة ارض باوست و تشبیه آنچه مرتکبست ایمان و قران از شبهه مبطله
و اعتراضات مشکله چون نکالیف شرعیه و مجاهدات و بلیات و حدود ببابست با اقدام بمجاهدات از بلاد و بلاد اولاد بان و بر ظلمات بزعم ایشان و آنچه در
قران دا باستان وعد و وعید برعد و آنچه دانهاست از آیات باهره برق و بضائم ایشان از آنچه میشوند از وعید بحال کسیکه بعد بحوض
او کرده باشد و صواعق او دا نرسانیده و بجهان شده ستادن خود کرده باشد از شنیدن با آنکه هیچ خلاصی نیست ایشان را از آن و هو معنی قوله
والله محیط بالکافرین و هذا از ایشان مراد آنچه از آن که لامع میشود برای ایشان از رشدیکه ادراک آن میکنند یا رفدی که مطمع نظر ایشانست تشبیه
اصحاب صیب بمطرح شوق که هر گاه روشن شود میروند و بحیرت و توقف ایشان در امر هر عرضی شبهه یا رسیدن مصیبت مرا ایشان را بتوقف
اصحاب صیب که و فیکه تاریک میشود می ایستند و قوله ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم تنبیه است بر آنکه حضرت سمع و بصر ایشان ناد
بجهه آنکه بان متوسل شوند بهلک و علاج بر ایشان تصرف کرده اند بحظوظ عاجله و سدان کرده اند از فواید آجله و اگر خدا خواستی که سمع
ایشان را از دو ی احبار بحال خود کرد اند که مخلوق شاء انی و کرد این که انه علی کل شیء قدیر و لکن منافی حکمت است و بستکه چون منافقان نزد پیغمبر
می آمدند انگشتها بگوش مینهادند از بیم آنکه مبادا حکم الهی بقتل ایشان صادر شود بدین جهت تشبیه فرمود ایشان را بجماعتیکه بجهه خوف تلف
نفس بر ایشان نکه صکها اصابع انکشت را بگوش مینهادند و چون هیچ نیره فرایض و آیات لا معه فرانی بدیدند بیم ایشان میرسید بهیبتان میشد
کرد لهای ایشان بجهه خوف ایشان آیات بوده از نقل کردند در کلام خود بود لها ایشان را بعالی کرد اندیا ایمان او و در حضرت تشبیه آن فرمود برق که بسبب
کثرت لمعان نور دیدها باشد که دیدهای اصحاب صیب را برباید و غالب شود بر نور دیدها و هر گاه که برق کثرت غنایم و ظفر در حشان میدید مسلمانان میمودند
با نحو دیدها سلام را آلو مینهادند و در و قی که شدتی و محنتی بمومنان میرسید با تحیر میشدند و توقف میکردند حضرت ان حالت ایشان را مشبه ساخت
بحال اهل بادیه که چون برق لامع نیشتو دهشتی و در ره روشن مینماید چون لمعان او برطرف شود توقف کنند و بعد از آن فرمود که هیچ آنکه خدا بتعالی
تا در تشبیه از ذهاب سمع و بصر اصحاب باد ابر رعد و برق هیچ نفی در نیست بر آنکه سمع و بصر منافقان را بسبب کفر و نفاق ایشان ببرد چه گوش ایشان
را در استماع آیات بینه و موعظه با صوم زاد دیدن معجزات ظاهره را استعمال نمیکنند بس مستحق و سزاوار آن عقوبت باشند از عبدالله عباس روایتست
که در باب بیان منافقانست که اول یهود بودند و چون فتح میدیدند بود شاد میشدند و گفتندا این همان محمد است که ما نعت و صفت او را در تورات خوانده
ایم و در انستنه ایم که پیغمبر آخر الزمانست و چون در احد شکست بر مسلمانان واقع شد بجهه عدم ثبات خلاف قول پیغمبر مرتد شدند و برگشتند و از صادق
روایتست که رسول فرمود که ای علی سه خصلت علامت منافقانست اگر روزه و نماز و زکوة و منافق را سه صفت که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امین باشد خیانت کند
عبدالله عباس گفت که آنچه درین شخص چراست منافقیکه در عهد رسول متصف باین سه صفت بود و در کتب آنچه دیگر آمده که پیغمبر فرمود که آنکه
کفتم منافق را سه خصلتست ازجهت آنست که حضرت در مذمت ایشان فرموده که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و در خلف عهد ایشان گفته
ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن فلما آتاهم من فضله بخلوا به و مراد بخیانت ایشان ترک غسل جنابتست و امیر المؤمنین فرموده
که ایمان علامتیست سفید بر دل چندانکه ایمان میافزاید آن سفیدی میافزاید و نفاق علامتیست سیاه بر دل چندانکه نفاق میافزاید سیاهی زیاده
میشود بجدا که اگر دل مومن را بشکافند سفید یابند و اگر دل منافق را بشکافند سیاه یابند خاتم احتم گفته که مومن از همه کس اندیشه میکند از خدا و منافق
مذکوره از همه کس امید دارد مگر از خدا خاصل که این سیزده آیه در شان منافقانست و بعد از تعداد فرق مکلفان و ذکر خواص و مصادر امور ایشان بر طریق
التفات از غیبت بخطاب که مستلزم هز و معنی و نشیط او و اهتمام بامر عبادت و تفخیم شان آن و جبر کلفت عبادت بلذت مخاطبه حق تعالی
و میکوید بر وجه خطاب بعبادت و اعتراف به محض خود دعوت میفرماید که **یا ایها الناس** ای گروه آدمیان **اعبدوا** بندگی کنید و پرستش نمائید **ربکم**
پروردگار خود را که مستحق عبادت اوست نه غیر او بدانکه یا حرفیست موضوع برای ندای بعید و این با بجهه عظمت مرتبه منادیست قول داعی که یا رب یا الله
یا آنکه او سبحانه اقرب است بعبد از حبل الورید و یا بجهه عقلت و سوء فهم او و یا بجهه اعتنا بمدعو له و زیادتی حث بر آن و این حرف یا منادی جمله ایست مفید
زیرا که یا نایب مناب فعلست و ای وصله است بندای معرف بلام چه ادخال یا بر و متعذر است از جهه تعذر جمع میان دو حرف تعریف در حکم منادی است
و تابع او که یا بند اند او صفت موضح ان باشد و مزید ابهام آن و التزام رفع در مقصد با جهه آنست که تا اشعار باشد بر آنکه مقصود است بندا و اقحام
تنبیه میان ای و مقصود بندا جهه تاکید است و تعویض از یای اضافی مستحق است از مضاف الیه و کثرت ندا باین طریقه در قران بجهه استقلال است بوجوه متعدده
تاکید که ای ابهامست و لا و توضیحیست ثانیا و ابراد کلمه تنبیه که مؤنث میان صفت و موصوف که بجهه تنبیه شامع را برانچه فایده که مذکور شد و چون
چیزی را که حضرت بندگان را بان ندا میکند از اوامر و نواهی و زجر و عظات و وعد و وعید و اقتصاص اخبار امم سالفه و غیر آن امور عظام است که از حقوق آنست
که متفطن شوند بان و مقبول با اقبال کنند بر آن و اکثر بندگان از آن غافلند پس سزاوار است که تاکید صفا ایشان را بان ندا کنند و جموع و اسمای آن که محلی بلام
باشند مانند الملائکة و الناس و الجن در برای عموم اند بجهه تقدیم که عدد ما لم یرتبست صحت استثنا از آن و توکید با آنچه مفید عموم است کقوله فسجد الملائکة
کلهم اجمعون و اسند الاستغراق بنحو آنچه نزد همه مفسرین و علمای اصول الناس که معرف بلامست شامل هر دو نابست که در وقت نزول این آیه موجود بوده اند
و هر یا شکه بعد از ایشان پیدا شده اند و میشوند تا روز قیامت جهتر تواتر ثابت شده که مقتضای خطاب او و سنجاندوا احکام او شامل همه عبادست تا قیام
ساعت الا ما خصه الدلیل و روایتی که از علقمه و حسن بصری مرویست که هر آیتی که مصدر است بیا ایها الناس مکیست و آنچه مصدر است بیا ایها الذین آمنوا

مقدّر بر تقدیر صحة موجب تخصیص ایشان نخواهد بود بخلاف دون امر ایشان بعبادة چه قائم مقام شد مشترک گشت میان مبدء عبادة و زیادتی در آن و مواظبت بر
آن پس مطلوب از کفار شروع در عبادة بعد از اتیان با ایشان بایمان واجبست تقدیم آن از معرفة و اقرار بصانع زیرا که از لوازم وجوب شیء وجوب ما لا یتم الا به است
که آن شیء تمام نشود مگر با آن چیز و همچنانکه حدث مانع صلوة نمیشود کفر نیز مانع وجوب عبادة نیست بلکه واجبست رفع آن و اشتغال بعبادة و در حق
مؤمنان ازدیاد عبادة و ثبات بر آن و ذکر ربکم تنبیه است بر آنکه موجب عبادة ربوبیت است و اینکه خطاب مذکور بر هیئة عموم
ما مقتضی آنست که حقتعالی تغلیب مخاطبین کرده بر غائبین تا شامل کسانی که در حین نزول نبوده اند در حکم حضور مندرج لازم نیاید که خطاب بمعدوم صحیح گردد
باشد و مجانین و اطفال از این حکم مستثنی اند بجهة عدم تکلیف از مثال ایشان که حقتعالی میفرماید که ای جمیع مردمان از ذکور و اناث و حر و عبد کافر و مؤمن از ارباب
عقول پرستش کنید بر وجه اخلاص آفریدگار و پرورنده کار خود را **الَّذِی** آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه **خَلَقَکُمْ** بیافرید و آورد شما را از عدم بوجود
و آورد شما را **وَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ** و آنکسانرا که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و عرب اسم موصول با صله صفة است جاری بر او سبحانه برای تعظیم
و تعلیل و محتملست که برای تقیید و توضیح باشد اگر خطاب مخصوص مشرکین باشد و مراد برب اعم از رب حقیقی است و آلهه که اهل شرک تسمیه آنها کرده اند
بارباب چه ایشان معتقد بودند ربوبیت بودند یکی ربوبیت حقتعالی و دیگری ربوبیت آلهه خود و بجهة این عبادة هر دو میکردند پس حقتعالی میفرماید که پرستش
حقیقی خود را پرستش کنید که خالق شما و جمیع کسانیست که پیش از شما بوده اند نه آنکه بزعم باطل خود ایشان را ارباب نام نهاده اید و بر او هیچ چیز را
نپسندید و خلق بمعنی ایجاد شیء است بر تقدیر و استواء و اصل آن تقدیر است یقال خلق النعل اذا قدرها و سواها بالمقیاس و قوله والذین من قبلکم متناول
جمیع انهاست که مقدم بر مخاطبین بوده اند و منصوب المحل است معطوف بر ضمیر منصوب در خلقکم و اخراج این جمله در معرض الخبریت که مقرر است نزد
اهل شرک بجهة اعتراف ایشان بآنکه خالق همه حقتعالی است کما قال ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ولئن سألتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله و با بجهة تمکن ایشان از علم بادنی تأمل بر خلاف آنکه کلام امر است که چون شما مقر باشید بآنکه او سبحانه پرورنده کار و خالق همه شماست و کسانیکه
قبل از شما بوده اند پس او را پرستش کنید و از عذاب او بترسید **لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما پرهیزید از عذاب و محترز شوید از عصیان و عقاب یعنی بر امید
تقوی و نجات باشید این جمله حال است از ضمیر اعبدوا کانه قال اعبدوا ربکم راجین ان تنخرطوا فی سلک المتقین الفائزین بالهدی والفلاح
المستوجبین لجوار الله تعالی یعنی عبادت خدای خود کنید در حالتیکه امیدوار باشید تا آنکه داخل شوید در سلک متقیان که فائزند بهدایت و رستگاری
و مستحق جوار رحمت او و قرب مرتبه نزد حضرت حقتعالی و منبهانه بر آنکه تقوی منتهای درجه سالکان است چه آن تبری است از ما سوی
او و توجه تام بحضرت مولی و اشعار بوده باینکه سزاوار آنست که عابد بعبادة خود معتز نشود و پیوسته بالخوف و رجا باشد تا بجهة خوف و رجاء او در عبادة
مستمر شود و در مدارج ترقی عروج کند و اگر به مرتبه اولی توقف کرده عبادة و ازدیاد نخواهد کرد و غفلت است که بنده مدعو رحمت و خوف
و طمعا و رجحان رحمت و بقا قوت عذاب نمیتواند بود که این جمله حال باشد از مفعول خلقکم و آنچه معطوف است بر آن و معنی اینکه حقتعالی بیافرید شما را
و کسانیرا که قبل از شما بودند در صورتیکه از ایشان امید داری تقوی بود تا ترجیح امر تقوی نماید باجتماع اسباب آن و کثرت دواعی آن یعنی چون حقتعالی
خلق شما کرده برای تعبد ایشان بتکلیف عقول و شهوات در ذات ایشان مرکوز ساخته و ازاحه علل کرده و اقدار و تمکین ایشان فرموده و زمام اختیار
دست ایشان داده و اراده خیر و تقوی از ایشان کرده بر ایشان متوجه گشته اند که اتقاء از ایشان مرجو باشد تا مرجح شود امر تقوی ایشان باجتماع
اسباب و دواعی و تغلیب مخاطبین بر غائبین در لفظ و معنی با ارادة همه ایشانست و نزد بعضی این کلام تعلیل خلق است ای خلقکم لکی تتقوا یعنی بیافرید
شما را بجهة اینکه بپرهیزید و بترسید از عذاب و کما قال وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و این قول ضعیف است زیرا که در لغت ثابت نشده که لعل
از برای تعلیل باشد و نزد بعضی دیگر معمول مستکن است در اعبدوا ای اعبدوا لعلکم تتقوا یعنی پرستش خدا کنید شاید که شما سبب عبادت از محرمات بپرهیزید و از نواهی اجتناب کنید و بوسیله
آن از عذاب پرهیزکاری رضوان رسید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که کلمه لعل در اصل بمعنی ترجی است بجهة طمع و اشفاق و راست زیرا که از کریم لا بد باشد که کسی را
در طمع اندازد او را از آن محروم گرداند و این از قبیل آنستکه شخصی با غیر خود گوید امتثل قولی لعلک ترشد که مراد وی سلوک طریق رشد است نه شک و در حق
رشد ترشد فکانه قال امتثله ترشد و بعد از آن مسلمست که طریق معرفت حقتعالی و علم بوحدانیت او و استحقاق او بعبادة و انحصار صنع او و استدلال
بافعال او و تقید بامر عبادة و اعتراف بنعمه تعالی و صفوف بعبودیت میکند تا ستکان بان استدلال کنند بر حقیقت دعا و منعم باید که خدا بکرم متوحد
عبادة است **الَّذِی** کسیست که بحکمت کامله **جَعَلَ لَکُمُ** گردانید برای فائده و انتفاع شما **الْأَرْضَ فِرَاشًا** زمین را بساطی گسترده تا آدم کرد
و مستقر گیرد بر آن بمایحتاج خود **وَالسَّمَاءَ بِنَاءً** و آسمان را سقفی بر افراشته بنا نکرد این جمله موصوله صفة ثانیه او سبحانه است یا مدح یا منصوب
بامر موضع و تقدیر اینکه اعنی الذی جعل یا مرفوع الذی میتواند بود که مبتدا باشد و خبر آن فلا تجعلوا که بعد از زمین کو باشد و جعل از افعال عامه است
و بمعنی صیر است یکی بمعنی صار و طفق و بنابر معنی نیست کقول الشاعر فقد جعلت قلوص بنی سهیل من الاکوار مرتعها قریب
و یکی متعدی بیک مفعول است کقوله تعالی وجعل الظلمات والنور و متعدی بد و مفعول است کقوله جعل الارض فراشا و
تصییر بمعنی انتقال و بیشتر حالی تا حالت جعلت الفضة خاتما و قول مثل جعلت عالیه سافله و اعتماد شیء مثل جعلت زیدا عالما و معنی تصییر ارض فراشا
آنستکه بعضی از جوانب آن را از میان آب بیرون آورده و حق مراحنه تا آنکه اینجهت محفظ همان بوده و از متوسط کرد بانیه مثانه صلابة و لاتیه
تا آنکه مهیا و مستعد شده برای نشستن و خوابیدن بندگان بر آن تا ساکن شوند و مستعد ایشانست که معنی منبسط باشد زیرا که کرویت شکل
آن با عظم حجم و اتساع جرم آن مانع از افتراش بر آن و سما عبادت نیست از قبة مضروبه و آن اسم جنس است که بر واحد و متعدد صادق میباشد



ودود هم وبنزد بعضی جمع سماءة است بناء مصدر است که مبنی بان شده باشد خواه بیت باشد خواه قبه یا خیمه ومنه بنی علی امرأته زیرا که عرب
هرگاه تزویج میشود برزنه خیمه ضرب میکند [illegible] ودر خبر است که چون حق تعالی اراده آن فرمود که آسمان وزمین را بیافریند جوهری سبز خلق کرد
مقابل هفت آسمان وهفت زمین وبعد از آن نظر هیبت در آن نگریست آن جوهر آب گردید از شدت خوف از موج واضطراب آن بدید آمد هفت طبقه آسمان را از
بخارات آن بیافرید وهفت طبقه زمین را از کف ایجاد نمود که عرض آن بمقدار ارض مکه بود وبعد از آن [illegible] برفوق او زد ودر اقطار عالم
منتشر ساخت نعم ما قیل فیه کیف دامن بسط ساز درگاه او نوشی است بر سر بنا بخار برافروزد کاین سقف است بی ستون الا جلت عظمته وقدرته
بود واثار آمده که بحر هر طبقه از طبقات آسمان وزمین بمقدار پانصد ساله راه است تا بین طبقه تا طبقه بهمین معیار وبعد از خلق آسمانها حمله عرش
ایجاد فرمود وطبقات آسمانها را بر دوش ایشان نهاد وفرشته دیگر را بیافرید واو را امر کرد تا دستها بگسترد از مشرق تا مغرب زمین را برداشت تا قدم
او بر جائی قرار گیرد گاوی را بیافرید که او را چهل هزار شاخ وچهل هزار دست وپا [illegible] آن فرشته را فرمود تا پای بر سنام آن گاو نهاد وقرار گرفت
شاخهای آن گاو از اقطار زمین تا زیر عرش برآمده ودم او بمقدار [illegible] راه است [illegible]
گاو قرار [illegible] سنگی را خلق کرد مقابل هفت آسمان وزمین واز امستقر قدم گاو کرد [illegible] وما تحت الثری که در سوره طه مذکور است اشاره بآن
سنگ است وبعد از آن ماهی را بیافرید ومقر آن سنگ ساخت ن والقلم اشاره باین ماهی است بعد از آن ماهی را بر بالای آب بداشت وآب را بالای باد
وباد را بقدرت او سبحانه عظمت قدرته وحکمته وبعد از آن زمین مانند کشتی بر سر آب متحرک ومضطرب بود کوهها را در میان زمین بیافرید کوه قاف
که از زمرد سبز است محیط جمیع زمین گردانید وهمه را میخ زمین ساخت چنانکه فرمود والجبال اوتادا عبدالله عمر روایت کند که رسول فرمود که حق تعالی
زمین اول را بیافرید واو را مسکن آدمیان گردانید ودویم را طبقه باد وسیم را ماوای جماعتی ساخت که رویهای ایشان چون روی آدمی است وپاهای
مانند پای گاو واعضای ایشان پر از موی پشت مانند پشم گوسفند روز ما شب ایشان است وشب ما روز ایشان وزمین چهارم از سنگ کبریت است
او سبحانه برای اهل دوزخ آفریده چنانکه بعد از این فرموده وقودها الناس والحجارة ودر ایجاد دریای کبریت است که اگر کوهی عظیم در آن اندازند
فرو برد پنجم جای حیات وعقارب اهل دوزخ است هر یک مانند کوهی وهر یکی را چهل هزار دندان است هر دندانی چون درخت خرمای عظیم الجثه گوید
ششم مکان دوزخیان است وارواح ایشان وتمام آن سجین است چنانکه فرموده کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وزمین هفتم جای ابلیس است ولشکریان
او ومحل او [illegible] است که از یکجانب آن سموم است وجانب دیگر زمهریر واز مقاتل وضحاک روایت است که پیغمبر فرمود که حق تعالی آسمان دنیا را از دود
بیافرید که قوله تعالی وهی دخان مبین واز زمین تا آسمان اول پانصد ساله راه است ودر آنجا فرشتگانی خلق کرده از نور [illegible] وبهتر است
فرشته ایست نام او رعد که موکل است بر ابر وباران وتسبیح او اینست که سبحان ذی الملک والملکوت ونام این آسمان رقیع است [illegible]
وآسمان دویم بلون مس مخلوق گشته ودر او انواع فرشتگانند که عدد ایشان جز خدا نداند وباین تسبیح مشغولند که سبحان ذی العزة والجبروت
ونام این آسمان [illegible] دو فرشته ایست نام او [illegible]
است که [illegible] دو فرشته مقرب است نام او [illegible]
این آسمان همه با پرهای مختلف صفها زده اند وآواز تسبیح وتهلیل برداشته میگویند سبحان الحی الذی لا یموت وآسمان چهارم [illegible]
نام او از بلور [illegible] دو فرشتگان اند [illegible] قیام ورکوع وسجود وتسبیح ایشان اینست که سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله
الا الله وآسمان پنجم بلون طلا است [illegible] فرشتگانی اند که از زمان خلق بعضی در رکوع اند که پشت راست نمیکنند وبعضی در سجود که سر از سجده بر
نمیدارند تا [illegible] وبر زبان عجز وقصور میگویند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ومصداق اینست [illegible] امیرالمؤمنین
کرم الله وجهه ثم فتق ما بین السموات العلی فملأهن اطوارا من ملائکته منهم سجود لا یرکعون ورکوع لا ینتصبون وصافون لا یتزایلون وآسمان ششم
[illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] هفتاد هزار فرشته
[illegible] این فرشتگانند که [illegible] چنانکه امیرالمؤمنین فرموده ومنهم امناء علی وحیه والسنة
الی رسله ومختلفون بقضائه وامره وآسمان هفتم [illegible] ودر آنجا هفتصد هزار فرشته است هر یکی از ایشان چندان [illegible]
است از فرشتگان که [illegible] بعدد قطرهای باران [illegible] واز آسمان هفتم تا آنجا که [illegible] پانصد ساله راه است ودر آنجا
رؤسای ملائکه اند از حمله عرش [illegible] وعبادت ایشان [illegible] که یک ساعت چشم از عرش بر نمیدارند [illegible]
[illegible] حضرت ولایت پناه [illegible] الابصار [illegible] والمناسبة [illegible] العرش [illegible]
[illegible] هفت آسمان وهفت زمین وعرش [illegible]
[illegible] وانزل [illegible]
[illegible] من السماء ماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]





از کثرت باران و صد هزاران و بیران شود و حاصل معنی آنست که حق تعالی بعد از نزول آب از جانب آسمان فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بسبب آن و بقدرت
با خاک ممزوج گشته مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه ها و اصناف حبوبات و سایر نباتات رِزْقًا لَكُمْ روزی ساخته و آماده از برای شما و باید دانست
که خروج ثمار بقدرت و مشیت قادر مختار است لیکن آب ممزوج با تراب سبب است در اخراج آن و فایده آن مانند ماده نطفه نسبت بحیوان با نوعیکه او سبحانه
عادت خود را جاری ساخته با فاضه صور و کیفیات بر ماده ممتزج و با قوت فاعله از ابداع نموده در آب قوت فاعله و در زمین که متولد میشود از اجتماع این
انواع ثمار و اوسیما ما اگر چه قادر است که ایجاد همه اشیا نماید بدون اسباب و مواد هم چنانکه ابداع نفوس و اسباب و مواد نموده لیکن در انشاء اشیا بسبیل
تدریج از حالی بحالی صنایع و حکم مندرج است چه چنانچه تعبد حین و ناقا بعد زمان از ان عمر نسبت دهد دیده میشود مر اولوا الابصار را علوم جدید مما
حاصل میشود بقدرت او سبحانه مجاز او ایجاد اشیا ضمن واحدة و بدیلا [illegible] اولی ابداعه است خواه انکه مراد بسما سحاب باشد بجهة انکه هر چه علو دارد او را
سما میگویند و خواه مجاز است برای که مطر از سما مبدء میشود و بسحاب منتهی میگردد و بعد از ان از سحاب بارض میرسد نه بیشتر چنانکه معلوم شده و یا
ابتدا ان از اسباب سماویه است که منشا اجزاء رطبه است تا بعماق ارض بجو هوا و در انجا منعقد شود بسحاب با طرح من تابیه برای بعیض است مدلل
تنکیر ثمرات و ماء و فتحه فکانه قال و انزلنا من السماء بعض الماء و اخرجنا به بعض الثمرات لیکون بعض امن ر تکم و ید واضح همین است برای که از اسما
هم اب ناول میشود و همه ثمرات بطریرون نماید و کل ثمرات مرزوق نیست بلکه بعض مرزوق است و یا برای تبیین است و رزقا مفعول به است بمعنی
مرزوق کقوله انفقوا من الذرهم الفا و مراد ثمرات که جمع قلت است با انکه مقام مقتضی جمع کثرت است که ان ثمار است بجهة انستکه مراد با جماعت جمع
است که در مفعول واضح است که از درکت ثمرة بیشتر و متوجه انیست بلکه بعضی من الثمر خوانده اند بصیغه توحید و یا بجهة انکه جمع قلت در موضع یکدیگر
واقع میشوند کقوله کم ترکوا من جنات و قوله ثلاثة قروء و یا بجهة انکه جمع ثمرات محلی بلام است پس از حد قلت خارج است و یا مفعول برای شما است که
جنتها داخرة و لکم صفت رزقا است اگر مراد بان مرزوق باشد و مفعول است اگر مراد بان مصدر باشد کانه قال رزقا ایاکم یعنی بجهة روزی دادن شما را
و حق تعالی در این آیه تنبیه میفرماید که انکار و شک است که خالق همه اشیا است و رازق همه مردمان است و اوثان که بعبادت او میل میکنند و قصد اسعاد
این با ایراد فاء تعقیب هم میکند اشیا را از عبادت غیر خود منع نماید که فَلَا تَجْعَلُوا پس مکردانید و نیابد مکنید یعنی قرار مکنید لِلَّهِ أَنْدَادًا شرکا
را شریکان و امثال را در عبادت این متعلق است با عبدوا اگر لا برای نهی باشد و معطوف بران یعنی پرستش کنید خدا را که خالق و رازق شما است و
غیر او را شریک او مکردانید در عبادت او و یا منصوب است بلعل بر طریق فاطلع در کریمه لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع که لعل بلیت ملحق
است باشیاء سته که ان نهی و ترجی و عرض و استفهام و امر و نهی است بجهة اشتراک او با ان و مفید اینکه غیر خالق است نیز معنی است که اتقون لا
تجعلوا لله اندادا اگر غیر بهند او خدا [illegible] بلکه متعلق است بالذی جعل اگر کلام مستانف باشد بصیغه تا ننهروا [illegible]
شده باشد بنا بر تاویل است مقول یعنی لا تجعلوا و فاء برای سببیه است که داخل بر خبر شده بجهة انکه مبتدا متضمن شرط است معنی است که بجهة این
نعم جلیله و ایات عظام را حق شما است که غیر او را شریک او نکردانید و مثل نیست که خالق و رازق هم مثل خود باشد و استحقاق ان داشته باشد
بمعنی تعزوا زنا ندمنا الرجل نظیر المنعه و این مخصوص است بمخالف که مماثل باشد در ذات یعنی انکه مساوی مخصوص است بمماثل در ذات و شبیه اعم است
بانداد و خال انکه مستقل ایشان است که انها مساوی حق تعالی باشند در ذات و صفات و نه مخالف او در افعال بجهة انستکه چون در عبادت او سبحانه
اند و مشغول عبادت انها شده اند و ایشان را با وی شبیه نموده پس شبیه است حال ایشان بحال کسانیکه اعتقاد کرده باشند که انها نوات و اجسام اند
باله شده که قادر بر انکه منع باس عذاب حق تعالی کنند از ایشان و اعطای چیزی کنند بایشان که حق تعالی نخواسته باشد که بایشان دهد از انواع خیر پس حق تعالی
با این قول تهکم فرموده با ایشان و تشنیع نموده و آگاه ساخت که شما تعیین انداد میکنید مر کسی را که ممتنع است که وی ند تواند بود وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه
شما میدانید که اصنام که بپرستش انها مشغول میشوید انها در نمیتوانند که مخلوقات را بیافرینند و هم مذکور نتوانند با ایشان رساند چگونه انها معبود
باشند یا انکه شما در کتاب تورات و انجیل خوانده اید که او را مثل نیست و شما را که مانند پس یعنی امثال باید که او واحد است که شریک و نظیر ندارد یا انکه شما
عاقل و دانا اید و معنی انحو و باطل نمیتوانید کرد پس تمیز تمام لازم باشد و مفعول تعلمون متروک است بجهة انکه منزل منزله لازم است
یا انکه بمعنی آنکه کیفیت ثمرات مختلفه کثیر المنفعة مصنوع قادر مطلق است [illegible] بل هر جمله ای که تشعرون لا تجعلوا
و مفعول تعلمون یا متروک است و در حکم فعل لازم ای حال انکم من اهل العلم و النظر و معنی ان از ادم [illegible] شما از اهل علم و نظر باشید
نا در حقایق امضطر میشود با اثبات موجد جمیع ممکنات که منفرد باشد بوجود ذات و صفات [illegible] تنکیر و انتم
انها الا بما لله ولا تقدر علی مثل ما یفعل یعنی [illegible] شما غالب [illegible] اصنام [illegible]
باشند از صنایع قدرت و بدایع حکمت کقوله هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء بنا بر مفعول آن [illegible]
بر علم چه عالم و جاهل که معقول باشند در علم یکسانند [illegible] که معنی این است [illegible]
امر بعبادت او سبحانه و مقتضی نهی از شرک [illegible] است که مرتب و موافق بعبادت [illegible]
عله وجوب عبادت است بعد از ان تنبیه ربوبیت خود کرده با انکه او خالق و اصول انسان است [illegible]
جه جزء اعم از مطعوم است [illegible]
و مبتا بیکه مراد از [illegible] ظاهر [illegible] کلام [illegible] اشاره [illegible]

فرموده از معانی و صفات به طریقه تمثیل بیرون دن را تمثیل کرده با رض و نفس را ابنا و عقل را ماء و انچه را که برو فایض باشد از فضایل عقلیه و
نظریه محصله بوساطت استعمال العقل مزجوا مر را و ازدواج قوای نفسانیه و بدنیه بثمرات متولده از ازدواج قوای سماویه فاعله و ارضیه
منفعله مقیدة فاعل مختار بیه هر آیتی را ظهوری و بطنی هست و هر حرفی را مطلعی و چون حق تعالی تقریر وحدانیة خود فرمود و تبیین طریق موصل بعلم بوحدانیة
در تعقیب آن ذکر حجت کرد که حجت است بر ثبوت نبوة محمدیه زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر با قرار بتوحید و اعتراف بنبوة آنحضرت و آن حجت قرآن است که معجز است
یعنی عاجز کننده همه مردمان جهت آنکه فصاحت او فایق است بر فصاحت همه منطیقو والهام او شامل جمیع کتابیست که مطالبه کرده شده اند بمعارضه کردن
بان از مصاقع خطبا و عرب عرباء با وجود کثرت ایشان و افراط ایشان در مضادت و مضارت و تهالک ایشان بر مغاذت و معاندت و ترتیب تحدی بر وی که
اعجاز بان متعرف میشود تا منبعث شوند کرد از … نزول الجلال … آنکه آنحضرت بدعوی انکر دین مرتو **وان کنتم فی ریب** و اگر
هستید در شک و شبهه **مما نزلنا** از انچه که بتدریج فرو فرستادیم **علی عبدنا** بر بنده خود که محمد است و گمان میبرید که آن ساخته و
باخته اوست نه از نزد ما نازل شده پس بیارید شما اگر در فصاحت و بلاغت بی بدیلید و در براعت و جزالت نظیر ندارید **بسورة** بعضی از کلام که با ثبات از فصاحت
و براعت و حسن نظم و جزالت لفظ و اخبار از امور غیبیه **من مثله** مانند آنچه که ما فرستاده ایم و ذکر نزلنا بدون انزلنا بجهت آنست که نزول قرآن
نجما نجما و دفعة بعد دفعة واقع شد بحسب وقایع چنانکه مفهوم نزلنا است نه دفعة واحدة که منطوق انزلنا است و حکمت در تنزیل قرآن متنازلا است
که نزول آن بر وجه تدریج موهم است و بسا از اعدا آنکه آن جنس کلام اهل شعر و خطابه است که بروزان طریق نجوم است بحسب وقایع ایشان کما حکی الله تعالی
فقال وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة پس واجب شد تحدی ایشان بر نزول تدریجی تا ازالة شبهه و الزام حجت و اضافه عبد بذا نحو
بجهت تنویه است بذکر آن و تنبیه بر آنکه آنحضرت مختص است بدو منقاد حکم او و معنی سوره و وجه تسمیه و اشتقاق آن و حکمت در تقطیع قرآن بسوره در
فضل بقره از معنی تا اینجا بیان شده است … و قوله من مثله صفة سوره است ای بسورة کاینة من مثله و ضمیر راجع بما نزلنا است و من برای تبعیض است یا تبیین
و نزد محققین زائده است ای بسورة مماثلة للقرآن فی البلاغة و حسن النظم یا راجع بعبدنا است و من برای ابتدا ای بسورة کاینة ممن هو علی حاله من
کونه بشرا امیا لم یقرا الکتب و لم یتعلم العلوم یا صلة فاتوا است و ضمیر راجع بعبد ما یعنی بیارید بسوره که صادر شده باشد از مثل بنده ما که امی است
و ارجاع آن بمنزل اوجه است زیرا که آن مطابق است با قوله فاتوا بسورة مثله و بنابر آنست بجهت دیگر آنکه کلام در منزل است نه در منزل علیه پس حق آنست که
مشابه از آن باشد تا نظم و ترتیب منتسق باشد و نیز مطالبه حجت با آنکه بیارند مثل محمد و احدی از ابنای جنس ایشان آورده و نیز قرآن معجز است فی نفسه
نه نسبة به بشر لقوله لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و دیگر ارجاع ضمیر … بر انکار … یکی
بر صفت او نباشد و علم ملایمه آن بقوله **وادعوا شهداءکم** و بخوانید حاضران بانکه بخوانید حاضران مجالس و محافل خود را از شعرا و خطبا و اعوان
و انصار شما … و تکذیب رسول ما یعنی آن کسانی که در قدرت بر معارضه ایشان اعتماد کنید پس هر که یاری شما دهد و اعانت شما نماید **من دون الله**
غیر از خدا در بیان نمودن مثل او و شهدا جمع شهید است یعنی حاضر یا قائم بشهادت یا ناصر یا امام و تسمیه امام بشاهد بجهت آنست که حاضر
میشود در نوادی و محافل و ابرام امور بقول او میشود و ترکیب شهادة از برای حضور است یا بالذات باعتبار … یا بالتصور نسبته بحالی و از جهت آنکه
که مقتول فی سبیل الله را شهید میگویند بجهة آنکه حاضر میشود نزد او … ملائکه نزد او حاضر میشوند …
یعنی … بمعنی مفعول و معنی دون ادنی مکان است … چنانکه ادنای بعضی از … و دونک …
از هر مشتق است یعنی فرا گیر از ادنی مکان از خود و بعد از آن مستعار شده برای مرتبه … و منه الشیء الدون و بعد
از استعاره استعمال آن کرده اند بمعنی اتساع در هر چیزی که متجاوز شود از حدی بحدی و امری بامری کما قال الله تعالی لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین ای لا یتجاوزوا ولایة المؤمنین الی ولایة الکافرین و من متعلق است با دعوا و معنی آنست که بخوانید بمعارضه هر کرا که حاضر است
نزد شما یا امید دارید معونت او را و بخوانید اصنام شما غیر از الله … که مثل آن را بیارد … و یا بخوانید غیر از خدا کسانی
را که گواهی دهند بانکه انچه شما بان اتیان میکنید از کلام فصیح و ترکیب بلیغ مثل آنست … طلب شهادة از خدا نکنید چرا که از عادت کسیست که متحیر
عاجز باشد از اقامت حجت و فرق آنست که مراد از شهدا اوثانند یعنی بتان خود را … تا ناصر و معاون خود سازید یا استشهاد کنید با ایشان چه زعم
شما است که ایشان در روز قیامت از برای شما شهادت دهند که شما بر حقید و مراد بود که دون بمعنی ظرف باشد و معنی آنکه بخوانید کسانی را که ادعا
میکنید که ایشان فردا برای شما گواهی دهند نزد خدای تعالی و نیز بمعنی من دون الله یعنی من دون اولیاء الله است یعنی غیر از دوستان خدا از فصحای عرب
و وجوه مشاهد بشهادت خود طلبید تا گواهی دهند برای شما بانکه انچه ایشان بان کرده اند مثل آنست **ان کنتم صادقین** اگر هستید شما
راستگویان در اینکه این کلام ساخته محمد است و چون هیچ عاقل راضی نیست که گواهی دهد بصحت انچه متضح شده فساد او و ظاهر گردد اختلال
او و نیز عاجز مطلق باشد از مثل آن و صادق نباشد در آنکه قرآن از کلام بشر است جواب شرط محذوف است تقدیر این است که ان کنتم صادقین فاتوا بسورة
من مثله و کلام ما قبل … و صدق در اخبار … مطابق واقع … یا باعتقاد مخبر یا بانکه مطابق واقع است بجهت دلالت …
در تکذیب منافقین … انک لرسول الله بجهت عدم اعتقاد ایشان … تکذیب قول ایشان که نشهد انک
لرسول الله … شهادة اخبار است … ایمان نبودند … دلالت تمام دارد بر صحت نبوة پیغمبر و وجه استدلال
آنست که … ایشان را … بانکه اگر این سخن از افترای محمد میبود بایستی که شما نیز قادر میبودید بر اتیان نمودن بمثل آن معارضه کردن

این کلام جمله معترضه است که در میان جزا و شرط واقع شده بجهت دلالت بر صحت نبوت پیغمبر زیرا که اخبار است از احوال ایشان در آینده و فی المستقبل
که فاش شد از امور غیبیه و ملخص کلام آنست که چون شما اقدام نمائید و مستقل از معارضه عاجز بیائید و تصدیق بپیغمبر نکنید فاتقوا پس
بپرهیزید به پرهیز بدانید از تکذیب و عناد النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشهای دیگر بانکه وقودها الناس هیزم و آتش افروز آن
مردمانند یعنی کافران و معاندان و اهل طغیان والحجارة و سنگهای کبریت که حرارت آن سخت‌تر است و بوی آن ناخوشتر و قول اصح آنست که مراد از
حجاره بتانی اند که کفار آن را می‌پرستیدند تا بدانند که بعد از عقوبت بمعبودان منکر در معنی نیست که دو وجه حجاره دلالت میکند بر کمال شدت و غایت فظاعت آن آتش
زیرا که آتش مسلط نمیگردد در سنگ مگر وقتی که بغایت حرارت رسیده باشد و در خبر است که رسول صلعم فرمود که آتش شما جزوی است از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از
حضرت منقولست که آتش دوزخ را هفتاد بار شسته اند و آنگاه بدنیا فرستاده یعنی حرارت آتش دوزخ نسبت بحرارت آتش دنیا هفتاد ضعف است و
روایتست که آنحضرت در اثنای خطبه منبر بود که اگر در این مسجد صد هزار مرد باشند و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان احتراق یابند
از مطالعه این نوع عذاب اعدت آماده شده است للکافرین از برای کافران که [illegible] باشند و چون [illegible]
آنست که برای فاسقان اهل ایمان [illegible] نیست زیرا که این نوع آتش مخصوص ساخته بکافران چنانکه در جای دیگر فرموده که ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و در خبر است که داود علی نبینا و علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة اعدت للکافرین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا [illegible]
[illegible]
[illegible] فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای وقودها اجزاء الناس والحجارة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

متنعمین [illegible] میگردند و [illegible] این قول ضعیف است بلکه تخصیص این نوع عذاب بکفار [illegible] باشد بصفت

او و این نوع عذاب خواهد بود خواه کافر خواه مسلم [illegible] تخصیص [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

را [illegible] وقودها الناس والحجارة است که [illegible]

کلام [illegible] جمله صله [illegible] اعدت

للکافرین استینافیست که در جواب سؤال [illegible] که کفتند لمن اعدت هذه النار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبشر الذین

آمنوا [illegible] وعملوا الصالحات

[illegible] ان لهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها الناس اعبدوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما تحت خود میکند و تسمیه بستان باین جهت و وقوع اشجار متکاثفه و مظلله است آن را و تسمیه دار الثواب بآن بجهت کثرت اشجار است که در وی است [illegible]

و نزد بعضی تسمیه آن بجنت بجهت آنست که اجر مستور است در آن از برای آدمیان از فنون نعم در دنیا مخفی و غیر مشاهد چنانکه قال الله تعالی فلا تعلم نفس

ما اخفی لهم من قرة اعین و جمع و تنکیر جنات بجهت آنستکه بنا بر این بهشت هشت جنت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلد و جنة المأوی و دار

السلام و علیون چنانکه بروایة ماثوره از ابن عباس ثابت شده و هر یک از آنها مراتب درجات متفاوته دارد بر حسب تفاوت اعمال عمّال و لام

در لهم [illegible] میکند بر آنکه اهل ایمان مستحق بهشت‌اند بجهت ایمان و عمل صالح [illegible] ایمان علی الاطلاق موجب [illegible]

[illegible] بهشت بلکه بشرط آنکه ایمان مستمر باشد تا حین موت لقوله و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر [illegible] حبطت اعمالهم و قوله [illegible]

لئن اشرکت لیحبطن عملک [illegible] که عدم تقیید ایمان باستمرار [illegible] استغنا باشد [illegible] مذکوره [illegible] است که

[illegible] که ایمان ایشان مستمر باشد تا حین موت و عمل صالح کرده باشد [illegible] بوستانها مملو از اشجار **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا** که میرود در زیر

[illegible] اشجار [illegible] **الْأَنْهَارُ** جویهای [illegible] العکلام [illegible] کما فی قوله [illegible] الماء الجاری

[illegible] انهار [illegible] مذکور است [illegible] انهار من ماء غیر آسن و انهار [illegible] است که [illegible] باشد

[illegible] و ترکیب آن برای [illegible] است [illegible] انهار [illegible] مجاز [illegible] باشد و اسناد

[illegible] بر سبیل مجاز کما فی قوله تعالی و اخرجت الارض اثقالها [illegible] انهار جنت [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] نشوند [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

[illegible] مجاهد روایت کرده که زمین بهشت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] **كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا** هر گاه روزی داده شوند از

آن بوستانها **مِنْ ثَمَرَةٍ** یعنی از میوه درختان آن **رِزْقًا** روزی ساخته و آماده **قَالُوا** گویند ایشان **هَٰذَا** این نوع میوه **الَّذِي**

رُزِقْنَا آن نوع میوه ایست که روزی داده شده بودیم **مِنْ قَبْلُ** پیش از این [illegible]

[illegible] کلما رزقوا [illegible]

[illegible] اهل ایمان [illegible] بهشتهای [illegible] اشجار و انهار [illegible] میوهای [illegible]

[illegible] کلما رزقوا [illegible] رزقا مفعول [illegible] است [illegible]

[illegible] من الجنات [illegible] من ثمرة [illegible]

[illegible]

[illegible] کلما رزقوا [illegible] من الجنات رزقا [illegible] من ثمرة [illegible]

[illegible] بهذا الماء لا ینقطع [illegible] النوع المعلوم المستمر [illegible] الاعادة [illegible]

هذا مثل الذی رزقنا لکن چون [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible] الذی [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] هذا الذی رزقنا من قبل [illegible]

[illegible] هذا الذی رزقنا من قبل [illegible]

[illegible] باشد [illegible] فالکون واحد و الطعم مختلف [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] هذا الذی رزقنا من قبل [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] کلام [illegible] **وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا** یعنی [illegible] مؤمنان [illegible] باشد [illegible]



حالتیکه مانند باشد بمیوه‌های دنیا بر یکجهت اما بطعم مختلف باشد چه مرغ جمیع میوه‌ها دنیا در بهشت میوه بهشت باشد و بدانکه ضمیر در قوله [illegible]
[illegible] استفاده [illegible] آنکه مدلول علیه است بقوله هذا الذی رزقنا من قبل نظیر اینست قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما ای بجنسی
الغنی والفقیر [illegible] بقول [illegible] راجع [illegible] اگر گویند تشابه بمعنی تماثل است [illegible] ابن عباس [illegible]
لیس فی الجنة من اطعمة الدنیا الا الاسماء در جواب گوئیم که تشابه بینهما حاصل است در [illegible] و صورت که مناط اسم است [illegible] طعم [illegible]
[illegible] تشابه [illegible] مع ذلک [illegible] دیگر [illegible] مقابل [illegible] باشند در دنیا از معارف و طاعات
متفاوت باشند [illegible] محتمل است که مراد از هذا الذی رزقنا این باشد که این نوع ثواب [illegible] که موفق شده بودیم
در دنیا از معرفت [illegible] ثواب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] که [illegible] متشابه [illegible] باشند [illegible]
دنیا که مختلف الطعم واللون [illegible] تشابه [illegible] بعنی [illegible] لطافت [illegible] مانند یکدیگر باشند مثلا
[illegible] علی هذا القیاس چنانکه [illegible] در بهشت [illegible] باشند
[illegible] مومن [illegible] طعام [illegible]
[illegible] مومنان [illegible]
[illegible] باشند **وَلَهُمْ** و مر ایشان را باشد **فِيهَا** در بهشتها **أَزْوَاجٌ** زنان
[illegible] **مُطَهَّرَةٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو سعید خدری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



تمام حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَهُمْ فِيهَا** و مومنان [illegible] در بهشتها [illegible] **خَالِدُونَ** جاوید باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



... ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما ...

[illegible]



[illegible] اصاب المؤمن من مکروه فهو کفارة
لخطایاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** [illegible]
[illegible] **فَیَعْلَمُوْنَ** [illegible] **اَنَّهُ الْحَقُّ** [illegible]
مِنْ رَّبِّهِمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا فَیَقُوْلُوْنَ** [illegible]
[illegible] **مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ** [illegible]
[illegible] **مَثَلًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **یُضِلُّ بِهٖ** [illegible]
[illegible] **کَثِیْرًا** [illegible]
[illegible] **وَیَهْدِیْ بِهٖ** [illegible]
[illegible] **کَثِیْرًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَمَا یُضِلُّ بِهٖٓ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



معنی واجع بانست که ایشان از جهت فرط عناد و کثرت انکار و تفکر و تامل در ضرب امثال [illegible] میکنند تا بحصول [illegible] مشکوک اند چو نکه
حصول اضلال از ایشان نزد ضرب المثل [illegible] است از جهت سبیل تجوز اسناد اضلال بخود کرده و همدایت نیز [illegible]
[illegible] شوند و چون که وقوع اهتدا بجهت ضرب المثل شده از این جهت نسبت هدایت بخود داده و تحقیق معنی ضلال [illegible]
[illegible]
و هذا [illegible] کلام [illegible] امثال امتحان [illegible]
[illegible] اضل الناس كثيرا من الناس يعني [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
إن المجرمين في ضلال وسعر يوم يسحبون في النار على وجوههم [illegible] وقالوا أإذا ضللنا في الأرض [illegible] والذين قتلوا في سبيل الله فلن
يضل أعمالهم [illegible]
[illegible]
[illegible] وما تفرق الذين أوتوا الكتاب [illegible]
[illegible]
ولقد أضل منكم جبلا كثيرا [illegible] وأضل فرعون قومه [illegible]
[illegible] تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا [illegible]
[illegible] مکلفان [illegible] مؤمن و کافر [illegible]
[illegible]
[illegible] إنا هديناه السبيل [illegible] القرآن هدى للناس [illegible] هدى للمتقين
[illegible] وإنك لتهدي إلى صراط مستقيم [illegible]
[illegible] والذين اهتدوا زادهم هدى [illegible]
[illegible] يهديهم ربهم بإيمانهم تجري من تحتها الأنهار في جنات النعيم [illegible] والذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل أعمالهم سيهديهم [illegible]
[illegible] ومن يهد الله فهو المهتد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وقليل من عبادي الشكور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ازان جهت اضلال [illegible] علم بخود [illegible]

فلان [illegible] ضلال [illegible]



الذین ینقضون عهد الله [illegible]

می‌شکنند پیمان خدا را من بعد میثاقه [illegible] که دلالت بر توحید [illegible]

[illegible]

ویقطعون ما امر الله به ان یوصل [illegible]

[illegible] ویفسدون فی الارض [illegible]

اولئک هم الخاسرون [illegible]

[illegible]

کیف تکفرون بالله [illegible]

وکنتم امواتا [illegible]

اولئک

خلاف

[illegible]



معدوم بودند یعنی شما معدوم صرف بودید فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کردانید شما را بنفخ ارواح در صورت منویه یا مضغه یا ابدان تربیت یافته که کیفیت اخراجه
متضمن سخن بالغ است که متضمن انکار و تعجب است مر کفر ایشان را بجهت انکار حال ایشان که کفر با آن حال معتقد نیز که مستلزم کفر منفعل عنهم است از خلق و صنع و چون
انکار این حال مستلزم انکار ذات است که کیف تکفرون ابلغ و اقوی باشد از انکار کفر ایشان که فرمود و جمله حالیه که بعلم مراحل است پس معنی
است کیف اخبرونی علی ای حال تکفرون و عطف احیاکم بر کنتم امواتا بفا که موضوعست از برای تعقیب با جهت اتصال حیات بعدم حیات پس تراخی حال
امات که نزد تعقیب احیا است و احیا بشود که در مرتبت بنفخ صور است و برای سؤال که در بعض خود است و حشر و رجوع بجزا است که بعد از فراغ
از حساب اعمال است پس موت متراخی باشد از احیا و احیا ثانی متراخی از موت و رجوع بجزا متراخی از نشور ولهذا حمل بکلمه ثم کرد و موضوع است از برای
از ما قبل معطوف ساخت فرمود که ثُمَّ يُمِيتُكُمْ یعنی بعد از آن بمیراند شما را نزد انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس بعد از آن زنده کرداند بر ای سؤال
در قبر یا بعث و نشور و حساب اعمال زنده کرداند شما را ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر و نشور بسوی او باز گردانیده شوید یعنی بجانبی که حکم غیر او نباشد
فرموده که حیات ثانی را ذکر کرد اینجا شوید برای جزای اعمال یا از اثر افعال بعد از احیا از قبور منتشر خواهید شد برای حساب و چون شما عالمید
بحال خود و از سیر تقین علم باحیا اما آنرا و جزا را منکرید پس باید که بحال کافر شدن و عناد و در بیکه مجرد تعجب اگر چه ایشان علم بعث و نشور نداشتند
و انکار آن میکردند اما چونکه عالم بودند باینکه او سبحانه بعد از آنکه مضغه بودند ایشان را اعطای حیات کرده و بعد از آن ایشان را میمیراند
پس بحال اول بعینه چون داشتند متمکن خواهند بود برینکه عالم شوند با مکان احیا ثانی چه بدیهی است که اعاده آسانتر از ابداء است پس گویا باعاده عالم بودند
غالمند فلهذا ایشان را منزله علم ایشان کرد اینده و تجهیل ایشان را لازم ساخت و متعین بود که خطاب بعد کود و متوجه کفار و مومنان باشد هر چند
چونکه بنا بر آن لازم است ولید تجوید بیعت نمود و وعد ایشان را قرموده بر اعمال و وعید ایشان نمود بر کفر تا کید از کفر دره با ینکه بر ایشان بعد از نعم خاص فرموده و انعام
متعدد کفر نمود از ایشان و استبعاد ایشان را تا وجود نعم جلیله چه عظم نعم موجب عظم معصیت منعم است بنا بر این معنی بعد از آنها از بسیکه مقتضی شکر
است انکار او موجب قطع نعمت است تا از شکر ان نعمت است چه ثانی ابر کرده حیوة حقیقی است کما قال الله تعالی وان الدار الآخرة لهی الحیوان پس از نعم عظیمه
دنیا اینکه تفتی کرده ما ابراهیم معدوم است یا ایشان از بجز که منزعست از مجموع ابجد را زیرا که اول ایشان مرتب اند اما ته و احیا و رجع پس آنها تکرار بجا
وکنتم امواتا تا آخر علم است بمجموع نه هر یک از آن جمله چه بعضی از آن فعل ماضی است یکی از احیا کم است و بعضی مستقبل چون یمیتکم و یحییکم و فعل ماضی و
مستقبل نیتوانند بود که حال واقع شوند هم چنانکه در علم نحو مبرهن است فکان نه قال کیف تکفرون و انتم عالمون بهذه القصة اولها و آخرها پس لازم
نیاید که کنتم بید و نرقید حال او معتقد باشد و نیز لازم نیاید که حال و معتقد حود و بجا از باشد دیگر اینکه چون اماته متضمن بعد است و
و تصور آن موجب نرجا از کفر پس متضمن معنی باشد تحمل است که خطاب مخصوص باهل ایمان باشد از برای تقریر نعمت بر ایشان تبعید کفر از ایشان و معنی
اینکه چگونه متصور باشد کفر از شما و حال آنکه شما مرده کان بودید یعنی جاهل و نادان پس زنده کردانید شما را بایمان و دانا کردید شما را بعلم و ایمان
و بعد از آن اماته شما میکند بموت معروف پس از آن احیای شما نماید بحیوة حقیقی و بعد از آن راجع شوید بسوی او که هیچ چشمی او را ندیده باشد
و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ بشری خطور نکرده و نیز اینکه مراد از امواتا و احیا از آن باشد که شما و ضیع بودید شما را رفیع کردانید مجهول بود
مجهول بودید شما را مشهور و معروف کردانید اگر چه سیاق و خبر ملحیث آن تا کلام بر حقیقت خود حمل توان کرد بر مجاز نیست که معنی مجازی صرف کنند و چون قوه
حساسه بحیوة مقتضی زینت است باشعور حیوان را حیوان میکویند مجاز است در قوه نامیه بر اکه از طلایع مقدمه حیات است موت را از آن است
در مقابل هر یک از مرتبه حیوة قال الله تعالی قل الله یحییکم ثم یمیتکم وقال اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها وقال او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا
یمشی به فی الارض و مراد حقیقة تجوز و معنی سوم مراد باز بعد از اقضا او است بعلم دعقب که لازم قوه حساسه است که وقتا شیما معنی سوم را میکم
مقتضی اینها او است تعلیم بیک دو از بر سبیل استعاره است تا بیدانا شد که احیا در قبر برای سؤال منکر و نکیر جمع علما است و سبیل از اهل ملت اسلام در
نزاع بدانکه سؤال ایشان بروح تنها است که متعلق در قبر بسوی شان در خبر آمده که میت از نعلین مردمان که از سر او میگذرند میشنود و صحیح
بنوت که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت رسالت پناه نفس نفیس خود پیغمبر او قیام نمود و برای صبائت خود را کفن او کرد و پیش از انکه او را در قبر
در قبر او خفت و چون کسبو قبر او کرد و مدید بر سر او بنشست و بفاتحه گوش برد بر او است بعد از آن که گفت ابنک ابنک چون مراجعت فرمود صحابه گفتند یا
رسول الله اینها ما ترحم و تلطف بعد دیدیم که با این زن کردی مع فرمود او را پس از حق تعالی بعد از ابو طالب برای خود و کفن او کردم بجهت آنکه تا او در قبر
با او حور با و مضجع شد که گفت یا رسول الله باز لفظ که شرف ما را تکرار فرمودی چه معنی داشت فرمود چون در قبر نشست از پس شد ساخته منکر و نکیر آمدند
او را پرسیدند که کیست رب تو گفت الله ربی گفتند کیست پیغمبر تو جواب داد که محمد نبی گفتند کیست امام تو در جواب فرو ماند من تلقین او کردم که پسرت پسرت پسرت بعد از
استماع این قول او بجا آورد کدا شدند و برخاستند از آنجا است که سنت است و تلقین که سه بار بکویند علی امام تو و ده انا دا مدد کرچون بسیار دو فرهند
خودجا اعاده حیوة و کند تا بشنید همه جواب را باز دهد بعد از آن منکر و نکیر بوی از زخم او را نکند اگر از عهده این سؤال بیرون
آید او را کویند نم نومة العروس و جواب صحیح خابید عروسان دخاب کاه تا زانکاه فرشته بوی نیت تا کور او را فراخ شود و دری از بهشت بر او کشایند تا
نسیم بهشت جا وابد اگر از جواب ایشان عاجز شوند عصا از آتش بر او زنند همه کور او پر از آتش شود و دری از دوزخ بر او بکشایند و قسط ابنکه
حضرت رسالت فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران و با نکار این عذر کور که دلالت تام دارد بر بطلان قول جمعی که میکویند
کفر با آن هر دو از فعل بنده نیست بلکه مخلوق حق است از بنده و سلب قدرت و ارده و ازان اختیار بنده است چه حق تعالی است کفر ایشان را ذکره کوه



تأکید تکفرون بعد ذلک ... [illegible] ... خلق کند قدرت موجب کفر و ایمان را او سلب ... بعد از آن بطریق تعجب گوید که چگونه کافر
شوید با این دلیل آشکار ... گویند که چرا ... [illegible] ... اعراض کنند گویند بعد از آنکه مرده ... [illegible]
کفر ... [illegible] ... چشم و گوش ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]
... [illegible] ... منکر ... [illegible] ... بیان خلق آسمان و زمین ... [illegible]
کمال قدرت ... [illegible] ... **هُوَ الَّذِي**
او آن خدائیست که ... [illegible] ... **خَلَقَ لَكُمْ** ... [illegible] ... **مَا فِي الْأَرْضِ** ... [illegible]
... **جَمِيعًا** ... [illegible]
انسان ... [illegible] ... لکم ... [illegible]
... [illegible] ...
ترکیب ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... **فَسَوَّاهُنَّ** ... [illegible] ... **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف و دم مهراق ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... ثم استوی الی ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **وَهُوَ** ... **بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

مذکر
سماوات



است قوله تعالی وهو بکل شیء علیم یعنی آنکه تصرف [illegible] مقدمات [illegible] کرده اند که [illegible] مقدمه اولی آنست که مواتا فاحیاکم حیوانات [illegible] الواقع

علیها قوله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم تعاقب افتراق و اجتماع موت و حیات [illegible] تعاقب [illegible] اجزا [illegible]

ابا ذات [illegible] مقدمه ثانیه آنست که حقتعالی [illegible] مواقع [illegible] احیای [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] الخلق و صنع عجائب [illegible] باشد [illegible] و احیاء الذات [illegible] خلق [illegible]

فرموده بطریق استوا و احکام [illegible] تفاوت [illegible] مصالح [illegible] حاجات ایشان [illegible] علم و کمال قدرت او

[illegible] حکمت [illegible] منظور است [illegible] صانع عالم قادر [illegible] مکونات و افعال [illegible] منفعت [illegible] لازم است که

[illegible] توحید [illegible] اوامر [illegible] آنکه اصل [illegible] اشیا

[illegible] مخصوص [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] احکام [illegible] احتیاج [illegible] شرع [illegible]

[illegible] خلق آدم [illegible] اجیر [illegible] البشر

[illegible] **اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ** [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] **اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ** [illegible]

[illegible] **خَلِیْفَةً** [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

اکرام [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] موضوع [illegible]

حیث و مکان [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] ذکر الحادثة [illegible]

[illegible]

[illegible] ملائکة [illegible]

[illegible] ابو عبیده [illegible] زجاج [illegible]

صحیح [illegible] ملائکه [illegible] الحقیقه [illegible]

جمع [illegible] مقلوب [illegible] الوکه [illegible]

[illegible] رسل الله [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] اجسام لطیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] یسبحون اللیل والنهار لا یفترون [illegible] مقربون [illegible]

[illegible]

[illegible] کما قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] فی الارض خلیفة [illegible] اسم فاعل [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] تکمیل نفوس [illegible]

[illegible]

ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible]

[illegible] موسی [illegible] لیلة المعراج [illegible]

[illegible]





که خلافت آدم ملقب باین نام باشد که او خلیفه آنکسانی بود که قبل از او در زمین ساکن بودند از بنی الجان زیرا در عقب فرشتگانی بود که بعد از بنی الجان در زمین
قرار گرفته بودند و احتمال دارد که مراد بخلیفه آدم باشد و ذریه او و ذریه او که ایشانرا در خلف بنی الجان اند که قبل از ایشان بودند و یا آنکه مراد به خلیفه
یکدیگر باشند در عهد خلفا بود خلیفه یا بمعنی کننده که خلفت از جمیع موجودات و همه مکونات با جمیع خلفا و منتسب بود ذریه او مجمع غرایب
منبع عجایب شبهات شد و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی یا ادنی و جامع حقایق علوی و سفلی و بنا بر آنکه مراد آدم باشد یا ذریه او افراد لفظ خلیفه
بجهت استغنا شد که آدم از ذکر ذریه او هم چنانکه بذکر ابی قبیله از ذکر قبیله مستغنی شوند میگویند مضر و هاشم و یا بتاویل فرد خلفا کم یا خلقا یخلفکم
و فایده اینقول با ملائکه تعلیم مشاورت و تعظیم شان مجعول چه شکایت ملکوت را بوجود او بشارت داده و او را ملقب ساختن بخلیفه قبل از خلق او و فایده دیگر
اظهار فضل او است که راجح بر ایشان او و تبیین مفاسد بسوال ایشان جواب و بیان آنکه حکمت مقتضی ایجاد چیزی است که خیر او غالب شود چه ترک خیر کثیر بجهت
شر قلیل شر کثیر است و غیر از او در وجوه حکمت آورده اند که روزی عمر بن الخطاب در مسجد بحلوم از سلمان و طلحه و کعب الاحبار و زبیر پرسید که فرق چیست میان
خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت فرق آنکه الخلیفة هو الذی یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی
بکتاب الله خلیفه کسی است که میان رعیت عدل کند و بسویت قسمت کند و بر رعایا مهربان و مشفق باشد که بر اهل خود و حکم بکتاب خدا کند یعنی از امر و نواهی او
بر وجهی که مرضی خلیفه باشد ساند زیاده و نقصان و پادشاه آنست که بغیر کتاب حکم کند کعب گفت ندانستم که کسی بجز از من معنی خلیفه را دانسته باشد و
لکن سلمان ملئ حکما و علما و لکن سلمان از علم و حکمت پر ساخته اند عمر گفت سلمان فرق خلیفه و پادشاه گفت اگر از عمر خود یک درم یا کمتر از
آن بجای غیر مصرف آن باشد صرف کرده یا شی پادشاه نه خلیفه عمر گریست ابن اثیر مذکور است که تفصیل این فرق که گفتن آنکه عمر را حالا
استکبار مرتکب امور شود که منسوب بمن عند تحول باشد یا ندانم تا بحقیقت باید که میان ایشان فرق حقیقی باشد بنا بر آنکه سیما تا فرق باعد باشد
خلیفه خدا در رسول در دنیا باید که مظهر العجایب و مظهر الغرایب شده و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی و جامع حقایق علوی و سفلی و افضل از جمیع
افاق و اقاصی و مخصص که جامع جمیع کمالات باشد الیا فرط خلافت خدا و رسول لهذا اشتر با ستی لهذا نصب خلافت از جانب خدا است نصب اینها با علام
و وحی یا آنکه در حق آدم فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة و در حق داود فرموده که انا جعلناک خلیفة فی الارض و در حق موسی فرموده که اخلفنی
فی قومی و در حق امیر المؤمنین فرموده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و قوله یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و در حق خلیفه دانسته که صاحب الزمان است فرموده که لیستخلفنهم فی الارض و حضرت رسالت
تقریر نموده و در حق امیر المؤمنین فرموده که من کنت مولاه فعلی مولاه و لکل نبی وصی و وارث و علی وصیی و وارثی و علی بن ابی طالب منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و در کتب نبی فعلی امیرهم و یا علی انت خلیفتی فی الدنیا و الآخرة و غیر اینها از احادیث متواتره که صحابه لازم
کنند خلافت او از جانب حضرت رسالت تقریر نموده حقیقتا و هم چنین هر یک از ائمه با علام از حضرت یکدیگر را بخلافت امر کرده اند از عبدالله عباس
و عبدالله مسعود رضی الله عنهما مرویست که حق تعالی قبل از خلق آدم فرشتگان را خبر کرده بود که در زمین خلیفه خلق خواهم کرد که از اولاد او در
زمین فساد کنند خون بنا حق بریزند ایشان چون این استماع اینقول کردند **قَالُوا** گفتند **أَتَجْعَلُ فِيهَا** آیا میافرینی در زمین **مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا** کسیرا که فساد
کند در زمین بانواع معاصی شود در زمین **وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ** و بریزد خونها امثال خون از غیر حق که اعظم معاصی است مقصد از این کلام از ملائکه استعجاب
ایشان بود از آنکه او سبحانه استخلاف کند بر بعضی از آنکه در او صلاح است و اصلاح ترکش کرده در آن فساد کند یا بجای اهل طاعت استخلاف اهل معصیت نماید استکشاف از
انچه مخفی بود بر ایشان از حکمتی و مصلحتی که غالب باشد بر این مفاسد الغاء آن کند تا استیضاح از انچه از ایشان نمایند از اعتراض و شبهه تا ایشان کنند ما نند سؤال
متعلم از معلم خود از چیزی که در صدر او اختلاج کند و متوالد بود که صدور این معنی از ایشان بر وجه اعتراض بوده باشد و طعن ایشان در بنی آدم که
موجب غیبت ایشان باشد چه ملائکه اعلی و ارفع از آنند که صدور از ایشان این معنی تا شد القوله تعالی بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و معرفت ایشان
با فساد و سفک دما با خبار حق تعالی بوده چنانکه گذشت یا تلقی از لوح محفوظ یا استنباط از انچه در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت از خواص ایشان است
و یا بقیاس احد الثقلین بر دیگری چنانکه در اکثر تفاسیر آمده که بنی الجان که پیش از خلق آدم بودند از سهو و غلو تشکیل بودند و فساد و سفک دما میکردند حق تعالی
هبوط ملائکه را بر زمین فرستاد تا ایشانرا هلاک کردند بجای ایشان متوطن شدند چون در حق تعالی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان بمقابل آن سؤال
بر غایت کردند که خدایا خلق میفرمایی شخصی را که مثل اولاد بنی الجان باشند در فساد و سفک دما و بدانکه سفک و سبک و سفح و شن و شن از
انواع مثبتات چه سفک در دم و دمع است و سبک در جواهر مذابه سفح در صب از اعلی با سفل و شن در صب از قربه مانند آن و سن بر مثل سن المحص
سخن آنکه ملائکه بر خدا منتها و استیضاح و استعلام مصلحت و حکمت در خلق شخصی چنین بر وجه تو انکار و اخبار گفتند که چه حکمت در آفریدن مثل کسی که
با صفات مستحق باشد **وَنَحْنُ نُسَبِّحُ** و حال آنکه ما تنزیه میکنیم تنزیه مقترن بحلال **بِحَمْدِكَ** بحمد ثنای تو یعنی بپاکی ترا یاد میکنیم و ثنای
تو بیان مینمائیم **وَنُقَدِّسُ لَكَ** و تقدیس میکنیم ترا یعنی بپاکی ترا میخوانیم یعنی صفات نقص و عیب از تو دور میدانیم و بزرگی و عظمت ذکر تو
کنیم یعنی اثبات مقدس اشکال مذکوره است که قول اکتسبنا اعفاه و انا صبا یعنی المحتاج یعنی یا استحلال عصیان میفرمائی و حال آنکه ما معصومیم از جمیع عصیان
و منقاد و مطیع و منقادیم و هیچ چیز سر تسلیم از خط طاعت تو بیرون نمیکنیم احق و اولی ایم باستخلاف پس مقصود ایشان استفسار باشد از چیزیکه
مرجح مفضول بر بنی آدم شده با وجود صدور فساد و سفک دما از ایشان بر ملائکه معصوم در استخلاف مرحب یعنی گویا ایشان دانسته بودند که معصوم
ستر نوم دانسته باشد که شدن امر بر این باشد از قوت شهوت و غضب ظاهر شد که موجب ترا دیدن باشد بفساد و سفک دما و عقلیه که داعی باشد بفهم و طاعت و ایمان

سیأتي

امنوا الذین

و در این حدیث

الی



نظر بر اینکه گویا گفتند که حکمت مقتضی وجود استخلاف و وجود آنکه باعتبار دو قوه اول حکمت مقتضی ایجاد او نیست چه جای آنکه تقاضای استخلاف او کند
اما باعتبار قوه عقلیه ما را قاصر از خیر و مستوانیم کرد که از قوه عقلیه متوجه ناشد سلامتی از دماء و فساد نفاسد آفاقی شد چه انفعاله مرا لیان از دو قوه که هم
منکر گردند و مطواع عقل شده متمیز نشوند از هر چون عفت و شجاعت و عدالت که امته هوا و فساد و غیر آن از اخلاق حسنه و خصائل پسندیده و ندانستند که
معنی انجیزی که افاده او از قاصر باشد مانند اخاطه و تجربیات و استنباط صناعات و استخراج منافع کاینات از قوه عقلیه کرا استخلاف او مقصود شد
اشاره باین معنی فرموده اینجا بقوله **قَالَ** گفت حق تعالی در جواب ایشان **إِنِّي أَعْلَمُ** بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از مصالح و حکم
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از جمله حکم انشاء عالمی الضمیر بلبس بود از ذکر عجب و عدم انقیاد او بامر تبجیل و ایجاد انبیاء و ائمه هدی
و سایر اولیا از صلب آدم و غیر آن از انواع مصالح و بدانکه تسبیح و تقدیس تبعید حق تعالی است از جمیع نقایص و معایب و قبایح ما خوذ از سبح
الماء و الارض و تقدیس از قدس فی الارض اذا ذهب فیها و ابعد و یقدس از الفضائل که مطهر شیء مبعد است از نقایص و تجلیل و موضع حال است متلبسین بحمد یعنی
تسبیح و تنزیه میکنیم در حالتی که ملابس حمد و ثنای تو ایم در ابتهال و انعام کرده بعضی ما را از معرفت خود و توفیق اداء و ادامت تسبیح و تنزیه خود تیر کرده بحمدک برای
تدارک ایهام آنست که ایشان را اسناد تسبیح بنفس خود کرده باشند و نقدس لک بامعنی مرکب پاک میکنیم نفوس خود را از ذنوب برای تو و گویا ایشان
آنکه مقتدر شدیم بعضی تقابل ساختند تسبیح سفک دماء که اعظم افعال ذمیمه است تقابل کرده اند و تطهیر نفس را از آثام و بتزیه بعضی گفته
نقدس لک ایده است یعنی تقدیس میکنیم ترا و از مجاهد منقول است که معنی نسبح بحمدک انست که تکلم بالحمد لک یعنی اقرار به تو بکلمه الحمد لله تکلم میکنیم
چه حمد خاصه تسبیح است بجهت آنکه معنی الحمد لله ثنا و ستایش او است و این معنی تنزیه او است و اقرار باکرامت و منزه بودن است ما را از جمیع عیوب و نواقص
ستایش و ثنا و ستایش را و از عباس و ابن مسعود آنچه که معنی نسبح نقتل لک یعنی قول ترا که از شر الشیطان الرجیم و از ما که مصلین یعنی نماز میکنیم ترا و بر
از معنی منقول است که مراد ما از نوع صلوات است که او مسیحا معنی را باو از نماز که توانستم اسما شده اند و از امام جعفر صادق منقول است که ملائکه از
حق تعالی درخواست کردند که خلیفه نیز از جنس ایشان باشد گفتند ما نیز تو میکنیم و اطاعت تو میکنیم و عصیان تو نمیکنیم و غیر ما آنکه خلق میکنی
کما طاقت امر تو نخواهند کرد و چون در جواب سؤال انی اعلم ما لا تعلمون را استماع کردند دانستند که ایشان را مرتبه ان مرتبه نیست پس از سؤال خود
منفعل شده بناه بعرش الهی بردند و باستغفار اشتغال کردند حق تعالی که امر کرد قدم بعجز خود و بهشت واحد و با نواع تماوا از مسئله کنند
و بجهت ترک انکار از هر حکم را سؤال تا ایشان قدم خطا در عرض خطاب الهی گذاشتند از نیک کرای ادم در زمین خلیفه بسازی تا عاصیان و خاطیان از بندگی تو پاک
او شوند و بعضی گفته اند که بجهت غایت خطا و عصیان بر آسمان چنانکه فرشتگان مقرب کرسی بیابان برده با استغفار مشغول شدند و چون خطا را تمام کردند و عاصیان
و خطاکاران بر ادم را در هر تعلیم موی و عبا الو و متوجه از شما تضرع و زاری و خاکساری و بدینسان از نیکو و حسن در خوش برد
که حق تعالی خطاب بملائکه کرد که ای از جمله مصالح و حکم اتست که در نسل آدم میدانستم و شما بار دیگر بنده را بعد انکار این آیه گذشت تمام مکنند
بر آنکه و تسبیحا افضل تسبیح میکنید بر آنکه اکرم وجه می تو که مطلق اشیاء از دو صفا و حسن و خواه قبیح بر اثر کلام انی اعلم ما لا تعلمون معمولی بودن
مراد از انی اعلم علیت مصالح بیش از تر کیب غذا ستیلا شوند و غیر آن القصه حق تعالی بعد از جواب انی اعلم از اجزای عناصر و بین متضاد که امتزاج کردم و انوا
با مخلوط و ممزوج ساختم و بتوجیه که ملائکه السما را امر فرمود تا چهل روز یا طینت مخلوط بر بهر آن بگذاشت و جبا نفخ معین نمودند که در بابت چهل روز بران خاک
بارید و به هیچ نوع بی آن را از بر آن ادا نکرد از خاک کل شده چنانچه کنند و بی چهار استعداد صورت رسید بعد از آن دستهای او از اعضای انسانی صورت
ساخت در اوب نفخ روح فرمود و بجهت آنکه متصف گشته بود بانفس که معنی گندم گونست او را با آدم نام نهاد و خلیفه ساخت کرد ایند **وَعَلَّمَ آدَمَ** و بیاموخت
آدم را بیونده که ملهم ساخت او را **الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** نامهای جمیع مخلوقات را از علویات و سفلیات و از ابن عباس و مجاهد و سعید جبیر و اکثر مفسرین
مرویست که مقصود تعلیم آدم کرد جمیع اسمای موجودات را از اجزای عنصریه العصیقه و جمیع منافع آن و مقصود ضرر ما الحمد لله امور و استخراج معان
و غیرها از اشجار و منافع آن در جمیع مهر متعلقات است مصالح و منافع بر همه دنیا و عاقبت تا امر راستکه مراد و معنا اسماء است بر آنکه اسماء معنی فایده بر از هر تر
نشو و نشا فضیلت آدم عینک و علی بن عیسی و ابو علی جبائی گفته اند که مراد انستکه اسم تعلیم آدم فرمود جمیع اسما اشیاء که آفرید بود و آنچه بیا
با جمیع لغات مختلفه که در تبر او بعد از وی با آن تکلم کرده اند و بعد از ان اولاد او از ان واحد لغا تکرد ملایجو نه متفرق شدند هر قوم تکلم شدند
بلسان که متعارف بود و ما باز و غیر آن فراموش کردند و آن حضرت امام جعفر صادق منقولست که مراد جمیع اسما ارضین است جبال و شعاب و دیگر
بعد از آن اشاره بجایی کرده کرد بر او بود و فرمود که آدم با بر ساختن عالم بود و آن هیئ منقولست که مراد اسمای جمیع ملائکه است و اسما ذریه خود است
و گفته اند که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه القاب اشیاء و معاد و خواص هر یک را و بعضی گویند که حق تعالی تعلیم لغة عربیه کرده با او و بر این که اول کسی که بان لغت
متکلم شد اسمعیل بود و دو آثار وارد است که حق تعالی کلام اولاد آدم بر پیغمبر کرد ابتدا آدم و اسم مبارک خاتم الانبیاء علیهم السلام و در کیفیت تعلیم علما را
اختلاف است بعضی گفته اند که حق تعالی معرفت همه اسما از دیدن آدم بود و بعد از ان فرمود تا آن تکلم نمود و این امر وجه اول است
و برخی دیگر بر آنند که آدم را مضطر و ملجا ساخت بتعلیم از جهتی بر آنند که اول لغت ملائکه را تعلیم او نمود و بعد از ان بواسطه ایشان لغات دیگر را
با او آموخت و نیز گفته اند که تخت جمیع مسمیات را بر آدم حاضر ساخت و بعد از ان تعلیم اسما هر یک از ان کرد و جمیع لغات و منفعت و مضرت هر یک از ان را
تا فهمانید و قوم دیگر گفته اند که تعلیم حق تعالی با آدم جمیع اسما را یا بخلق علم ضروری بوده است یا بالقای آن بر روع او و آدم متفقه بوده است بان یعلم
تا موجب تسلسل شود و تعلیم فضیلت که علم پر آن مترتب شود غالبا و گفتا توسل علم استعمال و آدم اسم عجمی است و زن و ساکن و اکثر برآنند که اشتقاق او

شناختن

فرمود



[illegible] ثُمَّ عَرَضَهُمْ [illegible]

[illegible] عَلَى الْمَلَائِكَةِ [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible] أَنْبِئُونِي

بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ [illegible] إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [illegible]

[illegible] قَالُوا سُبْحَانَكَ [illegible]

[illegible] لَا عِلْمَ لَنَا [illegible] إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا [illegible]

[illegible] إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ [illegible]

الْحَكِيمُ [illegible]

[illegible] قَالَ [illegible] يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ [illegible]

[illegible] بِأَسْمَائِهِمْ [illegible]

فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ [illegible] بِأَسْمَائِهِمْ [illegible] قَالَ



کهف

کفت حق تعالی ملائکه را ... قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را ... [illegible]

گفتم مر شما را إِنِّي أَعْلَمُ ... غَيْبَ السَّمَاوَاتِ ... وَالْأَرْضِ ... [illegible]

[illegible]

... وَأَعْلَمُ و میدانم مَا تُبْدُونَ آنچه ظاهر میکنید ... [illegible]

... وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ و آنچه بودید که میپوشیدید ... [illegible]

[illegible]

معلم ادم کرد

[illegible]

خبر

[illegible]

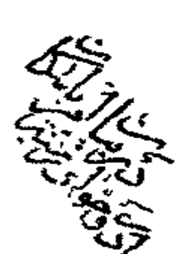
To: www.al-mostafa.com



حضرت حق جهت ایشان اکرام او فرمود با ایشان تا منبع او زا بر که فرشتگان [illegible] بمعرفت اسما بکرامت [illegible] سال [illegible] اسما نهاد اسما بعد
آن اسجود [illegible] فرمود او [illegible] و امر [illegible] تا [illegible] نشست [illegible] و اسمانها [illegible] فرشتگان بسلام
با یشان که السلام علیکم و رحمة الله یا ملائکة الله ایشان جواب میگفتند و علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم و تکریم با وخطاب کرد
اعلام سلام و تحیة [illegible] اعظام و اجلال و اکرام او بود که بعد از آنکه اعلام او کرد با سما استمبار [illegible]
ملائکه [illegible] امر کرد همه ایشان را بسجود تا اعتراف کنند بفضل مرتبه [illegible] ایشان [illegible]
ایشان کنند [illegible] مرتبه [illegible] ظاهر کرد [illegible] اطاعت [illegible] آنکه [illegible] اکر معشوق
[illegible] بشوا [illegible] و عشق [illegible] وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن ای محمد آنکه گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که
اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم نه سجده عبادت [illegible] و بعضی [illegible]
کنید [illegible] فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین [illegible] لام [illegible]
[illegible] سجده [illegible] لغت [illegible]
[illegible] و الشجر یسجدان [illegible] شرع [illegible] سجود [illegible] آدم [illegible]
سجود ملائکه [illegible] تعظیم [illegible] آدم [illegible] جمیع
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] شکر [illegible]
[illegible] لآدم [illegible] قول حسان بن ثابت [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] ما کنت احسب ان الامر
منصرف عن هاشم ثم منها عن ابی حسن [illegible] اعرف الناس بالآیات و السنن [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible] تعظیم [illegible]
اخوة یوسف [illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] تعظیم آدم [illegible] ابلیس [illegible]
ملائکه [illegible] انبیا افضل از ملائکه [illegible] آدم امر کرده [illegible]
تعظیم و تفضیل [illegible] ملائکه [illegible] فَسَجَدُوا پس سجده کردند
[illegible] إِلَّا إِبْلِيسَ [illegible] أَبَى [illegible] وَاسْتَكْبَرَ و تکبر کرد [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ [illegible] فرشتگان [illegible]
کافر [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] استکبرت ام کنت من العالین [illegible] ملائکه [illegible]
ایشان [illegible] ملائکه [illegible] ابلیس [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] آدم [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ام کنت من العالین [illegible] ملائکه [illegible] فسجد الملائکة کلهم اجمعون [illegible] ابلیس
[illegible] ملائکه [illegible] کان من الجن [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون
[illegible] ملائکه سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن [illegible] لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] آدم ابو البشر [illegible] الملائکة
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] استثنا منقطع باشد نه متصل

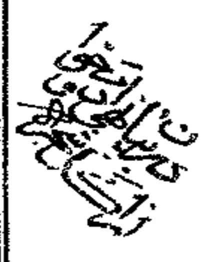


كه قوله تعالی ما لهم به من علم الا اتباع الظن و موید این است آنچه ابن بابویه در کتاب نبوت باسناد خود نقل کرده از جمیل بن دراج که گفت از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که ابلیس
از ملائکه بود گفت نه بلکه از جن بود و لیکن با ملائکه مختلط بود و ایشان تصور میکردند که از ایشانست و حق تعالی میدانست که از ایشان نیست پس چون مأمور شدند بسجود و او از آن اباکرد
دانستند که او از ایشان نیست و عیاشی در تفسیر خود باین روایت ایراد کرده و آنرا ابن عباس مروی است که جماعتی از ملائکه که ایشانرا جن میگفتند و ابلیس از ایشان بود
سر فتنا و فساد کردند و مهتر ایشان ابلیس بود و امر سجود واقع شد ملائکه منقاد شدند و ابلیس چون متکبر بود سر از امتثال باز زد و حق تعالی فرمود کان
ابلیس کان من الجن و اکثر اهل تفسیر بر آنند که ابلیس از ملائکه نبود و استثنا منقطع است کان من الجن نص است بر آنکه از جن است و ملائکه
مستور اند از اعین پس اطلاق لفظ جن بر ایشان جایز باشد اینجا گفته اند که طایفه از ملائکه بعد از خلق آدم در زمین بودند
و خواستند که مثل امانتی ... و نیز میگویند که متولد نبود که بسبب عصیان از ملائکه خلع شده باشد و لباس جنیت در او پوشیده و ایضا لا
یعصون الله ما امرهم تخصیص کند بجز نیز بر آنکه معصیت ایشانرا ... ملائکه معصومند همچنانکه انبیا از انسان معصوم
و غیر معصوم هستند ... میگویند که متولد نبود که مستحق شود تکلیف شهوت و نکاح ... مسلط ساخته باشد اگر چه در روایات آمده که ملائکه
مسلوب الشهوت اند که ... کنند اینجا ... در عظم طعام ... ایشان منسوبند که بجز
از ایشان ملائکه ... اینست که باید که نوعی از ملائکه باشند که با لذات مانند شیاطین
نباشند بلکه ... لفظ جن شامل این نوع ملائکه و شیاطین باشد ابلیس از این صنف بود
کما قال ابن عباس ان من الملائکه ضربا یتوالدون یقال لهم الجن و منهم ابلیس و در ... خود متغیر شده و از محل خود هبوط نموده و اینکه ملائکه
از نور اند و جن از نار و دلالت مینماید بر حقیقت اینکه نار و نور هر دو ... جوهر مضیئند ... اینکه ... و مکدر است و نور ...
... حرارت و احتراق ... ابلیس پیش از آنکه مرتکب معصیت شود ... عزازیل بود و با جمعی از ملائکه
که ایشانرا جن میگفتند در زمین متوطن بود و چون تکبر کرد و از سجده آدم ابا نمود او را ابلیس نام نهادند و شکی نیست که مذهب اول اصح و اظهر است و اجوبه
که ... گفته اند ... تکلف است ... ظاهر ... مامور بود ابلیس بسجود اگر چه از ... مفهوم ... اما ابی الا ان یکون مع الساجدین ... ما منعک ان تسجد اذ امرتک ... دلالت میکند
بر آنکه استثنای متصل باشد ... عدم ذکر ... و مستثنی منه و اینکه باعتبار اشتمال ... ملائکه ... کما هو ... مامور باشند ...
... متصل ... از ... بخواهند ... حقیقت ضمیر سجدوا راجع بقبیله ... فکان ... ان تسجد لما امرتک ... الا ابلیس
... و مکدر ... و مغموم ... سبب ... احراق ...
... که ... مصفی شد ... اگر از ... کشته ... میکند ... او ...
شود ... میکند تا آنکه همه ... منطفی شده ... آن ... بهنگام ... ملائکه و جن ... باشد ... جوهر ...
بوده باشد ... از شبهات ... و موجب ... یمنا القولین ... العلم عند الله ... آنکه ... لازم میکند بر آنکه ... ایمان باشد ... اگر کفر
ابلیس بسبب آن بود که اعتقاد کرده بود باینکه خدا ... بفعل قبیح امر کرده و ... ملاحظه نکرده و دیگر ...
آدم کرده و ... استحقار ... موجب کفر است و دلالت میکند بر بطلان قول مجبره ... ابلیس ... وجود قدر ...
اختیار ... سجده ... مفهوم لفظ ... بمنع ... آنکه ... دلالت میکند بر آنکه سجود از فعل مخلوقست ... او فعل ...
سیم آنکه ملائکه ... سجود و ابلیس ... سجود ... خلق ... سجود فرموده ... اختیار ... میتوان
... مدح ... ذم ... چه ... آنکه استکبار ... مستحق ... آنکه ... صاحب ... کفر ... سبب ...
... و ... آنکه ... علم الهی ... باشد آنکه بصفت کفر ... شود
... باشد ... حضرت رسالت ... که هر که سوره ... سجده کند ابلیس ... و ...
... آدم ... سجده کرد ... سجده ... شد ... آنکه ... بهشت ... سجده ... شد ...
... ابلیس ... ملائکه ... استکبار ... اهلاک
کرد ... بکن ... قبول ... باشد ... ابلیس ... خطا ... اگر ... قبر ...
... ابلیس ... سجده ... خالی ... سجده خواهم کرد ...
کرد ... ابلیس ... لعنت کرد و او را از صف ملائکه دور کرد ... ملائکه ... امر ... لعنت کردند آدم را ...
و بهشت ... و ... ان ... قوله تعالی **وَقُلْنَا يَا آدَمُ** ... آدم **اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ**
... در بهشت ... مقصود اصلی ... آدم ... حوا ... مخاطب ساخت ... حوا را عطف ... تابع ... آنکه
... سکنی ... استقرار ... ضمیر ... تا صحیح باشد عطف ... بعضی
... آدم ... از ابن مسعود ... چون آدم ... بهشت ... حوا ... تا عوض
و ... از پهلوی چپ ... کرد و حوا ... کلام ... بهشت ... او ...
... آدم ... چون ... نظر ... حسن و جمال ... گفت ... توجه ...





مرزبان ام ازین است و مخلوق شده از آن عسکری به نام نزاسکریه و چون خواستند که نزد او مقامی گزینند ملائکه گفتند حکم الهی چنان است که هر کس بدیهی و تعلیم از آن با ادراک
مواصلت نکنی گفت مهر او چه باشد گفتند اینکه ستاره در برج خیر اجرا ارزانی دهد و اهل بیت صلوات فرستی زیرا که اگر غرض وجود با جود و مجتبی است اینها فرمان الله بار
بار و صلوات فرستاد و مهر او را داد و مواصلت کرد و مرد سبکی ملائکه چو خواستند تا علم آدم را امتحان کنند گفتند این چه نام است فرمود گفت حوا گفتند چرا با این اسم
مسمی شد گفت که بها خلقت من حی جهت نکرد او را از زنده آفریده اند گفتند او را با چه خلق کرده اند گفت تا با او من که مرد و حشر مرد با بل شوم و بعضی
از اهل تحقیق گفته اند که چون آدم از کل و اب مخلوق شد و حوا از آدم از اینجاست که همه مردان زن دوست کل است همه زنان زن و مردان بها آنکه مرد به جز داد تو
است بر اکرام او نیز به جهت و غیر آن معصوم نیست نزد بعضی بهشت بوده از بساتین آسمان نه جنت الخلد زیرا که سکون از آنجا نیست تکلیف و آن مشقت
و خروج از آن ممنوع و منصوص دیگر آنکه بهشت بوده از بوستانهای زمین در فلسطین یا میان فارس و کرمان که خدا تعالی به جهت امتحان آدم مخلوق فرموده بود و
لفظ اهبطوا مستلزم آن نیست که وی از آسمان باشد زیرا که هبوط بمعنی انتقال است دلیل اهبطوا مصرا یعنی منتقل شوید از این زمین به زمین مصر و امثال
کرده اند بر اینکه جنة الخلد نبوده بانکه ابلیس او را گفت هل ادلک علی شجرة الخلد چه اگر جنة الخلد بودی آدم با بی علم می بود و نیز احتیاج بدلالت ابلیس
نبود اما اکثر مفسرین و حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و بیشتر معتزله چون جبائی و رمانی و ابن الاخشید و غیر هم بر آنند که جنة الخلد بود و خروج آدم
از آن منافات ندارد زیرا که خلود در آن نسبت بمکلفین است مطلقا و دیگر آنکه پیش از روز موعود مکلف با زوجیت … الا وجهه فانی خواهد شد
پس خلود آن علی وجه نباشد بلکه نسبت با اهل تکلیف باشد بنا بر آنکه امر سکون پیش بعضی برای اباحت نیست بلکه برای … تعبد او اکثر قائلند
که امر اینجا برای اباحت است زیرا که در این امور مستغنی و تکلیفی نیست امر … باشد … قوله جل ذکره وَكُلَا و بخورید ای آدم
حوا مِنْهَا از بهشت یعنی از میوه های آن رَغَدًا صفت مصدر محذوف است تقدیر اینکه اکلا رغدا یعنی خوردنی بسیار و با فراغت و خوشحالی
حَيْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه اراده کنید … من الجنة شئتما و توسیع … ایشان به جهت
ازاحت علت است … ازاله عذر … تناول شجره منهیه از میان اشجار … بعضی … بعضی از مواضع جا … ماکولات جنة
تا ایشان را عذری نباشد … تناول از شجره واحده از میان اشجار جنة … وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید یعنی بخورید هَذِهِ
الشَّجَرَةَ این درخت که گندم است … اشهر اقوال فَتَكُونَا پس باشید … مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفسها
خود یعنی از کسانیکه حظ خود را از ثواب ناقص کرده باشند … ظلم در اصل بمعنی نقص است … ولم تظلم منه شیئا ای لم تنقص … و دلیل
… معصوم … اول … نهی تنزیهی باشد … تنزیه … اولی … نهی … از …
زیرا که … اولی … نهی … لا تقربا هذه الشجرة … لا تقربا … بالاکل یعنی …
خوردن … نهی متعلق باکل شجره … اجماع مفسرین … و شبهه …
نهی بقرب … از مفهوم … مبالغه … نهی اکل … تنبیه بر آنکه قرب … موجب … اکل …
اکل … موجب … اجتناب … کلام مبالغه … نهی … تعلیق …
تناول … مبالغه … وجوب اجتناب … تنبیه بر آنکه قرب … شیء موثر … امع قلبست …
عقل و شرع … یعنی … اگر … شجره … حرام … کل از … مباد …
… کرده … ایشان … ظالم … نفس خود ظلم کنند یعنی بعض حظ آن … نقص … بکراهت …
… حرام … شجره منهیه … ابن عباس و اکثر
مفسرین … گندم … ابن جریج … درخت انجیر … ابن مسعود … انگور … کرده اند
… شجرة العلم است … درختی … هر که … خورد … درختی … که هر که از آن
خورد … قول اول اشهر … صاحب … کرده … چنانکه … بجهت عدم توقف
… مقصود … که علما را اختلاف است … ابتدای … کسب طاعت … معصیت …
… بعضی گفته اند … خدا … تعالی … ثواب … جزا زیرا که این …
… ثواب … ابوالقاسم بلخی … بهشت …
… باشد … ترغیب … ترهیب … وعد و وعید … مکافات اعمال …
… معطل … انسان … سدی و قوله تعالی افحسبتم
انما خلقناکم عبثا و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون … که خدا … بهشت … بعمل حسن
… مستلزم اهمال … وعده … تفضل … ثواب
آورده اند که چون … آدم … بهشت … تاج … و
خدمتکاری … ابلیس … حسد … خود … نوع ادعا
از این … چون … از شجره … ابلیس … اغوا و اضلال او … آدم و حوا …





فاوزع سازم پس بنامد پدر دهن مار در آمد و مار در وی و خواست که مرا با بهشت برد تا ما را بفریبد طاوس و مار را بهشت انداخت و ابلیس با مار در
بار بر آدم و حوا ظاهر شد و گفتند که او از دهن مار بیرون آمد بلکه بیرون آمد خود را با آدم و حوا نمود و آغاز کرد که
ای آدم شما را خداوند از این درخت منع کرد از بهر آنکه اگر از این درخت بخورید شما هر دو فرشته گردید یا جاودان شوید
خدا نخواست که شما را این مرتبه باشد پس آن درخت شما را از آن منع کرد گفتند ما را از آن از آن اقدام نمایم گفت این از آن درخت است که شما را از
این منع کرده اند سوگند یاد کرد که من برای شما نیکخواه شما ام و از نصیحت گویان شما ام کما قال الله تعالی حکایة من قوله هل ادلک
علی شجرة الخلد وملک لا یبلی وما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین و چون ایشان
گمان نداشتند که کسی بنام خدا سوگند دروغ خورد ایشان برای بیغ او فریب خوردند باکل آن شجره مشغول شدند فدلیهما بغرور پس آدم و حوا را
الشیطان ابلیس بتلبیس فازلهما الشیطان عنها از آن درخت یعنی از بهشت بیرون و سبب آن از اصل ایشان بود و سبب این کار ایشان شد بر آنکه
منم میان آنچه حیث باشد یعنی کل آن درها با ایشان بود فبدت لهما سوآتهما پس ظاهر گردید ایشان را آنچه از ایشان پوشیده بود وطفقا یخصفان علیهما من ورق
او سپیل کل اول خراج ایشان شد و اگر نه حقیقت آدم و حوا بیرون کردن از جنت کانا فیه از آنچه بودند در آن از نعمت عظیم و
و اصناف نعمت و انواع کرامت و عوض کنند که چون ابلیس سجده نیاورد او را از بهشت منع کردند و کنذا شتند که به ایشان بهشت درآید و ندهد
فاخرج منها فانک رجیم پس وسوسه او نخارج بهشت بوده باشد چنین که آدم و حوا او را شنیده باشند و گویند منع دخول او بر وجه کرده بودند
تا حق که ما را مانع او بود از آنکه طریقت باطن داخل نشود چنانکه قبل از این بطریقه داخل شد نه منع او بر وجه مدخل بوده
و گفتند که مصور ایشان بیرون بهشت و چنین که گفت شیطان بیرون بهشت بود و سخن ایشان از بهشت با او گفتند و تن از او در حرف وصل اولاد آدم و حوا
کرده اند و اشهر آنست که در دهن مار رفته در بهشت داخل شد و الله اعلم حقیقة آنکه اخراج آدم و حوا از بهشت به سبیل عقوبت نبود بلکه
بتفهیم عطا بود یعنی وقت آن نشد که ایشان را در بهشت متمکن گرداند و مصلحت الهی مقتضی اخراج و اهباط ایشان بود تا ابتلاء و تکلیف
و ابتلاء و عبودیت مشقت ظاهر گردد چنانکه مقصود اصلی ایشان بود و این اسباب و اطوار ظاهر بود مرکب بر آن شد که آدم سبب هبوط آدم علیه السلام
آن که اگر فی‌المثل بهشت در دنیا بودی و بعضی اهل علم گویند که بعضی علما بر آنند که بر این اند که آدم از بهشت بیرون برده اگر چه اکل شجره
واقع نشده بود از آنکه برای خلق شده بود دلیل قوله انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خواست او را از بهشت اکل شجره واقع شد
شدا سبب هبوط و چون سبب ان اکل شجره منهی بود شد صعب و دشوار شد و کار شوند از وضع اوامر که چون آدم و حوا منهیه شدند اکنون شرمنده بوده
ابتلاء که به ایشان بسیار کار ها بر آمد بر آن شرف و آمر جلال آن ساعت بر ایشان افتاد و حلل بهشت از ایشان برفت و رنجیدند چون ابتلای کرد
ملائکه بر ایشان بودند و بهوشند و چون ایشان برهنه و بیکس ماندند که برهنه باید سر و دست و دیگر اعضا که بر ایشان منکشف نبود
نهاند و هر زمان که بر ایشان هر برگ که بر درختی بهشت بود چون کسی می‌آمد آدم از او اعراض کرد دست و پای آدم و جامها
بلکه از شرم کاهی خود سر گردان شده بودی و بر زمین گردن رسانید نمی‌توانست که باز بر بهشت رسید و بعد از مدت بسیار آدم جواب الطف
پناه گاه شد آدم خانه حق بر او گشت که چون گفت بعد از اطراف آن به بهشت و بر آدم دست حق بگرفت در دل اهل شد آدم
کرد که چون بر این تا غم شد و در شب و روز مناجات می‌کرد و از هر طرف رحم می‌طلبید چون تمام اسباب بر او رسید خواست که رو بد دانش علم بیاید
الرحمن الرحیم بر زبان و اینجا ندا آمد که کلمات از آن کلمه بر زبان آرد ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
نماید خطاب شد که ای آدم این کلمات چیست و مقصود این چیست گفت الهی این اسما بر عرش نوشته است آن کلمات آدم چنین کرد و حمد و ثنا گفت
رحمة که این ملائک نیز بر این امر اقرار کرده بودند و این آدم که او را تعلیم اسما کرد همه را بر او بیاموخت و بعد از آن خلیفه دنیا وجود را یافت
انکار بر ایشان رحمة که آسمان و زمین خواستند که هر دو ایشان از آدم برآید که آدم بدان سبب بر بهشت نرسد و اخراج از بهشت بر خلق عشق بود
این همه عشق است و از آن است که آدم با بهشت و حقایق بهشت و نعمت او دوری گزید و خود را از او دور کرد و عشق و رسالت جهت آدم مقرر شد
تا بر این امر است که آدم از بهشت بیرون آمد و بسبب او از آن تجربه دلها دیگر باره عشق و حسن جمال و جلال بر او مسخر شد در عالم بشری ترغیب طالب
کند ان الانسان حریص علی ما منع یعنی طبیعت انسان چنان است که هر چه او را منع کنند حریص بر طلب آن شود و هر چه از آن متعلق شود
آدم از بهشت نیز بر این رفت و اشکال الذات آن بر آن عبور کرده بود و چون عبد او در عقد نبوت و چون خواست که بر شجره میل کرد نهال را بر آن
پیوست و نیز بر آن بود که در جهان این حکم بود که از آدم که اسما پیش از آن نیز هبوط بهشت بود و بیان اسما جمع که در ضمن او به سخن آمد
بتان مخفی بود در ضمن او نوش کرد ببیند که بحقیقت محبت و عشق جهانی است پیدا بود و در آن باید که عشق و محبت بر آن ثابت نگر دو صد و هفتاد
نیز تا خود را کرد و آن چه در نقل منقول است که چشم آن وجود آدم و حوا جهت عشق و محبت و ظهور بهشت چون ملائکه را از اسما استعداد و ظهور آن نبود و در کمال
و گویند که عشق آدم عشق و نفخ در آدم بود و آدم اهل بلی و خطاب ابلیس و جاعل فی الارض خلیفه شد و همین مراد در سیر الله تعالی الملکوت بود و عشق خواست که تا دست بر کمر کرد واصله
او را با حضرت سلطان عزت سلطنت کبری رسید که چون بقیه خود در آن بهشت عشق بکار برد و سیر جلال و جمال خداوندی در برزخ هبوط ملک و حرمت ظاهر شد که آدم از کرم
عدم جمیع نقصان جهت هبوط در عالم وجود نمود عشق او ظهور یافت و از وجود نقش شد و از آن حال او خواست که هم خلیفه او و هم عقل حیات بکشد
این معنی بر این ثابت است که آدم در حضرت ربوبیت رسید و در بهشت از آن خلیفه ظاهر شد و خلق و ظهور از این فیض نشان اسرار حقیقت کار بکشاید که هر روز مدد از اسرار ایشان

و آدم و کلام مستند در عالم



منتفع شد ... [illegible] ... بهشت ... [illegible]

[illegible] ... کما قال الله تعالیٰ **وَقُلْنَا** ...

... **اهْبِطُوا** ... قال اهبطا منها جمیعا ...

[illegible]

... **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** ...

[illegible]

... **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ** ...

... **وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ** ...

[illegible]

آدم میخوردند [illegible] چه خوش است [illegible] آدم [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] گفت یا حضرت [illegible] من شجره [illegible]
[illegible] وعلیهم
چنانکه در روایت آمده که حق تعالی چون آدم را بیافرید و نفخ روح فرمود [illegible] عطسه زد و بالهام الهی گفت الحمد لله حق تعالی فرمود یرحمک
ربک لذلک خلقتک [illegible] بر ساق عرش [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] فتلقی آدم من ربه [illegible]
کلمات [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] آدم [illegible]
[illegible] عرش [illegible] آدم [illegible]
[illegible] یا رب بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن والحسین
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] فتاب علیه [illegible] توبه [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] کلمات [illegible]
[illegible] توبه [illegible]
[illegible]
[illegible] انه هو التواب [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] الرحیم [illegible]
[illegible] حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر [illegible] کلمات [illegible]
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین [illegible] کلمات [illegible] اللهم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فارحمنی انک خیر الراحمین اللهم
لا اله الا انت سبحانک وبحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم و گویند که این کلمات بود که سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک
وتعالی جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعضی گفته اند که از تسبیحات اربعه یعنی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر [illegible] نهج البلاغه [illegible] ابن عباس منقول است [illegible] کلمات [illegible]
لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک لا شریک لک لبیک تعلیم آدم و حوا کرد [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] اللهم انک تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی
اللهم انی اسألک ایمانا تباشر به قلبی ویقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت لی [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] ابن عباس منقول است [illegible] آدم گفت یا رب الم تخلقنی بیدک [illegible]
[illegible] یا رب الم تنفخ فیّ من روحک [illegible] یا رب الم تسکنی جنتک [illegible]
یا رب الم تسبق رحمتک غضبک [illegible]
[illegible] یا رب ارأیت ان تبت واصلحت اراجعی انت الی الجنة [illegible]
[illegible] توبه آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] آدم [illegible]
[illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible] آدم [illegible]
[illegible] محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] عند الله [illegible]

لسانه
سرامانه
ارجع
ابن شامه



و ابن جریر و ابو عمرو بن مهدی اکرچه یکی از علمای اهل سنت است روایت کرده از سعید جبیر از ابن عباس پس باید که توبه بهنوا انصار و ابن جعیث ذکری و ملاحظه
مضمون این حدیث نمائی که مطهر بود اهل سنت و مشایخ ایشان علی بن ابی طالب را فضیلت و بعد از او رجوع کنی از اینها اهل سنت در کتب خود ذکر
کرده اند که افضل ناس بعد از مصطفی شیوخ ثلثه اند بعد از آن علی بن ابی طالب بر تو واضح شود که ابن حدیث جامع مکابره معاندان است و قوم
کفا منکر مبادا نکه در تو نبوت بن الرایات مشتمل الکلمت که آدم ع ادعیه مذکوره را خوانده باشد و مناجات مذکوره بعربی شایسته و بعد از ان استغفار
نموده بالقصه اجماع منعقد است بر آنکه توبه از گناه باید که توبه کننده عزم بر عدم ترک مندوب ننماید و شک از زلزال آن
و توبه غیر ایشان از اهل ایمان واجب است بر عدم فعل قبیح و پشیمانی از معصیت کفر و مبادا نکه جمیع اهل اسلام متفقند که سقوط عذاب بنزد توبه
عبارت از ندم است بر همه قبایح ماضیه و عزم بر عدم ابتیان در مستقبل و توبه از امر قبیح تا اقامت بر فعل قبیح دیگر که عالم بقبح آن باشد
از بعضی متعنت و اکثر متعلمین صحیح است بر آنکه چنانکه توبه از بعضی قبایح است چنانکه جایز است امتناع از قبیح بجهت قبح آن با فعل قبیح دیگر
و اکرچه عالم بقبح آن باشد جایز است ندم از قبیح با قیام بفعل قبیح دیگر و بقول اصوب و اختلاف کرده اند در توبه نزد نزع با ظهور علامت مرگ
مشهور و صحیح متواتر از پیغمبر است که لا تزال مسکینا باتکه توبه صحیح است اکر چه روح بحنجره رسیده باشد العصمة صاحب معاد از توبه آدم و حوا ازحضرت علیه السلام
دار در زمین خراب و مشعر جمع و مثل آن رسید ایشان را بعد منع تعالی ایشان در عرفات اعتراف کردند و در عرفه تمنای مغفرت و امر ایشان در منی
و هذا اینه موضع بازار منا و موسم شدند و چون در سوی ابلیس هبوط با دو فرشته فرموده امتحانات شد از طاعت و از موجب کثرت ثواب ایشان در
امثال الجمعه عن حیانکه حدیث مشهور است افضل الاعمال احمزها اعتبار است از اینجهت جمع شدند در حین هبوط آدم و حوا ابلیس امر هبوط مکرر فرمود
وَقُلْنَا اهْبِطُوا گفتیم فرود آیید **مِنْهَا** از بهشت یا از سموات **جَمِيعًا** همه شما بزمین در انوار و عنبر او نرده کرد اکر چه امر هبوط قبل از
این بمنت فکر نا نمود اما ابن انواع از اینجهت تاکید است تقریر چنانکه لفظ جمیعا دلالت میکند بر ترتیب آنکه هبوط در اول از بهشت با سموات دنیا و
در دوم از آسمان دنیا بزمین بود یا بجهت اختلاف مقصود بر آنکه اول آن است برابر هبوط ایشان مبدا از الاتبلا و در خانه معاداه ایشان است و عدم خلود
ایشان در آن و در دوم مشعر است بآنکه هبوط ایشان بجهت تکلیف است بعبادات و تحرز از معصیت اگرچه اصل هبوط مکیت ثانی بر ذمت ابلیس است که بند
از هبوط اخیر و از هبوط بالمرة و اکرچه هم هبوط مکیت و بکرات بیشتر است که بحق از آنجا که مقترن بیکی از امر معادات و عدم خلود و امر تکلیف باشد کلمه
است مرکوز اکر جازم باشد بلکه بنا و انقید آنها انحصر حکم هذا حاجی انکه مقترن بهر دو باشد استنفا با انکه احد هما را ففست مرکبی خوب اکر اراده کنند که بهاید
هبیعا حال است بحسب لفظ و تاکید بحسب معنی کانه قیل اهبطوا انتم اجمعون و لهذا مستلزم اجتماع همه ایشان نیست در هبوط در زمان واحد کقولک جاءوا جمیعا و جمیعا
اینکه تکرار امر هبوط بجهت اختلاف مقصود است که از هر دو الزام است هبوط در خانه معاداه و عدم خلود و ثانی در تکلیف بطاعت و احتراز از معصیت
بعد از امر هبوط اول فرموده که بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین و بعد از این هبوط فرموده که **فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ** پس اکر بیاید شما
خطاب بآدم است و حوا و ذریت ایشان کرده ایشان مضمر بود که بعضی بر در غان اکر بیاید شما **مِنِّي هُدًى** از جانب من دلالتی و بیانی از دلایل و
انزال الکتب **فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ** پس هر کس که تابعت هدی کند دلالت من **فَلَا خَوْفٌ** پس هیچ خوفی نیست در حلول عقاب دیگر
عَلَيْهِمْ بر ایشان از عذاب عقاب بعید **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مقاصد و مطالب ایشان و براکر
مبدل است فا بر جواب شد بمانکه شرط ثانی با جواب جواب شرط اول است و ما مزیده است که از شرط با نون موکد شده و هذا تاکید فعل بنون است
و اکرچه فعل در معنی طلب نیست معنی اینکه ان یاتینکم منی هدی با انزال او و ارسال لمن تبع به را دفاذ در کشاف و نیز به کنز کرچه فیشک با انکه
حاصل نیست بجهت تنبیه است بر آنکه ایمان بخدا و بوحدانیت او و شرط بعثت رسل و انزال الکتب نیست چه او لیها عقلیه است و وجوب ایمان را کرچه رسول و کتاب
مبعوث و منزل نشده باشد در کشف که مضمر که بجهت اشارت بآن معنی که اکر هدی نکرار نزد خدا نیاید هدی اول که آدم انعام فرموده از علم اسما غیر از کافی
است و اینکه مناجات بواو و تعلیل از زمره بانکه اشعار باشد بر آنکه انزال و ارسال بفضلیت و هی که امر نفس حب نیست عقلا بلکه تکرار بیان
انزال و ارسال واجب شرعا است نه عقلی چنانکه واجب عقلی است بجهت اجماع اهل البیت بر این و لایل ما هو به بطلان از تحقیق این در علم کلام در
علم اصول نفس مبرهن شده و علامه بتضایف خود از ابن وجه بیلیه در ر وسائل غیر بر و بهت تفریر کشیده و تکرار لفظ هدی بدین بر انجا اشعار است بآنکه
ثانی اعم است از اول نه آنکه مراد انست که کسانی که امد با ایشان و بسوال و کتاب و ایشان تابع بسول و کتاب مقتضای عقل خود شدند که از شهادت عقل است
و جوب متابعت پس هیچ خوفی نیست ایشان را در نشاه اخری و مبدا آنکه خوف مستعمل است در مکروهی که متوقع باشد حزن در مکروهی که واقع شده باشد یعنی
ایشان را در آخرت خوف توقع مکاره نباشد چه جای آنکه با ایشان حلول کند اندوهگین نشوند بر فوت امر محبوب و مرغوب از ایشان حاصل که حق تعالی در آن
امر مجمع عقاب اهل ایمان کرده و اثبات ثواب برای ایشان فرموده بر آنکه وجه آنکه از بعد از زیادت کفار میفرماید که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه
پوشیدند حق را که ایمانست **وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و تکذیب کردند دلایل وحدانیت ما و بعثت رسل و انزال الکتب **أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ** ایشان
اهل آتش دوزخند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن آتش جاوید مانند کانند این آیه عطف است بر من تبع تا آخر و قسیم است کانه قال و من
لم یتبع بل کفروا بالله و کذبوا بآیاتنا پس جار و مجرور در اینجا متعلق بکذبوا است جار و مجرور فعل اول محذوف است شاید که هر دو فعل متوجه باشد بجار
و مجرور و معنی اینکه کفروا بآیاتنا جنانا و کذبوا بها لسانا او اینه و اصل آیت بمعنی علامت ظاهره است اطلاق آن بر مصنوعات باعتبار دلالت آن است
بر وجود صانع و علم و قدرت او و هم اطلاق آن بر کلمات قرآن که متمیز از غیر خود باشد بجهت فصل میان آیه منکوسه چنانکه در مقدمه مذکور شد و اشتقاق



اشباع



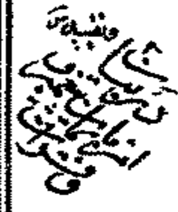
از انواع آیات است که نهایت آن را آیه بعضی که نام او غیر متمیز ساده باشد از انواع الیه را اصل از آیه است و آیه مانند آنکه عین او بالفعل شده
غیر بعض از آیه و آیه چون تحکم از آیه مانند آنکه جهت تضعیف شده آیات قرار داده آیات آیات شرک است اعم از منزل و معقول
ما آنکه از آیات مذکوره از آنکه جهت مخلوقست و موضع آن نه مناسب وقت است آنکه در دنیا مخلوق خواهد شد چنانکه زعم بعضی است تو معبود
در کاه احد تر است متبع هست تا قبر ان او موقت و هذا بر کاه هست که متحقق نشود که از اهتدا باشد اهتدا اخا اصل نیست که از اتباع و نبوهدا
مغفرت کفار در سبیل تابید است و غیر کفار در نسخ غلط نخواهند بود بدلیل لهم فیها خالدون که مفید حصر است و خشوع متمثل شده اند باز عصمت
جمله عصمت انبیا از چنانچه بعضی انکار آدم پیغمبر بود و ارتکاب منهی عنه نمود و مرتکب منهی عنه خاصی است و هم انکار آدم جهت ارتکاب از ظالمین است چون
انکه حقیقتاً استعمال عصیانا و غوی یاد کرده و فرموده و عصی آدم ربه فغوی و هم انکه ظالمین تو به کرده او را و توبه رجوع است از ذنب و هم بر فعل از پیغمبر
کرده و انکار او از خاسرین است لکن مغفرت الهی شامل حال او شد و لهذا گفت و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و خاسر عاصی است پنجم انکه فریب او
واقع نمیشد اگر او مؤمن نمیشد و هبوط از جنت که در آن سلامت بود مطلب جواب آنکه آن است که نهی تنزیهی است و ترک اولی و این موجب معصیت نیست تا منافی
عصمت باشد و اطلاق ظلم و خسران با وجه آنست که جهت ترک اولی خاسر و ظالم حظ نفس خود شد که از عمر محروم و از نعمت منع شد بر فعل ندب و امثال آن عصیان
باید که موضع خود نگو خواهد شد ان شاء الله و ما موردا و توبه جهت تلافی آنچه فوت کرد از دنو مرتبه بود از ندب و هبوط او چنانچه از وی
شد برای مغایرت ترک اولی و وفاء آنچه بالا ذکر شد از خلود و گفتیم و هبوط او از جنت جهت ترک اولی بود نه معصیت و آنکه اهل سنت گفته اند که خطا
است صغیره و خلاف معصیت از انبیا قبل از نبوت جائز است بدلیل سهو و نسیان مطلقا و وقوع صغیره از ایشان عمدا و سهوا و قول اکثر علما مخالف اجماع
امامیه است بر وقوع خطا و زلت از انبیا عمدا و سهوا موجب تنفر است و نسبت از ایشان که تا فرض غرض بعثت ایشان است مرتبه ایشان بر ایشان در کتب کلامیه
کتابت است برای انبیا بر صنع و ما من وجوه جمیع شده و نسبت ذنب او و عدم عزم باو و لم نجد له عزما بر ظاهر معنی خود نیست چنانچه در موضع خود بیان
است و در آن او امد که هبطا آدم کوه سرندیب که در زمین کوه هند است و هبوط حوا چنانکه گفته اند در جده و هبوط ابلیس بر عراق و هبوط مار
اصفهان و هبوط طاوس کابل و قبل از آنکه آدم از آسمان بر زمین طول و هر کس که بود در مرد فاتر اراده که او را ضعیف شده است بود و همه انواع سباع از آن
هراس بود و حقیقتاً در حین هبوط قامت او در ابتدا آنکه بر چون برخلاف عصیان از مو دهشت که حاصل شد کم طول از بود که او با وجود ضعف بر جسد
تشاوب و تواتر بر زمین سرگشته و در خبر است که اعضای او در حین هبوط سبز بود و بر جای که هوای دنیا به او رسیده بود و او برهنه بود
و جمیع انواع طیب که از زمین هند حاصل میشود اصل همه از آن او است و در تفسیر اهل البیت از ابو جعفر نقل کرده که آدم علیه الصلوة و السلام است
و در حین هبوط از زوال روح در او دمیده شد مدفن او در مکه است و در روایت دیگر آدم و نوح علیهما السلام در نجف امیر المؤمنین است و در اطهر حضرت علی یا بنی ایها
الصلوة و السلام و بنابر این است که چون تفصیل آیات مذکوره ذکر دلایل توحید و نبوت و معاد نمود در عقب آن بر ذکر نعمت تاکید آن دلایل بعد از اعم
عام است تا مذکوره را حسبنا آنکه حجت است مکنی آنکه لازم میکند بر حقیقت محمد که حکیم که خلق و امر سه فرمان او واسطه از شریعت نازل شده است
و از حیثیت آنکه عدد اخبار آن بر چون نکره و کتب سابقه مشتمل است که ذکر آن نیست که معنی آن است که آنچه در تمام اوصاف او ذکر کرده اخبار به غیب است
معجزه صریح که دلالت بر نبوت کسی میکند که خبر از غیب بعنی حضرت خاتم الانبیاء و از حیثیت آنکه از نعم مستقیمه بر خلق انسان و اموال انسان در بحث
اعظم او است انسان است و ضرب لازم میکند بر آنکه حقیقتاً افاده است ایشان خاتم بر آنکه قابل است بر اتباع ایشان و بر ایشان نعمت از اهل
کتاب خاطب کرده و امر نمود ایشان را تا بعد که تعیین کرده اوست تا مفصل بر جود باشد از انعام و فرموده و بوفا بعهد نمودن و سخن آنکه ایشان از اتباع خوفست امثال
چه منسا از اهل تورات تا حضرت خاتم الانبیا و کتاب که با و منزل شده ایمان آورده و مخاطب فرموده **یا بنی اسرائیل** ای فرزندان یعقوب **اذکروا**
نعمتی یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی ان جمع است چه از اسم جنس است یعنی همه نعمتهای مرا **التی** آن نعمتهای که احسان کرده و خود **انعمت**
علیکم انعام کردم بر شما از جهة یاد کردن نعمت است و از قیام نمودن بشکر آن و نعمت بر ایشان جهت آنست که انسان بالطبع مجبول بر حب کسی است که نظر
نعمت کرده که حقیقتی است بر عبرت از انعام فرموده غیر و حسد و خامل بود و تو بر کفران و سخط از آن و اگر نظر بنعمت کرده که برای انعام کرده حیات نفس حامل او
شود بر رضا و شکر کنا و بجا آوردن بعضی منزل دیگر ما بین نعمت است که حقیقتاً ما ایشان فرموده که از جانب اذا انها بود از فرعون و غرق شدن و معصوم کرد
انهار از اتخاذ عجل و نعمت که بر انبیا عطا کرده بود کران و در دنیا من از خضر و منا لازم که بیشتر بود در کتاب تورات والحال یعنی حسب نعم آبا
که بحر نمنا هنا انها با اینهاست و همه نعم خود یاد کنید و شکر آن بقیام نمائید **و اوفوا بعهدی** و وفا کنید بعهد من بیان که من ایشان بعمر آخر ما
شما تسلیم دستور به حیه حق تعالی در تورات با حضرت با بنی ابی یعقوب تعریف کرده کما قال الله تعالی **النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورة**
تصدیق فاکنید با ایمان او در بوجود آن و تصدیق تو نمائید بجز اطاعت و امثال امر کنید **اوف بعهدکم** تا وفا کنم بعهد شما حسول ثواب بعوض
جزای وفادار دینی از حسن جزا شما در نام اضافه عهد در صورت مقابلت اضافه از عهد و معاهده در عماید است و احتمال از زیاده
کرا و لهذا بفاعل باشد تا فی معقول حق تعالی عهد کرده که بجانب ایشان با ایمان و عمل صالح بواسطه نصب لایل بداند از آن که مرد عبادت او و نوال
ثواب بر جنت ایشان و وفا با یزه در و عهد عرض عر بعض است بدلیل قول او رب فا از فا ایمان است یکلمه بر شما منزل و از عهد تعالی حسن ثواب مال الاخر
مراتب از وفا استعمار تعریف است و بحر توحید بعینی که از نفس خود فا دعشق صفای غیر خود در عهد اعطا اجل نعم و اعلم مثوبت است و در بحر
مر تبت است از عمل که **اوفوا بعهدی** فی اتباع محمد **اوف بعهدکم** فی رفع الاضیاء الاغلال و در از غیر او که **اوفوا** بادا الفرائض ترک الکبائر **اوف** بالمغفرة

نعمت

انعام



والثواب یا اوفوا بالاستقامة علی الطریق المستقیم اوف لکم بالکرامة والنعیم المقیم نظر بوسائط بین المرتبتین است گویند اضافه عهد در هر دو
صورت بمفعول است معنی آنکه وفا کنید بانچه معاهده کرده اید بمن از ایمان و التزام طاعت تا وفا کنم بانچه معاهده کرده‌ام با شما از حسن اثابت و تفضل
مهاد و ابن ملک گفته لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل الی قوله ولادخلنکم جنات **وَإِيَّايَ فَارْهَبُونَ** و از من بترسید در نقض عهد مکسر
این ایمان و تغیر چهره ایشان [illegible] شد و ترس منکنید این کلام اکد است در افاده تخصیص از ایاک نعبد چه با وجود تقدیم مفعول تکریر مفعول شده
و فا جزائیه جهت تضمن کلام است معنی شرط زیرا که از قبیل ان کنتم راهبین فارهبونی و این متضمن وعد و وعید است و دال بر وجوب شکر و وفا بعهد زیرا که مومن را
سزاوار است که از هیچکس خایف نباشد مگر از خدا و [illegible] لا [illegible] عظم معصیت [illegible] و کفران نعمت و عهد شکستن [illegible]
ثبوت افعال [illegible] اگر ایشان از افعال [illegible] امر و نهی و وعد و وعید [illegible] و موتی [illegible] رسل و کتب [illegible]
شوند بانکه **وَآمِنُوا** و بگروید **بِمَا أَنْزَلْتُ** بانچه فرو فرستاده‌ام از قرآن **مُصَدِّقًا** در حالتیکه فرستاده شده تصدیق کننده
است **لِمَا مَعَكُمْ** مر انچیز را که با شما است یعنی توریة موافق است و نعت انبیا و توحید و وعد و وعید و اقرار بایمان با امر [illegible] و امور را
جهت انکه [illegible] از معصوم بالذات و باقی ما مور است متفرع بر این وعده است [illegible] بانکه مصدق مر انچیز را که [illegible] ایشانست کتب
الهیه از جهت انستکه از نازل شده جهت انچه مستوا است در کتب [illegible] مطابق است در [illegible] مواعید دعوه بتوحید امر بعبادت و عدل
بندگان و نهی از معاصی و فواحش و در انچه مخالف است از جزئیات احکام بسبب تفاوت اعصار در مصالح از جهت آنکه هر یک از جزئیات
نسبت بزمان خود و موافق صلاح انکس که مخاطب است حتی که اگر [illegible] متاخر از بعثت نزول از هر قرآن [illegible] و لهذا قال رسول الله لو
کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی در زمان من زنده میبود تابع من میشد و احکام شریعت من [illegible] مصدق کتب [illegible]
[illegible] انکه اتباع [illegible] ایمان [illegible] موجب ایمان است لهذا [illegible] **وَلَا تَكُونُوا** و نباید که نباشید **أَوَّلَ كَافِرٍ**
اول گروه کافر که بقرآن یعنی واجب است شما که اول کسی بوده باشد که ایمان آورده باو زیرا که شما نظر در معجزات میکنید علم بشان
[illegible] و مستفتح و مبشر [illegible] در زمان خود [illegible] و کافر [illegible] یا فوج و [illegible] لا یکن کل واحد
منکم اول کافر کقولک کسانا حلة ای کسا کل واحد منا حلة یعنی نباید که نباشد هیچ فردی از افراد شما اول کسیکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] آنکه واجب بود بر بنی اسرائیل که اول کسی بوده باشند که [illegible] ایشان [illegible] ولا
[illegible] کقولک اما انا فلست بجاهل [illegible] تقدم [illegible] مشرکان عرب [illegible] ایمان و
یا آنکه معنی انستکه مباشید اول کافر از اهل کتاب یا از انکسی که کافر شده بانچه او [illegible] حقیقت [illegible] مصدق
است از توریة و انجیل و [illegible] راجع بما معکم است یا بنا باشد [illegible] از مشرکان [illegible] مشرکان [illegible]
قرآن [illegible] و [illegible] ابو العالیه [illegible] کفر [illegible] کفر بقرآن
[illegible] کتاب شما است [illegible] اول [illegible] اصل از اول است
ماخوذ [illegible] تخفیف همزه [illegible] و یا اصل [illegible] اول [illegible] همزه [illegible] ادغام کردند [illegible]
اسرائیل با ایمان [illegible] **وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي** و بدل مکنید بانبهای کتاب من که توریة است **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک اشترا بمعنی
استبدال [illegible] منقول [illegible] مقابل است [illegible] لا تشتروا بآیاتی [illegible]
[illegible] علمای یهود [illegible] صفت [illegible] توریة [illegible]
معنی [illegible] دنیا [illegible] نظر شما اما قلیل است [illegible]
[illegible] علمای بنی اسرائیل [illegible] کعب اشرف [illegible]
[illegible] قوم خود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] کلام [illegible]
[illegible] **وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ** و از من بترسید و استبدال کتاب [illegible] ملازم ایمان و اتباع حق
شوید [illegible] مشتمل [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] علمای [illegible] اکسیر [illegible]
[illegible] **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ** [illegible]
است [illegible] **بِالْبَاطِلِ** [illegible] **وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ**
[illegible] صفت مصطفی است **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال آنکه شما میدانید [illegible]
است [illegible] آنکه شما علم دارید [illegible] و یا آنکه شما میدانید [illegible] بنی اسرائیل [illegible]





بیفت و برا بدانکه لبس بمعنی خلط است و کاه هست که مشتبه کردانیدن چیزی را بغیر آن بخلط لبس و بکوید حق با باطل ... و معنی آنکه حق را با
پوشیده مکردانید بسبب خلط بباطل که بوسیله آن ... باطل ... یا آنکه ... بمعنی حق را ملتبس ... امر باطل که ...
مخلوط کردانید ... با اصل فعل است که قول القائل لبست الشیء بالشیء و تکتموا عطف است ... حکم نهی ... ایشان ... امدند
و ترک ضلال ... اهل ضلال ... تلبیس حق ... کسی که استماع از کرده و اخفا آن ... نصب با ضمار آن
... جمع با شد ... نهی ... معطوف علیه ... و لا تجمعوا لبس الحق بالباطل و کتمانه
کقولك لا تاکل السمک و تشرب اللبن یعنی جمع مکنید ... حق را بباطل ... استعمال لبس ...
حق ... لبس و کتمان ... صفات محمد ... و کتمان ...
... ایشان ... محمد ... ایشان ... و بعد از ایشان ...
... کفر ... لبس و کتمان ایشان ... وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ ... اهل اسلام ...
... وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة مال ... وَارْكَعُوا مَعَ الرّٰكِعِينَ نماز کذارید
با نماز کذارندکان یعنی با جماعت اهل اسلام الف لام ... صلوة و زکوة که معهود ... اهل اسلام ...
دلیل است ... صلوة و زکوة ... اسلام است ... حکم لا صلوة و لا زکوة ... اسلام و زکوة ماخوذ است
از زکی ... اخراج زکوة ... که ... زکوة مطهر مال است ...
نفس ... صلوة جماعت ... صلوة ... تفضل صلوة الجماعة ... صلوة الفذ بسبع و عشرین
درجة ... انفسهم ... اهل ... اقیموا الصلوة و صلوا مع المصلین
لا منفردین ... منقول ... امیر المؤمنین ... اهل سنت ... ابو صالح و داود
ابن عباس ... اول ... مصطفی ... و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و
ارکعوا مع الراکعین که در سورة البقرة ... اهل اسلام در رکوع و سجود
با ایشان ... حافظ ابو نعیم ... قال ...
... ابو ... اسلام ... علیه الصلوة و السلام ...
... مسجد الحرام ... عباس بن عبد المطلب ...
میکردم ... کعبه ...
شد ... رکوع ...
... رکوع ... مشاهده ...
شده است عباس ... پسر عبد الله بن عبد المطلب ...
پسر علی بن ابی طالب ... خدیجه بنت خویلد ... محمد ...
... خدا ...
... اقیموا الصلوة ... اهل
نماز ... رکوع ... احکام شریعت کما قال الشاعر لا تذل الضعیف علك ان ترکع یوما و الدهر قد رفعه
بعد از آن ... خطاب ... أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ ... وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ
و فراموش میکنید ... وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتٰبَ حال آنکه شما میخوانید
توریت را ... أَفَلَا تَعْقِلُونَ ... عقل خود ...
... عقل ... شما ...
... اسلام ... احکام شرع محمدی ...
... سلوک ...
هذا ... و انتم تتلون الکتاب ...
و عقل ...
... افلا تعقلون توبیخ عظیم ...
العقول ... عقل ...
... عقل ...
... اقبال ...



که علما را در سبب نزول این آیه اقوال است بعضی آنکه علمای یهود مر خویشان را بایمان آوردن برسول امر میکردند و خود بر کفر مصر بودند چنانکه گفته شد و قوم آنکه امر
کردند مردمان را بانکه چون محمد مبعوث شود بوی بگروند و چون مبعوث شد باو نگرویدند و بعضی آنکه اتباع خود را امر میکردند بتمسک بتورات و خود ترک
تمسک میکردند بان جهت جحود و عناد با پیغمبر که در صفت او در تورات بود و تمام آنکه مردمان را بطاعت خدا امر میکردند و خود با مخالفت میکردند و از
این مرد نیستکه رسول فرمود که در شب معراج جماعتی بگذشتم که لبهای ایشان را بمقراض آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند گفت خطبا
اهل دنیا اند که مردمان را بنیکی امر میکردند و خود را فراموش میکردند و چون حق تعالی امر کرد کفار را بایمان آوردن و ایشان را بواسطه کلفت عبادات و ترک
ریاست و اعراض از مال دنیا بر ایشان دشوار بود امر کرد ایشان را باستعانت بصبر و صلوة فرمود که **وَاسْتَعِينُوا** و یاری خواهید بر حوائج خود بحق تعالی
بِالصَّبْرِ یعنی بشکیبائی کردن و ادای طاعت و بانتظار نجح حوائج و شکیبائی بر کلفت طاعت باعث ترقی درجات و یا بصبر بر امور شاق موجب فرج است و بعضی
گفته اند و بعضی از علمای جمهور برآنند که مراد بصبر صوم است یعنی استعانت نمائید بروزه بر احتیاج خود در دنیا و عقبا چه روزه داشتن **وَالصَّلٰوةِ**
و بنماز بر تصفیه چه روزه که عبادتست از صبر بر ترک مفطرات متضمن کسر شهوت است و تصفیه نفس و توسل بصلوة و التجا بان جامع انواع عبادات نفسانیه
و بدنیه است از طهارت و ستر عورت و صرف مال در آن و توجه بکعبه و عکوف بر عبادت و اظهار خشوع بجوارح و اخلاص نیت بقلب و مجاهده با شیطان
و مناجات با حضرت حق و قرائت قرآن و تکلم بشهادتین و کف نفس از اطیبین که اکل و جماع است و این موجب تحصیل مآرب و جبر مصائب و مروی است
که رسول هرگاه غمگین میگشت مشغول بنماز میشد و روزه میگرفت و حضرت امیر نیز چنین بود و گفته اند مراد بصلوة معنی لغوی باشد که آن دعا است یعنی استعانت نمائید
بر بلایا بصبر و التجا بدعا و ابتهال و تضرع و حق تعالی اندوه را از دل میبرد و از حضرت صادق منقول است که چون علمای یهود از اتباع پیغمبر ترسیدند که از ایشان
فائت شود آنچه داشتند از ریاست و مال حق تعالی فرمود که استعانت نمائید بر آن بصبر و نماز و مراد از صبر روزه است که شما را از طعام و
اتباع امر و ترک آنچه شما را از آن نهی کرده ام و تسلیم امر و اتباع رسول امر کرده ام که محمد است صبر کردن بر صبوم میعدت و مستبد و سوم و ظایف که
از عوام خود منکر میشوند و مراد بروزه کرد ایشان را حرص است کما قال الصوم جنة و بنماز که مرتبت شما است در آنچه میخواستید پس حق تعالی
دنیا میشد شما را در ادراک آنها حقیر و فانی و حب دنیا است کما قال ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و بجهت آنکه متضمن تواضع است بجای آن و دافع
حب ریاست و مزید تقرب بحق است و خطاب با اهل اسلام است و معنی آنکه استعانت نمائید بر تحصیل مثوبات که وعده داده ام مکلفی که تابع پیغمبر شود یا بر مشقت تکلیف
صبر کنید از جهت نفس بر طاعات و خلاص از معاصی و شهوات و نماز که متضمن تلاوت و قرائت است و تدبر در معانی آن و اتعاظ بمواعظ آن و اجتناب از آنچه
از آن نهی شده و انواع ذکر و دعا و صلوات منقول است که ما یمنع احدکم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا ان یتوضأ ثم یدخل المسجد فیرکع رکعتین
یدعو الله فیها اما سمعت قول الله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة یعنی چه منع میکند یکی از شما را که چون غمی از غمهای دنیا بر او رسید
وضو سازد و در مسجد رود و دو رکعت نماز بگذارد و دعا کند تا حق تعالی رفع غم او نماید چرا نشنیده که فرموده که واستعینوا بالصبر والصلوة و گویند
چون درد و امثال آن از قلوب و سایر اعمال اعظم از صبر نیست از آنجهت حق تعالی باستعانت بان امر فرموده مروی است که شخصی در سفر با ابن عباس بود و او را خبر کردند
از فوت برادرش چون این شنید گفت انا لله وانا الیه راجعون و از جاده دور شد و دو رکعت نماز بگذارد و در تشهد آن را طول داد بعد از آن برخاست و بر راحله
خود آمد گفت واستعینوا بالصبر والصلوة **وَإِنَّهَا** بدرستیکه استعانت بصبر و صلوة **لَكَبِيرَةٌ** هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست و اکثر مفسران برآنند
که ضمیر راجع بصلوة است و بنا بر تخصیص از برای ضمیر از جهت عظم شان او است و بجهت آنکه جامع انواع صبر است و یا راجع بجمله امرها و نواهی اشارت کرده
از آن نهی کرده اند بمعنی بدرستیکه نماز یا جمیع امور مأموره و منهیه گرانست و شاقست چنانکه گفته کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه یعنی گران است و دشوار است بر مشرکان
آنچه ایشان را بان دعوت میکنی **إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** مگر بر متواضعان و فروتنان از خوف خدا و آرام گرفتگان بطاعت او و اینها مؤمنانند که نفسها
ایشان به تکلیف و سختی مأمور و نواهی او مرتاض و مطیع شده اند و مع ذلک در مقابله ریاضات نفس عطیات و اقسام از جانب واهب العطایا امید ثواب
و سیله میدهد و بجهت آن صبر بر صلوة و سایر امور مشاقه بر ایشان سهل و آسانست و خشوع بمعنی اخبات است و منه الخشعة للرملة المتطامنة
و خضوع بمعنی لین و انقیاد است و لهذا خضوع بجوارح است و خشوع بقلب و از مجاهد نقلست که مؤمنان چون متفرق اند پس گویا طاعات بر ایشان
غالب کرده هستند از آنکه اینها نسبت عبادت بر ایشان دشوار نمینماید مانند شخصی که بتجرع شربت مر آن دوا بامید حصول شفا و بجهت ابتلا سر زوال الم بنوعی
و شفا فائز شده بر ایشان است و حکومت ضمیر بمشقت نشوند و مرتبه غالبیه باقیه امتثال نظر و اشتغال از زوال امور دنیویه حقیره فانیه متأسف و محزون نمیگردند
و آن عبادات و طاعات اصلا ملال نمیگیرند و لهذا امیر المؤمنین و امام المتقین و سایر ائمه معصومین شبانروز هزار رکعت نماز میگذاردند و اکثر اوقات
بروزه میبودند و هیچ منعقد نمیکردند و با وجود اشتغال امیر المؤمنین بجهاد ایشان منیف بود و حقیقتها در صفات ایشان میفرماید که **الَّذِينَ يَظُنُّونَ**
خاشعان آنانند که توقع دارند و یا یقین میدانند **أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ** آنکه ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش **وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ** و آنکه ایشان
بسوی حکم پروردگار خود بجهت پاداش طاعات **رَاجِعُونَ** باز گردندگانند بنا بر تفسیر اول اطلاق ظن بر علم بنا بر مشابهت است بعلم در رجحان بجهت
تضمن معنی توقع و لهذا بعضی ظنون بیقین تفسیر کرده اند و بعضی بتیقن معنی آنکه توقع دارند یا متیقن اند ببلوغ جزا غایت مثوبات
حلیله در حضرت عزت و نزد بعضی ظنون بر اصل معنی خود است چه اهل ایمان بجهت افراط در خوف و تقصیر در طاعات و شدت اشفاق ایشان از اداء
بر مخصوص متیقن نیستند بر سیدن بمراتب عالیه مثوبات جلیله اما بجهت امید داری بجهت واسعه مغفرت شامله او ترجیح طرف رحمت میکنند بر عقوبت
یا معنی آنستکه آنکه ظن ادیان اتیان مکره و اعمال الادیان مقتضی شود در بیع تمام مرجو باشد ایشان رسیدن بجهت این حیثیت که تا سند تعلق ایشان بدنیا

وعجائب منقطع گشته ملاقوا ربهم در تقدیر ملاقوا جزاء ربهم است بجهت امتناع رؤیت او سبحانه ... فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم
الی یوم یلقونه کرده وصف منافقانست خلافی نیست و اینکه ممتنع است که منافق ... کلام در تقدیر یلقون جزاءه است همچنین است قوله
ولو ترى اذ وقفوا على ربهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلى وربنا قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و نیز در حدیث آمده که من حلف على مال امرء مسلم کاذبا
لقی الله وهو علیه غضبان اگر اینجا بلا شبهه لقی الله در تقدیر لقی جزاء الله است چنانکه در آیه سابقه گذشت همچنین معنی رجوع را بر اعاده است آخرت
و یا رجوع بموضعی کرده و اعاده نیز ... و نفع نیست ... خلاصه معنی آنست که خاشعان مقر بنشاه
آخرت و رجوع ایشان بحشر برای مجازاه افعال و مکافاه اعمال ... بعد از آن جهت تاکید بار دیگر ... نعم منعم فاید یا بنی
اسرائیل اذکروا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتی التی انعمت علیکم نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما و انی فضلتکم عطف
بر نعمتی یعنی یاد آرید اینکه من تفضیل کردم اجداد شما را علی العالمین بر عالمیان که در زمان ایشان بودند یعنی تفضیل دادم آبای شما را که در عصر
موسی بودند ... بعد از او بر کسانی که معاصر ایشان بودند بجهت انعام نعمت توفیق بر علم و ایمان و عمل صالح کردم بر ایشان و ایشان را
انبیا و ملوک عادل گردانیدم و اکثر طوایف و قبایل ایشان بشکر این نعمت قیام نکردند ... بکفران و معصیت مشغول شدند ... از ابن
عباس مرویست که مراد تفضیل ایشانست بر عالمیان زمان ایشان نه مطلقا زیرا که باجماع امت پیغمبر ما افضل امم اند چنانکه پیغمبر ما افضل
پیغمبرانست ... قوله تعالى کنتم خیر امة اخرجت للناس و بعضی برآنند که مراد تفضیل ایشانست در اشیاء مخصوص که از ... من و سلوی و رسالت
انبیا و انزال کتب بر ایشان ... نعم عظیمه ... تفضیل در اشیاء مخصوص
... افضل ... علی الاطلاق ... افضل الناس فی النحو ... قوله تعالى و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء
العذاب الی قوله و انتم تنظرون و بعضی گفته اند که ... نعمت در آیه سابقه ... اجمالست و در این آیه ... تفضیل پس تکرار نباشد
... اول ذکر نعمت است بر ایشان و در ثانی تذکیر نعمت بر آبای ایشان ... تکرار نباشد ... ذکر نعمت برای تاکید
و تذکیر تفضیل که از اجل نعم است ... تخویف ... غافل ...
کرده اند بر تفضیل بشر بر ملک ... ضعیف است بجهت آنکه مراد بعالمین عالمیان زمان ایشانند چنانکه ابن عباس فرموده و یا آنکه مراد تفضیل
در اشیاء مخصوص ... موجب تفضیل مطلق نباشد ... نعم عظیم کرد بر ایشان در عقب آن تخویف و تهدید ایشان
مینماید بقوله واتقوا یوما و بترسید از عذاب و حساب روزی که در آن روز لا تجزی ... یعنی نتوانند ...
کرد نفس هیچ نفسی مؤمن عن نفس از نفس کافر شیئا ... چیزی از حقوق ...
... و معنی آنکه ...
... لا تجزی ...
... ولا
یقبل منها عطف بر لا تجزی ... از نفس عاصیه ... شفاعة ...
کسی شفاعت او کند و لا یؤخذ منها عدل و فرا گرفته نشود از آن نفس فدیه ... عذاب ...
... شفاعت ...
من جمیع الوجوه ...
... لا تجزی نفس عن نفس شیئا ...
المراد بقوله ولا یؤخذ منها عدل ... شفاعت ... الا من اذن ... شفیع ...
... و لا هم ینصرون ...
... عذاب ...
... شفاعت ...
شفاعت برای اهل کبائر ... شفاعت ...
کفار ... شفاعت ...
برای امت ... شفاعت ...
مؤمنان ... شفاعت ...
... شفاعت ...
... شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ... شفاعت ...
... اشفع یوم القیامة ... شفاعت ...



که اقدام است موجب لیاقت یعنی بدیشان قبول کرده شود و چون قبول نکنند شفاعت ایشان را نیز شفاعت نکنند یعنی از شفاعت منقطع اند پس نباشد شفاعت کسی مر ایشان را
چنین اهل بیت را وحشت شفاعت و قبول شفاعت و اینکه پیغمبر و اولیاء مؤمنان از روی شفاعت کرده اند کسی را باید که در وقت مرگ ایمان
مؤمن خود و شفاعت کنند که هر یک از ایشان مستوجب آتش بوده باشند بعد از ذکر اجمال نعم تفصیل آن می فرماید که **وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ** و یاد کنید
بنی اسرائیل وقتی که رهانیدیم شما را مراد اسلاف ایشان است که در تحت تسلط ایشان بودند و لاحقه ایشان بحکم آنکه حصول اولاد بسبب وجود آباء و اجداد است
و وصول نعمت بآبا موجب نجات اولاد است پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بما یافتند پدران شما پس گویا بشما رسیده
مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون بدانکه آل به معنی اهل است و در اصل اهل بوده است هاء را بهمزه بدل کردند و بعضی گویند آل اصل است که حقیقت آل ایشان
ذاده بود که بجهت عظم ایشان مضاف شده و اصل آل اهل است و آل مخصوص است با اضافت کردن باولی الخطر مانند انبیا
ملوک و فرعون علم پادشاهان است همچنانکه کسری و قیصر و شاه علم پادشاهان فرس و روم و نجاشی علم ملوک حبشه است و خاقان علم ملوک ترک و عمالقه
از اولاد عملاق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح بوده و گفته اند فرعون ابو مره است و بجهت عتو ملوک عمالقه اشتقاق نموده اند فرعون بمعنی فرعنة الرجل
عتا و تجبر و فرعون موسی مصعب بن ریان بود و گویند ولید بن مصعب بود و او از بقایای عاد است و فرعون یوسف ریان بن ولید بود که زمان حضرت یوسف
او بود و میان فرعون موسی و فرعون یوسف چهارصد سال فاصله بوده می فرماید که اتباع فرعون با امراء **يَسُومُونَكُمْ** رنج می رسانیدند
و تکلیف می کردند شما را **سُوءَ الْعَذَابِ** بسختترین عذابها از آنکه سوء معنی بلا است و ساختن خود دسام شقی
اولاد طلبا و اصل از وضعا است و طلب شی و انسا الابل و الرعی و سام السلعة اذا طلبها و سوء العذاب مصدر سا یسوء و نصب او بر آنست
مفعول به یسومونکم است یعنی بطریق تعدی و ظلم تکلیف میکردند و الزام و الحاح شما مینمودند بسختترین عذابها و جمله یسومونکم حال است از ضمیر نجیناکم یا
از آل فرعون یا از هر دو و یا کلام مستأنف **يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ** بیان یسومونکم است و لهذا بر او معطوف نشده یعنی ایشان پسران شما را
ذبح می کردند بسر ایشان را در طفولیت **وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ** و باقی میگذاشتند دختران شما را تا ایشان را بکار خود مشغول سازند و بعضی گویند
تا ایشان بقا یابند و حیات ایشان زیادت شود و بعضی گفته اند یستحیون عذاب اعمال شاقه بود و بعضی گفته اند از حیا
بوده اند یعنی دختران شما را بخدمت خود می گرفتند و در کارها و مشاغل بکار میداشتند و بعضی گفته اند که زنان را بر طریق کشتن
ان و جمعی گفته اند که جماع خواستند و بعضی زنان را بر ایشان نهاده بودند و بعضی ساختند تا زنان از قبیل تسمیه شی است با اسم ما یؤول الیه
یا از باب تغلیب که ایشان نیز صغار و کبار میکردند از زنان **وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ** و اگر چه صبیان در میان رجال بوده باشند
نساء صغار و کبار را مانند ابناء و مجموع در بر کنند سبب قتل ایشان بود که چون فرعون ظلم بر ایشان رسید حق تعالی خواست که ایشان را هلاک کند
در خواب دید که آتشی از طرف بیت المقدس شعله کشید و بیوت مصر و قبط را تمام بسوخت و بنی اسرائیل را بگذاشت فرعون از آن خواب ترسناک شد
و معبران و کهنه را بخواند و تعبیر آن از ایشان پرسید گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو و سبب زوال ملک تو بر دست او باشد
فرعون قوابل را بر جمیع حوامل بنی اسرائیل مسلط ساخت و ایشان را امر کرد که هر پسری که از ایشان متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند و چند
سال امر و الی پسران بنی اسرائیل را میکشتند و بگذاشتند تا آنکه وبا در بنی اسرائیل افتاد و اکثر مشایخ ایشان بمردند و مردم بسیار از مردم
که از رجال کسی نماند پس جمعی از سران قبط نزد فرعون آمدند و گفتند که وبا در بنی اسرائیل افتاده و صغار ایشان کشته می شود و کبار ایشان
میمیرند از ایشان کسی باقی نخواهد ماند تا خدمت ما کند فرعون گفت یک سال پسران را میکشتند و یک سال میگذاردند هرون در سالی متولد شد که ذبح
نمیکردند و یک سال بعد از او موسی در سالی که ذبح میکردند متولد شد و نزد بعضی آنست که فرعون را گفتند که مادر کاهنان خوابی
ایمر وحنا از صنادید قوم که ایشان متحیر گشتند سلطنت و ملک تو فانی شود از نسل عمران نام مردی و او را در نهان امینی بوده اند و از جمله خواص فرعون بود چون عمران
این خبر را از علمای عصر بشنید با عمران گفت که باید یکباره عزم فرمایی تو بر شب دوشنبه در فلان شب عمران منتالی امر کرده شب در وزارتخانه خود
بیتوته شب داد و بخوابید شبی فرعون زن کوشک خوابید بود و عمران در خوابگاه بیدار خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر شده بود
متحیر شد که چگونه اینجا آمدی و حال آنکه در همه زنها بسته اند و پاسبانان بر در نشسته گفت من بخود نیامدم خواب بیچاره نمیدانم ملکه مرا اینجا آورده
عمران دانست که این از حکمت حق تعالی است پس در ساعت فرعون با او خلوت کرد و فرشته که بفرمان الهی او را آورده بود او را بخوابگاه خود باز برد چون
اثر حمل بر او ظاهر گشت عمران از این معنی خایف گردید و میترسید که مبادا فرعون سایه فرعون تکذیب ایشان کند و گفت عمران ملک خطر از من
فراغت یافته حکم کرده در زن تو فتنه شده در زن او را بستر شده اما بجهت احتیاط زنان از خواص خود در آنجا فرستاد تا احوال را معلوم کنند حق تعالی از کودک
نیست تا در شکم چنانکه اثر حمل اصلا نمایان نشد چون زنان بیامدند و اثر حمل نیافتند باز گشتند و فرعون را از خبر دادند فرعون سیر شد و آن عمارا
عقوبت بلیغ کرد مدتی در حفظ آن دیوار عمران او فرستاد تا آنکه موسی متولد شد و خبر متواتر گشت که زن عمران پسری آورده چون این سخن فرعون رسید کسان را
فرستاد تا تفحص نمایند که دارند مادر موسی این خبر را شنید کودک را در تنور نهاد و سر تنور بپوشید و بکار خود مشغول شد و خواهر او که خاله موسی بود از این خبر
در تنور نهاده است و آتش در تنور افروخته بود و اتفاقاً آن کسان فرعون در رسیدند و همه خانه را تفحص کردند و مادر موسی را دید آمد و رد
و از بیم ترسان شد و بسیار و سرسختی تنور عظیم از آن جهت نمی یافت بعد از تفحص جمیع مواضع خانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده
اند فرعون از این خبر بسیار خوشحال گشت بعد از رفتن ایشان مادر موسی خواهر را گفت که تا کودک را چه کردی گفت من هیچ کودک را ندیدم گفت کودک

[illegible] و فزع در آن ملاء بر سر [illegible] که موسی [illegible] کرده او را خاطر کرده [illegible]
[illegible] شده [illegible] عجایب قدرت الهی [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] موسی [illegible] الهام نماید که موسی را [illegible] ترس و خوف [illegible]
[illegible] فرعون ابناء شما را [illegible] و زنان شما را [illegible] **وَفِي ذَٰلِكُم**
[illegible] **بَلَاءٌ** [illegible] **مِّن رَّبِّكُمْ** [illegible]
[illegible] **عَظِيمٌ** [illegible]
[illegible] شما را از شر فرعون [illegible] بلا [illegible]
[illegible] شکر [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] بلا [illegible] فرعون [illegible] نعمت عظیم
[illegible] شکر کنید [illegible]
[illegible] **وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ** [illegible]
[illegible] دریای قلزم [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] **فَأَنجَيْنَاكُمْ** [illegible] **وَأَغْرَقْنَا** [illegible] **آلَ فِرْعَوْنَ**
[illegible] **وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ** [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] اللهم صل علی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] موسی [illegible] فرعون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] مصر [illegible]
[illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] موسی [illegible]

فرعون

[illegible]



مدد یاور و بیش دشمن بدید فریاد کردند و بتضرع تمام خدا را بخواندند یوشع بن نون با بنی اسرائیل بنظاره شده گفتند ای موسی ما را چه حد است پیش رو دریا و از عقب دشمن
گفت ای مشغول ساخته اند شما را مرجع کنید از هوی نفس تا ببینید که خدای تعالی راه نماید پس حق تعالی وحی کرد با او که ان اضرب بعصاک البحر عصای خود را بزن بر
دریا در خبر آمده که موسی یکبار عصا بر دریا زد هیچ اثری بروز نکرد تا وحی شد بار دیگر بزد و گفت یا اباخالد انفلق باذن الله دریا شکافته شد
شوق بدان وراه زاده راه خشک ظاهر شد بعدد اسباط بنی اسرائیل که دوازده بودند هر سبطی را نقیبی بود پس هر نقیبی براهی فرو رفتند و سبط
او در تفاوت حق تعالی باد و آفتاب را امر کرد تا ره بها را خشک کردند بر جهتی که در خبر است که بهیچ سم ستوران ایشان تری نرسید و بر هوا میرفت
وچون بمیان دریا رسیدند بعضی گفتند ای موسی برادران ما کجااند ما ایشان را نمی بینیم که چه حال دارند مبادا که غرق شده باشند موسی دعا
کرد تا حق تعالی در میان آن آبها طاقها ساخت تا ایشان از یکدیگر را می دیدند و بر یکدیگر نظر میکردند و چون همه لشکر مؤمنین
از آب گذشتند فرعون و لشکر او بکنار دریا رسیدند و فرعون چون راههای خشک در میان دریا دید دانست که معجزهٔ موسی است خواست تا باز گردد
که بعوام گفت می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده و راهها خشک شده تا دشمنان را بگیریم فرود آیید و ایشان را بگیرید گفتند ما
در بیم تا تو سبقت نمائی بر ما فرعون تعلل میکرد و قدم پیش نمی نهاد و اسب تحمل نداشت جبرئیل بر مادیانی نشسته از پیش
فرعون ناگاه در آمد و بدریا فرو شد اسب نر فرعون چون مادیان را دید عنان از اختیار او بستد فرعون بود سر در عقب او نهاد و هر چند فرعون
خواست که او را باز دارد میسر نشد ناگاه بدریا فرو رفت و چون قبطیان دیدند که فرعون بدریا در آمد همه در عقب او در آمدند و میکائیل از عقب
لشکر در آمد و همه ایشان را بدریا راند و چون همه بمیان دریا در آمدند حق تعالی فرمان داد تا آن طاقهای آب بر هم آمدند فرعون چون علامت غرق دید بعد از آنکه
گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین جبرئیل پاره گل در دهن وی نهاد و گفت آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین اکنون کلمهٔ
توحید میگوئی که گرفتار شده و پیش از این عاصی و مفسد بودی بنی اسرائیل از کناره دریا می نگریستند آن حال مشاهده میکردند چون فرعون
با لشکر بدریا درآمدند و طاقهای آب بر ایشان فرو ریخت شد بنی اسرائیل موسی را گفتند ما میترسیم که فرعون از راهی دیگر بر آمده باشد
اسیر کرد آنگاه موسی گفت ایشان را ببینید که حق تعالی او را با همه قوم هلاک کرد ببینید گفتند ما نمی بینیم تا فرعون را مرده نبینیم موسی دعا کرد تا حق
تعالی جسد او را بر ساحل انداخت با جملهٔ سلاحها که پوشیده بود تا ایشان او را مرده بدیدند و تنگ شد ذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة
آمده که چهار صد هزار مرد بود و این از اعظم نعم بود که حق تعالی بنی اسرائیل را داده بود و آن جمله را یاد کرد ملجأ ایشان بود و علم بوجود صانع حکیم و
تصدیق موسی و ایشان را دو جوان آنجا جمله گردند که بینند موسی که ما بتو ایمان نیاوردیم تا که خدا را علانیه ببینیم و این نهایت بعد ایشان بود از
فطنت و ذکا و بیک امت خاتم النبیین ص اتباع او کردند با آنکه معجزات او از امور نظریه و دقیقه بود که از ذکیا دیدند و ایمان آوردند و تصدیق کردند که تمام داد
بر علو ذکا و فطنت این امت عالی همت و آخبار از حضرت این قصه از جمله معجزات او بود و چنانکه تقریر این بتحقیق پیوست پس معلوم شد که قوم
موسی در کمال بلاهت بودند چه حق تعالی معجزهٔ ظاهره با ایشان نمود تا ایمان آوردند و بلاهت ایشان بر وجهی بود که با وجود این معجزات ظاهره مکرر سائل
مشغول شدند و امت بیک کلیات چون نظریه و ذکی بودند محتاج نبودند با آنکه این نوع معجزه با ایشان نماید تا ایمان آرند و چهره حکمت معجزهٔ خاتم الانبیاء ص
از امور دقیقه نظریه بود این قصه چون بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون بمصر معاودت نمودند و کتابی نداشتند که بدان عمل کنند حق تعالی موسی را وعده داد
که کتاب تورات با عطا فرماید و از برای او میقاتی تعیین فرمود که از مدت چهل روز بود کما قال الجلیل ذکره **وَاِذْ وَاعَدْنَا مُوسٰى** و یاد کنید چون وعده
دادیم موسی را از جهت دادن کتاب تورات با **اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً** چهل شبانروز یعنی گفتیم که بعد از انقضاء مدت چهل روز که تمام ذوالقعده بود و ده روز
از ذی الحجه تورات را بتو دهیم کما قال و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر و ذکر لیالی برای آن است که ماه عرب را حساب بشب است و حق تعالی بر تورات
وعده داد موسی را بدادن تورات و موسی عدد داد او را بر وفق میقات که طول بود و تعبیر مدت مذکوره بلیالی نه بایام جهت آنست که غره شهور بلیالی است
عرب شناخته حوادث باه بنهند ماه در شب طالع میشود یا آنکه شب مقدم دارد بر روز و دوا نیجا شب مقدم است او لیلة یعد از آن روز و دوجه
تسمیه موسی آنست که نام او بلغت عبری مو آب است و شا درخت و چون که مادر شاه او را در دریا انداخت فرعونیان او را در میان آب در درختی یافتند از این جهت
بدین اسم مسمی شد حاصل که منقر شد موسی را وعده دادیم چهل شبانروز که او را تورات دهیم و موسی با سبعین از خواص خود متوجه طور شد که میقات او بود
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدائی **مِنْ بَعْدِهٖ** از پس رفتن موسی بطور **وَاَنْتُمْ ظٰالِمُوْنَ** و شما ستمکاران بودید بجهت شرک
در صنع عبادت خود در غیر موضع آن مستحق عذاب بجهت آن در تفصیل این قصه آنست که حق تعالی فرعون را هلاک کرد بنی اسرائیل دراز ملک گرفتند بنی اسرائیل با
ایشان گفتند ما را کتابی میباید که در او ما را حلال و حرام باشد تا بر آن عمل کنیم و فرمان شرعی در ذکر آن باشد موسی ع ایشان را گفت فرمان حق تعالی است که
کم ما فاصبر لی حاجت که مصلحت آنکه کتابی بر ما نهند که جامع حلال و حرام باشد پس هرون را خلیفه خود کرد تا متوجه طور شد و قوم را چهل روز وعده
داد و در عدد عیبت او مردی منافق بود که او را سامری گفتندی و از کرمان بود و گوینده نام او مینح بود بر وایت ابن عباس او را موسی ظفر گفتندی و از قوم
گوساله پرستان بود در ظاهر با ایشان گفت که این حلیها که از قبطیان گرفته اند بر شما حرام است از آن غنیمت نیست بر شما حلال نیست
گفتند پس علاج این چه باشد گفت گوی بکنید و همه را در آنجا جمع کنید تا موسی بیاید هر چه صلاح بیند با ایشان چنین کردند پس سامری
آتش در زد و در آنجا بگداخت پس از آن گوساله از آن غار ساخت منها ... بداند از موی فرعون و سامری در غار بداند و بود که جبرئیل از خود او و اثر
... جبرئیل ... رود در فرس او فرعون ... قدم ... کرد ... از قدم او



زنده میشود مکوّن آنکه از خاک سم اسب جبرئیل بر میدارد زنده شود پس پاره از آن خاک بر داشت و در حینی که آتش و ذر و نقره میگداختند آن خاک را در آن انداخت
و گفت کن عجلاً جسداً له خوار گوساله شد از زر و او از گوساله بر آمد و مانند گوساله بانگ کرد بنی اسرائیل گفتند هذا الهکم واله موسی فنسی و بعضی میگویند
اندکی از آن در سم اسب جبرئیل از گوساله الرحیم شد با گوشت و استخوان و خون و پوست چنانچه اقتضا ساخته بود که از آن پوسته که طرح کنند زنده گردد
و گویند سامری آن را مجوف ساخت و به جهت خاک سم اسب جبرئیل آن گوساله گویا شد که گوشت و پوست پیدا کرد و از آن و هوا در وی میدمید
زیرگر بود به آن صنعت استاد بود و همه زیورها را ببرد و بنی اسرائیل را گفت که زر را همه آنجا بگذارید و در میان آتش بنهید پس از آن گوساله ساخت و چون باد در وی درآمد از
او آوازی بر میآمد از آن جهت مشابه آواز گوساله بود چنانکه سامری از کمال استادی که داشت تعبیه کرده بود و از آن بجوی ساخته بود که این نوع
آواز از آن صادر میشد و چون قوم آواز آن گوساله شنیدند فتنه شدند بعضی از ایشان در نظر آمد و گفتند هذا الهکم واله موسی فنسی یعنی این معبود شما و معبود
موسی است خدا را فراموش کرده و مطلوب خود را او نمیداند و بجای دیگر میجوید آنگاه بجهت آنکه گوساله را خدا گرفتند بر هند و العصمة
هزار کس از بنی اسرائیل الا دوازده هزار گوساله پرست شدند چنانچه آنکه هرون و هفتاد نفر ایشان را گوشت نمیخوردند و گفتند ما از آن کار بیزاریم تا موسی بر ما باز گردد
کرد و کما قال الله تعالی حکایة عنهم لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی **ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ** پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه
شما و هلاک نکردیم شما را **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس آنکه چنین عمل منکر که اتخاذ عجل است از شما صادر شده بود و از سر شما در گذشتیم و استیصال نکردیم
که **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** شاید شما شکر گویید خدا را بر نعمت عفو یعنی باراده آنکه شکر نعمت عفو کنید مقصود از نعمت معنی محو جرم جرم است و اخوان
عفا الله عنه و شکر اعتراف است بنعمت با نوعی از تعظیم آن و بر عظیم مقلوب که شکر طاعت خدا است بجوارح و مدح بهما و اشکار آن و ابو بکر وراق گفته که شکر نعمت آن
بود که بنده سعی خود را در آن بحل بیند و همه را از جانب خدا داند یعنی توفیق و لطف او بود و خبر آمده که موسی با حق مناجات کرد که بار خدایا
آدم چه عمل نیکو صادر شد که تو او را بر گزیدی و فرشتگان را امر بسجده او فرمودی و بهشت را جای او کردی خطاب آمد که آدم دانست که قدرت شکر گذاری
او از جانب من است و همین قدر در شکر گذاری نعمت من کافی است و گفته اند که شما شکر هیچ چیز نکنید مگر آنکه از میان آن بر همه ید و در مخافظت آن تا مانند
مخالفت شهوات کنند همه ایام همه اوقات خود را صرف طاعت کنند و بجهت آن جمیع احوال را مراقبه فرمان خدا کنند و آیه لا لفت ...که انکه شکر نعمت خدا واجب است
عفو از پس بعد از توبه نعمت است از جانب حق تعالی بر بندگان و چون شکر متضمن اجلال و تعظیم منعم است پس شکر از کافر صحیح نباشد بجهت خلو او از اجلال
و تعظیم چنانکه شکر نعمتی است بعد از نعمت ذکر میکند بر ایشان بقوله **وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى** و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را **الْكِتَابَ**
کتاب تورات را **وَالْفُرْقَانَ** و معجزها که جدا کننده میان حق و باطل **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** تا مگر شما راه راست یابید یعنی باراده آنکه هدایت شوید بتدبر
و تفکر در آن کتاب که متضمن شرایع و بیان صفات او و معجزات که حجت هاید کویند مراد بکتاب و فرقان تورات است چه تورات جامع کتاب منزل است و حجت
که فارق است میان حق و باطل و عطف از جهت اختلاف لفظ است یا مراد بکتاب تورات است و بفرقان جمیع معجزات فارقه میان محق و مبطل در دعوی نبوت یا
میان کفر و ایمان یا شرع که فارق است میان حلال و حرام یا نصرت فارقه میان موسی و عدو او لقوله تعالی یوم الفرقان که مراد روز بدر است یا مراد از انفلاق دریا
است لقوله تعالی فانفلق فکان کل فرق و فرق و قطع و تفلیق گفته اند که مراد بفرقان قرآن است و تقدیر آنکه آتینا موسی التورات و آتینا محمداً الفرقان و محققین
دو ثانی جهت آنکه فرقان نیست زیرا چه فرقان اسم قرآن است و قیل متقلدا سیفا و رمحا که در معنی و حاملا رمحا است بقول بعضی مراد از این
است بمعنی جاری بد و نصرت تاکه حضرت خدا فرموده که فرقان را بموسی دادیم حیث قال و لقد آتینا موسی و هرون الفرقان و از روی حقیقت تورات است
کرامت کرده و گفته اند که بعضی بچه سامری آگاه شد که سامری چه کرده و قوم تو بعد از تو چه کردند موسی گفت بار خدایا تو عالم تری که چه کردند قوم تو گوساله پرست
شدند با ضلال سامری پس موسی بسوی قوم خود آمد خشمناک و غضبناک و قوم خود را هلاک کرد که گفت سامری و را ابر سیاه شد که افعال مخالف کرد
إِذْ قَالَ مُوسَىٰ و بیاد کنید که گفت موسی بعد از مراجعت از میقات **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را یعنی آنهایی که بعبادت عجل مشغول شده بودند **يَا قَوْمِ**
ای گروه من **إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ** بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود **بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ** بفرا گرفتن شما گوساله را بخدا **فَتُوبُوا** پس
باز گردید بتضرع و زاری و ندامت و عزم بر ترک آن **إِلَىٰ بَارِئِكُمْ** بسوی آفریدگار خود یعنی از آن شوید بتوبه و رجوع کنید بجانب خود که بر عبادت او
تفاوت و خلل کقوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت یا متمیز بعضی از بعضی بصور و هیئات مختلفه و اصل ترکیب بری از خلوص است بجهت نقص
بری المریض من مرضه و المدیون من دینه و یا بمعنی انشاء کقولهم براء الله آدم من الطین و تخصیص بموضع آنکه از باری بجهت تقریع ایشان است که
ترک کرده اند عبادت عالم حکیمی که بحض لطف و حکمت خود باری عین بیان است بر اکثر اشکال مختلفه صورت هیئات مختلفه و ایشان از تغافل
و مبل کرده اند بعبادت عجل که مثل است در غباوت و بلادت مردی است که چون موسی ایشان را بتوبه امر کرد گفتند توبه ما چه باشد و چه چیز بود گفت باید که
کرد اصی بقتل شوند و یکدیگر را بکشند چه عظم این زیانت و جرم است که نفسها را بقتل کنند از دو چنانکه قال **فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** پس بکشید نفسهای
خود را و بکدیگر را بقتل رسانید و ایشان امتثال امر موسی کرده بقتل یکدیگر مشغول شدند و گویند معنی آنست که انبیای که گوساله نپرستیده اند
کسانی را که گوساله پرست شده اند و نیز بعضی برآنند که بقتل قطع شهوات نفس است و قطع وساوس شیطانی است کما قیل من لم یعذب نفسه لم ینعمها و من لم یقتلها
لم یحییها پس معنی آنست که شهوات نفس و وساوس شیطانی را از خود قطع کنید با خلاص تمام بوعدة الهی مقرر و معتبر و تو به و تیقن قتل حقیقی یعنی بکدیگر
را بکشید و هلاک کنید **ذَٰلِكُمْ** این کشتن **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است شما را از زندگانی شما **عِنْدَ بَارِئِكُمْ** نزد آفریدگار شما از آنجه بموجب تطهیر
شما است از کفر و ترک و سبب وصول شما بحیات ابدی و بهجت سرمدی آورده اند که بعد از انحکام عبادت عجل بفرموده موسی غسل مت کردند و کفن پوشیدند و بزانو

در آمده سرها در پیش افکندند و هر روز تا بوقت دوازده هزار مرد که بر تن موسی تائب شده بودند شمشیرها کشیدند و بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند

و حق تعالی ابری ظلمانی بر سر ایشان بداشت تا یکدیگر را نبینند و شفقت خویشی و قرابت مانع قتل ایشان نیاید [illegible] ... خویشان و اقارب را

کشتند [illegible] ... و بعد از آن موسی و هرون [illegible]

[illegible] ... بنوا اسرائیل البقیة البقیة [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** پس رجوع کرد حق تعالی بر شما بمغفرت و توبه شما

پذیرفت **إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ** [illegible] **الرَّحِيمُ** [illegible]

[illegible] ... فاعزموا علی التوبة

فاقتلوا انفسکم [illegible] ... فتوبوا فاتبعوا التوبة القتل تماما لتوبتکم فتاب الله [illegible]

بکلام [illegible] ... ان فعلتم ما امرتم فقد تاب علیکم [illegible]

[illegible] ... ففعلتم ما امرتم فتاب علیکم بارئکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... انی انا الله لا اله الا انا [illegible] ... اخرجتکم من ارض مصر

فاعبدونی و لا تعبدوا غیری [illegible]

[illegible]

[illegible]

وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید [illegible] ... **يَا مُوسَىٰ**

لَن نُّؤْمِنَ لَكَ [illegible]

[illegible] **حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ** [illegible] **جَهْرَةً** [illegible]

فَأَخَذَتْكُمُ [illegible] **الصَّاعِقَةُ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... **ثُمَّ بَعَثْنَاكُم** [illegible] **مِّن بَعْدِ**

مَوْتِكُمْ [illegible] ... **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** [illegible]

[illegible]



باشد که خدا تعالی را معاینه خواهید دید و چگونه خواهد بود صحت این قول با آنکه رؤیت ذات الهی مرتبه و المقام المویة است و تیره دلان منکر اند پس جواب حجت و قول ایشان که
گویند حجت جابر بنبت مکرم در زمان پیغمبر ما تا معجزه او و باشد بر نبوت باطلست زیرا که در زمان ملک اکثر امت جابر است لطف ها معجزات و کرامات بر سنت او دا پدید
آیند و کتب اصول مذکور است و ابو القاسم بلخی برانست که جابر بنبت حجت را اعلام و تیز اکرده و از اعراض است بعناصی چه از کمال نبات بر توبه و گرو تا بیخ خود
انکار آنست که کسی که قائل و خصت منکو شدکه همه مردم را و حجت خواهند کرد تا موجب اعراض و امکان با شد بلکه چون از بی منکر شد از عالم کار اهل تکلیف عرب
مردوتیکه موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با عمالقه حرب کنید با ایشان در جواب گفتند اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون
یعنی تو و خدای تو بروید و با ایشان مقاتله کنید که ما اینجا نشسته ایم و با عما نخواهیم رفت حق تعالی بر ایشان غضب کرد و گفت قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض
جهل سال کما قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض و در آمدن ایشان را منع کرد و سپاه ایشان را در بیابانی بود مقدار پنج فرسخ و بروایتی شش فرسخ طول و کرد
در آن کوه و بیابان و حیرت ماندند تا سرگردان شدند هر که در آن بیابان دیگر باره بیابان در آمد تا آفتاب بر آمدی باز بهمان جای بودندی هر
در آن موضع سرگردان بیشتر بودند و تا شب بر فتند چون نگاه میکردند باز بهمان موضع بودند که از آن رحلت کرده بودند و گویند حق تعالی
از آن طرف که بیابان میرفتند هم منکر بجانبی که از آن رفته بودند و چون از تابش آفتاب شکایت کردند و بضرع و زاری از موسی تمنا
کردند تا از حق تعالی درخواست کند که ایشان را در آن بیابان سایه کند فرمود که ابر را فرستادیم ابر بر ایشان سایه دار شد حق تعالی با موسی گفت بنی اسرائیل
بگو که من شما را بخلاف از میان برداشتم چون در زیر ابر شما را خبر یافتند گفتند ای موسی ذکر شما اشتیاق افتاد طعام تا باز رسید
حق تعالی گوید ابر را بجای بر شما باران رحمت و نعمت شما پیدا باشد کما اخبر عنه بقوله **وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ** و سایه ساختیم بر شما **الْغَمَامَ**
ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید **وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ** و فرو فرستادیم بر شما در آن تیه **الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ** ترنجبین و مرغ بریان بشکل سمانی و آن
طایر است و طرفه تر از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خورد تر و بعضی تفاسیر گویند که اعراب در بیابان ها که ایشان نشسته اند انواع نعمت خوش گوار
و لکن از ایشان طهور میکرد بی آنکه ایشان رنج برند دیگرها که ایشان را حاجت بود و مرغ کشته یا پخته بریان شده و پخته و آسمان بنی اسرائیل
از آسمان میدادند و نشستند تا ترنجبین مثل برف ها میباریدند و در آن نوا مرغ کرده که حق تعالی ابر را فرمان داد تا ترنجبین مثل برف ها از اول فجر تا طلوع آفتاب
ایشان می باید از برای هر یک یک صاع بود و امر فرمود تا مرغ سمانی از برای ایشان تاز تا هر یک کفایت بیاید و کفایت ترنج از آن
کردند و در شب بنور از نور عمود چراغ بر جای ایشان مقرر فرمود تا در پیشوا و زمین مشکین بود که از آن جماعت ایشان را هم کرد و گهنه نشدی و اگر
ایشان را مولودی آمدی او را لباسی بر قد او قامت او بود و چون بزرگ شدی مثل او بزرگ شدی و من و سلوی بر ایشان نازل بود شکر بجا نیاوردند و بر خلاف امر
و حق تعالی بر ایشان شرط کرده بود که زیاده از مقدار کفاف ایشان بر ندارند و مگر روز جمعه که از برای شنبه بردارند و اگر خلاف امر کنند و زیاده از قدر
کفاف بر دارند و ذخیره کنند از ایشان منقطع گردد ایشان شرط وفا نکردند و از آن اسراف کردند و از آن ذخیره ساختند حق تعالی آن نعمت از
ایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد و این سنت از آن باز ماند که اگر حق تعالی اسرائیل خلاف شرط نکردندی و ذخیره ننهادندی هرگز هیچ طعام فاسد
نشدی و از صاع و عمر روایت است که مرغ بنی اسرائیل را از اول روز تا طلوع آفتاب نازل میشد و هر که در آن بخوابیدی خواب بر نصیب او از آن نازل نشد
فلهذا مکروه است خواب کردن در این وقت و آن بعضی مفسران منقول است که ترنجبین انگبین است و ترنجبین مخفی بود که حق تعالی بر زمینها از برای ایشان
نهاد و مقاتل گفته که سلوی مرغ بود سرخ که از شام تا صبح بر ایشان میبارید و آمده آنست که من ترنجبین است و سلوی مرغ سمانی و هر چند حق
تعالی میفرماید که ما این نعمت را بر ایشان انعام فرمودیم و ایشان را گفتیم که **كُلُوا** بخورید بطیب نفس **مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از پاکیزه های آنچه روزی کردیم
شما را یعنی هر روز نعمت لذیذ که شما میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید ایشان خلاف کردند و ذخیره میساختند همه متغیر و متعفن میشد
وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما بدین کفران نعمت و این کلام اختصار است و اصل آنست که فظلموا بان کفروا هذه النعم و ما ظلمونا یعنی ستم
کردند بجهت کفران ما بر نعمت و ظلم نکردند بر ما **وَلَٰكِنْ كَانُوا** و لیکن بودند که از روی نادانی **أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** بر نفسهای خود ستم کردند چه
بزرگ تر حق تعالی نکرده اند که ضرر عاید شود و کفران نعمت میکردند و بجهت آن از نعمت و ثواب آخرت محروم ماندند پس ظلم از روی حقیقت بر ایشان
راجع شد و در آن هیچ دلالت است که نفع طاعت و ضرر معصیت عاید بطالبی و عاصی است حق تعالی از حصول منافع و دفع مضار مستغنی است و دو هزار سال
از مدت تیه موسی فوت شد و بوشع بن نون بعد از موسی بر ایشان مبعوث شد بعد از انقضا آن مدت حکم الهی نازل شد بر آنکه در شهر مقدس
در آیید کما قال **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد کنید چون گفتیم شما را **ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ** در آیید در این دیه یعنی بیت المقدس و گویند اریحا یا ایلیا بود
یا اریحا که قریه ایست بیت المقدس نزدیک و ایشان قریه جبابره که از بقایای قوم عاد بوده اند که از عمالقه بودند و شوی ایشان عوج بن عنق بود **فَكُلُوا**
مِنْهَا پس بخورید از آن ده بر آن قریه یعنی از میوه ها و طعامهای آن **حَيْثُ شِئْتُمْ** هر جا که خواهید هر چه اراده کنید **رَغَدًا** خوردنی فراخ و گوارنده و خوشگوار
نصیب بر مقصد شما است و اما الفتح و ضمیر راجع است بر قریه یعنی بر شما حلال است از آن قریه هر چه خواهید در حالتی که متنعم و منعم باشید یا طیب عیش و گویند این امر برای
اباحه است از قریه بر ایشان در ملک ملال نه از جهت تمام نعمت بر ایشان **وَادْخُلُوا الْبَابَ** و در آیید بدر شهر یعنی از دروازه آن ده یا به در قبه بیت المقدس
که در آن نماز میکردند در آن وقت از اول دخل بیت المقدس و موسی نمازها و ابدها در آن نماز میکردند **سُجَّدًا** در حالتی که با نظام و احتیاط باشید
و متذلل و متخشع و نیاز و عجز و یا سجده کنید که آن شکر کنید از آن که شما را از تیه برون آوردم و از سرگردانی خلاصی دادم و آنچه داشتید
معنی آنست که چون بدروازه یا در قبه بیت المقدس در آیید و خیر شدند برای شکر پس بجهت شکر که دیگر نعمت سجده کنید که آن دروازه در آن



از هر نوع انعام ما صد نقل است که از آن باب ششم تو آن بیت المقدس که امر از باب حطه میگفتند از آن بر عصیان مراد سجود که عبث یعنی بدانند در زیر بیت المقدس در آیند و نماز گزارند شکر این نعمت را آن کند کار نا شب یا اشنو قرینه معنی و لست چه هر کو مستلزم تذلل تواضع است وقولوا حطة و بگویند که مسئلة ما و مخواست ما از تو حطة است [illegible] و گویند معنی آن استکبر بگویید که کار ما این است که داخل شویم در این بیت و اقامت کنیم [illegible] نغفر لکم [illegible] خطایاکم

[illegible]





افتاد بعضی گفته‌اند که آن سنگ [illegible] و نام او علیون بود و موسی آن را بر جای نهاد و هر وقت که بآب احتیاج شدی عصا بر آن زدی [illegible]
مذکور است که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و از موسی آب طلبیدند موسی دست بدعا برداشت و گفت اللهم بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی
سید الاوصیاء و بحق فاطمة سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین سید الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء که این بندگان
از تشنگی خود را خلاص فرمای پس موسی عصا بر سنگ زد چون موسی عصا بر سنگ زد **فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ** پس شکافته شد از آن
سنگ **اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا** دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل **قَدْ عَلِمَ** بدرستیکه دانست **كُلُّ أُنَاسٍ** هر یکی از ایشان **مَشْرَبَهُمْ** آبشخور خود را یعنی چشمه معین و مقرر خود را [illegible] **فَانْفَجَرَتْ** متعلق است بفعل محذوف تقدیره [illegible]
[illegible] موسی **فَانْفَجَرَتْ** و یا فا [illegible] چنانکه و کریمه **فَتَابَ عَلَيْكُمْ** [illegible] مقدر است [illegible]
کلام بلیغ [illegible] که از سنگی [illegible] عصا [illegible]
[illegible] ششصد هزار مرد [illegible] دوازده [illegible]
چشمه [illegible] **كُلُوا وَاشْرَبُوا** بخورید و بیاشامید **مِنْ رِزْقِ اللَّهِ** از رزق
[illegible] من و سلوی و بیاشامید از آن چشمه‌ها [illegible]
[illegible] **وَلَا تَعْثَوْا** و از حد [illegible] **فِي الْأَرْضِ**
در زمین **مُفْسِدِينَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِذْ قُلْتُمْ**
يَا مُوسَىٰ و یاد کنید چون گفتید ای موسی **لَنْ نَصْبِرَ** هرگز صبر نتوانیم کرد **عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ** پس بخوان از برای ما پروردگار خود را **يُخْرِجْ لَنَا** تا بیرون آورد برای ما
[illegible] **مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ** [illegible] **مِنْ بَقْلِهَا** از تره‌ها و سبزیهای زمین **وَقِثَّائِهَا** [illegible]
[illegible] **وَفُومِهَا** [illegible] **وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قَالَ** گفت موسی
[illegible] **أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي** [illegible] **هُوَ أَدْنَىٰ** [illegible]
[illegible] **بِالَّذِي** [illegible] **هُوَ خَيْرٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اهْبِطُوا مِصْرًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَإِنَّ**
لَكُمْ [illegible] **مَا سَأَلْتُمْ** [illegible] **وَضُرِبَتْ** [illegible]
عَلَيْهِمُ [illegible] **الذِّلَّةُ** [illegible] **وَالْمَسْكَنَةُ** [illegible]
[illegible]
[illegible]

لنا

اذا احيطت



فا ستاد کلیه بجوا اهل سو شوند لازم مسکنت بر ایشان احاطه کرده شد لازم سود لازم ایشان است **وَبَاءُو** و باز گشتند **بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ** بخشم

خدا یعنی سزاوار خشم خدا شدند با آنکه از ایشان بعضی بودند که ایشان را غضب الهی با ایشان و مکافات ایشان **ذَٰلِكَ**

آن خواری و بیچارگی و خشم خدا مر ایشان را **بِأَنَّهُمْ** بسبب آن بود که ایشان **كَانُوا يَكْفُرُونَ** بودند که کافر میشدند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآیتهای خدا

تعالی یعنی معجزات که بموسی عطا کرده بود و از جمله آن شکافتن دریا بود و اظلال غمام و انزال من و سلوی و انفجار چشمها از سنگ و مانند آن از کتب منزله

است چون انجیل و قرآن و آیات تورات **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ** و بسبب آنکه میکشتند پیغمبران را چون زکریا و

یحیی و شعیا و غیر ایشان از انبیا **بِغَيْرِ الْحَقِّ** بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود بلکه قتل ایشان بر

این قتل بنابر هوا بود **ذَٰلِكَ** آن بسبب **بِمَا عَصَوا** بدان بود که عاصی شدند و فرمان خدای

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که از حد میگذشتند یعنی عصیان و تمادی در اعتدا ایشان را بر آن داشت که بر قتل انبیا و تکذیب

انبیا و تکذیب ایشان اقدام نمایند چه صغایر موجب قساوه قلب است که باعث جرأت بر

کبایر گردد تکرار اسم اشاره جهت آنست که ایشان را خواری و مسکنت و غضب الهی بسبب کفر و قتل بود و بسبب

معاصی و اعتدا و جایز است که اشاره بکفر و قتل باشد یعنی کفر و قتل ایشان با عصیان و اعتدا ایشان بود و

جواز اطلاق لفظ اشاره مفرد بر اشیای متعدد بنابر تاویل ما ذکر و ما تقدم است و صیغه اسم اشاره مفرد در غیر موضع

مفرد استعمال میشود و جمع آن بنابر سبیل حقیقت نیست چه **الَّذِي** بمعنی جمع آمده و در خبر است که طغیان و اعتدا بر حسب

کردند یا آنکه یک روز سیصد پیغمبر را بنی اسرائیل میکشتند و در همان روز بازار خود بر پا میکردند و جایز است که بعضی از انبیا مأمور به قتال کفار و انبیا مأمور

بقتال ایشان بودند و بعضی از ایشان مأمور به قتال نبودند مانند یحیی و زکریا و ایشان را اولیا و سایر اهل ایمان

مانند ایشان و آن جهت معقول است که عدم جواز قتل انبیا در صورتیکه پیغمبر مأمور بقتال بوده باشد مطلقا و انبیا مأمور به قتال نبودند

مقتول شدند و صحیح است که پیغمبر اگر ادای تبلیغ رسالت کرده باشد ممکن نیست که حق تعالی تمکین کفره نماید بر قتل او چه این موجب عدم ارادة علیه السلام

در تکلیف و عدم وفا بر لطف و مصلحت اما بعد از تبلیغ جایز است که تخلیه نماید میان او و قوم او و واجب نیست بر او منع قتل او بجهت شوکت اعدا

در وقوع لطف در سنجا و ابو هریره از پیغمبر نقل کرده که یهود از بعد از موسی به یک صد و سال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند تا بعد از

عیسی علیه السلام که اختلاف ایشان ظاهر شد **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند یعنی بپیغمبر و بدانچه اقرار بایمان کردند

بدون اعتقاد بدل **وَالَّذِينَ هَادُوا** و آنانکه یهودی شدند **وَالنَّصَارَىٰ** و ترسایان **وَالصَّابِئِينَ** و آنها که از دین بگشتند و میل کردند

ادیان دیگر و گروهی که اصل ایشان و کتاب ایشان از دین یهود و نصاری مأخوذ است و ستاره را میپرستند

و گفته اند صابیان قومی اند میان نصاری و مجوس و گویند اصل ایشان از دین نوح است

و بدانکه یهود را بمعنی توبه از آنجهت گفته اند که گفتند انا هدنا الیک یعنی توبه کردیم و برگشتیم و تسمیه ایشان

آنست که از عبادت عجل توبه کردند یا رجوع کردند از دین اسلام که دین موسی بود و گفته اند که ایشان هنگام قرائت تورات حرکت کنند

تورات خوانند چنانچه گویند نصاری از آنجهت میگویم که جمع نصران است و تسمیه ایشان باسم آنکه

معبود بوده باشد و نصاری جمع نصرانست چون ندامی و ندامی و تسمیه ایشان باین اسم جهت آنست که حضرت مسیح گویند

نحن انصار الله یا جهت آنکه تا مسیح بودند در قریه که آن را ناصره گفتندی تسمیه ایشان باسم قریه باشد یا مکیی که باین اسم مسمی

باشد و صابیان اگر عربیت ماخوذ است از صبا از خرج یعنی جمعیکه از دین حق بیرون رفته و دین باطل سلوک کردند و مراد ازین موصوف و **مَنْ**

آمَنَ بِاللَّهِ طوایف مذکوره است یعنی هر یک از اهل نفاق و یهود و نصاری و صابیان هر کدام که ایمان آرند با خلاص تمام بخدا و صفات

ثبوتیه و سلبیه او و یا آنکه مراد ازین اهل ثلاثه اند و قول **الَّذِينَ آمَنُوا** کسانیکه با خلاص تمام ایمان اسلام آورده اند و آنانکه از یهود و نصاری

صابیان از حضرت و مقتضای شرع او عمل میکنند **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و گرویده اند بروز باز پسین که قیامت و متعلقات آن **وَعَمِلَ صَالِحًا**

و کرده اند کارهای شایسته و تسمیه قیامت بیوم الآخر جهت آنست که از پس روز دنیا است یا آنکه بعد از آن روزی دیگر نباشد **فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ** پس مر

ایشان راست مزد ایمان و عمل صالح ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان که بر آن موعود شده اند **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و ترسی نباشد بر ایشان

هنگامی که کفار خایف باشند از عقاب **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نباشند که اندوهگین شوند بفوت نفعی یا زوال مرتبه که در دنیا

مقصر است بتضییع عمر و تفویت ثواب یا آنکه هیچ خوفی نیست مر ایشان را زیرا که حق تعالی ایشان را از عذاب ایمن گردانیده و هیچ اندوهی نیست ایشان را از ضیاع

زیرا که حق تعالی اجر ایشان را ضایع نخواهد نمود و جزا ایشان را خواهند داد و مبتدا است و خبر آن فلهم اجرهم و جمله خبر آن

و رابطه ضمیر محذوف است و تقدیر اینکه من الذین آمنوا منهم و یا بدل است از اسم ان و خبر آن فلهم اجرهم و آنرا فا جهت آنست که مبتدا متضمن معنی شرط

است و سیبویه منع دخول فا کرده در خبر ان زیرا که ان در شرطیت داخل نشود و قول او مردود است بکریمه ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ثم

لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم و در مجمع مذکور است که بعضی گفته اند که مراد به الذین آمنوا کسانی بودند که بعیسی گرویدند یهود و نصاری و صابیان نشدند و انتظار

خروج حضرت خاتم الانبیا میکشیدند و چون آن حضرت مبعوث شد بوی گرویدند و ترجمعی دیگر که ایشان طالب دین بودند که از جمله ایشان است حبیب

حق نعم

از جانب

حق



بجا آورده است زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و بحیرای راهب و وفد نجاشی که ایمان آوردند بحضرت رسالت قبل از بعثت و بعضی از ایشان بعد از بعثت رسیدند و بعضی از زمره اصحاب بودند بعضی گویند اینها مومنان امم ماضیه اند و بعضی گویند مومنان این امت و سبب نزول آنست که مراد سلمان فارسی است چون از نصارای که سلمان با ایشان مصاحب شده بود قبل از بعثت ایشان را نزد آن حضرت یاد کرد ذکر کرده باشد که ایمان آوردند بآن حضرت بیشتر و گفتند هیچ از اهل ایمان بودند و قول من آمن بالله و الیوم الآخر اگر راجع بطوایف ثلثه باشد پس مراد بالذین آمنوا اهل نفاق خواهند بود و چنانکه گذشت یا مراد مومنان حقیقی باشند و بدل از ایشان ثبوت و دوام ایمان ایشان باشد و اگر راجع بطوایف ثلثه پس حاصل آنست که مراد بالذین آمنوا اهل اخلاص اند انتهی کلامه و عدم ذکر ترک معاصی جهت آنست که ترک آن داخل اعمال صالحه است و نیز دلالت میکند که ایمان عبارتست از تصدیق و اعتقاد قلبی و عمل صالح جزو آن نیست بجهت عطف زیرا که عطف مقتضی مغایرت است که عمل صالح را جزو آن نمیکند و بایستی نیز جمله‌ای در ذکر کفار نیز ذکر کرده اند اهل هر یک را بطریق عطف خطاب است که بنی اسرائیل را **وَاِذْ اَخَذْنَا** و یاد کنید ای اولاد یعقوب وقتی را که فرا گرفتیم از شما **مِيثَاقَكُمْ** پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام تورات که از جمله آن ایمان بمحمد است و کتمان ننمودن صفت آن حضرت و آنکه تصدیق کنید او را و امتثال کنید در جمیع نواهی و اجتناب نمایید **وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ** و برداشتیم بر زبر شما ای بنی اسرائیل کوه طور تا ایمان را قبول کردید و سبب آن بود که چون بنی اسرائیل بعد از نزول تورات کفر ورزیدند و گفتند احکام آن مشتمل بر امضا و اثقال و تکالیف شاقه است طاقت آن نداریم بموسی امر کرد که کوه طور را از جا بر کند و بر سر ایشان نگاه داشت مقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ و بر ایشان پدید آمد و گفت بعضی تفاسیر آنست که بنی اسرائیل کوه را از جا بر کنده بودند و آتشی بر پیش روی ایشان ظاهر گشت و دریا از عقب ایشان و بیابانی از چپ و راست ایشان گرفته بود از جهت آنکه هیچ راه گریز نداشتند و ایشان بر سجده افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و بنیم چشم نگران بودند از بیم آنکه مبادا بر ایشان فرود آید آنگاه آیه کریمه انشا شد **خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ** بگیرید آنچه دادیم شما را از احکام شرع **بِقُوَّةٍ** بعزیمت و جد و جهد تمام و قوت نفس یعنی کار ببندید و بجا آورید که از صادق پرسیدند که مراد بقوة در این آیه خذوا ما آتیناکم بقوة آیا قوت در ابدانست یا قوت در قلوب فرمود هر دو باید و قوت در بدن و در دل **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید **مَا فِيهِ** آنچه در وی است از ثواب و عقاب بعمل بمقتضای آن آبوعبدالله از بسکه معنی آنست که یاد کنید آنچه در ترک آن است از عقوبت پس عمل بآن کنید و ترک آن نکنید **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** تا باشد که شما پرهیزکار باشید یعنی تا امید شود از شما که پرهیزگار باشید پس کلام را در تقدیر آنست که تا کی تقوا و بنابر آنکه از لکونوا متقین و چون بعد بحقیقت ابتلا بعضی پس این کلام متعلق است بمحذوف یعنی گفتیم که اخذ احکام تورات کنید تا باشد که شوید پرهیزکار و اینکه بعد از همه ایشان مطالبه احکام را نمودند بعد از آنکه از عهد میثاق پیمان فراگرفته از آن اعراض کردند قال **ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ** پس روی گردانیدید از وفا بآن **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ** از پس فرا گرفتن میثاق و رفع کوه بر سر شما هم عهد کردید و نقض عهد فانمودید **فَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ** پس اگر نه بودی فضل خدا بر شما بتوفیق توبه **وَرَحْمَتُهُ** و بخشایش او بسبب قبول توبه شما و تاخیر عذاب بجهت بعثت محمد که شما را بحق دعوت کرد و شما را بنده بود **لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ** هر آینه میبودید از جمله زیان کاران که مغبون و تباه بودید و اصلا و بهره ای نبود مثل آنکه لولا در اصل برای امتناع شی است بجهت امتناع غیر آن پس اگر کلام داخل شود مفید اثبات است که از امتناع شی است بجهت ثبوت غیر آن و ماند و لولا علی الکلام و اینکه بعد از آن فاضل شده بیشتر مستقل و خبر از واجب الحذف بجهت دلالت کلام بر آن و سد جواب بمسد آن و مرتب گردانید فاعل بفعل محذوف است که لو ثبت الفضل و این لولا باید انستکه مراد بفضل الله اسلام است و بر حمت قرآن یعنی اگر نمی شما را نیافتیم
[illegible]
مومن بودید آن را ایمان آورید و عذاب شدید بکند مراد بفضل و رحمت رفع عذاب است از ایشان و مهلت دادن ایشان تا توبه کردند و خوف عذاب را غافل بخشاینده و رحمت خود را نیاورد ذکر اعطا ایمان و توبه و نسخ احکام است بجهت آنکه حق تعالی او را مکرم بر گردانید و مقدم از آن و مرتب بعد از آن و احتمال دارد که مراد بفضل هم حمل باشد که رحمت بضمیمه تورات ثبوت است که آنکه در سبب منقا احکام از امر منقادا از احکام مرتفع گشت و حمل بر ایشان است **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ** و این خطاب بیهود است بجهت آنکه بنی ابنان یعنی ظاهر است انسب **الَّذِينَ اعْتَدَوْا** آنان را که از حد فرمان گذشتند **مِنْكُمْ** از شما در اهل ایله **فِي السَّبْتِ** در حکم روز شنبه که منع ایشان کرده بودیم از صید ماهی و ایشان بحیله در آن روز بعمل ماهی میکردند بنای تعظیم قسم است شنبه ماهی بسیار را که در آن روز دیدند و اصلا از قطع یعنی را بر روز ماهی شده بود که از ماهی صید کنند و صید را تمام مشغول عبادت باشند پس بعضی از ایشان در روز شنبه از صحرا دریا حوضها کنده بودند در مقابل دریا مشغول حیله نمودند و ماهی در گرد بسیار کنند میکشیدند بر آن و اکثر ماهی صید کنند و بسیار شدند در آن دریا تا جهت و هر روز بسیار در آن گرد آمدند و دیگر بی بحر در آن اثر صیدی ماهی بود و زیاد که در آن روز بسیار شدند در ماهی های بسیار بود و ایشان بر آن حیله کرده در حوضها کنده و در آب دریا راه حوضها گشادند که در آن روز شنبه در حوضها می ماندند و بعد از شنبه آنها را صید کردند و مردم بسبب آنکه مرتکب این فعل شدند از ایشان ... مؤاخذه یکدیگر میکردند در آن حیله ... ماهیها را صید کردند و آنها را بفروختند ...



دلیر شدند و هرزه ... بصفت ... فاسق و مشغول ... شدند ... بهانه ... شدند ... و بعضی از صلحای ایشان منع ایشان
از این نمی‌کردند ایشان از آن منع ... نشدند و در آن عمل ... پس با ایشان گفتند که ما از این منع ... تا عذاب الهی
بر شما فرود آید ما و اهل شما نباشیم پس بکوشش شهر و فتنه از ایشان اعتزال کردند و با ایشان مخالطت ... نکردند ... دعا کرده حق تعالی
انزال عذاب کرد بر ایشان و همه صورت بوزینه ... کما قال الله تعالی **فَقُلْنَا لَهُمْ** پس گفتیم ما مر ایشان را ... **كُونُوا قِرَدَةً** باشید
بوزینگان **خَاسِئِينَ** رانده شدگان ... **كُونُوا** ... جامعین بین القردة والخسوء ...
والطرد یعنی جمع این دو صفت کنید که از صورت قردة انسانی ... ایشان بصورت بوزینه شد و هرچند که ... از
خویشان ... ایشان ... کرده بودند
مواضع ایشان ... و کسی را ... ایشان ... نشد ... اصحاب ... دیدند که همه صورت
بوزینه منسوخ شده بودند ... شدند ... و بعد از سه روز
و هیچکدام ... نماندند ... صورت ایشان منسوخ نشد ... قلوب ایشان ... مسخ شد ... ایشان
... و قول ... **كُونُوا قِرَدَةً** ...
... **فَجَعَلْنَاهَا** پس کردانیدیم ... عقوبت را ...
... منسوخ شده بودند **نَكَالًا** ... **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا**
... **وَمَا خَلْفَهَا** ... ایشان ...
... عبرت ... از برای ... اهل عصر ایشان ... بعد از ایشان
... از برای اهل ... ایشان بوده ...
... **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** ... از قوم ایشان
... لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا لِمَا مَعَهَا ... مِنَ الْقُرَى وَمَا خَلْفَهَا ... مِنَ الْقُرَى ...
... ایشان ... امت محمد ... و موعظة ...
... است ... و اصل ... عبرت ... از قصه ایشان ... بشنوند ...
... ایشان ... اهل ... ما بین یدیها وما خلفها
مِنَ الْقُرَى ... وَالْآثَامِ ... الجماعة ... ایشان ...
... عذاب و سخط الهی ...
... بنی اسرائیل ... **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ** ... بنی اسرائیل ... گفت موسی **لِقَوْمِهِ**
... عامیل ... **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ** ...
را **أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً** ... بنی اسرائیل ... عامیل ...
... عامیل ...
... بنی اسرائیل ...
... ایشان ...
... عامیل ...
... قصه ...
... بنی اسرائیل ... موسی ...
... موسی ... بعد از دعا
... **قَالُوا** گفتند قوم موسی **أَتَتَّخِذُنَا** ... **هُزُوًا** ... یعنی ما را
... هزؤ ... اهل هزؤ ... یعنی ...
... قول موسی ...
... موسی ... **قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ** گفت موسی
پناه میگیرم بخدا **أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ** ... موسی ...
... و صلاح کند ...
... ایشان ...
از ... ایشان ... و گفتند ... و قول

صنعاً

صیح

امتکم هزء

[illegible] ... اختلاف کرده‌اند ... [illegible]

کوساله ... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

[illegible] ... ابو الحسن اشعری ... [illegible]

[illegible] ... الذین هم یا قوم لا تتبعوا الهوی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خدای تعالی ... [illegible]

[illegible]

قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ... [illegible]

[illegible] ... **قال** گفت موسی که **انه یقول** ... [illegible]

انها بقرة لا فارض ولا بکر ... [illegible] ... **عوان بین ذلک** ... [illegible]

[illegible] ... **فافعلوا ما تؤمرون** ... [illegible]

[illegible] ... **قالوا ادع لنا ربک یبین لنا** ... [illegible]

... **ما لونها قال انه یقول** گفت موسی که ... **انها بقرة صفراء** ... [illegible]

فاقع لونها شرها نه زردی او بنهایت رسیده باشد بر وجهی که تسر الناظرین شاد کرداند و مبتهج و مسرور سازد
آن کسانی را که نظر کنند کاش را بوی فقوع بمعنی خلوص الصفرة است و لهذا اصفر ازان مؤکد میشود میگویند اصفر فاقع
مثل اسود حالک و اسناد لون با آنکه صفت صفرا است بجهت ملابست لون است بصفرا و در این اسناد مزید تاکید است کانه قیل صفرة
شدیدة الصفرة صفرتها و حسن تفسیر آن نموده بانکه سودا است فاقع التی لا یشتد سوادها و جها لان صفرتها بنابر این تفسیر نموده اند و مثبتا
که تعبیر بصفرا از سودا بجهت آن باشد که صفرا از مقدمات سواد است یا آنکه بر وفق سواد ابل صفره می باشد و در این نظر است زیرا
که صفرة باین معنی مؤکد بفقوع نمیشود و اصل سرور لذتی است در قلب نزد حصول نفع یا توقع آن و چون هنوز اشتباه
ایشان باقی بود باز این جهت تکرار سؤال اول کردند بجهت استکشاف زیاده بودن آن نکو قالوا ادع لنا ربک گفتند بموسی
که بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا تا آشکارا کند از برای ما ما هی که آن چه کار است کار
کننده است یا در صحرا چرنده است و بعضی از آن بجهت آنکه تکرار سؤال کفتند که ان البقر بدرستی که گاوان
تشابه علینا متشابه شده اند بر ما چه بسیار اند و تذکیر فعل باعتبار لفظ بقر است و انا
و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدا لمهتدون هر آینه راه یافتگانیم بآن گاو
مقابل ما میل از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آنکار را
نیافتندی و مشایخ ما باین احتجاج کرده اند بر آنکه همه حوادث باراده حق تعالی است و بر آنکه امر گاه هست که متعلق
میشود از اراده و اگر نه وقوع شرط بمعنی خواهد بود و این قول باطل است چه آن مستلزم آنست که اراده
حق سبحانه متعلق شده باشد بعد و بث زنا و شرب خمر و غیران و موجب آنکه حق تعالی امر بما نهی که خلاف مصلحت
و حکمت باشد چه مصلحت لازم اراده است پس بر تقدیر انفکاک امر از اراده مصلحت منتفی خواهد بود تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و جواب از احتجاج ایشان آنست که مراد از شرطیه آنست که اگر حق تعالی اسباب لطف و توفیق ما اعانت بنمایند
بآن طریق که تبیین آن بآن داده کرداند و بعضی مخصوصه هر آینه ما بعد از حدوث بیان راه یابیم و امر حق تعالی ایشان را
نقل بقره مانند امر او است که آن ابا ما کرد موقوف است با اسباب لطف و توفیق و تفکر و تدبر ایشان در آن پس
اراده او موقوف بآن باشد و این معنی مستلزم قول مذکور نیست تا احتجاج بآن توانکرد و معتزله گفته اند که
این کلام دالست بر آنکه اراده حق تعالی حادث است ای تحدث مشیة الله و بعضی جواب از این داده اند که تعلیق
باعتبار تعلق است حاصل که چون بنی اسرائیل طلب تبیین کردند در بقره و جهیکه رفع تشابه شود قال
گفت موسی ایشان که انه یقول بدرستی که حق تعالی میگوید که انها بقرة بدرستی که آن گاو است لا ذلول
نه رام کشته و نرم شده که بحکم رایع تثیر الارض بشورانند و منقلب سازند زمین را و لا تسقی الحرث
کرانیده که کشت را الا ذلول صفة بقره است بمعنی غیر ذلول و لا ثانیه مزیده است برای تاکید لا اولی و این هر دو فعل
صفة ذلول اند کانه قیل غیر ذلول مثیره و ساقیه یعنی آنکاو متصف است بانکه مذلل و رام نیست که شورانند
زمین و آب دهند آن باشد بلکه آن مسلمة درست باشد نه ناقص شده است از همه کارها او بر خود رها میکنند و تنها
آنکه وا رسته شده است از عیوب یا خالص کردانیده شده است و مأخوذ از سلم له کذا اذا خلص له لا شیة نیست
هیچ رنگی که مخالف سائر رنگ وی باشد لا شیة نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ دیگر وی باشد فیها در وی
که شیء و سائر ... است شیة مصدر وشاه و شیا و شیة است ای خلط بلونه لون آخر و چون بنی اسرائیل
صفات مذکوره که موجب رفع تشابه ایشان بود شنیدند قالوا الآن گفتند اکنون که این صفتهای بیان کردی جئت
بالحق آوردی راستی را یعنی حقیقت از اسپانکو بعد و تمام صفة از روشن تر کفتی بر آنها پس تفحص آنکاو کردند
و از همه ... آن پسر که مذکور شد یافتند و نام آنکاو مذهبه بود و بجهت سوی آن از سر در هم مجاوز شود و هر چند که
او آن فروختن ابا می نمود ایشان در بهای آن افزوده میدادند تا قرار باین داد که پوست از پر از زر کنند و باو دهند پس آن
کار قیمتها بیان فروخت فذبحوها پس بکشتند آنرا و نکشد در تنبیح این نوع کار و آنکه تا سر در نشین کوسا له پرستان
بود باشکه کار تحسین ما آنکه در بها بر حسن است و ... حال قابل ذبح است بهر کار و هائی دیگر بطریق اوله مزار و رد با خبر
باشند تعباده آ لقصه از ذبح کردند و ما کادوا یفعلون و نزدیک نبود که بکنند آن کار را یعنی ایشان
نخواستند که آنرا ذبح نموده بکشتند بجهت کرانی بهای آن و آمادة مرتبه الحال اظهر بدنان راضی شدند و از کشتن
و تا بجهت خوف فضیحت در ظهور قاتل نخواستند که بکشند کاو را و با نزدیک مانند شده بود که سوال از منتهی سازد
بجهت کثرت مراجعات ایشان و تطویل آن بلانکه کا دارا فعال مقاربه است که موضوع است برای قرب خبر به سبیل
حصول و چون نفی بر او داخل شد نزد بعضی معنی اثبات است مطلقا و نزد بعضی آنست که اگر ماضی است معنی



اثبات است و اگر مستقبل است معنی نفی و صحیح است کمان مانند سایر افعال است وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ منافی قَذَبَحُوهَا
نیست بجهة اختلاف وقتین زیرا که معنی انستکه ما قاربوا اَنْ يَفْعَلُوا حتى انتهت سُؤالاتهم وَانْقَطَعَتْ عِلَلُهُمْ فَعَلُوا كَالْمُضْطَرِّ الْمُلْجَأِ اِلَى الْفِعْلِ وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا این اول قصه مذکوره است و مقدم قوله وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا
بَقَرَةً تا بقوله وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ بر بهجها استقلال است بنوعی دیگر از مساوی و مقابح ایشان که ان استهزا
است با امر و استقصا در جمیع در سؤال و ترک مسارعت با امتثال و معنی آن اینستکه یاد کنید و قتیکه کشتید یکنفر را
که عامیل بود یا پسر او فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا پس اختصام و اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی هر یک که
او را کشته و اصل اِدّٰرَءْتُمْ تَدَارَءْتُمْ بود بمعنی تدافعتم تا را در دال ادغام کردند و بجهة انکه ابتدا بساکن محال است همزه
مکسوره در اول آن در آوردند و تدارا و ادرا بمعنی اختصام جهة انستکه هر یک از مخاصمین در صدد دفع یکدیگر کردند
و یا انکه ادرا بمعنی جود یا فع است که ان تدافع است چه هر یک طرح قتل میکردند از نفس خود و بخاصم خود نسبت می
دادند وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدا بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ آنچیزی که هستید شما که
میپوشید آن را از قتل یا حق و آعمال مُخْرِجٌ بجهة انستکه بمعنی مستقبل است نه اعمال باسط فیه زیرا که حکایت حال
ماضیه است فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ عطف است بر ادّارءتم و ما بین معطوف و معطوف علیه جمله معترضه است و ضمیر
راجع بنفس است و تذکیر بنابر تا ویل است بشخص یا قتیل یعنی گفتیم ما شما که مقتول را بِبَعْضِهَا به پاره از آن گاو که بنحو
او بود مانند با گوش یا زبان و یا استخوانی از آن گوشت پاره که بین الکتفین است علی اختلاف الاقوال و چون بزدی
زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتل خود را بگفت و آن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال
او را عمو بربه بقتل رسانیده بودند یا پسر عم مقتول بود چنانکه گذشت و بعد از بیان معلوم گردید قاتل خود فی الحال
بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِ اللّٰهُ زنده گرداند خدا الْمَوْتٰى همه مردگان را در
روز بعث این کلام یا الست یا بجهة محذوف است در کلام سابق ای فضربوه فحیی یعنی بزدند بر آن مقتول پاره از گاو را
پس زنده شد وَيُرِيْكُمْ و می نماید شما احظاب با آنجماعتی است کرده مجلس احیای عامیل بوده اند و محتمل است که خطاب
با منکران زمان حضرت رسالت باشد یعنی ای عقلا انکار حشر میکنید که حق تعالی می نماید شما اٰيٰتِهٖ دلایل
قدرة خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما یعنی بازاده اینکه شما تَعْقِلُوْنَ فکر کنید و در یابید این را و
یا بجهة انکه عقل شما کامل شود و بدانید که کسیکه قدرة دارد بر زنده گردن نفسی قادر است بر احیای همه نفوس
قادر خواهد بود و اینکه حق تعالی احیای آن مقتول نکرد ابتداءً بلکه ان را مشروط ساخت بر زدن بعضی از گاو
مذبوح مشخص معین بر مقتول بجهة انستکه این متضمن تقرب است و ادای واجب و نفع یتیم و تنبیه بر برکة توکل و شفقت
بر اولاد و میمنت بر والدین و اشعار بر انکه حق طالب انستکه تقدیم قربت کند پیش از قصد مطلوبه و معرفت
اخبار بشی احسن و پرهیز نماید و دلالة بر انکه مؤثر حقیقی مسبب است نه سبب و انچه در مرده بیکدیگر نوالد حیوة
عین معقول است و دیگر ایما است بانکه هر که خواهد که طاعة خود را بشناسد تا در آن نازا و سعی کند و موت
حقیقی را او چنانکه طریقش انستکه ذبح بقره نفس خود کند که انقوه شهوتیه است تا حرص و شره و صبر از ماندابل
شده و ضعف کبر لاحق ان نشده معجب و رایق المنظر باشد و مذلل نبا شد در طلب دنیا و مسلم باشد از تدنس
بحطام ان و مخلوط نباشد بلوثی از مقابح بر وجهیکه اثران تذکیه بنفس او رسیده زنده شود به حیوة طیبه و حقیقت
حال بر او منکشف شده از تدارء و نزاع میان عقل و وهم او مرتفع گردد و در اوایل این قصه کلا لست بر صدق نبوة نبی ما
چه حق امض اخبار بنی اسرائیل را با ایشان اعلام نموده بر وجهی که هیچکس را ممکن نیست آن سخن مگر که کتب اولین را خوانده
باشد یا بطریق وحی یا مستمع باشد و معلوم که عالم آنحضرت بوده اند مصدق قول او گردیدند در این اخبار
با انکه میدانستند که امیت و هیچ کتابی نخوانده پس این اخبار از صادق و بجهة ساطعه باشد در ثبوت نبوة آن
بر ایشان و چون حق تعالی ذکر معجزه تامه و دلایل ظاهره نمود بر بنی اسرائیل در عقب آن بیان طغیان و عصیان
ایشان بعد مجوزها بقوله ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از
پس زنده شدن آن مقتول یا بعد از جمیع آیات و معجزات که تعداد آن نموده شد خطاب راجع است با اولیای مقتول
یعنی با انکه از برای شما مقتول را زنده کردانیدیم تا قاتل خود را برای شما بیان کرد و یا راجع بجمیع بنی اسرائیل است
که با وجود مشاهده آیات مذکوره سخت دل شدند و انقیاد نکردند قساوه عبارتست از غلظ با صلابة هم
چنانکه در حجارت است و قساوه قلب مثلست در نبو آن از اعتبار و تذکر و ذکر تم از جهة استبعاد قسوة است یعنی
با انکه آیات مذکوره موجب لین قلبست دل شما غلیظ و سخت شد فَهِيَ پس دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ



مانند سنگ سخت و درشت یعنی در درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت‌تر است از سنگ از روی قساوت و غلظت یعنی در قساوت
مثل حجاره است یا زیاده بر آن و یا قلوب شما مثل حجاره است یا مثل چیزی که سخت‌تر است از حجاره در قساوت مانند حدید
پس بنا بر این معنی مضاف حذف شده باشد و مضاف الیه قائم مقام او شده و تقدیر آنکه فهی مثل الحجارة او مثل ما هو اشد
منها قسوة کالحدید و چون اشد متضمن مبالغه است و دلالت بر اشتداد قسوتین و اشتمال مفضل بر زیاده از این
جهت نگفت که او اقسی منها و او برای تردید است و معنی آنکه هر که معرفت دارد بحال قلوب ایشان تشبیه آن میکند
بحجاره یا بچیزی که قساوت آن بیشتر است و یا او بمعنی بل است یعنی دلهای ایشان مانند حجاره است بلکه
سخت‌تر از آن مثل وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ چنانچه از ابن عباس مرویست که ایشان صد و چهل هزار بودند
پس او در کلام منقطع است و یا از برای تخییر از قبیل جالس الحسن او ابن سیرین ای ان شبهت قسوتها بالحجارة اصبت
وان شبهتها بما هو اشد اصبت وان شبهتها بهما جمیعا اصبت و یا بمعنی واو است کقوله او یتوب علیهم ... که بعضی
... است یعنی قلوب ایشان مانند حجاره است در وقتی و سخت‌تر از آن در وقتی دیگر بعد از آن بیان اشدیت
قلوب ایشان میکند از حجاره بقوله وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی از حجاره لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ
یعنی آن سنگیست که میشکافد و روان میگردد از آن جویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لَمَا
يَشَّقَّقُ آنچیزیست که میشکافد فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می‌آید از آن آب ...
مبین ... است و ثانی تا بعد ... و اول تفجر است و ثانی ...
... وَإِنَّ مِنْهَا
و بعضی دیگر از آن لَمَا يَهْبِطُ آنچیزیست که فرود آید ... مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
از خوف و ترس خدا حاصل معنی آنکه حجاره متاثر و منفعل میشود بانوجه که بعضی از آن منشق میشود و آب
از آن بیرون میرود و انهار از آن منفجر میشود و بعضی از آن از اعلای جبل بزیر میشود ... امتثال
امر ... قلوب ایشان ... و چون ...
است ... در حالی که ... حجاره ... و ... منشق ...
است ... سنگ ... عظیم ... عقل ...
باشد ... قرآن ... لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا
مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ و در حدیث آمده ... إِنِّي لَأَعْرِفُ حَجَرًا بِمَكَّةَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُبْعَثَ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ یعنی
سنگی ... که سلام بر من میکرد پیش از آنکه مبعوث شوم و اکنون میدانم که آن سنگ کدام است ...
که این ... عقل بوده ... بعد از آن ...
... ایشان ... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ...
شما ... عذاب الیم و عقاب عظیم ... معاقب خواهد کرد ... بعد از آن
... قطع طمع ... ایمان ... بخطاب حضرت رسالت ... و سایر اهل ایمان ... أَفَتَطْمَعُونَ
آیا طمع میدارید أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ آنکه تصدیق کنند یهود ... ایشان باسلام
... سبب ... طمع ... ایمان ... ایشان ...
اسلام وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان یعنی از آن هفتاد کس که
بواسطه ... يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ میشنودند کلام خدا را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس
میگردانیدند ... مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ از پس آنکه دانسته بودند ... حقیقت ...
و ... چون بیان قوم ... کفتند ما سخن خدا ... شنیدیم ...
... وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان
میدانستند که افترا میکنند ... زمان حضرت رسالت ... صلی الله علیه و آله
و معنی آنکه ... میشنودند ... تحریف ... صفت ...
... میکنند ... تفسیر میکنند ... ایشان ...
ایشان ... بوده باشند ... کلام ... افترا کنند ...
پس ... ایشان ... در زمان شما ... آنچه
میکنند تابع رؤسای خود ... تحریف ... شرح ... داده



در قتادتی و قضایا و جمیع امور دینی بهرست آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
یهودان یعنی از این در مدینه داخل نشوند چه از آمدن ایشان باین صوب فتنه و آشوب ظاهر میشود پس بعضی
از منافقان یهود اول روز پیش پیغمبر می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز باز کشته بیاران خود می
پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهودان الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده
اند یعنی اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله قَالُوا آمَنَّا گویند که ما گرویده ایم بانکه محمد رسولست که
در توریة نشانهای او واقع شده وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ بعضی از ایشان
بیرونی که ظاهرا و باطنا کافر بودند قَالُوا گویند بانکه اقرار بنفاق ایشان را بر سبیل تقریع که أَتُحَدِّثُونَهُمْ
آیا حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بانچه کشاده است خدای ابواب دانش آنرا
عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما و قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول قرآن اصحاب حضرت را از
نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان مانند کعب و حیی از آن آگاهی یافته
انرا منکر شدند و منع ایشان کرده گفتند که آیا شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمه
کنند و حجت گیرند بر شما بان عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی احتجاج نمایند بر شما بانچه
انزال کرده پروردگار شما در کتاب شما ذکر محاجه بکتاب خدا و حکم او بعنوان محاجه نزد او از قبیل آنست
که کسی گوید عند الله کذا و مراد این باشد که انه فی کتابه و حکمه و گویند عند ربکم یعنی عند ذکر ربکم است
و یا بما عند ربکم و یا بین رسول ربکم زیرا که اعتقاد ایشان آنست که ... نیست و قوله أَفَلَا تَعْقِلُونَ از تتمه
کلام ملامت کنندگان است یعنی آیا چرا در نمی یابید این معنی را که اسرار خود با خصم در میان نهادن از
خطا است یا خطاب است از خدا بمؤمنان و متصل با فتطمعون و معنی آنکه ای مؤمنان چرا تعقل نمی کنید در حال ایشان
تا قطع طمع کنید از ایمان ایشان آنچه مجاهد تقریر کرده آنست که سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول خدا از جنگ
احزاب فارغ شد و قصد حصون بنی قریظه و بنی نضیر کرد پس اهل اسلام حصون را احاطه کرده بر گرد آن خیمه
زدند و امیر المؤمنین علم رایت رسول الله صلی الله علیه و آله در دست داشت و چون آمدن بان حصن
رسول صلی الله علیه و آله ویرا گفت یا علی برو بیر که خدا و یقین بدان که حق تعالی ناصر تو است و زمینها
و سراهای ایشان را بمن وعده داده است و سوگند میخورم بان خدائیکه ترا بر عمرو بن عبدود ظفر داد که ترا مخذول
نگرداند پس امیر المؤمنین علیه السلام بر در حصن آمد اهل حصن چون ویرا دیدند خوف عظیم در دل ایشان
افتاد یکی گفت جائکم صاحب محمد و دیگری گفت قتل البکم قاتل عمرو و کسی دیگر از کنار حصن آواز داد که قتل
علی عمروا صاد علی صقرا قصم علی ظهرا هتک علی سترا ابرم علی امرا امیر المؤمنین ندا شنید شکر
بجا آورده اند و چون ساعتی بجا مکث فرمود ایشان بکنار حصن آمدند و با زبان بد دشنام و سفاهت کشادند
آنحضرت فرمود که خواستم باز گردم و بگذارم که رسول بیاید و این سخنها نشنود در این خیال بودم که پیغمبر بیامد و این
سخنها را بشنید آواز داد که یا اخوة القردة والخنازير انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين
چون این کلام بشنیدند گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی آنحضرت بکریم و حلیم خو
ساکت شده برگشت ایشان چون قول یا اخوة القردة والخنازير شنیدند گفتند محمد از کجا دانست که بعضی
از اسلاف ما بقرده و خنازیر مسخ شده بودند الا آنکه از یاران ما کسی او را باین اخبار کرده پس بعضی
دیگر ملامت کرده گفتند اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون حق تعالی این آیه
مذکوره را انزال فرمود و بعد از ان در جواب ایشان گفت أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمی دانند یهودان أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ آنکه بحقیقت خدای تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند و از جمله آن اسرار ایشان است کفر خود را و اعلان اسلام را و اخفای عداوت حضرت رسالت
و سایر مؤمنان و اظهار مودت آن حضرت و اهل ایمان و اخفای آنچه بر ایشان نازل شده از نعوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اظهار غیر آن و تحریف حکم از مواضع خود و معانی آن و اکثر مفسران بر
تفسیر این گفته اند که آیا یهودان نمیدانند که حق تعالی سر و علانیه ایشان را میداند پس ...
در حقیقت منع میکنند تحدیث با چه حق است و حال آنکه معترف اند بان و عجز ما جد آن پس ...
... که حق تعالی دانای اسرار و پنهانی است ... که ظاهر ...
شاهد باطن خود ... وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ ...

ما آمدیم تا با شما ... کرویده ایم

و یا آنکه ... که خطا کردند با شما ... پروردگار شما ... گویند که ... حق ... شما ... نیست



و نمی‌شناسند آنچه در تورات است از جمله ایشان اند که علم قراءت و کتابت ندارند تا مطلع شوند باحکام تورات و آنچه در وی است پس ایشان نمی‌دانند إِلَّا أَمَانِيَّ
استثنا منقطع است یعنی لیکن میدانند آرزوهای خود را آرزو آنست که معتقد ایشان است که آنچه در تورات است موافق هواهای ایشان است و از جمله
آنست که عقیده دارند صحیح عقیده‌های ایشان در زعم که از علمای خود می‌شنوند که بهشت خاص برای ایشان خواهد بود و آباء و اجداد ایشان برای ایشان شفاعت خواهند کرد و غیر
از همین قبیل که قالت الیهود عزیر ابن الله و امانی جمع امنیت است و در اصل هر چیزی که انسان در نفس خود تقدیر کند و آرزو کند موافق طبع مرغوب
باشد و اشتقاق آن از منی است که بمعنی تقدیر است لهذا اطلاق آن بر کذب می‌کنند زیرا که هیچ معنی باشد برای آنچه قراءت کنند چه قاری تقدیر کلمات و
حروف در نفس می‌کند از قراءت می‌کند حاصل معنی آنست که همه آن معتقدات که بنا بر محض تقلید از محرفین فرا گرفته اند و یا موعید که از نیرنگ
ایشان شنیده اند از اینکه کسی دیگر غیر از یهود به بهشت نرود و آتش مس نکند ایشان را مگر ایاما معدوده و نزد بعضی استثنا متصل است و معنی آنکه
مگر که قراءت می‌کنند بر وجهی که از معانی آن در معرفت معنی و تدبر در آن بلکه محض تلفظ است و بنا بر این امانی ماخوذ است از قول شاعر که
تمنی کتاب الله اول لیله تمنی داود الزبور علی رسل و از این قبیل است قوله تعالی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته و این قول مناسب وصف ایشان نیست
بامیت وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می‌برند بدون علم و یقین یعنی آنچه می‌گویند محض گمان است و اصلا علم ندارند
و از این سبب یقین نمی‌گویند که ... منکر الملائک ظن ... اعتقادی که غیر قاطع باشد و اگرچه صاحب آن جازم باشد مانند اعتقاد مقلد
در فروع ... شبهه که او را فارغ از شبهه باشد ... تقلید ... آنچه ... با جزم ... علم ... و منصفان
... بواب ... جمیع ... و اجب ... اگرچه ظالم باشد چه ... آن ... واجب ... آنکه
بود ... عدم اکتفا ... تلاوت از ... فَوَيْلٌ ... تقریب ... قول سابق
و ویل بمعنی ... هلاک ... ویل نام وادی ... در دوزخ که اگر کوه‌ها را در آن اندازند ... از ... شدت ...
جیحون ... اگر ... کوه‌ها ... آنجا ... هرگاه بنی آدم ... جبل ... باشد معنی آنست که در دوزخ موضع
است ... از ... ایشان باشد ... جبل ... باشد ... اصل ... است ... از آن
... آنکه ... علم ... عقوبت ... جبل ... چنانکه
... عقوبت ... جبلی که در جهنم است لِلَّذِينَ مر آنان راست که يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ
نوشته‌اند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود ... ذکر بایدیهم جهت تاکید است که قولک کتبته بیمینی یعنی
خود مباشر کتابت ... ثُمَّ يَقُولُونَ پس می‌گویند هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ این نوشته از نزد خدا است ...
می‌کنند لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند بعوض آن ... ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک ... از اغراض دنیا ...
اغراض دنیا اگرچه ... قلیل ... از عقاب ... قلیل ... علمای یهود ...
... شوم صفت ... تورات ... است ... سیاه چشم ...
... آخر الزمان ... چشم سفید ...
فَوَيْلٌ لَّهُم پس ویل مر ایشان را مِّمَّا كَتَبَتْ از آنچه نوشته است أَيْدِيهِمْ ... کلام محرف وَوَيْلٌ لَّهُم و ... ویل مر ایشان را مِّمَّا يَكْسِبُونَ
از آنچه کسب می‌کنند ... رشوه ... اکل حرام ... کسب ...
... پیغمبر آخر الزمان ...
... تورات ... اسلام ...
... صفت ... پیغمبر ... تورات نوشته شده ...
... صفت ... نوشته شده ...
... علمای ... ایشان تکذیب قول
ایشان می‌کنند که ... آتش ... قَالُوا ... لَن تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند
آتش دوزخ ... إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً مگر ... ایام ...
... هفت هزار ...
... ایشان ...
... ایشان ... ایام ...
قول ایشان ... قُلْ بگو ای محمد ... جواب ایشان ... أَتَّخَذْتُمْ آیا گرفته اید عِندَ اللَّهِ عَهْدًا از نزد خدا ...
... فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ جواب شرط ... أتخذتم عند الله
عهدا فلن یخلف الله وعده یعنی اگر فرا گرفته اید ... خلاف نکند ... عهد خود را ...
... الا من اتخذ عند الرحمن عهدا و هو قول لا اله الا الله ... أَمْ تَقُولُونَ ... می‌کنید

عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بر خدا آنچه عهد نا نیده آن معنا لغیر استفهام است بر سبیل انکار بوقوع احد معنیین کدام یکی از این دو امر است که حد
یا ام منقطع است بمعنی بل بر سبیل تقریر و تقریع یعنی بلکه از افترا می کنید بر خدا آنچه اگر علم با آن ندارید و قوله بَلٰى اثبات آنچه نفی کرده بود
از مساس نار و ابتلا ایشان بدو زمان قلیل بعد معنی طویل بر خلاف آنچه گمان بود و حکم و برهان باشد بر بطلان قول ایشان مخصوص بجواب یعنی بمعنی آنست که ایشان
میگوید بلکه هر آینه ایشان را دوزخ باشد مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که کسب کند خصلت قبیحه که آن شرکست وَأَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهٗ و فرا گیرد
او را گناه او و فرق میان سیئه و خطیئه آنست که سیئه در چیزی است که مقصود بالذات باشد و خطیئه غالباً در جائی است که مقصود بالعرض
باشد از کار دیگر کسب بمعنی جلب نفع است و تعلق او بسیئه بطریق تهکم است و احاطه خطیئه با وی بمعنی آنست که او
مستوجب شود و شامل همه احوال او گردد تا آنکه نماند چیزی از جوانب او که خالی مانده باشد و اینکه از حقیقت
باشد که بمنزله دیگری شود که هیچ جانب او خالی نباشد و آن اکثر دل ... باشد خطیئه محیط او مخواهد
بجهت اعتقاد صحیح لهذا سلف تفسیر خطیئه بکفر کرده اند و تحقیق آنست که هر که گناهی کند و توبه نکند از آن گناه استیلا او میکند بمعاوده
مثل آن تا آنکه ... گناه کبیره ... تا آنکه ... مستوجب منکر ... و الخاطر میکند پس بطبیعت او ...
مشغول ... منع ... دیگر ... او شود ... مکذب کسی ... شود ... که نام ... آن
در ... ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِيْنَ اَسَاۤءُوا السُّوۡۤاٰۤى اَنۡ كَذَّبُوۡا بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و لهذا قال الجلال ... فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که متصف اند
بان صفت سیئه و خصلت قبیحه اَصۡحٰبُ النَّارِ اهل دوزخ اند و ملازمان آتش ... آنکه ... ملازم اسباب آن بودند هُمۡ فِيۡهَا
خٰلِدُوۡنَ ایشان در آن آتش جاوید مانند ... مراد با ... اهل ایمان نباشد ... خطیئات بوده باشند
... باشد ... خلود ... اهل ایمان ... اهل ایمان ...
... ایشان ... خطیئات ... دوزخ باشند ... کفار ... ایشان ... معصیت ... باشند
... ایشان ... دوزخ ... قلیل باشد ... خطیئه ... عباس ... مجاهد ... کفر
چون ... مومن گناهی کند نقطه سیاه بر دل او پدید آید ... گناه ... سیاهی زیاده ... دل او سیاه گردد ... احاطه
کفار ... اهل عصیان ذکر ... اهل ایمان ... صالحه ... وَالَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا و آنانکه گرویدند
بخدا و ... وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ کردند عملهای نیکو و پسندیده اُولٰٓئِكَ اَصۡحٰبُ الۡجَـنَّةِ آن گروه اهل بهشت اند ملازمان
هُمۡ ... ایشان فِيۡهَا خٰلِدُوۡنَ در بهشت جاوید باشند ... عطف عمل صالح بر ایمان ... ایمان ... اگر
... کلام ... بیان ...
وَاِذۡ اَخَذۡنَا و یاد کنید چون ... در توریت مِيۡثَاقَ بَنِىۡۤ اِسۡرَآءِيۡلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب ... بایشان که لَا تَعۡبُدُوۡنَ اِلَّا اللّٰهَ
مپرستید ... پرستش ... عبادت ... لا تشهد ...
... لا تعبدوا ... وَقُوۡلُوۡا ...
... لَا تَعۡبُدُوۡا اِلَّا اللّٰهَ ... ان لا تعبدوا ... بوده ...
... ان لا تعبدوا ... جواب قسم
... حمزه و کسائی ... خوانده اند
... وَبِالۡوَالِدَيۡنِ ... کلام ...
کنید ... اِحۡسَانًا نیکوئی کردنی ... وَّذِى الۡقُرۡبٰى ...
... وَالۡيَتٰمٰى ... پیش از بلوغ ... وَالۡمَسٰكِيۡنِ ...
... وَقُوۡلُوۡا لِلنَّاسِ حُسۡنًا
... حسنا ...
... حمزه و کسائی حسنا خوانده اند ...
کلام ... وَاَقِيۡمُوا الصَّلٰوةَ ... وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ...
... ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ پس پشت کردید ... عهد ... کلام بر طریقه التفات است از غیبت
بخطاب ... اِلَّا قَلِيۡلًا مِّنۡكُمۡ مگر اندکی از شما ...
و کسانیکه اسلام ... ایشان وَاَنۡتُمۡ مُّعۡرِضُوۡنَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید ... توریت ...
... اعراض ... میثاق ... اعراض ...
... ایشان ... میثاق ... توحید ... تعظیم ...



وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا

إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ

مِنْ دِيَارِكُمْ

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ

ذلك علی ایشان ... اخرجتم ... عقوبت ... وهو قوله وان یاتوکم اساری

تفادوهم وقوله تعالی تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ تفسیر جمله سابقه است یعنی شما ای گروه یهود که اسلاف شما بودند ... می‌کشید اهل خود را همچنانکه

ایشان میکشتند ... یعنی شما ... هؤلاء تأکید است

جمله ... خبر یعنی شما میکشید اهل خود را یا هؤلاء بمعنی الذین باشد ... یعنی شما آنکسانید که میکشید اهل خود را و

تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ و بیرون میکنید گروهی از خود مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ حال است از فاعل

تخرجون یا از مفعول ... و تظاهرون یعنی ... اخراج میکنید جماعتی را از خود از دیار خودشان در حالتیکه هم پشت میشوید

بر ایشان ... مغلوب شده ... بِالْإِثْمِ ... وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی ... مستحق میشود

بسبب آن ... قریظه و نضیر ... مقاتله کردند ...

مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج قریظه با اوس ... بنی نضیر با خزرج ... حلیف خود را

قتال ... ایشان ...

کردند وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بیایند بشما أُسَارَىٰ ... تُفَادُوهُمْ ...

... كقوله أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ ...

... وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ...

... أَفَتُؤْمِنُونَ ...

بِبَعْضِ الْكِتَابِ ... وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ...

... فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ ... إِلَّا خِزْيٌ

... فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...

... وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ

... إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ...

... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ...

...

... أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

... بِالْآخِرَةِ ... فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ ...

... وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ...

... عذاب ایشان ...

قیح [illegible]

ح [illegible]

ببعض [illegible]



الاشیئا اکنون که دنیا بدنیا تغیر شد یعنی بنا از براخرت اختیا کند و کسی که شقاوت او را لازم بشد این کس بشد که بخود زا بد بشاعت نفرت شد
در عیلداران ذکر بغیر کتاب و پیغمبران ایشان بسیار و کفران ایشان بتکذیب در مقابل از بهر منکونید **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى** بدرستی
که ما عطا کردیم بموسی **الْكِتَابَ** توریت را که جامع احکام شریعت ایشان بود **وَقَفَّيْنَا** و از پی در آوردیم **مِنْ بَعْدِهِ** از پس موسی **بِالرُّسُلِ** پیغمبران را
بر تفا مر ایشان قفاه اتبعه و تفاه ... در عقب موسی فرستادیم پیغمبران را چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان
و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل والیاس و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام **وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** و دادیم عیسی پسر مریم را علیهما السلام **الْبَيِّنَاتِ**
نشانها و روشن و معجزات ظاهر ... که مصدق نبوت او بود چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص و اخبار بمغیبات و انجیل که متضمن ابطال ... احلال
حرام و حرمت ... باطل و عیسی ... منسوب ... متولد بود که شفاعت از عیسی ... کریم مریم ... بمعنی خادمست و گویند که مریم بلغت عبرانی ... در مقابل ...
... **وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ** و قوت کردانیدیم او را بروح پاک ...
... اضافه روح بقدس ... چنانکه ... حاتم الجود ...
با جبرئیل ... روح عیسی ...
و اختصاص ...
نکرده بود ...
... اسم اعظم ...
...
...
...
...
...
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ ...
... **اسْتَكْبَرْتُمْ** ... **فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ**
... **وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ** ...
...
...
...
...
...
...
وَقَالُوا ... **قُلُوبُنَا غُلْفٌ** ...
...
...
...
...
بَلْ ... **لَعَنَهُمُ اللَّهُ** ...
... **بِكُفْرِهِمْ** ...
...
...
... **فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ** ...
...



ایمانا قلیلا پس ایمان می‌آرند اندکی یعنی مراد بقلّت عدم و نفی ایمانست یعنی هیچ چیز ایمان نمی‌آرند و بدین کرملتزمی و اراده عدم از قلّت در کلام عرب شایعست کما یقال قلّما یفعل
فلان و قلّما رأیته و بنکر قلیلا اکثر ازین عبارت است و تقلیلا منصوبست بقول ثابت است نزد بعضی منصوبست بر حال از ضمیر یؤمنون و هم قلیلا یعنی در حالتی که اندکند
ایمان و مرحبا اند مانند ابن سلام و اصحاب او و نزد بعضی تقدیر اینست که قلیلا ما یؤمنون که چند خبار کرده اند و فعل با و وصل کرده اند منصوب
ساختن و انتقوا موافق تفسیر اول است **وَلَمَّا جَاءَهُمْ** و آن هنگام که آمد بدیشان **كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ** نوشته از نزد خدا یعنی قرآن **مُصَدِّقٌ**
که تصدیق کننده است یعنی موافق است **لِّمَا مَعَهُمْ** مر چیزی را که با ایشانست یعنی توریت از توحید و نبوّت و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول دین **وَكَانُوا**
و بودند **مِن قَبْلُ** و حال آنکه بودند پیش از ورود آمدن این کتاب که در وقت اضطرار و در محاربه **يَسْتَفْتِحُونَ** طلب فتح و نصرت می‌کردند بدان کتاب و کسی
که آن را فرود آورده است بر کسی که هر گاه کفار عرب قصد ایشان کردندی ایشان دعا کردندی و گفتندی **اللّهمّ انصرنا بالنبیّ** المبعوث
آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوریة بار خدایا نصرت ده ما را به نبی که پیغمبر آخر الزمانست و در توریت وصف او می‌یابیم **عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** بر آنانکه کافر شدند
از مشرکان عرب یا آنکه معنی آنست که پیش از بعثت مر مشرکان عرب را می‌گفتند با علامتی که بر ایشان می‌شد یعنی ایشان را اعلام می‌کردند که زود باشد
که پیغمبر مبعوث شود و بیان می‌کند که ما چه می‌گوییم شما را اطلاع و تصدیق پیغمبر و کتاب او باشد و شما را می‌کشد مانند کشتن عاد و ارم و سین برای معنی طلب است
برای مبالغه است و اشعار بآنکه ایشان از نفس خود طلب فتح می‌کردند بر مشرکان و یا آنکه از یکدیگر طلب فتح و علم می‌کردند یعنی از علمای خود که پیغمبر آخر الزمان
ظاهر کی خواهد شد تا مشرکان را بقتال آورد و ما را از دست ایشان خلاص دهد **فَلَمَّا جَاءَهُم** پس آنوقت که آمد بدیشان **مَّا عَرَفُوا** آنچیز را که شناخته بودند
در توریت از خوی که محمد و قرآنست **كَفَرُوا بِهِ** کافر شدند بآن چیز ایشان را گمان بود که پیغمبر از بنی اسحاق باشد چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند و با جهت حسد
خوف بر خوردن ریاست ایشان انکار کردند **فَلَعْنَةُ اللَّهِ** پس لعنت خدا و دوری از رحمت او **عَلَى الْكَافِرِينَ** بر کافرانست که بدانستند چیزی که انکار
کردند آن را انکار کردند و عناد نمودند و اسم ظاهر در موضع ضمیر بجهت کفر ایشانست یعنی دلالت کند بر آنکه لعن بر ایشان بجهت کفر ایشان
بود و محمد را صلعم بی‌اللام برای عهد و معنی آنست که برای جنس باشد شامل جمیع کفار را و این داخل شدن ایشان در کلام دو بار است پس
بیان ذم ایشان می‌فرماید **بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ** و مانند است یعنی چیزی که مفسر فاعل بئس است و در تقدیر مستتر است و
اشتروا صفت است یعنی بد است چیزی که فروختند و بدل کردند بآن نفسهای خود را **أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ** مخصوص بذم است یعنی آن چیز آنست که کافر
می‌شوند بآنچه فرو فرستاده از جهت طلب کردن آنچه به شایسته نیست و حسد بردن بر آن از علت بکفر است **بَغْيًا** و علت آنکه فرو فرستاد
فضل یعنی کافر شدند بان بجهت حسد **أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ** برانکه فرو فرستد خدا **مِن فَضْلِهِ** از فضل خود که ازو کتابست مطلق وحی **عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ**
عِبَادِهِ بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد و او بر گزیده ساخته یعنی محمد **فَبَاءُوا بِغَضَبٍ** پس باز گشتند جهودان
از خدای **عَلَىٰ غَضَبٍ** بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر و دیگری بجهت حسد بر فضل خدا تو که محمد است یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل و ثانی بجهت انکار
محمد و قرآن و یا اول بجهت آنکه می‌گفتند عزیر بن الله و ثانی بجهت نگرویدن بمحمد و یا اول بسبب تغییر توریت قبل از بعث و ثانی بجهت انکار نبوت محمد و معنا
که منکر بر حجت باشد و ملازم آن **وَلِلْكَافِرِينَ** و مر کافرانست که منکر نبوت محمدند **عَذَابٌ مُّهِينٌ** عذابی خوار کننده یعنی عذابی که موجب اذلال
ایشان باشد بخلاف عذاب مؤمن عاصی چه آن بسبب تطهیر او بوده است **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گفته شود جهودان را که **آمِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ** ایمان آرید بآنچه
فرو فرستاده است خدا از انجیل و قرآن و سایر کتب منزله **قَالُوا نُؤْمِنُ** گویند ایمان می‌آریم **بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا** بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی
توریت **وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ** و در حالتی که کافر می‌شوند بدانچه غیر او است از کتابهای ایشان از قرآن و حال آنکه غیر او است از انبیاء و کلام
مستأنف است و مراد اصل مصدر است از طرف کرده شده اند و گاهی اضافه آن بفاعل می‌کنند از آنکه این در مصدر کنند از خلف و کاهی اضافه
ان بمفعول کنند و از آن تعبیر خواهند که از پیش آمدن است و هذا از اضداد شمرده اند دایما را اولست یعنی منکر شدند آنچه در خلف ایشانست
در عقب ایشان **وَهُوَ الْحَقُّ** و آنچه یعنی قرآن درست و راستست و از نزد حق تعالی فرو فرستاده شده **مُصَدِّقًا** در حالتی که تصدیق کننده است موافق **لِّمَا**
مَعَهُمْ مر آنکتابی را که با ایشانست بحال حقیقت که مضمون مقال ایشانست چون نگرویدند بآنچه موافق توریت است پس بتوریت نگرویده‌اند
و بعد از آن بر قول ایشان اعتراض می‌نماید بقوله **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که می‌گویند ایمان بتوریت داریم **فَلِمَ تَقْتُلُونَ** پس چرا می‌کشید **أَنبِيَاءَ**
اللَّهِ پیغمبران خدا را **مِن قَبْلُ** پیش از این زمان **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** اگر هستید گرویدگان بتوریت چه توریت مشتمل بر این مرتبه است پس اگر ایمان
شما بتوریت درستست چرا پیغمبران را می‌کشید و این خطاب بجهت زمان پیغمبر صلعم است که این فعل آبای ایشان بود و ایشان راضی بودند
بآن و بر آن عازم بودند **وَلَقَدْ جَاءَكُم مُّوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ** و بدرستیکه آمد بشما موسی با نشانهای روشن و معجزهای هویدا یعنی آیات تسع که
مذکور است و ایراد آن اینجا بتبع آیات موسی **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ** پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی **مِن بَعْدِهِ** از پس رفتن موسی بطور
وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه شما ستمکارانید بنهادن عبادت در غیر محل آن یا حال آنکه بودید با آلات و مستعد بودید که این حال مقتضی باشد معنی
اینکه و انتم قوم عادتکم الظلم یعنی شما گروهی هستید که ظلم و ستم عادت شما است و این فایده نیز این لفظ را است که تو میان این
و تنبیه آنکه طریقه ایشان با رسولان همین طریقت است موسی را نیز تکذیب کردند جنانچه بعد از این می‌فرماید که **وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ**
و یاد کنید چون فرا گرفتیم پیمان شما را **وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ** و برداشتیم بر زیر شما کوه طور را اگر بآن سبیل ازکوه آنکه قبول کنید ...

اوبلاد شام و گفتیم ایشانرا که **خذوا ما آتیناکم** فرا گیرید آنچه دادیم شما را یعنی توریت را بانچه در وی است [illegible] از احکام شرع
بقوة بجد و جهد تمام **واسمعوا** و بشنوید بسمع طاعت یعنی فرمان برید احکام او را **قالوا سمعنا** گفتند شنیدیم بگوش و
عصینا و نافرمانی کردیم بدل [illegible] گفتند که سمعنا و در خفیه با خود گفتند که عصینا [illegible]
از استماع [illegible] عصینا [illegible]
[illegible] **واشربوا** [illegible] **فی قلوبهم** [illegible] **العجل** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قل** بگو ای محمد [illegible] **بئسما یأمرکم به** [illegible] **ایمانکم** [illegible]
[illegible] هذا الامر [illegible]
[illegible]
ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان [illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قل** بگو ای محمد [illegible] **ان کانت**
لکم الدار الآخرة [illegible] **عند الله** [illegible] **خالصة** [illegible]
[illegible] **من دون الناس** [illegible] لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری [illegible]
[illegible] **فتمنوا الموت** [illegible] **ان کنتم صادقین**
[illegible] نحن ابناء الله واحباؤه [illegible]
[illegible]
[illegible] لا ابالی [illegible]
[illegible] علی الموت [illegible]
[illegible] الکعبة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یتمنین احدکم الموت [illegible] اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی [illegible]
الوفاة خیرا لی [illegible]
[illegible] **ولن یتمنوه** [illegible] **ابدا** [illegible] **بما قدمت ایدیهم** [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قد تمنینا الموت [illegible]
[illegible]
[illegible] **والله علیم** [illegible] **بالظالمین** [illegible]
[illegible] **ولتجدنهم** [illegible]
[illegible] **احرص الناس** [illegible] **علی حیوة** [illegible] **ومن الذین اشرکوا** [illegible]
[illegible]



... قوله ولتجدنهم احرص الناس على حياة ... ومن الذين اشركوا ... [illegible]

... [illegible] ... قوله يود احدهم

... الذين اشركوا ... يود احدهم يعني ... [illegible]

... لو يعمر الف سنة کاشکی عمر داده شود هزار سال ... [illegible]

... [illegible] ...

... وما هو بمزحزحه ... من العذاب ان يعمر ... [illegible]

... [illegible] ...

... والله بصير بما يعملون ... [illegible]

... [illegible] ...

... قل من كان عدوا لجبريل ... [illegible]

... فانه نزله على قلبك ... [illegible]

... مصدقا ... [illegible]

... لما بين يديه ... [illegible]

... وهدى وبشرى للمؤمنين ... [illegible]

[illegible] مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ [illegible]

[illegible] مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ [illegible]

[illegible] وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ [illegible]

[illegible] أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ [illegible] بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible]

[illegible] وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ [illegible]

[illegible]



صد ذکر از جانب کلها که وفا کوئیز را بخشید آن سعاذ بان سر بحاب و ابر نیز از صنعت برخیا نوشتند و بر ظهر آن ثبت کردند که هذا ما علّم آصف بن برخیا سلیمان الملک
یعنی این چیزیست که آصف برخیا سلیمان را آموخته و آن را در میان آدمیان شایع کردند و گفتند با ستر قوم سخنان ملائکه را فرا گرفته و آن را
تعظیم کامل می‌کردند و جمعی دیگر انکار کردند و ایشان گفتند این از کرده تعلیم مردمان کردند و سلیمان از اطلاع یافتند بر آن چون ان نوشتها را آورده
صندوقی نهاده مقفل ساخته و در زیر تخت خود دفن کرده و آصف را آگاه ساخته بود از آن در زیر سریر او پنهان ساختند و این خبر نیز شد و بعد
وفات او بود آن را از تخت وی بیرون آوردند و چنان ظاهر ساختند که سلیمان با این شعبده‌ها و سحرها پادشاهی می‌کرد و بجهة این بر جن و انس و
وحش و طیر مسلط شد همه اینها از سحر حکم خود کرد با سید شما نیز از آن با بناء بعد تا بر شهرها و سپید عملها و ملکها از این را کردند و گفتند معاذ الله که این چنین
تواند بود و از آن تبرا کردند و آن را سفله و جهله قوم از آن نوشتند و آموختند سلیمان را ساحر و شعبده دانستند و این در میان بهود مستمر بود تا آنکه بعهد بنی
در این نبی غلو کردند حق تعالی برای براءت سلیمان از سحر این آیه فرستاد که وَاتَّبَعُوا عطف است بر نبذ یعنی نبذ عهد کردند و پیروی نمودند جماعة یهود
مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ آنچه را که میخواندند بر آن و دیو آن و انس عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ در عهد پادشاهی سلیمان یعنی در زمان او و چه علی بمعنی فی آمده
و گویند معنی آنست که پیروی آن چیزی کردند که تابع آن شده بودند شیاطین در زمان سلیمان چه تلو بمعنی تبع آمده و مراد از سحر و سحر جنت و تلو بمعنی کذب
افترا است چنانکه قالوا علیه ای کذب یعنی تبع آن چیزی منکر شدند که شیاطین افترا می‌کردند بر پادشاهی سلیمان و از آن تتلو بصیغه مضارع و سبیل
حکایت حال ماضیست وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ و کافر نشد سلیمان بعمل سحر یعنی کفر چه این لا لذت آنکه سحر و عمل بدان کفر است کما قال امیر المؤمنین
الکاهن کالساحر و الساحر کالکافر و الکافر فی النار و هر که سحر باشد البته این معصوم خواهد بود وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ ولیکن دیو آن
کَفَرُوا کافر شدند با استعمال آن يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ حال است که می‌آموختند مردمان را جادو و غیر عمل آن و اضلال ایشان از جمله حالها
از منکر که فهم آن از سحر چیزیست که استعانت نمایند در تحصیل آن بتقرب بشیطان از ارتکاب قبایح و مشغول شدن بافعال کفر تا که مشتغل بشیطان
دانستن آن باشد در شرارت و خبث نفس چه تناسب در تضامّ و تعاون شرط است و آن چنانچه ساحر بی عقل و عمل و میشود و آنکه سحر و استعانت بنجاح
حیله میکنند مثل الات ادویه و زینت بسیار سیار در عین و حیل الا که سحر نیست و باطل آن فاسق شوند کافر نیست آن و تمیز آن از سحر سبیل تحقق است نا قرینه ایمان
متضمن معنی سحر باشد اصل از حیز است که سد این معنی باشد و قوله وَمَا أُنزِلَ عطف است بر السحر و مراد معطوف و معطوف علیه یکیست و عطف
تغایر اعتباری است یا آنکه معطوف نوعی از سحر است که اقوی از معطوف علیه است معنی آنست که بود آن تعلیم مرد آن منکر شدند آنچه را که فرو فرستاده شد
عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ و شهر بابل این منصوب المحل است بر ظرفیت یا آنکه حالست از ملکین یا از ضمیر انزل یعنی در حالتی که آن
دو فرشته در بابل بودند و با نزول سحر بر ایشان در بابل بود و این قول مشهور که سحر بوده است که آنکه در سرزمین بابل ماوند است و گویند شهر نصیبین است
قوله هَارُوتَ وَمَارُوتَ عطف بیان ملکین است و منع صرف هر دو بجهت علمیه عجمه است که گویند اشتقاق آن از هرت و مرت است بمعنی کسر چه ایشان
بجهت آنکه مردمان را از سحر و مطلع ساختند کسر و ابطال آن کنند ایشان را از این بازداشتند و این قول مستلزم آن است که ایشان معصوم باشند چون هیچ قادری از امتحان
نخواند و در تعلیم ایشان دیانت آنست که پیغمبری بود که در زمان او در شرع سحر در میان مردمان بسیار کشید مردمان باز اقدام می‌کردند با انواع سحر و بحر
این مطلق نمی‌شد این مستمر بود تا بعد از نوح که فحص علم سحر بدی موجه مشغول شدند در زمانی که قدر حق تعالی این دو فرشته را از صورت بشر با ایشان فرستاد
کردند و عیب بعهد ایشان بود ند بر آنکه حقیقت سحر را با ایشان تعلیم کردند تا ابطال آن را اگر انسان از آن احسان غایت این مثل است که تخصیص و حقیقت سم
اطلاع دهند تا اثر آن جلو دهند بعد در روایت عامه وارد شده که این دو فرشته از جمله فرشتگان بودند که زبان طعن بر بنی آدم دراز کرده حق تعالی فرمود که اگر ایشان
اسیر شهوت و هوا شوند بر شما انفعال ایشان ملایمت کرده شما از ایشان حال آنکه ایشان از جهت معصوم و صدر علماء به آن را اعمال ایشان در شما امکان نمی‌شد
ایشان را این استعدا کرد حق تعالی بعض بشر با ایشان داده و ایشان بهبوط آمدند ایشان بزمین ساختند زنی که زهره نام داشت را بزمین بیاید بر زن
نام خاست ند و بغر عقوبت معصوم خود شر بخوردند و قتل نا حق و سجده صنم اقدام نمودند و بعد از آن زنی را کردند و در زمین بیکار این جهان معصیت عظیم
از ایشان بظهور رسید حق تعالی ایشان را از صعود آسمان منع فرمود و مخیر ساخت میان عذاب دنیا و آخرت ایشان عذاب دنیا
عذاب آخرت را سهل دانستند که این عذاب منقطع است از عذاب آخرت پس ایشان را در چاه بابل از پا آویختند و تا روز قیامت در عذابند و کلام ایشان
ایشان از دهن بیرون ... و شاید که از زهره منکوسند صحیحا آنکه بعض از عامه گفته که مسخ ستاره گشت
و از این اعتقاد منع کرده و این قول انسب و غایت بعید است ... معصوم است ... از الطاف الهی و از معاصی منزه و مطهر
چنانکه رسول ادریس از رضا علیه السلام که از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علی آبائه روایت کنند که زعم قوم است که هاروت و ماروت دو فرشته بودند
که حق تعالی ایشان را بامر خدا و حکم معصیت مسخ ... و آنکه نسبت این ... معصیت و فسق ... ایشان معصوم کشتند و شیر
... و معصیت ملائکه ... مرد این مقالات ... معصوم و محفوظ از کفر و قبایح کما قال الله تعالی
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و قال عز و جل وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
لَا يَفْتُرُونَ و قوله بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ و غیر اینها از آیات که دال بر عصمت ایشان یابد که اعتقاد کسانی که حق تعالی ایشان
را از ... ساحر نه مطلع ساختن بدانند که آن مرتبت عمل که ... بعد از آن فرمود که ...
... ملائکه ... این ... ایشان ... و ... و ...

تعقیب

وما ننسخ



[illegible] ... وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ... [illegible]

... رسول الله ... [illegible] ... وَإِذْ قُلْنَا

لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ ... وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ... [illegible]

[illegible]

... وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ ... [illegible]

... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا ... مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ... [illegible]

... وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ... [illegible]

... وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ... [illegible]

... وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ ... وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا ... [illegible]

أَنْفُسَهُمْ يعني خود را بفروختند و بضيع خود را بكار [illegible] لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر هستند كه تفكر كنند و از ان عالم باشند بقبح ان [illegible]
باشند حقيقت را [illegible] نسبت في عذاب [illegible] لقد علموا و لو كانوا يعلمون [illegible] ايشان عمل نكردند [illegible]
پس گويا علم ايشان [illegible] بنا بر اين [illegible] اجمع [illegible] اگر [illegible]
بر تاكيد [illegible] عقلي [illegible] علم اجمالي [illegible] عدم [illegible] ايشان [illegible] عقاب [illegible]
قبح ان [illegible] عدم مشاهده عذاب [illegible] وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ايشان آمَنُوا اگر ايمان آورند [illegible] وَاتَّقَوْا و پرهيز كنند [illegible]
[illegible] لَمَثُوبَةٌ [illegible] مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible] خَيْرٌ [illegible]
لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر بودندى كه بدانستندى كه ثواب [illegible] ايشان [illegible] عمل [illegible]
[illegible] لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] مفصل [illegible]
[illegible] لمثوبة من عند الله خير [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] مثوبة [illegible]
[illegible] سحر [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] سحر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] كفار [illegible]
[illegible]
[illegible] عظيم
[illegible]
[illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] لَا تَقُولُوا
رَاعِنَا [illegible]
و مؤمنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَقُولُوا انْظُرْنَا [illegible]
[illegible] وَاسْمَعُوا [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] وَلِلْكَافِرِينَ [illegible] عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يا ايها الذين [illegible]
[illegible] يا ايها الذين آمنوا [illegible]
[illegible]



و معظم خواهند بود و ملوك [illegible] که چون [illegible] نام او مسکنه بر علیس علیه السلام [illegible]

[illegible] که مسکنه [illegible] کعبه [illegible] افتاده است چون از علیس [illegible]

[illegible] و [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] مسکنه [illegible] گفت مسکنه [illegible] لکن باید که بعد از این مر مسکنه [illegible]

المسكنة و خدایت [illegible] پادشاهی و مملکت [illegible] از ابن عباس روایتست که هیچ خطابی در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر که [illegible]

علی بن ابی طالب [illegible] است [illegible] که [illegible] مؤمنان و ذم مؤمنان [illegible]

کرا ایشان خبر خواست باشند حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده فرمود **مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند یعنی کافران **مِنْ أَهْلِ**

الْكِتَابِ اهل کتاب یعنی یهود **وَلَا الْمُشْرِكِينَ** و نه از مشرکان **أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ** آنکه فرو فرستاده شود بر شما **مِنْ خَيْرٍ** هیچ نیکوئی [illegible]

مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما [illegible] أن ينزل مفعول يود است [illegible]

نوعست که اهل کتاب مشرکانند کقوله تعالی لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین [illegible]

[illegible] که مسلمانان [illegible] اسلام [illegible] محمد [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] تکذیب ایشان [illegible] اهل کتاب [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] نبوة با آل اسماعیل [illegible]

[illegible] **وَاللَّهُ يَخْتَصُّ** [illegible] **بِرَحْمَتِهِ** بنبوت [illegible]

[illegible] **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد [illegible] **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] ان فضله کان علیک کبیرا [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] وما ارسلناك الا رحمة للعالمين [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] احکام

[illegible]

[illegible] **مَا نَنْسَخْ** [illegible] **مِنْ آيَةٍ** [illegible]

[illegible] **أَوْ نُنْسِهَا** یا فراموش [illegible] **نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا** [illegible]

[illegible] **أَوْ مِثْلِهَا** یا مانند [illegible]

نسخ کرده ایم [illegible] بیت المقدس بکعبه [illegible]

[illegible] الشمس الطلاع [illegible]

[illegible]

[illegible] ناسخ و منسوخ [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] منسوخ اللفظ والحکم [illegible]

[illegible] لا ترغبوا عن آبائكم فانه كفر بكم [illegible]

[illegible] للفظ [illegible]

[illegible] لو ان لابن آدم واديين من ذهب لابتغى لهما ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب [illegible]

[illegible] رضي عنا وارضانا [illegible]

[illegible] احکام [illegible]

[illegible] **أَلَمْ تَعْلَمْ** [illegible] **أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** [illegible]



لا ترغبوا

و نسخ و انساء غیر از و مقابل آن است **قدیر** توانا است بر تواند که بر وفق مصلحت نسخ حکمی کند و انشاء نماید حکمی دیگر که بهتر از آن باشد یا مثل آن که عمل
حکمت باشد و این آیه بعضی مخاطب حضرت رسالت است و همه برای تقریر معنی آیه منسوخه ای محمد که حق تعالی قادر است بر نسخ [illegible]
[illegible] مخاطب با حضرت [illegible] و عطاب [illegible] علم [illegible] و نسخ [illegible] اصل
اختصاص آن است [illegible] احکام مشروعه [illegible] مصالح عباد [illegible]
است [illegible] و حکم [illegible] باختلاف اعصار [illegible] اسباب معاش [illegible]
است [illegible] نسخ کتاب [illegible] احتجاج کرده اند [illegible]
[illegible] ناسخ [illegible] منسوخ [illegible] احتجاج [illegible] حکم [illegible]
و نسخ [illegible] حق تعالی [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] نسخ قرآن [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] **ان الله علی کل شیء قدیر** [illegible] ناسخ [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] منسوخ [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] **الم تعلم** [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] **یا ایها النبی اذا طلقتم النساء** [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] **ان الله**
[illegible] **له ملک السموات و الارض** [illegible] **و ما لکم**
[illegible] **من دون الله من ولی** [illegible] **و لا نصیر** [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] اجنبی [illegible]
[illegible] **ام تریدون**
[illegible] **ان تسئلوا**
[illegible] **رسولکم** [illegible] **کما سئل موسی من قبل** [illegible]
[illegible] **ارنا الله جهرة** [illegible]
[illegible] از موسی طلبیدند [illegible]
[illegible] **و من یتبدل الکفر بالایمان** یعنی کفر را با ایمان [illegible] **فقد ضل سواء السبیل**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین اخوانا** [illegible]
[illegible] **ود کثیر** [illegible] **من اهل الکتاب**
[illegible] **لو یردونکم** [illegible] **من بعد ایمانکم**
[illegible] **کفارا** [illegible]
[illegible] **حسدا** [illegible]
[illegible] **من عند انفسهم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **من بعد ما تبین لهم الحق** [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن سلام و کعب احبار [illegible]

لعوذوا فالکم

یردونکم



نه اسلند که حسد بحر و حکم حسود است و منع مرتبه محسود و موجب شهرت و فضل منافع اوست و مردمان بعقیده کرو حاسد آنرا از غبط و هو نامی قریب
کرده‌اند رسول الله و نجم را فایشر بود حیوه و دستوری خواستند و آمدند و گفتند السام علیک و رسول از او انسنا علیکم و حلم جبلی خود اغماض و مرو
بجا آمد و بر ایشان چیزی چند از آنحضرت سؤال کردند و جواب شنیده برگشتند عایشه گفت مرا از این نسبت تمکین شد و چون ایشان برخاستند
چیزی دیگر از ایشان آمدند و برطریق طایفه اول سلام کردند مرا طاقت نشد و در پس پرده گفتم و علیکم السام والغضب واللعنة یا اعداء الله
آنحضرت فرمود خاموش باش و چون برخاستند مرا ملامت کرد گفتم یا رسول الله از استماع از بعضان صبر طاقت از دست من رفت و بی‌اختیار شدم
از این بحر و جواب ایشان گفتم فرمود جواب تو مبتنی بر حسد نبود بلکه سلام بر مسلمانان بجهت آنکه سلام تحیت اهل
بهشت است **فَاعْفُوا** پس درگذرید از ایشان و عفو کنید **وَاصْفَحُوا** و روی بگردانید و تعرض مرسانید با ایشان
و ترک ایشان **حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ** تا بیارد خدا فرمان خود را که اذن است بقتال ایشان و ضرب جزیه بر ایشان یا قتل قریظه و اجلاء
بنی النضیر و ضرب شام از ابن عباس مرویست که این آیه منسوخ است بآیه قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله والیوم الآخر و بقول بعضی منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم منسوخ شده و منسوخ از نظر آنست که امر بعفو و صفح از ایشان غیر مطلق است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر همه
چیز توانا است پس قادر است بر تعذیب ایشان و انتقام از ایشان بقتل و سبی و ضرب جزیه و امر بعفو و صفح فرمود بجهت کثرت قبایل و مغایرت
استیلای کفار و ضعف قلت اهل اسلام و چون قضیه منعکس گشت امر بقتال داد از ابو جعفر مرویست که رسول الله بقتال مامور نشد تا آنکه
جبرئیل آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر آورد آنحضرت تا در ساخت و تیغ از نیام او برآورد و ذکر این قول ازکند **وَأَقِيمُوا**
الصَّلَوٰةَ عطف است بر فاعفوا یعنی درگذرید از مجازات و مکافات کفار و برپا دارید نماز را با شرایط و ارکان **وَآتُوا الزَّكَوٰةَ** و بدهید زکوة را به
مستحقان یعنی صبر بر تحمل افعال و اقوال کفار و عدم مجازات از ایشان باید بملتبس شد بعبادات بدنی و مالی و استعانت نمودن **وَمَا**
تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم و آنچه از پیش میفرستید برای نفسهای خود **مِّنْ خَيْرٍ** از کردار نیکو چون صلوة و زکوة و انواع خیرات که تو شه آخرت باشد
بعنوان صدقات و نفقات واجبه و مندوبه **تَجِدُوهُ** یابید آنرا نوشته و ثبت کرده **عِندَ اللَّهِ** نزد خدا یا ثواب آنرا یابید از نزد او **إِنَّ اللَّهَ**
بدرستی که خدا **بِمَا تَعْمَلُونَ** با آنچه میکنید از خیر و شر و از اعمال **بَصِيرٌ** بیناست پس از نزد او ضایع نخواهد بود بلکه ثواب آن
اضعافا مضاعفه خواهد رسانید در خبر است که هر که صدقه دهد بحق تعالی از آن مال خود اجر آن چندان شود که کوه عظیم
لقوله تعالی یمحق الله الربوا و یربی الصدقات و در خبر آمده که اگر مؤمن یا مؤمنه نسبت بعقبا دخل نماید هم چنانکه مرغان میکنند
تا آخر چه با دیر کداشته فرشتگان کویند چه فرستادید و مردم گویند چه گذاشت و حضرت فاطمه زهرا بجوار رحمت ایزدی پیوست امیرالمؤمنین بر سر
قبر او رفت و اشعار بیت بر مرثیه او برخواند لکل اجتماع من خلیلین فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل وان افتقادی فاطما بعد احمد
دلیل علی ان لا یدوم خلیل و بعد از آن ببقیع رفته بر اهل قبور سلام کرد و باتفاق گفت السلام علیکم یا اهل القبور اموالکم قسمت و دیارکم سکنت
و نساءکم نکحت ای اهل قبور اموال شما را که گذاشتید قسمت کردند و در خانهای شما نشستند و زنان شما را بنکاح در آوردند هذا ما عندنا فما
عندکم این خبرهایست از نزد ما پس نزد شما چه خبر هست هاتفی آواز داد که ما اکلنا ربحنا و ما قدمنا وجدنا و ما خلفنا خسرنا یعنی خوردیم سود کردیم
و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه گذاشتیم زیان کردیم و بعضی از اکابر فرموده‌اند که آیه التقوی بدرستی که بهترین توشه برای آخرت
است و زاد خدا و مقبول بودن به عبادات مالی و بدنی است پس عاقل آنست که رجوع بمال اهتمام نماید بلکه خود را از حقوق ساخته حقوق او را ایصال
رسانند تا مرتب بر آن شود و نجوم و بهتر از مرتبه عظمی و مرتبه قصوی رسد و اکثر در دنیا موجب عدم راحت و خواهد بود و باعث
انواع مشقت و کلفت و در عقبا سبب حسرت و ندامت و در حدیث نبوی آمده که اشد الندامة مرکان له مال لم یخرج حقوق منه فانتقل الی وارثه اخرج
حقوقه واذا کان یوم القیمة یوضع ماله علی المیزان و یؤمر الی جهنم بسیئة ماله و یؤمر الوارث الی الجنة بسیئة ماله ترجمه حدیث آنست که سخت
ترین ندامت و حسرت آنست که صاحب مالی باشد و ادای حقوق آن نکند پس بمیرد و آن مال منتقل شود بوارث او و او حقوق آن را ادا کند و چون روز
قیامت باشد مال او را در میزان عمل او نهند بجهت آنکه اخراج حقوق آن نکرده باشد و امر کنند وارث را که اداء حقوق مال کرده بآن
بهشت برند بسبب مال او و حیرت و حسرت عظیم بود و چون رسول الله مبعوث شد
و شیخ شریع ایشان و معرفت آن امر دشمن گرفتند بجهت تعاون با یکدیگر بهم مخاصمت و مشاجره در میان ایشان پیدا شد که بهم با یکدیگر
نایره آتش افروختند و بآن متفق شده گفتند که بهشت مخصوص
بما و هر که متمسک بدین ما نیست بهشت نخواهد رفت پس با تفاق با یکدیگر بعداوت حضرت در میان آمدند و با مجادله و مناظره با حضرت متفق
گشتند کما قال الله تعالی **وَقَالُوا** عطف است بر ودّ و ضمیر راجع باهل کتاب است یعنی یهود و نصاری و گفتند یهود و ترسایان **لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ**
هرگز داخل نشود بهشت را **إِلَّا مَن كَانَ هُودًا** مگر آنکه یهودی باشد **أَوْ نَصَارَىٰ** یا نصرانی و جمع هاید جمع عاید و توحید اسم
در جمع خبر باعتبار لفظ و معنی اسم موصول است و قول اکثر اهل تفسیر بلکه صحیح و معتبر آنست که یعنی آنست که گفتند یهود در بهشت کس
و ترسایان گفتند که در بهشت داخل نشود مگر نصاری بجهت آنکه میان فریقین تعادی بوده بلکه یکدیگر را تضلیل میکردند تا که بعد از این صاید
و صحیح انقولست بنا بر این تلفیف میان قول یهود و نصاری بجهت اعتماد است بفهم سامع که هر فرقه کند بقول خود وقالوا کونوا



هودًا او نصاری تِلْكَ این آرزو دعوی که کردند بعنی دعوی عدم دخول غیر ایشان در بهشت نزد خدا آرزوهای ایشانست یعنی آرزوهای باطلست که ایشان را بکفر و بمکر دخول غیر یهود و نصاری در جنت

أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای بیهوده ایشان است و میتواند بود که اشارت تلك بقول الخبرانا بشد جمع خبر باشد مضاف بسوی اسم اشارت و بدین جهت

تلك امانیهم یعنی مثال این نوع آرزوها که عدم دخول غیر یهود و نصاری در بهشت است آرزوهای ایشان است و اماني جمع امنیة است

[illegible]

[illegible] قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجت

خود را بر دعوی [illegible] إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در قول خود [illegible]

[illegible] بَلَىٰ [illegible]

[illegible]

[illegible] مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ [illegible]

[illegible] لِلّٰهِ [illegible]

[illegible] وَهُوَ مُحْسِنٌ [illegible] فَلَهُ أَجْرُهُ

[illegible] عِنْدَ رَبِّهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [illegible]

[illegible] وَقَالَتِ الْيَهُودُ

[illegible] لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ [illegible] وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ

لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ [illegible] وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ [illegible]

[illegible]

[illegible] كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ [illegible]

[illegible] مِثْلَ قَوْلِهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا [illegible]

[illegible] فِيهِ يَخْتَلِفُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَنْ أَظْلَمُ [illegible] مِمَّنْ مَنَعَ [illegible] مَسَاجِدَ اللّٰهِ [illegible] أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ

[illegible] وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



کرده اند ایشان را از اینکه او سبحانه [illegible] پس [illegible] و هذا احق تعالی [illegible]
[illegible] او سبحانه [illegible]
[illegible]
[illegible] اتخاذ ولد [illegible] حق تعالی
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** [illegible] **لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ** [illegible]
[illegible] **أَوْ**
تَأْتِينَا آيَةٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] **كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ**
[illegible]
[illegible]
[illegible] **تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ**
[illegible]
[illegible] **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ** [illegible]
[illegible] **لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ**
[illegible] **بِالْحَقِّ** [illegible]
[illegible] **بَشِيرًا** [illegible] **وَنَذِيرًا**
[illegible] **وَلَا تُسْأَلُ** [illegible]
عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ** [illegible] **الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ**
[illegible] **حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ** [illegible] **إِنَّ هُدَى**
اللَّهِ [illegible] **هُوَ الْهُدَىٰ** [illegible]
[illegible] **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** [illegible] **أَهْوَاءَهُمْ** [illegible]
[illegible] **بَعْدَ الَّذِي** [illegible] **جَاءَكَ**
مِنَ الْعِلْمِ [illegible] **مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ** [illegible]

استکبار

برای آیه

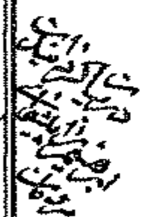
[illegible]



خداى مِن وَلِىٍّ هيچ دوستى كه نگاهدارنده تو باشد از آن وَلَا نَصِيرٍ و نه يارى دهنده كه دفع آن كند صورت خطاب با جمع است و معنى با امت
چه اين صورت از آن حضرت رسالت امر مستحيل است و بنا بر آنكه مراد حضرت باشد اين سبيل خواهد بود بر تهييج و بعيد آنكه بر معلوم حق تعالى باشد كه هر
مرتكب معصيتى نخواهد شد از جانب متقين پيغمبر بعد اسلام قدم پيش نخواهد نهاد چنانچه مقتضاى علم او است كه پيغمبر تابع هواى يهود و نصارى نخواهد شد
تا طلبه خواهد شد پس اين جارى مجراى لئن اشركت ليحبطن عملك باشد و مقصود از تنبيه باشد بر آنكه حال امت دون از اغلظ است از حال او و از
كه منزلت ايشان نزد منزلت او است يعنى با وجود علو رتبه و رفعت مقام پيغمبر اگر تابع هواى غير ملت دين اسلام شود او را هيچ ناصرى نباشد پس غير
عذاب او پس امت او بطريق اولى كه از پيرو نه ناصرى باشند بعد از ذكر احوال كفار اهل كتاب بيان مومنان از ايشان ميفرمايد كه اَلَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانكه عطا كرديم ايشان را كتاب يعنى توريت يَتْلُونَهُ ميخوانند آن كتاب را با متابعت و منكسر حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانكه حق تلاوت
وى باشد و آن تعظيم و تدبير است يعنى با خضوع و خشوع و صفاى اعتقاد بى تغيير و تحريف و آنها عبد الله بن سلام و شعبه بن عمرو و تمام بن يهودا و اسد
و اسيد و كعب بن يامين و ابن صوريا و بحيرا راهب بودند و از ابن عباس روايت كه اين مردمان از اهل سفينه بودند كه از راه نجاشى كه با جعفر
ابى طالب از حبشه بمدينه آمدند و ايمان آوردند و بنا بر اين مراد بكتاب انجيل است چه ايشان نصارى بودند و آن چهل كس بودند و حكم ايشان مرتب كرده
اصحاب حضرت رسالت كه بخشوع تمام تلاوت قرآن ميكردند كه اَلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ و مانند ايشان اهل ايمان بودند و از مبتدأ اَلَّذِينَ
مبتدا و خبر بعد بر هر تقدير ميفرمايد كه أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ايمان دارند كه ايمان آورده اند بكتاب خدا نه آنها كه تبديل و تحريف كردند كلام بعضى
كه حق تلاوة از حقوق منسوب كه حفظ و سؤال اختيار و استعاذه از نار و گويند حق تلاوه ترتيل الفاظ و فهم معانى و تدبر در آن و عمل
كردن بمحكمات او و ايمان آوردن بمتشابهات و اكتفا شدن بحسن دليل مشكلات بعالم آن بنا بر اقوال اخير براى قرائت وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر
كه كافر شود بكتاب و احكام آن يعنى تغيير دهد يا معتقد حلال و حرام و امر و نهى او نباشد فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه ايشانند زيانكاران
در نعمتها بعدم نصرت و ظفر و وقوع مذلت و خزى بر ايشان از قتل و سبى و جزيه در آخرت بگرفتارى به عذاب دوزخ و بعضى گفته اند مفهوم چنين
است كه زيان مند كه نعمتى كه داد با ايمان بدل كردند و آنرا بر خسيا كنند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اى فرزندان يعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي ياد
كنيد نعمتهاى مرا كه أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ و انعام كردم برشما و بر اسلاف شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و آنكه من تفضيل دادم پدران شما را عَلَى
الْعَالَمِينَ بر عالميان زمان خود تا از پس آن ايشان گذارد و اين نعمت عظيم كنيد شكر اين نعمت آنست كه بمحمد كه رسول بحق است ايمان آوريد وَاتَّقُوا
يَوْمًا و بترسيد از روزى كه در وى لَا تَجْزِي كفايت نكند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ كسى از كسى شَيْئًا چيزى را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ
و قبول كرده نشود از هيچ نفسى فداى او ... وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نكند
هيچ نفسى را در خواست كردن ... وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ايشان يارى داده شوند يعنى كفار كه ياد كرده شوند دفع عذاب ايشان را
... چون حق تعالى قصه اهل كتاب ... ياد كرد نعم و مقام بمقتضى حال كردن
... و ختم كلام با ذكر و تحميد ... نعمت
... مقصود بالذات ... حجت تكرار
... چون حق تعالى ... ايشان تذكر
... انكه ... بين الكلامين ... تكرار
... صلوات الله عليهما ...
...
... الرحمن ... تكرار ...
... آن شكر ...
...
وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ و ياد كن اى محمد وقتى را كه بيازمود ... رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنانى ...
...
...
...
...
...
... الْمُسْلِمِينَ ... قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... هُمُ الْوَارِثُونَ ...
... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ تا آخر ...
...



وحلق نمایند و ابراهیم تغییر خود را و در وی کرد سنت حنفیه پنج از آن در سر است که آن خلیل شارب است و اعفاء لحیه و کم شعر و مسواک و خلال و پنج در بدن که آن حلق
استنان از ختان و تقلیم اظافیر و غسل جنابت و ابط و حلق عانه و غیره آن پنجی که در سر است مضمضه و استنشاق و سواک و فرق شعر و قص شارب و پنجی که
در بدن است نتف ابطین و حلق عانه و ختان و استنجا و ابدا خصلت منسوخ نشده و تا انقراض عالم خواهد بود و موقوله و اتبع ملة ابراهیم حنیفا و از
صادق ع مرویست که کلماتی که حق تعالی ابراهیم را بان ابتلا نمود ذبح ولد او بود یعنی اسمعیل که پدر عربست و ابو علی جبائی گفته که مراد بان جمیع طاعات
عقلیه و شرعیه است و بعضی دیگر گفته اند که مراد بکلمات تسبیح و تهلیل و تکبیر است چنانکه از پیغمبر ص روایتست که روزی صحابه را گفت هیچ میدانید که
حق تعالی چرا ابراهیم را خلیل خود کرد ایشان گفتند الله و رسوله اعلم فرمود بسبب آنکه هر بامداد و شبانگاه گفتی که سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا
حین تظهرون که آن تسبیحات اربع بود که در وقت بنای کعبه مکرر میفرمود یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و چون تمام کشت گفت ربنا
تقبل منا انک انت السمیع العلیم و بعضی گفته اند که حق تعالی ابراهیم را بکلمات تکلیف فرمود **فاتمهن** پس ابراهیم با تمام رسانید قیام نمود بتمام از جمله
حق قیام نمود لقوله تعالی و ابراهیم الذی وفی و در جمیع در روایت که شیخ ابو جعفر بن بابویه در کتاب النبوة اسناد رسانیده بمفضل عمر که او گفت از حضرت
جعفر الصادق ع پرسیدم که کدام کلمات بود که حق تعالی ابراهیم را بان ابتلا فرمود حضرت فرمود و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فرمود کلماتی بود که آدم تلقی
متوسل شد تو به او قبول فرمود کفت او آنست که الهی اسالک بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی پس حق تعالی توبه
او را قبول فرمود کفتم یا ابن رسول الله معنی فاتمهن چیست فرمود انست که حق تعالی اتمام آن نمود تا قائم ع تمام اثنی عشر که نه از آن از اولاد حسین اند
کفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا از قول حق تعالی وجعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که معنی آنست که حق تعالی معین و مقرر ساخت امامت را در
عقب حسین تا بروز قیامت کفتم یا ابن رسول الله چگونه بود که حق تعالی امامت را در اولاد حسین ع وضع فرمود نه در اولاد حسن ع و حال آنکه هر دو
ولد و سبط حضرت رسالت اند و سید جوانان اهل بهشت فرمود که موسی و هرون هر دو نبی و مرسل بودند و برادر یکدیگر حق تعالی نبوت را در صلب
هرون نهاد نه در صلب موسی و کسی را نرسد که گوید چرا حق تعالی چنین کرد و چنان نکرد چه حضرت حکیمی و مصلحت بینی است که سزاوار نیست علم آن
وا و سبحانه در جمیع افعال حکیم است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون و در دعوة الداعی مذکور است که حق تعالی حسین را در عوض شهادت امامت
حسین بن دادی کرامت فرمود که شفا در تربت وی مدرج ساخت و هم در تحت قبه وی دعا را باجابت مقرون گردانید و نیز ائمه را از ذریت او کرد
و ایام زائران او را از اعمار ایشان شمرده نشود و در تبیان مسطور است که ابراهیم اول کسی بود که مهمان را ضیافت نمود و اول شخصی بود که ختنه
کرد و اول کسی بود که قص شارب فرمود و حلق عانه نمود و اول شخصی بود که محاسن سفید خود بدید گفت هذا و ندا آمد که خلیل
که هذا الوقار [illegible] گفت یا رب زدنی وقارا [illegible] و اول کسی بود که مقاتله کرد در راه خدا و اول شخصی بود که
اخراج خمس نمود و اول شخصی بود که نعلین را بپوشید و اول شخصی بود [illegible]
اما قص شارب و حلق عانه [illegible]
و مفسران را در کلمات [illegible] قوله عز و جل ولیکون من الموقنین و هم معرفت توحید و تنزیه او [illegible]
در کوکب و شمس و قمر [illegible] لقوله فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم [illegible] لقوله ان ابراهیم لحلیم اواه منیب
و تم سخا لقوله تعالی هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین [illegible] و اعتزلکم وما تدعون من دون الله [illegible] امر بمعروف و نهی
از منکر لقوله یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر [illegible] لئن لم تنته لارجمنک واهجرنی
ملیا او در جواب گفت سلام علیک ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا [illegible] توکل لقوله تعالی الذی خلقنی فهو یهدین [illegible]
[illegible]
[illegible] لقوله ولا تخزنی یوم یبعثون [illegible]
کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا [illegible] قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله [illegible] و انا من المسلمین
[illegible] رب ارنی کیف تحیی الموتی [illegible]
[illegible] لقوله لقد اصطفیناه فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین [illegible] ثم اوحینا الیک ان اتبع
ملة ابراهیم حنیفا [illegible] لقوله واتخذ الله ابراهیم خلیلا [illegible]



[illegible] **قال انی جاعلک للناس اماما** [illegible]
[illegible]
اتمهن فاجتبیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ملة ابراهیم حنیفا [illegible]
[illegible] **قال** [illegible] ابراهیم [illegible] **ومن ذریتی** [illegible]
[illegible]

کلام است که اجمال بعض از ذریتی اماما و ذریه نسل و عیال است و لغو تغلیبهما و قوله در اصل ذریت بوده که قلب شد ذال مثل بنا شده مانند تعصبت و ملت که در
اصل تعصبت و املت بوده ماخوذ از ذر بمعنی تفریق چه اولاد متفرق و منفصل اند از آبا و امهات و یا از ذرء بمعنی خلق فعلیه یا فعولیه در اصل ذریئه بوده
که قلب همزه بیا شده ماخوذ از ذرء بمعنی خلق و حاصل که چون ابراهیم از حق تعالی امامت ذریت را استدعا فرمود قال گفت حق تعالی در جواب که لا
ینال عهدی الظالمین نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی هر که از ذریت تو ظالم باشد منصب امامت نیابد یعنی از ذریت او ظالم
باشند و امامت با ایشان نرسد زیرا که امامت امانت و عهدیست از جانب حق تعالی و ظالم صلاحیت آن ندارد بلکه از مرتبه و انقیاد ایشان خواهند بود
و عدالت دلیل است عصمت انبیا و ائمه از کبائر و صغائر در جمیع عمر زیرا که فاسق صلاحیت امامت ندارد و نیز لازم میشود برآنکه امام منصوب باید که معصوم
باشد از جانب حق تعالی بقوله انی جاعلک للناس اماما چه ابراهیم با وجود منصب نبوت امام نشد تا حق تعالی او را امام نکرد و از اینجا لازم آمد
که امامت متعلق بعطای الهی است و مخلوق را اختیار نیست که کسی را منصب امامت بدهد چه اگر مخلوق را اختیار میبود منصب نبوت اسهل بود ...
نماید بلکه خود مرتکب او شده بعضی از ذریت خود را منصب امامت مید او چون ظلم مانع امامت شد ظالم بمعنی عاصی است زیرا که ... ظلم بر نفس خود
کند تا بر غیر پس عصمت شرط باشد در امامت و ان امری مخفی است غیر از حق تعالی کسی را اطلاع بر آن نیست پس تعیین امامت از جانب حق تعالی باشد
نه از غیر او و دیگر آنکه ظالم بمعنی مرتکب ظلم است و این معنی صادق است بر او در آنوقت که ... ایمان ثابت نشده الی یوم
اگر چه در زمان بعد تو حاصل نشد پس کسیکه متصف بشرک بوده باشد ظالم باشد بدلیل ان الشرک لظلم عظیم و همچنین کسی که مرتکب معصیت شده
ظالم باشد و اگر چه تائب شده باشد پس امامت و خلافت مخصوص بکسانی باشد از بنی اسرائیل که از اول عمر تا آخر عمر از جمیع معاصی کبیره و صغیره
بوده باشند پس امامت و خلافت حضرت خاتم الانبیا و ائمه معصومین را باشد که ائمه اثنی عشر اند بنص الهی که از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند
بر خلاف جمیع عمر خود و نزد حق جماعتی که معظم اوقات عمر ایشان بکفر و بت پرستی صرف شده باشد صاحب کشاف گفته که آیه دلالت بر آنکه فاسق
صلاحیت امامت ندارد و چگونه امامت او جایز باشد که حکم و شهادت او جایز نباشد و اطاعت او واجب نبود و خبر او قبول نشود ... تقدیم او نتوان
کرد برای نماز و از ابو حنیفه نقل کرده که او گفته که ظالم امام نتواند بود و چگونه نصب ظالم برای امامت جایز باشد که نصب امام برای کف ظالم
پس کسی که ظالم باشد بنفس خود یا بر غیر این مثل بود که ... تعالی الذی ظلم ... که امام کسی ... امثال
افعال و اقوال او زیرا که مشتق از لفظ امام است یعنی آنکه مقتدی به باشد در قول و فعل ... و اینکه قیام نماید بمرتبه و سیاست و اقامت
امور دین ایشان و حدود و تدبیر ایشان نماید از جنایت و تولیت ولایت کند بر ایشان و اقامت حدود نماید بر مستحقان آن و مجاهده کند با کسی که معاداة و مخاصمه
پس بنا بر اول نبی نباشد مگر امام و بنا بر ثانی واجب نباشد که هر نبی امام باشد زیرا که جایز است که نبی مامور نباشد به تادیب جناة و محاربه عداة
و دفاع از حوزه دین و مجاهده با کفار پس چونکه حق تعالی ابتلای ابراهیم نمود بکلمات او ابراهیم تمام ان نمود حق تعالی بجهت پاداش او برای او ...
خلافت و امامت را ثابت و دلیل بر اینست آنکه جاعلک ... اسم فاعل است که بمعنی ماضی باشد عمل خود نمیکند لهذا
... امامت جایز نیست که ... امام که ... باشد که حق تعالی او را امام کرد ... و بعد از نبوت او قبل از امامت
حاصل شد پس امامت غیر نبوت باشد ... آنکه ... امامت ... و هر چند که ... امامت
بدلیل سوال ... صحیح متواتر ... مقتضی عطای امامت است بعضی از ذریت او ... ظالم و معصیت
نباشند پس این دلیل باشد بر وجوب عصمت ائمه از اول عمر تا آخر عمر ... بعد از حضرت ... ائمه اثنی عشر که بغیر ایشان هیچکس معصوم
نبوده پس امامت بعد از حضرت مخصوص باشد با ایشان ... عدم نیل امامت ظالم را ... ظالم ... امام ...
... امامت ... ظالم اگر چه توبه کند از تحت آیه لا ینال عهدی الظالمین ... زیرا که لفظ ظالم شامل ... ظالم پس نیل
... حکم است عدم نیل ... جمیع اوقات امامت ... اگر چه توبه
کند از ظلم انتهی کلام صاحب المجمع و جواب تکرار این تمسک ... حقیقی ... مشتق ... شرط ... تکلم ...
... مقرر ... اگر سوال ... مجاز ...
معتقد ... اهل اسلام است ... معلوم شد که این ... اطلاق ...
پیش ... بت پرستی ... و عبادت اصنام ... ایشان ... است ...
... ایشان از عهد امامت ... چون خلاصه معنی آیه کریمه آنست که حق تعالی ابراهیم را ... امامت ...
چونکه ... ابراهیم ... ابراهیم فرمود ... ابراهیم ...
ایشان ... ابراهیم ... معلوم کند ...
اولاد کسی خواهد بود که ... منصب ... است ... هر چند ...
منصب ... ابراهیم ... منصب خلافت با و خواهد رسید ... حق تعالی ...
فرمود که ای ابراهیم منصب ظالمان و طاغیان ... بنشستند ... کرده ...
خلعت امامت نپوشانند ... جاعل فی الارض خلیفه ... ظالم لنفسه و منهم سابق بالخیرات باذن الله ...



[illegible] نصب الظالم للامامة و الامام انما هو لکف الظالم پس چنانکه
[illegible] معصوم [illegible] قبل از بعثت و بعد از بعثت همچنانکه اهل سنت و جماعت [illegible] ائمه
خلفا نیز [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] اهل سنت [illegible]
عبدالله بن مسعود [illegible] حضرت رسالت [illegible] ابراهیم [illegible]
مجلس حاضر بودند [illegible] یا رسول الله کیف [illegible] ابراهیم [illegible]
ابراهیم [illegible] انی جاعلک للناس اماما [illegible] از نسل [illegible] مرتبه امامت [illegible]
[illegible] لا ینال [illegible] و از نسل تو هر که ظالم باشد او از منصب امامت محروم است
پس چون ابراهیم [illegible] و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] وصیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
عبدالعزیز بن مسلم [illegible] امام علی بن موسی الرضا علیه [illegible]
[illegible] یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] عبدالعزیز [illegible]
[illegible]
[illegible] الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انی جاعلک للناس اماما [illegible]
[illegible] لا ینال عهدی الظالمین [illegible]
[illegible] و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم
ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین [illegible]
[illegible] ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین
آمنوا و الله ولی المؤمنین [illegible]
[illegible] و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] نظام اهل اسلام [illegible] صلوة و زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دل [illegible] و اشاره [illegible]

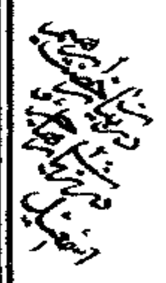
... روز قیامت ... کشته ... وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ... کرده اند از کتاب ...
... رسول ... ایشان ... فرموده اند و ... کرده اند ... مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ
إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ
إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ وقال عز وجل أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ أَمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ وَقَالُوا سَمِعْنَا
وَعَصَيْنَا ... امامت ... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و ... امامت ...
... امام ... اهل ... و ... علم و عبادت ... رسول
... طاهر بتول ... از قریش ... از هاشم و عترت از رسول و ... اشراف ...
... العلم و کامل الحلم عالم ... قائم بامر الله حافظ ... عبد العزیز ... علم و حکم ...
... ایشان ... علم ایشان ... اهل ... قال الله ... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا
يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وقال ... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وقال ... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً
فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ... وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ... اهل البیت
... أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ... عبد العزیز ... بنده ...
... علوم ... جواب ... معصوم باشد از جمیع
...
... ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ... عبد العزیز ...
... ایشان ... امامت ایشان ...
... امام ...
... امام ...
... وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وقال ... فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
... كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ...
... وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ ... خانه کعبه
مَثَابَةً ... لِلنَّاسِ ...
...
... وَأَمْنًا ...
... أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ...
...
... اسلام ...
...
...
...
... سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ قوله وَاتَّخِذُوا ...
... مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى
...
... مقام ابراهیم ... مقام ابراهیم ...
...
... مقام ابراهیم ... رسول الله أفلا نتخذه مصلی ...
... مقام ...
... مقام ابراهیم ...
... [illegible]



که چون رسول صلعم از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم شد و در سر گرفته نماز آنجا بگذارد و بعد از آن این آیه فرود آمد و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی گویند
نزول مقام ابراهیم [illegible] نزد بعضی [illegible] است و اتخاذ آن برای مصلی [illegible] مرتکب شوند پس بنا
بر این [illegible] باشد [illegible] آنست که مقام ابراهیم موضعی است که امروز با این اسم مشهور است [illegible] صلوات
[illegible] چنانکه [illegible] مروی است که امر بالصلوة عند مقام ابراهیم بعد الطواف یعنی [illegible] نماز کردن نزد مقام ابراهیم بعد از طواف [illegible]
از آنحضرت سؤال کردند که اگر شخصی طواف فریضه کند نماز آن نزد مقام ابراهیم فراموش کند [illegible] بگذارد [illegible] ان الله تعالی
واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی [illegible] نماز [illegible] مقام ابراهیم بگذارد [illegible] واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی
[illegible] مقام ابراهیم [illegible] مقام معروف که در مسجد الحرام است [illegible]



[illegible]



[illegible]

از لوث اصنام و سایر خباثات پاک کرده سازند یعنی نگذارند که عبدهٔ اوثان اصنام آنجا آرند و بتان را که در آنجا نهاده اند پرستش از مشغول شوند کما قال عز ذکره وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ بسوی ابرهیم و پسرش اسمعیل أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ بآنکه پاک سازید خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خباثات و معاصی تا از مجاوره بتوان بنا باشد لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان که زیارت کنند آنرا وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و اقامت کنندگان و نیز برای معتکفان در آن وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان و سجده کنندگان که نماز کنند و امیر المؤمنین علیه السلام ... حضرت رسالت ... بر دوش آنحضرت بالا رفت خانه کعبه را از اوثان و اصنام پاک ساخت ... ایشان با مدح گفته در روضة الاحباب ... کوالت ... قُلْتُ لِعَلِيٍّ ... فَعَمْدًا لَهَا مَوْضِعَة ... امرهم حاذر ... وَالنَّبِيُّ الْمُصْطَفَى قَالَ لَنَا لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعِدَهُ وَضَعَ اللهُ بِظَهْرِي يَدَهُ فَأَحَسَّ الْقَلْبُ قَدْ بَرْدَهُ وَعَلِيٌّ وَاضِعٌ أَقْدَامَهُ فِي مَحَلٍّ وَضَعَ اللهُ يَدَهُ و معنی ابیات آنست که ... امیر المؤمنین ... اقتدا ... صاحب عقل ... و پیغمبر ... معراج ... فاذا گفت حق تعالی ... امیر المؤمنین ... بوده یعنی پیش حضرت رسالت ... معلوم ... مصدریه باشد ... یعنی گفتیم ایشانرا که تطهیر بیت کنند از اوثان و انجاس و ترکیع حیض ... تطهیر ... از ... مشرکان ... اصنام ... و مراد بتطهیر ... کعبه معظمه ... مراد ... طهارت ... توحید ... أَمَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ ... تطهیر ... شامل ... جمیع انجاس باشد ... طواف ... و در تفسیر ... عطا ... مسلمانان ... رکوع و سجود ... گفته که ... طائفین ... ساکنان ... بیت ... طواف ... کعبه ... النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ و گفته اند الْمَقَامُ بِمَكَّةَ سَعَادَةٌ وَالْخُرُوجُ مِنْهَا شَقَاوَةٌ ... حضرت رسالت ... ابرهیم ... مقام ابرهیم ... مشهور ... حرم ... کنز العرفان ... وجوب ... مقتضی ... لهذا ... مَنْ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ يَنْوِي الْحَجَّ مِنْ قَابِلٍ زِيدَ فِي عُمُرِهِ وَمَنْ رَجَعَ مِنْ مَكَّةَ وَهُوَ لَا يَنْوِي الْعَوْدَ إِلَيْهَا فَقَدْ قَرُبَ أَجَلُهُ ... وجوب صلوة در مقام ابرهیم ... نماز طواف ... صلوة ... واجب ... اجماع ... مالک و ابو حنیفه ... شافعی ... وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... طواف ... اسمعیل ... سهو ... طواف ... واجب ... عمدا ... فوله وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا ... تطهیر ... نجاسات ... مساجد ... اوثان ... نجاست ... مساجد ... جَنِّبُوا مَسَاجِدَكُمْ ... نجاسات ... واجب باشد ... عینیه ... طواف ... صلوة ... باطل ... نهی ... فرع اگر جرم ... کعبه معظمه ...



برای طواف از اینجهت حضرت ابرهیم انحو بقا استدعای توسعه بمنزل و بمؤدها عوض نمی کاملا بنج **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ** و یاد کن ای محمد قصه که گفت ابرهیم
یعنی دعا کرد که **رَبِّ اجْعَلْ** ای پروردگار من بگردان **هَٰذَا** اینمکانرا که زاد بی بود که بنا خانه ساخته‌ایم **بَلَدًا آمِنًا** شهری با امن از قحط و خسف
مسخ و با اهل او را از جور و تغلب و از ان حوادث که زاد آنرا یعنی و آمن است کقوله تعالی فی عیشة راضیة پس از قبیل لابن و تامر است که معنی ذو لبن
تمر است و یا فاعل از بعد حذف شده و تقدیر اینکه امنا اهله کقوله اللیل نائم پس از قبیل تسمیه محل باشد یا اسم حال یعنی بگردان اینشهر را شهر یکه ایمن
باشند اهل آن و آن بعضی نقل است که مراد آنستکه حرام کردان صید آن و قطع شجر آن و قول ضعیفیست که هر که داخل شود ایمن کرده از قحط خوف
و اکر حشر و طیر را که در آیند ایمن باشند از انکه مدیا یا تهاون باشد حقا بر فاسد اینها از کرتا از نهر زد و وند و بجمل اند با جمع با معنی است و پیغمبر
در روز فتح مکه فرمود که **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَهِيَ حَرَامٌ إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ لَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي وَلَمْ**
تَحِلَّ لِي إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ پس بر خبر امثال آن که مشهور است میان اصحاب ما لازم میکند برانکه حرم امن بوده قبل از دعوی ابرهیم و بدعای او حرم
از [illegible] اکد شده و نزد بعضی بدعای او حرام کشته و قبل از دعای او مانند سایر بلاد بوده و آستدلال کرده اند باین قول حضرت رسالت که آن
ابرهیم حرّم مکة وانی حرّمت المدینة و گویند مکه قبل از دعای ابرهیم حرام بوده بوجهی که غیر حجی بود که بدعای او حرام شد پس حرمت اول منع خدا
تعالی بود از اصطلام و انفعال و تعظیم از نفوس محرمه و دوم منع تعظیم آن بر السنة رسل پس معنی این آنستکه یا خدا یا تعظیم آنخانه را برزبان
پیغمبر خود جاری کردان تا موجب مزید تعظیم آن شود **وَارْزُقْ أَهْلَهُ** و روزی ده اهل این بلد را **مِنَ الثَّمَرَاتِ** از میوه‌ها خوشگوار این دعا را
مستجاب فرمود و حکم فرمود بجبرئیل تا ده ماهی از دهات فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقلع ساخت بمکه آورد و هفت دفعه بگرد خانه
طواف داده در زمین تهامه بر سه منزلی از مکه وضع کرد و این بلد را بجهت طواف خانه طائف گویند و مشهور است از امام جعفر
استکه مراد باین حدیث آنستکه از قلوب مردمان علی‌هم بیستکه مراد ثمرات قلوبست یعنی در دلهای کرده که ایشان متوجه آن شوند تعدیه ان آنها
در قرآن بتخصیص می‌شوند کسی **مَنْ آمَنَ** یعنی روزی ده هر که ایمان آورده **مِنْهُمْ** از ایشان که ساکن این شهر باشند **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**
و روز بازپسین پس من آمن بدل است از اهل بدل بعض از کل بجهت تخصیص چون ابرهیم از خدا سؤال کرد در شیء بود که ملک را امتیاز
سلطنت بموتى نحو یعنی بجواب **قَالَ** گفت **وَمَنْ كَفَرَ** یعنی نیز روزی ده هر که را کفر کرده و این عطف بر من آمن و تقدیر اینکه و ارزق
من کفر تحت ابی ممتنع بر وجه یا بکارانه امر از مؤمن و کافر است نه بخلاف امامت و تقدیم در دنیا و محلست که من کفر مبتدا باشد متضمن معنی شرط
آنچنانه **فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا** و هذا فا در آن داخل شده یعنی هر که نکرد پس برخوردار کردانم او را برخوردار یا در ایام دنیا و کفر اگرچه سبب منع نیست
سبب تقلیل است بر این وجه که منع او مقطوع باشد بمحظوظ بر توسل به ثواب هذا بر آن معطوف ساخته قوله **ثُمَّ أَضْطَرُّهُ** پس مضطر
بیچاره کردانم او را بجبر و اضطرار و بیچارگی بکشانم او را **إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ** بسوی عذاب دوزخ **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد بازگشتی است دوزخ بدانکه فاء در
امتعه بنابر وجه اقل است یا صد معطف بر مقدر است یعنی فاء نکره یا مفعول این برخوردار یعنی برانند و [illegible]
استحقاق بیان است و غایت قلت است اضطرار و جعل است غیر وجه که ممکن لا انفکاک نباشد از او که [illegible]
و هذا عیکو نید که **فَلَا أَضْطَرُّهُ إِلَى** [illegible] مخصوص بذم محذوف است و بئس المصیر العذاب [illegible]
استکه قلت رزق [illegible] میشود که اقامت حجت بر او شود که ملکه بعد از مرد و دنیا که اقامت حجت بر ایشان و اضطرار او شده
بجز دوزخ نباشد که اضطرار بسوی آنست چون از ایشان عدم انتفاع ایشان با ایات و دلایل عقل [illegible]
واکذاشتن انکه طبیعت خبیثه ایشانرا بأسفل السافلین کشید [illegible] وجود [illegible]
و سبب آن طبیعت عدم موانع الطاف الهیه و چون این مقرر شد بدانکه مراد با امن در حرم [illegible]
از چنانکه [illegible] امن است [illegible] جواز سؤال رزق و توسعه [illegible]
حسن حال و طیبات [illegible] من الثمرات [illegible] که بر ثمرات [illegible]
القلوب [illegible] الی الناس [illegible] که ثمرات [illegible]
شرق و غرب [illegible]
[illegible] و [illegible]
استجواب از [illegible] که [illegible] علم احترام [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] متوطن [illegible] ساره [illegible] ابرهیم
[illegible] اسمعیل [illegible] ساره [illegible] ابرهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] ساره [illegible] ابرهیم [illegible] ابرهیم [illegible]

اگر ایشانرا از خوی کذاری که با مانند اگر خواهی که زد استکبار فی شکستن شو و منع از آن چون بیماره با تو مرتبه مرعی باشند و هاجر را بهشت بخشید و از هیچ سرزنش
همگنان را کرد شکایت برد هاجر و اسمعیل پس ایشانرا بر مرکبی نشانده از شام بیرون برد گفت خداوندا ایشانرا کجا برم فرمود بزمین حرم من و موضع امن من و آن
جبینکه حلول از کرده ام از زمین خود و آن زمین مکه است پس جبرئیل براق فرمود که براق بیاورد ابراهیم و جبرئیل براق را آورد و او را بر براق سوار کرد و هاجر
و اسمعیل را بر مرکبی نشانده و سیر همیکردند چنانکه قبل از این کذشت تا هر کجا که رسیدند بیابانی سرخ دیدند ابراهیم چند جا پرسید جبرئیل اشاره کرد بموضعی که جز راه سوی
انجا منزل بود کفت اینجا فرود آی و اسمعیل و هاجر را فرود آورد و کفت ای جبرئیل این چه موضعست کفت موضعی معظم و با برکتست خانه خدا اینجا بود که از ابتدا
المعمور کفته اند طوافگاه آدم بوده است ابراهیم از ایشان خواهد شد ابراهیم اسمعیل و هاجر را اینجا فرود آورد و برای ایشان سایبانی ساخت
دیگر از غیر ما بدو مشکی که اندکی از آب و طعام بود بر ایشان نهاد جبرئیل گفت ای ابراهیم حکم حق تعالی چنانست که ایشانرا اینجا بگذاری و بخوانی ابراهیم
ابراهیم بقصد مراجعت کرد هاجر کفت یا خلیل الرحمن ما را بکه میگذاری کفت بخدا یکه مرا فرمود ما را اینجا فرود آورد و بروم ما را در غار طعام و شراب و دیگر چیز
تا سه مرا از شر شیطان آنگاه هاجر کفت حسبی الله و علیه توکلت پس ابراهیم ایشانرا بخدا
تسلیم فرمود و مراجعت نمود چون بمساره بازگشت شرط کرده بود که از راحله پای بزمین نهد تا باز کردد و چون بعقبه ذی طوی رسید روی بجانب ایشان کرد و کفت رب
انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم الی قوله لعلهم یشکرون و چون ابراهیم برفت هاجر تا اندکی آب که در قربه بود باز خورد و بعد از
نفاد آن تشنه شد از غایت تشنگی و کرسنگی شیرش نیز منقطع شد و چون آفتاب مرتفع شد اسمعیل از غایت تشنگی و بی شیری بر خاک
دو پای بر زمین میزد و میبالید هاجر بیچاره شد پس برخاست و بر کوه صفا برآمد بامید آنکه کسی را ببیند احوال ایشانرا معلوم کند هیچ
کس را ندید باز کشت نزد اسمعیل آمد او را بیتاب یافت و نزدیک آن بود که از تشنگی جان دهد کفت از نزد وی بروم تا جان کندن او را
نبینم پس بر مروه برآمد تا اگر کسی ببیند خبر یابد تا آب دهد هیچ کس نیافت و همچنین میان صفا و مروه همی دوید بامید آنکه کسی را بیابد
او شیر آب هیچ کس نیافت تا هفت بار و هر بار که بر مروه برآمدی نگاه کردی اسمعیل را ببیند و چون هاجر اول بار بر کوه صفا
برآمد نگاه کرد هیچ جا ندید آوازی شنید بجانب مروه آمد باز نگاه کرد و کسی را ندید باز بجانب صفا آمد
شنید و صفا رسید همچنین تا هفت بار میان صفا و مروه می دوید و صدا میشنید تا ندا آمد که ای هاجر
کیستی از که میشنوی من جبرئیلم خدا بر تو سلام کند و اکنون کجائی ... فرزند ...
ابن ... القصه از متابعت هاجر ...
او از آب ... اسمعیل ...
صفا ...
هفتم چون هاجر مایوس شد جبرئیل بیامد و پاشنه پای اسمعیل را بر زمین بمالید تا چشمه آب پیدا شد و از آنجا که اسمعیل از جهت فرط
تشنگی و کرسنگی پاشنهای پای خود را بر زمین میمالید حق تعالی از زیر قدم او آب ظاهر ساخت و هر ساعت آب بیشتر میشد تا آنکه بر روی زمین روان شد هاجر
از مروه نگاه کرد ...
کرد از کرد و اطراف ...
...
که از آب بیرون جوشید ...
انجا مرتفع خواهد شد ...
و بعد از آن بیشتر ...
بنا ...
آب خواهد بود ...
...
مواحی ...
شو ...
...
ملک ...
شریک ...
...
...
هاجر کفت ... ابراهیم ...

معیشت میکنند تا آنکه [illegible] با هاجر و اسمعیل [illegible] تا اسمعیل بزرگ شد از ایشان زنی خواست [illegible]
و منزلها از این خبر یافتند از اطراف و جوانب و روی بدانجا نهادند و هرچه از متاع و میوه و انواع نعم بدانجا کشیدند و دو نوبت دیدم که ابرهیم بزیارت
ایشان آمد و ذکر رفتن او [illegible] از دنیا مشهور شد هر یکی از ایشان [illegible] که سفید بود با هاجر و دو کوسفند با اسمعیل [illegible]
میکردند [illegible] و قضا بالای زمین مکه [illegible] قصه و استخوان [illegible] که بنیاد آن خلق اول بقعه از زمین که خدا آفرید مکه بود و بعد از آن زمین را از زیر
آن منبسط ساخت از اینجهت او را ام القری میگویند یعنی اصل همه زمین [illegible] که چون خواست خدا که آن را خراب کند [illegible] ابرهیم سئل الوحی
یا فتند بر آنجا نقش کرده که انا الله ذو بکة [illegible] خدا [illegible] و حرام کردم آن را از آن روز که آسمان و زمین را آفریدم و آفتاب و ماه خلق کردم
چون این بود که آنجا آفریدم [illegible] فرشتگان را موکل کردم بر آن [illegible] آنجا [illegible] از اهل آن [illegible]
تا آنکه [illegible] که چون آدم [illegible] فرشتگان [illegible] خانه [illegible] مکه آمدند
حق تعالی [illegible] فرشتگان [illegible] اهل البیت علیهم السلام [illegible] جمله فضائل مکه و کعبه
آنستکه [illegible] چون خواست که [illegible] طواف خانه کرده استلام حجر فرمود و چون بیان مسجد الحرام رسید بخانه نگاه کرده و گفت من
میدانم [illegible] زمین [illegible] و لیکن [illegible]
کرده اینجا [illegible] رسول [illegible] گفتند [illegible] موضع
[illegible] از موضع [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
باشند [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
بنا [illegible] خواستند [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible] علی بن الحسین [illegible] طواف
[illegible] بمقام ابرهیم [illegible]
چه کس بود [illegible] یا ابن رسول الله [illegible] طواف [illegible]
[illegible] بیت المعمور [illegible] طواف [illegible]
ملائکه را گفت انی جاعل فی الارض خلیفة گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء حق تعالی در جواب فرمود انی اعلم ما لا تعلمون [illegible] گفتند
[illegible] اعتراض کرده [illegible] تمام [illegible] عرش [illegible]
[illegible] عرش [illegible] بیت الضراح نام نهاد
[illegible] فرشتگان [illegible] طواف عرش [illegible] بیت المعمور [illegible]
المعمور [illegible] فرشته [illegible] فرشتگان [illegible]
فرستاد [illegible] خانه [illegible] طواف [illegible]
کنند [illegible] گفت صدقت یا ابن رسول الله [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] آدم [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
ملائکه [illegible] حق تعالی [illegible] هزار سال [illegible] طواف
کنند [illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر [illegible] طواف [illegible] و لا حول و لا قوة
الا بالله [illegible] آدم [illegible] طواف [illegible] ابرهیم طواف میکرد [illegible]
[illegible] العلی العظیم [illegible] ابرهیم [illegible] طواف [illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] آدم [illegible] جعفر [illegible] آدم [illegible]
[illegible] طواف [illegible] خانه [illegible]
[illegible] امام [illegible] طواف [illegible]
خانه [illegible] ابرهیم [illegible] ابرهیم و اسمعیل [illegible] و اذ یرفع ابرهیم
القواعد [illegible] ابرهیم [illegible] من البیت [illegible] کعبه و اسمعیل عطف است بر ابرهیم یعنی اسمعیل
[illegible] قواعد [illegible] اسمعیل [illegible]
میکرد [illegible] ابرهیم [illegible] اسمعیل [illegible] ابرهیم [illegible]

بیان [illegible] الخلق [illegible]

بیان ابتدای بنای [illegible] و ابتدای طواف [illegible]

ذکر تعلیم [illegible] تسبیحات اربع

مقاله بجهت حکایت بنای خانه است و قواعد جمع قاعده است بمعنی اساس و این از صفات غالبه است ماخوذ از قعود بمعنی ثبات و منشاء بدان که مجاز است
از مقابل قیام و منه قعدک الله و وضع از بمعنی بنا نهادن نیست بل از جهت نقل است از هیئت انخفاض بهیئت ارتفاع و محتمل است که مراد
بقواعد ساقها بنا باشد چه هر ساق قاعده از چیزی است که وضع کرده شده است بر فوق او مثل بنا از چیزی است که ما تحت اوست و رفع از بنا ساقها است
و گویند مراد رفع مکانت و تطهیر است و فایده نسبت تعظیم او و دعوت مردمان بحج او و دو ابهام قواعد و تبیین است تفخیم شان از قواعد است و در تجهیز و مرتبه
کرد از بزرگی و عظام و نیست که آدم عم بنای کعبه نمود و چون مردم در دهور از اثر آن منهدم گشت ابرهیم مامور شد بتجدید آن و بقول از اشهر حکایت
نبرد او شوار است پس مراد بقواعد اصول بنیاست که قبل از زمان ابرهیم بوده و نزد مجاهد مراد برفع قواعد انشای اوست باین حقیقت اوست و حسن اول
کسیکه حج خانه کعبه کرد ابرهیم بوده و بر ورایات اصحاب ما وارد شده که اول کسیکه حج خانه کعبه کرد آدم بود چنانکه نقل کرده شد از آثار قرعه برواتیست
که حق تعالی در تحت عرش چهار اسطوانه وضع فرموده و آن را ضراح نام نهاد و از بیت المعمور ملائکه را بطواف آن امر فرمود و بعد از آن بعضی ملائکه
را امر کرد با آنکه در زمین خانه بر مثال و قدر آن بنا کردند و کسانیکه در زمین بودند بطواف آن امر فرمود و عیاشی با سناد خود از صادق عم روایت
کرده که حق تعالی حجر الاسود را از بهشت با آدم فرستاد تا رکن خانه وضع کرد و این خانه در وقت طوفان بآسمان برده شد و ساکن
او بماند و از تربه سفید است و محاذی او بیت المعمور بود بعد از آن بحضرت فرمود که مسجود فرشتگان را بر خانه داخل نشوند که با زبان
مراجعت نخواهند کرد تا قیامت پس ابرهیم و اسمعیل را امر کرد تا بنای بیت کنند بر آن قواعد و از امیر المؤمنین عم روایتست که اول خیر که از
آسمان بزمین نازل شد خانه کعبه بود و آن ابتدا یاقوت سرخ بود و چون در زمان نوح قوم او در فسق و فجور افراط کردند حق تعالی آن را بآسمان برد و بعد از
آن ابرهیم و اسمعیل بنای آن مامور شدند و نیز از ائمه عم مرویست که اسمعیل اول کسی بود که زبان او بعربی فصیح منطق شد و حینی که بنای کعبه
کردند ابرهیم با اسمعیل میگفت هاتی حجرا و بلغت عربی بمعنی اینکه سنگ بده و اسمعیل بزبان عربی میگفت یا ابت هاک حجرا یعنی ای پدر سنگ را بگیر
و هر دو زبان یکدیگر را میدانستند و نیز روایتست که چون هر دو مامور شدند برفع قواعد کعبه گفتند با خدایا در کدام بقعه بنا کنیم فرمود که
در بقعه که قبل از آدم بر آن بود و از زمان آدم تا طوفان نوح و چون همه مبنای آن غرق شد حق تعالی آن را بآسمان رفع فرمود و آن موضع
غرق شد و اصلا اثری ازو پیدا نبود و بعد از آن گویند بعضی خانه را از ده بر آن جبرئیل امر کرد تا موضع آن خط برکشید
و ابرهیم و اسمعیل برای بنای آن نرسیدند و جبرئیل قواعد را از بهشت آورد حجر الاسود را نیز از بهشت آورد و رنگ او سفید بود
چنانکه آن را از ماعضا عارض شد و جبرئیل حجر را برای نشانه گذاشت از زمین و ابرهیم بنا از میان سوی تا دو یک رنگ
و نصف بیشتر آن بنا کردند و از سنگ کوه بنا کردند و نشانه و طول آن بنا و تمامی آن بنا بر اوج هوا و قواعد آن از سنگ ابو قبیس
سیاه شد و حجر الاسود را از سر سنگها بیرون آوردند که بر بنا نهادند و قرار تمام گرفت و از کوه ابو قبیس اول کسی بود که
هنگام بنا ابرهیم بنا کرد و از بنای ان بر تپه بود موضع زمزم نزد او و مروه و کوه ابو قبیس بحجر دو شد سنگ بنا کرد حجر الاسود
که حق تعالی در طوفان نوح در آن پنهان کرده بود ظاهر شد و آن یاقوت سفید بود و بعد از آن در زمان جاهلیت سیاه شد و بعضی گفته اند بنا
کشتی گویند جبرئیل ابرهیم را اعلام کرد و موضع حجر را ابرهیم استخراج کرد و بر سر رکن او وضع فرمود و در آن وقت یکی از آن است که مسجد
بود و دیگر نیز لطف معرفت است بعد از آن بیت را از آن است بنای مرتفع کرد و حجر را از مقام ابرهیم بنا کرد
شد و هم ابرهیم بنای آن از فراغت طواف کرد و اسمعیل نیز با او طواف کرد و از آن بعد نیز گفته ابرهیم و اسمعیل بر حجر شدند
الحجر ابرهیم امد مناسک حج را تعلیم نمود و مواضع مشاعر عرفات و منی و مزدلفه را نشان داد و گفت این است حرم
منتقی اوقات اعمال مناسک پس ابرهیم را بسوی حرم مشعر اشاره نمود و منی و مشعر شد اعمال ادا کرد جبرئیل بنا را بر او هدایت کرد
ترجمه و رفع نهاده اند که بمعنی بنا نیست و بعد از آن ابرهیم بنای کعبه فرمود و بر سرش رنج عمل هذا البلد امنا و ارزق اهله من الثمرات
و معنی رفع قواعد بنا نهاد و پس ثبت وضع برای حرمت که جهت و بیت ربنا و بر دو دوش اسمعیل که بکار آید چنانکه خانه تا برین بعضی جمع است
کردند در خانه با تکبیر میکنند و میگویند ربنا تقبل منا تو قبول کن از ما اعمال ما را که ما از برای رضای تو بنا کردیم ما برای عبادت تو بنا میکنیم
چه سوال قبول عبادت میکنند و این نوع عبادت است و این سوال از جهت اظهار عبودیت است در بندگی که به آن رسول حق و تعالی است
و وقوع این نوع میباشد که قول ربنا احکم بالحق عرض از اظهار آن و اظهار بندگیست حضرت حق با کمال بعضی از ارسال اکرام
بر آنکه اجرا در مقام عبودیت بر قول او باشد انک انت السمیع العلیم بر آنکه اعمال ما باشد انک انت السمیع العلیم
بنشانها ما ربنا ایشان را واجعلنا و بگردان ما را اظهار خضوع از دو مسلمین لک و گردان ما را اسلام و
مرتبه اشرف عبادات و ثبات برو اسلام و باز داخلاص و کلیت مطیع بنده که لطافتی که امر فرموده را در سلام
نوشتن ما در مرتبه اخلاص و از غایت و من ذریتنا و گردان بعضی از فرزندان ما را امتی مسلمة لک
مرتبه او و تخصیص دریت بقافیه است که اشاره بحقیقت و لهذا حصر شده آنها را مامور بود بگردن الاسرار که بر فرزندان
مامور کشته باینکه قوا انفسکم و اهلیکم نارا و دیگر اینکه هرگاه در تربیت اصلاح از بایست مفاد از امتی امثال از ایشان
و ایشان نخواهد بود و تخصیص بعضی دیگر جهت است که ابرهیم و اسمعیل میدانستند که در میان فرزندان ایشان ظالم باشند بحکم استماع لا ینال

ابرهیم و اسمعیل و بناء بیت الحرام و دیدن ابرهیم بعضی از اعمال

گلعبه

بالرضیع

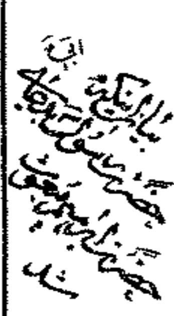
و در رکعه بطواف معتوب بوده

ابرهیم و اسمعیل در بنای بیت و جبرئیل و ارائه مناسک بر ابرهیم و در روایات بعضی خصایص



همگی الظالمین وقت سؤال از مطلوب در ذریه هم چنانکه گذشت گویند مراد از امت حضرت رسالت است بدلیل ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
الا انبیا و اتباع ایشان من تبعیض است یعنی بعضی از ذریه ما مسلمان باشند کقوله وعد الله الذین آمنوا منکم که مقدم بر مبین شده باشد
یا اصل از امت بیان باشد چنانکه در قوله خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یعنی یکی را ذکر و دیگری را مبهم گذاشته منقا امر حق **وَأَرِنَا**
مَنَاسِكَنَا و بنما ما را مواضعی که در او افعال حج بجا آرند چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربانی و غیر آن از افعال حج و آری بمعنی
اَبصر است ولهذا متعدی بدو مفعول شده یعنی و مناسک مواضع عبادات حج پس بمعنی معبد باشد مجاهد گفته که بمعنی مذابح است ما خوذ از نسیکه
بمعنی ذبیحه و ازل اصح اشهر است و نسک در اصل غایت عبادت است این وجه شایع گشته بجهت آنکه متضمن زیادتی کلفت است و بعد از حضرت رسالت
مرویست که حق تعالی اجابت دعای او نموده جبرئیل را فرستاد تا دست ابرهیم بگرفت بمنا برد و آنجا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن بگذارد و بعد از آن
او را بعرفات برد و چون نماز پیشین و دیگر در آنجا ادا فرمود او را امر کرد تا بوقوف در آنجا تا وقت غروب آنگاه او را بمزدلفه برد و آنجا
بگذارد و در آنجا مکث کرد تا نماز صبح بجا آورد و بعد از طلوع شمس او را بمنی آورد و در آنجا تعلیم رمی و ذبح نمود و پس از آن او را بحلق امر کرد و آنگاه او را از منی بمکه
آورد و طواف حج و سعی را تعلیم کرد و آورده‌اند که حضرت رسالت فرمود که اتبع ملة ابرهیم و بعد از آن اسمعیل قبیله بنی جرهم را افعال حج تعلیم
نمود و بنو جرهم را تمام کرد و اسمعیل را آنجا بگذاشت و متوجه شام شد و در آنجا متوجه شد القصه بعد از سؤال ارائه و تعلیم مناسک حج گفتند
وَتُبْ عَلَيْنَا و به بخشای بر ما و بپذیر توبه ما تو به سبب حضوع و انقطاع است و هضم نفس و یا بجهت ذریت ما استغفار ایشان کردند یا مراد بتوبه
باشد از ترک اولی و افضل یا تعلیم مناسک باشد اشتغال بعبادات عصمت باز ایشان نه بر معصیت یا در کلام مضاف محذوف است یعنی علی ذریتنا یعنی
بتوبه کن و توبه را از فرزندان ما بپذیر **إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ** بتحقیق که تو رجوع کننده بر بنده توبه مقصرا و عاصیان بر حسب رجوع کنند
الرَّحِيمُ بخشاینده گناه کاران که رجوع و توبه کنند چون توبه بمعنی رجوع است پس تواند بود که معنی این باشد که رجوع کن بر ما به رحمت و
براعمال ما و بپذیر اعمال ما را و توبه دو کرده تواند بود که مراد قبول توبه باشد از ذنوب چه انبیا معصومند از جمیع صغیره و کبیره بلکه ایشان را مبرا گردانیده
انکه بر عادت و بعد از عبادت مرتب شده و منشی سببی است و مستحق کرامت را چنانکه خیر نماید
چه ابرهیم و اسمعیل میدانستند که از ذریت ایشان امام ابراهیم در دین اسلام هرگز مفارقت نخواهند کرد **رَبَّنَا** ای پروردگار ما ابرهیم و اسمعیل است یعنی ای
خدا ما **وَابْعَثْ فِيهِمْ** و برانگیز در میان ذریت ما امت **رَسُولًا مِنْهُمْ** فرستاده از ایشان از ذریت ابراهیم و اسمعیل باشد و بعد از رسول حق تعالی اجابت
دعای ایشان نموده حضرت مصطفی را مبعوث گردانید چه غیر از حضرت پیغمبر دیگر از ذریت ابرهیم اسمعیل نبوده چه انبیای بنی اسرائیل از نسل
اسحق بوده‌اند و آورده‌اند که حضرت رسالت فرمود که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و انا دعوة ابرهیم و بشرى عیسى و رؤیا امی یعنی بشتکه رسیدم
آخر ما امر دعوت بعضی را و تحضرت برسیدند که از نص خود خبر ده فرمود من نبیهم ایوم و مکه ام در میان ایشان کل افتاده بود و من از دعای پدر خود
ابرهیم یعنی مرا از خدا درخواست و بشارت عیسی که ما مکین را مزده داد کقوله مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و خواب مادرم که در مکه بخواب
دیده بود که نوری از او جدا شد که قصور شام بان روشن گشت خوله **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ** صفت رسولا است یعنی رسولی از میان ذریت ما
مبعوث گردان که خواند بر ایشان آیتهای کتاب ترا و تبلیغ نماید بدیشان سلام و سرور نماید و دلایل توحید نبوت **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** بیاموزد
ایشان را کتاب قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و آنچه در قرآن است از معانی و احکام یعنی امر و نهی و مواعظ و زواجر و حلال و حرام **وَيُزَكِّيهِمْ**
و پاکیزه کند ایشان را از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام کقوله ویحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدرستی که توئی توانا
و غالب که هر که مغلوب نشوی از انچه اراده کنی پس اجابت دعای ما فرمای **الْحَكِيمُ** تو توانای محکم کار و عالم بعواقب اشیا یعنی هر چه کنی بر وجه حکمت باشد
و در دعای ابرهیم اسمعیل دعا کردند برای پیغمبر جمیع شرایط نبوت را که اداء رسالت و تعلیم و تلاوت و تزکیه و تعلیم سنت و
حکمت است و دعا کردند برای امت مرحومه آنحضرت مصطفی که بسبب متابعت بکتاب و شریعت او رشد یابند و از آن زکیه گشتند مرویست که عبد الله بن سلام مسلم
مهاجر را که برادر زاده او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد در توریت مسطور است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر از آن با
ابا نمود تا آنکه **وَمَنْ يَرْغَبُ** و کیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و انکار است یعنی کسی از ملت و اعراض کند از ملت ابرهیم یعنی هیچکس
باز نگردد و رغبت نکند **عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ** از دین ابراهیم که ملة بیضا ملت حنیفیه است **إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ** مگر کسیکه سبک
کرد و خوار ساخت نفس خود را ... از دعوت ابرهیم ... چه آنکه بگذرد ... مگر کسیکه ... تعلیم کنند که سفیه کسی
است و بصیر ... انکار ... اکبر از نسبه الحق و غمص الناس ... امتیاز ... خود
... کلام سفیه نفسه بوده ... منصوب ... بیحرد باشد ... خاصه ... بیان ... صفت
که منصوب شده بنزع خافض یعنی ... سفیه ... استثنا ... نفسه ...
مفسر شده و آمده که گفته سفیه نفسه یعنی ... ملة ابرهیم ... خود را ... خدا را شناسد ... هر که
خدا را نشناسد کافر ... قال النبی ... و امیر المؤمنین فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بعد از آن تعین حجت میکند
بقوله **وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ** و هر آینه برگزیدیم ابرهیم را **فِي الدُّنْيَا** در این سرای به نبوت و دعوت ... و لطف ...
بالنهایة خاصه کرده **وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ** و بدرستیکه او در آن سرای **لَمِنَ الصَّالِحِينَ** از جمله شایستگان است ... از صلاح ...

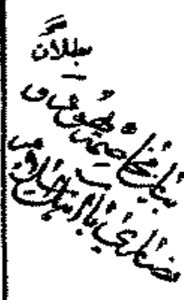
عبادتا



بصفوت عباد باشد در دنیا و مشهور باستقامت و صلاح در دنیا و عقبی باشد حقیقت با شاعر پس معلوم شد که غیر از ملت او نگرداند مگر سفیه یا متسفه کما قال
نفس خود کند بجهل و اعراض از نظر و کوشیدند بر کلام اجابت دعای ابراهیم حیث قال رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین و بعد از آن سبب اصطفای او در
دنیا و در حال او در آخرت و صلاح او در عقبی بیان میفرماید بقوله اذ قال له یعنی برگزیدیم او را در دنیا و او در آخرت از صلحا در آن زمان که گفت
مر ابراهیم را ربه پروردگار او اسلم گردن بنه فرمان ما را و خود را خالص گردان بتوحید و عمل صالح یا تسلیم شو و هر چه از مجاری قضا بر تو جاری
شود قال اسلمت گفت ابراهیم گردن نهادم و یا خالص کردم دین خود را یا تسلیم کردم خود را لرب العالمین بر آفریدگار عالمها
تا هر چه خواهد در من فرماید و در حق من اجرا کند فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی و در ما نواد گفته که از طرحها اصطفاءات اصطفای او تعلیل
او چنانکه این مفسر شد اذ منصوب باذکر مقدر یعنی یاد کن یا محمد آن وقت را تا بدانی که او بنده برگزیده و شایسته آنست و مستحق امامت و تقدم در
سرای او و بعضی بر آنند که این بر تفسیر از غار و اخلاص بی حیثی که هذا اشعه الهام او که و در خاطر او بوده و در دلایل مؤید بمعرفت که قرائن بوده با سلام و ابو
بوده که از قضا و ستارگان امد که ماه و ستارگان نظر کرد در عالم بجد شان خاص شد و مجد شد موحد از آنجا بر آمد و گفت اسلمت لرب العالمین و گویند این بعد از
نبوت او بود پس معنی اسلم اینست که مستقیم شو بر ثابت قدم باش بر توحید کقوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و چون مخصص بیان از علی آمد
نمود از برای دین و رعایت حکم بسفر کسی که رغبت بگرداند از ملت او در عقب او ذکر اهتمام او بنموده با مردم برای اخذ عهد او باز فرزندان خود در موت
که **و وصی بها ابراهیم** و وصیت کرد ابراهیم بدو بحرف فاه بملت خود یا بکلمه اسلمت یا بجمله اینجه مذکور شد **بنیه** پسران خود را او پیشتر تعلیم
غیر این بعضی که در او و صلاح و قربت باشد آن اصل از وصل است بمعنی اذا وصله و قضاه اذا فصله پس کار نه وصی وصل کرده فعل خود را بفعل
دیگری **و یعقوب** عطف است بر ابراهیم یعنی وصیت کرد بنیه یعقوب اولاد خود را بوا فقه حال خود و مضمون وصیت هر دو این بود که **یا بنی** ای پسران
من بکلام اینها قول است نزدیک بصریان و متعلق بوصی نزد کوفیان از برای که وصیت نوعی از قول است و فرزندان ابراهیم چهار بودند اسمعیل و اسحق و مدین
و اسحق ابن سارة بود و اسمعیل از هاجر و باقی از قطورا کنعانیه نزد بعضی هشت بوده اند و بعضی بکر با شد که چهار ده بوده اند و فرزندان یعقوب دوازده
بوده اند روبین و شمعون و لاوی و یهودا و یستاخر و زبولون و دان و نفتالی و جاد و آشیر و بنیامین و یوسف و هر یکی پدر قبیله بودند و ایشان را اسباط گو
و در حکم شنیده یعقوب آن بود که از دو شخص توأم بودند از عیص از اسکر امد در عقب او یعقوب و اسحق هر دو پسر شد حاصل که هر یک از ابراهیم و یعقوب وصیت
کرده اند با اولاد خود با پسر گفتا ای پسران من **ان الله اصطفی** بدرستیکه خدا برگزید **لکم الدین** برای شما دین مرتضی شرع مأمور دارد کما سلام
بقوله **فلا تموتن** پس باید که مبیرید **الا و انتم مسلمون** مگر در حالتیکه شما مسلمان باشید ظاهر این نهی است از موت بر خلاف حال اسلام
و مقصود از نهی است از آنکه ایشان در وقت موت بر خلاف حال اسلام باشد کقوله لا تصل الا و انت خاشع و معنی مراد اینکه بر اسلام ملازمت نکنید
که چون مرگ شما رسد شما از دین اسلام باید پس مراد نهی است از ترک اسلام نه از مرگ و تعبیر عبارت بجهت لا تمت الا که موت ایشان بر دین اسلام موت
که هیچ چیز در او و منت بر آن است که از موت ایشان خلول بکند نظیر این سخن در امثال مثل است که تو ... شهید شوند در رو بدستیکه یهود گفتند که یا محمد الست تعلم ان یعقوب
وصی بنیه بالیهودیة یوم مات یعنی ای محمد آیا ندانسته که یعقوب در حین موت پسران خود را به یهودیت وصیت کرد حق تعالی این برهان ساکه مضمون وصیت یعقو
این بود که از فرزندان من بر دین اسلام استمرار جایند تا بوقت حلول مرگ شما نه آنکه ایشان را بدین یهودیت وصیت کرده باشد پس رد قول ایشان میفرماید که
ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید ام منقطعه است و معنی همزه انکار است یعنی بلکه حاضر بودید **اذ حضر یعقوب الموت** هنگامیکه آمد
یعقوب را مرگ او در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت او برد لا دبیه یهودی بود و مستوانند بود که ام متصله باشد متعلق
بمحذوف تقدیر اینکه اکنتم غائبین ام کنتم شهداء و نیز معنی خطاب باهل ایمان است و معنی آنکه شما حاضر شوید نزد وصیت کردن یعقوب پسران خود را یا نکرد
از دعوی بسبب **اذ قال لبنیه** بدل از حضر است یعنی حاضر شوید در وقتیکه گفت یعقوب مر پسران خود را **ما تعبدون من بعدی** چه چیز را
میپرستید از پس وفات من غرض او یعقوب باین تقریر فرزندان بود بر توحید اسلام و اخذ میثاق از ایشان بر ثبات بر توحید و بر ملت اسلام و ما سؤال است
از هر چیزی که معلوم نباشد نه هر چه که معروف نباشد اگر از ذوی العقول است مخصوص مثل است که هنگام سؤال از تعیین آن باید و اگر سؤال از وصف آن
باشد مخصوص نیست فانشد ما زید افقیه ام طبیب و هم چنین مخصوص است که هی که معلوم باشد از غیر ذوی العقول و یجوز آنها وصف معبود
پسران یعقوب معلوم نبود از این جهت فرمود ما تعبدون و گفت من تعبدون و از عطاء آورده که حق تعالی هیچ پیغمبر را قبض نکرد تا سند مشا موت و هو ایشان را اختیار
موت کردند و در حینی که یعقوب را اختیار موت کرد گفتا بر خدا یا مرا مهلت ده چند انکه وصیت کنم بقوم اهل مرا مهلت داد پس پسران را جمع کرد و گفت ما تعبد
من بعدی و ابن جهید گفت که اهل عصر بعضی بت پرستیدند و برخی آتش پرست یعقوب اندیشه کرد که مبادا فرزندان او نیز میل کنند باز هر چه که من جزاز
ایشان را خواهید پرستید بعد از آنکه من نباشم **قالوا** گفتند پسران در جواب پدر که **نعبد الهک** خواهیم پرستید خدای ترا **واله ابائک**
و خدای پدران ترا **ابراهیم و اسمعیل و اسحق** عطف بیان است از آباء و ابراهیم که جد بود بدر که گفتند جهت آنکه جد بحکم پدر است و اسمعیل که عم است
بوهم پدر گفتند بنا بر تغلیب یا جهت آنکه عرب عم را آب گویند چه او و از امثال جهت آنحاصیا ند کقوله عم الرجل صنو ابیه و در بعضی ازو
فرموده که العم والد یعنی لعم مثل الاب و تقدیم اسمعیل بر اسحق جهت آنستکه اکبر از اسحق بود و قوله **الها واحدا** بدل از آبائک است کقوله بالناصیة ناصیة
کاذبة یعنی میپرستیم خدا برا که یکتا و بیکا نه است فایده بدل تصریح است بتوحید و نفی توهم با شیء آنکه برهصما و تکریر مصاف جهت یعنی عطف است بر مجرور در
مقدار باکید زیدی از افاده انصاف یا مستوی اختصاص یعنی مخصوص میکردانیم خدا یکیا را در معبودیت او الوهیت **و نحن له مسلمون**



وحال اینکه ما مر خدای را پرستندگانیم و اگر یکتا پرستی را ترک کردن نهاده کا تیم پرستیدن و منقاد ان بطاعت و فرمانبرداری او و با اخلاص نماینده کای عبادت او برای او و در حال
اذعان بوحدانیت او مفعول ان با امر او ولحنا ذکر جمله معترضه موکده باشد و نحن له مسلمون با جمله معطوف باشد بر نعبد و قوله لا الهنا را ...
... نعبد الهک و اله آبائک ابرهیم و اسمعیل و اسحق ... انکه فرمودند که در پی ایشان ... نخواهند بود که
ایشان را باشد ... و لا تخونوا ... ایشان را معطل نگذاشتند
... نکرده باشد و ... تلبست ... و ابکر
... قال ابرهیم ... چنانکه اجماع ... تِلْكَ جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند قَدْ خَلَتْ
گذشتند ... بهر چند معنی در کلام عرب ... و امام ... کان امة قانتا
... کما قال الاعشی ... طول الایام ... کما قال النابغة ... حلفت فلم اترک لنفسک ریبة
... و ... آمنه موسی و امة عیسی و امة محمد
واصل ترکیب او قصد است ... امّا اذا قصده ... الرجل ... المکان
اهله اذا انفرد منهم ... و معنی انکه ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و ذریت ایشان ...
بودند که درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما را باشد آنچه کسب کرده اید یعنی هر یک از ایشان و
شما را بعملها ... جزا دهند و وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که ایشان عمل میکردند
یعنی ... ایشان ... شما ... اعتقاد ... طاعات ...
و بر کفر ایشان ... اعمال ایشان شما را نخواهند ... خواهند کرد
... شما با ایشان ... اعمال شما ... نیز و لا تزر وازرة وزر اخری
و کل نفس بما کسبت رهینة لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ... مواخذ کرده ... اهل اسلام
... عبدالله بن صوریا و کعب بن اشرف و ... نصاری نجران با اهل اسلام مخاصمه کردند
هر کدام از ایشان دعوی ... موسی ... کتاب ... نصاری
... بهتر ... وَقَالُوا گفتند اهل کتاب مر مومنان را كُونُوا هُودًا
باشید یهود أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان یعنی یهود ... نصاری گفتند ... تَهْتَدُوا تا راه راست یابید
... جواب ... قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان
... بَلْ ... مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابرهیم ...
... ملت ابرهیم ... ملت ابرهیم یعنی ای اهل کتاب
... ملت ابرهیم حَنِيفًا ... ملت ابرهیم ... اسلام است
حنیفا حال است ... وَمَا كَانَ و نبود ابرهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آورندگان ... اهل کتاب ... دعوی میکنند ... ابرهیم ... مشرک ...
... نصاری ... المسیح ابن الله ... عزیر ابن الله ...
... ملت ابرهیم ...
فاما آنکه ... ایشان ...
ایشان ... موسی ... نصاری ... روح القدس
... ایشان ... روح القدس ... ایشان ...
در کتب ... اهل اسلام ... اعراض کنید ... یهود و نصاری ...
دعوت میکنند قُولُوا بگوئید که آمَنَّا بِاللَّهِ ... وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن ...
... وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ...
... وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و اسمعیل و اسحق ... وَيَعْقُوبَ و یعقوب ... وَالْأَسْبَاطِ ...
یعقوب ... احکام ...
چنانکه ... اسباط ... سبط است ... فرزندان یعقوب ...
هم چنانکه حسن و حسین ... رسول الله وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و بآنچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی تورات و انجیل ...
کتاب ...



داخل‌اند

سبط

ایشانست و منکر اینکه نزاع در اینها [illegible] **وما اوتی النبیون** و آنچه داده شده اند پیغمبران [illegible]

من ربهم از نزد پروردگار ایشان **لا نفرق بین احد منهم** جدا نمی کنیم میان یکی از ایشان بلکه همه [illegible]

ایمان آورده اند [illegible] **ونحن له مسلمون** [illegible]

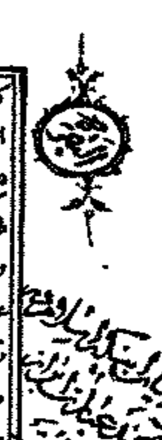
[illegible]

فان آمنوا بمثل ما آمنتم به [illegible] **فقد اهتدوا** [illegible]

[illegible] **وان تولوا فانما هم فی شقاق** [illegible]

[illegible] **فسیکفیکهم الله** [illegible] **وهو السمیع العلیم** [illegible]

[illegible] **صبغة الله** [illegible]



کلام مستقل است یعنی بگوئید ای مؤمنان صبغة الله یعنی ملازم دین اسلام شوید یا از جهت مدح منصوب است بمعنی بدل ملة ابرهیم است یعنی بر اینکه
اتبعوا صبغة الله یعنی تابع شوید فطرة اسلام را و آنرا بتعبیر قولوا کوئید مراد بصبغه چنانست که تطهیر مسلمانان است وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر
مِنَ اللّٰهِ از خدا صِبْغَةً از روی صبغه و دلالت در بر باطن بر آن تا از تلوث بیاد از شایطین بتعبیر بیتین استعمال و معنی آنکه داست عمود است که هیچ
صبغه بهتر از دین نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما مر او را عبادت کنندگانیم بعضی از اهل کتاب یعنی شرک عبادت مکنیم چنانکه شما شرک میکنید
و معطوف علیه آمنا است و این مقتضی آنست که صبغة الله مفعول قولوا باشد یا اتبعوا کسی که از آن منصوب بدانند بر اغرا یا بدل اضمار قولوا می کند
عطف بر آمنوا یا اتبعوا ملة ابرهیم و قولوا آمنا از بدل اتبعوا منکر اند تا لازم نیاید فک نظم و سوء ترتیب بدانکه حق تعالی در کتاب عزیز خود بر اسلام
را بعبارت ایراد فرموده بکو صبغة الله چنانکه مذکور شد و بفطرة الله کقوله فطرة الله التی فطر الناس علیها و بکلمة الله کقوله وکلمة الله هی العلیا
و بصراط کقوله صراط الله الذی و بنور کقوله لیطفئوا نور الله و بحبل کقوله واعتصموا بحبل الله جمیعا و بسبیل کقوله ادع الی سبیل ربک الی آخرها
فرموده که صبغه دین است و لا یه و معرفت بیمن کرامت و معتبر بر او دقیقی و نزد اهل تحقیق صبغة الله رنگیست که بی رنگی را
آمیخته است و صبغة الله نکوتر و خلاصه سایل اهل عرفان بدانند و عبارات ایشان بیان بمعنی صبغة الله است حقیقة ان را ایشان را که بی تو اند بر
مراتب بی نیر رنگ است از رخت طهارت ... انا کالابدال ... من احسن من الله ابدال آورده اند
یهود و نصاری از غیر یهود و نصاری ... و ... که الله و احیاء ... ذکر شرف ... ثابت
ساختند از ... مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا آیا مجادله و مخاصمه کنید با ما فِي اللّٰهِ در دین خدا
در دعوی ... بیغمبر ... اهل کتاب پیغمبر کفتند که همه انبیا از ما پیدا شده اند ... پیغمبر خدای بودی
از ما مبعوث ... پس پیغمبر خدا بیانشی ... اهل کتاب گفتند ما اصحاب کتابیم ... اولاد پیغمبر باشد که پیغمبر
از عرب مبعوث شود ... حق تعالی ... ایشان را ... فرمود ای محمد بگو با ایشان که ... مجادله ... خدا و اصطفا پیغمبر را
از عرب از شما وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما ... اختصاص ... پیغمبر که از بندگان
که حکمت و مصلحت ... که او پیغمبر باشد ... مرتبه نبوت ... منع ... آنست که ... چون حق ... آفریدگار همه ... است
او بر هر که خواهد ... مناقشه ... وَلَنَا أَعْمَالُنَا و مر ماست ... جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماست مکافات عملهای شما
وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ... اختصاص کرده باشد بحسب
حسن اعمال ... اخلاص ... اهل سعادت ... اخلاص ... چنانکه شما ... اعتبار آن
... پیغمبر باشد ... که پیغمبر باشد ...
که از پیغمبر خدا ... که اخلاص ... جبرئیل ... سر من سری استودعته قلب من احببت من عبادی
اخلاص سریست ... از اسرار ... بنده ... نقل کرده که ان
... حقیقة الاخلاص ... حقیقت اخلاص ...
... کفته که الاخلاص ان تخلص العبد بینه و عمله ... ولا ... به ...
ولا یراد به ... اخلاص آنست که بنده ... عمل ... خود ...
بعضی گفته اند که اخلاص ... اعمال بنده ... ظاهر و باطن ... اخلاص ...
و دیگر گفته اند که اخلاص کتمان حسنات ... أَمْ تَقُولُونَ ام منقطعه است ... یعنی بلکه آیا میگویند اهل کتاب
... خطاب ... میگویند ... باشد ... یعنی ... محاجه کنید
... که إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ ... پیغمبران ... کَانُوا هُودًا
بودند یهود ... أَوْ نَصَارَىٰ ... قُلْ بگو ای محمد با ایشان ... أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ
آیا شما داناترید ... أَمِ اللّٰهُ یا خدا ... ابرهیم ... ابرهیم یهودی
و لا نصرانیا ... وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ ... باتفاق
پس ... حکم ... اهل کتاب ... علم ...
گواهی ... باشد وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ
گواهی که نزد او ثابت باشد مِنَ اللّٰهِ ... کتاب ... شهادة حق تعالی برای ابرهیم بحنیفیت ...
... اهل کتاب ... شهادة کرده اند ...
... شهادة کرده باشیم ... اهل کتاب شهادة حق تعالی برای محمد ... نبوة ...
است ... وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ ... عَمَّا تَعْمَلُونَ ... تکذیب ...



و آنکه بعمده و شما را بر کتمان شهادة مکافات خواهد داد و گویند این برای عموم است یعنی هیچ چیز از معلومات بر او مخفی نیست پس بترسید و جزا داده
بر اعمال شما با آنچه مستحق آن باشید از عقاب ... و مَن اظلم ممن کتم شهادة من الله ... متصل ...
... یعنی کیست ظالم‌تر از آنکه ... شهادتی باشد ... بعنایت حق تعالی است ...
و انجیل ... و نشارة ... ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب ...
... بودند و اهل کتاب ... مؤمنان ... اینها بر دین ایشان ... مجاهد است ...
... کتمان ... یعنی کیست ظالم‌تر ... شهادة ...
... کتمان شهادة ... اگر کتمان ...
... من السلطان المنیع القوی ... اگر کتمان
شهادة نماید ... و ما الله بغافل عما تعملون ... یعنی اکر ابراهیم یهود یا نصاری ...
... تِلْكَ أُمَّةٌ ... قَدْ خَلَتْ ... لَهَا مَا كَسَبَتْ ... ازین ...
... وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ ... آنچه کسب کرده اید ... از اعمال ... خواهد بود ...
... وَلَا تُسْأَلُونَ ... عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... از آنچه ... تکرار ...
... طباع ایشان ... ملکات ...
... الجزو الثانی من الاجزاء الثلثین ...
... بیت المقدس ... نماز کذارد ... سوره ...
... بیت المقدس ... کعبه ...
... بیت المقدس بکعبه ... بیت المقدس ...
... بیت المقدس ... سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ
... مِنَ النَّاسِ ... یهودیان و منافقان و مشرکان ...
... مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ... الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ... بیت المقدس ...
... [illegible] ...
... قُلْ ... لِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ ... جهت مشرق ... مغرب ... بیت المقدس ... مشرق و مغرب ...
... مخصوص ...
... يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ...
... بیت المقدس ... مصلحت ...
... لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ...
... صراط مستقیم ...
... بیت المقدس ...
... بیت المقدس ...
... بیت المقدس ...
... ابراهیم ...
... بیت المقدس ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... بیت المقدس ... مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ...
... بیت المقدس ... المسجد الحرام ...
... [illegible] ...
... صراط مستقیم ...



اگر مشرق جهت یمین و شمال ... [illegible]

سابق ... بقوله **وَكَذَٰلِكَ** اشارت است بمفهوم آیه متقدمه یعنی همچنانکه کردانیدیم شما را ... بطریق مستقیم یا همچنانکه قبله شما را افضل

قبلهای دیگر کردانیدیم **جَعَلْنَاكُمْ** کردانیدیم شما را **أُمَّةً وَسَطًا** کروهی برگزیده یا ... [illegible] ... وسط در اصل

اسم مکانیست که مستوی باشد ... [illegible] ... افراط و تفریط ...

[illegible]

[illegible]

... بقوله **لِتَكُونُوا** یعنی شما را ... تا باشید **شُهَدَاءَ**

کواهان ... **عَلَى النَّاسِ** ... **وَيَكُونَ الرَّسُولُ** ... **عَلَيْكُمْ** ... شما

[illegible]

... **لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** ... **وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** ... [illegible]

... بقوله **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ** ... **الَّتِي** ... **كُنْتَ عَلَيْهَا** ... [illegible]

... کعبه ... بیت المقدس ... [illegible]

إِلَّا لِنَعْلَمَ ... **مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ** ... [illegible]

... **مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** ... [illegible]

[illegible]

... **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي** ... [illegible]

کرد نسول آنکه متوجه بیت المقدس بود ... از هجرت ... که کعبه ... بیت المقدس ... [illegible]

... وابن عباس ... وما جعلنا القبلة التي كنت عليها ... [illegible]

... بیت المقدس ... [illegible]

... [illegible] ... معنی ... [illegible]

... متوجه بیت المقدس ... [illegible]

... مشرکان ... کعبه ... [illegible]

... بیت المقدس ... احکام الله ... **وَإِن كَانَتْ**

لَكَبِيرَةً ... فما جعلنا القبلة التي كنت عليها ... [illegible]

... **إِلَّا عَلَى**

الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... الایمان ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

... شعبی ... حجاج بن یوسف ... [illegible]

... حسن بصری ... حجاج ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... [illegible]

... حسن بصری ... [illegible]

... وما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم ... الا على الذين هدى الله ... [illegible]

... رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... بیت المقدس ... [illegible]

... **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ** ... [illegible]

... بیت المقدس ... [illegible]

... بیت المقدس ... رسول الله ... [illegible]

... [illegible] ... **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ**

لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ... [illegible]

... [illegible]

... لله المشرق والمغرب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **قَدْ نَرَىٰ**

تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ... **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً**

تَرْضَاهَا ... [illegible]

... [illegible]



فرمود که متمکن کردانیدیم ترا بجانب قبله که مرضی تست و بعد از آن جهت تصریح و تعیین آن فرمود که **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس بگردان روی خود را در نماز همه بدن خود
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در جانب مسجد الحرام که محیط است بخانه و تعبیر بدین بوجه جهة آنست که تو متوجه بدن بوجه است و شطر در اصل بمعنی
برآمدن بچیزی منفصل است از شی ماخوذ از شطر که بمعنی انفصل و قد انشطر ... منفصلة عن الدنیا و بعد از آن مستعمل شده برای جانب شی و اگر چه از آن منفصل
نباشد مانند قطر و حرام بمعنی محرم یعنی ای المسجد المحرم فیه القتال او ممنوع عن الظلمة ان یتعرضوه و ذکر مسجد نه کعبه جهت آنست که آنحضرت در مدینه بود
و بعید را کافی است مراعات جهت ... قبله موجب حرج است خلافا ... شلبی در کتاب خود از ابن عباس روایت کرده که البیت قبلة لاهل المسجد
والمسجد قبلة لاهل الحرم والحرم قبلة اهل الارض کلها و اصح قول و قول بعضی از فقهای ما نیز که حرم قبله کسی که
بعید باشد از اهل آفاق و چنانکه ... آنحضرت در روز دوشنبه منتصف رجب سال دوم از هجرت قبل از وقعه بدر بدو
ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت از نماز ظهر کزارده بود که بحکم ... متوجه شد و آن مسجد بمسجد القبلتین
اشتهار یافت ... بیت المقدس ... رسول روی بکعبه ...
... تخصیص خطاب جهت تصریح ... **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ** و هر جا که باشید
در بر و بحر و سهل و جبل شرق و غرب خواهید که نماز بگذارید **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** پس بگردانید رویهای خود را **شَطْرَهُ** در جانب مسجد
مذکور ... خطاب جهت تعظیم ... تصریح بعموم حکم
و تاکید امر قبله و تخصیص ... منقول است که ... رسالت ... بیت المقدس منسوخ کردیم
و نزول ... رسول ...
... متوجه کعبه ...
... علمای اهل کتاب ... رسول
بقوله **وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** ... **لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ** ...
که تحویل قبله بجانب کعبه ... حکم ... **مِنْ رَبِّهِمْ** ... علم ایشان ...
... قبله ...
باشد ...
علمای یهود و نصاری ... **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ** ...
اهل ایمان ... الذین
اوتوا الکتاب علمای یهود و نصاری ...
ایشان ... بیت المقدس ... ابن عباس ...
از قرآن ... ناسخ ...
قرآن ... بیت المقدس ... فاینما تولوا فثم وجه الله ...
است ... ناسخ و منسوخ ...
فرموده ... **قَدْ نَرَىٰ** ... قرآن ...
و تحقیق ... تقلب ...
چنانکه ...
باشد ... قد نعلم الله المعوقین منکم ...
ترک ... **قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ** ...
... تطلعا للوحی ... تعلق فی السماء ...
از مکان ... **فِي السَّمَاءِ** ...
مطارح ... السماء ...
توقع حضرت رسالت ... حکم ...
انتظار ... جبرئیل ...
امر ... فول وجهک شطر المسجد الحرام ناسخ
توجه حضرت رسالت ...
بجهة ... اجماع ...
... قبله ...

مشاهدهٔ کعبه نتوانند کرد واما کسی که ازین بیرون باشد قبلهٔ او جهت است بعمدهٔ فقها این اند و این قول است بجهت چه بیکی اجماع علما بر جواز استقبال
کعبه نسبت بکسی که مشاهد است نه بغیر آن از اجزای مسجد الحرام چون عین کعبه قبله باشد توهم روا نیست از اینکه مسافر زیند که حضرت رسالت [illegible]
کعبه شد فرموده هذه القبلة [illegible] از احد ها علیه السلام که فرموده اند که بنی عبد الاشهل [illegible] بوده اند با ایشان خبر آوردند که [illegible]
شما در نماز متوجه کعبه شده و شما مکان بیت المقدس [illegible] نماز ایشان [illegible] بیت المقدس [illegible] بوده اند متوجه
کعبه شدند [illegible] و قبله را [illegible] و مسجد ایشان را مسجد القبلتین نام کردند [illegible]
[illegible] توجه بقبله [illegible] توجه بعین کعبه [illegible] شطر المسجد [illegible] وجهک
الکعبة [illegible] رسالت [illegible] در صورت [illegible] اگر توجه
مسجد [illegible] واجب بودی [illegible] مشاهد نیز واجب بودی [illegible] باطل است [illegible] باطل باشد [illegible]
ظاهر [illegible] مسلم است [illegible] جواب [illegible] بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] طعن کرده [illegible] شطر [illegible] قبله مبنی بر [illegible]
است [illegible] تحقیق [illegible] تحقیق توجه [illegible] اختلاف [illegible]
در [illegible] لازم میاید که اهل عالم در صلوة [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] توجه [illegible] معلوم شد [illegible]
که اگر [illegible] بتوجه بکعبه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **وَلَئِنْ أَتَيْتَ** [illegible] **الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** [illegible]
[illegible] **بِكُلِّ آيَةٍ** [illegible] معجزه [illegible] توجه بکعبه **مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ** [illegible]
[illegible] ایشان قبله ترا [illegible] برهان [illegible] کعبه قبله است [illegible] لام موطی قسم است ما تبعوا قبلتک جواب قسم [illegible]
و حقیقت معنی این است که اهل کتاب [illegible] قبله [illegible]
کتاب [illegible] ایشان [illegible] **وَمَا**
أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ [illegible] قبله ایشان [illegible]
[illegible] **وَمَا بَعْضُهُمْ** [illegible] **بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ** [illegible] قبله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** [illegible] **أَهْوَاءَهُمْ** [illegible]
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ [illegible] **مِنَ الْعِلْمِ** [illegible]
[illegible] قبله [illegible] اهل کتاب [illegible] **إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ** [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] استطاع [illegible] تفسیر [illegible] العرفان [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] اسلام [illegible] قبله اسلام [illegible] لئن اتبت [illegible]
لئن اتبعت [illegible] الذین [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] اسلام [illegible] تابع
قبله اهل اسلام [illegible] تخصیص [illegible] بکل شیء علیم [illegible]
[illegible] وما انت بتابع قبلتهم [illegible]
[illegible] قبله [illegible] بیت المقدس [illegible] قبله [illegible] شمس [illegible]
تابع قبله [illegible] وما بعضهم بتابع قبلة بعض [illegible] وقالت النصاری [illegible] علی شیء
[illegible] اهوای ایشان [illegible] الظالمین [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** [illegible]
کتاب [illegible] **يَعْرِفُونَهُ** [illegible]
[illegible] **كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** [illegible]
[illegible]

[illegible]



وشناسند او را که او پیغمبر خداست چنانچه میشناسند پسران خود را و چون آیت نازل شد یکی از اصحاب روایت کرده که من خواستم که از اهل کتاب کسی را که مسلمان
شده باشد با آن عرض کنم و بشناسم عبدالله بن سلام که از احبار و علما و عظام ایشان بود گفتم شما در کتاب خود این پیغمبر را میشناسید گفت انا اعلم
به منی بابنی یعنی من او را بهتر شناسم از پسر خود که در میان کودکان بازی میکند گفتم چگونه گفت لانی لست اشک فی محمد انه نبی فاما ولدی فلعل والدته خانته
یعنی بجهت آنکه من هیچ شک ندارم در آنکه محمد پیغمبر خداست اما پسر من متولد شده که مادرش خیانت کرده باشد و از کسی دیگر حاصل کرده و من پندارم که
پسر منست تعجب کردم از موافقت تشبیه و تشبیهی که حق تعالی در این آیه فرموده و بیان معرفت ایشان رسول را وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ و بدرستی که گروهی
از ایشان چون حی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ هرآینه میپوشانند حق را که صفت حضرت رسالت است در توریة
از عوام و سفله وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که میپوشند و اینکلام تخصیص مر اهل عناد را است تا آنانکه ایمان آورده اند
از اهل کتاب و قوله الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ کلام مستانفست یعنی آنچه مر ترا هست از نزد پروردگار تست پس الحق مبتداست و خبر او من ربک و الف و لام برای
عهد است اشارت بآنچه رسول بر آنست از دین اسلام و احکام آن و یا آنکه برای حقیست که کتمان میکنند یعنی نعت آنحضرت و یا برای جنس است و معنی آنکه
حق همان چیزیست که ثابت شده باشد که از جانب حق تعالی است مانند آنچه تو بر آنی نه مانند آنچه ثابت نبوده باشد مثل آنچه اهل کتاب بر آن اند و میتواند بود
که الحق خبر مبتدای محذوف باشد ای هو الحق و من ربک حال یا خبر بعد از خبر یعنی محمد یا تحویل قبله حق است از نزد حق تعالی آمده فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب حضرت
رسالت است مراد امت او باشند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک کنندگان در آنکه از نزد حق تعالی آمده یا در کتمان ایشان حق را با آنکه علم دارند
مراد با بن نهی رسول نیست از شک کردن و آن بر آنکه این از او متوقع نیست پس مراد تحقیق امر است بوجهی که هیچ ناظر را در آن شک نبود و گفته اند که خطاب
که مر بر آنست که مذکور شد یا مراد امت است یا کنایه است از کتمان ایشان یعنی باید که در آن شک نباشد و روایت است که عبدالله بن ابی بکر از ابن عباس روایت کرده از صفیه بنت حیی
بن اخطب که چون رسول خدا بمدینه آمد از پدر و عمم خود شنیدم که میگفت که آیا این پیغمبر نباشد که ما نعت و صفت او را در توریة خوانده ایم
پس ما باید که قرار دهیم که فردا برویم و او را ببینیم و حدیث وی بشنویم و علاماتی که ما یافته ایم در توریة ببینیم که در او هست یا نه و رسول
فرود آمده بود پس با مداد برخواستند و برفتند و تا شام باز آمدند غمگین عمم با پدرم گفت که این همان است که در توریة صفت او را یافته گفت نعم
بالله الذی انزل التوراة علی موسی این آنکس است که توریة بموسی فرستاده این همانکس است عمم گفت و در دل خود چگونه میابی گفت عداوته ما بقیت
یعنی در دل خود دشمنی او مییابم تا زنده باشم و عبدالله بن صوریا روایت کرده که جمعی از یهود نزد رسول آمدند و از جمله ایشان مردی با پسر خود با ایشان
بودند رسول روی با ایشان کرد و گفت یا ربی خدا سوگند که توریة بموسی فرستاد که شما نعت و صفت مرا در توریة میابید پدر این پسر گفت نه
کنتر و صحابه اند و از پسر نیاز مشنید چون رسول او را دید گفت آنکه میشناسد پسر را حضرت گفت این صفت و نعت تو که مییابند پدر
در صدد آنست که پنهان کند پس گفت انا اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله و در همان متوفی شد رسول فرمود که تولوا اخاکم یعنی برادر خود را دفن
کنید و متولی شوید پس اصحاب بتجهیز و تمام نموده او را دفن کردند و تخصیص ابناء بذکر بجهت آنست که ذکور از آباء اعرف اند و اکثر ملازمت اند
ذکور با شهور ولد و صحبت با آبا از انم و معلوم است که معرفت ایشان بحضرت رسالت بیشتر باشد از ایشان با ایشان و با آنکه بطریق اولی
خواهد بود و بتر دید بابت قبله مقرر باید کرد وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ تنوین عوض مضاف الیه است یعنی هر گروهی را هر صاحب شرعی یا هر امتی را
قبله ایست که متوجه اند یا هر قومی را از مسلمانان جهتی است یا نحوی از کعبه یعنی هر اهلی را از مسلمانان جهتی است از جهات کعبه که توجه میکنند
بآن همانند حتی که مدارس جز الاستواست برای اهل عراق است و جنوب مقابل آنست مر اهل مغرب است و بما باقی از آن یعنی مقابل آن برای شام هُوَ
مُوَلِّيهَا که او متوجه شده است بآن روی خود را یا خدا گرداننده روی او است بآنجهت یعنی او را بآن امر کرده و بر هر تقدیر یکی از دو مفعول تولیه
محذوف است ای هو مولیها وجهه او الله مولیها ایاه و چون هر امتی را قبله ایست پس چرا تعجب میکنند منافقان که گفتند ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا
علیها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید ای مسلمانان در پیروی کردن بسوی آنها از امر قبله و غیر آن تا بان دست یاد دنیا بر شوید و نیاید قبلا
از جهات یعنی سبقت کیرید بقبله ای جهات که آن مستاقیم باشد یعنی محققان برآنند که از هر جهات جبهه بیش زده و در هر سوی نماز و آتی ظهر
کرده که قبله او است و هر یک بر وی بقبله توجه از توجه بکعبه حقیقی باز نمیمانند مگر بجوانب حرم که بر بند بجوانب زمزم تقرب کرده از قبله متم و عقل الله
روی میکرد است که قبل قبله شاهان بود تاج و کس قبله ارباب نیاز است و در قبله سوی تیر شاهان کل قبله یعنی شما شاهان دل قبل تنها
عراقیتول قبله بد سیر تمانکار دیضو قبله نیز را زخوان بخورش قبله انسان دانش بر پرورش قبله عاشق و شاید زوال قبله عارف کمال ذی
الجلال أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و هر قبله که رو دارید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدا همه شما را جمع کند و نزد ما
برای افشاء احوال اعمال ما در هر موضع که باشید و مواضع متفرق و اجزای متفرقه همه شما را بروز حشر جمع کند برای جزای اعمال شما هر جا که باشید
از اعماق ارض و قلال جبال و بقصول و واح شما کند یا هر جا که باشید از جهات مختلفه حق تعالی همه شما را یکجا جمع کند و نماز های شما را حکم جهة واحد
کرداند و جنانچه شما که کو بنا امر و مسجد الحرام نماز کنانید ابد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از اجزاء و جمع و اقامه
و احیاء و جمع عزاین قَدِيرٌ توانا است و در اخبار از ائمه هدی آمده که مراد یاران صاحب الزمان اند که در آخر الزمان و از امام رضا منقول است که
والله لو قام قائمنا لجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان یعنی بخدا سوگند که هرگاه قیام نماید قائم قیام نماید حق تعالی همه شیعیان را از جمیع
شهرها بنزد وی جمع کند و چون حق تعالی علی الاطلاق امر فرموده به توجه مسجد الحرام و از احتمال تقیید عدم از بود این حکم بغداد از این سبق

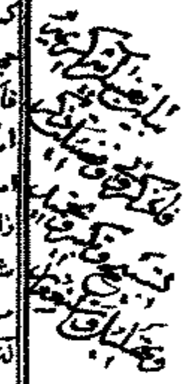




ساختند که امید کوثر و اجابت دعاهر که آن دید مرخر انت بیغمبر تو **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ** از هر مکانی که بیرون آیی یعنی در هر شهری که بیرون آیی برای سفر
فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بطرف مسجد الحرام **وَإِنَّهُ** و بدرستی که این امر **لَلْحَقُّ** هر آینه راست و درست
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو [illegible] تو هم نسخ نشود یعنی برای آنست که [illegible]
زایل نشود **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه میکنید از توجه بکعبه [illegible]
بیان فرمود که حکم مسافر [illegible] توجه بکعبه در صلوة [illegible] که حکم مسافر خلاف حکم حاضر است **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ**
واز هر موضعی که بیرون آیی **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس توجه نما روی خود را در صلوة **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بطرف مسجد الحرام **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ**
و هر جا که باشید ای امت محمد **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** پس بگردانید رویهای خود را **شَطْرَهُ** بجانب مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ** یعنی [illegible] **عَلَيْكُمْ** [illegible] **حُجَّةٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** [illegible]
[illegible] **مِنْهُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** [illegible]
[illegible] **وَاخْشَوْنِي** [illegible] **وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي** [illegible]
[illegible] **عَلَيْكُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ** [illegible]
[illegible]



در میان شما فرستاده از شما یعنی از عرب یا از محمد است و بعضی گفته‌اند که خطاب بحضرت رسالت پناه است بر اهل عرب بجهت تشریف ذکر ایشان و بیان منت بر ایشان که بعث
فرمودیم کسی را از غیر ایشان نباشد و معنی آنکه بنحو که حضرت بوده باشد پیغمبر بود که از ایشان بوده باشد تا بجهت آنکه باشد با ایمان او فخر ایشان باشد و
حاصل آنکه حضرت پیغمبر فرمود که پیغمبری از شما فرستادیم **يَتْلُوا عَلَيْكُمْ** که میخواند بر شما **آيَاتِنَا** آیتهای ما را که قرآنست **وَيُزَكِّيكُمْ** و پاک میگرداند
شما را از شرک و شرایع باطله و شوخیها یعنی تحمل شما میکند بجهت آنکه گناهان منکر شود بسبب ایمان و طاعت با آنچه شما استغفار میکنید از گناه پاک میشوید
وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و میاموزاند شما را قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و علم شریعت و احکام از حلال و حرام از اوامر و نواهی و گفته‌اند پس از قبیل عطف عام باشد بر
خاص و یا معطوف و معطوف علیه بمعنی قرآن باشد بجهت فائده آنکه کتاب جامع میان دو صفت مختلف است و یا مراد بحکمت سنت باشد تقدیم تزکیه بر تعلیم
باعتبار قصد است و تاخیر او در دعوای ابراهیم چنانکه گذشت باعتبار فعل است **وَيُعَلِّمُكُمْ** و تعلیم میدهد شما را **مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** آنچه
که نبودید شما که بدانید آنرا بفکر و نظر زیرا که طریق آن منحصر در وحی است یعنی علم بمقتضای حضرت رسالت پناه نبوده معجز و تکرر فعل
بجهت آنستکه دلالت کند بر آنکه این جنس دیگر است و مقتضی آنکه این جنس بعد از آن متعلق باشد بقوله **فَاذْكُرُونِي** و تقدیر آنکه چنانکه ذکر کردم بارسال
فاذکرونی یعنی همچنانکه یاد کردیم شما را بفرستادن پیغمبر از میان شما پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت **أَذْكُرْكُمْ** تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت **وَ
اشْكُرُوا لِي** و سپاس دارید مرا بر نعمت‌ها بر آنکه انعام کرده‌ام بر شما از نعمت دنیوی و دینی **وَلَا تَكْفُرُونِ** و ناسپاسی مکنید مرا بجحود نعمت و عصیان
امر من که کفران موجب نوع عذابیست که لئن کفرتم ان عذابی لشدید ای عقوبت و اینکه نکره که در اخبار آمده است که حق تعالی فرمود که بندگان خود
را چیزی دادم که اگر جبرئیل و میکائیل را میدادم بسیار بود آنکه در این آیه است که گفتم فاذکرونی اذکرکم و مفسران در این کلمه
تفسیرها بسیار است بعضی گفته‌اند که معنی آنستکه اذکرونی بالطاعة اذکرکم بالرحمة بیانه اطیعوا الله واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون و از ابن عباس
مرویست که اذکرونی بالطاعة اذکرکم بالعون بیانه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و از کیسان گفته که اذکرونی بالشکر اذکرکم بالزیادة بیانه
لئن شکرتم لازیدنکم و گفته‌اند اذکرونی علی ظهر الارض اذکرکم فی بطنها و در دعا آمده که اذکرونی عند البلاء اذا نسینی الناسون من الوری
و یا اذکرونی فی الدنیا اذکرکم فی العقبی و یا اذکرونی فی النعمة والرخاء اذکرکم فی الشدة والبلاء بیانه فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون و در خبر آمده که تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة یعنی آشنائی کن بخدا در حال خوشی و شادی تا با تو آشنائی کند در حال محنت
و غم و یا اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالاجابة بیانه قوله ادعونی استجب لکم و یا اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات فی الجنان بیانه
و بشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات و از جعفر مرویست که حضرت رسالت پناه فرموده که ان الملک ینزل بالصحیفة من اول النهار و اول اللیل
یکتب فیها عمل ابن آدم فاعملوا فی اولها خیرا و فی آخرها خیرا فان الله یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله فان الله یقول اذکرونی اذکرکم یعنی بدرستیکه
فرشته از آسمان صحیفه میکند از اول روز و اول شب میبوید از عمل فرزند آدم را پس عمل کنید در اول آن و در آخر آن کار نیکو پس حق تعالی
بر ایشان آنچه میان این دو صحیفه نوشته شده است بیامرزد میفرماید اذکرونی اذکرکم و در حدیث قدسی واقع شده که یا ابن آدم اذکرنی بعد الصبح ساعة
و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی بعد از صبح و بعد از عصر ساعتی یاد کن مرا تا کفایت کنم مهمات ترا و مروی است که بعض داودی بیر گفت
که ان الله عز و جل قال من ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ من ملائکتی و گویند معنی اینست که اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملأ یعنی در خلوت یاد کنید مرا
تا یاد کنم شما را در میان فرشتگان یعنی یاد کنم اعمال شما را در ملا ایشان و مستکره و در کتب معتبره مرویست که انا عند ظن عبدی بی و انا معه
حین یذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه
ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی یمشی اتیته هرولة و من لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا لقیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک
بی شیئا یعنی من نزد گمان بنده خودم پس باید که بنده گمان نیکو برد با من و من با بنده خودم وقتیکه مرا یاد کند اگر در نفس خود پنهان مرا یاد
کند من او را در نفس خود پنهان یاد کنم و اگر در ملأ ظاهر مرا یاد کند در میان ملائکه که بهتر از ایشان اند او را یاد کنم و هر که بمقدار یک شبر
بمن نزدیک شود من بمقدار یک ذراع باو نزدیک شوم و هر که بمقدار ذراعی بمن نزدیک شود من بمقدار باعی باو نزدیک شوم و هر که بمن بطریق رفتن متعارف
نزدیک آید من باو شتافتن در رفتن آیم و هر که بمن پیدا نماید چندانکه گناهی که زمین از آن پر شود من با او بمغفرتی و آمرزشی که مانند آن گناه باشد آیم که بمن شرک
نیاورده از سلمان فارسی منقولست که چون بنده در هنگام راحت آشنا شود و از بلا فرا رسد فرشتگان شفیع او شوند و گویند که بنده فلان فرا رسید
حضرت کسیکه با او آشنا باشد که تو او را بآن آشنا داری پس چون او بلا فرا رسد کاه آشنا نباشد بلا فرا رسد بگویند آن کاه ما او را نشناسیم
فرشتگان با او گویند که الان و قد عصیت قبل و بعضی گفته‌اند که اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاکرام
اذکرکم بالاکرام از عبدالله بن مبارک نقلست که گفت از جمع مردم در راه از قافله باز ماندم و در نامه بتوکل بر بیابان راهی پیش گرفتم تا جهانیده
بسیار راه رفتم و خانه بهشتم بوشیده دیدم از ظاهر چون نزدیک من رسید گفتم ای جوان بر خود رحم نکردی که با بطل بیابان تنها خود
را نهاده و یا ستکر تو از قافله منقطع شده گفت نه منم با او خود تنها تا منکنم که نه طعام و شرابت کو انشا گویا تا دیدم خواستم تا او را غافل
کنم گفتم شب آستانه در میان بکنم چون چه بکشم دست تعهد او با وی کرد و قد جاء از اینکه بیرون در بیابان افکند بجنا میبیند مدتی تا
من از او متعجب شدم گفتم ای جوان هیچ بیم نداری گفت اذکرونی فی الخلوات اذکرکم فی الفلوات یا در منکنم دو خلوت تنها او یاد منکنم در بیابانها
بیرون خیمه فرا رسید و چون بمکه رسیدم دیدم که در میان طواف او را دیدم از او مسائل حلال و حرام استفسار کنند از یکی پرسیدم که این جوان کیست



نوع چهارم بعض

ای پسر آدم مرا

[illegible] علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است فرمود دوست نمی‌دارم و ...
... ذکر شکر چهار است که شکر قسمی از ذکر است پس از ... پس به لطف خاص ... شامل ... فاستدل ... الملک ...
چنانکه ... الداعی ... بدل عقلی و نقلی اما اول ... چون شکر ... و شکر قسمی است از اقسام ذکر ...
... اما اینکه ذکر رافع ضرر است جهت آنکه ابو عبدالله علیه السلام
... روایت کرده که در هر مجلسی که مردمان در آن مجتمع شوند و در آن ذکر خدا نکنند ... صلوات بر پیغمبر ... حسرت و وبال ایشان باشد ...
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در هیچ مجلسی ابرار و فجار جمع نشوند که بعد از ذکر خدا از آن متفرق شوند مگر ... حسرت ایشان باشد ...
... فرموده که مؤمن ... مگر به ... چون ... ذکر خدا باشد ... و اما اینکه ... مظنون الحصول ...
و احادیث ... بدلیل نقلی کتاب و سنت اما کتاب پس قوله تعالی اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و قوله فاذکرونی اذکرکم و قوله اذکروا الله ذکرا
کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و قوله ... قل الله ثم ذرهم ... بسیار است ... بعضی از آن ... اخبار ...
... عبدالله علیه السلام روایت کرده که حق تعالی فرموده که هر که ... مشغول شود به ذکر من از ... مسئلت خود ... افضل ... باشد ...
... فرموده که ... هر که ... مجمع مردمان ... ذکر ... فرشتگان ...
... ذکر ... کثیر الذکر ... نشستن و طعام خوردن ...
... کسی ... لا اله الا الله ... ذکر ...
... طلوع ... ذکر و قرآن ... باشد حق تعالی ... ملائکه ...
... اهل زمین ... اهل آسمان ... خدا ...
... ملائکه ... خاصر شوند ... امام ...
... رسول الله ... ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده ...
... حق تعالی به موسی ...
... ذکر ...
... حق تعالی به موسی وحی فرستاد ... ای موسی انا جلیس من ذکرنی ...
... ذکر ...
... خداوند ...
... رسول الله ...
... الذی ...
... حق تعالی ...
... موسی ... حق تعالی ... سؤال کرد ...
... حق تعالی ... ای موسی ... علی کل حال ...



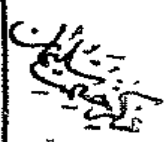
همه احوال و حسن تا ابو حسن و بلوی ... از سنجو جزا امّه که ملائکه بر حلقهای ذکر میکنند و میروند و بر سر ایشان می نشینند مکر بپرسند ایشان میکوید
و بزرگی ایشان را بر میکوشند پس چون با سما صعود میکنند حق تعالی با ایشان کوید که از بندکان من کجا بودید و حال آنکه و سبحانه از ایشان اعلمست
کویند بندکان بزرگوار خاطر شده بودیم در مجلسی از مجالس که ترا یاد میکردند و ذکر تسبیح و تحمید و تقدیس تو میکنند و از عذاب تو و آتش دوزخ
تو میترسیدند حق تعالی با ایشان کوید که ای ملائکه من شما را کواه میکیرم برآنکه همه ایشان را آمرزیدم و از آنچه میترسیدند ایشان را ایمن کردانیدم کویند
بار خدایا در میان ایشان فلان بنده بود که ذکر نمیکرد حق تعالی کوید که او را نیز آمرزیدم بجهت مجالستی که با ایشان داشت زیرا که جلیس ایشان شقی و نا امید
نباشد و در حدیث معتبر منقولست که تسبیح و ذکر خدا در میان اهل غفلت باعث آنست که موجب تنبیه ایشان شود از غفلت و باعث نجات ایشان
مثوبت فرموده که ذاکر خدا در میان غافلان مانند مقاتلست در میان فراریان و بیز حضرت رسالت پناه فرموده که ذاکر خدا در میان غافلان مانند درختی
است سبز در میان درختان خشک و مقاتل در میان اهل فرار بهشت ... و بیز فرمود که هر که با خلاص ذکر خدا کند ... در وقت غفلت مردمان
و مشغول ایشان با مور دنیا حق تعالی برای او هزار حسنه بنویسد و او را بیامرزد و مرتبه او صد درجه بلند کرد و در خاطر هیچ بشری خطور نکرده باشد
افضل اوقات ذکر وقت صباح و مساست بعد از نماز صبح و عصر چنانکه رسول خدا فرموده که حق تعالی فرموده که ای فرزند آدم یاد من کن بعد
صبح ساعتی و بعد از عصر ساعتی تا مهمات ترا کفایت کنم و باقر فرموده که ابلیس در وقت غروب آفتاب و طلوع آن لشکر خود را در زمین
پراکنده میسازد پس اکثر یاد کنید خدا را در این وقت و بخدا پناه برید از شر ابلیس و جنود او و تعویذ اولاد و صغار خود کنید در این دو ساعت
چه ایشان در این دو ساعت غفلت ... و ظِلالُهُم بالغُدُوِّ والآصالِ فرموده که مراد بها دعا است قبل از طلوع شمس و قبل
از غروب آن و این دو ساعت اجابت دعا است و مستحب است بسیار ذکر کردن که اقرب است باخلاص و بعد از آن حضرت رسالت پناه با ابوذر گفت که خود را
ذاکر خامل کن گفت که ذاکر خامل کدام است فرمود که ذکر خفی و آن حضرت امیرالمؤمنین فرموده که هر که در خفیه ذکر خدا کند پس بتحقیق که بسیار ذکر
خدا کرده و بعد از آن فرمود که منافقان ذکر خدا میکردند در علانیه و در خفیه ذکر خدا نمیکردند حق تعالی فرمود که ایشان ریا میکنند و ذکر خدا نمی
کنند مکر اندکی و حضرت صادق فرمود که حق تعالی فرموده هر که ذکر من کند در پنهان من نیز او را یاد کنم ... از احدهما روایت کرده که ذکر
نویسد مکر آنکه شنیده باشد زیرا ... و حق تعالی فرموده که اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة پس ثواب آن را بغیر از حق تعالی ...



و کثرت و ... مرتبه ای و مروی است که رسول خدا ... اصحاب بوادی رسیدند ... بتهلیل و تکبیر کشیدند آن حضرت فرمود
ای مردمان بر خود رحم کنید ... شما اصم را نمیخوانید و نه غایب را بلکه سمیع قریب را میخوانید ...
و تحمید و تکبیر و تسبیح و استغفار ... [illegible]
مروی است که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله ملائکه ... از نوشتن ثواب آن عاجز شوند ...
تا بنویسم خطاب ... اکتبوها کما قال عبدی و علی ثوابها ...
ندهد ... [illegible] ... از ابو عبد الله ع فرموده که ...
نباشد ... الحمد لله الذی علا فقهر

و سنبلا خبار

والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر ... اللهم انت
الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء وانت العزیز الحکیم
و این ... [illegible] ... تهلیل و تکبیر ...
... فرموده که خیر العبادة لا اله الا الله ... افضل الذکر لا اله الا الله ...

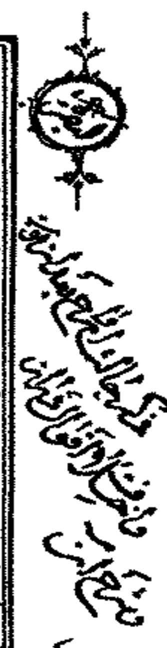


علی نبینا و علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
تا آنکه ... [illegible]
... ان الله ... [illegible]
عظیم ... تسبیحة واحدة یقبلها الله خیر مما اوتی آل
داود ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ...
... اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ...
... [illegible]
... [illegible]

دعا ... اخبار



میکنم که بر فرمان حق تعالی باشد و دو عمر از بعقل ... باشد و شیطان از او دور باشد و از کم و بیش ... باشد صالحات باقیات باشد که حق ...
و در قرآن کریم مذکور است حیث قال و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا گفتند یا رسول الله فرمود که از است سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از آن فرمود که بخ بخ لخمس ما اثقلهن فی المیزان چه خوش کلماتی اند که
گران میکنند ترازوی عمل را از ثواب از ابی جعفر علیه السلام روایت است که پیغمبر فرمود که هر که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
الله اکبر هر تسبیحی از آن درختی در بهشت بنشانند که در هر یک از انواع فاکهه باشد ... صالحات
اصل آن در بهشت است و فرع آن در آسمان ... کل شیء ... که از آسمان ... باز ...
و دو برابر آن بنده و نیز ابو جعفر از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت رسالت فرمود شبی که مرا بمعراج بردند جمعی فرشتگان دیدم که در زمین بهشت بنا ... خشت از طلا و خشت از نقره ... و از بنا کردن ... منتظر ... بنا باز مشغول میشدند سبب از ایشان
پرسیدم گفتند تا نفقه ما برسد نفقه شما چیست گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر که
بنده مومن بگوید هرگاه او قایل این تسبیحات باشد ما بنا مشغول شدیم و اگر از ... بنا ... و آن حضرت ماثور است
که قول لا اله الا الله و استغفر الله ... قال العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک ... فرموده که هر که استغفار
بسیار کند حق تعالی او را از همه غم و هم فرج دهد ... و روزی او را از جائی که گمان نداشته باشد
صحیفه عمل او را ... باشد ... استغفار ... سحر است و بعد از تسبیح عصر حضرت
خویش در قرآن مجید مدح کسانی کرده که در وقت سحر باستغفار مشغول شوند حیث قال و المستغفرین بالاسحار و در سنت اقامه ... ابو الحسن
... فرمود که هر روز بعد از نماز صبح ... سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
و اسئله من فضله و بعد از آن یکبار بگوید سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ... روایت کرده
... از آن ... زن ... ده
بعد از آن ... فرموده که هر که
هر روز یکبار بعد از نماز عصر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذا الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد
ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا حیوة و لا موتا و لا نشورا حق تعالی ... هر روز ... فرشته را
حافظ عمل ... تا صحیفه عمل او را پاره پاره کند ... در باب فضیلت ذکر از حضرت رسالت
... صلوات الله و سلامه علیه ... اصحاب ... الا انبئکم بخیر اعمالکم ...
... ذکر ... بدانکه ذکر ... ذکر بزبان و ذکر بقلب ... و ذکر بجوارح و ذکر
عبادت ... ذکر ... بسبب سکون ... قلب است که قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب و این ...
است ... فکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة ... ذکر ... تسبیح و تهلیل و تکبیر ...
... ذکر الاء و ذکر الآلاء و ذکر رب الاعلی
و الثانی ... اذکروا نعمة الله ... و اذکروا اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و اذا ذکر الله ... و اذکروا الله ذکرا کثیرا ...
... ذکر ... کافر ... نماز ...
سحر ... فاذکرونی اذکرکم ... بعهدی اوف بعهدکم ...
... الله ... ذکر ... لا یزال العبد ... ذکر ...
و اذکر ربک ... ذکر ...
... ذکر ... حقیقت ذکر ...
است ... ذکر ...
... ذکر ... یا
ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر ... بر ...
که ... و الصلوة ... ان الله ... مع الصابرین
... المومنین ... صبر ...
... ذکر ...
و تلاوت قرآن ... عبادت ... علما
اختلاف ... استعانه ...
علی ... الله ...

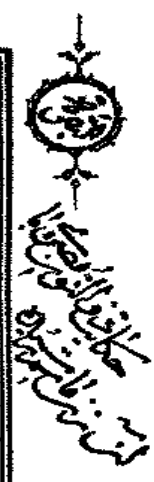


دهمد

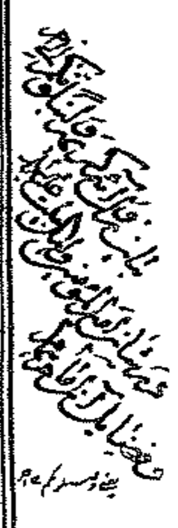
معتقد و معظم چنانکه گذشت بقال ان تسلطان بسعک فلا تبال بما لقیت و تتم آنکه نزد او نیست که او هیچ با ایشان نیست شوند و شد به معنی حق تعالی از کتاب
واجتناب نمودن از معاصی به ایشان اشاره کرده اند و نظیر این است قوله و من یذکر الله الذین اهتدوا هدی و مجاز نیست که مطلع چنا معنی خود باشد که از جماعت
در مکان نماز اکرامی از متقیان صفا است تعالی ان الله مع الذین اتقوا و ذکر الله اکبر و بدان که این لفظ لا تنسی ذکر مثل المطیقات و هذا بر شدید چه درامر بود و با استعانت
معلوم شد این است قوله ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و چون حق تعالی امر فرمود با استعانت به صبر و صلوة بر عبادات اشاره که معظم آن جهاد است
در عقب آن منتقل باید کرد **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ** و مگوئید مر آنکس را معنوی حق کسی که کشته شود **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا معنی جهاد
أَمْوَاتٌ که ایشان مرده اند و نیستند بر خبر بهشت عاید نیست ای هم اموات و جمله معطوف بر قولست من قبیل که صحابه بعد از جنگ بدر که شهدا شدند
و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت از انصار معنی سبیل بحث میکنند که بیچاره فلان که زن و زنده بود جان شیرین از دست داد و از لذات
دنیا محروم شد و چون حق تعالی فرمود که ایشان را مرده مخوانید **بَلْ أَحْيَاءٌ** بلکه ایشان زنده اند کامل در حضرت ما **وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ** ولیکن
شما نمی دانید کیفیت زندگی ایشان را زیرا که ادراک آن به عقل متصور نیست و در قرآن گفته که در این تنبیه است بر آنکه حیات ایشان بجسد نیست و از جنس حیات
نیستند که محسوس شوند بلکه مانند حیات ملائکه و ایشان امری است که بعقل مدرک نمیشود و از این قول است از حسن منقولست که شهدا
نزد خدا زنده اند کامل صبح و شام ارزاق بر ارواح ایشان عرض میکنند پس روح و فرح بایشان میرسد هم چنانکه آتش را عرض میکنند بر ارواح آل
فرعون صبح و شام کما قال النار یعرضون علیها غدوا و عشیا پس رنج و غم و الم بایشان میرسد و این کلام است که آیات ارواح جوهر
قائم بنفس خود است غیر محسوس باشد و بعد از موت بصفت ادراک باقی میمانند و جمهور صحابه و تابعین بر این اند و آیات و سنن بر این ناطق است
و بنا بر این تخصیص شهدا بجهت حصول امتیاز ایشان است بکمال قرب از حق تعالی و مزید بهجت و کرامت ایشان نزد حضرت عزت و از ابن عباس روایت است
که شهدا زنده اند نزد خدا با ارواح و اجساد خود و نماز ادا میکنند و نکاح می کنند با نساء زنده و ایشان خرم و شادمان اند به نعمت خدا با ایشان
و نزد جمیع گروه که علما اند و شهدا چند قول است قول صحیح آنست که ایشان زنده اند از روی حقیقت تا روز قیامت و اینقول ابن عباس است و قتاده
و مجاهد و حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و محققین است و مختار جمیع مفسرین دوم آنکه ایشان روز قیامت زنده خواهند شد و مثاب
خواهند گشت و بنا بر این احیا ایشان به سبیل مجاز باشد از قبیل تسمیه شئ باسم ما یؤول الیه و اینقول بعض از متکلمین و کعبی است و برین قول
سیم آنکه زنده اند بدین و طاعت و هدایت معنی گویند که ایشان زنده اند بذکر جمیل و ملت و مشهور گویند که ایشان را معبود اند و هذا مثل این است که بعض گفته اند
و هذا تحقیق تمام آنکه زنده اند به صفت جمیل چنانکه در حق علما هم چنانکه امیر المؤمنین علی فرموده که هلک خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر
اعیانهم مفقودة و آثارهم فی القلوب موجودة و معتمد قول اول است زیرا که اجماع جمیع مفسرین است و نیز خطاب به مؤمنان است
ایشان میدانستند که شهدا به حقیقت مرده هستند و محشور خواهند شد به روز قیامت پس قوله و لکن لا تشعرون جایز نباشد بجهت شعور
ایشان بامور آخرت و نیز گویند چرا جمیع بر کس عبث است باطل تخصیص شهدا است از جمیع علما و صلحا که ایشان هم باین صفت اند و چون دیگر
عبادات از کامل ترین نیست و معنی بحث این است که شهدا نیز زنده خواهند بود با ارواح و اجساد و بازواح فقط اگر گویند که حیات شهدا حق است
که بر ایشان افتاده و هیچ از علامات حیات در ایشان محسوس نیست بنا بر این اصحاب ما تصریح کرده اند که بعد از مفارقت ارواح از اجساد شهدا حق تعالی اجساد
خلق میکند که مرجع آن روح و محل حیات باشد که در دنیا داشتند و ارواح ایشان را بآن نقل میکند در بهشت با آن اجساد متنعم اند تا روز حشر
و بعد از حشر اجساد اول نقل ارواح ایشان کرده از اجساد دوم بآن اجساد و حیات ایشان کرده بهشت دارد و خوف از ابتدا نعیم و تالم بعذاب الیم
راجع بنفس است که انسان عبارت از آنست و بدل پس آن منتفی است و نعیم بآن اجساد است اول بناشد و از جمله روایات دالة بر این مطلب شیخ ابو جعفر
طوسی در تهذیب الاحکام و شیخ شهید در ذکری ذکر کرده اند مسنداً که یونس بن ظبیان از قاسم بن محمد و او از حسین بن احمد و او از یونس بن ظبیان
که گفت امام ابو عبدالله علیه السلام نشسته بودم آن حضرت فرمود ما یقول الناس فی ارواح المؤمنین عرض نمودم میگویند که ارواح مؤمنان در
حواصل طیر خضر در قنادیل تحت العرش و حوصلهای مرغان سبز ند در قندیلها باشند در زیر عرش نزد آن حضرت فرمود سبحان الله المؤمن اکرم
علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طائر خضر یعنی سبحان الله مومن گرامی تر است نزد حق تعالی از آنکه روح او در حوصله مرغ سبز قرار دهند ای یونس
اذا قبضه الله صیره فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت فی الدنیا ای یونس
حق تعالی چون قبض روح مومن کند آن روح را در قالبی کند که مانند قالب او باشد در دنیا پس در بهشت خورند و آشامند و هرگاه کسی از اهل اسلام بر ایشان
ایشان آید و نزد ایشان رسد بهمان صورت که در دنیا مشاهده نموده باشد نیز از ابو بصیر و حمادی نقل کرده اند که ابو بصیر پرسید که از ابو عبدالله علیه السلام
از ارواح مومنین فرمود که فی الجنة علی صورة ابدانهم لو رأیته لقلت فلان یعنی ارواح مومنان در بهشت بصورت بدنهای خود باشند هرگاه که
چون در ایشان نگری بگوئی که فلان است و جمعی از اصحاب ما کلام ایشان را بر اینکه ارواح بعد از این مشاهد است که ارواح در اجسام مثالی بحسب اجسام
حیات او و اجزای هوائیست میگویند که روح محل لطیف اجزای ایشان تمام بدن است بر بسیط ممکن نباشد که کسی از ایشان زنده نماند و بعد از آن فنا لزم کنند
بر او هر واکیره هیکل او بر وجه کمال نباشد زیرا که ادخال بر طریق قسم ها کان شرط حلول روح نیست در آن و بعضی میگویند که مشهور بود که حیات شهدا که
بر بدن افتاده باشد خود داشته باشد لذا آن اجزای اصلیه تمام است که در خواب باشد لذات و از آن اصل اجسام و از محسوس غیر محسوس شود و نیز
خواب انواع لذات و اصناف شفقت است و هرگاه بحکم آنکه در حدیث آمده که منکر و نکیر بعد از سوال قبر مؤمن گویند که نم نومة العروس ومثال آن



است و ... [illegible] ... سؤال قبر و ثابت مؤمن ... و عقاب عصاة از هم چنانکه ... احادیث صحیحه متواتر ... و انکار
ملحد جاهل ... [illegible] ... منکر عذاب قبر است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مرویست که حق تعالی شهدا را شش خصلت کرامت فرموده یکی آنکه
اول قطره خون که از بدن شهید بر زمین رسد جمله گناهان او را عفو نماید دوم منزل خود در بهشت ... [illegible] ...
... [illegible] ... عذاب ... [illegible] ...
... [illegible] ... تکلیف فرموده ... [illegible] ...
عقاب ... [illegible] ... و منبر ... [illegible] ... **وَلَنَبْلُوَنَّكُم** خطاب با صحابه پیغمبر است ... [illegible] ...
تکلیف ... [illegible] ...
... [illegible] ... ظاهر شود که کدام از شما صابر ... [illegible] ... قضا شده اند و ... [illegible] ...
... [illegible] ... **بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ**
... [illegible] ... حق تعالی ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **وَالْجُوعِ** ... [illegible] ...
وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ ... [illegible] ...
... [illegible] ... صدقات **وَالْأَنفُسِ** ... [illegible] ... **وَالثَّمَرَاتِ**
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **إِذَا** ... [illegible] ...
... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ... [illegible] ... بیت الحمد ... [illegible] ...
بیت الحمد نام کنید **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** ... [illegible] ...
... [illegible] ... **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ** ... [illegible] ...
و مصیبت ... [illegible] ... **قَالُوا** ... [illegible] ...
إِنَّا لِلَّهِ ... [illegible] ...
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ... [illegible] ...
خواهد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... مصیبت ... [illegible] ...
... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ... [illegible] ... رسول الله ... [illegible] ...
مصیبت ... [illegible] ... استرجاع ... [illegible] ...
... [illegible] ... کلمه استرجاع ... [illegible] ... مصیبت ... [illegible] ...
استرجاع ... [illegible] ... یوسف ... [illegible] ...
... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ** ... [illegible] ... **وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ... [illegible] ... مصیبت
... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ** ... [illegible] ...
... [illegible] ... **وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ... [illegible] ...
... [illegible] ... مصیبت ... [illegible] ...
استرجاع ... [illegible] ...
... [illegible] ... حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ... [illegible] ...
أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ ... [illegible] ... **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** ... [illegible] ... مصیبتی باو
رسد بگوید **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ... [illegible] ... **لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ** ...
... [illegible] ... **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** ... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ** ... [illegible] ...
... [illegible] ... **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** ... [illegible] ... **اللَّهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا** ... [illegible] ...
چون ابو سلمه ... [illegible] ... رسول ... [illegible] ...



ای بلبعتر بطلبد فرمود شما کفتم من نیز غمگین بودم و خرسند آدم و صبر خود را نمی توانم دید پس چگونه لبنا فر صحبت با حضرت داشته باشم حضرت فرمود
مختصر شد احوال بقیه کفایت کرد که عبرتی از فرزند اکنم تا زایل کرد و پس مرا بنکاح درآورد و چنان شد که بر زبان مبارک آن حضرت گذشت انس بن مالک
روایت کند که روزی رسول الله بزنی که بر کودک خود مشکل بسیار می کرد گذشت فرمود ای زن اتقی الله واصبری از خدا بترس و صبر کن بر این مصیبت گفت ای مرد
حسرت ما ندی که چنین مبتلی شوی اگر شده از آن بودی یکدم از من منع نمی کردی چون آن حضرت ازاو بگذشت زن را گفتند این را شناختی که چنین گستاخی کردی
این رسول خدا است زن چون این بشنید برجست و از عقب حضرت روان شد و تضرع و زاری کرده از او عذر خواست و گفت یا رسول الله معذرت دارم ترا نشناختم
حضرت فرمود که ای نفیسا بخوم و صبر خیر... رسول الله فرمود الصبر عند الصدمة الاولی صبر نزد زخم اول است که اصعب است یعنی مصیبت هر که
باشد در صبر او بر آن اکثر باشد ذوالنون مصری گوید بعیادت بیماری رفتم بکذشتم دیدم منکوحه صورتی ... منکر بدو نزد قبری چند نشسته و بیتی چند میخواند
مشعر بعظم مصیبت خود و شرکتم تراچه شد که چنین کفتی ... که اینها از اسباب بیماران ... که ایشان را کوسفند ذبح کرد
... بکار در آن جا بکذاشت ... مشغول کار دیگر بود ... ایشان ... گفت تا ترا بکویم که پدر کوسفند را چگونه
کشت پس سنت پای او را بهم بست ... کارد بر گلوی وی مالید و او را بکشت چون خبر ازین ... نکر ... بناه
بر چون پدر ایشان آمد ... صورت واقعه را باو باز گفتم ... بطلب پسر رفت ... چون او را یافت ...
... و در شب تا او را ... تشنگی عظیم ... شد ... بعض از فتاد ... مسافت ... شد ... پسر ... خود را ... داشتم
و من طعام می پختم چون بکار دیگر ... مشغول شدم ... طعام رفت ... بسوختن سوخته شد ...
همه مصیبتها ... و اکنون بغیر از صبر چاره ندارم ... اندیشه میکنم که اگر صبر و جزع ...
شکستگی ... از شکیبائی ... جزع و فزع ... و امیرالمؤمنین فرموده که ان صبرت جرت علیک المقادیر وانت ماجور وان جزعت
جرت علیک المقادیر وانت ماذور اگر صبر کنی قضا بر تو جاری شود ... صبر تو ... اگر جزع کنی قضا ... و تو گناهکار
باشی انس بن مالک گوید که مردی از اصحاب رسول خدا که همیشه در ملازمت آن حضرت بودی پسری ... شد ... بسیار ... فرمود
که چرا ... خواهد ... بهشت ... دوزخ ... که ... داخل ...
ایستاده گوید ای پدر ... بهشت ... خوشحال گشت ... گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص ... هر که مصیبت فرزند
دیده باشد ... شامل همه اهل ایمان خواهد بود کاهی که صبر کنند ... روایت کنند که مردی بود از اصحاب
کنیت او ابوطلحه ... طعامی ...
... طعام ...
... یا ابا طلحه ...
... خدا ...
پس شرط بندگی ... رضا و تسلیم ... و صبر ... گفتی انا لله وانا الیه راجعون
چون ... رسول الله ... فرمود بارک الله لکما فی لیلتکما ...
... رفاند اولئک ... نکرده ... شکیبائی ... استرجاع ... علیهم صلوات من
ایشان ... من ربهم از پروردگار ایشان و رحمة ... عظیمه ... رحمت ...
فرموده ... اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک هم واز کروه ایشانند ... ایشان المهتدون ...
بجو صبوا کران ... استرجاع ... ثواب عظیم ... حضرت ...
العدل ... ثم العلاوة الاعدلان ...
که صلوات ...
واجلا ... جعفر محمد الصادق ... اذا ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن
انزله فرمود ... الخلیل ابرهیم ابتلی فصبر واعطی فشکر ولولا انی اخاف ... لسالت لهم الامامة فالهم والد
فانهم حلموا للآخرة وخلقت الدنیا لهم ... ابرهیم ابتلا و امتحان ... انواع ... صبر ...
بر جزع ...
او کردند ...
کشته ... کلمات ابرهیم هی الشمس
والقمر ... کلمات ابرهیم شمس ... لقد سبقت اجابة ...
... ابتلای ابرهیم ... کلمات
کلمات ... ولنبلونکم بشیء من الخوف ... ای اهل ...



بچیزی از خوف و ترس قتال و جهاد و غیر آن [illegible] بود و شیاه [illegible] عدم [illegible] و از ابطال و شبهات کفره [illegible]
چنانکه [illegible] از کثرت [illegible] تبلیغ [illegible] خوف [illegible] شهوات [illegible] بکار [illegible]
[illegible] و الجوع [illegible] معظم [illegible] بنوع [illegible] افطار [illegible]
[illegible] لا يمنعني من عبادة [illegible] از طعام [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ
اللَّهِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ [illegible] بخشش و عطای [illegible] که الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً [illegible] فدك و فاطمه [illegible] مِن جَمِيعِ مَا أَظَلَّتْهُ
[illegible] قَوْمٌ [illegible] قَوْمٌ آخَرِينَ [illegible]
سخاوة [illegible] اهل البيت علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] إِذَا الْأَسْوَاءُ [illegible] يَوْمَ الْكَرِيهَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] أَهْوَنُ شَيْءٍ عَلَى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر بلا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ [illegible]
[illegible] إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] صلوات [illegible]
[illegible] الصَّلَوٰةُ عَلَيْهِمْ [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] احکام حج [illegible]
که إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ [illegible] مِن شَعَائِرِ اللَّهِ [illegible]
طواف [illegible] فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ [illegible]
[illegible] أَوِ اعْتَمَرَ [illegible] فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ [illegible]
[illegible] أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا [illegible]
[illegible]
[illegible] فلا جناح [illegible]
[illegible] لا جناح [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] اسْعَوْا فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ [illegible]
شد وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا [illegible]
[illegible]
[illegible] فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ [illegible] عَلِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا [illegible]
[illegible]



چون نابنده مخلطه شاکر میکند ا [illegible] اثر ثنا و ثواب [illegible] شکر را تدارک [illegible] شاکر گفته اند از ابن عباس مروی است که سبب نزول این آیه
آن بود که در جاهلیت بر صفا بتی بود که آنرا اساف نام داشت و بر مروه بتی نائله اساف بر صفا و نائله بر مروه [illegible] بر صفا نهاده بودند
[illegible] بر مروه و اهل جاهلیت گفتند که ایشان مرد و زن بودند که در خانه کعبه زنا کردند حق تعالی ایشانرا مسخ کرد [illegible] بر صفا نهادند و
دیگری را بر مروه تا خلقان از آن عبرت گیرند چون مدتی متمادی برآمد اهل شرک آن بتانرا پرستیدند و ایشانرا عبادت نصب کرده اند و
طواف کعبه [illegible] تعظیم [illegible] اشتغال [illegible] سعی کردند [illegible] ایشان [illegible] چون
اسلام در رسید [illegible] کعبه را از بتان پاک کردند [illegible] مسلمانان از کاره سعی [illegible] انکه [illegible]
کراهت [illegible] اهل شرک [illegible] ایشان [illegible]
نازل شد [illegible] صفا را باسم آدم صفی [illegible] مروه را باسم [illegible] صفا [illegible]
[illegible] صفا [illegible]
[illegible] مروه [illegible] شعائر [illegible] اعلام [illegible]
جناح [illegible] طواف [illegible] اصل [illegible] طوف [illegible]
طریق [illegible] ابن عباس نقل کرده [illegible] مروه [illegible] تطوع [illegible] اصل تطوع [illegible]
سعی [illegible] مذهب [illegible] فان الله [illegible] قال اسعوا فان الله کتب علیکم السعی
وَلْنَصُومِنَ اَهْلِ الْبَیْتِ [illegible] ابوحنیفه [illegible]
مستلزم وجوب [illegible] رسول [illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible] صفا [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفا [illegible] سوره بقره [illegible]



بواحد

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْتُمُوْنَ [illegible]
[illegible] مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰهُ لِلنَّاسِ [illegible]
[illegible] اُولٰٓئِکَ [illegible]
[illegible] اللّٰهُ [illegible]
[illegible]
اللّٰهُمَّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاَنَا التَّوَّابُ [illegible]
[illegible] اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ [illegible] وَاَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ [illegible]

وجه دیگر تایب نکنم و میتواند بود که صیغه مبالغه جهة کثرت قبول توبه باشد یعنی من قبول کننده توبه جمیع تائبانم **الرّحیم** مهربان بر بندگان با فاضه رحمت و عدم تعجیل به عقوبت ایشان از قفال روایتست که چون کافران در قبر نهند فرشتگان بیایند و گویند من ربک و من نبیک و ما دینک

خدا و پیغمبر تو کیست بدین توحید است گوید نمیدانم مطرقه آتش بر او زنند که از آن همه جانوران بشنوند مگر انس و جن و همه لعنت کنند بشنوند بر او لعن

کنند از ابن عباس نقلست که رسول صلعم فرمود که من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من النار هر که او را علمی داند و او را از او پرسند و وی از جواب پوشیده

نگوید فردا در قیامت لجامی از آتش بر دهن او کنند و نیز از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که علمای این امت دو فرقه اند یکی آنکه حق تعالی ایشان را علم داده

باشد و بر مردمان بذل کنند و بخل نورزند و بر آن طمع و مال از مردمان نکنند و بهای اندک نفروشند پس این فرقه همه مخلوقات حتی مرغان هوا و دواب در

برای ایشان استغفار کنند و چون نزد حق تعالی روند مکرم و مشرف باشند تا بقیه دیگر کسانی باشند که حق تعالی ایشانرا توفیق علم داده باشد بان بخل ورزند

و ببندگان خدا نیاموزند حق تعالی روز قیامت لجام آتشین بر سر ایشان زند و در جمیع قیامت ایشانرا رسوا سازد و فرشتگان ندا کنند که اینها کسانی اند

که علم خدا را پنهان کرده اند و بهای اندک ازو فروختند پس در عذاب معذب باشند تا حق تعالی از حساب بندگان باز پردازد و در جهنم در روی آورند

دلالت است بر آنکه کتمان حق با احتیاج مردمان با ظهار آن از اعظم کبائر است و هر که کتمان شیء از علوم دین کند بعلت اشتغال و مثل فضل الحیا بهم باشد

ایشان را جرم عظیم و مستوجب عذاب ایشان و نیز دلالت است بر آنکه در آن کسی که مردمانرا بدعوة کند بتوحید بعد از آن حق تعالی و از این بیان فهم شود

آنچه از لسبب توحید بعد التحیة تاکید است بعقوبت ایشان و لما فرض علی الکفایة است دو ذکر جحیم بعد از تواب دلالت است بر آنکه اسقاط

عذاب بعد توبه تفضل از حق تعالی است چنانکه قول اصحاب ما است و اسقاط از واجب نیست عقلاً چنانکه مذهب معتزله است و چون حق سبحانه

تبیین حال کسانی نمود که کتمان حق کردند و ذکر حال جماعتی نمود که از آن تائب شده اند بعد از آن بیان حال کسانی میفرماید که توبه از کفر و کتمان

نکردند و بکفر مردند و میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود به سبب کتمان نبوة محمد صلعم و مقلد بود که مراد مطلق

اهل کفر باشند یعنی جمیع کسانیکه نگرویدند بخدا و رسول او **وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ** و مردند در حال آنکه ایشان کافر بودند که با ایشان

با صفت کفر مردند یا توبه از کتمان نا کرده فوت شدند **أُولَٰئِكَ** آن گروه **عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ** بر ایشان است لعنت خدا و دوری از رحمت او بعد

از موت **وَالْمَلَائِكَةِ** و لعنت فرشتگان **وَالنَّاسِ** و لعنت مردمان **أَجْمَعِينَ** در حالتیکه همه مجموع باشند تا جمیع لعن کنند یعنی لعن

همه ملائکه و آدمیان با ایشان رسیده و احاطه ایشان نموده و اینجا لفظ ملائکه و ناس مجاز و مجرد متعلق به مستقر است یعنی مستقر است لعنت جمیع

ملائکه و آدمیان بر ایشان و گویند مراد از اول لعن ایشانست در حال حیوة و دوم لعن ایشان است در حال ممات و قوله **خَالِدِينَ فِيهَا** حال

است از لعنت یعنی لعنت خدا و ملائکه و انس و جن بر ایشانست در حالتیکه جاوید باشند در آن لعنت و میتواند بود که ضمیر راجع به نار باشد

و اضمار قبل از ذکر جهت تفخیم شان آن باشد و قول مردمان او را اکتفا بدلالت لعن بر آن یعنی جاوید باشند در دوزخ **لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ** سبک

کرده نشود از ایشان **الْعَذَابُ** عذاب قبر و دوزخ **وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ** و مهلت داده نشوند یعنی ایشانرا مهلت داده نشود تا انتظار و اشارت ذهنی اوزان

بلعنت تا بکشایند و تا منطق و نظر الهی که در بند و در تفسیر اهل البیت ع آمده که ان الذین کفروا فی حقهم سوره محمد و ولایة علی بن ابی طالب و ماتوا

علی کفرهم باخیقوا ذلک و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بدانکه مسئله لعن بر کفار در حالیکه دوکفر میمیرند

با آنکه مطلق کفار در حال کفر ملعونند خواه آنکه بصفت کفر بمیرند یا نه جهت آنست که دلالت کند بر آنکه خلود لعن و عذاب مشروط است به موت

بصفت کفر چه هر که بعد از کفر ایمان آورده بمیرد سزاوار لعن و عذاب نخواهد بود پس اگر گویند که مسلمانان کسانی هستند که لعن بر کافر کنند

فاندا بنای آن تعمیم که در قوله والناس اجمعین جواب آنست یکی آنکه معنی آنست که هر فردی از افراد آدمیان لعن بر کافر

کنند یا در دنیا یا در آخرت یا در روز قیامت که قال یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضاً و اعقول ابو الخیر است که مراد بناس

مؤمنانند گویا غیر ایشان از کفار محتاج بر غیبت کمالی الناس هم المؤمنون پس معنی آنست که مستقر است بر کفار لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت

هر که مستحق به باشد از انسان و امثال آن است و جمع ستم آنکه هر کس امتناع میکند از لعن بر ظالمان و کافران و را ایشان را لعنت کند بر آنکه ظالم

بر نفس خود است که لعن بر او منقول است و لعن از ملائکه و فرشتگان بر رحمت و اسند از حق تعالی بر حسب حکم و از ابن عباس منقول است که کفار قریش گفتند

یا محمد صفت خدای خود کن تا ما او را بشناسیم حق تعالی سوره اخلاص نازل گردانید و این آیه را نیز فرستاد که **وَإِلَٰهُكُمْ** و خدای شما که معبود بحق است

او کیست **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** معبودیست یگانه که هیچ شریک در ذات و صفات ندارد **لَا إِلَٰهَ** هیچ معبودی نیست مستحق عبادت **إِلَّا هُوَ** مگر او که احد است

در ذات و واحد در صفات این تقریر در هدایت است و از آمده تو هم است که شاید بود که الهی باشد که مستحق عبادت باشد **الرَّحْمَٰنُ** حدا اینکه معبود بحق است

بکاینه بخشاینده است و در ترتیب شامل **الرَّحِيمُ** مهربان است تقویه آن و اصح آنست که حجت است و خدا است یعنی چون نکره موصول همه نعم است را

دو فرع آن نعما سوی او در نعمت یا منعم علیه پس احدی غیر او استحقاق عبادت نداشته باشد و میتواند بود که الرحمن الرحیم خبر بعد خبر باشد و الحکم

ذات باخرمبتکا اخذ و معنا آنچه حق تعالی بر جهنا و جهت یکی آنکه مثلی و کفوی نه و دوم آنکه منفرد است با تنهایی مستحق عبادت است و مجرد متعین

در وی و ذات که در هیچ جهت و وصفی متفرد است با آنکه لا اله الا هو اشارت به وحدانیت است و معنی آنست که هرچه از خدای عمو است و

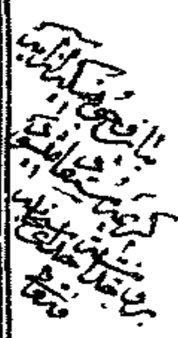
کنند غیر او همه منفی است و اثبات اصل الالهیة و استحقاق عبادت نیست مگر او را این کلمه اخلاص است هر که درست داند به حق از آن است و عروه وثقی

زده لفوله تعالی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و کلمة تقوی است لقوله و الزمهم کلمة التقوی و مفتاح جنت است لقوله



مفتاح الجنة لا اله الا الله و حصن حصین من رجس [illegible] قوله عز و جل لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و آورده اند که چون
نفحات ذکر وحدانیت خود فرمود مشرکان از این تعجب کرده گفتند یا محمد کیف یسع الناس اله واحد همه مردمان عالم را یک خدا چگونه کافی باشد [illegible]
که [illegible] هست با مثل [illegible] کافی نیست و چنانکه باید مهمات ایشان نتوانند کرد و اگر در این دعوی صادقی آیتی بنمای که صدق تو بدان
تا ما ببینیم و بقول تو ایمان آریم سبحانه گفت [illegible] آیتی بما [illegible] قول تو [illegible] بتو [illegible] مشرکان
[illegible] آیه [illegible] و قلب [illegible] و [illegible] آیت [illegible] و [illegible]
خود [illegible] صفات [illegible] و [illegible] آیتی [illegible] منطوی [illegible] صفت [illegible]
[illegible] قوله **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ** [illegible] آفریدن [illegible] هفت آسمان [illegible] **وَالْأَرْضِ**
و [illegible] سموات و [illegible] زمین [illegible]
[illegible] **وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** و [illegible] قوله تعالی جعل اللیل والنهار خلفة [illegible]
[illegible] قوله [illegible] اللیل نسلخ منه النهار
وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي [illegible] **فِي الْبَحْرِ** [illegible] **بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] مطر و سحاب [illegible]
[illegible] **وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ** [illegible] **مِنَ السَّمَاءِ** [illegible]
[illegible] **مِنْ مَاءٍ** [illegible] **فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ** [illegible] **بَعْدَ مَوْتِهَا**
[illegible] **وَبَثَّ فِيهَا** [illegible]
[illegible] **مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ** [illegible] بهایم و سباع و وحوش و [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ** [illegible] قبول و دبور و جنوب و شمال [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ** [illegible] **بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **لَآيَاتٍ** [illegible] صنایع و عجایب حکمت و بدایع [illegible]
[illegible] **لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وسحاب



امثال بحکم متقن اند که واقع شده اند بر نظام و ترتیبی که نقصان و اختلال بدان راه نیابد [illegible]

[illegible]

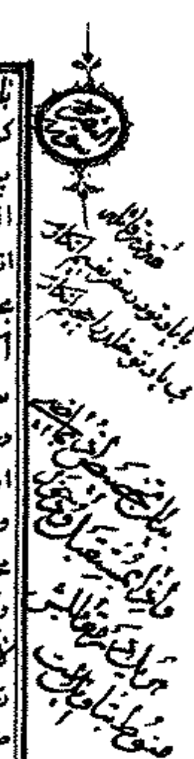
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد [illegible]

[illegible] وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ [illegible] أَنْدَادًا [illegible]

[illegible] يُحِبُّونَهُمْ [illegible] كَحُبِّ اللَّهِ [illegible]

[illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ [illegible]

[illegible]



باشد از سعید جبیر مرویست که فردای قیامت حق تعالی امر کند تا مؤمنان و کافران را جمع کنند پس کافران را گویند بعد دنیا چه معبود میداشتی بیان
کرده اید و ایشان گویند ما را معبودی و سببی من [illegible] اگر شما امروز شما را گویند که رید و دوزخ روید ایشان بیما شده سخن ایشان اگر محبوب شما
بوده اند میشوند ایشان را با کشند مؤمنان گویند تا رحمت خدا اگر فرمائی ما را بدان بهشتی تو برید دوزخ روید و هیچ از ان باک نداریم بدانا اید که رو
الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر به بینند یعنی بدانند آنها که ظلم کردند بر خود و از خود و کذ شتند با غاف
اند إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتیکه معاینه به بینند عذاب دوزخ را و نافع و ابن عامر ترى بصیغه خطاب میخوانند و ابن عامر یرون بصیغه
مجهول از باب افعال یعنی چون بنمایند ای محمد آنها را که ستم کردند بر خود بشرک در وقتیکه نموده شوند یعنی با ایشان نمایند عذاب دوزخ
أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و قوت و غلبه بر همه چیز مر خدا راست مر ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند از انکه خدا
شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت عذابست ایشان را هر آینه علم بظلم خود پیدا کنند بدانند مضرت اتخاذ اندادرا و دریابند از اعراض عباده رب العباد
و حسرت و ندامت ایشان بر هیچ نا شد که بوصف در نیاید بدانکه اذ در مستقبل صاف معنی انست بماضی همچنانکه اذا در ماضی صاف
انست مستقبل نیز و بر معنی اذ را اوا باشد مع اجزای مستقبل در مجرای ماضی بجهة تحقق وقوع باشد که قوله و نادی اصحاب الجنة
و قوله ان القوة لله جمیعا سا مستد مسد مفعولی یری است و جمیعا منصوبست حالیه کانه قیل ان القوة ثابتة لله فی حال اجتماعها و جواب لو
محذوف است و تقدیر اینست که لو یعلمون أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا إِذَا عَايَنُوا الْعَذَابَ لَعَلِمُوا ظُلْمَهُمْ بِاتِّخَاذِ الْأَنْدَادِ وَنَدِمُوا أَشَدَّ النَّدَمِ بلکه
دکو بیان متعلق جواب است و مفعول یری محذوف است و تقدیر اینست که و لو یری الذین ظلموا اندادهم لا تنفع لعلموا ان القوة لله جمیعا
لا ینفع ولا یضر غیره و قوله و ان الله شدید العذاب تخصیص بعد تعمیم است بجهة مبالغه در وعید و اشاره بانکه این جبار با وجود
تعزیز ایشان در دنیا چون محشور کرده شوند لیل و خوار باشند و بفظیع ترین عذاب معذب شوند و لفظ ادا وضع شد ظاهر شده در موضع
ضمیر عطا کرده معنی انستکه چون ظالمان در روز قیامت بر بینند که در دوزخ پا نهند بسا لها که با استغفار ایشان را ید هم چنانکه مرجع و آیه
ایشان را بر چیند بدانند که قوة و قدرت و ملکوت و جبروت مر خدا راست که عذاب و سخن است و قوله إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا بدلست از اذ
یرون یعنی در وقتیکه عالم شوند با نیکه همه قدرت مر خدا راست و عذاب او سخت است بیزاری کنند انانکه پیروی کرده شده باشند مِنَ
الَّذِينَ اتَّبَعُوا از انانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی پیشوایان از ضعفا و سفله اهل شرک بیزار شوند از ایشان وَرَأَوُا الْعَذَابَ و حال انکه
به بینند متبوعان و تابعان عذاب را انست از جنس ظلم و شاید انستکه تعلقات عقاب ایشان را بوده چه ایشان اعظای اموال منکر
بر ضعفا تا تابع ایشان شوند و چون ضعفا اخذان منکر شدند بجنت با ایشان زیستکرند و انانکه و اود ثرا روا العذاب بر عفا انست قد مضمر و کوینه
که عطف است بر تبرأ یعنی بیزاری کنند متبوعان از تابعان و همه به بینند عذاب دوزخ را وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ و بریده شود از ایشان سببها
و در نظرها که در دنیا از استعداد عهود و مواثیق و قرابت و محبت و مصاحبت متبوع بود که این عطف است بر تبرأ یا بر راوا و اول اظهر است و اسباب و صلها
انست که میان ایشان بود از اتباع و اتفاق بر ملة کفر و اغراض فاسده متبوع بود که مراد اسباب اتباع باشد اصل سبب حبل است که بان بر شجر بر کشیده
شوند و نیز بعضی مفسر ان مراد باذ تبرأ الذین اتبعوا اصنامند که حق تعالی انها را در قیامت بسخن در آورد تا با وار فصیح و بر سبیل کنان خود تبرا
کنند و در وقت مشاهده عذاب و قطع اسباب و صلت و حصول یاس و حسرت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند انها که متابعت کرده باشند یعنی
تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را بار دیگر بازگشتی بودی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما نیز بیزاری
کنیم از ایشان در دنیا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزاری کردند از ما اینجا پس لو از برای تمنی است لهذا در جواب فتتبرأ ای لیت لنا کرة
الی الدنیا فنتبرأ منهم كَذَٰلِكَ همچنانکه در روز قیامت نمود با ایشان این مرحله را يُرِيهِمُ اللَّهُ نماید ایشان را خدا أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را حَسَرَاتٍ
عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان این مفعول سیم یری است اگر از رویت قلب باشد و الا حال است و اعمال و معنی انستکه اعمالی که برعم ایشان
نیکو باشد از حج و عمره و صدقات و حسنات همه بر ایشان رد کنند و قبول ننمایند و سبب حسرت ایشان شود یا اعمال بد تمثیر کرد با شرك و بد نه از
قتل و دزدی تا موجب مزید حسرت ایشان کردد در وقت عذاب گویند چرا چنین میکردیم وَمَا هُمْ و نباشند متبوعان و تابعان بِخَارِجِينَ مِنَ
النَّارِ بیرون آیندگان از آتش دوزخ بلکه در دوزخ مؤبد باشند اصل کلام و ما یخرجون است عدول از ان با سمیت بجهة مبالغه است در
خلود و اقناط از خلاص و رجوع بدنیا و تقدیم کلمه هم که فاعل معنوی است شاید که بجهة تخصیص باشد و تعریض با مؤمنان و ایشان که در بهشت باشند بر بعد
ایمان با ایشان نا سند گویند اگر ایمان ما فاسد به عمل صالح منکر ... ایشان حسرت خورند که بدل کفر و معصیت ایمان و عمل
صالح کسب نکردند و نعمت را جحود کردند و ناسپاسی کرده باشند و جواب البتة نکنند و ممنوع شوند و منفعل شوند بواسطه
او و وارث را بر آن و مراد نهایة چیزی مرتبه صریح نماید چون وارث را بجهة عمل صالح بهشت بدهد و دیگری بجهة عدم صرف آن در وجوه البر به دوزخ حسرت برد
خود که چرا آن را در مراد خدا صرف نکرده تا مستحق ثواب و درجات بهشت شود حاصل کلام مفهوم باید که کفار حسرت خورند در وقتیکه آن حسر
و ندامت نفعی با ایشان نرسد و این ترغیب بر تحصیل در وقتیکه نفع دهد و اکثر مفسران برانند که این آیه در باره کفار نازل شده و در این بر اهل سنت
انکه عبادت و تنزیه طاعت و معصیت بخلاف جبر جبریه معقول نیست که انسان حسرت خود بر ترک نیک ممکن الانفکاک نباشد از او و نیز بر فعلی که ممکن الا
نباشد هم چنانکه معقول نیست که تحسر شود بر عدم صعود بر اسمان بر اکرمه قدره او نیز نیست اکثر از اشاعره که قائل به تحسیر فعل قبیح از جانب خدا

بیدامه

[illegible] حرام کرده بودند بر خود بعضی از حرث و انعام و بحیره و سائبه و وصیله و حامی [illegible]

کرد یا ایها الناس ای مردمان کلوا مما فی الارض بخورید از آنچه در زمین است حلالا طیبا پاک [illegible]

[illegible] و لا تتبعوا [illegible] خطوات الشیطان [illegible]

[illegible] انه لکم [illegible] عدو مبین دشمن [illegible]

[illegible]

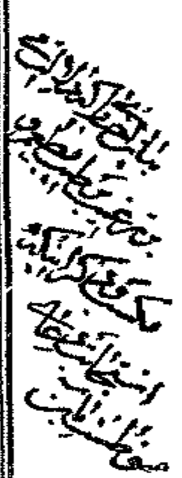
[illegible] انما یأمرکم [illegible] بالسوء و الفحشاء [illegible] و ان تقولوا [illegible] علی الله ما لا تعلمون [illegible]

[illegible] و اذا قیل لهم [illegible] اتبعوا ما انزل الله [illegible]

[illegible] بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا [illegible] او لو کان آباؤهم [illegible] لا یعقلون شیئا [illegible]



شرعیه **وَلَا يَهْتَدُونَ** و راه بدانستی نمی بردند از انوار هدایت که راه صواب را دریابند یعنی مطلقاً از عقل و هدایت محروم اند و پیروی ایشان کردن لوعلم و هدایت دارند اولوکان آباؤهم جهلاء لا یتفکرون فی امر الدین ولا یهتدون الی الحق لا تتبعوهم و اینکه اباء سبب منع از تقلید هر کسی که ذکر قدر حق شناسد بنظر و اجتهاد و بعد از بیان مثل که از کفار در ترک اجابت داعی حق در توحید و رد گو ایشان تقلید و منع را یادکرد **وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا** اکنون بیان مثل مضافات میکند مثل داعی الذین کفروا بسوی ایمان خواننده کافران بتوحید **كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ** مانند صفت کسی است که بانگ میزند **بِمَا لَا يَسْمَعُ** چارپای که نمی‌شنود **إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً** مگر خواندن و آواز بی بهره از فهم معنی‌ یعنی همچنانکه چوپان می‌خواند بانگ میزند گوسفندان را و ایشان جز آواز نمی‌شنوند و فهم معنی نمی‌کنند همچنین کافران از پیغمبر کلام حق می‌شنوند و معنی آن را در نمی‌یابند بسبب عدم تفکر و تامل در آن از روی عناد و جحود و استکبار و این تقدیر آنست که مثل الذین کفروا کمثل بهائم الذی ینعق بهم مثل کفار مانند مثل بهائم کسی است که بانگ زند بر ایشان و ایشان از فهم اقوال و فکر تدبر آن استنکاف کنند که ایشان بتقلید فانا می‌کنند آن را خود را با پیغمبر ایشان خواندن می‌شنوند و تامل نمی‌نمایند مانند بهائم که آواز را می‌شنوند و فهم معنی آن نکنند گویند این تمثیل است در اتباع آباء بر ظاهر حال ایشان با جهل از حقیقت احوال ایشان یعنی کما یستماع صوت کنند و فهم نکنند یا تمثیل ایشان در دعای ایشان اصنام را بمعنی ناعق که از صوت و تصویت بهائم و این قول معنی است اذ اعتبار لکن قوله الا دعاء و نداء اسماع از عمل کنند که اصنام نمی‌شنوند مگر گاهی که ازین باب تمثیل مرکب گرفته اند و قول اول منقول است از ابن عطیه و حسن و مجاهد و قتاده و مروی از ابی جعفر و مختار جمهور مفسرین و طبری و چو مثال داعی کفار مثل ناعق بهائم است پس ایشان **صُمٌّ** کرانند از شنودن کلام حق و استماع جز **بُكْمٌ** گنگانند از گفتن سخن درست **عُمْيٌ** کورانند از دیدن راه راست **فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** پس ایشان تعقل نمی‌کنند یعنی درنمی‌یابند آنچه پیغمبر با ایشان میگوید بجهت اخلال بتفکر و نظر در آن است که چون ایشان از حواس و عقل خود منتفع نمی‌شوند و بوسیله آن بمطلب حق هدایت نمی‌گیرند پس بمنزله آنکه نیستند که مسلوب الحواس و العقل باشند و حاصل معنی آنست پس از کفار اعراض نموده خطاب بمؤمنان میکند و ذکر احسان و نعمت ظاهره خود بر ایشان بنمایند میگوید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **كُلُوا** بخورید **مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** از پاکیزه‌ها یعنی از مستلذات آنچه روزی کردیم شما را و مستولد بود که مراد بطیبات حلال باشد زیرا که در ترغیب حلال چیزی نبود و چون حلال ازین توسیع در خوردن بر مؤمنان و مباح ساختن بر ایشان آنچه در منع است بر ایشان حرام کرده شده بود پس اینجا مؤمنان امر میکند که طیبات بخورند و قرار عمل تمامی بنمایند و تحقیق تمام تمامی بنمایند کما قال **وَاشْكُرُوا لِلَّهِ** و سپاس گوئید خدای را بر آنچه روزی شما کرده ایم **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما از روی صدق و اخلاص **إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** او را می‌پرستید نه غیر او را یعنی اگر شما اعتقاد دارید بآنکه مخصوص بعبادت او است و او مستحق و مفرد بآنکه او است که مولی نعم است نه غیر او پس عبادت او تمام نمی‌شود مگر بشکر و اینجا معلق مشروط کرد تعلق بفعل عبادت امر شکر بجهت تمام آن و عدم آن بی وجود آنست و در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مروی است که میفرماید بقول الله تعالی انی والجن والانس فی نبأ عظیم اخلقهم و یعبد غیری و ارزقهم و یشکرون غیری یعنی حق سبحانه میفرماید که مرا با آدمیان و جنیان کاری عظیم افتاده است ایشان را من میآفرینم و عبادت غیر من میکنند و من روزی میدهم ایشان را و شکر غیر من میکنند ابو هریره از پیغمبر روایت کرده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات یعنی خدا پاک است غیر پاک را دوست نمیدارد و قبول نمیکند بدرستیکه خدا مؤمنان را بهمان امر فرموده که پیغمبران را امر کرده یعنی بخورید از پاک و حلال و لذیذ و در روایتی آمده که خدا پاکست پاکی را دوست میدارد کریمست کرم را دوست میدارد و جواد است جود را دوست دارد و ترس پیراهن خود را پاکیزه دارید و جیب مکنید که جهودان پلید دیرا هون را بشوید نزد و در حدیث قدسی آمده که منک الدعاء و علی الاجابة فلا تحتجب عنی دعوة الا دعوة آکل الحرام یعنی حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده از تو دعا کردن است و از من اجابت کردن پس هیچ دعائی از من محجوب نمیشود یعنی رد کرده نمیشود مگر دعای خورنده طعام حرام و حضرت رسالت صلعم میفرماید که هر که خواهد که دعای او مستجاب شود باید که طعام و کسب خود را پاکیزه سازد و نیز فرموده که ترک لقمه حرام احب الی الله من صلوة الفی رکعة تطوعا یعنی لقمه حرام را ترک کردن دوستر است نزد حق تعالی از دو هزار رکعت نماز سنت و نیز از امام ثوری روایت کرده اند که حرام نعدل عند الله سبعین حجة مبرورة یعنی یک دانق از حرام نزد خدا برابر هفتاد حج مقبول است و در کشف الاسرار آورده که ذکر امر شکر بعد از امر باکل طیب تنبیه است بر آنکه منعم را شکر واجب است و نیز اگر کسی شکر نعمت نکند منعم را مقابله نکرده و در این آیه اشارت است بآنکه عبادت گاه هست که شکر است و جمع مذکور است که کلوا من الطیبات مراد بآن اباحت است و اگر تناول مشتهی و تحت تعبد داخل نیست که شکر اینکه حق تعالی از دو و جهت فرموده یکی اکل حلال و دوم اکل بر قدر حاجت بهر نوع چیز از نفس و ذکر شرط بر وجه مظاهر است در حجاج و منظر حسن بیان این نوع کلام ابلغ است که ان کانت لعبادة به سبحانه واجبة علیکم بانه المنعم فالشکر له واجب علیکم بانه المحسن علیکم و چون وصیت ذکر اباحت طیبات نمود در عقب آن بیان تحریم محرمات فرموده که **إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ** جز این نیست که حرام کرده است خدا بر شما **الْمَيْتَةَ** مرده را یعنی خوردن از آن و از انتفاع بآن مطلق حرامست که بطریق شرع ذبح نشده باشد و تخصیص الا ما هو بیانه لقولهم اعمال الکرم متناق و فی حرمه کرد ظاهر عرف شرع مفید حرمت تصرفست در آن مطلقا الا ما اخرجه الدلیل الشرعی **وَالدَّمَ** و خون را اغلبیه دم مختلف بر قضای تعرف لحوم باجماع اهل



منعم مو

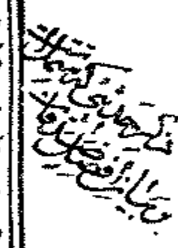
البیت

النبی علیه السلم وغیرهما از اهل الاختلاف وامتیع حرمت آنست وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است و تخصیص
لحم از آنست که معظم از چیزی است که ماکول میشود از حیوان و سایر اجزای او در حکم تابع آنست وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود نزد
ذبح لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدا یعنی بنام بتان بکشند مانند باسم اللات و باسم العزی که بتان جاهلیت میگفتند یا باسم پیغمبران یا باسم
ایشان و اهلال در اصل لغت بمعنی رفع صوت است و هلال را هلال از آن گفتند که چون ماه نو را ببینند برآنکه رفع صوت نمایند بتکبیر
در وقت دیدن هلال و اینجا تکبیر با هلال تسمیه یافت و بر مطلق رفع صوت نیز اطلاق میکنند واگرچه غیر تکبیر باشد فَمَنِ اضْطُرَّ
پس هر که درمانده و بیچاره گردد یا باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف یا مرض نفس باشد و هیچ ماکول نیابد که سد رمق کند غَيْرَ بَاغٍ نه
طالب که ستمکار نمود بر مضطری دیگر باستیثار خود برآن یا بقطع طریق یا خروج بر امام حق یا عاصی بسفر بقصد لذت وَلَا عَادٍ و نه تجاوز
کننده از سد رمق یا از جوع یا غیر باغی بر او افراط و غیر عادی بر او تقصیر و آنچه از مجاهد مفسر منقول است از ابوجعفر و ابی عبد الله
مرویست اینست که مراد غیر باغی است بر امام معصوم و غیر عادی بقطع طریق و طلب معصیت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست او را در تناول
از این اشیاء است تا بکه اکل آنرا اصل مباح نیست در رفع حرج و اثم بجهت ضرورت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده است کسی
که عند الضروره از این محرمات بخورد رَحِيمٌ مهربان است بر بندگان برخصت دادن ایشان بتناول این محرمات اگر گویند انما مفید حصر حکم است بر آنچه
مذکور شد و حال آنکه بسیاری از محرمات است که مذکور نشده و چگونه حصر ثابت است بر آنچه مذکور شد و آنچه استحلال آن کرده‌اند مطلقا
یا مضر چه آن بر اشیاء کان قبل التحریم علیکم هذه الاشیاء فاما مضطرا الیها از عبد الله بن عباس مرویست که احبار یهود چون کعب اشرف و
کعب اسد و مالک بن صیف و حیی بن اخطب و غیر ایشان قبل از بعثت حضرت رسالت سفله و عوام قوم خود را خبر میدادند که نزدیک است که خدا
تعالی پیغمبری از مکه بیرون فرستد که شما را از خوردن مال و جزای رشاء نهی کند و چون آن حضرت مبعوث شد ترسیدند که اگر تصدیق نبوت
او کنند همه مرغان باو میگروند و منافع رسوم که هر سال از آنها بایشان میرسید منقطع شود پس تغییر دادند صفت آن حضرت را که در
توریه مکتوب بود و گفتند پیغمبر آخر الزمان ازرق و اشقر و طویل القامه و بطن البطن باشد و محمد این صفتها ندارد حق تعالی در شان ایشان فرستاد إِنَّ
الَّذِينَ يَكْتُمُونَ بدرستیکه آنانکه میپوشند از علمای یهود بجهت رشوه مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده است خدا مِنَ الْكِتَابِ از توریه
یعنی صفات حضرت رسالت و غیر آن از احکام چون آیت رجم وَيَشْتَرُونَ بِهِ و میخرند یعنی بدل میکنند بپوشیدن آن ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک و عوضی حقیر أُولَئِكَ آن گروه کاتمان مَا يَأْكُلُونَ نمیخورند فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای خود إِلَّا النَّارَ مگر آتش را
و این بیان از آنست که ایشان میخورند آنچه ملتبس بنار است چه رشوه سبب عقوبت است آکل رشوه پس گوییا آتش میخورند و مثل آن
است که مسمی باسم ملابس باشد مانند قول ایشان اکل فلان الدم اذا اکل الدیة التی هی بدل منه و یا در مآل یعنی میخورند و در عقبی الا الآتش و معنی فی
بطونهم ملء بطونهم است و اکل فی بطنه و اکل فی بعض بطنه یعنی شکمهای خود را پر میکنند مگر از آتش و در مجمع آورده که ذکر بطن با
آنکه اکل نباشد مگر در بطن بجهت آنست که چون جوع و شبع غیر خود را اضافه بجزء جوع و شبع خود میکنند را نده مثلا گوید که جعت
فی غیر بطنی و شبعت فی غیر بطنی یعنی گرسنه شدم در غیر شکم خود و سیر شدم در غیر شکم خود پس بجهت ازاله این تجوز گفته در بطونهم فرموده
دوم آنکه چون بر سبیل مجاز اطلاق اسم نار بر رشوه واقع میشود پس ذکر بطون فرموده تا دلالت کند بر آنکه حقیقت نار در جوف ایشان
داخل خواهد شد وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید خدا با ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یعنی کرده متضمن نفعی و راحتی
باشد یا اصلا سخن با ایشان نکند و فحوی تجلی با ایشان نفرماید چنانکه شخصی که از کسی در غضب باشد با او سخن نکند پس این عبارتست
از غضب حق تعالی بر ایشان و تعریض بحرمان ایشان از کرامت و زلفی که حق تعالی نسبت باهل بهشت وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نکند ایشان را از خبائث
اعمال یعنی حکم نکند بپاکی ایشان و ثنا نگوید بر ایشان و مدح نکند و صفت ایشان نکند بانکه از کیا اند در ثنا و جزای محروم باشد هم
این معنی باشد و یا ایشان را از دوزخ نجات ندهد بمغفرت یا قبول اعمال ایشان نکند چنانکه قبول اعمال از کیا کند وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ و مر ایشان را باشد عذابی دردناک و رنجاننده ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آنگروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ
خریدند یعنی اختیار کردند کفر را که محض ضلالت است بِالْهُدَى بایمان و معرفت که عین هدایت است چه بر همه ادله آن روشن است وَالْعَذَابَ
بِالْمَغْفِرَةِ و خریدند عذاب جاوید را در ایام آخرت بآمرزش یعنی کتمان حق را بجهت اغراض دنیوی فَمَا أَصْبَرَهُمْ پس چه چیز شکیبا کرد ایشان را یا چه شکیبا اند ایشان عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی ایشان بسبب اینکه در آتش
بوجهی تا ابد و نه مبالاة یا چه شکیبا باشند که برای آتش حق را بپوشند و یا چه چیز شکیبا کرد ایشان را بر آتش و در فتنا تمام است بر وقوع
ابتدا و تخصیص از فانست تخصیص شر اهر از تابست و آن استفهام است نامعلوم آنچنانکه بمقدار فرموده که معنا ای شیء
اجراهم علی النار و اعملهم علی اهل النار یا موصوله و ما بعدش صله آن و خبر محذوف است و مجمع معنی ادیه که علی بن ابراهیم از ابوعبد
الله روایت کرده که معناه ما اجراهم علی النار یعنی چه دلیر ساخته ایشان را بر عملی که موجب آتش است و در خشنه ج حسن و قتاده نیز روایت کرده
روایت کنند که کفتیم یعنی گویند فلان ما اصبر فلان علی اذا بعکم ما اصبرک علی الله من کنتم تقیم کرده یکفته
که به ما اجراک علی الله و قطرب کسائی گفته اند که معنی اینست که ما ادومهم علیها یعنی چه مصر اند ایشان بر عمل که موجب اهل دوزخ



و صبر چه بس ... تعجب صبر کفتند که ... اعمالهم باعمال اهل النار و موافق قول اکثر است ... کفتند که معنا فما ابقیهم علی النار هم حبس
منکو ببینید ما اصبرهم زعمل اهل الجحیم و بر هر تقدیر مراد بیان انکار است و تقریع بر اکتساب سبب ضلالت و تحصیل عذاب ... باید که
ذٰلِكَ این عذاب مر ایشان را **بِأَنَّ اللّٰهَ** بسبب اینست که خدا **نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ** فرو فرستاده تورات را براستی و درستی پس ایشان ان را
واکذاشتند و در تکذیب ان کوشیدند یا نعت محمد را ... پوشیدند یا قرآن را فرستاد وایشان متابعت ننمودند ... **وَإِنَّ**
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که انانکه اختلاف کردند **فِي الْكِتٰبِ** در کتاب خدا الف و لام یا برای جنس است ... کتابهای منزله
و اختلاف ایشان در ان معنی این بود که بعضی را از کتب ایمان اوردند و بعضی را انکار کردند ... یا الف لام عهد است مراد از ان تورات
و اختلاف ایشان در ان معنی تخلف ایشان بود از منهج مستقیم به تاویل باطل یا وضع کردند خلاف انچه حق تعالی انزال کرده بود در مکان
ان یعنی تحریف کردند انچه در ان بود ... اختلاف ایشان ... کفتند سحر است و مفتری و ... بشر تعلیم
محمد نموده ... اساطیر الاولین است بر هر تقدیر اهل الاختلاف در کتاب **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** هر اینه در خلاف و عنادی دور اند از
الحق ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
و ... در احکام تورات و انجیل و قرآن ... [illegible]
... مشرق ... کعبه ...
[illegible]
[illegible]
... **لَيْسَ الْبِرَّ** ... **أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** ...
... **قِبَلَ الْمَشْرِقِ** بسوی مشرق چون نصاری **وَالْمَغْرِبِ** بطرف مغرب ...
[illegible] ... اهل کتاب اهل اسلام ...
[illegible]
... **وَلٰكِنَّ الْبِرَّ** ... **مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ** ...
[illegible]
[illegible]
و نصاری ... **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** ...
... **وَالْمَلٰئِكَةِ** ...
... **وَالْكِتٰبِ** ...
وَالنَّبِيِّينَ ... **وَآتَى الْمَالَ** ... **عَلٰى**
حُبِّهِ ...
... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... **ذَوِي الْقُرْبٰى** ...
[illegible]
عَلَى الْقَرَابَةِ صَدَقَةٌ وَصِلَةٌ ... [illegible]
[illegible] ... **إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبٰى** ...
... **وَالْيَتٰمٰى** ...
... **وَالْمَسٰكِينَ** ...
... **وَابْنَ السَّبِيلِ** ...
[illegible]
... **وَالسَّائِلِينَ** ...
... **وَفِي الرِّقَابِ** ...





مکاتبان کہ از مال کتابت عاجز باشند یا مال تا ستانی با ابتیاع رقاب بجہت عتق از بہر بندگان تا عجز ایشان آزاد کنند **وَأَقَامَ الصَّلَاةَ** معطوفست بر من آمن یعنی وعمل نیکو کسی است کہ بپا دارد نماز فریضہ را **وَآتَى الزَّكَاةَ** و بدهد زکوة مقرره را احتمال دارد کہ مقصود از اتی المال زکوة و از ایتاء زکوة تا کید مفروض باشد لکن غرض از اول بیان مصارف زکوة باشد و از ثانی ادای آن و حث مکلفان بر آن و محتمل است کہ مراد به اول نوافل صدقات باشد یا حقوقی که در مال باشد غیر از زکوة و در حدیث آمده که نسخ الزکوة کل صدقة ای وجوب کل صدقة و در کنز العرفان آورده کہ مراد بایتاء زکوة واجبست و اما ایتای اول شامل واجب و غیر واجب هر دو هست و هذا ابن عباس گفته کہ فی المال حقوق واجبه سوی الزکوة و شعبی گفته کہ ایتای مال حقوقیست غیر زکوة مانند نفقه بر کسی کہ واجب باشد انفاق بر او و بر جایع مشرف بر موت و بستن جمعی کہ متحمل است کہ زکوة مفروضه باشد و محل و موضع لکن غرض از اول بیان مصرف آن باشد و از ثانی اداء آن وحث بر آن و اقوی نسبت تا این شامل واجبات باشد و فعل آنکه میان ایمان و واجبات اقام صلوات و واجب و اختصاص زکوة و وجوب آن باشد **وَالْمُوفُونَ** و نیز صاحب ایمانها تذکر و فاکنندگانند **بِعَهْدِهِمْ** بعهد پیمان خود **إِذَا عَاهَدُوا** چون عهد کنند و این عهد با خلق است و با خالق مانند نذر **وَالصَّابِرِينَ** منصوبست بمدح و عدم عطف از برای تنبیه بر فضل صبر است تا دیگر اعمال یعنی صبر کنندگان **فِي الْبَأْسَاءِ** در فقر و فاقه **وَالضَّرَّاءِ** و در درد و رنج و بیماری **وَحِينَ الْبَأْسِ** و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و این از ذهبیست کہ باشاد آمده است تا بیند نفس را در حین کارزار بر خود **أُولَئِكَ الَّذِينَ** آن گروه موصوفان بصفات **صَدَقُوا** آن کسانند کہ راست گفتند در دین و اتباع حق و طلب بر **وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** و آن گروه ایشانند پرهیزکاران از کفر و سایر ناشایستها مع جمیع کمالات انسانیت و دال است بر سلوک مسالک ایمان که لازمه ملکات و حسنات و خوی کثیر شعب آن مختصر است در سه چیز صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس و اشاره فرموده بقوله من امن الی قوله والنبیین و بثانی اشاره کرده بقوله و اتی المال الی قوله و فی الرقاب و ثالث را نماز موجه بقوله و اقام الصلوة الی آخر و لهذا اکثر که مستجمع این صفات است موصوف بصدق است نظر با ایمان و اعتقاد و بتقوی نظر بمعاشرت او با خلق و معامله او با حق و الیه اشار النبی صلی الله علیه و آله بقوله من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی هر که عمل بآیه کند بدرستی که ایمان را کامل کرده باشد و آنکه تصدق بر ذوی القربی موجب ثواب جزیل و اجر جلیل است اخبار و آثار بسیار از آنجمله احادیث است که تصدق بر خویشان بہتر است چنانکه حدیث الاجر اجران اجر القرابة و اجر الصدقة شاهد است بر آن و ایضا آمده است که خویشان لقوله صلی الله علیه و آله الصدقة علی القرابة صدقة و صلة و صله با قربا زیاده می‌کند عمر را کصلة الرحم تزید فی العمر و در صلات و صدقات ثواب مضاعف است ...

(بر این اساس هرچند متن نستعلیق بسیار فشرده است، بقیهٔ سطرهای این صفحه در اسکن به‌خوبی خوانا نیست)

[illegible]

وابو ی فادم فرموده که اگر انفاق از تصدق منکر و ابن نفادیتا او را منکر به هلاک منکر و چون صدقه داد حق تعالی از تنگی کرد اسباب
دهش بر فادانداخته تا نشوانند که کریک باو رسانند و اما ابن سبیل مر و یست که هر که غریب را نوازش کند حق تعالی مهمانی او را
روا کرداند و مزد قبر و بزرخ حسنات و صراط و منزل غریب باشد بلکه روا نیست امنع با او جمع باشند که انبیا غربا باشند و از ما اهل او را
ایمن کرداند و آن پیغمبر فرموده است که هر مهمانی که بخانه مضیف آید با رزق خود آید چون از خانه او بیرون رود گناه صاحب منزل را با خود
ببرد یعنی طعامی که خورده باشد حق تعالی کفاره گناهان مضیف کرداند و انواع بلاها را از ان خانه دور کرداند و اما سائلان مروی است که
روزی سائلی سوال کرد حسین بن علی علیهما السلام فرمود که هیچ مبدا سبب که چه میکوید این سائل گفت مرا بر سول الله فرمود که میگویند
مسئول ترا بر تو حق است اگر چیزی من هست بر اشیاء کریم و اخبار هم و کفته را از دیدشما اکر ایشان را کردانم و اگر نه دست تهی باز گردانم
رسول صلی فرمودند که لولا ان السائل یکذبون ما قدس من ردهم اکر نه آن بودی که سائلان دروغ میگویند پاکیزه نشدی از گناه کسانی
که ایشان را رد کنند در خبر است که روزی اعرابی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سوال کرد فرمود اعرابی چیزی مترو فی نوشت کفت بر خیز
حاجت خود را بر زمین نویس تا ذل سوال تو مشاهده نشود و مرعطا کیرد پس سوال او بنویسد ابری من اند مقام نکنند بعد از آن فرمود که
ما اعتاض با ذل وجهه بسؤال عوضا ولو نال المنی بسؤال واذا السؤال مع النوال وزنته رجح السؤال وخف کل نوال واما
فی الرقاب عبدالله بن سهل از رسول صلی روایت کرده که هر که مکاتبی را یاری دهد بر عهده تا آنکه بار خود را از مولای خود آزاد بنماید
به سایه عرش ظل خدا تا روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه او و سبحا ابن عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول صلی آمد گفت
یا رسول الله مرا عملی امر کن که بهشت رساند فرمود که اعتق النسمة وفک الرقبة اعرابی گفت یا رسول الله عتق نسمه و فک رقبه یکی نیست فرمود
عتق نسمه آنست که بنده را آزاد کنی و فک رقبه آنکه اعانت کسی کنی که خود را از رق خود آزاد کند که بر هانند و بدانکه فا به عهد کردن از خصال انبیا
و اولیا است و از انجاست که ابرهیم خلیل را علی نبینا و علیه السلام با این صفت حمیده مدح فرموده که وابراهیم الذی وفی و در حق امیرالمؤمنین
فرموده که یوفون بالنذر و از جمله عهدها نذر است و عهد هاست بر نبیا مر زمان و عهود و میثاق از ایشان در مرتبه فضیلت بکر و عده است که در حق
اسماعیل بن ابراهیم صفت نبوت مقام داشت و فرموده انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا و انس از رسول صلی روایت کرده که لا ایمان
لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له ایمان ندارد هر که امانت نداشته باشد و دین ندارد هر که بعهد وفا نکند و چون صبر از صفات حسنه
از اخلاق پسندیده است از اینجهت بعضی ازانرا ذکر فرموده و گفته والصابرین فی البأساء والضراء و صبر بر سه قسم است یکی بر دو ابتلی
سکدستی و درد و دیگر بیماری و تنگدستی و هرکه برابر نوع صبر کند مثل کار او مجزع و فزع کشد که موجب نقصان ثواب عظیم و قسم
صبر بر حرب هرکه برابر زخمها بر نیاسا شتابد قدم نورزد و به قرار بر قرار بر عهد ما مرحوم در دنیا و عقبا شود و اما صبر در فقر و فاقه جهادی است با نفس
و شیطان که اصر بنده اند بنیاد طلب و عوا باعث مرید و چون شهوت مقوایت موجب هلاک کند در دنیا و عقبا پس اینجا که سلطانست بر نفس عاقل
عدو با بر کن باشد و جها با او از همه و اجاب با وجب بمغفرت تا بود و لهذا این اجها اکبر گفته اند و از خصلت اولیا و مقربین شمرده اند حیا
آورده اند که فتح موصلی شبی بخانه آمد دانست نان بود و نه روغن چراغ نماز بگذارد در سر سجده شکرها رو سبها منکر بیت و گفت بار
خدایا چه عمل بر ضای تو مرا نیا رسید که مرا با تو اولیای خود داده و منزل مقربان درگاه خود را بر خوان چه چیز در بار فوق تبر مراد بیت آورده اند
که روزی امیرالمؤمنین رجوع میکند شنید که گروهی سخن ایشان را گفت شما چه کسانید گفتند ما متوکلانیم ما توکل
کنند کانیم بر خدا فرمود حقیقت توکل شما بچه طریقست گفتند اذا وجدنا اکلنا واذا فقدنا صبرنا چون یابیم بخوریم و چون نیابیم صبر
کنیم فرمود هکذا تفعل کلاب عندنا سگان محله ما نیز همین کنند گفتند پس طریق توکل چیست فرمود هم چنانکه ما میکنیم اذا وجدنا
بذلنا چون بیابیم ببخشیم و اذا فقدنا شکرنا و چون نیابیم شکر کنیم عبدالله عتبه از رسول صلی روایت کرده که روز قیامت منادی از قبل
رب العزه ندا کند که کجا اند درویشان امتهام و کدایان رضا بر ایشان تا بلبیک لبیک گویان شتابند حق سبحانه ایشان را در جایی دارد که جزع
در اینجا نروند پس با ایشان خطاب کند که ای بندگان درویش اگر از شما منع کردم برای کرامت شما بود ما از رفیقی برای هوا و خواری شما
نبود و هرکس که شما را لقمه داد تا شربتی آب داده او را با خود در بهشت در آرید در حدیث آمده که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنب عجلت
عقوبته واذا رأیت الفقر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار الصالحین چون توانگری روی بتو آورد بگو که این گناهی است که عقوبت او پیش
رسید و چون درویشی رو بتو آورد باید بگو خوش شعار صالحان و در این معنی امیرالمؤمنین فرموده که دلیلک ان الفقر خیر من الغنی و
ان تلیل المال خیر من الوفر لقاءک مخلوقا عصی الله للغنی ولم تر مخلوقا عصی الله للفقر در خبر است که روزی امیرالمؤمنین در
حضر علی نبینا و علیه السلام سوال کرد امیرالمؤمنین فرمود حضرکلمه از حکمت بگو تا از تو حفظ کنم خضر گفت ما احسن تواضع الاغنیاء
للفقراء و فریة الی الله یعنی چه نیکو است تواضع توانگران برای درویشان بجهت قصد تقرب بحق جل شانه و امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که نیکوتر ازین بیشتر گفت بیفرما احسن من ذلک تکبر الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر از این تکبر درویشانست بر
توانگران برای اعتماد بکرم خدا و شرح تیل الغنی من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس اینجا مشاهده میکردند و اما ثواب صبر در بیماری و رنجوری
فضیلت آنست که در خبر است که فرزند ابراهیم اصحاب بلا و اسقام را بحشر آورند و اعوانی اندازه بدانها بنشانند بر رخی که مجلس مثل



مثل از بند بدو باشد و خاطر نکند از آمده و چون اهل صبر از مرتبهٔ عالیهٔ ایشان ببینند تمنا کنند که کاش ما نیز با ایشان [illegible]

[illegible] به انواع بلا گرفتار [illegible] تا با نعمت صبر [illegible] چون حق تعالی ایوب را مبتلا ساخت بالام و اسقام اهل [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] عافیت کنی [illegible]

[illegible] اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة [illegible]

[illegible] افضل الاعمال احمزها [illegible] در مرتبهٔ عالیه [illegible]

[illegible] از عبد الله بن عباس روایت است [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید کتب علیکم القصاص فی القتلی در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان [illegible]

[illegible] از اسلام [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] قصاص [illegible] الحر بالحر آزاد به آزاد والعبد بالعبد بنده به بنده والانثی بالانثی زن به زن [illegible]

[illegible] قصاص [illegible]

[illegible] الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی منسوخ است بقوله النفس بالنفس [illegible]

[illegible] النفس بالنفس [illegible] الحر بالحر [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] لا یقتل مسلم بذی عهد ولا حر بعبد [illegible]

[illegible] لا یقتل حر بعبد [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] لو اجتمع ربیعة ومضر علی قتل امرء مسلم لقیدتهم به [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

فمن عفی له [illegible] من اخیه شیء [illegible]

[illegible] قصاص [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

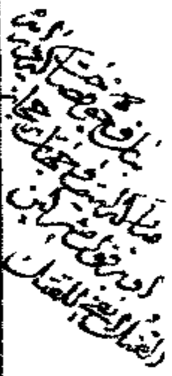
[illegible]

[illegible] قوله [illegible]

فلو [illegible]



دلالت بر آنکه بعضی اولیا هرگاه عفو کنند قود ساقط می‌شود و ضمیر له راجع بجانی است بر کمی قاتلست یعنی هرکه قتل او میکند اورا برادر
منفر شود بدیه یا بتوجیه که ولی دم راضی بدیه شود که جانی پیشانیدند و از سر قصاص درگذرند و این قول اکثر مفسرین است و قول دوم آن
است که مراد بقوله فمن عفی له ولی دم است و ضمیر اخیه راجع باو و منت تقدیر اینکه فمن بذل له من اخیه یعنی اخ الولی و هو المقتول الذی
و قول اول اظهرست و ذکر شیء بصیغه نکره بآنکه قود معلوم است مقوی قول ثانی است و ذکر انواع که بشر کرفا بدة شیء اشعار است بآنکه بعض
عفو مانند عفو تامست در اسقاط قصاص و گویند که عفی بمعنی ترک است و شیء مفعول به است و این قول ضعیف است زیرا که ثابت نشده عفی
الشیء بمعنی ترکه بل اعفاه و عفی بمعنی بعد به تجافی چنانچه ل الله عنه عفا الله عنک وقال عفا الله عنهما و هرگاه که بمعنی متعدی شود لا
معنی خواهد بود بجانی پس چنانکه در این آیه فرمود الله تعالی فمن عفی له عن جنایته من جهة اخیه یعنی ولی الدم و ذکر ولی بلفظ اخوة ثابت بینهما
جمع جنسیت است اسلام تا رقت قلبیه عطوفت برعفا در برادر او و ملخص معنی اینستکه اگر ولی دم از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیه
شود **فَاتِّبَاعٌ** پس متابعت عفو از پی فتن **بِالْمَعْرُوفِ** بنیکوئی از طرف ولی است و عفا در دیه **وَأَدَاءٌ** و اداکردن دیه
دیه بر **إِلَيْهِ** بولی مقتول **بِإِحْسَانٍ** بنیکوئی یعنی بر و نه بمطل بتوجیه فتانی فاتباع بمعروف یعنی مطالبه نکند
در طلب دیه او را مهلت دهد اگر معسر باشد و زیاده از حق دیه از او طلب نکند کثرا الغرا او سرده که عفو کرده مطلقا
معنی که جانی را عفو کند بدون شرط دیه و اینهنگام هیچ چیز بر جانی نخواهد بود از قصاص و دیه و که عشیر شرط دیه
دیه و الی الاخیر اشاره بقوله فاتباع بمعروف یعنی فالامر اتباع او فلیکن اتباع بنا بر اول خبر مبتدا محذوف است بنا بر ثانی فاعل فعل محذوف
و این وصیتی است مر عافی را بآنکه بمعروف طلب دیه کند و بر جانی ظلم بر جانی نکند و او را عنف و درشتی ننماید و وصیتی است مر عفو را
بحسن ادا طلب بجای دادن شاکر باشد بر عفو عافی و اذاء دیه نماید و اکثر علما از صحابه و تابعین بر آن رفته‌اند که اخذ دیه مشروط است
برضاء قاتل و گویند عفو مشروط است و نزد بعضی از صحابه مخصوص است بحال تعلیل تاخیر و بنا بر اول نکنند که واز ده الزایه
بر اخذ دیه بر ید بکشد او گفته‌اند که رابعیه است بر آنکه دیه یکی از دو مقتضی عمد است والاسح عفینا بنا بر اول دیه از مطلق
عفو ملکه از مقتضی منکر باید عفو از خطا و اینقول ضعیف است **ذَٰلِكَ** احکام مذکور که عفو است و فرمودن طلب دیه تخفیف تسهیل
بار دشتنا **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما **وَرَحْمَةٌ** و مهربانی در حق شما تا شود از او در قصاص عقل مقصد بنفع بسوی اهل بر قصاص
لازم بود و عفو کرد دیه کرفتن حرام و بر اهل انجیل عفو بود و اخذ دیه و قصاص حرام بود حق تعالی بر این امت مخیر ساخت تا قصاص
و عفو و دیه تیسیرا مر ایشان را و تقدیر حکم بر حسب مراتب ایشان **فَمَنِ اعْتَدَىٰ** پس هر که از حد در گذرد **بَعْدَ ذَٰلِكَ** بعد از آنکه
عفو کرده باشد و دیه داده شده باشد یعنی که بعد از عفو و اخذ دیه قاتل را بکشد و این قول ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد است و مروی از ابی جعفر
و ابی عبد الله علیهما السلام و این بر آن بود که در ایام جاهلیت قاتل را امر منکر ساختند بعفو و دیه از او و بعد از آن بر او ظفر یافته او را می
کشتند و نزد بعضی دیگر معنی اینستکه هر که غیر قاتل را بکشد بر اهل قصاص یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته باشد دیه بدهد و یکی دیگر
را بکشد **فَلَهُ** پس مر او راست در آخرت **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک و گویند در دنیا بآنکه او را بکشند بجهت جنایت او و هیچ خون و که طلب
بود عفو و صلح بر دیه ساقط شده بود و گویند بعد از تجاوز نستکه بعد از بیان کیفیت قصاص از آن تجاوز کند و بر طریقه جاهلیت عمل کند
و با اهلیت زیاده از دیه گیرد و بعد انوار که گفته که اصابت جنایت بر جمیع جهت عموم لفظ بعد از تبیین حکمت کنند و اجرای قصاص
بقوله **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ** و مر شما راست در حکم قصاص **حَيَاةٌ** زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل شخصی کند و بخود قصاص او
بار ایستد از شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود و بنا بر این کلام متضمن غایت فصاحت و بلاغت چه شیء را در محل ضد آن
کردانیده و تعریف قصاص فرموده و تنکیر حیوة تا دلالت کند بر آنکه در این حکم نوعی عظیم از حیوة هست زیرا که علم بآنکه رادع قاتلست از قتل پس
حیوة نفسین باشد یکی از ایشان غیر قاتل و جماعتی بسیار از عوض یکی میکشتند و قصاص نیز منکر شد و میان خویش قصاص قاتل سبب
اجتماع باشد و گویند در حیوة آخرت است چه قاتل چون قصاص نموده باشد در آخرت مواخذ نخواهد شد و بنا بر این احتمال باید که حیوة
باشد و لکم خبر آن و فی القصاص خبر بعد از خبر یا احدهما خبر است دیگری صله آن یا حال از ضمیر مستکن در آن و قدر کرده که اهل
کلام متضمن نمایید زیرا که قصاص قتلست پس چگونه حیوة باشد بعد از تحقیق کلام متضمن نهایت فصاحت و بلاغت که عاجز منکر از آن
از مثال از آن بر مثل آن چه از آنها آنکه او جز کلام است نه بر آن بلغا آنکه او جز است حقیقت آنکه نتیجه مقدمات متعدده است غیر قصاص
دفع قاتلست از قتل و دفع ارتفاع صد و مسلسل است و ارتفاع عدم قتل است عدم قتل حیوة است و از مقدمات امتناع در تبیین قصاص
حیوة است و آنکه افصح است زیرا که کلام عرب در این معنی اینستکه القتل انفی للقتل و علماء بلاغت ترجیح کلام خدای بر آن داده‌اند بر کلام عرب
بوجوه متعدده یکی آنکه حروف آن کمتر است دوم دلالت حیوة بمطابقت سیم تنکیر حیوة که دلالت بر تعظیم چهارم عدم تکرار دو چهارم
تنکیر در کتاب ذاکر بجهت تبدیل البراعة مستحق است که از سناسی کلام و از آنجمله حسن تا لیفست بحروف متلائمه و کثرت فایده از جمیع جهت
در قول عرب مذکور است و از هیئت با زیادتی معنا و نیکو آن با استرنداست بذکر قصاص و اظهار غرض مرغوب فیه که حیوة است و امتناع
بر عیب بر هیئت و حسن تالیف حروف متلائمه و حسن مطابقه منکر و حیوة خروج از فاعلام عدل است و از خروج از کلام بجهت هیئت بعدم از کلام دوم





چنین خروج از صاحبها عدالت است خروج از آنکه برعایت نیز قول مرحب مستحق عقاب است و مقبول مستند بوجود عدل قول بابلکه از جمیع اخبار
مرجوح است برای آنکه خلاف قصاص است بعضهم گفته‌اند که قصاص حق اولیاء مقتول است بجهت جبر خاطر ایشان و هم موجب ردع و زجر است از قتل
و حق الله است بعقوبت که معاقب باید شد پس چگونه بقصاص ساقط میگردد و تمکن است که بتوبه نصوح و اتیان بکفاره حق تعالی عفو
نماید بلطف خود چه کفارت فعل او باشد و بعد از آن از او و مقتول نقل کنند ابن اسحاق گفته است که معنی آیه آنست که شما را در قصاص زندگی
است ای صاحبان عقول **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** یعنی صاحبان عقول کامل ابن عباس گفت که ایشان را تا مل در عقول است نه حکمت قصاص که از استبقا
ارواح است و حفظ نفوس و نظر در عواقب امور **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما بپرهیزید به نظر در حکمت قصاص و حکم آن در ادای آن حق و
ادراک او از قصاص تا از ابتداء قتل و تا ترسید از عقوبات الهی و اجتناب معاصی و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق است بهلاک ذکر حکم وصیت
میکند که متعلق است بمال و می‌فرماید که **كُتِبَ عَلَيْكُمْ** نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما **إِذَا حَضَرَ** چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد
أَحَدَكُمُ بیکی از شما **الْمَوْتُ** اسباب و علامات مرگ از مرض و عجز و پیری و عنقریب بود که مرگ بمعاینه مرگ باشد و بر آنکه اگر خالی
باشد قادر بر وصیت نیست از وصیت پس مراد آنست که مفروض شده است بر شما و قتیکه امارات موت واقع شود بیکی از شما **إِنْ تَرَكَ خَيْرًا** اگر بگذارد
مالی را **الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ** وصیت کردن بجا نماندن پدر و مادر **وَالْأَقْرَبِينَ** و برای خویشان **بِالْمَعْرُوفِ** بنیکوئی یعنی بعدل که
انصاف از عدم تجاوز است از ثلث **حَقًّا** مصدر مؤکد است ای حق ذلک حقا یعنی ثابت شده است بحکم ثابت شدنی و یا صفت مصدر محذوف
است ای کتب ذلک کتابا حقا یعنی نوشته شده است نوشتنی ثابت یعنی وصیت کردن نوشتنی بجوز و اجب **عَلَى الْمُتَّقِينَ** بر پرهیزکاران از دخول نار
والدین و اقربا بدانکه الوصیه فاعل کتب است و تذکیر فعل از جهت فصل است و یا بتاویل ان یوصی یا الایصاء و لهذا بعد از این فرمود
که فمن بدله با رجاع ضمیر مذکر بوصیت و عامل در اذا مدلول کتب است نه وصیت بجهت تقدیم کتب بر وصیت و مروی است که در جاهلیت
و مسلم وصیت میکردند و والدین و اقربا را عروم ملیسا اختند حق تعالی از آن منع کرد و وصیت را برای ایشان فرض کرده بعد از حکم این آیه با آیه
مواریث منسوخ ساخت و بمیراث قرار گرفت و اکنون وصیت مستحب است نه فرض و در بعضی تفاسیر مذکور است که جماعتی با این مسلک رفته
اند که وجوب وصیت بجهت آنکه لفظ کتب و حقا دلالت بر وجوب میکند و این مستند لا اصل ضعیف است چه این هر دو لفظ در اصل وضع مقتضی وجوب
نیستند پس دلالت بر وجوب نکند و با اجماع اهل البیت علیهم السلام این وصیت مستحب است و حدیث لا وصیة لوارث صحیح نرسیده و از اجماع
اخبار است پس قادح استحباب وصیت نباشد و این آیه منسوخ نگردد و خبر بمعنی ما است لقوله تعالی وان ترک خیرا لیس ابیه بعد قد قال
که وصیت بان مستحب است خلاف است هر یکی گفته در هر چه اسم مال بر آن افتد و جمعی گفته اند که وصیت بر او خیر دار ی میشود و ابراهیم نخعی
گفته که از هزار است تا پانصد و نیز از ابن عباس هشتصد درهم و اکثر بر آنند که مراد مال کثیر است بجهت آنکه مروی است که امیر المؤمنین علیه السلام
بنده مولی بود و هفتصد درهم داشت و هنگام مرض موت خواست که وصیت کند آنحضرت منع او فرمود و گفت حق سبحانه فرموده که ان ترک خیرا
و خیر مال کثیر است و این مال خود بسیار نیست و ما چه قول از حضرت عایشه است که از غایت تحیر و ایشان کرده اند که زنی از بنی تمیم خواست که وصیت کند گفت
که سه هزار درهم مال دارم و چهار فرزند پس چند فرزند داری گفت چهار گفت مال تو چه قدر است گفت سه هزار حضرت فرمود که درمان تو چندان
نیست تا مال وصیت کنی و او را بوارثان بازگذار و مروی است که رسول صلی الله علیه و آله بعیادت سعد ابن وقاص رفت گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث نیستم
دختری دارم جمله مال را وصیت کنم فرمود نه گفت نصف را وصیت کنم فرمود نه گفت ثلث را وصیت کنم فرمود بلی والثلث کثیر انک ان تدع ورثتک اغنیاء خیر
من ان تدعهم عالة یتکففون الناس بایدیهم یعنی اگر فرزندان خود را غنی بگذاری بهتر است از آنکه ایشان را بگذاری درویش و محتاج که کف دست
بر مردمان دراز کنند از ایشان طلب معاش خود کنند و بعضی گفته اند که دراین خلاف است نزد بعضی منسوخ است مطلقا و نزد جمعی دیگر
منسوخ است در حق وارث ثابت و غیر وارث و اکثر بر آنند که منسوخ نیست اصلا و این صحیح است نزد محققان اصحاب ما زیرا که نسخ در دو چیز
متصور نیست که منافی باشند و عمل هر دو ممکن باشد و این آیه و آیه مواریث منافی نیست پس چگونه آیه مواریث ناسخ این باشد و کسی که قائل
نسخ این آیه است بقوله علیه السلام لا وصیة لوارث نظر بصواب نمیکند زیرا که بر تقدیر آنکه حدیث مذکور سالم باشد از جمیع قدح مقتضی
ظن است و جایز نیست تقدیم منسوخ کتاب خدا که متیقن است با خبر مقتضی ظن است و بر تقدیر تسلیم صحت حدیث و برافزان از طعن تخصیص
عموم و آیه میکنیم و از احمل میکنیم بر آنکه لا وصیة لوارث بما زید علی الثلث زیرا که ظاهر این مقتضی آنست که وصیت جایز است بجمیع مال
و قول آنکسی که گفته اجماع علما بر آنکه وصیت مفروض نیست دلالت میکند بر آنکه این منسوخ است قولی فاسد است زیرا که اجماع بر آنست که این
مفروض نیست و این مانع مندوبیت وصیت مذکوره نیست و اصحاب ما از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرمود
که من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن لا یرث فقد ختم عمله بالمعصیة یعنی هر که وصیت نکند نزد موت از برای اقربا خود که میراث
از او نبرند ختم عمل او بمعصیت باشد این مؤید استحباب وصیت است و دلالت بر تنبیه و تنفیع این بحث که در خواهد شد بعد از این و در حج
نقل این بحث از کلام صاحب کنز العرفان بعد از آن صاحب مجمع فرموده که و نیز از پیغمبر مروی است که من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة
و نیز فرموده که من لم یحسن وصیته عند موته کان نقصا فی مروته و عقله و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که فرمود لا ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة
الا و وصیته تحت رأسه یعنی نباید که هیچکس از شما بخسبد الا که وصیت او در زیر سر او باشد و نیز از حضرت فرموده که هیچ بیماری نباشد



کہ بعد بر اولاد رسد الا کہ حق تعالی عقل و تمیز بصر داده هند برای وصیت و معروف از او واز آخر جزئیه گویند و در کنز العرفان گفته که آیه
ایه بر جواز وصیت برای وارث ظاهر است زیراکه والدین و اقربین چون قول و الاقربین شامل هر قریب است خواه وارث و خواه غیر
وارث نیز اگر جمع معرف برای عموم است صحیح آنکه در اصول مقرر است و بنا بر انکه فقیر باشند لکن ایشان را احتیاج باشد مانند
اختلاف اب یا ابنا و ولد مستحب است و وصیت برای ایشان و جمیع فقهای و عامه صحابه برآنند و نزد بعضی وصیت برای ایشان واجب است و این ضعیف
است معروف در عمل حیلت بکی نکن و زیاده بر ثلث نباشد و قسم اینکه وصیت کنند برای غیر ایشان بکه بر آشوب اشاید غنی باشد و تفضیل فقد
سیما انکه اکثر فقرا باشند ضرر با ایشان نرسانند و اگر چه زیاده بر ثلث باشد حرام و تقلیل وصیت نماید و اگر چه ترکه غنی باشد پس
وصیت بربع بهتر از ثلث است و خمس افضل از ربع و سدس افضل از خمس چنانکه در حدیث سعد ابی وقاص گذشت و در نسخ این
ایه اختلاف است و نزد بعضی منسوخ است بایه لا ارث و بقول ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة لوارث جواب داده اند
که اصل عدم نسخ است و نیز شرط نسخ منافات است و منافات نیست میان وصیت و ارث زیرا که وصیت با دیگر نیست در صله و اگر نسخ را مسلم دارد
پس از نفع وجوب است نه جواز زیراکه دفع مرکب مستلزم دفع جمیع اجزای او نیست هم چنانکه در اصول مبین است و اما حدیث فقد گویم مرفوع
الصحة است بر تقدیر تسلیم از حدیث آحاد است و نزد اکثر کتاب با آن منسوخ نمیشود و اگر مسلم دارم جواز نسخ با آن را ما مردود کرده این
کنیم بر تخصیص دادنه بر ثلث و تخصیص بهتر است از نسخ هم چنانکه در اصول مقرر است و یا او را حمل بر آن کنیم که بهتر از نسخ است که وصیت
واجبه لوارث و بر هر تقدیر اجماع منعقد است بر مشروعیت وصیت پس منسوخ نباشد و حدیث بر تقدیر صحت مخصص باشد مخصص
وارث عدم وصیت مطلقا اولی نیست از تخصیص با غیر او باشد بر ثلث و صحیح اینست که از صادق پرسیدند که هل یجوز الوصیة
للوارث فرمود نعم و این آیه را تلاوت نموده و آنانکه ابر مشکو از صادق که قال امیر المؤمنین من لم یوص عند موته لذوی قرابته ممن
لا یرث فقد ختم عمله بالمعصیة منعقد است زیراکه سکوت بر عالی بوده و بر تقدیر تسلیم دو ایه نافی وصیت نیست زیرا که وارث مفهوم مخالف این خبر
نیست بعد از آن وعید مینماید بر تبدیل وصیت بقوله فمن بدله پس هر که تبدیل کند او وصی و شاهد یا حاکم و غیر ایشان امر وصیت یا قول موصی
یا امضا او بعد ما سمعه پس از آنکه شنیده باشد او را یعنی با در سیده باشد محقق شده نزد او فانما اثمه پس جزا این نیست که گناه
تبدیل آن یا اثم امضا مترتب علی الذین یبدلونه بر آنانست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول موصی را یا امضا او و ذمه موصی
از آن بری است زیراکه ایشانند که خیانت کرده اند و مخالفت شرع نموده و اگر چه وصیت سنت بوده باشد نه واجب زیرا که واجب است عمل با ذکر آن
بدون تغییر تبدیل پس وعید مبتدل مینماید بقوله ان الله سمیع بدرستیکه خدا شنونده است کلام موصی را اگر بحقیقت قول مبدل را
کر تغییر حقیقت علیم داناست بنیت موصی و تبدیل وصی و در ایه لا التفات بر آنکه وصی یا وارث هر گاه در وصیت تفریط کند موصی را اثم عقوبت
و از اخرا و خرج کم میکرد و نیز اشعار است بر آنکه مصکین بعمل غیر مواخذ نمیشود و تنبیه بر بطلان قول انکس که میگوید اگر وصی قضا دین میت نکند
میت مواخذ شود در قبر با بدار اخرت چه منطوق ایه دالست بر آنکه عبد مواخذ نمیشود بجرم غیر خود و هم چنین مبطل قول آنکس که گوید اگر وارث
قضا دین میت کند یا آنکه متبرع او وصی گردد سببه باشد میت از معاقبت شود و بعد از ذکر عید بر تغییر حق و باطل استحقاق تغییر باطل بحق
میکند بقوله فمن خاف پس هر که ترسد خواه وارث خواه وصی خواه امام یا مجتهد من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بجهة خطا
و سهو او اثما یا بر گناه یعنی عمد میل از حق بعنی هر که بجهة ظهور امارة بر اعراض موصی از طریق شرع خوف از واشته باشد که او سهو و خطا کند
در وصیت یا عمدا وصیت با خود نامشروع کند مفسر این تفسیر خاف نموده اند و بعضی بمعنی یا علم ماخوذ از قول عرب که اخاف ان یرسل السماء و نزد
خوف بمعنی علم بجهة آنست که در خوف طرفی از علم هست چه قائل هر گاه گوید که اخاف ان یقع امر کذا گویا میگوید که اعلم و خوف دجه علم او است
بواسطه آن وجیف میل است از حق بباطل بر وجه خطا و عدم علم با آن و اثم میل است از حق بر جه عمد و این هر دو تفسیر از ابی جعفر منقولست و ابن عباس
حسن نیز معنی آنست که هر گاه کسی بدانند در اینکه وصیت کننده میل از حق بجهت خطا و سهو و یا بجهت عمد بخلاف شرع فاصلح بینهم پس
اصلاح کند میان موصی له و میان ورثه یا اجزای آن بر منهج شریعت فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست او را در صلح آن تبدیل زیرا که این تبدیل
باطل است بحق بخلاف اول ان الله غفور بدرستیکه حق تعالی آمرزگار است مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق یعنی ثواب دهنده است مصلح را
ذکر مغفرت جهة مطابقه ذکر اثم است رحیم مهربانست بر وصی که از ظلم منع وصیت نکند و در کنز العرفان آورده که حنیف میل است با فراط یا تفریط
و اثم وصیت بباطل یعنی بجبر یکه وصیت با آنها روا نیست یا آنکه پس بنا بر این حنیف وصیت است زیاده بر ثلث یا بجهة ازاضرار باشد بر ورثه
و در کلام تنبیه است بر آنکه مطلق تغییر و تبدیل غیر منهی عنه نیست بلکه تبدیل از حق بباطل منهی است و از باطل بحق جایز بلکه واجب و گویند بعد
از نزول قوله فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه او صیاء امضا وصیت میکردند هر چند که بود و اگر چه هر همه مال میبود تا
نسخ این حکم نمود بقوله فمن خاف من موص و نزد بعضی معنی آنست که هر که بترسد از موصی نزد آنکه موصی اراده وصیت داشته باشد زان
حنف یا اثم چنانچه در اول نیست که او را از آن باز دارد و تنبیه نماید او را بر مخالفت از شرع و میان وصی و ورثه و موصی له اصلاح کند تا منشا
اینها از خلاف یا تبع نشود که موذی باثم باشد و بنا بر این معنی خوف بر ظاهر خود باشد که از ترقبات بر نیست که هنوز واقع نشده و این وجه صحیح
است قول حسن و حیدا لا انست که اکثر بر قولا ولد صلاة و باقر علیها السلام بر آنند قول انشا زد نزد جمیع کافیست عدم وضع فتح



الاجر بدو موضع بطلان وجمله چه است که غالب انست که متوسط بین الخصمین اجرای امور میکند پس اگر بعض حاضران چون بیند از بعضی جور یا اثم
کردن او را و تیر جوهیم منع فرماید که مصلح را هیچ اثمی نیست و تبدیل وصیت بجور تبدیل از طریق شرع و آن حضرت رسالت پناه فرمود که من
حضرة الموت فوضع وصیته علی کتاب الله کان کفارة لما ضیع من زکوته کسی که چون بمیرد و در وقت احتضار موت وصیت کند بر کتاب خدا وصیت او کفارت
چیزی باشد که ضایع کرده باشد از زکوة مال او و حال مجموع خود و بعد از بیان حکم وصیت ذکر حکمی میکند از احکام شرعیه میفرماید که یا
ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید از صادقان و صادقات در دست که چون ندای حق میشنوید کانه متصفین لذات ایشان است از ایشان
امر و طلب از امر و نواهی بوده تا از الم تعب عبادت و تکلیف کم کنند حسن گفته که هرگاه یا ایها الذین امنوا در کتاب خدا استماع کنی باید که
مستعد استماع از چیزی شوی که بعد از ان مذکور خواهد شد پس اگر از برای امر است باید که مامور خواهی شد یا نهی که از ان منهی خواهی
گشت چنانکه میفرماید که کتب علیکم الصیام فرض کرده شد بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانکه فرض شده بود علی الذین
من قبلکم بر انانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم ایشان از آدم تا خاتم و در این توکید حکم صوم است و ترغیب بر فعل از تطیب
نفس چه صوم عبادتیست شاق پس جهت تطیب خاطر بیان میفرماید که این عبادت خاص شما نیست بلکه همه امتان پیشین را بود و گفته اند
و عدد امثال الامه کالبلیة اذا عمت طابت و بدانکه صوم در لغت بمعنی امساکست از مفطرات همه از اول صبح تا وقت غروب با نیت یا
امساکست از اشیاء مخصوص در زمان مخصوص از شخص مخصوص بصفت مخصوص باشد این تعریف منقوض است بانکه امساک ساعتی و اشباه
مخصوص مبهم و اول منقوض است بکیف کافر و حائض و مسافر و جنبی مفطرات با نیت و حال انکه صوم نیست و با تو طین نفس بر کف از مفطرات
و این تعریف بهتر است و اجود تعاریف انست که صوم کف شرعیست در روز یا بعد حکم از اول نهار تا اول غروب روز خود و جماع و انچه در حکم این هر دو
است با نیت در روزه اجر بسیار است بلکه از افضل اعمال است و در حدیث قدسی آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصوم فانه لی و انا اجزی به
و قوله الصوم جنة من النار و چون منع نفس از مفطرات موجب کسر قوه نفس اماره است و هدم بنای قوه شهوانیه که مستلزم انبعاث
قوه مطمئنه است بر طاعت از این جهت میفرماید که روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی که سر شهوت
کر مبدا معاصی است پس روزه بدارید ایاما معدودات روزی چند شمرده شده یعنی موقت بعدد معلوم کما یوقنا لا یعدد کالاعدد
محصور ا مختار از روزه ماه رمضان است که بیست و نه روز یا سی روز است و گفته اند معدودات یعنی قلائل است یعنی روزهای اندک و حق تعالی
قلیل را عدد میکند و کثیر را بلکه از کیل میکند یا وزن و اینجا آن روزها را در حساب میدهند و نصب ایام بصیام نیست جهت وقوع فصل بینهما بلکه با ضمار
صوموا یک صیام است لاکن از ان میکند و هذا با بینه مترجم شده و میتوان بود که نصب از بجا کتب باشد بر ظرفیت و ترک تعیین معنی انست که صوموا صوم
و عدد الایام یعنی روزه شما اثنانکه روزه اهل کتاب است و عدد روزها چه هم است که شهر رمضان فرضیت شاهر رمضان است و در چون روزه بر ایشان
دشوار بود انسان خود یا زمستان بود و تابستان و ماه روزه را از فرض دند بجهت کفاره تحویل از کوشید و ده روز بر او فرض دند و حضرت موسی را که ملک
رسید بود و هم چنین هر قرنی از ایشان بر او افزوده تا به پنجاه روز مقرر شد و اکنون روزه ایشان پنجاه روز است و گویند مراد با این صیام ایام
بیض است و هر ماهی و عاشورا که قبل از مرضیات شهر رمضان واجب بود و بعد از وجوب صوم رمضان منسوخ شد ما شیخ امامی گفته
عبد الملک بن هرون بن عنتره از جد خود روایت کند که از گفت من از امیر المؤمنین علی شنیدم که او گفت روزی که رفتم به نزد رسول خدا وقتی چون
نزد آن حضرت نشستم گفت یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضر است و سلام میرساند من گفتم علیک و علیه السلام یا رسول الله
بعد از ان فرمود که ای علی بشارت باد من نزدیک تو از حضرت گفتم فرمود که جبرئیل میگوید که از هر ماه سه روز روزه دار تا حق تعالی ترا بر روز اول
هزار سال روزه نوشته در روز دوم ده هزار سال در روز سیم صد هزار سال گفتم یا رسول الله این کرامت مرا است گفت ایام البیض است
در هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنتره گوید که از امیر المؤمنین پرسیدم که این ایام را چرا ایام البیض گفته اند فرمود آنکه آدم علیه
السلام از بهشت بزمین آمد از حرارت آفتاب سیاه شد و اعضای او از اثر آفتاب سیاه گشت جبرئیل او را بحضرت عزت بیاورد
جبرئیل امد گفت ای آدم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه روزه دار تا اعضای تو سفید شود آدم علیه السلام روزه داشت ثلث اعضای او
سفید شد چون روز دوم روزه داشت ثلث دیگر از او سفید گشت و روز سیم که روزه داشت همه اعضای او سفید شد و از کشف الغیوب آورده
که نزد اکثر مفسران مراد صیام ماه رمضان است زیرا که انکه مراد ایام بیض باشد تا تو را که در رمضان ناسخ ایه باشد زیرا که
هرگاه ممکن باشد مضای حکم او نسخ او لازم نمی اید و خاتم گفته اند که مراد صوم رمضانست زیرا که بعد از بیان روزه دار
بعد از تبیین از خود بایام معدودات و بعد از بیان ایام معدودات فرمود شهر رمضان و بیان او که مراد از ایام معدودات صوم رمضان است
و رمضان منسوخ است و عدم جواز انست و روز عاشورا لازم نمی اید زیرا که رفع وجوب مستلزم رفع جواز نیست بدانکه تخصیص ... با عمل
ایمان جهت انست که ایشان اند که بخطاب امر منقاد میشوند و بدانکه عبادات بدون ایمان صحیح نیست و وجوب صوم بر ایشان منافی وجوب آن نیست بر کفار
نیز واجب است چه کفار باجماع امامیه مخاطب اند بشرایع زیرا که هر چه از لوازم تکلیف است در کفار موجود است و در مذهب ابوحنیفه کفار بفروع
مخاطب نیستند یعنی از حضرت رب الارباب خطاب بصلات و صیام نیست ... و اقطاب سمعوا ... مفتح ...
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین الصلاة انجیل مکتوبات را ... اینجا بر ظلو ... اصوم ...





لیست هم چنانکه دشمن شکم بود برانبیا واولیا اگر بیش از شما نسبت بانا در هیشند از حبس شهوة بدوا حاصل شدند بیشما امر وقربت ودر تمهید
مذکور است که صوم در شریعت عبارت است از ناخوردن طعام وشراب ودر حقیقت عبارت است نخوردن طعام وشراب آنها طعام ابیت عند ربی یطعمنی
ویسقینی وشراب سقاهم ربهم شرابا طهورا ومقرر است که این صوم بعد از فنا شود دست دهد ونعم ما قیل من عادته ما فیه یافت لذة قرب
نزد ما کلش کشته بود ونزد بیش اکل شد بیشتر باشد انس بحق تا تماند بحق است مستغرق لعنه از خوان بطعمش بینی شربت زچشمه سار بیقینی
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما که مکلف به روزه **مَرِيضًا** بیماری که قوة روزه ندارد یا مرض بجهة روزه داشتن زیاده مشبود
کند یا کیفیت **أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ** یا راکب به سفر باشد که بدان قصر باید کرد **فَعِدَّةٌ** پس بر او هست شمار از روزها اگر افطار کرده در سفر یا
مرض **مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ** از روزهای دیگر یعنی مرض یا سفر افطار کند بعد ازان روزها اگر افطار کرده مقدر روزهای دیگر بایددر
کرد او ... نزد بعضی از جمهور مطلق مرض مبیح افطار است حتی که ابن سیرین بجهة درد انگشت افطار کرد وانا الک ... گفته شد ...
صداع مضر جوز افطار باشد با انکه مرض خفیف باشد که مضیق باشد کقدر ایسر فی سعتر من الانطار ... نیست افطار وشافعی
گفته است که افطار جایز نیست تا آنکه مرض موجب مشقت عظیم شود که متحمل آن نتواند شد واصح نزد ما هر مرضی که صوم زیاده و خوف باشد ...
بود از شود واجب نیست افطار کردن وآما سفر با شرط قصر صلوة موجب افطار است واکثر اصحاب ما شرط دیگر زیاده کرده اند بر شرط قصر صلوة
دان اینست که مدت ... کند بقصد سفر را بقول شیخ طوسی ... مفید فرموده که خروج قبل از زوال موجب افطار است واین قول ...
روایات ماثوره ... واعتماد فقهای عامه ... احمد ... که اگر مکلف ... شود صوم داول نهار وبعد از ان روز ...
روز سفر رود او را افطار جایز نیست و احمد گفته که جایز است وقوله فعدة من ایام اخر جواب شرط است ... خبر ... فعلیه عدة یا جزا
مبتدا ای فعلیه صوم عدة ... لا للتتمیم وجوب افطار بر مریض ومسافر کسی که تقدیر میکند بر این وجه که فافطر فعلیه عدة خلاف ظاهر کرده
اکثر صحابه واجب میدانند افطار را در سفر چون ابن عباس وابن عمر و ابو هریره وعبد الرحمن بن عوف وعروة بن زبیر وایمه و نیست از ائمه عامه
واز حضرت رسالت مروی است که الصائم فی شهر رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر وایمه ونیست ... واز جابر روایت است که جماعتی
افطار نکردند در سفر حضرت رسالت ایشان را عصات نامیدند و فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة واز عبد الله بن عباس
مروی است که الافطار فی السفر عزیمة وجابر از پیغمبر خدا روایت کرده که لیس من البر الصیام فی السفر ونیز عبد الرحمن بن عوف از حضرت روایت
کرده که الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر ونیز روایت است که عمر بن الخطاب امر کرد مردی را که در سفر روزه بود که اعاده آن روزه کند واصحاب ما
از ابی عبد الله عم روایت کرده اند که لو ان رجلا مات صائما فی السفر لما صلیت علیه ونیز از حضرت مروی است که من سافر افطر وقصر
الا رجلا سفره الی الصید او فی معصیة وعیاشی باسناد خود مرفوع بمحمد بن مسلم از ابی عبد الله عم نقل کرده که لم یکن رسول الله صم یصوم
فی السفر تطوعا ولا فریضة وبعد ازان فرموده که ابن بود کراع الغمیم نازل شد حضرت واصحاب بروزه بودند بول را طلبید وافطار کرد
واصحاب را بافطار امر فرمود بعضی از روزه تمام کردند وافطار نکردند حضرت ایشان را عصات نام نهاد وظاهر قرآن نیز وجوب افطار است
زیرا که حق تعالی نفس مرض وسفر را موجب قضا گردانیده وقضا فرع ... است پس بنا بر این افطار واجب باشد نه تقدیر فافطر که مستلزم تخییر
است خلاف ظاهر است و مجرد از دلیل پس اینکه شافعی گفته که افطار سفر سبیل رخصت است نه بر سبیل وجوب خلاف مذهب حق باطل
وبدانکه اخر جمع اخری است که تانیث آخر است و در این مقام سوالی ایراد کرده اند که ایام جمع یوم است و یوم مذکر است پس قیاس آن اخر
باشد که صفت آن واقع شود که جمع آخر است پس چرا اخر وا گفته اند که جمع اخری است کو تیم هر جمع که صفت مونث باشد که جمع مذکر بعقل
باشد جایز است که او را بمنزله جمع مونث یا مذکر یا جمع مونث یا مفرد مونث یاد کنند پس جایز باشد ایاما آخر و ایاما اخری و ایاما اخرى
زیرا که لا یعقل است بخلاف جانی رجال و جال اخر یا اخری که جایز نیست بلکه باید گفت واخر یا اخرون **وَعَلَى الَّذِينَ** و بر آنانکه
ایشان **يُطِيقُونَهُ** طاقت او دارند و توانند روزه داشتن را و خواهند که نداشته باشند **فِدْيَةٌ** فدا دادن است که آن **طَعَامُ مِسْكِينٍ** نیم
مد و بیش است هر روز بنی را باید ... هر روزی نصف صاع و ... نزد فقهای دیگر واین آنچه نزد شیعه منقول است **فَمَنْ تَطَوَّعَ** پس هر که تبرعا
کند بطوع **خَيْرًا** نیکوئی از زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان اطعام و صیام **فَهُوَ** پس آن تطوع
خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را بسبب ثواب و اجر **وَأَنْ تَصُومُوا** وانکه روزه دارید ای مطیقان **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است مر شما را از فدیه و تطوع خیر
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید فضیلت صوم را و براءت ذمه خود را جواب شرط محذوف است و ما قبل از ان دال برآن است یعنی
اگر میدانید فضیلت روزه را اختیار کنید و یا تقدیر این است که ان کنتم من اهل العلم والتدبر علمتم ان الصوم خیر من ذلک یعنی اگر از اهل علم و
تدبر باشید میدانید که صوم بهتر است از فدیه و دکتر او برده که نزد بعضی این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان بآیه فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه منسوخ شده چه در اول حال بر روزه داشتن بر ایشان دشوار بود بجهة آنکه بان معتاد نشده بودند وچون عادت کردند حکم تخییر منسوخ
گشت و واجب شد بر روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد با حامل و مقربیست و مرضع قلیل اللبن و شیخ و شیخه و ذو
العطاش پس چون حق تعالی اول ذکر مرضی کرد که مسقط فرض است وا بیان ذکر جمعی است که در عرف از مرض نیکو نشد لیکن صوم ایشان شوار است
حکم ایشان از ایشان فرمود پس تقدیر اینست که وعلى الذين يطيقونه ثم عرض لهم ما منعهم الطاقة فدية ويا آنکه لا در يطيقونه محذوف

بسیار



بعضی کسیکه نتواند بروزه داشتن چون پیران ناتوانان و امثال ایشان فدیه دهد و این قول مروی است از صادق علیه السلام و شبهه نیست که این اولی از
نسخ است چه قبل التخصیص خیر من النسخ چنانکه در اصول مقرر است و مؤید این قول است قراءت یطوقونه که بمعنی یتکلفونه است و این قراءت شاذه
منقول از ابن عباس و بنا بر قول ثانی که مجموع این آیه منسوخ شده باشد منافاة ندارد بقول قائلین زیرا که رفع وجوب مستلزم رفع جواز نیست
قوله و ان تصوموا کلام مستانف است و تقدیر اینکه و صومکم خیر لکم روزه داشتن شما نیکوئی عظیم است مر شما را اگر هستید که
بدانید فضائل صوم را بنظر عقلی و اگر ندانید از بنظر عقلی عالم شوید تا از سمع نیز [illegible] و این بعض است نیست یکی که [illegible]
باشد **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی** ماه رمضان آن ماهی است که **أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ** فرو فرستاده شده درو قرآن در انوار گفته که
رمضان مبتدا است و ما بعد از خبر آن و میتواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد تقدیر اینکه ذلکم شهر رمضان یعنی [illegible] هر ماه
رمضان است یا بدل صیام باشد بر حذف مضاف ای کتب علیکم الصیام صیام شهر رمضان یعنی نوشته شده بر شما روزه داشتن ماه
رمضان و بنا بر این و تقدیر موصول صفت شهر رمضان است و رمضان مصدر رمض است یعنی احترق پس شهر را به رمضان اضافه [illegible] و علم ماه
[illegible] گشته و منع صرف آن بجهت علمیت و الف و نون مزیدتان و قوله علیه السلام من صام رمضان بر حذف مضاف است بجهت امن از لبس و تسمیه
ماه رمضان باین بجهت ارتماض و احتراق [illegible] در آن از جوع و عطش یا بجهت ارتماض ذنوب در آن یا بجهت وقوع آن در ایام رمض
حرارت و اسماء شهور منقول است از لغت قدیمه و مراد بانزال القرآن در آن یا ابتداء انزال است و آن در لیلة القدر بوده یا همه آن باسمان
دنیا نازل شده و بعد از آن نجم نجم حسب احتیاج [illegible] بر پیغمبر نازل گشته و یا آنکه معنی آنست که نازل شده فی شان القرآن و هو قوله کتب علیکم
الصیام از حضرت رسالت ص منقول است که صحف ابراهیم در شب اول از ماه رمضان نازل شد و توریة در شب ششم آن و انجیل در شب سیزدهم آن
و قرآن در شب بیست و چهارم آن و در این اشعار است بانکه انزال در آن سبب اختصاص است بوجوب صوم در آن [illegible]
او سرچه که تسمیه شهر رمضان [illegible] یعنی بجهت ظهور [illegible] و این مقام از باب [illegible] عام است [illegible]
یوم الجمعة گویند شهر رمضان [illegible] مجموع علم ماه صیام است و لهذا بعضی از اصحاب ما از ائمه علیهم السلام نقل کرده اند که لا تقولوا
رمضان بل شهر رمضان فانکم لا تدرون ما رمضان یعنی رمضان مگوئید بلکه ماه رمضان بگوئید چه شما نمیدانید که رمضان چیست
و این [illegible] نظر است زیرا که در اعلام تصرف نمیتوان کرد [illegible] و حدیث آمده که من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفر الله له ما
تقدم من ذنبه و بر تقدیر تسلیم نهی محمول است بر کراهت بجهت [illegible] و وجه تسمیه رمضان بجهت موافقت است با ایام رمض
یا بجهت ارتماض ایشان در حر جوع و احسن قول آن کسی است که [illegible] ماخوذ است از [illegible]
[illegible] یا بجهت آنست که صائم طبیعت خود را در میان دو حجر جوع و عطش [illegible] بجهت تلیین [illegible] نفس [illegible]
شود و از خلیل بن احمد نقل کرده اند که اشتقاق رمضان از رمض است و رمض باران [illegible] که عالم را از [illegible] پاک شوید همچنین
این ماه [illegible] شوید و [illegible] رفع شهر رمضان آنست که خبر مبتدا محذوف باشد تقدیر اینکه هو شهر رمضان ای الایام المعدودات
و بنا بر قول [illegible] خواهد بود و خبر [illegible] قوله فمن شهد منکم الشهر زیرا که در [illegible] معنی شرط است ای اذا حضر فمن شهد [illegible]
است یا مرفوع بدل الصیام و در این نظر است زیرا که صیام شهر نیست [illegible] صیام در شهر رمضان [illegible] چنانکه از قول صاحب [illegible]
معلوم شد [illegible] مجمع [illegible] معنی انزال القرآن در ماه رمضان خلاف است از ابن عباس و سعید بن جبیر منقول است که مراد انزال جمیع قرآن است
لیلة القدر باسمان دنیا و بعد از آن بر پیغمبر نازل شد در عرض بیست سال و [illegible] از ابی عبد الله ع و [illegible] گفته که [illegible] انزال [illegible]
القدر است [illegible] ماه رمضان [illegible] باسمان دنیا نازل شده در لیلة القدر [illegible] که محتاج الیه بوده است در آن سال و بعد از آن بر مواقع
نجوم در شهور و ایام [illegible] منزل شده و ثعلبی باسناد خود از ابی ذر غفاری نقل کرده که پیغمبر فرموده که [illegible] ماه رمضان
صحف ابراهیم نازل شده و بعد از [illegible] فرود آمده و بعد از [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] فرود آمده [illegible] و روایت [illegible] از ابی عبد الله ع [illegible] بقوله انزل فیه القرآن [illegible]
[illegible] صوم [illegible] کما یقول نزلت فی الزکوة کذا ای فی فرضها [illegible] بقوله **هُدًى لِلنَّاسِ**
وَبَیِّنَاتٍ [illegible] از قرآن یعنی منزل شده است در ماه رمضان قرآن در حالتیکه راه نماینده است مردمان را با عجاز خود از ضلالت کفر
و [illegible] **مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ** از حلال و حرام [illegible] و احکام [illegible] سلام که [illegible]
و باطل از ابی عبد الله [illegible] قرآن جمله کتاب است و فرقان محکم واجب العمل **فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ** پس هر که حاضر باشد از شما [illegible]
مقیم باشد **الشَّهْرَ** در ماه رمضان یا هر که مشاهده کند از شما هلال شهر را **فَلْیَصُمْهُ** پس باید که روزه دارد در آن ماه [illegible] کلام فمن شهد
فلیصمه است لکن [illegible] موضع [illegible] بجهت تعظیم و نصب شهر بر ظرفیت است [illegible] جار و نصب ضمیر ثانی [illegible]
آنکه معنی این باشد که هر که مشاهده کند هلال رمضان را باید که روزه دارد [illegible] الشهر مفعول به [illegible]
الجمعة ای صلاتها [illegible]
[illegible]

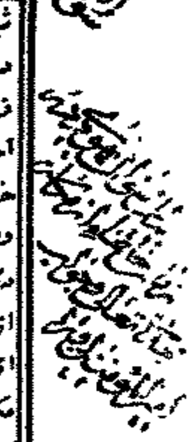


الشهر کله و صاحب کنز و تفسیر ابن بابویه این فرموده که فمن شهد عام است و باخبار صحیحه متواتره مخصوص شده بکسی که او را شرایط وجوب صوم حاصل
باشد از بلوغ و عقل و خالی بودن از حیض و نفاس و بعضا از آنکه مراد الشهر هلال او فلیصمه و منصوب بنا بر ظرفیت و در قول کسانی که
میگویند شهد از مشاهده ماخوذ است بمعنی معاینه شهر مفعول به باشد نظر اینکه مسافر و مریض نیز مشاهده هلال میکنند
و حال آنکه صوم برایشان واجب نیست جواب از این گفته اند که هرچند مخصوص اند لکن بنا بر سابقه لاحق آن شامل حاضر و مسافر نیز هست
و جواب از این تمسک عموم از احادیث و روایات صحیحه متواتره خاص گشته بعبارت ایشان انتهی کلامه و بدانکه ابن بابویه از حضرت روایت کرده
و حرمت قرآن که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و از آن و عصمت است عصمت از شیطان و عصمت از نیران کما فی الحدیث تصفد فیه مردة الشیاطین
و یغلق فیه ابواب النیران و بعضی بروایت آورده اند که بند کنند درهای دوزخ را ببندند و درهای بهشت فتح الجنان و روح الجنان و از ابناء
درهای بهشت را بگشایند و از در هر آسمان ندا کنند که هل من سائل فاعطیه بکی آنکه جواب کردن از دعا و از قیام
نویسند و خاموش و التسبیح که نوم الصائم عبادة و صمته تسبیح و فرح است یکی نزد افطار و دیگری نزد لقای ملک که للصائم فرحتان
فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار و مروی است که چون اول ماه رمضان شد حق تعالی امر فرماید که ندا کنند در عرش ... تا کرانه
مبشر خوانند بر بهشتیان که بگشایید درها و زینت دهید که حلقهای در بهشت را جنبانند و چنان صدا آید از آن صدا که گوش
مانند آن صدا نشنیده باشد حور العین خود را مزین کرده بر غرفهای بهشت ایستاده ندا کنند الا هل من خاطب الی الله هیچ کس
هست که ما را خطبه کند از خدای خود بخواهد ما را گویند کرامت سایلان ... باشد بدانکه در اول ماه شب رمضان
است حق تعالی امر فرماید که بر زبان خضر رسالت ... هشت بهشت بگشایند درهای دوزخ را ببندند و درهای آسمان بگشایند در دنیا
اندازند تا روزه امت محمد تمام شود ... روایت کرده که ... حضرت رسالت در آخر جمعه ماه شعبان خطبه
خواند و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و فرمود ایها الناس انه قد اظلکم شهر فیه لیلة خیر من الف شهر ... و هو شهر رمضان عظیم القدر
... فرض کرده و قیام شب آن سنت موکد است ... هر کس در او بنده
... و اینکه در صبر بهشت است ... و در صیام آن ... و حق
و ابناء صبر ... و ثواب ... صبر ... و این ماهی است که اول آن رحمت و میانش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ ... که هر که در
... تا روزه ... حق تعالی ... ثواب ... روزه
... ای رسول الله ... روزه دار ... حق تعالی ... ثواب بدهد ... باشد
... از آب ... روزه دار ... از حوض کوثر ... بهشت
... و اینکه ... آزاد کرده باشد ... از دوزخ ... آتش دوزخ
... و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر فرمود ... در این ماه ... و اینکه
... خدا را خشنود ساخته اند ... اشهد ان لا اله الا الله ... استغفار کردن ... از آن
کسی ... بهشت ... بخواهید ... از دوزخ ... پناه ... هر که ... در شبهای ماه رمضان
نماز کند حق تعالی ... برای او ... بهشت ... ثواب ...
یا قوت ... رمضان ... ماه رمضان ...
... بهشت ... گشاده است ...
و هر ... بهشت ... رسول ...
... ماه رمضان ... روزه ...
... ماه رمضان ... باشد ...
... ماه رمضان ... روزه ...
هر گاه که ایشان دعا کنند ... ملائکه ... مومن ...
... امت ... ماه رمضان ... روزه ... ایشان
... الحمد لله علی ذلک و بعد از آن ... مریض و مسافر ...
که و من کان مریضا و هر که باشد ... بیمار ... یا در سفر ... که
مسافر ... باشد و سفر ... فعدة من ایام اخر پس بر او است قضا از روزها ... در سفر ...
باشد از ایام دیگر ... مریض و مسافر ... که مشاهده هلال شهر رمضان کند ...
... حکم من شهد ... مریض و مسافر ... منسوخ شده ...
است ... لیس من البر الصیام فی السفر ... که این ... اهل ... صوم





افضل است یا فطر و قضای آن و علمای امامیه را اختلافست که تتابع شرطست یا نه بعضی قائلند بتتابع و از امیر المؤمنین علیه السلام و شعبی و ابن عمر روایت
کرده اند که بقضی کافات تتابع را و اکثر بر تخییر بمعنیاند نه بر وجوب تتابع و این اصحّ است بجهت عدم دلالت لفظ قرآن بر آن و در وجوب قضای فصول
اشتراط و اکثر اصحاب ما بآنند که مریض را وقتی که مرض او مستمر باشد تا رمضان دیگر اما هرگاه که مستمر شده باشد مرض او قضا از او ساقط است و اما قضا
بدهد عوض قضا آن از برای هر روزی مدّی طعام چنانکه در روایات صحیحه از ائمه وارد است یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ میخواهد خدا بشما آسانی
یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی آنست که در چنین مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد
بشما دشواری را و بجهت این مسافر و مریض را بر افطار امر نموده و قد ذکر او بروزه که این کلام جواب سؤال مقدر است تقدیرش سؤال آنست که
چون فرض صوم از مسافر و مریض ساقط است پس چرا قضای آن بر ایشان واجب شد حق تعالی جواب داده که غرض از افطار در چنین مرض
و سفر یسر است نه عسر ایشان و این دلیل است بر بطلان قول مجبره زیرا که حق تعالی فرموده که من مرید بعضی از افعال مکلفانم که یسر است
و کاره بعضی از آنم که عسر است و هرگاه حق سبحانه مرید عسر نباشد چرا اینکه مرید تکلیف ما لا یطاق نباشد بطریق اولی وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ
معطوفست بر معنی این منقدم و تقدیر این است که فعل ذلک لِیُسَهِّلَ عَلَیْکُمْ وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ یعنی اراده دیگر عدم اراده عسر آنست
که تا کار بر شما آسان کند و تا تمام کنید عدد ایام سفر و مرض که در آن افطار کرده اید تا قضا کنید بآن اندازه و فی بیکم که اینست
عدم این داشتن را شبیه دانید بجهت کامل کردن اینکه عدد ماه رمضان و اگرچه بحسب قضا باشد بر بعضی افطار مشروع شد و متبوع اند که عطف جمله باشد
بر جمله زیرا که فاعل بعد معطوفست و تقدیر اینست که وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ شرع لکم ذلک یا لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ برید ذلک وَلِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ و تا
بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید روز شب عید رمضان از وقت دیدن هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عَلٰی مَا هَدٰیکُمْ بر آنکه
راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ و تا شاید که شکر گوئید بر نعمت تیسیر را ایجاب ثواب بی روزه و تخصیص بر آن نمود که العموم لی و انا
اجزی به و آن قضا بدل روزه یکی است که آن را رمضان کان بسامحه کنند با وجود تعبد ایشان باز بجود شریف اضافه نموده که الصوم لی و انا
اجزی به خود جل ذکره اختصاص صیام هدیه کرده انا اجزی به و این دلالت است بر آنکه فضل تکالیف شرعیه بر شکر گذاری و تسبیح بر تعمیم نعم چنانکه
بعضی از متکلمین بر آنند و آن قول که هر که لِتُکْمِلُوا اعلت بعد فعلست که ما سبق ذکر است یعنی شرع جمله ما ذکر من امر الشاهد بصوم
الشهر و المرخص بالقضا و مراعات عدت ما افطر فیه و الترخیص لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ الی آخرها و این بر سبیل لف است زیرا که قول و لتکملوا علت امر
بمراعات عدت و لتکبروا اللّٰه علت امرست بقضا و بیان کیفیت آن و لعلکم تشکرون علت ترخیص و تیسیر یا معطوفست علت مقدره ای لیسهل
علیکم او لتعلموا ما تعملون و جایز است که معطوف باشد بر یسر ای یرید بکم الیسر و یرید بکم لتکملوا کقوله یریدون لیطفؤا و معنی تکبیر تعظیم حق
سبحانه است بحمد و ثنا بر او و هذا معنی بسبب شده که انه قیل لتکبروا حامدین علی ما هدیکم و تا تکبیر عید فطر و یا تکبیر داخل الخ فما احتمال دارد
که مقصود بتر باشد یا خبر برای الذی هدیکم الیه نهی کلام و قبانکه اکثر علما بر آنند که مراد باین تکبیر آنست که در عقیب چهار نماز سنت است که نماز
شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید فطر صورت آن اینست که اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد علی ما هدانا و له
الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی عقیب ده نماز مرکسی را که در منی بود و شامل اکبر در منی بود در عقیب پانزده نماز از نماز پیشین عید کند
و شاید آنست که کتابت کم میکوئید ما رمضان کم تمام شد است لا اکثره اند بقول و لتکملوا العدة بر حق سبحانه فرموده که عدة شهر
رمضان معلوم است و واجب است صیام آن بر کمال در نقصان و اختلاف بدان داخل نمیشود و جواب از این و جمله است یکی آنکه مراد آنست که تمام کرد
عدد آنکه بر شما واجب است صیام آن و این نوع عدد جایز است که سی روز باشد یا بیست و نه روز دوم آنکه مراد بان قضای صوم منا است مر
مسافر و مریض را و مؤید این است که در عقب که سفر و مرض عدد کوشیده و چون حق سبحانه ذکر احکام صوم کرد در عقب آن بیان دعا و اجابت داعی میکند
بقوله وَاِذَا سَاَلَکَ و چون بپرسند ترا ای محمد عِبَادِیْ بندگان من عَنِّیْ از صفت من و یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ
پس بگو با ایشان که نزدیکم من بعلم و اجابت از غایت کمال علم او با فعال و اقوال بندگان و اطلاع او بر احوال ایشان مثال کسی که مکان او قریب
ایشان است مثل است که صحابه گفتند ما را بگو تا بخوانیم و گویند اعرابی از حضرت رسالت پرسید که یا نبی اللّٰه خدای ما نزدیک است تا با او راز گوئیم یا
دور است تا او را بلند کرده ام این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند یا محمد خدای ما چگونه صدای ما بشنود و حال آنکه تو میگوئی
که از ما تا آسمان با نصد ساله راه است و هم چنین هر آسمانی با نصد ساله راه و اعتقاد ایشان آن بود که او سبحانه بر عرش نشسته است که هفت آسمان
هفتم است حق تعالی این قول رد فرمود که من نزدیک از شما بکم پس هر نوع که مرا بخوانند بشنوم بخواهند بود اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم
خواندن خواننده را اِذَا دَعَانِ وقتیکه مرا بخواند و حاجت او روا کنم اگر حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد با سؤال او و حال آنکه شرع بنا
ابنقول تقریب است بر او غریب و عده داده بر داعی را باجابت فَلْیَسْتَجِیْبُوْا لِیْ پس باید که بندگان طلب اجابت کنند از من یعنی چون ایشان را
باجابت و طاعت دعوت کنند اجابت نمایند هم چنانکه من اجابت دعای ایشان مینمایم و اجابت نموده ام مهمات ایشان و مینکم وَلْیُؤْمِنُوْا بِیْ و باید که
ایمان آورند بمن یعنی بر ایمان ثابت و راسخ باشند تا وثوق ایشان باجابت من محقق شود لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ تا باشد که راه راست
یابند یعنی بامید آنکه بر طریق رشاد و ثواب باشند یا راه یابند بمطلوب و مدعای خود که از من طلب میکنند و تنبیه بر عنایت بر این عباد و آنچه روزه
دارا باشند که دعای ایشان قرین اجابت است و مناسبت عوده الصیام لاترد مصداق آنست و دیگر وقوع این کلام در میان ذکر احکام روزه در میان



شبهها ان بود تا معنی را شنود و در خبر است که در عهد یکی از خلفای بنی عباس شخصی بود یهودی از او سؤال کرد که خبر ده مرا که خدا در کجاست در آن وقت که قول خدا الرحمن علی العرش استوی است بر عرش است یا در آسمان است [illegible] پس مکان دارد و خالی باشد از او دیگر مکانی [illegible] که بگوید [illegible]

وقتی که قرار است از وی [illegible] و اگر نه به [illegible] تا اگر درست [illegible] اسلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

آمد [illegible] و جواب از شنید که [illegible] جواب از وی بشنو که [illegible] فرمود ابن عباس قسّ آن مکان و کان الله و لا مکان و خدا الا نکه

خدا بود [illegible] مکان نبود انّی الاین فلا این له مکان را او آفرید و اورا هیچ مکان نیست و او از [illegible] و نه او را مکانی باشد

و هیچ مکانی از او خالی نیست [illegible] و قدرته [illegible] اکر [illegible] از کتاب شما است [illegible] فرمود

[illegible] شما نوشته است که روزی موسی [illegible] نزد او حاضر شدند موسی از ایشان پرسید که [illegible] از کجا آمدید یکی گفت

از آسمان [illegible] ام من عند الله و دیگری گفت [illegible] ام من عند الله و یکی گفت از [illegible] ام من عند الله

[illegible] گفت از زمین [illegible] ام من عند الله موسی گفت [illegible] لا یخلو منه مکان و لا یکون الی مکان اقرب منه الی مکان [illegible]

مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکانی نیست که اقرب باشد از او [illegible] لا تشبه انکه او [illegible] است از مکان [illegible]

[illegible] گویند معنی قریب [illegible] سریع الاجابت [illegible] است قریب [illegible] سریع [illegible]

المعنی [illegible] گویند معنی [illegible] که [illegible] دعای [illegible] لنا [illegible] شد یکی [illegible] لفظ [illegible]

بیان باشد [illegible] که [illegible] مکانی [illegible] است که متمکن باشد [illegible] تعالی

الله عز و جل علوّا کبیرا [illegible] العزاز [illegible] ذکر [illegible] دعا و [illegible]

[illegible] که دعوة الصائم لا ترد [illegible] اعمال [illegible]

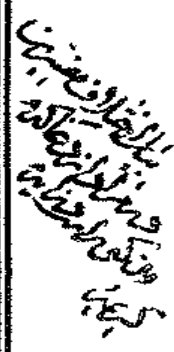
[illegible] اصحاب [illegible] گویند [illegible] مقام [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] احوال ایشان [illegible]

با قوال ایشان [illegible] دعای ایشان [illegible] اقوال ایشان [illegible]

با ایشان [illegible] موجود است [illegible]

[illegible] بعضی گویند که [illegible] بمعنی [illegible] ثواب [illegible] استجب لکم [illegible]



[illegible] دعوت [illegible]

[illegible] اجابت [illegible] مخصوص [illegible] قوله [illegible] اجابة

دعوات [illegible] رضای او [illegible] و صلاح [illegible] الا حاجة من حوائج الدنیا و الاخرة

[illegible] صلاح لا [illegible] اجابت [illegible]

است [illegible] اجابت دعوة مؤمن [illegible]

دوست [illegible] اجابت [illegible] شرایط [illegible] اجابت [illegible] شرط [illegible] کلام [illegible]

الداعی [illegible] اجابت [illegible] شرط اجابت [illegible] دعای [illegible] شرایط [illegible]

[illegible] شرایط [illegible] عثمان بن عیسی [illegible] عبد الله علیه السلام [illegible] یا ابن رسول الله [illegible]

[illegible] قوله تعالی ادعونی استجب لکم [illegible] اجابت [illegible] خلف وعده خود

کند گفتم [illegible] گفتم [illegible] دعا کنیم

[illegible] اجابت کند گفتم [illegible] اجابت دعا [illegible]

صلوات [illegible] محمد [illegible] و آل او [illegible] ذنوب خود [illegible] اجابت [illegible]

گفتم [illegible] لم یخلف [illegible] اجابت [illegible] خلف وعده [illegible]

[illegible] اکر یکی از شما [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] دعا [illegible] صلاح [illegible] اجابت [illegible] دعا کند

اکر [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

[illegible] اجابت [illegible] رسول [illegible]

[illegible] الدعاء [illegible] الاجابة [illegible] عبد الله [illegible]



خدا امر فرموده که بنده باید که دعا کند حق تعالی اجابت بکند او گوید که تاخیر اجابت او کن تا ملایکه مصالح فرموده از باب سلیمان که من او را دوست دارم و صدایش را دوست میدارم و زاری و حاجت او دوست دارم و چون بنده که باید که چون دعا کند جبرئیل را فرماید که زود حاجت بر آور که من آواز او را دشمن دارم و نیز از بر حق مروی است که هیچ دعائی نیست مگر که میان او و میان آسمان حجابی است چون بنده دعا کند در مقدمه دعا بر محمد و آل محمد صلوات فرستد از دعا حجاب بسوزد و باز گردد و اگر صلوات نفرستاده باشد از صلوات بیش و دعا باطل از آسمان دعا بر اثر آن رد و تا بوی بیش سد و سهم اجابت بیدا شود و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که دعا مکنید مگر که دعا اول آن بکوید که اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا و پیوسته بخدمت دعا را تا آخر کرده و بر آن مشتمل آن بر سید که فرمود صلوات اللهم را اجابت می فرماید و حق تعالی کریم است و شرم دارد که بنده از او دو حاجت خواهد یکی را اجابت کند و یکی را رد کند ابراهیم ادهم از او پرسیدند که چگونه است که ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود گفت برای آنکه خدا را شناختید و اطاعتش نمیکنید پیغمبر خود را شناختید و متابعت او نمیکنید و قرآن را میخوانید و بآن عمل نمیکنید و نعمت خدا را میخورید و شکر آن را بجا نمیآورید و بهشت را میدانید و طلب آن نمیکنید و جهنم را دانستید و از آن نمی ترسید و شیطان را شناختید و با او مخالفت نمیکنید و مرگ را میدانید و مهیای آن نمیشوید و مردگان را دفن میکنید و عبرت نمیگیرید و بعیب مردم مشغول میشوید و بعیب خود نمی پردازید و اگر کسی از ترک دعا بپرسد بگوید که البته دعا شما مستجاب شود و اگر چه دیر کشد کشایش که گفتیم از ابراهیم ادهم از جهت آنکه شده سبب حجب آنکه دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرموده چرا آنکه حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید و بعمل اولی است که میفرماید در آن آیه که فرموده و الله یدعوا الی دار السلام و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات و بدانکه این فقیر گوید که معنی چند خبر است که بعضی صفات بندگان خود را ابتوا الحق بقوله و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان قرار اجابت و در جواب او فرموده خبر است بعقب سؤال آنکه فرموده فانی قریب و نگفته قل انهم انی قریب و این فقیر ذکر جوابی از ربانی اکرم معتقدم معتقدم بعضی است بلا فصل جواب در بسیار جا در آیت دیگر است رد جواب بیان خود تا نسبت او شد که این بیکمال است ترس و خاف و بسته مجال و منزل ازادوه و آزاد و فرم مروی است که یعمل من الدعاء فانه من العبادة و بسیار و بیشتر مروی که کثرة الدعاء افضل من القراءة و سید الساجدین فرموده که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم یعنی بر الاقسم را انکار سخنان مشهور است که زیر اکثر او را بحکم ای موقع قریب میانجی میپوی شمرده و مستجاب کار خود را بدعا بقول فلیستجیبوا لی میفرماید پس مقدم قول و لیؤمنوا بی مقام فرموده که لیتحققوا الی قادر علی اعطائهم ما سألوه و احادیث بسیار در ترغیب دعا از سید انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده و از آنجمله حضرت رسالت فرموده که الا ادلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم و یدر ارزاقکم قالوا بلی قال تدعون ربکم باللیل و النهار فان سلاح المؤمن الدعاء یعنی آیا دلالت کنم شما را بر سلاحی که شما را از دشمنان نجات دهد و روزی شما را فراوان کند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که میخوانید پروردگار خود را در شب و روز پس بدرستی که سلاح مؤمن دعاست و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که الدعاء ترس المؤمن و متی تکثر قرع الباب یفتح لک دعا سپر مؤمن است از آفات و بلیات و عقوبات و هرگاه که در را بسیار بکوبی در بروی تو گشوده شود یعنی اکر بدعا مبالغه کنی البته حق تعالی اجابت آن فرماید و از صادق منقول است که الدعاء انفذ من السنان الحدید یعنی دعا فرو رونده تر است از نیزه تیز آهنین و کاظم فرموده که ان الدعاء یرد ما قدر و ما لم یقدر دعا رد میکند چیزی را که مقدر شده که به بنده برسد و آنچه هنوز مقدر نکرده تقدیر نکرده اند بلیات و آفات و حادثات و زمان و از امام زین العابدین مروی است که ان الدعاء و البلاء لیتوافقان الی یوم القیمة و ان الدعاء لیرد البلاء و قد ابرم ابراما یعنی که دعا و بلا از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و بدرستی که دفع بلا لازم دعاست که دعا رد بلا میکند و اگر چه حکم حتم شده باشد که آن بلا ببنده برسد و چون ذکر جمیع احادیث وارده در این باب مبالغه در تاکید دعا و ذکر جمیع شرایط و اسباب آن موجب طول است و بجاهای دیگر آن ذکر شده است و کتبی که خواهد که بر جمیع شرایط و آداب دعا و سایر روایات آن مطلع شود رجوع بکتاب عدة الداعی نماید که از جمله تصانیف شیخ الزاهد قدوة المجتهدین شیخ احمد بن فهد است رضی الله عنه و عن جمیع مجتهدی مذهب ائمة الاثنا عشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و در آیه آورده که حق تعالی امر کرده بصوم شهر رمضان و مراعات عدة ایام و حث ایشان بر تمام بوظایف شکر و تکبیر و متعقب آن خبر داد باینکه من قریبم و نزدیکم و مستجاب اجابت احوال ایشان و متکفل شنوای اقوال ایشان و مجیب دعای ایشان و مجازی بر اعمال ایشان بجهت تاکید و حث و ترغیب صوم و تکبیر و شکر و سایر انواع عبادات و بعد از آن تبیین احکام صوم نمود بقوله **احل لکم** حلال کرده شده است برای شما **لیلة الصیام** در شب روزه **الرفث** جماع کردن **الی نسائکم** بزنان خود که آن مراد کشایش است که در ابتدای اسلام مسلمانان را در شبهای ماه رمضان تا وقت ادای نماز خفتن یا تا وقت خواب بعد از افطار خوردن و صحابه را بسبب غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مرتکب مباشرت شدند بعد از ادای نماز خفتن که عمر بود و بر ایشان با زنان ایشان عمر خطاب تحقیق خفتن را باین دمکا وضع فتنه فرو افتاد که مباشرت با زوجه خود چون از خلوت فارغ شد غسل کرد و از این قضیه پشیمان شد چون بحضرت رسالت آمد گفت یا رسول الله از نفس کارهای خود بحضرت تو شکایت میکنم و از این امر عذر می خواهم و از حق تعالی توبه میکنم رسول الله فرمود که حظا کردی و بعد از آن جماعتی دیگر برخاستند و گفتند یا رسول الله ما از این امر خطا شدیم که بعد از این دست بر ایشان نداریم و این مشتی نیستیم که بر این خطا منحصر نبود پس بعضی و بعضی گفته شده که حضرت فرمود و بعضی گفتند که در حق بعضی جماع و شرب در شب حرام بود پس حق تعالی گفت تحصیل کسب خود را و این کلمه را نزول فرموده ازین و رخصتی از ایشان رفع نمود فرمود شما را حلال است مباشرت کردن در تمام طرف شب لیلة الصیام یعنی در جمیع لیالی زنان و گویند نزول شده که از ماه رمضان است و زنان را برد و تواند که مراد از آن شب جماع در ماه رمضان مستحب است بجهت آنکه بروز فقط است که مقدار جماع نزد کمال است



از وقت که حقیقی ابتهار اجمیع هست که ذات الحیات الستر است [illegible] بالی جمع است که متضمن معنی افضا است یا شابا ذا ان جماع بود امرمقام جمع منقطع تعبیر نیتکم
با او نکات چون شد و در وقت محرم و کهذا اثر اعضا تمه ی خود فقوله تعالی تختانون انفسکم و منکر را تعلیم شد کنایه باشد با نکه هر چیز که مستهجن
منرلت کنایه از آن کنند که صریح و قوله **هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ** استینافیست ای بیان سبب حلال می‌شود یعنی زنان پوشش اند مر شما را **وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ**
و شما نیز لباس اند مر ایشان را این کنایه است از شدت اختلاط و التصاق چنانچه لباس با بدن می‌باشد مراد آنست که سبب صعوبت صبر از ایشان
شب روزه قلت صبر شما است از زنان و صعوبت اجتناب ایشان از شما بجهت کثرت مخالطه و ملابسه نیز چون که هر یک همچون مشتمل و ملتحف می‌شوند بیکدیگر
و هر یک مشتمل می‌شود بر دیگری گرفته شد لباس شده اما میانه مردم ایشان را لباس از جهت آن باشد که هر یک از زن و مرد ستر صاحب خود کنند از نظر
بد تا از فجور که مستلزم کشف عورت است نیز اخبی که گویند ایشان لباس سکن است که قوله تعالی **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا** یعنی و هر یک از آنها بهم آرامند
اند هر یک بمعنی که مضا هی فراش لکم وانتم لحاف لهن **عَلِمَ اللَّهُ** دانست خدا **أَنَّكُمْ** آنکه شما **كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ** باشید که خیانت کنید
امیکنید از نفسهای خود و ستم نمایند بخود به جهت تعریض آن بر عقاب و تنقیص حظ آن از ثواب اختیار الخیانت از خیانت کنند که از کتب ابلغ است
مراختیار [illegible] بر فصل میکنید تا قصه بیان [illegible] خیانت و سبب آن ز شما علاقه منقطع بایدکه چون شما مرتکب آن اعتراف کردید و از آن توبه نمودید
فَتَابَ پس رجوع کرد حق تعالی برحمت خود **عَلَيْكُمْ** بر شما و [illegible] از ارتکاب مخطورات در شبهای روزه **وَعَفَا عَنْكُمْ** و عفو کرد از شما آن
تبعات را و محو آثار آن نمود از شما واز حکم و آنکه بر شما لازم بود و اجب کرد پس بیان نمود از شما دفع نمود **فَالْآنَ** پس این هنگام که از گناه شما درگذشت و نسخ
حکم مذکور فرمود **بَاشِرُوهُنَّ** مباشرت کنید با زنان در شبهای ماه رمضان امر برای اباحت است یعنی بر شما مباح است در همه این شبها مباشرت و گرد
و این از قبیل نسخ سنت بقرآن است مباشرت [illegible] بشره است مباشره و این کنایه است از جماع **وَابْتَغُوا** و طلب کنید **مَا كَتَبَ اللَّهُ**
لَكُمْ آنچه نوشته است خدا یعنی تقدیر کرده برای شما و اثبات کرده در لوح محفوظ از ولد مراد آنست که باید غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل
باشد نه قضای شهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولد است نه قضا وطر از اینجاست که رسول صلی الله علیه و آله فرموده تناکحوا تکثروا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیامة ولو بالسقط یعنی نکاح کنید تا بسیار شوید که من مباهات خواهم کرد در روز قیامت بسبب شما بر امم پیغمبران
دیگر و اگرچه بسقط باشد که از شکم افتاده باشد انس بن مالک روایت کرده که زنی بود نام او خوله دختر عطار و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله غایب بوده و گفت از آن
در ذکر مرا بشوهر [illegible] هر شب خود را برای او بزینت [illegible] کرده در شب اول بود مبادا او میل و رغبت کند و امتناع می‌کند [illegible]
در هم و [illegible] منکر شده [illegible] خدا دوری کرد [illegible] از حال منکرم و [illegible] خوش نیستند از مرا
نزدیک باشد حکایت عایشه گفت نشستیم با رسول صلی الله علیه و آله بنشست چون رسول بیامد با عایشه گفت خوله [illegible] عطاره
اینجا حاضر بود گفت خوله آمده و می‌خواهد که مسئله بپرسد پس خوله نزد رسول آمد و قصه خود را عرض نمود آنحضرت فرمود برو و فرمان
بردار شوهر باش گفت مضائقه [illegible] بنزدیک باشد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر زنی که در خانه شوهر می‌رود [illegible] کند که موجب صلاح
شوهر باشد حق تعالی اگر چند حسنه بنویسد بیست حسنه می‌کند و سیئه دفع نماید و هر زنی که از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد بود که مجاهد
در تمام عمر خود قائم اللیل و صائم النهار باشد و هر بار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر
باز گیرد منادی از آسمان ندا کند که ای زن جمیع گناهان ترا امرزید با عایشه گفت با او این همه ثواب است مر زنان را چه باشد رسول صلی الله علیه و آله فرمود
گفت مرد که دست زن خود بگیرد بر طریق عطوفت حق تعالی او را حسنه کرامت فرماید و اگر دست در گردن زن کند ده حسنه بنویسد و اگر بوسه بر روی
دهد بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب یابد که از همه دنیا بیشتر بود و چون غسل کند هر موی که از بدن وی بیرون آید بر ستیه محو
کند و درجه رفع نماید و ثوابی که بجهت غسل او را عطا فرماید بهتر باشد از دنیا و هر چه در اوست و حق تعالی بواسطه او با ملائکه مباهات کند که به
شما را گواه کردم بر آنکه او را آمرزیدم و نزد بعضی معنی وابتغوا ما کتب الله لکم آنست که طلب کنید آنچه نوشته است خدا برای شما از حلال که تبیین
آن نموده در کتاب خود و از محرمات اجتناب کنید آورده‌اند که مردی بود از اصحاب سید عالم که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف
شده بود و در ماه رمضان روزه داشت چون محل افطار رسید به زن گفت طعام بیاور زن او در رفتن درنگ کرد او در انتظار خوابش برد چون از خواب بیدار
شد زن گفت و این شب اکل بر تو حرام شد پس بی افطار روزه داشت و چون روز شد بیهوش شد و حاضر شدند و آن شیخ را بیهوش دیدند قوله
چون او را بهوش آوردند قصه فرمود حق تعالی این آیه بر او نازل ساخت که **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا** و بخورید و بیاشامید شبهای روزه **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ** تا آنکه
که روشن شود مر شما را **الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ** رشته سفید این کنایه است از روشنائی روز **مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ** از رشته سیاه این کنایه
است از تاریکی شب قوله **مِنَ الْفَجْرِ** بیان خیط ابیض است یعنی رشته سفید که از روشنائی است آورده‌اند از براء بن عازب و اسید که این آیه
حق تعالی در ابتدا نازل شد [illegible] که مردی صبح می‌کرد و بیرون می‌رفت از درخانه [illegible] در رمضان روزه داشتی که او را ابوکار منکر
در وقت افطار بخانه آمد از طعام [illegible] چون طعام حاضر مشغول شد و تعبیر از افطار کرده خواب بر او غلبه کرد و نخفت چون بیدار شد
وقت نماز صبح که تا آن زمان افطار نکرده بود و طعام نخورده و بر روزه رفت چون [illegible] بیهوش شد در ایام آن حال پیش رسول صلی الله علیه و آله
او را دید گفتند با قیس ترا چه بوده است قصه عرض کرد آنحضرت دلتنگ شد حق تعالی این آیه فرستاد و این تکلیف را تخفیف داد و بدانکه حق
تشبیه فرموده اول سپیده صبح را [illegible] که معترض شود با آنچه ممتد می‌شود از تاریکی شب به رشته سفید و رشته سیاه و اکتفا فرموده به بیان خیط ابیض

حولاء رز

کذا فی نسخه



[illegible]

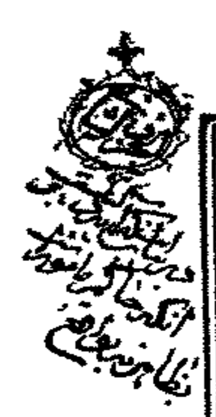
ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ

[illegible]

وقت بقية



استعمال امثال آن باشد و عزم بر فعل مأمور به بعد از منای آن نماید مناسب شود بر عزم پس جهت بنا باشد و لکن تر فوا را فسکر از قبیل از دخول در مسا باشد و اگر بر تأخیر بنا از وقت خارج لازم آید و این باطل است با جماع مفسرین قوله اتموا الصیام الی اللیل مع صواب است و بنا بر او مقتضای تمامیه شود از آن بمجرد صوم لیل و تابع بنیت صوم رمضان نیز اگر لیل با غایت صوم کرد نباید و غایت شی منفصل است از شی پس افطار بعد از آن باشد و این نظر بیست نیز اگر از غایت وجوب صوم است آنا اینکه جائز بنا شد از جهت لا یلی پس از نیت اگر گویند محقق نمیشود مضمون تا آنکه شب ظاهر شود پس نزد ابی حنیفه از طلب گوئیم این واجب لا یتم الا به است مکمل از باب مقدمه واجب است و نزد او لیل نیز غایت قول اقوی ضمان مشروع است نزد بعضی از اصحاب ما و جمله فقهای عامه غیر شیعه شمول بنیت نیز بنا بر آنکه مراد تمام صوم مستلزم آنست که هر جزئی از نهار و شرط جزء در خبر دیگر پس واجب باشد اتیان نیز بنیت در جزء و فرع متفرع است یکی آنکه اگر صائم بنیت افطار کند در هر جزئی از نهار دو روزه او باطل باشد و اگر چه عود کند بنیت امساک دوم آنکه واجبست تمام صوم فاسد بجهت صوم فاتموا الصیام الی اللیل و افسا غیر را نشد و لکن بعد روزه دیگر است پس قضای آن واجب شد بعد از آن بیان حکم اعتکاف میکند که ملزوم و مشروط است بصوم ترک جماع و میفرماید که وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما معتکف باشید مقیم فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از مباشرت ممنوع گشتند و بدانکه اعتکاف در شرع عبارت است از لبث در مسجد از برای عبادت بقصد قربت از حقنا منه مروی است که قبل از نزول این آیه مردان معتکف میشدند و در اثنای اعتکاف از مسجد بیرون رفتند و با زن مباشرت میکردند و بعد از آن مراجعت بمسجد مینمودند و حق تعالی ایشان را از آن نهی فرمود و دلالت میکند آنکه اعتکاف در مسجد میباید و آن مختص بمسجد دون مسجد نیست و وطی در آن حرام است و مفسد از برای آنکه نهی در عبادت موجب فساد است و در کنز گفته که در اینجا چند حکم است یکی تحریم مباشرت و قبله و غیر آن از مقدمات جماع دوم عموم اسلام در تحریم مباشرت نیز زیرا که آن متعلق است بحال اعتکاف سیم اشتراط اعتکاف در مساجد بنا بر عموم است زیرا که آن جمع معرف بلام است و حمل آن بر عامر و مفید بعضی از اصحاب ما در نزد بعضی دیگر از اصحاب ما مراد مسجد جامع است و تفسیر آن کرده اند بمسجد اعظم و اکثر اصحاب ما گفته اند که مراد منصوص است که پیغمبر یا وصی او در آن نماز جمعه گذارده باشد و نزد بعضی دیگر نماز جماعت گذارده باشد و قول اول احوط است بجهت یقین براءت ذمه و تفسیر کرده اند بمسجد مکه و مدینه و جامع کوفه و بصره و پس بنا بر این مخصوص باشد بخبر واحد اگر حجت باشد و اثر باشد چهارم آنکه باطل شود اعتکاف بمباشرت زیرا که نهی در عبادت مبطل است هم چنانکه در اصول مقرر شده دیگر اینکه مباشرت مبطل صوم است و صوم شرط است در اعتکاف و بطلان صوم مستلزم بطلان مشروط است و در این مقام دو مسئله دیگر یاد باید داشت یکی آنکه شافعی صوم را شرط اعتکاف نمیداند و نزد ابو حنیفه شرط است هم چنانکه قول ما است دوم نزد شافعی اعتکاف بعد در معین نیست پس نزد او جائز است اگر چه یک ساعت باشد و ابو حنیفه از کرده سه روز و در روایتی از مالک تجویز کرده اند ده روز میکند اصحاب ما از آنکه کمتر از سه روز جائز نیست بجهت روایات صحیحه از ائمه هدی علیهم السلام و از امام حسن بن علی علیهما السلام روایت که رسول خدا میفرمود که هر که ده روز دهه عشر اخیر ماه رمضان معتکف شود هم چنان بود که حج و عمره کرده باشد تِلْكَ این حد که گفته شد از احکام روزه و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ اندازه‌های خدا است که در دین حد و مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید آنرا از روی انفعال که منع تجاوز از آن چیزیست که قریب است از وقوع تجاوز و خلوت که بنگر چنانکه در انوار گفته که آن نهی است از نزدیک شدن بحدی که حاجز است میان حق و باطل تا باطل نزدیک نشود چه جای آنکه از آن تخطی نماید کما قال علیه السلام ان لکل ملک حمی و ان حمی الله محارمه فمن رتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه یعنی هر پادشاهی را غرقیست و غرق خدا محارم او است پس هر که چرد در کنار آن غرق نزدیک باشد که واقع شود و این بلیست از فلا تعتدوها و بنا بر آنکه مقصود است که نزدیک حد هم نباید شد و بجای فتراره از آن كَذَٰلِكَ همچنین که تبیین این احکام کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدا آيَاتِهِ نشانها خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند و از دخول در نکاره پرهیزند مخالفت از امر و نواهی نکنند بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شرعیه میفرماید که وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ و مخورید اموال خود را که واقعست بَيْنَكُم میان شما یعنی نخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ با شاید که ثابت نبود بعضی شما مال بعضی دیگر را برجهی که حق تعالی آنرا مباح نکرده باشد چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را صرف مکنید چون شرب زنا و انواع فسوق و بدعت بعد از آنکه قریش قمار و بازی میکردند اهل و مال خود را بر ایشان از اهل حرم و حلال است بجمیع انواع معصیت بنا نکرد اضافه اموال بجمیع بجهت آنکه مراد اموال بعضکم است آنچنانکه المؤمنون کنفس واحدة و مثل اینست که لا تقتلوا انفسکم و تنقیح این از کلام صاحب کنز العرفان بعد از این معلوم خواهد شد و بنا بر آنکه خائنست از اموال بقوله وَتُدْلُوا بِهَا و نفرستید مال را بنهی یعنی مکذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها نفوس حکم قربها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنند کان بستمکار که ملوک و سلاطین و ذوی دارند یعنی از ایشان بر شوه بحکام اسلام مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایه ایشان یا برفع حکام با ایشان فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناه است چون شهادة دروغ و یمین کاذبه و دعوی باطل و مکر و حیله در عقود و منصوب الحال باشد یعنی در حالیکه متلبس باشید بگناه و معصیت وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که مبطلانید و حیله و خاصیت و ظالمانید که قوله وتکتموا الحق وانتم تعلمون و شبهه نیست که ارتکاب معصیت با علم با آن اقبح و اقدام بر معصیت با علم با آن تا تمکن از علم اعظم باشد و حکام عدل باشند بیخ کوئیم اموال با ایشان نمیکنند بقصد باطلی و تاویل و سیله



یمین کاذبه و شهادهٔ زور چنانکه مرویست که عبدان حضرمی دعوی قطعهٔ زمینی کرد بر امرء القیس کندی و او را بینه نبود حضرت حکم فرمود تا سوگند
خورد امرء القیس چون قصد سوگند کرد این آیه برخواند که ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا امرء القیس از یمین برگردید
و منزجر شد و قطعهٔ زمین را تسلیم عبدان کرد و حق تعالی این آیه فرستاد در این باب تا بدانند که حکم قاضی باطن را نافذ نیست چنانکه در خبر آمده
انما انا بشر مثلکم وانتم تختصمون الی ولعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له علی نحو ما اسمع منه فمن قضیت له
بشیء من حق اخیه فانما اقضی له قطعة من النار یعنی من آدمیم مثل شما و شما دفع مخاصمه و محاکمه میکنید بمن و شاید که بعضی از شما حجت خود
را بهتر عرض تواند کرد از بعضی دیگر پس من حکم کنم برای او بر مانند آنچه از او شنیده باشم و حال آنکه فی الواقع حق نباشد پس هر که من
برای او حکم کنم بچیزی از مال برادرش آن پاره آتش است که از برای او حکم میکنم و تصدیق این فرمود که مرا هیچ باطل را بر این یمین کاذب نیست و
مصدق قول او است آنچه از صادق علیه السلام روایت کرده اند که سیکون فی هذه الامة حکام یحکمون بخلاف الحق نهی الله المؤمنین ان یحاکموا
الیهم یعنی خوش حق تعالی در آینده آنست که حاکمانی پیدا شوند که حکم بنا حق کنند پس نهی کرد خدای تعالی مؤمنان را از آنکه رفع حکومت با ایشان نمایند بنا
رشوه تا حاکم برای نیرنگ حکم کند فرمود یعنی طایفه ایست از مال که از منقطع شاید و استعمال ازین رفتار برای آنستکه مال عرب بیشتر
گاو و گوسفند است و ستاره چهار پایان و هذا الاطلاق ادی برانست که در حدیث نبوی که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی الیهما
ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب یعنی هرگاه از دو رود خانه از مال باشد طلب ثالث خواهد کرد
و دل آدم را پر نمیسازد مگر خاک و حق تعالی قبول توبه آنکس کند که از آن باز گردد و تائب گردد و نادم شود و صاحب کشف معنی این را باین تمثیل فرموده
در کشف که این آیه کریمه دلالت میکند بر نهی از دو چیز یکی از اکل اموال الناس بباطل و غیر مشروع اگر گویند حق تعالی اضافه اموال بمخاطبین فرموده پس
چگونه مخاطب ظالم باشد باکل آن چه آن هر کس بصاحبش حلال است جمیع حلال را باطل نتوان گوییم این مجاز است از باب اطلاق کل بر بعض
مراد اینست که لا یاکل بعضکم مال بعض بالباطل یعنی نخورد مال یکدیگر را بناحق چون غصب و سرقه و تزویر و غیر ذلک دوم تدلوا ای
لا تدلوا و حذف لای نهی بجهت اعتماد است بر ما عطف است معنی اینستکه لا تعطوا الحکام اموالکم لیحکموا لکم مدهند بحکام مالهای خود را تا بر
شما حکم کنند و این منتها است قول عرب ادلی دلوه اذا ارسلها و رشوه ترسل الی الحاکم یعنی رسانیده شود که در بحکام مانند رسانیدن
دلو بچاه و قوله لتاکلوا علت غائیه اولی است و قوله فریقا یعنی اینستکه طائفة من اموال الناس بالاثم و مراد باثم ظلمی است که سبب اثم
است در آن و قوله وانتم تعلمون حال است ای الحال انکم تعلمون انها باطلة و قید حکم بعلم بجهت اینستکه تکلیف مشروط است بعلم و بعد از آن
بیان حکومت نکرد از احکام شرع میکند بقوله یسئلونک سؤال میکنند ترا ای محمد عن الاهلة از ماههای نو مروی است که معاذ
جبل و ثعلبه گفتند ای رسول الله ما سبب چیست که گاه گاه جرم ماه باریک مینماید و بعد از آن زیاده گردد تا تمام باد
میشود تا آنکه تمام منیر گردد دیگر باره روی بنقصان می نهد تا بحالت اولی برسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان
قاصر است از دانستن حکمت نقصان و کمال ماه از این جهت جواب از معرفت فایده فرستاد که قل هی بگو ای محمد که هلالها مواقیت یعنی اوقاتها
وقتهاست للناس برای مردم تا زرع و مزروع و دخل و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت رضاع و نفقات و آجال دیون بحقوق شرع ظاهر والحج
و هلالها اوقاتست برای حج که موسم آن بدان بدانند مراد آنستکه معالم عبادات موقت است کما وقتها بنا بدان شناختن معلوم شود که صاحب حج که
ادا و قضا از مراتب آن باید که چه قضای آن در غیر وقت آن جایز نیست و مواقیت جمع میقات است ما خوذ از وقت و فرق میان آن
و مدة و زمان آنستکه مدة مطلق امتداد فلکست در مثل آن تا تمام یکسال از دور فلک و مدة مقصور است و وقت زمان مفروض از برای امری خاص
کلام آنستکه حکمت در تغییر هلال آنست تا اوقات عبادات و امور موقت است بخلاف حال شمس که همیشه بر یک حال است زیاده و نقصان در او
نیست اصمعی گفته که از شب اول هر ماه تا هفتم هلال میخوانند و تا چهارده هم و بعد از آن هم بلکه بعضی دیگر گفته اند دوم از اهلال کو بند بمعنی آواز
بلند بر آن سمت میخوانند و تسمیه از هلال بجهت آنستکه ما خوذ است از استهل الصبی اذا صاح و یکی چنین گوید که واهل القوم بالحج اذا رفعوا اصواتهم
بالتلبیة و چون که بر زده بدین آن بر رفع صوت آغاز می کنند که میان سبب از مردم ما بین شمس تا بیند مروی است که در زمان جاهلیت هر کس که حج یا به
عمره احرام گرفتی بر او حرام بودی از در خانه در آمدن بلکه بر بام خانه رفتی و از آنجا در خانه داخل شدی و یا دیوار را سوراخ میکرده از آن
میان در آمده و اندرون رفتندی و اگر از اهل خیمه بودندی از پس خیمها درآمدندی و داخل شدندی و باعتقاد خود این عمل را از تمام بر میدانستند
و عامل آنرا نیکوکار دانستندی و آنرا فاخر میخواندند و این حکم همه عرب را شامل بود مگر اهل حمس را و ایشان جماعتی از قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر
و ثقیف و کنانه و خثعم و ایشان را بجهت صلابت در دین و ایمن بودن از حمس میگفتند چهار صنف از مؤمنان عرب نیست یعنی شجاعه آمدن را در وقت احرام
حضرت رسالت علیه السلام از در بیرون آمد و متعاقب او رفاعه انصاری از آن در قدم بیرون نهاد و مردم انصار سکبار او را فاخر گفتند چون حضرت از او
پرسید که این جرات چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که من احمس بودم که از در بیرون آمدم من نیز احمس ام یعنی از قریش تو اینک
فانیستی و فاعه گفت یا رسول الله ان کنت احمسیا فانی احمسی من تابع خصیم و ترا که دین تو دین من است وطن تو وطن من است الخاص الجر بین بنا زل شد و حکم ند گوی
و اما بر این باطل ساخته گفت ولیس البر و نیست نیکوئی بان تاتوا البیوت آنکه در آئید بخانها من ظهورها از پشتهای آن
یعنی بر بام شدن و از مر بدانند و نر و رید و لکن البر من اتقی و لکن نیکوئی نیکوئی آنکس است که بترسد پرهیز کند از خدا یعنی از محارم



شتر یا خیمه و شعر بودی خانه وند نکوئی کسی است که پرهیزد از خشم خدا یا از اعمال زنان جاهلیت پرهیز نماید وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آئید
بخانها در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن نه از پس که فعل اول از این بر نیست چه در مباشرت امور خود هر طریق که بخواهید از
خانها در آئید وانکه در وید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال او بلکه منقاد جمیع اوامر و نواهی او شوید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید یعنی تا ظفر یابید بهدایت و بر وفا یا امتداد انکه دعوت بان الهی خلاص شوید و انوار گفته که
وجه اتصال و لیس البر با اخر ما قبل است که اصحاب از پیغمبر صلعم چون سوال کردند بود ماه که هلال و دیگر سوال دخول و خروج از ابواب بیوت و جهت
احرام و یا انکه چون ذکر مواقیت حج نمود و حکم نیز از افعال ایشان بود در حج بر سبیل استطراد ذکر آن فرمود و یا انکه چون از چیزی سوال کردند
که منافع لیس ایشان نبود و متعلق بعلم شریعت نبود و ترک سوال کردند از انچه مفید بود و نیست ... و جهت ...
جواب از ذکر فرموده تا تنبیه ایشان نماید بر انکه لایق بحال ایشان است که از مثل این سوال که کنند اهتمام نمایند بمثل شکل باشند و یا انکه
مراد باین تنبیه است بر تعکیس ایشان سوال را که ترک ابواب بیوت کنند و از در وارای آن داخل شوند و معنی اینکه نیکوئی نیست اینکه
خود عکس نمایید و لیکن نیکوئی انست که از اتقا و اجتناب کنید و بر مثل این حیات عکس کنید و مذاهب جمیع بعد از نقل حدیث و الا این برای این
عباس و قتاده و عطا و ابو الجارود از ابو جعفر علیه السلام بر طریقی که مذکور شد فرموده که علما از در این آیه وجه دیگر است یکی انکه معنی اینست که
اینکه اتیان کنید با امور از غیر جهات شرعی آن بلکه تا اینکه با امور اقدام نمایید از جهات شرعی آن و این معنی از جابر از ابی جعفر علیه السلام دو اینکه
اینکه تربیت طلب معروف از غیر اهل آن بلکه طلب معروف از اهل آن و نقل از ابی جعفر علیه السلام نقل فرموده که آل محمد ابواب الله و سبیله و
الدعاة الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیمة یعنی اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین ره نمای و جهت خدا یند و
راه های او ایند که بدان راه بخدا رسند و داعیان بسوی بهشت و قائدان و رهنمایان آنند و دلیل بر آن تا بروز قیامت
ایشان برای دخول رهنمای تو اند پیغمبر صلعم فرموده است که انا مدینة العلم و علی بابها و لا تؤتی المدینة الا من بابها یعنی من شهر علمم و علی در آن
شهر است و به شهر نتوان در آمد مگر از در آن و در روایت دیگر آمده است که انا مدینة الحکمة و علی بابها انتهی کلامه و گوییم دیگر
و انتهی معنی اینست که مقارنت ایشان از آن وجه کنید که خدا فرموده است و قصد ابواب ایشان کنید بلکه از ابواب ایشان یعنی از پیش ایشان با
ایشان مباشرت کنید ابو جعفر جالی از نعمت کفته است و تفسیر ضعیف است زیرا که نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم مبین خواهد شد بعد از
این و بیان چون اکثر از جمله احکام شرعیه منفرد است و بر این فرماید که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید با جماعتی که باشند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا بجهت اعلاء کلمه او
و اعزاز دین او الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان
تا اول ایشان آغاز نکنند و یا معاهدان را مکشید یا آنکه زنان و کودکان و پیران را که در مقام قتال نباشد یا ایشان را مثله مکنید یا آنکه ابتدا بقتال
کسی که منهی شده باید که او را کرده با ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدا دوست نمیدارد از حد در گذرندگان را و انوار گفته که این حکم
قبل از زمانی بود که مسلمانان مامور شوند بقتال همه مشرکان و بعد از آن با آیه و اقتلوا المشرکین کافة منسوخ شد یا مراد بآنکه الذین کافرانند که قصد
امر قتال کنند با اهل اسلام و در مقابله ایشان بقتال بر آیند بر غیر ایشان از مشایخ و صبیان و راهبان و یا مراد همه کفره اند چه همه ایشان
قصد قتال مسلمانانند و مقصد از منسوخ بودن آنست که در سال که حضرت رسالت علیه السلام با جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب
و مشرکان زنی ایشان را از دخول مکه ما نعشدند و در حدیبیه بر صلح واقعشد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه بیایند و مشرکان شهر را سه روز
خالی کنند تا ایشان بطواف و رسم طاعت قیام نمایند امیر المؤمنین علیه السلام صلحنامه نوشت سال دیگر که بنیت عمره قضا میرفتند صحابه را
تاملی شد و گفتند مبادا قریش از سر عهد کذشته طرح جنگ افکنند و ما قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه تواند بود از آن شد که اگر ایشان جنگ
کنند شما نیز جنگ کنید و اذا بمه هکذا گفته اند قیل که این آیه ناسخ آیه کفوا ایدیکم است قوله و اقتلوهم حیث ثقفتموهم که بعد از این است ناسخ قوله
و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذاهم و در کنز العرفان فرموده که این آیه صریحست در امر بقتال و گویند که این اول آیتی است که در باب قتال
نازل شده و کفته اند فرموده که الذین یقاتلونکم تا آنکه ابتدا نکنید بقتال پیش از آنچه پیغمبر صلعم بعد از هجرت قتال منکر بود تا کسانیکه قتال میکردند
با او بنا بر این قول آیه منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و نیز بعضی الذین یقاتلونکم را اهل قتال دانند تا شیوخ و صبیان و زنان
بیرون روند و این اولی است زیرا که نسخ بر خلاف اصل است و قول با آنکه پیغمبر صلعم منکر قتال با کسیکه با او کارزار نمیکند منکر است زیرا که کفره معمول
بلکه اتحضرت انتظار فرصت کشید حصول شرایط و قوله و لا تعتدوا بنا بر قول اول معنی اینست که و لا تبدؤا بقتال من لم یقاتلکم و بنا بر
معنی اینکه لا تقتلوا من لا یجوز قتاله کالنساء و الصبیان وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان را هر جا که بیابید حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا بیابید
ایشان را در حل و حرم اصل ثقف حذقست در ادراک شیء خواه از شیء علمی باشد یا عملی و از متضمن معنی غلبه است که بعد از آن مستعمل میشود کما
قال الشاعر فاما تثقفونی فاقتلونی فمن اثقف فلیس الی خلود وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشان را مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آن جائیکه
ایشان بیرون کرده اند شما را یعنی مکه و حضرت رسالت علیه السلام اجرای این حکم فرمود روز فتح مکه بکسی که اسلام نیاورد وَالْفِتْنَةُ و شرک اوردن
ایشان در حرم و صد ایشان شما را از آن أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است بر ایشان از کشتن شما ایشان را در حرم یا محنتی که ایشان را
محنت میشود ... اخراج از ... اصعب است از قتل بجهت دوام تعب محنت و تالم نفس باز وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران





عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد الحرام مراد همه حرم است حَتّٰی یُقَاتِلُوْکُمْ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما فِیْهِ در حرم هتک حرمت آن کنند یعنی شما افتتاح مکنید بقتال ایشان و هتک حرمت مسجد الحرام فَاِنْ قَاتَلُوْکُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال کنند با شما فَاقْتُلُوْهُمْ پس بکشید ایشانرا و ازان باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب قتال بر شما گشاده و هتک حرمت حرم کرده کَذٰلِكَ مانند این جَزَآءُ الْکٰفِرِیْنَ پاداش کافران همین است که بآن کنند با ایشان آنچه ایشان میکنند با شما فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر و معاصی فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ پس بدرستیکه خدا آمرزنده است گناهانی که در زمان کفر مرتکب شده اند مهربان است که بسبب اسلام

ایشانرا بدار السلام رساند ...

وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ ...

وَّیَكُوْنَ الدِّیْنُ لِلّٰهِ ... فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس هیچ ستم نیست ...

اِلَّا عَلَی الظّٰلِمِیْنَ مگر بر ستمکاران ...

... اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام ... بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ ...

... وَالْحُرُمٰتُ قِصَاصٌ ...

... فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ پس هرکه ظلم کند ... فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ ... بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ ... وَاتَّقُوا اللّٰهَ ... وَاعْلَمُوْا ...

اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ ...

قیمة درهما لا مثل و در این ایه چند حکم است یکی اباحت قتال در شهر حرام با کسی که حرمت آن نگاه ندارد نخواه انکه او را معتقد حرمت آن بود یا
پس هرچه او بطریق اولی خواهم انکه جایز است مقابله بجای صغیرکه بمثل فعل او بقوله والحرمات قصاص چه هرگاه هجو کنند شما را پس شما را نیز
که موجب جواب باشد بمضمون اسلام جایز است قتال با ایشان و این نوع جهاد واجب است زیرا که از خاصیت جهاد است که هرگاه جایز باشد
واجب خواهد بود خواه انکه امام حاضر باشد یا نه چه امام هرگاه شخصی بر مسلمانان قوی باشد عاجز ایشان هجو کنند و از شخص چون نفس خود
ترسان باشد جایز است او را قتال با عدو ایشان و میباید که قصد او دفاع باشد از نفس خود لقوله تعالی فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل
ما اعتدی علیکم سیوم جایز است بقصاص ایا آنکه غاصب و ظالم چون تظالم نکنند از مال ایشان اخذ کند بقدر آنچه غصب کرده باشد
خواه بحکم حاکم باشد یا نه ششم آنکه مجازی منصور است هرگاه اتفاق نماید مجازات از بعد تعدی زیرا که حق تعالی با او است هرکه حق تعالی
با او باشد البته منصور خواهد بود و نزد بعضی از علما تفسیر چون قتاده و ضحاک و ربیع و عبد الرحمن بن زید معنی والحرمات قصاص
انست که حرمت حرم و شهر حرام را قصاص است بعد از دخول مسلمانان بمکه در شهر حرام بجهت رغم مشرکان یعنی چون که قریش فخر میکردند
اینکه پیغمبر را در عام حدیبیه منع کردند از دخول بمکه پس حق تعالی در سال دیگر آنحضرت را با اصحاب بمکه در آورد در ماه ذی
القعده تا قضای عمره کردند برغم اهل شرک و آن مقول بر حسب اذن است و چون حق تعالی قتال را واجب ساخته و اهل اسلام
را شمشیر در عقب آن ذکر انفاق میفرماید که **وَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و نفقه کنید اموال را در راه خدا که جهاد است
وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید خود را و نه بدستهای خود خود را میفکنید **إِلَى التَّهْلُكَةِ** بسوی هلاک یعنی بخل مکنید که موجب
هلاک ابدی است که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار و هذا نقل از اهالی تشبیه کرده اند در سبب نزول این ایه ذکر
اند که چون حضرت رسالت علیه السلام عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه نداریم و کسانی که بحسب مردار ندانند چیزی نیابند حق تعالی این ایه فرستاد که
باید توانگران بر درویشان انفاق کنند تا خود را در هلاک نیفکنند و بعضی گفته اند که بخل در کشاف و غیره که نزد بعضی معنی آنست که دراسراف
مبالغه مکنید بر وجهی که حبس در راه خدا انفاق نکنید اسراف نیز نباشد بتضییع جمیع مال که موجب هلاک گشت بلکه باید که انفاق شما از طریق
افراط و تفریط بیرون باشد بر حد وسط بود تا انکه انفاق کنید در جهاد و نفس خود را بهلاک میفکنید یا بکف از غزو جهاد موجب قوت اعدا است
تسلط ایشان بر اهل اسلام شما موجب تباهیست و با ترک این جواب بعضی که چون حق تعالی اعزاز دین اسلام فرمود و تکثیر اهل آن نمود باهالی و اموال
خود مراجعت کردیم و از ان ترک تو نمودیم و بمیان ایشان و باصلاح اموال مشغول شدیم حق تعالی این ایه فرستاد و القا بمعنی طرح شیئی است بقعه از آن
بجهت آنستکه متضمن معنی انتها است یا مزید است در اینکه آن نفس است یا زای سببیه است و مفعول فعل محذوف است ای لا تلقوا انفسکم بایدیکم
و تهلکه و هلاک و هلک یعنی واحد است مصدر است مانند تضرة و تسرة و در بعضی از تفاسیر آمده که حق تعالی درین جمله مکلفان را امر
فرموده بانفاق مال در جمیع ابواب خیرات از زکوة و صدقه و انواع خیرات از عمارت مساجد و رباطها و معابر و قناطر و مساکین و شفقت بر یتامی و
معنی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة انستکه خود را در هلاک بر منیندازید بمنع زکوة و حج و جهاد و سایر نفقات واجبه و از امام حسن علیه السلام
نقلست که رسول صلی الله علیه فرمود که هرکه در خانه خود نشسته در همی در راه خدا خرج کند بعوض هر یک درهم هفتصد بنویسند و اگر بنفس خود بیرون
رود و جهاد کند بهر یک درهم هفتصد هزار درهم بنویسند ذلک قوله تعالی والله یضاعف لمن یشاء عکرمه گفته که نفقه از وجه حلال کنند
که اگر در وجه حرام انفاق کنید خود را هلاک کرده باشید گویند معنی تهلکه انستکه بدین مظنه غالب پیش دفاع اعدا خود را در جهاد
ایشان نیفکنید یا بیدعی ارسال بر غازی نفس کشتن در راه باین تهلکه انستکه شخصی گناه کند معتقد او آن باشد که توبه او قبول نخواهد بود و از جمله اما
[illegible] (نقل) خبیث شیرین که گفت یا رسول الله ... که با من بر هم کرده ام معاصی ... تو هم توبه
کن گفت یا رسول الله توبه میکنم و باز بر سر گناه میروم فرمود توبه کن گفت یا رسول الله گناه من بسیار است فرمود عفو خدا از گناه تو بسیار است
باید که از گناه او نومید شوی نومید شدن کفر است **وَأَحْسِنُوا** و نیکوئی کنید بتفضیل بر مجاهدان حصول غزا و
نیکو کنید اعمال و اخلاق خود را یا معتمد باشید در انفاق **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** بدرستی که خدا دوست دارد نیکوکاران
را و نیکوکار انست که عبادت خدا کند چنانکه گویا خدا را می بیند نیکو برید که کسانی که عبادت نیکو کنند خدا ایشان را دوست دارد و از رسول مروی است که
فرمود خدا از نیکوئی بر بندها بهشت فرمود حق تعالی فرماید که حق بر بنده است که چون او را دوست دارد بر دیگران کوید
بار خدایا کار من نیکو بر بنده حق تعالی فرماید که کار تو نیکو نیست یا انکه ... و عفو کن خطا ... که ترا عفو کردم و امر فرمایم
... تا از کرده بهشت ... اقدام برابر خوف نفس باشد ... عدم جواز ... ترک خوف ... اگر در
القای نفس بتهلکه ... از ... صلح با کفار و بغاه هرگاه امام خایف باشد بر نفس خود یا بر مسلمانان ...
در عام حدیبیه و امیر المؤمنین علیه السلام در صفین و امام حسن علیه السلام نیز با معاویه صلح فرموده در وقتیکه ... خایف شد بر نفس خود و شیعیان
... امام حسین علیه السلام جواب داد ... که ظن او آن بود که او را معذور داشتند ...
... انکه غالب آن بود که اگر ... ایشان تنها ... نیز ... خواهد کشت ...
... هو بود ... انکه چون حق تعالی حکم جهاد فرمود در عقب آن بیان ... و عمره میکند ... که از اعظم ارکان اسلام است بعد از

مهمات ميفرمايد كه **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ** و تمام كنيد حج و عمره را يعني مناسك و مهمات هر دو را بشرائط و ادا بتمامي بجاي آريد لله براي خدا
نه چون كفار كه طواف و تلبيه بنام بتان ميكنند و در كنز العرفان آورده كه در اين چند قول است اول آنكه بعضي مراد باتمام احرام مكلف بحج
و عمره از دويره اهل خود و نزد بعضي ديگر افراد هر يك از آن دو است بسفري ديگر و گفته اند كه مراد باتمام نفقه است در حج و عمره و دوم حلال
يا اخلاص هر دو را بعبادات نه مشوب بمناسك و چون انشكه مراد باتمام اتيان است بجميع اجزاي واجبه حج و عمره و كيفيات آن اجزا لكن چون
هر يك از حج و عمره مركب اند از اجزاي مختلفه توهم ميشود كه هر كه اتيان نمايد ببعضي ازين اجزا و بعد اخلال نمايد ببعضي مذكوران مأتي به او
صحيح باشد و واجب باشد قضاي باقي هم چنانكه كسي كه روزه بعضي از ايام ماه رمضان ادا كند و ترك باقي كند و اين محل توهم است زيرا كه هر
يك از اين اجزا شرط است در صحت باقي مانند اجزاء صلوة نيز اگر خارج و صحت اتيان نمايد بهمه اجزا باطل است حج و صلوة و بخلاف صوم چه
هر يك از ايام رمضان عبادة مستقله است كه مرتبط نيست بديگري و نيست احدهما شرط ديگري و لهذا محققان اصحاب ما گفته اند كه
هر روزي از ايام رمضان مفتقر است بنيت مستقل چون اين به تقرير رسيد بدانكه چند حكم لازم اينست يكي آنكه افساد در مناسك مستقل
براي وجوب حج مانند عمره از آن باب چون نذر و استيجار پس حج ديگر واجب باشد غير از اول يعني براي واجب شود اتمام حج فاسد با قضا
از سال ديگر اگرچه مندوب بوده باشد و هم چنين كسي كه افساد صوم معين كرده واجب است بر او اتمام و قضاي آن دوم
اصحاب ما استدلال كرده اند باين آيه بر وجوب اتمام حج و عمره كه بنا بر آن مشتمل است يعني شروع در عمره موجب اتمام است اگر چه در اصل مندوب
بوده باشد بجهة عموم اتموا و نيز اجماع معتبر و روايات ائمه هدي منقول است سيم آنكه مراد باتمام هر دو دليلست بر وجوب هر يك از ايشان زيرا
كه امر براي وجوب است و وجوب هر يك از اجزا مستلزم وجوب همه است از اشتراكشان در اجزا بالضروره پس عمره واجب باشد و اجماع اصحاب ما
بر وجوب است و قرائت شاذه كه وَأَقِيمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ مؤيد اينست و شافعي نيز برين است بخلاف ابوحنيفه رحمه الله كه از اين استدلال منع كرده
تاويل اين كرده اند بانكه مراد اينست كه اذا شرعتم فيهما و شروع در مندوب نيز واجب است پس وجوب اتمام است نه ادا و قول او كه لازم نيست حج و
ايقاع حج و عمره خالصا لله بي شوب ريا و سمعه بدين تقريب بعبادت هر دو وجوب تقرب هر دو باقي دارد افعال آن و عدم صحت وقوع آن از
كافر بجهة عدم اخلاص از او و اگر حج و عمره بر او واجب است چه اسلام شرط صحت حج و عمره است نه شرط وجوب بخلاف شافعي كه اسلام را شرط وجوب
ميداند بنا بر آنكه قائل است بآنكه كافر مكلف نيست بفروع پنجم حج و عمره از مجملاتي است كه مفتقر است به بيان و سنت بيان آن كرده
آن كيفيت مذهب اصحاب خود كه نقل از ائمه معصومين و اول مذكور آنكه اعمال حج و عمره بيست و پنج است در عمره احرام و نيت و تلبيه
و پوشيدن احرام و طواف و ركعتين آن و سعي و تقصير و بعد از آن نيت احرام حج و احرام و تلبيه و پوشيدن احرام و وقوف عرفه و مشعر و كوچ از بعد
صبح و رمي جمره عقبه در مني و ذبح و حلق و تقصير و طواف و ركعتين آن و سعي ميان صفا و مروه و طواف نساء و ركعتين آن و بعد از آن بيتوته
بمني و ليالي تشريق كه از شب يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ماه ذي الحجه است و رمي جمار ثلثه در هر يك از آن سه روز و در عمره مفرده طواف نساء
و ركعتين آن زياده ميشود و از اين چيزها مذكور شد از ركنها است كه ترك آن عمدا مبطل حج و عمره است نه سهوا و از جمله است احرام
عمره و تلبيه و طواف آن و سعي آن و نيت و احرام حج و تلبيه و وقوف عرفه و مشعر و طواف حج و سعي آن و ترتيب نيز ششم آنكه حج سه قسم است تمتع
و قران و افراد و تمتع آنست كه عمره در آن مقدم است بر حج بخلاف قران و افراد و قران آنست كه مقارن سازد احرام خود را بسياق هدي يا بمعني كه عقد
احرام را مقارن اشعار يا تقليد هدي كند و اگر خواهد مقارن سازد بتلبيه نيز جائز است و اين نيز افضل و عمره مفرده ميكند بعد از احرام
خود تلبيه نيز جائز و فرق ميان تمتع و ميان قران و افراد بر سبيل تفصيل چند چيز است يكي آنكه وجوب هدي مختص است بتمتع بخلاف افراد و قران
دوم آنكه واجب نيست در عمره تمتع طواف نساء سيم آنكه ميقات عمره تمتع براي اهل عراق عقيق است و افضل از مسلخ و بعد از آن غمره و ذات عرق
از ذات عرق و مر اهل يمن را يلملم و اهل طائف را قرن المنازل و اهل مدينه را مسجد شجره و نزد ضرورت جحفه كه ميقات اهل شام است
و ميقات حج تمتع مكه است و ميقات حج قران و افراد مواقيت مذكوره و مكه نيز و بعضي گفته اند كه منزل او ست و ميقات عمره قران و افراد
جعرانه يا تنعيم يا حديبيه چهارم آنكه در تمتع واجب است كه عمره و حج آن در يك سال باشد بخلاف قران و افراد كه هر يك از عمره و حج را جايز است كه
در سالي ديگر واقع شود پنجم متمتع از عمره خود محل ميشود مگر بتقصير ششم آنكه عمره تمتع در اشهر حج است بخلاف عمره مفرده
و افراد هفتم آنكه متمتع را صحيح نيست تقديم طواف حج و موضع احرام بخلاف قارن و مفرد هشتم آنكه بر متمتع نيست طواف حج و سعي از طواف
نساء تا روز دهم ذي الحجه يا يازدهم از پس اگر تاخير كند مجزي نيست و جايز نيست تاخير آن در طول ذي الحجه
كه خود ميفرمايد كه حج و عمره خود را تمام كنيد تا مراعات جميع شرائط و افعال آن و احسان بقصد اداي امر و امتثال امر
فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شويد به بيماري يا خوف عدو **فَمَا اسْتَيْسَرَ** پس آنچه آسان است بر شما **مِنَ الْهَدْيِ** از قربان
يعني قرباني كنيد و محل شويد و چنانكه مانع بر طرف شود قضا كنيد اين مسائل را
و صاحب كنز العرفان گفته كه اين بحث دو قسم است و ميان احصار و حصر فرق چند مسائل است اول آنكه احصار آنست كه از حج منع كرده شود بمرض
او غير آن قال الله تعالى الذين احصروا في سبيل الله و فرق بعضي ميان احصار و حبس است عند عدم العدو و اصل الحصر الحبس و معني منع است از هر
چيزي و صدقه بمعني است و احصار اذا منعه و ابوحنيفه هر مانع كه غير عدو باشد يا مرض يا ضعف را حكم احصار داده





ونزد مالک و شافعی و احمد مختص است بمنع عدو و افاده منع بمرض نزد ایشان واجب نیست بر محرم که بر احرام خود باقی باشد و عمل نشود تا اینکه بیت الله قصد
پس اگر حج از او فوت شود عمل عمره نماید و قضا کند و قضاء او نیاید و مسایل دیگر و اینها همه بر خلاف آنکه شرط نکرده باشد نزد ایشان
اما با شرط مسئله حصر که بیان شد و نزد اصحاب ما که اعتبار ندارند آنست که احصار مختص است بمرض و معتمد بعد و اینها مثل آنست بهر اشتراط جمیع
از طلوع بهر او و چون که هر یک را حصر و منع از حکم آنست که هر او نیز که زیرا که بیست و بقیه هر یک مختص اند با بعیج حکم ممنوع بمرض آنست که بعث
هدی خود کند با اصحاب خود موافق کند تا آنست بروز یکه معین ساخته اند بطوریکه آن پس عمل شود در حرم و تا از همه چیز حلال شوند تا آنکه سال دیگر
حج کند اگر حج او واجب بوده باشد و اما یوم بعد معتمد تا او برای طواف و سعی کند اگر حج او مستحب بوده باشد و ممنوع سیقه ذبح هدی خود کند
در موضع منع و از همه چیز محل شود حتی از زنان و در این مقام چند چیز است اول آنکه تحقق حصر شود نزد ما بمنع از موقفین یا هم یا از یکی از آن با عمره
دیگر عمل از مکه یا خصوص موقفین خاص است که احصار بعدم تحقق آنست که عمل شده باشد پس بر احرام خود باقی بماند تا استطاعت
قضا و صید و عزلت تا آنکه بنا بر بیان مناسک اگر عمل نشده باشد متحقق است پس عمل شود و افاده حج میکند و مسایل دیگر و مالک
و ابو حنیفه و شافعی بقول قدیم نیز با اینکه بقول جدید و احمد احصار متحقق است بهمه و دوم آنکه خلاف است در آنکه اشتراط مسقط هدی است
و مفید تحلل است و شرط با نزد شافعی و احمد قائلند با سقاط و تحلل و مالک گفته که وجود آن در حکم عدم است بعضی مفید چیزی
نیست و ابو حنیفه گفته که شرط مفید سقوط دم نیست تحلل با اصحاب ما از او و قول است اقوی بقاء دم است و تحلل خود و تحلل با شرط عمره است
یا عدم از حصر سیم اختلافست در اینکه هدی محلل بدل دارد یا نه اقوی نزد ما آنست که او بدل ندارد مطلقا و ابو حنیفه و شافعی و احمد قولین
برابر بند و بقول دیگر احمد بدل او ده روز روزه داشتن است و نزد ایشان عمل نشود الا با بدل و تتمه از مسایل بحث و تتمه از آن بیان آنست
که **فما استیسر** یعنی پس هر چه میسر شده مثل استصعب بمعنی صعب و تستقبله است که باید بگیرند یا بقره و یا شاه و از جمیع هدیه است
هدی که جمع هدیه است و نزد بعضی اسم مفرد است و مونث او هدیه بر وجه جمع او هدیه است باشد یا و اشتقاق آن از هدیه است و یا از هدایا
افاساقه الی الحرام و نیز اگر آن مسوق می شود بحرم و موضع ما استیسر یعنی اسی تعلیکم ما استیسر و یا نصب است یعنی فاهدوا ما ازقا و بجواهم
از مسایل آنست که **ولا تحلقوا رؤسکم** و متراشید سرهای خود را این کنایه است از احلال برای اگر به لوازم است یعنی از احرام بیرون
میایید **حتی یبلغ الهدی** تا وقتیکه برسد قربانی **محله** بموضع خود نزد شافعی محل هدی موضعی است که محصر دیا محصور شده
زیرا که پیغمبر ذبح هدی خود فرمود بحدیبیه و آن نزد مدینه حل است و نزد ابو حنیفه محل او حرم است مطلقا خواه برای صید باشد خواه حصر و نزد
اصحاب ما در صید مراعات زمان یا مکان واجب نیست و اما در حصر محل هدی مکه است اگر عمره باشد و منی است اگر در حج باشد خلافی است
در اینکه واجب است قضا در حج فرض مکرر در مرتاق او مالک و آیا حج نیز بوقت واجب نیست قضا و مالک و شافعی نیز بر این اند و ابو حنیفه
گفته که واجب است و احمد را دو قول است و تحلل بکشتن هدی ماخوذ است از قول بعضی **و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ** حتی محل ذبح قربانی و اگر او حلول با خود
بود محلق واقع میشد بعضی حا مسئله چهارم از این آنست که **فمن کان منکم** پس هر که باشد از شما **مریضا** بیمار در وقت احرام که با آن محتاج
شود بحلق **او به اذی** یا با وی رسنده باشد بجهت **من راسه** از سر او چون صداع و یا جراحت یا غلبه شپش و از عنه بدر سبب چون سر بتراشد
ففدیة پس بر او است فدا از دو حرف نیست که کعب بن عجره با وقتی که محرم بود بحرمتند که از موی سر بشپش غلبه کرده بود ند در سر و روی بعد اند
حضرت بر آن اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی بکش و در نزد ایشان را بخود از کشتند رسول الله بر این بیان نزد آن هدی ما حکم شد
شد که فدا هد **من صیام** از روزه سه روز **او صدقة** یا صدقه یعنی اطعام شش مسکین هر مسکینی دو مد یا ده مسکین هر یک را یکمد
او نسک یا از قربانی یا ذبح از گوسفند است که ذبح آن مونه ففرا اعطا نماید و تنسک معتداست و کوبند جمع نسیکه است چون از آن ازل
شد کعب گفت در حق من نازل شده و در حق شما شد که پیغمبر دید که کعب سر او جراحت دار در فرموده که هر اذی بجهت چهار ام از این آنست که **فاذا امنتم** پس
چون ایمن شوید از خوف دشمن یا از مرض یا چون با شید در حال امن مستقر **فمن تمتع بالعمرة** فاء در جواب اذا است یعنی پس هر که بر خود
شود و منتفع شود بعمره **الی الحج** در حال انتهاء قصد کننده با شد بحج یعنی هر که متمتع کرد و متقرب بخدا بوسیله عمره قبل از انتفاع متقرب بخدا
بوسیله حج و از انتهار یا هر که استمتاع نماید بعد از تحلل از عمره خود با سبابه محظورات احرام تا آنکه احرام کند بحج **فما استیسر** پس
بر او است ذبح مبتیسر شود **من الهدی** از قربانی یعنی از بدنه یا بقره یا شاه شکرانه او را که توفیق یافته بدو جمع میان دو عبادت **فمن لم یجد**
پس هر که نیابد قربانی یعنی ن قادر نباشد **فصیام ثلاثة ایام** پس بر او است روزه داشتن سه روز **فی الحج** در ایام حج **و سبعة**
و هفت روزه دیگر **اذا رجعتم** چون باز گردید بوطن خود **تلک** این ایام یعنی سه و هفت **عشرة کاملة** ده عدد تمام است
ضد برای تاکید است و یا وصف اهتمام با تمام آن و وضع حج تمتع در ما تقدم معلوم شد فرق میان قران و افراد نیز مبین گشت پس بدانکه حج
تمتع گاه هست که ابتدا است چنانکه ابتدا که اولا احرام کند بعمره و بعد از قضاء مناسک آن احرام کند بحج و در هر صورت از اصل از عیبت
و گاه هست که بعد است در حج افراد پس هر که داخل مکه شود در حج که احرام کرده باشد بحج افراد افضل آنست که عدول کند با احرام بعمره
تمتع و حج تمتع تمام کند و جمیع فقهای عامه منع کرده اند و جماعتی از اصحاب ما تجویز این عدول کرده اند حتی در فرض عین و بعضی دیگر منع آن
کرده اند در فرض عین و بعضی از ایشان منع کرده اند در فرض عینی و تجویز نموده اند در مستحب و فرض غیر متعین عمل کرده اند بعضی را



کرده‌اند شده براین مجموع بین الدلیلین و ابن ابی لیلی است و از عبدالله است که عمر بن الخطاب منع نکرده و گفته متعتان کانتا علی عهد رسول الله
انا انهی عنهما و اعاقب علیهما و اما اگر قارن و مکی ناحل شود جایز نیست و علامه در منتهی نقل کرده از اصحاب روایت کرده که چون پیغمبر صلی در مروه
بایستاد بعد از فراغ از سعی متوجه مردم شد و حمد و ثنای حق تعالی بر زبان راند و اشاره به پشت خود کرد و فرمود ایها الناس هذا جبرئیل
یأمرنی ان آمر من لم یسق الهدی ان یحل این جبرئیل آمده و مرا امر فرموده که امر کنم کسانی را که سوق هدی نکرده‌اند محل شوند و لو استقبلت
من امری ما استدبرت اگر مستقبل میشدم از امر خود آنچه را پشت سر گذاشته‌ام یعنی اگر سوق هدی نکرده بودم لصنعت مثل ما امرتکم هر آینه
میکردم آنچه شما را امر کردم از حل شدن و لکن سقت الهدی و لکن من سوق هدی کرده‌ام و از شصت و شش شتر بود و لا ینبغی لسائق الهدی
ان یحل حتی یبلغ الهدی محله جایز نیست سائق هدی را که حل شود تا آنکه هدی بمحل خود رسد پس مردی از میان آن قوم برخواست یعنی عمر
خطاب از روی انکار و گفت انخرج حجاجا و رؤسنا تقطر آیا حاجیان باشیم و حال آنکه از مکه بعرفات رویم و حال آنکه از سر ما آب غسل بچکد
حضرت فرمود که انک لن تؤمن بهذا ابدا تو هرگز باین ایمان نخواهی آورد و با اینکه فرموده جبرئیل بتو منتهی باین ایمان نخواهی آورد و مرد
دیگر ایستاد و گفت احل و نواقع النساء و انت اشعث اغبر آیا محل شویم و با زنان مواقعه کنیم و حال آنکه تو ژولیده موی و گردآلوده
یعنی تو بر صفت احرامی پس سراقه بن مالک بن خثعم کنانی برخواست و گفت یا رسول الله علمنا دیننا فکانما خلقنا الیوم فهذا الذی
امرتنا به لعامنا هذا او لما یستقبل یعنی یا رسول الله تعلیم فرما احکام دین ما را پس گویا امروز خلق شده‌ایم آیا آنچه فرمودی مخصوص
امسال است یا برای همیشه و حال آنکه ما امر کرده‌ای از احلال مخصوص امسال است یا در مستقبل نیز چنین خواهد بود فرمود
بل هو للابد الی یوم القیمة بلکه این حکم مستمر خواهد بود تا روز قیامت بعد از آن بشبیک اصابع خود فرمود یعنی انگشتهای دو دست
را در میان یکدیگر در آورد و فرمود ادخلت العمرة فی الحج الی یوم القیمة هکذا یعنی عمره را در حج داخل کردم تا روز قیامت مثل اصابع خود که در میان یکدیگر کرده‌ام و این در حجة الوداع بود و در آن زمان آن حضرت در حال فرمود و هیچ حکمی که در زمان
آن حضرت ثابت شده باشد بس معنوی نسخ باطل باشد در حینی که امیرالمؤمنین از یمن برگشت با احرامی که اهل یمن
کرده بودند در جاهلیت کرده بود بدست او بعد از مکه در سید و بجلا ... زمانی بعد از آن به نزد فاطمه آمد و دید که
سیده النساء امتثال امر نموده محل شده بود چون امیرالمؤمنین ع را دید طیب زده و استشمام فرمود و ثیاب مصبوغ در برابر
فرمود ما هذا یا فاطمة گفت امرنا بهذا رسول الله یعنی رسول خدا ما را باین امر فرموده پس تشبیه از اولیا بر سبیل استفتا
نزد سید انبیا آمد و گفت یا رسول الله انی رأیت فاطمة قد احلت و علیها ثیاب مصبوغة فاطمه را دیدم که حل شده و جامه‌های رنگین پوشیده
در جواب فرمود انا امرت الناس بذلک من مردم را باین فرمودم بعد از آن گفت و انت یا علی بم اهللت یعنی تو بچه چیز احرام گرفته فرمود
اهلالا کاهلال رسول الله احرام من مثل احرام رسول خداست یعنی سوق هدی نموده‌ام و از سی و چهار شتر بود که سوق فرموده بود
آن حضرت در جواب فرمود که کن علی احرامک مثلی و انت شریکی فی هدیی باحرام خود باش مثل من که تو شریک منی در هدی و اکثر نماز
هدی چند مسئله مشکل است یکی آنکه خلافی نیست در وجوب هدی بر متمتع و لکن خلاف است در آنکه آیا نسک است یا جبران است اصحاب ما برآنند
که نسک است و شافعی بر آن است که جبران است بجهت نقص احرام از سبب وقوع از غیر میقات یا بجهت ضعیف است زیرا که اگر فی الحقیقه نقص
کنیم و میگوییم میقات آن مکه است چنانکه غیر از میقات از خارج مکه است و ثمره این اختلاف نسکیه بنا بر قول شافعی اکل از آن جایز
نیست مانند غیر آن از کفارات و نزد ما و ابوحنیفه جایز است اکل از آن و نزد ما واجب است و هدی بر متمتع بجهت احرام و عمره تمتع مستقر میشود
بجهت تعلق وجوب آن بر متمتع لقوله تعالی فمن تمتع و ابوحنیفه بر این است و نزد شافعی واجب میشود تا آنکه حجر و وقوف کند و مالک گفته که واجب
نیست تا آنکه رمی جمره عقبه کند و ابن حمزه قول اخیر را نقل کرده و ظاهر سیم جایز نیست اخراج هدی قبل از احلال از عمره باجماع و هم چنین بعد
از احلال آن و قبل از احرام حج نزد ما و نزد ابوحنیفه و شافعی و احمد قولی حکم بجواز آن کرده و اما بعد از احرام حج پس شافعی حکم جزم کرده بجواز
اخراج آن و اصحاب ما گفته‌اند که علاوه بر آن ممنوع است و ابوحنیفه نیز بر آن است چهارم اگر هدی یافت نشود و ثمن آن را یابد نزد ما ثمن را نزد کسی گذارد
تا از برای او هدی بخرد و در طول ذی الحجه برای او ذبح کند و اگر متعذر باشد متعین میشود در سال دیگر و اگر ثمن را نیز نیابد بدل آن روزه روزه
و نزد بعضی از اصحاب ما انتقال باید بصوم بجهت عدم وجدان هدی و اگرچه ثمن آن را یابد و اول اقوی است بر روایت صحیحه که دلیل است بر آن و اظهر وجوب صوم
آن بر آن است که سه روز در حج بگیرد روزه و کل آن روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه است و در روایت از معصوم که جایز نیست که سه روز را در اول
الحجه باشد با ملتبس بودن بمتعه و ابوحنیفه گفته که چون احرام بعمره کرد جایز نیست صوم تا روز نحر و شافعی گفته که جایز نیست قبل از احرام
حج و شیخ طوسی ره فرموده که خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه صوم مذکور بنا بر اختیار است و دلیل است این احرام حج روزه داشته باشد مثلا
پس بنا بر این جایز باشد صوم قبل از احرام حج و چند فرع بر این بحث مترتب میگردد یکی آنکه اگر هدی یافت شود قبل از صوم ذبح متعین است
صوم جایز نیست و شافعی را در آن چند قول است و منشأ آن اعتبار حال وجوب است که روز نحر است یا حال اداء تا آخر ذی الحجه است یا اشتغال
دوم آنکه اگر هدی بعد از شروع در صوم بیابد واجب نیست رجوع لکن افضل است و شافعی نیز بر این است و ابوحنیفه گفته که اگر در اثنای سه
روز بیابد ذبح کند اگر در هفت روز بیابد واجب نیست و ذبح آن در ما بین ثلثه و سبعه اگر محل شده باشد روزه متعین است و الا هدی





کنند بتمام اینکه اکر روزه سه روز را متوالی بدارند شافعی میگوید روزه نداشته باشد بلکه ابتدا باید کرد و باشد روزه سه روز را بعد از ایام تشریق باید دو جایز نیست در ایام تشریق و شافعی نیز قائل این است در قول جدید و بجواز صوم آن کرده در قدیم چهار امام اکر روزه نداشته باشد سه روز ما
مذکور شد و در بقیه ذی الحجه روزه دارد و بطریق اولی آنکه هلال محرم ببینند و روزه نداشته باشد هدی متعین است و ابو حنیفه گفته که اکر روزه
عرفه سه از روزه نداشته باشد هدی متعین است و نزد او و شافعی در قول جدید گفته که بعد از ایام تشریق روزه بدارد و در باقی ایام ذی
الحجه بطریق قضا بجا آورد و اجب است و آن سه روز متتابع پس اکر افطار کند بغیر عذری در اثنای آن سه روز را استینافا کند مکر در روز سیم که عید باشد
و صحیح است و نزد ابن سه روز نماز کچه اسم سفر بر او صادق آمده باشد شیم گفته در روزه دیکر بدارد بعد از فراغ از افعال حج بعد از رجوع با اهل
خود و اکر در مکه اقامت کند انتظار قدر روز منول و قافله خود کشد یا که گذشتن یک ماه و ابو حنیفه گفته که از هفت روز را بعد از فراغ از افعال
حج بدارد و شافعی را دو قول است یکی اول ظاهر این است چه از رجوع مفهوم نمیشود مکر آنچه گفتیم هفتم غیر واجب است تتابع در این هفت روز را صح
قولین بخلاف این سه صوم سبعه متتابع در این سه را هرگاه که در مکه اقامت کرده باشد و بدانکه ذلک عشرة کاملة دو سؤال کرده اند یکی تلک عشرة
معلوم شد از ضم ثلثه و سبعه پس فرق کران بوجه مبنا باید و دیم انکه صفت عشرة مستلزم کمال است پس ذکر کامله چه فایده داشته باشد جواب
از اول آنست که جواز او بمعنی او آمده است کما فی قوله مثنی و ثلث و رباع پس بجهت ازاله این توهم فرمود که تلک عشرة کاملة و جواب ثانی از
آنست که مراد از کامله اینست که عشره کاملست نزد لابد هدی از جهت اجر و ثواب در انوار گفته که تلک عشرة فذلکه حساب است فایده آن سه چیز
است یکی آنکه متوهم بتوهم نکند که واو بمعنی او باشد کما فی قولک جالس الحسن و ابن سیرین و دیم آنکه عدد از جمله معلوم شود هم چنانکه تفصیلا
معلوم شد چه اکثر عرب حساب نمیدانسته اند سیم آنکه معلوم شود که مراد بسبعه عدد است نه کثرت چه گاه هست که سبع گفته میکنند مراد از آن
کثرت است کقوله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم و قوله کاملة صفت موکده است که مفید مبالغه عدد است یا مبین کمال عشره
که عشره اول عدد کاملست زیرا که بآن منتهی میشود آحاد و تمام میکردد مرتبه آن یا صفت مقیده است بجهت کمال بدلیت عشره از هدی و این
مرتبه از بعضیه بحث بیجا است که **ذٰلِكَ** الحکم مذکور که تمتع است **لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ** مر کسی راست که نباشد اهل او **حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** مجاوران و مقیمان مسجد الحرام نزد شافعی مشار الیه ذلک هدی بدلیت یا صیام و حق خلاف این است بلکه اشاره است بتمتع
چه ذلک از برای بعید است و ذکر تمتع بعد است از هدی و نیز فایده این حکم مستفاد از قول شافعی در حاضری المسجد الحرام خلاف است شافعی
گفته که ایشان کسانند که وطن ایشان در حرم باشد و ابو حنیفه گفته که ایشان اهل مواقیت باشند و مادون آن و اصحاب ما را دو قول است یکی آنکه مراد
کسانیند که بر سر دوازده میل است کتر و دلیل این قول معلوم نیست دوم آنکه چهل و هشت میل باشد و این قول اصح است زیرا که از زراره روایت
کرده اند که صادق علیه السلام از ذکر تفسیر ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام پرسید فرمود یعنی اهل مکه لیس علیهم متعة کل من کان اهله
دون ثمانیة و اربعین میلا ذات عرق و عسفان و کلما تدور حول مکة فهو داخل فی هذه الآیة و کل من کان اهله وراء ذلک فعلیه
المتعة جواز آن معلوم شد پس بدانکه نزد ما آنست که تمتع فرض عین است مر کسی را که نباشد اهل او از حاضر مسجد الحرام و جایز نیست
او را حج در فرض اسلام بغیر تمتع مکر بجهت ضرورتی که مخوف باشد مثل آنکه حیض و ضیق وقت و حیض و امثال آن و هم چنین نزد ما قران و افراد
فرض عین است مر کسی را که حاضر مسجد الحرام باشد و او را جایز نیست عدول بتمتع مکر بجهت ضرورت و باعث این علم را جابست بخلاف شافعی
که او واجب میداند بنا بر آنکه ضمیر ذلک راجع بهدی است و ضعف این معلوم شد و فقهای اربعه متفقند بر آنکه ثلثه فرض عین نیست و خلاف
کرده اند در آنکه افضل انواع حج کدام باشد احمد و مالک بر آنند که تمتع افضل است و از احمد قولی شافعی است و قول دیکر آنکه افراد افضل است
و لهذا همه کار آخر میدانند نیز بسک و نزد ابی حنیفه قران افضل است و حق نزد ما آنست که تمتع افضل است بجهت آنکه پیغمبر فرمود که لو استقبلت
من امری ما استدبرت یعنی اکر میدانستم که هدی نموده بودم و صحابه را بقول ادا میفرمود بجهت تاسف آنحضرت بر فوات عمره متمتع بها و تاسف
نیست بر فوات غیر افضل و دیکر آنکه حج تمتع مشتمل است بر دو نسک که عمره و حج است پس افضل از نسک واحد باشد و دیکر آنکه از ناقد مرو
است که لو حججت الفا و الفا لتمتعت **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدا در جمیع اوامر و نواهی و خصوصا در باب حج تا شما
پر مخالفت او نباشید **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ** و بدانید که خدای تعالی **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است مر کسی را که نترسد از او
و امر او نشنود انکه حق تعالی شدید العقاب است بجهت آنست که تا هلها از خاص کرده اند عصیان آن را بستند پس و بعین و تعیین وقت حج میفرماید که
الْحَجُّ ای وقته کقولک البرد شهران یعنی وقت حج **أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ** ماههای معلوم و معروف است نزد شما اهل از آنست که مواقیت حج
در شرع متغیر نشود و این دانست چه اهل جاهلیت که تا امروز مکه بدو سوره برای آنکه کرده که حج شد انشاء الله تعالی و اشهر معلومه
شوال است و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه در محققا اصحاب ما و مالک نیز بر این است و نزد شافعی نیز و ده روز از ذی الحجه و نزد ابی حنیفه ده روز و اول اصح است
زیرا که اشهر جمع است و جمع صادق نمیآید بر کمتر از سه عدد و اطلاق اسم بر کل حقیقت است و بر بعض مجاز و اصل عدم است و دیکر آنکه اکر
مراد ازمان حج اجزای آنست که افعال حج در او واقع شود پس کما اشهر باشد زیرا که بعضی مناسک در جمیع ذی الحجه واقع میشود مانند رمی و طواف
هم چنانکه گذشت و اکر مراد اجزای آنست که فوت شود حج بفوت آن پس از تا سیم است یا عاشر حج اطلاق شهر بر بعضی از آن مجاز باشد تا
انکه منکر نشود که بعلی که تا بر شود در ظرف شهر و اجب نیست مساوات زمان هم چنانکه منکو نیند که آتیتک فی اشهر الفلانی و اکر چه آن در بعض

نشده باشد مکر در بعضی از زمانها که در روایت محمد بن علی الباقر و عبد الله بن عطا و عبد الله بن عمر وارد کرده و درین صورت مراد آنست که بعضی

افعال حج مخصوص است باین ماهها نیست تأخیر آن از آن ماهها مانند وقوف بعرفات و مشعر و منی و رمی جمره عقبه **فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ** پس

هر که فرض کند بر خود درین ماهها حج را و الزام نفس خود کند بآن یا بتقلید نیت و تلبیه یا تقلید هدی و این نسبت متمتع و مفرد است و آفاقی را از حج است

مثلا از میقات [illegible] چنانکه در کتب فقهیه مبین گشته و درین ماهها [illegible]

احرام حج منعقد نمیشود مگر در این ماهها و شافعی نیز همین مذهب دارد [illegible] منعقد شود لازم میآید که مُسمّی اکثر حج است اسم آخر

واقع شده باشد که از اشهر معلومات است و این باطل است نزد ابو حنیفه جایز است عقد احرام حج در غیر اشهر لیکن مکروه هست [illegible]

دلالت میکند بر اتمام آن و عمره تمتع چونکه داخلست در حج بمنزله مقدم پس از حج هست و حکم آن حکم حج باشد [illegible]

در غیر اشهر [illegible] که مرکب حج را بر خود واجب کرده اند باحرام **فَلَا رَفَثَ** پس جماع [illegible]

[illegible] الکلام **وَلَا فُسُوقَ** و نه از حد شرع در گذشتن **وَلَا جِدَالَ** و نه جدال کردن **فِي الْحَجِّ** در ایام حج [illegible]

منهیات [illegible] پس مراد آنست که جماع مکنید یا فحش گوئید و از احکام شرع در مکنید [illegible]

و این از امور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **لَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ** [illegible] **بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ** [illegible]

سباب [illegible] **وَمَا كَفَرَ وَقِتَالُهُ** [illegible]

منکر [illegible] **أَشْكُو إِلَى اللَّهِ ثُمَّ أَشْكُو إِلَيْكَ مِمَّا يَفْعَلُ الطَّائِفُونَ حَوْلَ** [illegible]

یعنی [illegible]

[illegible] مشعر الحرام [illegible]

[illegible] ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَا تَفْعَلُوا** [illegible]

[illegible] **مِنْ خَيْرٍ** [illegible] **يَعْلَمْهُ اللَّهُ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَتَزَوَّدُوا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ** [illegible]

[illegible] **خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ** [illegible]

[illegible] تقوای عوام [illegible] تقوای خواص [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَاتَّقُونِ** [illegible] **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] اولوا الالباب [illegible]

[illegible] **مَنِ الْحَاجُّ** [illegible]

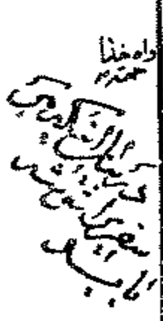
[illegible]

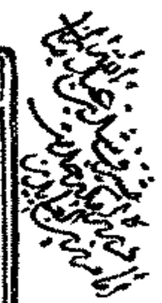
[illegible]

[illegible]

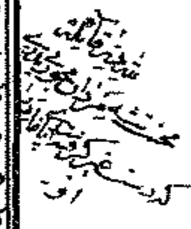
[illegible]

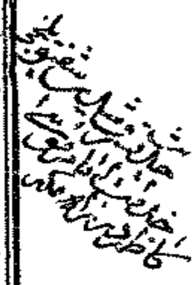
[illegible] سبحان الله [illegible]





و گویی که بدین خوبی چگونه به مقصد توانند رسید نزد او رفتم و گفتم یا صبی از کجا می‌آیی گفت من الله گفتم کجا می‌روی گفت الی الله گفتم چه چیز
گفت مع الله گفتم زاد و راحله‌ات کو گفت زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای یعنی زاد من تقوی است و مرکب دو پای من و مراد من
مولای من گفتم نمی‌بینم با تو چیزی از خوردنی گفت ای شیخ تو گویی که بدین خوبی چه چیز خواهی که مرا گفت ... که بر زاد و توشه خود
توجه نکند ... گفتم این سخن از که شنیدی گفت ای سکا از هند و توکل چیست گفتم اخبرنی من انت مرا بگو که
چه کسی گفت ... نحن قوم مظلومون ما قوم ... نحن
قوم مطرودون ... نحن قوم مقهورون ... گفتم مرا هنوز معلوم نشد
که تو کیستی ... فرمود که نحن علی الحوض رواده نذود و نسعد وارده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده
ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیامة میعاده یعنی ما ... هستیم
از حوض کوثر ... و هر که نجات یافت ... یافته
و هر که دوست ما ... و هر که ...
... حلال ... حرام ...
گاه ما و او ... که ... کیست ...
دیدم حلقه زده ... ... بودند
و از او مسائل حلال و حرام می‌پرسیدند ... و او ایشان را جواب ... می‌داد
که از مشکلات ایشان ... که این کیست گفتند ...
ستانند او را دم العباد و قرة العین شهید کربلا علی بن الحسین زین العابدین ... علیهما السلام عبدالله بن مبارک ...
در دست ... گفت یا ابن رسول الله ... اهل بیت ...
... اهل بیت ...
... ابن رسول الله ...
... بودم ...
... طعام و ... ابن ... گفتم ...
... یا شقیق ... اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ... گفتم ...
... ...
... ...
... یا شقیق ... قال الله تعالی انی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی ...
... ... لا اعجب ... ...
... ... اذا طلبت الی الماء ...
... ...
... ...
... ...
... گفتم ... یا شقیق ...
نعم الله علینا ظاهرة وباطنة فاحسن ... ... یا شقیق ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیهما ... ... والله اعلم حیث یجعل رسالته
... ...
... ...
... ...





[illegible] ام المؤمنین [illegible]

[illegible] لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ یعنی نیست بر شما گناهی اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه بجوئید و طلب کنید [illegible] فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکُمْ [illegible]

[illegible] فَاِذَآ اَفَضْتُمْ [illegible] مِّنْ عَرَفٰتٍ [illegible] فَاذْکُرُوا اللّٰهَ [illegible] عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ [illegible]

[illegible] وَاذْکُرُوْهُ [illegible] کَمَا هَدٰىکُمْ [illegible]

[illegible] وَاِنْ کُنْتُمْ [illegible] مِّنْ قَبْلِهٖ [illegible] لَمِنَ الضَّآلِّیْنَ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَاذْکُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ [illegible]

[illegible] وَاذْکُرُوْهُ کَمَا هَدٰىکُمْ [illegible]

نمود حم

[illegible]



هر یک از پیغمبران بغایت کریم که چون ودیعه فر باشد خویشتن خالی دابا مرید و چون شب دل غفر باشد تا جز از ابا مرید و چون روز روشن باشد جالا
دابا مرید و چون منتهیانند اختر سنگ باشد بجمره عقبه سائلان از ابا مرید و هیچ کس انجا حاضر نباشد که گوینده لا اله الا الله باشد مکر
حق تعالی او را بنا بر نهد از عبدالله بن عباس مرویست که چون حق تعالی جبرئیل را نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد تا او را ارکان حج بیاموخت و حج کرا عمال الیرا
بجا می آورد ابلیس در منی نزد وی آمد تا او را وسوسه کند ابراهیم علیه السلام هفت سنگ باو انداخت و بنام هر یک تکبیری میگفت از انجا برفت بجمره وسطی نشست
هفت سنگ دیگر برو انداخت و بنام هر یکی تکبیری میگفت از انجا برفت در کرد بجمره سیم نشست ابراهیم علیه السلام انجا نیز هفت سنگ برو انداخت ابلیس از انجا بگریخت
و بذو المجاز رفت ابراهیم انجا و برا بشناخت و از وی بجا و رکرد از ان جهت انجا ذو المجاز تسمیه یافت و چون بعرفات رسید انجا نیز وی را بدید و بشناخت
از ان موضع عرفات نام نهادند و چون از انجا بمشعر رفت ابلیس نزد وی آمد تا او را وسوسه دهد از ان جهت او را مزدلفه گفتند که بمعنی اجتماع و نزدیکیست
از ابی جعفر علیه السلام روایتیست از ابن عباس و عایشه و عطا و مجاهد و حسن و قتاده نیز مرویست که قریش و حلفای ایشان که از حمس بودند در عرفات با
مردمان وقوف نمیکردند و از ان افاضه نمیکردند و میگفتند نحن اهل حرم الله فلا نخرج منه ما از اهل حرم خداییم از زمین حرم بیرون
نرویم لاجرم وقوف میکردند و از انجا افاضه میکردند و تکبر و تعظیم میکردند بر مردمان و نمیخواستند که از منازل با مردمان برابر باشند و موقوف در مشعر
بر ایشان را کشتند حق تعالی ایشان را امر کرد با فاضه از عرفات و فرمود که **ثُمَّ أَفِيضُوا** پس باز گردید ای قریش **مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ** از
انجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفه بمزدلفه و ثم برای تفاوت ما بین الافاضتین است کما فی قولک احسن الی الناس ثم لا تحسن
الی غیر کریم و گویند مراد با فاضه سنت از مزدلفه یعنی بعد از افاضه از عرفه بمزدلفه و خطاب عامست **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** و طلب آمرزش
کنید از خدا بجای آنچه اهل جاهلیت بود در تغییر مناسک و غیره **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدا آمرزنده است گناهان گذشته مستغفر
را **رَحِيمٌ** مهربان بر ایشان باینکه افاضه تعلیم فرماید بر ایشان و بار دیگر درجات ایشان نماید در جنات نعیم و در کشف گفته که را بچه چیز فایده
است بگوی انکه اختلاف افتاده و انکه مراد با فاضه کدام است در این مقام بعضی بر انند که مراد با فاضه سنت از عرفات و آنرا از قریش مراد است که
افاضه از مشعر میکردند و از ابن عباس ماثور است و مراد بناس بر این بعضی مراد بناس ابراهیم است علیه السلام ای افیضوا من حیث افاض ابراهیم و تسمیه او
بناس از قبیل تسمیه او است بامة کما قال تعالی **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ** که مراد نعیم بن مسعود است یا انکه مراد بناس ابراهیم است علیه السلام و هر دو ولد او
اسحق و اسمعیل و انبیا دیگر که بعد از ایشان بوده اند و این از ابی عبدالله علیه السلام منقولست پس بنا بر این قول ایه امر کردن بعرفات است صریح از فاذا
افضتم باشد و بعدا از ذکر مشعر که از وای قولین بر منوال ثانی است برای اینکه حق تعالی اول ذکر افاضه کرده پس واجب باشد که این افاضه غیر اول باشد
بجهت کثرت فایده بنا بر موضوع و بنا بر تحقیق خود باشد که بمهلت و ترتیب است پس افیضوا معطوف باشد بر اذکروا و بمهلت از اول و نسبت با آخر
او و مراد بناس بنا بر اسحق نیز بعضی حسن است چنانکه محکی شد و گویند ابراهیم علیه السلام است و نزد بعضی دیگر آدم علیه السلام تا تعبیر باشد بر انکه حج از سر
ملت سنت اطهاد و قرائت شاذه افاض الناسی ... بکسر سین بمعنی الناسی لقوله فنسی و لم نجد له عزما و گویند که اهل عرفات از علمای
دین که تعلیم احکام شریعت میکنند در غیر از فواید هر که مورد ذکر شد بنا بر قول اول با تحقیق افاده تفاوت ما بین افاضتین است و تنبیه بر انکه احدهما
در مکر خطا و بیان کلام تقدیم و تاخیر است تقدیر آن لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم ثم افیضوا من حیث افاض الناس فاذا افضتم
من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و ابو مسلم اصفهانی گفته که تراخی در حیثیت رتبه است نه در زمان چنانکه در قوله کلا سوف تعلمون
ثم کلا سوف تعلمون چه مراتب علم متفاوتست بحسب حال نفس و بعد از تو پس انجا سکوت است مطلق افاضه ما مور براو که و نشراه قاصر
است از افاضه مقتضی ماموریت با نیاستیم انکه ذکر استغفار بعد از ان بدلیلیست بر انکه ایشان ارتعال حج سببی مقدار است از برای استحقاق
عفار و افاضه رحمت و از سید عالم صلی الله علیه و آله مرویست که الحاج و العمار وفد الله ان دعوه اجابهم و ان استغفروه غفر لهم پس حاجیان و معتمران مهمانان خدا اند
اکر خدا را بخوانند اجابت فرماید و اکر امرزش خواهند بیامرزد و علی بن عبد العزیز روایت کند که سالی عبد یا ابو عبدالله بن القاسم بن سلام
بودم در سفر حج چون بموقف رسیدیم بموضعی فرود آمدیم که آب بود و غسل کردیم و نفقه که داشتیم انجا فراموش کردیم چون بنقابله امدیم ابو عبید
گفت از رای جمع زمان و مسکن رخت بخریده امان ... از موضع رسید از نفقه بر جای خود بود بر داشتیم و در حین معاودت
بقافله گاه رسیدیم تمام اشتر ان را زانو بسته دیدیم و متحیر شدیم تمام شب از صبح بقافله رسید ایشان بر جای خود بودند تعجب
کفت بنو عجیب بر این که او رویم کفتم ابو عبید گفت دانی که از جمع بوده گفتم نه گفت از جمع گناهان حاجیان و معتمران بوده که انجا کذاشته اند
و از ان پاک و پاکیزه شده و معاودت نموده اند و نیز روایت کرده اند که در جاهلیت عادت اشراف عرب آن بود که چون حج کذارده بودی و از مناسک فارغ
شدندی بنزد مسجد خیف در منی و یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمه بر رفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی و گفتندی کرپدر
ما مهمان نوازی و شجیع و مطعام بودی و جنین بودی و بذل طعام دادی حق تعالی ازین منع کرده و فرمود که **فَإِذَا قَضَيْتُمْ** پس چون بگذارید و
بجای آرید **مَنَاسِكَكُمْ** همه عملهای حج و عمره خود را چه مناسک جمع منسک است بمعنی مفعول عموم باشد شامل همه مناسک حج پس
معنی آنستکه چون از مناسک حج و عمره فارغ شوید **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدا را و ثنای او مشغول شوید بدان **كَذِكْرِكُمْ**
همچنانکه یاد کردن شما **آبَاءَكُمْ** پدران خود را یعنی که خدا را یاد کنید در ان مبالغه نمایید همچنانکه پدران خود را یاد میکنید و مفاخره
بحقیقت انستکه هم چنانکه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید **أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا** این یا عبارتست معطوف بر کره و ذکر بمعنی اکر ... بیل

ابو عبید

جمع منسک



... فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا ... [illegible]

یاد کنید ... [illegible] ... نعمت او ... [illegible] ... شکر گزاری ... [illegible]

[illegible] ... ذکرا ... [illegible]

[illegible] ... آباءکم ... [illegible]

[illegible] ... ذکرا ... آباءکم ... [illegible]

[illegible]

فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا ... [illegible]

... **وما له فی الآخرة من خلاق** ... [illegible]

[illegible]

ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة ... [illegible]

وفی الآخرة حسنة ... [illegible]

... **وقنا عذاب النار** ... [illegible]

[illegible]

... **عذاب النار** ... [illegible]

... **اولئک لهم نصیب مما کسبوا** ... [illegible]

... **والله سریع الحساب** ... [illegible]

[illegible]

وحسنة ... [illegible]



روایت صحیح آمده که فرمود ما یقف احد علی تلک الجبال لا بر و لا فاجر الا استجاب الله له اما البر فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و اما الفاجر
فیستجاب له فی دنیاه یعنی هیچکس وقوف نکند برین کوه عرفات از بر و فاجر مگر که او را مستجاب اجابت دعای کنند اما بر را اجابت دعا او در کار
آخرت و دنیا و اما فاجر دعای او را مستجاب میکنند در دنیای او و مراد بسریع الحساب سرعت مجازات است اعمال بندگان را یعنی احتیاج بمکث
ندارد که بسبب آن علم پیدا کند با آنکه چه خیر است که بسبب آن مستحق ثواب و عقاب میشود و یا مستحق هیچ کدام نمیشود و هر گاه محتاج فکر نباشد
سریع الحساب باشد و معنی حساب کردن خدا تعالی بندگان را اعلام او باشد ایشان را مقدار استحقاق ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال ایشان تا
بدانند که آنچه با ایشان میکند از خیر و شر بر وفق اعمال ایشان است و اگر عفو فرماید ایشان را دانند که بعدم تعذیب ایشان چه عفو و لطف
است نه آنکه سزاوار عذاب نبوده اند و در تجمیع مذکور است که در ان الله سریع الحساب لا لتنبیه آنکه حق تعالی چنین نیست فی و در تصلح قول محتاج باو
بلیست که اکثر خبر میشود اعمال میشود که حساب بخلاف یکدیگر در وقت احد بلکه اشتغال او بحساب شخصی مانع میشود از آنکه او در یک وقت
کسی دیگر را حساب کند و عذاب اعمال ایشان در زمان طویل و مدت متمادی میشود و از امیر المؤمنین پرسیدند که چگونه حق تعالی در آن
واحد حساب جمیع بندگان میفرماید فرمود هم چنانکه در دنیا روزی میدهد بیکبار همه ایشان را و گویند معنی سریع الحساب سریع القبول
است یعنی دعاء بندگان سریعا قبول میکند و اجابت نماید یا آنکه وعده بدهد در آخرت بدون تعطیل و تاخیر مقدار آنکه مستحق آن شده هم چنانکه
خلائق با قلت متمکن شده‌اند بعد از طاعت بندگان یعنی ثواب عبادت ایشان تمام فرماید عفو و تدارک مثل ایشان را ثوابی است و از ابن عباس که
رسول صلعم فرمود که حق سبحانه نامه عمل بندگان را در روز قیامت بدست ایشان دهد و گوید این سیئات شماست از آن در گذشتم و عفو کردم
و این حسنات شماست آنرا پذیرفتم و ثواب آنرا اضعافا مضاعفة گردانیدم تا آنکه انس بن مالک روایت کند که مردی بحضرت رسول صلعم آمد که بعیادت
بیماری رفتم و او خیالی بر هیبت مانند که جوجه که از او میکنند بجود میکند و اضطراب میکرد رسول صلعم فرمود که آیا هر گاه دعا کردی خدا
خود میگفتی گفت بلی میگفتم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت در دنیا بکن کن فرمود سبحان الله رسول صلعم فرمود که بگو اینست
که بگوئی چرا نگفتی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار پس چون بگفت حق تعالی او را شفا کرامت
فرمود از عبدالله بن عباس مروی است که نزد رکن یمانی فرشته‌ای است که هر گاه بنده دعا کند
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و گوید آمین آمین و هم از ابن عباس مروی است که مردی نزد رسول صلعم آمد که یا
رسول الله پدرم امروز نباید و نسیح نکرده اگر بجای او حج کنم مجزی باشد فرمود که هر گاه در ذمه تو دینی باشد تو ادا کنی مجزی
باشد پس حج کرد از جانب پدر پس آیت آمد یا رسول الله مرا اجر باشد در حج برای پدر حق تعالی این آیه
فرستاد که اولئک لهم نصیب مما کسبوا و بعضا از ابن عباس روایت کرده از رسول صلعم شنیدم که فرمود هر گاه کسی حج و قضیه کند حق تعالی
حاجیان را بیامرزد و هر گاه از گرمی بمیرد ... و شب هم آنکه از او حج ...
... بعد از آن حکم دیگر از احکام حج بیان میفرماید بقوله و اذکروا الله و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید در ...
فی ایام معدودات در روزهای شمرده شده یعنی عشر ذی الحجه بقول ابن عباس و حسن و اکثر علما و ائمه هدی علیهم السلام
... که مراد بایام معدودات ایام تشریق است و ... که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه
است و ... یوم القر ... یوم النفر ... ایام تشریق ...
... طلوع کند ...
در این ایام در عقب ... نماز ... در منی باشد ... از نماز ظهر روز عید است در عقب ده نماز و اگر در غیر منی باشد در صورت
تکبیرات الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الله اکبر علی ما
رزقنا من بهیمة الانعام ... الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد علی ما هدانا و له الشکر
علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام ...
... و از قوله فمن تعجل پس هر که شتاب
کند ... فی یومین ... فلا اثم علیه
پس هیچ گناهی نیست ...
... ایام ...
و من تاخر و هر که تاخیر کند ... فلا اثم علیه پس بر او نیز هیچ گناهی نیست ...
...
...
... ملکه لمن اتقی مر کسی را



کرده نبرده باشد از صید دشتی و طیب و نزد بعضی بر آنست که اتقا شد از منا بر نگردد تا اول روز دوشنبه مفتی بر اکثر آنکه غیر متقی را واجبست که بعد
لیالی ثلث بیتوته کند و نفر او بروز سیم واجبست و دلیل از این آمده است بر آنکه هرکه روز دوشنبه بیتوته کند نفر نکند تا آنکه بعد
از طلوع شمس روز چهار کند هم چنین بر نفر اول نفور نکند مگر بعد از زوال و روز چهارم و قتال در آن روز بعد از طلوع شمس است و شافعی قائل بر آنست
و نزد ابو حنیفه نفر قبل از طلوع فجر جائز است و از امیر المؤمنین روایتست که معنی آیه آنست که هر که تعجیل کند در نفر تمام نماید اداء او و محو
گناه او و مغفور شود و از هیچ کرده باشد کفاره گناه او بود و مجاهد گفته که فلا اثم علیه الی قابل یعنی گناه او بر او ننویسند تا سال دیگر
قومی گفته‌اند که هر که نفر کند از گناهان خود بیرون آید چنانکه از مادر زاده باشد **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای
تعالی در مجامع موجودات تا از عذاب او رسته شوید و بمواعید جلیله او فائز گردید **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ** و بدانید که شما **إِلَيْهِ**
تُحْشَرُونَ بسوی خدا حشر خواهید شد یعنی بعد از احیا بجزاء و مکافات خود خواهید رسید اهل تفسیر گفته‌اند که بعد از نفر حاجیان
که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود و حضرت رسالت را ظاهر دوستی کردی و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی و در مجلس شریف
حضرت آمده بیعت نمود و متکلم شد که ایمان آورده‌ام تا حلقه بندگی اسلام در گوش آورده و غاشیه خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام
بر دوش نهاده‌ام و این سخنان را بسوگند مؤکد ساخت خدای را گواه گرفت و او از نفاق و بغض در دل داشت چون باز گشت
گذشت زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان ایشان را هلاک ساخت حق تعالی فرمود که **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يُعْجِبُكَ** کسی
هست که در شگفت می‌آرد ترا و خوش می‌آید ترا **قَوْلُهُ** گفتار او **فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** در مصالح زندگانی دنیا و اسباب معاش
ترا خوش می‌آید گفتار او در دنیا و نیکو می‌نماید بسبب فصاحت و حلاوت سخن او و تعلق آن بقول او که اموال دنیا و اسباب المعاش را
است که حلاوت دارد گفتار او و ادعاء مودت و محبت می‌نماید **وَيُشْهِدُ اللّٰهَ** و گواه می‌گیرد خدای را **عَلٰى مَا فِي**
قَلْبِهٖ بر آنچه در دل او است یعنی سوگند می‌خورد که دل او موافق زبان است **وَهُوَ** و حال آنکه او **أَلَدُّ الْخِصَامِ** سخت ترین خصمان است با اهل اسلام و
منافقان و خصام جمع خصم است یا مصدر است بمعنی مخاصمه یعنی سخت ترین خصومتست **وَإِذَا تَوَلّٰى** و چون
برگردد از حضرت تو و گویند معنی آنست که چون غالب شود و والی گردد **سَعٰى فِي الْأَرْضِ** بشتابد در زمین **لِيُفْسِدَ فِيهَا** تا تباهی کند
در آن **وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ** و نابود کند کشت زار **وَالنَّسْلَ** و هلاک کند چهارپایان را و بعضی گفته‌اند که
حرث زنانند و نسل فرزندان بدانکه اشارت است بآنکه ظلم او سبب قحط و انقطاع نسل شود و بعضی گفته‌اند که مراد بحرث زنانست
وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ و خدای نمی‌پسندد تباهی را و بر آن غضب و خشم کند **وَإِذَا قِيلَ لَهٗ** و چون
گویند مر او را **اتَّقِ اللّٰهَ** بترس از خدای **أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ** بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت **بِالْإِثْمِ** با دنگار گناه
که او را امر کرده باشند و نهی کرده‌اند از آنچه حاج و این اخوات است از اخذته بکذا اذا حملته علیه **فَحَسْبُهٗ** پس بسنده
بود او را **جَهَنَّمُ** دوزخ جزای کردار او و جهنم نام آتشی است مخصوص که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا نام چاهی بعید
القعر در دوزخ **وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ** و هر آینه بد فراشی است آتش دوزخ و مهاد اصل فراش است مقصود است در
عصوبت و شدت و اهل تفسیر گفته‌اند که قریش از مکه جمعی را ...
کبری شخصی را از مکه بمدینه فرستادند و اخبار حضرت رسالت پناه کردند که ما ایمان آورده‌ایم جمعی از علمای صحابه را بما بفرست تا
معالم دین را بما تعلیم نمایند رسول از امر مرثد غنوی و خالد بن بکر و عبد الله بن طارق و عاصم بن ثابت و زید
الدثنه را با بعضی دیگر بجانب فرستاد و مرثد بن ابی مرثد را بر ایشان امیر ساخت ایشان روی بمکه نهادند تا بجای فرود آمدند که او را بطن الرجیع خوانند
بجوره بدانجا مکث داشتند ... استخوان ... اخبار بخبر بوده ... از ایشان ...
... ایشان ... غافل بودند ...
و عبد الله ... عاصم ... مشرکان ... تمام کشتند ...
... مشرکان ...
... ایشان ... بفرستاد تا او را ... کردند و ...
... تو ... گوسفند ...
... فرستاد ...
بنو الحارث بن عامر ... ایشان ... کشتند ...
اصل ... بنو الحارث ... برند
تا مکشند ... خواستند که او را ... از ایشان ... حضرت او
و چون ... گفت ... گفت اللهم احصهم عددا و خذهم
عددا ... سلام ... تو ...





مشرک بود [illegible] مسلمانان خواست که نیزه [illegible] حبیب گفت اتق الله از خدا بترس چون نام خدا شنید [illegible]

[illegible] و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سفیان [illegible]

[illegible]

[illegible] غلام [illegible] غلام [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] لا یعقل [illegible]

[illegible]

[illegible] قریش [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] منافقان [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] نفاق [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] نفاق [illegible] سلیم القلب [illegible]

[illegible] نفاق و ظاهر و باطن [illegible]

[illegible] المؤمن غرّ کریم والمنافق خبّ لئیم [illegible]

[illegible] ذا الوجهین [illegible] یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] ابن عباس [illegible] الکعبة [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] الکعبة [illegible]

[illegible] امر معروف و نهی از منکر [illegible] اتق الله از خدا

بترس [illegible] نام خدا [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان من الذنوب ذنب لا یغفر ان یقال للرجل اتق الله [illegible]

علیک نفسک [illegible] اتق الله از خدا بترس [illegible] علیک نفسک [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] نفاق [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و من الناس

من یشری [illegible] نفسه [illegible] امر معروف نهی از منکر

[illegible] ابتغاء مرضات الله [illegible] و الله رؤوف [illegible] بالعباد [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

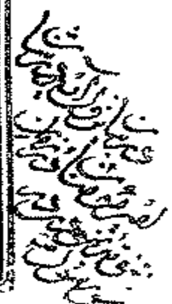
[illegible]

[illegible] ان هذه الآیة نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام لیلة بات علی فراش رسول الله [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب

[illegible] علی [illegible] قریش [illegible]

[illegible] انسان [illegible]





[illegible]

و ملازمت نموده



أَلا كُنتُما مِثلَ عَلِيِّ بنِ أَبي طالِبٍ آخَيتُ بَينَهُ وَبَينَ مُحَمَّدٍ نَبِيّي فَباتَ عَلى فِراشِهِ يَفديهِ بِنَفسِهِ وَيُؤثِرُهُ بِالحَياةِ اِهبِطا إِلَى الأَرضِ
فَاحفَظاهُ مِن عَدُوِّهِ فَهَبَطا إِلَيهِ فَجَلَسَ جَبرَئيلُ عِندَ رَأسِهِ وَمِيكائيلُ عِندَ رِجلَيهِ فَقالَ جَبرَئيلُ بَخٍ بَخٍ مَن مِثلُكَ يا ابنَ أَبي طالِبٍ
يُباهي اللهُ بِكَ المَلائِكَةَ يعنى حق سبحانه وحی کرد بجبرئیل و میکائیل که من که ایزدم برادری دادم شما را با یکدیگر و عمر یکی را از
تو کردانیدم از عمر دیگری اکنون کدام از شما ایثار میکند بر دیگری عمر خود را با زندگی بخشید ایشان چون این سخن بشنیدند گفتند هر یک از
ایشان زندگی را اختیار میکنیم پس حق سبحانه با ایشان خطاب کرد که چرا چون علی بن ابی طالب نباشید که من برادری دادم
میان او و حبیب خود و نفس و حیات خود را نثار وی کرد و در فراش او بخوابید و بجان خود را فدای او کرد پس باید که شما هر
دو بروید و او را از دشمنان محافظت کنید پس ایشان هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب سر و میکائیل بجانب پای آن حضرت نشستند و
و جبرئیل ندا میکرد و میگفت بخ بخ کیست مثل تو ای پسر ابو طالب که حق تعالی بتو مباهات میکند با ملائکه و کرامت تو بر
حق تعالی بتو مباهات مینماید با ملائکه مقربین خود و حاملان عرش خطاب میکند و میگوید که این چنین بنده مطیع که علی بن ابی طالب است در
روایتی مأثور از ابی جعفر علیه السلام نقل شده که جبرئیل با امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بخ بخ لک یا ابن ابی طالب یباهی بک الملائکة المقربین و حملة
العرش و غیره ابو طالب که از مرتبه ملائکه مقربین سبقت گرفتی و محمد بن یوسف گنجی و ابن شیع مغربی که هر دو از اکابر اهل سنت اند
این خبر را اعتراف کرده اند و اذعان براستی این حدیث نموده چنانکه در شفاء الصدور مسطور و مذکور است و ابن کمال الدین که از علی بن ابی
طالب این خبر منقول شده و سخاوت که عمر را از کسی بازستعد نکشد و نزول این آیه در شان علی بن ابی طالب است و گفته اند که رسول الله از مکه
متوجه مدینه بود بنیت علی بالفراش عنده کتبه له کل الکواکب تفتح و چون حق تعالی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر
اتمام کرد نزول منزلت الله از پیغمبر حضرت رسالت پناه نقل نموده که نقل از اهل عصر گفت انت اخی و انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و انت سیدی فی الدنیا و الآخرة و بعد از آن دعا فرموده که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله و ازین ایات بفضلت علی این آیه دلالت میکند افضلیت او بر سایر صحابه ثابت شد و اولیت او در اسلام
بر فضیلت کسانی که بر سابقه میکند عکرمه گفته که نزول این آیه در حق صهیب بن سنان رومی است که چون مشرکان بمکه آمدند اراده
هجرت بمدینه نمود و مشرکان عقب او رفته گرفتند او گفت تمام اموال من بستانید و مرا بگذارید پس جمیع اموال را بایشان داد و بعد از آن
حضرت رسالت پناه آمد و گفت در مکه ماندن نزد من بهتر است از فراق تو و حضرت رسول گفت ربح البیع یا صهیب که این تجارت سود مند بود
برای تسکین رسول ایشان در حق مهاجر و انصار است و حسن و غیر او گفته اند که این آیه در شان مجاهدین است که در راه خدا جهاد کنند و باجماع اهل البیت علیهم السلام
و بقول اکثر عامه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته بر طریقی که گذشت بدانکه حق سبحانه و تعالی ذکر فرقه ثلاثه نمود در کتاب خود
از جهت نظر ظاهر و باطن جمعی بعد از تصدیق و اعتقاد دعوت کرده فرمود که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مراد منافقانند
که اظهار ایمان میکردند و ابطال کفر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَافَّةً همه یکجا یعنی همه به تصدیق قلبی داخل شوید تا ظاهر و باطن
اطلاع کنید سلم بکسر سین و فتح آن بمعنی استسلام است و طاعت و انقیاد و لهذا اطلاق آن بر صلح و اسلام هر دو میکنند کافة اسمی است موضوع
برای جمله چیزی که فرع منع اجزا میکند از تفرق و این حال است از ضمیر ادخلوا یا از سلم زیرا که سلم مؤنث است مانند حرب کقوله السلم تأخذ منها ما رضیت
به والحرب تکفیک من انفاسها جرع و نزد ابن عطیه و ... خطاب با اهل ایمان است نه با اهل نفاق و معنی آنست که ای کسانی که گرویده اید
آیه بدل لمناو ... تا باشید در همه احکام شرع آیت آنکه اسلام است کقوله یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا و بعضی گفته اند که معنی آنست
که ای اهل ایمان همه داخل شوید در جمیع شرایع اسلام و فروع آن و ترک هیچ کدام مکنید و گویند خطاب بمؤمنان اهل کتاب است چون عبد الله
سلام و اصحاب او که بعضی از شرایع دین سابق را بعد از اسلام تعظیم میکردند و ابل و البان را حرام میدانستند و
میگفتند یا رسول الله کتاب تورات هم کتاب خداست و ما بدان نیز عمل مینمائیم پس این آیه نازل شد که ای مؤمنان اهل کتاب بیکبار در آئید
در اسلام و همه احکام آن بکار برید و از بعضی مخالطه مکنید یا خطاب به اهل کتاب است و معنی آنکه ای کسانی که همه خود را
اسلام و شرایع را معنی ایمان به جمیع انبیا و همه کتب ایشان وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان
یعنی از جهت وسوسه شیطان کفر مکنید یا متفرق نشوید بعد از ایمان و پیروی مکنید تفرقه و تفریق در اصول و فروع اسلام تابع شیطان
نشوید و بنا بر کفر و عناد و خواهش نفس مباشید در اسلام در آئید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی هویدا
و ظاهر العداوه که بوسواس خود خاطر شما را منزلزل و متفرق میسازد نقل است که جماعتی از صحابه کرده که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله ما
از یهود سخنان نیکو میشنویم و ما را خوش میآید فرمود أَمُتَهَوِّكُونَ أَنْتُمْ كَمَا تَهَوَّكَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ
نَقِيَّةً وَلَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي یعنی متحیر و متشکک میباشید چنانکه یهود و نصارا متردد و شک کردند بهم
تحقیق که من آورده ام بشما ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی زنده بودی او را هیچ چاره نبود مگر پیروی من کردن فَإِنْ زَلَلْتُمْ
پس اگر بلغزید شما از دخول در اسلام و جاده شرع و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد شما را آیات و حجج
بینه که شاهد بودند بر آنکه دین اسلام حق است و ... تکلیف است از افتادن و ... و از امر علم و نصب ادله عقلی ...

انبیا و انزال کتب کو شما را بیان احکام حلال و حرام است **فَاعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ** پس بدانید که خدا **عَزِيزٌ** غالب است در عقوبت خطاکاران که
غالب نشود بر انتقام کشیدن از ایشان **حَكِيمٌ** محکم کار است که انتقام نکشد الا بحق بعد از آنکه حجت تمام کند و میگویند **هَلْ**
يَنظُرُونَ آیا چشم میدارند استفهام بمعنی نفی است و لهذا بعد از حرف استثنا واقع شده یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند آنان
که بکلی در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند **إِلَّآ أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللَّهُ** مگر آنکه بیاید بدیشان خدا یعنی عذاب خدا یا امر او کقوله او یأتی امر
ربک و قول مجاهد آنست که اتیان تعبیر است از اینکه بیاید بدیشان و قاتیهم الله بنیانهم و آن حکمی که در شأن ایشان است یعنی بیارد عذاب
خود را **فِى ظُلَلٍ** در سایبانها **مِّنَ ٱلْغَمَامِ** از ابر سفید رقیق چنانکه عذاب قوم شعیب که عذاب یوم الظلة بود و ظلل جمع ظلة است
و عذاب در همه چیز است که سایبان نداند و آنرا عذاب سحاب بعضی گفته اند که از مظنهٔ رحمت فرستد بر هر جا که عذاب از آن صادر شود اقطع
و اهول باشد زیرا که چون شر از جایی که مظنهٔ خیر باشد موجب مزید اضطراب تر خواهد بود **وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ** و بیاید فرشتگان که خویشتن
واسطه اند در اتیان امر یا بیایند عذاب و قرار آنکه ایشان موکلند بر عذاب **وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ** و گذارده شود کار یعنی امر هلاک ایشان
تمام کرده شود و جزای هر کس بدو رسد و در صیغهٔ ماضی در موضع مستقبل حقیقت توان است و بعضی تر موقوع آن **وَإِلَى ٱللَّهِ** و بسوی خدا یعنی بحکم
او **تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ** باز گردانیده شود همه کارها یا آنکه اوامر و نواهی و احکام سلاطین و حکام که امروز بر خلق جاری میکنند روز
قیامت باطل شود و فرمان همه مخصوص بحق باشد که والامر یومئذ لله و گویند معنی آنست که تمام کرده شد کار دین اسلام و بیان همهٔ احکام از نمود
شد پس مرجع همه کارها بسوی خداست یعنی مرجع کنند از احکام شریعت فرمان باشد و بموجب آن در رسند و چون حق تعالی بیان شرایع کرد
و کفت مر ایشان از بسیار فرق اند کافر و منافق و مؤمن و مؤمن را وعده داد و کافر را وعید بعد از بیان میکند که ایمان
ایشان مرزوق کافر را زان نیست که چندان آیات حجج تفصیل و اعتقاد بلکه از غفلت ایشانست و تعلیل ایشانست و فرماید که **سَلْ** بپرس
خطاب از حضرت نامور کبریا صلی الله علیه و آله است و میگوید که بپرس از روی تقریع **بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ** یعنی مدینه را **كَمْ ءَاتَيْنَٰهُم** چند
دادیم بپدران ایشان را **مِّنْ ءَايَةٍۭ بَيِّنَةٍ** از نشانه روشن یعنی معجزهٔ ظاهر و هویدا یا از آیات توریت که نشان شاهد بود در حق
رسول خدا به پیغمبری با ایشان او بر ایشان دیدند که کم خبریه است یا استفهامیه مقرره و محل آن نصب است مفعول است یا مرفوع است یا مبتدا است
و حذف ضمیر اسخر او ایمه است و من برای فصل است که منفرد ایمای همه آیت همین است تکذیب کردند بلکه پیش از تو با پیغمبران خود نیز
طریق سلوک کردند و آیت بر ایشان از بیانها مثل اعجاز عصا و ید بیضا و فلق بحر و طعام از من و سلوی و جز آن
کردند بدل آن نعمتها کافر کوفر تحریف کردند یعنی آنست که نسبا آدم ایشان را حجت را ضعیف کرده تا انکار میکنند و عاقبت **وَمَن**
يُبَدِّلْ و هر که تبدیل کند و بگرداند **نِعْمَةَ ٱللَّهِ** نعمت خدا را یعنی آیات او را بعد از معرفت از چیزی که سبب هدایت است که اصل نعمت است
تبدیل آنها آنست که آنرا سبب ضلالت و زیادتی در جرم گردانید یا آنکه تأویل آن نماید بر وجهی که باطل باشد از حق و یا تحریف و تغییر صفت محمد
صلی الله علیه و آله نماید که در توریت است **مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ** از پس آنکه آمده است بدو یعنی رسیده است با و ممکن است او را معرفت آن و در
ابن بحر قول است که ایشان تبدیل کردند آنرا از پس آنکه تعقل آن نمودند و آنرا معرفت پیدا کردند و لهذا قرن بعضی تقدیر آنرا بیخبر کرده اند
کر بدلوها و من یبدل **فَإِنَّ ٱللَّهَ** پس بدرستی که خدای تعالی **شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ** سخت عقوبت است و پس او را باید عقوبت عقاب
کرد بجهت آنکه مرتکب اشد جرم شده و آمادهٔ دنیا محیط و قتل و اجلا و سر ضبط برو و عذاب و آماده آخرت بعدا شدید بیمنتهی و در ایره کا
است فشا قول مجرد آنکه خدا برای ایشان یعنی بنی اسرائیل که حق بعمه حکم کرده است بر ایشان تبدیل نعم الله چنانکه مؤمنین و نکه فرموده
که بدلوا نعمت الله ثم ینکرونها از عبد الله بن عباس روی است که اغنیای قریش مانند ابوجهل و اتباع او با مشرکان عرب متمول بودند بید
در حق ایشان صحابه فاسد فقرا رضوان الله علیهم بلال و عبد الله بن مسعود و امثال ایشان استهزا و سخریه کردند و بکثرت مال و خدم و حشم بر ایشان فخر
کردند و مفاخرت مینمودند و نمی گفتند که محمد آنکه پدر که میگوید تا این کار نیست از جهان از است بنکم و ما از مر عظمای اشراف عرب نیامده قوم و
غلامان ایشان را بر همه بیشکنم و اگر دعوی حق بودی نا بیتی که بسا مانند او اشراف اعراب او در تابیل تبع وی بودند من ضعفا و مساکین حق
تعالی دفع قول ایشان استبکر یا بیند و شده یعنی شیطان مزین آرا استه ساخت **لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟** برای کسانی که پوشیدند حق را
و ناشناس شده **ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا** زندگانی دنیا را و اسباب بجهت آن بوده در قلوب ایشان تا بدان فریفته میشوند و مغرور میکردند
از عبادات اعراض میکنند یا حق تعالی آنرا آراسته در نظر ایشان یا بر معنی که آنچنان معتبر ایجاد فرموده و خلق شهوت در ایشان کرده و ایشان
تابع شهوت نفسانیه شده بزخارف دنیوی مشغول و مغرور شده و بر اکثر خلق شهوت زیادت تکلیف است تا بینه کاف است بحق خود و دنیا
هم چنین ذکر که در شجره ثمره شده شاید عمده بر سید که حفت الجنة بالمکاره و حفت النار بالشهوات و مکر عبد الله الکمال بن که الله ان
است خبر آنست که تا لذت حیات و جاه و حظوظ و باعث آنکه معنی عیش و بقا است دنیا عبور منزل بیتهما فاصل که ایشان را به خارف دنیوی مغرور
مشغول و **وَيَسْخَرُونَ** و مسخره میکنند و سرزنش مینمایند **مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟** از آنانکه ایمان آورده اند یعنی فقرای اهل ایمان مانند
استهزا ایشان میکنند بر آنکه رفض دنیا کرده اند و بر متاع اقبال نموده اند و از برای سبب است که فقرا و مستحقان اعمال مرام کم عیوب
کنند و در صدد انتقام ایشان زیند **وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟** و آنانکه پرهیزکاری کنند از رنگ برهنه باشند فوق ایشان و گذا آنانکه اهل ایمان **فَوْقَهُمْ**



زبر ایشان باشند یعنی مکان ایشان بالای موضع فسوس کنندگان باشد **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز چه مؤمنان در درجات علیا باشند و ایشان در درکات سفلی و مهجور و در زیر بحسب مرتبه پس مزیت و کافران در درک اسفل و سجن سجین و یا بالعکس باشند و ایشان در مذلت و مؤمنان شادمان از اعتقاد ایمان در کرامت باشند و ایشان در مذلت و مؤمنان تطاول نمایند بر ایشان و سخریه کنند بر ایشان هم چنانکه در دنیا بمؤمنان سخریه میکردند کقوله تعالی **إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ** الی قوله **فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ** و ذکر قوله **وَالَّذِينَ اتَّقَوْا** بعد از قوله **الَّذِينَ آمَنُوا** جهت آنست که دلالت کند بر آنکه فقرای صحابه اهل تقوی اند و استعلای ایشان جهت آن است **وَاللَّهُ يَرْزُقُ** و خدای روزی میدهد در دنیا و آخرت **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد یعنی هر کرا که حکمت و مصلحت او مقتضی آن باشد که او را فراخ روزی کرداند **بِغَيْرِ حِسَابٍ** بی شمار یعنی عطائیکه شمار و اندازه نباشد پس توسیع روزی در دنیا بر سبیل ابتلا است و نه بر طریق استدراج و در آخرت بحسب مثوبات بر اعمال صالحه از مقاتل مرویست که این در حق منافقان نازل شده مانند عبد الله بن ابی و اصحاب او که بر ضعفاء اصحاب تسخر کردندی و سخریه نمودندی و گفتندی که محمد با اینها غلبه را ذلیل کند بر ما غلبه خواهد کرد و عطا گفته که این در باره علماء و فقراء یهود فرود آمد که بر اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم سخریه میکردند و میگفتند که از پیغمبر شنیده بودند که خدای تعالی میفرماید که من اموال بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بنا کرده بیایاد شما بودند ما را بر سبیل شماتت خواهم کرد این مثل فرمودیم که مراد بقوله **وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** اموال بنی نضیر و بنی قریظه است و گفته اند که مراد روزیست که در دنیا به بنده دهد و در آخرت حساب آن مطالبه نکند و نزد بعضی این روزی مخصوص است بنعیم آخرت که بی اندازه بمؤمنان دهند و ابو القاسم طائی از امام رضا علیه التحیة والثناء روایت کرده که از حضرت آباء کرام خود علیهم السلام نقل فرموده که رسول خدا صلعم فرموده که هر که مؤمنی را یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی و تهی دستی او و تحقیر او و بزار سوا کرداند در میان اهل محشر و هر که مؤمن یا مؤمنه را بهتان کند و یا در حق او چیزی گوید که در او نباشد حق سبحانه تعالی در روز قیامت او را بر بلندی از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید مؤمن نزد خدای تعالی گرامیتر از فرشته مقرب است و هیچ چیز نیست که حق تعالی از بنده مؤمن تائب دوست داشته باشد و مؤمنان در آسمانها چنان شناسند که شخص اهل و ولد خود را آورده اند که یکی از فقرای صحابه روزی پیش رسول خدا صلعم در مسجد نشسته بود، فرمود نگاه کن تا چه کس است که در چشم تو بهتر مینماید گفت نگاه کردم مردی دیدم سیم و خوش صورت بود گفتم کما بیش همینکس تو شناسی گفتم هذا یا رسول الله فرمود دیگر نگاه کن هر که در چشم تو حقیر مینماید بنما که کردم در میان جمع شخصی مسکین دیدم رقیق و رث ثیاب نزدیک نشسته بود گفتم هذا یا رسول الله فرمود که این مسکین نزد حق تعالی بهتر از عالمی که مملو باشند از مردمان که مثل آن مرد باشد گفتم مع هذا تو چشم منی است [illegible] در حق تعالی سبب احوال اهل دنیا مینماید که پیش از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم سبب اختلاف امت مینماید که **كَانَ النَّاسُ** بودند همه مردمان یعنی بنی آدم او لاد آدم **أُمَّةً وَاحِدَةً** گروهی یکانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و از زمان آدم تا ادریس بودند یا بعد از طوفان با هم متفق بودند در ضلالت و کفر و از بعثت ادریس یا نوح یا ابراهیم **فَبَعَثَ اللَّهُ** کلام در این محل اینست که اختلفوا فبعث الله النبیین یعنی اختلاف کردند در میان ایشان پس برانگیخت خدا **النَّبِيِّينَ** پیغمبران را و حذف اختلفوا بجهت دلالت قوله فیما اختلفوا فیه است بر آن و ذکر جمع الانبیاء در روایتی که حق سبحانه تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخلقان مبعوث ساخته و از جمله ایشان سیصد و سیزده مرسل بودند و آنها که در قرآن مذکور شده اند بیست و هشت اند و پنج اولوا العزم که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم **مُبَشِّرِينَ** در حالت که بشارت دهندگان پیغمبران مژده دهند کافران اهل طاعت را بثواب **وَمُنْذِرِينَ** و بیم کنندگان مر اهل معصیت را بعقاب **وَأَنْزَلَ** و منزل گردانید **مَعَهُمُ الْكِتَابَ** با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود و توحید کتاب جهت آنست که اسم جنس است مراد آنست که حق تعالی با هر یک از پیغمبران کتابی فرو فرستاده که مخصوص او بود زیرا که اکثر ایشان صاحب کتاب نبودند بلکه احکام شرایع خود از کتب متقدمه میکردند و قوله **بِالْحَقِّ** حال است از کتاب و تقدیرش آنکه ملتبسا بالحق یعنی در حالتیکه آن کتابها ملتبس بودند براستی و درستی **لِيَحْكُمَ** تا حکم کند خدا بوسیله پیغمبران و کتابها یا از پیغمبر مبعوث یا کتاب حکم کند **بَيْنَ النَّاسِ** میان مردمان **فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ** در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن یا در چیزی که ملتبس شده بود بر ایشان **وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ** و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین **إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ** مگر آنانکه داده شده بود کتاب منزل برای ازاله الخلاف یعنی امر کتاب را منعکس کردانیدند و بجز منزل شده بود بر ایشان بجهت از اختلاف سبب استحکام از کردانیدند مانند یهود و نصاری که تحریف و تبدیل آن کردند **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ** از پس آنکه آمد بدیشان معجزها و روشن حجتها **بَغْيًا بَيْنَهُمْ** بجهت حسدی که در میان ایشان بود یا از برای ستمکاری بجهت حرص ایشان بر دنیا **فَهَدَى اللَّهُ** پس راه نمود خدا **الَّذِينَ آمَنُوا** آنان را که ایمان آورده اند **لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ** مر آن چیز را که اهل خلاف اختلاف کردند در آن **مِنَ الْحَقِّ** ادا مر راست و درست این بیان مختلف فیه است یعنی حق تعالی مؤمنان را بحقی که مختلف فیه بود راه نمود **بِإِذْنِهِ** بامر خود یا باراده و لطف خود یا بعلم خود و گویند از اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی روی بمغرب و در وقت حق تعالی مؤمنان را راه نمود بکعبه که وسط است و یا اختلاف در روز افضل ایام هفته کردند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند و حق تعالی امت را بجمعه که فاضلترین ایام است راه نمود و یا در روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه داشتند بعضی بروز و در ابراهیم نیز اختلاف کردند بعضی او را یهود گفتند بعضی نصرانی حق تعالی در آن همه امور و در همه اختلاف خود و در روزه و در امر بروز و مقرر نمود و در حق ابراهیم فرمود که ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا والله

هیچ کس جز خدا راه ننماید تو و بتوفیق خود مَن یَشَآءُ هر کرا خواهد از بندگان خود که در تفکر و تدبر پیشتر باشند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ براه راست بسوی نام ذات که سالک از آن بهر که نرود گمراه نشود ... [illegible]

پرسیدم که حق تعالی چند کتاب بر پیغمبران خود فرستاده ... [illegible] ... صد و چهار ... پنجاه بر شیث و سی بر ادریس و ده بر ابراهیم و تورات بر موسی و انجیل بر عیسی و زبور بر داود و فرقان بر محمد صلی الله علیه وسلم اجمعین گفتم یا رسول الله در صحف ابراهیم چه نوشته بود فرمود ایمان مواعظات ... [illegible] ... یا ابن آدم عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجبت لمن یری الدنیا و تقلبها باهلها کیف یطمئن الیها و صاحب جمع در تفسیر این آیه فرموده که علما را اختلاف هست که امت واحده از این عبارت ... [illegible] ... همه ایشان متفق بوده اند بر کفر و نزد بعضی ایشان متفق بر اسلام چنانکه گذشت و در این نیز اختلاف کرده اند که اتفاق همه مردمان بر کفر بقول اول در چه زمان بوده حسن گفته که از ما بین آدم و نوح است و بعضی گفته اند که بعد از زمان نوح بوده تا زمان بعثت ابراهیم و سایر پیغمبران ... [illegible]

... [illegible] ... اگر کسی گوید چون جایز باشد که همه مردمان کافر بوده اند و حال آنکه ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... کفار ... [illegible]

... [illegible] ... ابن عباس ... گفته که از ما بین آدم و نوح بوده ... [illegible] ... اختلاف کرده اند ... [illegible] ... کلبی گفته اند که مراد اهل سفینه نوح اند ... [illegible] ... و آن ابو جعفر ... [illegible] ... مردمان بر فطرت اسلام بوده اند ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... بعثت پیغمبران ... [illegible] ... احکام شریعت تعلیم ایشان کرد ... [illegible] ... رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... أَمْ حَسِبْتُمْ ... [illegible] ... أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ... [illegible] ... وَلَمَّا يَأْتِكُم ... [illegible] ... مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم ... [illegible]

... [illegible] ... مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ ... [illegible] ... وَالضَّرَّاءُ ... [illegible]

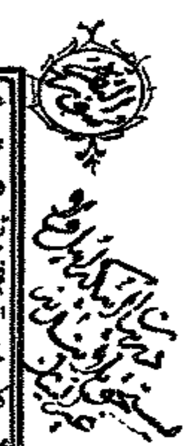
... [illegible] ... وَزُلْزِلُوا ... [illegible] ... حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ... [illegible] ... مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ ... [illegible]

... [illegible] ... أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ... [illegible]

... [illegible] ... حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ ... [illegible]

... [illegible] ... عبد الله بن ابی سلول ... [illegible]

... [illegible]

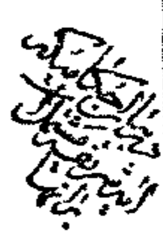


عیسی علی نبینا وعلیه السلام و غیر آن داشت که در جمیع مومنان در ظهور بود و در کمال علم و عبادت و زهادت و انفاق و دیگر در زیادت بر شبیر و ابدیت
علیهم السلام اگر گویا بعضا از انبیا و غیر هم معنای من بود و منقاد و مطیع من و تو نیز حکم در این چیز بود که شبیر را بر او مسلط کردی تا او را
هلاک کرد خطاب مذکور خواستم تا او را منزلتی و قدری باشد در درگاه من و عمل او در بر آن منزلت نمیرسانید پس او را باین بلیت مبتلا کردم
تا او را بدان منزلت رسانیدم از اینجا معلوم میشود که بلیت عین عطیت و مکرمت است و نعمت محض و از حضرت در حدیث آمده که ان لاهل البلاء
في الدنيا لدرجات في الآخرة ما تنال بالأعمال حتى ان الرجل ليتمنى ان جسده في الدنيا قرض بالمقاريض مما يرى من حسن ثواب
الله لاهل البلاء من الموحدين یعنی مر اهل محنت و اصحاب مشقت و مصیبت را در جنات درجات عالیه و مراتب سنیه غالیه است و عقبا که بکثرت نماز و
روزه و سایر طاعات نیکو با آن نتوان رسید حتی که بنده مؤمن چون درجات و منازل رفیعه اهل بلوی را که از اهل ایمان باشند مشاهده
کند آرزو داشته باشد که کاش تن او را در دنیا بمقراض ذره ذره کردندی تا او نیز بدان درجات عالیه مستسعد گشتی پس از این کلام مفهوم
معلوم شود که بلاها و مصیبتها منبع درجات بلند و مرتبهای ارجمند تا مردم بلا کشان را با دیده محنت و نامرادان را با دیده مشفق
کرده اند و نعم ما قیل هر بلائی را عطائی با درست هر که در وی ترا صفائی نیست در هر محنت گنجی معتبر خار دید چشم تکیا
کل نکو و نه عیب است که شراره آتش محنت در خانهای انبیا افتاده اند و هر کدام که خواه و مرتبه و نعمت منزلت او بیشتر بوده بلا و محنت و مصیبت
او افزونتر بوده و هر که قرب او بمدرگاه الهی بیشتر است بلا و مشقت او زیاده حواله کرده اند و شاید شعله حسن هر که حبیب تقرب خود
اند بیش از راه و هر که در درگاه اله وجوه قرب اند از اشتکه هر کجا شاخ خوار بیند بجز بلا بر خیزد و هر طبایع بلا که گذاشته شود
ده ستاره رخشا بیش دارد و هر کجا خجر محنت از نیام و نیا منتشر کشند جان را باستقبال آن فرستد چنان شهر ذوق و مراجعه منبع ابتهاج و سرت
و منبع الارواح اوست ده که غرض از بیعت بدو وشی و فنا در او دید که با نواع بلا مبتلا و با صناعی محن بر سبیل تسلیت کفته اید و شر
درد و عوام و نبیه عاقبت هر که بر بلا و محنت صبر نکند روز میش که غلط کرده در محنت عاقبت هر که در بلاء و محنت الله نیابد
ارب محبت و استکه اگر افراد بلای گوناگون بدو متوجه شود هر زمان شوق محبتش زیاده گردد آورده اند که عمرو بن جموح نسبتا پیر شد بود
و مال بسیار داشت خواست که او را بر جمیع صدقه کند که موجب خشنودی حق تعالی شود و ثمر و صلوات او باشد بمنبع ابتهاج سرمدی و سرور ابدی
در عقبی از حضرت رسالت پرسید که یا رسول الله چه چیز را انفاق کنیم تا منتج رضای الهی و سبب بهجت نامتناهی باشد آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ
مَاذَا يُنْفِقُونَ می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند در راه خدا قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه انفاق میکنید
و اخراج مینمایید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَيْنِ پس از برای پدر و مادر است مراد از خیر مال منتفع به است چه اگر چه بی از و ترتب
ثواب از خیر میکوئید سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمده از آنکه اهتمام و ان بیشتر است چه نفقه معتبر باشد که
در محل خود واقع شود دیگر آنکه طلب بیان مصرف در سؤال مضمر بود و اگر چه مذکور نشده و اقتضا فرموده در ذکر خیر انفاق بر
اینکه هر جا نفقت من خیر متضمن ان شد و از جمله مصارف اهم آنست که انفاق مال کنند برای وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان
نزدیکتر وَالْيَتَامَى و برای بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسَاكِينِ و برای درویشان که چاره معاش
خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان یعنی مسافران درمانده وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از عمل صالح یا آنچه
نفقه میکنید از مال منتفع به بر هر کس که باشد فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ پس بدرستیکه خدای تعالی بآن نیکی عَلِيمٌ داناست و بر آن ثواب خواهد
داد بر طریق توجیه این آیه لا اثر میکند بر چیزیکه فرض زکوة منافی آن باشد تا منسوخ شده باشد از عبد الله مسعود مرویست که حضرت رسالت
صلعم فرمود که الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ أُمَّكَ وَأَبَاكَ وَأُخْتَكَ وَأَخَاكَ فَأَدْنَاكَ فَأَدْنَاكَ یعنی دست بر بن بهتر است از دست
زیرین و در انفاق ابتدا بخود کن بمادر و پدر و بعد از خواهر و برادر خود و هر کسی که نزدیکتر باشد بتو و خویشی بعد از او فرمود
صدقه بر درویش اجنبی یک صدقه است و بر خویشان دو صدقه یکی از برای صدقه و دیگری بجهت صله رحم و چون صدقه با قربت قرابت است و
اصل از که فوالدین ابتدا از اینجهة فرموده ابتدا بایشان کرد و بعد از آن بخویشان دیگر و از پیغمبر مرویست که صدقه در وقتی که محتاج دو کس
العرفان آورده که چون در اصول مقرر شده که خصوص سبب مخصص عام نمیشود پس حکم این آیه مختص بعمرو بن جموح نباشد بلکه عام باشد اما آیه
باید زکوة منسوخ نشده چنانکه بعضی گفته اند زیرا که منافی ندیده اجراء حکم این با وجود حکم زکوة چه بجا بر اشتمال این بر نفقه واجبه مثل
بر والدین بر شامل نفقه واجبه باشد بر ایشان اعم از آنکه از زکوة باشد یا غیر که از سهم غیر فقرا بود زیرا که سهم فقرا واجب النفقه
بود نمیتوان داد بلکه از سهمهای دیگر میتوان داد مانند سهم غرما و ابن سبیل و عاملین و غیر آن و یا از نذر بود و یا غیر جهت انفاق ماکول
و ملبوس بر ایشان زیاده بر قدر احتیاج و شامل نفقه مندوبه مانند اعطای صدقات مندوبه زیاده بر قدر حاجت ایشان اعم از آنکه
از اعطای مجهز نماید که در تحصیل علوم دینیه کوشند یا صرف نمایند در فعل عبادات مانند حج سنتی و زیارات ائمه و یا مؤونت ازدواج کنند
اگر صدقه مندوبه نداشته باشند زیرا که والدین را واجب نیست اعفاف و الدین و واجب نیست اعطاء مؤونت عیال ایشان بلکه سنت است پس
انفاق صدقه واجبه و مندوبه در تحت این مندرجست اعم از آنکه از سنت صدقات باشد یا از واجبات نفقات و یا صله ارحام و یا غیر آن و در
این شاد است با استحباب تخصیص و اینه در بعد از او فرموده که در این مقام سؤال اینجا ذکر کرده اند و از آن اینست که سؤال از منفق است و جواب





بمنفق علیهم بین ضطا توکید کرده باشد جواب آنست که این از باب معنا الطرست یعنی حمل کلام سائل بر غیر مطلوب او بجهت تنبیه بر آنکه این
اولیست با و دیا آنکه سؤال ایشان از مطلق انفاق بود بلکه از انفاق خالی بود که نافع باشد در آخرت و نافع و فضل سؤال عنه است پس جواب
واقع شد بلزوم فضل که آن انفاق است بر جماعه مذکوره و ابن جریح و اولیت آن و جمهور اول قد مجمع [illegible] کرده اند بو الدین [illegible] ام و حده
حبه هر چند که بالا [illegible] و قرابه با قربین اقارب معطی اند [illegible] کسانید که بدان نیاز باشند با اخا الزصغر و مساکین فقرا و ابن سبیل
منقطع بر دو [illegible] حسن آن نفقه تطوع است بر کسی که زکوة با وسوا [illegible] از زکوة [illegible] کسی را که اخذ زکوة او بر او جایز باشد پس این عام
است در زکوة مفروضه و تطوع و علما متفقند با آنکه جایز نیست دفع زکوة باب و ام و جد و جده و اولاد و اما نفقه والدین باجماع بر ولد
واجبست کاهی که فقیر باشند و ذوی رحم دیگر واجب النفقه نمیشوند نزد شافعی و بیش حنفی واجبست و تفصیل این مبحث در کتب
مبسوط فقه مسطور است و جماعتی گفتند که این آیت منسوخ است [illegible] متضمن امر است بصبر و جهاد در راه خدا و [illegible] این آیت حسن نفقه
در راه او و تعبد [illegible] باید که جهاد مصلحت دنیا و آخرت کسی است که بدان مامور شده و میفرماید که **کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ** نوشته شد
یعنی فرض کرده شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین **وَهُوَ** و حال آنکه قتال **کُرْهٌ لَکُمْ** کراهت داشته است یعنی مکروه هست مر طباع شما را و
شاقست بر نفس شما از روی کراهت چه خدا [illegible] بجهت ملکیه [illegible] و مقتضای طبع بشری است که تنفر باشد از هلاک نفس و اکراه مصدر
و کره بضم و فتح مصدر است که بجهت مبالغه [illegible] نعت شده و یا فعل است بمعنی مفعول باشد چون خبز **وَعَسَىٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا** و شاید
که مکروه دارید چیزی را بنفرة طبیعت خود **وَهُوَ** و حال آنکه آن چیز **خَیْرٌ لَکُمْ** به بود باشد مر شما را یعنی جمیع چیزها که تکلیف شما کرده اند
است و حال آنکه منافع مصالح شما و سبب فلاح شماست و غزو در جمله آنهاست پس شما مکروه میشمرید و حال آنکه خیر شما در آنست چه موجب
دنیا از ظفر و غنیمت و قهر بر اعدا و اعزاز دین و هم در آخرت بسبب شهادت و نعیم مخلد و درجات علیه در [illegible] برین **وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا**
شَیْئًا و شاید که دوست دارید چیزی را از روی کسالت ضعف و سستی طبع [illegible] که از آن منهی شده [illegible] نفس [illegible] دست داده [illegible]
از روی آنست **وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ** و حال آنکه بد است مر شما را یعنی منهی است [illegible] و ترک غزو از جمله آن [illegible] که در دنیا
موجب [illegible] و شکست و غلبه اعدا و در آخرت حرمان از ثواب غزو و درجه شهدا و موجب عذاب الیم و عقاب عظیم و ذکر عسی جهت آنست که نفس
چون مرتاض شود امر او منعکس میگردد یعنی کاره مکروهات [illegible] **وَاللَّهُ یَعْلَمُ** و خدا میداند آنچه خیر شما در آنست **وَأَنْتُمْ**
لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید [illegible] و این دلیل است بر آنکه احکام شرع تابع مصالح راجحه است و اگرچه مکلف عالم بمصالح آن نباشد
کنز العرفان در تفسیر این آیه گفته که کره بضم کاف و فتح آن مصدر است بمعنی مکروه مانند لفظ بمعنی ملفوظ مانند خبز بمعنی مخبوز [illegible]
خبز بضم خا اسم [illegible] مصدر و [illegible] بمعنی [illegible] دیگر آنکه قتال جهت آنست که برخلاف طبع است [illegible] فاعل آن مستحق ثواب بهشت و [illegible]
[illegible] باکراه [illegible] نسبت که نسبت شارع بمکلف مانند نسبت طبیب است بمریض چنانکه طبیب آنچه بمریض امر میکند
مکروه طبیعت او است [illegible] و هم چنین است حال شارع نسبت بنفس مکلف و لهذا تعلیل [illegible] بقوله والله
یعلم وانتم لا تعلمون و چون این معلوم گشت پس بدانکه در این آیه هر چند حکم است [illegible] قتال واجب علی الکفایه است بجهت آنکه [illegible]
از دو وجه [illegible] علی الاعیان [illegible] اجماع صحابه [illegible] و بجهت انتفاء [illegible] نزد بعضی واجب علی الاعیان است لقوله من
مات ولم یغز ولم یحدث به نفسه مات علی شعبة من نفاق و این حدیث دلالت بر مطلوب ایشان نمیکند و آنکه واجب علی الکفایه است
که واجب علی الاعیان [illegible] بحسب احوال مقتضیات [illegible] کسانی که قیام بقتال [illegible] کفایه [illegible] صاحب الامر [illegible]
آنکه بعضی برآنند که وجوب قتال مختص بصحابه [illegible] خطاب بایشان و این باطل است بجهت عموم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا و
قوله [illegible] و لقوله حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة و بجهت اجماع [illegible] ظاهر است [illegible] غنیمت و لذت
ظفر [illegible] ثواب [illegible] در تفسیر
ابو الفتوح مذکور است که از ابن عباس منقول است که گفت [illegible] خدا [illegible] ان الله [illegible]
خلقه [illegible]
یا رسول الله [illegible] عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم [illegible] لا اله الا الله
فلا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام والجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل
والاقدار یعنی [illegible] که اصل ایمان [illegible] ایشان از [illegible] که گوینده لا اله الا الله باشد [illegible] و بسا شود
او را [illegible]
[illegible]
[illegible] آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله در جمادی الاخر قبل از وقعه بدر بدو ماه [illegible] عبد الله بن جحش [illegible]
مهاجر امیر کرد و از جمله ایشان عامر بن ربیعه و واقد بن عبد الله و سعد [illegible] و عتبة بن غزوان و عکاشه [illegible] بودند و نامه نوشته
و گفت بسم الله [illegible]

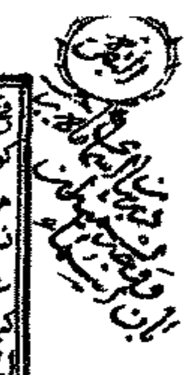


عمل کن و اکر بعضی از اصحاب تو ابا از آمدن کراهت داشته باشند ایشان را اکراه مکن عبدالله نامه را بستد چون دو منزل قطع مسافت نمود سر نامه را باز کشود در آنجا نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد یا عبدالله باید که با اصحاب خود به بطن نخله روی و آنجا فرود آئی و مراقب کاروان قریش نکاه داری و اخبار ایشان را تفحص نمائی عبدالله چون نامه مطالعه کرد گفت سمعا و طاعة پس اصحاب خود را از این قضیه واقف کردانید و کفت شما را بر آمدن اکراه نمیکنم هر که از شما آرزوی شهادت داشته باشد با من موافقت نماید و هر که اراده کند باز کردد ایشان کفتند سمعنا و اطعنا امر خدا و رسول او تا پس متوجه آن صوب شدند و در اثنای راه سعد وقاص و عتبة بن غزوان شتری که سوار بودند کم شد تا به طلب شتر رفتند ایشان را حضرت ادیب [illegible] بطن نخله آمدند و مقام نمودند و در آنجا قریب یا مد نکاه کردند کاروان قریش رسید عمرو بن حضرمی و حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله بن مغیره و نوفل بن عبدالله در میان ایشان بودند چون اصحاب رسول و ایشان را دیدند بترسیدند عبدالله بن جحش با اصحاب خود کفت که کاروان از شما ترسان شده اند یکی سر بتراشید تا تصور ایشان این باشد که شما معتمرید و ایمن شوند عکاشه را مفتاح داده سر او را بتراشیدند چون کاروانیان او را دیدند کفتند ایشان عمره آورده اند و از ایشان ایمن شدند فرود آمدند و اقوام عبدالله در اثنای آن عمرو بن حضرمی را بتیری بزدند و او کشته شد و او اول کسی بود از مشرکان که در اسلام کشته شد و عثمان و حکم را اسیر کردند و اول اسیر بودند در اسلام ایشان و نوفل از دست ایشان بگریخت و اتفاق افتاد که آن روز غره رجب بود و مظنه ایشان آن بود که سلخ جمادی الآخر است چون تمام ماه را شناختند هلال رجب بنظر ایشان در آمد و ملتبس شد چون از ایشان بپرسیدند ظن ایشان آن بود که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده القصه کاروان را برداشته به مدینه آمدند قریش کفتند که محمد استحلال ماه حرام کرده و اهل اسلام را تعییر نمودند و کفتند که صاحب شما ماه حرام را حلال کرده است و مجوس و یهود و نصاری تشنیع میکردند ماه حرام شکوه را بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم و بعبدالله بن جحش کفت من شما را امر نکرده بودم که در ماه حرام قتال کنید و کسی را مکشید و کاروان را اسیر مکنید عبدالله کفت یا رسول الله مظنه ما آن بود که آن روز سلخ جمادی الآخر باشد بعد از قتل و اسر ظن ما غالب شد که غره رجب بوده پس آن حضرت ایشان را و غنیمت را در کردید و عذر ایشان نپذیرفت و اصحاب سریه بترسیدند از این صورت تا دم کشته شدند بسبب بعضی تردد رسول صلی الله علیه و سلم آمدند و کفتند یا رسول الله ما را نمیتوانیم که از این ماجرا در قرآن چیزی نازل شود حق تعالی این آیت فرستاد که مشعر باشد بر قبول توبه ما و در اثنای آن اکابر قریش کتابتی بمسلمانان فرستادند و بر سبیل تشنیع و تبکیت سؤال کردند از قتال در ماه حرام حق سبحانه این آیه فرستاد که **یَسْأَلُونَکَ** میپرسند ترا **عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ** از ماه حرام **قِتَالٍ فِیهِ** مقاتله کردن در آن و بعضی کفته اند که قول او الشهر الحرام کویند که سائلان اهل اسلام بودند که بعد از تحریم در میان ایشان واقع شد بود استفتا کردند از قتال در اشهر حرم حق سبحانه فرمود که ای محمد **قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ** بکو که جنگ کردن در ماه حرام کناه بزرکست و نزد اکثر مفسران آنست که تحریم قتال در ماه حرام بوده و اخیر آن به آیه السیف منسوخ کشت یعنی قوله **قَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** و این نسخ خاص بعام است نزد بعضی منسوخ نیست و در منع جایز است بر حرمت قتال در اشهر حرم [illegible] قتال ابتدا با ایشان مبنی است بر اجماع امامیه بر آن است که تحریم آن منسوخ نشده و تحقیق این نقل از کلام صاحب کنز العرفان معلوم خواهد شد قوله **وَصَدٌّ** عطف است بر قتال یعنی بکو که باز داشتن مردمان **عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ** از راه خدا که اسلام است و آن چیزیست که موصل بعبادت خدا از طاعات **وَکُفْرٌ بِهِ** و ناکرویدن بخدا **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و باز داشتن مردمان از مسجد الحرام این عطف بر صد مضاف الیه است یعنی صد المسجد الحرام که قول ابن زید و [illegible] اکل امر یحسبین امرأ و نار توقد فی البلد نارا و مسجد نیست عطف او بر سبیل الله زیرا که عطف قوله و کفر به بر صد مانع است چه معهود نیست که شیء را عطف کنند بر موصول و مبدا از شیء دیکر را بعد از او و عطف کنند بر صلة او و آنچه صاحب کشاف تجویز کرده که قوله و المسجد الحرام عطف علی سبیل الله و نیز عطف بر ها به متصور نیست زیرا که عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار جایز نیست **وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ** و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر و اصحاب او **مِنْهُ** از مسجد و مراد مکه است که حرم مسجد است **أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ** خبر امور اربعه مذکوره است یعنی اینها چیزیست که مذکور شد بزرکتر است نزد خدا از قتل حضرمی و اسیر کردن آن دو کس که اصحاب سریه واقع شده بر سبیل خطا بوده و بر وجه ظن اینکه آن روز سلخ جمادی الآخر بوده نه آنکه با علم بغره رجب قتل و اسر سبب شده باشد و بعضی این حکم را از بعضی قوم شده و مواخذه ایشان را بر آن قضیه که از ایشان واقع شد در باب تجسس و تحقیق نکرده از دخول ماه حرام بوده یا نه و حاصل که اکبر خبر اشیا از بعضی مقدرست که ارکاب قریش است و زبده معنی آنکه این جنایتی که صادر است در اسلام و کفر و منع مردمان از مسجد الحرام و اخراج اهل آن از آن که از قریش صادر شده بزرکتر است نزد خدا از قتل مذکور که از سریه صادر شده و با کثر احد وجه مذکوره فوت مسابقت **وَالْفِتْنَةُ** و شرک بخدا یا آنچه کفار قریش مرتکب آن میشوند از اخراج و اشراک **أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ** بزرکتر است از قتل حضرمی که از سریه خطا واقع شده بر تعمد و اخطر و اشنع از آن **وَلَا یَزَالُونَ** و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد **یُقَاتِلُونَکُمْ** کارزار کنند با شما ای مومنان **حَتَّىٰ یَرُدُّوکُمْ** تا شما را باز کردانند **عَنْ دِینِکُمْ** از دین شما که اسلام است آن بجای است و دوام عداوت کفار بمومنان و عدم انفکاک ایشان از آن تا آنکه اهل ایمان از دین اسلام باز دارند حتی از برای تعلیل جمله شرطیه که بعد از او واقع شد چنانکه اعبدالله حتی ادخل الجنة یعنی همیشه مقاتله کنند با مومنان تا آنکه ارتداد ایشان نمایند از ایمان **إِنِ اسْتَطَاعُوا** اکر بتوانند ایشان قادر باشند بر آن ذکر این شرطیه جهت استبعاد استطاعت مومنانست و ایمان

استبعاد [illegible]



بانکه کفار اهل اسلام را در دین شوانند که از دین اسلام پس بجهت مبالغه اکتفا باستبعاد نکرده تهدید اهل اسلام می‌نمایند از ارتداد و منع بیا
کرد وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ و هر که برگردد از شما عَن دِينِهِ از دین خود و مرتد شود فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ یعنی در حالیکه کافر باشد
یعنی بر ردة باقی باشد تا بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای نافع ایشان یعنی ثوابی بران مترتب
نشود فِي الدُّنْيَا در این سرا بجهت بطلان ایمان که بجهت حیات باشند و فوات فواید نیکو که بر اسلام مترتب است چه ایشان را امان نماند و
استحقاق مال و زن و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ و در آن سرا بجهت آنکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ
النَّارِ یاران آتش و ملازمان وی‌اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید باشند که در آتش جاوید باشند و نمانند سابر کفر میرند و از احباط اعمال ...
وقوع ... خلاف ... که فاعل آن ... مستحق ثواب شود ... ایشان مستحق ثواب شده باشد ... اعمال در حق ... باطل کنند ...
... قائم شده ... احتیاط ... چون ... فرع ... و عدم رسوخ ایمان ...
مسلم ... اعمال ... ترتب ثواب بر اعمال صالحه متفرع است ... صحت اعتقاد و دوام
... حبط عمل اهل ارتداد ... که حق سبحانه بعد از ارتداد ... ایشان ... اعمال ...
باشند قبل از ظهور ارتداد و نفاق ... بعد از ... مؤمن ... مسلم ... اجماع ...
در آخرت ... دخول بهشت ... ایمان ... کفر ... مؤمن مرتد ... باطل ...
قبول از عمل باشد ... صاحب کنز ... اسباب نزول ... سبب ...
... ابن عباس ... عبدالله بن جحش ... غنایم ... اخراج خمس ...
بود در اسلام ... غنایم ... اخراج خمس ... مذکور ... غنیمت ...
کرده که ... حکم ... ایمان ... شهید شد و
عثمان بن عبدالله ... کافر ... حکم ...
... حکم ... اطلاق ... عبدالله ... معتقد ...
... اطلاق ... اکثر ...
در اثبات ... ثواب ... حرام ... قتال ...
... تعظیم ... قصد
... سبیل الله و کافر ... اخراج ... مسجد الحرام ...
... کفر ... مسلمانان ...
... اهل ایمان ... استطاعوا استطاعت ...
... حکم ... مرتد ... باطل ...
... ایمان ... استحقاق ثواب ...
... ایشان ...
... إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ... رسول ... وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا ... وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... عبدالله بن جحش ...
أُولَٰئِكَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ...
... اعمال ... رحمت ...
... مغفرت ...
... ایمان ...
... ثواب ایمان ...
... لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ...
... إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ...
...
... ایمان ...
امید دارد ... مغفرت ... وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ... مؤمنان ...
احتیاط ... رَّحِيمٌ مهربان ... ثواب ...
کرده ... مستقل ... مؤمنان ...



فتح او متنا نا چار باشد که دفع ایشان کند و با خوف هم قرین بود و بدانکه جمهور ماه حرام گویند جهت آنکه قتال در او حرامست و ماه رجب مفصل الاسنه نیز
گویند زیرا که عرب در این ماه سنانها از نیزها بکشیدندی و تسمیه او برجب جهت آنست که اشتقاق او از ترجیب است بمعنی تعظیم چون عرب تعظیم
حرمت این ماه کردندی او را بجهت این اسم رجب مسمی شد و بجهت مبالغه در تعظیم حرمت او را رجب المرجب میگویند و اصم نیز گویند جهت آنکه در او قعقعه سلاح
نشنوند و اصب نیز خوانند بنا بر آنکه حق تعالی در این ماه رحمت خود را بر بندگان میریزد زیرا که از صب یعنی ریختن اشتقاق کرده اند که چون این آیت نازل
شد عبد الله بن جحش نامه نوشت بمسلمانان اهل مکه و فدا از وجه کرد که اگر مشرکان شما را تعییر کنند باجراء مرضیان رشد شما نیز ایشانرا تعییر
کنید بکفر و منع رسول از خروج و اداء مکه و بعد از ذکر قتال بیان حکمی دیگر از احکام شرع میکند بقوله **يَسْأَلُونَكَ** میپرسند ترا ای محمد **عَنِ**
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تعاطی خمر و قمار یعنی از شرب و لعب و مباشرت قمار آورده اند که جمعی از اصحاب نزد رسول آمده گفتند یا رسول الله افتنا
فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مالست حق تعالی فرمود **قُلْ**
بگو ای محمد **فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ** در این هر دو گناهی بزرگ است چه هر دو مؤدی اند بارتکاب امور و ارتکاب محظور **وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ** و منفعتها
و مردمانرا منافع خمر آنست چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت و دفع فضلات و با خلق چون تواضع متکبر و
سخاوت ممسک و جرأت بددلان یا مالی چون سود فراوان به بیع و شراء او و فواید میسر کسب مال است بی رنج و سبب طرب و التذاذ و توسعه بر
درویشان چنانچه رسم جاهلیت بود [illegible] منکر شده اند [illegible] و گفته که اثم کبیر اشتغال با آنها است و منافع للناس [illegible]
آنها **وَإِثْمُهُمَا** و گناه خمر و قمار **أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا** بزرگتر است از نفع آنها یعنی مفاسدی که از آنها ناشی میشود اعظم است از منافعی که
متوقعست از آنها و لهذا محرم شد [illegible] مفسده چون [illegible] بر مصلحت مقتضی تحریم [illegible] یا از روی عقوبات الهی است که [illegible] دوزخ
[illegible] چنانکه تفصیل این بیاید [illegible] و اصل الخمر مصدر خمره است یعنی ستره و تسمیه عصیر عنب [illegible]
[illegible] عقل میکند [illegible] ستر عقل میکند [illegible] و کثیر از خمر [illegible] سکر آرد
حرامست [illegible] ولکن [illegible] ابو حنیفه [illegible] طبیخ [illegible] تا آنکه ثلثان از [illegible]
[illegible] سکر [illegible] کل شراب اسکر کثیره فقلیله حرام [illegible]
چون [illegible] قمار [illegible] جمیع
[illegible] جمیع [illegible] احادیث صحیحه [illegible] ائمه معصومین صلوات الله علیهم
منقولست [illegible] اکثر مفسران گفته اند [illegible] و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا و شرب
از [illegible] یا رسول الله افتنا فی الخمر والمیسر فانهما مذهبة للعقل مسلبة للمال حق
تعالی [illegible] فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما [illegible] ارتکاب [illegible]
روزی عبد الله بن عوف طعام [illegible] و خمر [illegible] از شام [illegible]
[illegible] قل یا ایها الکافرون [illegible] لا اعبد ما تعبدون
وانتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد [illegible] یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون [illegible] نماز [illegible]
موجب اثم [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] سعد [illegible]
سعد شعری خواند [illegible] سعد [illegible] رسول [illegible]
[illegible] اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا [illegible] انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس [illegible] فهل انتم منتهون عمر گفت انتهینا
یا رب [illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
هذا استفعاکم [illegible] حرام بوده [illegible]
[illegible] فیهما اثم کبیر [illegible]
[illegible] لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری [illegible] انما الخمر [illegible]



از براى اصل حرمت او و از ابى عبد الله عليه السلام مرويست كه مردى از اهل شام خدمت عبد الله عمر آمد و او را گفت با من خبر ده از خمر و از باب خمر
مسكر شنيدم كه گفت از رسول صلعم شنيدم كه فرمود كه والذى بعثنى بالحق نبيا كه شراب خمر بجويد هر كس كه او يك شربت از شراب مسكر بخورد
چهل روز حق تعالى نماز او را قبول نكند و اما اگر توبه كند مقبول باشد و اگر سه شربت بخورد تا چهل روز نماز و توبه مقبول نباشد و واجب
شود بر خدا كه او را در عين الخبال بچشاند گفتند يا رسول الله و عين الخبال چيست گفت چرك و خون و زهر دوزخيان كه از شكم زنان بدكار
او در وادى باشد از دوزخ كه سعت او از مشرق تا مغرب و در آن وادى موجى ... و از آن پس از آن بعد از آن رسول صلعم فرمود
اعدا اينكه مرا بر اين بخلق فرستاد كه شارب الخمر در قيامت سياه روى باشد و در چشم باشد لبهاى او در هن باز افتاده و آب از دهنش بر روى خلايق
چون هيبت او بنگرند او را مشغول گردند و هر خونابه تشنه ... در قبر تشنه باشد و در قيامت تشنه محشور شود و هر ايشان را بانک كنند
و بعد از هزار سال او را از وادى ... در دوزخ چون شاخ ... برانند و بر آن شود و دندانهاى ... وى افتد حتى ...
بيرون آيد و چون باز خورد همچنين ... باشد از الاف و احشاء فروافتد و از امير المؤمنين عليه السلام مرويست كه فرمود لو ان قطرة من خمر
... فكانما اذن عليها ... ثم حق ... الكلام ام يعنى اگر قطره خمر در چاهى افتد در آن موضع مناره ...
... و اگر ... آن از ... باشد ... آب ... سنه منقول
است كه كل مسكر حرام و انه لعن الخمر و عاصرها و معتصرها و بايعها و مشتريها و ساقيها و آكل ثمنها و حاملها و المحمول اليه و شاربها
يعنى هر مستى آورنده حرامست و حق تعالى لعن كرده است خمر را و فشارنده او را و فشار داده او را و فروشنده او را و خرنده او را و ساقى او را
و خورنده بهاى او را و برنده او را و آنكه بسوى او برند ... فرموده كه شارب الخمر كعابد الوثن است ... شراب
فانه ... از ... ماثور است كه ... مكنند ... الصلوة
دوم مانع الزكوة سيم اكل الربا چهارم قاطع الرحم پنجم شارب الخمر ششم اكل السحت هفتم نمام هشتم ... نهم ... دهم ...
... و بعد از ... باشد ... باشد ... مغرب ...
باشد ... اول تارك الصلوة اگر چه ... باشد دوم مانع الزكوة
اگر چه يك حبه باشد سيم شارب الخمر اگر چه يك قطره باشد چهارم اكل الربا اگر چه يك لقمه باشد پنجم عاق الوالدين اگر چه يك كلمه باشد ششم ... در مسجد
دراز ... دنيا ... بعد از ... جهنم ...
شده اما ... در كنز العرفان آورده كه محققان گفته‌اند كه ممكن است ... حلال ...
... اما ... فرموده كه ... صفت ... سكر ... اول ...
... حلال ... و اگر ... حرام ... اسلام ...
پس در اول اسلام حلال بوده باشد ... انما الخمر ... اصحاب ...
است كه جائز است در شرع و اما ... فرموده كه ... آيت ... از كتاب ... قوله تعالى ...
و مع ذلك ... و اما ... در ... صلوة ... و جوب ...
مستلزم تحريم ... مستلزم ... و اما ...
تفصيل ... علم الهدى ... فرموده ...
و هى قوله فى الاعراف قل انما حرم ربى الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغى بغير الحق ... خمر است لقول الشاعر شربت الاثم حتى
ضل عقلى كذاك الاثم يفعل بالعقول ... و بعد از ...
و فقهاء ... حلال ... باجماع ... صلوات الله عليهم و ... الخبائث ...
... جميع ... لعب ... شطرنج و بعضى
جوز و امثال ... ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و قتاده و حسن ... امير المؤمنين عليه السلام ...
... شطرنج ... ما هذه التماثيل التى انتم لها عاكفون ...
موضعى ... و اگر ... كشاف
از امير المؤمنين عليه السلام ... النرد و الشطرنج من الميسر ... الكعبتين المشومتين ...
... العجم ... شطرنج ... اهل عجم است ...
اول ... رسول الله ...
اما ... وَيَسْئَلُونَكَ سؤال ميكنند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ ...
از انفاق ... قُلِ الْعَفْوَ بگو يا محمد ...
... الارض ... شمار

ميكند كه ايمان ندارند و بخداى كه ايمان ندارد و كافر بميرد

همزاد ...



قال الشاعر خذي العفو مني تستديمي مودتي ولا تنطقي في سورتي حين اغضب از جابر مرویست که مردی نزد رسول آمد بمقدار طلا بشکل
مرغی در دست داشت واز بعضی غنایم باو رسیده بود گفت یا رسول الله خذها مني صدقة این را از من بستان که صدقه است وغیر از این چیزی ندارم
آن حضرت از او اعراض فرمود مرد از یکطرف دیگر آمد وهمین گفت ورسول از او اعراض نمود تا بار سیم حضرت آنرا گرفت وبر او زد که اگر باو رسیدی مجروح شدی
و فرمود که یکی از شما هست که هرچه دارد بیاورد که صدقه کند بعد از آن بنشیند و دست پیش مردم دراز کند ثم یاتی احدکم بماله کله یتصدق به ویجلس
یتکفف الناس انما الصدقة عن ظهر غنی یعنی یکی از شما میاید با همه مال خود و صدقه میکند بعد از آن در سر راه می نشیند و دست پیش مردم دراز
میکند از ایشان گدائی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود پس ابتدا بعیال خود کنید و آنچه از ایشان فاضل آید از آن صدقه کنید
بدانکه علما را در عفو خلافست ابن عباس و قتاده گفته اند که ما فضل عن الاهل والعیال او الفضل عن الغنی وحسن و عطا گفته اند
که العفو هو الوسط من غير اسراف ولا اقتار و این قول از ابی عبد الله علیه السلام ماثور است و سدی بر آنست که عفو آنچه بیشتر از قوت فاضل
آید و این مروی است از قوم و بعد از آن فرموده که این منسوخ است بآیه زکوة و بعضی دیگر گفته اند که مراد بیان افضل است و افضل آن بود که از دو حده
کرد و اینجا چند فایده است یکی آنکه کلام مشابه است که العفو هو الوسط من غیر اسراف ولا اقتار دلالت میکند بر التزام باوساط در همه انفاق خواه
در واجب باشد و خواه در صدقه و غیر آن و اسلم طریق سلامتیست از افراط و تفریط و یقین در کلام باقی است هو ما فضل عن قوت السنة
دلالت میکند بر استحباب صدقه با آنچه فاضل باشد بر قوت و باز اخبار کثیره و ترغیبات عظیمه وارد شده حتی که امام زین العابدین فاضل کسوه
خود را تصدق مینمود سیم کلام ابن عباس و قتاده دلالت میکند بر کراهت صدقه با آنچه بر توسعه عیال نباشد ولهذا قال علیه السلام لا صدقة وذو رحم
محتاج و بر کراهت انجه غنی باقی نماند بعد از آن و تبیانش آنکه صدقه حرام میشود اگر راجع باعدام مضطر باشد متصدق را کسبی نباشد
خصوصا اگر عیال و ذریه مذکور را از سیعر محمول است بر آنچه مود به باضرار که ممنوعست عقلا و شرعا کما قال علیه السلام لا ضرر ولا اضرار فی
الاسلام چهارم آنکه قول رابع دلالت میکند بر آنکه مستحب است صدقه بمال الفقید و شبهی و لهذا منقول است که امام حسن قد سیما متصدق منقرض
سبیلی را او بر سند فرمود انی احبه وقد قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بدرستیکه من دوست میدارم حق
تعالی فرموده که ابدا دوست نمیدارد انفاق کنید کذلک همچنانکه احکام انفاق و غیره بیان کرد یبین الله لکم بیان میکند برشما
منکر از تجنا بر اشما الآیات نشانها واز در مرضیه خود را یا مثل آنچه تبیین فرموده که عفو اصلح است از جهت آن یا آنچه لعلکم
تتفکرون تا شاید که تفکر کنید و دلایل و احکام فی الدنیا والآخرة در کار دنیا و آخرت یعنی در امور دنیا و آخرت چیزی که
اصلح و انفع باشد مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما شود و سبب نفع شما نگردد در دنیا مضرت از اکثر از نفع از باشد وباقی در دنیا منتهی
آخرت و باقی است و دوام است هیچ مسلمی که تفکر کند در دنیا و آخرت داند که اینها فانی و آخرت باقیست کما قال الغازی اصحابه علی اهل الله بدان
کاف کذلک در محل نصب است که صفت مصدر محذوف است ای تبیینا مثل هذا التبیین و توحید علامت خطاب در کذلک با جمع خطاب بعد
از آن یا بر اراده جمیع است یا بر تاویل قبیل یعنی خطاب در کذلک برسول باشد و در لکم از حضرت و مومنان یا بنوعی از انفاق باشد از او
جمع در اسباب نزول آورده که چون هذه الآیه نازل شد ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما الخ وایه ولا تقربوا مال الیتیم الا
بالتی هی احسن فرود آمد اموال ایتام را جدا کردند و در معامله ایشان تصرف منکر شدند بجهت آن بر خود نخواستند که از نفقه ایتام ایشان را کناره کردند
صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند این آیه نازل شد که ویسئلونک و میپرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معاشرت با یتامی قل اصلاح
لهم بگو صلاح و در حال ایشان و مخالطت ایشان خیر بهتر است از اجتناب از ایشان و ترک ایشان بعضی گفته اند که جمع طعام ایتام جدا
کرده بود و در آن تصرف نمیکردند و طعام ایشان را از طعام خود عزل کردند و با ایشان اکل و شرب نمیکردند و از ملبوس با ایشان احتراز کردند
و چنین نوع دراه مخالطت با ایشان نمیشدند چون حق تعالی فرمود که اصلاح حال ایشان کنید وان تخالطوهم و اگر مخالطت کنید با ایشان
خود با طعام ایشان را خلط کنید و در خوردن با ایشان شریک شوید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین و از حیثیت مخالطت
ایشان برادران شمااند پس برادران اینست که تا باید که مخالطت نماید و گوینده مراد بمخالطت مصاهرت است والله یعلم المفسد
خدا میداند که کدام کننده مال یتیم را من المصلح از اصلاح کننده آن هر یک را جزا دهد که مخالطت با یتام بجهت اصلاح نباشد یعنی
حق سبحانه حال او میداند و مجازات او خواهد داد از ثواب و عقاب پس بجهت صلاح یتیم اموال ایتام مرد از تصرف کنید مراعی
احوال و منافع ایشان را خواهد ولو شاء الله و اگر خواستی خدا لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی در کار هر شما سنگ
کردی بآنکه مخالطت با یتیم را حرام کردی اعنات مشتق از عنت است یعنی مشقت و مفعول شاء محذوف است و تقدیر این است ولو شاء اعناتکم
لاعنتکم یعنی اگر خواستی در رنج انداختن شما را هر آینه شما را در مشقت انداختی ان الله عزیز بدرستیکه خدا غالب است
و قادر بر اعنات حکیم دانا با آنچه مقتضی حکمت است از تسلیع طاعت و ترک اعنات از ابن عباس بروایت عطیه منقول است که سبب نزول
این آیه آن بود که عرب را در جاهلیت کار یتیم عظیم داشتند و مال او را در داشتند و با او هم اکل و مخالطت نکردند و اکراه داشتند
چون در اول اسلام نیز بر او ندنشستند بعد ازان مسلمانان او را داخل نفرمودند و چون در اسلام در این جماعت ایتام را از رسول استفسار کردند این آیه
آمد حکم مخالطت ایشان نازل شد و قول ولو شاء الله لاعنتکم دلیل است بر بطلان قول مجبره زیرا که فرموده که حق تعالی اعنات ایشان نخواسته

دو دهم

دیچه ۲

[illegible] وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ [illegible] حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ [illegible]

[illegible] وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ [illegible] خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ [illegible] وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ [illegible]

[illegible] وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ [illegible] حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا [illegible]

[illegible] وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ [illegible] خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ [illegible] وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ [illegible] أُولَٰئِكَ [illegible] يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ يَدْعُو [illegible] أَوْلِيَاءُ اللَّهِ [illegible] إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ [illegible]

[illegible] بِإِذْنِهِ [illegible] وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ [illegible] لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ [illegible]

[illegible] بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ [illegible]



اذا آتیتموهنّ اجورهنّ بگفته که مهورهنّ یعنی عوض متعه مسمّی است باجر کقوله فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ اجورهنّ و در این نظر
اما اولا بنابر آنکه این آیه منسوخ شده بقوله و لا تمسکوا بعصم الکوافر چنانکه نقل از ابو علی رضی روایت کرده و ثانیا که این آیه آخر قرآن
باشد و نزول بعضی بعد عدم نزول ناسخ قاطع بر آن و بر تقدیر تسلیم نمیتوان نمود که اکثر آن آخر قرآن باشد و نزول آن همراه و این آیه واضح کرده
باشند با نسخ بعد از نسخ آن پس از قبیل آن باشد که منسوخ التلاوه است نه منسوخ الحکم مانند آیه عده وفات بحول و اما ثانیا بنا
که مسلم نمیداریم که لازم این بر متعه چه مطلق مهر را اجر میگویند بقوله علی ان تاجرنی ثمانی حجج و ممکن است جواب از این هر دو دلیل اما اول
بنابر آنکه این آیه چه فایده استقطاع در آخر فایده مشهور است و قرار احکام از جمله آن بر این میکند بنا بر آنکه اصل عدم نسخ است و اما ثانیا
که اشتراط اعطای مهور در حلیت متعه بجهت عدم اشتراط این در عقد دایم الا انسب که احوج تحریم کتابیات نسبت بحال احیا مطلقا
بجهت چند جهت یکی آنکه کتابیات مشرکانند و نکاح هیچکدام از مشرکات حلال نیست و تقدیر این مقدمه معلوم شد دوم آنکه زن کتابیه
تواد نیست و در مهر و غیر تواد هست پس هیچکدام از کتابیه و حربیه باشد اما صغری لقوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر
یوادّون من حادّ الله و رسوله و کتابیه محاده است و اما کبری فلقوله و جعل بینکم موده و رحمه سیم آنکه کتابیه کافره است و هیچکدام از کافر
ذات عصمت نیست اما صغری ظاهر است و اما کبری لقوله تعالی و لا تمسکوا بعصم الکوافر و نکاح عصمت است و این ظاهر است اما در حال اضطرار
که از حصول مشقت بسبب ترک نکاح و خوف وقوع در عنت پس جایز باشد متعه کردن کتابیه و این آیه محمول است بر این پس مخصص باشد هم چنانکه

محمول آیه

گذشت و هم چنین مخصص دو آیه مذکوره با آنکه وقتا نکه ملک یمین با ایشان صحیح متعارف است بجواز من ضرورت اما در حال اختیار حکم او صحیح عقد
است و منع در فقهاء خاصه منقول اند بر اباحه کتابیات مطلقا و در این مقام چند فایده است اول آنکه گفته که این آیت جواز نکاح امه مطلقا
بدون شرط عدم طول و خشیه عنت و در قول او نظر است زیرا که مطلق محمول است مقید با معاصره هم چنانکه در اصول مقرر است دوم آنکه در
این اشارت است باشتراط ایمان در نکاح بجهت دو وجه یکی قوله و لأمه مؤمنه و لعبد مؤمن دوم تعلیل از قوله اولئک یدعون الی النار و شبهه نیست

مسئله ...

که مخالف از این است بنابر این نکاح و انکاح حرام نباشد لکن چون مراه منعقده العقل است بر غیر الا انفعال اجابت است که مؤمن نکاح کند امراه
مخالفه را نه عکس و لهذا گفته اند که المراه تاخذ من دین بعلها سیم آنکه در تعلیل بقوله اولئک یدعون الی النار اشاره است بآنکه نکاح
مشرکه و مشرکات که ... است مستلزم اراده دوام انست و تصمیم نیت بآن اضرار حرام آنکه ... مفید تحریم
است لیکن مستلزم فساد عقد نیست بجهت آنکه نهی در غیر عبادت مفسد آن نیست و جواب آن این است که در اصول مقرر شده که نهی در معاملات
اگر راجع باشد بآن اجزاء با لازم مفید فساد است مانند بیع حصاه و ملاقیح و در اینجا چون که اگر نکاح حقیقت در عقد است ...
یا مشترک بین هر دو حقیقت ... یا اللازم پس مفید فساد باشد و هو المطلوب چهارم آنکه خلافی نیست در آنکه زن چون اسلام آورد بر نکاح خود باقی
است پس تخصیص عموم و لا تنکحوا المشرکات و لا تمسکوا بعصم الکوافر باشد باجماع و بعض حدیث اگر گویند که خیر در کریمه خیر من مشرکه و خیر من
مشرک افعل تفضیل است که مستلزم مشارکت پس مفید زیاده خیریه نکاح مؤمنه و انکاح مؤمن باشد پس بخلاف مؤمن و مؤمنه که مشرک و
مشرکه است خیریه با آنکه اگر نکاح ایشان فاسد باشد خیریه از آن منفی خواهد بود گوئیم خیریه نکاح و انکاح مؤمن با ایشان باعتبار عقد و فساد
نیست بلکه چون خیال حسن و جمال بود اعتقاد نکاح و انکاح ایشان خیریت است اند پس انها در مطلق خیریه تنبیه اند که نکاح مؤمنین اند لیکن بیشتر

خیریه مسائل

اعظم است زیرا که امور حقیقیه ... است و همین ایشان ... صیغه افعل تفضیل ... که در قوله و لو اعجبکم اشارت است که
قصد ما را ... در نکاح و تفصیل مسائل این مبحث در کتب مبسوطه فقه مسطور است آورده اند که اهل جاهلیت بر طریقه یهود و مجوس سلوک نموده
در حال حیض ... از ایشان ... با ایشان حرام داشتند ... ایشان ...
مشابه بودند بعد نصاری بر عکس در این حال با ایشان ...
ابو دحداح ... تا نام صحابه که گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان چگونه سلوک کنیم این آیه نازل شد که **و یسألونک**
و می پرسند ترا **عن المحیض** از حیض ...
در اوقات متفرقه باشد و ثلث اخیر ...
حیضا و محیضا و مجاضا ... اصل که حق سبحانه میفرماید که ای محمد ...
کنند **قل هو** بگو تو که حیض **اذی** مستقذر ... پلید است و نفس مرا از آن نفرت باشد و از آن متاذی گردد **فاعتزلوا النساء**
پس کناره کنید ... یعنی دور شوید از زنان یعنی از ایشان **فی المحیض** در حال حیض ... از جماع ... مراد اعتزال است از جماع ...
و مخالطه نمایند لقوله ع انما امرتم ان تعتزلوا النساء ... اذا حضن و لم یأمرکم باخراجهن من البیوت کفعل الاعاجم یعنی ...
مامور شده اید که اعتزال کنید از زنان بجهت مجامعه در وقتیکه حایض باشند و مامور نشده اید که ایشان را از خانهای خود بیرون کنید هم چنانکه
بعضی از اهل عجم میکنند و این افضل است میان افراط یهود و تفریط نصاری و مدت حیض ... مرتبه است و حکم ... اعتزال است از آنکه
علت بعد از آن تاکید حکم مذکور و بیان غایت آن میفرماید که **و لا تقربوهنّ** و نزدیک شوید بدیشان از جهت مجامعه **حتی یطهرن**
تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و حفص و حمزه و کسائی یطهرن میخوانند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم ایشان

منقطع



منقطع گردد و این قول شافعی است دوم قول حنفی و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و قبل از آن مکروه است و بعضی
ازین بعد از وضو کردن خواهند شد فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند یا فرج را بشویند فَأْتُوهُنَّ پس بیائید بدیشان مِنْ
حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از جائی که فرموده است خدا شما را و حلال ساخته در زمان مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که دوست دارد
خدا توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست میدارد پاکیزگان را از منهیات و از اقذار و احداث و اقذار مثل مجامعت در حال حیض
کنز العرفان رحمه الله بالغفران در تفسیر آیه مذکوره که محیض مصدر است چون مجیء و مبیت و اسم زمان و اسم مکان و محیض اول ...
و زمان نیست بلکه مصدر است ... بقوله هو اذی ای مستقذر و محیض ثانی احتمال دارد که مصدر باشد بر تقدیر مضاف ای زمان الحیض
و یا اسم زمان و مکان باشد بدون احتیاج بتقدیر و قوله و لا تقربوهن ... معنی لا تجامعوهن است و عرف شرع ... حتی یطهرن ...
[illegible] است یعنی ... من الدم و حیث امرکم مکان است ... حکم است ... انکه حیض نجس است لقوله اذی و
اجماع اهل علم بر آنست ... نجس باشد ... لقوله هو اذی ...
... ظاهر ... و بعد از ... و صفان ... الفاظ غلظه
نجاست ... فلیل و کثیر ... غلظه ... نجاسه مغلظه
باشد ... دم حیض ... موجبه غسلست ... متعلق ... غسل است ... حیض که ...
عسل واجب ... و اکثر ... روز است و حنفی ... نزد شافعی اقل ... یکشبانروز و اکثر پانزده ... ایام
وجوب اعتزال از زنان ... مجامعت ایشان ... مخصوص است ... و جوب ... اجماع ...
حیض ... حکم ... اعتزال ... محمد بن حسن ... اعتزال ...
چنانکه مذهب ... نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و شافعی وجوب اعتزال ... کرد که اهل جاهلیت ...
و ... مساکنت با زنان حائض ... ایشان اعتزال
نمودند ... اعراب ... رسول الله ... حائض ... اهل بیت ...
از ... امرکم ان تعتزلوا جماعهن اذا حضن و لم
امرکم باخراجهن ... الاعاجم و چون ... منکر ... ایشان ...
در جمیع ... اهل ... الامر ... اعتزال ... انکه غسل
کند ... فاذا تطهرن فاتوهن ...
تا ... ابو حنیفه جمع بین القرائتین ... وطی ... اکثر
حیض ... انقطاع ... غسل مکروه ... انقطاع ... بعد از غسل ... و بعضی از صحابه
... یتطهرن ... بمعنی ... الطعام که
بمعنی طعم ... فاتوهن من حیث امرکم الله ... مطلقا ... وجوب باشد
اکر ... انقطاع و غسل ... باشد
... امرکم الله ... عباس
گفته که معنی ... حیض است یعنی ... من
حیث الطهر ... بعنی ... من قبل النکاح ... من قبل الفجور ...
دخل کنید از قبل إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ عن الذنوب و يحب المتطهرين عن النجاسات الظاهرة و گویند
التوابین من الکبائر و المتطهرین من الصغائر ... حیض ... استحلال وطی ...
با علم ... کفر ... درهم ... حیض ... دینار ... درهم
حرام ... احکام ... فقهیه ...
حائض ... مباشرت ... حیض ...
... نِسَاؤُكُمْ
حَرْثٌ لَكُمْ زنان شما موضع کشت شما اند ... فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت خود أَنَّى شِئْتُمْ
... عبد الله عباس ... رسول الله ... رسول
الله هلکت و اهلکت ... رسول ...
... زنان ...
... علمای امامیه گویند

کهٔ خدا این ولا لنسب بجواز وطی بود برا اما بوجه کراهت بنحو تعبر و اکثر علما فقهای بر منع آن رفته اند و مالک باجازهٔ این و فتوی کفته که ما ادرکت
احدا اقتدی به بدینی یشک فی ان وطی المرأة فی دبرها حلال و بعد از آن این آیه را تلاوت نمود و اصحاب ما نیز در این مسئله دو قول نقل کرده اند
و این قول علمای عامه است که فرمود قال النبی محاش النساء علی امتی حرام و دوم حلال و ابن بابویه از عبد الله بن ابی یعفور است در صحیح از حضرت صادق
علیه السلام که گفت سألته عن الرجل یاتی المرأة فی دبرها پرسیدم از مردی که اتیان نماید زن را در دبر فرمود لا باس هیچ باکی نیست و ابن بابویه اکثر اصحاب
فاستدلال و احتجاج کرده اند بدین آیه که اینجا این معنی دارد که بمعنی لفظ انی از برای مکان است فاتوا حرثکم انی شئتم ای من این شئتم ای فی ای موضع
شئتم اگر گویند این محمول است بر قبل که موضع حرث است زیرا که نهی صحیح است که حرث اسم قبل باشد و اما اگر اسم نسا باشد پس هیچ
قبل نباشد و حکم نیز اسم قبل توانند بود و نیز حال آنکه اگر بر این حمل کنند لازم آید که تخصیص بغیر دلیل لازم آید و این حرام باشد و هیچ کس قائل بدین
نیست و نیز قول هؤلاء بناتی هن اطهر لکم و نیز استدلال بر این است که لوط علیه السلام بود بدفع قوم خود از دبر زنان بدان منع نیز باشد
با این عبارت قول اتاتون الذکران من العالمین و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم و در این صورت نظر است چه آنکه خدا انکار
عزایم ایشان نباشد با استغنا بنسا از ذکران زیرا که قضای وطر بنسا اخص اصل مشتهی است و اگر چه مماثل آن نباشد چنانکه میگویند استغنی
بالحلال عن الحرام و نیز بدین شرع ما نیست و شرع نیز ما جنب باشد و نیز قول حق و الذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما
ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین و نیز استدلال است که ترک حفظ فروج مطلقا بعد از ازواج را استثنا فرموده پس ساقط باشد
حفظ از فرج مطلقا و دیگر اینکه آن منفعتی است که نفس بدان میل دارد و عار نیست نه مانع عقلی و شرعی پس مباح باشد اما اولی آن است که مفروض
است و اما ثانی فظاهر است و اما اینکه مانع عقلی نباشد و اما مانع شرعی پس بعد از این مذکور خواهد شد و جواب از مانع و خلاصه آنکه قائل تحریم
احتجاج کرده اند بقوله فاتوهن من حیث امرکم الله چه مأمور بودن مؤمن است به آیه اتیان ایشان و بدین قول که لا ینظر الله الی رجل جامع
امرأة فی دبرها و نیز ابن حزیمه روایت کرده ان الله لا یستحیی من الحق قالها ثلثا لا تاتوا النساء فی ادبارهن و جواب آیه این است که لازم
بموضع نزاع چه مراد با امر اباحت است مکروه و مباحیت نیز تقیید باین است که من حیث امرکم الله اگر گویند امر حقیقت در وجوب است گوئیم امر مأمور
به بعد قبلیت است لازم بر منع نماید چه دیگر منکند منع للمنکوحه که این امر ترک اقامه استمتاع و واجب است که بعد طهارت وطی کنند و نیز بجهت
آنکه مباحات امور دیگر امر است پس گوییم عمر را پیش کرده و نیز بجهت کذب و تا انکه لازم است از حدیث ابوهریره نیز اگر چنانچه
که عدم نظر حقیر گراهیت را باشد و خبر حزیمه خبر واحد است و منع للمعارضه است با خبار کثیره از طریق اهل البیت علیهم السلام و مجمع البیان این است که
تا لالستدلال کرده مقول ابی سلمه بر جواز اتیان زنان در دبر و ابن قول ناقد نافع نیز روایت کرده است مرفوع با بن عمر و زید بن اسلم از محمد
نقل میکند و معظم فقها عامه در این ما الفقر بمنع آن نموده اند و کفته اند که حرث نامیده نشده مگر بقبل پس وطی در موضعی جایز باشد که نسل متوقع باشد
و این مذهب منقول است و جواب آن این است که زنان اگر چه حرث باشند لکن وطی ایشان در غیر موضع حرث بلا خلاف جایز است مانند وطی بین الفخذین
وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ و نیز پیش فرستید برای نفسهای خود یعنی طلب ثواب کنید که از برای شما ذخیره است یعنی کسب عمل صالح کنید تا سبب
از ثواب الهی شوید و یا طلب ولد کنید چه قدمنا ولد صالح تقدیم ثواب عظیم است و ایضا ولد صالح سبب دعا و کارهای خیر برای پدر است
از او بنیاد شود و از حضرت رسالت منقول است که اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث ولد صالح یدعو له و صدقة جاریة بعده و علم
ینتفع به بعد موته یعنی چون مؤمن فوت شود عمل او منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که از او مانده
باشد مانند بناها و اشجار مثمره و امثال آن که مردمان از آن منتفع شوند و علمی که مردمان از آن منتفع شوند و گفته اند معنی آن است که از عرض
که بمانند برای خود از پیش بفرستید تا شفیع شما باشد و در دفتر و اصلاح منزل شما کوشد پیش از دخول شما بآن و هذا از دعای عبد است که طعام
باشد و اعتقاد اللهم اجعل لی لا تبوئنی فرطا و فرط کسی است که اهل کاروان قبل از رسیدن منزلها و از پیش بفرستند تا از برای ایشان ترتیب
منزل کند و آب حاضر سازد و تصفیه زمین منزلها نماید از خس و خاشاک و از این پاکیزه ساخته و نیز از حضرت ماثور است که من قدم ثلثة من
الولد لم تمسه النار الا تحلة القسم هر که سه فرزند او پیش از او فوت شود در دوزخ نماند الا بقدر اغلال قسم حق سبحانه فی قوله لاملان جهنم
من الجنة والناس اجمعین و کفته اند که تحلة القسم کنایه است از قلت مکث او در آتش و مجاهد گفته که مراد از قدموا لانفسکم این است که یاد نام
خدا کنید وقت وطی یعنی بکلمه بسمله بسم الله الرحمن الرحیم متبرک شوید در وقتی که بدخول و وطی بزنان مشغول شوید و از رسول مرویست که هر که
در وقت خلوت با حلال خود بگوید بسم الله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی آید شیطان با و مضرت نرساند و در
سواند کرد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از حکا ما و نواهی خدا یعنی از عذاب او محترز شوید بجهت اجتناب از معاصی **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ**
مُلَاقُوهُ و بدانید که شما رسنده اید بجزای او از ثواب نیک و عقاب بد در خیر و شر پس بدانید ایمن نباید شوید با خبر باشد از فضیحت نشوند و سبب
دستکاری خود شما ثابت شود و گویند مراد از ملاقات برخوردن بجزا است کما قال الله تعالی و عرضوا علی ربک صفا و در تقدیر اضافه مضمر
بجزای بر سبیل مجاز است چه صحیح نیست حمل لقا بر معنا غیر آن زیرا که لفظ لقا بر معنا مختلف و اتیان مشترک باشد چون لقی جهنمه و لقی خاتمه پس محتمل باشد
در شرح مفهوم دیگر اینکه در اثبات لقا است بر جمیع عباد و این خلاف مذهب تشبیه اهل سنت است **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** و مژده ده
گروندگان را که کامل اند در ایمان بکرامت و نعیم دایم و حق سبحانه چون بیان کلام میل تمام ماذا امر کرده که نصیحت امر کنند و ثناهت دهد کسانی را که تصدق



از عقوبه اند و امتثال او امر او کرده آورده اند که عبدالله بن رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان بر خشم شد باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و میان وی و زن او اصلاح ننماید و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هر گاه که او را گفتندی احسان نماید در حق او و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی که من سوگند خورده ام بر نقیض این حکم پس خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که **لَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ** و مکردانید نام خدا را **عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ** یعنی بکیر عارض شوندهٔ سوگند از شما از مردمان بایمان یعنی خدا را حاجز و مانع علو و فعل مکردانید یا بکید از برای آنکه **أَنْ تَبَرُّوا** از آنکه نیکوئی کنید با قرابا و احباب **وَتَتَّقُوا** و از آنکه پرهیز نمائید و **وَتُصْلِحُوا** و از آنکه صلاح دهید **بَيْنَ النَّاسِ** میان مردمان و دفع خصومت کنید میان ایشان **وَاللّٰهُ سَمِيعٌ** و خدا شنونده است سوگند شما **عَلِيمٌ** دانا است بما فی الضمیر شما ... بود در گذشته با نشیر در مقام شفقت و مرحمت و اصلاح ... ابوبکر ... سوگند خورده بود که ... اوبوا نفاق نکند ... صاحب کنز العرفان ...

است چون خطوه و قبضه ... سواء کان العارض حاجزاً بین الشیئین ... بل یکون معرضاً للشیء کما قال ... ولا تجعلوا الله حاجزاً لایمانکم ای حاجزاً لما حلفتم علیه ... کنت کذا فاحلفت علی یمین فرأیت غیرها خیراً ... یعنی هر گاه سوگند خوری بر چیزی ... هی البر والتقوی والاصلاح ... و سبیل ... تا فی ای لا تجعلوا الله معرضاً لایمانکم یعنی مر خدا را معرض ایمان مکردانید ... سوگند مخورید ... حلاف مهین و بنابر این تبروا علت نهی باشد ای انهاکم عن ذلک ارادة برکم و تقویکم واصلاحکم بین الناس یعنی حق تعالی نهی کرد شما را از سوگند خوردن ... اصلاح ... شما را ... نیکوکاری ... ابا ... موسی ... نزد ... کریم ...

... رسول الله ... ابوموسی ... آنکم ابوموسی ... الله مرکب ... سوگند خورده ... کر عثمان ... لا تحلفوا بالله ... ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ... صلوات الله علیهم ... **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ** مواخذه نکند خدا ... **بِاللَّغْوِ** ... **فِي أَيْمَانِكُمْ** در سوگندهای لغو شما ... کسی بر چیزی قسم یاد کند ... غاده ... لا واللّٰه و بلی واللّٰه ... **وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ** ولکن مواخذه میکند شما را **بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ** ... خوردید ... **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است ... **حَلِيمٌ** بردبار است ... تربص ... خود کرد ... ما اللغو فی ایمانکم ... کفر کرد ... بلی والله ... ما و من ...



کفاره معاودت مخشری گفته که احد هما کافی نیست و در این نظر است زیرا که اگر احد هما ثابت باشد مواخذه خواهد بود و لکن مواخذه در این منفی است
پس احد هما کافی نباشد و فرق میان کسب لسان و کسب قلب نیست که جلب نفع و دفع ضرر باشد نه آنکه که هست که نفع و ضرر مبنا شد و از آن پشیمان و مشوش
اینچه ماخوذ نیست بعض نیست که حکیم نیست که مواخذه کند تا اینچه بعض از فرقه اید باشد و بعض از دیوانگی کلام انشاد کنند تا شرط اضطراب در میان فوریه
غضب یا واقع شود گاهی که قصد ایراد تنفیع کرده و هم چنین از استغفال و سهو آورده اند که در غایت جهلیت چون مرد زن خود را مبتلا نمی و غیره داشتی که چون
بکذا دادی و ترا و نگیری و را بخواهد سوگند خوردی که چند سال تا وی بر زنی نکند و او را در دام نهاد پای فسق و سر شکسته بکذا شتی و او بیچاره مدتها در
نه شوهر بودی و نه از دواج تمتع یافتی چون تنها این نوع ضرر را بر وجه نپسندید و این رسم را کر **لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ** مر آنها را که سوگند میخورند **مِنْ**
نِسَائِهِمْ از زنان خود یعنی از ترک مجامعت ایشان ایلاء بمعنی حلف است و در شرع سوگند است بر ترک وطی زوجه منکوحه بعقد ذاتی که
مضر و مسابقت بوی مطلقا یا موبدا و یا مقید بمدتی که زیاده بر چهار ماه باشد یا مضاف بعملی که از وقوع آن شود مگر بعد از انقضای مدت تربص قطعا
یا ظنا و تعدیه ایلاء بمن است لکن چون این قسم متضمن بعد است متعدی بمن شده یعنی مرکسانی را که سوگند خورند بکه رشد از مجامعت از زنان
تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه هست بر مبتدا است فاصل از خبر و تربص یعنی انتظار است و اضافت او از نظرف بر سبیل اتساع است
ای للمولی حق التلبث فی هذه المدة فلا یطالب بفیء ولا طلاق یعنی اینهمه حق مولی است پس از او مطالبه رجوع یا طلاق نکند **فَإِنْ فَاءُوا**
پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند در میان مجبت و مباشرت کنند با زنان **فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** پس بدرستی که خدا آمرزنده
است گناه حنث را و چون کفاره داده باشد یا آمرزنده است گناه توجیه شد با ایلاء اضرار مرا نفعی بعینه که ازو حکم تو برابر است **رَحِيمٌ** مهربانست که مباح
کرد مخالفت سوگند را بکفاره مقرر فرمود و حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه رجوع کند یا بعض که اگر قادر باشد بر وطی بنان
تمام مدت باز رو و اگر عاجز باشد از زنان رجوع دهد که بعد از قدرت بآن تکرار کند و نکاح ثابت است بر او جز کفاره سوگند نیست قبل از وطی اگر مدت منقضی
کرد و بعد از آن مقاربت نکند نزد حنفی طلاق باین شود و قول شافعی آنست که زن او را مطالبه کند زن گفته یا طلاق و جمیع صحابه بر این قولند و
بر حاکم شرع واجبست که مولی را برجوع یا طلاق امر فرماید و اگر امتناع کند زن او را طلاق دهد **وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ** و اگر قصد کنند
طلاق را یعنی اگر اهل ابا طلاق زنان خود بدهند **فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ** پس بدرستی که خدا شنونده است قول مولی را در صیغه طلاق
عَلِيمٌ داناست بعزم او در کینه او در حکم دل ایضا حکم مسئلہ است آنکه چون ایلاء واقع شود بر وجه مذکور پس اگر زن صبر کند هیچ کلام نیست
در آن نیست و اگر امر خود را بحاکم رجوع کند مولی را امر کند بکفاره و عود اگر از رجوع ابا کند چهار ماه مهلت دهد و بعد از آن الزام کند او را طلاق
یا فیء تا تعیین کند پس اگر از این هر دو امتناع کند او را حبس نماید و مطعم و مشرب او را تنگ گیرد تا یکی از این دو کند و حاکم او را بر این امر نکند تا اختیار کند و چه
بوی وطی او را نیز چنین است و هم آنکه اگر در مدت چهار ماه اگر بر آن قادر نباشد و مانع شرعی نداشته باشد پس اگر عاجز باشد یا مانع شرعی یا عرفی داشته باشد
فیء او اظهار عزم است بر جماع و تعقیب فیء بغفران و رحمت حجت است که ایلاء متضمن اثم است بواسطه قصد اضرار بزوجه ستم مشتمل شود بعد
مدت بیانیه و عدم جواز ترک وطی زوجه اکثر از مدت چهار ماه و اگر نیز زنا از طرف مطالبه نمیرسد چهار ماه قوله و ان عزموا الطلاق دلالت بر عدم
وقوع آن از مستمتع بها نیز که طلاق و نکاح متعه نیست و بعضی گفته که بوقوع ایلاء بمتمتع بها و در کلام تقدیر اضمار میکنند ای و ان
عزموا الطلاق و یمین یقع فیهما و این ضعیف است چه اصالة عدم تقدیر و انتفاء ضرورت و لفظ نساء اگر چه جمع است مضاف که از صیغ عموم مشترک
عموم است تخصیص داده و مختص است بر اخبار اهل البیت علیهم السلام و قوله فان الله سمیع علیم متضمن نوعی از تهدید است چه طلاق موجب عقوبت
است که عزم بر ابغض الحلال است چنانکه در حدیث نبوی واقع شده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش یعنی متزوج شوید و طلاق مدهید
که عرش خدا متحرک میشود از طلاق و گویند و تفصیل احکام ایلاء در کتب فقهیه محرر است بعد از آن بیان طلاق میفرماید که **وَ**
الْمُطَلَّقَاتُ زنان طلاق داده شده یا مدخول بها که حامله نباشند و ذوات الاقراء باشند چه یائسه و صغیره که اگر با ایشان صحبت شده باشد
حکم ایشان این نیست که **يَتَرَبَّصْنَ** انتظار برند **بِأَنْفُسِهِنَّ** بنفسهای خود **ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ** سه قرء تربصن اگر چه بحسب لفظ خبرست
اما در معنی امر است تغییر عبارت بجهت تاکید است و اشعار بر آنکه تربص از چیزهاست که واجب است و غیر مومن با امتثال آن و گویا که
قصد امتثال این امر نموده پس از آن خبر میدهد کقولهم فی الدعاء رحمک الله و بنا آن بر مبتدا نیز فضل تاکید است و قوله بانفسهن
تهییج و بعث مطلقات است بر تربص چه نفوس زنان طوامح رجال اند پس ایشان را امر کرده با آنکه قمع نفوس خود کنند و بر تربص دارند و نصب
ثلثه قروء بر ظرفیت است یا آنکه مفعول به است بتقدیر آنکه یتربصن مضی ثلثه قروء و آن جمع قرء است و گاه هست که اطلاق آن بر حیض میکنند لقوله
علیه السلام دعی الصلوة ایام اقرائک و بر طهر که فاصل بین الحیضتین است نیز اطلاق میکنند کقول الاعشی لما ضاع فیها من قروء نسائکا یعنی
کثرت استعمال او در حرب پس غزوات مضاجعه میکند با زنان و حیض اطهار ایشان را واصل آن انتقال است از طهر بحیض مراد بقروء در اینجا اطهار
است نزد ما چون که اطهار انسب است با مر و هم نزد شافعی ابوحنیفه گفته لقوله تعالی فطلقوهن لعدتهن ای وقت عدتهن و طلاق در
حیض منع است و قوله علیه السلام لطلاق لا مرة طلقتان و عدتها حیضتان مقاومه میکند بروایتی که در قصه ابن عمر واقع شده که قلبها حیضا ثم لیمسکها
حتی تطهر ثم تحیض ثم تطهر ثم ان شاء امسک بعد و ان شاء طلق قبل ان یمس فتلک العدة التی امر الله تعالی ان یطلق لها النساء
و مرتبه سیس در رهنما کلام صاحب کنز العرفان را اخراج معلوم خواهد شد و قیاس آنکه قروء جمع قلت نکور شود که از قرأت و لکن

فائده
او نساء تابع



غریب و جمع قلت اطلاع میکنند و هر یک را در بنای جمع قلت و کثرت زاده و مقام دیگر استعمال میکنند مثل آیه که چون این حکم شامل جمیع مطلقات نیست
و قاتلات الا قرآن باشد بنا بر حمل قرء بر طهر که بنابر این جمع کثرت مستحسن نبود و معنا آنکه فایده خلاف در آنکه مراد به قرء اطهار یا حیض باشد در معتده
ظاهر میشود که چون در حیض ثالث شروع کند عده منقضی شود بقول آنکه قرء را طهر گوید و بقول آنکه حیض باشد انقضای عده بعد از انقضای
حیض ثالث است و جمعی اند که امام احمد بن حنبل و عبدالله بن مسعود و غیره نیز خود ذکر کرده اند فاسئلوا اهل الذکر و امام احمد بن حنبل
بجهت کراهت از اجتماع اطهار از یکدیگر امام احمد بن حنبل چون بر این واقف شد مراجعت کرد و نیز از آنجا که بر وجه حق فرمود که **وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ** و حلال نباشد زنان را
أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه پوشند **مَا خَلَقَ اللَّهُ** آنچه آفریده است حق تعالی **فِي أَرْحَامِهِنَّ** در رحمهای ایشان از فرزند و حیض که از وی موجب ابطال
حق رجعت است و کوشیدن مراد به ما خلق الله فی ارحامهن حیض است معنی آنکه نباید زنان کتمان حیض نکنند بجهت استعجال در عده و فوات رجعت
بر آنکه قول زنان در حمل و حیض معتبر است پس آنکه حق سبحانه منع کتمان زنان نموده از آنچه موجب جواز رجعت باشد یا مقتضی نکاح حرام گردد
عدم خروج از عده پس صحیح تمام از زنان در نیابد **إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ** اگر هستند که ایمان آرند **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدا و روز
آخرت و این تهدید است که آنکه مؤمن به حشر و جزا عمل کند و سزاوار نیست که فاسد ازو صادر شود **وَبُعُولَتُهُنَّ**
و شوهران ایشان **أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ** سزاوارترند برجوع کردن با ایشان **فِي ذَٰلِكَ** در آن مدت تربص که طلاق رجعی باشد پس ضمیر اخص باشد
از مرجوع الیه که مطلقات است و این امتناع نیست چنانکه تکرار اسم ظاهر میکنند تخصیص ثانی نمی نمایند و بعولت جمع بعل است که تای آن جمع
است چون عمومت و ذکورت و مصدر است خود از بعل بمعنی البعوله که معنی آن است که تای آن جمع مصدر است در مقام مضاف یعنی بر اینکه و اهل
بعولتهن و ابنا اخوه بمعنی شوهران مطلقات که طلاق رجعی داده باشند سزاوار اند بمراجعت با ایشان در زمان عده **إِنْ أَرَادُوا** اگر
خواهند آن شوهران بدان مراجعت **إِصْلَاحًا** بصلاح زن و کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن با ایشان و این شرط بر شرط صحت رجوع نیست تا آنکه
از جانب ایشان شد بلکه غرض تحریض است بر اصلاح و منع از قصد اضرار چه در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عده منقضی
شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و ایذای بود نه اصلاح **وَلَهُنَّ** و زنان راست بر مردان از حقوق **مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ** مانند
آن حقوق که مردان را بر ایشان است **بِالْمَعْرُوفِ** بخوبی و معاشرت و حسن معاشرت مراد مماثلت است در وجوب استحقاق و مطالبه نه در جنس حقوق
چه زن باید شوهر را و مرد را ناموس شوهر نگاه داشتن و مطیع بودن و اقدام از ایشان و عفت و حسن و شرف و اجابت نمودن در استمتاع مگر آنکه مانع
شرعی باشد و حقوق زن بر مرد آنست که بایشان تعدی نکند و انفاق و حسن خلق بجای آورد و آنچه از علم دین لازم است تعلیم دهد **وَلِلرِّجَالِ**
عَلَيْهِنَّ و مردان راست بر زنان **دَرَجَةٌ** افزونی بحسب زیادتی در حقوق واجبه چه در مهر و نفقه و ترک اضرار و زنان و فا نسبتا از امور اخیره و ثبات
است و نامراد بعضی بر شرف و فضیلت بحسب ایشان بر آنکه مردان کامل اند و زنان ناقص و مراد به بشر از ایشان بغیر من ذاج و عضو و فضل
رعایت و انفاق و نیا بطاعت میراث و غیر آن غفلت و بیان به بلاغ آن است چنانکه در حدیث است که فضل مردان بر
زنان مانند فضل آسمان است بر زمین و چون بتصدیق رسید که سبب اکمل شدن مردان را نسبتی به حیا و زنان است که از شهوت بیشتر ایشان را حرم و
مرید است آنکه را بر زنان اثر فرمود **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** و خدا غالب است بر همه کار ها در تفضیل بعضی بر بعضی و نیز دانا که مقتضای اشتقام از آنکه خلاف
احکام شرعیه کنند زیرا دانا است بحکم و مصالح احکام یعنی فرمودن حکم میکند بر بندگان بمقتضای حکمت ابی هریره رضی الله عنه گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
زنان را بر مردان هیچ فرمود که شب و روز هر زنی که تا زن نکو شوند و ایشان را پیرایه سازند و زنان با ایشان بد زندگانی کنند و هر چه خورند از ایشان
نیز ازان بدهند و از آنچه پوشند با ایشان رسانند و مهلت نمایند از ایشان رخصتی بکار و رجال حضرت رسالت اعتماد و در آن است که از حدیث
فرمود **خیارکم خیارکم لنسائهم** و خیر النساء من اتقی خیر هن لازواجهن بهترین مردان آنهایند که نیکوترین اند با زنان و معاشرت
کنند و بهترین زنان آنهایند که با شوهران نیکو سلوک کنند و هر زنی که با شوهر خود بر این نوع زندگانی کند حق تعالی در هر شبانه روزی
مزد هزار شهید بدو دهد و هر زنی که را خدا شهید شده باشد و مانند محتسب و بعضی از گذشتگان بعد از آن فرمود که بهترین زنان امت من
آنهااند که رضای شوهران نگاه دارند و هر چه ایشان خواهند نکنند مگر موجب معصیت و ناقرمانی خدا باشد بهترین مردان امت من آنانند که
با زنان و اهل خود بر نیکی و لطف معاشرت کنند چنانکه مادر با فرزند لطف کند و هر زوجی که با زوجه خود بانبساط و خوش سلوک کند در هر شبانه روزی
مزد صد شهید بدو دهند که هر یک صابر و محتسب بوده باشند در راه خدا شهید شده باشند آنگاه عمر بن خطاب گفت یا رسول الله مرا زنا مزد صد شهید باشد فرمود
آری و مزد شهیدان نیکو کرده مر زنان و مردان را بیشتر باشد ثواب ایشان نزد خدا تمام بود و نیکو کاری بجهت رضای زنان و حقوق مرد را و بهشت
و منیع کرداند و بعد از شرایع هیچ کنا هی نیست که و زد و و بال او نیز نزد خدا بیشتر از آن باشد که شوهر و بعد از آن فرمود که تربیت در حق
ضعیف که ایشان را قوت حق سبحانه بجهت اختیار شما در حوالت ایشان بجهت وصیت نظر کرده است و بجهت اضرار و ایذا رسانید با ایشان شما را
معاتب کرداند و نیز این چون خون حق نیز ایشان پیش شما در گردن خود است مباح نیست که حق خدا را ضایع کرده و هر که حق خدا را
ضایع کرده مستوجب خشم و سخط خدا شود و در روز آخر تمام مجموعه علیه السلام فرمود که رضای زن بعد و به رسول خدا نوم
نیز بدیم نشاندیم که ای پیر حضرت باشد که علیه السلام علیک یا رسول الله من رسول زنانم نیز بابت تو فرمود که سخا ی که فادی را که گفت
یا رسول الله مردان چون بقصد جهاد از خانه بیرون روند و ایشان را شهید کرداند نزد خدا زنده اند و در زندگی متنعم شوند و روزی خورند



کما قال الله تعالی بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله یعنی ما از این سعادت محرومیم و بی نصیبیم از درجهٔ شهادت باز مانده و در خانه
محبوس مانده [illegible] منکشف ایا ما را هیچ مزدی باشد فرمود سلام من بدان ایشان برسان و بگو که ثواب طاعت شوهر او کردن برابر
ثواب شهید است خواهد بود و لکن کم زنی باشد که حق شوهر را بجا آرد [illegible] باشد [illegible]
باشد و با نفس خود جهاد کرده و ترک شهوات نموده و صبر کرده بر آن و چون صبر کنند مجاهد باشند افضل از جهاد کنندگان با کافران
صاحب کنز العرفان فرموده که بدان این آیه [illegible] حکم است یکی آنکه عدهٔ مستقیمة الحیض سه قرء است و این حکم علی عموم نیست بلکه مخصوص است
بمدخول بها زیرا که غیر مدخول بها را عده نیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و هم چنین است آیسه و صغیره و [illegible] حکم مخصوص است
بدانکه عدهٔ امه دو قرء است [illegible] مستقیمة الحیض باشد و چون قرء از لغات اضداد است مشترک میان طهر و حیض فقها را اختلاف است در آنکه مراد از
او در این آیه طهر باشد یا حیض [illegible] مراد ایشان بطهر است [illegible] قوله تعالی فطلقوهن لعدتهن [illegible] طلاق [illegible]
واقع [illegible] طهر چنانکه گذشت [illegible] که ثلثه قروء [illegible] طلاق [illegible] از ثلثه [illegible]
است [illegible] حیض [illegible] از ثلثة اطهار [illegible] احتیاط [illegible] روایت کرده اند که او گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] الاقراء هی الاطهار [illegible] الحیضتین [illegible]
عرض کردم [illegible] عن علی علیه السلم یعنی [illegible] اقراء اطهار باشد [illegible]
گفت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] اصلحک الله کان علی علیه السلم یقول [illegible]
[illegible] کان یقول انما القرء الطهر [illegible] فاذا جاءت الحیضة [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
طهارت [illegible] اصلحک الله [illegible]
طلق امرأته [illegible] شهادة عدلین [illegible] طلاق [illegible]
دو گواه [illegible] الحیضة الثالثة [illegible] منقضی [illegible] اهل العراق
[illegible] علی علیه السلم انه کان یقول هو احق برجعتها ما لم تغتسل من الحیضة الثالثة [illegible] اهل عراق
گویند [illegible] امیر المؤمنین [illegible] که شوهر [illegible] غسل نکرده باشد [illegible]
المؤمنین [illegible] الطلاق [illegible] جواب [illegible]
معلوم [illegible] از احکام مذکوره [illegible] رجوع [illegible] طهر [illegible] حیض [illegible]
یحل لهن ان یکتمن [illegible] حرام [illegible] حیض است [illegible]
[illegible] ثلثة الحیض والطهر والحمل [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] شرط [illegible]
اصلاح [illegible] و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] عدم [illegible] اطاعت [illegible]
حوائج شوهر [illegible] عدم [illegible] بر فراش خود [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] حق زوج [illegible] اطاعت زوج [illegible]
باذن او [illegible] اگر چه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ملائکه آسمان و زمین [illegible] ملائکه رحمت [illegible] غضب و لعنت کنند تا آنکه [illegible]
او عظیم باشد [illegible] حق شوهر [illegible]
گفت والذی بعثک بالحق لا یملک [illegible] ابدا [illegible]
[illegible] لو کنت امرا احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها [illegible]
[illegible] شوهر [illegible]
[illegible] حیض [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] حکم [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] طلاق [illegible]
که الطلاق مرتان [illegible] طلاق [illegible] تطلیقه [illegible]

اَزْ اِیْ مُعُوْز



از اهل فلان منت بعد از دو طلاق و به كوتفا فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس واجب كرد نگاه داشتن يا خود كردن اوست زن را برجعت بوجه حسن معاشرت او
معدوم باشد أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ يا رها كردن زن را بنيكوئى يعنى نگاه داشتن زن را تا عده بگذرد وجدا شود از اگر خواهد نكاح تازه كند والّا ديگر
ديگر يا به طلاق سه بشود تكبره واقع شود تا از زن بنكاح زوج ديگر بهمه بران بر حلال نگردد چنانكه شيخ ابن بابويه در عيون وترمذى در مفرد
در اين معقول شده يكى انكه بيان تفصيل طلاق را اينست كه اگر مرد اراده طلاق داشته باشد بايد كه طلاق بدهد در طهرى كه مقاربت نكرده باشد
در ان جماع تطليقه واحده و بعد از ان ترك دهد تا بايد تا انكه از عده بيرون آيد يا حائض شود و پاك گردد پس طلاق ثانى بدهد و اين قول
ابن عباس و مجاهد است دوم انكه مراد از ان بيان عدد طلاقى است كه موجب بينونت است و در اين وقت لا انكه بعد از تطليقتين فرقت يا
است لفظ خبر بمعنى امر است اى طلقوا دفعتين و ديگر را ... كشاف تعبير كرده اند كه مراد انست كه التطليق الرجعى اثنان زيرا كه بعد رجوع
در ثالثه نيست ... أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وامضا ها وحنفيه گفته اند كه مراد انست كه التطليق الشرعى تطليقة بعد تطليقة على
التفريق كقوله تعالى ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ اى كرة بعد كرة ومثل لبيك وسعديك وهذا گفته اند الجمع بين التطليقتين والثلث
بدعت و اصحاب ما اجماع نموده اند بعد از اخبار بسيار كه روايت كرده اند از اهل البيت عليهم السلام بر انچه ... حديث ابن عمر كه رسول الله ص
كرامًا السنة ان تستقبل الطهر استقبالا فتطلقها لكل قرء تطليقة وبانكه اين كلام اعنى الطلاق مرتان اخبار است و اگر نه كذب لازم ايد پس
معنى امر باشد اى بكون الطلاق مرتين ... قوله تعالى وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا اى ... منوه و بدانكه اصحاب چون حكم كرده اند بتحريم ثلاث
بالثلث ... بدعت ان اختلاف كرده اند در انكه يكى از انها واقع ميشود كه ... ضمن ... از ... وبا متبين اول با انكه ...
كلام واقع نميشود ... باطل اند ... اگر قصد كل قصد ... از اجزاى ... تطليقه واحده معقول باشد ...
اهل ان ... باشد ... ثابت ... رجوع ... باشد ...
از رجوع ... فرو ... اصول ... وقول الطلاق مرتان ... كنند ... اگر طلاق مطلقه ...
مستواست ... طلاق ... نكاح ... است اين مثل ... بعضى ... ميشود ... ابن ... لا لذ
انقضا ... اصول ... وقوله فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ ... تطليق ... نكاح ... رجعت
است اگر عده ... باشد ... اگر منقضى شده باشد ... معنى تسريح باحسان بعضى گفته اند مراد از ان تطليقه ثالثه
است ... گفته اند كه مراد ترك ... است تا انكه با نقضاى عده بينونت حاصل شود ...
... اگر طلاق واقع ... كنايه ... وقوع ... وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نيست مر شما را اى ...
أَنْ تَأْخُذُوا انكه فرا گيريد مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از انچه داده باشيد ايشان را شَيْئًا چيزى از وجه مهر إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر انكه دانند
... أَلَّا يُقِيمَا انكه بپاى نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احكام الهى را در صحبت و معاشرت ... حق ...
... شوهر ثابت بن قيس بن شماس ... شوهر او ...
... شكايت شوهر ... شكايت او ... شوهر ...
... رسول الله ...
... شوهر ... ثابت بن ... هذا ...
... شكايت تو ... رسول الله ...
... رسول الله ...
... عشرت ... حسن معاشرت ...
... سواد ...
... طلاق ...
... رسول الله ...
... رسول الله ... طلاق ... رسول ...
... طلاق ... اسلام ...
... فَإِنْ خِفْتُمْ ... احكام
شرع ... معلوم كند أَلَّا يُقِيمَا انكه ... حُدُودَ اللَّهِ
... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ... فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ...
... تِلْكَ ... احكام از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ ...
فَلَا تَعْتَدُوهَا ... وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ ...
... فَأُولَئِكَ ... هُمُ الظَّالِمُونَ ...

مرتين

ز ن س



مذکر [illegible] این آیه در خلع و مبارات است و اول خطاب [illegible] مما آتیتموهن مهر است و غیر
[illegible] بحکام زیرا که [illegible] عدم جواز اخذ چیزی از مهر که
زوج بر زن داده باشد [illegible] چون زن کراهت داشته باشد از شوهر [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] شرع خلع [illegible]
[illegible] شوهر است لقوله تعالی هن لباس لکم و انتم لباس لهن [illegible] حکم خلع [illegible]
کراهت از جانب زن [illegible] باشد آنرا خلع گویند و اگر از طرفین باشد مبارات و حکم خلع و مبارات مختلفست [illegible] کراهت
[illegible] در خلع [illegible] مبارات کراهت است از هر دو [illegible] در مبارات
[illegible] بلفظ طلاق [illegible] خلع [illegible] مبارات [illegible]
[illegible] خلع [illegible] ابو حنیفه [illegible] کراهت [illegible]
[illegible] مما آتیتموهن [illegible]
[illegible]
[illegible] خلع و مبارات [illegible] شرایط طلاق [illegible]
[illegible] خلع [illegible] الا ان یخافا الا یقیما حدود الله [illegible]
[illegible] خلع و مبارات [illegible]
[illegible] رجوع [illegible]
[illegible] فلا جناح علیهما فیما افتدت به [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللؤلؤ و المرجان [illegible]
[illegible] خلع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان طلقها [illegible] طلاق [illegible]
[illegible]
[illegible] فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فان طلقها [illegible]
[illegible] فلا جناح علیهما ان یتراجعا [illegible]
[illegible] ان ظنا ان یقیما حدود الله [illegible]
[illegible]
[illegible] و تلک حدود الله [illegible]
[illegible] یبینها لقوم یعلمون [illegible]

[illegible]



بمقتضای اعلام خود و تعدد کثرت او را بر آورده که ضمیر طلقها راجع به طلقه ثالثه است و این قول با قرینه فاقیه است که [illegible] و نظام و ترتیب جامع مع ما انسکن فان طلقها

تمسک [illegible] بالخصال است [illegible] طلقه ثالثه است و این قول [illegible] چون ابتقر شد [illegible] حکم است [illegible]

ایراد است که چون زوج طلاق [illegible] طلقتین [illegible] بعدهما حرام است برای او زن با نکاح کند او را زوجی که غیر این مطلق باشد

و این حکم نزد اصحاب ما مخصوص است [illegible] الطلاق [illegible] حرام ابدی [illegible] طلاق عده است که طلاق [illegible]

با شرایط [illegible] ازان مراجعه کند با او در عده و وطی او [illegible] طلاق ثالث [illegible] رجوع کرده با او در عده و وطی او کند [illegible]

[illegible]





طلقتم النساء و دنگر آنکه ضمیر فاولاتیز بنسبت بر زنانست که نکاح بودی بشوهر دیگر بعد از آن بنکحن پس بنا بر معنی آنست که و لا تعضلوهن
بان تراجعوهن قرب انقضاء الاجل لا للرغبة فیهن بل للاضرار ومنعهن من التزوج و در قول او دنگر آنچه وجه نظر است یکی آنکه
معنی و ترک منتقل است گذشت پس اعاده از تاکید باشد و تاسیس اولی از تاکید است دوم بلوغ شی اذا کان تمام و اصل حقیقت در مدت
است استعمال در بلوغ بر مقاربت بلوغ مجاز است ظاهر آنست که تجوز میباید کرد فاما بلوغ زیرا که در مقاربت بلوغ اگر
دلیل از اسباب مشاکله و ایضا اینجا مخلوق است چرا که نکاح در عده باطل است و خطبه در آن حرام و بنا بر قول او دنگر لازم میآید که وقوع نکاح با
در عده پس جایز نباشد توجیه نهی از منع حرام و باطل چگونه باشد که عضل بنا بر آنچه مذکور شد مستلزم امتناع مراجعه شد و اصل عدم است و حمل
کلام بر آن غیر ضرور است پس اولی آن باشد که خطاب راجع بمطلقین باشد و عضل بنسبت بایشان باشد بر مراجعه در عده و از بعد از انقضاء عده
مبنا باشد و تتمیم خطاب با ازواج تتمیم شی است باسم ما یؤول الیه بطریق مجاز و بعد از آن و دنگر آنکه میتوانند بود حمل عضل بر ضرر
حیلوله مطلقات و ترویج نه آنچه متعلق بولایت باشد بر آنکه عضل بمعنی حبس و منع و تضییق است جواب گوئیم پس بنا بر آن خطاب با اولیا
از ازواج نباشد بجهت طلاق کلام لکن آنچه ما گفتیم اولی است لقوله اذا طلقتم النساء و قوله ذلک ای الخطاب المذکور یوعظ به المؤمنون لانهم هم
المنتفعون به دون غیرهم کقوله هدی للمتقین و قوله لکم ای عملکم بمقتضی ما ذکر ازکی لکم ای انفع و اطهر لنفوسکم من دنس الآثام اشهی
و چون حضرت حق ذات تعالی فرمود حکم طلاق را تعقیب بیان احکام اولاد فرمود از رضاع و ترتیب آن و لازم است از قطع
تعبیر نماید که و الوالدات و مادران یعنی زنانیکه مطلقه باشند یا ایشان بشوهران و طفل شیرخواره دارند خواه
از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن حکم آنست که باید که یرضعن اولادهن شیر دهند فرزندان خود را حولین کاملین
دو سال تمام و آنکه گفته که تو کید حولین بکامل جهت آنست که رضاع کاه تسامح میکنند در دو سال جبر و خبر بمعنی امر است یعنی
اولادهن کقوله یتربصن بانفسهن چه اگر بمعنی خبر محض بودی لازم آمدی کذب چه از وقوع رضاع زیاده از دو سال یا کمتر و تعبیر
از جهت مبالغه است و معنی امر ندبیست وجوبی ثانی مخصوص است بآنکه طفل رضاع مکند مگر از پستان مادر خود و آنکه دایه باشد
و والد عاجز باشد از استیجار و اول بر غیر وجوب زیاده از آن دو رضاع ولد خود و اولی آنست که والدات هم باشد از مطلقات و غیر مطلقات
چه حکم مخصوص نیست بمطلقات لمن اراد ان یتم الرضاعة بنا بر کسی است که حکم رضاع با و متوجه است یعنی این حکم برای کسی است که خواهد
تمام کردن شیر دادن فرزند خود یا متعلق است بیرضعن چه پدر واجب است ارضاع ولد هم چنانکه نفقه و کسوه مادر شیر دهنده بر پدر
از برای پدر است بیان است آنکه انقضای مدت رضاع دو سال است و زیاده بر آن اعتبار ندارد و بر آنکه جایز است رضاع مکلف از دو سال بر حکم
وجوب رضاع اتم و قول او ان یتم الرضاع تنزیل است که حد رضاع تمام دو سال است و پدر را نمیرسد که حولین کاملین مدت رضاع مؤکد
است که شش ماه متولد شده باشد که حق تعالی حمله و فصاله ثلاثون شهرا اگر شش ماه مدت حمل است پس شش ماه مدت رضاع در عهد
عمر بن الخطاب زنی را نزد وی آوردند که فرزند شش ماهه زائیده بود عمر فرمود تا او را رجم کنند امیر المؤمنین فرمود اگر کسی بکتاب مخاصمت کند
کند بر تو غالب شود عمر گفت چگونه فرمود لقوله تعالی و حمله و فصاله ثلاثون شهرا و رضاع دو سال است پس مدت حمل شش ماه باشد عمر فرمود
تا او را رها کردند و مدت رضاع سنت دو سال اگر زیاده از آن اعتبار کنند جایز باشد بجهت آنکه موجب حرمت رضاع اگر زیاده از
دو سال است در هنگام حرام باشد و رضاع حرام نیست بعد الحولین و علی المولود له و بر آنکس که فرزند
او را شده رزقهن روزی بر شیر دهندگان یعنی خوردنی ایشان و کسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریقی که متعارف
و اعتدال باشد بر قدر و سع او و تنبیه بر حکم مادر مولود له بجهت آنست که ولد برای او متولد شده است و منسوب باو است و تعبیر ما از جهت
اشاره است یعنی که مقتضی وجوب رضاع و قوت بر صنعت پدر است و قوله لا تکلف نفس الا وسعها تعلیل است مجاب شود
تقیید بمعروف است آنکه حق تعالی تکلیف نمیکند بما یخرج از طاقت او باشد و این مانع از آن نمیشود یعنی تکلیف کرده و بیع آنکه
نشود بر نفقه مکلف اگر اینجا نفقه و توانائی زیاده از قدرت او باشد چه حسن تکلیف بما لا یطاق لا تضار والدة بولدها تفضیل عجاب
مؤکد است یعنی نباید که رنج رسانند هیچ مادری بولدها بفرزند شیر خواره خود از جهت اکتساب ضرر او و احتمال دارد که صیغه
مجهول باشد یعنی نباید که رنج رسانیده شود مادر بسبب فرزند او و یا نشستن یا ننهادن که خوراک و ترویج او را ترک کنند تا باید
و یا او را بر رضاع اکراه نکنند و اگر بتواند بنفقه و کسوه او نکند و لا مولود له و نباید که ضرر رسانند مولود له یعنی بولده
بفرزند خود که وقت شیر خوار بکی او را رنج رساند تا باید که ضرر رساننده شود پدر بواسطه فرزند یعنی او را از خویش
پوشش و طلب نفقه اضافه بر ولد بما در بکار رود که جهت استعطاف او است بر او و تنبیه بر آنکه نباید که ضرر و مضرت او شود
او و استعطاف ثابت بر مادر است که ضرر با هر است و یا بسبب انتفاع پدر است از نفقه مکلف بنابر مدت شیر
مولد نباید که مضطر شود بر زیاده استماع او زیاده مضر بجهت شفقت بر ولد و علی الوارث طفل است مولود و علی المولود له رزقهن و
کسوتهن و ما بینهما معترض یعنی بر وارث مولود است چون مولود له بمرد مثل ذلک مانند آنچه بر مولود له واجب بود از نفقه
و کسوه و عدم اضرار یعنی مؤنه و مصرف از مال صبی باید ستاند اگر پدر شیر نداشته باشد و اگر مادر او نیز شیر ندارد



طفل با رضاع وانفاق و این قول موافق مذهب شافعی است چنانکه بیاید **فَإِنْ أَرَادَا** پس اگر خواهند پدر و مادر **فِصَالًا** جدا کردن فرزند را از
ایشان یعنی باز گرفتن او را از شیر قبل از تمام حولین یا زکر فتن که مقارن شده باشد **عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا** از خشنودی هر دو یعنی پدر و مادر **وَ**
تَشَاوُرٍ و از مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام قبل از حولین **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** پس هیچ بزه نیست بر ایشان و چون امر تشاور
مشعر است به استخراج و ابتغا خوبی از رای طفل اذا استخرجته و اعتبار رضا هر دو از جهت مراعات صلاح طفل است و بعد از اقدام نمودن احدهما
بر ضرر رسانیدن او به جهت غرض و نفع خود **وَإِنْ أَرَدْتُمْ** و اگر خواهید شما پدران و کسانیکه با ستر ضاع محتاج‌اند **أَنْ تَسْتَرْضِعُوا** آنکه طلب شیر دادن
کنید از غیر مادر **أَوْلَادَكُمْ** فرزندان خود را مفعول اول محذوف است یعنی اینکه ان تسترضعوا المراضع لاولادکم یقال ارضعت المرأة الطفل
و استرضعتها ایاه کقولک انجح الله حاجتی و استنجحته ایاها پس حذف مفعول شده برای استغنا از وی و حاصل که هر گاه خواهند که دایه‌ای گیرند جهت شیر
دادن اولاد خود و اخواه مادر دایگر باعث بخل باشد از شیر دادن و خواه نباشد مگر و فتی که بخواهد یا کنیز از اجرت دایه راضی باشد **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ**
پس بر شما هیچ گناهی نیست در آنکه بگیرید **إِذَا سَلَّمْتُمْ** چون تسلیم کنید بدایها **مَا آتَيْتُمْ** آنچه از اجرت که اداده کرده‌اید از ایتا و بیان ایشان کقوله اذا
قمتم الی الصلوة ای اذا اردتم الاقامة الیها و قوله **بِالْمَعْرُوفِ** صله سلمتم است یعنی تسلیم ایشان کنید بوجهی که متعارف و مستحسن باشد
شرعا یعنی بخوشی خود به رضا و نقد و مثل آن و جواب شرط محذوف است و ما قبل از آن است در آن و اشتراط تسلیم از برای جواز استرضاع نیست بلکه از
برای اولی و اصلح است مر طفل را **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدا در آنچه از فرمان امر فرموده و تقصیر در امر اولاد و ضعف و اهمال و بی‌حافظی
برایشان [illegible] در امر اطفال و مرضع **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدا **بِمَا تَعْمَلُونَ** بانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع و غیر آن
بَصِيرٌ بینا است [illegible] کلام بجهت تهدید است صاحب کنز العرفان علیه الرحمه فرموده که از این احکام متعدده است یکی آنکه والدات را
سزاوار است که اولاد خود را شیر دهند زیرا که جمله الوالدات برضعن خبریست در معنی امر و تقدیر آن کما برضعن زیرا که جایز نیست که برحقیقت خبر
خود باشد اگر نه کذب لازم آید چنانکه گذشت و امر برای وجوب نیست بجهت اصالت براءت بلکه برای ندب و خوانیست که شامل وجوب و ندب است
گاه هست که واجب میشود چون صبی را رضاع نکند مگر از شیر مادر خود و یا دایه یافت نشود و یا والد فاقد باشد از استیجار پس مادر نکند و ثانی بیان
رضاع کبا کرد و کلبن این است که بعد از ولادت میدهد و بر مادر حاجیست رضاع این از برای آنکه ولد نمی‌زید غالبا مگر به آن و بالجمله
مادر به جهت یکی از اسبابا موجب نباشد چرا که افضل لبن لبن مادر است و لهذا مستحب است و برای مرضعه قرار دهد خواه باشد و دم آنکه مدت
رضاع دو سال است و تقیید آن بکمال جهت تاکید است زیرا که اطلاق حول بر بعضی از آن جایز است که گویند که ذکر کاملین جهت آنست که حول بر دو قسم
است تام و ناقص تام شمسی است و ناقص قمری جهت نقصان بعضی از ماهها زیرا مر و ممبرد قولی است زیرا که اسم سیصد و شصت بنا کند
الا با قصد از روایتها متعدد نیست و از وجهی که بر ظاهر مشهور است که حول در شرع گاه هست که مستعمل است زیاده و گاه دیگر اینکه ماه در
هر جا که ذکر کرده و گاه هست که استعمال آن نموده و آن زمانی تمام است چنانکه در بیع و حیل حول است بر جزئی از آن احتمال دارد و قوله
حولین کاملین مستبرئ بر قوله لمن اراد ان یتم الرضاعة متعلق است ببرضعن کما تقول ارضعت فلانة لفلان ای لاجله رضاع ذوی آنانکه شیر
ادوا قیست زیرا که نفقه و لد بر والد است و لهذا واجب است که انفاق دایه کند که و لد او را ارضاع نماید کاهی که مادر از ارضاع و لد خود امتنا
کند و این دلیل است بر آنکه انقضای مدت رضاع دو سال است بر عدم استحقاق مرضعه اجرت زیاده بر حولین بعد از استیجار از برای رضاع شرعی
بر آنکه جایز است نقض رضاع از دو سال و علما را اختلافست و آنکه آیا حولین نسبت به هر مولود است یا نه آن عباس فرموده که این مخصوص است
هر مولود نیست بلکه نسبت بمولودیست که شش ماهه متولد شده باشد اگر هفت ماهه متولد شد باید مدت رضاع او بیست و سه ماه است و اگر نه ماه
متولد گردد بیست و یک ماه و مراد بیستکه رضاع کمتر از بیست و یکماه جور است و متوسط تعیین آنکه حولین لازم هر مولود است و تقسیم
ابن عباس حسن است زیرا که از جامع آیات فرموده است و این آیت هی قوله و حمله و فصاله ثلثون شهرا و قوله و فصاله فی عامین جامع مدت وقوع
چه مدت حمل شش ماه است و منتهاه و نه ماه و آخر آن نیز لیست و دو قوع و لد در ابتدای مدت و ما بین آن است اگر از این منشه چهار آنکه واجب است
زاد اجرت رضاع مرضعه لقوله **وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ** و علی از برای وجوب مستعمل است کما یقول علی فلان دین و نفقه علی الزوج در موضع علی المولود
له عبارت آنکه مولود له گاه هست که غیر زوج می‌باشد مانند مطلق و در مولود له اشاره است بآنکه ولد در حقیقت برای آب است و لهذا منسوب باو
و راجع است و نفقه او است و قوله رزقهن و کسوتهن ای کالمونة لهن و قوله بالمعروف [illegible] اهل العرف من حقها و در این اشارت است
به وجوب اجرة المثل مرضعه و آنکه نیست مرضعه را زیاده از قدر اجرة المثل و جایز نیست نقص اجرة از قدر آن و لهذا قال لا تضار والدة بولدها
و لا مولود له بولده نفی ضرر از برای سببیت باشد و ما بین قول او و جهت نکر هست یکی آنکه نباید که ضرر واقع نشود بولد باینکه مادر ترک ارضاع او
نماید [illegible] او [illegible] و نیز نباید که ضرر رسانند به پدر بولد باینکه ترک ولد نمایند از مادر و منع مادر کند
از ارضاع او [illegible] اند و شاید است [illegible] علی کل من [illegible] است مر آن را فتد و لا تضار الوالدة
[illegible] **مِنَ الْحَمْلِ** [illegible] **بِالْإِبَاءِ** [illegible] منقولست [illegible] و قوله و علی المولود له
اشاره است [illegible] رضاع [illegible] از برای رضاع اختلاف است [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] ذوج [illegible] نکاح باشد [illegible] که ذوج [illegible]



اخبر خاص بر حجاب بزرگ نباشد اقهاع عقد اجاره باز و ویا متمع فالکبر ذوج منکم [illegible] ولازم عنابد اذا سخطا قد و وج منفق صنیع ذا با الکبر

وجمیع منافع [illegible] کفتند اند که منطوق لا یکلف الله نفسا الا وسعها اشارت باند که منفق معتبر است بنسبت بحال زوج [illegible] انکه اجرم [illegible]

[illegible] الی باشد [illegible] بقوله وعلی الوارث مثل ذلک یعنی بر وارث [illegible] که [illegible] حاکم شرع [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم متعنا باسماعنا وابصارنا واجعله الوارث منا [illegible]

[illegible]

[illegible] والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا [illegible] یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا [illegible]

[illegible]

[illegible] فاذا بلغن اجلهن [illegible]

جناح علیکم [illegible] فیما فعلن [illegible] فی انفسهن بالمعروف [illegible]

والله بما تعملون خبیر [illegible]

[illegible]

که بعقوبت کند مرخدا که خواهد لیکن واجب است و همذا که ترک زینت است لقوله صلی الله علیه وسلم لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت اکثر من
ثلاثة ایام الا علی زوج اربعة اشهر وعشرا یعنی حلال نیست هیچ زنی را که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد ترک زینت زیاده از سه روز
بر میتی مگر بر شوهر خود که مدت چهار ماه وده روز ... و باید که ترک زینت را ... در مدت مذکوره واجب است نزد بعضی و واجب نیست نزد بعضی
مذکوره نزد بعضی ... که الحرة تحد والامة لا تحد ...
در طلاق و موت ... که طلاق ... سبب عدت ... متوفی عنها زوجها موت ... اگر حاضر بوده باشد اگر
غایب بوده نزد بلوغ خبر اگرچه خبر واحد باشد ... زیرا که این تکلیفی است که کافی است ظن در ثبوت آن لکن نکاح ... تا آنکه موت ثابت
شود بشهادت عدلین یا باشتهار ... روایت کرده که زنی نزد رسول الله آمد و گفت یا رسول الله شوهر دختر من وفات کرده و او را چشم درد میکند
دستوری باشد که سرمه در چشم کند فرمود که ... در اول اسلام شما را لازم بود که یکسال ... خانه ... و زینت کنید و سرمه
در چشم نکشید ... یکسال ... تا ... شوهر خود را از خود صرف کرده ... اکنون
تا چهار ماه وده روز صبر نتوانید کرد ... در عدت ... در از زنان ... بیان ...
غیر ازواج منماید بقوله ولا جناح علیکم و گناهی نیست شما را ای راغبان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض کنید بآن یعنی کنایه
چیزی ... من خطبة النساء از خواستگاری زنان معتده ... تعریض ... ابهام مقصود است ... موضوع له ... کقول السائل جئتک
لاسلم علیک ... کنایه ... کقولک طویل النجاد لطویل القامة وکثیر الرماد للمضیاف و خطبه بضم و بکسر ... الا انکم
... خطبه ... بمعنی طلب مرأة و تعریض خطبه ... معتده گوید ... در نحو ...
زن ... و چون عده ... بتصریح بنکاح ... لازم است ... شما ... او اکننتم یا
آنکه پوشیده کنید فی انفسکم در نفسهای خود یعنی اضمار کنید ... تصریح و تعریض علم الله میداند خدا ...
خود را انکم ستذکرونهن ... یاد کنید ... صبر نتوانید کرد ... ایشان ...
... نکاح ... خطبه ... ایشان ...
خواهید کرد ... ولکن لا تواعدوهن سرا ...
... ولکن لا تواعدوهن سرا ... ایشان ...
... مواعده ... ایشان ... و از جمله ...
... الا ان تقولوا مگر آنکه بگوئید قولا معروفا ...
... لا تواعدوهن مواعدة الا مواعدة معروفة او الا مواعدة بقول معروف ... منقطع ...
... لا تواعدوهن ... الا السر ...
... طلاق ... ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح
... حتی یبلغ الکتاب اجله ... واعلموا
ان الله و بدانید که خدا یعلم ما فی انفسکم ... فاحذروه پس بترسید
... و اعلموا ان الله ... غفور ...
... حلیم ...
... ربنا ... ان الله ...
... تصریح ... حرام ...

... حرام ... تصریح ... طلاق ...
... تعریض ... مطلقا ... تصریح ...
... تعریض ... حرام ...
... القلب ... ذکرهن ...
... خطبه ...
... ولا تواعدوهن ... الا مواعدة معروفة ...
... عقدة النکاح ... عقد نکاح ... عزم ...
... ماه ... مکتوب است ...
... مطلقا ...

ودخل کرده هم چنین است الا فلا است شاهد تخصیص این کرده اند بعدة وفاة واختلاف کرده اند بعدة فراق و ترمذی [illegible]
[illegible] سکینه بنت حنظله که محمد بن علی الباقر ع نزد من آمد و من در عده بودم مرا گفت شناختی [illegible] با رسول خدا [illegible]
[illegible] و علی بن ابی طالب [illegible] گفتم یا ابن رسول الله خطبه میکنی و من در عده ام [illegible]
[illegible] سبحان الله من ترا خطبه نکردم [illegible] انشا از تو گفتم [illegible] رسول [illegible]
[illegible] بود [illegible] خود [illegible] میکرد [illegible] بود تا آنکه [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] بنت [illegible] و آن چنان بود که [illegible]
[illegible] دهای خوش [illegible] تا چون عده [illegible] نکاح کنم [illegible]
[illegible] کرده اند که [illegible] طلاق [illegible] رسول [illegible] از این نهی کرد و فرمود [illegible]
[illegible] لا تطلقوا النساء [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] ان الله لا یحب الذواقین والذواقات [illegible] نکاح باشد [illegible]
[illegible] ابغض الحلال الی الله الطلاق [illegible] طلاق [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] **لا جناح علیکم** [illegible] **ان طلقتم النسا**
[illegible] طلاق [illegible] **ما لم تمسوهن** [illegible] جماع [illegible]
باشد [illegible] **او تفرضوا لهن** [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نکاح [illegible] **فریضة** [illegible] عقد [illegible]
[illegible] مهر [illegible]
طلاق [illegible] نصف مهر لازم [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] مهر [illegible]
باشد لازم [illegible] واجب باشد [illegible]
[illegible] کنز العرفان [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] **ومتعوهن** عطف است [illegible] فطلقوهن ومتعوهن [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] عقد [illegible]
طلاق [illegible] واجب است
[illegible] **علی الموسع قدره** [illegible] توانگر [illegible] **وعلی المقتر قدره** [illegible]
[illegible] **متاعا** [illegible] **بالمعروف** [illegible] شرع وعقل **حقا** صفت متاعا است
[illegible] **حقا** [illegible] واجب [illegible] **علی المحسنین** [illegible]
[illegible] محسنین [illegible]
[illegible] کنز العرفان [illegible]
[illegible] مفعول [illegible]
[illegible] **الموسع** [illegible] **المقتر** [illegible]
[illegible] لم تمسوهن [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] طلقتم النسا
[illegible] **فلا جناح علیکم** [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] دخول [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] مطلقه [illegible] مهر المثل [illegible]
[illegible] مهر [illegible]
[illegible] جناح [illegible] مهر [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]

الطلاق بیده

ما معنی او در

[illegible]

[illegible]

ان دکو سیله مرضی علی الاطلاق است یعنی [illegible] متعه تا ثابت باشد [illegible] واجب باشد باطلاق منضم بنصف مهر و بمهر المثل
دیگر [illegible] از اصحاب ما قائل باین شده اند و بنا بر قول اول [illegible] نفی جناح [illegible] متعه با عدم فرض [illegible] حکم [illegible] باشد [illegible]
دوم آنکه متعوهن معنی این است که چون جناحی بر شما نیست [illegible] طلاق [illegible] چیزی از اموال خود و این چیز [illegible]
باعتبار احوال زوج [illegible] متوسط [illegible] فقیر [illegible]
[illegible] ابی حنیفه [illegible] مهر المثل [illegible] نصف [illegible] مهر المثل است [illegible]
[illegible] و ابو حنیفه [illegible] شافعی [illegible] احد قولین [illegible]
قیاس و این [illegible] مفهوم مخالف [illegible] مهر بعد از عقد لازم [illegible]
از این طلاق [illegible] نصف مهر [illegible] لازم است [illegible] مهر مطلقا و از تفویض البضع
و مفوضة المهر [illegible] آنکه تزوج [illegible] مهر کند [illegible] باجنبی [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] لازم است [illegible] مهر [illegible]
[illegible] حکم اجنبی [illegible] اگر مطلقه [illegible] مفوضة البضع [illegible] لازم است
[illegible] و اگر مفوضة المهر مطلقه [illegible] لازم [illegible] مفوضة الیه حکم [illegible] و اگر حکم نکرده باشد الزام [illegible]
پس [illegible] حکم کند [illegible] لازم [illegible] قبل الدخول [illegible] مفوضة البضع چیزی واجب نیست و در مفوضة
المهر متعة [illegible] لازم [illegible] عدم [illegible] مهر [illegible]
[illegible] مفروض [illegible] بالمعروف [illegible] اهل العقل والمروة
من حال الزوج [illegible] ازواج [illegible] الانسان [illegible]
طلاق [illegible] قبل از دخول و تعیین مهر [illegible]
طلاق [illegible] متاع [illegible] حکم [illegible] طلاق [illegible] قبل از مسیس و
[illegible] وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشان را
یعنی مجامعت [illegible] وَقَدْ فَرَضْتُمْ و حال آنکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما
ادای نیمه [illegible] فرضتم [illegible]
مهر [illegible] قبل از [illegible] پیش از دخول طلاق [illegible] مهر [illegible]
[illegible] لازم [illegible] حکم [illegible] منسوخ شده نصف
مهر لازم گشت إِلَّا أَن يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند [illegible] اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی هیچ چیز را از مهر خود
نگیرند [illegible] يَعْفُونَ [illegible] و لکن چون اینجا
نون [illegible] معلوم [illegible] نون جمع مؤنث [illegible] لام الفعل [illegible] نون ضمیر جمع مؤنث [illegible] مطلقه عفو
نمایند مجموع صداق را [illegible] أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست او است
[illegible] نکاح [illegible] صغیره [illegible] عفو [illegible]
[illegible] وَأَن تَعْفُوا و آنکه عفو کنید [illegible] أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ
[illegible] ثواب وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضل را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر [illegible]
[illegible] مهر را [illegible] إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از تفضل بَصِيرٌ بیناست [illegible] احسان شما را [illegible]
[illegible] الذی بیده عقدة النکاح [illegible] یعنی شوهر [illegible] تمام مهر [illegible]
اوقرب [illegible] وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی عبدالله [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] النکاح [illegible]
[illegible]
[illegible] مهر [illegible] ازواج [illegible]
[illegible]
[illegible] عفو [illegible] ازواج [illegible]

است

مفوضه

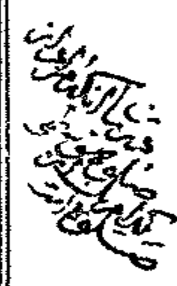




آنست واگر بین است بلفظ هبه صحیح است باجماع جمیع علما و صحیح نیست بلفظ ابراء باجماع و بلفظ عفو خلاف است و نزد بعضی آنست که صحیح است بجهت عموم لفظ
معاوضه و بعضی نکرده اند که صحیح نیست زیرا که عفو از حقوق است و اسقاط است و ثابت نمی شود بلفظ ابرا که برغیر ذات تعلق نمیشود و این اصح است و قبول واجب است شرط
است که خلاف حاصل که حکم آن در بعض حکم هبه است تفصیل این بحث در کتب فقهیه مسطور است پس اگر هم چنانکه زن را جایز است که عفو کند از حق
خود هم چنین ولی زن را نیز جایز است عفو از حق او بنابر احتمال عطف بر الا ان یعفون و بقوله الذی بیده عقدة النکاح و در ولی اختلاف است اصحاب ما
گفته اند که مراد ولی اجبار است که از آب و جد است نسبت به صغیره و این قول شافعی است در قدیم و بعضی اصحاب ما گفته اند که ولی که زن توکیل کرده
خود را و اذن داده باشد ملحق بولی است و در این نظر است زیرا که عقدة نکاح بید وکیل نیست و ملک بید نیست و طلاق متحقق باشد الا آنکه
اگر وکیل خود را اذن در هبه و عفو جایز است قطعاً و شافعی در قول جدید و احمد و اصحاب رای بر آنند که الذی بیده عقدة النکاح زوج است زیرا
که ملک عقد و حل کاحت نیز بنابر این قول زوج است که وقوع طلاق قبل المس در نصف مهر باشد مثلاً دفع مهر کامل نموده باشد نصف مهر بعد از طلاق مستطر
نباشد بلکه اصح آنست زیرا که حق بعد ذکر بعفونا نموده از ضمیر ایشان و این مقتضی است که الذی بیده عقدة النکاح ولی زن باشد تا عفو
و دختر بکر باشد و دختر بکر آنکه ابتدا خطاب به ازواج فرموده بر مواجهه بقوله ان طلقتموهن و بعد از آن غیبه که یعفون او یعفو الذی بیده
و این هم خطاب است بقیه خاصی است که حاضر نیستند و در قول جمله حیز محتمل است که آنکه زن را میرسد که عفو کند از جمیع حق خود و اما ولی را جایز
نیست الا از بعضی و آن هرگاه ولی را عفو جایز باشد از بعضی حق زن تا آنکه زن را جایز باشد که بکمتر از مهر المثل او را عقد کند تا نزد بعضی نیست
که جایز نیست پس اگر بکمتر از مهر المثل ترویج او نماید عقد صحیح است و مسمی را باطل بلکه مهر المثل ثابت باشد که مهر عقد او است و اگر ولی را باشد زیرا که
در معاوضات مولی علیه مشروط است باعوض و هرگاه مسمی فاسد باشد مهر المثل عوض عقد ثابت شود و نزد بعضی بکر آنست که جایز است
که مسمی ثابت و زن را جایز است که عفو کند از آن و ولی را جایز است عفو بواسطه آنکه وجوب بر وی کرده او مصلحت است تا او
نظر و مصلحت قسم جایز است که مصلحت در کمتر از مهر المثل باشد در ترویج خود معلوم است که مهر بیشتر
او زیاده از این بوده و در این دلیل نظر است زیرا که نظر بحضرت رسالت بیشتر بوده و مهر او بالمؤمنین بوده از انفس ایشان و مکرر جایز است که این
نیست او بوده باشد نیز هرگاه مسمی فاسد باشد مهر المثل ثابت شود و از زیاده از او اگر انقص ارجح باشد جایز نیست که مهر کمتر است و اصح آنست که اگر
مصلحت در کمتر از مهر المثل باشد صحیح است و الا فلا اسم در این جا آنست که ثبوت ولایه در نکاح بر مرداه بر سبیل اصالت بقوله بیده عقدة النکاح
ملک زیرا که بیده لا بر مال الصغیر است زیرا مجمل است که مستثنی شرعی تعیین از کرده پس نزد اصحاب ما که در احکام مستنبط اند از ائمه
علیهم السلام تولیت بر صبی و مجنون و سفیه بر او ست پدر و جد او از جانب پدر و اما قاضی در سفیه و غیر ایشان و ولایت پدر و جد بر
صغیر و صغیره ثابت است برای هر که جنون او متصل است بصغر و مستمر شود تا بلوغ نیز و اما که جنون او متجدد شود خواه مرد خواه زن بکر باشد خواه
ثیبه و در بکر بالغ رشیده اختلاف است در قول اقوی و اکثر سقوط ولایت است از ایشان و بعضی سقوط ولایت در زوال است ندارند در نکاح و بعضی عموم حتی تنکح
غیرها و بعضی فریاد است که اطاعه امر از غیر و منافع علیها الفلم و ولایت بر مرد ثابت نیست که از واسطه متبعد است و اخبار در مولی علیها از دل بر ای نیست و قوم ولایت
خاص که این مخصوص است به غیر که فاسد العقل و بالغ شود و رشید است و ولایت تا ابتداء از بلوغ و رشد عمل او را باطل شود و مراد که در هر باب از اقسام است از غیاء مخصوص
که در نکاح مستمر ولایت و حتی از اسحاق است که مخصوص است بیکی که فاسد العقل است از سفیه و امثال آن نیز مرات مصلحت و ولایت مخصوص
ملک وا دنا و ملک پدر و قبول در عقد خواه آنکه مالک زن باشد خواه او و هم چنین مملوک خواه تابع باشد خواه عبد تابع عاقل باشد یا غیر ما اراده او
و ولایت را بسبب این عقد مستمر است و ولایت قرابت و حکم در غار نیز تا آنکه بر ولایت ابنعم بطریق تعیین که مذکور شد و لکن ولایت عصبه و امام از ذنی که در
اند و ما بین ما ملک نشوند ما بعد از ملاقات اهل البیت علیهم السلام و ما بطلان این قول ایشان و معتبر کا حدیث محکم من قوله ان یعفو خطاب است و وارد اجماع
است لکن نزد اکثر که مفسر الذی بیده عقدة النکاح زوج است منکر منکوحه که اراده این خطاب است بجهت آنکه اصحاب است و نزد ما است که زوج بعد از
عفو مال کرده دال است و بعدا از آن که عفو حال مهر است و منع تا مطالبه منع موثر نشده و بکرات در اخطاب است و فرق از آنکه مرد و زن
از آن بیشتر فضل کرده که خطاب و حیث است امر مشار بعد از آن که کمتر این مخالفت است عام است و در این نظر است تا اول بر آنکه اجماع
عفو و زوج در وجه نا معلوم ممکن نیست که زیاده کند هر دو را ابداع آنکه تو صفحه این سخا عفو از آنکه قریب بود در برای تقوی مستند بجهت عسرت
بزبان و آنکه با نبات در زیرا که مقتضای خطاب است یک کرده منع قصه بجهت عفو نیز بواسطه آنکه باسیر تسیر تا اول موثر شده که اگر گوید که بجهت معلومیت زیاد است
که شامل این خلاف اصل است و چون این فهمیده شود بدان که عفو زوج بر حسب نوع است اول آنکه تسلیم جمیع مهر کند بر حسبه بعد از تصرف در زوجه مهر
ان دو موجود بوده باید از نصف در اهمیت کند یا و بعد از طلاق که تمام است و این مشروط بقبول از حال است و دیگر آنکه تسلیم جمیع نکرده اما شاید
در آن بتصرف کرده و معین از ما فی تمام باشد شرعی نوعی این ابراء است و مشروط بقبول نیست و سوم مهر بسبیل ابراء و هیچ تا اشد مهر زوج
تمام بعد از طلاق در زاید از نصف تا باد و مستر نشد و این نیز شرط است و اما آنکه زوج بر زوجه باشد مهر عفو از فضا از
بعضی تملیک بانیز است بر هر وجه شرط است بقبول در نوع ثانی صحیح است مگر بلفظ بالفاظ او مثله منقول در در تول در تابع بنحو
مکر بالفاظ است اما خلاف در لفظ عفو دو مذهب است مذکور شد و لفظ عفو مفید ملک نیست بلکه مفید اباحت است و تنشیب جسمی مطعم
برده است شده و حیله از دخول طلاق تا او که در تمام صداق را با و تسلیم کرده و گفته انا احق بالعفو تو گفت او اقرب للتقوی ای تمام الطلاق



خود خود بغیر بسند شرعی نه از خویش است نه بجبر اختیار او بیا زار آنقدر کلام است در غیر مهر او بیا بکر و دخول و گویند که نه بجبر خود تا طلاق او را و دیگر
شده کامل و بخش مهر او نیز بیاید و منقولست از سعید بن مسیب که این آیه ناسخ حکم متعلق است بآن آیه سابقه و این قول بیت ضعیف است زیرا که نسخ وقتی
متحقق است که بین الحکمین منافاة باشد و اینجا منافاة نیست زیرا که محل متعه طلاق است قبل الدخول مع عدم الفرض و اینجا ثبوت نصف است با
فرض و در این منافاة نیست لکن اگر قائل شویم بثبوت متعه از برای هر مطلقه و از این احتمال اول باقی نماند آنقدر چنانکه گذشت این آیه مخصص عموم آن
خواهد بود و مخصص هم از نسخ بما بعد و قوله و لا تنسوا الفضل بينكم یعنی که لا تترکوا الاخذ بالفضل بینکم
والاحسان و ممکن است که از این استخراج توان نمود استحباب اخذ تاما و اعطاء تاما و صاحب مجمع گفته که اقرب للتقوی
بعد و بگوید که اقرب الی ان لا یظلم احدهما صاحبه لان من ترک لغیره حق نفسه کان اقرب الی ان لا یظلم غیره بطلب ما لیس له و الثانی
معناه اقرب الی اتقاء معصیة الله تعالی لان من ترک حق نفسه کان اقرب الی ان لا یعصی الله تعالی بطلب ما لیس له و بدانکه چون حق
سبحانه تعالی فرمود در احکام ... مخصوص صلوة نمود از محافظت نماز زیرا که اعظم طاعات است و فرموده حافظوا علی الصلوات
و بامر محافظت نماز امر نمود و گفت مواظبت کنید بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن و
الصلوة الوسطی و مخصوصا این نماز که متوسط است میان صلوات خمس یا در فضل نسبت با نمازهای دیگر
غیر او در تفسیر چنین وارد شده اند که بقول ابن عباس و انس بن مالک و مجاهد و جابر و ابی اسامه مراد از صلوة وسطی نماز بامداد است که میان سواد لیل
و بیاض نهار میگذارند و یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری یا بالعقبا انکه از هر طرف دو نماز نیست که در او قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن
اسامه و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است چه در وسط روز است که از او در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوات نهاری است و روایتی ماثور از
امیر المؤمنین و ام سلمه و ابن عباس و ابن مسعود و بعضی دیگر از اکابر صحابه نماز عصر است و در این باب حدیثی وارد شده در روز احزاب که شغلونا
عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و از وسطی بواسطه آن گفته که دو نماز روز در یک جانب و دو نماز شب در یک جانب است و بعضی دیگر تمام و نماز شب
او را فرموده و بعضی دیگر از اصحاب بنابر این قول بروایتی دیگر از ابن عباس و بعضی دیگر نماز شام است بر میان نمازها است و بعضی از اکابر
دیگر بر آن رفته اند که نماز خفتن است زیرا که اکثر آن عشاء میان دو صلوة اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و بعضی دیگر نماز خفتن
صلوة وسطی دانسته اند که میان دو صلوة جهریه و اخفاتیه ... ایشان باشد یا میان دو نماز است
ایشان ... صاحب کنز العرفان و بعضی دیگر از علمای تفسیر بعد از این مذکور خواهد شد و قوموا و دیگر
امر ... لله ... و قانتین ... ابو سعید ...
که قنوت ... قنوت بمعنی طاعت است و نزد بعضی دیگر بمعنی ذکر ... قنوت بمعنی ذکر است ...
و بعضی دیگر بر آنند که قنوت سکوت است ... نماز ... نماز ...
... قنوت و طول ... منکوس ...
... قیام ... ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و در کنز العرفان ... کرده که مراد محافظت
بر صلوات ... و وسطی ... بمعنی توسط است بین الصلوات یا بمعنی فضیلت
... قنوت ... و قوموا لله ... علی القیام ... بمعنی قیام و یا بمعنی خشوع
... شیعه ... صلوة ... و لهذا ... القنوت
فی الصبح ... محافظت بر صلوات ... الذین هم علی صلوتهم
یحافظون ... الذین هم علی صلوتهم دائمون ... محافظت ...
بعضی ... محافظت ... علیهما السلام ... بمعنی محافظت است
... تاکید ... تاکید ...
چنانکه ... وجوب صلوات
... صلوة ... وجوب ...
و اجماع ... صلوات ... وسطی
... صلوات ... استغراق ...
... صلوة ... صلوة نهار و صلوة لیل
... لیل و صبا نهار ... الجمعه ...
عمل ... ابن عباس ... مسجد بصره ... نماز ...
... قنوت ... وسطی ... قنوت ...
... وسطی ... افضل العبادات





اخير و نيز روايت كرده كه مردمان از جهت حرارت هوا نماز پيشين را [illegible] قصد كردند كه هر كه بمسجد حاضر نشود خانه او را بسوزانند پس مردمان بمسجد [illegible] مى شدند و در نيمروز بنماز پيشين حاضر شدند [illegible] فرض شده و در توقع از [illegible] ابواب سموات در آن وقت مفتوح مى شوند [illegible] تا آنكه نماز مؤدى شود [illegible] دعا عن ابى جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء وابواب الجنان واستجيب الدعاء فطوبى لمن رفع له عمل صالح و ابو داود از امير المؤمنين روايت كرده كه خدا [illegible] نماز حلقه [illegible] و اخبار رسيده [illegible] و در وقت پيشين [illegible] امير المؤمنين و عبد الله بن مسعود و حسن و نخعى و قتاده و ضحاك [illegible] دو صلوة شب و دو صلوة نهار است و جهت آنكه پيغمبر فرموده كه من فاتته صلوة العصر فكانما وتر اهله وماله [illegible] شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر [illegible]

[illegible]

فان خفتم [illegible] فرجالا او ركبانا [illegible]

[illegible] فاذا امنتم فاذكروا الله [illegible] كما علمكم ما لم تكونوا تعلمون [illegible]

[illegible] والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا [illegible] وصية لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج [illegible]

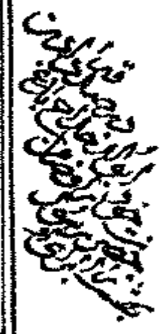
[illegible]



برای از دواج واکرچه بر واجب نیست چه وصیت از برای وارث جایز است باتفاق وامت چنانکه در ما تقدم مذکور شد **فَإِنْ خَرَجْنَ** پس اگر بیرون
روند بطوع خود از منزل زوج قبل از یکسال یا بعد از آن چه سکنی برایشان واجب نیست **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس هیچ گناه نیست بر شما
ای اولیای شوهر یا ائمه شرع **فِيمَا فَعَلْنَ** در آنچه کنند ایشان **فِي أَنْفُسِهِنَّ** در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر **مِنْ مَعْرُوفٍ**
از آنچه بر وفق شرع باشد یعنی زینت و طلب شوهر بعد از انقضای عده کنند **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت حکم
وی کند **حَكِيمٌ** صاحب حکمت است آنچه فرماید از مصالح عباد از آن بیرون نیست و چون حق سبحانه امر متعه فرمود یعنی مردان را
اینکه بعض واجب است ... و اعطای متعه منکر بودند حق سبحانه به جهت تاکید حکم متعه تکرار از فرمود بقوله **وَ**
لِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشد **مَتَاعٌ** متعه است که بان برخوردار شوند **بِالْمَعْرُوفِ** بطریق نیکو
و توسط یعنی ... احوال زوج در عسر و یسر **حَقًّا** واجب برای ... استحقاق آن حکم
کرد **عَلَى الْمُتَّقِينَ** بر پرهیزکاران ... یعنی همه مسلمانان از مومنان
... **كَذَلِكَ** همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد **يُبَيِّنُ اللَّهُ** روشن میکند **لَكُمْ** برای شما **آيَاتِهِ**
دلایل ... **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** شاید که شما عقل خود را در تفکر آن ...
... بکار ... احکام شرع که سبب صلاح دنیوی و اخروی ...
... الیوم اکملت لکم دینکم ...
... باشد
... باشد
...
... **أَلَمْ تَرَ** استفهام برای تعجب ...
... از بنی اسرائیل ...
... **إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا** بحال آنانکه بیرون رفتند **مِنْ دِيَارِهِمْ** از منزلها و سرایهای خود **وَهُمْ أُلُوفٌ**
و حال آنکه ایشان هزاران بودند **حَذَرَ الْمَوْتِ** به جهت احتراز کردن از مرگ ... الوف یعنی ... جمع ...
...
...
...
...
...
...
...
... **فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ** پس گفت
مر ایشان را **مُوتُوا** ...
...
...
...
... **ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** ...
...
...
...
...
... سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت ...
... **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای

لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بفضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر همه مردمان چه ایشان را زنده کرد تا بندگی او کنند و اعتبار گیرند و متعظ شوند و جمعی که حاضر بودند درین قصه و آنکه بشنوند تا از آن استبصار یابند وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان چنانکه باید
لَا يَشْكُرُونَ سپاس نمی‌دارند و شکر نمی‌کنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و منقاد فرمان نشدند و توبه نکردند و شکر او بجا نیاوردند
و استبصار نیافتند و آورده‌اند که مقاتله نفرمود تا جماعتی از این جماعت ذکر کرده شد ایشان از آن فرار نمودند و بعد از آن بجهاد فرمان
رسیده و همه هلاک شدند و تفصیل این قصه آنست که بعد از موسی پادشاهان از بنی اسرائیل عصیان ورزیدند و امر خدای را ترک کردند و بت پرستی
پیش گرفتند و چون بیداری شد ایشان را ترس از دشمن حاصل آمد و بموت کرامت ایشان از حرب متقاعد شدند و کشته و اسیر شدند و این اخبار که
بیان شده تا وقتی منقطع نشده بود با عمالقه که دشمن ایشان بودند و از غلبه ایشان بر ایشان و علی الخصوص ملائکه کردند چون
پادشاه ملاحظه این حال کرد گفت اللّهم ربّ یعقوب و آله موسی قدّم بر مصیبت ما و لکن فاردهم ایّه فی انفسهم حتی یعلموا انّهم لا تستطیع
الفرار و منک الیک یعقوب و موسی را فرمان فرمود که بندگان خود را امتحان کن پس ایشان را ابتلا کردند تا بدانند که استطاعت
ندارند که از تو فرار کنند و چون سجایای ایشان را یاد آورد و عبرت بیند وقت مشیت وراحت ایشان بایشان افتاده بود تا منقطع شد پس هر که
از این خبر یافت بیامد تا ایشان را دفن کنند از کثرت اجساد ایشان عاجز شدند پس حظیره بر ایشان بنا کردند تا سباع ایشان را نتوانند
خورد و بعد از چند گاه استخوان ایشان از یکدیگر جدا شد و ممیز نمی‌شد و از ایشان باقی ماند انفاسی که در هر یکی از حق تعالی ایشان
را بیدار کرد ایشان زنده شدند و گویند که ایشان قوم حزقیل بودند که حزقیل شهر ما متعاصی هلاک شدند و بعد از هشت روز حزقیل
بر حال ایشان اطلاع یافت ایشان را مرده دید بر ایشان بگریست و گفت یا رب کنت فی قوم یحمدونک و یقدسونک و یسبحونک فبقیت وحیداً
لا قوم لی یا حزقیل یا امر خداوند رحمت بر ایشان آورد که تحمید تسبیح و تقدیس تو می‌کردند اکنون تنها ماندی امر حق سبحانه بر او وحی کرد که ای حزقیل
زنده کنم خزقیل خاضع بود ایشان زنده شدند و از ابن عباس روایت است که چون حق سبحانه خواست که این جماعت را زنده کند حزقیل را فرمود که
دعا کن پس گفت اللّهم توفی ثم احیاهم بعد از چون همه بر قدرت زنده بودند که هر یک از ایشان را دیدند و بعضی ایشان شاد شدند و باز زمانی
متطاول زندگانی کردند و همچنین ایشان را بوی نیا تغیر مرتا الکفن و خانها که سالک شدند و اکل و شرب کردند و نکاح نمودند و بعضی
حرمت شده بعد از ایشان با جل مقدر خود فوت شدند آیه بیّنت بعضی و حق چنین نیز باشد آنکه حق سبحانه در آخر الزمان
بصورت ملک الزمان علیه صلوات الرحمن جمعی را زنده گرداند و گروه تحشر ایشان من کل امّة فوجاً ممن یکذّب بآیاتنا فهم یوزعون اشاره با آیت
چراکه روز قیامت همه محشورند لقوله و نحشرهم جمیعاً فلم نغادر منهم احداً الا بدان صادق صادق ببیند که خدا ایشانرا بر جمعی زنده کند
فرمود که من محض الایمان محضاً او محض الکفر محضاً اگر مومن خالص باشد یا کافر خالص اما مومن خالص تا انتقام کشد از کافر
خصم زده باشد و اما کافر تا معاینه بیند که بخش مشکل بوده و آن حضرت رسالت فرمود بشکه سیکون فی امّتی ما کان فی بنی اسرائیل
حذو النعل بالنعل و القذّة بالقذّة یعنی خواهد شد در امت من نظیر آنچه در بنی اسرائیل واقع شده ایشان را نظیر آن بنقل
و تساوی پیشتر چون در بنی اسرائیل حق متحقق شده چنانکه مذکور شد پس در امت هم خواهد بود و در اوائل کفتیم که باید ذکر
قصه مذکوره تحریض اهل اسلام است بر جهاد و تعریض بشهادت و حث ایشان بر توکل و استسلام قضا و چون تا در ذکر مرتب آمد
میفرماید که وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا برای اعلای دین اسلام با اعدای دین و چنین چون فرموده
فرار از موت عبث است و مقدّر لا محاله واقع خواهد شد پس بدکوی مرتکب جهاد شوید که اگر فوت شوید فوت منادی خواهد
و فرار از آن در قبیل محال است بر تقدیر شهادت خواهید رسید و اگر منصور و مظفر شوید ثواب اخروی و شرف مغنم خواهید شد وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللّٰهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنواست قول متخلفان را و آنچه با اعدا دارند تمنا مینمایند و آنچه سابقان میگوید
از قول که مرغب مر ایشانست در قتال عَلِيمٌ داناست بضمائر غازیان و سابقان و جمیع اعمال ایشان را و بر وفق نیات ایشان جزا خواهد داد
و ترغیب بعضی این خطاب را ان توسیع که چون از جهاد بکرهیدند ایشان را بر ایشان بعد اینکه بر آیند و بنا بر این معقول قول ایشان بود
تقدیر اینکه و قبل الحمد لله یعنی حق سبحانه را که از موت جهاد این در اعمال بد بهتر است که از شبهه فرار است آنچه بطریق لطف
دوام استغنا با اعمال بر و انفاق در سبیل خیر موکد من ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ من استفهامیه مرفوع المحل بابتدا و ذا خبر او
الذی صفت اوست یعنی کیست آنکس که بطریق قرض بدهد خدا را یعنی بنده کار و بعد از آن را باو بر آورد و بعضی ثواب خدا قَرْضًا
حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی و بعد طلب قرض نیارد و بلا تعلل و تاخیر قرض بدهد یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد دنیا را مقرون نسازد
با خلاص و طیب نفس و بعد نشاید که ثواب صدقه مرده و بنا بر این معنا در کلام محمد است که صدقه صرف للّٰه
گویند که اطلاق احتیاج بر خدا روا نیست بلکه مراد از قرض حق تعالی مشارکت تقدیم عملی که مطلوب ثواب باشد یعنی بر جای خیر کنید قصد
ثواب خدای کرده بعضی بنا بر آنکه قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه غنوده لازم جزا بودن که اعطاء عوض از لازم است قرض حسن بر
این تقدیر آنست که خالص برای خدا داده یا از حلال تصدق نماید و گویند قرض حسن آنست که با ملک کند و منت بر انفاق نهد
راه خدا فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف کند خدا آن را بیفزاید جزا را لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً





فیضاعفه مرتب بجواند که جواب استفهام باشد حمل بر معنی پس من ذا الذی در معنی ایقرض الله احد فیضاعفه است یعنی آیا قرض میدهد خدا را
یکی از ایشان تا حق سبحانه جزای او را برای او دو چندان کرده کرداند باضعافا مضاعفه کثیره که هیچکدام علم بمقدار آن کند ندانستند باشد مکر
خدا چه ابهام موجب تعظیم و عدم احصا است اضعافا اضعاف پس اضعاف جمع ضعف است و نصب آن
است از ضمیر منصوب یا مفعول ثانی است بجهت آنکه مضاعفه متضمن معنی تصییر است و یا مصدر است بر آنکه ضعف اسم مصدر باشد و جمع آن بجهت
تنویع انواع اضعاف و نقل است که چون آیت من جاء بالحسنة فله عشر امثالها نازل شد رسول خدا فرمود رب زد لامتی یعنی بار خدایا ثواب امت مرا بیفزای
برای امت من حق سبحانه این آیه فرستاد که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمود بار خدایا ثواب امت مرا بیفزای حق سبحانه این آیه فرستاد که مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة الآیه فرمود که زیاده فرما حق سبحانه این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر
حساب یعنی صابران را مزد ایشان داده میشود بی حساب و نقل است که لما نزلت هذه الآیة من جاء بالحسنة فله خیر منها قال رسول الله رب زد امتی فانزل الله من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة والکثیر عند الله لا یحصی و روایت کرده اند که چون این آیه فرود آمد یهود طعنه کردند که مکر
خدا چیزی ندارد که از ما چیزی طلب میکند حق سبحانه بر وجه تهدید و تنبیه ایشان این آیه فرستاد که لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن
اغنیاء و چون مسلمانان بوعده حق سبحانه واثق بودند [illegible] بود ابو الدحداح انصاری که اسم او عمرو بن
الدحداح بود پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی از ما قرض میطلبد حضرت فرمود میخواهد تا شما را بواسطه آن به بهشت در آورد ابو الدحداح گفت
یا رسول الله مرا دو خرما ستان است یکی بالای مدینه و دیگری در پایان آن و جز آن هیچ ندارم هر دو را قرض دادم خدا را فرمود که یکی
را نگاه دار برای معیشت خود و عیال و اطفال بگذار گفت یا رسول الله چون چنین میفرمایی بهترین آنها که ششصد درخت خرما دارد
دوازده هزار [illegible] علیه السلام قرض دادم خدا را حضرت فرمود که حق سبحانه دو چندان در ریاض جنت بتو ارزانی دارد
گفت یا رسول الله بشرط آنکه فرزندان من و عیال من با من باشند حضرت فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول را بگرفت
داد و آن را به حق سبحانه صدقه کردم فی الحال بدر خرما ستان آمد و عیال و فرزندان را گفت که ای ام الدحداح بیرون آی که این را قرض کردم بشرط
بهشت و چون ایشان بیرون آمدند زن گفت هنیئا لک بارک الله لک فیما اشتریت [illegible] الی سبیل الخیر والرشاد بیتی من الحاظ
بالرشاد ان تصیر الله علی العباد بالطوع لا منا ولا ارتداد الا رجاء الضعف فی المعاد فارتحلی بالنفس والاولاد والبر لا شک
خیر زاد قدمه المرء الی المعاد ام الدحداح گفت خوش سودی کردی و نیکو معامله ای بارک الله فیما اشتریت و حضرت رسالت علیه السلام در باره
او فرمود که کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح یعنی بسا درختان پربار و سرای فراخ که در بهشت ابو الدحداح را خواهد
بود **والله یقبض** [illegible] **ویبسط** و کشاده میکرداند [illegible]
والیه و بسوی حق یعنی بجزای او **ترجعون** باز کردانیده خواهید شد [illegible]
[illegible] مؤید است [illegible]
تا بتوسیع منقلب شود [illegible] در قبض و بسط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کو یند عبدی استطعمتک فلم تطعمنی بنده من از تو طعام خواستم ندادی واستسقیتک فلم تسقنی [illegible]
[illegible]
[illegible] استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه [illegible]
حق سبحانه [illegible]
[illegible] ان الله یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible]
الا الصدقة فاذا تلقفها بکفه [illegible] ان الرجل لیتصدق بتمرة او بشق تمرة فاربیها کما یربی الرجل فلوه وفصیله [illegible]
القیمة وهی مثل جبل احد [illegible] الا صدقه [illegible]

یا از غنیمت بماند یا ببخشند تا صدقه کنند و از افراد کرم و از روی دهش هم چنانکه شخصی که واسع باشد بیشتر از پیش دهد چون متصدقان

در مصرف نفقات بیم رسد از امثال که و اهل بیت دیدند و دو اخطار و بعضی از قرض دادن معلوم میشود چه در حدیث آمده که حضرت رسالت ص

فرموده که دیدم بر در بهشت مکتوب علی باب الجنة الصدقة بعشر امثالها و القرض بثمانیة عشر پس جبرئیل را پرسیدم که صدقه را یکی

ده عوض است و قرض را یکی هجده سبب چیست جبرئیل گفت صدقه بسائل بی حاجت میرسد و مستحق و غیر مستحق را بخلاف قرض چه قرض خواستن که بحضور

احتیاج است بخلاف صدقه که مستحق و غیر مستحق میرسد پس قرض از صدقه فاضلتر میباشد ابو هریره از رسول ص

روایت کند که هر که چیزی را بقرض بدهد مسلمانی دهد خدای تعالی پرده عیب او بپوشاند و گناهان او را بیامرزد بدانکه چون

خوشحالی نزد کرم خدا متعلق بود بیان آنچه متعلق است از قرض و صدقه و جهاد بیان قصه میکند که مشهور است میان بنی اسرائیل و بعضی

علما برآنند که مقصود از حرب در راه خدا و مسلم و جهاد بنوع انبیا است تا بقا اعمال ایشان در آن منصوص باشد الم تر آیا ندیدی ای

بیننده یعنی ندیدی و دانستی و علم تو منتهی شد الی الملأ بسوی اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان

یعقوب علیه السلام من بعد موسی از پس وفات موسی علیه السلام ملأ اسم جماعتی است که مجتمع شوند برای تشاور و از آن جمله

فاشند قوم و من اول از برای بعضی است تا نبیه برای قوله اذ قالوا لنبی لهم متعلق است بفعل محذوف یعنی نظر کن و

تفکر نمای در حال ایشان که حاصل وقت اشراف و ارباب رای بنی اسرائیل بعد از وفات موسی علیه السلام بوده اند در وقتی که

گفتند پیغمبری را که مر ایشانرا بود و آن یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف بن یعقوب بود یا شمعون بن صفیه از اولاد لاوی از اولاد

یعقوب یا بقول اصح اشموئیل بود که بعربی معنی اسمعیل است بر قول اکثر مفسران نسب وی از اولاد جعفر خود بیان از بعد

از الیسع بنی اسرائیل بسر شماری انکه تفصیل این با بیان در تفسیر جو جواب گفتند که بگماشد ابعث لنا برانگیز برای ما

یعنی نصب کن برای ما ملکا پادشاهی را تا نزد او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدا با خدا با دشمنان قوم او

دستگیر را بینت که سبب سؤال ایشان آن بود که چون موسی بجوار رحمت ایزدی پیوست یوشع بن نون در میان قوم خود خلیفه گرفت

بود تا احکام توریت و احکام اسرائیل را محافظت کنند و آنکه از و تضیق در مصیبت و زنان راه یابد چون وفات او نزدیک شد کالب را خلیفه

خود ساخت و در صحبت موسی با او در علم و مواعظ و ابواب او بود که در ترویج دین متقاعد نشود و در آنها از بعد در پس بر طریقه یوشع عمل

نمود تا وقت در در یک جا در آمدند و در بسیار آن جماعت نبیل از یک پیغمبر فرستاد و بعد از آن بنی اسرائیل احداث بدع نمودند و عهد حق

تعالی فراموش کردند و بتپرستی مشغول شدند حق تعالی الیاس را به پیغمبری بدیشان فرستاد و هر کدام از این پیغمبران که بایشان مبعوث میشد بحکم

شرع موسی و اقامت احکام توریت منکر بودند و بعد از الیاس الیسع را بایشان مبعوث کشت و چون او نیز متوفی گشت فتنه در بنی اسرائیل ظاهر

شد و ایشان را دشمنی پدید آمد و بر اهل شام تاختند و در آنجا در جمله قوم جالوت بودند و از عمالقه بقیه عاد در ساحل بحر روم تا مصر و

فلسطین تحت تصرف خود داشتند و بر بنی اسرائیل مستولی شدند و ایشان را منکسر ساختند و اسیر بسیار گرفتند تا آنکه چهار صد و چهل کس از بزرگان

و پادشاه زادگان بنی اسرائیل را اسیر کردند و جزیه بر بنی اسرائیل نهادند و توریت را از ایشان بستدند و بنی اسرائیل بجهت این مصیبت

گستاخ شدند و پیغمبری نداشتند که تدبیر کار ایشان کند و دعا در مصیبت ایشان نماید پیغمبری بدیشان نرسید و اسباط هر چه را کشته بودند

و هیچکس از ایشان نماند مگر زنی از نسل لاوی که او را در خانه محبوس کرده بودند محافظت و منکر بودند تا پسری از وی در وجود آید

اسیر بجز و نسبت بهم و گوید این زن آمد و لد شد آن مرد را نیز خبر دادند سیمرد که آن زن پسری آورد از فرزند اید خود بجا نداخت

از زن که ده پیش بیاورد و فرمود اورا اشموئیل نام نهادند گفت سمع الله دعائی یعنی خدا دعای مرا اجابت فرمود چون فرزند بزرگ شد خدای را

نگاهداشت چون بزرگ شد فرمان داد او را با تورات نیکو بیاموزند او را بعلمای بنی اسرائیل سپردند که او را به جهت علمای بنی اسرائیل بود تا او را تعلیم

ادب و علوم نبوت و احکام توریت آموزند تا چون سن او بحد بلوغ رسید خدای تعالی او را پیغمبری داد جبرئیل نزد او آمد و او را بیدار کرد و

اشموئیل از خواب برجست و نزد شیخ آمد که گفت مرا خواندی گفت نه برو بخواب چون بخواب رفت نیز او را آواز داد اشموئیل گفت ای پدر مرا خواندی

گفت نه برو بخواب سیم بار جبرئیل پدید آمد و گفت ای اشموئیل برو بقوم خود پیغام خدا برسان و تبلیغ رسالت کن که خدای تو را پیغمبری داد

شد و گفت جبرئیل خود بیان نمود که اسیر پیغمبری کرامت فرمود بر تو تبلیغ رسالت کن بسوی قوم و پیغام خدا برسان و ایشان را

از ایشان برخواست و خبر داد و گفت بجهت خدای تعالی مرا فرمود امتثال کن و عصیان قوم آمد و اظهار دعوت کرد و برهان اظهار نمودند و

گفتند هنوز وقتی بشما نرسیده است که دعوت کنی ما را و قول این مرد را تصدیق کنیم اگر تو راست میگوئی از خدا بخواه

تا برای ما پادشاهی تعیین کند که ما با سلطنت او و پادشاهی او جهاد کنیم در راه خدا با دشمنان و از عادت بنی اسرائیل بود که سلوک امور

بیادشاه و پیغمبری بود که پادشاه بر پیغمبر و اشموئیل بدان بر یک شده متوجه کار او میشد و پیغمبر ایشان را ارشاد میکرد تا او

جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغمبر بر سبیل استفهام حج ایشان بجهاد هل عسیتم آیا همچنین شاید

متوقع باشد از شما ان کتب اگر فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان

الا تقاتلوا آنکه کارزار نکنید این خبر عسیتم است و شرطیه جمله معترضه و داخل کردن هل بر فعل برای توقع نظر بقول سیم از



آنچه متوقع بود نزد آن پیغمبر بجهت تقریر و تثبیت آنست بنی اسرائیل بعد از استماع این قول از اشموئیل **قَالُوا** گفتند در جواب او که **وَمَا لَنَا** وچیست ما را یعنی چه عذر باشد ما را **أَلَّا نُقَاتِلَ** آنکه مقاتله نکنیم **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای تبارک و تعالی **وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا** وحال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود **وَأَبْنَائِنَا** و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساختند و از ایشان چهر جالوت و اعوان او از ابنای ملوک ایشان چهار صد و چهل تن گرفته بودند چنانکه گذشت و چند برگرده از منازل ایشان بیرون کرده و بدین سبب بنی اسرائیل در مباشرت حرب مبالغه داشتند **فَلَمَّا كُتِبَ** پس آن هنگام که نوشته شد و فرض گشت **عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** بر ایشان کارزار کردن با اعادی **تَوَلَّوْا** برگشتند و از فرمان بردار اعراض کردند **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای تعالی داناست **بِالظَّالِمِينَ** بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند این وعید است بر ظلم ایشان در ترک جهاد و این جماعت قلیل که از جهاد تخلف نمودند آنها بودند که از جوی که مورد خواهد شد آب نخوردند و اکتفا بغرفه از آن کردند و از آن عبور کردند و دیگر با دشمن صف قتال کشیدند و بر ایشان مظفر شدند القصه چون اشموئیل با ایشان بحث گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند که تو تعیین پادشاهی کن تا ما که جهاد در میان نبستیم بچه امکان بیم پیمب در آن تقدیم رسانیم اشموئیل از حق سبحانه و تعالی استدعا فرمود که ملکی برای این قوم تعیین کند و حق تعالی طرفی پراز روغن قدس و عصائی بوی فرستاد و فرمود هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف غلیان کند چون بر سر او بریزی بر کیر در سر او کرده بر سر وی روغن بتاید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم بر اسر او خواهد بود و سر او پادشاه بنی اسرائیل کرد از اشموئیل این خبر بقوم رسانید هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بجانب وی ترددها کردند شد اغاز نمودند برای صحیح کدام نکو بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان راست نشد تا روزی مردی سقا یا دباغ که بعضی میشا ولا نام داشت و بعضی گفته بجهت طول قامت او را طالوت گفتند به نجانه اشموئیل برآمد و غلیان اندر روغن قدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد **وَقَالَ لَهُمْ** و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را **نَبِيُّهُمْ** پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **قَدْ بَعَثَ لَكُمْ** برانگیخت برای شما **طَالُوتَ مَلِكًا** طالوت را پادشاه فرمان بر دار او را کفته که طالوت علم عبری است مانند داود و اینکه گفته اند بر وزن فعلوت است ماخوذ از طول بتعقلات و منع صرف از فتح است و در بعضی تفاسیر آمده که طالوت از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود و گوسفند خر بنده بوده از کوش او گم شد و با غلام خود طلب میکرد تا کذارش بدر خوانه اشموئیل افتاد و غلام گفت که نزد این پیغمبر رویم شاید که ما را از احوال این حیوان خبر دهد چون طالوت بخانه اشموئیل نشسته بود و وجوه اعیان بنی اسرائیل نزد او حاضر بودند داخل شد روغن در ظرف بجوش آمد طالوت بر جای خود نشست و حوائج مطلب از کوش ما را کند اشموئیل او را نگریسته گفت بر خیز و این عصا را بدست گیر چون بر خواست عصا از برابر قامت او بر آمد و گفت پیشتر آی طالوت نزد اشموئیل آمد اشموئیل آن روغن را بر سر او ریخت و مسح کرد بر سر او کسب و بر روی او و سر و جبهه او کفت ای طالوت بر خیز که ترا پادشاه این قوم کردانید طالوت را از روی تعجب گفت یا رسول الله منشا این چیست و سبب این چه تواند بود اشموئیل گفت حق سبحانه و تعالی مرا امر کرده که ترا پادشاه این قوم کردانم گفت یا نبی الله سبط من شریف و بسید باشد که من از اشراف بنی اسرائیل گفت بلی گفت اینجا علامت این پادشاهی ما گفت چون بخانه خود رسی پدرت را بیابی که از کوش که کم شده بود یافته بود طالوت چون بخانه باز آمد دراز کوش پدر را دید که در خانه است پس اشموئیل بنی اسرائیل را خطاب کرد که حق سبحانه طالوت را پادشاه شما کردانید ایشان از روی استبعاد **قَالُوا** گفتند در جواب اشموئیل **أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ** چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی کردن **عَلَيْنَا** بر ما **وَنَحْنُ أَحَقُّ** و حال آنکه ما سزاوار تریم **بِالْمُلْكِ** بپادشاهی چه از سبط یهودا ایم که پیوسته پادشاهی داریم و مع ذلک صاحب ثروت و جاهیم پس بجهت دو امر و سکنه ما اولی تریم **مِنْهُ** از طالوت که از سبط ابن یامین است و از سبط نبوت و نه ملکت و با آنکه از سبط ملک نیست مردی فقیر یا سقا یا دباغ **وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً** و داده نشده است بسیاری و فراخی **مِنَ الْمَالِ** از مال دنیا یعنی با آنکه وراثت پادشاهی ندارد صاحب خزاین و دفاین نیز نیست تا تهیه لشکر و تهیه اسباب جنگ تواند کرد مروی است که نبوت مختص بود بنسل لاوی ابن یعقوب که موسی و هرون از آن سبط بودند و ملکت در اولاد یهودا و ابا ابن یامین نه نبوت بود و نه ملکت و طالوت از نسل ابن یامین بود از این جهت استبعاد پادشاهی او کردند و چون ملاک از اجله استحقاق ملکت میدانستند از این جهت بعد از نفی پادشاهی او نسب و ثروت علم شریعت و علاوه عدم لیاقت پادشاهی او کردانید و ندانستند که استحقاق پادشاهی و حکومت فرع استعداد اخلاق پسندیده و خصال حمیده و صفات جلیلست که شمه از آن میسر است و معظم امر در آن باب علم است نه اموال نبوت تابیه و لهذا اشموئیل رد قول ایشان کرده **قَالَ** گفت که **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ** بدرستی که خدای برگزید طالوت را بر شما **وَزَادَهُ** و افزونی داد او را **بَسْطَةً** گشادگی و بسیاری **فِي الْعِلْمِ** در دانش یعنی غایت فضل

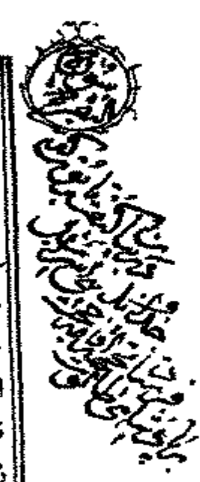


اورا بوجوه علم و حکمت مخصوص ساخت و سبب اختیار او آنست که ملک محتاج است بحفظ نصفت و عدل میان رعیت و گویند مراد بعلم دانستن آداب و رسوم
حرب است و یا شجاعت و بسطت و مناسب همین معنی است قوله **وَالْجِسْمِ** و تن یعنی بزرگی داد او را در تن یعنی شکل او را بزرگ گردانید و گفته‌اند باحسن
وجوه زیرا که آن طالوت مرد عاقل و با جمال تر بود و سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود **وَاللَّهُ** و خدای که مالک الملک علی
الاطلاق است **يُؤْتِي مُلْكَهُ** می‌دهد ملک خود را **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا می‌خواهد از آنها که میداند که او را صلاحیت ملک داری
هست **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدای بسیار فضل است و دادن ملک و اختیار بعضی از افراد بمحض صلاح میداند **عَلِيمٌ** دانا است باستحقاق
کسی که او را ملک بدهد و در واسع چند قول است یکی آنکه واسع الفضل یعنی بحذف مضاف الیه چنانکه گویند فلان کبیر یعنی کبیر القدر و دوم آنکه بمعنی
موسع است یعنی موسع علی من یشاء من نعمه کما قال الیم بمعنی مولم و سمیع بمعنی مسمع سوم آنکه بمعنی ذو سعت مانند عیشة راضیة یعنی
ذو رضا یا راعی و تامر و لابن یعنی ذو لبن و ذو تمر آنکه چون بنی اسرائیل استبعاد تملک طالوت نمودند بجهت فقر و سقوط نسب حق
سبحانه این معنی را بر ایشان رد کرد اولا بآنکه عمده در تملک اصطفای حق سبحانه است و این معنی او را بزرگ کرد برشما و کسی که بهتر است برای
پادشاهی اختیار کرده و او سبحانه اعلم است بمصالح شما از شما و ثانیا بآنکه شرط پادشاهی وفور علم است تا بآن متمکن شود بر معرفت سیاست
و جسامت بدن تا وقع او در قلوب اعظم باشد و در مقاومت و مکابدت حرب اقوی و نه آنچه شما ذکر میکنید از سعت مال و حق تعالی این هر دو صفت
را باو داده و ثالثا آنکه حق سبحانه مالک الملک است علی الاطلاق پس ملک را بهر که می‌خواهد میدهد و رابعا بآنکه واسع الفضل است و توسیع
فضل مینماید بر فقیر و او را غنی میگرداند و علیم است بکسی که لایق ملک است و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست که ملک موروثه
باشد بلکه بحسب مصلحت حق سبحانه است و نیز دال است بر آنکه شرط امام آنست که عالم و شجاع باشد و اجمل و افضل از همه در خصال فضل
و شجاعت زیرا که حق سبحانه تقدیم طالوت کرد بر بنی اسرائیل بجهت آنکه اعلم و اشجع از ایشان بود پس کسانی که بجهت جبن مکرر از جهاد
گریخته باشند و جهل ایشان بر همه کس ظاهر بوده باشد چگونه لیاقت امامت و خلافت داشته باشند القصه چون بنی اسرائیل این
کلام را از اشموئیل بشنیدند باور نکردند بجهت آنکه ایشان بودند از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت علامتی باید
تا دلهای ما بفرمان برداری وی هموار آید و رغبتی بهم رساند اشموئیل از خدا درخواست حق سبحانه او را از علامت پادشاهی او خبر داد
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان که اشموئیل بود **إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ** بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت **أَنْ**
يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت و آن بر وزن فعلوت است ماخوذ از توب چه باز راجع میشود و هرچه از آن بیرون آورده
می‌شود با آنکه بروزن فاعول باشد بجهت قلت نحو سلس و قلق و مراد بآن تابوت صندوقی بود که صور همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا
منقوش و از چوب شمشاد بود مموه بذهب بر گز طول آن سه گز و عرض آن دو گز **فِيهِ سَكِينَةٌ** در آنجا سکینه است و آرامشی **مِنْ**
رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در وی باشد و گفته‌اند که سکینه حیوانی بود مقدار گربه و چشم
داشت مانند مشعل از جنس کرکس و از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام منقول است که روی او مثل
روی انسان بود و دو بال داشت و حرکت کردی و از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که می‌وزد و بر روی دشمنان جستی و ایشان را
متفرق ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و گویند صورت آن از زبرجد بود و سر و دنبال
او مانند سر و دنبال گربه و دو بال داشت در وقت جهاد فریاد میکرد و بر روی دشمن می‌جست و نزد بعضی مراد بسکینه تورات است که
بود هرگاه موسی مقاتله کردی آن را در پیش خود میداشت بنی اسرائیل مطمئن میشدند و از جنگ منکر نمیشدند و گویند مراد ثبات
قلب است و سکینه آنچه در اوست از علم و اخلاص و میتواند بود که ضمیر فیه راجع باتیان باشد که مصدر یاتیکم است یعنی و آمدن
تابوت سکون و طمانینه بنی اسرائیل است اما ظاهر آنست که راجع بتابوت باشد یعنی در تابوت طمانینه و آرامش دل است
وَبَقِيَّةٌ و چیزی باقی مانده **مِمَّا تَرَكَ** از آنچه گذاشته‌اند **آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** اولاد موسی و هرون
و گویند ذکر آل مقحم است و اراده آن جهت تفخیم شان موسی و هرون است و مراد نفس موسی و نفس هرون است و یا آنکه مراد انبیای بنی اسرائیل
اند چه ایشان ابنای عم موسی بودند و آنچه از ایشان در آن تابوت مانده بود نعلین و عصا و ثیاب موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین
که در تیه بر ایشان نازل شده بود و شکستهای الواح قوم جالوت آن تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و بر بالای تخت خود نهادند و هر موضع که نهادند
اهل آن موضع مبتلا شدند و در حوالی بیشه دفن کردند و حق سبحانه و تعالی فرمود که علامت ملک طالوت آنست که **تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ**
بردارند فرشتگان تابوت را و نزد شما آرند و گویند حق سبحانه او را بعد از موسی با یوشع نمود با سمان و بعد از آن بجهت علامت پادشاهی
طالوت فرشتگان را امر کرد تا آن را از زمین نازل ساختند و در حین نزول بنی اسرائیل در آن مینگریستند و در سرای طالوت نگاه داشتند
گرانی تابوت بعد از موسی با بنی اسرائیل بود و بآن فتح میکردند چون کفار بر بنی اسرائیل غالب شدند آن را از ایشان گرفتند
و در زمین جالوت بماند تا آنکه حق سبحانه و تعالی طالوت را پادشاهی داد پس بلا بر قوم جالوت نازل شد که هیچ شهر ایشان خالی نماند
شدند ابنا باز تابوت تمام نموده آن را در موضع نجاست انداختند ملائکه آن را بطالوت رسانیدند بتفصیلی که مذکور
خواهد شد **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در رسیدن تابوت بشما **لَآيَةً لَكُمْ** هر آینه حجتی است شما را بر صدق

تا الشام

بود هم

با بالوت



پیغمبر و بپادشاهی طالوت **اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ** اگر هستید باور دارندگان احتمال دارد که این از تمام کلام اشموئیل باشد یا ابتدای خطاب باشد از حق تعالی اهل تواریخ و آثار و اکثر مفسران آورده اند که حق سبحانه این تابوت را با آدم فرستاده بود و در او صورت پیغمبران و خانهای ایشان بود تا به پیغمبر آخر الزمان و صورت خانه او از یاقوت سرخ بود که آن حضرت نشسته بود و اهل بیت و اصحاب او گرد او کرام و بعد از ایشان ایستاده و در پیش او جوانی بشمشیر حمایل بر پیشانی او نوشته که هذا اخوه و ابن عمه المؤید بالنصر من عند الله این بزاد و در پی حسم او نشسته و مؤید بنصرة از قبل حضرت عزت و نور انبیا در فراق پیشانی او تا بنا غلبه کند و این تابوت در طول سه گز بود و در عرض دو گز بود از چوب شمشاد و در زر گرفته و آن نزد آدم بود تا هنگام وفات او آن را بشیث سپرد و شیث او را به اولاد خود داد و همچنین یک یکی میراث میماندند تا بابراهیم رسید و از ابراهیم باسمعیل اسحاق رسید و اسمعیل آن را به پسر خود قیدار سپرد او لاد اسحاق با او منازعت کرده گفتند چون نبوت از میان شما بیرون رفت او را با ما دهید قیدار گفت این وصیت پدر منست من او را نمی دهم و چون خواست که سر آن تابوت بگشاید نتوانست منادی آواز داد که ای قیدار این تابوت را نتوانی گشود و ترا این روا نمی باشد زیرا که غیر پیغمبر او را نتواند گشود پس این تابوت را نزد عم خود یعقوب اسرائیل بر و منادی بر خواست تا بوت بر گردن نهاده از زمین حرم متوجه کنعان شد و یعقوب در کنعان بود چون قیدار به نزدیک او رسید از تابوت صریری واز دی بیرون آمد که یعقوب بشنید فرزندان را گفت بخدا سوگند که قیدار آمده و تابوت آورده برخیزید تا باستقبال او بیرون رویم چون همه بر خواستند و متوجه قیدار رسیدند چون چشم یعقوب بر قیدار افتاد دیگر نسبت اولاد او معانقه کرد و گفت ای قیدار ترا چه رسیده است که رویت دیگر گشته و قوت باتو مرتب ضعیف تر از رشته و شمنی شود رسیده یا مصیبتی یا معصیتی از تو صادر گشته که چنین متغیر اللون شده و صفا و طراوت گردد و جبین اسمعیل بود از تو زایل گشته گفت این نور که در پیشانی من بود منتقل شد بحرم و زوجه ام که زن نسب عربست جرهمیه نام او حامله است یعقوب گفت بخ بخ شرفا لمحمد صلی الله علیه و آله لم یکن الله لیخرجه الا فی العرب الطاهر و حق سبحانه او را بیرون نیاورد مگر از زمان عرب که آن پاکیزه باشند ای قیدار ترا بشارت میدهم که بشبی مرکه در جنت چیزی آورده قیدار گفتا ای عم از نشتی و حال آنکه تو در زمین شامی و او در زمین حرم یعقوب گفت باین دانستم که در شب دنهای آسمان را دیدم که بکشادند و فرشتگان از آسمان برکرم که انواع برکت و رحمت نازل میساختند و نوری دیدم از میان آسمان و زمین که بر نور ماه غلبه کرده بود دانستم که این بجهت شرف و بزرگواری محمد است صلی الله علیه و آله و سلم پس قیدار تابوت به یعقوب تسلیم کرد و برگشت و بسوی حرم نهاد چون بمنزل خود رسید دید که غاصره پسری آورده بود و او را حمل نام نهاده و نور محمدی در پیشانی او لامع و لایح بود القصه این تابوت میان بنی اسرائیل بود تا که بموسی اشفان یافت موسی تورات در آنجا نهاد و بنا بعضی از آنچه به تفصیل که گذشت بعد از وفات او بطریق توارث منتقل میشد تا که باشموئیل رسید و این تابوت را بنی اسرائیل بمنزله زاد پیش میداشتند و بر دشمن ظفر می یافتند و از وهب منبه روایت است که در وقت کار زار او از وی آواز و صیحه می آمد و از کثرت آن ایشان را یقین شد که ظفر خواهند یافت و آنکه گفته اند که در وی انجا طشتی زرین بود و آمیخ انبیا را در آن صورتی بود و شکل اوصیا آن و فانند و بد جهنده از تابوت بیرون میجست و بر روی دشمنان میجهید است و او منقرض میساختی تا آنکه گذشت وقتی که اکثر بنی اسرائیل امر حق خلاف کردند و او از انجا بیرون آمد و بحکم کردی عمالیق حق بنا بطلان چون نسخ خود و انواع معاصی در زمان بنی اسرائیل شایع شد حق سبحانه عمالقه را بر ایشان مسلط گردانید تا تابوت را از ایشان بستدند و سبب آن بود که پیری که اشموئیل را پرورش میکرد نام او عیلی بود و اعلم بنی اسرائیل بود و صاحب قربان ایشان بود و دو پسر داشت و این پسران در قربان خیانت کردندی چون آن زمان در بیت المقدس نماز کنان دیدندی و ایشان او را بخشیدندی و ایشان را از آن بترسانید تا حق سبحانه با اشموئیل وحی کرد که عیلی را بگوی که ترا دوستی فرزندان منع کرد از آنکه ایشان را از آن فعل شنیع منع کنی و از خیانت در قربان باز دارند و از آن نهی کنی سوگند بجلال و کبریای خود که این مرتبه را از تو و نسل تو بیرون برم و ایشان را هلاک کنم چون اشموئیل این خبر بعیلی رسانید بترسید و دنیا بر ایشان مضطرب شد پس از آن دشمنی روی بایشان آورد با لشکر عظیم عیلی پسران را با لشکر فرستاد بکار زار و فرستاده معهود تابوت را همراه ایشان کرد و بعد از فرستادن پسران با لشکر گران ترسان و لرزان بود و منتظر خبر که اشموئیل با وی داده بود ناگاه یکی نزد او آمد و گفت لشکر بنی اسرائیل شکست خورده و هر دو پسرانت کشته شدند و تابوت را بردند عیلی بر بالای کرسی نشسته بود چون این خبر بشنید در افتاد و بمرد و کار بنی اسرائیل هرج و مرج شد و همه متفرق گشتند و انواع پریشانی و مصائب میان ایشان افتاد تا وقتی که حق تعالی طالوت را بر ایشان پادشاهی داد و بنی اسرائیل از اشموئیل علامت صحت پادشاهی او طلبیدند گفت علامه وی آنست که تابوت باز بدست شما آید گفتند و سبب آن تابوت با ایشان این خبر بود که آن کسانی که تابوت را برده بودند بدیهی او بردند از دیههای فلسطین و در بتخانه نهادند و بت مهین را بر بالای آن نشاندند و چون روز دیگر به بتخانه در آمدند دیدند که آن بت در زیر تابوت افتاده و تابوت بر زبر است دیگر باره آن بت را بر بالای تابوت نهادند و روز دیگر همین طریق واقع یافتند پس بت را بدان وضع کردند و پای بت را محکم برنها و بختند چون بخود سیوم بنا مدند دیدند که دست و پای بت شکسته و دو دیگر تابوت افتاده و همه بتان دیگر بر روی در افتاده

تابوت را از انجا بیرون اوردند و بجایی از نواحی شهر فلسطین نهادند اهل ان ناحیه را دردی و زحیر پیدا شد که اکثر ایشان بهلاکت رسیدند
کفتند که این تابوت را از این شهر بیرون باید برد پس از ان شهر دیکر بردند حق تعالی جانوری در ان شهر انجا فرو بود که مانند موش
بود هر کرا بزدی بکشتی و بعضی کفتند مرض زمرد در میان ایشان بکزید و ملک لشکر پس تابوت را بجای اوردند و در کنار ابی و خاک کردند هر
کرا از اسباط ان ناحیه کروهی هلاکت رسید و قولنج میدید کروهی پس بکار خود در ماندند و دانستند که این از تابوت است کنند اخر فی بود
از ذریه انبیای بنی اسرائیل ایشان را کفت که این تابوت بمیان شما خواهد بود و از بلا خلاص نخواهید شد پس تجویز اذن
عمل کرده ان تابوت را بر کردون نهادند و کردون را بر کردن دو کاو قوی بستند و انها را از ولایت خود بیرون برده سر در بیابان
دادند حق سبحانه چهار فرشته را بر ان دو کاو موکل کردانید ایشان را میراندند تا بزمین بنی اسرائیل پس رسنها را بکسیختند و
تابوت را انجا بکذاشتند و برکشتند بامداد که بنی اسرائیل از شهر بیرون امدند تابوت را دیدند شادمان شدند و از ان برکت یافتند
و بنابرین طالوت را بپذیرفتند و کار مملکت طالوت بان مستقیم شد و در تفسیر عبدالله عباس است که تابوت را فرشتکان برداشتند
در هوا اوردند و بر در بیت المقدس اورده نهادند چنانکه کذشت و این قول اظهر است نسبت بقوله تحمله الملائکة القصه بنی اسرائیل بعد
از رسیدن تابوت بحکم طالوت را منقاد کشتند بهمه مقاتله جالوت نموده همه از ان شهر بیرون امدند و کویند مرد از ان شهر کسی
نماند که بیرون نیامد مکر پیری یا بیماری یا نابینا و عاجز از رفتن یا بیماری انکه چون تابوت را دیدند متیقن شدند بنصرت و ظفر طالوت
کفت مرا باین جمع احتیاج نیست هر که بعمارت یا بتجارت یا باصلاح معیشت مشغول بوده بر سر کار خود باشد و کسی با من بیرون
نیاید مکر جوان نشیط فارغ البال که همه او قتال بود پس هفتاد هزار و بقول اشهر هشتاد هزار جوانان با قوت را از میان بنی اسرائیل
بر کزید و با شوکت تمام متوجه حرب عمالقه شد و هوا بغایت کرم بود **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ** پس انهنکام که جدا شد
طالوت یعنی بیرون رفت با اشمویل از شهر ایلیا **بِالْجُنُودِ** با لشکرهای ساخته و پرداخته **قَالَ** کفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی
کرای قوم **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ** بدرستی که حق سبحانه ازماینده شماست در این هوای کرم **بِنَهَرٍ** بجوی فرا ایید که میان اردن و
فلسطین است تا مطیع و عاصی را بان امتحان نماید و عادة الله جاری است بر انکه در هر وقتی که باشد بوسیله امری حق را از مبطل ممتاز
سازد هم چنانکه امم را بعهد عیسی و ابلیس که را انبیه و بطلان او نزد عالمیان ظاهر ساخت و این عادت مستمر بود تا در عهد خاتم
صلی الله علیه و اله منافق را از مؤمن ممتاز ساخت حیث قال ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
و بحدیث امیر المؤمنین علیه السلام معیار این امر کردانید که یا علی لا یبغضک الا منافق و ما یحبک الا مؤمن تقی و کویند شهر فلسطین
و فصل بمعنی انفصال است و اصل ان فصل نفسه عن بلده است یعنی جدا ساخت نفس خود را از شهر ایلیا یا مجموع لشکر را با خود و از جهت
مفعول ان بکثرت الاستعمال الشائع این جهت ان را در حکم لازم کردانیده و چون بمیان بیابان رسیدند از شدت حرارت بطالوت کفتند که حق تعالی
خواه تا از برای ما جوی اب جاری کرداند و کفت چون بر سبیل اقتراح طلب این مدعا میکنید حق سبحانه با شما معامله اهل امتحان
خواهد نمود نیز از ان بیان امتحان مینماید بقوله **فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ** پس هر که بیاشامد از ان جوی **فَلَيْسَ مِنِّي** پس نیست
از من یعنی بر مذهب من و از اشیاع و اتباع من نیست **وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ** و هر که نچشد ان را از ان جا خورد است از طعم الشیء اذا ذاقه
ما کولا او مشروبا و مقصود از طعم اینجا نه طعام است قال و ان شئت لم اطعم نقاخا ولا بردا که قوله تعالی فیما طعموا ای شربوا یعنی نچشد
و نیاشامد از ان اب **فَإِنَّهُ مِنِّي** پس بدرستی که او از من است یعنی پیرو منست و کهیست که ازو نجویند **إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ** مکر انکس
که اغتراف کند و بردارد در **غُرْفَةً بِيَدِهِ** یک کف اب بدست خود این استثنا است از من شرب و مقدم جمله ثانیه از جهت
عنایت فانه مثل ان صابئون در جزو دیکر که ان الذین امنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من امن بالله والیوم
الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون و معنی استثنا رخصت است در قلیل بعد از کثرت انکه حق سبحانه بعد از
کام خود جوی اب بی نزاع ایشان بدید و سر در چون لشکر از هوای کرم با عطش غالب بان جوی رسیدند **فَشَرِبُوا مِنْهُ** پس
بیاشامیدند از ان جوی زیاده از غرفه مراد بشرب کرع است که بمعنی اب خوردن است بدهن بواسطه حیوان اصلا است در شرب
معنیم از جهت انکه تا استثنا باو متصل شود و تا انکه معنی انستکه افراط کردند در شرب **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** مکر اندکی از ایشان
که سیصد و سیزده بودند و برابر می شمر هزار و بیک کف اب اختصار کردند همه از ان غرفه سیراب شدند و هم ستوران خود را
از نعمت برکت ان و انانکه زیاده از غرفه اشامیدند لبهای ایشان سیاه کشت و تشنکی غالب کشت و هر چند بیشتر خوردند تشنه تر
ترشدند و بر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند و تشنه بمردند افسانه سلمی فرموده که اهل معرفت رضی الله عنهم این قصه مثل از
برای دنیا و اهل ان فهم کرده اند بر انجه که قوم طالوت تنها الکا نند که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شدند و ان جوی
ابتلاء لمتاع و نبات که هر که دران بحرص تمام خوض نمایند زیاده از انکه ضرورت معاش است اخذ کند بعله اسد کرفتار
هر چند بیشتر میخورد و عطش بجمع ان فزون کشته اطمینان نیابد فاقد التکر
و جمعی بوده اند که از جوی دنیا بکف اب قناعت نمودند یعنی بقدر خوردنی و نوشش که از ان چاره نباشد خورسند کشته

شغل

مرکرم



خویش مؤید کرد و ابتلا از برای معنی مشتمل بر فائده بود و اکثر ایشان آب بسیار خوردند که بقول اصح و اکثر ایشان اکر بغرفه اختصار کردند سیصد و سیزده
بودند لقوله علیه السلام انتم الیوم علی عدة اصحاب طالوت حین عبروا النهر وما جاوزه الا مؤمن یعنی حضرت رسالت در روز بدر
فرمود که شما امروز بر عدد اصحاب طالوت اید در حینی که از آب عبور کردند و هیچکس از ایشان از آب نگذشت مگر مؤمن موحد و باتفاق
علما اصحاب بدر سیصد و سیزده بودند و در آخر الزمان نیز همراه سیصد و سیزده مرد مؤمن متفق الکلمة پیدا شوند همراه آل محمد صلی
الله علیهم ظهور نماید و خدا مسلک اصحاب بدر را مضمر قوت تمام با طالوت از آب عبور کردند و غیر ایشان بنا بر شکستن حال شدند و تشنه
که عبور نتوانستند نمایند همانجا ماندند فلما جاوزه پس از هنگام که عبور کرد از جوی هو طالوت والذین آمنوا او وآنکسانی
که ایمان آورده بودند و قول او پیش رفته بودند معه بگذشتند با او قالوا گفتند با یکدیگر لا طاقة لنا الیوم نیست
ما را توانائی امروز بجالوت وجنوده بجالوت لشکر او و قول آنست که از آن لشکر هفتاد و شش هزار از جوی بگذشتند و
چهار هزار که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت بجهت کثرت و قوت ایشان ترسان
شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم و سر فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم بمحضر ظهور آمد و از اینجا معلوم میشود که
قلت در مظان خیر است و کثرت در مظان شر چنانکه حق سبحانه در بسیار مواضع قرآن قلت را بخیر متعوت ساخته و کثرت را بسته بشر و ذم
کرده مثله و من ذلک قوله وقلیل من عبادی الشکور و قوله الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم و قوله ولکن اکثر الناس
لا یشکرون و لا یؤمنون و قوله فشربوا منه الا قلیلا منهم بعد از آن قول اصحاب عبود که بقلت موسوم بودند خبر میدهد که
قال الذین یظنون گفتند آنانکه متیقن بودند و یقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کنندگان اند
یعنی بیننده اند جزای خدا را و توقع از آن داشتند که بعد از شهادت رسند کالانند بهشت و ظن بمعنی یقین در کلام عرب شایع
است چنانکه ... ابن جریر ... جماعت سیصد و سیزده تن بودند از لشکر طالوت که در روی یقین و خلوص
اعتقاد گفتند که کم من فئة قلیلة بسیار از گروه اندک از مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار
از اهل کفر غلبه یافتند باذن الله بعون و نصرت و مدد کاری خدا والله مع الصابرین و خدا با صابرانست بیاری و توفیق
وقوع ... بعنی اهل مخالفت و عصیان بعد از گذشتن از آب ...
طالوت ... لشکر ... لشکر را ... از آب گذشته بودند ...
گفتند که ... بوده که ... غالب کرده ... احتمال ... شد ...
و ... یا ... یا ... اذا رجع پس ... است یا ...
... طالوت سیصد و سیزده مرد که متیقن بودند ...
... لشکر جالوت ...
صاحب ... جالوت ...
الحشر ... بود ...
طلب بود ولما برزوا و آن هنگام که ... بیرون آمدند ... جالوت برای
جالوت وجنوده ... طلب ... کردند
از او ... قالوا گفتند ... ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی را
افراغ ... بمعنی صبر ...
... کردن و ثبت اقدامنا و ... وانصرنا ... علی
القوم الکافرین ... کلام ... سؤال ... صبر ... ایشان که
... طلب ... نمودند ... طلب ... ایشان که
مرتبت صبر و ثبات ... اجابت دعای ایشان ... فهزموهم پس شکست دادند
... باذن الله ... وقتل داود جالوت و کشت داود ... جالوت
... کشته شد و لشکر ... ایشان کشته شد ...
روایت کرده اند که ... طالوت ... موسی ...
... پادشاه ... طالوت ... بنی اسرائیل ...
... جالوت ... طالوت ... بود ...
... ایشان ... طالوت ... که ...
... ایشان ... طالوت ... آمد ...

طالوت [illegible] بتو خواهد [illegible]

[illegible] شجاع [illegible] طالوت [illegible]

[illegible]

[illegible] جالوت [illegible] طالوت [illegible]

[illegible] طالوت [illegible] جالوت [illegible]

[illegible] لا انا منا [illegible] ولکن [illegible]

[illegible] طالوت [illegible]

[illegible] طالوت [illegible] جالوت [illegible]

[illegible] طالوت [illegible]

عیسی فرج الله عنک مرا از این شبهه فرج دادی حق سبحانه از انمکاره فرج دهاد و از ایات انشا کرد انت الامام الذی
نرجو بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا ابو حنیفه روایت کرده که من
روزی نزد امام جعفر صادق ع رفتم و او را سلام کردم و چون بیرون آمدم موسی بن جعفر ع را دیدم که در دهلیز خانه نشسته بود و کودک
در کنیت ان است و در سن پنج و شش بود خواستم او را امتحان کنم گفتم یا ابن رسول الله این ما یحدث الغریب عندکم یعنی کجا ست مهم ما انداز
برای قضاء حاجت کجا بنشیند فرمود از کنار جوها و زیر درختان میوه دار و پیرامون سرها و راه گذرها و مسجدها دور شود و مرغی
دیگر که خواهد قضاء حاجت کند چون من این شنیدم وقوع عظیم از او در چشم من افتاد گفتم یا ابن رسول الله نیکو گفتی مسئله دیگر از
فرمود بپرس من گفتم معصیت بنده از کیست فرمود من نگویم تا تو گفت نشنوی تا تو اخبر دهم من بنشستم فرمود که معصیت ناچار
نیست یا از خدا است یا بنده هر دو یا از یکی از ایشان اگر از خدا تنها است روا نبود خدا از ان غالبتر است که بنده را بفعلی که نکرده باشد عقوبت کند
ظلم باشد و ممتنع از ان منزه است و اگر از خدا و بنده است پس او شریک بنده باشد و قوی اولی است بعدل از بنده پس از اصل قول اول
خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اگر فعل بنده است فعلیه وقع الامر و الیه توجه النهی و له حق الثواب و العقاب و جبت الجنة والنار
پس اگر بهشت و دوزخ مر او را است و حق ثواب و عقاب مر او را است ابو حنیفه گوید چون این شنیدم گفتم ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم و بدانکه حق سبحانه و تعالی چون بیان اخبار رسل فرمود و اثبات رسالت پیغمبر ع را نمود در عقب این حث بندگان کرد
و فرمود **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که گرویده اید **انفقوا** انفاق کنید مستحقان را **مما رزقناکم** از آنچه روزی کرده ایم
من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید **یوم** روزی که از هول و هیبت ان **لا بیع فیه** خرید و فروخت نباشد در ان روز تا کسی از عذاب بخرد
ولا خلة و نه دوستی تا کسی از خاتمت کند **ولا شفاعة** و نه در خواستی و منع حلول عذاب **والکافرون** و ناگرویدگان **هم**
الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند از جهة وضع عبادت در غیر مواضع ان مراد از این است که نفقات
واجبه اخراج کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در تدارک تقصیر خود در دادن زکوة و خمس نتوانید کرد و از عذاب خدا خلاص نتوانید
جست چه در انروز بیع و شراء نباشد تا در ان تحصیل چیزی کنید که در راه خدا صرف نمائید جهت تدارک ما فات و از اینجا به بد
و نه فدا از عذاب باز خرید و دوستی نباشد تا شما را نجات دهد از عذاب و نه شفیعی که شما را شفاعت کند در اسقاط بخرد
سبحانه تعالی از حقوق مالیه حقوق فقرا و مساکین و غیرهم و نفی امور ثلاثه با وجود فضا تعمیم که منفی است جهة آنست که در نفقه چون
سؤال است که کسی گوید هل تجیب بیع او خلة او شفاعة و مراد بکافران تارکان زکوة و خمس و غیران از نفقات واجبه که ظلم بر نفس خود
کرده اند چه خود را بجهة ان مستحق دوزخ گردانیده اند یا وضع مال خود کرده اند در غیر موضع ان و تعبیر از ایشان بکافران در این موضع
کافر بودن در موضع تارکون بجهة تغلیظ و تهدید است مانند ومن کفر در مکان ومن لم یحج واقع شده و نیز بجهة آنست ... مانکه ترک
و منع حقوق واجبه از صفت کفار است لقوله تعالی و ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة و بدانکه قوله ولا شفاعة علی العموم نیست
زیرا که اجماع امت است که بعد از حق سبحانه شفاعت در قیامت از انبیاء و صلحا امت ثابت و ایشان را مؤمنین واقع خواهد شد و حکم منوال این اراد
حضرت رسالت ص اورا در شده که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و مجاد التسبرا بعد و لقوله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی و من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و اینکه تخصیص نمود که لا شفاعة الا باذنه للفساق مراد از فساق اهل ایمان اند اجماع و بدلیل لا شفاعة لاحد
من الکفار و در جمع ولکه ذم کافر ظالم یا آنکه کفر اعظم است از ظلم جهة آنست که دلالت کند بر آنکه کافر ضرر بنفس خود رسانیده بخلود در نار
پس ظالم بنفس خود باشد و دیگر آنکه چون حق سبحانه نفی بیع و شفاعت و خلت نمود در روز جزا و فرمود که کافر در این روز از این
امور محروم باشد در مقام ان فرمود که ضد و ظلم از کفار باشد نه آنکه من ظلم کرده باشم بر ایشان چه ایشان بجهة عمل بد خود
مستحق حرمان این امور شده اند و وجه دیگر آنست که تخصیص کافر بظلم دلالت کند بر آنکه ظلم کافر غایة ظلم و نهایت بعد است
بر وجهیکه با مؤمن در جنب آن در حکم عدم ظلم است نظیر آنست که فلان هو الفقیه فی البلد و فلان هو الفاضل که مراد
آنست که هر یک اعتبار فقاهت و فضل غیر او را اگر حق سبحانه بیان ذکر امم فرمود و اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و تغایر در عقب
ان ذکر توحید نمود که بنای اسلام است و فرمود که **الله** خدای قادر با قدرت و نعم که سزاوار پرستش است **لا اله** هیچ خدائی بسزای پرستش نیست
الا هو مگر او و کلمه الله مبتدا است و ما بعد آن خبر و در بعضی لا نفی جنس است و الاه اسم او و خبر مضمر که ان فی الوجود باشد یا صحیح ان یوجد یا ممکن
ملکه لا ینبغی اسم الا مجنسیت فاعل است و معنی آنکه متحقق نیست خدا یکه مستحق عبادت باشد مگر الله که مستجمع جمیع صفات
کمال است و بدانکه چون این آیه اشرف آیات قرآنی است چنانچه در اخبار صحیحه ثابت شده و از شرافت آنست که متضمن توحید و صفات کمال
و جلال حضرت احدیت که ذکر اعظمست است چنانچه از سید بن سلام مروی است که در مقام ترجمه تمام و اکمل مفصل آن نمود شود و این موقوف است بر
بر مباحث لغویه و عقلیه اما لغویه بدانکه الله علم واجب الوجود بالذات است که در وجود محتاج بغیر نباشد و جامع جمیع
صفات جلال و کمال باشد و چون استعمال آن در ذات مخصوص است بجز نباشد و لا حرفیست که معنی نفی جنس خبر از حرف نفی و ما هیت اوج وجود
در اما است که ما لیس یعنی معمول است و اله بمعنی معبود است یعنی الله معبود باشد حقیقت صفة باشد او این نشانه اما را اعتبار ترکیب ...



کشاف اسم جنس است و برانمعنی استدلال کرده اندکه او مبحوث واقع میشود و صفت دافع میشود و صفات باری تعالی هیچ یا مقدس او سبب مذهب اهل حق چنانچه در کتب کلامیه براهین واضحه ثابت شده و الله مجیب لعز ایمعنی مختص بر آنکه اسم لا نفی جنس است مفرد نکره است و سیبویه ان با آنستکه متضمن معنی حرف است و درین تقدیر است که لا من اله الا الله و با یجهد ترکیب آن بالا که حرف است مبنی است هو که خبر مرفوع منفصل است بدل اسم لا است که مرفوع المحل است چرا که ابتدا است و محل مستثنی بلفظ مستثنی منه متعدد است زیرا که عمل لا بواسطه نفی است و الا نقض نفی را کرده و اول انستکه لا بمعنی نفی باشد بدون تقدیر خبر که اگر خبر ان ممکن باشد انکلمه لا الله بر وجود الله تعالی نخواهد کرد بلکه بر امکان دلالت خواهد کرد پس در را ایمان نصر نباشد و اگر موجود باشد دلالت بر نفی امکان وجود معبود غیر حق نخواهد کرد بلکه دال بر نفی وجود او خواهد بود اگر گویند فایده حذف خبر همینست که ذهن منتقل شود که هر یک از موجود و ممکن پس هم نفی امکان اله غیر حق لازم آید و هم وجود معبود حق تعالی است جواب انستکه در صورت حذف هر مرتبه منتقل میشود بر سبیل بدل پس همان بحث متوجه است و صحیح آنست که امثال این تخیل صاحب تلویح نافذ او را و ره رفته اند که در امثال الا الحاج تقدیر خبر نیست بلکه الا هو مبتدا است و لا اله خبر او است بلکه اصل کلام چنین بود که الله اله ای مستحق العبادة حرف لا و الا در او در آورده برای افاده حصر و بعضی این است سخن توهم کرده اند و گفته اند که خبر محذوف اصلا است مع هذا کلمه لا اله مبتکند بر نفی امکان معبودیکه غیر الله باشد زیرا که معبود حق واجب الوجود تواند بود و هر چه موجود نیست واجب نیست پس نفی وجود معبود بسزا غیر از حق تعالی مستلزم نفی امکان است جهه آنکه اگر معبود بسزا غیر الله تعالی تواند بود واجب الوجود بود موجود میشد و ما گفتیم که هیچ معبود بسزا غیر از خدا موجود نیست این و لیسکی گویند مقصود از کلمه توحید نفی استحقاق عبادت است از غیر خدای تعالی و استحقاق عبادت اگر چه در نفس الامر مستلزم وجوب وجود است لیکن نزد کفار مسلم نیست جهه آنکه ایشان عبادت اصنام و اشجار میکنند با آنکه هیچکی را اعتقاد وجوب وجود اینها نیست بلکه اینها اتخاذ اینها را کواکب میدانستند و عبادت ایشان را سبب تقرب بواجب الوجود میشناسند پس از اعتراف ایشان بنفی وجود اعتراف بنفی امکان لازم نیاید چه شاید که شخصی اعتراف نماید که هیچ مستحق عبودیت نباشد با آنکه سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و سایر بزرگان اهل اسلام بهمین کلمه در باب توحید اکتفا نموده اند و این کلمه در توحید علم شده و دور نباید توهم ابطحی میتوان کفتکه چرا نشاید که خبر محذوف مستحق العبادة باشد و اله بمعنی مطلق اله باشد پس این هنگام معنی این باشد که هیچ معبود مستحق عبادت نیست غیر از خدا و ح این کلمه نص باشد در نفی استحقاق عبادت از جمیع ما سوی الله مع ان المعنی برین تقدیر بوجهیکه علامه صاحب کشاف بکیست جهه آنکه بر هر تقدیر خلاصه معنی حصر استحقاق عبادت در الله تعالی اگر گویند برین تقدیر محال لازم است چه از این کلمه این معلوم شد که هیچ معبود بالفعل مستحق عبودیت نیست غیر از حق تعالی زیرا که انتفاء عنوان بالفعل میباید و این هنگام احتمال دارد که چیزی غیر از حق تعالی باشد که معبود کسی نشده باشد و مستحق عبادت باشد پس چنین کلمه نص در نفی استحقاق عبادت از جمیع ما سوی نباشد جواب گوئیم که متاخرین منطقیه خلاف کرده اند که اتصاف ذات موضوع بعنوان بالامکان کافیست یا بالفعل میباید حتی که هر گاه گوئیم کل اسود کذا حکم کرده باشیم بر هر چه ممکن الاتصاف بسواد با هر چه بالفعل متصف باشد بسواد در یکی از ازمنه ثلاثه بعضی از علمای سابق اختیار اول نموده اند و بعضی از متاخران اختیار دوم کرده اند و انها نیکه تابع متاخرانند اتفاق عبارت متاخرین چنین یافته اند که اتصاف بالفعل بحسب نفس الامر میباید و مدار احکام برین نهاده اند و نیکو در بعضی کتب معتبره در این علم تصریح بر خلاف این واقع شده و اتصاف را اعم گرفته اند از آنکه نفس الامری باشد یا بحسب فرض عقل بود و بر ارباب الباب مخفی نیست که امکان برای همین باید کرد چنانچه تصریح کرده اند بر فرضی که علمای سابق و متاخران مجرد زیادتی اعتبار شده و مذهب متاخرین چون مقدمه بر صحیحه دلایل منقبض بسته میگوئیم که برهیچ یک از کلام ایشان بدین اعتراض متوجه نمیشود زیرا که کلمه توحید قضیه سالبه است و سالبه موضوع صادق میباید پس نفی استحقاق الوهیت غیر حق صادق باشد جهه آنکه اله در وجود منحصر در ذات اقدس او است زیرا که مفهوم این کلمه نفی استحقاق الوهیت است از تمام افراد ممکنه الاتصاف بعبودیت غیر حق تعالی اگر گویند تحرید و امثال این مقام مبنی بر مقام عرفست بر مدنیات منطقی و در عرف امنه معنی لا ضارب فی الدار اینست که هیچ ضاربی بالفعل بحسب نفس الامر در دار نیست جواب گوئیم این صحیح است لیکن این کلمه نص است در ایمان بنسبت بکسیکه اعتقاد وجود الهه بسزا غیر از خدای تعالی کرده باشد چون مشرکان و اگر کسی اعتقاد امکان وجود الهه غیر حق داشته باشد نافی بنفی وجود ایشان باشد الزام میکنیم که با این کلمه حکم بایمان او نتوان کرد جهه آنکه این کلمه جمیع انواع کفر نیست بلکه دافع اشراک است در الوهیت بالفعل نه بامکان چنانکه خود تصریح بآن کرده اند که اگر کسی را سلب صفتی از صفات کمال از حق تعالی کافر شود باین کلمه حکم باسلام او نکنیم همچنانکه اگر کسی دست انکار رسالت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کافر شود باین کلمه مسلمان نشود تا نگوید محمد رسول الله از سر اعتقاد و اگر کسی منکر بعضی احکام دین کافر شود و مسلمان نگردد تا زمانیکه اذعان باین حکم نکند و اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از کفار بهمین کلمه اکتفا فرموده بنابر آن بوده که کفر ایشان بسبب اشراک بوده و از اینجا معلوم شد که در مرتبه اول میتوان که اختیار کنند که خبر محذوف موجود است بهمین طریق و دفع شبهه کنند و بعد دقایق عقلیه بداد که چون این کلمه حلیله علمست بنابر توجه منسوب میکردید که هیچ در بحث آن اقامه کرده شود و جود هر یک از متکلمین و حکما را اهل و مسلکیست خاص درین باب و شیخ اشاره بآن نموده میشود و بالله العون و التوفیق پس آنکه متکلمین میگویند

باب
وسالد

که هر دو ممکن با وجوب بالذات خود نیست پس هر اینه [illegible] تاثیر موثر [illegible] ممکن [illegible]

عدم [illegible] است که در حالت الوجود باشد زیرا که تحصیل حاصل لازم می‌آید و این محال است پس در حالت العدم باشد [illegible]

که مسبوق است بعدم خود و چون [illegible] باشد [illegible] موجب نتواند بود بلکه مختار باشد پس [illegible]

[illegible] است که عدم اختیار موجب نقصان [illegible] عقلا [illegible]

ظاهر گشت پس واجب الوجود مختار باشد [illegible] واجب الوجود محال است [illegible] اگر دو باشد [illegible]

اراده وجود زید کند [illegible] اراده [illegible] که عدم است یا نتوانند اگر نتوانند عجز [illegible] لازم آید [illegible]

در حد ذات خود ممکن است [illegible] اراده [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] مراد هر دو حاصل شود یا مراد هیچ یک حاصل نگردد یا مراد یکی حاصل شود دون دیگری اول مستلزم اجتماع نقیضین

است ثانی مستلزم ارتفاع نقیضین یا عجز هر دو و سیم مستلزم عجز یکی یا اینکه ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و هر سه امر باطل است پس [illegible]

مستلزم امکان تخالف است و امکان تخالف مستلزم یکی از سه محال است پس ملزوم اول باطل باشد و این برهان را برهان تمانع خوانند [illegible]

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باین است [illegible]

عجز عبارت است از عدم قدرت بر چیزی [illegible] محال بودن تعلق اراده [illegible] انتفاء قدرت [illegible] عجز [illegible] لازم [illegible]

در حد ذات خود ممکن است [illegible] اراده [illegible] ممکن بالذات است [illegible] تعلق اراده [illegible]

[illegible] اراده [illegible] مستلزم عجز نیست [illegible] اراده باری [illegible] متعلق شود بوجود چیزی [illegible] عدم [illegible] لازم [illegible]

[illegible] تقریر برهان [illegible] دیگر [illegible] مرتفع گردد [illegible] قدرت و اراده یکی [illegible]

[illegible] ممکنست [illegible] اراده یکی متعلق شود [illegible] اراده دیگر [illegible] اجتماع نقیضین لازم آید [illegible]

مراد هیچ یک [illegible] ارتفاع نقیضین [illegible] مراد یکی [illegible] دیگری [illegible] ترجیح بلا مرجح [illegible]

[illegible] اراده [illegible] این برهان [illegible] تقریر [illegible] ایشان [illegible] جمیع ممکنات [illegible] اراده

[illegible] تعلق اراده [illegible] محال لازم آید [illegible] ترجیح بلا مرجح [illegible] اراده یکی [illegible]

اراده [illegible] جمیع ممکنات [illegible] لازم آید [illegible]

[illegible] ممکن [illegible] موجود [illegible] ترجیح بلا مرجح لازم آید یا توارد دو علت مستقله [illegible] عجز هر دو [illegible]

[illegible] موجود [illegible] ممکن [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بلا مرجح باشد [illegible] عجز هر دو لازم آید [illegible] توارد دو علت مستقله بر معلول شخصی

لازم آید و این باطل است پس مقدم باطل باشد [illegible] اختیار [illegible] ممکن [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] باشد [illegible] بعضی دیگر [illegible]

[illegible] عجز لازم آید [illegible] ایجاد [illegible] اراده ایشان متعلق بایجاد [illegible]

[illegible] تعلق قدرت و اراده [illegible] صفات [illegible]

[illegible] اراده [illegible] متعلق بایجاد [illegible]

اثبات واجب الوجود [illegible] عقلی [illegible] ثبوت شرع و نبوت موقوف بر توحید [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] برهان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] واجب تعالی [illegible] واجب الوجود متعدد باشد [illegible] مشترک باشد [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] ممکن باشد [illegible] علت [illegible] ماهیت [illegible] امری خارج [illegible] ماهیت [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible] لازم آید [illegible] احتیاج [illegible]

اعتراض کرده‌اند که احتیاج [illegible] وجود [illegible] احتیاج [illegible] مستلزم [illegible] وجود [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] مستلزم احتیاج در وجود است [illegible] وجود [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] علت [illegible] احتیاج [illegible]

[illegible] لازم آید [illegible] علت [illegible] وجود [illegible] باطل [illegible]

حکما [illegible] تشخص [illegible] وجود [illegible] احتیاج [illegible] مستلزم احتیاج [illegible]

[illegible] برهان مذکور [illegible] وجوب [illegible] باشد

اطلاق وجود بر همه انها از ایشان بر سبیل تشکیک باشد و یا اشتراک لفظی باشد و وجوب با امتناع افتراق نوبت باشد هر ایشان ببرهان آنچه اگر گویند وجوب بمعنی
احدیت است وجوب بمعنی ماهیت باشد اگر واجب متعدد باشد در حقیقت وجوب شرط باشد و اینکه کلام هر ایشان را می‌گویند کلام تا الوجود بالذات
نیم چرا نشاید که حال وجود چون حال وجود باشد نسبت بما وجود خاص واجب وجودات خاصه ممکنه کرایشان مهیات متحالفه اند در اینجا
ایشان بجز وجودات خاصه نزد ایشان بسیط اند و ترکیب در ایشان نیست اگر چه لفظ وجود که مشترک است بر سبیل تشکیک و حاصل انکه میتوانند بود
مهیات متخالفه باشد که وجود بر هر یک از ایشان مقول شود با تشکیک و یا با اشتراک لفظی و هر یک وجود خاص باشد مغایر از غیر ذات خود و بطریق دیگر
زاید بر گوئیم که اینکه گفته اند که وجوب بمعنی واحد باشد زاید مفهوم کلی وجوب است افراد او و اول باطل است بر تقدیر دوم چرا نشاید که وجوب را افراد کثیره
متخالفة الحقیقة باشد هر یک بی احتیاج و امثال ما احکام اعتراضی که شیخ شهاب الدین سهروردی که منقول که مدون قواعد ایشان است گفته که امهات مطالب
ایشان که بیان ایم مطلب مبنی بر انست که مجملا انکه اختلاف بحقیقت میباشد چون اختلاف ایشان دو فرض و فصل میباشد چون اختلاف فرض انسان و بدو موجود
اختلاف بکمال نقصان در ذات شیء میباشد بانضمام امر خارج بر ان حقیقت بلکه برای کمال در نفس حقیقت نقصان قطع نظر از امور زاید و هکذا
مسافتی گوییم که مهیه و اجزاء ان قابل شدت و ضعف نیست با انکه قبول تمام نیست نقص مقتول بر یاد مقدار بر مقدار که زیاد است اینجا بعض
حقیقت مقدار بر است جهت انکه زاید بغیر مقدار دیگری نیست بحسب ناقص و تمام بوده مقبول که عقل در اول نظر اشیاء را ادراک میکند
و ظلمه و مراد از نور اینجا انست که سبب ظهور باشد و دیگرها باید پیدا و ظهور او بدیهی است غیر بیگانه ترایی و واقع شده جهت تنبیه است مراد
بظلمه عدم نور است مطلق تقابل سلب و ایجاب و سلب است چرا که این فرا داشته مشکوک که عواض مرکب معنی اجسام را چیزی چند لازم
است که مخصوص ایشان است مثل اشکال و نهایات که بانها از یکدیگر ممتاز میشوند ثابت نیست که علت این امور نفس ماهیت جسمی است یا امری از خارج
بود جهت انکه ماهیت در همه افراد یکسان است لازم میآید که در ان مشترک باشند و نتوانند بود که اختصاص هر جسمی بشکل و هیئتی سببش جسم دیگر باشد
چه مدتی نیست تا گفتیم انکه جسمی علت جسمی دیگر نیست دیگر انکه اجسام متناهیست چرا و لازم اید و نتوانند که بواسطه هیولی باشد یا
منسوب از برای انکه ما بر اصول اشراقیین ابتدا هیولی نیست و بر تقدیر وجود او هیولی از عناصر مشترک است مختصه صورت جسمیه بنوعیه
هیولی نتواند بود و نوع صورت جسمی نیز نتواند بود در عروض اشخاص صورت جسمیه از عروض اشخاص اجسام است که سبب اختصاص هر یک بان اشکال
و هیئات همه ناشد و نتواند بود که فرض باشد قائم باو یا بغیر زیرا که در عروض تسلسل لازم اید ثابت شد که مخصص جسم بجسمیت امری
و ما اجزای وی متعدد بجود مثل امری خواهد بود که متجسم باشد و منجسم نیاید که نور مجرد و این نور محتاج نیست ... الوجود ثابت شد
و نتواند بود که ان نور محتاج باجسام باشد زیرا که خسیس علت شریف نشود و چون تسلسل باطلست منتهی شود بنوری که محتاج نباشد بغیر
نور الانوار است و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور اعلی و نور قهار و غنی مطلق که غیر او همه باو محتاجند زیرا که هر چه غیر او است پرتو نور
او و ما پرتوی از پرتو نور او و بی نهایت هر چه نزدیکتر باشد باو اشراق او بیشتر باشد و نور و نور محسوس مشاهده میکنیم که هر چه بنور از نزدیکتر
او ستر است اینجا مراتب وجود ما نیز بحسب بعد است بوجود کمال اشراق و نقصان بحسب امر بعد اینها تا باینجا منتهی بدیگران مرتبه اجسام است که غایت
کثافت شعاع نور الانوار از ان بعد تر بود و جواب طالبه اثبات واجب تعالی بدینطریق که در اینجا ذکر کرده اند گفته اند که میشاید که نتوانند بود که نور کثیر غنی
مطلق متعدد باشد زیرا که تمیز ایشان بحقیقت و لوازم ایشان نتواند بود زیرا که ان مشترکست میان ایشان و عوارض نیز نتواند بود در که
سبب اختصاص هر یک بعارض یا حقیقت ایشان باشد یا هویت یا امری خارج اول باطلست زیرا که حقیقت هر دو یکیست دوم باطلست
چه تحصیل هویت باو عارض است سبب نیز باطل زیرا که ایشان در تحصیل هویت محتاج غیر باشند پس غنی مطلق نباشند و تمایز بکمال و نقصان نیز
نتواند بود زیرا که مفروض است که هر دو نور غنی مطلقند و دیگر باتفاق کافه عقلای متکلمین و حکما بعضی مرتبه نقص و لیس الوجوب خالیست
چه نقصان مستلزم امکان است بدیهه عقل حاکم است باینکه هر چیز دیگر دوم که مبدع کمال است افتقار بغیر باشد در تولید ان نیز محتاج
خواهد بود و اینمعنی بخصوص اشراقیان بسیط تر بود دیگر در توحید انست که بالاتر شبهه که همه چیزها محتاج باشند بشیء ان شیء کل خواهد
بود از شیء که بعضی چیزها باو محتاج باشند بدون بعضی پس اگر دو نور غنی مطلق باشند هیچ یک غنی مطلق نباشند زیرا که هر یک با صفوف کمال فوت
شده باشد که احتیاج جمیع چیزها است باو و هر چیز که نقصان ذاتی دارد و بعضی از وجود البته ممکن باشد و محتاج بغیر و ممکن و محتاج باشد
اینست خلاصه انچه در کتب ایشان مرقوم است ما در این رجوع برسائل کلامیه است بدانکه چون همه موضوع واقع میشود پس قوله الحی بدل
هو باشد یا خبر بعد از خبر یعنی نسبت هیچ معقول دیگر مستحق بر ستش باشد مگر کسیکه زنده است بحیوه ابدی و زندگی مرکب و با خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی انکسیکه غیر او هر کدام بنسبت زنده است پیش از همه زندگان بعد از فنای ایشان و اطلاق حی بر سبحانه بمعنی استحاله عدم علم و قدرت او است یعنی
او برصفتی که ممکن نیست که سایر جمیع معلومات عالم و بر همه مقدورات قادر است تا باشد پس صفتی که واجبست که ادراک همه مدرکات کند و ثبوت این
صفت مر سبحانه را بدیهیست و او سبحانه عالم و قادر است بدلایل عقلیه و سمعیه پس حی باشد بمعنی انه تستحیل علیه ان لا یقدر و لا یعلم و از صفت حی
ذات واجب الوجود است القیوم یا مبتدا بر سبیل دوام و بقاء دو بقا صفتها با قائم بذات خود و مقوم مخلوقات بدانکه قیوم صیغه مبالغه است بجاهد
گفته که مراد از معنی مبالغه در ذات است که او سبحانه بر هر چیزی قائم بتمام عاید یعنی مدبر است و اورست و ضبح کنند که مراد از معنی مبالغه در ذاتست که
تدبیر صورت است هر چیز را بر نقد و حفظ میتوان کرد هر وقت و بیکه ارت مهم کوباست که بتعلیم مقوم بمعنی قائم است که او را کامل فلان مقوم بیها

[illegible] ممکنات نخواهد بود پس مراد اینکه صاحب [illegible] تاثیر موثر [illegible] ممکن [illegible] اختیار در حال
[illegible] است که در حال وجود باشد زیرا که تحصیل حاصل لازم می‌آید و این محالست پس در حال عدم باشد [illegible] ممکن [illegible] باشد زیرا
که مسبوق است بعدم خود و چون حادث باشد فاعل آن موجب نتواند بود بلکه مختار باشد پس واجب الوجود مختار باشد و این دلیل



امثال آن خالی از ضعفی نیست پس اولی آنست که چنین گوییم که اختیار از صفات کمالست و عدم اختیار موجب نقصان و هیچ عاقل را [illegible]
ظاهر نیست پس واجب الوجود مختار باشد [illegible] نقص بر واجب الوجود محالست و واجب الوجود متعدد نیست [illegible] اگر دو باشد [illegible] اگر یکی
اراده وجود زید کند دیگری خالی از آن نیست که تواند اراده طرف دیگر کند که عدم است یا نتواند اگر نتواند عجز او لازم آید جهة آنکه عدم آن
در حد ذات خود ممکنست مانع از اراده این طرف نیست مگر اختیار آن دیگر طرف نقیض را و اگر تواند تخالف ایشان در اختیار ممکن باشد
خالی از آن نیست که مراد هر دو حاصل شود یا مراد هیچ یک حاصل نگردد یا مراد یکی حاصل شود دون دیگری اول مستلزم اجتماع نقیضین
است و ثانی مستلزم ارتفاع نقیضین یا عجز هر دو و سیم مستلزم عجز یکی یا اینکه ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید و هر سه امر باطلست پس تعدد اله
مستلزم امکان تخالف است و امکان تخالف مستلزم یکی از سه محالست پس ملزوم اول باطل باشد و این برهان را برهان تمانع خوانند و آیه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اشاره باینست و در اینجا سخنی هست زیرا که میتوان اختیار شق اول کرد و گوید لا نسلم که عجز یکی لازم آید زیرا که
عجز عبارتست از عدم قدرت بر چیزی که محال نبود و تعلق اراده بچیزی مستلزم انتفاء قدرت نیست اگر گویی عجز از اراده لازم می‌آید جهة آنکه این طرف
در حد ذات خود ممکنست و فرض اینست که یکی اراده آن نمی‌تواند کرد گوییم آن طرف ممکن بالذاتست و ممتنع بسبب تعلق اراده دیگری بطرف دیگر و امتناع
تعلق چنین اراده بچیزی بالغیر مستلزم عجز نیست بنابر آنکه محالست که اراده باری متعلق شود بوجود چیزی بشرط عدم آن پس هیچ عجز لازم نیاید
میتوان که تقریر برهان بر طریقه دیگر کنیم که این سخن مرتفع گردد و آن اینست که در تعدد واراده یکی [illegible] است [illegible]
آید اگر نسبت طرفین هر دو ممکنست پس تواند که اراده یکی متعلق شود بطرفی و اراده دیگری بدیگری پس اگر مراد هر دو برآید اجتماع نقیضین لازم آید و اگر
مراد هیچ یک بر نیاید ارتفاع نقیضین و اگر مراد یکی برآید و دیگری بر نیاید یا بمعنی که خواسته باشد [illegible] ترجیح بلا مرجح چه مفروض اینست که
در تعدد واراده هیچ یک [illegible] این برهان را بطریق دیگر تقریر میکنند و آن اینست که چون ایشان هر دو قادرند بر جمیع ممکنات پس اگر اراده
یکی [illegible] تعلق اراده دیگری بطرف دیگر یکی از سه محال لازم آید و اگر مانع شود مستلزم ترجیح بلا مرجح شود زیرا که اراده یکی اولی نیست [illegible]
اراده [illegible] میگویند که خالی از آن نیست که ایشان هر دو [illegible] قادرند بر جمیع ممکنات [illegible] ثانی باطلست [illegible] پس لازم آید که
هیچ ممکن موجود نشود زیرا که اگر موجود شود ترجیح بلا مرجح لازم آید یا توارد دو علت مستقله یا عجز هر دو [illegible] اگر موجود شود
یا یکی موجود شود [illegible] بر تقدیر محال لازم آید [illegible] زیرا که سبب ممکن [illegible] ایشان [illegible] یکی [illegible]
ترجیح بلا مرجح باشد و بر تقدیر دویم عجز هر دو لازم آید زیرا که هیچ یک مستقل در ایجاد نباشد و بر تقدیر ثالث توارد دو علت مستقله بر معلول شخصی
لازم آید و این باطلست [illegible] باطل باشد [illegible] برهان [illegible] زیرا که اولا اختیار شق [illegible] میکنیم که مسلم نیست که نسبت هر ممکن بهر
یکی [illegible] یکسان [illegible] بعضی [illegible] یکی و بعضی دیگر [illegible] اختیار شق دویم میکنیم و میگوییم لا
نسلم که عجز لازم آید جهة آنکه عجز [illegible] عدم قدرت [illegible] لکن اراده [illegible] متعلق بایجاد علی
الاشتراک [illegible] و تعلق [illegible] اراده [illegible] و صفت [illegible] ظاهر اینست که این طریقه [illegible]
است زیرا که [illegible] اراده [illegible] و چون اراده متعلق بایجاد باشتراک [illegible] نخواهد بود و اسلم طرق آنست که در
اثبات واجب الوجود بدلیل عقلی اثبات توحید [illegible] بدلیل نقلی [illegible] جهة آنکه ثبوت شرع و نبوة موقوف بر توحید نیست لیکن در آنکه دلیل عقلی
[illegible] است [illegible] التوفیق [illegible] حکما [illegible] مطلبهای ایشان [illegible] برهان عقلی [illegible] بنابر اصل مذهب ایشان [illegible] وجوب
وجود عین واجب تعالی است پس اگر واجب الوجود متعدد باشد وجوب صفت مشترکه باشد میان ایشان و بر هر کدام امتیاز [illegible] دیگر [illegible] باشد
[illegible] عدمی [illegible] اگر واجب [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] ممکن باشد [illegible] باشد زیرا که اگر [illegible] ماهیت [illegible] وجود [illegible]
[illegible] واجب الوجود [illegible] و هو المطلوب و اگر [illegible] لازم آید که واجب الوجود محتاج باشد [illegible] احتیاج [illegible]
اعتراض کرده‌اند که احتیاج [illegible] احتیاج در [illegible] احتیاج در وجود [illegible] جواب گفته‌اند که احتیاج
[illegible] مستلزم احتیاج در وجود است جواب [illegible] زیرا که وجود [illegible] الا بعد [illegible] وجود [illegible]
[illegible] معقول [illegible] تشخص [illegible]
[illegible] تشخص [illegible] اگر احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود
[illegible] علت [illegible] علت [illegible] وجود [illegible] و این باطلست [illegible] اصول
حکماء [illegible] تشخص [illegible] احتیاج در تشخص مستلزم احتیاج در وجود [illegible]
[illegible] برهان مذکور [illegible] زیرا که [illegible] وجوب [illegible] وجود [illegible] باشد

واما آنچه میگوییم هر یک از ایشان بر سبیل تشکیک یا اشتراک لفظی باشد یعنی وجود یا معنا الفقه بوده باشد هر یک یعنی آنچه اگر گویند وجوب بمعنی
واحد گفتیم وجوب یعنی ماهیت باشد اگر واجب متعدد باشد و حقیقت وجوب مشترک باشد و اینهمه کلام هر یک از امری باید و کلام تا آخر جاری میشود
کو بیم چرا نشاید که طال وجوب چون تمام الوجود باشد نسبت باو وجود خاص واجبی وجودات خاصه ممکنه که ایشان مهیات تمام العرابند در ذات بر همه
ایشان چه وجودات خاصه نزد ایشان بسیطند و ترکیب در ایشان نیست اگرچه لفظ وجود گفته میشود بر همه بر سبیل تشکیک و حاصل آنکه میتواند بود
که مهیات متمایز باشد که وجود هر یک از ایشان مقول نشود با تشکیک و با اشتراک لفظی و هر یک وجود خاص باشد مغایر از غیر یک از نحو و بطریق دیگر
تراز این گوییم که اینکه گفته اند که وجوب یعنی واجب نباشد نزد مفهوم کلی و جوبیت با افراد او و اول باطلست بر تقدیر دوم چرا نشاید که وجود افراد متعدده
مختلف الحقیقه باشند هر یک عین واجب و اما حکما اشراقیین که شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول که مدون قواعد ایشانست گفته که امهات مطالب
ایشان که بیان اینمطلب مبنی بر آنست که هیچ انکار اختلاف حقیقت نمیباشد چون اختلاف ایشان در غیر محل میباشد چون اختلاف در ذات نمیباشد عموم
اختلاف بکمال و نقصان در ذات شی نمیباشد بانضمام امر خارج بر آن حقیقت بلکه برای کمال در نفس حقیقت و نقصان آن قطع نظر از امور زایده و ... کما
مشاهده میکنیم که ماهیت واجزاء آن قابل شدت و ضعف نیست با آنکه دلیلش تمام نیست که نقص خطی در بادی معدار بر مقداری که زیادتی آنجا بنفس
حقیقت مقدار بیاست جهت آنکه زاید غیر از مقدار چیزی هست که هیچ است ناقص و تمام بوده متمیز که عقل در اول نظر آنها را تقسیم میکند نور
و ظلمت و مراد از نور اینجا آنست که پیدا شود و پیدا کرد و دیگر چیزها باید پیدا و ضوء او بدیهیست تعریف آن نیکه رای او واضح شده جهت نیست و مراد
بظلمت عدم نور است مطلق و تقابل میان او و نور تقابل ایجاب و سلب است چه اینمعنی قرار داده میگوییم که غواشی برزخیه یعنی اجسام را چیزی چند لازم
است که مشخص ایشانست مثل اشکال و نهایات اگر با نهایات از یکدیگر ممتاز میشوند چنانکه نیست علت این امور نفس ماهیت جسمی نیست چه اگر بودی لازم
بودی جهت آنکه ماهیت رزمه افراد یکیست تلازم مهیت زیرا که در آن شریکند نمیتوانند بود که اختصاص هر جسمی بشکل معین بسبب جسم دیگر باشد
چه مدرکیها نقل کنیم با آنکه جسمی علت هویت جسم دیگر نیست دیگر آنکه اجسام مساوی نیست که در دیگری لازم آید و نمیتواند که بواسطه هیئتی باشد با
مسولی از برای آنکه سایر اصول اشراقیین اینها موجود نیستند و بر تقدیر وجود اینها هیچ از عناصر شرکت است چیزی صورت جسمیه و عرض
هیچ نتواند بود و نوع صورت جسمی نیز نتواند بود زیرا که تخصیص صورت جسمیت همان سخن در خاص اجسامست که سبب اختصاص هر یک با اشکال
و هیئات چه باشد و نمیتواند بود که عرض یا ... باشد تا هر یا غیر زیرا که دور و با تسلسل لازم آید پس ثابت شد که تخصیص جسمی بجسمی منزع از عوارض
و ساجزای و بر تقدیر وجود بامری خواهد بود که متجسم باشد و متجسمانی که نور مجرد و این نور محتاج غیر بنیست یعنی ... الوجود باشد
و نمیتواند بود که آن نور محتاج ماجسام باشد زیرا اگر چنین علت شریف نشود و بیرون سلسل باطلست پس منتهی شود بنوری که محتاج نباشد بغیر
نور الانوار است و نور اعظم و نور قیوم و نور محیط و نور اسنی و بود ... مطلق که عرادت هر یار محتاجند زیرا که هر چه غیر وی است از او
او در مرتبه از برتو نور او و بر شعاعی باشد هر چه نزدیکتر باشد باو اشراق از بیشتر باشد و نوریتر در نور محسوس مشاهده میکنیم که هر چه بنور از بستر
او بیشتر است چون مرتبه موجودات مجرده بعد از نشئه بود و کمال اشراق و نقصان بجهت قرب و بعد تا بعد نیست بعد تر به دیگران مرتبه اجسامست که غایت
کثافت و شعاع نور الانوار از آن بعید تر بود و بعد از آن طلبیه اثبات واجب تعالی بدین طریق کرده اند و توحید آنرا که میگوید نمیتواند بود که نور دیگر یعنی
مطلقست متعدد باشد زیرا اگر چه تمایز ایشان بحقیقت و لوازم ایشان نتواند بود زیرا که آن مشترکست میان ایشان و بعوارض نیز نتواند بود زیرا که
سبب اختصاص هر یک بعارض یا حقیقت ایشان باشد یا هویت با امری خارج اول باطلست زیرا که حقیقت هر دو یکیست و دوم ظاهر البطلانست
چه تحصیل هویت باو عارض است پس نیز باطل زیرا که ایشان در تحصیل هویت محتاج غیر باشند پس غنی مطلق نباشند و تمایز بکمال و نقصان نیز
نتواند بود زیرا که مفروض است که هر دو نور غنی مطلقند و دیگر با تفاق کافه عقلای متکلمین و مشائین و غیرهم نقص در واجب الوجود محال است
چه نقصان مستلزم امکانست و بدیهه عقل حاکمست باینکه هر چیز که در وجود اولیست کمال کمنیست کمالات افتقار بغیر باشد در لوازم آن نیز محتاج بغیر
نخواهد بود و اینمعنی مخصوص اشراقیان نیست طریق دیگر در توحید آنست که بالاتفاق ثابت شده که همه چیزها محتاج باشند بشیء آن شیء کل خواهد
بود از شیء که بعضی چیزها باو محتاج باشند دون بعضی پس اگر دو نور غنی مطلق باشند هیچ یک غنی مطلق نباشند زیرا که هر یک با صفت کمال خود
مستغنی باشند که احتیاج جمیع چیزها است باو و هر چیز که نقصانی ثابت نیز و جمیع از وجوه الیه ممکن باشد و محتاج بغیر بود ممکن و محتاج باشد
اینست خلاصه آنچه در کتب ایشان مرقوم است و ما فی الآمر رجوع بر سایل کلامیه است و بدانکه چون ضمیر موصول واقع میشود بر قوله الحی و بدل
هو باشد یا خبر بعد از خبر یعنی نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد مگر کسیکه زنده است بحق او بدیهیست وزندگی مرمکد و با خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی مگر کسیکه غیر او هم که غیر نیست زنده است پیش از همه زندگان و بعد از فنای ایشان و اطلاق حی بر سبحانه بمعنی استحاله عدم علم و قدرت اوست یعنی
او بر صفتی که حالست که دانا بجمیع معلومات و قادر بر همه مقدورات نباشد یا بر صفتیست که واجبست که او را بجمیع مدرکات که علم و ثبوتا بی
صفت مر سبحانه را باید بشیء چیست او سبحانه عالم و قادر نیست بلا حاجة بالته و سمعه بر چیز ناشد یعنی لیس بتجمل علیه انکلا یتهدد لا بعلم او بر صفت
ذات که واجب الوجودست القیوم پاینده بر سبیل دوام و بقا و دوان صفات یا قائم بنفسه و حافظ مخلوقات بدانکه قیوم صیغه مبالغه است بجامعه
گفته که مراد از معنی مبالغه در وی آنست که او منشأ بر همه چیزها تمام تأملاند یعنی مبالغه امور او وسیع کند که مراد از معنی مبالغه در ایشان آنست که در یکها
ممیزه جمیع چیزها بر نقد حفظ میتواند که آن مدنی هست و نگهدار بعد همه گو آنست و گو بنده جزوی است بمعنی قائم المستعین او کما یقال الفلان معلوم بهذا

ایجاد معقولست نسبت بعضی ... اگر ... او ... اولی باشد ... سبب ... آن ... ایشان ... است ... وجوب ... لازم ...

... بانکه ... وجود ... باشد ... آن ...



الکتاب ... [illegible] ... القائم علی کل نفس بما کسبت ...

[illegible] ... الله لا اله الا هو الحی القیوم ... [illegible] ...

الحی القیوم ... [illegible] ... لا تأخذه سنة

[illegible] ... ولا نوم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... له ما فی السموات وما فی الارض ... [illegible]

[illegible] ... ما فی السموات وما فی الارض ... [illegible]

[illegible] ... من ذا الذی یشفع ... [illegible]

[illegible] ... عنده ... الا باذنه ... [illegible]

شفاعت

[illegible]

کرامت

[illegible] ... یعلم ما بین ایدیهم ... [illegible]

[illegible] ... وما خلفهم ... [illegible]

[illegible] ... ولا یحیطون بشیء من علمه ... [illegible]

[illegible] ... الا بما شاء ... [illegible]

[illegible] ... وسع کرسیه السموات والارض ... [illegible]

[illegible] ... وما الارضون السبع مع الکرسی ...



فضل العرش علی الکرسی کفضل ذلک الملک العلاة علی ذلک العلامة یعنی فضل عرش بر کرسی ما نند فضل این نیا با سنبر ابحلقه و اصبغ بن نباتة از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که السموات و الارض و ما بینهما من مخلوق فی جوف الکرسی و له اربعة املاک یحملونه باذن الله ملک منهم فی صورة الآدمیین و هو اکرم الصور علی الله و هو یدعو الله و یتضرع الیه و یطلب الشفاعة و الرزق لبنی آدم و الملک الثانی فی صورة الثور و هو سید البهائم و هو یدعو الله و یتضرع الیه و یطلب الشفاعة و الرزق للبهائم و الملک الثالث فی صورة النسر و هو سید الطیور و هو یدعو الله و یتضرع الیه و یطلب الشفاعة و الرزق لجمیع الطیور و الملک الرابع فی صورة الاسد و هو سید السباع و هو یدعو الله و یتضرع الیه و یطلب الشفاعة و الرزق لجمیع السباع

یعنی جمیع آسمانها و زمین‌ها و آنچه در میان آنهاست از انواع مخلوقات در اندرون کرسی اند و چهار فرشته موکل‌اند بر کرسی که بفرمان خدا او را برداشته اند فرشته اول بصورت آدمیان است که آن گرامی ترین صور نزد خدا و این فرشته دعا میکند برای مؤمنان و تضرع و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای آدمیان و فرشته دوم بصورت گاو است که بهترین چهارپایان است دعا و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای چهارپایان و فرشته سیم بصورت کرکس است که آن بهترین مرغانست دعا و تضرع میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای مرغان و فرشته چهارم بصورت شیر است که بهترین سباعست دعا و زاری میکند و طلب شفاعت و روزی میکند برای سباع و بعد از آن فرمود که لم یکن فی جمیع الصور صورة احسن من صورة الثور و لا اشد انتصابا منه حتی اتخذ الملأ من بنی اسرائیل العجل و عبدوه و خفض الملک الذی فی صورة الثور راسه استحیاء من الله ان عبد و ام شیء یشبهه و تخاف ان ینزل به العذاب یعنی در جمیع این صورها هیچ صورتی نیکوتر از صورت ثور نبود و هیچیک راسفیدتر از آن نبودند چون جمعی از بنی اسرائیل گوساله را پرستش کردند آن فرشته که بصورت گاو بود سر خود را پائین انداخت بجهت شرم

از خدا بنابراین چیزی را معبود خود ساختند و دایم آن فرشته ترسان و لرزانست از آنکه عذاب خدا بجهت شباهت صورت گوساله بر او نازل گردد و نیز از سدی روایتست که حسن گفته از لفظ کرسی معنی حقیقی آن اراده فرموده و کرسی را از لؤلؤ است هفت آسمان با وسعت و عظمت آنها در جنب کرسی مانند هفت درم است که در کرسی افکنند و بروایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر یک از قوائم کرسی چندانست که هفت آسمان و هفت زمین و زمین در پیش عرش است حاملان کرسی چهار فرشته اند هر فرشته چهار روی دارد و قدمهای ایشان بر آن صخره واقع شده که در زیر زمین هفتم است گردن ایشان چون زیر آسمان و یکی از روی آدمیان خواهد روزی آن و روی دیگر بصورت گاو است بدان روی روزی بهایم خواهد و روی دیگر بصورت شیر است بدان روی روزی سباع خواهد و روی دیگر بصورت کرکس بدان روی روزی مرغان خواهد و آنچه روایت کرده‌اند که مسئله فرمود که بیست هفت آسمان در جنب کرسی مانند حلقه ایست در بیابان و در اخبار آمده که میان عرش و کرسی هفتاد حجابست از نور و هفتاد حجابست از ظلمت و میان هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه اگر آن حجابها نبودی حاملان کرسی و حاملان عرش سوخته شدندی از نور او گفته‌اند که میتواند که مراد بکرسی فلکی باشد که ملائکه برج مشهور میشد در اصطلاح اسم فلک هشتم است که بر آن نشسته‌اند و از مفسران رفتند که این منسوبست بکرسی که معنی ملک است **و لا یؤده** و درنج نمیکند و گران نیست او را **حفظهما** نگاهداشتن آسمان و زمین یعنی بود ما حفظ آسمان و زمین بر او گران نیست حفظ او ضمیر بخدا راجع و اضافه حفظ بضمیر آسمانها و زمین از اضافه مصدر بمفعول است **و هو العلی** و اوست برتر از جمیع اوهام و منتهای عقول از مماثلت و مانند و مشابهت اشیاء و اضداد و از امارات نقص و حدوث و گویند که علو او بمعنی قدرت و علو سلطانست و رفعت شأن و ملکت اوست **العظیم** بزرگوار که ادراک بینش او منتهای فهام و در عظمت بزرگواری که ما سوای او نسبت بدو در نهایت حقارت و عجز است کار او بسیار بزرگوار است رفیع و منیع ولی بزرگواری بجهت مسافت و لکن بمعنی رفعت و عظمت و بزرگی است نه بجهت جثه بلکه در روی کبریائی و عظمت و جلال است مشتملست این آیه بر مسائل الهی چهار اول الشیء آنکه او سبحانه موجود است و واحد در الوهیت متصف بحیات و واجب الوجود لذاته موجد غیر او که قیوم بمعنی قائم بذاته است و مقیم غیره و منزهست از تحیز و حلول و مبرا از تغیر و فتور که اصلا مناسبتی مشابهت با اشیاء نیست و تجرد از عوارض ابدان نمیشود که شهر او تا جلال او بیکرده و ما لک الملک و الملکوت و مبدع اصول و فروع و ذو البطش الشدید بلکه هیچکس نیز او بزبان شفاعت نخواهد کشود مگر کسی که از جانب او ماذون شود و عالم است بهمه اشیاء جلیه و خفیه و کلیه و جزئیه و واسع الملک القدرت بر همه چیز و هیچ چیز او را از حفظ اشیاء بازندارد و با شغال او را از امری بامری منع نکند و از مشغول نسازد و نیز آن امر دیگر حجبه الله دلیلست بر کمال ذات صفات حق تعالی چه آن موصوفست از تنزیه و اینکه مستجمع جمیع صفات کمال و نعوت جلال باشد چنانکه سابقا مذکور شد و از بیانها معلوم میشود که صفات او عین ذاتست و اگر چنان لازم آید که ذات فی حد نفسه ناقص باشد و بغیر مستکمل شده تعالی الله عن ذلک و لا اله الا الله دلیل بطلان قول مشرکانست از ثنویان و نصاری که بغیر معبودی اثبات میکنند و الحی دلیل بطلان قول عبده اصنامست چه ایشان ساختن جماد میپرستند و القیوم دلیل ابطال قول حکمای فلسفه طبیعیه که میگویند پیدایش چیزها بطبیعت و محصول عنایت مستقل است حق تعالی از نبود که هم قیوم و دوام و بقای هرچیز نمیشود و مستغنی است بی‌نیاز از غیر که لا تاخذه سنة و لا نوم مبطل قول یهود است که گفتند حق تعالی از بعد خلق آسمانها و زمین دردها و استراحت در روز شنبه ایشان یوم السبت از روز شنبه اینست تا دلیلست بر بطلان مذهب جهمیان که گفتند حق تعالی عالم نیست بلی تجدید شده و سهو و راه دارد تعالی الله عما یقولون و قوله له ما فی السموات و ما فی الارض دلیلست بر بطلان مذهب مفوضه که میگویند حق تعالی خلق عالم را کرد بواسطه شخصی که از انبیاء و ائمه بجهت و اسناد غالیه گرد و اسناد من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه دلیلست بر بطلان قول آنانکه نفی شفاعت کردند یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم رد است بر بطلان قول آنانکه گفتند حق سبحانه و تعالی عالم است بر آنکه در بیابان دیگر مخلوقات غیر متناهی را علوم غیر متناهی با بدو وجود او محالست و قوله و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما

من ذا الذی



شاء دلیل بطلان قول کلمات [illegible] کمیگویند کمثنا [illegible] و قول وسع کرسیه
السموات [illegible] بلند [illegible] زمین [illegible]
وکرسی و لوح [illegible] دلیلست بر بطلان قول [illegible] ان الله [illegible]
دلیلست بر بطلان قول [illegible] و دلیل بر بطلان [illegible] علو و سفل [illegible]
خلق اشیاء چنانکه سابقاً معلوم شد و چون این آیهٔ شریفه متضمن براهین اصول اسلام از توحید و عدل و علم و قدرة و حیوة و اراده و [illegible]
ان از جهة فضائل و خواص بسیار و در آن مضامین [illegible] مثوبات بیشمار بر تلاوت آن مترتب [illegible] روایات [illegible] خواص و مثوبات [illegible]



[illegible] استقصای جمیع آن [illegible] حدیث [illegible]
قال رسول الله صلعم من قرء آیة الکرسی [illegible] فرمود که هر که این آیه [illegible] آیة الکرسی
[illegible] فرشته [illegible] مکروهات [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] آیة الکرسی [illegible] المؤمن الی
قوله الیه المصیر [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
اول سوره حم مؤمن [illegible] الی قوله الیه المصیر و آیة الکرسی [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible]
[illegible] اعظم منها [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] اعظم آیة فی القرآن [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلعم من قرء آیة الکرسی
[illegible] الا الموت ولا یواظب علیها الا صدیق او عابد [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید العرب محمد [illegible] سید الفرس سلمان [illegible] سید الروم صهیب [illegible] سید الحبش بلال [illegible]
[illegible] سید الکلام القرآن و سید القرآن سورة البقرة و سید سورة البقرة آیة الکرسی [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible] سورة البقرة و آیة الکرسی [illegible] جابر بن عبد الله الانصاری [illegible] قال رسول الله [illegible] من قرء آیة
الکرسی [illegible]
[illegible] فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] اذا قرء المؤمن آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]



بیان فرمایند که تسبیح کند برای او تا روز قیامت و در حدیث صحیح از ابی بن کعب روایت کرده‌اند که رسول الله از من پرسید یا ابا المنذر کدام آیه در کتاب خدا اعظم
است گفتم الله و رسوله اعلم تا سه بار تکرار فرمود من گفتم خدا و رسول داناترند بعد از آن گفتم که ظن من آنست که آیة الکرسی عظیم‌تر است آن
حضرت دست بر سینهٔ من نهاد و فرمود هنیئاً لک یا ابا المنذر یعنی گوارنده باد ترا علم و دانائی ای پدر منذر بعد از آن فرمود بآن خداوندی که جان من
بامر و حکم اوست که این آیه را زبانیست که تقدیس و تنزیه خدا میکند نزد پایهٔ ساق عرش و در حدیث معتبر دیگر منقولست که حضرت رسالت فرمود که هر که آیة الکرسی را
عقیب هر فریضه بخواند حق سبحانه بذات خود قبض روح او کند و چنان باشد که با پیغمبران خدا جهاد کرده باشد در راه خدا و شهید شده باشد و در حدیث
دیگر از عبد الله بن مسعود منقولست که رسول خدا فرمود که آیة الکرسی عظیم‌تر است از هر چیز که خدا خلق کرده و در حدیث معتبر دیگر از امیر المؤمنین
منقولست که کدام عاقل [illegible] یک شب بخوابد تا آیة الکرسی و آخر سورهٔ البقره نخواند بعد از آن فرمود که این از گنجهای عرش الهی است و در حدیث
دیگر از امام جعفر صادق روایت فرموده از آبای کرام خود صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود چون آیة الکرسی فرود
آمد [illegible] فرمود این آیه فرود آمد از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب عالم بود بر روی در افتاد و ابلیس مضطرب شد و از بزرگ [illegible] خود را
گفت امشب حادثهٔ عظیمه و واقعهٔ هایله افتاده بروید و بجوئید تا شاید در مشارق و مغارب بگردم و ببینم چه حادثه واقع شده پس دور عالم را
گردید و بسیر کرد تا به مدینه رسید مردی را گفت که چه حادثه افتاده و چه قضیه واقع گشته و کدام امر عظیم نازل شده آن مرد گفت حضرت رسالت ما را
خبر داد که این عظیم الشان که از گنجهای عرش خدا است نازل شد و از هیبت آن همه بتهای عالم بر رو در افتادند ابلیس لعین نزد قوم خود
آمد و خبر داد و حضرت رسالت فرمود که این آیه در هیچ سرا نخوانند الا آنکه شیاطین سه روز گرد آن سرا نگردند و در اکثر روایات آمده که
سی روز نزد ملیا [illegible] نزدیک آن خانه و در حدیث دیگر از امیر المؤمنین روایت کرده که رسول را دیدم که بر بالای منبر میفرمود که هر که آیة الکرسی در
عقب هر نماز فریضه بخواند او را از بهشت هیچ چیز منع نکند مگر مرگ و بر این مواظبت نکند مگر صدیقی یا عابدی و هر که این آیه را بخواند در وقت خواب
حق تعالی او را ایمن گرداند بر نفس او و خانهٔ او و خانهای همسایه که پیرامون او باشد و در حدیث دیگر روایت کرده که حضرت رسول فرمود که هر که
آیة الکرسی بخواند چون از خانه بیرون رود حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد که برای او استغفار و دعا میکنند و چون بخانه باز آید بخواند حق
سبحانه نگذارد که فقر و احتیاج بر او داخل شود و در حدیث معتبر دیگر غیر از روایات مذکوره واقع شده که جمعی از اصحاب حضرت
رسالت در مسجد نشسته بودند و ذکر فضایل قرآن میکردند که کدام آیه فاضلتر است یکی میگفت آخر سورهٔ براءه و دیگری میگفت طه و دیگری
میگفت طه امیر المؤمنین فرمود این آیة الکرسی من از حضرت رسالت شنیدم که میگفت آدم سید بشر است و من سید عرب و فخر نمیکنم
و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم و بلال سید حبش و کوه طور سینا سید کوهها است و سدر سید درختها و ماهها حرام سید ماهها
و جمعه سید روزها و قرآن سید کلام و سورهٔ البقره سید قرآن و آیة الکرسی سید سورهٔ البقره است و در آن پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه برکت و در حدیث معتبر دیگر منقولست
که امام محمد باقر فرمود هر که آیة الکرسی یکبار بخواند حق سبحانه هزار مکروه از مکروهات دنیا و هزار مکروه از مکروهات آخرت را از او دور
گرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر و در حدیث معتبر دیگر از حضرت رسالت منقولست که هر چیز را ذروه و بلندی هست
و ذروهٔ قرآن آیة الکرسی است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت رسالت روایت کرده‌اند که بعد از صاحب شریعت زیاده و از آن اکثر [illegible]
که این آیهٔ شریفه را خواص بسیار و منافع بیشمار است و فواید و عواید آن بیرون از حد شمار است شیخ فاضل محمد بن علی بن ابی القاسم فرمود نقل کرده
کتاب سر المکتوم و علم المکنون در خواص و منافع قرآن از شیخ فاضل کامل مجاهد الدین نقل کرده که منافع و خواص این آیهٔ کریمه موسوم بآیة الکرسی بسیار است
هشت خواص آن را شرح و بیان نموده و بعضی از آنها مذکور میگردد چه تفصیل آن منافات با اختصار و موجب اطناب میکشد بدانکه هر که این آیهٔ شریفه را
بر هر نمازی بخواند خدا بتعالی او را از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگاه دارد و اگر مداومت نماید بعد از هر نماز فریضه تلاوت کند از فقر و احتیاج
و درویشی در امان باشد و محتاج نشود و اگر بعد از هر فریضه مداومت کند حق سبحانه او را از فضل و کرم و جود مال بسیار دهد و روزی
او فراخ گرداند و از آفات و بلیات ایمن گردد و اگر بخواند در وقت خواب در امان باشد از دزدان و خطرات و خطوط نکرده و هر که آیة الکرسی را هر شب بخواند
بحق خدا تعالی او را از شر دزد و حرامی نگاه دارد و اسباب و اموال آن در امان حق سبحانه باشد و اگر بر آن مواظبت کند از عذاب الیم محفوظ باشد
و اسباب و امتعهٔ او از سوختن ایمن گردد و از خواب پریشان در بدن و ترسیدن در خواب در امان حق تعالی باشد و هیچ جانور که صبح و شام آن را تلاوت کند
از آفات جنبندگان زمین چون مار و عقرب و سایر جانوران محفوظ ماند و هر که پیوسته آیة الکرسی خواند از وکر زدن و از نهدار ایچ
و بلیات ایمن گردد و از شر جن و انس ایمن شود و اگر کسی آیة الکرسی بر سقف کل جوانب در مزارع و مواضع زراعت بداند از آفت زدن و نقصان
محفوظ ماند و برکت بسیار در آن پدید آید و اگر این آیهٔ عظیمه در آستانه دکان نهد در آن رونق و نفع بسیار گردد و فواید آن بیشمار گردد و اگر در آستانه
خانه نهد هرگز دزد در آن خانه نرود و آن منزل از شر حرامی در امان باشد و اگر کسی این آیه بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند
بدانکه این آیهٔ عظیم الشان پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه خیر و نفع و برکت است عبد الله بن عوف روایت کرده که شبی در خواب قیامت را ظاهر دیدم و
رستخیز بر خاسته و هول و هیبت بر دلها نشسته و آثار و علامات یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه پیدا گشته و خلایق در
در صف ایستاده مرا بیاوردند در موقف عرصات حاضر کردند و حساب من کردند و نگاه مرا به بهشت بردند چون به بهشت در آمدم
دیدم که قصرهای بزرگ [illegible] بهم عرض کردند که این قصرها از آن کیست گفتند از جمال و حسن انجا [illegible] مرا گفتند که این قصر ها از آن تو است چون از آن شمردم پنجاه در و در پیش



[illegible] ... آیة الکرسی ... [illegible]

[illegible] ... ابو الحصین ... [illegible] ... یا رسول الله ... [illegible]

... لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ هیچ اکراهی نیست ... در دین اسلام ... [illegible]

... قَدْ تَبَیَّنَ ... الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ ... [illegible]

[illegible] ... حَتَّیٰ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ ... [illegible]

[illegible] ... لا اکراه فی الدین ... [illegible]

... فَمَنْ یَکْفُرْ ... بِالطَّاغُوتِ ... [illegible]

... وَیُؤْمِنْ بِاللَّهِ ... فَقَدِ اسْتَمْسَکَ ... بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَیٰ ... لَا انْفِصَامَ لَهَا ... [illegible]

... وَاللَّهُ سَمِیعٌ ... عَلِیمٌ ... [illegible]

[illegible] ... اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا ... [illegible]

... یُخْرِجُهُمْ ... مِنَ الظُّلُمَاتِ ... إِلَی النُّورِ ... [illegible]

فرا راه ایشان ... از ظلمات بنور و بیرون بردن حق سبحانه است ایشان را از شک بیقین یا از ظلمات نفس بنور دل یا از ضعف [illegible]

[illegible] بعد از تکذیب ... المجلس ... [illegible]

[illegible] ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا﴾ و آنانکه ... [illegible]

[illegible] ﴿أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ﴾ دوستان ایشان ... شیاطین ... شیطان و غیر آن [illegible]

[illegible] ... طاغوت ... شیطان و افراد طاغوت [illegible]

[illegible] ... شیاطین ... [illegible]

[illegible] ... ﴿يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ﴾ از ایمان ... ﴿إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... عبد الله بن عباس روایت کرده [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خاتم الانبیاء ... [illegible]

[illegible] ... ﴿أُولَٰئِكَ﴾ آن کافران

[illegible] ﴿أَصْحَابُ النَّارِ﴾ ملازمان آتش‌اند ﴿هُمْ فِيهَا﴾ ایشان در آن آتش ﴿خَالِدُونَ﴾ جاوید مانندگانند [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ﴿أَلَمْ تَرَ﴾ [illegible]

﴿إِلَى الَّذِي﴾ ... ﴿حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ﴾ ... ﴿فِي رَبِّهِ﴾ [illegible]

[illegible] ﴿أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ﴾ [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

ابراهیم ... [illegible]

﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ﴾ ... ﴿رَبِّيَ﴾

﴿الَّذِي﴾ ... ﴿يُحْيِي﴾ زنده میکرداند ... ﴿وَيُمِيتُ﴾ و میمیراند [illegible]

[illegible] ... ﴿قَالَ﴾ گفت نمرود

در جواب ﴿أَنَا أُحْيِي﴾ من هم زنده میکنم ... ﴿وَأُمِيتُ﴾ و میمیرانم [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ﴾ گفت ابراهیم ﴿فَإِنَّ اللَّهَ﴾ ... ﴿يَأْتِي﴾

﴿بِالشَّمْسِ﴾ ... ﴿مِنَ الْمَشْرِقِ﴾ ... ﴿فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾ [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... ﴿الَّذِي كَفَرَ﴾ [illegible]

[illegible] ... ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ [illegible]

[illegible] ... ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي﴾ ... ﴿الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اوی حجت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] بیاورد [illegible] مغرب [illegible] ابراهیم [illegible] سبحانه [illegible]
ان یحجه [illegible] ان الله لا یهدی القوم الظالمین [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] استدلال [illegible] مستلزم آن نیست که [illegible] مطلوب [illegible]
است که مطلوب [illegible] اختیار [illegible] مطلوب [illegible]
احتیاج [illegible] صانع [illegible] مذکور است که نمرود بر کنعان اول کسی بود که
تاج بر سر نهاد و در زمین جباری کرد و دعوی خدائی کرد [illegible] پادشاهی [illegible] مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] سلیمن [illegible] ذو القرنین [illegible] نمرود [illegible] بخت نصر [illegible]
[illegible] ابرهیم چون [illegible]
[illegible] نمرود [illegible] ابرهیم [illegible] ربی الذی یحیی و یمیت [illegible]
ابرهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] نمرود [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] نمرود گفت [illegible] ابرهیم گفت [illegible]
[illegible] نمرود [illegible] انا احیی و امیت [illegible]
[illegible]
[illegible] مغرب [illegible]
[illegible] مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] خدا [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] پشه [illegible]
[illegible] پشه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] خدای [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
ابرهیم [illegible] پشه [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] پشه [illegible]
[illegible] پشه [illegible]
[illegible] نمرود [illegible]
[illegible] نمرود [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] علی الصباح [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] حق سبحانه [illegible] ابرهیم [illegible]
[illegible] قوله أو کالذی [illegible] مر علی قریة [illegible] ابرهیم [illegible]



بمعنی تشبیه بجهت آنست که منکر احیا بسیار است و جاهل بکیفیت آن اکثر از حد احصا و مجاز و مدعی بوسیده و معنی آنست که یا مانند یک مثل آنکس اگر او
مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ بگذشت بر دهی و گویند کاف زیاده است و تقدیر اینست که الم تر الی الذی حاج او الی الذی مر و گویند این عطفست محمول بر معنی کانه
قیل الم تر کالذی حاج او کالذی مر و نزد بعضی این کلام ابراهیم است که ذکر آن کرده بجهت جواب معارضه نمرود و تقدیر آنکه ان کنت تحیی او کالذی احیا
الله الذی مر و مراد با آنکس عزیر بن شرخیا است یا خضر یا ارمیا و قول اخیر نسبت نظم این کلام با نمرود و مراد بقریه بیت المقدس است در حینیکه بخت
نصر از آن خراب کرده بود و یا قریه بود در حوالی بیت المقدس و گویند مراد قریه سابور است که مذکور شد و غیر این نیز گفته اند و اشتقاق قریه از قری بمعنی جمع
اجتماع مردمانست وَهِيَ خَاوِيَةٌ و آن خالیست از مردم بمعنی در حالتیکه افتاده بود عَلٰى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود بعنی اول سقفها افتاده بود
و پس از آن دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست و آن شهر آنست که کذر نمود بر آن ده خراب عزیر بود که توریه حفظ داشت و از اکابر احبار بود از وهب
روایتست که ارمیا پیغمبر گفت ای خداوند من که ترا بدین قوم فرستادی و مرا بر ایشان پیغمبر گردانیدی ...
بودم و ترا برای من تعلیم احتیاج کردم پس او را نزد پادشاه بنی اسرائیل فرستاد تا آن پادشاه او را تربیه نماید و تقویت او کند تا اجرای احکام الهی نماید ...
مدتی بر نیامد که بنی اسرائیل مرتکب معاصی شدند تحلیل حرام و تحریم حلال کردند حق سبحانه بار ارمیا وحی کرد که ایشان را بنهد تا کفر نعمت من نمایند ...
ایشان را بگو که اگر انقیاد او امر و نواهی نکنند جباری را بر ایشان مسلط گردانم تا ایشان را استیصال کرد تا ارمیا میان قوم آمد خطبه بخواند و پیغام الهی
بر ایشان رسانید از آن امتناع نمودند و در طغیان و عصیان افزودند حق تعالی بار ارمیا خطاب کرد که ای ارمیا من بنی اسرائیل را بدست ظالمی هلاک خواهم ساخت
و با تو اهل بابل بوده ارمیا بجهت این کرامت متضرع شد و گفت ای خداوند مرا قوت ده تا دعا کنم بر بنی اسرائیل من عذاب را بر ایشان نازل
نسازم پس بعد از سه سال از بخت نصر ... که ایشان بنهایت تمرد و طغیان رسیدند بخت نصر با شصت هزار مرد راه بیت المقدس گرفت خبر با ارمیا دادند ...
اسرائیل رسید با ارمیا گفت ... تا چه میگوئی گفت ... ای خداوند وعده کرده که تا بر بنی اسرائیل دعا نکنم ایشان را هلاک نکند چون
لشکر بخت نصر نزدیک آمد حق تعالی فرشته فرستاد تا ارمیا بر صورت مردی گفت یا نبی الله ... آمده ام تا از تو مسئله بپرسم
گفتم بگو ... گفت ... نعمت ... باشند و ایشان کفران منعم خود کنند و شکر گذاری ...
او را از ایشان ... واصلاح ... و نعمت و احسان بر ایشان زیاده کند ایشان کفران و ناسپاسی را بیشتر کنند ارمیا گفت ... و ان منعم را بگو که نعمت
را از ایشان ... با ایشان ... فرشته برفت بعد از چند روز دیگر باز آمد و گفت یا نبی الله منعم هر چند بر ایشان انعام و احسان
بیشتر میکند ایشان در کفران ... بیشتر ... اکنون سزای ایشان چه باشد گفت ایشان مستحق هلاکند ... گفت با من موافقت کن تا از
خداوند خواهیم که ایشان را هلاک کند و درین وقت بخت نصر بر بیت المقدس رسیده بود با لشکری بسیار ... ارمیا در جواب گفت که این نوبت نیز توقف کن
شاید که از این نادم شده منقاد منعم خود شوند و وظیفه شکر گذاری او را بتقدیم رسانند فرشته برفت بعد از چند روز دیگر باز آمد و گفت نعمت بر ایشان زیاده
شد و طغیان و کفران ایشان بحد ... رسید ... ارمیا گفت ای خداوند اگر ایشان ... ایشان مستحق هلاکند
... و موضع قربان از بیت المقدس سوخته بر زمین
فرو شد ارمیا ... چون با هوش آمد گفت یا رب ... که سبب هلاک ایشان ... همان فرشته نزد وی آمد
گفت ... میرسانم ... من عذاب ... آن مرد فرشته بوده ... امتحان ...
... بنی اسرائیل ... بیت المقدس ...
نمود و بخت نصر با عساکر خود با بیت المقدس آمد و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را ... ثلثی را بکشت و ثلثی را اسیر کرد و ثلثی را رها کرد تا در شام
در دست ایشان باشد پس کودکان را اسیری ... و عدد صد هزار بودند ... و ملوک ...
را چهار ... بعد از آن هر یک از لشکر ... خاک ... بیت المقدس ... کوهی عظیم از خاک پیدا شد و چون
بر کشتند ... بیت المقدس ... ارمیا ... بیت المقدس ...
همراه داشت چون خرابی بیت المقدس ... مشاهده کرد از روی تعجب قَالَ گفت أَنّٰى يُحْيِي چگونه ... زنده کند
هٰذِهِ اللّٰهُ این ده را خدا ... بَعْدَ مَوْتِهَا ...
قدرت ...
... احیا ...
... فَأَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید
او را حق تعالی مِائَةَ عَامٍ صد سال ... ثُمَّ بَعَثَهُ پس از آن زنده کرد او را ...
... بیت المقدس ...
...
چون هفتاد سال ... پادشاهی ... بیت المقدس ...
... بیت المقدس ... بخت نصر ... بنی اسرائیل ...



[illegible]

... ثم بعثه ... [illegible]

... قال كم لبثت ... [illegible] ... قال لبثت يوما أو بعض يوم ... [illegible]

... قال بل لبثت مائة عام ... [illegible]

... فانظر إلى طعامك وشرابك لم يتسنه ... [illegible]

... وانظر إلى حمارك ... ولنجعلك آية للناس ... [illegible]

... وانظر إلى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما ... [illegible]

... فلما تبين له ... [illegible]

[illegible marginal notes]

الله في احياء الموتى يعني چون ظاهر شد عزير را نشانهاى قدرت حق تعالى در زنده كردن مردگان بطريق معاينه قال اعلم گفت ميدانم حالا يقينا
چنانچه دانسته بودم قبل ازين باستدلال و بيانا كسائي اعلم ميخوانند كه امر است از علم يعني گفت حق تعالى بدان بيقين ان الله كه خداى تعالى على كل شيء
بر همه چيزها از احيا و اماته و غير آن قدير توانا است پس عزير برخاست از دراز گوش خود و نشست و آن طعام و شراب بر گرفت و بخانه آمد و برادر پنجاه ساله
ديگر بمانده ديگر روز بر خر خود نشست و رفت تا القصه بيت المقدس چون اين كلام را از كلام الله استماع كرد گفت نيكو دانسته من گواهى ميدهم كه خدا يكى
است و عهد سلوات ... مجيي حاجى كه پاى منبر حاضر بودند ايمان آوردند و نزد بعضى ديگر آنست كه دراز گوش او در مدت صد سال زنده بود و حق تعالى
بى آب و علف او را نگاه ميداشت تا بوى با شيد مرغان بر قدرت غالب او و بنا برين مراد بعظام عظام موضع بوده است كه بجا زنده ميشدند تا عزير
بمعاينه آن نوع بيشتر كرده و دو قول اصح است كه مراد استخوان خاك شده اين او و فضيت تا شد و در ابعد لبيست بهمه زحمت و فساد و لكسبكه مستبعد
است همراه حفظ طعام و شراب لم يتسنه ما مدت صد سال از تغير نگاه داشته باشد چرا نشايد كه صاحب القرآن صلوات الله عليه بر خلاف عادة
عمر ابناى وقت او را نگاه دارد كه پير شود و جنون نكردد ... مطلع وقت پس منكران منكر قدرت او سبحانه باشد در امور ممكنه و اين چنين كفر است ...
نوع ... و ضعيف كه حق تعالى دراز گوش عزير را بى علف سرايه صد سال زنده نگه داشت بى غذا چرا ممكن بود كه شخصى را كه سبب هدايت كار او باشد
و ... مدت خلاف عادة زنده نگهدارد بى طعام و آب و رسانيدن بى امكان ... بجهت محض مصلحت و حكمت باشد ... از اهل الاعتقاد و الحق
الحجة لا انكار ... ابن عباس فرموده كه چون عزير ... از خود آمد ... بعد ... خلاف عادة ... پس ... اكبر
بود كه ... و بيست ساله بود و ... معاوده ... سال رسته بود و ... اعوش ... ادر كفت ... جواب ادا
ابن ... عزير ... گفت ... كفتا اى مرد تو چه كسى كه عزير را ميشناسى ... صد سال است تا عزير مفقود شده كسى نام او نبرد گفت من عزيرم عجوزه
گفت سبحان الله صد سال است كه عزير مفقود است كسى از و خبر ندارد عزير گفت ... حق سبحانه مرا صد سال بميرانيد و اكنون مرا زنده كرده كنيزك گفت
علامت ... عزير ... مستجاب الدعوة بود ... دعا كرد و حق تعالى شفا ارزانى فرمود
اگر تو عزيرى دعا كن تا حق تعالى چشم مرا روشن سازد تا ترا ببينم ... عزير دعا كرد و دست بر چشم او ماليد چشم او روشن شد
دو ... گفت بر خيز باذن الله بر خير ... حق تعالى ... دست ... اعضا ... گفت گواهى ميدهم كه تو عزيرى
پس ... بنى اسرائيل ... عزير ... صد و بيست ساله بود ... نواده ... گفتند ما ... پدر ما ...
عزير بار ... گفتند ... مفقود است ... كه ... ايشان ... و مسكون ...
... صد سال ... خواستند ... عزير ... در ميان ... چون ستاره
درخشان ... ازين ... محال ... بختنصر تورية را بسوخت ... از آن
حضرت ... فرستاد تا ... عزير گفت ... تورية حفظ ... او ... ميخوانند ...
فرستاد ... معجزه خواستند ... گفت معجزه من اينست كه همه تورية حفظ منست از ظهر قلب ميخوانم مردى گفت ... ملعنت
... پدر ... وصيت كرده ... اگر آنچه ... موافق است ... عزير ... بود ... برد
و ... با نسخه ... موافق افتاد و ... بسيار ايمان آوردند و چون هيچكس قبل از عزير و بعد از و تورية حفظ نداشت
... شبهه ... گفتند ... پسر خدا است تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا و گويند كه او تورية را از ظهر قلب املا كرد و بنى اسرائيل ...
چه بخت نصر همه كتب تورية را سوخته بود ... روايت آمده كه چون عزير بميان قوم خود آمد اولاد او همه پير شده بودند و وى جوان
بود ... و اخبار صد ساله ... خود ميكفتند ... امير المؤمنين منقول است كه ... عزير از خانه خود بيرون رفت پنجاه ساله
بود ... چون حق تعالى ... و بعد از آن احياى او كرد با اهل خود آمد ... پسر او صد ساله بود و خود پنجاه ساله بود و ذلك
من آيات القصة قوله و لنجعلك آية للناس ... در بهشت هيچ ... مگر كلب اصحاب كهف و حمار عزير و بعد از ذكر احياى عزير
بعد از صد سال بيان اراده احياى موتى ميكند با ابرهيم ... و اذ قال ابرهيم ... چون گفت ابرهيم رب ارني اى پروردگار من
بنما بديده كامله خود كيف تحيي الموتى كه چگونه زنده كردانى مردگان را سؤال براى مشاهده كيفيت احيا فرمود نه آنكه در اصل احيا او را شبهه بود
... چون نمرود گفت انا احيي و اميت ابرهيم در جواب او گفت ... احيا ... حق تعالى ... گفت ... ابرهيم چون ...
... بعد ... سؤال كرد ... مطمئن شود ... جواب ... از عبد الله ... سعيد بن جبير ... كه سبب
اين سؤال آن بود كه ... ابرهيم را خليل خود گير ملك الموت را فرستاد تا او را بشارت دهد بخلة ابرهيم در سرا نبود چون باز آمد
... چون ... او گفت ... من ... ملك الموت گفت مرا خداى تعالى فرستاده است
... ملك الموت گفت ... گفت ... تا ... آگاه سازم كه حق سبحانه ترا دوست خود خواهد كرد گفت ...
... خواهد بود جواب داد ... تو دعا ... حق تعالى ... مرده را زنده كند ابرهيم ... گفت ...
... گفت رب ... قال گفت حق تعالى اولم تؤمن آيا تو ايمان نياورده باينكه من مرده را زنده ميكنم و قادرم بر احيا
... ابرهيم ... ايمان ... سؤال ... تا ... عرض ...



سلوك كسته جواب او این بود که قال بلی کفتا ای ابراهیم ایمان [illegible] ولکن لیطمئن قلبی [illegible]

[illegible] سائل شود دلیل بر [illegible] استفهام برای [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] الذی یحیی [illegible] است [illegible] دلیل بر [illegible]

[illegible] مکتبه [illegible] خلق [illegible] کی بود [illegible]

[illegible] ابتداء [illegible] موجودات [illegible] موجود ساختن [illegible] که

[illegible] خلق [illegible] وجود [illegible] امکان نوع [illegible] حاصل [illegible]

ذات [illegible] که [illegible] از آن [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] سباع و [illegible]

[illegible] شده [illegible]

ابرهیم [illegible] عدم [illegible] وجود [illegible]

پس [illegible] سؤال [illegible] ملزم کردن [illegible] اطمینان تمام [illegible]

روایت است که آن مرده [illegible] دریا بود [illegible]

ابرهیم کفت بار خدایا [illegible] جمع کرده زنده [illegible] میخواهم [illegible]

[illegible] علم الیقین بعین الیقین [illegible] قال کفت خدای تعالی [illegible] فخذ پس فرا کیر اربعة

من الطیر چهار عدد از مرغان [illegible] کبوتر [illegible] زاغ و طاوس [illegible] عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] کبوتر [illegible]

[illegible]

[illegible] فصرهن پس میل ده [illegible] الیک [illegible]

[illegible]

[illegible] ثم اجعل پس بنه [illegible] علی کل جبل بر هر کوهی [illegible]

[illegible] منهن [illegible]

[illegible] جزءا پاره [illegible] ثم ادعهن [illegible] یأتینک [illegible]

سعیا [illegible] واعلم

[illegible] ان الله [illegible] عزیز [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] ابرهیم [illegible]



[illegible] طاوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابرهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کبوتر [illegible]

[illegible]

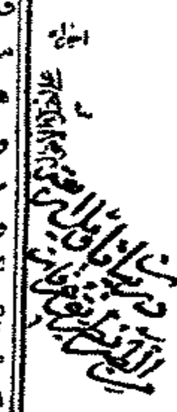
[illegible] طاوس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



انفقص برناشت جاتبرجزا گفتند برآ بابانت منبکی کفت باتوآ الله من مرغی بودم که هرکز دانه صیاد ندیدم روزی صیادی برکندر کاه من دامی افکند دانه چند در آن دام افشاند من چشم حرص باز کردم و دانه را دیدم هر چند دیده تمیز مرا منع میکرد چشم حرص من از آن منع تعامی ورزید و از حرص و طمع هوی منقاد من بدانه نارسیده در دام افتادم و بایم بسته ان دام شد صیاد مرا بکرفت و از حضرت بچه جدا کرد و این حجره که می بینی درین زندان قفس محبوس ساخت من از سر درد نالۀ شبانروزی میکردم و آواز غفلت سماع میکرد مرغی بیامد گفت ای بیچاره چند ناله کنی سبب حبس تو این ناله است من جهد کردم که ناله در بیرون زندان باشم نالۀ نکنم سلیمان بیامد و انرا گفت که این مرغ میگوید که من جهد کردم تا در بیرون زندان باشم نالۀ نکنم مرد در قفس بکتا و این مرغ را رها کرد و گفت من اورا برای آن گرفته بودم که آوازش بشنوم چون او آوازی نخواهد کرد او را کجا برم عیسی نیز گفتند با ما آمد تا جمع مثل بشنو که ملم مرض افتاد گرفتار شده و اسیر گشت در قفس او از نیکو و صاحب و بانغ رسند بود و تربیت او میکرد و چون زار زار گریه و زاری کرد او را بنیاد اخت مثل بشنو که مرغ خوش الحان او بود و این نیز در قفس بسته در زندان بدن نکرده برای ناله و زاری اگر تو در این قفس ناله نکنی تو را برز و بانی و هیچ قدر تو نباشد که فلما بعو
غیری لولا دعائکم و بدانکه حضرت چون در این آیات ذکر توحید فرمود و بیان تبیان معجزات الرسل فرمود بیان اسباب زانرا که انفاق است بعد ازان رحمت که نبوده برغبت و حرص جهاد با اهل عناد که منکر توحید به رسالتند فرمود که **مَثَلُ الَّذِينَ** مثل نفقه کردن کسانی که در تابع جهاد عوض **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** صرف میکنند مالها بجود تا **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا برغازیان مجاهدان و باور همۀ ابواب البر که راه خدا است این قول اکثر است و صنو ازای عبد الله و بر هم تقدیر بر تقدیر مثل مانند حبة بحذف مضاف باشد و مثل الذین بر اصل معنی خود باشد و بدون تقدیر مضاف که ان مثل انفاق الذین کرم مرتجم شد و معنی انکه مثل کسانی که در راه خدا انفاق میکنند و مثل نفقه دانۀ است که در زمین طیب انداخت **أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ** برویانده هفت خوشه را باین نوع که هفت شعبه از اصل منشعب کردند و بر هر شعبه خوشه بود **فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ** در هر خوشۀ ازان **مِائَةُ حَبَّةٍ** صد دانه که بکیرا هفتصد حاصل آمده باشد اسناد انبات بحبه بجهت آنست که حبه از اسباب است اسناد انبات بالارض وماء و مستبب الحقیقه حق تعالی است این تمثیلست و مقتضی وقوع نیست ما تمثیل بحی با بناب اقوال و رؤس شیاطین و مع ذلک که هست که این صورت در ذره و در خون واقع میشود و در حنطه بر بود نمیتوان **وَاللَّهُ يُضَاعِفُ** و خدا زیاده میکرداند بمضاعفه اگر هفتصد است بهفتصد را **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر که خواهد منفقان بفضل خود بر حسب حال منفق از اخلاص و تعب و بحسب نیت تمام اعمال همه معاد بر ثواب **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدا فراخ بخشش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد و ثلث نیستی بر آن بحر فضل منتها نیست **عَلِيمٌ** دانا است بنیات منفقان و قدر انفاق ایشان غرض ازین مثل اضعاف و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر میکنند که یکی را هفتصد است به بیننده بمقصود و اشتغال نمایند و نیز تامل کن بشارة بجود میشود دانه یک هفتصد میدهد دانه با بنیازی شیطان مکار تاریکی هفتصد از دینار و بدانکه حق تعالی در من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده وعده داده و درین یکی را هفتصد که بیشتر و در قرض یا ضعاف مضاعفه و از ضرار منقول است که در دنیا یکی را ده و هفتصد عوض هر ده و اخرت یکی را ده هزار و در خبر آمده که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در حجرۀ فاطمه رفت و او را دید که حسن و حسین را میخواباید و ایشان از گرسنگی نمیخوابیدند و فاطمه فرمود که بابن عم رسول الله اینها بجهة گرسنگی نمیخوابند چه سه روز است که طعام نخورده اند امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و نزد عبد الرحمن عوف رفته گفت یکدینار من قرض ده وی در خانه رفت کیسه بیرون آورد که صد دینار سرخ در وی بود و گفت این برای تو هبه نصد قبول فرما تو و عوض امیرالمؤمنین فرمود که والله هرگز نستانم و قبول نکنم گفت چرا فرمود برای آنکه از رسول الله شنیدم که فرمود که الید العلیا خیر من الید السفلی دست بلند بهتر است از دست پایین مراد آنست که دست دهنده از دست گیرنده بهتر و من نمیخواهم که کسی را بر من دست باشد و لکن یکدینار بسبیل قرض بده تا بعضی را از من بشنو که رسول الله فرمود که الصدقة بعشرة امثالها و القرض بثمانیة عشر صدقه یکی را ده بود و قرض یکی را هیجده عبد الرحمن یکیسه کرد و دیناری از آنجا بیرون آورد و به سبیل قرض بامیرالمؤمنین علیه السلام داد آنحضرت از برای اولاد امجاد چیزی بخرد و معدا اسوید دید که جالس علی قارعة الطریق نشسته بر سر راه گفت ای مقداد درین وقت که هوا در غایت حرارت است چرا از خانه بیرون آمده و بیرون آمده گفت بجهة ضرورت با امیرالمؤمنین حضرت فرمود ترا چه رسید گفت چهار روز است که طعامی بکام من نرسیده است و توچهار روز معدا دار زاید بر نفس محتاج خود صرف کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد پیغمبر آمد حق تعالی این مدح در شان غالبان او نازل ساخت که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فقر و فاقه اند غیر خود را بر خود اختیار میکنند و بر ایشان تصدق میکنند چون رسول الله از نماز شام فارغ شد فرمود یا علی امشب بخانه تو مهمانیم آنحضرت شرمسار شد که در خانه چیزی نیست گفت خوش آمدید و گرامی اید و مرحبا ما موجب خجلت و بزرگواری ماست پس برخاست و بخانه آمد و فاطمه گفت که ای بضعۀ جلیلۀ مصطفی حضرت رسالت امشب بخانۀ ما می آید و در خانه هیچ چیز نیست حضرت در بحر فکر بودند که حضرت رسالت در آمد و بنشست فاطمه برخاست و در خانه رفت و دو رکعت نماز بکزارد در رکعت اول فاتحه و الم السجده بخواند و در رکعت دویم فاتحه و سورۀ انعام چون سلام باز داد روی بر زمین نهاد و گفت بار خدایا بحق محمد و آل محمد که از بهر لطف خوان طعام بفرست تا ایشان اول کرده در شکرگذاری تو پیغمبر آمد چون سر از زمین برداشت که طعام مسلم او رسید نگاه کرد جفنه دید از ثرید و علیها عراق من لحم بر سر آن مرتب کوشت بود استخوان از آن جدا کرده و دستاری بر سر آن افکنده که مانند آن ندیده بود بس آن خانه بیرون آمد و او را نزد رسول آورد تا آنحضرت دست بشست امیرالمؤمنین در وی میکریست که او چه خواهد کرد نگاه در آن خانه آمد از جفنه را بیرون آورده نزد رسول الله بر زمین نهاد و آنحضرت و امیرالمؤمنین و حسن و حسین بطعام خوردن مشغول شدند تا بلی بد رجوا امد

[illegible] رسول الله [illegible] طعام [illegible] چون [illegible]

رسول الله و [illegible] این طعام [illegible] که ابلیس است [illegible] که حضرت [illegible] از طعام بهشت [illegible] که [illegible] و [illegible] طعام

بهشت [illegible] است بعد از آن فرمود که حضرت [illegible] طعام بهشت [illegible] هیچ کس [illegible] مگر [illegible] که از آن [illegible] مکلل

[illegible] و [illegible] که [illegible] بود [illegible] بود [illegible] نان بود و [illegible] نان [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] نهاده [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] حاضر [illegible]

[illegible] از [illegible] برداشت [illegible] چشم [illegible] که [illegible] و گفتند [illegible] عیسی [illegible] ازان [illegible]

[illegible] هزار [illegible] چهل [illegible] آن [illegible] هیچ [illegible] مگر [illegible] و هیچ [illegible]

الا که [illegible] هیچ [illegible] و [illegible] که [illegible] هیچ [illegible] مگر [illegible] چون رسول الله و اهل بیت

از طعام [illegible] رسول [illegible] که [illegible] بر [illegible] و [illegible]

[illegible] رسول و امیر المؤمنین [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بود [illegible]

[illegible] و گفت [illegible] که [illegible] الحال [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] که [illegible] بود [illegible] رسول الله فرمود [illegible]

بود [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] طعام [illegible] بود که

[illegible] که هیچ [illegible] باشد [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه

[illegible] و الله یضاعف لمن یشاء قال مثل الذین ینفقون الآیة [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible] فقرای مهاجر

و انصار [illegible] چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود [illegible] از برای امت زیاده کن [illegible]

که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة فرمود [illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب [illegible]

[illegible] بقوله من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا [illegible] و [illegible] بعد از تأکید

[illegible] **الَّذِینَ یُنْفِقُونَ** [illegible] **أَمْوَالَهُمْ** [illegible] **فِی سَبِیلِ اللّٰهِ** [illegible] جهاد [illegible] خیرات

ثُمَّ لَا یُتْبِعُونَ [illegible] **مَا أَنْفَقُوا** [illegible] که نفقه کرده اند [illegible] **مَنًّا** [illegible] صدقه دادن [illegible]

[illegible] **وَلَا أَذًى** [illegible] صدقه [illegible]

[illegible] صدقه کردن [illegible] بطلب [illegible] و [illegible] انفاق [illegible]

لَهُمْ [illegible] **أَجْرُهُمْ** [illegible] **عِنْدَ رَبِّهِمْ** [illegible] نفس [illegible]

وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ [illegible] **وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ** [illegible]

[illegible] انفاق [illegible] منّ و اذی [illegible] موصول [illegible]

[illegible] انفاق [illegible] خوف و حزن [illegible] انفاق نکرده باشد [illegible]

[illegible] که المنّان بما یعطی لا یکلمه الله ولا ینظر الیه ولا یزکیه [illegible]

[illegible] داشتن است [illegible]

[illegible] در مدح و ثنای امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا علیهم افضل

الصلوات [illegible] لا نرید منکم جزاء ولا شکورا [illegible]

[illegible] مجاهدان [illegible]

[illegible] لا بارک الله فیک [illegible] اعطیهم [illegible]

[illegible] لا یتبعون منا ولا اذی [illegible]

[illegible] منت [illegible]

[illegible] **قَوْلٌ مَعْرُوفٌ** این مبتدا است [illegible]

[illegible] ما نند صنع الله بک و اعطاک الله عن المسئلة او وسع الله علیک الرزق [illegible]

[illegible] **وَمَغْفِرَةٌ** [illegible] سائل [illegible]

جمیل [illegible] **خَیْرٌ** بهتر است [illegible] **مِنْ صَدَقَةٍ** از صدقه [illegible] **یَتْبَعُهَا أَذًى**

[illegible] و ثواب [illegible] قول معروف

[illegible] **وَاللّٰهُ غَنِیٌّ** و خدای تعالی [illegible] صدقه [illegible]

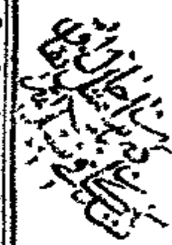
[illegible] **حَلِیمٌ** [illegible] اذا سأل السائل فلا تقطعوا

طلب آن نحو به جمع منها ثمر زد و اعلیه بوفا و لمن اما سبذ لیسیر او رجبل فانه قد بانکم من لیس بانیر و لاجان بنظر و زکمه صنیعکم فیما خولکم
الله شافه یعنی چون سائل سوال کند از شما سوال او را برو قطع مکنید تا آنکه از آن فارغ شود پس رد کنید برو بوفا و زمی کران داده از آنچه چیزی
باشد با او و یا برو وجه نیکو او را جواب بدادن چه گاه هست که بشما می آید کسیکه نه آدمیست و نه پری یعنی جماعه فرشته با صورت سائل نزد شما میآیند
تا بنگرند که شما چه عمل میکنید در نعمتیکه حق سبحانه محض لطف و تفضل بشما ارزانی داشته در تیسیر است که امیر المؤمنین و خدم رسید نامیر المؤمنین
خضر را گفت سخنی از حکمت بگو تا از تو یاد گیرم گفت ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله یعنی چه نیکوست شفقت و مهربانی کردن
بر درویشان بجهة رغبت در ثواب خدا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که دانی نیکوتر از ین چه باشد گفت نفرمود که واحسن من ذلک تیه الفقراء
علی الاغنیاء ثقة بالله نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران بجهة اعتماد بر خدا بنعال خضر فرمود که این کلمه را با آب زر باید نوشت
سبا از آن بیان قبح منه و اذی بتصریح یعنی منع مینماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تبطلوا باطل مکنید و بیامنا مسازید صدقٰتکم
مزد صدقها بخود را بالمن بمنت نهادن بر درویش با آنکه گویند با او ما اعطتک الم احسن الیک و امثال این چه این منت قرین بنست پس ثواب بران
مترتب نگردد و در حکم آنست که مخصوص تقدیرا باخود شود و بنیه الان از نذر زیرین مستحق است توانگر همین که منت صاحب مال است منت را
و دیگر منت و مظهر از خبر او امت شده پس را مدنیکر آنه آن منت دارند باشد منت نهند و الاذی و دیگر بیند بنا بود نکرد آن صدقها بخو
باذا یعنی برنج رسانیدن بر درویشان باینکه گویند که را حتی الله منک یا بر ایشان روی ترش مکنید و جبین پر چین افکنید با اشارتی کند که مرحمت
و در گزارد العرفان آورده که چون من و اذی بشرک هند در نقض صبیه و تکیه برین پس مبطل صدقه باشد زیرا که صدقه و این هاکاشفا بست از آنکه صدقه نه از سر
اخلاص نیست و اشعه بطلان و آن زیرا که هر که موطن نفس خود باشد بر طاعة خدا و طلب رضاء آن از وی صادر نخواهد شد مرکه چیرا آن منت دبن باشد
اعطاء سائل خواهد کرد بطیب نفس و بازدادن خواهد کرد با حسن رد با بوجه که گوید رزقک الله یا سهل الله علیک و ماند آن پس اگر از مضرت سوء کلام یا
تعنیف در سوال صادر شده باشد از او عفو خواهد کرد و مؤاخذه نخواهد نمود و قوله قول معروف اشارت بتحسین رد و مغفرة اشاره بعفو از قول و
فعل بدیکه از سائل واقع شده باشد کما قال رسول الله انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم یعنی اگر قدر دهند از بدیکه غالب خود مرد مانرا اعانت
نماشید و اینان را از صنوف معیشت بهره مند نباید بحسن اخلاق خود با ایشان سلوک کنید و چون من و اذی منافی اخلاص است چنانچه گذشت از بجهة آن را
بریا تشبیه میفرماید که منافی است سیکو میکه نعمتهای خود را عتبه و ارزیا باطل مسازید کالذی مانند باطل آنکس که از طریق اخلاص منحرف شده و بسمت
نفاق متسم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را رئاء الناس برای نمودن بمردمان نه برای رضاء خدای ملک منان و لا یؤمن و نمیگرود بالله
والیوم الآخر بخدا و روز قیامت اگر چه خدا گرویده تو که صدقه برای او نبادی تو برگو و رباء دیگران و اگر بنا مت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی
نه برای مراعات دیا نگرکاف در محل نصب است بر مصدر بنا بر ابطالا کابطال الذی و یا بر حال ای مما ثل الذی ینفق و رئاء منصوب است بر مفعول له یا بر حال
ای مرائیا بالصدقه چه برای انفاق ریا حاصل که منت نهند بر فقرا و ایذا رسانند آن باشد مانند مرائی که ایمان بآخرت نداشته باشد چه هر یک از
من و اذی و ریا و کفر سبب نا آمدن مرکه عدم فائده انفاق بود و حضرتنا از ثمرة که و مرائی منع جناب دورتگا ایمان بخدا زیرا که منفق مرنجوم من و اذی اگر
مؤمن مبشود و مصدق بصفات کمال او سبحانه غیر او را شریک او نمیکرد در چیزیکه غایة آن اخلاص است که طلب مرضاة او فمثله پس نمود این
منافق مرائی در انفاق کمثل صفوان همچو نمود آن سنگ خاره املس است که علیه تراب بر آن سنگ خاک خشک فاصابه پس رسید بآن
باران سخت وابل باران بزرگ قطره فترکه پس بگذاشت آن سنگ را صلدا سنگی خالی و پاک از گرد و خاک صفوان جمع
صفوانه است یعنی حجر املس چون مرجان و مرجانه و سعدان و سعدانه و وابل مع موطر شدید بزرگ قطره را گویند و بیل بمعنی شدید که قوله تعالی اخذا و بیلا و صلد
سنگ املس و نقی از تراب و حاصل این معنی بجلست و تشبیه کلام تمثیل است که صفوان مثل مناقض است و خاک بران بمنزله نفقه ایشان وکثیر باران بر همچون نظرات
باران عذاب دست آیا بجناب بیانی بران کرده تا اثر آن نفقات محو شده سنگی بی حاصل بماند و معنی اعمال ریا همین حال دارد لا یقدرون ضمیر راجع بالذی
است چه مراد بان جنس است یعنی قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه کسب کرده باشند یعنی تصدق
نموده بر یا مراد آنست که بان صدقه ریائی منتفع نشوند و ثواب آن را نیابند در روز قیامت و الله لا یهدی و خدا راه ننماید بخیر و رشاد القوم
الکافرین گروه ناگرویدگان را یعنی لطفی با ایشان ننماید که مجبر ایشان باشد بر افعال طاعت جبرا ایشان مشتاحکمت بازداشتی لطاف و توفیق که مؤمنان کرامت
بکافران ندهد یا آنکه ایشان را طریق بهشت ننماید یا ثواب ندهد بر اعمال ایشان زیرا که کفر بآن محیط شده و آن مانع استحقاق ثواب است در انفاق و در دفع
کافرین در موضع مراءبزت تنبیه بر عظیمست که خال ریا و اشعار بر آنکه ریا و شرک از یکوادی اند و لهذا حضرت رسالت فرموده که دبیب الشرک فی امتی
اخفی من النملة السوداء فی اللیلة الظلماء علی الصخرة الصماء یعنی برفتن شرک در امت من خفی تر است از رفتن مورچه سیاه در شب تار بر سنگ سخت
و نیز فرموده که ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر یعنی به رستیکه مخوفترین آنچه بر شما میترسم شرک اصغر است گفتند و ما الشرک الاصغر فرمود الریاء
یعنی شرک اصغر ریاست حاصل آنکه در این آیه تعریض است با آنکه ریا و من و اذی نه از اوصاف انفاق اوصاف کافر است و مؤمن را اجتناب است از آنکه بجنب غایت این
امور مذکوره و ابن بابویه با سناد خود منقول ر حشیت بر صدقه و انفاق مال بر سبیل خیر کو ابو ابی بجهة ابتغاء مرضات حق سبحانه و خالی از من و اذی و ریا و
سمعه و نفاق و اخبار از بطلان آن از ابن عباس از حضرت رسالت روایت کرده که آنحضرت فرمود اذا کان یوم القیمة نادی الله تعالی اذ لا اقبل عملا خالطه شیء من
الدنیا و اهلها یعنی چون روز قیامت باشد حق سبحانه ندا کند که من قبول نمیکنم عملی که مخلوط باشد بچیزی از اغراض دنیا و اهل او و از امیر المؤمنین مروی است





حضرت رسالت فرموده که حضرت عزت جلت عظمته فرموده که من عمل عملاً اشرک فیه غیری ترکته لشرکه یعنی هر که عملی کند و در آن غیر مرا شریک سازد
او را با شریک او بگذارم ... و از ابو عبدالله روایتست که حضرت رسالت فرموده که من اسدی الی مؤمن معروفاً ثم
اذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل الله صدقته یعنی هر که نیکوئی کند به مؤمنی و بعد از آن او را بسخنان آزار دهد ... پس حق سبحانه
ابطال صدقات و کم ... ثواب اجر ... بیان مثل منفق مخلص و منعم ... میکند که **وَمَثَلُ الَّذِينَ**
و مثل نفقه کنندگان با اخلاص **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ** انفاق میکنند مالها خود را **ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** برای طلب رضای
خدا **وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** و بجهت تثبیت ... از نفسهای خود ... هر که بذل مال خود کند ...
پس تثبیت بعضی از نفس خود کرده ... و بنا بر این من برای تبعیض است یعنی ... تثبیت
تصدیق با اسلام و تحقیق جزا ... انفاق اموال ... تصدیق ... ایشان است ... اسلام و تحقیق جزا ... معنی
انفاق اموال ... تصدیق ایشان است با اسلام ... یا آنکه ... ایشان
و با معنی اخلاص و توطین ... انفاق ... و دل نهادن ... اخلاص و توطین از نفسهای ایشان
در بن ... **كَمَثَلِ جَنَّةٍ** مانند بوستانی
... باشد **بِرَبْوَةٍ** ...
...
... **وَابِلٌ** باران ... **فَآتَتْ** ... **أُكُلَهَا** میوه خود را **ضِعْفَيْنِ** ...
...
...
... **فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا** ... **وَابِلٌ** باران عظیم القطرات **فَطَلٌّ** ...
...
...
...
...
... **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** ... **بَصِيرٌ** بیناست ...
...
... **أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ** ...
أَنْ تَكُونَ لَهُ ... **جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ** ... **وَأَعْنَابٍ** ... **تَجْرِي**
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... **لَهُ** ... **فِيهَا** ... **مِنْ كُلِّ**
الثَّمَرَاتِ ...
... **وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ** ...
...
... **وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ** ... **ضُعَفَاءُ** ...
... **فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ** ...
... **فِيهِ نَارٌ** ...
... **فَاحْتَرَقَتْ** ...
...
...
...
...
...
... **كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ** ... **لَكُمُ**
الْآيَاتِ ... **لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ** ...
...



صواب



یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان **انفقوا** نفقه کنید در راه خدا **من طیبات ما کسبتم** از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید بتجارت و
صناعت یعنی از حلال نه حرام و یا از خیار و جیاد آن لقوله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون **و مما اخرجنا لکم** و از آنچه بیرون آوردیم برای شما
من الارض از زمین از غلات و ثمار که زکوة در آن باشد و [illegible] که خمس در آن فرض باشد مراد طیبات آنچیزی است [illegible]
متقدم ذکر است از عبد الله عباس روایت است که رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را گفت که ان الله تعالی [illegible] اموال شما حق هست چون مال شما [illegible]
[illegible] انصار [illegible] خرما [illegible]
[illegible] مناع [illegible] **ولا تیمموا الخبیث** و قصد مکنید [illegible]
[illegible] **منه** [illegible] **تنفقون** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ولستم** و حال آنکه نیستید شما **باخذیه**
[illegible] **الا ان تغمضوا فیه** [illegible]
[illegible] **واعلموا ان الله غنی** و بدانید که خدا بی‌نیاز است [illegible]
[illegible] **حمید** ستاینده است [illegible]
[illegible] ما کسبتم [illegible]
[illegible] ان الله قسم بینکم اخلاقکم کما قسم بینکم ارزاقکم و ان الله طیب لا
یقبل الا طیبا [illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] اطیب ما اکل الرجل
من کسبه و ان ولده من کسبه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] من طیبات الرزق [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] **الشیطان** [illegible]
[illegible] **یعدکم الفقر** [illegible] انفاق
[illegible] **ویأمرکم بالفحشاء** [illegible]
[illegible] **والله یعدکم** [illegible] **مغفرة منه** [illegible]
[illegible] **وفضلا** [illegible] **والله واسع** [illegible] **علیم**
[illegible] ابن عباس [illegible] فالذی من الله المغفرة
علی المعاصی والفضل فی الرزق والذی من الشیطان الوعد بالفقر والامر بالفحشاء و از ابو عبد الله [illegible] للشیطان لمة وللملک لمة فلمة
الشیطان وعده بالفقر وامره بالفاحشة ولمة الملک امره بالانفاق ونهیه عن المعصیة [illegible]
وعده شیطان [illegible] ان الشیطان لکم عدو مبین
[illegible]
[illegible] **یؤتی الحکمة** [illegible]
[illegible] **من یشاء** [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس و ابن مسعود [illegible]
که مراد علم قرآنست از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام و امثال آن [illegible]
و نزد مجاهد [illegible] خشیة الله
[illegible] ابو عبد الله [illegible] القرآن والفقه [illegible]

و دلالت حال بر [illegible] جامع انوار الهی [illegible]

[illegible]

[illegible] الا ان تغمضوا [illegible]

[illegible] ومن یؤت الحکمة

[illegible] فقد اوتی خیرا کثیرا [illegible]

[illegible] اولوا الالباب [illegible]

الدنیا قلیل [illegible]

[illegible] رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال [illegible]

وما یذکر [illegible] الا اولوا الالباب [illegible]

[illegible]

وما انفقتم من نفقة [illegible] او نذرتم من نذر [illegible] فان الله [illegible] یعلمه [illegible] وما للظالمین [illegible] من انصار [illegible]

[illegible] کنز العرفان [illegible]

[illegible] من الطاعات الواجبة والمندوبة [illegible] ان یطیع الله فلیطعه [illegible]

[illegible]

ان تبدوا الصدقات [illegible] فنعما هی [illegible] وان تخفوها [illegible] وتؤتوها الفقراء [illegible] فهو خیر لکم [illegible]

[illegible] زکوة وخمس [illegible]

[illegible]

[illegible] تطفی غضب الرب [illegible] کما یطفی الماء النار وتدفع سبعین نوعا من البلاء [illegible]

[illegible] سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل [illegible]

[illegible] ورجل قلبه معلق بالمسجد حتی یعود الیه ورجلان تحابا فی الله اجتمعا علی ذلک [illegible] ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال [illegible] فقال

انی اخاف الله [illegible] ورجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه [illegible]

باشند و بود نیکه هیچ منافی نباشد الا انکه او و یکی خاک صادق در تحریر جواب انکه شود و تما با هم باشد در عبادت و طاعت خدا است هر یکه دل و شخص باشد [illegible] تا مخاوفت کند بان جهاد مرد و مرکب و متوکّل کنند [illegible] و جمع و متفرق شوند بران پنجم هر یکه زن صالح باشد [illegible] و از [illegible] و احزند و دعوت کند [illegible] بکند و کوه بین از خدا امتیم ششم مرد یکه صدقه دهد [illegible] از الخفا کند بر وجهی که دست چپ او نداند آنچه دست راست داد هفتم مرد یکه یاد خدا کند در خلوت و اب چشم او ریزان شود [illegible] و از قرینه اوست که مراد بان ثبدوا الصدقات زکوة فریضه است وان مخفو [illegible] بعد الا للنسبة جواز تولی مالک عبادت اخراج صدقه و عدم وجوب حمل ان بامام لقوله تعالی وتؤتوها الفقراء [illegible] فرمود که افضل تفصیل کاه [illegible] از برای [illegible] افضلیت ایتای مال الفقرا از حمل ان بامام لازم نیاید بعینه [illegible] حمل ان بامام [illegible]

... بجهة امکان جمع بینهما باین وجه که دفع از کنی بامام بدون اشعار احکّ و درین قول نظر [illegible] اولا بجهة انکه [illegible] افضلیت [illegible] جواز در غیران [illegible] بان نباید که مگر بجهة ضرورة باانکه تخصیص [illegible] منع عدم منافات [illegible] احفا صدقه [illegible] انکه موضع جریت مرکبست از اخفا و ایتای فقرا و مرکب [illegible] قوله **وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ** [illegible] جواب شرط و من برای تبعیض [illegible] بعضی من زائده است [illegible] اگر اخفای صدقه [illegible]

است [illegible] ازادا و [illegible] بعضی [illegible] **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** [illegible] **خَبِيرٌ** [illegible] ازرغبت [illegible] اخفاء صدقه **لَّيْسَ عَلَيْكَ** [illegible] واجب نیست بر تو ای محمد **هُدَاهُمْ** راه نمودن [illegible] [illegible] **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ** [illegible] **يَهْدِي** [illegible] راه راست [illegible] **مَن يَشَاءُ** هر کرا خواهد [illegible] **وَمَا تُنفِقُوا** [illegible] **مِنْ خَيْرٍ** [illegible] صدقه [illegible] **فَلِأَنفُسِكُمْ** پس از برای نفسهای شماست [illegible] انفاق [illegible]

[illegible] از اسلام [illegible] [illegible] صدقه [illegible] بایشان [illegible] اهل اسلام [illegible] صدقه را بایشان نقل کردند و چون [illegible] حضرت رسالت [illegible] **وَمَا تُنفِقُونَ** [illegible] **إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** [illegible] بطلب ثواب خدا و خشنودی [illegible] **وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ** [illegible] **وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ** [illegible]

[illegible] ثواب اعمال شما [illegible] انفاق [illegible] [illegible] انفاق [illegible] [illegible] انفاق [illegible] **لَا يُكَلِّفُ** [illegible] [illegible] الا ابتغاء وجه الله [illegible] انفاق [illegible] [illegible]

[illegible] چون [illegible] **لِلْفُقَرَاءِ** [illegible] [illegible] النفقة والصدقة للفقراء [illegible] [illegible] الفقراء [illegible] انفاق [illegible] **الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** [illegible] **لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ** [illegible] برای تجارت و طلب [illegible] اصحاب صفه [illegible] **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ** [illegible] **أَغْنِيَاءَ** [illegible] **مِنَ التَّعَفُّفِ** [illegible] **تَعْرِفُهُم** [illegible] **بِسِيمَاهُمْ** [illegible] **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ** [illegible]

بر کسب

بسوال هم

وچیزی نخواهند الحافاً [illegible] الحاح وابرام [illegible] الحاح نوعی است از [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] الحاح [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ [illegible]

[illegible] فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] عبد الله عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] شب معراج [illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال [illegible] الحاح [illegible]

[illegible] سؤال و اضاعة المال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] الَّذِينَ يُنْفِقُونَ [illegible]

[illegible] أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] فَلَهُمْ

أَجْرُهُمْ [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [illegible]

[illegible] ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]

فعلی سبیل الاستهزاء [illegible] از آن در حق علی [illegible] صدقه [illegible] چهار درهم آنحضرت [illegible]
[illegible] درهم [illegible] است که اتفاق آنحضرت محض اخلاص بوده [illegible] از شوائب اغراض دنیوی و اخروی [illegible] عن بعض [illegible]
[illegible] ولا خوفا من نارك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك [illegible] بهشت [illegible] اهلیت پرستش
[illegible] پرستش تو کردم و چون [illegible] در آیات سابقه حث [illegible] انفاق و بیان اجر آن [illegible] اضعاف مضاعفه در عقب
ذکر ربا میفرماید **الذین یأکلون الربا** آنانکه میخورند مال ربا یعنی [illegible] معامله شرعی مال را میدهند و زیاده از آنچه داده میستانند [illegible]
[illegible] اکل آن [illegible] اکل اعظم منافع مال است [illegible] مطعومات [illegible] مطعومات [illegible]
[illegible] و اصل ربا زیادتیست ماخوذ از ربا الشیء [illegible] زکوة و صلوة [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] **لا یقومون** برنخیزند از قبرها [illegible] شود **الا کما یقوم** مگر [illegible] **الذی**
یتخبطه الشیطان [illegible] **من المس** از جهة [illegible]
[illegible] قیام المصروع [illegible] مصروع باشد و اصل التخبط [illegible]
[illegible] عرب [illegible] عقل [illegible] اختلاط [illegible] مصروع [illegible]
[illegible]
[illegible] من المس [illegible] لا یقومون [illegible] من المس الذی هم [illegible]
[illegible] اختلاط عقل ایشان [illegible]
[illegible] **ذلک** [illegible] **بانهم قالوا** [illegible]
[illegible] **انما البیع** [illegible] **مثل الربا** [illegible]
[illegible] **واحل الله البیع** [illegible] **وحرم الربو** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فمن جاءه** [illegible] **موعظة من ربه** [illegible] **فانتهی** [illegible]
فله ما سلف [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **وامره** [illegible] **الی الله** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ومن عاد** [illegible] **فاولئک**
[illegible] **اصحاب النار هم فیها خالدون** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع [illegible] انما الربا فی النسیئة [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] مثل ابو حنیفه [illegible]
[illegible] قالوا انما البیع مثل الربو [illegible]
[illegible]



بحرمت طلب بیع ... بالناس ایشان ... بانما الربوا مثل البیع بوده
... قوله احل الله البیع و حرم الربوا
... جواب ...
... و احل الله البیع ... بیع ...
... انواع ...
قوله فما سلف ...
...
و لعل الصادقة ... من سبعین زنیة ... الحرام ... ان الناس ...
المعرفة ... رسول الله ... اکله و موکله و شاهدیه و کاتبه ...
خواهد شد هفتم آنکه ... یمحق الله الربوا ... و یربی الصدقات ... والله لا یحب کل کفار اثیم ...

...

ان الذین امنوا و عملوا الصالحات ... و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ...

... یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ... ان کنتم مؤمنین ...

نکنید و بیندیشید با امر او پس اگر نکنید **فَأْذَنُوا** پس اعلام بیابید و یقین کنید **بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ** بجنگی که هست از خدا و رسول او و حفص فآذنوا بحرب
خوانده از اذان که بمعنی علم است [illegible] اگر ترک ربا نکنید عالم شوید بحرب خدا و رسول او
[illegible] خدا و رسول است [illegible] عذاب خدا و رسول است [illegible]
[illegible] رجوع کند ملک کند
وَإِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از کردن ربو **فَلَكُمْ** پس مر شما راست **رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ** سرمایهای شما **لَا تَظْلِمُونَ** ستم نکنید بر مدیون بزیاده
[illegible] **وَلَا تُظْلَمُونَ** و ستم کرده نشوید [illegible]
[illegible]
[illegible] کل ربا فی الجاهلیة موضوع و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبد المطلب و کل دم فی الجاهلیة موضوع و اول دم اضعه دم ربیعة بن الحارث
بن عبد المطلب [illegible]
[illegible] ربیعة بن حارث بن عبد المطلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible] فالتزموا احکام الایمان التی من جملتها تحریم الربوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوله فله ما سلف [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ كَانَ** و اگر واقع
شود **ذُو عُسْرَةٍ** [illegible] **فَنَظِرَةٌ** [illegible] **إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأَنْ تَصَدَّقُوا** [illegible]
[illegible] **خَيْرٌ لَكُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

داشته باشد و مطل عبارت است از آنکه ادای حق بی عذر به تأخیر اندازد ... مطل الغنی ظلم ...

و ادر مطالبه نکند ... یوم لا ظل الا ظله ...

... بالغ در آن ... اگر چیزی داشته باشد ... مهلت دهد ...

... جابر بن عبدالله انصاری ... قرض ... از او پنهان گردد ...

... بر در خانه ... چیزی ندارم ...

... نزد رسول خدا ... ابو قتاده ...

... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ادای دین ...

... ابو قتاده ... دو درهم ...

... نظار و اجب ... مطالبه ...

... و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون ...

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ... **ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** ... عبدالله بن عباس ...

... اذا جاء نصر الله و الفتح ...

... سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اتوب الیه ...

... الیوم اکملت لکم دینکم ...

... یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...

... **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ** ...

(Margin note:) ... اذا تداینتم ...

صوصنین بود آن متوجل باشد از آنها بن میگویند و زمخشری گفته که معناه اذا داین بعضکم بعضا یقال داینت الرجل اذا عاملته بدین معطیا او اخذا
نظر است بجهة آنکه فرقست میان تفاعل و مفاعله چه اول لازم است و ثانی متعدی یقول تضاربت بمعنی ضرب هر یک دیگری را و ضاربت زیدا بمعنی عمرو و این تفسیر بهما
بدیگری ظاهر نباشد و فایده ذکر بدین با آنکه از تداینتم مفهوم میشود آنست که تا توهم نشود که تداینتم ماخوذ از تداین است که بمعنی مجازاة باشد
کما یدین تدان نیز بجهة دفع این توهم و با زوال اشتراک مذکور شده و میتواند بود که ذکر آن بجهة تاکید باشد مانند طایر یطیر بجناحیه و دیگر تا
شوع ان بموجل و غال المعلوم شود و نیز مشعر باشد باینکه دین باعث گشته است بر کتابت نه غیر او و دیگر تا مرجع ضمیر فاکتبوه باشد و جز اول احسن است
وجوه دیگر خالی از نظری و تکلفی نیستند زیرا که فانسته نوع آن و کتابت و ارجاع ضمیر بآن مفهوم شدن از دضمن تداینتم و علی ای تقدیر
خود ارز ذکر در سورة البقره با نص حکم مذکور است و اذا بجهة دین بر او مبیت بلفظ حکم است یکی با حاشیه امر زیرا که انسان گاه هست که مضطر
بان میشود بجهة معاش و ... بایع باشد و غیر هم و نیز حضرت رسالت و امیر المومنین و سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین استدانه فرموده اند
فعل ایشان حجت است و اباحه را الا استکرا استدانه بدون ضرورت باشد مکروه است لقوله الا ایاکم والدین فانه هم بالنهار و ذل باللیل ...
از دین کردن موجب حواد ... در روز و باعث غم و هم در شب گاه ... مبتلی ... نیز اجتریت است که قضا دین خود را ترک کند و ما کم
قصد ادا دین کردن باشد و صاحب ... اگر قوت ... هر چند اگر بجهة خود نباشد استدانه او حرام است و اگر غیر کراهت شدید است و ...
... و نیز ... صدقه ... استدانه و اگر ... باشد ... زیرا که ... حکم ... سلطه ...
کرده با وجود ولی بجهة عدم وجوب قضا بر و این معتبر زیرا که عدم وجوب دفع جواز آن نمیکند دوم اباحه تاجیل لقوله الی اجل زیرا که دین
حقیقت ثابت در ذمه و این اعم از موجل و معجل است و ... تسمیه دین در سلم خاصه و آن بیع مضمون است تا اجل معلوم چنانچه ...
... بعوض ... احلال ... بعد از آن ... اشهد ان الله اباح السلف المضمون الی اجل معلوم ... اطول آیه در کتاب
... گواهی ... مضمونا باجل مسمی ... خود ...
... از ... تعیین اجل ... به زیاده و نقصان نباشد ...
... نیاید ...
... تفسیر مجمع ...
... کاتب ...
... و ... امور ...
ولیکتب ... بینکم ... کاتب بالعدل ...
... مشغول ... کاتب ...
... ولا یاب
... کاتب ... ان یکتب ... کما علمه الله فلیکتب ...
... کتابت ...
...
...
...
...
...
... الذی علیه الحق ...
... ولیملل ... الذی علیه الحق ...
... ولیتق الله ...
... ولا یبخس ... منه شیئا ...
... فان کان الذی علیه الحق ...
... سفیها او ضعیفا ...



ناتوان یعنی کودک یا پیر که بجهت کبر از قوت رفته باشد **اَوْ لَا یَسْتَطِیعُ** یا توانائی نداشته باشد که تواند **اَنْ یُمِلَّ هُوَ** که املا کند او بنفس خود
بجهت آنکه اخرس یا گنگ باشد یا بجهت شدت مرض [illegible] **فَلْیُمْلِلْ** پس باید که املا کند [illegible] **وَلِیُّهُ**
[illegible] ولی طفل و سفیه او وکیل و مترجم [illegible]
ولی امر ایشان [illegible] **بِالْعَدْلِ** براستی و انصاف یعنی ولی امر او زیاده و کم املا نکند [illegible]
[illegible]
اول آنست [illegible] احکامی [illegible]
[illegible] استقلال ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهادة اصل [illegible] شهادة فرع [illegible]
[illegible]
[illegible] شهادة [illegible] فروع دیگر [illegible]
فروع — [illegible] **وَاسْتَشْهِدُوا** [illegible]
حضرت رسالت [illegible]
شهیدین — [illegible] شاهد و شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بانوع — [illegible] **مِنْ رِجَالِکُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاِنْ لَمْ یَکُونَا** [illegible]
[illegible]
رَجُلَیْنِ [illegible] **فَرَجُلٌ وَامْرَاَتَانِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **مِمَّنْ**
تَرْضَوْنَ [illegible] **مِنَ الشُّهَدَاءِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شریح [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]

چنانچه ایشان را بینا فتاب روشن گواهی دهند و اگر نه نه دهند و نیز رسول فرموده که اکرموا الشهود فان الله یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظلم
گواهان را اکرام کنید که حق تعالی بواسطه ایشان بیرون آرد حقوق مستحقین را و ظلم را بایشان دفع کند بعد از آن بیان حکمت میفرماید در ضم [illegible]
رجل و عدم اکتفا بمرد و زن [illegible] و میگوید که اگر دو مرد نباشند باید که یک مرد و دو زن گواهی دهند **أَنْ تَضِلَّ** بجهت مخافة آنکه چون فراموش
کند **إِحْدَاهُمَا** یکی از آن دو زن معامله را که بر آن گواه بوده **فَتُذَكِّرَ** پس یاد دهد **إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى** یکی از ایشان دیگری را مر آنچه
[illegible] بجهت ضعف عقول و غلبه رطوبت [illegible] زنان غالب است [illegible] باید که [illegible] یکی از ایشان دیگری را [illegible]
[illegible] از زنان بجهت زیادتی عقول ایشان [illegible] که علت اعتبار عدد است لاجل ان احدیهما ان
تضل الشهاده بان نسیتها ذکرتها الاخری [illegible] لکن چون ضلال سبب [illegible] نازل منزلة [illegible] ارادة ان تضل
فتذکر احدیهما الاخری [illegible] بعضی از عقول زنان [illegible] و در کشاف [illegible]
[illegible] سفیان بن عیینه است [illegible]
[illegible] الشهادتین من قوله [illegible] احدیهما [illegible]
[illegible] و ربیع [illegible] معامله کند [illegible] گواه شود [illegible]
[illegible] امر شهادت [illegible] **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا** این حکم چهارم است یعنی و باید که ابا نکنند [illegible]
شهادت چون خوانده شوند [illegible] گواه شدن [illegible] تحمل شهادت [illegible] واقع [illegible]
شهادت [illegible] ایشان باشد [illegible] عطا و عکرمه [illegible] اول [illegible] کلام [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] تحمل [illegible]
[illegible] اقامه شهادت [illegible] لقوله ولا تکتموا الشهادة [illegible]
وَلَا تَسْأَمُوا [illegible] **أَنْ تَكْتُبُوهُ** [illegible] **صَغِيرًا** [illegible]
[illegible] **إِلَى أَجَلِهِ** [illegible] صغیر و کبیر [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] **ذَٰلِكُمْ** این مکتوب **أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ** [illegible] **وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ** [illegible]
[illegible] گواهی [illegible] **وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا** [illegible]
[illegible] عدم کتابت سبب [illegible]
[illegible] اقسط و اقوم [illegible] قاسط [illegible] قسط [illegible]
[illegible] **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً** [illegible] استثنا [illegible]
[illegible] **تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ** میان یکدیگر [illegible]
[illegible] **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** [illegible] **أَلَّا تَكْتُبُوهَا** [illegible]
[illegible] **وَأَشْهِدُوا** و گواه گیرید **إِذَا تَبَايَعْتُمْ** چون [illegible] فروخت کنید [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] گواه [illegible]
[illegible] **وَلَا يُضَارَّ** [illegible]
كَاتِبٌ [illegible] **وَلَا شَهِيدٌ** [illegible] گواه [illegible] شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible] کتابت [illegible] تحمل شهادت [illegible] گواهی [illegible] طلب شهادت [illegible]
[illegible] گواه [illegible]
[illegible] گواه [illegible]
[illegible] **وَإِنْ تَفْعَلُوا** [illegible]
[illegible] **فَإِنَّهُ** [illegible] **فُسُوقٌ بِكُمْ** [illegible]
[illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ** [illegible]
[illegible] **وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ** [illegible] **وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ** [illegible] **عَلِيمٌ**
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ** [illegible]



سفر یعنی مسافر باشید و گویند علی بمعنی فی است یعنی چون در سفر باشید **ولم تجدوا کاتبا** و نیابید نویسنده که حجت نویسد [illegible]
باشد تا ادا و اداکتابه یا مثل آن شود **فرهان مقبوضة** پس چیزی که مستوثق به باشد [illegible] پس رهان مبتدا است [illegible]
و تقدیر اینکه فالذی یستوثق به رهان مقبوضة یا مبتدا است خبر محذوف ای فعلیکم رهان یا فاعل فعل محذوف [illegible]
[illegible] دوام است [illegible] رهن لغة [illegible] شرع [illegible]
[illegible] استیفا [illegible]
[illegible] سفر [illegible] شرعیه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
حضرت رهن کرد درع خود [illegible]
[illegible] جمهور [illegible] قبض [illegible] رهن [illegible] ایجاب و قبول [illegible] اصحاب [illegible] قوله

و قول صادقیه [illegible] لا رهن الا مقبوضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] آیة [illegible]
[illegible]
[illegible] لا یغلق الرهن [illegible] الرهن من صاحبه الذی رهنه له غنمه و علیه غرمه [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله یکره [illegible] و کثرة السؤال و اضاعة المال [illegible]
[illegible]



[illegible]
[illegible] **فان امن** پس اگر ایمن دارد **بعضکم بعضا** [illegible]
[illegible] **فلیؤد الذی اؤتمن** [illegible]
امانته [illegible] **ولیتق الله** [illegible] **ربه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ولا تکتموا الشهادة [illegible] **ومن یکتمها** [illegible]
فانه آثم قلبه [illegible]
[illegible] **والله بما تعملون** [illegible]
علیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وتاکید
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مرتهن
[illegible]
[illegible]
[illegible]



الیه چنین با کسی تحویل بوده باشد و اگر نه وکیل باشد و نه وصی الزام ما الملکند با وارثان و بیع با بادای حق و در صورتی که الزام و صنا نه نیز جایز نیست
و ادا الزام مذکور و با نفقه ایشان بر وجوه مذکوره استیذان نماید و خلاف کرد در بیع ان و بدانکه چون حق سبحانه بیان احکام شرعیه نمود در عقب آن
بجهت تنبیه بر آنکه احکام مذکوره جز از نفع و صلاح بندگان است نه بجهت احتیاج او بان فرمود که **لِلّٰهِ** مر خدا راست **مَا فِي السَّمٰوٰتِ**
در آسمانها است از کواکب و فرشتگان و غیر ان و با او راست عوالم روحانیه که آسمان غیوبیه بواطن صفات اند **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است
از ارکان و موالید و غیر او و نیز عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند یعنی تمام اختیار خلق و ملک همه آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و تدبیر آنها
بید قدرت و بقبضه اختیار او و نسخه عقلیه و منشی هر ممکنات است پس همه ملک و مملکت او باشد و بهر وجهی که خواهد تصرف در آن نماید
وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید **مَا فِي أَنْفُسِكُمْ** آنچه در نفسهای شما است از عزایم و نیات **أَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهان سازید آنرا **يُحَاسِبْكُمْ**
بِهِ اللّٰهُ شمار میکند شما را بان چیز پس بر آن مجازات خواهد داد از ابن عباس و شعبی و جمعی از مفسران مرویست که مراد اظهار و کتمان شهادت است یعنی خدا
عالم است بظاهر ساختن و پنهان کردن شما کلمه شهادت را و جزای شما خواهد داد و بعضی گویند نیز همچنانکه مراد اعمال الاکفار است لقوله تعالی ان
تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله یعنی اگر اظهار موده و دوستی کافران کنید و اگر از آن پنهان دارید که حقتعالی بر جزای شما خواهد داد
بعضی حکم این عامست در احکام منفرده و حقتعالی بان محاسبه نهد بنده را از عمل کردن بخلاف آن و نیز جماعتی گویند که این آیه منسوخ است
لیکن حکم آن منسوخ است بایه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و بقول حضرت رسالت ان الله تجاوز لامتی ما حدثت به انفسها ما لم تکلم او تعمل به یعنی حقتعالی
از امت من در گذرانید و عفو فرموده آنچه نفس ایشان بان حدیث کند مادام که نگفته باشند یا بان عمل نکرده باشند و این قول از ابن مسعود و ابی هریره
مرویست و عقل صاحب منکر این قول است زیرا که جایز نیست تکلیف بنده با آنچه فوق وسع او باشد پس چگونه اول حکم آن ثابت بوده باشد
و بعد از آن منسوخ شده و نیز جمعی از علمای اصول نسخ بر احکام منحصر میشود نه بر اخبار و این آیه از اخبار است پس منسوخ نباشد بلکه حق آنست که
این متناول اعتقادات صحیحه و فاسده است اما آنچه در تحت تکلیف در آید اعمال نیست و آنچه مخطرات از آن ممکن نباشد از خواطر
است از حکم بالاتر عقلیه و بقول حضرت رسالت که ان الله تجاوز لامتی عما حدثت به انفسها و گویند این آیه مبین این است
نه بدل و هم از صرف آن بمعنی که جایز نیست عقلا چون خواطر و هواجس از نفس خارج اند و از امام محمد باقر مرویست که تفسیر این آیه این است که
اگر اشکارا کنید از افعال ظاهره که مردم از آن مشاهده کنند و آنچه پنهان کنید از مردم و آن را ایشان ندانند حقتعالی بر هر دو جزا خواهد داد
و از ابن عباس مرویست که حقتعالی روز قیامت اعمال بنده را بالتمام بر وی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل **فَيَغْفِرُ** پس بیامرزد
احصا **لِمَنْ يَشَاءُ** مر هر که را که خواهد از روی فضل خود **وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** و عذاب کند هر که را که خواهد بعدل خود **وَاللّٰهُ عَلٰى**
كُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب **قَدِيرٌ** توانا است لفظ آیه عامست در جمیع اشیا و اصح اقوال در معاصی که خطور کند در دل
آنست که حقتعالی بان مؤاخذه نکند بلکه مؤاخذه با آنچه که بنده عزم آن کند و جازم شود بر فعل آن با امکان تحفظ از آن و اما در افعال قلب
بسی حقتعالی بنده را بر عزم جزم آن بر معصیت مجازات خواهد داد نه بر نفس معصیت زیرا که وی مباشر آن نشده بخلاف عزم بر طاعت که مادام بر فعل
طاعت جزا یافته مثوبت بر عزم خود بجزای این طاعت یعنی بجز عزم بر طاعت حضرت عزت ثواب نطاعت را با وکرامت نمود و مؤید آنست که در اخبار آمده
که منتظر صلوة بمثابه کسیست که در نماز باشد مادام که در انتظار آن باشد و این از الطاف حقتعالی است بر بندگان و اینکه گفته بر عقوبت و وجوب
جهت آنکه بنده بر اجبیت و دی و همچنانکه معتقد اهل و عید است غلبه و مشتبه بوجه توکل و بدانکه نزد بعضی آنست که حقتعالی بافعال قبیحه محاسبه کند با تو
کنا بخیر بقول و فعل باشد خاصا آن مراد عفو عقوبت کنا اگر توبه نکرده باشد بدل آن معصیت جزای آن دهد در دنیا با اسقام و مصائب و آفات و احزان و از
حضرت رسالت روایت که هر غم مومن بیند مر بهد از الام و اسقام و مصائب و غموم حتی آنچه در کرهان طلبد و آن را در آستین باشد باشد بجهت آن عفو
باشد و سیئه باشد حقتعالی آنرا کفاره گناهان او کرداند تا آنکه چون نزد خدا رود مانند کسی که خالص از کوره بیرون آید از گناه پاک شده باشد
و نیز مرویست که لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا حزن و لا اذی حتی الهم یهمه الا کفر الله به من خطایاه یعنی مومن را هیچ رنجی و دردی و کرسنگی نرسد حتی هموم
که او را مهموم و مغموم میسازد الا که بسبب آن گناهان او را بپوشاند و عفو فرماید و در خبر آمده که روز قیامت بنده را بنامه اش دهند صحیفه عمل او را در دست او
ضمان وی نامه را بکشاید در اول صحیفه حج مبرور بیند سا حج نکرده و نکرده باشد که چرا هیچ حج نکرده باشد خطاب رسد که بخوان صحیفه عمل خود را اگر
بار خدایا سهو و غلط بر نور و آنچه نوشته است مگر در دنیا حج نکرده ام و اینجا حج مقبول نوشته اند خطاب آید که اگر چه حج نکردی اما یاد داری که روز فلان
قافله حاج را دیدی که از پیش چشم تو میگذشتند و تو آب در چشم میگردانیدی که کاش استطاعت داشتمی با ایشان بحج رفتمی من صدق عزیمت ترا دانستم
و از برای تو حج مبرور نوشتم قتاده روایت کند از صفوان که با عبدالله عمر در طواف بودم مردی از وی پرسید که یکی از سخنان نبوی که از رسول خدا شنیدی من
بگو گفت شنیدم از رسول خدا که حقتعالی در روز قیامت مومن را بعرش خود نزدیک گرداند و گناهان او را با وی تقریر کند چنانکه هیچکس را بر آن اطلاع نبود
گوید ای بنده یاد داری که فلان روز و فلان شب فلان گناه کردی و من آن را پوشیدم و هیچکس را از جن و انس و ملائکه بر آن مطلع نساختم و بگوید بار خدایا چنین بود
که میفرمائی پس گوید اکنون ترا امرزیدم و از سر تو گذشتم و گوید چون آیه مذکوره نازل شد صحابه از تامل در مضمون آن ملول گشته بیطاقت شدند و مجتمع از آن
افضل الناس گردیدند که علمای امت حضرت رسالت در مضمون خال آن موقف عرض رسانیدند ایشان بجانب حضرت بنوی آمده معروض داشتند که یا رسول الله کلفنا
من العمل ما لا نطیق به یعنی ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم و خبری نیامده که طاقت استماع آن نداریم آنحضرت استعاذه فرمود که چه امر بکدام خبر است



بار سؤال معاشان دلها [illegible] افتاد و تمام اندیشها در بحر اختیار و ما ینسب احیانا اخبار المعاصی [illegible] خواطر با حضور [illegible]
وما امر امکرده مبدا نیم و از فوق عقل بنا بریم [illegible] الله اگر [illegible] کنند کار دشوار گردد و هیچکس از عهده [illegible]
سید عالم فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل بگفتند سمعنا و عصینا لا بلکه [illegible] بگوئید که سمعنا و اطعنا
دلها اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافت و گفتند سمعنا و اطعنا امر پروردگار [illegible] ایشان [illegible] در شان
ایشان آمد و سبکباری ایشان آمد و فرستاد که **آمَنَ الرَّسُولُ** گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد **بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ** بآنچه فرستاده شد بوی
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او [illegible] احکام [illegible] شرع [illegible] و تفصیل [illegible] ایمان [illegible]
در امر خود [illegible] **وَالْمُؤْمِنُونَ** عطف است بر الرسول یعنی گرویده اند مؤمنان نیز [illegible] کل [illegible]
تقدیر کلهم است [illegible] ایشان **كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ** گرویده اند بخدا [illegible] والمؤمنون مبتدا باشد [illegible]
و باین اعتبار کل با خبر خود خبر مبتدا باشد [illegible] ایمان و مشاهده [illegible] مؤمنان [illegible]
و بر هر تقدیر [illegible] بوجود ازلی و ابدی و باسماء حسنی و صفات علیا
و افعال [illegible] و احکام کامله او **وَمَلَائِكَتِهِ** و بفرشتگان او [illegible]
[illegible] **وَكُتُبِهِ** و بکتابهای [illegible] **وَرُسُلِهِ** و بفرستادگان او [illegible]
[illegible] **لَا نُفَرِّقُ** [illegible] یقولون لا نفرق [illegible] مؤمنان [illegible] میگویند که
[illegible] **بَيْنَ أَحَدٍ** میان هیچکس **مِنْ رُسُلِهِ** از رسولان او [illegible]
[illegible] یهود و نصاری [illegible] **وَقَالُوا** و گفتند [illegible] **سَمِعْنَا** شنیدیم [illegible]
[illegible] **وَأَطَعْنَا** [illegible] **غُفْرَانَكَ** [illegible]
[illegible] **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ** و بسوی تو است بازگشت همه بندگان
[illegible]
[illegible] شب معراج [illegible]
[illegible] سورة البقرة [illegible]
[illegible] معراج [illegible]
[illegible] التحیات لله و الصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات [illegible]
[illegible] السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله [illegible] آمن الرسول بما انزل الیه من ربه [illegible]
[illegible] و المؤمنون کل آمن بالله [illegible]
[illegible] سمعنا و اطعنا [illegible] **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ** تکلیف نکند [illegible] **نَفْسًا** هیچ
نفسی را **إِلَّا وُسْعَهَا** مگر [illegible] طاقت [illegible]
[illegible] **لَهَا مَا كَسَبَتْ** [illegible]
[illegible] **وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف ما لا یطاق [illegible]
تکلیف [illegible] وسع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها [illegible] تکلیف نکرده هیچ نفس را [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] ثواب و عقاب [illegible]
[illegible] عدل و فضل
[illegible] معراج [illegible]
[illegible] **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **لَا تُؤَاخِذْنَا** [illegible]

فائده



یعنی مؤاخذه مکن ما را **اِنْ نَسِینَا** اگر فراموش کردیم فعلی را که ما را بآن امر کرده باشی **اَوْ اَخْطَأْنَا** یا خطا کردیم و بدون قصد مرتکب مناهی شدیم و مفسران نسیان و خطا را در مثل این دو وجه تفسیر کرده اند یکی آنکه نسیان بمعنی ترکست کقوله تعالی نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعته فترکهم من ثوابه و قوله و تنسون انفسکم و خطا بمعنی
ذنب یعنی آنکه مقاصی موشوم بخطا ای شوند چنانکه قصد ثواب کنند و اگر چه فاعل آن متعمد باشد که آن او سبحانه بنده را امر کرده با استغفار از آنجه زلت کرده
از ذو اخیار و از انجه اقدام بآن کرده اند از معاصی یعنی ای پروردگار ما مؤاخذه مکن ما را بر ترک فعل واجب و کسب معصیت دوم آنکه مراد بنسیان
معنی حقیقی است باسبابیکه موجب نسیان و غفلت باشد از واجب و مراد بخطا نقص عمد آن باشد که منتهی بخطا باشد یعنی پادشاها مؤاخذه مکن ما را
اگر از ما صادر شده باشد اسبابیکه مؤدی بغفلت باشد از واجبات و امور بفعل خطا که بدون قصد است سیم آنکه نسیان و خطا بر معنی حقیقی خود
باشد یعنی ما را عقوبت مکن بر آنچه بر سبیل سهو و غفلت از ما صادر شده باشد یا بدون قصد از آن که به باشیم و حق تعالی اجابت آن فرموده چنانچه حضرت
فرموده رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما استکرهوا علیه شاهد صدق است برین و بنابرین معنی این کلام بر سبیل انقطاع است بجهت اظهار تضرع و
خشوع و خضوع باوجود آنکه بنده در نسیان و خطا مؤاخذه نمی شود است بنابر حدیث مذکور و روا زین قبیلست قوله تعالی رب احکم بالحق و قوله تعالی ولا تحملنا ما لا طاقة
لنا به که عبادت مذکور خواهد شد و از کلبی نقل کرده اند که بنی اسرائیل هرگاه چیزی را فراموش کردند یا خطائی از ایشان صادر میشد حق تعالی طعامی و شرابی
بر ایشان حرام کردی بر تقدیر صدور این نقل بخبر صحیح مصلحت بوده تنبیه طریق عقوبت جهت آن و قول از عطا است و عباس روایت است که معنی آنکه ما را
اگر دوست جهان با عمد معصیت کرده باشیم **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَلَا تَحْمِلْ** و بار مکن **عَلَیْنَا اِصْرًا** یعنی بار گران را اصر بفعل نفیست که
صاحب خود را کند یعنی حجه کثرت ثقل آن عمیلی را نباید در مکانی که بتواند بجهت آن بمکان دیگر رود و مراد آنست که تکلیف گران بر ما مکن **کَمَا حَمَلْتَهُ** چنانچه
بار کردی یعنی تکلیف کردی یاد گران را **عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنَا** بر آنکسانیکه پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان بوده کاف در
کما حملته در محل نصبست که صفت مصدر محذوفست تا مصدریه و تقدیر اینست که حملا مثل حملک ایاه و مشهور آنست که ما بمعنی الذی باشد ای مثل الذی
حملته و بنابرین صفت اصرا خواهد بود و از مجاهد مرویست که مراد باصر عقوبتست یعنی ما را مؤاخذه مکن بعقوبتی چنانکه اهل کتاب را بآن معاقب ساختی
کقوله واخذنا علیکم اصری و قول اصح و اشهر آنست که مراد باصر تکلیف شاقست چنانچه در اخبار آمده که حق تعالی در شب از بنی اسرائیل پنجاه نماز بر ایشان فرض
کرده بود و ایشان ربع مال ربع مال امر کرده بود و چون نجاست بر ایشان بجهت تطهیر آن بایستی که بریدندی بلکه بر ایشان واجب بودی که از ابریدندی و نماز
ایشان جز در مسجد روا نبودی و چون ایشان افتادی تیمم ایشان را جایز نبودی و چون گناه کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پیدا آمدی و چون در شب
معصیه مشغول شد بامداد بر در سرای مخطی روشن نوشته شدی که فلان در بر در شب بفلان کار مشغول شده و بیان این قول حق تعالی است که ویضع
عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم و حق تعالی بامن حضرت خاتم النبیین این تکالیف را از امت مرحومه رفع نموده و قوله **رَبَّنَا** از تتمه دعا است و ما آنست که
بر وجه انقطاع باو سبحانه معروض میدارند یعنی بخدا و ندا ای پروردگار ما **وَلَا تُحَمِّلْنَا** تحمیل مکن ما را آنچه را که طاقت و توانائی نیست
ما را **بِهِ** بآنچه نباشد بدین جهت آنکه فعل متعدی بدو مفعول است و مراد بما لا طاقة تحمیل نفس است و سوسه او و بقول بعضی برد امدن با بند
ما سیح و شناسند و بقول یکی مکینست مراد جمیع تکالیف بد است که فوق طاقت بشریه باشد و بنابرین غرض از بند با انقطاع باو سبحانه از آنکه
گذشت و جواب دعا کردن که متضمن عبادتست بر آنکه ما را اینها کنیم و اگر نکنیم که او سبحانه تکلیف ما لا یطاق نفرماید زیرا که این منافی حکمت و نزد
بعضی مراد فرط محبت است که آن را عشق گویند و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که بعضی معاذ گفته که اگر عذاب با قیامت بدهی همین بس که عاشقان را عذاب نکنی
زیرا که گناه ایشان اضطراریست نه اختیاری و اصمعی گوید که در بغداد دیوانه را دیدم که از غایت غلبه عشق عقل او رفته بود و در دی او بسیار در تند
و ضعف نحیف گشته بود و کان زن تنها در کوه میگشت و در آنجا بند در جنون را سبب گفتم یا اصمعی صفت بعضی ما سبب الله بها اهل النار
وصف کن برای من بعضی از آنچه خدای تعالی اهل دوزخ را بدان عذاب کند من وصف آن میکردم گفت الله لو عذبهم بالحب فی الرجاء والهجر لکان اشد عذابا
النار یعنی بخدا که اگر خدا ایشانرا بمحبت عفرط و وصال و هجر عذاب کردی سخت تر از عذاب دوزخ بودی بعد از آن گفت لولا ما لکان علم بجوی الهوی و ما
و اضلع المشتاق ما عذب الکفار الا بالهوی وان شغلوا اوقاتهم بفراق و نزد بعضی مراد بما لا طاقة شدت عقوبت است و اصلست که فوق طاقت ما
یعنی ما را در دنیا و آخرت عقوبتی مفرما که طاقت آن نداشته باشیم **وَاعْفُ عَنَّا** و عفو کن و در گذر از ما گناهان ما را **وَاغْفِرْ لَنَا** و بیوشان از ما
عیوب ما را و مؤاخذه آن ما را رسوا مکن و ما را عفو فرما از نوبتها را و بیوشان خطاهای ما را و باقول ما را عفو و ما را وضل ما را بیوشان و عفو کن از
صغایر و بیامرز از کبایر **وَارْحَمْنَا** و بخشا ما را بقبول طاعتهای ما و تعظیم بها آنها و بفضل تو ما را در دنیا رحم تا **اَنْتَ مَوْلَانَا** توکار ساز
یاری دهنده مائی **فَانْصُرْنَا** پس یاری ده ما را و مظفر و منصور کردان **عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ** بر گروه کافران بحجه ما که وقهر کردن بر ایشان در معنا آله بعلبه
ایشان در حجت جز از حق مولانست که یاری دهنده مولی خود کند بر اعدا و حضرت رسالت آیه دعاء را در شب معراج نخواند و ملائکه آمین میکردند و حق تعالی
اجابت میفرمود و در بیان است که معاذ بن جبل چون از این امام کردی امین گفتی و بزدرد از امت کار نخواستی فرمود که ان الله تعالی عبد کل فضل من هذا الله
فقد استجبت یعنی پیغمبر فرمود که من هر فصل از فصول این دعا که میکنم حق تعالی میگفت اجابت کردم دعای ترا و همه امت قبول آن بر این ابندا به او ای چهر
مرویست کما انزل الله آیتین من کنوز الجنة کتبهما الرحمن بیده قبل ان یخلق الخلق بالفی سنة من قرأهما بعد العشاء الاخرة اجزأتاه عن قیام اللیل یعنی حق سبحانه
هر دو آیه را از آن فرستاد که گنجهای بهشت فرستاد آنرا ایزد بقدرت خود نوشته حق و ند بخشند پیش از آنکه خلق آسمان و زمین کرد بدو هزار سال پس هر که بعد از نماز خفتن
قراءت آن کند کفایت کند قیام شب را یعنی ثواب آن باشد که همه شب احیا کرده باشد یعنی بنماز و طاعت و نیز مرویست که من قرأ الاسمین من حسن سوره بقره کفاه ذکر



ابن مردویه [illegible] سورة البقرة تلاوت کند جمیع مهمات دنیا و آخرت او را کفایت کند [illegible]

[illegible] سورة البقرة گویند بلکه باید گفت السورة التی یذکر فیها البقرة [illegible] تعلموها فان تعلمها برکة و ترکها حسرة و لن یستطیعها البطلة

[illegible] رسول الله ما البطلة قال السحرة [illegible]

[illegible] سورة البقرة و السورة التی یذکر فیها البقرة [illegible]

[illegible]



بر همه اشیا و قادر بر همه است و بر هیچ چیز پوشیده و پنهان نیست پس چگونه حکم میکنید که عیسی ولد اوست و خدا از آنکه ولد داشته باشد [illegible]
غایت تباعد و تناقض است و بهیچ صفتی از صفات میان ایشان مشابهتی نیست با ایشان ملزم شده ساکت گشتند و از عناد برخواستند حق [illegible]
[illegible] ابنیاء لاجرم با اول سوره ذکر
الوهیت حق و حیوة و قیومیت او فرمود شد و بعد از آن در بیان نبوة فرمود که **نَزَّلَ** فرو فرستاد خدا **عَلَيْكَ الْكِتَابَ** بر تو قرآن را بتدریج **بِالْحَقِّ**
بعدل و راستی و با صدق در اخبار آن [illegible] این در موضع حال است [illegible] بکتاب بجهت افاده آنست که از شأن آن است که
مکتوب شود و قوله **مُصَدِّقًا** حال است از کتاب [illegible] است **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** [illegible]
که پیش از این بوده و آن موافقت در توحید و نبوة و معاد و اصول دین و [illegible] در مقام [illegible] بجهة ظهور کتب سابقه است [illegible]
چیزی که بین یدیه باشد **وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و فرو فرستاد توریة و انجیل را یکجا **مِنْ قَبْلُ** پیش از فرو فرستادن قرآن **هُدًى لِلنَّاسِ**
در حالتیکه راه نماینده اند مر بنی اسرائیل را بطریق حق [illegible] و نصاری [illegible]
[illegible] توریة از وری الزند [illegible] و اصل آن ووریه است بابدال واو [illegible]
و [illegible] و اشتقاق انجیل از نجل [illegible] بجهة ظهور احکام حلال و حرام است [illegible] انجیل باین اسم بجهة آن
است که احکام آن مستخرج [illegible] از توریة [illegible] اشتقاق انجیل از نجل است [illegible]
[illegible] بود بر اهل توریة [illegible] اهل انجیل [illegible] اشتقاق در صورتی است که لفظ عربی باشد و لیکن [illegible] اکثر این الفاظ اعجمی اند **وَأَنْزَلَ**
الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده [illegible]
صادق و کاذب بدان متمیز شده [illegible] میان حق و باطل و ذکر [illegible] ذکر کتب [illegible] بجهة
آنستکه تا شامل [illegible] باشد [illegible] **الْكِتَابَ الَّتِي يُفَرِّقُ بِهَا الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ** [illegible]
ذکر آن بجهة آنستکه متضمن [illegible] تعظیم آن و اظهار فضل آن بر توریة و انجیل از حیثیت [illegible]
از آنها بآنکه معجز است [illegible] حق و مبطل از یکدیگر متفرق و متمیز میکردند و [illegible] كل آية محكمة في الكتاب
هو الذي يصدق فيه من كان قبله من الانبياء [illegible] **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند
بِآيَاتِ اللَّهِ [illegible] **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ** مر ایشان راست عذابی سخت [illegible]
و [illegible] سبب کفر ایشان **وَاللَّهُ عَزِيزٌ** و خدا غالب است [illegible] **ذُو انْتِقَامٍ** خداوند عقاب [illegible]
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای تعالی **لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ** [illegible]
بر چیزی **فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ** [illegible] معلومات کلیه و جزئیه [illegible]
تعلیم [illegible] مکونات کلیه و جزئیه [illegible]
[illegible]
هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ [illegible]
[illegible]
میکند [illegible]
[illegible] **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** [illegible]
پرستش [illegible]
[illegible] **الْعَزِيزُ** غالب است بر همه اشیا **الْحَكِيمُ** محکم کار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حقتعالی در ما تقدم بیان انزال قرآن فرمود در بعضی از بیان انزال کتب فرمود به این وجه که **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ** یعنی
کسیکه فرو فرستاد بر تو قرآن را **مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ** بعضی از آن کتاب نشانهاییست که محکم و متقن اند یعنی آیتهایی مفصل و مبین است که در لفظ
و معنی آن هیچ اشکالی نیست محفوظ است از احتمال **هُنَّ** آن آیات محکمه **أُمُّ الْكِتَابِ** اصل و معظم قرآن است که غیر آن را بدان رد کرده مبتنی و مبنی
است [illegible] واحده است **وَأُخَرُ** و آیتهای دیگر **مُتَشَابِهَاتٌ** مانند [illegible]
[illegible] زیاده شود بر اجتهاد [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله لا یظلم الناس شیئا و لا یظلم مثقال ذرة [illegible]
[illegible] ثم استوی علی العرش و امثال آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محکم حلال و حرام و فرایض و احکام [illegible] متشابه مواعظ و امثال [illegible] تعیین تاویل او معلوم باشد و متشابه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ** [illegible]
[illegible] **فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ** [illegible]
[illegible] **ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عیسی [illegible] روح الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** [illegible]
[illegible] **يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ** [illegible]
[illegible] **كُلٌّ** [illegible]
[illegible] **مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** [illegible] **وَمَا يَذَّكَّرُ** [illegible] **إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]



اند تا نصیب آل عزة و گویند مؤمنان اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و امثال او و نیز از راسخان اند انس و مالک و ازهری که گفته اند سؤال کردیم که راسخان علم
کیستند گفتند مؤمن که بمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلک الراسخ فی العلم یعنی هر که سوگند او راست بود و زبان او صادق و دل او مستقیم
و مطیع و فرج او عفیف او از راسخان علم است و این از صفات اهل عصمت است که بعد از این ذکر کرده که مکه این امیر المؤمنین دست من بگرفت و مرا ذکر فرمود
بر وجه پیغمبر اللهم انا لکم برای عهد و فرمود یا کمیل الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق نجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح
لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجؤا الی رکن وثیق مردمان سه نوع اند یکی عالم است یعنی عالم ربانی یعنی دانا باحکام شریعت و دیگر متعلمی که قصد نجات از امور دین دارد
همج رعاع یعنی مردمان زبون و فرومایه که بدنبال هر آواز می روند و هر بادی که جهد میل کنند و بنور علم روشنی نجسته باشند
و ... باشند به رکن وثیق ... یا کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال ... العلم حاکم
و مال محکوم ... علم و عالم ... کسانیکه به ... خدا ... ای کمیل خازنان
مال ... کرده اند ... و علما تا دنیا باقی باشد باقی اند اعیان ایشان
در قلوب ... و اگر چه اشخاص ایشان مفقود بود ... ان ها هنا لعلما جما ... اصبت له حملة ...
یا کمیل ... و بعد از وصف کثرة علوم خود ... و شرف مرتبه ایشان ... بظاهر مغلوب است
خائف مغمور ... اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته ... صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن
حجج ظاهر و مغلوب خائف ... و منزلت ایشان ...
... اشباه ایشان باشند علم ایشان ... باشند ... امور ... باشند و
ایشان ... بالیقین ... ابدانها معلقة بالمحل الاعلی ... من جمیع الوجوه ...
و ایشان خلفاء خدا باشند در زمین ... آه آه شوقا الی رؤیتهم ... هر کس که صفت علم ایشان
باشد راسخ بود در علم و عالم بمتشابه قرآن ... امیر المؤمنین ... منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله ... راسخان عالم بتأویل متشابهات ... امیر
المؤمنین است ... صلوات الله علیهم اجمعین ... که افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل الله
علیه من التنزیل و التأویل ... احکام مشتبه ... رجوع بایشان میکردند
ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند ... راسخان در علم ...
... قوله ... جواب ... لا ابالی ...
جواب است که ... مصطفی و ... معصومین ...
... میگویند ربنا ... علم ...
از اهل ... رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا ... بلکه ...
بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا ... در موضع ... معنی ...
... اسلام ... هدایت ... بیان و نصب ...
... الطافکه قلوب ایشان ...
... محکم ... از لطف ... منع ...
... فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم ... بهدایت بواسطه الطاف ...
از قبیل اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا ... لا تخل بیننا و بین نفوسنا ...
معصیت است ... بیان ...
قلوب ایشان ... اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ... قلوب ...
قبیل ... لا تزغ قلوبنا ...
صدر و سینه است ... فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ... قلوب ...
کما قال اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم ... کما قال اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ...
... راسخان فی العلم ... قلوب ایشان ...
... قلوب ...
... واجب ... ربنا ... و اتنا ما وعدتنا علی رسلک ...
حکایة عن ابرهیم و لا تخزنی یوم یبعثون ... اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک ...



... وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً ... إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ ... رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ...

... إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ... لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا ... وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ...

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ... وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ... فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ...

... قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ...

... قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...

[illegible]

ایضا وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروه دیگر کافر بودند یعنی لشکر ابوجهل بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن بودند يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ می‌دیدند

مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه آشکارا و اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی

کم گردانید در نظر مؤمنان تا بر کافران دلیر گردند و [illegible] باشند غالب گردانند کما قال الله تعالی فإن يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين [illegible]

مستظهر گشته و متیقن گشتند بنصرت تا ثبات قدم ورزیده بر ایشان غالب شوند و [illegible] راجع بکفار است یعنی کفار مؤمنان را

دو برابر خود دیدند [illegible] مسلمانان بودند و این بعد از آن بود که حق تعالی تقلیل اهل ایمان کرد در نظر ایشان حیث قال و یقللکم فی اعینهم

تا جرأت کنند [illegible] ایشان [illegible] قدم نمودند و [illegible] مغلوب و منکوب گشتند و این از اعلام و احضر معجزات آن حضرت

علیه و علی آله الصلوات والتحیه [illegible] و بعضی بخطاب تراءیه نافع است [illegible] بعدا لله متعلق [illegible] که در [illegible] کفار لشکر

کفار در نظر [illegible] که ششصد و بیست و شش کس باشند بر ضعف لشکر [illegible] از آن نمایند [illegible] ایشان [illegible] منکر [illegible]

تا آنکه [illegible] از لشکر [illegible] که [illegible] باشند دیگری [illegible] که [illegible] تمام شد [illegible] چند کس [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدا قوت میدهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَن يَشَاءُ هر که را خواهد [illegible] نصرت [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل [illegible] قلیل [illegible] و کثیر [illegible] السلاح [illegible] واقع شد [illegible] از آن خبر داده بود لَعِبْرَةً

هر آینه اعتبار [illegible] لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصیرت [illegible] از نصرت [illegible] و بعضی [illegible]

صاحب [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بود لشکر اسلام [illegible] بود [illegible] و [illegible] یکی مقداد [illegible] و دیگری مرثد

مرثد و لشکر [illegible] و لشکر کفار که نهصد و پنجاه بودند [illegible] اسب سوار بودند [illegible] اسلام واقع شد [illegible] دوست [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] مذکور خواهد شد بعد از [illegible] باطل و ضلال و منهم [illegible]

زُيِّنَ لِلنَّاسِ [illegible] و آراسته شده [illegible] حُبُّ الشَّهَوَاتِ [illegible] نفس [illegible] و تنبیه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] کقوله تعالی انی احببت حب الخیر [illegible] است [illegible]

که متضمن [illegible] تکلیف است [illegible] نظر [illegible] کقوله تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا [illegible]

[illegible] و سبیل آخرت [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] است یعنی شیطان [illegible] اغوا و اضلال [illegible] مشرکان [illegible] است [illegible]

[illegible] مِنَ النِّسَاءِ [illegible] استکراه [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] الشیطان [illegible] لا یخلون رجل بامرأة [illegible] الشیطان [illegible]

[illegible] شیطان [illegible] است [illegible] و [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] المرأة شر کلها و شر ما فیها انه لا بد منها [illegible] زنان [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد [illegible] ان [illegible] خلفنا [illegible] بالله

[illegible] وَالْبَنِينَ و پسران [illegible] رسول [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] لثمرة القلوب و قرة العین [illegible] مع ذلک لمجبنة مبخلة محزنة [illegible]

[illegible] وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ [illegible] مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ

[illegible] قنطار [illegible] است [illegible] هزار [illegible]

[illegible] قنطار [illegible] ابن عباس [illegible] هزار [illegible] دینار [illegible] هزار درهم [illegible]

[illegible] قنطار [illegible] است [illegible] بعضی [illegible] مقنطره

[illegible] است [illegible] و [illegible] احکام است [illegible] قنطار

[illegible] و نزد قتاده مقنطره [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و اسبان [illegible] علامت [illegible]

[illegible] و مسومه [illegible] ابن جبیر [illegible] حسن و عکرمه [illegible] ماخوذ است [illegible]



[illegible] که [illegible] باشد [illegible] اسبها [illegible] حسن [illegible]

[illegible] رسوم [illegible] که [illegible] است [illegible] که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بکند [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] کردم [illegible] خدا [illegible] فانک للطلب و انت

[illegible] تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] تسبیح

[illegible] بعد از آن [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] است [illegible]



ببندند کفتند بار خدایا ما مدد الکه تو ثیم و تسبیح و تهلیل تو میکوییم [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَالْأَنْعَامِ** [illegible] **وَالْحَرْثِ** [illegible] **ذَٰلِكَ**

[illegible] **مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** [illegible] **وَاللَّهُ** [illegible]

[illegible] **عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ** [illegible]

[illegible] **قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ** [illegible] **لِلَّذِينَ**

اتَّقَوْا [illegible] **عِنْدَ رَبِّهِمْ** [illegible]

[illegible] **جَنَّاتٌ** [illegible] **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** [illegible]



[illegible] **خَالِدِينَ فِيهَا** [illegible]

[illegible] **وَأَزْوَاجٌ** [illegible] **مُطَهَّرَةٌ** [illegible]

وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ [illegible] **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** [illegible] **بِالْعِبَادِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **الَّذِينَ** [illegible]

[illegible] **يَقُولُونَ رَبَّنَا** [illegible] **إِنَّنَا آمَنَّا** [illegible]

[illegible] **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** [illegible]

[illegible] **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** [illegible]

[illegible] **الصَّابِرِينَ** [illegible]

[illegible] **وَالصَّادِقِينَ** [illegible]

[illegible] **وَالْقَانِتِينَ** [illegible]

[illegible] **وَالْمُنْفِقِينَ** [illegible]

[illegible] **وَالْمُسْتَغْفِرِينَ**

[illegible] **بِالْأَسْحَارِ** [illegible]

[illegible]

فقال هم الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سراً وعلانية واما المستغفرين فقال هم كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وازامام
قامن علي بن موسى الرضا عليه السلام روايتست كه مراد مستغفرين مصليانند در وقت اسحار و از ابي عبد الله عليه السلام منقولست كه انكه استغفر الله سبعين مرة
في وقت السحر فهو من اهل هذه الاية بدرستيكه هر كه هفتاد بار استغفار كند در وقت سحر در زمره ايشان داخلست و انس بن مالك ذكر كرده از حضرت
رسالت صلى الله عليه وآله كه ان الله يقول اني لاهم باهل الارض عذاباً فاذا نظرت الى عمار بيوتي والى المتهجدين والى المتحابين في والى المستغفرين بالاسحار صرفت
عنهم يعني بدرستيكه حقتعالى ميفرمايد كه من قصد ميكنم كه عذاب باهل زمين نازل كردانم بجهة شامت اهل عصيان اما چون نظر ميكنم بعمارت
كنندكان و آباد سازندكان خانهاى من كه مساجدند و بجماعة متهجدان و شب خيزان و بدوستى نمايندكان بيكديكر در راه من و استغفار كنندكان در وقت
سحر عذاب را از ايشان باز ميدارم محققان كويند كه اهل تقوى صابرانند در كشيدن بار رياضت و صادقانند در انتهاج منهاج ارادت و قانتانند در
سلوك الى الله و سير في الله بقصد و فنا و منفقون صفات خود و ذوات اند از روى تجلى و مستغفرين از ذنوب قلوب كه نوع حاصلست بغير حق و اين صفات كه مذكور
شد جهة بيان سلوكست في صدق ابتداء تخلق باخلاق الملك الملك و تقوى اشتغال بعقد نفس بر الفضل و انفاق سبب تكميل او در رتبه قبول و مراد از
استغفار بعد از توحيد سنت استتارة هستي سالك در مغرب فنا مثوارى شود كه محو و شتيبند بقا بعد از ظهور مطلع فيض انوار طالع نكردد و ذكر سحر در كلمه
والمستغفرين بالاسحار كه نزديك بزوال ظلمة شب ظهور نور صبحست اشارت باين است كه همچون شواهد ديمومة بعد از فناى كلى از ملك و ملكوت مستعلي
بجهت ظاهر كه نور ظهور ابد و منشأ اين سنت شهود و منشأ از فوق سفره ميايد و تا كلام تمام است ظلمت اشراق طلوع سبح صبح منتشر كشايد
داسبابها نزول اورده كه دو حبر از احبار شام بمدينه امدند و ديدند كه مشاهدات و صفات دركتب خود يافته بودند بشناختند و كفتند تو محمدى
ما را مساله هست اكر جواب كوئى ايمان اريم اخبرنا عن اعظم شهادة في كتاب الله تعالى نزد كتاب و شرعيت بشهادت و دركلام خدا كدامست اين آيه نازل شد كه شهد
الله گواهى داد خدا يعني بنصب ادله توحيد خدا نيستى و انزال آيات ناطقه بان مبين كردانيد آنه انكه او ست خداى بحق كه انديدى تحقيق لا اله
الا هو هيچ معبود بحق نيست كه سزاوار پرستش باشد مكر او نزد مجاهد شهادة خدا حكم اوست اى حكم الله انه لا اله الا هو و از ركبيان كفته كه شهد الله
بتدبيره و صنعه المتقن و امور ه المحكمة انه لا اله الا هو يعني خدا كواهى داد بتدبير عجيب و صنع محكم و افعال متقن خود كه حكم او بكيست سزاوار خدائي نيست و نيما
قيل وفي كل شيء له آية تدل على انه واحد والملائكة و فرشتكان نيز كواهى دادند بانچه معاينه از عظم
قدرة او ديده و دانسته اند واولوا العلم و خداوندان علم كه مومنان اند نيز اداى شهادة نمودند بر توحيد باعتراف زبان و عقد دل چنانچه بواسطه
شناختن براهين قاطعه قائما در حالتيكه او سبحانه قائمست بالقسط بعدل و راستي در قسمت ارزاق و حكم خود در افعال و كرد جود او
و اراد او سبحانه نصب قائما بالقسط كه منصوبست بر حال يا از الله كه فاعل شهد هست يا انكه حاليست مثل جاء زيد و عمرو راكبا بجهة عدم لبس است كقوله و
وهبنا له اسحق و يعقوب نافلة و يا انكه حال است از ضمير هو و عامل در او معنى جمله است يعني نفرد قائما يا احقه لانكه حال مؤكده است يا منصوبست بر مدح
و يا صفت منفى است و اين وجه ضعيف است بجهة فصل ميان موصوف و صفت و قيام او بقسط منتسبت بر حسب دلالت آكر صفت باشد يا حال از ضمير كويند قائما
بنا برانكه خال باشد از فاعل شهد نفيه شهادة بجهة آنستكه شرط شهادة عدالتست و شهادة بدون آن مقبول نيست و مفسران در اولوا العلم اختلاف
كرده بعضي پيغمبرانند و از كبيان كفته كه صحابه رسولند از مهاجر و انصار و نزد مقاتل انبيا و اهل كتابند كه ايمان آورده اند چون عبد الله بن سلام و اتباع او
و در تفسير اهل البيت عليهم السلام امير المؤمنين است لقوله و من عنده علم الكتاب چه او مقتداى علماء اسلامست و افضل اهل البيت و مقدم ايشان و نيز اعلم است
كتب اهل كتاب پس اين را بر وى حمل كردن اولى باشد و از آنحضرت مرويست كه فرمود و الله لو ثنيت لي الوسادة و جلست عليها لحكمت بين اهل التوراة بتوراتهم و بين اهل
الانجيل بانجيلهم و باهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتى يزهر كل كتاب من هذه الكتب و يقول يا رب ان عليا قضى بقضائك يعني حضرت
فرمود اكر بالش بازگسترده شود من بر آن نشينم هر آينه حكم كنم ميان اهل تورات بتوراة ايشان و اهل انجيل بانجيل ايشان و اهل زبور بزبور ايشان و اهل قرآن بقرآن ايشان
تا انكه هر يك از كتابها مفاخرت كند و كويد بار خدايا علي بر ابر بحكم تو حكم كرد و بعضي گفته اند كه اولوا العلم انبيا و ملائكه در شهادة دلالتست بر تعظيم
و نيز ابن جابر عن ابن عبد الله از پيغمبر روايت كرده كه يكساعت كه عالمي بر بستر خود تكيه كند و در علم خود نگرد بهترست از عبادة عابدى كه هفتاد سال خدا را
عبادت كند انس بن مالك از رسول صلى الله عليه وآله نقل كرده كه او گفت علم بياموزيد كه آموختن آن حسنه است و درس آن تسبيح است و بحث آن جهاد است و تعليم آن صدقه و تعليم
آن باهل آن قربت و نزديكي بخداست و علم معالم حلال و حرامست و علامت طريق بهشت و مونس در وحشت و انيس است در غربت و رفيق است در خلوت و دليلست بر
سراء و ضراء و سلاح بر دشمنان و زينت نزد دوستان و خداى رفيع كرداند قومى را و ايشان را در خير پيشرو و پيشوا كرداند كه بايشان اقتدا كنند و آثار ايشان را
تتبع نمايند و فرشتكان در خلطهاى مجلس ايشان رغبت كنند و با بالهاى خود ايشان را مالند و در نماز براى ايشان استغفار كنند و هر خشك و ترى كه باشد براى ايشان
آمرزش خواهند حتى ماهيان دريا و هوام آن و چهارپايان و سباع صحرا و وحوش آن و بدانيد كه علم حيات دلهاست و نور چشمها و قوت بدنها اعمال از احرار
و مجالس ملوك رساند بنحويكه بان مطلع كردند بحياتيكه از ان محروم باشند و بجهة آنستكه اولوا العلم مقارن حضرت حق و ملائكه واقع شده در اين شهادة كه لا
لا اله الا هو تكرار بجهة تاكيد است مزيد اهتمام بمعرفة ادله توحيد و حكم بتوحيد بعد از اقامة حجت و ديكر تا مبني شود بر آن قوله العزيز
غالبيكه برجيع ممكنات و همه محكوم و فانى وند باطهار كمال توحيد الحكيم محكم كار در ما يحكم ميكند و بيان ميفرمايد كه از جمله امراوست توحيد نفي
عن جهة تقدم علم بقدرت او بر علم بحكمت و رفع بدل از ضمير هو يا صفت فاعل شهد و دركشاف آورده كه تكرار كلمه توحيد بجهة آن
است كه ذكرانا و لاجهة دلالت بر اختصاص و سجانه بو حدانيت و ثانيا بعد از مقارنة اثبات عدل با ثبات حدانيت بجهة دلالت بر اختصاص بايند امر كامله

لا اله الا هو ... الموصوف بالصفتين ... قوله العزيز الحكيم ... [illegible]

... [illegible] ... شهد الله أنه لا إله إلا هو ... [illegible]

... [illegible] ...



... إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ ... [illegible]

... الاسلام هو التسليم ... التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل ... [illegible]

... وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ... إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ... [illegible]



با وجود آنکه معجزه دیدند و آیات روشن شنیدند به اسلام حضرت نوح و موسی بگرفتند که از مخصوص است بعد از آنجه دیگر نه سلطان را حکم کردند و اختلاف ایشان در توحید بود چه
نصاری به تثلیث قائل شدند و یهود گفتند عزیر ابن الله و گویند مراد قوم موسی اند که بعد از او اختلاف کردند و با نصاری که اختلاف کردند در امر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
و بر گفتند که عزیر و اهل تحریف اند که اختلاف کردند و حال عیسی بعد از او بکتاب انجیل حاصل که ایشان اختلاف کردند **بَغْيًا بَيْنَهُمْ** بجهت حسد یا جور که در
میان ایشان است با میل به ریاست و بر دیگر قوم نه بجهت شبهه و خفائی که ایشان را بوده باشد در صحت اسلام پس و عبد ایشان بنا بر بغی بود **وَمَنْ يَكْفُرْ** و
هر که کافر شود **بِآيَاتِ اللَّهِ** با نشانهای خدا که قرآن است یا معجزاتیکه مختص بحضرت خاتم صلوات الله علیه و آله در تورات و انجیل که نعت آن
حضرت و علامت او در اوست **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **سَرِيعُ الْحِسَابِ** زود حساب کننده است یعنی عنقریب اهل حسد و بغی و عناد مستوجب عذاب
اخروی کرده و حساب است و جزای عمل کفر بر ایشان خواهد داد **فَإِنْ حَاجُّوكَ** پس اگر یهود و نصاری محاجه کنند بر تو و منازعه نمایند با تو در دین
حق از اهل کتاب و نصارای نجران در مقام جدال باشند بواسطه عناد **فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ** پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و
خالص ساختم همه خود را **لِلَّهِ** برای خدا و هیچ غیر او را شریک نمیگردانم چه اینست دین قویم و صراط مستقیم که حجت بر آن قائم شده و دعوت انبیاء و رسل بر
آن شده و بتعبیر وجه از نفس بجهت آنست که اشرف اعضا ظاهر است و مظهر قوی و حواس **وَمَنِ اتَّبَعَنِ** عطف است بر ضمیر متکلم یعنی تسلیم نموده اند هر که
متابع منند نفسها و وجوه خود را برای خدا یا آنکه به اخلاص تمام بخدا اینها و شریک نکرده ایم **وَقُلْ** و بگو ای محمد **لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** مر آنان را که
کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری **وَالْأُمِّيِّينَ** و بگو مشرکان عرب که نخوانده اند و نانویسنده اند یعنی کتاب ندارند **أَأَسْلَمْتُمْ** آیا
اسلام آورده اید بجهت وضوح حجت و از اسلام برای شما چنانکه من آورده ام و اتباع من نموده اند یا هنوز بر کفر خود باقی اید و نظیر اینست قوله فهل انتم منتهون و در این کلام
بر اسلوب تعبیر ایشان است به بلادت و معانده و گویند ذکر استفهام بجهت تهویل و تهکم و وعید است **فَإِنْ أَسْلَمُوا** پس اگر
اسلام آورند و از جحود اعتبار کنند **فَقَدِ اهْتَدَوْا** پس بدرستیکه راه یافتند بمقصد کلی و از دعوت ضلالت بمقصد اعلی رسیدند **وَإِنْ تَوَلَّوْا** و اگر
اعراض کردند و پشت باسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست **فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ** پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و تبلیغ کردی و اقامه حجت نمودی
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدا بیناست به بندگان یعنی داناست بکذب و نفاق ایشان پس بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد این وعده و وعید است برای مؤمن و کافر
و حدیث آنکه چون این آیه نازل شد حضرت رسالت اهل کتاب را خواند ایشان را گفتند اسلام آورده ایم و یهود را گفت تحقیق صریح منکر شدید گفتند و نصاری خدا و گفتا ولد است
از ایشان را گفت صحیح است و اقرار بر نمائید و طبیعی او شناسید گفتند معاذ الله که او بنده باشد پس بر همین دو گروه دعوی اسلام کاذب چه اسلام آنست که خدا را یکتا دانند
همه پیغمبران و نصدیق کنند و ایشان را بندگان مطیع او شناسند **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ** بدرستیکه آنانکه کافر میشوند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بقرآن و معجزات
و دلائل رسالت پیغمبر و آنچه خدا از آن نهی فرموده و احکام کتب آسمانی **وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ** و میکشند پیغمبران را **بِغَيْرِ حَقٍّ** کشتنی
بغیر حق و ناحق و کیست هر که قتل انبیا حق باشد یعنی بیان شده که بغیر حق میکشند و این صورت اقرار است که بحق میکشند انکه مستلزم این
باشد که قتل ایشان بحق باشد و این منشأ اینکه مراد بیان است که قتل ایشان بغیر حق است و ایشان نیز بحق میکشند
است که بغیر حق بوده باشد بجهت آنکه عمل پیغمبران بغیر حق است بحضرت رسالت که یهود را در عهد او بودند بجهت آنکه قتل انبیا از جهال و اشرار
و بکشتن ایشان راضی بودند و آن روز که کشتند صد و دوازده کس از زهاد و علما ایشان برخواستند امر ایشان بمعروف و نهی از منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانکه
فرماید که **وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ** و میکشند آنان را که امر میکنند بعدالت **مِنَ النَّاسِ** از مردمان یعنی
سوای پیغمبران **فَبَشِّرْهُمْ** پس بشارت ده ایشان را **بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** بعذابی دردناک و ذکر بشارت در مقام انذار بجهت تهکم است و استهزا بایشان و عتبه و توبیخ
و نهیست و اشاره است که مراد عذابی آبا و اجداد اهل کتاب که در عصر پیغمبر بودند و ایشان نیز منسوبند که اقتدا با اجداد خود نموده و بقتل
پیغمبر و اصحاب او قصد کردند و تکذیب ایشان نمودند که مر ایشان را نسبت بقتل بآباء و اجداد ایشان داده بجهت آنکه ایشان از اهل کتاب زمان حضرت رسالت و بالاکا
نسبت ایشان مرتکب قتل شده بودند باعتبار آنکه ایشان راضی بودند بافعال آبا و اجداد خود و اقتدا با ایشان میکردند و عذاب بایشان نیز بارچیده است
و گوید معنی فبشرهم آنست که بشارت ده ایشان را بعذاب که در حق اسلاف ایشان رسید از ابو عبیده از رسول روایت کرده که اشد الناس عذابا یوم القیامة
رجلی قتل نبیا و رجلی امر بمعروف و نهی عن المنکر کرد پیغمبر را بکشند یا کسی را که امر بمعروف و نهی از منکر کند بعد از آن
این آیه را تلاوت فرمود و عبدالله بن مسعود از رسول روایت کرده که بعد از آنکه امر بمعروف و نهی از منکر کنند و بکشند ایشان که مؤمن در زمان ایشان بقیه
زنده باشند و علی بن عیسی با وجود این آیه استدلال کرده بر جواز انکار منکر با خوف قتل و بحدیث از رسول پیغمبر که افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر که بقتل علیه و در این
استدلال نظر است بجهت آنکه از شرط حسن انکار منکر آنست که موجب مفسده نباشد و هرگاه موجب قتل باشد این شرط منتفی خواهد بود پس قبیح باشد و این نیز مخصوص است
بغلبه ظن بر آنکه انکار منکر مؤدی بمفسده نباشد و در منصوص تجاوز باید که واجب اهل بیت و اکرم ایشان بقتل شوند **أُولَٰئِكَ** آن گروه که منکر کشندگان بودند با آنکه
خدا و دلائل انبیا و پیغمبران میکشتند کسان امر ایشان بمعروف میکردند یا آنکه راضی بودند و موافق با ایشان **الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** آنکسانند که نابود شد و باطل شد
و نیست شد عملهای ایشان که از علم ایشان بود و نیکیهای ایشان بوده **فِي الدُّنْيَا** در دنیا بجهت آنکه کسی ستایش ایشان نمیکند بلکه بر ایشان لعنت میکنند
و مال و اموال ایشان محفوظ نیست **وَالْآخِرَةِ** و در آخرت بجهت آنکه ثوابی برای ایشان مرتب نمیشود و حبط عمل عبارت است از وقوع آن بر وجهی که برای آن مستحق ثواب
و مدح نشوند **وَمَا لَهُمْ** و نیست مر ایشان را در عقبات **مِنْ نَاصِرِينَ** یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند یا بر صالح دفا نمایند که عبدالله
عباس روایت کرده که از اهل خیبر در عهد رسول مردی و زنی زنا کردند و ایشان در میان قوم خود شریف بودند و در تورات حکم ایشان رجم بود و برخواستند و نزد رسول



[illegible] الم تر
الى الذين [illegible] اوتوا نصيبا من الكتاب [illegible] يدعون الى كتاب الله [illegible]
[illegible] ليحكم بينهم [illegible]
[illegible] ثم يتولى [illegible]
[illegible] فريق منهم [illegible] وهم معرضون [illegible]
ذلك [illegible] بانهم قالوا [illegible] لن تمسنا النار [illegible] الا
اياما معدودات [illegible]
[illegible] في دينهم [illegible] وغرهم [illegible]
ما كانوا يفترون [illegible]
[illegible] فكيف [illegible] اذا جمعناهم [illegible] ليوم [illegible] لا ريب فيه
[illegible] ووفيت
كل نفس [illegible] ما كسبت [illegible] وهم لا يظلمون [illegible]
[illegible] قل اللهم [illegible]
مالك الملك [illegible]

[illegible] با تمام منظر آمد رسول با اصحاب تکبیر گفت [illegible] یا رسول الله ما امروز عجایب بسیار دیدیم [illegible]

[illegible] گویا ابواب [illegible]

[illegible]

[illegible] کانها انیاب الکلاب [illegible]

[illegible] کلام سید انام علیه افضل الصلوة والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا [illegible] قل اللهم مالک الملک [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

اسماء اعظم [illegible] انا الله ملک الملوک ومالک الملوک قلوب الملوک ونواصیهم بیدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **تؤتی الملک** [illegible] **من تشاء** [illegible]

وتنزع الملک [illegible] **ممن تشاء** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تنزع الملک ممن تشاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وتعز** [illegible]

من تشاء [illegible] **وتذل من تشاء** [illegible]



[illegible]

... مهمن تشاء ... [illegible] ... **بِيَدِكَ الْخَيْرُ** ... [illegible]

... **إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ... [illegible]

... **تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ** ... [illegible]

... **وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ** ... [illegible]

... **وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ** ... **وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** ... [illegible]

... **وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ** ... [illegible]

... **لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ** ... [illegible]

... **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ** ... **فِي شَيْءٍ** ... [illegible]

... **إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً** ... [illegible]

فليس من الله



بجهة [illegible] و [illegible] الله و [illegible] شما را خدا [illegible] از جملهٔ [illegible] لا تسبوا دشمنان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بواسطه [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] معلوم شود که [illegible]

[illegible] الی الله المصیر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] اظهار [illegible] منکر [illegible] با کفار مکه [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة [illegible] رسول [illegible]

[illegible] اظهار [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] اهل [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الناس [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم [illegible] ولا تسبوا الذین [illegible]

[illegible] فقد سب الله [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ومن سبنی فقد سب الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مع المؤمن [illegible] امیر المؤمنین [illegible] والصف الاول [illegible]

[illegible] مع رسول الله والصف الاول [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] اهل خلاف [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

[illegible]

لعنه الله

[illegible] گفتم یا ابن رسول الله [illegible] فرمود ان شاء الله [illegible]

[illegible] ابا عبد الله [illegible] یا ابن رسول الله [illegible]

[illegible]

بیان

[illegible] **قل** [illegible] **إن تخفوا ما فی صدورکم** [illegible] **أو تبدوه** [illegible]

یعلمه الله [illegible] **ویعلم ما فی السموات** [illegible] **وما فی الأرض** [illegible] **والله** [illegible]

علی کل شیء قدیر [illegible]

[illegible] **یوم تجد** [illegible] **کل نفس** [illegible] **ما عملت من خیر** [illegible] **محضرا** [illegible]

[illegible] **تود** [illegible] **لو أن بینها** [illegible] **وبینه** [illegible] **أمدا بعیدا** [illegible]

[illegible]

وایشان

[illegible] **ویحذرکم الله** [illegible] **نفسه** [illegible] **والله رءوف** [illegible] **بالعباد** [illegible]

[illegible]

[illegible] **قل** [illegible] **إن کنتم** [illegible] **تحبون الله** [illegible] **فاتبعونی** [illegible]

[illegible] **یحببکم الله** [illegible] **ویغفر لکم ذنوبکم**

[illegible] **والله غفور** [illegible] **رحیم** [illegible]

[illegible]

ایشان



بجا آورد و تو به ایشان در بجا آوردن خود و تعبیر از بی محبتی بر طریق استعاره است یا مقابله و مروی است که چون پیغمبر این آیه تلاوت فرمود عبدالله ابن ابی منافق با اصحاب خود گفت این پیغمبر میخواهد که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا کند و ما را امر فرماید که او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را حق تعالی در جواب ایشان این آیه فرستاد که **قُلْ** بگو ای محمد **أَطِيعُوا اللَّهَ** فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و پیغمبر او را در احکام شرع **فَإِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدا و رسول ممکن است که تولوا اصل ماضی باشد بر طریق التفات از خطاب یعنی اگر برگردند از احکام خدا و رسول **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدا **لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** دوست نمیدارد کافران را یعنی از ایشان راضی نیست و بر ایشان ثنا نمیکند وضع مظهر در موضع مضمر دال است بر آنکه تولی از طاعت خدا و رسول کفر است یا بر قصد عموم و یا تنبیه باشد بر آنکه کفر سبب نا محبت خدا است و محبت او مخصوص است با اهل ایمان از رسول خدا مروی است که عمده اسباب ایمان و علامت آن الحب فی الله والبغض فی الله است یعنی محکمترین ارکان ایمان است که دوستان خدا را دوست دارید و دشمنان خدا را دشمن و نیز فرموده که در امت من شرک پنهانتر است از رفتن مورچه خورد در شب تاریک بر سنگ سیاه و کمترین آن آنست که با شخصی دوستی کند بجهت ظلم او و یا دشمنی با کسی نماید بسبب عدالت او و دین نیست مگر دوستی و دشمنی در خدا از آنرو آیه بجا آورد که قل ان کنتم تحبون الله و در این آیه دلالتست بر بطلان مذهب مجبره زیرا که هرگاه حق سبحانه دوست ندارد ایشانرا بسبب کفر ایشان از جهت کفر ایشان و بجهت این اراده ثواب ایشان نمیکند پس مرید کفر نباشد زیرا که اگر مرید کفر باشد پس نفی محبت و مراد ایشان را بجهت کفر ایشان نباشد و چون حق سبحانه در این آیه اطاعت رسل را واجب گردانید و بیان نمود که اطاعت ایشان جالب محبت خدا است در عقب آن ذکر مناقب ایشان میفرماید بجهت تحریص بر اطاعت ایشان **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ** بدرستیکه خدا برگزید آدم را که ابو البشر است بتعلیم اسماء ایشان و مسجودیت ملائکه و ابوة انبیا و اصفیا و اولیا **وَنُوحًا** و نوح را بطول عمر و تحمل اذیت از امت و ترتیب سفینه و نجاة و نسخ شرع متقدم **وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان بنبوة و امامة و بناء خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد یعقوب و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی ... چنانکه مذکور خواهد شد **وَآلَ عِمْرَانَ** و آل عمران را که موسی و هرون ... و ... ایشان پسران عمران ... یا عیسی و مادر او ... که دختر عمران است ... [illegible] ... ابن ... [illegible] ... و گویند مراد بآل ابرهیم و آل عمران نفس ابرهیم و عمران است ... [illegible] ... و اولاد ایشانرا برگزیدیم و تفضیل دادیم **عَلَى الْعَالَمِينَ** بر عالمیان ایشان ... [illegible] ... و قوله **ذُرِّيَّةً** حال است از مفعول اصطفا یعنی حق تعالی ایشانرا برگزید در حالتیکه فرزندان **بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** بعض ایشان از بعضی اند ... و آیا بالست ... ایشان از بعضی ... **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدا شنوا است باقوال ... و ... **عَلِيمٌ** ... [illegible] ... از امام محمد باقر و جعفر صادق مروی است که ... چون حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم رسول خطبه بجا آورد و فرمود ایها الناس ان الله امرکم ان تطیعوه فی ... و ولی الامر بعدی ... علی بن ابی طالب من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن اطاعنی فقد اطاع الله ومن فارق علیا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله ... یعنی ... امر کرده شما را که فرمان او ... [illegible] ... علی بن ابی طالب است ... هر که فرمان علی برد فرمان من برده و هر که اطاعت من کرده فرمان برداری خدا کرده و هر که از علی مفارقت کند ... از من ... الا ... و ... اولاد ... شما ... باشید ... آل ابرهیم ... فرزندان ابرهیم برگزیده ... بعضیها من بعض ... امیرالمؤمنین ... پیغمبر ... و ... الرسول ... والله سمیع علیم ... اطاعت ... خدا ... ذریة ... ایشانرا برگزید ... آل ابرهیم و آل عمران ... آل محمد ... اهل البیت ... عمران ... علی بن ابی طالب است ... آل ابرهیم محمد ... چنانکه ... سلسله نسب ... باخصرت ... [illegible]



عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادّ بن الیسع بن الهمیسع بن اشب بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابرهیم و بعد از آن فرمود که و ما افترق الناس
فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من بین ابوی من نکاح و لم اخرج من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی و امی پس فرمود که ...
حسبا ... ایشان ... ابتدا از پدر و مادر خود حاصل شدم بنکاح نه از زنا و همچنین از آدم تا آنکه منتهی شد امر بپدر و مادر خود بنکاح
نه بسفاح بعد از آن گفت که ... حق تعالی از فرزندان ابرهیم اسمعیل را برگزید و از اولاد اسمعیل کنانه را و از بنی کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم را و از
هاشم ... و آل ابرهیم که محمد ... آل عمران که علی بن ابی طالب ... برگزید و اولاد امجاد ایشان را برهمه اهل عالم ...
فرمود ... آدم ... خلافت ... انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه را بسجود او امر فرمود ... و مطیع انقیاد ...
... علی بن ابی طالب ... اهل نفاق ... اسلام میکردند از مؤمن مخلص ... عبد الله عباس ...
... حضرت رسالت ... خاص و عوام ... فقال ...
... معاشر الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة ابو ذر الغفاری ...
... سمعته یقول ... ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ...
... آدم و نوح ...
آل ابرهیم و آل عمران ...
... آل ابرهیم ... اسمعیل ... محمد ... علی بن ابی طالب
است ... خدا و رسول ...
... اهلبیت ...
... علی بن محمد و الزکی ...
محمد بن علی و الهادی ... الرضا علی بن موسی و الرضا من الکاظم موسی بن جعفر ... الصادق جعفر بن محمد و الصادق من الباقر محمد بن علی و الباقر من ...
زین العابدین و السجاد من الشهید المظلوم الحسین بن علی ... الشهید المظلوم ... علی السید
المحموم المسموم علی الحق المکتوم ... و الحسین بن علی من ابناء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ... آل عمران ...
... بقوله **اذ قالت امرأة عمران** ...
... عمران ...
... **رب انی نذرت لک** ... **ما فی بطنی** ... **محررا** ...
...
...
...
...
... **فتقبل منی** ... **انک انت السمیع**
العلیم ...
...
... الولد ...
...
... **فلما وضعتها** ...
... **قالت رب انی وضعتها** ...
انثی ...
... **والله اعلم**
بما وضعت ...
... **و لیس الذکر**
کالانثی ...
و انی سمیتها مریم ... **و انی اعیذها بک**
... **و ذریتها من الشیطان الرجیم** ...

[illegible] … فتقبلها ربها … بقبول حسن … [illegible]

… وأنبتها نباتا حسنا … [illegible]

… كلما دخل عليها … [illegible]

… زكريا المحراب … وجد عندها رزقا … [illegible]

… قال يا مريم أنى لك هذا … قالت هو من عند الله … [illegible]

… إن الله يرزق من يشاء … بغير حساب … [illegible]

[illegible]



نزد هود ... بدیشان ای اهلبیت ... این کوشش ... [illegible]

مرکز نا ... شاهزاده بود دست راد زکریا کان ... زن ... داشت ... [illegible]

بمعنی واقع ... ناملة ... طعام انقطاع ... شیطان ... واقع شده ... [illegible]

خشکا ... در غیر ... باران ... بستان میوه ... زمستان ... [illegible] فرزندی ... [illegible]

که صاحب ولایت باشد ... گذشته ... [illegible]

خلاف عادت ... بستان ... هُنَالِكَ در آن مکان که ولایت ... [illegible]

بدید دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ بخواند زکریا پروردگار خود را ... [illegible]

... قَالَ رَبِّ گفت

ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً از نزد خود فرزندی پاک ... [illegible]

... إِنَّكَ بدرستیکه تو ... سَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده دعائی ... [illegible]

عجب ... اجابة ... زکریا ... [illegible]

قربان بود ... [illegible] ... منتظر بودند ... [illegible]

... فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان یعنی جبرئیل ... [illegible]

الملائکه ... جبرئیل ... [illegible]

... وَهُوَ قَائِمٌ ... يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ ... [illegible]

... جبرئیل ... أَنَّ اللَّهَ

... يُبَشِّرُكَ مژده میدهد ترا بِيَحْيَىٰ ... [illegible]

... [illegible]

مُصَدِّقًا ... بِكَلِمَةٍ ... مِنَ

اللَّهِ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] وَسَيِّدًا

... [illegible]

... [illegible]

... اهل البیت ... [illegible]

... [illegible]

ای بنی هاشم ... [illegible]

... [illegible]

... وَحَصُورًا ... [illegible]

... [illegible]

... امام زین العابدین ... امیر المؤمنین صلوات الله

علیه ... [illegible]

که الحصور هو الذی لا یأتی النساء ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ... [illegible]

... زکریا ... [illegible]

فرزندی بشارة دادند قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری ... [illegible]

استعظام ... استفهام ... غلام ... وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ ... [illegible]

... وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ... [illegible]

کفته ... [illegible]

از اولاد و در خبر آمده که او نود و نه ساله بود و بروایتی صد و بیست ساله و زن او نود و هشت ساله و حاصل آنکه غرض زکریا از این استفهام
آن بود که معلوم کند که حق تعالی او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری فرزند ارزانی خواهد داشت **قال** گفت خدا یا جبرئیل بفرمان
خدا تعالی **کذلک** همچنین بر همین حال که هستید از پیری **الله یفعل ما یشاء** خدا میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن
کذلک منصوب المحل است که مفعول به یشاء است و تقدیر اینست که یفعل ما یشاء من العجائب مثل ذلک الفعل و آن فعل خلاف عادة انشاء ولد
از شیخ فانی و عجوز عاقر است یا آنکه کذلک الله مبتدا و خبر است ای الله علی مثل هذه الصفة خدا بر مثل این صفت است و بنابرین یفعل ما یشاء از برای
بیان است یا آنکه کذلک خبر مبتدا محذوف است ای الامر کذلک والله یفعل ما یشاء بیان آن القصة چون زکریا باین ندا اسرار [illegible] گشت **قال**
گفت که **رب اجعل لی** ای پروردگار من ظاهر گردان برای من **آیة** نشانه که معلوم [illegible] از حمل بشارت بولد خبردار گردم تا موجب بشاشت و
خوشحالی و شکرگذاری من شود و من هیچ مشقت انتظار نکشم **قال** گفت جبرئیل که خدا میگوید **آیتک** نشانه تو برین امر **الا تکلم الناس**
اینست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت آلة کلام **ثلاثة ایام** سه روز **الا رمزا** مگر اشاره کردن بسر یا
با دست یا [illegible] که اعلام مردمان کنی این استثنا منقطع است و گویند متصل است مراد بکلام هرچه دلالت کند بر ضمیر [illegible]
و فعل و حبس لسان زکریا از مکالمه بجهة آنست که [illegible] متوجه ذکر خدا و شکر او [illegible] ادای حق نعمت [illegible] قال آیتک ان تحبس لسانک
الا عن الشکر و قوله **واذکر ربک** مؤکد این قول است که مبین غرض از حبس لسان یعنی یاد کن پروردگار خود را **کثیرا** یاد کردن بسیار
یاد [illegible] و تقیید امر بکثرة دلالت میکند بر آنکه تکرار [illegible] یاد [illegible] کافی نیست بلکه مراد آنست که در مدت حبس لسان پیوسته ذکر خدا کنی و
وسبح و تسبیح گوی او را **بالعشی** در طرف آخر روز که از زوال شمس تا غروب باشد و گویند که از عصر تا غروب یا از غروب تا نیمه شب [illegible]
والابکار و در بامداد یعنی از طلوع فجر تا وقت چاشت [illegible] و بعضی مراد نماز صبح و شام است [illegible] که مراد [illegible] تکلم [illegible] که ذکر
شرح [illegible] زکریا در سورة مریم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چون ذکر زن عمران نمود و بیان فضل دختر او کرد علی الاجمال
این ذکر تفصیل آن اجمال میکند بقوله **واذ قالت الملائکة** یاد کن آن زمان را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه که مشافهه با او گفتند که **یا مریم** ای مریم
خدا **ان الله اصطفیک** بدرستیکه خدا برگزید ترا برای خدمت مسجد خود با صغر سن [illegible] **وطهرک** و پاکیزه ساخت
ترا از لوث شرک [illegible] **واصطفیک** و برگزید ترا [illegible] برای تاکید
یعنی [illegible] برگزید ترا **علی نساء العالمین** بر زنان روزگار تو بآنکه ترا بی شوهر فرزندی دهد [illegible] جبرئیل مخصوص گردانید [illegible]
که هر که [illegible] کرامت [illegible] این نوع کرامت از مریم معجزه زکریا بوده یا بجهة ارهاص نبوة عیسی [illegible] اجماع بر آنست که
منصب نبوة هیچ زن را نداده لقوله وما ارسلنا [illegible] الا رجالا [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ان الله اصطفیک [illegible] واصطفاء اول قبول کردن [illegible] مریم را از مادر [illegible] برای خدمت مسجد قبول نکرده بود [illegible]
کرد [illegible] مریم را از برای عبادت [illegible] احتیاج [illegible] و اصطفاء دوم [illegible]
داد [illegible] ملائکه با او و تخصیص او بکرامات سنیه و ایجاد ولد او بی پدر [illegible]
زنان عالمیان کرد [illegible] منقولست که معنی آنست که اصطفاک اولا بذریة الانبیاء و طهرک من السفاح و اصطفیک لولادة عیسی من غیر فحل
و بدانکه باتفاق علمای امامیه مراد از اصطفاء مریم بر عالمیان برگزیدن او بود بر زنان [illegible] سیدة زنان عالمیان علی الاطلاق فاطمه زهرا
[illegible] بضعه [illegible] خاتم الرسل است [illegible] فاطمة بضعة منی [illegible] از ابن عباس روایت کرده [illegible]
در [illegible] طویل که در شان امیر المؤمنین [illegible] انا ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین [illegible] سیدة زنان عالمیان است از اولین
و آخرین و پاره تن منست و نور چشم منست و میوه دل منست و روح منست [illegible] حوراء انسیه است هرگاه که او در محراب خود با
[illegible] خدای خود از برای عبادت [illegible] فرشتگان [illegible] روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنی دهند [illegible] فرشتگان خطاب کند
[illegible] فاطمه [illegible] سیدة زنان [illegible] محراب طاعت من [illegible]
[illegible] اصطفیک [illegible] مریم [illegible]
بتول بود فاطمه [illegible] بتول [illegible]
[illegible] اعلام نعمة اصطفا و تطهیر [illegible] **یا مریم اقنتی** ای مریم فرمانبرداری کن **لربک**
برای آفریننده و پرورنده خود **واسجدی** و سجده کن او را **وارکعی مع الراکعین** و رکوع کن با رکوع کنندگان [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] سجود [illegible] رکوع [illegible]
[illegible] راکعین [illegible] مصلی [illegible]
[illegible] اللیل ساجدا و قائما [illegible] سجود و رکوع [illegible]
[illegible] **ذلک** [illegible]
[illegible] **من انباء الغیب** [illegible] **نوحیه الیک** [illegible]



میرزا بان جبرئیل علیه السلام وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزد علما احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ آنگاه که می‌انداختند

از برای قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای خود را [illegible] تا پیدا شود که أَيُّهُمْ کدام یک از ایشان يَكْفُلُ مَرْيَمَ [illegible]

[illegible] وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ [illegible] إِذْ يَخْتَصِمُونَ [illegible]

[illegible]

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ [illegible] اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ [illegible]

[illegible] وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ [illegible]

[illegible] وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا [illegible] وَمِنَ الصَّالِحِينَ [illegible]

او کرد در بچه الزنا و با پیغمبری داد و بحی الهی تکلم نمود با مردمان و این قول نزد بنا بر آنست که ظهور معجزه از وی پیش بلوغ و بنا بر آنست

ان هاص نبوة بود و این هم روحی پیش تر از آن خارج است خبر میشوند بود که این معجزه بر هرا باشد تا دلالت کند بر طهارة و براءة ساحت او و بر تکلم عیسی در بچه البراءة

ساحت مریم بوده باشد و در یکولد نبوة و حکیم مجاهد گفته که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم مادر

تسبیح گفتی ابن عباس روایت کرده که رسول الله در وقتیکه خدیجه بفاطمه حامله شد شبی نزد ملک او بود یافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که با که

من سخن میگوئی گفت یا رسول الله با آنچه در شکم دارم رسول فرمود بشارة باد ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند دختر باشد و

مادر امامان و از نسل او ائمه دین پیدا شوند که خلفاء باشند بعد از انقضاء وحی چون این کلام استماع فرمود **قَالَتْ** گفت مریم در روی تعجب و استبعاد

عادت یا بر وجه استفهام از آنکه وجود فرزند بر چه باشد با غیران **رَبِّ** ای پروردگار من **أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ** چگونه باشد مرا فرزند

وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ بشری و چون فرزند از زن بی شوهر خارج عادت گفت جبرئیل در جواب او **كَذَٰلِكِ**

بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری **اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** خدا میافریند آنچه میخواهد **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا** چون حکم کند بخلق کاری **فَإِنَّمَا**

يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید آنچیز را که معلوم اوست **كُنْ** بباش و از عدم بوجود آی **فَيَكُونُ** پس باشد و بوجود آید بر اشارة است بآنکه حق

سبحانه چنانکه قادر است که خلق اشیا کند بتسبیب اسباب و مواد بر سبیل تدریج قادر است بر آنکه بکند خلق آنرا دفعة بی توسط سبب و تدریج و معنی کن

در معنی کن دو قول است یکی آنکه اخبار است از سرعت تکون اشیاء یعنی برای امر تعلق مشیت بایجاد و تکوین چیزی حصول آن بی مهلت و تأخیر

است که در وهم عباد هیچ لفظی در تعبیر آن از آن اسرع نباشد دوم آنکه این کلمه نشانیست که خدا از روی مصلحت و حکمت علامتی کرده از برای ملائکه

دلالت بر اراده احداث شیء و ایجاد آن تا علم پیدا کنند بآنکه خدای سبحانه ایجاد شیء خواهد کرد و بنا بر این استعمال لفظ ایجاد در ما بیان امر بچهت دلالت بر آنکه فعل

بر اراده فعل معلوم شده بهیچ کلفتی ندارد امر بتسخیر شده وقوله **وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ** کلام مستأنف است تا مطلع از اخبار خدا در ذکر بطیب قلب مریم است

ا را شاره از آن خوف او وقوم که مبادا تهمتی کنند یا آنکه عطف است بر یبشرک یا وجیها یا یخلق و بر قول اول معنی چنانست که تعلیم خواهد کرد

او را کتابی که از نزد پروردگار اوست یا جنس کتابهای آسمانی **وَالْحِكْمَةَ** و علم حلال و حرام که حکمت شریعت باشد **وَ**

التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تعلیم دهد او را تورات و انجیل بتخصیص این دو کتاب از کتب بجهت فضیلت منهوانید که مراد بکتاب کتابت باشد یعنی علم

یا وتعلیم دهد وقوله **وَرَسُولًا** منصوب است بمضمر از اراده قول و تعلیم است و تقدیر ویجعله رسولا یعنی گرداند فرستاده شده

إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب تخصیص بنی اسرائیل بجهت خصوص بعثت اوست بایشان یا بمبالغه در دعوت ایشان و بر غیر بنی اسرائیل

مبعوث شده و یا منصوبست بعطف بر احوال متقدمه که متضمن معنی نطق است بدل کلامی یعنی در خطاب که گویم باشد و فرستاده در حال آنکه گوید

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بآنکه من بتحقیق آورده ام بشما **بِآيَةٍ** علامتی و نشانه **مِنْ رَبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما دلالت کند بر رسالت من مراد بآیت جنس

است زیراکه پنج علامت ذکر میکند اول **أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ** منصوبست بدل از آیة یا انی قد جئتکم یا مجرور بدل یا مرفوع باشد یعنی آن نشانه

که من تصویر میکنم برای شما و میسازم اندازه که مانند است برای شما و امر فوق الحال است بر تقدیر مبتدا یعنی آن

که میسازم برای شما **مِنَ الطِّينِ** از گل **كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** مانند شکل مرغ **فَأَنْفُخُ فِيهِ** پس میدمم نفس خود در آن صورت که بشکل مرغ از گل ساخته ام **فَيَكُونُ**

پس میگردد آن گل مصور **طَيْرًا** مرغی زنده پرواز کننده **بِإِذْنِ اللَّهِ** بامر خدا یا بمشیت او و گویند بشکل خفاش از گل میساخت و در آن نفس میدمید

بقدرة الهی طیران آغاز میکرد و میان آسمان و زمین پرواز مینمود و تخصیص خفاش آن بود که خلقت او در میان مرغان تمامتر است چه او را پستان و دندان است

و حیض و امثال آن میشود و چون از نظر غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و ذکر با ذن خدا بجهت تنبیه است بآنکه

احیا او از خدا است و از روی نفس مسیح بجا نیست که در معنی ما سبق است دلالت بر تمام علم میکند و **وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ** و به میکردانم آنرا که مادرزاد

کور متولد شده باشد و از علمای لغت از آنجمله ابنکه گفته است آنکه بشب نبیند **وَالْأَبْرَصَ** و پیس را که علت برص داشته باشد از آن مرض او بر داشته اند که حق

تعالی معجزه هر پیغمبری ادات جنس آن چیزی میدهد که در روزگار او بآن عمل میکردند و در عهد عیسی اطبا و حکما بسیار بودند و امراض مزمنه را معالجه میکردند

حق تعالی معجزه عیسی را از جنس آن کرد تا به معجزه اطبا از آنچه کار ایشان علاج نبود ندیده علاج آنرا از عیسی مشاهده کرده مدیدی استعمال دوا

و اغذیه و لوازمات مداوا و بسیار وقت آن بسیار بود که پنجاه هزار مریض بحوالی عیسی جمع شدند و آنها که میتوانستند بنزد عیسی

آمده و آنکه نمیتوانست عیسی بخانه ایشان میرفت و دعا او مریض بود دعا بشرط ایمان او و دست کشیدن بیمار شفا یافت

وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ و زنده میکنم مردگان را **بِإِذْنِ اللَّهِ** بفرمان خدا تکرار باذن الله برای دفع توهم

الوهیت است زیراکه وقوع احیا از مخلوق منسوب است و در اخبار آمده که عیسی چهار کس را زنده کرد یکی عاذر دوست او بود و در بعضی از

بنا بر دانستن خواهر که بتوسط عیسی زنده شد بخواهر پیامد و گفت یا روح الله عاذر که دوست تو بود و بیمار بود در گذشت و از آن

موضع بعد سه روز مسافت بود عیسی سه روز راه بود عیسی با اصحاب خود رفت چون بآنجا رسید سه روز بود که متوفی شده بود

عیسی بسر قبر او آمد و دعا کرد گفت اللهم رب السموات السبع والارضین السبع انک ارسلتنی الی بنی اسرائیل ادعوهم الی دینک

لن احیی الموتی باذنک فاحی عاذر یعنی بخدا و بعصمت آسمان و هفت زمین تو مرا بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را بدین تو دعوت کنم و خبر دهم ایشان را

که تو مرا مأمور کرده که زنده کنم مرده را فاحی عاذر در حال بقدرت ذو الجلال از قبر بیرون آمد و دعا و گریه خواست و مدتی زیست تا فرزندان او متولد شدند

عیسی بشمار اند و مکلّم طو کاو با مد ازان فرزندان سبا پیدا شدند و دیگر پسر پیری که فوت شده بود مادرش از پس او چنان می‌گریست و جزع و فزع میکرد عیسی
چون حال او را دید بر او ترحم کرد و بر قبر او آمد و دعا کرد و از خدا درخواست تا او را زنده کند پس زنده شد و از قبر بیرون آمد و از جنازه برخاست
و دیگر دختری بود که او را ابنة العازر گفتند چون فوت شد قوم او نزد عیسی آمدند و گفتند بشفاعت او زنده شود پس درخواستند تا او را زنده ساخت و چهارم سام بن نوح بود
که قریب چهار هزار سال از فوت او گذشته بود او را زنده گردانید و سبب این آنچنان بود که قوم عیسی گفتند که اگر از برای ما مرده قدیم را زنده کنی ما بر تو
ایمان آوریم چهار هزار سال است که عیسی بر تمام خدا را بر زمان داند و گفتند ما را
تو معرفت شوی پس بر قبر سام رفت و دعا کرد و او را زنده کرد و گفت قم باذن الله سام بن نوح از قبر برخواست و سر او سفید شده بود و میگفت آقامت القیامة آیا قیامت برخواسته عیسی گفت نه و لکن من ترا بخدای خود خواستم
تا ترا زنده کرد پس او را گفت که تو در جوانی فوت شدی پس چرا موی سفید گشته گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخواسته از هول آن
موی سر من سفید شد و گفت که مُتّ باذن الله و بیرون آمد و بزبان خدا بیرون کرد که عیسی خدا را ابنا چگونه قوم خواندند حضیانه اجابه
دعای او کردی **وَاُنَبِّئُكُمْ** و خبر میدهم شما را **بِمَا تَاْكُلُوْنَ** بانچه میخورید **وَمَا تَدَّخِرُوْنَ** و بانچه ذخیره میکنید **فِیْ بُیُوْتِكُمْ**
در خانهای خویش بعلم غیب یا دارم که شما در آن شک نداشتید باشید چه قومی بودند که چون قوم عیسی با او دعوت منقعه کردند و مشاهده کردند او را
حمل بر سحر نمودند عیسی گفت هذا بعد از آن همه معجزه خاصه را با ایشان نمود که قوم سحر آن نبود و بضرب ستند که در مکتب با کودکان گفتی که پدر و مادرهای شما
فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه آمدند و کیفیتها را گفتند و خوان ها را که مشتقل آورده اند که چه طعام بانکه بکرم افقه
کرده که هر یکی طعامی که خالف طعام اینهای دیگر بود بخانه بردند و مقداری معین از آن بخوردند و مقداری معلوم در مواضع منفرد بنهادند بس نزد
عیسی آمدند و گفتند خبر ده ما را که چه خورده ایم و چه قدر ذخیره کرده ایم جبرئیل بیامد و او را خبر داد و او یک یک را از آن خبر داد **اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ** بدرستی
که در بیان این معجز **لَاٰیَةً لَّكُمْ** هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق دعوی من **اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ** اگر هستید شما گروندگان و
مستعد الایمان چه غیر اهل ایمان بمعجزات منتفع نمیشوند یا اگر هستید تصدیق کنندگان حق منعادان و جاحدان در آیه دلالت است بر آنکه عیسی نبی
اسرائیل مبعوث شده دانی اخلق لکم دلالت است بر آنکه مبدء مصنوع و فاعل امور است بخلاف آنچه کمیکویند فاعل و مصنوع همه افعال خود ذات خداست و قوله و
مُصَدِّقًا عطف است بر رسولا بر اند و وجهی که مذکور شد یا منصوب است با ضمار فعل که قد جئتکم دلالت بر آن میکند ای و جئتکم مصدقا یعنی آمده ام
در حالتیکه باور دارنده ام **لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ** مر آنچه را که پیش از من بوده **مِنَ التَّوْرٰىةِ** از توریه که کتاب موسی است و من تغیر کننده شریعت او نیستم
وَلِاُحِلَّ لَكُمْ مفعول است با ضمار فعل مذکور یعنی که جئتکم است یا مرفوع بر قد جئتکم باید یعنی آمده ام بشما یا آورده ام بشما این معجزه را تا حلال کنم برای شما
و یا معطوف است بر مصدقا کقولک جئتک معتذرا و لاطیب قلبک یعنی آمده ام تا تصدیق کننده تورات باشم و تا حلال سازم برای شما **بَعْضَ الَّذِیْ**
برخی از آنچه در شریعت موسی **حُرِّمَ عَلَیْكُمْ** حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم و شروب بقر و غنم و تعزو لحم ابل و بعضی ماهیان که صید آن
باشد و بعضی از هیئات و نغیظ شبه بر آن است بر آنکه شرع عیسی ناسخ شریعت موسی بوده و بتصدیق او بنوده محل احلال بعضی از احکام تحریمهای نبست
تخصیص نامخته بعضی از آیات و فرائض در بعضی دیگر آنکه موجب نقض و تکاذب نیست چه نسخ در حقیقت بیان انتهای حکم است و تخصیص بیان بعضی در زمان و
وَجِئْتُكُمْ بِاٰیَةٍ و آورده ام بشما علامتی **مِّنْ رَّبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما بر آن معجزات و دلالت است بر اراده است بر لفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در
دلالت بر نبوت او بمنزله یک آیه اند و تکرار آن بجهت بنای الفعل و تاکید است یعنی آیتها آورده ام بشما از پروردگار شما پس **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس
بترسید از خدا در مخالفت من **وَاَطِیْعُوْنِ** و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق و گویند مراد با و عده اینست **اِنَّ اللّٰهَ رَبِّیْ** بدرستی
که خدا که پروردگار منست **وَرَبُّكُمْ** و پروردگار شما **فَاعْبُدُوْهُ** پس بپرستید او را **هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ** این است راه راست
و راستی که مراد بیان قول اخیر یعنی اقرار بالوهیت الله و بر صدق نبوت و از جمله است که ان دعوت حق است که مجمع علیه جمیع رسل است فی الجمله
باشد مثل نبوت و ساحری با معجزات است که جئتکم بایة علی ان الله ربی و ربکم پس ما برآنکه مراد با این قول باشد که فاتقوا الله و اطیعون جمله معترضه است
بود و دعوت او لیکن برای تمهید حجت است و قول تانی برای تقریب حجت بجهت وجه که ما فاتقوا الله محکمه ما بران عرض ساختند فکان المراد الملحیکم بالمعجزات الباهرة
و الآیات الباهرة فاتقوا الله فی المخالفة و اطیعونی فیما ادعوکم الیه و بعد از آن شروع در دعوت نموده و اشاره با آنکه ده بقول جمیل و کفت ان الله ربی و ربکم تا
اشاره با شد با ستکمال قوه علمیه و ملازمة طاعت که آن ایمان است با و امر و انتهاء از مناهی و بعد از آن تقریر کرده باینکه جمع نمیشود الامرین طریقی
که مشهود است با ستقامه و نظیر اینست قوله تعالی قل امنت بالله ثم استقم و در بعضی گفته که این قول حجت است بر نصاری در آنکه معتقد المسیح بن الله و ان الله
ثالث ثلثه لانه اتی الیه فاعبدکم الکم ربی فیعبد فاصبر و وحده هذا یعنی عبادته وحده دین مستقیم پس اینست از آنکه هر دو از ایشان بعد از مشاهده این
ظاهر و بیچ بعضی بر نبوت او عناد و بخود دو دیند و تصدیق او نکردند بلکه ضد عنادی کردند و صفه آن در این القرات ما لا انطاق من جنس المرسلین باشد و در
شاخت از ایشان بکریحت و با مادر بدیهی رسید که در آن نواحی بود ملتجی شده پیر از در صالح کرد زنی صالحه داشت فرود آمد در زمین و بعد از آن در شکرا او مدتی
زن خود چیزی بکفت بنی برنیان و امر رهکذر کشید مرد کفت این شوهر تو سر او لنکی است با نوچه کفت که محو زنش که گفت بایشی و مضیفی نازل شده کو مع
این مشعله رست و ربط او حیا به منتصر و کفتند او ان بنو خانه بداد و دیگر در بنا بیما القه و فارغ کرد و بعد از آن کفت شاه من رفع ان نوام کرد بیر
مر مستجاب الدعوه است خدا برا دعا کنند تا او را کفایت کنند زن کفت شاه که باد شاه و لا به ها هر چند مدت با لشکر خود بار دیده اید و مونه خود در
لشکر باز خود با بر کسی امکند که نحمات لشکر فرو نیاید و اگر و به از هم خدمتکاری هه همان داری انداک قسمت کی بینه صاحب نه و استیصال کند و اکر



کسی را فرستاد که من با تمامی لشکر بخانهٔ تو میهمانم بهم‌رسانیدن اسباب مشغول باش و نام آن مرد ... از عهدهٔ مؤنهٔ و ضیافت او بیرون نتوانیم آمد البته
مارا بعرض هلاک خواهد انداخت غریبم نزد عیسی آمد و کیفیت احوال را با او اعلام کرد گفت غم مخور دعا کنم اما فتنه و شری پیدا شود و اشوب بسیار مردمان از فضا
منهم در این باب الحاح تمام نمود و گفت ابهم ... دانستم این مطلب بسیار هست حقوق تو متکاری ایشان مقتضی است که دعا بلیتی از دیشان عیسی با لضرورة
قبول کرد و بعد از آن صاحب خانه گفت که چند ... دیگها و خمها و سایر ظروف را پر آب کن تا خدا ... انواع اطعمه کرداند
بعضی را بشراب منقلب سازد و این بنا بر قولی است که میگویند خمر اول حلال بوده پس عیسی دعا کرد و حق تعالی اجابت فرمود و مهمانان از طعام و
شراب کردانید چون پادشاه با لشکر بیامد به قدر آن امر ملاحظه کرد و ... طعامها و شرابها را مشاهده کرد و تعجب کرد که مثل آن خوش ... دید پرسید
بود مرد را گفت این را از کجا آوردی جواب داد که اهل ... گفت روغن میکوفی و چندانکه ... گفت
سبب ... پادشاه را ... مرده ... اشتی و میخواست که
او را ... طعام ... که ... طلب و گفت
فرزندم ... گفت من دعا کنم اما از این فتنه ... پادشاه گفت من از این باک ندارم و دعا کن عیسی فرمود که بشرط
آن دعا کنم ... پادشاه گفت چنین باشد پس عیسی دعا کرد
حق تعالی ... پادشاه ... پادشاه خروج کردند و گفتند
ما منتظر این بودیم که ... نو مسکین ... عظیم داده
شهر ... عیسی گفت ... گفتند ... ایشان جامعی صیادیم
و صید ماهی ... عیسی گفت ... خدا و ثواب ... ماهی ... عیسی گفت
من پیغمبر خدایم ... گفتند ... گفت من پیغمبر خدایم ... اینجا ساکت
ماهی ... ایشان ... کردند و ایشان ... حواریان ... که **فَلَمَّا أَحَسَّ**
عِيسَىٰ ... **مِنْهُمُ الْكُفْرَ** ... یهود ... کفر ... ایشان ... تحقیق ... حق
... اجتماع ... ایشان ... شام ... مصر ... بر لب دریا صباغان ... نقال
گفت عیسی **مَنْ أَنصَارِي** ... **إِلَى اللَّهِ** ... یاران من باشید ...
... انصار ... **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ** گفتند حواریان ... **نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ** یاران خدائیم ...
او را ... جامهای سفید پوشیده بودند ... ایشان ... مریم عیسی را ... کرد
سپرد که ... صباغان بود تا صنعت صباغی ... عیسی ... جامهای ... که
... استاد ... گفت تمام جامها ... در یک ...
استاد گفت ... فرموده بودم ... بر کشید و ... مردمان جمع شدند عیسی
گفت ای استاد چرا ... جامها ... رنگ ... استاد ... گفت فلان جامه سرخ میباید و فلان
دیگر زرد و فلان ... سبز ... عیسی هر کدام را که ... بود ... استاد ... و اهل بازار که ... دیدند
... عیسی ... ایشان ... دکان ... خلفا ... عیسی
کردند و همیشه با او میبودند و ... عجایب ... مشاهده میکردند و موجب ... ایمان ایشان ... بودند و ... جامها را
سفید میکردند ... حواریان ... ایشان ملوک بودند ... لباس سفید میپوشیدند عیسی طلب معجزه کرد ... ایشان ...
کرده مطیع و منقاد او شدند ... پادشاه ... عیسی ... ایشان ... پادشاه ...
... عیسی ... رسول خدا ... پادشاه را دعوت
کرد ... پادشاه ... همه ملازمت ... حواریان ...
حواری ... **الحواريين** ... **الحواريين** اصحاب عیسی ... سمت که
خلوص نیت و ... ایشان ... عیسی بودند ... کنند ... بروح الله
... عیسی ... ایشان ... عیسی ... ایشان
... گفتند ... طعام ... تشنه ... میشویم ...
میشویم و عجایب ... مشاهده ... ایشان ... خود ... کردند و جامهای مردم را ...
... گفتند که ... حواریان در جواب عیسی گفتند **آمَنَّا بِاللَّهِ** ... **وَاشْهَدْ** ...
ای عیسی **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** ... احکام ... عیسی ... ایشان ...

در هنا ابن عباس گفته که اشهد لنا لیشهد یعنی بشهید محمد لامته یعنی گواه ما باش تا گواهی دهی ... [illegible]

ربنا معول قول ... [illegible] ... **آمنا** ایمان آورده‌ایم **بما انزلت** بآنچه فرستادی یعنی

انجیل **واتبعنا الرسول** ... [illegible] ... **فاکتبنا** پس بنویس ما را ... **مع الشاهدین**

یا آنها که گواهانند ... [illegible]

[illegible]

ومکروا ... [illegible]

[illegible]

ومکر الله ... [illegible]

[illegible]

... **والله خیر الماکرین** ... [illegible]

[illegible]

... **اذ قال الله** ... [illegible]

... **یا عیسی انی متوفیک** ... [illegible]

... **ورافعک الی** ... [illegible]

[illegible]



بیشا پیش از روز قیامت و نیز در حدیث صحیح وارد شده که کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم وامامکم منکم یعنی چگونه باشید شما وقتیکه فرود آید پسر مریم از آسمان
و امام شما از شما باشد نه از امت پیغمبر دیگر و ابن شیبه و بخاری و غیر ایشان در صحیح خود نقل کرده و احادیث بسیار در این باب روایت شده
مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که پیغمبر فرمود که لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة فینزل عیسی بن مریم
فیقول امیرهم صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامة یعنی همیشه گروهی از امت من مقاتله کنند برای حق و غلبه کنند بر
مخالفین تا روز قیامت پس عیسی از آسمان نازل شود و امیر ایشان یعنی مهدی صلوات الله علیه او را گوید نماز کن برما یعنی امامت کن برما او
نماز نکند و گوید که بعضی از شما بر بعضی امیر و خلفا باشید و این کرامتی است که حق سبحانه این امت مرحومه را نوازش فرموده پس مهدی امامت کند و عیسی
باو اقتدا کند و حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب بیان در باب نزول عیسی حدیثی نقل کرده و گفته من ذلک ما قالت
شریک بنت ابی العکر یا رسول الله فاین العرب یومئذ قال هم قلیل وجلهم ببیت المقدس و امامهم قد تقدم یصلی بهم الصبح اذ نزل عیسی بن مریم
فرجع ذلک الامام ینکص یمشی علی القهقری لیتقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول تقدم یعنی از جمله احادیث
نزول عیسی است که ام شریک از رسول خدا پرسید که در آن روز عرب کجا باشند فرمود اندک باشند و معظم ایشان در بیت المقدس
باشند امام ایشان پیش ایستاده باشد و نماز صبح با ایشان گذارد که ناگاه عیسی از آسمان نازل شود و امام بطریق قهقری باز پس آید تا عیسی
پیش ایستاده امامت کند و مردمان نماز را باو اقتدا کنند عیسی دست خود را بر میان دو کتف آن امام نهد و گوید تو پیش ایست و
امامت کن حسین بن الفضل گفته که آیه که در قرآن دلالت کند بر نزول عیسی اینست که ویکلم الناس فی المهد وکهلا چه در حینیکه عیسی با ایشان
بزمین بود بکهولت نرسیده بود بعد از نزول خواهد بود و ابوجعفر منصور الدوانیقی از پدران خود از عبدالله بن عباس روایت کرده که
رسول فرمود که کیف تهلک امة انا فی اولها وعیسی فی آخرها والمهدی من اهل بیتی فی وسطها یعنی چگونه هلاک شوند امتی که من در اول آن
باشم و عیسی در آخر و مهدی که از اهل بیت من باشد در میان و نیز شیخ طبرسی نوشته که حضرت فرمود که پیغمبران برادران … اند
و دین ایشان یکیست و من اولی ام از عیسی به پیغمبران دیگر زیرا که میان من و او هیچ پیغمبری نبود وانه نازل علی امتی و خلیفتی من ولدی و او
آسمان فرود آید بر امت من و خلیفه من باشد که از ولد من باشد … و اینست صفات تعرفوه … مردی باشد که …
سرخ و سفید باشد گویا از موی او آب می چکد اگرچه موی او تر نباشد و صلیب بشکند و خوک بکشد … و جنگ کند با
مردمان بر اسلام مقاتله نماید تا آنکه حق تعالی در روزگار او همه دینها را بجز اسلام باطل و نابود سازد و مسیح ضلالت که دجال باشد
هلاک کند و بر وجه امنیت … ظاهر کرده … شیر … باشد …
در زمین …
مسلمانان بر او نماز کنند و در اخبار اهل البیت آمده که مهدی نماز کند … و اما قوله متوفیک …
باخبار صحیحه مذکوره معنی آنست که انی قابضک بالموت بعد نزولک من السماء یعنی من قبض کننده ام روح تو بموت بعد از نزول تو از آسمان ومطهرک
و پاک کننده تو مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از دست کسانیکه کافر شدند یعنی از سوء جوار ایشان … وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده کسانیکه متابعت کردند
ترا توام از حیث قصد ایشان … فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالا آنانکه کافر شدند …
… إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ … ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ …
… فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
… فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
… فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا … وَالْآخِرَةِ …
… وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ … وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
… وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ … فَيُوَفِّيهِمْ … أُجُورَهُمْ
… أُجُورَهُمْ … وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
…
…
… ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ …
…

طولها

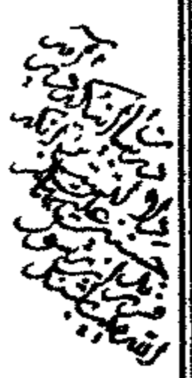
و ما یا کنند؟

…



خبر باشد و ما نافیه ... من الآیات ... [illegible] ... آیات نبوت تو است ... والذکر الحکیم · و از یاد کرده شده مشتمل بر حکم ... محفوظ از وقوع ... آورده‌اند که چون ... نجران ... عبد المسیح ... نام عبد الله ... اگر عیسی را پسر خدا ... وفد نجران ... پس حق تعالی این آیه فرستاد که ان مثل عیسی عند الله ... کمثل آدم ... خلقه من تراب ... ثم قال له کن فیکون ... است ... الحق من ربک ... فلا تکن من الممترین ... [illegible] ... فمن حاجک فیه ... من بعد ما جاءک من العلم ... فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ... [illegible] ... ثم نبتهل ... فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ... [illegible]

کردیم بخوف شهر روم بودکه من بجای ایشان مباهله [illegible] مصالحه کنید بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنید بعد از آن [illegible]
گفتند [illegible] اینچه میکوئی از مصالحه خیر مصلحت است پس سقف خطاب با حضرت کرد و گفت یا ابا القاسم
انا لا نباهلك ولكن نصالحك یعنی ما با تو مباهله نمیکنیم و لکن مصالحه میکنیم پس با ما مصالحه کن که بدان قیام نمائیم حضرت رسول صلعم با ایشان مصالحه کرد بر
دو هزار حله از حلهای اواقی قیمت هر حله چهل درهم و اگر زیاده و کم باشد بحساب آن [illegible] و صلح نامه نوشتند باین عبارت که بسم الله الرحمن
الرحیم هذا ما کتب محمد النبی رسول الله لنجران [illegible] فی کل صفراء و بیضاء و ثمرة و رقیق لا یؤخذ منهم غیر الفی حلة من حلل الاواقی قیمة کل حلة اربعون
درهما فما زاد او نقص فعلی حساب ذلک یؤدون منها الفا فی صفر و الفا فی رجب و علیهم اربعون دینارا مثواة رسولی فما فوق ذلک و علیهم فی کل حدث یکون
بالیمن عاریة مضمونة ثلاثون درعا و ثلاثون فرسا و ثلاثون جملا لهم بذلک جوار الله و ذمة محمد بن عبد الله فمن اکل الربا منهم بعد عامهم هذا فذمتی منه بریئة نامه
بستدند و بر گشتند و در راه عاقب و سید المسیح با ایشان گفتند که والله ما و شما میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میکوید از قبل خداست بخدا که هیچ
با هیچ پیغمبری ملاعنه نکرد مگر که مستاصل شد و از کوچک و بزرگ ایشان یکی زنده نماند و اگر شما مباهله میکردید هلاک میشدید و بر روی زمین
هیچ ترسائی نمیماند بخدا که من در ایشان نگاه کردم روبهائی دیدم که اگر از خدا درخواستندی که کوهها را از مواضع خود زائل کند [illegible]
رسول فرمود که والذی نفسی بیده لو باهلوا لمسخوا قردة و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستاصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر
یعنی بخدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر وفد نجران با من مباهله کرده بودند هر آینه ایشان را مسخ میکرد بصورت بوزینه و خوک و آتش بر ایشان فرو
میریخت و جمله اهل نجران حتی مرغان بر درختها ایشان هلاک شدندی [illegible] و کشاف [illegible] مذکور است که حضرت رسالت پناه بقصد مباهله از منزل
شریف خود بیرون آمد حسین را بر بر داشته و دست حسن گرفته و فاطمه از عقب ایشان روان شد و از عقب [illegible] علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
[illegible] پیغمبر [illegible] امیر المؤمنین [illegible] حسن و حسین [illegible] و فاطمه در عقب چون کروه نجران
[illegible] نشسته است [illegible] که مباهله کند و با اهل بیت خود میگفت که چون من شروع در دعا کنم شما آمین
میکوئید همه اهل نجران [illegible] اسقف که صاحب رأی و عقل ایشان بود گفت ای گروه نصاری بخدا سوگند که
وجوها لو سئلوا الله ان یزیل جبلا من مکانه لازاله فلا تباهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیمة یعنی ای معشر نصاری بخدا که
محمد و اهل بیت او را چنان می‌بینم که اگر از خدا درخواست کنند که کوهی را از جای خود بکند [illegible] ایشان را قبول کنید
مباهله مکنید که اگر مباهله کنید [illegible] شما [illegible] ایشان [illegible]
و گفتند یا ابا القاسم ما در مباهله بکار مشورت کردیم و رای ما بر آن قرار گرفت که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین تو بگذاریم و ما بر دین خود باشیم [illegible]
بلاد خود مراجعت نمائیم حضرت رسالت فرمود چون مباهله نمیکنید پس اسلام آورید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گفتند یا ابا القاسم [illegible] مصالحه میکنیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان قبول [illegible] ایشان [illegible] بلاد خود مراجعت کردند [illegible]
و فات [illegible] و ثعلبی [illegible] حضرت رسالت [illegible] اسلام [illegible] اجماع مفسرین [illegible]
بر آنست که مراد از ابنائنا حسن و حسین اند [illegible] ابو بکر رازی گفته [illegible] حسن و حسین پسران رسول خدا اند [illegible]
از طریق [illegible] حدیث ابنای هذان [illegible] امامان قاما او قعدا [illegible]
[illegible] محمد بن حنفیه [illegible] امیر المؤمنین فرمود [illegible]
گفت یا امیر المؤمنین حسن و حسین [illegible] رسول الله [illegible]
گفته [illegible] حسن و حسین در آن زمان مکلف بوده باشند [illegible]
از حد بلوغ [illegible]
بلوغ و تکلیف نرسیده [illegible]
پس ممکنست که کامل العقل ایشان [illegible]
فاطمه زهرا [illegible]
است [illegible]
خود باشد بلکه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
مرد و ولد او در مباهله [illegible]
و نعم ما قیل انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته کان انا و حدیث صحیح که [illegible] روایت
کرده که حضرت رسول فرمود که لا یبغض علیا الا منافق [illegible] انا و علی من شجرة واحدة [illegible]
منه که در کتب اهل سنت [illegible]





بر صدق این مقاله دلالت دارد آنچه بیهقی روایت کرده که حضرت رسالت فرموده که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابرهیم فی حلمه و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که خواهد که آدم صفی را مشاهده کند با علم او و نوح نجی را با تقوای او
و ابرهیم خلیل را با حلم او و موسی کلیم را با هیبت او و عیسی روح الله را با عبادت او پس باید که نظر کند بسوی علی بن ابی طالب بنا بر اینکه صورت
این مرات صفات محسوس و مشاهد او کرده اینچنین خوبان همه را بر تو تنها داری و محب طبری که از ائمه اهل سنت است در کتاب مطالب
السؤال تصریح کرده که هذه من اعلی المناقب فانها احبت تشبیهه بهؤلاء الانبیاء المرسلین و جعله ابنا لهم و انکر بالکمال و استحق
اعتبار مقالات است چون تفضیل علی بن ابی طالب بر غیر انبیاء از طریق امامیه و اهل سنت معلوم شد بعد بر ظاهر کرد و منطوق این آیه
آنکه بتقریر و غایت وحق تعالی را در مرجع این غیبا آنکه انچه مشهور است باشد از علو درجه و شرف مرتبه علی بن ابی طالب زیرا که از
آنچه اهل سنت در کتب کلامیه و رسائل اعتقادیه خود ثبت کرده اند ظاهر از معتقدات خود شمرده اند که افضل ناس بعد از رسول الله ابو بکر است
ثم عمر الفاروق ثم عثمان ذو النورین ثم علی المرتضی و این به غیر از میزان انصاف بنظر راجح حق بر باطل ظاهر شود و مقتضای دلائل
نقلیه و عقلیه بدان بیان در بحث مقولات ایشان در تصویر باطل اعتقاد است و بیان تفضیل علی بر غیر انبیاء
چه بر فاضل منصف و شناس که اگر قربا نزد الله و عند رسوله زیاده از قرب علی بن ابی طالب نبود و انفس ایشان نبود
و آن مؤید آنکه حضرت رسالت در استیلای اعدای اسلام با ایشان مشورت نکرد و علی بن ابی طالب را سید و سرور ایشان و معین
حسام ملت و دعا ایشان را شد و بیت دین است و با انفس ایشان مرتبه و فضیلت او بر ایشان ظاهر و اختیار کرد که افضل است
و اختیار حضرت رسالت علی بن ابی طالب را بجهت آنست که ملاطفت و ...
رسول و معلوم کرده و ختم تاویل و سماء رب العرش فی الذکر بعض تفضیل هذا القول ان کنت فاحش بود که در تفسیر این کلام خدای
چنانکه هست در مباهله دانی پس اگر تو را از این آیت استنباط اعتقاد خود میسر نمی باید که در آن در ترقی و افضلیت علی بن ابی طالب
بهانه و اگر باشد که خداوند تعالی در کلام مجید خود نفس حبیب خود خوانده است و روشن احتیاج اسناد این
و بعد از آن بیان حقیقت قصه مذکوره می نماید که **اِنَّ هٰذَا** بدرستی که آنچه مذکور شد از قصه عیسی **لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ** آن
است حق و راست درست و هر که بیان عالی کند یا دلیل و صحیح از آن مقاله خالص است بی شبهه
که آنچه ذکر فرموده در شأن عیسی مریم حق است و آنچه نصاری کرده اند و افترا نموده خود کلام بر آن نه و دانسته که
از خبر واصل است که در معبود داخل شود **وَمَا مِنْ اِلٰهٍ** و نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش **اِلَّا اللّٰهُ** مگر الله که
بر تمام صفات کمالیه متصف است و بجهت تاکید بیست این رد قول نصاری بیان **وَاِنَّ اللّٰهَ** و بدرستی که خدا **لَهُوَ الْعَزِیْزُ**
الْحَکِیْمُ هر آینه او است غالب و در حکم امور و محکم کار در همه افعال و تقدیر و تدبیر که هیچ احدی در ما سوای او مساوی و شریک
قدرت تامه و حکمت بالغه او نیست پس **فَاِنْ تَوَلَّوْا** پس اگر روی گردانند از شما و مباهله نمایند و اعراض کنند
از دلائل بینات اعراض کنند **فَاِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که خدا **عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ** دانا است به فساد کنندگان و جزای ایشان بدهد
و وضع مظهر به موضع مضمر برای تنبیه است که تولی ایشان از مباهله و اعراض از دلائل فساد عقیده ایشان است
بعضی مفسران گفته اند که نصارای نجران بعد از آنکه یهود مدینه با ایشان مناظره ابرهیم و کفر و بحث در دین کردند
بلکه نصارا پیش حضرت آمدند و حضرت فرمود که نه یهود بود و نه نصرانی بلکه مسلمان بود و اهل اسلام اولی اند به او
کفتند مکر معنای تو آنست که ما در حق تو آن کوئیم که نصارا در حق عیسی گفتند و یهود بعزیر گفتند
عزیز کفتند حق تعالی در رد قول ایشان این آیه نازل ساخت که **قُلْ** بگو ای محمد **یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ** ای یهود و نصاری و در نزد بعضی مراد
نجران و یهود مدینه است یعنی ای کسانی که صاحب کتاب اید **تَعَالَوْا اِلٰی کَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ** بیایید بسوی کلمه که مستوی است
بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما و شما که رسل در آن کلمه اختلاف نکرده اند و در کتب منزله بر ایشان
و آن کلمه آنست که جمیع رسل و کتب بر حقیت آن شاهدند **اَلَّا نَعْبُدَ** آنست که نپرستیم **اِلَّا اللّٰهَ** مکر خدا را به وحدانیت و اخلاص
بی غرض یهود و نصاری است **وَلَا نُشْرِکَ بِهٖ شَیْـًٔا** و شریک نسازیم با خدا چیزی را
و در معبود نهیم **وَلَا یَتَّخِذَ** و فرا نکیرد **بَعْضُنَا بَعْضًا** بعضی از ما بعضی را **اَرْبَابًا** خدایان **مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ** از غیر خدای تعالی چنانچه
که عزیر ابن الله و المسیح ابن الله و اطاعت احبار نکنیم در چیزی که احداث کردند از تحریم حلال و تحلیل حرام زیرا که ایشان در این
اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فرمود عدی بن حاتم گفت ما کنا نعبدهم یا رسول الله حضرت فرمود
الیس کانوا یحلون لکم و یحرمون فتاخذون بقولهم یعنی چیزها را حلال کرده اند و بعضی را حرام و شما بقول ایشان عمل کنید گفتند بلی یا رسول
الله فرمود که همین عبادت ایشان است پس اتخاذ ارباب آن بود که اطاعت احبار نمایند در تحلیل حرام و تحریم حلال
اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده می کردند و ... ظاهر است
ما عبدتهم من دون الله و لکن حرموا علیهم الحلال و احلوا لهم الحرام فکان ذلک اتخاذهم اربابا من دون الله

بلکه تحریم حلال و تحلیل حرام نمود پس گوئیا ایشان را ارباب گرفته‌اند و گفته‌اند که من اطاع مخلوقا فی معصیة الله فکانما سجد سجدة لغیر الله هر که کرا و مخلوقی
اطاعت کند در معصیت خدا همچنان باشد که سجده غیر خدا کرده باشد **فَإِن تَوَلَّوْا** پس اگر بر گردند اهل کتاب از این کلمه عدل با وجود وضوح حجت و ظهور
بینه ان **فَقُولُوا اشْهَدُوا** پس بگوئید شما ای اهل اسلام مر ایشان را که گواه باشید **بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** بآنکه ما مسلمانانیم یعنی چون حجت بر شما لازم شد
پس اعتراف کنید که ما مسلمانیم نه شما و معترف شوید بآنکه شما اگر و بگردانید بآنچه کتب منزله ناطق است بآن و همه رسل با وی متفق‌اند در بعض تفاسیر مبالغه نمود در ارشاد
محض بد تبح و تجاج چه اول تبیین فرموده لو الهبینو وا بحجر اگر بر منعا و رشد از اطوار مناظره الوهیت و بعد از ان تذکر انجیری کرده که عقل است بعید بد شا
و دیر مع شبهه ایشان و چون عناد و لجاج ایشان ظاهر شد ایشان را بمباهله دعوت نمود که متضمن نوعی از اعجاز است بعد از انچون ایشان از ان اعراض نمودند و تن بجمله
انهاد نمودند باز معاوده نموده بر ایشان با رشاد و سلوک طریق که اسهل و الزم تر جتشان و آن دعوت ایشان بود بآنچه عیسی و انجیل و سایر انبیا و کتب بر آن متفق
الکلمه بود ند بعد از ان چون بجهت عناد و انکار ترک اعتبار از ایات واضحه کردند و هیچ تنبیه نپذیرفتند و باوجود علم ایشان باثبات نمودند از ان اعراض کردند
در مرتبه دیگر فقولوا اشهدوا بانا مسلمون در این قول تادیب است رخ جانب حق سبحانه مر مؤمنین را تعلیم او که نزد اعراض فصاحت ازهار تجرحه نوع سلوک
کنند تا مبطل بدانند که مخالف امر او مشرب نیست و ان مؤمنان را الذکر بر الحق و احق الاتباع است بدو ما عبارته الله و کرم مر نیست که بجز این
انبیا ارسلت بسوله فا مرقوم نوشته بقیصر روم بابو جهل که من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم و سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک الی الاسلام
اسلم تسلم اجرک الله مرتین و در اخر ان این ایه نوشته که قل یا اهل الکتاب تعالوا الی الایة **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری **لِمَ تُحَاجُّونَ** چرا
شما مر دو گروه مخاصمه میکنید **فِي إِبْرَاهِيمَ** در دین ابراهیم یعنی شما که یهودید میگوئید که ابراهیم یهود بود و شما که ترسا باشید میگوئید که نصرانی
بود با این وجه در این باب مجادله میکنید **وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ** و حال انکه فرستاده نشد تورات که یهود بر شریعت او عمل میکنند **وَالْإِنجِيلُ** و نه انجیل
که نصاری حکم او را منقاد شده‌اند **إِلَّا مِن بَعْدِهِ** مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال و عیسی بدو هزار
سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بر دین و پیغمبر شریعت وا مرا ایشان مقدم بود چه باشد که یهود یا نصرانی باشد چون توان داد **أَفَلَا**
تَعْقِلُونَ ای در نمی‌یابید و تعقل نمی‌کنید که دعوی محال میکنید اگر گوئید چون نزول تورات و انجیل بعد از ابراهیم لازم نمی‌کند بر آنکه او بر ملت
یهودیت و نصرانیت نبوده و ابراهیم در کتاب مخبر بر قواعد اسلام پس مسلم بودن او اسلام ابراهیم باشد گوئیم همه ایشان متفق‌اند بر آنکه ابراهیم مسلم بوده باسم سما
اسلام غیر از یهود که دعوی میکنند که اسلام ملت یهودیت است و نصاری نیز گفتند که اسلام ملت نصرانیت است انجیل و تورات که بعد از ابراهیم نازل شد
تسمیه میشد که ابراهیم مسمی باسم اسلام بوده و قرآن که بعد از همه کتب است حصر ابراهیم است بر اسلام و نفی یهودیت و نصرانیت پس این واضح حجت است
بر آنکه او حنیف مسلمان بوده و حصر دین او در اسلام واقع است او که متصف بود باسم اسلام اولی‌تر باشد بابراهیم از یهود و نصاری و نیز مراد است که ابراهیم مسلمان
بود بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام شریعت ما نه بجمیع آن زیرا که از جمله احکام شریعت ما قرائت قرآن است و آن داعی در شریعت او نبوده **هَا أَنتُمْ**
هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ ها حرف تنبیه است که بآن منتبه میسازد مرد مان را از غفلت یهود و نصاری که غافل بودند بیان و انتم مبتدا است و هؤلاء خبر آن
حاججتم جمله دیگر که مبین جمله اولی است یعنی آگاه باشید که شما ای گروه یهود و نصاری که در نهایت حماقت و بیان حماقت شما این است که خصومت کردید
عمدا از روی عناد **فِيمَا لَكُم بِهِ** در آنچه که هست شما را بآن **عِلْمٌ** دانش از آنچه در تورات و انجیل یافته‌اید از ذکر محمد علیه السلام و نعت
و صفات او و نسبت و کتاب او ذکر ابراهیم در آن **فَلِمَ تُحَاجُّونَ** پس چرا مجادله میکنید **فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ** در آنچه نیست شما را دانش بآن یعنی
قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی مطلع چنانکه شما با حضور کرد بدین بل خود در آنچه دانستید و در کتاب خود خواندید
اکنون این مانده است که آنچه ندانید تنها حصول کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید در آخر مجازف باشید **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدا میداند که
ابراهیم بر چه دینی بود پیش از شما بوده زیرا که خدا بر جمیع معلومات است **وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** و شما نمیدانید بعضی حال او و اینچنین در این باب سخن میکنید
نسبت با او مذهب آنچه از اهل ابتدا تطلب بر علماء اکتفا کنید که خلاف استحقاق او که حصر نخاعت است پس بعضی از ایشان چون معنی این تعریض کرده‌اند
از برهان بر عدم یهودیت و نصرانیت ابراهیم و دعوی اهل کتاب بیان بر جمیع آن دعوی خودشان میکنند **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا** نبود ابراهیم جهود **وَلَا**
نَصْرَانِيًّا و نه ترسا **وَلَكِن كَانَ** و لیکن بود **حَنِيفًا** میل کننده و گردیده از عقاید زایغه بدین حق **مُّسْلِمًا** گردن نهنده و اقامت‌کننده
مر اسلام را از روی اخلاص و انقیاد و مخالف ملت اسلام و اوامر و نواهی **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود از شرک آرندگان این تعریض به اهل کتاب است که
مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر و تعریض بادعای ایشان بر آنکه بر ملت ابراهیم‌اند مرادیه دلالت است بر آنکه موسی و عیسی نیز بر دین حق بوده‌اند
همچنانکه ابراهیم بر دین حنیف بر اسلام است و یهودیت و نصرانیت ملت محرفه است از شریعت موسی و عیسی پس آنچه شریعت عیسی موسی
در صفت ایشان که این تحریف تابع آن شده‌اند مقول و ما کان من المشرکین متضمن است که یهود و نصاری مشرک‌اند **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ** بدرستیکه
که سزاوارترین مردمان **بِإِبْرَاهِيمَ** بدین ابراهیم **لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ** هر آینه آنکسانی‌اند که پیروی کردند او را در زمان او و بود و او را کفتند که اولی بانبیا
اولی یعنی قرب یا خواص دار به ملت ابراهیم آنها اند که در زمان او تابع حنیف او و امر و نواهی او بودند و آنها اعدای او را اعانت نکنند امر او ظاهر تا هرکس
وَهَذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر است که بر ملت اوست **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر چه موافقت او و مراد
با ابراهیم و ... ایشان ... اوصاف او و ... از ... در ... نزد ... بر ... ایشان را از جمیع ... و در اعتقاد بر ... و دعوت مر ... تعظیم و ... احلال ...
جبرئیل و میکائیل **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار و یاری دهنده ایشان است باظفار دهنده مثوبت حسنی بر ایمان ایشان

وکله‌ای



ودین ابراهیم دلالت است بر آنکه ثبوت ولایت بنده بسنت ... قول امیر المؤمنین ع ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بما جاؤا به ثم تلا
ان اولی الناس بابراهیم الایة و فرمود که ان ولی محمد من اطاع الله وان بعدت لحمته وان عدو محمد من عصی الله وان قربت قرابته یعنی ولایی پیغمبران اعلم ایشانست
بانچه آورده اند از نزد خدا با امتان و بعد از آن تلاوة این آیه کرد و فرمود که اولی بمحمد کسیست که اطاعت کند خدا را واگرچه نسبت قرابت او دور باشد و دشمن محمد
کسیست که عصیان کند و اگرچه قرابت او نزدیک بپیغمبر باشد و از حضرت رسالت مرویست که هر پیغمبری را ولی از پیغمبران است و ولی من پدر من است ابراهیم
و بعد از آن این آیه قراءة فرمود که ان اولی الناس بابراهیم و نقلست که چون بعضی از اصحاب پیغمبر بحبشه رفتند چون معارف اهل کتاب با مسلمانان در
مقام مجادله درآمدند گفتند ما بر دین ابراهیم و او بر دین یهود یا نصرانی بوده و او از ما بوده است قول ایشان باطل است که از آن بگفته و اما قول اصح آنکه ...
کما نیز ... قول نجاشی ... و تفصیل این قصه بروایت کلبی از ابی صالح چنانست که عبد الله بن عباس و اکثر اصحاب رسول روایت کرده اند که چون جعفر بن ابی طالب
و اصحاب او ... بحبشه رفتند و آنجا مقام کردند و رسول صلعم بمدینه مهاجرت فرمود ... واقعه بدر واقع شد و بعضی از مشرکان قریش چون بعضا ... کشته شدند قریش ... از ... خاص شدند و ... ایشان بر آن قرار کرفت که بعوض نجاشی که پادشاه حبش بود از رسول و اصحاب او
انتقام کشند ... با هدایا و تحف ... عمرو بن العاص و عمارة بن ابی معیط و عبد الله بن ابی ربیعه را نزد نجاشی فرستادند و او پیغام دادند که جعفر بن ابی
طالب و اصحاب او ... بر دین ... نجاشی ... که در دین ... طریقه ... طعنه میزنند و قدح میکنند در عیسی بن مریم
... چون عمرو و عمارة نزد نجاشی آمدند ... تحف و هدایا ... بر طریقه ... ایشان بود سجده ... کردند
سلام ... و گفتند که ما با شاه ... خواهی ... شما ... و ... میکنیم که این ... کدام
... پادشاه ... زمین ...
... هیچکس با ایشان ملحق نشوند ... ایشان ... بایشان ... کشته
... و ... عمرو گفت ...
... مال ... چون ... سجده نکنند ... پادشاه ... ایشان ...
سجده نکنند و از آن استنکاف مینمایند چون عمرو و عمارة این خبر را بعرض نجاشی رسانیدند کس بطلب ایشان فرستاد چون ایشان بدرگاه او رسیدند جعفر بن ابی
طالب با اصحاب گفت ... حزب الله ... نجاشی گفت ... بیاید با امان الله چون نزد نجاشی رسیدند
سجده نکردند عمرو گفت ... که ایشان ... سجده ... نجاشی جعفر را گفت ... سجده نکردی و تحیت ... نکردی
... جعفر گفت ... که ما ... بجز خدای تعالی ... حجت ... بوده که ما ... پیغمبر ...
... ما را از ... و گفت تحیة ما سلام ... است ... نجاشی ... خوش آمد و دانست که آنچه جعفر میگوید حق است
و در تورات و انجیل ... از علامات پیغمبر آخر الزمان ... که تحیت او سلام باشد پس گفت ... کدام است که ... گفت ... است
... جعفر گفت من ... نجاشی ... تا ... جعفر ... گفت چون ... بعده ... طریقه ... و ...
... اختصار ... خواهد ... علمیست ... استماع ... حکم ... گفت ... جعفر گفت از ایشان ... که ما ازادیم یا ...
نجاشی ... از عمرو سوال کرد ... گفت ... ایشان ... جعفر گفت از ایشان ... که از ما ... هیچ ... شده که ایشان
... عمرو گفت ... ایشان ... جعفر گفت از ایشان ... که مالی ... نجاشی گفت ... قنطار
مال ... عمرو گفت ... که ایشان ... کرده باشند نجاشی گفت ... چه مطلب است عمرو گفت ...
... ایشان ... اسلام ... و ... نجاشی گفت ... دین ...
... جعفر گفت ... که ما ... ایشان ... بودیم ... خدا ...
... کنون ... دین اسلام است که ... رسول ... کتاب ... بکتاب انجیل
... نجاشی گفت بجعفر ... نجاشی ... گفت یا محمد
که انجیل بعیسی ... کتاب ... که عیسی ... داده ...
انجیل ... نجاشی گفت ... عیسی ... داده ...
و ... اکلیل ... رحم ... و صلة رحم و ...
... و از عبادة اصنام نهی کرد پس جعفر را گفت از کتاب ... جعفر سوره العنکبوت و سوره الروم برخواند نجاشی ...
و گفتند ... هذا الحدیث الطیب ... جعفر سوره الکهف ... نجاشی ... و گفت ...
... نجاشی گفت بجعفر ... سوره مریم ... نجاشی ...
والله که مرتبه ... عیسی ... جعفر ... نجاشی ... عمرو ...
... ایشان ... عمرو ... نجاشی ...
و هذا ... ایشان ... جعفر ... که ما ...



سبب

تنبیه

شان



[illegible] ابراهیم الا من دین [illegible]

[illegible]

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ [illegible] **لَوْ يُضِلُّونَكُمْ** [illegible] گمراه کردانند

[illegible] **وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَا يَشْعُرُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** [illegible] **لِمَ تَكْفُرُونَ** [illegible]

بِآيَاتِ اللَّهِ [illegible] **وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**

[illegible] **لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ** [illegible] **بِالْبَاطِلِ** [illegible]

[illegible]

وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ [illegible] **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ [illegible] **آمِنُوا** [illegible]

بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] **وَجْهَ النَّهَارِ** [illegible] **وَاكْفُرُوا آخِرَهُ**

[illegible] **لَعَلَّهُمْ** [illegible] **يَرْجِعُونَ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَا تُؤْمِنُوا**

[illegible] **إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ** [illegible] **دِينَكُمْ** [illegible]

[illegible] **قُلْ** [illegible]

إِنَّ الْهُدَىٰ [illegible] **هُدَى اللَّهِ** [illegible]

[illegible] **أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ** [illegible]

[illegible] **مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

أَوْ يُحَاجُّوكُمْ [illegible] **عِنْدَ رَبِّكُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ** [illegible] **بِيَدِ** [illegible]



الله بدست قدرت حق تعالی است تؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار رحمت است علیم دانا با

باستحقاق هر بنده بفضل یختص برحمته خاص میگرداند برحمت خود ... باسلام و باقرآن من یشاء هر کرا میخواهد ... [illegible]

از بندگان والله ذو الفضل العظیم و خدا خداوند فضل بزرگ است ... [illegible]

[illegible] النبوة ... بنوة ... [illegible]

[illegible] عبد الله بن سلام ... [illegible]

[illegible]

که و من اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه بقنطار ... [illegible]

یؤده الیک ... و منهم من ان تأمنه بدینار ... [illegible]

دینار لا یؤده الیک ... الا ما دمت علیه قائما ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذلک ... بانهم قالوا ... لیس علینا فی

الامیین ... سبیل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و یقولون ... علی الله الکذب

[illegible] و هم یعلمون ... [illegible]

[illegible] الا الامانة فانها مؤداة الی البر والفاجر ... [illegible]

[illegible] بلی ... [illegible]

[illegible] من اوفی بعهده ... [illegible]

[illegible]

واتقی ... فان الله ... یحب المتقین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان الذین یشترون ...

[illegible] بعهد الله ... [illegible]

[illegible] و ایمانهم

[illegible] ثمنا قلیلا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] اولئک ... لا خلاق لهم ... [illegible]

فی الآخرة ... و لا یکلمهم الله ... [illegible]

بلکه مهملا نگذارد عذاب ایشان را و روی عنایت با ایشان سخن نگویند و با ایشان شفیع نشوند بکلمات تعطف و ایات و ظاهر است که این کنایه است از غضب و خشم خدای بر ایشان
نبودند **وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ** و نظر رحمت خود بسوی ایشان نکند **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز مجوز نیست که مراد بنظر ملاحظه باشد زیرا که خود دانسته
او کند البته اعراض میکند از ایشان و مراد از نظر الطاف الهی است و همچنانکه کسی که با شخصی محبوبی بدارد او را مشفق و لطف میکند و بدو پیوسته بار و نظر میکند و در
دلالت بر آنکه نظر چون قوت رحمت بدایشان موجب قوت نیست مثل هذا قولك نظر الی یعنی **وَلَا يُزَكِّيهِمْ** و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه
و با ثنا و مدحت ایشان ننماید **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** و مر ایشان راست عذابی که الم آن منقطع نگردد بجهت تحریف و تغییر ایشان بجهت آنکه در تورات است
از صفات محمد ع از عبد الله عباس مروی است که این آیه در باره امرء القیس نازل شد که دعوی کردی بر عبدان اشوع تا وی شد که دعوی منبوه میکرد بر امرء القیس و بینه
بجهت نداشت که بگذارند رسول امر فرمود که امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس قصد کرد که سوگند بخورد که آن زمین از آن وی است و سوگند بخورد
و زمین بعید نازل کنایت کرد بنا بر آن از دعوی خدای تعالی فاستقام ابن جریج نزول آیه در باره اشعث بن قیس بود و خصم او که منازعه داشتند در زمینی
یا در چاه و حضرت رسالت ع رجوع بسوگند کرد بر اشعث بود و قبل از سوگند خوردن او این آیه نازل شد اشعث نکول نمود و اعتراف کرد که این زمین حق خصم او است
از مجاهد نقلست که شخصی متاعی را بیازار آورد و بعد که بفروشد و بدروغ سوگند خورد که من این را باین مبلغ خریده ام حضرت این آیه در باره او نازل ساخت
کلبی از ابن مسعود روایت کرده که سمعت رسول الله من حلف علی یمین کاذبة لیقطع بها مال اخیه المسلم لقی الله وهو علیه غضبان و تلا هذه الایة یعنی
کرا حضرت فرمود که هرکه بدروغ سوگند خورد تا بجهت آن مال برادر مسلمان را ببرد روز قیامت حق سبحانه بر وی غضبناک و خشمناک بود باشد بعد از آن این آیه را
تلاوت فرمود و ابو امامه از آنحضرت روایت کرده که هر که مال مسلمانی ببرد بسوگند دروغ حضرت او دوزخ را بر وی واجب گرداند و بهشت را بر وی حرام سازد گفتند یا
رسول الله اگر چه آن مال اندک باشد فرمود اگر چه شاخی از شاخهای اراک باشد و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که عظیم ترین کبیره شرک
بخدا و عقوق والدین و سوگند بدروغ با خدا ایکه چیزی من بامر او نیست که هر که او سوگند بدروغ خورد که بر چیزی اگر چه بقدر پشه بود
باشد مگر که علامتی از آن بر دل وی باقی ماند تا بروز قیامت و امیر المؤمنین ع فرمود که بپرهیزید از آنکه سوگند بدروغ خورید که آن شهرها را ویران
کند و خانها را از مردمان خالی کند و تنبیه در صفت تحریف مشغول اند **وَإِنَّ مِنْهُمْ** و بدرستیکه از جهودان **لَفَرِيقًا** گروهی هستند
بجهت کعب اشرف و حیی اخطب و ابن یاسر و کنانه بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان از احبار یهود **يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ** میپیچانند زبانها
خود را **بِالْكِتَابِ** بخواندن کتابی که نوشته بر قیاس تورات است یعنی در خواندن تحریف میکنند و از لفظ تنزیل بر مراد و قرائت تحریف میکردند

بشبه کتاب با وادی که بان طرز توریت میخوانند قرائت آن تحریف میکردانند و چنان فرا مینمایند که از توریت است یا از اعراض میکرد باشند
نوشتن غیر چه در موضع حق کردن از ابتدا غیر میخوانند **لِتَحْسَبُوهُ** تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند **مِنَ الْكِتَابِ** از توریت است
حضرت معبود و ضمایر و ابعاد آن راجع بمنست که مدلول علیه تلوون است یعنی تا شما گمان برید که آن محرف از توریت است **وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ** و حال
آنکه نیست آن محرف از توریت **وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ** و میگویند که این محرف منزل از نزد خدا است **وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ** و حال آنکه
نیست از نزد خدا این تاکید و ما هو من الکتاب است و تشنیع بر ایشان و بیان آنکه احبار یهود دروی بتصریح قائل بودند بوجه تعریض این کلام دلالت
بر آنکه معاصی از نزد خدا نیست چه اگر ضلال و معصیت بنابر نزد او میبود بس قول مجبره باطل میباشد اگر گویند چرا شاید که من عند الله باشد
خلقا و ضلال و از نزد او نباشد امر او جواب آنست که اگر چنین باشد پس و ما هو من عند الله که برای تاکید و نفی واقع شده
بود که علی الاطلاق واقع است چه شایسته که جایز نیست که آن محرف از کتاب باشد بوجهی از وجوه بجهت اطلاق نفی یا آنکه ما هو من الکتاب همچنین جایز نباشد که
من عند الله باشد بوجهی از وجوه بجهت اطلاق نفی با آنکه ما هو من عند الله **وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ** و میگویند بر خدا دروغ که غیر
او راست او میگویند **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند از تاکید و ما هو من عند الله است و تسجیل بر ایشان بکذب بر
خدا و مهران حق تعالی از عبد الله عباس نقل کرده که این در هر دو فرقه از یهود و ترسایان چه ایشان هر دو تورات و انجیل تحریف کردند بحذف
نابه سلمانان و احکام شریعت ایشان بود از آن حذف کردند و خلاف آن در موضع آن ثبت نمودند حضرت ایشان را بفعل شنیع ایشان اهل اسلام اخبار
فرمود و بعد از بیان تحریف کار اهل نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت امت داشت و عبادت خود فرمود پس بجهت رد ایشان گفت **مَا كَانَ**
لِبَشَرٍ مر کسی نبوده و نباشد و نشر مراد عیسی یعنی **أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ** با آنکه بدهد او را خدا انجیل **وَالْحُكْمَ** و فهم آن یا علم
بفصل امور و اصابت **وَالنُّبُوَّةَ** و پیغمبری **ثُمَّ يَقُولَ** پس بگوید او **لِلنَّاسِ** مر مردمان را از امت خود را **كُونُوا عِبَادًا لِّي** باشید مر
بندگان و پرستید کانی **مِن دُونِ اللَّهِ** جز از خدا عطا از ابن عباس روایت کرده که ابو رافع قرظی و سید نجران گفتند یا محمد آیا از ما آن که تو را بپرستیم و عهد
ربا ابیحالی میخواهی که ما پرستش تو کنیم و تو را خدای خود گیریم آنحضرت گفت معاذ الله آنکه بپرستیم غیر الله و آن امر بپرستیدن غیر الله پناه میگیرم بخدا از آنکه غیر او
را پرستش کنیم و بپرستش غیر خدا امر کنیم فما بذلک بعثنی و لا بذلک امرنی خدا مرا بآن مبعوث نساخته و بآن امر نفرموده حضرت این آیه فرستاد و در خبر است که
مردی از نصاری مدتی در مدینه بسر میبرد و داشت در مدینه تا آنکه بیمار شد و از کار بیفتاد و خواست تا او را بکشند چون حال او بحضرت حاضر کرد و قصد شهر خود نمود
منزل در بیننا با مسجد رسول داد و داد که السلام علیک یا رسول الله چون رسول او را دید و کرامت و منبر و نعمت دید و بعد از آن شهر حا اشت بعد از آن زبان
فصیح گفت یا رسول الله شکایت از فلان القدام میکنم و مطلوبست که خدمت او میکنم چون پیر شدم و از کار باز ماندم میخواهد که مرا ذبح کند بسوی حرم کرد و سپار داود
مرد را بخواند و گفت ای فلان این شتر را بمن بفروش گفت یا رسول الله بخشیدم گفت یا رسول الله بخشیدم و بعد از آن فرمود که ای فلان این شتر آزاد است بجهت آن شتر او را تو و کل کرد





وا زاد کرده ... رسول الله ... رسول خدا ... [illegible]

... پیغمبر را ... یا رسول الله ... فرمود که لا ینبغی ان یسجد لاحد الا لله ... [illegible]

... زنان شوهر ... پیغمبر ... یا رسول الله ... [illegible]

... بعضنا علی بعض ... اسلام ... [illegible]

... لا ینبغی ان یسجد لاحد من دون الله ولکن اکرموا نبیکم واعرفوا الحق لاهله ... سزاوار نباشد ... [illegible]

و تعظیم پیغمبر ... [illegible]

... خدا **وَلٰكِنْ** ولکن گوید که **كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** باشید ... علم و عمل ... [illegible]

ربانی ... **بِمَا كُنْتُمْ** تعلّمون ... [illegible]

... **تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ** ... **وَبِمَا كُنْتُمْ** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... محمد بن الحنفیه ... علی ... [illegible]

الیوم ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

... امیر المؤمنین ... ابن عباس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... من القرآن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا** ... [illegible]

... الملائکه والنبیین اربابا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **بِالْكُفْرِ** ... **بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ** ... **مُسْلِمُونَ** ... [illegible]



میثاق النبیین

... **وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ** ... **لَمَا آتَيْتُكُمْ** ... [illegible]

... **مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ** ... **ثُمَّ جَاءَكُمْ** ... **رَسُولٌ** ... **مُصَدِّقٌ**

لِمَا مَعَكُمْ ... **لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ** ... **وَلَتَنْصُرُنَّهُ** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... **قَالَ** ... [illegible]

أَأَقْرَرْتُمْ ... **وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي** ... [illegible]

... **قَالُوا أَقْرَرْنَا** ... **قَالَ** ... **فَاشْهَدُوا**

... [illegible]

وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ... [illegible]

... **فَمَنْ تَوَلّٰى** ... **بَعْدَ ذٰلِكَ** ...



از میثاق و توکید با قرار و شهادت فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه و بیرون رفتگان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان یا از مقام عهد
و پیمان و گویند مراد امم انبیا اند یعنی معهود نام ایشان و چون اخذ میثاق بر انبیا متفق بر اخذ نیست بر امم ایشان چه خطاب را بشد اسناد میثاق با انبیا و
ارادهٔ امم ایشان و ذکر فاسقان در مقام کافران جهت آنست که مراد آنست که هم الخارجون عن الاسلام الی الحق من اهل الکفر ... و اصل
... از ابن عباس مرویست که چون اهل کتاب با هم مخاصمه کردند در باب اولویت ابراهیم ... حضرت بردند هر یکی از یهود و نصاری
گفتند که ابراهیم با اولی است حضرت فرمود که کلا الفریقین بری من دین ابراهیم ... ایشان در غضب شدند گفتند
ما رضی بقضائک ولا ناخذ بدینک ... حق تعالی فرمود که اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ یَبْغُوْنَ
آیا پس غیر دین خدا را طلب میکنند ... همزه منقلبه ... متوسط ... انکار است باعطف
محذوف و تقدیر اینست که اَیَتَوَلَّوْنَ فَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ یَبْغُوْنَ و تقدیم مفعول جهت آنست که مقصود بالانکار ... یعنی با اعراض میکنند از ایمان ... دین خدا
میطلبند ... و کسائی و حمزه ... غیر دین خدا را طلب میکنند وَلَهٗ وَمَا
اَسْلَمَ ... مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ ... وَالْاَرْضِ ... طَوْعًا از روی
وَّکَرْهًا ... الاسلام
... باسلام ... بسبب ... آیات الله ...
... اسلام مانند ... که ...
... مومنان ... ایشان ...
... حکم الهی بر ایشان ... اسلام ... آسمان ملائکه ...
... اَسْلَمُوْا طَوْعًا ... ایمان ...
... ایمان ... اسلام ...
... که اسلم بمعنی خضع است ... آسمان و زمین ...
... اَکْرَهَ اَقْوَامٌ عَلَی الْاِسْلَامِ وَجَاءَ اَقْوَامٌ طَائِعِیْنَ وَاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ
... آسمان و زمین ... و کسائی ... ابن عامر و حمزه ...
... قُلْ بگو ای محمد که اٰمَنَّا بِاللّٰهِ ...
وَمَآ اُنْزِلَ عَلَیْنَا ... وَمَآ اُنْزِلَ ... عَلٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ
وَاِسْحٰقَ ... وَیَعْقُوْبَ ... وَالْاَسْبَاطِ ... ابراهیم ...
... وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی ... وَعِیْسٰی ... وَالنَّبِیُّوْنَ ... پیغمبران دیگر
... داود ... از نزد پروردگار ایشان مِنْ رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ ...
بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان ... یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ
... اسلام ...
... اسلام ... اهل ایمان ...
... پیغمبران ...
... رسول ...
...
...
...
... وَمَنْ یَّبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْنًا ... فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْهُ ...
... وَهُوَ ... فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ ...
... اسلام
... الصلوة ...
... کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ ... قَوْمًا کَفَرُوْا ...
بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ پس از ایمان آوردن ...
... وَشَهِدُوْٓا ... اَنَّ
الرَّسُوْلَ ... حَقٌّ ... وَجَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ ...



ولاقدان موقوف طاقت بشر نیست پس ما مبرهن است کباب نه علیهم الصلوات والتسلیمات **وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ** وخدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان و بجهت اخلال نظر ظلم کردند بر نفسهای خود و هرگاه خدا ایشان را راه ننماید کسانی را که بعد از امر حق با ایشان گرویده باشند و بعد از آن اعراض از آن نموده بطریق اولی که راه ننماید بجهت منع از حق بعد از وضوح آن برو مهمکست که راه ضلال و بعید از رشاد و گویند کیف در معنی نفی است یعنی هرگز خدا این کسان را راه ننماید پس آنکه مقتضی آنست که توبهٔ مرتد مقبول نباشد و قوله و شهدوا عطف است بر ایمانهم زیرا که ایمان اسم از معنی فعل و تقدیر اینست که بعد ان آمنوا و نظیر اینست که فاصدق واکن و یا حال است باضمار قد از فاعل کفروا و این هر دو وجه دلیل است که اقرار بلسان خارج است از حقیقت ایمان [illegible] اهل کتاب نازل شده که پیش از ظهور رسول به او ایمان داشتند و [illegible] و چون مبعوث گشت منکر شدند و با او نکرویدند و مراد به هدایت [illegible] که در قصص سوره البقره [illegible]

جمع [illegible] که مراد هدایت مخصوص است بمومنان که آن اثابه ایشانست [illegible] در قوله تعالی و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی و مراد با ایمان اظهار آن باشد یعنی ایمان بکه بان مستحق ثواب میشوند [illegible] زیرا که ایشان در باطن مومن نبوده باشند مستحق ثواب بعد از آن بکفر باطل شده باشد [illegible] **أُولٰئِكَ** آن گروه که اظهار ایمان کردند و بعد از آن برگشتند **جَزَاؤُهُمْ** پاداش ایشان **أَنَّ عَلَيْهِمْ** آنست که بر ایشان باشد **لَعْنَةَ اللّٰهِ** لعنت خدا که دوری است از رحمت او **وَالْمَلٰئِكَةِ** و لعنت ملائکه که بیزاری است از ایشان **وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** و لعنت همه مومنان که آن نفرین است [illegible] خدا دور کنند ایشان را از رحمت خود [illegible] که ناس بر عموم خود باشد چه کافر نیز منکر حق را لعنت میکند [illegible] **خٰلِدِينَ فِيهَا** در حالتیکه جاوید باشند در لعنت یا در عقوبت [illegible] **لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ** سبک کرده نشود عذاب از ایشان [illegible] **وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا بایشان رجوع کنند و ایمان آرند یا تاخیر عذاب ایشان کنند [illegible] [illegible] **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانکه باز گردند [illegible] **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس آنکه کافر شده بودند **وَأَصْلَحُوا** و صلاح آوردند [illegible] **فَإِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستیکه خدای **غَفُورٌ** آمرزنده توبه کار است **رَحِيمٌ** مهربان است [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند **بَعْدَ إِيمٰانِهِمْ** [illegible] **ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا** [illegible] **لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ** هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان **وَأُولٰئِكَ** و آن گروه [illegible] **هُمُ الضّٰالُّونَ** ایشانند گمراهان [illegible]

[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند **وَمَاتُوا وَهُمْ كُفّٰارٌ** و مردند در حالتیکه کافر بودند **فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ** پس هرگز قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان **مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا** پری زمین از زر **وَلَوِ افْتَدٰى بِهِ** و اگرچه فدا دهد [illegible]

[illegible] ملء الأرض ذهبا [illegible] ولو افتدى به [illegible] فلن يقبل من أحدهم ملء الأرض ذهبا [illegible] في الدنيا ولو افتدى به من العذاب في الآخرة [illegible] ولو افتدى به مثله كقوله ولو ان للذين ظلموا ما في الارض جميعا ومثله معه

وحد فیه مثل بر کلام شایع است [illegible] ابن حجر [illegible] هر دو

حکم واحد باشد **اولئک لهم عذاب الیم** مر ایشانراست عذابی دردناک [illegible] مبالغه است [illegible]

که کسی که فدا [illegible] مقبول نشود [illegible] عفو [illegible] کرم [illegible] باشد

وما لهم من ناصرین و نباشد مر ایشانرا یاری دهندگان [illegible] عذاب [illegible] شفاعة

برای استغراق یعنی هیچ یاری [illegible] حضرت رسالت [illegible] یجاء بالکافر یوم القیمة فیقال له ارأیت

لوکان ملاء الارض ذهبا اکنت تفتدی به فیقول نعم فیقال له لقد سئلت ایسر من ذلک [illegible] کافر [illegible]

که اگر پر زمین زر بودی [illegible] **الجزء**

الرابع من الاجزاء الثلثین **لن تنالوا البر** [illegible] کمال خیر [illegible]

[illegible] **حتی تنفقوا مما تحبون** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو طلحه

انصاری [illegible] حضرت رسالت [illegible] یا رسول الله [illegible] اموال [illegible]

[illegible]

[illegible] حب اموال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وما تنفقوا من شیء**

[illegible] **فان الله به علیم**

[illegible] ابوذر غفاری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسن [illegible]

[illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [illegible]

لن تنالوا البر [illegible] حتی تنفقوا [illegible] مما تحبون [illegible]

[illegible] ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون [illegible]

[illegible] یوم القیمة [illegible]

[illegible] یوم القیمة [illegible] بالمعروف [illegible]

الیوم بالجنة [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] لن تنالوا البر [illegible]

[illegible] لن تنالوا البر حتی تنفقوا

[illegible]

[illegible] لن تنالوا البر [illegible]

[illegible] زکوة واجبه [illegible]

[illegible]

مهمانی تو



وحق آنست پس مراد آنست که باید بجز زبون اموال حبه باشد از برای زکوة اخراج نکند چرا که موجب اهانت دهنده خواهد بود همچنانکه گوسفند
معیب را در زکوة گوسفند اصح اخراج کند برای زکوة باتفاق فقها اما بر ظاهر نیست اگر مراد صدقه مندوبه باشد پس معنی آنست که نیکو کار کامل
خبر آنست که احب اموال خود را انفاق کند و بجهة انفاق این آیه نازل است که چون حق تعالی در آیه اولی فرموده که لن یقبل من احدهم ملؤ الارض
ذهبا این آیه را باین متصل ساخت تا مؤدی نشود امتناع عنان فانه بمنزلة دفع توهم ایست از وجوه طاعة از کلی مرویست که چون
رسول فرمود که من بر ملة ابراهیم هستم گفتند که چون راست که گوشت شتر و شیر او را میخوری و حال آنکه بر ابراهیم حرام بود آنحضرت فرمود
که دروغ میگوئید بلکه در شرع ابراهیم هر دو حلال بوده ایشان گفتند نه چنین است بلکه هر چه امروز بر ما حرام است بر ابراهیم و نوح حرام
بوده حق تعالی بجهة نقض قول ایشان و تکذیب یهود این آیه فرستاد که **كُلُّ الطَّعَامِ** همه انواع خورشها پیش از این **كَانَ حِلًّا** بود
حلال **لِبَنِي إِسْرَائِيلَ** مر فرزندان یعقوب را و حل مصدریست که منعوت به واقع شده و لهذا واحد و جمع و مؤنث و مذکر در وی مستویست قال الله
لا هن حل لهم و در تفسیر مجمع از ابن عباس و مجاهد و ضحاک نقل کرده که چون این آیه نازل شد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم
یعنی بسبب ظلم و معصیت یهود بر ایشان بعضی طعامها حلال را چون لحوم ابل و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردانیدیم یهودان از این سخن
شده گفتند اینها همیشه محرم بوده است حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود که همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود **إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ**
عَلَىٰ نَفْسِهِ مگر آنچه حرام کردانید یعقوب بر نفس خود چون لحوم ابل و البان آن در زعم عکرمه هر رگی و گوشت کبد و کلیتین و شحوم بود مگر شحوم
ظهور و آن چنان بود که یعقوب را عرق النسا عارض شد نذر کرد که اگر حق او را شفا دهد هر طعام و شرابی که دوست تر دارد بر خود حرام سازد
حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که دوست مطعوم او بود بجهة تقرب الی الله و وفاء نذر بر خود حرام ساخت چون ایشان متابعت
او از آنها اجتناب نموده گفتند تورات بحرمة اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بر خود
حرام کرد **مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ** پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند **قُلْ** بگو ایشان
را **فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ** پس بیارید تورات را **فَاتْلُوهَا** پس بخوانید آنرا تا ظاهر شود تحریم این اشیاء از آن تلاوت کنید **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**
اگر هستید راستگویان یهود جرأت نکردند بر اخراج تورات جهة آنکه میدانستند که پیغمبر در این باب راست میگوید و ایشان دروغ میگویند
و در این دلیل است بر صحة نبوة حضرت رسالت زیرا که از اخبار است از غیب الخبر تورات زیرا که امی بود و کتب نخوانده بود و گفته اند تحریم یعقوب
اشیاء مذکوره را بر خود با اختلاف است نزد بعضی با اجتهاد و نزد بعضی بوحی چنانکه گذشت و بعضی دیگر گفته اند که آن معنی بود که او
حق تعالی مر او را رخصت داد که بر خود حرام کند و او این اشیاء را از قبیل تحریم زهاد بود نه اشیاء مذکوره را بر خود و بنا بر آنکه اجتهاد باشد دلالت میکند بر جواز
اجتهاد پیغمبران در مسائل شرعیه همچنانکه زعم بعضی است زیرا که میتواند بود که اجتهاد مذکور باذن حق تعالی باشد پس حکم تحریم باشد ابتداء
انتشار چون یهودان از آوردن تورات ابا کردند افتراء ایشان بر خاص و عام روشن شد **فَمَنِ افْتَرَىٰ** پس هر که افترا کند و بربندد **عَلَى اللَّهِ**
الْكَذِبَ بر خدا دروغ را در تحریم و تحلیل **مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس آنکه ظاهر شد که تحریم اسرائیل بوده نه از ملت خلیل **فَأُولَٰئِكَ** پس
آن مفتریان **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران و هیچ ستمی زیاده از انصاف ندادن از خود با وجود وضوح آن نیست پس تعریض میفرماید
بکذب ایشان بقوله **قُلْ** بگو ای محمد **صَدَقَ اللَّهُ** راست گفت خدا در خبر تحریم و اثبات نبوت محمد و خدا اند بجز این اقرار بکذب ایشان
مدام که دعوی میکنید **فَاتَّبِعُوا** پس متابعت کنید **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** کیش ابراهیم را در حالتیکه بود او **حَنِيفًا** در حالتیکه میل کننده بود از ادیان باطل
بدین اسلام مراد آنستکه تابع ملة اسلام شوید که اصل ملة ابراهیم بوده تا متخلص شوید از یهودیت که مضطر ساخته تمام شما را بتحریف کتاب
بجهة اغراض دنیویه و الزام تمام کرده بر شما طیبات که او سبحانه حلال کردانیده مر ابراهیم و اتباع او را **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
و نبود از مشرکان در این اشاره است بآنکه اتباع او واجبست در توحید صرف و استغنا مر دو جنبت و از افراط و تفریط و تعریض بشرک
یهود بآنکه صحیح آنست که پیغمبر ما منعبد نبود بشریعت انبیای سابق ولیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم بود فلهذا فرمود که فاتبعوا ملة ابراهیم
قبل از بعثت بطریق الهام و بعد از بعثت باسلام مامور بود و بنا بر قولی آنست که وجه ارتباط این کل الطعام الخ بما قبل آنستکه این آیه تعلیل حکم متفق
میکند حق تعالی چون که در آن آیه ذکر نسبت ملة رسول و بر انفاق محبوب و طعام و غیر آنکه محبوب بنده باشد در این آیه ذکر حکم آن فرمود از محاجه مرویست
که یهود با مسلمانان خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است از خانه کعبه از برای آنکه مهاجر انبیاست و در زمین
مقدسه است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است حق تعالی این آیه فرستاد که **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ** بدرستیکه اول خانه که بر روی زمین **وُضِعَ**
لِلنَّاسِ وضع کرده شد برای مردمان تا او را زیارت کنند و او را معبد خود کردانند **لَلَّذِي بِبَكَّةَ** آن خانه است که در مکه است و واضع آن
حق تعالی است بدانکه لام برای تاکید است و بکه اسم مکه است چون نبطو و نبیط و امر راتب و راتم و لازب و لازم و گویند بکه موضع مسجد است و مکه
بلد و آن را از آن جهت بکه خوانند که از تزاحم چه انجا مردمان ازدحام میکنند و یا از بکه اذا دقه چه آن دق اعناق جبابره میکند که قصد آن میکنند
روایت میکند که مردی در مسجد الحرام نماز میکرد زنی از پیش روی گذشت نمرگی و بر آن زجر کرد امام محمد باقر علیه السلام حاضر بود فرمود و بر آن زجر مکن
بکه تبک بعضها بعضا ای یبق و مکه را از این جهة مکه گویند که در زمان جاهلیت کسی که ما خوذ از مکک البحر اذا امتصه و از حضرت ربیعه و زهری
روایت است که بکه مسجد الحرام است و مکه همه حرم و از ابی جعفر علیه السلام ماثور است که از پیغمبر پرسیدند از اول بیتی که موضوع شده

[illegible]



برای مهمانان فرمود المسجد الحرام ثم بیت المقدس گفتند میان مسجد الحرام و بیت المقدس چه قدر بود فرمود چهل سال و میگویند اول کسیکه بنا نهاد خانه کعبه را
ابرهیم بود و بعد از آن منهدم شد قومی از جرهم آنرا بنا کردند و بعد از آن عمالقه و بعد از آن قریش و در روایتی دیگر آمده که آن اول بیتی بود که آدم ع بنا
کرد و در زمان طوفان منطمس شد ابرهیم بنای آن کرد و بعد از آن عمالقه و بعد از آن قریش و در روایتی دیگر آمده که قبل از آدم در این موضع خانه بود که آنرا
بیت الضراح میگفتند ملائکه طواف آن میکردند و چون آدم بزمین هبوط نمود مامور گشت که حج کند و طواف آن نماید و در زمان طوفان آنرا باسمان چهارم
بردند و ملائکه سماوات طواف آن میکنند و آنجا معمور نهاده و بعضی گفته اند که معنی آیه اینست که اول بقعه از زمین که ظاهر گشت موضع کعبه بود حق تعالی
آنرا از کف سفید بیافرید قبل از خلق آسمان و زمین بدو هزار سال و از ابو عبد الله ع روایتست که انها کانت مهاة بیضاء ای درة و از ابوجعفر ع روایت
کرده که حق سبحانه خانه کعبه را با آدم از بهشت بزمین نازل ساخت و آن از یک دانه یاقوت سرخ بود و بعد از آن حق تعالی رفع آن بسوی آسمان کرد و آثار آن باقی ماند که امروز
مکه خانه است هر روز هفتاد هزار فرشته گرد آن داخل میشوند تا روز قیامت که هیچکدام بار دیگر بان رجوع نمیکنند و بعد از رفع آن ابرهیم و اسمعیل
مامور شدند ببنای آن بر قواعد آن و نیز از اصحاب ما مرویست که اول چیزی که حق تعالی بیافرید موضع خانه کعبه بود بعد از آن زمین را از تحت آن بر کشید
و با قطار عالم در خود فرمود و از امام زین العابدین ع مرویست که در زیر عرش خانه وضع کرد که آنرا بیت المعمور گویند و ملائکه که طواف عرش میکردند
مامور شدند که طواف آن کنند بجهة سهولت تکلیف ایشان و بعد از آن ملائکه زمین مامور شدند که در موضعیکه خانه کعبه واقع شده خانه بنا کردند
بر شکل و هیات آن طولا و عرضا و نام آن ضراح نهادند و ایشان را امر فرمود که طواف آن کنند بجهة آنکه اهل آسمان طواف بیت المعمور میکنند و از ابی ذر
غفاری رض روایتست که گفت از رسول ص پرسیدم که اول مسجدیکه در زمین برای عبادة ساختند کدام است فرمود مسجد الحرام پرسیدم پس از آن بیت المقدس
و مقدار میان آن دو چند سال بود فرمود چهل سال هر جا که وقت نماز در یابی نماز گذار بیکه همه روی زمین از من است مسجد و از امیر المومنین ع روایتست که قبل از
بنای کعبه بیوت موضع عبادات بودند و آنکه حق تعالی فرمود که ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مراد آنستکه اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کرد
بر مردمان و زیارت آنرا سبب رحمت ساخت کما قال **مُبَارَكًا** این حالست از ضمیر مستکن در ظرف ای الذی استقر ببکة یعنی در حالیکه آن خانه
در مکه است کثیر الخیر و النفع است هر کس آهنگ حج و عمره آن نماید و گرد آن معتکف شود و مشغول طواف آن باشد از عبد الله عباس روایت کرده که او
گفت بر روی زمین هیچ جائی نشناسم که عامل از ادای آن بهر حسنه صد هزار حسنه بنویسند مگر مکه که یکرکعت نماز در آن صد هزار نوبت بنویسند و صدقه
یکدینار صد هزار دینار و آنجا سری از برکت نیات است ... عبادة الدهر ... ملائکه آنجا برای دعا کنندگان
آمین گویند و همه گناهان طاعتان در آن آمرزیده شود و جمله انبیا آنجا بوده و فردای قیامت اکثر انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان
را آنجا حشر کنند و هر که آنجا محشور گردد ایمن باشد بجهة آنکه خانه با برکت و کثیر النفع و خیر است گویند برکت یعنی ثبات و دوام است یعنی عبادة
در آنجا ابدی است و در دو اثنا هرگز طواف از آن منقطع نشود **وَهُدًى** و در حالتیکه خدا وند هداینده است **لِلْعَالَمِينَ** مر عالمیان را از آنکه قبله
ایشانست بجهة توجه ایشان در نماز مهتدی میشوند و یا بجهة آنکه در وی آیات عجیبه است که دلالت بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرة باهره او
کما قال **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ** در این خانه نشانهای روشن است چون انحراف طیور از موازات آن در مرور در قرون و اعصار و اختلاط سباع و ضاریات و صیود
در حرم و مقام ... تعرض ... ملک هر جباری که قصد خرابی او کند در روی زمین ... اصحاب فیل و غیر
از کفار ... استسقا
مر بیماران ... و نیز از جمله آیات عجیبه آن اینست که مردمان هر چند بسیار باشند مسجد الحرام گنجایش ایشان داشته باشد و طیور
از ذرق ... دلهای
مومنان بدان متوجه باشد و نزد بعضی مراد بآیات مشاعر و معالم آنجاست چون حجر الاسود و رکن و حطیم و زمزم و غیر آن و نزد بعضی مراد این جمله
مذکوره مفسر هدی للعالمین است یا حال ثانی است قوله **مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ** مبتدا محذوف الخبر است ای منها مقام ابرهیم یعنی بعضی از
آیات مذکوره موضع ایستادن ابرهیم است و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بر آنست و آن یک آیه نیست بلکه چهار آیه است و آن تاثیر
از قدم ابرهیم در سنگ فرو رفتن قدم آنحضرت تا بکعبین ... محفوظ بودن آن سنگ از زوال با وجود کثرة اعادی
در چندین هزار سال و میتواند بود که بدل آیات باشد بدل بعض از کل یا عطف بیان بنابر آنکه مشتمل بر آیات متعدده مذکوره است گویند سبب
قدم آنحضرت بر سنگ آن بود که چون بنیان کعبه مرتفع گشت سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن عمارت نماید چون بر بالای
آن بر آمد هر دو قدم او در آن فرو رفت و نزد بعضی آنست که چون از ولایت شام بزیارت هاجر و اسمعیل آمد ساره رخصت او داد بشرط آنکه از شتر پائین
نیاید و چون بان موضع رسید زوجه اسمعیل هر چند مبالغه کرد پائین نیامد و گفت سنگی در زیر قدم من نه تا ... پای بر شتر باشد
تا سر مرا بشوئی ... سورة البقرة مذکور شد و نزد بعضی مراد بآیات مشاعر و معالم آنجاست
چنانکه گذشت و صادق ع را از حطیم سوال کردند فرمود که لان الناس یحطم بعضهم بعضا یعنی آنرا حطیم بجهة آن میگویند که مردمان از غایت انبوه
حطم یکدیگر میکنند و میگویند که آن موضعیست که در آن حق سبحانه قبول توبه آدم فرمود و بعد از آن فرمود که ان تهیأ لك ان تصلی صلواتك
كلها الفرائض و غيرها عند الحطيم فافعل فانها افضل بقعة على وجه الارض و بعد آن الصلوة في الحجر افضل یعنی اگر امکان شود همه نمازها
مفروضه و مندوبه را نزد حطیم بگذار که آن بهترین بقعه ایست بر روی زمین و بعد از آن نماز در حجر افضل است ... که علی

الحسینی



الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما پرسیدم که فاضلترین بقعها کدام بقعه است گفت خدا و رسول او داناترند گفتم شما علم فرمائید افضل البقاع ما بین الرکن والمقام ولو ان رجلا عمر ما عمر نوح فی قومه الف سنة الا خمسین عاما یصوم النهار ویقوم اللیل فی ذلک المکان ثم لقی الله عز وجل بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئا یعنی بهترین بقعها میان رکن است و مقام اگر مردی عمر یابد مقدار عمر نوح در میان قوم خود که آن مدت هزار سال بود الا پنجاه سال و در این مدت بروز روزه باشد و همه شب بایستاده در این مکان بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفات کند بدون ولایت و محبت ما هیچ نفع نرساند او را عبادت او و از آن صادق علیه السلام مرویست که از رکن یمانی دریست که داخل میشوند از آن اهل بهشت در رکن یمانی دری است از درهای بهشت که اهل او از آن داخل شوند و مرویست که من زمزم ماء زمزم را هر که شفا در آن یابد شفا و هر که سیراب شود آب زمزم شفا و دوای اوست شو گردد و درد او زائل گردد و نیز در اخبار آمده که اگر بار ان از ناحیه رکن یمانی فرود آید فراخی در جانب یمن پیدا شود و اگر از ناحیه رکن شامی فراخی در شام پیدا شود و اگر در جمیع ارکان باشد فراخی در همه بلدان باشد فاتی بیکی از آیات آن نست ومن دخله و هر که در آید بدین خانه **كَانَ آمِنًا** باشد ایمن از قتل و غارت یعنی حق تعالی بجهة دعای ابراهیم که اجعل هذا البلد امنا قلوب جبابره را از مکر و اینده آن حصول این غرض حتی اگر مجرمی از ایشان بخانه کند و ملتجی بحرم شود مطالبه نکنند و گویند مراد با این مرتبه یعنی اگر کسی واجب الحد باشد شرعا و پناه بحرم آورد بدست تعرض از دگونا گر کنند مادام که در آنجا باشد و لکن طعام و شراب و مضیق سازند و با او معامله نکنند تا از آنجا بیرون آید بعد از آن حکم قضا در حق او جاری سازند و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله و از ابن عباس و ابن عمر و جماعتی نیز نقل کرده اند ایمنست که من دخله آمنوه یا فلیکن امنا هر که در آید در آن در حرم ایمن گردانید و گفته اند معنی اینست که هر که حرم شود بجهة ادای حج و عمره ایمن میشود از عقوبات مکافات تجرا یعنیکه قبل از حج مرتکب آن شده چه او مغفور میشود از جمیع خطیئات و معاصی چنانکه احادیث صحیحه مصرحند بیرون آید النجم که از سنجوکبار زهاد است گوید که شبی طواف خانه میکردم و بخاطرم میگذشت که من دخله کان امنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که ایمن از النار ایمن است از آتش دوزخ و از ابی جعفر مرویست که من دخله عارفا بجمیع ما اوجبه الله علیه کان امنا فی الاخرة من العقاب الدائم یعنی هر که در آید بدین خانه شناسنده عارف باشد بجمیع آنچه حق تعالی بر او واجب گردانیده ایمن باشد در آخرت از آتش دوزخ و در حدیث آمده که من مات فی احد الحرمین بعث یوم القیامة امنا و در انوار گفته که جمله مذکوره جمله ابتدائیه است یا شرطیه معطوف بر حیث المعنی بر مقام ابرهیم زیرا که معنی اینست که امن من دخله یا منها امن من دخله و با این با فیه آیات بینات مقام ابرهیم وامن من دخله و حیثیکه مقام ابرهیم را ما بینه دانند و امن داخل حرم را آیتی دیگر میگویند که حکم دو آیتکه از مجموع آیات بسیار ذکر کرده و باقی را مطوی ساخته دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است در ذکر این مجاورت و تعدد تمام نیست و یا بجهة دلالت بر آنکه این هر دو آیت بمنزله آیات بسیار است که اثر نشانه قدرت دهر و امن از عذاب در روز عرض اکبر و مثل این است قول حضرت رسالت که حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة و این دو چیز است که مراد بقره عینی فی الصلوة خوشحالی و سرور را نحضرت باشد در نماز که نزد او ادر صلوات ازمنه امور ثلاثه ما بیج خواهد بود زیرا که صلوة از امور ثلاثه معدود نیست بلکه از امور اخرویه است نه دنیویه و اما اگر مراد از آن فاطمه باشد چنانکه بعضی تعبیر کرده اند پس از امور ثلاثه معدود خواهد بود چه اولاد از متمتعات دنیویه اند و بعد از ذکر فضیلت مکه معظمه زاد الله شرفا و فضیلت بیان وجوب حج الاسلام میفرماید بقوله **وَلِلَّهِ** و مر خدایرا ثابت و لازم است **عَلَى النَّاسِ** بر مردمان **حِجُّ الْبَيْتِ** قصد خانه کعبه بجهة ادای مناسک مخصوصه **مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا** هر که توانائی دارد بسوی آن خانه جهة سفر یعنی توانائی بزاد و راحله و از ائمه هدی صلوات الله علیهم مرویست که استطاعت زاد و راحله است و نفقه واجب النفقه و رجوع بکفایت یا بمال یا بضیاع یا بحرفه و صحت در نفس و تخلیه سرب از موانع و امکان سیر و ذکر العرفان مذکور است که قضیه من استطاع الیه سبیلا عام است تخصیص ناس گوییم و خاص است از مخصوص است بمنفصل بالعقل که آن اشتراط فهم خطاب است بجهة استحاله تکلیف غیر ایشان بانفاذ وهو قوله رفع القلم عن ثلثة عن الصبی حتی یبلغ والمجنون حتی یفیق والنائم حتی ینتبه و صبی و مجنون از تحت خطاب خارج باشند و عبد نیز علیه است و قرع بر تصرف نداند در نفس خود مستطیع نیست پس او از عموم نیز بیرون باشد و خلاف نیست میان علما که تخلیه سرب و اتساع زمان و سلامتی از هر که مانع سفر باشد از شروط استطاعت است نزد بر حج مرافقه یکی از زوج یا محرم واجب باشد و شافعی تفسیر استطاعت بمال کرده است و استنابه را بر معضوب واجب میداند هر گاه که اجرة نایب خود داشته باشد و مالک گفته که استطاعت بدن است پس بر او حج واجب است بر هر که قادر باشد بر مشی و تکسب در طریق و نزد ابو حنیفه استطاعت مجموع امرین است پس واجب نشود الا بر کسیکه قادر باشد بر زاد و راحله و نفقه ذهاب و ایاب که فاضل باشد بر حوایج اصلیه و نفقه عیال تا رجوع و اصحاب امامیه رضوان الله علیهم قائل این قولند الا آنستکه بعضی از ایشان شرط کرده اند که با رجوع او را کفایتی باشد از مال یا صناعت یا حرفه و احتجاج ایشان روایتی است از ابی الربیع شامی است از صادق که او را از استطاعت سوال کردند فرمود ما یقال هؤلاء مردمان در این باب چه میگویند گفتند هی الزاد والراحلة فرمود قد قیل ذلک لابی جعفر فقال هلک الناس اذا اذا کان من له زاد و راحلة لا یملک غیرها یا مقدار ما یقوت به عیاله و یستغنی عن الناس یجب علیه الحج ثم یرجع فیسئل الناس بکفه فقد هلک اذا فقیل ابو جعفر را گفتند که مردمان بر آنند که استطاعت زاد و راحله است فرمود اگر چنین باشد مردمان هلاک شوند چه اگر شخصی را زاد و راحله باشد و مال غیر آن نبوده باشد که از نفقه عیال خود کند و از مردمان مستغنی گردد و از روی وجوب حج کند از او بعد از آنکه رجوع کند

بکفر سوال کند از مردمان یعنی منت دارند از ایشان در آن کنند و از ایشان کدام کنند و این جهلا که او ست کفسه نیز استطاعت کدام باشد فرمود
الشعة فی المال وهو ان یکون له مال یحج ببعضه ویبقی بعضه یمون به عیاله یعنی استطاعت فراخی و گشایش است در مال تا بعضی را صرف
حج کند و بعضی را نفقه عیال خود و بعد از آن فرمود الیس قد فرض الله الزکوة فلم یجعل الا علی من یملک مائتی درهم یعنی حقتعالی زکوة را واجب کرده است
و ان را واجب نساخته مگر بر کسیکه مالک دویست درهم باشد تا ما یحتاج خود و انفاق عیال کند و مستهلک نشود و جواب از دلیل منع حصر
سند مستفاد نمی شود [illegible] و این مدلول کلام مبین آنکه بعد از راحله و زاد اعتقاد مال باشد که صرف مؤنت خود و عیال خود کند در رفتن به
ایاب و اقوی قول او لست بجهت ظاهر آیه و روایات دیگر و مراعات جانب احتیاط و نزد مالک زاد و راحله شرط نیست بلکه در شرطان
تمکن از استطاعت زاد و راحله کافیست پس اگر زاد و راحله را بگیرد آن کسی که حج را حجت بر وی صادق استطاعت در حق او و نزد ابوحنیفه و احمد
بر او واجب نیست شافعی را در این مسئله دو قول است با شروط مذکوره و حج مصنوع نمود و نیست که تا خیر آن اصلا جایز نیست و حدیث متواتر
صحیح از پیغمبر که تا خیر حج کبیره موبقه است و نیز مصر حسن بصری و ابوحنیفه نیز قائل به فوریت آن و وجوب حج است نزد شافعی واجب موسع است
او است که چون آیه حج نازل شد پیغمبر حج نکرد مگر در حج وداع و جواب از این است که تاخیر آنحضرت بجهت عدم استطاعت او بوده [illegible]
بود با اهل مکه که متوجه ایشان نشود و در مکه بود و چون آیه الحج نازل گشت متوجه مکه شد و چون بحدیبیه رسید صد و منع او کردند
حضرت ما بجا سر را تراشید و محل شد و دلیل دیگر بر فوریت حج عموم قول حقتعالی است و سارعوا الی مغفرة من ربکم یعنی بشتابید بچیزیکه سبب
مغفرت حج از این قبیل است و قول حضرت رسالت که من وجب علیه الحج ولم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا یعنی هر که حج بر او واجب شود و حج نکند بر
تا بیکه بدین یهود یا نصاری بمیرد بجهت اثبات بنا نموده که موضوع است برای تغلیظ و تشدید برانکه تارک حج در آنچه است رد نمودند
برواییتی امامه از پیغمبر من لم یحبسه حاجة ظاهرة من مرض حابس او سلطان جائر ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا هر که حاجتی ظاهر او را
منع نکند از حج چون مرض منع کننده و سلطان جور کننده و او حج نکند پس باید که بمیرد بر دین یهودی یا نصرانی و وجوب حج در همه عمر یکبار است زیرا که
لفظ مطلق محمول میشود بر اقل ما یقع ان بجهت اصالت برائت ذمت و نیز امر مقتضی تکرار نیست و دیگر از ابن عباس روایت است که چون رسول خطبه
خواند ای مردم و در آن امر فرمود ما را بحج پس اقرع بن حابس گفت در هر سالی یا رسول الله یا در همه عمر فرمود لا ولو قلت لوجبت علیکم لم تعملوا بها
الحج فی العمر مرة واحدة من زاد فتطوع یعنی حج در هر سال واجب نیست و اگر من گفتمی بر شما واجب شدی که هر سال حج کنید و اگر بر شما واجب شدی
عمل بآن نمیکردید حج در جمیع عمر یکبار واجب است پس هر که بر آن زیاده کند آن سنت خواهد بود و بعد از آن حقسبحانه فرمود که لا تسئلوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم یعنی در پیش نبینید تا آنکه حج منفرد باشد که ومن کفر و هر که منکر و ذم نماید حج یعنی ترک حج کند فان الله پس بدرستیکه
خدای تعالی غنی عن العالمین بینیاز است از همه عالمیان وضع کفر در موضع من لم یحج از جهت تاکید وجوب حج است و تغلیظ بر تارک
آن و ذکر او کرده که حقتعالی در این آیه ذکر امور کرده از تواکید امر حج که در غیر آن ذکر نفرموده یکی ایراد امر بصیغه خبر دوم ایراد آن در صورت جمله
اسمیه ایراد آن بر وجهیکه مفید آنست که حج حق است بر خدا بر او دوم ابتدا بر عنوان جهانیان تعمیم حکم او و بعد از آن تخصیص آن وایراد اشد ایضاح
است بعد از ابهام و در حکم تثنیه است و تکرار که ابلغ است از ذکر آن یکبار پنجم تسمیه ترک حج بکفر از جهت اینکه ترک آن از فعل کفار است و
هذا حضرت رسالت فرمود که فلیمت یهودیا او نصرانیا ششم ذکر استغنا و آن در موضع دلالت میکند بر شدت مقت و خدای تعالی و عظم سخط و
غایت غضب باقی بر تارکان هفتم ایراد عن العالمین از عنه و هر چند که مقصود مقام است دلالت کند بر کمال استغنای حقتعالی از تارک حج زیرا
که هر گاه حقسبحانه مستغنی باشد از همه عالمیان پس لا محاله مستغنی خواهد بود از وی و دیگر آنکه عن العالمین دلالت میکند بر استغنای کامل حقتعالی
و آن بر سخط بیشتر باشد محمد بن فضیل از کاظم روایت کرده که آنحضرت در تفسیر هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرمود که ایشان الذین یتمادون فی الحج
و یسوفونه یعنی کسانی اند که در فیا مر زنا تکاهل میورزند و عمل آن تا آنکه حج اسلام از ایشان فوت شود تا خبر اندازند معونه بجا داد
روایت کرده که در تفسیر قوله و نحشره یوم القیامة اعمی فرموده مراد کسیست که در روز قیامت کور مبعوث شود یعنی است که حج بر او واجب است
و او آن را تکیه خیر او کوزنست بدهند از طرق چگر پیر و دار و نیز طرق چند را بخواهد دید و نزد بعضی از مفسران مراد بقوله فخر والی القتال سرست حج
بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا کنید و دین ابلیس برانکه حج کفارت ذنوب است زیراکه حقتعالی است فروالی الله من ذنوبکم یعنی ملتجی
شوید بسوی خانه خدا از گناهان خود مروی است که چون صدر این آیه نازل شد حضرت رسالت جمیع ارباب ملل را جمع کرده خطبه خواند و فرمود که
ان الله کتب علیکم الحج فحجوا یعنی بدرستیکه حقسبحانه فرض کرد حج خانه خود را ایها اهل اسلام یا ایمان اورده اند و اهل ملل دیگر که هود
و نصاری و صابئیان و مجوس و مشرکان بودند منکر و جحد آن شدند آیه نازل شد و من کفر فان الله غنی عن العالمین و از حضرت رسالت مروی است که حسنوا
حسنکم و صوموا شهرکم و ادوا زکوة ما لکم و حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم یعنی از بجا نماز خود بگذارید و روزه ماه خود نگاه دارید و ادای زکوة
کنید و حج خانه خود کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و ابن عبدالله از حضرت رسالت روایت کرده که الحج ینفی الفقر والذنوب کما
ینفی الکیر خبث الحدید یعنی حج درویشی و گناهان را زایل میکرداند همچنانکه کوره آهنگران که زنگ آهن را زایل میسازد و احادیث بسیار در
باب حج وارد شده که تحریر آن موجب اطناب میشود لاجرم بهمین قدر اکتفا نموده شد و بدانکه وجه اتصال این آیه با ما قبل آنست که حقتعالی
در آیه سابق اهل کتاب را امر کرده باتباع ملت ابراهیم و از جمله آن تعظیم بیت الله الحرام است بجهت در عقب آن ذکر بیت الحرام مروی و فضل آن علی اثر

ولو وجبت

حج

[illegible]

[illegible]



هدایت ایشان و بعد از آن باز عود کلام بجانب احتجاج اهل کتاب نموده فرمود که قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ بگو ای جماعت اهل یهود و نصاری لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ چرا کافر میشوید بآیتهای خدا که دلایل سمعیه و عقلیه است بر صدق محمد و دلالت بر دعوی میکنند مخصوص و معجزات و جمیع اهل کتاب بخطاب بدل است برانکه کفر ایشان افحش است برانکه ایشان اگرچه دعوی میکنند که کردند اند بتورات و انجیل اما حقیقة کافرند بآن خاصه که برسبیل توبیخ و تقریع میفرماید که چرا کافر میشوید بآیات الله بر صدق پیغمبر وَاللَّهُ شَهِیدٌ و حال آنکه خدا بشما مطلع و گواه عَلَیٰ مَا تَعْمَلُونَ بر آنچه میکنید از کتمان حق و کفر بآیات الهی و شما را بران مجازات خواهد کرد و تحریف و استتار شما نفع نخواهد رسانید شما را ...

قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ ...

وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ ... وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ...

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقًا مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمَانِکُمْ کَافِرِینَ ...

وَکَیْفَ تَکْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَیٰ عَلَیْکُمْ آیَاتُ اللَّهِ وَفِیکُمْ رَسُولُهُ ... وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ ...

راه نموده شود إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که اعتقاد بهدیه کرده و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که ما با یکدیگر افتاده بودیم
مرا ماه و مسابقه که ناگاه رسول الله که آثار لطایف از گوشه کلامش هویدا بود که بدست مبارک اشاره بما کرد هر دو گروه از یکدیگر منفرق شدند
هر یک بجای خود رفتند و بعد از آن بمیمنت اهتمام سید انام علیه الصلوة والسلام فی الحال کدورت نفسانی بصفای اتفاق و اجماع مبدل شد و با یکدیگر
کرده سلسله محبت و وداد مؤکد ساختند و در میان هیچ دو کس از ایشان اوّل از وقع و آخر از وقع چون دو واحسن از آن نبوده باشد و در آنجه بود
علامت روشن و حجت عظیم اند که موجب هدایت اند کاشف کلام خدا و دیگر رسول او و وضع آنکه چه رسول را از دار دنیا بدار بقا برده و معجزه صدق
مسابقه اما کتاب الله بیان کاشف که مضمن همه هدایت است متضمن حلال و حرام و اوامر و نواهی و سایر احکام و در بعضی از کتب
مذکور است که در هر عضوی از اعضای آنحضرت رسالت پناه معجزه ظاهر بود و معجزه سر آنحضرت آن بود که تمام سر آن سایه ابر داشت معجزه چشم او اینکه در شب
تار دیوار از آن کلام بود و معجزه چشم او اینکه هیچ آنکه تمام خود را می دید بخلاف خود از پیش و از پس می دید و معجزه گوش او اینکه استماع صوت
پیغمبر در خواب چنانکه در بیداری و معجزه لسان او اینکه سوسمار را گفت من انا گفت انت رسول الله و این نوع معجزه بسیار از زبان آنحضرت
شهادت داد و معجزه هر دو دست او آن بود که از اصابع او آب بیرون می آمد و معجزه انگشت او اینکه اشاره بماه کرد دو نیم گشت و
اشاره میکرد بچیزی آن سایه ... معجزه دل او اینکه چشم او در خواب بود و دل او بیدار و معجزه دهان او اینکه
جابر بن عبد الله نزد آنحضرت آمد شکایت کرد که ایشان فرود آمدند و بچهها تشنگی دارند ... آب دهان مبارک
بود ... و معجزه لب او
اشفا داد و معجزه عورت او آن بود که عورتش هرگز ظاهر نشد ... و معجزه ران او اینکه
ساق او بر زمین ... و هر که ... هرچند کسی طول او را مقابله بود از او بلندتر بود
در ... معجزه ... پشت او مهر نبوت بود ... و بر آن نوشته
مکتوب بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و معجزه ... احیاء موتی کرد و مرضی را شفا میداد و معجزه ... و اینکه دانش بر وحی منتهی شد
بدانکه ... بطلان ... ایشان ... در قول و کفر ... مبیّن و ایشان را
که زبان اعتراض گشوده گویند خدا ... اگر ... کتاب و رسول است از کتاب ...
فرستد ... و ... نعوذ بالله من مقالتهم ...
المهلکة ... از مقاتل حیان مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و اسعد بن زراره خزرجی ... با یکدیگر مفاخرت کردند ثعلبه گفت از ما است
آنکه ذو الشهادتین است خزیمة بن ثابت و حنظله که غسیل ملائکه است و عاصم بن ثابت ... و سعد بن معاذ که عرش رحمن بجهت او در لرزه در آمد
و حکم کرد در ... بنی قریظه ... اسعد گفت ... از ما است که احکام و ایقان قرآن کرده ...
ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید ... و سعد بن عباده که خطیب انصار ... و بعضی از ایشان از ما است و این مفاخرت بمنازعه کشید و خوف
آن کرد ... خدا ... شما را ... با شما ...
شما ... که ... اتقوا و ... با یکدیگر ... رسالت ...
... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
از ... اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه سزاوار ترسیدن است ... و ... تمام
اجتناب از محارم کقوله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم ... حق تقاته ...
...
...
... لا ...
از ... فاتقوا الله ما استطعتم و ...
و ... وَمَنْ يَقْوَى عَلَىٰ هَٰذَا ...
... فاتقوا الله ما استطعتم
...
...
... وَلَا تَمُوتُنَّ ...
إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ... اسلام ...
...
...



مکنید بلکه بر حال اسلام باشید تا آنکه موت بر شما در آید و شما بر اسلام مصادف گردید و بعد از آن گفته که و دلالت دارد بر موت بر جهت حسن
استعاره است و زوال تیر چه بدیهی است که موت مقدور و در تحت بشر نیست تا امر را به تعلق کرده و پس البته متوجه خواهد بود به قید و معنی آنکه در حین موت
بر هیچ حالی نباشید مگر بر حال اسلام فضیل تفسیر اسلام به تحسین ظن کرده ای الا و انتم محسنون الظن بالله و ابن عباس از رسول روایت کرده که بعد از آنکه
این آیه که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون فرمود که فلو ان قطرة من الزقوم قطرت فی الارض لامرت علی اهل الارض
معیشتهم فکیف بمن هو طعامه یعنی اگر قطره از زقوم بر زمین چکیده شود هر آینه بر اهل دنیا تلخ شود پس چگونه بود حال آنکه همه طعام از آن بود پس باید که حفظ
اسلام از دست رحلت نماید **وَاعْتَصِمُوا** و چنگ در زنید ای مسلمانان **بِحَبْلِ اللهِ** بدین خدا که حبل متین است **جَمِيعًا** در حالتی که مجتمع باشید
ابو سعید خدری و قتاده گویند مراد قرآن است لقوله ع القرآن حبل الله المتین و بر هر تقدیر استعاره حبل از برای آن است که چنانکه تمسک به ریسمان سبب نجات
از رده چاه می‌باشد تمسک به حبل سبب سلامت است از تردی و موثوق به آن و اعتصام ترشیح مجاز است یعنی اعتصام و خلاصه معنی آنکه مجتمع شوید بر استعانت
بخدا و وثوق به اعتصام او و گویند مراد مواضعه حضرت رسالت است یعنی همه اجتماع نمایید در اعتصام به متابعت او تا تمام چه بی آنکه به ظاهر و باطن چنگ
در حبل اتباع آنحضرت زنند نمی‌توانند به مقصد اصلی رسید و به مطلوب حقیقی توانند رسید نظم هر که پیمانه متابعت سید الرسل هرگز کسی بغیر مقصد
ره نیافت از هیچ ره بجز درگه نمی‌دهند ابن اثیر گویند که اشارت است به ولایت و شبهه نیست که متابعت آنحضرت و امتثال اوامر و نواهی
است و ولایت و محبت اهل البیت و حارث همدانی گوید که در مسجد رسول در آمدم مردم را دیدم که در اختلاف افتاده بودند نزد امیر المؤمنین ع رفتم
گفتم یا امیر المؤمنین مردمان در گفت و گوی افتاده اند و هر فرقه به طریقی سلوک کرده اند فرمود که از رسول شنیدم که میفرمود زود باشد که بعد
من فتنه در میان امت من واقع شود گفتم خلاص از آن چه باشد فرمود بکتاب الله فان فیه نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم هو الفصل
لیس بالهزل و هو حبل الله المتین و النور المبین و الشفاء النافع و عصمة من تمسک به و نجاة من تبعه یعنی خلاصی از آن فتنه بکتاب خدا است که در او
حدیث پیشینیان است و خبر پسینیان و حکم آنچه میان شما است و آن فصل میان حق و باطل نه هزل حبل خدا است و حکیم و دانا و سند
و بیان محکم و استوار و نور روشن و شفاء نفع رسان و نگه دارنده هر که عمل کند و رستگاری هر که پیروی کند ابو سعید خدری روایت کرده
که از پیغمبر شنیدم که میگفت ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء
الی الارض و عترتی اهل بیتی الا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر متمسک بآن شوید هرگز
گمراه نشوید یکی از دیگری بزرگتر است آن کتاب خدا است که ریسمانی است فرو گذاشته شده از آسمان تا زمین و عترت اهلبیت من آگاه باشید که این هر دو از هم جدا
نشوند تا آنکه وارد شوند بر من بر سر حوض و علی بن ابان بن تغلب از جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که آنحضرت فرمود نحن حبل الله الذی قال و
اعتصموا بحبل الله جمیعا **وَلَا تَفَرَّقُوا** و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع خلاف میان شما چنانچه اهل کتاب بلکه مجتمع و متفق الکلمه شوید بر ایمان
و مداومت و ثبات بر طاعت و ترک عصیان و نا متفرق مشوید آنچنانکه پیش از این متفرق بودید در جاهلیت محاربه میکردید با یکدیگر و یاد کرد آنچه که موجب
تفرق و مزیل الفت شما شود و معنوی قول اوست فابتلاکم ... از پیغمبر که بنی اسرائیل بر هفتاد و یک فرقه شدند و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند
و همه در دوزخ روند مگر یک فرقه ایشان گفتند یا رسول الله آن یک کدام است ... امیر المؤمنین ع نهاد و گفت این و شیعه وی و از اتباع
و بعد از آن امیر المؤمنین این آیه تلاوت فرمود که و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا الایه زاذان روایت کرده که روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین بودم رأس الجالوت
سر جماعت یهود بود و جاثلیق که امام ترسایان بود ... ترا بحضرت آوردند حضرت روی برأس الجالوت کرد و فرمود ویلک یا رأس الجالوت چند
که یهود بر چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم فرمود لعنک الله ... قوم اذا سئلک عن خلافهم وجهالهم قلت انظر فی کتابی
و اقول لا ادری انا احرق الکتاب ... یعنی ... که هرگاه ایشان از مسئله حلال و حرام پرسند تو گوئی
نظر در کتاب کنم و بگویم اگر آن کتاب سوخته شود ... پس بجاثلیق نگاه کرد و گفت ترسایان بر چند فرقه شدند گفت بر چند
فرقه ... فرمود ... یهود بر هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد از ایشان هالکند و یکی ناجی
و آنها آنند که حق تعالی فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ... بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی است و باقی
هالک و آنها جماعتی اند که حق تعالی در شأن ایشان فرموده ... تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا و امت پیغمبر بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان
رستگار باشند و آنها همه دیگر هالک و این فرقه ناجیه آنها اند که حق تعالی در شأن ایشان فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به
یعدلون و هم شیعه ایشان ... و حدیث مشهور متواتر الحق مع علی و علی مع الحق ... مضمون حدیث
این راجح است که حق با علی است ... هر جا که علی ... باشد ... ملازم ...
از هم منفک نمیشوند ... چون حضرت رسالت فرمود که ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة منها ناجیة و الباقی هالکة یعنی زود باشد
که امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند فرقه از آن رستگار باشد و هفتاد و دو فرقه دیگر هالک ... گفتند فرقه ناجیه کدام اند فرمود
اهلبیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مثل و داستان اهلبیت من
همچو مثل و داستان کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که تخلف کرد و ننشست غرق و هلاک شد یعنی هر که متمسک
باهلبیت من شود و طریق محبت ایشان ورزد ... فائز باشد و ... عالیه جنان رسد و هر که تمسک بایشان نجوید ... مذهب ...

فرقه ... یا رسول الله

ایشان نیز بوده در نحو خاسر باشند و در درکاه ها لکه نیران فرقه را کرد حاصل که خلفای منبر بایدکه از دو برخی متفرق مشوید **وَاذْکُرُوا**
یاد کنید **نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ** نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و از جمله ان هدایت است و توفیق باتباع حق و پیوستن بدین اسلام که موجب
تآلف شد و زوال لقای و قوله **اِذْ کُنْتُمْ** متعلق است یاد کرها یعنی یاد نعمت خدا کنید در وقتیکه بودید شما **اَعْدَآءً** دشمنان در زمان جاهلیت
فَاَلَّفَ پس خدا پیوند داد لفت داد یعنی فی محبت کرد **بَیْنَ** میان دلهای شما بعد از تنازع و اختلاف کرد و الفت داد میان شما بر که اسلام و متابعت
حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام **فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖ** پس گشتید برحمت خدا **اِخْوَانًا** برادران یکدیگر یعنی یکجان و دوستان همه
مجتمع برا خوت در دین خدا مراد آنست که برادران دینی یکدیگر شدید و منتظم و مرتبط باهم و در معجم گفته که اخ در اصل لغت بمعنی قصد است اخوته
از توجهت الشیء اذا قصدته و طلبته بعوض ملت قصد میکرد یکدیگر کردید و اطاعت یکدیگر بودید **وَکُنْتُمْ** و بودید شما بواسطه ضلالت در
جهالت **عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ** بر کنار مغاکی **مِّنَ النَّارِ** از اتش یعنی مشرف بر وقوع در اتش دوزخ بجهت کفر چه اگر در ان حال مرگ کفر شما میرسید
هر اینه در دوزخ می افتید و قایم در ان اتش معذب میبودید **فَاَنْقَذَکُمْ** پس رهانید خدا شما را **مِّنْهَا** از ان حفره یا از ان نار بنعمت اسلام
و شرف ایمان و میتواند بود که ضمیر راجع بشفا باشد و تانیث ان بجهت تانیث مضاف الیه باشد یا بجهت انکه بمعنی شفا است چه شفا بمعنی شفه
ان طرف چاه است چون بر جانب خانه و اصل ان شفو است که قلب واو شده در مذکر و حذف ان در مونث و بدانکه انقاذ از اتش اگرچه فرع وقوعست
در ان اما چون که ایشان مستحق دخول بودند بمنزله کسی شدند که در ان واقع شده اند ابو الجوزا روایت کند که ابن عباس این آیه را تلاوت کرد
اعرابی استماع ان کرد گفت والله ما انقذهم منها و هو یرید ان یخرجهم منها یعنی مراد حق تعالی از انقاذ انجاست چه او سبحانه انقاذ ایشان کرد
از ان زیرا که در ها نیدن درصورتیست که ایشان در ان بوده باشند بلکه مراد انستکه ایشان را از ان نجات داد ابن عباس فرمود که اکنون ها انجام
فقه بعنی ابن مسعود ابو بسیند و مراد اکر بیابد کسی که فقیه بینید **کَذٰلِکَ** همچنانکه بیان کرد احوال شما را از نفرت و دیگر الفت مجید **یُبَیِّنُ
اللّٰهُ لَکُمْ** بیان میکند خدا و روشن میگرداند برای شما **اٰیٰتِهٖ** دلایل و حجتهای و قدرة خود تا بیچ بینه در سخن **لَعَلَّکُمْ
تَهْتَدُوْنَ** تا باشید که شما راه راست یابید کلام در معنی تعلیل است یعنی بجهت اراده ثبات شما بر هدایت و زیادت شما در ان از ایات رسانی
اوس و خزرج نازل شده و تفصیل قصه ایشان از قول علمای سیر و تواریخ بر وجهی بوده که اوس و خزرج دو برادر بودند از یک پدر و مادر که
بسبب خون میان ایشان عداوة واقع شد و ان عداوت مدت صد و بیست سال در میان ابنا دو قبیله بود تا عهد رسول و چون بدعوه انحضرت
برخواسته هر دو قبیله تصدیق کرده ایمان اوردند و بجهت ان عداوة قدیمی از میان ایشان منقطع شده و سبب اسلام ایشان ان بود که سوید
ابن صامت که او را کامل خواندندی بجهت جلادت و مهارت او در حکمت و شعر وقتی که امده در وقتیکه رسول بر رسالة مبعوث شده بود انحضرت او را
بدین اسلام دعوت فرمود سوید گفت نزدمن بعضی از سخنان لقمانست که در باب حکمت است انرا بر حضرت عرض کرد انحضرت فرمود که این خوبست
اما نزد من بهتر از ین هست زیرا که کلام خدا است و سخنان او است بر من نازل ساخته بعد بعضی از قران بر وی خواند سوید چون انرا بشنید بسوی خود
مایل شد و مطیع او فرود امد و اسلام اورد و بمدینه رجوع کرد و اهل مدینه را از ان اخبار کرد و بسی بر نیامد که او را بکشتند و بعد از ان ابو
الحیسر بن رافع با جمعی از بنی عبد الاشهل بمکه امدند و غرض ایشان ان بود که از قریش معاونة ایشان نموده با خزرج مقاتله کنند رسول چون بر
امدن ایشان مطلع شد برخواست و نزد ایشان امد و گفت رغبت کنید بچیزی که بهتر از انست که در قصد ان امده اید گفتند ان چیست سوال نمود که خدا مرا
بر خلق بپرستش مبعوث ساخته و بر من کتابی فرستاده ناهد ایت شما کنم ایاس بن معاذ که جوانی عاقل بود با ایشان گفت ای قوم این
مرد راست میگوید و انچه ما را بان دعوت میکند بهتر است که ما بجهت ان بایجانب امده ایم ابو الحیسر پاره ریگ برگرفت و بروی او زد
و گفت خاموش باش ما بانکار دیگر منصوب امده ایم رسول برخواست و ایشان بمدینه رجوع نمودند و بعد از ان میان اوس و خزرج مقاتله
عظیم واقع شد و ایاس بن معاذ فرمان یافت و در حین حضور اجل او را فرمودند که اظهار دین خود کند و اعتراف دین حق کند و پیغمبر خبر فرمایند و شش مرد از
خزرج بمکه امده نزد عقبه با رسول ملاقات کردند رسول فرمود که شما از کدام قبیله اید گفتند از خزرج رسول فرمود که از معاونان یهودید
گفتند اری فرمود بنشینید پس انحضرت ایشانرا دعوت کرد بدین اسلام و قران بر ایشان خواند ایشان بنشنیدند و در ان اندیشه کردند مطیع
ایشان فرود امد و چون از یهود معاند جهودان بودند جهودان ایشانرا میگفتند که پیغمبر اخر الزمان در مکه پیدا شود چه در تورات چنین نوشته
چون ظاهر گردد ما تابع او شویم و باو ایمان اوریم و از شما انتقام کشیم ایشان باهم گفتند این همانست که جهودان ما را از ان میترسانیدند
بر ایشان سبقت کنیم و باو ایمان اوریم تا تسلط و غلبه ما را باشد بر ایشان و امید هست که حق تعالی بر که او ما را اتفاق کرداند بر ایشان
و منازعه که میان ما واوس است از میان مرتفع گرداند پس همه شش کس ایمان اوردند و گفتند یا رسول الله ما را رخصت ده تا بمدینه رویم و قوم
خود را باسلام دعوت کنیم شاید که اجابت کنند رسول فرمود که چنین باشد چون بمدینه امدند و اظهار دعوت رسول کردند و این خبر در
میان اهل مدینه منتشر شد تا انکه هیچ سرای نبود الا انکه پیوسته گفتگوی رسول میکردند و چون سال دیگر موسم حج رسید دوازده کس
برخواسته از خزرج و ده از اوس در عقبه با رسول ملاقات کردند و ایمان اوردند و بیعت کردند بر طریق مبایعه نسا یعنی مضمون ایه
یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن الایه رسول فرمود که اگر باین وفا کنید بهشت از انِ شما باشد و اگر در بعضی خیانت کنید در دنیا
واجب الحد شوید و در اخرة معذب گردید و این پیش از ان بود که رسول بجهاد مامور شود پس بعد از قبول اسلام و سعد مدینه امد



و در عقب ایشان رسول الله مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف را بمدینه فرستاد تا ایشانرا دعوت کند و قرآن و احکام شرع تعلیم دهد
مصعب بمدینه آمد و در سرای سعد بن زراره فرود آمد و سعد از جمله دوازده کس بود که در عقبه بدست رسول الله ایمان آورده بود و بیعت
کرده پس اهل مدینه از قرآن هرچه می‌آموختند پیش او میخواندند و اول کسیکه در مدینه او را مقری میخواندند او بود روزی سعد بن معاذ با اسید بن حضیر
گفت بیا تا برویم و این مرد را که اغوا و اضلال سفهاء قوم میکند زجر کنیم و از شهر اخراج کنیم اسید گفت تو برو که او پسر خاله منست
و مرا از و شرم می‌آید پس اسید حربه برگرفته آمد تا بحایطی که ایشان آنجا بودند سعد چون اسید را بدید مصعب را گفت این سید قوم منست بر تعظیم
کن و سخنی که موجب خفت باشد با او مگو پس اسید در آمد و روی بمصعب کرده از روی غضب او را عتاب درشت کرد و گفت درین شهر چه کار داری
و چرا سفهای ما را اغوا میکنی برخیز و اتباع خود و همه را از شهر بیرون ببر و اگر نه کشته شوی مصعب گفت التماس من آنست که بنشینی و از من سخنی
بشنوی اگر موافق رای تو باشد فهو المراد و اگر نه چنان تصور کن که نشنیده اسید گفت سخن بانصاف گفتی پس بنشست و حربه بر زمین نهاد و مصعب
آیتی چند از قرآن بر وی خواند و وصف اسلام کرد وی چندانکه قرآن استماع کرد و وصف قرآن میشنید روی او میشکفت و تازه میگشت و بشاشت
و سرور بر وی ظاهر میگشت تا غایتی که اثر اسلام در روی او نمایان شد چون مصعب قراءة قرآن تمام کرد اسید گفت این نیکو کلامیست و نیکو طریقی که
کسی خواهد که بدین در آید اول چه کند مصعب گفت باید که نخست کلمه شهادتین بگوید و جامه پاکیزه بپوشد و دو رکعت نماز بگذارد اسید
کلمه شهادتین بگفت و جامه پاکیزه پوشید و برخاست و غسل کرد و جامه پاک پوشید و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن گفت من مردی را که سعد بن معاذ را
نزد شما فرستم اگر وی اجابت شما کند هیچکس مخالفت نتواند کرد پس حربه برگرفت و نزد قوم رفت و چون مردم در وی نگاه کردند گفتند والله که اسید بغیر
روی باز آمده که بدان روی رفته بود سعد بن معاذ گفت چه کردی گفت ایشانرا دیدیم که ایشان چیزی نمیگویند که ما را از آن ناخوش آید و با ایشان گفتم تا بدانند
شما چیزی که ناخوش و موجب نقصان باشد با ایشان مگوئید و ایشان قبول کردند و لکن شنیدم که جماعتی از بنی حارثه قصد آن کرده‌اند که اسعد
را بکشند بجهت آنکه پسر خاله تست تا عهدی که میان شما است بشکنند اگر بروی و مراقبه امر او کنی صواب باشد سعد برخاست و حربه از و ستد و
متوجه آن جانب شد چون بآن موضع رسید دید که ایشان مطمئن و آرام با هم نشسته‌اند دانست که مقصود اسید آن بود که او آنجا رود و سخن ایشان
بشنود پس پیش آمد بوجه غلیظ القلب بر ایشان داخل شد و با ایشان گفت که چرا اغوا و اضلال مردم ما میکنید و از شهر بیرون نمیروید بعد از آن
روی بمصعب کرده گفت اگر تو پسر خاله من نبودی این جرئت نمیکردی [illegible] مصعب بروی ملاطفه و تلطف کرده گفت ای جوانمرد کرم ورز و ساعتی
بنشین و آنچه میگویم بشنو اگر ترا صواب باشد بپذیر و اگر نه اعراض کن [illegible] سعد گفت انصاف سخن بانصاف گفتی پس
مصعب [illegible] طریقه مسلمانی و مکارم اخلاق را در میان آورد و آغاز قرآن خواندن کرد بتدریج [illegible] سعد [illegible] تا آنکه محبت اسلام در دل او
گشت و از ما بین [illegible] تا آنکه مصعب قراءة قرآن را تمام کرد گفت شما بچه طریق بدین اسلام در می‌آئید گفت کلمه شهادت میگوئیم و غسل میکنیم
و جامه پاکیزه میپوشیم و دو رکعت نماز میگذاریم سعد چنانکه گفت بجای آورد و حربه برگرفت و بر مجمع قوم خود شد چون نزدیک رسید گفتند که
اسلام را قبول کرده پس در میان ایشان بنشست گفت ای بنی عبد الاشهل شما مرا چگونه دانید گفتند تو بزرگ و سید قوم و مطاع مائی و رای تو از همه رای
ما قویتر و دانش تو از همه ما بیشتر گفت همه مرد و زن شما [illegible] والله چیز بد گفت حرام است بر من که سخن شما را بشنوم
تا آنکه بخدا و پیغمبر او ایمان آرید گفتند سمعا و طاعة [illegible] که در قبیله [illegible] ایمان آوردند و هیچ مردی و زنی در میان ایشان نبود
مگر که کلمه اسلام بر زبان راند و مصعب در آن زمان [illegible] دعوت میکرد تا آنکه هیچ محله نماند که اهل آن اسلام در آوردند مگر سرای بنی امیه
ابن زید و خطمه و وائل که در توقف نمودند زیرا که ابو القیس الاسلت الشاعر در میان ایشان بود و منع ایشان میکرد پس مصعب برخواست با
هفتاد مرد مسلمان بمکه آمد و در ایام تشریق در عقبه با رسول ملاقات کرد و یکبار دیگر تجدید کلمه اسلام کردند و آنرا روز بیعت دوم
نام نهادند کعب بن مالک روایت کند که ما اسلام خود را از مشرکان قوم خود پنهان میداشتیم چون از حج فارغ شدیم با رسول خدا وعده دادیم که
امشب عبد الله [illegible] برفتیم [illegible] اشراف قوم خاص میشناختیم و او را باسلام [illegible] چنین باشد پس نزد او رفتیم و گفتیم یا عبد الله
تو از جمله سادات و اشراف مائی [illegible] که با چنین منزلت [illegible] که [illegible] فردا هیزم دوزخ شوی قبول اسلام کن و
ما امشب میعاد ما با رسول خدا در عقبه است با ما آنجا حاضر شو تا آنچه او میگوید بشنوی اگر بدیده انصاف در نگری و
آنچه میگوید صواب بینی با اسلام در آئی [illegible] گفت چنین باشد [illegible] و چون از شب ثلثی بگذشت [illegible] پنهان از قوم
خود بموجب میعاد شدیم و در شعبی که نزدیک عقبه بود جمع شدیم و ما هفتاد مرد بودیم با دو زن یکی ام عماره و دیگر اسماء بنت عمرو رسول
با عمش عباس آنجا تشریف آورد عباس هنوز اسلام نیاورده بود ولیکن بجهت خویشی همراه پیغمبر بود چون بنشستیم عباس آغاز سخن کرد و گفت یا
معشر الخزرج بدانید که مکانت و منزلت محمد [illegible] مرتبه علیا [illegible] نهایت شفقت [illegible] و دشمنان
او [illegible] قوم او [illegible] که نزد شما آید [illegible] وطن مألوف
خود کند اگر میدانید که آنچه میگوئید وفا خواهید کرد و نقض عهد [illegible] نخواهید کرد [illegible] اگر نه از او
مکرا [illegible] در میان قوم و عشیره خود باشد [illegible] گفتیم سمعنا و اطعنا [illegible] ای رسول خدا [illegible] از خود بگیر
[illegible] رسول [illegible] قرآن بر ما خواند [illegible] کلمه اسلام را عرض کرد پس رسول یکبار دیگر

سعد بن زراره

شرایط تبلیغ را متوکد سازند و از عهد و سوخ بر اسلام قرار گرفت فرمود من با شما با بن شرط مبایعت کنم که حمایت من چنان کنید که فرزندان
خود را از معرض ودیعت آنحضرت عکرمت گفت یا رسول الله قبایل و عشایر ما همه مردان کار دیده و کارزار دیده اند و شجاعت و مروت از آبای خود میراث
یافته ایم جان و مال خود را وقایه تو میکنیم و ترا چنان حمایت میکنیم که تا جان در بدن ما باشد نگذاریم که هیچ آسیبی از اعادی بجوانب تو رسد
ابو الهیثم بن تیهان از میان برخواست و گفت یا رسول الله تو میدانی که میان ما و دیگران عهد و مواثیق است و بجهت حمایت و حفظ تو میان عهد
را نقض خواهیم کرد بشرط آنکه هرگاه خدا ترا فتح دهد و نصرت بر خصم تو ما را رها نکنی و بشهر خود نروی رسول تبسم فرمود و گفت لا بل الدم الدم
والهدم الهدم انتم منی و انا منکم احارب من حاربتم واسالم من سالمتم خون شما و خون ما بهم پیوسته است یعنی بکدیگر [illegible] کنیم
شما از منید و من از شماام حرب کنم با آنکه محارب شما باشد و صلح کنم با آنکه با شما صلح کند بعد از آن فرمود که دوازده نقیب اختیار کنید تا کفلای قوم
باشند ایشان نه از خزرج و سه از اوس اختیار کردند [illegible] عباس بن نضله گفت ای مردمان میدانید
این مرد بچه بیعت میکنید علی حرب الاحمر والاسود بیعت او بر حرب سرخ و سیاه است از عرب و عجم اگر چنانچه اموال شما را نکبتی و زوالی رسد یا بعضی از
اشراف شما را بکشند از نصرت او دست باز دارید و نقض بیعت خواهید کرد پس اکنون [illegible] که اگر او را یاری کنید و نقض عهد کنید
[illegible] شما شود و اگر بیان وفا کنید و جان خود را وقایه او کنید سبب خیر دنیا و عقبای شما باشد گفتند ما او را بر مال و جان و قتل
اشراف و اولاد خود اختیار میکنیم [illegible] و گفتند یا رسول الله اگر ما چنین کنیم اجر ما چه باشد فرمود بهشت نعیم و خلاصی از
جحیم گفتند دست بگشا تا بیعت کنیم آنحضرت دست بگشاد [illegible] اول کسی که بیعت کرد براء بن معرور بود پس جمله بترتیب بیعت کردند
چون از بیعت فارغ شدند ابلیس بصورت مردی برآمد و از سر عقبه آواز داد که ای مردمان بدانید که محمد و صابیان برگرد او مجتمع شده اند [illegible]
ابو ملبس است که دشمن خداست از سخن او بترسیدند [illegible] عباس بن عباده بن نضله گفت یا رسول الله
بخدا که اگر بخواهی فردا با شمشیرها بر ایشان حمله کنیم و ایشان را از روزگار ایشان برآریم گفت مرا باین
امر نفرموده اند [illegible] شب بجای خود رفتند چون صبح شد جماعتی از قریش نزد ایشان آمدند و گفتند یا معشر الخزرج شنیدیم
که شما آمده اید که صاحب ما محمد را از میان ما بیرون برید و با او عهد کرده اید که با ما محاربه کنید ایشان سوگند خوردند
[illegible] و اسلام را آشکارا کردند [illegible] اصحاب رسول
را امر فرمود [illegible] که بمدینه روند و آنجا مطمئن بنشینند پس یک یک و دو دو هجرت میکردند
و بمدینه میرفتند و اول کسی که هجرت کرد ابو سلمه مخزومی بود و بعد از آن عامر بن ربیعه تا اعیان خود و بعضی از بنی جحش و عبد الله بن جحش
و انکه گروه گروه مهاجرت میکردند و رسول در مکه بود تا آنکه امر الهی نازل شد که تو نیز هجرت کن پس آنحضرت بمدینه تشریف فرمود و اهل مدینه
مشرف و مستبشر شدند [illegible] آنحضرت عداوت اوس و خزرج برداشته حق تعالی بعد از امتنان بر نعمت بر ایشان در
موعظه ایشان برآمده میفرماید که **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ** و باید که باشد از شما **أُمَّةٌ** گروهی که ایشان **يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ** بخوانند مردم را
بنیکوئی یعنی باسلام یا با بلاغ مومنان [illegible] خدای تعالی بخواند **وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** و فرمایند
بنیکوئی **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و باز دارند از فعل ناشایسته و فعل حسن اینست که مشتمل باشد بر صفتی زاید و منکر فعل قبیح و باصطلاح آنست که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود یعنی معروف هر چیزیست که خدا و رسول بان امر کرده باشند و منکر آنکه خدا و رسول از ان نهی کرده
اند و گویند معروف هر چیزیست که عقل یا شرع مستحسن باشد و منکر هر چیزی که عقل یا شرع مستکر آن بود [illegible]
تبعیض است برای آنکه امر بمعروف و نهی از منکر از فروض کفایه است [illegible] که ولتکن منکم امة یعنی باید که باشد از شما امامان که
مردم را امر بمعروف و نهی از منکر کنند [illegible] و معنی اینکه باید باشید شما گروهی که امر کنندگان و نهی کنندگان باشند
کقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون [illegible] چه در وصل [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر بر آن
عطف خاص است بر عام [illegible] کقوله تعالی والصلوة الوسطی **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه که داعی خیر و آمر بمعروف و ناهی از منکرند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران بنوع مخصوص [illegible] کامل و در این دلالت است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و عظم موقع و محل آن
[illegible] فلاح با نها کرده [illegible] امر طلب فعل است از غیر و نهی طلب کف است [illegible] منکر از فروض کفایه
و ترک بعضی [illegible] از فروض اعیان است [illegible] شیخ ابو جعفر [illegible] بر جمیع مکلفان [illegible]
و هر واکرچه [illegible] باشند که بعضی دیگر بان قیام نمایند تا آنکه همه بدانند [illegible]
[illegible] اکثر علما برآنند که [illegible] شرع است [illegible]
بوجوب عقلی نیز آنکه امر بمعروف و نهی از منکر لطف اند [illegible] و علم الهدی [illegible] الله [illegible] و اگر عقلا لازم آید [illegible] منکر
و تا اخلال [illegible] بمعروف و نهی از منکر [illegible] واجب [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] امر و نهی واجب [illegible] و هرگاه مختلف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ناتکلیف ساقط شود [illegible] امر و نهی [illegible]

امر و نهی ظالم مامور و منهی باشد و ظن تاثیر باشد و انتفاء مفسدت یا مورد مرتکب امر باشد و رضا بفعل ذات ناشی شد فالاسهل فالاسهل است انتقال و بعد و
اکر منتهی بقتل یا جرح شود آن وظیفه امام است و تفصیل این در کلام کنز العرفان سمت تحریر خواهد یافت نوع دیگر بدل واجب است و فقدا ذات
بزبان و اکثر اوقات بدست اکر بزبان اثر نکند و نهی مشروط است بشرط رابع که ان اضرار ملکت بزبان و از خصوص رسالت و سر رسید که من حیر الناس
مردیست که تا شد و اتقیهم امرهم بالمعروف و انهیهم عن المنکر و اتقیهم لله و اوصلهم بالرحم یعنی بهترین مردمان آنانند که مردمان را بهشت امر کنند بمعروف
و نهی کنند از منکر و پرهیزکار تر باشند از بهر خدا و رعایت صله رحم بیشتر نمایند حسن بصری از رسول روایت کند که هر که امر بمعروف و نهی
از منکر کند او در زمین خلیفه خدا باشد و خلیفه رسول و خلیفه کتاب نعمان بن بشیر از رسول نقل کرده که مثل قوم مردمان مانند کسی است
که در کشتی نشسته باشد و بعد از آن بعضی از ایشان سوراخ کنند و اکر منع نکنند همه غرق شوند و اگر منع کنند همه نجات یابند
نوع که خواهم در آن تصرف کنم شمار از آن تسلط و حقی نیست و در اینجا منع نکنند تا بر دست وی همه مردمان که در آن
کشتی اند غرق شوند در نهج البلاغه از امیر المومنین مرویست که لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلا یستجاب
یعنی باید که مردم ما را امر کنید بمعروف و باز دارید شما را از ناشایسته اکر نه اشرار شما بر شما مسلط شوند و هر چند بخوانید شما دعا کنید مستجاب نشود
از امیر المومنین که فرمود خلقان من اخلاق الله کاشف که فضیلت امر بمعروف و نهی از منکر و در کنز العرفان آورده که در این مقام چند فایده است
اول آنکه امر و نهی از وظایف علما است چه جاهل بسا هست که امر بمنکر میکند و نهی از معروف و بسیار هست که چیزی منکر است نزد بعضی امر نمیکند
منکر نیست نزد بعضی تا موجب اختلاف مجتهدین بسیار است و دیگر آنکه جاهل بسیار هست که غلظت میکند در موضع لین و بعکس
دوم آنکه وجوب امر و نهی دیگر شرطی نیست که موثر باشد و این با مجتهد نیست که ترک امر و نهی جاهل باشد یا باطل و ترک آن نمیدهد
و با شبهه در آن داشته باشد اما هر که از روی قصد و علم و اختیار روا داشت ترک ماموریه و فعل منکر نماید واجب نیست امر و نهی او بلکه جایز
و اکر ضرر در آن منصوص شود جایز نخواهد بود ... از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده که من علی سنتنا ...
...

... و لا تکونوا و مباشید ای مسلمانان کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق
... و اختلفوا و اختلاف کردند ...
... من بعد ما جاءهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان حجتهای روشن ...
... یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالیهود و النصاری ...
... اختلاف امتی رحمة ...
... و اولئک و آن گروه لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ ...
... یوم تبیض وجوه ...
... و تسود وجوه ...
... فاما الذین اسودت وجوههم ...
... اکفرتم بعد ایمانکم ...



و آن توجیهیست که در روز الست حق تعالی ایشان را گواه گردانید در نفسهای خود شان گفتند بلی شهدنا پس امروز ایشان را گویند با کافر شدید بعد از آنکه ایمان آورده بودید در روز میثاق **فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** پس بچشید عذاب دوزخ را بسبب آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید امر برای اهانت است مابرای مصلحت یعنی بسبب کفر خود تان عذاب ابدی معذب گشته و مبتلا بوده

و مراد بکفر کفار ربعد از ایمان کفر ایشان باشد بعد از تمکن ایشان از ایمان بنظر و تدبر در دلالات و آیات و عکرمه بر آنست که مراد اهل کتاب که به پیغمبر کافر شدند بعد از ایمان ایشان باو بعثت صفت او قبل از بعثت این قول بمعنا رحیاتی و زجاج گفته و نزد قتاده مراد اهل بدع و اهوا اند از این امت

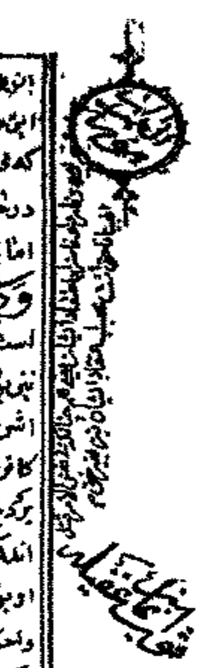
و این منقولست از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود نقل از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود والذی نفسی بیده لیردن علی الحوض ممن صحبنی اقوام حتی اذا رأیتهم اختلجوا دونی فلاقولن اصیحابی اصیحابی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی اعقابهم القهقری یعنی سوگند بخدا بشکه نفس من بید قدرت اوست که هر آینه وارد شوند بر من در کنار حوض من بعضی از کسانی که مصاحب من بوده اند چون ایشان را ببینم ایشان را از نزد من برانند من گویم ایشان اصحاب من اند پس گفته شود که تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث و ابداع کردند به تحقیق ایشان برگشتند بر پاشنهای خود بطریق قهقری یعنی مرتد شدند بعد از تو و ابو امامه باهلی گفته که مراد از آنکسانیکه در آخرت روی ایشان سیاه باشد خوارج اند کما روی عن النبی انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی خوارج از دین بدر میجهند همچنانکه تیر از کمان بیرون میجهد و کلبی از ابو صالح نقل کرده از ابن مسعود که حضرت رسالت فرمود بکه حقتعالی در روز قیامت هر معبودی را که بغیر او پرستیده باشند در موقفی نصب کند و هر کس بجانب معبود خود رانده و ذلک قوله نوله ما تولی و نصله جهنم چون خسارت خود را بینند اند و هکذا شوند روی ایشان سیاه شود و همه ایشان را با معبودان خود ملی دوزخ برند پس مؤمنان و اهل کتاب باشند پس بگو اهل کتاب معبود نصب کنید و او و مؤمنان را ندا کند که مرا سجده کنید مؤمنان سجده حقتعالی کنند و جهودان و ترسایان سجده نتوانند کرد و مؤمنان چون سر از سجده بردارند روی ایشان چون ماه چهارده بود و اهل کتاب چون در روی مؤمنان نگرند از حزن و اندوه روی های ایشان سیاه گردد و گویند بار خدایا بر تو هیچ مشرکی را سجده کردی بجهت شرک ایشان و ما مشرک نبوده ایم در تمثیل آمده که در دعوی بشارت و منابا و هر که کسی بجهت آنکه دروغ بر مخلوق بندد سیاه روی باشد پس کسانیکه دروغ بر خدا بندند حال ایشان چگونه باشد و ذلک قوله تعالی و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و همچنین هر که تابع رؤسای ضلال شده باشد چون متبوعان خود را ببینند که بعذاب گرفتار باشند از غایت حزن روی و سیاه گردد و کسانیکه تابع ائمه هدی باشند چون مرتبه و علو درجه ایشان را ببینند از غایت فرح روی ایشان درخشان گردد و در جوار ایشان قرار گیرند کما قال **وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ** و اما آنانکه سفید شود روی ایشان یعنی مؤمنان که پیرو شرع خاتم الانبیاء اند و تابع ائمه هدی **فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ** پس باشند در رحمت خدا یعنی بهشت و ثواب او و تعبیر از بهشت برحمت بجهت تعظیم است و اشعار باین است که بهشت رحمت است بر آنکه حق تعالی برحمت واسعه خود ثواب زیاده بر قدر عمل مؤمن بتفضل خواهد فرمود و ما بجهت آنکه سبب ثواب تکلیف است تفضل است و تکلیف اولی بسبب تفضل بوده باشد **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آن جاویدانند و ایشان در رحمت خدا که جنت است جاوید باشند این جمله مستأنفه است برای تأکید کانه قیل کیف یکونون فیها فقال هم فیها خالدون و اگر چه حق ترتیب آن بود که ذکر ایشان مقدم باشد لیکن اختتام فرموده بایشان تا اشعار باشد بر آنکه مطلع کلام و مقطع آن حلیه مؤمنان و ثواب ایشانست **تِلْكَ** این چیزها که مشتمل است از اخبار وعد و احکام و وعید و بشارت و وعده و وعید و عذاب **آيَاتُ اللَّهِ** آیتهای خدا و دلایل اوست **نَتْلُوهَا عَلَيْكَ** میخوانیم آنرا بواسطه وحی **بِالْحَقِّ** در حالتی که ملتبس است بحق که هیچ شبهه در راستی و درستی آن نیست **وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا** و نیست خدا که خواهد ظلمی را **لِلْعَالَمِينَ** بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند به نقص ثواب یا بعقوبت زیاده بر استحقاق زیرا که او تعالی منزه است از ظلم زیرا که ظلم از وجه ظلم قبیح است و از صفات نقص پس بر واجب الوجود روا نباشد و دیگر آنکه حق تعالی غنی است از ظلم چه ظلم نسبت بمظلوم صفت و کمال اوست و ممنوع از چیزی نیست تا مظلوم شود چه او مالک علی الاطلاق است کما قال **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** و مر خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدا **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** باز گردیده میشود کارها یعنی کارها بحکم و تقدیر او است و او کننده رجوع و سخنان است و بعضی گفته اند مراد آن است که اعاده بعد از فنا برای مجازات و نزد جمعی دیگر مراد آن است که حقتعالی در دنیا تملیک این و آن فرموده و بعد از آنکه ایشان را از تصرف در آن باز داشت رجوع جمیع آن راجع باو شود کما قال لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و وجه اظهار در موضع اضمار در قوله و الی الله ترجع الامور دو فایده است یکی آنکه ظاهر را انسب بلاغت است و دیگر آنکه مقام تفخیم و تعظیم و تنبیه است چون حقتعالی ذکر احوال و عقوبات بر آن و سعادت ایشان فرمود و ذکر کسی نمیبایدکه منصف شود و مدح ایشان میفرمایدکه بجهت ترغیب مردمان در اقتدا بایشان و میگویدکه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ** هستید بهترین گروهی که **أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** ظاهر گردانیده شده اند از برای مردمان این کلام دلالت میکند بر خیریت ایشان در زمان و کان الله غفورا رحیما یعنی خیریت ایشان در ما جوز و بطور انقطاع کقوله و کان الله غفورا رحیما یعنی خیر بودن ثابت است از اصل اما منقطع میکردد و نزد بعضی کان تامه است و خیر امة حال است و کنتم خیر امة در وجود و بعضی دیگر گفته اند خیر امة است یعنی گردانیده بجهت مجتهد شدن و اعمال حسنه از شما و بعضی گفته اند که معنی آن است که شما خیر امت بوده در علم خدا یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودید و خیر امت از این جهت است که



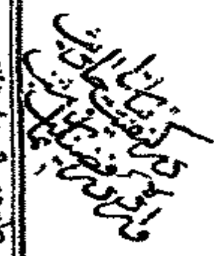
سلک خدمت حضرت رسالت منتظم اند و نعم ما قیل لما دعی الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم یعنی چون خدا پیغمبر ما را بر همه خواند امت افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم و گفته اند که خیریت امة در سه صفت که بیان میکند و تأمرون بالمعروف میفرمایید بر چیزیکه شرع مستحسن است و امر ان و تنهون عن المنکر نهی میکنید از چیزیکه شریعت مستقبح است نهی ان و تؤمنون بالله و میگروید از روی خلوص و ثبات بخدا و این متضمن ایمانست بهر چه تصدیق بآن واجبست چه ایمان کاهی بعضی معتد به نیست که ان شک کرده باشد بهر چه حقیقة تصدیق بان واجبست لازم کردانیده باشد بر ایمان بعضی دون بعضی کافی نباشد کقوله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض الی قوله اولئک هم الکافرون حقا و تأخیر این قسم از دو قسم اول با آنکه حق ان تقدیم است بجهت آنکه دلالت کند بر آنکه ایشان امر بمعروف و نهی از منکر میکنند بجهت ایمان آوردن بخدا و تصدیق بان و اظهار دین او و مراد باین جمله خبریت امت آنست که بعضی از ایشان که امر بمعروف و نهی از منکر کنند بجهت اطلاع و بعضی از اهل خلاف استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه اجماع حجت است بر آنکه این مقتضی است که امر کنند بکل معروف و نهی کنند از کل منکر یعنی ایشان هر چه امر کنند معروف است و از هر چه نهی کنند منکر است پس اگر اجماع میکردند بر خطائی از بر دو کلمه متفق منسد و هو المطلوب و جواب آنست که لا نسلم که لام در امت جنس است بر تقدیر تسلیم میگوئیم که معصوم آنکه ایشان باشند بجهت عدم تحقق اجماع مذکور شده در غیر ایشان و باین نقل وارد شده از ائمه هدی و گفته اند که کیف تکون خیر امة و قد قتل فیها ابن بنت رسول الله یعنی چگونه ایشان بهترین امت باشند حال آنکه کشته شده در میان ایشان پسر دختر پیغمبر ایشان و بنا بر آنکه این همه جمله مستانفه باشد برای بیان خیریت امه که یکی از خصال ثلثه شرط خیریت ایشان باشد و از بعضی اصحاب مرویست که مراد آنست که یکون خیر هذه الامة ان یکون شرط الله تعالی فیه الایمان بالله و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر که خواهد بهترین این امت باشد باید که ادای شرط خدا کند که در آن فرموده و ان ایمانست بخدا و امر بمعروف و نهی از منکر و اگر این خیریت ایشان نباشد هر چه و هر کجا نخواهد بود و چون اینکه تمامی ایشان را معتقد و منتفع با بر بهترین امت یکند ندا و باین علماء اهل سنت را آنکه مراد باین خطاب جمعی کسانند از ابن عباس و سلک نقل است که ایشان هم مهاجر و انصارند و ضحاک گفته که هم اصحاب رسول الله خاصة لانه قال فیهم احفظونی فی اصحابی فانهم خیار امتی یعنی مراد اصحاب رسول الله که پیغمبر در حق ایشان فرموده که مرا بگاهدارید در یاران من که ایشان بهترین امت منند و گویند خطاب با اصحاب است لیکن ما بر امت دیگر نیز دلالت دارد و عکرمه گفته است که مراد از مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه و سبب نزول که مالک بن الضیف و وهب بن یهودا که دو حبر یهود بودند احیار یهود ایشان را گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما از دین شما بهتر حق تعالی این آیه فرستاد و مناقب کو بکه امة بهترین امر بمعروف و نهی از منکر کردن که گفتار انکلیف خود بجا آورد و اگر کسی مسلمان باشد و اهتمام نورزد او که بپا باشد چگونه ایشان نیکو شد ممنوعیت باشد فانه اینچنین اند بلکه امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و ممکن اظلم و معصیت را نسبت دادند بر ایشان جهت خیریت باشند و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام و اخبار ایشان آمده که این آیه خاص است بائمه معصومین و بدلیل عقلی نیز این صفات بایشان الیق است اولی زیرا که خیریت مطلق مستلزم نفوی و طاعة و اقدام بر هر چه شرعا امر بان کرده و اجتناب از هر چه نهی از ان فرموده شبهه نیست در آنکه ایشان بجهت عصمت متصف باین صفت بودند و غیر ایشان مشکوک العصمه اند از جمله گفته و اخرجت للناس دلالت صریح دارد بر آنکه هر که پیغمبر و امام نیست مخلوق شده است از برای خود اما پیغمبر و امام مخلوق شده اند از برای هدایت خلق کان چه تکلیف امت و اتباع ذکر کردن با ایشان است و سلیم بن قیس روایت کند که در عهد خلافت عمر شخصی از احبار یهود بمدینه آمد و گفت خلیفه محمد کیست او را بعمر راه نمود و متوجه نزد عمر آمد گفت انت خلیفة محمد تو خلیفه محمدی گفت آری گفت من از تو سه مسئله میپرسم و سه مسئله و یک مسئله عمر گفت بپرس گفت هفت مسئله جواب ده اگر به اول سه جواب بهی از سه دیگر سؤال کنم و اگر سه را جواب دادی دیگر و تعجب کرده عمر گفت علیک بعلی بن ابی طالب برو نزد علی بن ابی طالب که هر چه خواهی بپرسی پس او را بنزد آنحضرت فرستاد و چون بآنحضرت رسید گفت از تو سه مسئله میپرسم و سه مسئله و یک مسئله فرمود سل عما شئت بپرس از هر چه میخواهی گفت مرا خبر ده از اول سنگی که بر روی زمین نهاده شد و از اول چشمه که بر زمین روان شد فرمود زعم شما که یهود گمان است که اول سنگی که از زمین برآمده بود و حال آنکه چنین است که شما میگوئید بلکه آن حجر الاسود است که نوعی از خرما است و اول سنگی که شما میگوئید در زمین نهادند سنگی است که بنای بیت المقدس است و این نیز دروغ است بلکه سنگ حجر الاسود است که جبرئیل از بهشت نزد آدم آورده که لسان ذلق یشهد لمن وفاه یوم القیمة که مر او را زبانی فصیح بود و گواهی دهد برای انکه نزد او آمده باشد و اول چشمه که از زمین بیرون آمده شما است که چشمه بیت المقدس است این نیز خلاف واقع است بلکه آن چشمه بود که صاحب موسی در آن ماهی برده بیند اخت فی الحال زنده شد گفت راست گفتی شهادت میدهم که این املاء موسی و کتابت هرون است که این از جمله املاء موسی و نوشته هرون است پس حضرت فرمود از سؤال دیگر کن گفت اخبرنی عن موضع نبیکم فی الجنة مرا خبر ده که از مسکن که پیغمبر شما است در بهشت کجا خواهد بود فرمود منصب عرش الله فی اعلی علیین ثم قال له کم تکون بعده من خلیفة یعنی بلند ترین جای باشد در اعلی علیین بنشاند و بعد از آن او را گفت که میاشر بهشت عدن شده و آن جای پیغمبر است گفت هذا املاء موسی و کتابت هرون گفت خبر ده مرا که خلفای پیغمبر شما چند کس باشند فرمود اثنا عشر من اهل بیته یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و لا یخافون لومة لائم گفت هذا املاء موسی و کتابت هرون گفت مرا بگو که وصی او از بس چند سال بماند امیر المؤمنین علیه السلام گفت سی سال گفت باکنشان مبارک سو و هدایت عقد کرد یعنی بأسی سال گفت یک مسئله دیگر ماند اگر مرا جواب دهی ایمان آرم



فرمود که بگو گفتا خبر دهد عن وصیته ابو تمام ... خبر دهد مرا که وصی او کیست پیغمبر باکشته شود فرمود کلا بل تخضب هذه من هذه و وضع یده علی لحیته و راسه او نمیرد بلکه بدان کنند اینرا از زدن شمشیر خود تا بر محاسن شریف سر مبارک خود نهاد هنوز ایمان او و دو گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسوله پس از جمله موالیان و شیعیان او شد امیر روایت کند که اسقف برسانان نزد رسول آمد
و گفت یا رسول الله میخواهم که مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت قائم شده و خلق از دو صنف مشتبا مدکشتند
اند و انبیا نزد خدا عرض میکردند که گروهی دیدم که در امدند اخر و محمد دست و پای ایشان سفید بر صراط مانند برق خاطف بگذشتند من گفتم
اینها انبیا و اولیا ند فرشتگان گفتند ایشان امت محمد اند مرا از جهت این از زو شد که مسلمان شوم پیغمبر کلمه اسلام بر او عرض کرد و مسلمان
شد و از حضرت صادق روایت است که فرمود اول کسی که به بهشت در آید محمد است پیغمبر ان حرام است بر دیگر انبیا تا در آید امت من و بر دیگر امم بهشت حرام
باشد تا داخل شوند مردان داخل شود برسانیدن وصیا حرام باشد تا امت او در آیند بر سایر امم حرام باشد و نیز از امیر روایت کند که من با پیغمبر
میرفتم پیغمبر گفت ... مرا گفت یا انس برو بیار که ایرا ... مردی را دیدم در زیر درخت نماز میکرد او دو
اینها حاجی میکرد که یا رب مرا از امت مرحومه گردان یعنی امت محمد بر ایشان رحم کرده و گناهان ایشان را امرزیده و دعا ایشان اجابت کرده و صابر ثواب
ایشان شده من نیامدم و رسول را از این خبر دادم فرمود که برو او را اسلام من برسان و بگو اسلام رسانیدم گفت برو او را بگو که برادرت محمد
از خدا در خواست میکند که او را از امت خود کرده اند و خبر اینکه کعب احبار را پرسیدند که چرا در عهد ابی بکر ایمان نیاوردی و در عهد عمر
ایمان آوردی گفت بجهت آنکه پدرم چون وفات یافت نزدیک یک صحیفه بمن داد و مهر بر آن نهاده و مرا وصیت کرد که مهر آن را برمدار تا امکان فرو
او عمل کرده ام تا در زمان عمر در خواب دیدم که مرا گفتند که پدر تو خیانت کرده مهر از آن نامه بردار و نگاه کن که در آن چه نوشته شده است و
ان کار کردم چون بیدار شدم مهر از آن بر داشتم در آنجا صفت امت محمد بود و با پیوسته که سابقوا و عالموا و ظالموا و خاکوا و صابروا و خاروا
کفند ... باشد گفت سابقوا یعنی بر یکدیگر سبقت اسلام کنند و عالموا ... دانایان و دانشمندان اند مانند علماء بنی اسرائیل ظالموا حلیمان اند و خاکوا
خدا ایشان را حکم کرده است و ... کرده که بهشت و ... یکدیگر را ... از گناه ... چنانکه در زمان انبیا اند
بیچ ... که ... خود ... قومی که ... فرمود که **وَلَوْ آمَنَ**
وا کرا ... **أَهْلُ الْكِتَابِ** یعنی اسرائیل بنبوة محمد و قرآن و سایر انچه از نزد خدا آورده **لَكَانَ** هر اینه باشد ایمان در
نفس بر **خَيْرًا لَهُمْ** بهتر مر ایشان را در دنیا و آخرت از ... که بجهت آن نجات میابند در دنیا از قتل و سبی و
در آخرت خلاص میشوند از عقوبت و فائز میگردند بجنت **مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ** بعضی از ایشان گروندگانند بنبوت و کتاب وی یعنی عبد الله بن سلام و
اصحاب وی از یهود که بشرف اسلام رسیدند و نجاشی و اصحاب او از نصاری که ایمان آورده اند **وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ** و بیشتر ایشان بیرون روندگان
از طاعت فرمان یعنی متمردانند در کفر و وصف ایشان بفسق و ترک اعظم از آنست بجهت آنست که غرض اینست که ایشان بیرون روندگان اند از مراسم کتب
ایشان موجب نقص ... از امر رسالت و تحقیق نبوت پیغمبر ... در کفر ... قبل از آنست ... **ولو آمن اهل الکتاب**
استطراد ... مثل کعب بن اشرف و ... بن رافع و ... که عبد الله بن سلام و اصحاب او میامدند و ایشان را بر اسلام
او در ملامت میکردند حق تعالی ... **لَنْ يَضُرُّوكُمْ** هرگز ضرر نتوانند رسانید شما را **إِلَّا أَذًى** مگر اندک آزاری ... طعن در اسلام
شما و دعوت شما بکفر و بهتان نهادن بر شما **وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ** و اگر کارزار کنند با شما **يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ** برگردانند
پشتها را بر شما و منهزم گردند **ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ** پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی ... از خلق یاری ... مدد کاری ... ایشان را
... و نصرت ... باشند مغلوب و منهزم ... ایشان ... و ذکر
... تراخی است ... تسلط ... ایشان ... آن است که ...
... بر ... ایشان **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ** زده شد یعنی وضع کرده شد ... خواری
... ایشان ... معنی الزام
... اینها ... **أَيْنَمَا ثُقِفُوا** متعلق ... یعنی هر جا که یافته شوند **إِلَّا** استثناء منقطع
است یعنی خواری لازم ... **بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ** ... **وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ** و عهدی از
مومنان ... از ... استثنا است ... **ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ** ... و عامة
الاحوال ... یعنی در جمیع احوال ... ایشان ... کرا ... واهل است
در ... اعتصام کننده باشند ... عهدی ... معقود ...
... **وَبَاءُوا** و بازگشتند **بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ** یعنی از خدا ... سخط الهی شدند **وَضُرِبَتْ** و زده
... لازم شد **عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ** بر ایشان ... احتیاج ... کرده شد مسکنة بر ایشان ... مضروب ...



این عقوبه بجهت آنست که یهود بعد از انبیا هر قدر و منزلتی که داشتند خود را در دین شریف شناختند تا آنچه مرتبه از ایشان کشند
این عقوبه لازم است کند و مجموع ایشان مستحق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه بودند از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند بآنها
که فرو فرستاد یا با احکام تورات که مشتمل است بر صفات محمد صلی الله علیه و آله یا بمعجزات آنحضرت وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ
در حالتیکه آن بغیر حق بود و این بجهت آنست که اعتقاد چنین داشتند در قتل ایشان و گفته اند که اگرچه قتل انبیاء یهود مدتها واقع شده
اما بجهت رضای ایشان بآن فعلها ایشان را از جمله قاتلان در آورده ذَٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدا و اصرار بر صغایر مفضی بکبایر است و استمرار بر کبایر مؤدی بکفر و گویند معنی آن
است که این ضرب ذلت در دنیا و استیجاب غضب در آخرت همچنانکه معلل است بکفر و قتل ایشان مسبب است از عصیان و اعتداء ایشان
نبی بوده اند و آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران او مثل ثعلبه و اسد و اسید ولد اسلام آوردند یهود زبان طعن گشادند که ایشان از
اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده اند حق تعالی بجهت تکذیب ایشان فرستاد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با
کافران ایشان پس بیان نفی استوا میکند بجمله مستأنفه که مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده
بر کار اسلام و قائم بعهد الهی و با استقامت بر قول راست و عمل خالص و در بعضی اخبار آمده که امت قائمه امت محمد اند و مراد از مستقیمه آن
است که بر جاده شریعت سلوک میکنند و اصلا بجانب افراط و تفریط که طریق ضلالت است میل نمیکنند و بآن متحرز میشوند و اینها از سلام و اصحاب
او بوده اند و قتاده گفته که اینها چهل مرد بودند از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که پیش از ایمان داشتند بعیسی و ایمان دا
و احکام شریعت و قرآن تسلیم کردند کما قال يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند آیات خدا را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ
در حالتیکه ایشان سجده میکنند مراد تلاوت قرآنست در نماز تهجد و تعبیر از آن بتلاوت در ساعات لیل با سجود بسبب آنست که این ابلغ است در مدح
گویند مراد نماز عشاست که مخصوص است باین امت زیرا که اهل کتاب نماز عشا نمیگذارند و از ابن مسعود مروی است که شبی حضرت رسالت تاخیر این نماز فرمود
تا اول وقت آن بجهت ما نعی بجماعت حاضر شد دید که مردم انتظار وی میکشند فرمود اما این نماز را با واقف کسی نیست از اهل الادیان احد
یذکر الله هذه الساعة غیرکم یعنی بدرستیکه هیچکس از اهل ادیان در این ساعت ذکر خدا نمیکند غیر از شما و از ثوری منقولست که مراد نماز عشا
کذا و نقل شده از حضرت رسالت منقولست که هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول فاتحه یکبار و سیزده بار اذا زلزلت
و در رکعت دوم الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد خواند و اگر در هر ماه یکبار بگذارد از جمله محسنان باشد و اگر در هر سال یکبار بگذارد از جمله مخلصان
باشد و اگر در هر شبی بگذارد از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بگذارد با من مزاحمه کند در بهشت و ثواب آن جز خدا نداند و گویند مراد از وَهُمْ
يَسْجُدُونَ واو حالیه نیست بلکه حرف عطفست و معنی آنست که ایشان با آنکه تلاوت قرآن میکنند سجده میکنند یعنی نماز میگذارند و با سجده تلاوت
میکنند یا سجده شکر يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان حقیقی میآورند بخدا بذات و صفات و افعال و در موضع حال واقع شده و اشعار میکند بآن که
الْيَوْمِ الْآخِرِ و تصدیق میکنند بروز قیامت بر سبیل ثبات و دوام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند بکار پسندیده شرع
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از کار ناپسندیده وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و میشتابند در کارهای خیر
و مراد وصف ایشان بخصوص این صفات جهت آنست که اضداد این صفات بود در یهود که غیر معتقد بودند بدلیل و شرایع
در صفات او و در اصل صفات بخلاف صفات مذکوره و ملاهی در احتساب و مباطی در خیرات وَأُولَٰئِكَ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفند بصفات
مذکوره که اضداد صفات یهود است مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و پسندیدگان که اینها بعضی احوال ایشان پسندیده خدا است
بجهت آن مستحق ثنا و ستایش اند و زاهد گفته که در تعظیم مرتبه صلوة لیل از حضرت رسالت منقولست که رکعتان یرکعهما العبد فی
جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا و ما فیها و لولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم یعنی دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد و از دنیا
و آنچه در وی هست بهتر است اگر نه آن بودی که دشوار میشد نماز شب بر امت من بر ایشان فرض میکردم و در خبر است که آنحضرت خطاب با امیر المؤمنین کرد و فرمود که
یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد که نماز شب بپا داری و نیز فرمود که من
کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار هر که بسیار گذارد نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد در روز گفته اند که مراد بآن بی نور دهد بین آنکه
نماز گذارند کما ورد در شب از ابی عبدالله علیه السلام که ان البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل
الارض یعنی بدرستیکه خانها که در آن نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن و درخشنده باشد مر اهل آسمان را همچنانکه ستارگان روشن اند
مر ساکنان زمین را و نیز فرموده که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و دأب الصالحین قبلکم و مطردة الداء عن اجسادکم یعنی
بر شما باد که نماز شب گذارید چه آن سنت پیغمبر شماست و عادت صالحانست که پیش از شما بوده اند و دور کننده درد است از بدنهای شما وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از کار نیکو فَلَنْ تُكْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاسی کرده نخواهد شد یعنی نقصان ثواب اعمال شما نخواهد شد بلکه جزای
آن خواهد شد تسمیه نقص ثواب بکفران از قبیل تسمیه شکر است بثواب و لهذا گفته و کان سعیکم مشکورا چه شکر در اصل اعتراف بنعمت و کفران
ستر نعمت است و منع ثواب بمنزله جحود آن پس بجهت این مناسبت شکر مستعار شده از برای ثواب و کفر از برای نقص آن و تعدیه آن بدو مفعول بجهت
آنست که متضمن معنی حرمانست و حمزه و کسائی و حفص و ابو عمرو بیاء غایب خوانند و ضمیر بهر دو کلمه باقی خواندند یعنی هر چه میکنند آن فاعله از خیر آن که دارند



سا رهند عمل ایشان ضایع نخواهد شد **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ** و خدا دانا است باحوال پرهیزکاران بر بشارت مر اهل تقوی را و اشعار با نکه تقوی
مبدء خیر است و حسن عمل و فایز نشود بحد اعلی الا اهل تقوی نشد ابشان کما قال ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بعد از ذکر مؤمنان پرهیزکاران بیان حال
کافران متمرد و ذکار دمیفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستیکه آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد یا بهمه کتب یا بر شرایع و اصحاب ایشوند
لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز باز ندارد از ایشان **أَمْوَالُهُمْ** مالهای ایشان که برشوة میدهند یا میگیرند از اراذل قوم خود یا مطلق اموال که
همه عمر را صرف تحصیل آن کرده اند **وَلَا أَوْلَادُهُمْ** و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند **مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** از عذاب
خدا چیزیرا و ذکر شیئا بلا تشبیه تنوین علم یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد نفع بایشان نرسانند و ایشانرا از عذاب باز ندارد و تخصیص اموال و اولاد
با آنکه مطلق شیء دافع عذاب نباشد از ایشان جهة آنستکه ابر هر دو از اعز اشیاء اند نزد ایشان پس هرگاه آنها با وجود اعز بودن اکثر به اعتماد و استظهار
بران سعی میکنند پس غیر آن بطریق اولی **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه کفار **أَصْحَابُ النَّارِ** ملازمان آتش دوزخند **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان
در آن آتش جاوید بمانند کانند سبب از آن ذکر ضرب المثل میکند برای انفاق اهل کفر و نفاق میفرماید که **مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ** مثل آنچه نفقه میکنند
جهودان بر علما خود و یا ابو سفیان و اتباع او بر اصحاب خود در کمک یا حد و مدد لشکر کفر میکنند یا اخراجات مشرکان در روزهای جهاد ایشان
یا مطلق انفاق ایشان خواه معتقد بتوبه باشد و یا بغیر آن و یا نفقه منافقان بریا و سمعه **فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در این زندگانی دنیا **كَمَثَلِ**
رِيحٍ مانند بادیست که باشد **فِيهَا صِرٌّ** در آن سرمای سخت **أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ** برسد بکشت زار قومی که بشر بهمه تعالی **ظَلَمُوا**
أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود یا بجهة آنکه حق تعالی نداده **فَأَهْلَكَتْهُ** پس هلاک و نابود کرد آن باد آن کشت ایشانرا بجهة
عقوبة و نکال ایشان چه اهلاک از سخط است نه تنبیه صرّ بر وزن حرّ بیست و اصل آن صریر که بمعنی صوت است نزد زجاج حیث صوت ظهور شکر در
ریح است و میتوانند بود که مراد صوت ریح باد شدید باشد و ابن انصفات شمال است فانما از ابن عباس و حسن و قتاده و جمعی دیگر بر وشد بیست
و بروایتی دیگر از ابن عباس سموم حارّه قاتله و اول قول اکثر مفسرین است صاحب انوار گفته که اطلاق آن شایع است در ریح باردة مانند صرصر
ان مدا اصل مصدر است که متصوّر به واقع شده و یا نعت است و منعوت آن محذوف یعنی قرّة صرّ و در جمع اورده که در ابو صفا مقدر است و تقدیر
آنست که مثل اهلاک ما ینفقون کمثل اهلاک ریح فیها صرّ و حذف مضاف بجهت دلالت آخر کلام است بر آن و یا تقدیر آنست که مثل ما ینفقون
کمثل مهلک ریح پس تشبیه انفاق باشد بمهلک حرث که مهلک آن ریح باردة شدید باشد و در انوار گفته که غرض تشبیه آن چیز است که کفار
انفاق آن میکنند بحرث ایشان که ریح باردة شدید بآن رسیده از استیصال نماند و باقی نگذارد از برای ایشان منفعتی نه در دنیا و نه در آخرت و
تشبیه ضایع است از آنکه تشبیه مرکب است چنانکه در کریمه کمثل الذی استوقد نارا مذکور شد پس بنا بر این کلام محتاج تقدیر نباشد **وَمَا ظَلَمَهُمُ**
اللَّهُ و ستم نکرد خدا بر منافقان بنابود شدن حرث و نفقات ایشان **وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ** و لیکن ایشان بر نفسهای خود **يَظْلِمُونَ** ستم میکنند بجهة
ارتکاب چیزی که مستحق عقوبت شده اند بسبب آن و یا ضمیر ظلم نکرده بر منفقان بضایع و نفقات ایشان و لیکن ایشان بر خود ظلم کردند بجهة آنکه انفاق ایشان
بر وجهی که غیر معتدّ به بود چه نفع در آنجا هستکه مرضی حق تعالی بوده باشد پس چنانکه اصحاب زرع خاسر و زیانکار و خائب باشند بجهة ضایع شدن
حرث ایشان همچنین اینکس که نفقه او در راه خدا نباشد که وقت الفلاح نومید باشد و بری از آن نیابد و روایتست که جمعی از مسلمانان با یهودان
دوستی میکردند بسبب قرابت و صداقت و حق رضاعت و حلفی که در میان ایشان بود حقتعالی ایشانرا از موالات کفار و مخالطة یهود با ایشان نهی فرمود که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان **لَا تَتَّخِذُوا** فرا مگیرید **بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ** دوستان خالص و مخصوص از غیر مؤمنان یا
کرا ابنای جنس شما اند و از ابن عباس مرویست که قومی از اهل ایمان با منافقان بطریق مصادقت و مخالطه اختلاط میکردند حقتعالی ایشانرا از آن
منع نموده فرمود که غیبه باطنه ایشانرا در خواطر خود راه مدهید ابوامامه از رسول روایت کرده که مراد باین طایفه خوارجند و بطانه دوست
خصیص و صفیی است که بجهة اعتماد و وثوق بر او سر را در خود مطلع سازد و این تشبیه است ببطانه ثوب که بدن پیوسته ملاصق او میباشد و سبب
بیرون میکنند شعار که جامه ایست که در زیر بدن نزدیک است کما یقال فلان شعاری و در حدیث آمده که الانصار شعار و الناس دثار و بطانه
طهارة است و واحد و جمع و مذکر و مؤنث در او یکسانست و من دونکم جار و مجرور متعلق است بلا تتخذوا یا بمحذوف که صفت بطانه است ای بطانة کائنة
من دون المؤمنین و مفعول اول تتخذوا محذوف است تقدیر آنکه لا تتخذوا الکافرین اولیاء و خواص من غیر ملتکم یعنی فرا مگیرید کافرانرا دوستان
و مخصوصان خود که از غیر ملت شما اند تا افشای اسرار و حیله بر خود کنید بر ایشان پس بیان علت منع از مواصلت ایشان میکند بقوله **لَا يَأْلُونَكُمْ**
تقصیر نمیکنند شما را **خَبَالًا** تباهی الو یعنی تقصیر است و اصل آن آنست که متعدی بحرف باشد و بعد از آن بمفعول بر تضمین معنی منع یا
نقص است که گویم لا آلوت نصحا و ما الوته خیرا او شرا و خبال بمعنی فساد است و منه الخبل بفتح الباء و سکونها الجنون لانه فساد العقل و
رجل مخبل الرای ای فاسد الرای پس حقیقت معنی آنستکه بازنمی ایستند شما را افساد و ضلال **وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ** دوست دارند اندیشه ضرر و
صعوبت مشقت شما را و در جمع گفته که اشتقاق آن از عنت است که بمعنی مشقت شدید است و ما برای مصدر است ای تمنوا عنتکم و شدة ضررکم
چنانچه باز ظاهر شده **قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ** بتحقیق که آشکارا شده است شمه یعنی علامت عداوة ظاهر گشته است **مِنْ أَفْوَاهِهِمْ**
از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد چه بجهة فرط بغض ایشان ضبط خود نمیتوانند کرد که از السنه ایشان تضاد ظهور دو
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه هیچ کس چیزی پنهان نکند الا که آن



ظاهر شود دشمنان خشمناک و واز دوستی زدی و این بسبب عداوة بود که پیوسته در مجلس جهود بمسلمانان بود و از غایت حقد و بغض
منافقان بود که سخنان فتنه انگیز در حضرت رسالت پناه میگفتند و لهذا قال **وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ** و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان **أَكْبَرُ**
بزرگترست و بیشترست از آنچه بر زبان میرانند زیراکه بدو ظهور آن از روی دو اختیار است **قَدْ بَيَّنَّا** بتحقیق که بیان کردیم **لَكُمُ الْآيَاتِ**
برای شما آیتهای دالّه بر وجوب اخلاص و [illegible] لوازم موالات شما با مؤمنان که اولیاء خدا اند و معادات شما با کافران که دشمن او اند **إِنْ كُنْتُمْ**
اگر هستید شما از روی صدق و انصاف **تَعْقِلُونَ** دریابید و تعقل کنید مواضع نفع را که دوستان خالی اند و مکامن ضرر را که دشمنان
[illegible] تنبیه است
برخطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند **أَنْتُمْ أُولَاءِ** مبتدا و خبرست و متضمن [illegible] آگاه باشید که شما انگروه خطاکار اید که
درین طریق [illegible] موالات ایشان میکنید [illegible] **تُحِبُّونَهُمْ** شما دوست میدارید ایشان را **وَلَا يُحِبُّونَكُمْ** و ایشان دوست
نمیدارند شما را و در تصدد آنند که شما را از دین اسلام برگردانند [illegible] که یحبونهم جمله مستانفه باشد [illegible] ایشان خطای
مؤمنان چنانکه گذشت [illegible] خبر اولاء باشد و جمله یحبونهم خبر انتم [illegible] و عامل در
معنی اشارة [illegible] منصوب باشد [illegible] **وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ** حال است از
و لا یحبونکم و کتاب اسم جنس است شامل جمیع کتب منزله و معنی آنست که ایشان دوست نمیدارند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید بکتابهای الهی و
ایشان ایمان ندارند بکتاب شما [illegible]
مسلمانان ایشان [illegible] اسلام [illegible]
ایمان [illegible]
حال [illegible] **وَإِذَا لَقُوكُمْ** و هرگاه برسند بشما و ملاقات کنند **قَالُوا آمَنَّا** گفتند از روی تغریر [illegible]
[illegible] مثل شما **وَإِذَا خَلَوْا** و چون با یکدیگر خلوت کنند **عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ** [illegible] سرهای
انگشتان را **مِنَ الْغَيْظِ** از غایت خشم و کینه [illegible] **قُلْ** بگو
[illegible] **مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ** [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
اللَّهَ عَلِيمٌ [illegible] **بِذَاتِ الصُّدُورِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ** اگر برسد بشما [illegible] **تَسُؤْهُمْ** [illegible]
[illegible] **وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ** و اگر برسد بشما [illegible] **يَفْرَحُوا بِهَا** خوش دل و فرحناک [illegible]
[illegible] **وَإِنْ تَصْبِرُوا** و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید [illegible]
[illegible] **وَتَتَّقُوا** [illegible] **لَا يَضُرُّكُمْ** ضرر نکند شما را
كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیله ایشان هیچ چیز [illegible] **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی
که خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ** [illegible] **مُحِيطٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِذْ غَدَوْتَ** و یاد کن [illegible]
[illegible] **مِنْ أَهْلِكَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]



در اینجا مادر مواجهه ایشان از تیغ و تیر و کارزار کنیم و کودکان و زنان با همه غلامان و کنیزان بر در خانهای کوچها و بر بالای بامها بر ایشان
کنند و ایشان را مغلوب سازیم و از قدیم الایام تا غایت هرگاه که با ایشان جنگ میکردیم غالب میشدیم و هرگه دشمنان بر ما دست یافته
و چون در زمان رسول خدا باشد بلا شک بر ایشان غالب خواهیم شد و فتح و نصرت ما را خواهد بود و هیچ بوده نبود که از مدینه بیرون رفتیم
و با دشمنان جنگ میکردیم الا که بر ما ظفر یافتند و ما را مغلوب میساختند سعد بن معاذ و غیر او از اوس گفتند یا رسول الله ما در زمانی که
مشرک بودیم و عبادت اوثان میکردیم هرگز عرب را بر ما دستی نبود اکنون که مسلمان شده ایم و تو در میان مائی چگونه بر ما غالب توانند شد پس
صلاح آنست که از مدینه بیرون رویم و در مقابله ایشان لوای مقاتله را نصب کنیم و هر که از ما کشته شود شهید باشد و هر که نجات یابد مجاهد
باشد در راه خدا و اگر در خانه نشینیم و بیرون نرویم ایشان را مظنه چنان شود که ما از بیم دشمنان از خود [illegible] شده ایم و بیم بر ما
و چیره شوند حضرت از برای [illegible] خود پسندید سلاح پوشید و با هزار کس از مهاجر و انصار متعاقب ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق
عبدالله بن ابی با جمعی از خزرج که سیصد منافق بودند از لشکر اسلام برگشت و به مدینه رفت و پیش گرفت عمرو بن حزم انصاری در عقب ایشان
روان شد که [illegible] نبیکم و انفسکم از خدا بترسید که پیغمبر او در میان شما است ایشان گفتند [illegible] و لو نعلم قتالا لاتبعناکم اگر بر ما معلوم بود
غالب میشویم تابع شما میشدیم پس با لشکر قریش پیوستند [illegible] تا هفتصد کس در برابر دشمن صف کشید و کوه احد را پشت بدان باز
کرد استند روی بجانب مدینه آورد و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز بر رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرمود و بتوقف ایشان در آن مرکز تأکید
آن سعی بلیغ نمود و فرمود که باید که هیچ وجه این رخنه را از دست ندهید خواه آنکه ببینید که ما ایشان را منهزم ساخته ایم و خواه که ما ذکر کرده
و ما منهزم شده ایم و بعد به برگشته و آن رخنه بود که ابوسفیان خالد بن ولید را با دویست سوار در میان آن پنهان کرده بود و با ایشان مقرر کرده که
چون ببینید که ما مغلوب میشویم از این رخنه بیرون تازید و بر اصحاب محمد حمله آرید پس حضرت رسالت بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر
اقدام فرمود که قال الله تعالی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی یاد کن وقتی را که از مدینه بیرون آمدی و مرتب میساختی مؤمنان را در جایهای ایستادن برای کار
زار و تسویه میکردی و مهیا میساختی برای مؤمنان مواقف قتال را و یحیی بن وثاب خواند تبوّئ للمؤمنین بلام و ذکر مقاعد در مقام مواقف که معنی
است بجهت آنست که گاه هست استعمال مقعد و مقام میکنند بمعنی مطلق مکان بر سبیل اتساع کقوله فی مقعد صدق و قوله قبل ان تقوم من
مقامک و تسویه و تهیه مقاعد [illegible] بود که [illegible] لشکر [illegible] ساز کرد و [illegible] حمزه سید [illegible] با امیر
المؤمنین داده [illegible] فرمود وَاللّٰهُ سَمِيعٌ و خدا شنواست گفتهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن
میکنید عَلِيمٌ داناست بنیتهای شما و صحیح و فاسد [illegible] و در بعضی تفاسیر آمده که چون حضرت رسالت سلاح پوشید
و راست و درع در پوشید قصد کرد که بیرون رود همه پشیمان شدند و گفتند خطا کردیم رسول فرمود چون زره پوشیدیم [illegible]
که هیچ پیغمبر را جائز نیست که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده از آن بکشد و مشرکان چهارشنبه و پنجشنبه در احد مقام کردند و حضرت رسالت
نماز جمعه گذارده از مدینه بیرون آمد روز شنبه بشعب احد آمد [illegible] هم شوال و از ابن مسعود روایتست که در وقت بیرون آمدن رسول
فرمود اخرجوا باسم الله بیرون روید بنام خدا [illegible] و از ابی جعفر و ابی عبدالله و ابن عباس و جابر بن عبدالله و حسن و
قتاده و مجاهد و ربیع مرویست که در اثنای راه که عبدالله بن ابی سلول با اصحاب نفاق از لشکر اسلام برگشته بنو سلمه از خزرج
و بنو حارثه از اوس که دو قبیله بودند از انصار [illegible] که عبدالله با سیصد کس برگشته بیدل شده قصد کردند که مراجعت کنند
یا اینها طائفه از انصار و طائفه از مهاجر بودند که عبدالله بن ابی سلول [illegible] ایشان را از لشکر قریش ترسانید و گفت [illegible] مراجعت کنید
تا از شر ایشان ایمن گردید و جان خود را [illegible] بسبب توفیق الهی [illegible] ایشان شد [illegible] ثابت قدم [illegible] برگشتند
کما ذکره جل ذکره إِذْ هَمَّتْ بدل است از إذ غدوت یعنی یاد کن چون قصد کردند [illegible] از شما که [illegible] أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند
کردند [illegible] متعلق سمیع علیم باشد یعنی خدا شنید قول شما و دانست قصد شما را [illegible]
از شما قصد جبن کردند و عزیمت ایشان بر جهاد سست شد [illegible] رسول ایشان را وعده ظفر و نصرت و غنیمت داده بود وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا
و خدا یاری دهنده [illegible] ناصر ایشانست پس [illegible] توکل
میکنند وَعَلَى اللّٰهِ [illegible] فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان [illegible] ابن عباس مرویست که
مراد [illegible] رجوع است [illegible] عزم [illegible] رجوع [illegible] خواطر ایشان [illegible]
عازم ساختن [illegible] ثبات قدم [illegible] ظاهر است که مراد حدیث نفس بوده باشد در
رجوع و خطور آن در قلب [illegible] لوازم طبایع است [illegible] صبر داشته [illegible]
[illegible] عبدالله بن مسعود روایت کرده که چون لشکر
اسلام در مقابل قریش بایستادند [illegible] ابوسفیان لوای قریش را بدست [illegible] مشرکان [illegible] طلحه
ابن ابی طلحه [illegible] لشکر [illegible] حضرت رسالت [illegible] لوای مهاجر و انصار را با امیرالمؤمنین
داد و لشکر ظفر پیکر خود را باحسن وجهی آراست [illegible] ابوسفیان [illegible] اصحاب محمد [illegible] جنگ [illegible]

مقاعد للقتال



میکنند و تصدیق وانتم کما ترا از یاد دادند همچنانکه در واقعه بدر مشاهده کردید از ضعف چنانند و خود می بینید لوا ما دم کبید ما

شما را از ایشان کما کنتم طلوع احتیج جاهلیه در یافته بغضب آمد و گفت لنا نقول هذا والله لا و لکم بها الیوم حباض الموت تا ابد

خدا که امر بد شما را در دنیا خوشحال گرداند و ...

ایمان مدد رسید داد که شما دعوی میکنید که ما اصحاب و زخم و شما اصحاب بهشت پس کیست که بمیدان بیرون آید امیرالمؤمنین

از میان لشکر بیرون آمد در مقابل او ایستاد طلحه گفت چه کسی گفت منم علی بن ابیطالب والله لا افارقک الیوم حتی اعجلک بسیفی الی النار ...

سر او را زخم ...

...

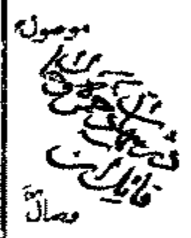


...

ان طلحة بن عبید الله مرا ابن مسعود را آنگاه ابوبکر و عمر کجا بودند گفت ما جمعی بودیم که فرار کرده بودند و منهزم شده گفتم عثمان کجا بود گفت
بعد از سه روز از واقعه احد پیدا شد و رسول الله او را گفت لقد ذهبت فیها عریضة تو بمثابه ... بسیار منکر ... گفتم ... از شده
پس خود کجا بودی گفتم که منکر من ... گفتم که نزد او بودم ... گفت ... جمعی که با حضرت بودند گفتم من عند ثلاثة ... این
قصه احد و تفصیل آنرا کسی که غیر از کتب شیعه کفته ذعاصم بن ثابت سهل بن حنیف گفتم ان ثبوت علی فی ذلک المقام لعجب فقال ... دستو
علی در آن مقام بسیار عجیب است گفت تعجب منه فقد تعجب الملائکة اما علمت ان جبرئیل قال فی ذلک الیوم و هو یعرج الی السماء لا سیف الا ذو
الفقار و لا فتی الا علی همین تو از ان تعجب نمیکنی بلکه فرشتگان اسمان نیز از ان تعجب کردند ایا ندانسته که جبرئیل در همین روز که باسمان عروج
میکرد میگفت لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی همین تو از ان تعجب نکنی بلکه من گفتم من این علم ان جبرئیل قال ذلک از کجا معلوم شود
که قائل این قول جبرئیل بوده گفت فسمع الناس النداء بذلک و اخبرهم به النبی همه مردمان این ندا را شنیدند و پیغمبر خبر داد ایشان را که جبرئیل است که
اینکلمه میگوید و از ابی عبد الله مرویست که نظر رسول الله الی جبرئیل بین السماء و الارض علی کرسی من ذهب و هو یقول لا سیف الا ذو
الفقار و لا فتی الا علی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده که لم یزل علی یقاتلهم حتی اصابه فی وجهه و راسه و یدیه و رجلیه سبعون
جراحة یعنی امیر المؤمنین در روز احد با کفار قریش مقاتله میفرمود تا آنکه هفتاد جراحت بسر و روی و سینه و دست و پای آنحضرت رسید
با وجود این اصلا در مقام حرب متزلزل نشد و در رسوخ و ثبات او فتوری راه نیافت پس از اسمان ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقا
و لا فتی الا علی و در کتب ... الله ... مولف ... که ... تصویر ... که سلطان اولیاء
... ولایت عظمی ... سعادت کبری ... مقصد اقصی ... با فضل الصفیاء و بواسطه
اهتمام با کرا انبیا یعنی محمد مصطفی حاصل شده بود منعم نامیل نظم انکه سر مرتبه لا فتی رسید از دولت مدائح مصطفی رسید
ان ... که ... ذو الفقار ... کلیم بود که تا اژدها رسید ... که ... جهاد اخلاص ... ز ... کار ... ایمان
و مرویست که چهار کس از کفار قریش با یکدیگر معاهده کردند بر آنکه رسول خدا را بقتل رسانند ابن شهاب و ابن قمیئه و ابن حبیب و ابن عتبه بن ابی وقاص
در محلی که اشرار غلبه کردند و ابرار مغلوب شده بکوشه افتاده بودند و حضرت رسالت را امیر المؤمنین و سهل و ابو دجانه دو ... ایستاده بود
و امیر المؤمنین مشغول قتال بود ... میکردند و ... سنگها را ...
... جواهر رسالت ... آنحضرت کرد ... که محراب قلوب ... صفا و
... کشت ... و ... مبارک ... مد ...
... بر زمین چکید ... که اگر قطره ... عذاب از اسمان بر اهل زمین نازل شود و ابن قمیئه
سنگی بر بازوی آنحضرت زد و ابو ... ساخت ابن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان مبارک آنحضرت زد چنانچه لب ... شکافت و از اثر ضرب دندان
رباعیه ... شکسته شد و یکی از آن کوهرهای شب چراغ از درج یاقوت ... افتاد و در ... آنحضرت را جراحت رسید بود ابن
... شمشیر حواله آنحضرت کرد ... خود ... زبان ...
روشن ... زخم اعضا ... ملعون ...
... فتاده ... که ... محمد ... و ...
از ... که ... محمد قد قتل ... بلند که محمد کشته شد ...
شمیر ... اهل شرک ... شادمان ... مشغول شدند ... ابن ...
... مشنود ... ابا ... ملحق شده اند خود ... و ... انا رسول الله الی ...
... رسول ... من رسول خدا ...
اهل ... که ... حضرت رسالت ... بجانب آنحضرت ... جمع شدند و امیر المؤمنین
... کفار ... رسول خدا حمله کرده بودند فارغ شده بود ... پیغمبر ... کفار هجوم کردند ...
کفار ... ایشان ... طلحه بن عبید الله ...
... چشم ... رسول ... جهاد ... اول ...
اصحاب تواریخ نقل کرده اند که امیر المؤمنین در ... احد ...
... طلحه ... عبد العزی و عبد الله ... عبد الدار ... الحکم ... عبد العزی ... اسعد ... طلحه ...
... عبد الدار ... ابی عبد الله جعفر بن محمد ... کفار ...
بودند ... امیر المؤمنین ... کشته ... آنحضرت ... ذو الفقار ...
... زخم ... پوشیده بود ... یوم بیوم بدر
امروز ... اهل اسلام ... امیر المؤمنین ... شمشیر ...



از حوزه او کند شتمهای سرآیند ابتیکافت و امیه دست بالا کرد که ضربتی بر آنحضرت زند بلکه بر بغل او درپید و زنده آن او در دریده شمشیر را بر
بر بغل او فرو کرد تا از دیگر سو بیرون آمد و هلاک شد دیگر بکر بن هشام بن ابی ربیعه مخزومی بود که بضرب شمشیر او را با ابوالعاص البتر رسانید و
دیگر عمرو بن عبدالله جمحی و یکی دیگر بشر بن مالک عامری بود که کشف الغمه او را از اهل سیر او روایت کرده که قتل اکثر ایشان بدست احد امیر
المؤمنین بوده و ابن هشام از عتبه نقل کرده که صاحب لوای قریش پس از طلحة بن ابی طلحه بود و امیرالمؤمنین او و پسرانش ابا سعید و برادر او
کلده و عبدالله بن جمیل بن زهیر و ابو الحکم بن اخنس بن شریق ثقفی و ولید بن ابی حذیفه بن مغیره و برادرش امیه و ارطاة بن شرحبیل و هشام بن امیه
و عمرو بن عبدالله جمحی و بشر بن مالک و صواب غلام عبدالدار و غیر ایشان از ابطال و شجاعان را بقتل رسانید و فتح و نصرتی که در روز احد رسول
و اصحاب را واقع شد بجهة ثبات قدم در منصب مقام امیرالمؤمنین بود و جانبازی او در خدمت آنحضرت و حافظ ابو محمد عبدالعزیز جنابذی
در کتاب معالم العترة النبویه روایت کرده مرفوع به سعید و او از زید که گفت شنیدم از امیرالمؤمنین که بر منبر فرمود اصابتنی یوم احد ستة
عشر ضربة سقطت الی الارض فی اربع منهن فجاءنی رجل حسن الوجه طیب الریح فاخذ بضبعی فاقامنی ثم قال اقبل علیهم فانک فی طاعة الله و
طاعة رسوله وهما عنک راضیان یعنی روز احد شانزده ضربت بر من رسیده بود که در چهار ضرب از آن بر زمین افتادم پس مردی نیکو روی و خوشبوی بر من
آمد و انگشت مرا بگرفت و برخیزانید و گفت روی بکوشش تو در طاعت خدا و رسول او و خدا و رسول او از تو خوشنودند فاخبرت رسول الله فقال
یا علی اما تعرف الرجل قلت لا ولکن شبهته دحیة الکلبی فقال یا علی اقر الله عینک کان جبرئیل یعنی بعد از آن نزد رسول خدا رفتم و او را از آن صورت
خبر دادم فرمود یا علی آن شناسی آن مرد را گفتم یا رسول الله نشناسم ولکن صورت او را مانند صورت دحیه کلبی یافتم فرمود یا علی خدا چشم ترا روشن کند
مژده باد ترا که آنکس که دست ترا گرفت و برخیزانید و بجهاد دشمنان خدا ترغیب نمود جبرئیل بود و بکر از این مژده قوة تمام یافتم و بهره در دست دشمنان
خدا را میکشتم و شر ایشان را از رسول خدا دفع میکردم تا آنکه مرتضی گفته ... انا الحمیم المصیم چون کفار دیدند که
و شجاعان لشکر ایشان بر دست امیرالمؤمنین کشته شدند هیچکس را جرأت آن نشد که در مقابل آنحضرت ایستد بالضروره فرار برقرار دادند و عکرمه
کردند و پیغمبر با اصحاب ظفر یافته قصد کرد که متوجه مدینه شود که ناگاه فاطمه از در رسید شد و سبب خروج او از مدینه آن بود که عنقریب
ذکر خواهد یافت چون نزدیک رسید و دید که پدر بزرگوار خود را خون آلوده دید بگریست و افتاد فی الحال آب اباطر خاص ساخته و روی اطهر او را
بشست در روایت است که امیرالمؤمنین آب را در سپر خود کرد و بر سر و روی آنحضرت میریخت فاطمه دست بر زخمها می مالید و چون خون از جراحت
حضرت باز نمی ایستاد فاطمه پاره از بوریا را بسوخت و بر آن جراحت نهاد و خون باز ایستاد و بعد از آن خون از روی آنحضرت زایل ساخت بعضی رسیده که گفت
انا الطراز کعادت دست امیرالمؤمنین تا کتف خون آلود شده بود و از ذوالفقار خون میچکید پس آن را بفاطمه داد و گفت خذی هذا السیف فقد
صدقنی الیوم این شعر را بسنان که امروز با من وفا داری کرد این ابیات انشاد فرمود که افاطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعدید ولا بلئیم
لعمری لقد اعذرت فی نصر احمد و طاعة رب بالعباد علیم اسیطی دماء القوم عنه فانه سقی آل عبدالدار کاس حمیم یعنی ای فاطمه بگیر
این شمشیر را بدون سرزنش و ملامت چه من در هنگام جنگ ترسان و بددل نیستم و ملامت در نکشتم بلکه داد مردانگی دادم بعمر خود سوگند میخورم که
جد و جهد بسیار و مبالغه بیشمار در روز نصرت و یاری خاتم الانبیاء و در اطاعت و انقیاد پروردگار که دانا و آگاه بحال بندگان است در دو
کردان و زایل ساز از شمشیر خونهای کفار را که این شمشیر کاسهای آب جوشان جهنم را بآل عبدالدار چشانید و ایشان را باسفل السافلین رسانید
رسوله و مو که خذی یا فاطمه فقد ادی بعلیک ما علیه و قتل الله بیده صنادید قریش یا بر دست او قتل رسانید و در غزوه حمزه جرعه جام شهادت
چشید و بر روضه اعلی برخورد و حسن رسید بنا بر روایت صاحب شهادت او را ابن اسحق نقل کرده اند که جبیر بن مطعم که عمو زاده مکه بود
و از اشراف عرب بود غلامی داشت حبشی که او را وحشی گفتند مردی مبارز و دلیر بود و در حربه بی نظیر چون لشکر قریش عزم مدینه کردند جبیر وحشی
را طلبید و گفت بغلام دانسته که مسلمانان در روز بدر عم من طعیمة بن عدی را بخواری کشتند و من همین یک عم داشتم و قتال محمد و عم
زادگان حمزه و عباس خوند در مکه است حمزه در مدینه اگر در این سفر حمزه را بقتل رسانی ترا آزاد سازم و بمال فراوان بی نیاز کنم و وحشی تمام
این کار را در عهده خود گرفت و هند که زن ابوسفیان بود و دختر عتبه بن ربیعه بحسن و جمال مشهور تمام داشت پیرا دختر عتبه بود در روز بدر
چاه هلال افتاد و وحشی را طلبید و گفت اگر محمد را بزبان دو بیم جواب کشتن پدر من با بد هی کافی که تا زنده باشی با من خواهی زیست کرد نیست
خاص و عام باشد و مشغول است که دختر خادت ... وحشی را گفت که بجهت آن کشته شد گوی بیک که عزیمت عاد نیز ... ایشان
دانیم بیش از یک کس را کفو پدر خود نمیدانم محمد و علی و حمزه اگر یکی از ایشان را مقتول سازی من ترا بر خواهر احسان آزادی بخشم و جمال خواهم
و حق تو نیکو بشناسم که همه کس بپسندد وحشی جواب داد که من بر قتل محمد قادر نیستم که اصحاب وی محافظت او میکنند و اما حمزه بجنگ
که اگر او را در خواب یابم از هیبت سطوت او بیدار نتوانم ساخت اما علی نوجوان و بوسیله است که از در رسیدن و ... بکشم انحر بیگاه و سر
شاید که برخوری تو اتم آنگاه هند پس بشادی مژده آزادی بوعده هند و خیال احسان دختر عاد شد عزم کشتن یکی از شیران بیشه اسلام با خود
تصمیم داد و چون روز حرب سید بجنگاه ترتیب داد امد و تفحص تمام بجای آورد دید که سوزاران مهاجر و جوانان یاران انصار در نماز منتظر سید
از انجا نا امید شد بجستجوی علی رفت دید که مبارز تمیز کند اگر که مجاهد بودند هر کس بدید که بشمشیر تمام داد که و از ... خون ... خود با ...
بدانست که بر وی دست نیابد و باز گشت بجانب حمزه متوجه شد دید که حمزه علامتی بر خود کرده بر شتر مرغ که از بالای سر او نیز میدید فرو آمد چون



وصال



شیر مست بغبان توم در آمد و صفوف لشکر قریش را برهم میزد و در این جنگ حمزه از در ازدر و زبهر رستم بمشیر بود و بهر و حرب کار او
دقا بود کار زار چیرگی و زمینگاه است بسطوت بجماعت دست برده مینمود که اگر سام نریمان زنده بودی بمشاهدت آن از پای در آمدی و اگر رستم دستان آمدی
با یاری دستکاری او بموقت بوسه بر نعل سمند وی دادی نفاق سیاع زجعه البرز رستم بنعل او زامهر سفر رسانید و چون بان مبادرت
از جماعت قریش هیچکس دیگر از او بنا آمد حمزه در غضب شد و بی تحاشی خود را در میان جماعت انداخت و ضربت شمشیر اندازا بنان را از هلاکت و متفرق
ساخت و کف ملیکا و ندروا نجام شمر ابو سفیان الله مست شده بود و برای حفظ اطراف انداخت وحشی در کمینگاه نشسته فرصتی میطلبید که ناگاه مرکب
حمزه بسر در آمد و در آن وقت که پیاده بود پای بر یکی نهاد و از پشت افتاد و شکمش برهنه شد و حبشی از کمینگاه زوبین بینداخت بر تهیگاه او
آمد و از طرف دیگر بیرون شد حمزه برخواست و بطرف کمینگاه توجه نمود تا میکر دیگر نکرد که دیگر توانست بقیه بر یکی در افتاد و پیشانی بنهاد و بر روی
خاک کلمه شهادت بر زبان راند و جان بسپرد شهید ابتدا بمبارزت وحشی صبر کرد تا مردم از نزدیک وی دور شدند بیامد و بجرئت گذاشت شکم وی
بشکافت و جگر وی بیرون آورد و نزد هند برد و گفت این جگر حمزه قاتل پدر تو است هند آن را بستد و در دهان نهاد و بخائید پس بینداخت و مزا بر در زبون
کرد و دگر روز و دست و پای داشت بوی بخشید و گفت چون بمکه رسیم ده دینار دیگر تو را دهم پس برسید که حمزه کجا افتاده عزیمت بر وحشی او را بدو
نا سر حمزه رسید کاردی بر کشید و گوش و بینی و بعضی دیگر از اعضای وی ببرید و رشته کشیده با خود ببرد و آن ببرید را مثله کرده و ببست
خالد و خون بگذاشت و چون او را زنده مثل حمزه عند به بسته سید هیچ زخم در سینه و هم تمیه نبود الا که یکی بر افتاده و محترق حراست طهارت
کردند فاطمه در کنیز حجره ایستاده بود که یکی از منهزمان لشکر میگذشت فاطمه خواست که حال پدر و عم را بپرسد و از وی معلوم کند که آیا امت که او
بهم تو کند یکی از مردم محله از یکی از منهزمان پرسید که خبر حبیب کشته چه میبینی از چه که زبان ار ادا کرد لا آلسن ... اشهب ... تا بر زوا فمه
از ابیتا لامال فاطمه را از مضمون این مقال دود از سینه مبارک برآمد و بدانع رسید سیل اشک از دیده روان کرد از اندیشه دور بود را
افتاد که ناگاه کسی دیگر در رسید و گفتند بسلامت خدا شما را مژده دهاد بشهادت پیغمبر شما فاطمه چون این سخن بشنید بیهوش شد چون تاب کار ایجاب
اسیر گوی مبادرت ... در خانه بخوبی ... و عایشه و صفیه دام ایمن چون دیگر از زنان اتفاق نموده روی بکوه احد نهاده روان شدند راوی گوید
که فاطمه ... که هیچ اسب و اوقات استماع این خبر و حال ... که هیچکس طاقت شنیدن آن نداشت ... چادر عصمت بسر افکند و
از در واده مدینه بیرون آمد تا گاه زنی از قوم بیاید برسید و گفت ای دختر خیر البشر بکجا میروی گفت میخواهم نزد پدرم روم اما خود را در آن
زن گفت بشنو العنا تو هم اینجا باش تا من بروم و برای تو خبری بیاورم اگر پدر بزرگوار تو را بر این حال ببیند تحمل نتواند کرد فاطمه در آن
دم و اوی قرار گرفت ما دلش قرار نبود و مود که ای نسیم صبح بر جمال جهان آرای پدرم فندرسلام من برسان و حال مرا بدو بنمای که ملائکه
میگویند عرض کن چرا ... و گفت فاطمه قطرات حسرت از دیده رخسار میبارید و در تمام میگفت ای پدر مرا ... عزیز بود و خاتم معتمی و حکم
نهاد بر ما ... بسا بار دیدم خدایا بهر زنده تو نادر ... و بیمی و اکرمی ... مرهم ... با ... الفضل زن دنیا ... که بلبلی
کاه نهاده مید ... بخبر رسید تا آخر ... بپرسید و ... زن را برادر و پدر و ... شوهر ... پیغمبر ... رفته بود
بلبل کاه رسید کشته ... افتاده نگاه کرد برادر بود که شهید شده ... و بدان افتاده دیده برهم نهاد و ... خود میگفت
بر من ... و نادری ... افتاده ... از وی بیرون رفت بعد از آن ... نظر ...
امده ... که ... بخش ... نهاد ...
ناگفتا ... نگریم ... شهید ... اما دختر رسول خدا
بر جای ... ام ... انتظار ... ام و ...
... که سید ... ازو ... و صحابه ... آکرد آنحضرت ...
آمد ... رسول خدا افتاد و گفت یا رسول الله پدر و ... برادر ... سلام فاطمه ... ام و خاله او
بحضرت ... رسول خدا ... و آنجا ... شرح ... و ... من با ... و
انتظار او ... آنحضرت ... فاطمه ... بیاد ... فاطمه ...
بیاد ... آمد ... پیش کرد ... چون حضرت فاطمه ... و فاطمه بسیار بگریست
و حضرت او را ... فاطمه گفت ای پدر ... که از فاطمه ... رسول الله ...
اندام ... رسول الله ... در بهشت ... ارشاد
... رسول الله ... که بیکس ... آنحضرت ... که ما ... کرد
من حمزه و خال ... آنحضرت ... امیرالمؤمنین
... حمزه ... امیرالمؤمنین حمزه را ... اوز ... از آن
داد ... حمزه ... حمزه را بسیار
دوست میداشت ... هم عم بود و هم ... کاشفه ... آنحضرت که خواهر حمزه بود از دور پیدا شد پیغمبر



و چون زبیر گفت که برهه نما و برادر خود را ذکر کرد آن قدر که آنجا بیاید و برادر خود را ببیند بیجا آن نه بیند شاید که طاقت نیارد و زیاده از حد جزع کند زبیر پیش او باز رفت و گفت کجا می‌آیی خواطر رسول خدا چنان میخواهد که تو باز گردی صفیه گفت سبب آنکه برادر مرا حمزه را شهید کرده‌اند و مثله انداخته‌اند میدانم که بلا و محنه و برای جهة طلب رضای خدا بپسندم من اماما و اما ماو را ببینم شاید خدا مرا صبر دهد و بعد از رضای خدا برهیم زبیر بیامد خبر او را بعرض پیغمبر رسانید حضرت او را دستور داد تا امد و برادر را بدید و استرجاع نموده از حق تعالی امرزش طلبید اما خود را از گریه نگاه نتوانست داشت رسول خدا از گریه او بگریه در امد و فاطمه نیز بسبب گریست حضرت رسول فرمود که مصیبت بیچکس نرسیده مثل مصیبت تو خواهد بود پس فاطمه و صفیه را گفت بشارة باد شما را که جبرئیل میگوید حمزه را در میان هفت آسمان اسد الله و اسد رسول الله نوشته‌اند و مروی است که حضرت رسالت بر شهدای احد نماز گذارد اول بر حمزه و بعد از آن هر کدام جنازه‌ها که میاوردند پیش حمزه مینهادند و نماز میگذاردند تا آنکه هفتاد بار بر حمزه گذارده و در بعضی تفاسیر آورده‌اند که حضرت در وقت نماز گذاردن بر حمزه هفتاد تکبیر گفت چون فارغ شد صحابه گفتند یا رسول الله چرا بر دیگران با متعارف نماز نکردی فرمود هر کاه پنج تکبیر میگفتم و میخواستم که از نماز بدر ایم فوج ملائکه بنماز حاضر میشدند و من نماز را اعاده میکردم و روی که بگویند که پیغمبر فرمود که هیچ حمزه را با جامه خونین دفن کردند و از احد باز گشته بمدینه امدند از گریه نها او کریه شنیدند فرمود لکن حمزه حضرت فرمود اما حمزه فلا بواکی له یعنی اما حمزه را درین شهر نیست که بر وی گریه کند که نیست معنی و غربت و غربا او کسیکه در غربت باشد معقب ونداشته و ایشان بگریه نکرده باشد و چون انصار شنیدند که حضرت فرمود حمزه درین شهر غریب و گریه کنان ندارد بجانبهای خود شدند و زنان خود را گفتند اول بخانه عم رسول خدا روید و بر وی گریه کنید و بعد از آن بخانه خود باشید و بر کشتگان خویش گریه کنید زنان انصار بخانه حمزه امدند و تا قریب نیم شب میگریستند و سید عالم را خواب فته بود چون بیدار گشت آواز گریه زنان از خانه حمزه شنید پرسید که این چه آواز است گفتند زنان انصار اند که بر عم تو میگریند حضرت فرمود که خدا از ایشان و اولاد ایشان خشنود باد و بیان آنکه حق سبحانه بعد از بیان آنکه فتح و نصرة روز بدر میکند تا اهل ایمان را تسکین شده از انهزام جراحت و جبر شکستگی کرده باشد که در غزوه احد بایشان رسیده بود و فرمود که **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ** و بدرستیکه نصرة داد خدا بتقویة قلوب شما و امداد ملائکه و القای رعب در قلوب اعدا **بِبَدْرٍ** بموضعی که انرا بدر گویند و ان مابین مکه و مدینه است و تسمیه ان باسم مردی است که صاحب ان بقعه بود **وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ** حال انکه شما ضعیف بودید یعنی نصرة داد شما را بیکدیگر با انکه شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی دشمنان و ایشان را حقیر میشماردند جهة ضعف حال شما و قلت مراکب و سلاح و ذکر اذلة که صیغه جمع قلت است بجهة دلالت است که جمع کثرة است بر قلت ایشان یعنی ایشان قلیل العدد و قلیل العدد بودند و از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار دویست و سی و شش که مجموع سیصد و سیزده تن بوده باشند و مشرکان قریب هزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان مسلمانان هیچ اسب نداشتند مگر مقداد و دیگران پیاده بودند و سه شتر در میان ایشان بود و در اکثر کتب مغازی مذکور است که مشرکان در این روز نهصد و پنجاه مرد جنگی بودند و هفتصد شتر در میان ایشان بود و بیشتر ایشان سلاح داشتند و لشکر اسلام سیصد و سیزده و بقولی سیصد و پنج نفر و اکثر ایشان بی سلاح و در میان ایشان هفتاد شتر بود و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و حق سبحانه خطاب با ایشان کرده فرمود که از کثرت اعدا اندیشه مکنید **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بپرهیزید از خدا در ثبات در جهاد در معرکه جهاد و اگرچه مشرکان زیاده از ضعف شما باشند **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** شاید که شکر گذاری کنید یعنی باشید از انکه قیام نمائید بشکر نعمتهای الهی چه حق سبحانه بر شما انعام فرموده که ان نعمت نصرة او سبحانه شما را با معنی است که شاید حق تعالی نعمت نصرة را بر شما انعام فرماید پس بشکر گذاری آن قیام نمائید و بنابراین وضع شکر در موضع انعام جهة انست که انعام سبب شکر است پس وضع مسبب باشد در مقام سبب و گرفت از ضاد قوم که بسیار ذلیل در این ضعفاست یعنی شما ضعیفان بودید بجهة قلة عدد و عدد نه ذلیلان زیرا که رسول خدا که اعز مسلمانان کرم ترین خلق است در میان ایشان بود و در وصف ایشان بذلة جایز نباشد که صاحب رایة آنحضرت در بدر و امیر المؤمنین بود و صاحب لوای انصار سعد ابن عباده و بروایتی سعد بن معاذ و این اول غزائی بود که رسول بنفس نفیس خود در آن حاضر بود و بصحت پیوسته که مجموع غزواتی که آنحضرت در ان حاضر بود بیست و شش است و آنچه لشکر فرستاده و خود نرفته سی و شش بوده و در غزوات ببیست و شش بعضی بنفس خود متقول مقاتله شده و بوطنه غزوه بر مقصود منوط بود که بعد از فوت ابوطالب که عم حضرت رسالت بود و وفات خدیجه قریش دست طغیان از استین عدوان بیرون اورده بهر حیله که میدانستند حجاب پندار را میدریدند و انواع مهر رسانیدند اما سید که آنحضرت در مکه نتوانست بود بجانب طائف رفت و در آنجا نیز از سفهای قوم آزارهای عظیم یافت بمکه امد و حاصل که ده سال آنحضرت در مکه و نواحی آن از جفای مشرکان میکشید تا امر الهی در رسید بهجرت و چون تشریف بمدینه فرمود آنجا نیز بهجوم عداوت او را برمیان بستند و منافقان در کمینگاه فتنه و کید نشستند مشرکان و عبدة اوثان در صدد محاربه و مقاتله اهل اسلام امدند بدلیه صفت سکر دنا و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در غزاه بدر مقداد سواری داشت با فرط همه پیاده جنگ میکردیم شوکه در ان روز از جنگ واقع شد همه خفته بودند مگر رسول خدا که همه شب نماز و دعا بود تا صبح چون روز شد مشرکان بدر سر چاه بدر صف کار زار راست کردند عتبه و برادر استند و اول عتبه برادر او شیبه و پسر او ولید بیرون امدند و آواز دادند که یا محمد اخرج الینا اکفاء نا من قومنا بیرون فرست بما از قریش نزد ما فرست حضرت سه جوان انصار را نزد ایشان فرستاد که قصد من انتم شما چه کسانید ایشان ذکر نام و نسب خود کردند گفتند ما شما را نمیشناسیم و نمیخواهیم غیر از همسران خود را که بنی اعمام باشند رسول خدا حمزة بن عبد المطلب و عبیده بن حارث بن عبد المطلب و علی بن



ایشان را کرد را نوبت بعثت هفت ساله بود گفت بیرون روید و در نصرت دین خدا و رسول او سعی نمائید ایشان سلاح پوشیده بیرون
رفتند مشرکان گفتند من انتم شما چه کسانید ایشان نسب خود را باز گفتند ایشان با خود گفتند که هم اکفاء کرام ایشان همسران بزرگوارند رسول ص
عبیده را گفته بود که شیبه مر تراست و مرا که هر دو سالخورده اند و حمزه را بعتبه و علی را بولید که هر دو جوان اند پس
هر یک پیش قرن خود در رفتند امیر المؤمنین ع فرمود که با ولید بگردیدم و در میان ما دو ضربت واقع شد پس ضربتی او را دادم که ... حمله کردم وی
دست چپ را پیش داشت من شمشیر بر دست چپ او زدم و بینداختم کانی انظر الی ومیض خاتمه فی شماله گویا نظر میکنم لمعان انگشتری او که در دست
چپ اوست بعد از آن ضربتی دیگر بر او زدم و او را بیفکندم و سلاح او را باز کردم او جوانی بود که دیدم دانستم که جدید العهد است بالعماری پس حمزه
را دیدم که عتبه را ضربتی زده و عتبه سر او را در بغل گرفته من او را زدم که دعای سر خود را از آن برهاند حمزه قوة کرد و سر خود را از وی رهانید من حرکت
برزدم و بیفکندم و در همان اثنا شیبه زخمی بر ساق عبیده زده بود که استخوانش شکافته و مغز بیرون آمده بود من و حمزه خود را به
او رسانیدیم و شیبه را بجان ساختیم و من عبیده را برداشتیم و نزد رسول بردیم فانکاء منا من و حمزه خلاف واقع شده و قتل عتبه نزد رسول آمدیم تا او
حکم باشد و نزد رسول خدا مرا انه حمایت بود و مولای علی اگر تو یاری حمزه نکردی او را کفایت بودی وای حمزه اگر علی ترا یاری نمیداد تو سبب رحمت
میکشید او را منکبین بر پا مرد و خوشنود از نزد رسول برکشیم و عبیده با آن زخم مهوش شده بود و چون از بحظ طیبه حضرت رسالت هشام او دست
دیده باز کرد و چون چشمش بر جمال با کمال سید عالم افتاد گفت یا رسول الله الست من شهید فرمود بلی تو از شهیدانی حضرت و سر در بعد از عبیده
اگر ابی طالب زنده بودی انصاف دادی که من اولی واحق بابیجه در نظم آورده و نسلمه حتی نصرع حوله و نذهل عن ابنائنا والحلائل یعنی فامکوا
دنسل اتوی محافظه پیغمبرانا صنعنا و قتیکه هلاک شویم بر گرد او و غافل شویم از زنان و فرزندان خود یعنی نوردا و بیم کسان خود را فدای او ساختم
رسول ص متغیر الوجه شد و گفت رحم الله عمی ابا طالب اگر عم من ابو طالب حاضر بودی مثل این مرد انگی دیده بودی و دانستی که نصرت مردانه عبیده سر
و گفت یا رسول الله استغفر لی گفت غفر الله لک و حفظ رسوله پناه میگیرم از خشم و غضب خدا و رسول او رسول ص فرمود مرا از خشم تو که یعنی ترا بیعت
بخواهم که تمام ابی طالب بحر ... مدکور شود ... دعای خیر و شفقت عبیده بقضیم رسانید و او ... بر تو ابتلاء عظیم و چون در روضه اجداد او
عوض رسید تدکار او اصعرا کویند و فات یافت بر دانی دیگر در رحل خاندانی را افراد رسالت صلی الله علیه و رسول از نو نا و بیا بکر بنت جه او را
بغایت دوست می داشت زیرا که از قرب قرابت حضرت بود و پیر کهن سال ... بود و مهر ایشان او شیخ المهاجرین گفتندی در جمیع کتب مغازی
است که امیر المؤمنین ع در غزوه مجاهده تمام و شجاعة لا کلام بظهور رسانیده تا غایتی که قتل دو ثلث مقتولان روز بدر بدست او بود و قتل ثلثی
بر دست باقی صحابه بر سائر غافر ... تمام از جمله کفار دو سه شجاع معروف در آن مشهور بودند که ایشان را ضرب و ذوالفقار بیانوار رسانید
اسامی ایشان اینست ولید بن عتبة بن ربیعه که خال معویه بود و عاص بن وائل و حنظلة بن ابی سفیان و معتر برادر بود و حرث بن ربیعه و نضر بن حرث بن عبد الدار
و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم که عم طلحة بن عبید الله بود و عثمان و مالک که پسران عبید الله بودند برادران طلحة بن عبید الله و مسعود بن امیه بن مغیره
قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفة بن ابی حذیفه بن مغیره و ابو قیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر بن ابی رفاعه و منبه بن حجاج سهمی
و عاص بن منبه و علقمة بن کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن ابی ربیعه و عبد الله بن منذر بن ابی رفاعه
و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیرة بن لوذان و زید بن ملیص و ابو العباس بن قیس و قاسم بن ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و معویة بن
عامر بن عبد القیس و عبد الله بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد و سائب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس و هشام بن ابی امیة بن مغیره و عاص بن سعید
طعیمة بن عدی بن نوفل که راس و رئیس اهل ضلال بود و نوفل بن خویلد که عداوت او با پیغمبر از همه صنادید قریش بیشتر بود و قریش او را بر خود تقدیم
کردندی و تعظیم و توقیر او نمودندی و در جمیع امور بالغه او کردندی و جلادت و قوت او بجنبشی بود که قبل از هجرت بمهله ابو بکر و طلحه را به ریسمان در
هم بست و بکشید ایشان را میزد و عذاب میکرد و چون خواستند که ریسمان را بکشایند هیچکس را قوت بآن نمیرسید تا آنکه خود ریسمان را از ایشان
بکشاد و از نهر عمر و پیشت که چون رسول ص شنید که وی در بدر حاضر است بدعا مرفع شد و گفت اللهم اکفنی نوفلا یا رب خدایا شر نوفل را از من
کفایت کن امیر المؤمنین ع روایت کرده که چون روز بدر کار زار گرم شد نوفل را دیدم سراسیمه شده و متحیر فرو مانده مانند شخصی که در کار خود سرگردان باشد
و راه پیش و پس خود را نداند پیش او تاختم و ضربتی بر سر او زدم کارگر نیامد بر گشتم و در تفحص او بودم دیدم که زره از ساق و بالا در رفته و ساقهای او
شده شمشیری بر هر دو پایش زدم و هر دو قدم او را بینداختم بعد از آن ضربتی بر سرش زدم و او را بکشتم چون کار زار تمام شد رسول فرمود که من را علم بود
کیست که حال نوفل دانسته باشد گفتم یا رسول الله او را من کشتم آنحضرت به آواز بلند گفت الله اکبر و بعد از آن فرمود که الحمد لله الذی اجاب
دعوتی فیه شکر مر خدا را که دعای مرا در باره او اجابت نمود امیر المؤمنین ع فرمود که چون بر عدی بن... از پیش اسبش بیفکندم و اعضای او را
شکستم که وی بر خواستن نداشت گفتم والله لا تخاصمنا فی الله بعد هذا ابدا اکه ابدا زین پس با ما در دین خدا خصومت نخواهی کرد و چون صنادید قریش
کشته شدند و بسیاری از لشکریان فتنه در دریای محیط کارزار غوطه خورده بجهنم پیوستند و ما بقی فرار نموده بهزیمت تمام مسلمانان اصحاب
غنیمت کردند و هفتاد کس را از ایشان اسیر کرده باز آمدند و در این جنگ ملائکه معاون و مدد لشکر اسلام بودند چنانچه میفرماید که **اِذْ تَقُولُ**
لِلْمُؤْمِنِينَ ظرف منقول است بقوله نصرکم الله یعنی حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر وقتیکه میگفتی تو ای محمد مر اهل ایمان را که بجهت
قلت عدد خود و کثرت عدد دشمن مضطرب شده بودند **اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ** آیا کفایت نمیکند شما را **اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ** آنکه مدد کاری کند

شما را پروردگار شما بِثَلٰثَةِ اٰلٰفٍ به سه هزار سوار مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِيْنَ در حالتیکه فرود فرستاده شدگان باشند
انفال ... بعضی گفته‌اند [illegible] وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بشرط صبر و پرهیزکاری
از مخالفت و چون در آن روز صبر نکردند و تقوی را لازم خود نساختند بلکه شتابی کردند متوجه غنائم شدند و مخالفت قول پیغمبر کردند
حق تعالی ملائکه را بر ایشان نازل نساخت و قول اشهر و اصح آنست که نزول ملائکه در روز بدر بوده و این مرویست از ابن عباس و حسن و قتاده و غیر ایشان
از معظم علما و مفسرین و منقول از ائمه هدی صلوات الله علیهم و نیز از ابن عباس مرویست که لم تقاتل الملائکة الا یوم بدر یعنی ملائکه کارزار نکردند
مگر در روز بدر ... همزه استفهام که از برای انکار است ... از برای تاکید نفی است ... اشعار است بآنکه ایشان بجهت ضعف ... خود و قلت
عدد نزدیک بود که مایوس شوند [illegible] بَلٰٓى ... إِنْ تَصْبِرُوْا
اگر صبر کنید ... وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مخالفت امر خدا و رسول ... اگر صبر و تقوی ...
... وَيَأْتُوْكُمْ و بیایند دشمنان بشما مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا ...
[illegible]
[illegible]
يُمْدِدْكُمْ مدد کند شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِخَمْسَةِ اٰلٰفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ به پنج هزار فرشته ...
[illegible] ... مُسَوِّمِيْنَ در
حالتیکه نشان کنندگان باشند فرشتگان اسبان خود را ... یعنی اظهار ... و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی
اسبان ... امیرالمومنین و از عبد الله بن عباس ... کرده بود ... عمامهای سفید ...
... [illegible]
[illegible]
... ان الملائکة ... علامت ... فرشتگان ... سفید ...
... فرشتگان ... ابلق ... علامت ...
حیث قال فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین ... بثلثة آلاف من الملائکة منزلین ... بخمسة آلاف من الملائکة مسومین ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ ... إِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ ...
... وَلِتَطْمَئِنَّ ... قُلُوْبُكُمْ بِهٖ ... وَمَا النَّصْرُ
... إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ... الْعَزِيْزِ ... الْحَكِيْمِ
[illegible]
[illegible]
... لِيَقْطَعَ
... طَرَفًا ... مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... اَوْ يَكْبِتَهُمْ ...
[illegible]
... فَيَنْقَلِبُوْا ... خَآئِبِيْنَ ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مبارک خطی کرد که تیر بر نفرین بر صد صحا ... اهل ضلال [illegible] بعضی [illegible] بر آنجا [illegible] منافق از لشکر برگشتند و بجهت آن آثار [illegible] بعضی اصحاب بپا باشد حضرت [illegible] خواست که بر ایشان نفرین کند این آیه نزول یافت که **لَيْسَ لَكَ** نیست مر ترا **مِنَ الْأَمْرِ** از این کار که نفرین است بر کفار **شَيْءٌ** چیزی یعنی [illegible] استئصال و استصلاح [illegible] بنفرین [illegible] بر تو همین انذار و مجاهده است با ایشان و [illegible] تو را [illegible] ایشان ایمان خواهند آورد یا اولاد ایشان [illegible] اسلام خواهند [illegible] معترض است میان قول و [illegible] **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** یعنی خدا نصرت داد شما را [illegible] شکسته شوند [illegible] ایشان و [illegible] ظهور صلابت و شوکت لشکر اسلام [illegible] ایشان مسلمان شوند **أَوْ يُعَذِّبَهُمْ** یا عذاب کند ایشان را [illegible] باشند [illegible] گفته که [illegible] او یتوب علیهم معطوف باشد بر امر یا شیء باضمار ان ای لیس لک من امرهم او من التوبة [illegible] شیء او لیس لک من امرهم شیء او التوبة علیهم او تعذیبهم [illegible] او یعذبهم [illegible] الا ان یتوب الله علیهم [illegible] [illegible] تو را [illegible] که خدا [illegible] توبه [illegible] [illegible] **فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ** پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که [illegible] تعذیب [illegible] مستحق تعذیب [illegible] لیس لک من الامر شیء [illegible] ایشان [illegible] [illegible] بعد از آنکه [illegible] احکام شریعت را با ایشان تعلیم کنند [illegible] [illegible] لیس لک من الامر شیء [illegible] است که نزول این [illegible] اهل احد بوده [illegible] [illegible] استئصال و استصلاح [illegible] **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
و [illegible] **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینها است یعنی [illegible] علویات و سفلیات [illegible] **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** می آمرزد [illegible] از روی عدل [illegible] بسبیل فضل [illegible] هر که را خواهد [illegible] اسلام [illegible] **وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** عذاب میکند هر که را خواهد [illegible] عصاة مؤمنان [illegible] بسبیل عدل [illegible] **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است [illegible] **رَحِيمٌ** مهربان [illegible] عذاب [illegible] [illegible] مغفرت [illegible] [illegible] [illegible] باید که [illegible] خوف و رجا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا** مخورید مال ربا را **أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً** [illegible] ربا [illegible] حرام [illegible] اسلام [illegible] اجل [illegible] [illegible] اضعاف [illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدا [illegible] **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید شما رستگار شوید [illegible] فلاح [illegible] [illegible] [illegible] جنة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکل ربا [illegible] **وَاتَّقُوا** و بترسید [illegible] خدا و رسول [illegible] **النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** از آتشی که آماده کرده شده است برای کافران [illegible] اعدت للمتقین [illegible] اطفال و مجانین اهل ایمان [illegible]



باشد هشتم آنکه روز قیامت او را در میان همه خلائق بر پای کند که هر کرا خواهد از حور العین اختیار کند و ...

و نیز از آنحضرت مرویست که هیچ جرعه نزد خدای دوست تر از خشم فرو خوردن که بنده آنرا بصبر فرو خورد وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و عفو کنندگان از مردمان یعنی ترک کنند گناه عقوبت کسی که مستحق مؤاخذه باشد بجهت آنکه ستم و اسائه بر ایشان کرده باشد و نزد کلبی مراد بناس ملوکانند که

چون ایشان گناه کنند موالی ایشان را عقوبت نکنند و حمل بر عموم اولی است مروی است که زمخشری روایت کرده که ان هؤلاء فی امتی قلیل الا من عصمهم الله و قد کانوا

کثیرا فی الامم التی مضت یعنی این جماعت که عفو کنند کمتر باشند در امت من مگر کسی که خدا او را معصوم گرداند و در امم پیشین بسیار بوده اند و نیز از آنحضرت منقولست که ما عفا رجل عن مظلمة الا زاده الله بها عزا یعنی هیچ کس نباشد که عفو کند از ظلمی که بر

وی کرده باشد مگر که حقتعالی او را عزیز گرداند ... لا یکونوا الا انکم ... و او را زیاده کند

... تا آنکه حقتعالی ... الیوم ... فلا یقوم الا من

عفا ... وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... وَالَّذِينَ مقطوفست بر الذین ینفقون ... إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری زشت ...

... أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند خدای را ...

... فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ پس آمرزش خواهند برای گناهان خود ...

[illegible]

... وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را ... إِلَّا اللَّهُ مگر خدای ...

[illegible]

... وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه کردند ...

... وَهُمْ يَعْلَمُونَ ...

[illegible]



علم باشند بآنکه آن فعل معصیت است چه اگر طریق ندانستند معذور باشند عقوبت بر آن مترتب نیست نخواهد شد و ترجیح آنست که ایشان دانسته که
حکیما ما الله مغفرة ذنوبها نهایت نیست و عبدالله مسعود روایت کرده که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از اصحاب به سهل نشسته با یکدیگر گفتند
که همانا بنی اسرائیل بر خدای تعالی از ما گرامی تر بودند بجهة آنکه چون گناهی کردندی بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبت کنید چون گوش
و بینی ببرید یا غیر آن از انواع عقوبات تا این کفاره گناهان شما باشد ایشان بآن اقدام نمودندی بجهة خوف این دیگر مرتکب معصیت نشدندی حق
سبحانه این آیه فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید من شما را از گناه شما توبه و استغفار را جعل شده ام و آن کفاره گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبت که
بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما برداشته ام از عطا روایتست که ابن مقبل نهان نام زنی که خرما میفروخت نزد وی آمد تا از وی خرما بخرد
کشتن خواهد مند گفت این خرما جید نیست در خانه خرمای بهتر از این دارم اگر خواهی بخانه من آی تا از آن بدهم زن با وی بخانه رفت نهان بنگریست و دست
در کنار کشید و بوسه چند بگرفت زن گفت ای مرد از خدای بترس و در امر الهی مراقب باش شرم آلوده مکن نهان از آن حرکت پشیمان شد و بر نامه و
سر دست از وی برداشت و پیش حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله خودرا در ورطه هلاک انداختم و بعقاب سخط الهی گرفتار ساختم و حکایت
معروض داشت و گفت یا رسول الله چه تدارک کنم تا مرا از عذاب الهی رها گرداند حق سبحانه برای تأکید امید واری ایشان این آیه فرستاد که
من ایشان را ... و مستغفران ... ابو اللیث ... بهلول نباش ...
سبب نزول ... توبه نصوح کرده ... اعتذار ... استغفار ... اصر من استغفر و لو
عاد فی الیوم سبعین مرة یعنی اصرار نکرده باشد هر که که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال کسی که
عمل خود را بکشاید در نامه گناهی استغفاری نوشته بیند و در خبر است که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
و اتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد ... گناه کبیره ... نشد و کسیکه در روزی ... که هر که در
صد بار استغفار کند ... تا ... رسول ... لا کبیرة مع الاستغفار
و لا صغیرة مع الاصرار یعنی کبیره با توبه و استغفار باقی نماند و صغیره با اصرار صغیره نخواهد بود بلکه در حکم کبیره است ... نقل کرده که
رسول فرموده که خیر الدعاء الاستغفار و نیز از آنحضرت منقولست که ان للقلوب صدأ کصدأ النحاس و جلاؤها الاستغفار یعنی بدرستیکه مر دلها را زنگ
است مانند زنگ مس ... استغفار و من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب
یعنی هر که استغفار بسیار کند حق تعالی او را از هر غمی فرج و از هر تنگی مخرج دهد و او را روزی دهد از جائی که گمان نداشته باشد
و روایتست از ابی عبدالله که ... اذا اکثر العبد من الاستغفار ... استغفار بسیار کند ... باستغفار
در ... و از امام رضا منقولست که مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة ... و المستغفر من ذنب و هو یفعله کالمستهزئ بربه یعنی
مثل استغفار مثل برگ درختست که ... گناهان از استغفار کننده ... و هر که استغفار
کند از گناه و ... اصرار ... استهزا کرده ... استغفار ... از آنحضرت مرویست که الاستغفار و قول
لا اله الا الله خیر العبادة قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک یعنی بهترین عبادت استغفار است و کلمه لا اله الا الله
فرموده که ... استغفار ... عبدالله انصاری روایت میکند از رسول خدا که یکی از بنی
اسرائیل ... و گفت الهی ... و انا التواب بالمغفرة ... بالذنوب ...
... مرویست ... الذین اذا فعلوا
فاحشة ... و ... ظلموا انفسهم ...
ایشان را ... استغفار کند ... اولئک ... جزاؤهم ... ایشان مغفرة



من ربهم ... و جنات تجری من تحتها الانهار ...
خالدین فیها ... خالد ... الذین ...
... الذین یعفون ... و الکاظمین ... و اولئک ...
... اهل اصرار ...
...
... ایشان ...
... و نعم اجر العاملین ... مغفرت ...
...
... نعم اجر العاملین ... ای المغفرة و الجنة ... جنة و مغفرة ...
...
... خوف ...

مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس یعنی امید رستگاری داری و حال آنکه طریق آن نمی روی بدرستیکه کشتی نمی رود در خشکی چرخ که
از شهر بهشت خوش تر گردنبند که طلب جنت بدون عمل نیز از دنوب است و استظهار شفاعت بدون سبب عتبات زحم زنده را بجای رحمت از کسیکه مطاع
نباشد حق و جهالت است و از حسن روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی روز قیامت بایندگان گوید که جوزوا الصراط بعفوی وادخلوا الجنة
برحمتی واقتسموها باعمالکم بگذرید بر صراط بعفو من و در آیید در بهشت برحمت من و قسمت کنید رحمت مرا بعد عملهای خود آن و در بیان آیات
قاطع است بر آنکه اهل ایمان بر سه طبقه اند متقی و تائب و مصر و جنت برای متقیان است و تائبان ایشان اما مصر امید هست که اگر آنچه کبیره کارا ایمان
بر ایشان تفضل فرماید و بدون عقاب ایشان را به بهشت در آرد و بدانکه چون حق تعالی در آیات سابقه تبیین نمود انجز اول ان میکند بر قوم که فرد
مطیع عاصی از مثوبت و عقوبت و رحمت و نعمت و الم و محنت و عقبات بیان میکند که اعطای نعم و امتحان بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت
بر کفار و عصاة از عادة الله است پس میفرماید که **قد خلت** بدرستیکه گذشته **من قبلکم** پیش از شما **سنن** واقعها از غم و شداد
و آلام و محنت و دولت و نکبت و غنیمت و قتل که حق تعالی ساخته از آن در امتان امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان و گویند خطابیست با منهزمان روز احد
یعنی نکبتی که بشما رسید در روز احد بجهت آن بود که مخالفت کردید امر خدا و رسول را علیه السلام که نتیجه مخالفت و عصیان و عدم اطاعت پیغمبر مانند این وقایع
بلکه اعظم از آن در امتان امم سالفه واقع شده و نزد بعضی مراد به سنن اهل سنن اند بحذف مضاف یعنی شرایع یعنی گذشتند اهل شریعتها که هر فرقه
پیغمبری بودند و تابع بودند یا آنکه مثل شما بشند بعضی بر سیره و سنته و اکثر تکذیب پیغمبر خود کردند و بعقوبت گرفتار شده اند و گفته اند که کلام مضاف
محذوف نیست بلکه سنن بمعنی امم است چه سنة بمعنی امة واقع شده کقول المفضل ما عاین الناس من فضل کفضلکم ولا رأوا مثلکم فی سالف السنن یعنی
ایمن و سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته اند و کلبی بر سوکه تفسیر کرده که فقد مضت لکل امة سنة و منهاج اذا اتبعوها رضی الله
عنهم یعنی که گذشته برای هر امتی طریقه و راهی که بپیروی آن حق تعالی از ایشان خشنود شود ایشان تبعیت نکرده بسخط الهی و عقوبت ربانی
گرفتار شدند **فسیروا فی الارض** پس سیر کنید و بگردید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و قریهٔ قوم لوط که بجهت تکذیب و طغیان و عناد
و عصیان ایشان را چگونه مثلها ساخته ایم و دیارهای ایشان را زیر و زبر کرده ایم **فانظروا** پس نگرید بنظر عبرت با آثار هلاک شدگان بسبب
نافرمانی **کیف کان** چگونه بوده است سرانجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران و انکار نمایندگان بعث و نشور و عقاب و ثواب عاقبت کار ایشان تا متعظ شوند
از پیروی آنها و نبینند آنچه بایشان رسید و تسلی نمایند در طریق تکذیب و عصیان شما از دین باید **هذا** اشاره است بقوله قد خلت یا بمفهوم فانظروا یعنی آنچه
گذشته از سنن و وقایع بر امم سابقه و نظر و اعتبار احوال ایشان **بیان** دلیلی روشن است **للناس** برای مردمان یعنی مکذبان از زمان حضرت
رسالت و حجت است بر ایشان بر عبرت گرفتن ما بجهت معاینه بینند از آثار مکذبان امم سابقه و یا مشار الیه امر متقیان و تائبان است یعنی آنچه مذکور شد از بیان
حال و مآل متقیان و تائبان بیانیست برای همه مردمان و بنا بر قول قد خلت جمله معترضه است برای بعث بر ایمان و توبه که مذکور شده و بعضی بر آنند که مذکور
است که مشار الیه هذا قرآن است یعنی قرآن دلالت روشن و حجت هویداست برای کافه مردمان علی العموم **و هدی** و زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد و نجات **و**
موعظة و پندی مشتمل بر عبرت و رحمة **للمتقین** مر پرهیزکاران را اگرچه قرآن مر غیر ایشان را نیز لطف است اما چونکه متقیان بآن منتفع و مهتدی
میشوند غیر ایشان از بجهت مختص کردانید و از علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرق میان بیان و هدی آنست که بیان اظهار معنی است بهر نوعی که باشد
و هدی بیان طریق رشد است … و گفته اند که چون سید عالم صلی الله علیه وسلم … ابو سفیان علم جدال بر بالای کوه برده … که بر اهل شعب مطلع گردد …
در نظر در آورد اصحاب را بجهت قلت عدد و ضعف خود و کثرت عدد دشمن غم عظیم بخاطر رسید که مبادا چون ایشان … ما را زنده
را مستاصل سازند حضرت عزت جهت تسلیه ایشان این آیه فرستاد **و لا تهنوا** و سستی مکنید و ضعف مورزید در کار زار **و لا تحزنوا** و اندوهناک
مباشید از جراحت خود و قتل برادران و مصیبتها که بشما رسیده و یا از فوت غنایم … مروی است که … روز احد …
اصحاب بجهت مخالفت قول نبوی … کشته شدند و بعضی مجروح گشتند حضرت … تسلیه ایشان نموده فرمود که سستی مکنید در جنگ اعدا و اندوهگین مشوید که
احوال کار زار چنین … علیکم الحرب شما راست از فتح و نصرت … حق تعالی است … بر شما است … مغلوبیت و اصابت قتل و جرح
بجهت تشاغل و مخالفت شماست با پیغمبر **و انتم الاعلون** و حال آنکه شما برترانید بحسب مکانت و مرتبه چه شما در جهاد و کار زار شما برای تثبیت حق
و اعلای کلمة الله است … ایشان بر باطل … و قتال ایشان برای ترویج باطل و اعلای کلمه کفر است و یا در محاربه از ایشان … یعنی در جنگ بدر برتری شما
بالاست که کشتگان شما در … و از ایشان در دوزخ اند مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان درک الاسفل … اشاره است بوعده
و نصرت و غلبه یعنی شما بر ایشان منصور و غالب خواهید بود **ان کنتم مؤمنین** اگر هستید گروندگان بوعده حق تعالی که فرموده و ان جندنا لهم الغالبون
این متعلق است بنهی یعنی سستی مورزید در کار زار اگر صحیح است ایمان شما … مقتضی قوت قلب … بر خدا …
متعلق است با علون یعنی شما برترید … اگر در ایمان خود ثابت … و تصدیق نمایید … نصرت و غلبه از ابن عباس مرویست که چون مسلمانان
در روز احد منهزم گشتند خالد بن ولید با لشکری از مشرکان بر سر کوه برآمد و خواستند که بر لشکر اسلام فرود آیند رسول … دست برداشت و فرمود اللهم
لا تعلن علینا یا رب خدایا … ایشان را بر ما غالب مکن … اللهم لا قوة لنا الا بک بار خدایا … ما را الا باعانت و توفیق تو اللهم لیس یعبدک بهذه
البلدة الا هؤلاء النفر خداوندا در این شهر جز این گروه … که ترا پرستند حق تعالی این آیه فرستاد … مسلمانان … بنابر آن آیتها
و … بموضع ایشان … و انتم الاعلون و گفته اند که معنی آنست که ولا تهنوا … ولا تحزنوا لما نالکم من الهزیمة …

در کلام عرب

و انتبعوه

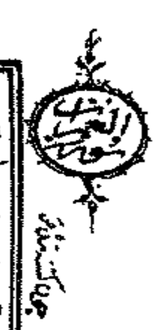
و انکار … عذاب … واقع …

و نشور

مثیر …



میکنند یعنی دنیا طلبی منزلت ایشان را بعد از اظهار ثبات و رسوخ از ایشان میگیرد و یا مراد کافرانند که بجهت عدم قبول ایمان ظالم بر نفس خود گردیده اند و دوست
نمیدارد ایشان را تنبیه است بر آنکه حق تعالی نصرت کافران نمیکند بلکه تغلیب حق تعالی ایشان را در بعضی اوقات بجهت آنست که تا استدراج ایشان کند و ابتلای مؤمنان
نماید این جمله معترضه است میان معطوف علیه و معطوف ان کرا میست که وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ یعنی و تا پاک گرداند و خالص سازد یا پاک و پاکیزه
گرداند خدا الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که گرویده اند آنکه در وقت مغلوبیت ایشان تا چه بلاها که با اهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشان است وَ
يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر ایشان مغلوب کردند [illegible] التمحیص [illegible] محصته و محصته اذا
اخلصته من کل عیب و یقال اللهم محص عنا ذنوبنا ای اذهب ما تعلق بنا من الذنب [illegible] تمحیص الحسنات تکفیر السیئات و اصل محو فنا شیء است قلیلا قلیلا او
نقصانا او حالا بعد حال و المحاق آخر الشهر لذهاب ضوء الهلال حالا بعد حال [illegible] مؤمنان باشد [illegible]
و تمحیص و غیر آن [illegible] جهاد و ترغیب ایشان
کرده [illegible] أَمْ حَسِبْتُمْ ام منقطعه است که متضمن اضراب
از کلام سابق و معنی او انکار است [illegible] آیا پنداشتید ای مؤمنان أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آئید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه
ندانسته باشد خدا الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ آنان را که جهاد کرده اند از شما [illegible] یعنی حال آنکه هنوز مجاهده شما بفعل نیامده تا علم حق
تعالی تعلق کرده بوجود آن وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و ندانسته شکیبایان را بر فرمان رسول یا صبر کنندگان را بر هجوم مصائب و وقوع نوائب یعنی صبر شما
محقق نشده تا علم او بوجود آن متعلق شود چه شیء تا بوجود نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم بآن تعلق نخواهد گرفت پس نفی علم [illegible] منزله نفی متعلق
است چه علم منتفی است با انتفاء معلوم کما یقول ما علم الله فی فلان خیرا ای ما فیه خیر [illegible] کلام در معنی و لما یجاهد [illegible]
کان شما چنان بود که ببهشت در آئید مجاهده نکرده [illegible]
قبل [illegible]
کلام دلالت میکند بر توقع جهاد [illegible]
ان [illegible] کقولک لا تاکل السمک و تشرب اللبن ای لا تشرب [illegible] یعنی جمع مکن خوردن ماهی را و آشامیدن
شیر را پس تقدیر اینست که و لما یقع العلم بالجهاد و العلم بصبر الصابرین یعنی چگونه خدا شما را به بهشت در آورد و حال آنکه هنوز علم او بجهاد و علم او
بصبر شما با هم جمع نشده است وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید [illegible] تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میبردید
را یعنی حرب [illegible] خطاب با کسانیست
که در غزوه بدر حاضر نشده بودند [illegible] کاش حاضر میبودیم [illegible] تا احدی الحسنیین ظاهر میشد
یعنی یا غالب میشدیم [illegible] غزوه احد [illegible]
تا ایشان را خطاب میکند که شما تمنای شهادت کردید مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب او [illegible]
موت [illegible] فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ یعنی [illegible] وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
و حال آنکه شما مینگریستید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا مُحَمَّدٌ [illegible] إِلَّا رَسُولٌ [illegible] قَدْ خَلَتْ [illegible] مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ



بیرا زوی فرستاد که ان من پس موت محال نیست زود باشد که او نیز درگذرد همچنانکه درگذشته اند پیغمبران سابق بموت یا بقتل **افان مات**
آیا پس اگر بمیرد این پیغمبر **او قتل** یا کشته گردد **انقلبتم علی اعقابکم** بازمیگردید بر پاشنها بخود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید
کنید همزه بجز انکار ارتداد و انقلاب ایشانست از دین بجهة خلو پیغمبر بموت یا بقتل بعد از علم ایشان بخلو رسل قبل از و و بقای دین ایشان وکویند فا
برای سببیه است وهمزه برای انکار اینکه ایشان خلو رسل را سبب انقلاب خود کردانند از دین بعد از وفات او ومرویست که چون پیغمبر بجهة
سنان جفای ابن قمئه در معرکه افتاد و اوان قتل او در میان مردمان افتاد بعضی از منافقان گفتند لو کان نبیا ما قتل ارجعوا الی اخوانکم ودینکم یعنی اگر محمد
پیغمبر بودی کشته نشدی برگردید بسوی برادران خود و دین خود که اول داشتید انس بن النضر که عم انس بن مالک بود گفت ای قوم اگر محمد کشته شد
خدای محمد زنده است که هرگز نمیرد شما چه میکنید بزندگانی خود بعد از قتل وی پس قتال کنید بر آنچه وی بران مقاتله میکرد و بعد از ان گفت که اللهم انی اعتذر
الیک مما یقولون وابرء الیک مما جاؤا به بار خدایا من شکایت اینها را بتو میکنم از آنچه میگویند و از ان بیزارم پس بکارزار مشغول شد تا انکه کشته شد حق تعالی آیت
فرستاد که آیا مردمان اگر محمد کشته شود مرتد خواهید شد **ومن ینقلب علی عقبیه** وهر که برگردد بر دو پاشنه خود یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند
فلن یضر الله پس ضرر نرساند ببازگشتن خود **شیئا** چیزی در دفع مضار و منافع روز و ابلیست بلکه ضرر او بنفس شما راجع و منقلب
میشود **وسیجزی الله** و زود باشد که جزا دهد خدا **الشاکرین** آنانکه شکر کردند بر نعمت اسلام و ثبات ورزیدند بر آن چون انس و امثال او کعب بن مالک روایت کند که
من اول کسی بودم که رسول را دیدم که انصار برادر بود و بر بالای صخره ایستاده و چشم آنحضرت را دیدم که از زیر مغفر میدرخشید و مردمان را باواز
بجانب خود دعوت میکرد و از انهزام ایشان من منع میکردم من چون وی را بدیدم ندا کردم که یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله صحابه متوجه
بر وجمع شدند و بنیاد کارزار کردند تا انکه حق تعالی نصرت ارزانی فرمود و از امیر المؤمنین روایتست که فرمود که چون ندا داد الا ان محمدا قد قتل برآمد
یقین دانستم که آنحضرت مقتول نشده زیرا که واثق بودم بر حجت و عهد خدا ولکن چون او را ندیدم و او را در موضع خود ندیدم گمان بردم که فرشتگان وی را
باسمانها برده اند در این فکر بودم که آنحضرت پیدا شد گفتم یا رسول الله کجا بودی که ترا ندیدم فرمود که جبرئیل بحجهة ما در برابر مقاتله کند دشمنان بودم که جمعی
آنحضرت حمله کردند فرمود یا علی شر ایشان را از من دفع کن از میان ایشان اتی بن خلف الجمحی نگاه کرد رسول را دید و سنان جوالیه حضرت آنحضرت کرد
گفت لا نجوت ان نجوت جمعی از اصحاب او گفتند از دست من هلاک شوی گفتند یا رسول الله دستوری ده ما را که یکی از ما بمبارزت او رود رسول فرمود که او را
باز مدارید بدو واکنید تا نزدیک شد رسول حربه از دست حارث بن صمه گرفت و بر گردن او زد و او نعره زد نعرهٔ که مانند گاو و جوانه بود گفتند هیچ زخمی برتو نیست گفت
ازین رسول فرمود که من ترا میکشم و مرا و چون بمدینه آمد گفت که اگر بر تمام اهل حجاز زدی همه هلاک شدندی و در راه مکه بمرد
انزبی مانند حمد شده دو سید اشعه از اسب افتاد و بانگ و فریاد بر آورد که قتلت محمدا مرا بکشتند او را ابلیس گفت و گفتند که این حماقت
اثری نیست چرا فریاد میکنی که اما الله محمد طعنه بر من زد که اگر بر ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدندی این بحجهة اسنکه پیغمبر پیشتر مرا گفته که من
کشنده توام اگر همه بر من زدی بیم کشتن من بودی چه جای انکه ضربتی بمن زده پس از روز زنده بود و در شب بمرد و در حدیث آمده که حضرت رسالت محمد
و محمود و احمد است احمد از محمود بلیغ تر است و احمد از حامد ابلغ و هذا حقتعالی او را بنام محمد و احمد در توراة یاد فرموده و اسم آنحضرت مشتق
چنانکه فرموده که او سبحانه من خطاب کرد که انا الله المحمود و انت محمد و علی بن موسی الرضا از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده که چون فرزندان را محمد نام نهید او را اکرام کنید و چون مجلس بدو او را نوازش دهید و روی بر او ترش مکنید و هیچ قوم بنا
کردند امری با یکدیگر مشورت کنند و ایشان کسی باشد که نام او محمد باشد یا احمد الا که ایشان را در آن مشورت خیر و صلاح رسد و هیچ سرای نیست
که در او خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که او احمد یا محمد نام داشته باشد مگر که هر روز دو صبح و شام برکت در آن سرای نازل شود و حضرت
رسالت فرموده که هرکه چهار پسر آورد و هیچ یک را بنام من نسمیه نکرده باشد بر من جفا کرده باشد و سلیمان جعفری روایت کرده از
ابو الحسن شنیدم که فرمود هیچ خانه درویش داخل نشود که در او شخصی باشد که نام او محمد یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله
یا فاطمه باشد و از ابو عبدالله مرویست که شیطان هرگاه شنید که منادی ندا میکند یا محمد یا علی گداخته میشود همچنانکه رصاص گداخته شود و صادق
فرموده که هیچ مولودی را متولد نمیشود مگر که او را محمد نام مینهیم و بعد از هفت روز اگر خواهیم تغییر اسم او میکنیم و اگر نه او را بحال خود میگذاریم
سهل بن زیاد از ابی الحسن صلوات الله علیهما نقل کرده که اگر زنی حامله باشد و پدر قصد کند که او را محمد یا علی نام نهد البته پسر متولد شود و محمد
یعقوب مرفوعا از ابی عبدالله روایت کرده که اگر زوجه کسی حامله شود و چون چهار ماهه شود و او را بطرف قبله رو بنشاند و دست بر پهلوی زوجه نهد بگوید
اللهم انی قد سمیته محمدا حق سبحانه او را پسر گرداند و بعد از ولادت اگر اسم او را محمد خود نگذارد حق سبحانه او را بگیرد و اگر بخواهد او را نام
نهد گرداند و اگر خواهد بفضل و کرم او کند و اگر نه او را با خود کند ابو امامه مرویست که چون روز قیامت شود حق سبحانه فرشته را امر کند که ندا
کند هر بنده مؤمن که نام او محمد است برخیزد و بجانب بهشت رود بجهة شرف و بزرگواری محمد و ابوهریره از رسول خدا روایت کرده که لا تجمعوا بین
اسمی وکنیتی یعنی جمع مکنید نام و کنیت مرا در فرزندان یعنی ابو القاسم محمد نام ولد خود مگردانید بلکه باید که یکی از ان بدو باشد و اما امیر المؤمنین روایت کرده
و او که نام و کنیت او را جمع کند خود نهد در حینیکه خوله حنفیه از آنحضرت حامله بود فرمود که یا علی ان ولد لک غلام نحلته اسمی و کنیتی یعنی فرزند
تو پسر خواهد بود و چون متولد شود نام و کنیت خود را با و دادم پس او را ابو القاسم محمد نام و کنیت بود و اخر ائمة اثنی عشر علیهم السلام نیز همین
رخصت داده است و از ابی جعفر مرویست لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی



بیداء الارض وسطا و عدلا کاملست علما و جودا و بدانکه بعد از انکار و توبیخ ارتداد و انهزام اهل جهاد ایشان را تحریص و تشجیع میکند در قتال دشمن

رسول بمعنی آنکه مرگ بحفظ و تاخیر اجل بود و ما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بخواست خدا یا

باذن ملک الموت که قبض روح آن نفس مراد است که هر نفسی را اجلی مسمی است و علم و قضاء او سبحانه که بانجام ارزاق [illegible] قدم بر آن مستاخر از آن در

مستقدم بر آن نمیشود و نوشته است خدا این حکم را در لوح محفوظ کتابا مؤجلا نوشتنی که مقرر و معین شده است وقت آن بر وجهی که از آن متقدم

و متاخر نمیشود یعنی پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد [illegible] حاصل در این آیه تحریص مسلمانان فرمود بر جهاد و بر ساختن ایشان در معرکه قتال با اهل

عناد و هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است [illegible] مبادرة معارک و شروع در مهالک و من یرد و هر که خواهد بجهاد

که میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته منها دهیم او را از دنیا آنچه مقرر کرده ایم و او را در آخرت نصیبی نباشد [illegible]

ثواب الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من خلاق و حضرت رسالت فرموده که من طلب الدنیا بعمل الآخرة فما له فی الآخرة من نصیب این تعریض است بر آن جماعت

که بجهت کسب غنایم مخالفت امر پیغمبر کردند و من یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة پاداش آن جهان نؤته منها دهیم

او را از آن که نعیم جاودانست و سنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعم ما که از جمله آن نعمت جهاد است که منصب مثوبات

جلیله اهل ایمانست [illegible] معنی آنست که تو مخیری که دنیا خواهی یا آخرت [illegible] زوال و انتقال آن از تو دریغ نیست و اگر آخرت خواهی که نعیم باقیست

که با آن فنا نبود [illegible] که در آن فنا نباشد و ملکیست که در آن زوال نبود [illegible] نام اختیار در دست تست اگر این خواهی و اگر

آن خواهی [illegible] و سنجزی الشاکرین [illegible] تاکید و تنبیه باشد بر عظم شاکر [illegible]

[illegible] الشاکرین [illegible] الدنیا [illegible] شاکر محروم است [illegible] نعم این جهان [illegible] اجل انسان اجل

[illegible] که در آن [illegible] اجل [illegible] الآخر [illegible]

[illegible] اجل [illegible] آن [illegible]

اجل [illegible] آنکه [illegible] وکاین من نبی اصل کاین ای است که [illegible]

[illegible] بسیاری از پیغمبر که [illegible] قاتل معه کارزار کرد با او ربیون

کثیر [illegible] ربانی [illegible] عبادة رب [illegible]

[illegible] جماعة [illegible]

[illegible] جنگ کردند [illegible]

[illegible] پیغمبر که کارزار کرد [illegible] فما وهنوا پس سستی

[illegible] پیغمبر [illegible] لما اصابهم [illegible] فی سبیل الله در راه خدا [illegible]

[illegible] وما استکانوا [illegible] دشمنان [illegible]

[illegible] استکان [illegible] سکون [illegible] خاضع

[illegible]

[illegible] والله یحب الصابرین

[illegible] وما کان قولهم [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible] در معرکه جهاد کشته شد

[illegible]

[illegible] الا ان قالوا [illegible] ربنا اغفر لنا

[illegible] ذنوبنا [illegible] واسرافنا [illegible]

فی امرنا [illegible] وثبت اقدامنا [illegible]

[illegible] وانصرنا [illegible] علی القوم الکافرین [illegible] قلوب ایشان [illegible]

[illegible] ملخص کلام آنست که ایشان [illegible]

[illegible] نصرة [illegible]

[illegible] اعمال خود

[illegible] نصرة [illegible]

الا ان قالوا [illegible]

[illegible] فآتاهم الله پس بداد ایشان را خدا [illegible] ثواب الدنیا پاداش [illegible]

[illegible] دشمنان و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة [illegible] پاداش [illegible] مغفرة و نعیم جنت [illegible]

صاحب



[illegible] **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** و خدا دوست دارد نیکوکاران را [illegible]

[illegible]

منع فرمود بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروهی که ایمان آورده‌اید **إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ** اگر فرمان برید آنانرا که [illegible] **كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ** [illegible] **عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** [illegible] **فَتَنْقَلِبُوا** پس [illegible] **خَاسِرِينَ** [illegible]

[illegible]

بَلِ اللّٰهُ بلکه خدا **مَوْلَاكُمْ** [illegible] **وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ** [illegible]

[illegible]

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ [illegible] **الرُّعْبَ** [illegible] **بِمَا أَشْرَكُوا** [illegible] **بِاللّٰهِ** [illegible] **مَا لَمْ يُنَزِّلْ** [illegible] **بِهِ** [illegible] **سُلْطَانًا** [illegible] **وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** [illegible] **وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ** [illegible]

[illegible]

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ [illegible] **وَعْدَهُ** [illegible]

[illegible]

إِذْ تَحُسُّونَهُمْ [illegible] **بِإِذْنِهِ** [illegible] **حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ** [illegible] **وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ** [illegible] **وَعَصَيْتُمْ** [illegible] **مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ** [illegible] **مَا تُحِبُّونَ** [illegible]

مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا [illegible] **وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ** [illegible]

[illegible] **ثُمَّ صَرَفَكُمْ** [illegible] **عَنْهُمْ** [illegible] **لِيَبْتَلِيَكُمْ** [illegible] **وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ** [illegible]

[illegible] **وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است [illegible]

تفضل مینماید برشما بعفو بعد از ندامت شما بر مخالفت و یا در همه احوال متفضل است برشما خواه در وقت دولت شما و خواه در وقت نکبت چه ابتلا نیز رحمت
است از جانب او بر شما زیرا که شدت کلفت متضمن مزید مثوبت است پس یاد آرید ای اصحاب پیغمبر یاد کنید **اِذْ تُصْعِدُوْنَ** متعلق است بصرفکم
یا بلیبتلیکم و اصعاد بمعنی ذهاب و ابعاد است در ارض یقال اصعد نا من مکة الی المدینة یعنی حق تعالی روی شما را برگردانید از کشتن کفار یا با شما
[illegible] کرد یا بهنگامی که دور میرفتید از معرکه کارزار بهزیمت و یا متعلق است باذکروا یعنی یاد کنید وقتی را که دور میرفتید **وَلَا تَلْوٗنَ** و توجه
و التفات نمیکردید **عَلٰۤی اَحَدٍ** بهیچکس از مردمان اشتقاق تلوون از لی است بمعنی صرف و عدم توجه و اعراض یقال لوی الحبل فتله و لوی الرجل راسه
[illegible] امال و اعرض یعنی بهیچ وجه میل نمیکردید و التفات نمینمودید بهیچکس از اصحاب خود و یا از پس نمینگریستید از غایت خوف و با دهشت **وَالرَّسُوْلُ**
یَدْعُوْکُمْ و پیغمبر میخواند شما را **فِیْۤ اُخْرٰىکُمْ** در میان جمع دیگر که ساقه لشکر شما و بازپسان شما بودند و میفرمود الی عباد الله انی رسول
الله باز گردید بمن و توجه بمن کنید که من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید **فَاَثَابَکُمْ** عطف است بر صرفکم یعنی حق تعالی [illegible] شما
[illegible] مکافات کرد شما را از قتل و عصیان **غَمًّا بِغَمٍّ** غمی را که متصل بود بغمی دیگر و آن قتل بود و جرح بسبب غمی که رسول را از طاری شد بجهة عصیان شما
و یا غم او را غم اهل اسلام بود در روز احد غم دیگر بهم مشرکان بود در روز بدر یعنی [illegible] بدل از غم بود و در کشاف آورده که مراد از غموم کثیره است که متتابع
با ایشان رسید از جرح و قتل و ظفر مشرکان و فوت غنیمت و عدم نصرت و ارجاف بقتل پیغمبر و غیر آن یعنی حق تعالی غموم کثیره متعاقبه بشما رسانید و شما را بآن
ممنو [illegible] ساخت **لِکَیْلَا تَحْزَنُوْا** تا اندوهگین نشوید **عَلٰی مَا فَاتَکُمْ** بر آنچه فوت شده باشد از شما نشاید از غنیمت **وَلَا مَاۤ اَصَابَکُمْ** و نه بر آنچه
اندوه رسد بآن یعنی بشما و مسیبک باشد یعنی بجهت تمرن و اعتیاد شما بر صبر و [illegible] غموم شما [illegible]
[illegible] است و معنی آنست که اصابت غموم بجهت آنست که حزین [illegible] از ظفر و غنیمت [illegible] از شما فوت [illegible]
[illegible] باشد بر مخالفت و عصیان امر رسول [illegible] فاثابکم راجع است برسول [illegible]
[illegible] از قتل و جرح شما [illegible] شدید [illegible] کشتن و جرح [illegible]
[illegible] از شما فوت شد از فتح و نصرت [illegible] از هزیمت و ذکر مجازات بعنوان [illegible]
خواه اگر طاعت باشد یا معصیت و اگرچه کثیر الاستعمال است در جزای طاعت **وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ** و خدا داناست و آگاه **بِمَا تَعْمَلُوْنَ** بآنچه
میکنید و [illegible] از طاعت و معصیت و همه شما را بآن مکافات و مجازات خواهد داد و در کلام ترغیب است بر طاعت و ترهیب از معصیت بعد از آن
ذکر [illegible] منت میکند بر ایشان بعد از وقوع هزیمت بر ایشان و میفرماید که **ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ** پس فرو فرستاد خدا بر شما **مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ** از پس اندوه
[illegible] امن و آسایش **نُّعَاسًا** بدل امنة است یعنی فرو فرستاد بر شما بعد از غم سبک از خواب سبک **یَّغْشٰی** میپوشید و فرو میگرفت آن خواب
طَآئِفَةً گروهی را از شما که مومن حقیقی بودند و اهل صدق و یقین از ابی طلحه نقل است که در مصاف بر وجهی خواب بر ما غلبه کرد که یکبار شمشیر از دست
بیفتاد و بر گرفتم [illegible] روایت صحیح [illegible] که این خواب مخصوص بود بمخلصان [illegible] مؤمنین [illegible]
و اتباع ایشان که ایمان کامل داشتند [illegible] رسول خدا بودم چون خوف و غم [illegible] شد [illegible] خواب نعاس [illegible]
واقع شد که از معتب بن قشیر شنیدم که میگفت لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا هیهنا [illegible] که از خواب [illegible]
[illegible] بعد از غم و اندوه [illegible] خوابی بر شما غالب کرد [illegible]
[illegible] خوف و خشیت [illegible]
[illegible]
[illegible] نعاس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اهل نفاق [illegible]
[illegible] اضطراب بودند [illegible] **وَطَآئِفَةٌ** و گروهی دیگر [illegible]
[illegible] **قَدْ اَهَمَّتْهُمْ** [illegible] **اَنْفُسُهُمْ** نفسهای ایشان بجهت اضطراب و عدم صدق و یقین [illegible]
[illegible] **یَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ** [illegible]
[illegible] **غَیْرَ الْحَقِّ** [illegible]
[illegible] **ظَنَّ الْجَاهِلِیَّةِ** [illegible]
[illegible] **یَقُوْلُوْنَ** [illegible]
[illegible] **هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ مِنْ شَیْءٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ** بگو [illegible] **اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهٗ** [illegible]
[illegible] **لِلّٰهِ** [illegible]

مرجعها اوست اولیاء او و فائزان بیاری الله هم الغالبون و بر همه قادر این جمله معترضه است میان قول مذکور و قوله يُخْفُونَ حال است از ضمیر يقولون يعني
میگویند قول مذکور را و در حالتیکه پنهان میدارند منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود شان از شک و تردد و شبهات و انکار و تکذیب مَا لَا يُبْدُونَ
لَكَ آنچه آشکارا نمیتوانند کرد مر ترا از جهت خوف شمشیر مسلمانان و باتم نفع چاهها کشف غطا از افعال ضمیر و نیات فاسده ایشان زبده معنی آنکه ایشان در
کنار مذکور و مظهر میشد و بعضی پنهان و سطر انکار و تکذیب يَقُولُونَ بدل یخفون است یا استیناف برای بیان آن یعنی میگویند منافقان در نفسها
خود یا در خلوة با یکدیگر لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی از فتح و نصرت چنانکه محمد ما را بان وعده داده
یا گفته که ان الامر کله لله و لاولیائه یا اگر بودی ما را بر حق بودی مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمیشدیم اینجا یعنی مغلوب نمیگشتیم و اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هر
یا با راءه میان مثل قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو یا محمد اگر میبودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانه ها خود و مقیم میشدید که با ما بیرون نیایید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه
بیرون آمدندی آنانکه با شما اگر در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بریشان کشته شدن إِلَى مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه خود
یعنی اگر در منازل خود میبودید هر آینه کسانی از شما که اجال ایشان و موت و قتل ایشان مکتوب است در لوح محفوظ در وقت بیرون آمدندی از منازل
بمضاجع خود و یا اگر شما در خانها ساکن میشدید بیرون میشدند مومنان که حقتعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون میامدند بمقاتله کفار
در مصارع و مضاجع اهل شرک وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ متعلق است بفعل محذوف و تقدیر آنکه و فعل ذلک لیبتلی الله یعنی این قتل و جرح واقع شد برای آنکه بیازماید
خدا یعنی معامله آزماینده کند تا بر عالمیان ظاهر شود مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اخلاص و نفاق و متوا بود که معطوف علیه آن
محذوف باشد تقدیر آنکه برز لنفاذ القضاء ولیبتلی الله یعنی هر آینه شما بیرون میامدید از منازل خود بجهت نفاذ قضا که آن انقضای اجل است بقتل
و بجهت آنکه با شما معامله اهل ابتلا و امتحان کند و یا معطوف علیه آن لکیلا تحزنوا است یعنی حقتعالی غم بسیار بر شما متوجه ساخت تا ممرن شوید بر آن
و بر شدائد صبر عادت کنید و آنان محزون نشوید و تا آزمایش کند آنچه در سینهای شماست از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک گرداند و خالص سازد مَا فِي
قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از نیات و عزایم حقه یعنی آنرا از وسوسها و سر باطله پاک کرده گرداند منقی سازد و آزادی نمایند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا دانا
است بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهای شماست از سرائر خفیات قبل از اظهار آن در معرض وعده و وعید است و تنبیه بر آنکه او سبحانه غنی است از ابتلا
و غرض او از ابتلا تمرین مومنان است و اظهار حال منافقان بعد از آن بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا بدرستیکه آنانکه روی
بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و منهزم شدند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزیکه روبرو شده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ
الشَّيْطَانُ جز این نیست که طلب لغزیدن کرد شیطان ایشان را و پای ایشان را از جای برد و کوفت یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان را بر آن
وی برد بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بسبب بعضی آنچه کرده بودند یعنی بسبب گناهان ایشان بود که شیطان طلب لغزش کرد از ایشان و ایشان اطاعت او کردند و آن
ذنوب بود مثل ترک مرکز خود و حرص بر غنیمت و یا بر چگونه جهت این موضع شده تا ذنب ایشان و نحو آن و بدانند که بسبب تکرار گناهان آنها
که بران توبه نکرده بودند شیطان استزلال ایشان نمود و ایشان منقاد او شدند و این قضیه معلوم گشت که هر که ذنب مغفور نیست بکرسی همچنانکه طاعت
موجب طاعت دیگر است و ذکر بعضی بجهت آنست که ما عملوا اعم از معصیت و طاعت است یعنی عدم توفیق ایشان در نصرت بجهت اعمال قبیح ایشان بود نه مطلق
عمل وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ و بحقیقت که درگذرانید خدای تعالی عَنْهُمْ از ایشان گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدا آمرزنده
است حَلِيمٌ بردبار و مهلت دهنده در عقوبت گناه کار تا توبه کنند و آخر کار بعد از آن اهل ایمان را نهی میکند از اقتدا بمنافقان در اقوال و افعال
و نهی آنکه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا
و گفتند لِإِخْوَانِهِمْ برای برادران نسبی و مذهبی خود که کشته و مرده بودند یعنی گفتند در حق کسانیکه منسوب بودند با ایشان در نسب یا مذهب
و قتلیکه برفتندی در زمین برای تجارت و مردند أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی
نزد ما و بسفر و غزا نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در حرب و تقدیم ذکر در مقام ذکر مقتضی مقام است برای آنکه
موت در سفر بیشتر است از قتل در حرب بجهت آنکه قوله لِيَجْعَلَ اللَّهُ متعلق است بقوله قالوا و لام برای عاقبت است یعنی
لیکون لهم حسرة یعنی ایشان قائل این قول شدند تا عاقبت امر ایشان باز گشت که گردانید حقتعالی ذَٰلِكَ آن اعتقاد باطل حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان و گویند مقام آنست که آن اعتقاد باطل ایشان است متعلق است بلا تکونوا یعنی بر مثال
ایشان که بدین قول و اعتقاد تا حقتعالی خلاف مراد ایشان گرداند و حسرت ایشان گرداند و گویند یا بمدلول علیه هی است ای لا تکونوا مثلهم
لیجعل الله انتفاء کونکم مثلهم حسرة فی قلوبهم یعنی مباشید مانند ایشان تا حقتعالی انتفای مماثلت شما را با ایشان گرداند حسرت در دلهای ایشان
تا ایشان موجب غم و هم ایشان است وَاللَّهُ يُحْيِي و خدا زنده میدارد وَيُمِيتُ و میمیراند رد قول ایشانست یعنی او سبحانه زنده میدارد
آنرا که در سفر و جهاد است و میمیراند مقیم را و اعدنا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید
از خیر و شر بَصِيرٌ بیناست پس بترسید و مومنان از آنکه مثل منافقان باشند در قول و اعتقاد و هیچ وقتی از اوقات
و آن مجوز نیست و در ترجیح بعضی بر بعضی ... اگر در حالتیکه بسفر روی مرده نشوی ... از حشر مومنان میکند بر جهاد
بجهت ترغیب ایشان بر آن و میفرماید که شهادت بهتر از اموال دنیویست بقوله وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
یعنی در جهاد یا اهل کفر و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر جهاد ... لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش

از خدا و رحمة و بخشش او ثواب و بخشش از خدا و خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و حفص بعیبت خوانده یعنی مر زش و بخشایش جمعند
خوشتر هست از آنچه کافران فراهم میآورند از متاع غرور دنیا حاصل کلام اینستکه سفر و غزا الیه موت نیست مقدم اجل نیستند و اگر اتفاقا واقع شود در راه خدا کر
جها است مبالات نمیبایداشت زیرا که مغفرت و رحمت بعد از موت بهتر از دنیا و منافع اوست که اصل اینها جمع ان میکنند و لئن متم و اگر بمیرید بموت یا
خسته گشته در راه خدا او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار یعنی بر وجهیکه باشد موت شما اتفاقا افتد لالی الله هر اینه بسوی خدای بحق که معبود شماست و همه توجه
با و بمنزله ایشان رجوع میکنند از برای جزا او تحشرون حشر کرده شوید بسوی عز و جل پس لاجرم توفیق جزای شما خواهد کرد و شما را مثوبات جلیله و
درجات عالیه خواهد رسانید چون البته موت لازم حال انسانست پس اولی آنستکه آن بعنوان شهادت باشد که متضمن رضای او و سبب انواع ثواب جمیله است
بغایت مراتب قصوی و نهایت درجات همت و هذا حضرت سید الشهداء امام حسین بن علی بن ابیطالب فرموده ادکه فان یکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء
فی الله بالسیف افضل اگر گوئید چگونه مغفرت و رحمت خیر است از آنچه ایشان جمع میکنند مغفرت و رحمت بهتر از متاع دنیاست که در مقابله ویست ونهایت ندارد و همچنین
میگوئیم که ان بر تقدیر خیر بود ایشان پنداشته میکنند از دنیا میکردند چون آنچه ایشان جمع میکنند در راه خدا بخواهند ازین که اینکار دنیا و امتاع کمتر این قبیل
با بر اعتبار باشد که دنیا متصل با مغفرت و رحمت واقع شود گفته اند که اگر بر کنار ایشان را از مخالفت کنند کان با نصرت در سبیل کردند مبتلی دنیا
در طلب بطریق طلب بحتا بعد رشته ای اگر چه اهل توکل جان و دل در راه او نهاده اند آنرا بجا گفته اند که اذا کان المصیر الی الله طاب السبیل الی الله بعد از
بیان خلق عظیم سید انام که منهج ابدید و کرم امانت اوبا اصحاب کرام و یحاوزا و از اینکه از ایشان صادر شد و مخالفت امر او و در حفظ شعب غم با یک فبما رحمة
پس بخشایشی که از راستیده من الله از خدا لنت لهم نرم گشتی برای ایشان [illegible] که ما زائده است برای تاکید دلالت بر آنکه لین آنحضرت برای اهل نظر نیز بود
مگر بسبب رحمتی از رحمتهای داور بمطلب و بود از عزم و غیظ و غضب تو مقول و در تدقیق بامرتبه که بعد از مخالفت ایشان بر ایشان غمگین شدی در الزام ایشان
اندوهناک نگشتی حاصل که بعد از مراجعت اهل هزیمت تغلیظ و تشدید نفرمودی بلکه مراسم لطف و لوازم خوشخوئی بسته با جماعت مقابله نمودی و محبت ما تنوی و فرق
که بجد بودن خوی تو نیکو خوئی برحمت من ولو کنت فظا و اگر می بودی بد خوی سخت گوی غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا من
حولک ذکر یا کرده تو و با تو میبا بعید بلکه چون خالد حیدر است فاعف عنهم پس درگذر از ایشان بعفو از تقصیر
اینها که در خدمت تو کرده اند و خلاف امر تو نموده اند و استغفر لهم و امرزش طلب کن برای ایشان تا از اهل ایشان را داشته و خوف و امر میبود ایشان وشاورهم
فی الامر و مشورت نما با ایشان در کار ها یکه در حسب خانه که حکمی جازم صادر نشده یعنی در امور [illegible] و کار ها که [illegible] تا ایشان [illegible]
مخصوص است با مور جنگ نیز باشد زیرا که کلام در ان است اول که قول ابن عباس است صحیح است و اگر چه آنحضرت در اینها [illegible] و اصابت رای [illegible]
بود اما بجهة استظهار برای ایشان و تطییب نفوس ایشان در مشاورت برای ایشان مشورت میفرمود و قتاده روایت کرده که چون آنحضرت بجهة علم
احتیاج بمشورت با اشراف عرب نشاورت نمود بر طبیعت ایشان [illegible] با ایشان آنحضرت را بمشاورت امر فرمود
بعضی دیگر امر بمشاورت با اصحاب بجهة [illegible] نمود از ما شود و منت حسن [illegible] گفته که غرض ازین است که تا امت او را اقتدا کنند
سلوک نمایند و هذا [illegible] فرموده که ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستبداد رای [illegible] مشورت شقی نشود [illegible]
[illegible] در باب مشورت امر فرموده که امرهم شوری بینهم از رسول منقول است که اذا کان امرائکم خیارکم و اغنیائکم
امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها فاذا
عزمت پس چون عزم کنی بر کاری بعد از مشورت یعنی [illegible] فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدا ان الله بدرستیکه خدای تعالی
یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندگان را [illegible] و هدایت ایشان مینماید بصلاح و بباید دانست که حقیقت توکل آنستکه [illegible]
[illegible] اسباب و امید از اسباب قطع کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توکل چیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا تخبر و لا تحیر [illegible]



الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیور تغدو خماصا وتروح بطانا اگر توکل کنید بر خدا چنانکه حق توکل است هرآینه روزی داده شوید چنانکه مرغان روزی
داده می‌شوند چه در وقت صباح از آشیانها بیرون می‌آیند با حوصلهای تهی و در وقت شبانگاه مراجعت میکنند با حوصلهای پر بعد از آن بیان میکند
که نصرت و ظفر بر دشمنان دین نه بشوکت و کثرت عدد و عدت است بلکه آن بخدا است چنانکه فرمود که إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ و اگر نصرت دهد خدا شما را چنانکه
در روز بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت
فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او و بعضی گفته‌اند که ضمیر راجع بخذلان است و [illegible]
مضاف [illegible] یعنی هیچ ناصر نباشد شما را اگر او فرو گذارد و بر هر تقدیر مَن استفهامیه متضمن معنی نفی است و انکار یعنی نیست هیچ ناصری
نیست و در کلام بعنوان استفهام جهت انکار ابلغ است [illegible] مخاطب [illegible] تنبیه است بر مقتضای توکل و تحریض
ایشان بر آنچه مستحق نصرت است [illegible] و تحذیر از آنچه مستوجب خذلان است [illegible] وَعَلَى اللَّهِ و بر خدا نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان [illegible] که غیر او ناصری نیست [illegible]
که مستحق نصرت است [illegible] توکل [illegible]
[illegible] غالب [illegible] اهل ایمان [illegible] مغلوب [illegible]
و این جهت مصالح و حکم [illegible] و نصرت [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] ابو القاسم بلخی [illegible]
[illegible] وَمَا كَانَ نباشد و سزاوار لِنَبِيٍّ مر هیچ پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در
غنیمت و غلول بمعنی اخذ [illegible] است [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] ترک [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] عکرمه [illegible]
[illegible] سید الانام [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت کند يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بآنچه
[illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو هریره روایت کرده که روزی رسول خدا
خطبه [illegible] غلول [illegible] لا الفین احدکم یوم القیمة یجیء وعلی رقبته بعیر له رغاء یقول یا رسول
الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] قتاده [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] ابو هریره [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] المغلول من جمر جهنم [illegible]
[illegible] یوم القیمة [illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ تُوَفَّى [illegible] كُلُّ نَفْسٍ [illegible] مَا كَسَبَتْ
[illegible]

بر معصیتی و میا لغه و ران چه هر گاه خیر داده شود بعمل خود مثل پیغامبر و غال با عظم جرم او مجزا او لی باشد **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** وایشان ستم کرده نشوند در نقصان جزا پس ثواب مطیع ایشان ناقص نباشد و عقاب عاصی زیاده نبود و دلالت بر قول مجبره زیرا که اگر جایز باشد که حقتعالی عذاب اولیا خود کند لازم آید که نوقیر جزای ایشان نکرده باشد و این نوع ظلم اوست سبحانه تعالی الله عز ذلک علوا کبیرا مروی است که چون حضرت نبوی اصحاب را فرمود که متوجه احد شوند بعضی از منافقان متقاعد شدند و جمعی مؤمنان تابع ایشان گشتند حقتعالی این آیه فرستاد که **أَفَمَنِ اتَّبَعَ** آیا پس هر که پیروی کند **رِضْوَانَ اللَّهِ** خشنودی خدا را بطاعت و عبادت **كَمَنْ بَاءَ** همچو کسی باشد که باز گردد **بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ** بخشم از خدا بسبب معصیت **وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ** و جای باز گشت او دوزخ باشد **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد جای باز گشتی است دوزخ فرق میان مصیر و مرجع آنست که مصیر را حیثیت که حال اول را مخالف باشد بخلاف مرجع و هنوز برای تقریر است یعنی تابع رضا خدا مثل تابع سخط او سبحانه نباشد و حسن و قبح آن بر نوعیست تصریح کرده اند که هر که تابع رضوان الله شود در غلو اوهیچ کونه باشد که سخط الهی کرفتار شده باشد در فعل خارج و طریق انتم را اختیار نموده بجهة آنکه اشبه استثنا تقدیم و نزد زجاج و جبائی معنی آنست که هر که تابع رضوان او سبحانه شود بجهة آنکه هیچ کونه نباشد که مسخوط او شود در قرار از آن و از وجه شبه مطابق نبود مذکور نیست **هُمْ** ایشان که تابع رضوان حقند **دَرَجَاتٌ** خداوندان درجات و پایهای بلند اند تا مرتبه ایشان است درجات **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدا و مثبت بود که در کلام مضاف بالجار و مجرور محذوف باشد که آن ذو باطن است چنانکه با بر مفسر شد بلکه مراد تشبیه حال مطیعان و عاصیان است در بی درجات متفاوت در ثواب و عقاب مانند تفاوت درجات و در مجمع او زکر که معنی آنست که مراد اختلاف مرتبه اهل ثواب و عقاب است یعنی ایشان را باشد در انواع ثواب نعیم و کرامت و عقاب و مهانت و تعبیر از مرتبه بدرجات مجاز و توسع است و بر آنکه مراد اختلاف مراتب هر یک از فریقین است چه جنت را طبقات است بعضی اعلا از بعضی چنانکه در حدیث آمده که ان اهل الجنة لیرون اهل علیین کما ترون النجوم فی افق السماء و دوزخ را درکات است بعضی اسفل از بعضی **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدا بیناست **بِمَا يَعْمَلُونَ** بآنچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت پس ایشان را جزا دهد بقدر اعمال ایشان ... مروی است که ... **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ** بدرستی و بتحقیق که منت نهاد خدا و انعام فرمود **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** گروندگان **إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ** وقتی که فرستاد در میان ایشان **رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ** پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا مستانس باشند با او و متوحش نشوند از او ... **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ** میخواند بر ایشان **آيَاتِهِ** آیتهای او را یعنی قرآن بعد از آنکه جاهل بودند و وحی را نشنیده بودند ... **وَيُزَكِّيهِمْ** و پاک میگرداند ایشان را از دنس ... **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ** و میآموزد بایشان قرآن را **وَالْحِكْمَةَ** و معارف شرعیه و عقلیه **وَإِنْ كَانُوا** و بدرستی که بودند ... **مِنْ قَبْلُ** پیش از بعثت رسول **لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی هویدا ... کفر و شرک ... **أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ** همزه برای تقریر و تقریع است و واو عاطفه جمله ... **مُصِيبَةٌ** ... **قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا** بدرستی که رسیدید از ایشان ... **قُلْتُمْ** ... **أَنَّى هَذَا** از کجاست این ... **قُلْ** بگو **هُوَ** ... **مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ** ... **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیز ... **قَدِيرٌ** توانا است ... **وَمَا أَصَابَكُمْ** و آنچه رسید شما را ... **يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ**

در امروز که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافر یعنی روز احد که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان دو چار شدند **فَبِإِذْنِ اللَّهِ** پس آن کار بر شما
بود [illegible] تخلیه [illegible] بجهت مخالفت قول پیغمبر [illegible] تخلیه از لوازم اذن است [illegible]
[illegible] واقع خواهد شد بجهت مخالفت شما [illegible]
معلوم است [illegible]
[illegible] ظاهر لفظ [illegible]
[illegible] **وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ** عطف است بر [illegible]
[illegible] باذن الله [illegible] التقی الجمعان [illegible] بسبب مخالفت شما [illegible]
[illegible] ایمان ایشان را ظاهر گرداند
لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا تا متمیز گرداند نفاق ایشان را که نفاق ورزیدند یعنی نفاق عبدالله بن ابی بن سلول و اصحاب او [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایمان و نفاق ایشان [illegible] ظاهر گردد [illegible]
[illegible] **وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا** [illegible] ظاهر گرداند [illegible] نفاق [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] **قَاتِلُوا**
فِي سَبِيلِ اللَّهِ [illegible] **أَوِ ادْفَعُوا** یا دفع کنید مشرکان را [illegible]
[illegible] دفع کنید [illegible]
[illegible] الی الله [illegible]
[illegible] ثواب موجب [illegible]
[illegible] عبدالله بن [illegible] انصاری [illegible] اهل نفاق [illegible]
[illegible] فی سبیل الله او ادفعوا **قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا** [illegible]
لَاتَّبَعْنَاكُمْ [illegible] مقاتله [illegible]
[illegible] مقاتله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **لِلْكُفْرِ** [illegible] **يَوْمَئِذٍ**
[illegible] **أَقْرَبُ** [illegible] **مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ** [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] اهل کفر [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] مشرکان [illegible] **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ** میگویند [illegible]
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ [illegible]
[illegible] واقع خواهد شد [illegible]
[illegible] **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدا داناتر است **بِمَا يَكْتُمُونَ** [illegible] منافقان [illegible] حسد و مکیده و نفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] **الَّذِينَ** یعنی منافقان [illegible] **قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ** [illegible]
[illegible] در احد شهید شدند [illegible] **وَقَعَدُوا** [illegible]
[illegible] **لَوْ أَطَاعُونَا** اگر فرمان [illegible]
[illegible] **مَا قُتِلُوا** [illegible] **قُلْ** [illegible] **فَادْرَءُوا**
[illegible] **عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ** [illegible] **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید راستگویان [illegible]
[illegible] منافقان [illegible]
[illegible]
[illegible] شهادة [illegible] مؤمنان [illegible] منافقان [illegible] **وَلَا**
تَحْسَبَنَّ خطاب [illegible] **الَّذِينَ قُتِلُوا فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ [illegible] **أَمْوَاتًا** مردگان [illegible]
[illegible]



شهید شد [illegible] ارواح ایشان را در اجواف مرغان سبز [illegible] طواف کنند و بر شاخهای درخت [illegible]

[illegible] مطعومات بهشت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] جعفر بن ابی طالب [illegible] شهید شد [illegible] یطیر بها مع الملائکة فی الجنة [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] شهدا [illegible] شهادة [illegible]

[illegible]

شهدا را مرده مپندارید [illegible] بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] يُرْزَقُونَ [illegible]

[illegible] فَرِحِينَ [illegible] بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ [illegible]

مِنْ فَضْلِهِ [illegible] شهادة [illegible]

[illegible]

[illegible] اشاره است [illegible]

[illegible] وَيَسْتَبْشِرُونَ [illegible]

[illegible] بِالَّذِينَ [illegible] لَمْ يَلْحَقُوا [illegible] مِنْ خَلْفِهِمْ [illegible]

[illegible] شهادة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شهادة [illegible] شهید [illegible]

[illegible] شهادة [illegible]

[illegible] أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

برای ایشان

[illegible]

[illegible]

[illegible] شهید [illegible]

[illegible] شهدای احد [illegible]

ما فسّره

[illegible] حمزة [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] شهدای [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله [illegible]

[illegible] الله اکبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ [illegible]

[illegible] يستبشرون [illegible] لا خوف [illegible]

[illegible] وَأَنَّ اللَّهَ [illegible]

[illegible] لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

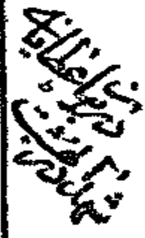
[illegible]

[illegible]

[illegible] شهادة



عبادت کرده باشد و هر که سه صد و شصت سوره [illegible] اهل کفر و ابستند [illegible] اهل دنیا از حضور تو ایشان را باز [illegible]
و چون عمر کرده باید [illegible] راست کنند [illegible] ناپسند [illegible]
کسان ایشان را بشارة و نصرت دهیم و منادی ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف [illegible]
[illegible] که از جنت حور العین نزد او آید
و بر ایشان [illegible] مرحبا بالروح الطیب اخرجت
من البدن الطیب بشارة باد ترا که برای تو مهیا و آماده ساخته اند [illegible] مثل آن گذشته
[illegible]



[illegible]



نیاخته میرسند تا مرا با لشکر تو ... ابوسفیان گفت ... [illegible]

بودیم گفت ... [illegible] ... لشکر دیگران ... [illegible]

[illegible]

... اذ سألتنی الارض ... [illegible]

... [illegible]

منهم ومقتول ... ابوسفیان ... [illegible]

ارتحال نموده متوجه مکه شد ... ابوسفیان ... [illegible]

... [illegible] ... ابوسفیان ... لشکر ... [illegible]

... اصحاب محمد ... ابوسفیان با لشکری ... [illegible]

... اهل اسلام ... حسبنا الله ونعم الوکیل ... [illegible]

... الَّذِينَ ... [illegible]

... اسْتَجَابُوا لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ ... [illegible]

... مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ... لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ ... [illegible]

... وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ ... [illegible]

... الَّذِينَ ... [illegible]

... قَالَ لَهُمُ النَّاسُ ... إِنَّ النَّاسَ ... قَدْ جَمَعُوا ... [illegible]

... لَكُمْ ... فَاخْشَوْهُمْ ... فَزَادَهُمْ إِيمَانًا ... [illegible]

... وَقَالُوا ... [illegible]

... حَسْبُنَا اللّٰهُ ... وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حسبنا الله ونعم الوکیل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... ابوسفیان ... [illegible]

[illegible]

... حسبنا الله ونعم الوکیل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... فَانْقَلَبُوا ... [illegible]

... بِنِعْمَةٍ ... مِنَ اللّٰهِ ... وَفَضْلٍ ... [illegible]

... لَمْ يَمْسَسْهُمْ ... [illegible]



نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و کید عدو و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند **واتبعوا رضوان الله** و پیروی کردند خشنودی
خدای را که مناط فوز دارین است بجهت جرأت خروج از مدینه با وجود قروح و جروح برای امتثال امر رسول **والله ذو فضل عظیم** و خدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان و تثبیت ایشان بر ایمان و توفیق زیادت بجهاد و شهادت و جرئت بر دشمنان و حفظ ایشان از وصول اذی از اهل عدوان
[illegible]
فضیلت [illegible] که ملتجی بکلمه حسبنا الله ونعم الوکیل شوند [illegible] عجبت لمن فزع [illegible] اربع کیف لا یفزع
الی اربع عجبت [illegible] حسبنا الله ونعم الوکیل [illegible]
شنو که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فانقلبوا بنعمة من الله [illegible] و افوض امری الی الله [illegible]
[illegible] لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین [illegible] فاستجبنا له ونجیناه من الغم [illegible]
ما شاء الله لا قوة الا بالله [illegible]
[illegible] **انما ذلکم الشیطان** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یخوف اولیاءه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
اولیاءه الذین هم ابو سفیان و اصحابه [illegible] **فلا تخافوهم**
[illegible]
[illegible] **وخافون** [illegible] **ان**
کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible] **ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر**
[illegible]
[illegible]
[illegible] **انهم لن یضروا الله شیئا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یرید الله [illegible] **الا یجعل لهم** [illegible]
حظا فی الآخرة [illegible] **ولهم عذاب عظیم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الذین اشتروا الکفر بالایمان** [illegible] **لن یضروا الله** [illegible]
شیئا [illegible] **ولهم عذاب الیم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ولا یحسبن الذین کفروا** [illegible]



کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان و حمزه و ابن کثیر بخطاب میخوانند یعنی مپندار ای محمد کفار را **إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ** که بیخ مهلت میدهیم ایشان را
خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را از آنکه ایمان آورده در جنگ شهادة رسند نزد مقاتل امید و یاری مشرکان نکه است یهود و نصاری و عطا گفته که در
قریظه و نضیر واقع شده و اولی آنهم است و قوله انما نملی لهم خیر لانفسهم بنیاد مسد مفعولین یحسب است تا اند حسبان زبانا متطلق و حسبان بقوم عمرو و ما
محتمل است که بمعنی الذی باشد و تقدیر اینکه لا یحسبن الذین کفروا ان الذی نملی لهم خیر لانفسهم و یا برای مصدر بمعنی املا باشد و بر تقدیر حرفی باشد
که منفصل باشد ولکن رسم الخط بر طریق اتصال واقع شده و املا کفار را طالع عمر ایشان است یا تخلیه ایشان تا بهر خواهند تا خود از املی بر سید از آنجا که طول
بر عمر کفت ساو و بعلا تذکر علم جونه ایشان در املا ر سبیل استیناف بیان علت عاقبة ان میفرماید بقوله **إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ** جز این نیست که مهلت میدهیم ایشان را
و دراز میکنیم عمر ایشان و تعجیل عقوبة ایشان نمیکنیم **لِيَزْدَادُوا إِثْمًا** تا زیاده کنند گناه را و در زیادتی طاعون شان و در نزد کلام برای عاقبة است یعنی تا باشد عاقبت
سرانجام امر ایشان از دیاد اثم بین کلام نامند لام قالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا باشد چه همینا نکه فرعونیان اخذ موسی از سبب سرور و فرح عین
میدانستند لکن عاقبة ان منتهی بعداوة و حزن شد و بجهت آن در مقام لیکون لهم سرورا و فرح عین عدوا و حزنا واقع شد اینجا نیز چونکه اهل کفر و نفاق املا
و امهال را خیر خود میشمارند و مسرور میشدند بدانها چونکه سبب تمادی ایام در کفر و طغیان افزودند که منتهی بعذاب الیم و عقاب عظیم است از اینجهت فرمود
که لیزدادوا اثما **وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** و مر ایشان راست عذابی خوار کنند و رسوا سازنده و مانند این است کلام منسوب بامیر المؤمنین ع فلبل عمرنا فی دارنا
و مرجعنا الی نبیل التراب له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب و مخوانند بود که لام اراده و غرض باشد در اینکه صحیح است که بر اعتقاد
روا نیست در کلام کرا که کلام اراده باشد لازم آید که کفار مطیع او سبحانه بوده باشند و در این لازم آید بوجه تام و از خلاف جماعت خلاف کردند ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و لا بد است که اینجا تخصیص کنند بکسانی
که در علم الهی مخلوق کرده باشد با انکه بر صغر کفر میرند و ابو القاسم بلخی میگوید معنی آیه گفته که نباید کافران بر تکفار که ما مهلت ایشان را خیر باشد ایشان را سبب خشنود
تا باعمال ایشان بلکه شر است مر ایشان را از برای که مهلت میدهیم ایشان را و ایشان اثم را در آن زیاده میکنند و بجهت آن مستوجب عذاب الیم میشوند و ماننده است بدین
لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس چه مراد آن است که ما افریدیم بسیاری از مردمان را و در ذلک باشد که ایشان بجهنم روند بجهت سوء افعال خود و اذن عبارت
حتی اذا نسوکم ذکری چه معلوم است که انبیا و اموش بکرد اینند ذکر خدا را از کفار بعرض رعیة ایشان مدکر و لبیکشم از انما بانکه حبیب انساعل ما
عمتوانند بود تا که انما لصحدا است چرا جایز باشد اضافة آن با ایشان نی معنی بان راجع است که ایشان هر چند امتدا بر ذکر خدا میخواندند نفعی بایشان نمیرسید
بلکه بجهت آن در معنا و طغیان مبادرت کردند و از این قبیل است قول نوح فلم یزدهم دعائی الا فرارا و در کتب است که یکی از حضرت رسالت پرسید که یا رسول الله
ای الناس خیر کدام مردمان بهترند فرمود من طال عمره و حسن عمله هر کرا عمر او دراز باشد و عمل و نیکو عبد الله مسعود فرمود که هیچ کس نباشد از بر و فاجر که
که مرگ او را بهتر بود و اگر بر بوده از مشقت تکلیف بر هد و اگر فاجر بود از بلا بی برهد و موجب تخفیف عذاب او باشد بجز در حق نیکوکاران از برای زیادة مرتبه
که ما عند الله خیر للابرار و در فاجر از آیه میخوانند و لا یحسبن الذین کفروا از سگ منقول است که حضرت رسالت م فرمود که همچنانکه ذراری
آدم را در عرض کرد مرا بصور و حیله بر من عرضه و مرا باسلام معلوم شد که کدام از ایشان قبول اسلام کنند و کدام در بیابان ضلالت بر سر کردانند
منافقان با یکدیگر گفتند عجب است از محمد که دعوی میکند که اینچه در کتم عدم است میداند که کدام از ایشان مومن باشد و کدام منافق و از حالات ما نه
منزل است غافلست اگر راست میگوید علی الیقین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق چون این سخن بگوش شریف آنحضرت رسید بمنبر آمد و خطبه
بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنا الهی فرمود که ما بال قوم جهلوا لیحسبن مردمانرا که مقام و مرتبه مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند اگر از من بپرسند
مردمان تا قیامت واقع خواهد شد ایشان را خبر دهم بر طریقی که وقوع خواهد یافت عبد الله بن حذافه سهمی برخاست و گفت یا رسول الله من ابی که از سخن ما
میکند و قبول نمیکند فرمود که حذافه عمر خطاب برخواست و گفت رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن اماما و بک نبیا فاعف عنا عفی الله عنک
رسول فرمود که فهل انتم منتهون پس از منبر برآمد حق سبحانه این آیه فرستاد که **مَا كَانَ اللَّهُ** هرگز نباشد خدا و سزاوار او نباشد **لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ**
که گذارد مومنانرا **عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ** بر آنچه شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه حق از حکمة الهی مقتضا
شما بر محک امتحان زند **حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ** و فیکند جدا کند پلید را که الوده نفاق است **مِنَ الطَّيِّبِ** از پاک یعنی مومن مخلص را از منافق باظهار معجزات
سرا بر ایشان است که بطریق وحی شنیدن از آن منافقان کشته بود و اصحاب بر آن اطلاع یافتند و با بعضی با کافران نامنافقان تخلف کرده با اعدا
جهاد میکنند چنانکه در روز احد و غیر بعضی دیگر خطاب با اهل ایمان است بر طریق التفات یعنی نگذارد مومنان را بر آنچه برانید از مباین ایمان تا انکه مرا
از تر شرا اهل نفاق ممتاز سازد و در اول فرقه که خطاب با شما از قول بجمیع تماید مخلصین و منافقین است که در عصر سید عالم بوده اند و معنی این است که نگذارد
خدا شما را که میکرد مخلوط باشید و مخلص شما از منافق شما امتیاز نشود بلکه منافق را فریب میکند از مخلص بوحی کردن به پیغمبر خود احوال ایشان را او ما
کان الله لیطلعکم ... بر آن تا ظاهر کند کرده تان با نسبت هر مکر مخلصان تا آنکه بذل اموال و انفس در سبیل الله نا بجهت ان بواطن شما را بر ظاهر نهاده و در دنیا
و مترا بر عقاید شما مطلع گردانید و از جمله علامات ممیزه میان مومن و منافق نماز و زکوه است کما قال و لا یأتون الصلوة الا و هم کسالی و لا یؤتون الزکوة الا
وهم کارهون مرویست که شخصی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله منبر مسجد که منافق با شما برده بود چون تنها نماز میگذارد کجا بگوید که من مومنم و که منافق نمیتوان
منافقان در نماز کاهل باشند و در زکوة دادن کاره و مکر بر بخشد و بلا علی ابن ابی طالب است چنانکه در اخبار منظوم از موافق و مخالف است که
کند یا علی لا یحبک الا مومن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی ترا دوست ندارد مگر مومن پرهیزکار و دشمن ندارد مگر منافق بد روزگار و ما کان

اللّٰه لِيُطْلِعَكُمْ و بیان نمیست که خدا مطلع گرداند شما را ای مردمان عَلَى الْغَيْبِ بر آن سر پوشیده که کدام ایمان دارد و کدام کافر است
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي و لکن خدا برگزیند برای اطلاع بر آن مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ از فرستادگان خود هر که را خواهد پس وحی کند بدیشان بعضی مغیبات را و
الهام کند ایشان را به بعضی [illegible] مکنونه بر هر کدام از مؤمن و منافق فَآمِنُوا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید ای مردمان ایمان از روی اخلاص تمام و خلوص اعتقاد و بدانکه اعتقاد
کنید که خدای تعالی منفرد است به علم غیب [illegible] وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او و بدانید که رسولان او واقف نیستند از [illegible]
[illegible] وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید و تصدیق نمایید وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از نفاق و [illegible] فَلَكُمْ أَجْرٌ
عَظِيمٌ پس مر شما راست مزد بزرگ [illegible] جمیع شبهها خود را ببینند [illegible]
[illegible] اسامی ایشان و آبای ایشان اطلاع داشتند به واسطه اخبار پیغمبر بود ایشان را [illegible] علوم نبوی بودند [illegible]
وقایع است [illegible] پیغمبر به فاطمه رسیده بود و ائمه ایشان صلوات اللّٰه علیهم [illegible]
[illegible] که بدانند که هر کس که ایمان و تقوی [illegible] مستحق ثواب [illegible]
منافع میکردند و [illegible] حقوق مالیه مانند زکوة و خمس و غیره [illegible]
[illegible] وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نپندارند آنانکه [illegible] يَبْخَلُونَ بخل میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بآنچه حقتعالی ایشانرا داده است
مِنْ فَضْلِهِ از اموال و نعمتها از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ [illegible] ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی [illegible]
[illegible] مفعول اول [illegible]
[illegible] بَلْ [illegible] هُوَ آن بخل شَرٌّ لَهُمْ بدتر است ایشانرا [illegible]
[illegible] سَيُطَوَّقُونَ [illegible]
[illegible] مَا بَخِلُوا بِهِ [illegible] يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] الا اخرج اللّٰه له من جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِلّٰهِ [illegible] مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ [illegible]
[illegible] وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ [illegible]
[illegible]

من فضله

انکه سؤال بعرض نوال در نماید بصوت تا بغیران از حوادث روزگار بزغ اقل نباید که مسارعت کند در انفاق و بآن بخل نورزد و حریص نشود بر امثال ان
جهة ان موجب نذر ودن مال او نشود و فواتد بال و روما احوال دیگران در نابخهاد و انچه چنانکه از حضرت رسالت مرویست که اشد ما اترکان له مال ولم
حقوقه ونات وانمثل الی وارثه واخرج حقوقه واذا کان یوم القیمة یوضع ماله علی المیزان ویومر الی جهنم بسببها ایه ویومر الوارث الی الجنة بسبب ما اخرج
بحسرته بر حسرة ونزایستکه کسی را مالی باشد و اخراج حقوق ان نکند و بمیرد و ان مال منتقل بوارث شود وان وارث اخراج حقوق ان کند و بجوی بر وسطه
شود تا مال ان موجب عذاب او زمیر و عمل او نشود و اورا امر کنند بدوزخ بسبب ان مال و وارث امر کنند به بهشت بسبب ان مال غیرها و نیز از ابو حمید ماثور است که انحضرت
لهؤاب مستحق نیا ولد حضر واحد بنصف دیناری لا یدخل الجنة یعنی ترکه او وارثی بهشت باشد و او را حسرتی باشد که بنیم حبه زر نفقه او و او شده باشد
نزول و مرویست که چون ایه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا بر پیغمبر نازل شد بعضی از یهودی حی بن اخطب و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان گفتند که خدا فقیر
استکه از ما قرض مطلبد و ما تو انکر حقتعالی این ایه فرستاد که لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستیکه شنید خدا یعنی عالم و متعلق گرفت قَوْلَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا سخن
انانکه گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِیْرٌ بدرستیکه خدا درویش است وَّنَحْنُ اَغْنِیَآءُ و ما تو انکریم بخدا زان بر سبیل استهزاء فرمود که سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظ و اوراق ایام ثابت بنویسند در صحایف کتب ایشان مَا قَالُوْا انچه ایشان گفتند در نظر ایما و عتبار را بخود اسناد کرد تا ایشان را بران نجزا دهیم کو بند کتب
یعنی محفوظ است یعنی حفظ ان کنیم در علم خود و از ان فروگذاشت نکنیم زیرا که این قول کلمه عظیم است نسبت انکه ان کفریست بخدا و استهزاء بقرآن و رسول خدا
است منتظم کرده بقتل و فرمود وَقَتْلَهُمُ الْاَنْۢبِیَآءَ و بکرنویسیم یا حفظ کنیم کشتن ایشان یعنی اسلاف ایشان پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق این سبب واقع است
مراعات اینجه ملازم قتل انبیا بغیر حق میباشد و فایده انکه معلوم استکه ایشان یا انکه مبدا است که قتل انبیا غیر حق است مرتکب ان میشدند و این موجب غرم
عظیم و اهانت اسناد قتل انبیا باشان با انکه اسلاف ایشان مرتکب ان شده بودند نه ایشان باعتبار انستکه ایشان بان عمل راضی بودند و در ضمن مثل
انبیا بقول ایشان شبیه است زیرا که این قول ایشان اول جریمه نیستکه ارتکاب بان نموده بلکه اسلاف ایشان بر چنین میکنند و اشعار بانکه هر که جرات
بر قتل انبیا و بان راضی باشد امثال این قول از و مستبعد نیست و فایده تشریح در صحایف اعمال انبیا است و رجوان معصیت زیرا که هر کس مکلف ذا است
که اعمال و اقوال او مکتوب میشود در صحایف و از برای عرض خواهند کرد و بر روس الاشهاد خواهند خواند در یوم التناد ابلغ خواهد بود در زجر از تمام و امتناع
از ارتکاب جرایم و در نقلیهم الانبیا دلالت است بر آنکه رضا بفعل قبیح جاری مجرای فعل قبیح است و حاصل جرم زیرا که بهود اکه معاصر حضرت رسالت بودند موصوف
شدند بقتل انبیا با انکه مباشران نبود اند اما چون بان راضی بوده اند گویا مرتکب ان شده اند وَنَقُوْلُ و گوئیم ایشان را یعنی بمقام ایشان بقول و عمل مذکور این
باشد که گوئیم اظهار این قول و مثل مانند قیام از ورد ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِیْقِ بچشید عذاب اتش سوزنده را و ذوق ان القاء استعاره در وعید نمود و ذوق یعنی ادراک طعوم
و بر سبیل اتساع مستعمل شده برای ادراک سایر محسوسات و حالات و ذکر ان در اینجا جهت انستکه عذاب مرتب بر قول ایشان که ناشی است از بخل و تهالک
بر مال و غالب حاجت ایشان بان بجهت تحصیل مطاعم است و معظم بخل ان بجهت خوف از فقدان ان و لهذا در کلام ذکر اکل با ان لکثرت شایع است و انذره ملذ
بادخیره که مستلزم معنی مرارت است یا انهار ان زیرا که نادر غیر ملتهب با حرق میکوید ذٰلِکَ ان عذاب بعد کوی بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْکُمْ
بسبب انچه که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی نفسهای شما از قتل انبیا و قول ان الله فقیر و نحن اغنیاء و سایر معاصی و تعبیر از نفس با یدی جهت انستکه اکثر
اعمال نفس با یدی است وَاَنَّ اللّٰهَ عطف است بر ما قدمت یعنی و بجهت عقوبت سبب انستکه خدا لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ نیست ستمکار بر بندگان خود و سببیه
عذاب بجهت انستکه عدم ظلم مستلزم عدالت و مقتضی اثابه محسن و معاقبه مسئ است چونکه انها مستحق عذاب اند از روی عدل ایشان را عذاب کند و عفو نکند
بکناه ایشان نکرد و کناه ناکرده را عقوبت نکند و ذکر لفظ ظلام که از برای تکثیر موضوع است جهت تاکید نفی جمیع افراد ظلم است از و بجوهر فردی از افراد ظلم و
جور او و صاحب مثنوی و عطریز قول بجیره است زیرا که ابیان ثابت باشد با انکه حقتعالی عذاب اطفال میکند بدون وقوع جرم از ایشان و خلق کفر میکند و بعد از ان بنده
کافر را بان عذاب میکند و شبهه نیست در انکه هیچ ظلمی اعظم از بن نیست کلبی و اما بکرده که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حی بن اخطب و فنحاص بن عازورا و وهب
ابن یهودا بر حضرت رسالت امده گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدا به پیغمبری فرستاده و کتابی بتو فرستاده و خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم
به کسی که دعوی نبوت کند تا انکه قربانی بیاورد که اتش را بخورد اگر تو در دعوی صادقی قربانی بیاور که اتش آن را بخورد تا ما بتو ایمان اریم حقتعالی فرمود که اَلَّذِیْنَ
قَالُوْٓا بدل الذین قالوا است یعنی شنید خدا سخن انانرا که گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَیْنَآ بدرستیکه خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی در توریه
ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلٍ انکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتّٰی یَاْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتیکه بیاورد معجزه نیکه تَاْکُلُهُ النَّارُ
بخورد یعنی بسوزاند انرا اتش مراد این استکه تا چه یکه این معجزه که خاص انبیا بنی اسرائیل است از وصادر شود و دو احبار ادعا کرده که اکل قربانی در بنی اسرائیل
بوده از در وسط خانه مسقف که شرحها ندارد پیغمبر ان زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عطایای بنی اسرائیل از خارج خانه منتظر بودند بیرون امدن
بود بدیشان و میکفت قربان معقول شد و حکم غنایم نیز چنین بودی که اعلامت مقبولان بودی که اتش سفید بیدود و ما و از هیبت از اسمان فرود امدی و در مرتا
پیچیدی و بسوختی بر جهودان میکفتند که در توریه مذکور است که جز بدان پیغمبر نکروید که قربانی بر توجه بیاورد و این از مفتریات و اباطیل ایشان بود
زیرا که اکل نار قربانی را موجب ایمان نیست مگر بجهت انکه معجزه است پس اعجز و سایر معجزات دیگر یکسان خواهند بود در وجوب ایمان و مقصود نخواهد
بود وجوب ایمان بان معجزه خاص سبکه کفته که اکل نار که حقتعالی بنی اسرائیل را امر کرده بود در توریه که هر که دعوی نبوت کند و شما را براد دعوی خود تصدیق او
مکنید تا انکه قربانی بیاورد که اتش از اسمان بیاید مگر کاهی که مسیح و محمد بر شما معبوث شوند که ببعیرت قربانی با ایشان بکروید و از ایشان مطالبه ان مکنید باین
هر دو پیغمبر از حکم سابق مستثنا کرده از بیان ظلم عنایتی کرد حقتعالی الزام ایشان کرده فرمود که قُلْ بگو ای محمد قَدْ جَآءَکُمْ بتحقیق که امدند



بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان خدا پیش از ظهور من بمعجزات روشن که موجب تصدیق ایشان بود در دعوی نبوت چون زکریا و یحیی و عیسی وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آنچه بود ندید پیغمبر که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مذکور شد پس چرا آنکه زکریا و یحیی را فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی کشتار را اگر صاحب معجزه بود و پیرو معجزات إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان باید کرد و مراد از اسلاف یهود که بمعاصر حضرت نبوی بودند و خطاب با ایشان جهت آنست که بعمل اسلاف خود راضی بودند غرض آنست که اگر موجب تصدیق ایشان بمعجزه ایشان و سبب معجزات برگزیده مذکور بود توقف و امتناع ایشان از ایمان او بجهت همین است که او این نوع معجزه بنما ید پس چرا بیدار ایشان ایمان نیاوردند با آنکه بیشتر او این معجزه یا معجزه دیگر با ایشان بود و هیچ تغیر قتل و تکذیب او را کشتند و اولاد ایشان که معاصر تو اند بآن راضی اند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کنند ترا ملول و محزون مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده شد رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان که پیش از تو بودند با آنکه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن یعنی معجزهای ظاهره وَالزُّبُرِ و مواعظ از این در زواجر مکتبه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریه و انجیل و زبر جمع زبور است و آن کتابیست که مقصور باشد بر حکم مأخوذ از زبرت الشیء از لحسنه و یا بمعنی زاجر مأخوذ از زبره اذا زجره و کتاب مکرمه قرآن مجید است که متضمن شرایع و احکام باشد و لهذا در همه مواضع قرآن کتاب حکم متعاطف واقع شده اند و غرض از این تسلیه رسول است یعنی محمد کاری عجیب مکن و اندوهی بخواطر خاطر خود مرسان از اینکه ایشان ترا تصدیق نمیکنند و ترا تکذیب میکنند چه پدران ایشان نیز پیغمبران خود را تصدیق و اقوال ایشان را نشنیدند و با صحوا برایشان را میکشتند بجهت آنکه معجزه بینه با ایشان بنمایند و ایشان تصدیق نمیکنند معجزه و فرمان را اگر با ایشان آشکارا گوید تصدیق نکنند و ترا تکذیب نمایند و کجا جحود در دل خاص پیغمبران سابق که این نوع معجزه را با ایشان نمودند و ایشان در صدد قتل ایشان را مد نمیکنند چون که ایشان از روی عناد و انکار اقتراح معجزه میکنند از تو نه بجهت وضوح حق حقیقت نور ایشان واضح است از بجهت اجابت مقترح ایشان نکردیم و مراد حضرت نداند و ایشان را هم کار کنا ... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است این وعده و وعید برای مصدق و مکذب یعنی وعده باشد برای اهل تکذیب ... و تو با این شرف بخشیده اند بجز آنکه مرگ را در رسد و در جمع او ... که مراد بدن و نفس موت از زوال ... کماله فکان نفس ... و بر ... که هر نفسی ... که مفعول باشد ... اجل است ... وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزد اعمال خود را از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز از موقوف بنا در اعمال شما در حزاء و لفظ توفیه ... مشعر است با آنکه ... کما قال ... الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ ... فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد به بهشت فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه رستگاری یافت ... مراد رسید ... زحزحه ... حضرت رسالت ... مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتَدْرِكْهُ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْتِي إِلَى النَّاسِ مَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ ... بهشت ... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان ... إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ... متاع ... دنیا و زخارف آن ... فریب ... خیر من الدنیا وما فیها ... از دنیا و ... متاع حقیر ... رسول الله ... بدنیا ...

... وَعِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا الْخَيَالُ ... أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلِ رَاكِبٍ أَرَاحَ عَشِيًّا وَهُوَ فِي الصُّبْحِ رَاحِلٌ ...

... لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ ... وَأَنْفُسِكُمْ ... وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ... وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ... مراد بالذین اشرکوا کعب ... رسول و اصحاب ... و مشرکان ...

... مسلمانان ... شعرا ... کعب ... ایشان ... از صحابه کشته شد ...

[illegible] ابو بکر را نصب کرد که اگر او چیزی نا ملایم گوید جواب دهی تا آنکه از این رجوع کنی ابو بکر برفت و نامه [illegible] کرد گفت خدای شما محتاج
است با که از ما چیزی میخواهد ابو بکر گفت خواستم سیلی بر وی زنم الجواب باز دهم کلام رسول را کار بستم و هیچ نگفتم و باز گشتم حق تعالی این آیه فرستاد که هر آینه
شما را امتحان کنند در مالها بزکوة و صدقات و خسران و نقصان بجهت مصیبتها و آفات و در تنهای شما باعراض و اسقام و قتل و اسر و جراحات و مانند آن مصیبات
و نکبات و مخالفت [illegible] بشنوید از اهل کتاب سخنان ناخوش چون هجاء رسول و طعن در دین و اغراء کفره بر شما [illegible] گفته که [illegible] باستماع کلام
مکروه قبل از وقوع آن تا مومنان توطین نفس خود کنند بر صبر و احتمال آن و مستعد لقای آن شوند و نزول مصیبات بر ایشان اغوای ایشان نکند و ان
تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار ایشان و تتقوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و آن را با صنع جمیل گذارید فان ذلک پس بدرستیکه این صبر
و اتقا من عزم الامور از استواری کارهاست [illegible] در معنی [illegible] ایشان [illegible] گفته که معنی آنست که صبر و تقوی
از معزومات امور است یعنی از امور معزومه که واجبست عزم بر آن یا از آنچه [illegible] که عزم کرده خدا بر آن یعنی امر کرده [illegible] و عزم در اصل ثبات رای
است بر شیء تا امضای آن کند [illegible] که صبر و تقوی [illegible] است [illegible] خدا [illegible] بعد از آن خبر میدهد از نقض
عهد و میثاق اهل کتاب بقوله و اذ اخذ الله و یاد کن ای محمد وقتیکه فرا گرفت خدا از آن میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب
داده شده اند توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه للناس هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردم
یعنی وصف محمد را که در آن مکتوبست [illegible] و لا تکتمونه و نپوشند آن وصف را و حفص و ابن کثیر و ابو عمرو [illegible]
میخوانند [illegible] حکایت از مخاطبه ایشان [illegible] اخذ میثاق کرد از اهل کتاب [illegible] که ایشان را گفت بیان کنید صفت پیغمبر را و آن را نپوشید فنبذوه
پس بینداختند کتاب را یا بیان را وراء ظهورهم از پس پشت خود [illegible] و علم [illegible]
بین العینین [illegible] جعله نصب عینیه [illegible] اهل کتاب [illegible] و بآن [illegible]
و عمل بآن نکردند و اشتروا به و خریدند [illegible] ثمنا قلیلا بهای اندک [illegible] حطام دنیا و اغراض
[illegible] عوام و سفله میگرفتند [illegible] اظهار [illegible]
[illegible] فبئس ما یشترون [illegible]
عذاب الیم [illegible] احکام [illegible]
[illegible] بر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا [illegible] بر اهل جهل که تعلیم کنند [illegible] بر اهل علم که تعلیم [illegible]
حدیث [illegible] محمد بن کعب [illegible] عالم [illegible] خاموش [illegible]
[illegible] میثاق الذین اوتوا الکتاب [illegible] فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون [illegible] قتاده [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] احکام [illegible] عذاب [illegible]
اهل کتاب [illegible] بقوله لا تحسبن الذین یفرحون [illegible] بما اتوا [illegible] و یحبون
ان یحمدوا [illegible] بما لم یفعلوا [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
اهل کتاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] احکام توریة [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل الصلوة و الصوم [illegible]
[illegible] ابن عباس و ابی سعید خدری [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله [illegible]
[illegible] اذا رجعتم [illegible]
در باره ایشان [illegible] فلا تحسبنهم [illegible] لا تحسبن الذین [illegible] بمفازة من العذاب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا

عنهم عنها آنچه یعنی ایشان گمان مبر که ایشان رستگار باشند تا آنکه ایشان می‌کنند از کتمان نعت پیغمبر و کردن آنچه نکرده‌اند **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** و مر ایشان را است عذابی دردناک در آخرت **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهی آسمانها و زمینها پس مال الناس و عباد در تحت تصرف او است **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدا بر همه چیز توانا است بر عقوبت ایشان و ایشان را در جمیع امور ممکنه **قَدِيرٌ** توانا است و قدرت او کامل است و معجزه موسی و عیسی در ایشان معجزات ایشان آوردند و انقضای اعجاز عیسی تا آنکه احیاء موتی و ابراء مرضی می‌کنند اکتفا بمعجزات موسی و عیسی خبر یافته‌اند و طلب معجزه‌ای که محمد یعنی بر جانب ایشان آیم اگر کوه صفا از زر سازی از اعلام ایشان که معجز بود تا ایشان فرستاد که اگر شما طالب آیات خدا باشید **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آفرینش آسمانها و آنچه در آنست از صنوف عجایب و در زمین و آنچه در او است از انواع غرایب **وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** و آمد شد روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت با نقصان و زیادت **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانها است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او **لِأُولِي الْأَلْبَابِ** مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی باشد و در دقایق اسرار و حقایق آثار و دلائل باشد و اقتصار بر خلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار جهت آنست که مناط استدلال در انواع متغیر است چه متغیر در ذات شیئی است چون تغیر لیل و نهار یا در جزء شیئی چون تغیر عناصر بتبدل صور یا در خارج از شیئی چون تغیر افلاک و مطالع آن و در خبر آمده از حضرت رسالت که وای بر کسی که این آیه را بخواند و در آن تفکر نکند و در حکم دلالت خلق سموات و ارض بر وجود واجب الوجود آنست که وجود و منضم اعراض حادثه‌اند و هر چه منفک از حادث نیست حادث است و محدث را ناچار است از محدثی که احداث آن کند و منتهی گردد بواجب الوجودی که ایجاد آنها بدو است و اما دلالت بر علم و قدرت آنست که ابداع آنها با این غرایب و بدایع و انتظام و اتساق دلالت بر آنکه مبدع آنها عالم است زیرا که صدور فعل منتظم صحیح محکم جز از عالم قادر صحیح نیست و دلالت بر آنکه صانع آنها قدیم و ازلی است زیرا که اگر محدث بودی محتاج باشد بمحدثی پس منتهی گردد و دلالت تعاقب لیل و نهار آنست که مراد از آنها تقدیر معلوم که از آن زیاد نمی‌شود و از آن کم نمی‌کند و نقصان هر یک از آنها در دیگری داخل می‌شود و دلالت ظاهر است بر آنکه صانع آنها قادر و حکیم است که تجویز سهو و نسیان بر او نکند عطا بن رباح روایت کرده که من با عبد الله بن عمر و عبید بن عمیر نزد عایشه رفتیم ابن عمر گفت یا عایشه خبر ده ما را از عجیب‌ترین امری که از رسول خدا دیدی گفت در اکثر شبها از آن حضرت چیزی عجیب می‌دیدم یکی از شبها که نوبت من بود در بستر آمد و بخفت پهلو بپهلوی من تا آنکه گوشت اعضای او به گوشت من پیوسته شد گفت ای عایشه امشب مرا اذن می‌دهی که بعبادت پروردگار خود مشغول شوم گفتم یا رسول الله من قرب ترا دوست دارم لیکن هوای ترا ترجیح می‌دهم اذن دادم پس برخواست و جامه در پوشید و وضو ساخت و در نماز ایستاد و چندان بگریست که آب چشم او بر جامه او دوید و بعد از آن بنشست و بحمد و ثنای حق تعالی مشغول شد و بگریست تا آنکه آب چشم مبارکش بزمین رسید و چنین بود تا صبح طلوع کرد بلال مؤذن آمد او را بنماز بامداد خواند و بگریان دید گفت یا رسول الله چرا می‌گریی و حال آنکه حق تعالی گناهان گذشته و آینده ترا عفو کرده که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ جواب داد که أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا آیا من بنده شاکر باشم و چگونه گریه نکنم و حال آنکه حق تعالی امشب بر من نازل ساخته و آن اینست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الآیه و بعد از آن فرمود که وای بر کسی که این آیه بخواند و در آن تفکر نکند و همین از آن حضرت روایت کرده‌اند که ویل لمن لاکها بین لحییه و لم یتأمل فیها وای بر کسی که این آیه را بر زبان راند و در آن تأمل ننماید و در این اسلوب روایت کرده که رسول فرموده هیچ عبادتی مثل تفکر نیست و ثعلبی در تفسیر خود باسناد خود از محمد بن حنفیه نقل کرده که امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسالت چون در شب برخواستی مسواک فرمودی و بعد از آن نظر در آسمان کردی و گفتی إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ **الَّذِينَ** یعنی ایشان اولوا الالباب کسانی‌اند که استدلال می‌کنند بر توحید و علم و قدرت و وجوب حق و واجب الوجوب بخلق سموات و ارض و اختلاف لیل و نهار آنانند که از ذکر او غافل نیستند **يَذْكُرُونَ اللَّهَ** یاد می‌کنند خدا را **قِيَامًا** در حالتی که ایستاده باشند **وَقُعُودًا** و در حالتی که نشسته باشند **وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ** و بر پهلوهای خود یعنی در همه احوال نه آنکه قیام و قعود و علی جنوبهم احوال ثلثه اند یعنی قائمین و قاعدین و مضطجعین علی جنوبهم و غرض از بیان قیام ذکر است یعنی دائم یاد کرد خدا و پیوسته در دل با محبت مسرور من احب شیئا اکثر ذکره و در حدیث آمده که من احب ان یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله هر که خواهد که بچرد در مرغزارهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند و علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل کرده که مراد از ذکر نماز است که بیمار بر هیئت نماز گذارد و مراد از حدیث عمران بن حصین صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب تومی ایماء و این تفسیر اول بیشتر به وصف ایشان بدکر در احوال ثلث عام صلوة نیست و ابن جریج و قتاده نیز بر آنند و یاد کردن یعنی شکر و سپاس گذاری می‌کنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست و نعمت قعود که پایه‌داری بعضی از آنست و بر راحت اضطجاع و مقام که اسباب تمام سبب آنست و نزد علمای محققین مراد ذکر دل است زیرا که ذکر لسانی ممکن نیست که در فاده کردن دل از قوری معصومی نباشد بس مراد از این چنان دلالت که مشغول بذکر دل و جان‌اند قیاما در حالتی که قائم‌اند یعنی متوجه بامر الهی و قعودا قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی و علی جنوبهم بر پهلوها افتاده از ارتکاب مناهی و یا قائمند بر اسرار حقیقت و قاعدند بر بساط قرب و علی جنوبهم یعنی افتاده در بارگاه وحدت و خال و برکنار از بیداری وهم و خیال **وَيَتَفَكَّرُونَ** و اندیشه می‌کنند از روی استدلال **فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آفرینش آسمانها و زمینها و اجرام عظام و ابداع صنعت تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانعی قدیم و مبدعی حکیم و بحقیقت تفکر در صنایع الهی افضل عبادات است کما قال النبی لا عبادة کالتفکر

هیچ تفکری نیست چون تفکر در مخلوقات که از شایبه دنیا مصون است و بنو مفضی است از فرط تفکر در بدایع الهی تا بآن راه برند بصانع آنجا که در
روایت آمده که داود علی نبینا و علیه السلام در مناجات گفت یا رب لم خلقت الخلق یا رب خدایا خلایق و مکونات را از برای چه آفریدی ندا آمد که کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنجی بودم پنهان دوست داشتم که شناخته شوم پس خلقان را آفریدم تا مرا بشناسند و از حضرت رسالت
مرویست که بینما رجل مستلق علی فراشه اذ رفع راسه فنظر الی السماء والنجوم فقال اشهد ان لک ربا و خالقا اللهم اغفر لی فنظر الله الیه فغفر له یعنی
بر فراش بر پشت افتاده چون سر برداشت و نظر در آسمان و ستارگان کرد گفت گواهی میدهم که ترا پروردگاری و آفریدگاری هست بار خدایا بیامرز مرا
حق تعالی نظر رحمت در وی کرد و او را بیامرزید و در آیه دلیلی هست بر شرف علم اصول و فضل آن و در کشاف آورده که مردی بود در بنی اسرائیل که سی سال خدا را عبادت
کرده بود حق تعالی در بنی اسرائیل قطعه ابری بر بالای او پدید آمده بود که بر وی سایه میافکند تا او را از بنی اسرائیل بود که عبادت او کرده بطاعت قیام نموده بود
ابر سایه بر سر او نیفکند شکایت آن حال با مادر خود عرض کرد گفت مگر از تو نقصیری در عبادت واقع شده گفت مرا بخاطر نمیرسد که در بندگی قصوری کرده باشم
مادر گفت لعلک نظرت مرة الی السماء ولم تعتبر شاید که تو یکبار نظر بآسمان کرده باشی و تفکر در آن نکرده چشم از آن برداشته باشی گفت لعل قد فعلت شاید
بجهت همین باشد گفت همین بود و در خبر آمده که سفیان ثوری که در مقام ابراهیم علی نبینا و علیه السلام دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن سر بسوی آسمان کرد چون ستاره بنظر او
در آمد بیفتاد و بیهوش شد از طول حزن و فکر نسخه از مجرای ادرار بول او خون برآمد و در اخبار آمده است از اهل البیت که ایشان در شان متهجدین که در زمره حالة ذکر
عزم قیام میشمایند چه در حال قیام بقرائت و قنوت مشغول اند و بعد از فراغ از نماز و ذکر بنشینند و بعد از نشستن بر پهلوی راست تکیه میکنند و در
دل در بر سر مینهند و از روی تعجب تفکر میکنند در آنکه چگونه خلق این همه گنبد معلق مطبوع بدون عماد و ستون در هوا بر افراشته و زینت تمام از ستارگان
داشته و همچنین زمین که بر پشت آب نهاده و با انواع حیوانات آبادان کرده و با اصناف نباتات پیراسته و چشمه های آب روان زنده داشته و بجهت این تدبیرها متنبه شوند
که این افعال محکمه متقنه بدون صانع قادر دانای قدیم ازلی واحد احد الوهیت مخلوق نباشد و بواسطه این تنبیه بعد از نظر ایشان خواسته از غیب بجلوه میآید
و از غایت شوق و نشاط او را در خاطر خود دیده از دیدار او بمنزله مخاطب مشاهد کرده از روی تضرع و نیاز با او خطاب میکنند که رَبَّنَا معمول قول
مذکور است ای یتفکرون قائلین ربنا یعنی تفکر میکنند و چنین گویند که ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا
آفرینشی باطل و بی فایده بلکه باطل باشد و منشا و را آنچه هذا حلق است کاه که اشارت از آن مخلوق باشد ای ما خلقت المخلوق من السموات والارض و یا متفکر فیه است
بنا و بی هیچ دلیل و تفکر کرده بیشتر باطل و با سموات و ارض است که در معنی مخلوق است ظرف یا باطلا که صفت مصدر محذوف است یا حال از مفعول خلقت عبث است
و بازی و هرزه که مغز از حکمت است بجز آنکه صانع بنا و بدین بی فایده حکمت باشد بلکه از بدایع حکمت عظیم است که از جمله آن آنست که منشا وجود انسان در
سبب معاش ایشان و دلیل ایشان بر معرفت توحید تا ایشان را بر طاعت تو بامید آنکه بسعادت سرمدی در جوار تو بعد از آن شرف رسید و فیما بعد از هر
لایتو ذات و صفات او بینند میگویند سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیز را بیاطل بیافریدی فَقِنَا پس نگاهدار ما را بعنایت و لطف خود عَذَابَ
النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بجهت اخلال ناظر که از ما در خلق تو و تقصیر ما در تعلیم بودن و این مقتضی آنست سبحان منصوب بفعل محذوف و فقنا بمعنی
للتعجب والکراهه ای تسبیحا ای پاکی ذات تو است از آنکه هیچ چیز را عبث و باطل آفریده باشی و آن جمله معترضه است و فاء دلالت بر آنکه علم ایشان
با هیچ یک سبب اسما و صفات و افعال ایشان است بر استعاذه و در جمیع اوقات که آن را دلالت بر آنکه کفر و ضلال و قبایح افعال خلاف سنت است
که همه از باطل است بالخلاف و حقیقه آنها بر معنی کره بحکام اولوا الالباب که اضواء فوا لاولیا انتسابی که دامنشان آنکه جاذم شوند که هیچ جز هیچ ضایع مضاف باد
شجاعت از جهت ملکه از مقام است که اولوا الالباب که تفکر کنند کاسنه در بدایع صنایع علویات و سفلیات بر سبیل حسن میگویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ
بدرستیکه تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر که را در آوری بدوزخ فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ پس بدرستیکه خوار و زبون کرده او را و بعضی مراد از قول
او بیان مستفاد منه است تا تنبیه باشد بر شدت خوف ایشان و طلب نجات و در نزد ایشان سنت آنکه عذاب روحانی افظع است وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر
ستمکاران را و از حد بیرون رفتگان را از مشرکان و کفار و منافقان و امثال ایشان از طغات و عصات مِنْ اَنْصَارٍ هیچ یاری که از روی مغالبه و قهر عذاب را از ایشان منع سازند
مراد بظالمین مدخلین اند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهت دلالت است بر آنکه ظلم ایشان سبب است برای ادخال ایشان در آتش و انقطاع نصرت از ایشان در
آن آن و از نفی نصرت نفی شفاعت عصاة اهل اسلام لازم نمیآید چه نصرت دفعی است بقهر و شفاعت بر وجه مسئلت و خضوع و تضرع است بخلاف و مع ذلک محتمل است
که مراد بظالمان اهل کفر باشند بعضا اذ لا ایمان و صحت شفاعت از حضرت رسالت برای مؤمنان که اهل کبایر باشند مجمع علیه جمیع امت است و احادیث صحیحه
دو بر آن واقع شده و از جمله بخاری در صحیح از انس بن مالک روایت کرده که پیغمبر فرمود که بعضی از مؤمنان باشند که بعد از مدتی مبادی که در دوزخ بوده باشند
از شفاعت ایشان رستگار از دوزخ بیرون آیند و به بهشت در آیند و ایشان را اهل الجنة الجهنمیین نام نهند ایشان را بهشتیان جهنمی یعنی کسانیکه منسوب
بجهنم و متعلق شده اند بعد از آن و ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که جمعی را از دوزخ بیرون آرند که از فرط سوختن مانند انگشت سیاه شده باشند پس
ایشان را در نهری که آن را نهر الحیوه گویند در اندازند و ایشان از خود داشته شوی داده اثر سوختن از ایشان زایل کرده و بعد از آن به بهشت داخل شوند و از روایت
بخاری و مسلم در صحیحین نقل کرده اند و نیز از آنحضرت روایت است که ادخرت شفاعتی لاهل الکبایر من امتی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر که از امت من
باشند و امثال این احادیث بسیار است که ایشان احتراز از اینها تاویل میکنند چنانکه انس بن مالک و سعید بن مسیب و قتاده و ابن جریح ایشان را مخصوص میدانند باهل کفر
بر بنای شفاعت اهل ایمان نباشد و بعضی که از اشیا خزی میکنند بجز دخول معاقب غیر از نسبت قطاع بشر بکار داشته باشند بعضا امر و سایر مصاف و اخر
مشغول است از خزی قطعا نیست قوله و لا تخزنا و نیز در صحیح و معنی تابع است و لباس ابن جریح ابن مسعود و بنابر آنکه این بر همه صحیح باشد اکر بنی زم لا تخزی الله



النّبی والّذین آمنوا معه نخواهد بود زیرا که مراد بالّذین آمنوا معه زمره ایست که اهل تقوی اند که مستحق عذاب نباشند بقرینهٔ معه و قرینهٔ اِنّی تخصیص نشده و
دیگر مسالهٔ اعتقادیه ابن بابویه مذکور شد که اعتقاد ما انست که دوزخ دار هوان و دار انتقام است مر اهل کفر و عصیان را و هیچکس در آن مخلد
نماند مگر اهل شرک و کفر اما عصاة اهل توحید بوسیلهٔ شفاعت از آن بیرون آیند و در روایه آمده که هیچکس را از اهل توحید الم نرسد در حین دخول
شعر در آن بلکه ان در دوزخ مع ایشان باشد از آن تا ابدا لحوق معصیت ایشان باشد بس بنابر در روایهٔ اخر ادخال مخصوص خواهد بود
باهل کفر و شرک چنانکه گذشت و قول اکثر بر خلاف ان و قوله رَبَّنَا ام از حکایهٔ قول مؤمنانست یعنی مؤمنان که تفکر میکنند در خلق آسمان و زمین
و میگویند ای آفریدگار ما اِنَّنَا بدرستیکه ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندا زننده را که باشکارا يُنَادِي میخواند مردمان را لِلْإِيمَانِ برای
گرویدن بحق یا بیرون رسول تو در امر و نواهی تو ایقاع فعل بر مسموع حذف مسموع بجهة کلاله و صف سمع است بر مسموع و در آن مبالغه
گران در ایقاع فعل بر نفس مسموع بیت و در تنکیر منادی و اطلاق آن و تعداد آن در تفسیر آن با ایمان تعظیم و تفخیم شان منادیست چه هیچ منادی اعظم
از منادی ایمان نیست در بیان آنکه ذکر معین بعد از مبهم اوقع است در نفس و ندا و دعا و امثال آن متعدی بالی و لام است بجهة آنکه متضمن معنی انتها و اختصا
است و این منادی محمد است و اکثر مفسرا و ابن محمد کعب قرظی و قتاده گفته مرویست که مراد قرآنست زیرا که سیا کرد عوه رسول از دو بما فته اند و اما هم کس
قرآن را شنیده اند و اگرچه پیغمبر را دیده اند و نا رسیده قول او لمیتوان داد با آنکه کسیکه قول پیغمبر دعوه او با و رسیده باشد جایز است بگوید سمعنا منادیا و اگر
چه بر سبیل تجوز باشد منادی گفته که حقیقة ایشعو را از مؤمنان جن و انس روایه کرده اما از جنیان لقوله انا سمعنا قرآنا عجبا و اما از انس لقوله سمعنا منادیا
يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ حرف جر در آن مقدر است ای بان امنوا یعنی ندا میکند با آنکه بگروید بپروردگار خود و میتواند بود که ان تفسیریه باشد
یعنی مضمون ندا اینست که بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس ایشان امر منادی کردیم و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای پروردگار ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
پس بپوشان گناهان را یعنی بیامرز برای ما گناهان که از آن تائب شده باشیم دیگر و نبعثیامه ما را بر رؤس الاشهاد رسوا مسازند و تعفو کردن برانها مراد مطلق
کبایر است و صغایر با صفت اصرار چه عفو بر صغیره که با عدم اصرار باشد مترتب نشود وَكَفِّرْ عَنَّا و محو کن از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای ما را که بدان
تائب شده باشیم بفضل و رحمت خود و تا مل در غفران کبایر و تکفیر صغایر باشد یا غفران گناهان گذشته و تکفیر گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را
مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران یعنی ما را در زمرهٔ ایشان در آور در سلک صحبت ایشان محشور گردان و در این تنبیه است بر آنکه بوسیله متمنای
ایشان لقای بعضی الطیبین هر که مثنای بر آن است با شد حقیقتا او را در دست شد و او را در عداد مقربان خود شمرد و ابرار جمع بر است یا جمع بار و بابت
اصحاب که جمع رب است و صاحب جمع اهل ایمان اظهار امتثال نمودند با بحر ایشان مامور بودند بعد از آن سوال موعود علیه کردند بجهة خوف از اخلاف
وعده بلکه بجهة مخافت آنکه ایشان از اسوء عاقبت باشند یا قصور در امتثال یا در استکانه تعبیر کنند رَبَّنَا ای مدبر کننده و مصلح امور کار ما وَآتِنَا
بده ما را مَا وَعَدْتَنَا آنچه وعده کرده ما را عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان تو که آن نعیم جاوید است و در آتنا انه است یا معطوف علیه آن
محذوف است تقدیر آنکه ربنا انا ما سئلناه و آتنا ما وعدتنا علی رسلک میتواند که متعلق علی محذوف باشد تقدیر آنکه ما وعدتنا منزلا او محمولا علی رسلک
یعنی عطا کن ما را آنچه وعده فرموده ما را در کتب انبیای فرستاده پیغمبران تو یا حل کرده شده بر ایشان و گویند معنی اینست که بده ایچه وعده داده ما را
بر زبان پیغمبران خود با ما از آمرزش مطلبهم که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح گفت رب اغفر لی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و چنانچه
ابرهیم فرمود که رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و چنانچه سید انام امر کردی که فاستغفر لذنبک و للمؤمنین وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ و رسوا
مکردان ما را در روز رستخیز یعنی بوسیلهٔ توفیق و لطف خاص ما شو که ما چیزی صادر نشود که مقتضی خزی باشد و یا بجهة صدور مفرطات از ما ما را در آن
روز رسوا مساز إِنَّكَ بدرستیکه تو لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکنی وعده خود را کما قال اجیب دعوة الداع اذا دعان و از ابن عباس مرویست که مراد
میعاد بعث است بعد از موت نکریر ربنا بجهة مبالغه است در ابتهال بالالتجاء و اسناد الاهیه بنا بر مطالب علو شان و در مجمع آورده که ان لا
تخلف المیعاد کلام مستانف است یعنی لا اذکره ان و معنی آنستکه انک وعدک الحق لمن امن بک و انک لا تخلف وعدک و در حجیهٔ مسئله در ابحاز وعده یا آنکه
معلوم است که حضرت حق لا محاله انجاز آن خواهد کرد بارشت که صدق و احکام از منقبات بر وجه انقطاع است بحق و تضرع و استکانه و بجوز گفت در دعا کم
بالحق یا آنکه در مخرج مسئله واقع شده و مراد از آن خبر است یعنی خبر آن ما را با برار بجهة آنکه ما تصدیق تو کنیم یا بجهة آنکه وعده داده بر السنه رسل خود
و رسوا مساز ما را بجهة آنکه منجز آنکه وعده تو حق است و انجاز آن محقق الوقوع است از اثر روایت که پیغمبر فرمود که هر که خدا وعده ثواب دهد لامحاله
ان وفا نماید و هر که وعده عقاب کند مختار است اگر خواهد عقاب کند و اگر خواهد بکند عمرو بن عبید را پرسیدند که خدا خلف وعده کند گفت نه گفت خلف وعید
کند گفت نه گفت از کجا میگفتی بر آنکه ابن علاء گفت او در آن علامه که ابو هریره از رسول خدا صلعم روایه کرده که هر کسیکه شب بخ آیه را تلاوت کند همچنان باشد که
همه شب عبادت کرده باشد و بعد از آن ما ده که من حزنه امر فقال الخمس مرات ربنا انجاه الله مما یخاف هر کار امری از امور و اندوه ما لو گرداند نامد که بخ بار بگوید
ربنا حقتعالی او را نجات دهد از آنچه خوف اند اشته باشد و عطار دهوی ابن صادق روایه کرده که هر کرا کاری پیش آید بخ نوبت بگوید بر تنا حقتعالی او را نجات
از کند و از آنچه ترسد خلاص دهد گفتند بشارت از بیان فرما گفت آیا تلاوت فرمود که حقتعالی سهام این دعوات را بر کنج کلمه بنا کرده و دراست بهدف اجابت
مناسبه و فرموده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ پس اجابت کرد دعای ایشان را پروردگار ایشان و ایشان را بمطالب مقاصد خود رسانید و در تعدیه این اسما
است از اجابت که متعدی بنفس است تا باللام از جهت اشاره است یعنی بر اجابت حقتعالی و رحمت ما قبه دعای اهل تقوی را ما ستجابت از حضرت است
نه توجیه کسی لَا أُضِيعُ ضایع نکردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده از شما از مجاهده و دعاء ...

که هر عاملی را اجر و ثواب چگونه است که حقتعالی در قرآن مردان مهاجر و مجاهد را ثنا فرمود و یاد کرده و زنان مهاجر را از آن نصیبی ارزانی
نفرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نگردانم **مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ** از مرد و زن ایشان تاملست **بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ** بعض
شما از بعض دیگرند زیرا که زنان از مردان اند و مردان از زنان یا بجهة آنکه ذکور و اناث از اصل واحد اند و یا بجهة فرط اتصال و اتحاد و یا بسبب اجتماع
و اتفاق در دین اسلام و این جمله معترضه است بیان شرکت ایشانرا با رجال در آنچه موعود شده با عمال لا یضیع کم من در جمیع تا مکافات است هر که از شما عملی کند
مردان و زنان بدون اضاعة عمل عاملی از شما چه ذکوره و اناث و تذکر داد که آن مدخلی نیست و این متضمن حث است بر مواظبت و اعتنا کردن باب متعدد است و نصیب
برا خابت ... مذکور و انعطاف منقولست که هیچ فرق نیست در طاعت و معصیت میان مردان و زنان پس هر که از مرد و زن طاعت کند بر قدر عمل خود
ثواب یابد بدون تفاوت و اگر معصیت کند عقاب کشد کما قال سبحانه ... لا فرق ... عمل بعوله تم والذین اوتوا العلم درجات و ان اکرمکم
عند الله اتقیکم و از حضرت رسالت پناه مروی است که النساء شقائق الرجال مردمان مانند ... شاید تبیین و قوله **فَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و انا ...
از برای تفصیل اعمال عمال است ... مر ایشان از ثواب بر سبیل تعظیم یعنی پس آنانکه هجرت کردند از بلاد ترک و اوطان و مکان و عشایر کفار
خویش بیرون آمدند بجهة عصبیت دینیه بطوع **وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ** و بیرون کرده شدند از سرایها و منزلهای ... از روی اضطرار و ایشان
رسالت است اما آنکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند **وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي** و رنجانیده شدند در راه طاعت من بسبب ایمان آوردن چون بلال که او را
مجروح و شتم و انواع ستم آزار میرسانیدند و صهیب ... اموال او را ... **وَقَاتَلُوا** و کارزار کردند با کفار ... امیر المؤمنین
و امثال او **وَقُتِلُوا** و کشته شدند در ... حمزه و سایر شهدا **لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ** ... ایشان کرده باشند **وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ** ... در آورم
ایشانرا **جَنَّاتٍ تَجْرِي** بوستانها که میرود **مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان یا در تحت منازل آن جویهای آب و شیر و عسل **ثَوَابًا**
پاداش ... لاکفرن و لادخلنهم ... **مِّنْ عِندِ اللَّهِ** ...
... بر تعظیم ثواب ... و **وَاللَّهُ عِندَهُ**
... **حُسْنُ الثَّوَابِ** نیکوئی پاداش ... ثواب ...
... احتمال ...
... اعمال مذکوره ...
... منقولست که ...
... سیم ... رضوان ... بهشت ...
... فرشتگان ...
... بهشت ... سلام علیکم بما صبرتم ...
... مشرکان مکه در عیش ... مؤمنان ... خاطر ایشان ...
... خطاب ...
لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا ... خطاب ...
... و لا تطع الکافرین ... و لا تکن کصاحب الحوت ...
... **تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا** ... **فِي الْبِلَادِ** در شهرها برای
تجارت و جمع اموال ... تقلب ...
... ایشان ...
... **مَتَاعٌ قَلِيلٌ** برخورداری اندکیست ... برای مؤمنان ...
... و از حضرت رسالت ... ما الدنیا فی الآخرة الا مثل ما یجعل احدکم اصبعه فی الیم فلینظر بما یرجع ...
... از ...
... کفار ... **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ** ...
باشد **وَبِئْسَ الْمِهَادُ** و بد آرامگاهیست جهنم و بد موضع گسترده ... **لَٰكِنِ**
الَّذِينَ اتَّقَوْا ... **رَبَّهُمْ** ... **لَهُمْ جَنَّاتٌ** مر ایشانراست بوستانها که
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ... **خَالِدِينَ فِيهَا** ...
... **نُزُلًا** ... **مِّنْ عِندِ اللَّهِ** ...
... اهل ایمان باشد ...
... بهشت ...



وآنچه نزد خداست از الطاف جنت که کثیر و دائمی باشد **خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ** بهتر است مر نیکوکاران را از متاع حقیر فانی که متجاوزان منقلبند اهل تبوک گویند که روزی رسول صلعم بر صحابه که از بقیع خود را بود حضرت با صحابه در آمدند دیدند که ان بقیع در هوای حضرت نازل کرده بود یکی از اصحاب سوال کرد
و گفت یا رسول الله حکومت است این عنوان کرد که کسری و قیصر در این هر دو بنا نشستند و خسیدند و تو بر این حصیر فرمود ای که نیست لهم الدنیا و لنا الآخرة
از جابر بن عبدالله و ابن عباس روایت است که چون نجاشی پادشاه حبشه بود و نام او اصحمه که معنی عطیه است فوت در حبشه بی پیغمبر و بی بود وفات کرد
جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول صحابه را جمع کرد و فرمود بیائید تا بر برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذاریم پس بقیع
آمد و خشت و چوب از پیش رسول برداشتند تا جنازه او را در حبشه دید منافقان گفتند که محمد نماز بر کسی میگذارد که از نصارای حبشه است و هرگز
او را ندیده است حق تعالی آیه فرستاد که **وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** و بدرستیکه از اهل کتاب **لَمَنْ يُؤْمِنُ** هر آینه کسیست که میگرود و میگرود بی شبهه
بِاللَّهِ بوحدانیت خدا دخول لام بر اسم ان بجهت فصلست میان ان و میان اسم او بظرف **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ** و میگرود بآنچه فرو فرستاده شده بر شما
که قرآنست **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ** و بآنچه منزل گشته با ایشان که توریة و انجیلست نزد عطا نزول این آیه در حق چهل کس بود از اهل نجران و سی و هشت کس
از حبشه و هشت از روم که نصارا بودند و تابع عیسی و بعد از آن اسلام آوردند و ابن جریج گفته که جمعی
از یهود اسلام آوردند چون عبدالله بن سلام و اتباع او و بعضی گفته اند که این آیه فرستاد که بعضی از اهل کتاب آنها اند که میگروند بخدا و بقرآن و تورات و انجیل
خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتیکه فروتنی کنند مر خدای را این حالست از ضمیر یؤمن و جمع آن باعتبار معنی است **لَا يَشْتَرُونَ** بدل
نمیکنند **بِآيَاتِ اللَّهِ** باحکام توریة و نعت پیغمبر **ثَمَنًا قَلِيلًا** بهای اندک چنانچه احبار و رهبان میکنند بعوض حطام دنیا تغییر و تبدیل نمی
کنند و نمی پوشانند **أُولَٰئِكَ** آن گروه خاشعین **لَهُمْ أَجْرُهُمْ** مر ایشانراست مزد ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان یعنی اجری که
مخصوص است بایشان و موعود است در کریمه اولئک یؤتون اجرهم مرتین **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** بدرستیکه خدا زود حساب است یعنی با سرعت
حساب مومنان خواهد کرد بجهت علم او باعمال ایشان و آنچه مستوجب اند از جزا و استغنای او از تامل و احتیاط مراد آنست که اجر موعود سریع الوصول
است بایشان هم سرعت حساب مستدعی سرعت جزا است و بعضی گفته اند که خدای تعالی در یک وضع جمع کند در حالت واحد باهم کرده بکلا میکند محاسبه
هر یک از ایشان باشد و در یک وقت حساب با ایشان کند و خصوص اهل کتاب باین وعده جهت آنست که نامیمون شود که جزای اعمال ایشان مثوبت خواهد بود
بر ایشان و کفر بعضی از افراد و مصلحتی از ایشان ضرر با ایشان نخواهد رسانید و در انتظام این آیه با آیه منقدمه آنست که امر منقدم در ذم اهل کتاب است که
کتمان حق کرده اند و این آیه در بیان طایفه از ایشان که ایمان آورده اند و اظهار حق نموده و بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا** ای گروه مومنان **اصْبِرُوا** صبر کنید بر مشاق طاعات و بر آنچه بشما میرسد از شداید و بلیات بجهت ثبات و دوام شما بر ایمان و عبادات و بر
ادای فرایض و بر جهاد و لفظ عام است یعنی همه بر امتثال جمیع احکام شرعیه و ساير طاعات اگر صبر کنید و صبر هم بر نفس است **وَصَابِرُوا** و
و غالب شوید با اعدای خدا در صبر یعنی با اعدای دین صبر کنید بر مجاهده و مخصص از بعد از امر بصبر مطلق
بجهت شدت است یعنی صبر کنید در جمیع امور خصوصا در قتال دشمنان ظاهر و باطن و قدم استوار دارید در میدان محاربه **وَرَابِطُوا** و ساخته باشید
بالخیل مقابل با اعدای خدا مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسباب و اسلحه را آماده سازند تا اگر کفار از مومنان باز توانند داشت یعنی
نزد سرحد... ...و خیول خود و ثغور و مرابط سازند و سلمان فارسی از حضرت رسالت روایت کرده که من رابط یوما ولیله فی سبیل الله کان کعدل
صیام شهر رمضان و قیامه لا یفطر و لا ینفتل عن صلوته الا لحاجة یعنی هر که مرابطه کند یکشبانروز در راه خدا چنین باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته
باشد و در شبها عبادت کرده باشد که هیچ روز از آن افطار نکرده و از نماز منفتل نشده مگر بجهت حاجتی و هر که او در راه خدا وفات کند خدا امر او
را مبارک گرداند و مر او را بر روح ملائکه اهل جنت در دوزخ حکم کند و غبار بر پای او گرد هر که بکوه مرابطه کند در راه خدا ایمان او در دوزخ هفت خندق
بعد داد و فراخی هر یک چندان باشد که هفت آسمان و زمین از طول ابو سلمه گفت که این آیه در حق آنکه خدا امر بجهاد نفرموده بود و از امیر المومنین و ابن عباس
و ابی سلمه بن عبدالرحمن مرویست که مراد برابط انتظار صلوة است بعد از صلوة و ابو هریره روایت کرده که از رسول پرسیدند که افضل اعمال کدامست فرمود
که اسباغ الوضوء علی المکاره و کثرة الخطوات الی المساجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط وضو تمام کردن در مکاره و بسیار قدم نهادن در
مساجد و انتظار نماز بعد از نماز رابطه است هر که به این اعمال کند گناهان او سوزد و درجات او را رفیع گرداند **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بپرهیزید از خدا و پرهیزکاری
کنید از معاصی **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** تا شاید که شما رستگار شوید کرامت وصول است بجنة و بفلاح نامیدن غایت فلاح است و تقلیل ملاحظات که این مرتبه مترتب
بر تقصیر طاعات و مصابره نفس در تقصیر عادات و مرابطه سر بر تحصیل حالات بجهت قصد و اراده است این مراتب معتبر است شریعة و طریقة و حقیقة و محققان گفته اند که
صبر کنید بر مجاهده نفوس تا بمعنی زهد و امر بطاعت و مصابره فرمایند که مراقبه قلوب تا با الله بنسلیم بر بلا و رضا بجریان قضا و اقدام نمایید بر مرابطه ارواح
بوصول بحق و انقطاع ما سوی تقوی از غیر او بکار داشتند اسرار از التفات باعتبارها و رستیدن از حجب وجود و فنا فی الله و جابر گرید تا بحد رضا و لذت لقاء
و رحمه در لذاتست که اصبروا بحق و حکم علی الطاعة و صابروا انفسکم مع الله و رابطوا اسرار کم بنیل الشوق و المحبة و بعضی گفته که اصبروا بالنفوس
مع الله و رابطوا اسرار کم بالحق تا بحکم بحر بودن از هوای نفس و حفظ آن کرد و در تاسیس است که اصبروا علی بلائی و صابروا علی نعمائی و رابطوا فی دار اعدائی
واتقوا محبة سوائی لعلکم تفلحون تم المجلد الاول من المجلدات الخمس من تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین
اللهم انی اسئلک لعفو الرضا



سورة النساء مدنیه آیات این سوره مدنیست نزد بعضی مگر آنست مگر قوله ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قوله یستفتونک فی النساء
قل الله یفتیکم فی الکلالة الی آخرها که این هر دو آیه در مکه فرود آمده و عدد آیات این سوره صد و هفتاد و هفت است نزد شامی صد و هفتاد و شش نزد کوفی و صد
و هفتاد و پنج نزد غیر ایشان ... ابی بن کعب از سید عالم صلی
الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده باشد بهر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب کسی باشد که آزاد کرده
...
معتاد بوده از امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده که هر که سورة النساء را تلاوت کند ...
... سورة البقره و سورة آل عمران و سورة النساء و سورة المائده ...
نظم آیات آنکه چون حق سبحانه ختم سورة آل عمران ... فرموده و اتقوا الله لعلکم تفلحون ... افتتاح این سوره ...
... خطاب ... بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها
الناس ای جمیع مردمان از ذکور و اناث ...
... یا ایها الناس ... یا ایها الذین آمنوا
... یا ایها الناس ... اتقوا ربکم بترسید از خشم و عقاب پروردگار خود ...
... اوامر و اجتناب از نواهی ...
... اتقوا الله ... تقوی ...
... التقوی ...
... یا ایها الناس مکلفان باشند ...
... الذی خلقکم ...
من نفس واحدة ...
... و خلق منها زوجها ...
...
...
...
... رسالت صلی الله علیه و آله ...
...
...
... و بث منهما ... رجالا کثیرا
... و نساء ...
...
...
...
...
... و اتقوا الله ...
... الذی تساءلون به ...
...
...
... والارحام ...
...
...
...
...
...



متعلقه
در وصل و ستان باد بیوسته باد

شد کنید و صلهٔ رحم مرعی دارید و این مروی است از ابی جعفر علیه السلام و اینکه از رضا مرا مفاد روایت شده که بنهایت بر رحم تاکید کرده است
بر لزوم مراقبهٔ از او و تعظیم صلهٔ ارحام بود در بیرامیم با ایشان از قبیل ان لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و از حضرت رسالت
مرویست که رحم معلق است بعرش میگوید که من وصلنی وصله الله ومن قطعنی قطعه الله یعنی خویشی معلق شده است بعرش و میگوید
هر که مرا بپیوسته بحق تعالی بپیوسته و هر که از من ببرد رحمت الهی را از وی ببرد و در احادیث قدسیه آمده که انا الرحمن خلقت الرحم و شققت
لها اسما من اسمی من وصلها وصلته ومن قطعها قطعته یعنی منم رحمن رحم را آفریدم و اسم او را از اسم خود اشتقاق کردم پس هر که بوی
ما را من با وی پیوند کنم و هر که از او ببرد من از وی ببرم و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که هر که عصیان کند رحم
خود را تا او را سر کند و بعد از آن فرمود که انها متعلقة بالعرش ینادی اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی پیوسته است که رحم چند
درود داده است بعرش خداوند و ندا میکند که خدایا پیوند با هر که با من پیوست و ببر از هر که از من برید و همینه از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که تجزوا لنطفکم یعنی بنیاد و برای حق یعنی نطفه خود را در موضع حلال بنهید تنبیه اید که حق تعالی فرموده واتقوا الله الذی تسائلون
به والارحام و اول صلهٔ رحم آنست که موضع حلال ذریهٔ خود اختیار کنید و قطع رحم او و قطع رحم نسل نکنید یا انکه زنا او را متولد سازد
فانما الغاهر الحجر ... موضع بد جای بد جهد و او را با شهوات و هوای نفس مکذار و بدرکه
اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیْبًا یعنی بدرستی که خدا بوده و باشد بر شما رقیبا نگهبان و مطلع و حافظ بر همه احوال و افعال شما این کلام برای تاکید و تهدید
است و مبالغه در آنقا یعنی باید که حرکات و سکنات خود را با حتیاط بیا آورید و بوقت عزیمت به پاکی و پاکی از او شرم دارید تجدید امر تقوی
صلهٔ ارحام بیان ... و آتُوا الْیَتَامٰی و بدهید ایتام را یعنی اولیا
و اوصیا ایشان اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بر ایشان تسلط دارید یعنی بر ایشان انفاق کنید در حال صغر و تنگی نکنید
بر ایشان در نفقه و همه را تسلیم ایشان کنید بعد از بلوغ و رشد و ظاهر این اولیا و رمالهای یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه
گوسفند خود را ... در رمه ایشان سر میداند و در عوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه و تعالی نهی فرمود
که در مال یتیمان تصرف ناشایسته مکنید وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیْثَ بِالطَّیِّبِ و بدل مکنید یعنی مال حرام که آن مال ایتام است با مال
پاک خود یعنی مال حلال که از اموال شما است ... و ... کرده حق شما خبیث است
که سبب ... است ... پلید ... طیب ... که اخذ اموال ایتام است
مامر ... که ... جمع ... کی ... که ... باشد ماخوذ از یتم که بمعنی انفراد است و منه الدرة الیتیمة
... اصل ... بمعنی ... که ... العقل ... گفته ... است
است ... که ... بعد از ... جمع ... بصغار و کبار لکن عرف تخصیص
... و ... اصل ... بعد ... ایشان ... صغر ... بانکه دفع اموال
... ایشان ... بلوغ ایشان پیش از ... ایشان ... کرده ... ایشان ... کرده ... امر فرموده
با ابتدای ایشان ... صغر ایشان ... است و حکم ... بلوغ کانه قال و آتوهم اذا بلغوا از کلبی و مقاتل مرویست که این در حق مردی از
غطفان نازل شده که برادر ... یتیم ... چون پسر ... بلوغ رسید مال خود را از عم
طلب کرد و او ... شکایت ... ایشان ... کند در اموال یتیمان تصرف ... میکنید وَلَا تَاْکُلُوْا اَمْوَا
... ایشان را ... مطلق انفاق است ... انتفاع و تصرف است یعنی ... مسوب ... الیتامی
اِلٰی اَمْوَالِکُمْ در حالتیکه منضم کنید با مالهای خود اِنَّهٗ کَانَ بدرستی که خوردن مال یتیمان ... و حالت ... حُوْ
کَبِیْرًا گناهی بزرگ چون عطفان ... شنید گفت ... الکبیر ... مال ... رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که و من یوق شح نفسه و یطع ربه هکذا فانه یحل داره ای جنته هر که نگاه داشته شد از بخل نفس خود و فرمان خدای خود برد
در سرای خود که بهشت است نزول کند ... رسول صلی الله علیه و آله ... الاجر و بقی الوزر ...
شد ... یا رسول الله ... ثبت الاجر للغلام و بقی الوزر علی والده ... ثابت ... میر ... زاو
... صاحب کنز العرفان ... که ... فضلا ... که این ... است ... احراز کرده باشد ... اخراج حقوق
... است ... واجب بوده ... باشد
... تصرف کند ... است ... مراد ...
... علیه السلام انما التمر و الغنا ... کافی ... و ما سقت
بر ... ثواب ... از ... و صدم انتفاع ... خود ... صرف ... و مال
کدح ... او را ... منتفع نشده و در این مقام ... اکل مال یتیم
مطلقا حرام است خواه انکه منضم باشد و خواه منضم ... گفت ... جواب گفته که چون

اولیا و اوصیا بودند پس [illegible] یتیمان از ایشان [illegible] مال ایشان را با مال خود [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
[illegible] ولا تأکلوا أموالهم إلی أموالکم و بعضی گفته‌اند که این سؤال [illegible] ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب
[illegible] لا تتبدلوا أموالهم مکان أموالکم ولا تأکلوا أموالهم مضمومة إلی أموالکم و بعضی گفته‌اند که این
سؤال [illegible] مال ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حراما [illegible]
انصار [illegible] صلوات الله علیهما [illegible] رسول الله
علیه السلام [illegible] ویسئلونک عن الیتامی قل إصلاح لهم خیر وإن تخالطوهم فإخوانکم [illegible] صحیح بخاری [illegible]
کرده‌اند که [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] وإن خفتم [illegible] ألا تقسطوا [illegible]
[illegible] فی الیتامی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فانکحوا [illegible] ما طاب لکم [illegible] من النساء [illegible]
باشد [illegible] مثنی [illegible] دو دو باشند وثلاث و سه سه ورباع
چهار چهار [illegible] اسلام [illegible]
اربع [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] نکاح [illegible] اربع [illegible]
[illegible] چهار زن [illegible] نکاح [illegible] اربع [illegible]
[illegible]
[illegible] فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء
اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون أن تنکحوهن [illegible] فإن خفتم ألا تقسطوا [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] هشت زن [illegible] چهار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عقول ایشان [illegible]
[illegible] ما ملکت أیمانکم [illegible] مثنی وثلاث ورباع [illegible] ثنتین ثنتین [illegible] ثلث ثلث اربع اربع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فإن خفتم [illegible] ألا تعدلوا
[illegible] فواحدة [illegible] ایشان أو ما ملکت
[illegible] أیمانکم [illegible] او ما ملکت [illegible] باشد [illegible]
ایمان [illegible]
[illegible] ایشان ذلک [illegible] أدنی [illegible] ألا تعولوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



بدون تصرف ایشان ... وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ ... أَمْوَالَكُمُ

الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا

وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ

وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ

فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا

فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ



[illegible] فان آنستم منهم رشدا [illegible] فادفعوا الیهم اموالهم [illegible]

[illegible] وَلَا تَأْكُلُوهَا [illegible] اسرافا [illegible]

[illegible] وَبِدَارًا [illegible] أَنْ يَكْبَرُوا [illegible]

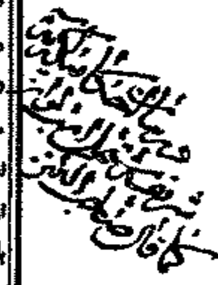
[illegible] وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا [illegible] فَلْيَسْتَعْفِفْ [illegible]

[illegible] وَمَنْ كَانَ [illegible] فَقِيرًا [illegible]

[illegible] فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ [illegible]

[illegible] فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا [illegible]



[illegible]

الربع الحزب

و میگوید که او سفیه است پس چیزی باو ندهند مجتهد ظاهر اینست و ابو حنیفه گفته است مال را از وی باز میگیرند تا بیست و پنج سال بلوغ و بعد از ان مال را باو میدهند
خواه انکه رشید باشد یا سفیه دلیل وی قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مروهم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین الی هذه المدة شبیه حال ایشانرا در حال
منافی قول اول است و نیز تاکید است بانکه بلوغ چهار ده سالکی باشد یا بر رشیت چیکه الکی تمیمه و لجابت فی سال ترویج و تحقق بلوغ و رشد علی العموم جاید
نیست انجمن محض حصول سبب قد کدان بلوغ است رسید بمجهولیت ان بماکه داشته بر تعقیب حیثیتم در قوله ولا تاکلوها اسرافا انما اشت بجواز اکل وصی
و هو قوله و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف و معروف یکی از دو معنی حمل کرده اند یکی اکل وا از ان بقدر کفایت و ما لا بد او و دوم بقدر عمل او و در ان و ترجیح بعضی بکم
اهل العلم این مسئله اختلاف است و کقوله ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن و شبهه نیست در انکه اکل من احسن است و در حدیث مذکور است که رسول
صلی الله علیه و آله گفته که در حجر من یتیمی هست آیا از مال او توانم خورد گفت بلی بالمعروف غیر متاثل مالا و لا واق مالک بمالہ یعنی بجواز ابر یکی تو که بخوری و آن
وان بر مال خود نیکی بوان تصرف کنی و نیز گفته اند که مال یتیم باشد یا کفت و اتوا و هم ترجیح بطریقیکه فرض نه خود وارد میگیرد و ابن عباس روایت
کرده است که شخصی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد که اشتر یتیمی است از انشیر او توانم آشامید فرمود که ان کنت تبغی ضالتها و تلوط حوضها و تسقیها
او نشیهها یوم وردها فاشرب غیر مضر بنسل و لا ناهک فی الحلب یعنی شیر شتر یتیم را بخور که در پی ضالته او بروی و انرا که مبتلا کنی و حوضی که از ان آب بخورد
مرمت کاری کنی و شتر که بآن روز در وی برابری او آدمی و رود و روز در آن نه ننکه ضرر بنسل او رسانی و بی انکه مبالغه کنی در دوشیدن شیر ان و
بعد آن مسلم بوده انکه از احد الهما صلوات الله علیهما روایت کرده اند از اکل ولی مال یتیم را اکر مرد یکه شیر براد از و روست او باشد و ان نیم یتیم باشد
و جای و صاحب مانده باشد و اگر ما صاحب مانده خود فقط تواند که پس هر که از حیات وی میشود یا اندازه کند و قیام نماید و بر هیت ان و اکر بجهت او را
باز او بر چیز بابد که بیاشامد ان ثمن آن بدون مال العفو از اطراف دارد و بدون ضرر رساند و لدان تمام ظاهر ایه مقتضی عدم جواز اخذ فقیر است چیزی از مال
یتیم بعمل او لقوله فلیستعفف و امر برای وجوب است لقوله فادا ابتلی فقیر برای فقیر و انکه فقیر شود در اخذ که او ما اشد از مال یتیم در وقت ضرر
او باشد بعضی مفسران جائز با وکره اولی عدم وجوب است و انکه در بعضی روایات است که مراد ماید که محمول است بر ندب یا بر اخذ بر سبیل استحقاق و اما ایچه نقد
استحقاق کرده باشد از مال ان را است که اصل مدان بر ان است و وجوب در هم چون مال یتیم را بیتیم رد کند باید که برین عمل کواه کیرد و این بر سبیل ندب
است یا ارشاد مصلحت چه ان متضمن فایده است یکی دفع تهمت از ولی یا کل ان از مال یتیم دوم سقوط ضمان اگر منکر یتیم قبض ان شود یا سقوط یمین
اکر ولی دعوی تلف کند بدون تفریط و ظاهر ایه مقتضی عدم تصدیق ولی است در قول او مگر ببینه و شافعی و مالک براین رفته اند و حق ان تصدیق است ولی
اینست که قبول قول ولی کنند بدون تفریط بر نفقه طفل چه عادة بدان جاری نیست و آمادن تسلیم مال بقول ولی او نکنند مگر به حجت و این امر بالشهاد از حسن
نظر خشک است و هم شامل تراویر اولیای کامل لطف و در حق ایشان آورده اند که عادت عرب برین اهلیت چنان بود که دختران را مطلقا و مردان خورد سال را
میراث نمیدادند و میگفتند مال کسی دهیم که نابستم قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها از دشمن بگیرد تصرف خود تواند و بر اینوع حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در بعضی جهت بر هم طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روز ایام که زن مرد انصاری فوت شده نامش اوس بن صامت رضی الله عنه عوض شد و نیک لجابه
کفت و سه دختر او بسه خرد مانده وام و مال بیتا گذاشته بود سوید باعرفجه که دو ابن عم او بودند از ایشان حصه ندادند و بر زانه و هر ماند و مال و اولاد اصلا غرض تکرده دو نهانیت
احتیاجم محروم و در هم کذاشته اند حضرت ایشانرا طلبید صورت حال را معلوم کرد ایشان عرض کردند که ایشان همان قانون جاهلیت عمل بود دست
احتضرت فرمود که صبر کنید تا حکم الهی نازل شود چون ایشان برخاستند این آیه نازل شد که **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ** مردانرا خواه بزرک باشند و خواه
کوچک بهره است **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ** از مالی که گذاشته اند پدر و مادر ایشان **وَالْأَقْرَبُونَ** و خویشان نزدیک **وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ**
و دختران را نیز حصه است **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** از آنچه والدین و اقاربیکه از ند و همه رجال و نساء متوارث اند بقرابت
خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ **مِمَّا قَلَّ مِنْهُ** از انچه کم باشد از مال گذاشته **أَوْ كَثُرَ** یا بسیار بود و این بدل مما ترک است باعاده عامل یا تاکید
قول مذکور و معنی نصیب تابسته دهر چیزی که گذاشته باشند و قوله **نَصِيبًا مَفْرُوضًا** منصوب بر مصدر مؤکد یا نصب بر مصدریت من الله یعنی
نصیبی و بهره ثابت اندازه کرده و مقرر و مقدر بوده که از ان در نتوان گذشت یا حال است و تعلق باز و مجرور که فرض کرده شد است ان نصیب یا نصب
بر اختصاص است یعنی اعنی نصیبا مقطوعا واجبا لهم و بعد از نزول این آیه حضرت رسالت کسی را بانها فرستاد و فرمود که تفرقی مال او بکنید که حق
تعالی نصیبی از برای بنات او امر کرده اما بیان نفرموده تا بعد از تبیین به بینیم که حکم در قسمت ان میباید کرد و چون آیه یوصیکم الله که بعد از این مذکور
خواهد شد حصر بحق ان مال را تمام بحر داد و مابقی را به بنات داد و این آیه دلیل است بر احوال ناخوشا از روش خطاب در امه دلیلست بر بطلان تعصیب بر انکه
حفصه اوضاع است و مورد از برای ضعف نساء اکر بنابر چیزی که در بعضی مواضع زنان میراث میبرند خاص مینمود که مردان نیز میراث میبرند و لازم باطل است لیکن
ملزوم مثل آن باشد و بیان ملازمه اینست که نه بعد کوره اکر که مثلا بر نیابت ضم ادخالی است نابحث کونید این بجهت عدد رجال است مراد یا هم
است و نسبت در حد نه منحصر و نیز بر انچه دلیلست بر انکه دوی الارحام از یکدیگر میراث میبرند زیرا که ایشان از جمله رجال و نساء اند که اقربا اند و ایشان قائل
باشند و این مذهب شافعی ابو حنیفه نیز بر اینست عموم لفظ للرجال و للنساء دلالت میکند بر انکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر انبیا در حکم شریک بوده اند
و اعتبار انکه جمیع مکلفان از انبیا و غیر انبیا در حکم شریک بوده اند باشد و انکه پیغمبر میراث گذاشته باشد همچنانکه غیر او چنانکه مذهب اهل البیت
است و چون حکم بیان کرد که میراث میبرد و بعضی ذکر حال میکند که نصیب را ارث ندارند و میفرماید **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ** و چون
حاضر شوند در وقت قسمت وارثان **أُولُو الْقُرْبَىٰ** صاحبان خویشی و نزدیکی که میراث نبرند **وَالْيَتَامَىٰ** و یتیمان که پدر نداشته باشند

در صورت

طعن دهم

در نظم [illegible]

و عرض طعام صاحب

الرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون [illegible]

وصف حال



وارث و المساکین و بیچارگان و محتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشانرا چیزی منه از متروک یعنی آنچه قسمت میکنید از ترکه تا دل ایشان
خوش شود و دلتنگ نگردند و ضمیر راجع است با آنچه مدلول علیه قسمت است که آن مقسوم است و باید دانست که حضار مجلس که بالغ و وارث نباشند از
ترکه میت نصیبی بدهند و عطا نمایند تا موجب تطییب قلوب ایشان گردد و گویند امر بر سبیل وجوب بود تا آیه مواریث منسوخ
شده و قولوا لهم و گوئید مر ایشانرا قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خواطر ایشان شود یا بتوجیه که ایشانرا دعای خیر کنید مانند
عفاکم الله و اعطاکم و عذر باز دادن معطی منه خواهید و گویند و یا معنی اوست یعنی ایشانرا طعمه دهید نه میراث با گفتار معروف و عذری معقول ایشانرا خوش
سازید و اول حال او وسیر ظاهر چون جمیع شاهد بر بعضی مکنت یعنی هر چیزی با ایشان دهید و هم گفتاری نیکو گوئید و با بعضی چیزی بدهید و بعضی را
گفتار پسندیده جواب دهید و گویند مراد بقول معروف آنست که وصی ایشانرا گوید که اگر این مال از من میبود و یا از خود مالی میداشتم شما را از آن محظوظ
میساختم و مذکور العرفان آورده که نزد بعضی این آیه منسوخست بآیه الارث و نزد جمعی دیگر از آیات محکمه است و سعید بن جبیر گفته که در حین اقسام عطا را
جمعی کنند بکسانیکه ذی سهم نباشند از اقارب و یتیمان و مساکین و از سعید بن جبیر مرویست که ان ناسا یقولون نسخت والله ولکنها مما تهاون به الناس
یعنی بعضی مردمان میگویند که این آیه منسوخ شده بخدا که منسوخ نشده ولیکن مردمان در آن تهاون میکنند و عمل بمضمون آن نمیکنند و گویند این حکم
است بمن اما ارضین و رقیق از آن مستثنا اند و نزد بعضی خطاب بمریض است که چون اراده کند که از مال خود وصیت کند وصیت نماید که
طعمه از آن باب مذکوره دهند و قول اول اشهر است و قرینه خطاب لاتزم میکند بران و در جمع وارده که نزد ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و شعبی
و مجاهد و زهری و یسار این آیه محکمست غیر منسوخ و این قول از ابن عمر مرویست و یحیی و جماعه در حکم واکثر مفسرین و فقها بر آنند و نزد غیر ایشان منسوخست
بآیه المواریث و امر در آن برای وجوب نزد مجاهد در جمعی دیگر برای ندب است از ذات السنه که ادمی کامست که عمر خود را روزی میل هدیه معنی نماید
است ... و چون حکام مردمان را بقول معروف امر فرموده و عقب آن نهی نمود ایشانرا از ارحام ذات اقارب و اموال ... و فرموده که ولیخش
الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان ضعیف خافوا علیهم
بترسند بر ایشان ... که باضعفاء اقارب بیتیمان ... حاضران ...
تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خورد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بیتیمان ... در عقل ایشان عدم جواز آن
حکم خواهد کرد ... با دیگران ... با اموال ...
خواهند از اعداد و غاه ایشان ... با حضار مریض ... اولاد مریض را
داشته باشد ... اولاد ... ایشان ... اولاد خود ...
نمود ... ایشان با امر معلق ... وصیت ... آنچه ... است صلوات الله
است ... الذین ... فلیتقوا الله ... الصلاح ... ببر این اشاره ... بعضی
استادان ... اولاد غیر خود ... اولاد خود ... ان اتقوا
الله پس باید که بترسند از عذاب خدا و لیقولوا و باید که بگویند حاضران مجلس مر مریض را قولا سدیدا سخنی راست ...
و وعده ... کلام ... شفقت ... اولاد ...
و بعد از آن امر کرده ایشانرا ... اولاد خود ... امر ...
اسراف در وصیت و تضییع ورثه ... وصیت ...
نشوند که موجب ... تجاوز از ثلث و تضییع ورثه و حصه ... از وصیت باکثر از ثلث ... سعد ...
کند در حق الثلث ... ان تذر ورثتک اغنیاء خیر من ان تذرهم عالة یتکففون الناس ...
... ایشانرا ... تناول مال یتیمان بدون وجه
... ان الذین بدرستیکه آنانکه ... یاکلون اموال الیتامی ...
... حکم ... اتلاف ...
... ظلما ... انما یاکلون ...
... فی بطونهم نارا ...
... عظیم ...
... ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا و سیصلون سعیرا ... مال یتیم ...
... سعیر ...
... مال یتیم ... والله اعلم ...

بنا اسند که این اکل اموال یتیمان است بعین بنابرین محمل مدینا اکل بر ظاهر است بعادة سیصلون سعیرا و عدم اکتفا با نما یاکلون فی بطونهم نارا
نهدید است تا معلوم شود که اکل مال یتیم تا منتهی داخل شدن با تش دوزخ به سبب آن نیست بلکه کبیره است که ایمان از امام رضا صلوات الله
علیه مرویست که ایزد تعالی نهی کرد از خوردن مال یتیم زیرا که سبب آن باشد در دوزخ در آمدن و خوردن مال یتیم است پس فرمود که قلیله و کثیره واحد
اذا کان من نیته ان لا یرده الیهم انتهی و سیاق این آیت هر گاه که قصد خوردن او را نمایند که از آنها بیمان در و نکند و نیز از حضرت منقولست که آن
فی مال الیتیم عقوبتین اما احدیها فعقوبة الدنیا فان الله یقول و لیخش الذین لو ترکوا الآیة و اما فی الآخرة فان الله یقول ان الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما الآیة یعنی در مال یتیم دو عقوبت روشن است یکی از آن عقوبت دنیا است که از خوف ابتلا است با نواع بلا یا کقوله و لیخش الذین و دیگری در آخرت که آن آتش سوزان
دوزخ است کقوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما و علی بن صادقه نقل کرده که کتابی امیر المؤمنین نوشته که ان اکل مال الیتیم سیلحقه و بال
ذلک فی عقبه من بعده و یلحقه و بال ذلک فی الآخرة یعنی دستی که خورنده مال یتیم زود باشد که و بال آن به وی رسد در دنیا و لاحق شود و بال آن در
آخرة و بعد از آنکه این دو آیه نازل شد مردم از مخالطت ایتام و مرشدی ایشان که چون بر ایشان فرو شد طفل یکانست مال از طفل
جدا نمودندی سپس تعالی و بعد از آن ذکر حق تعالی آن را با نسبت فرمود و هر که در بر ایم در مشارکت ایشان اصل و سبب قبل از ذکر کنند که در
جاهلیت و لیکن بقوة و مردی بوده و جهت این میراث بر دادن کلالة و زنان و اطفال را از آن محروم ساختند و چون ثابت و الولدان نصیب فی
نازل شد حضرت پیغمبر ایتام او ش بر نصیب فرستاد که در مال او نصیحت نکنند و تفریق تا ببین از آنچه نازل شود و بعد از آن حق تعالی بجهت تبیین این
فرستاد **یوصیکم الله** وصیت میکند شما را خدای و عهد فرمیکند **فی اولادکم** در کار فرزندان شما و مقادیر سهام ایشان از
میراث بحکم موعود نباید فرزندان شما سهام ایشان را ابو حنیفه که **للذکر** مرد را باشد **مثل حظ الانثیین** مانند بهره دو زن یعنی مرد را
مثل سهم دو زن باشد هر گاه که صنف ذکر و انثی هم مجتمع شوند پس نصیب مرد ضعف نصیب زن باشد و از او ذکر که مخصوص گردانید حظ
بجهت قصد بیان فضل او و تنبیه بر آنکه تضعیف کافیست در تفضیل بر ما لکلیه زنان را از میراث محروم نباید ساخت جمله للذکر مثل حظ الانثیین
از برای تفصیل و تبیین جا او لیست و رابط دان محذوف و تقدیر اینست که للذکر منهم و صاحب تفسیر آن مجمع البیان وارد است با خبار روایه
کرده که ابن ابی دحرمیان ناز شد در حینیکه بیمار بودم و رسول الله به عیادت من آمد و من غشی کرده بودم با آن انطلیبند و ویرا بر دم با هوش آمدم گفتم
یا رسول الله چه میفرمایی در قسمت ترکه من آن حضرت هیچ نگفت چون بر خواست جبرئیل آیت فرستاد که نصیب مرد از دو برابر ضعف نصیب زن است
عطا علیست که چون سعد بن ربیع در احد شهید شد زن و دو دختر از او مانده بود برادرش همه مال او را اخذ کرد و هیچ چیز از آن بزن و دختران داد زن
سعد آمد و بر سول گفت و شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن تا خدا در حق تو حکمی کند بعد از آن این آیه نازل شد و چون شخصی وفات کند و اولاد
بگذارد مرد را دو مقابل زن دهند **فان کن** ضمیر راجع است با اولاد و تانیث باعتبار خبر است یا بر تاویل مولوده یعنی پس اگر باشد اولاد
یا مولوده **نساء** زنان خالص که با ایشان مردی نبود **فوق اثنتین** بالای دو یعنی زیاده بر دو و این خبر بعد از خبر است یا صفت ساست
یعنی زنانیکه زیاده از دو باشند **فلهن** پس ایشانرا باشد **ثلثا ما ترک** دو ثلث از آنچه بجا گذاشته متوفی و ممکن است که
معنی کلام دال است بر آنکه مرجع ضمیر ترکه میت است **وان کانت واحدة** و اگر باشد مولوده یک دختر **فلها النصف** پس مر او راست نصف ترکه
و صاحب انوار گفته که در دو دختر اختلافست از ابن عباس نقل کرده اند که حکم ایشان حکم یکی است زیرا که ثلثین را برای فوق اثنتین مقرر فرموده و نزد اکثر
حکم فوق اثنتین است زیرا که حق تعالی بیان فرموده که حظ ذکر مثل حظ انثیین است که آن ثلثان است و این مقتضی است که فرض اثنتین ثلثان باشد
و این موهم است که زیاده کردن نصیب بزیادتی عدد باشد پس دفع آن توهم فرمود بقوله فان کن نساء فوق اثنتین و مؤید این است که بنت واحده هر
گاه مستحق ثلث باشد با برادر پس بهتر و اولی آن باشد که با خواهر مستحق مثل آن باشد و دیگر آنکه قرابة بنتین اقرب است از قرابة اختین و فرض اختین ثلثین
است بقوله فلهما الثلثان مما ترک پس بنتین بطریق اولی باشد و مرتبه بنتین نیز از قول صاحب کنز العرفان مذکور خواهد شد **ولابویه** و مر پدر و
مادر میت را است **لکل واحد منهما** مر هر یکی از ایشان **السدس** حصه ششم **مما ترک** از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی **ان
کان له ولد** اگر باشد مر او را فرزند خواه پسر خواه دختر بدانکه لکل واحد منهما بدل لابویه است بتکریر عامل و فایده آن تنصیص
است بر آنکه هر یک از ابوین مستحق سدس اند و تفصیل بعد از اجمال تاکید سدس است **فان لم یکن له ولد** پس اگر نباشد آن فرزند
مر او را فرزند **وورثه ابواه** و میراث برند او را پدر و مادر **فلامه الثلث** پس مادر او را است ثلث باشد از مال او چون حق تعالی
در ابوین نصیب ام تعیین فرمود معلوم شد که باقی نصیب اب است فکانه قال فلهما ما ترک اثلاثا و بعد از بیان سهم ابوین تفصیل مذکور
ذکر حجب میفرماید که **فان کان له اخوة** پس اگر باشد مر متوفی را برادران پدر مادری یا پدری و بعضی مادری **فلامه
السدس** پس مادر او راست شش یک باشد شرط نقلی اخوة رد ثلث ام میکند به سدس اگر میراث نبرد جهة آنکه در مرتبه ثانیه اند و مراد با خوة عدد
است که اخوة از آن مفهوم گردد بلکه اعتبار ثلث خواه آنکه آن عدد از اخوان باشد و یا از اخوة یا از اخوات پسری و برادر عبا ایشان دو برادر
خواهر زیاده حاجب باشند و تفصیل این تعیین نصیب است با بیان آنکه بجهت وارث مذکوره معروض شده در صورتی بعد از ایشان است
که **من بعد وصیة** از پس وصیتی باشد که **یوصی بها** وصیت کرده شود بدان و غیر حصص نکات و این از معلوم میشود انتقد
یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بان **او دین** یا بعد از ادای دین که در ذمه مورث باشد پس بعد و متعلق است به ما تقدم که آن



همه مواریث ایشانست و بهذا الاقتضاء الفرض من بعد ما کان وصیة او دین بعد گزاردن کردار ... باشد موصی ... و بعد از دین ...
اگر وصیة و دین هر دو باشند در وجوب تقدیم ... خواه بر طریق جمع باشد یا فرادی ... تقدیم وصیت بر دین با آنکه متأخرست در حکم ...
مشابه میراث است ... و بعد از آن ذکر جمله معترضه میکند که مؤکد امر قسمت است ...
و مؤکد تنفیذ وصیه ... **آبَاؤُكُمْ** پدران شما **وَأَبْنَاؤُكُمْ** و پسران شما **لَا تَدْرُونَ** نمیدانید شما **أَيُّهُمْ** که کدام از
ایشان **أَقْرَبُ** نزدیکترست ... **لَكُمْ** مر شما را **نَفْعًا** از روی منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ... که نفع او بشما
بیشتر ... شفاعت ... بعضی ... درجه ...
... رفع درجه شفیع ...
... **فَرِيضَةً** ... فرض کرده باشند **مِنَ اللَّهِ** از نزد باری تعالی ...
مصدر مؤکدست یا مصدر ... **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستیکه هست **عَلِيمًا** دانا ...
مر ایشان **حَكِيمًا** حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ...
... میراث اولاد ... ذکر ...
... اما ... ابناء ...
... جمعیت ... کلام ...
... اولاد و ابوین ... مرتبه ...
میراث ... احوال ذکور با اناث ... منفرد باشند ...
... اناث ... تفصیل ...
... فرمود ... بعد از ... ابن عباس ...
فَوْقَ اثْنَتَيْنِ ... ابن عباس ...
... اهل البیت صلوات الله علیهم و اجماع ...
... ثلث ...
... ثلثان ...
... علیکم امهاتکم و بناتکم ...
... ولد ...
... ولد ...
... اجماع ...
... ذکر کرده ...
... منفرد ...
... اجماع ...
... مذکر ...
... اخوه ...
... اخوه ...
... ولد ...
... اجماع ...
... آیه ...
... اجماع اصحاب ...
... اجماع ...
... اخوه ...
... اخوه ...
... متصل ...
... اخوه ...
... اجماع ...

لفظ جمع کرده شود [illegible] تغلیب مذکر بر مؤنث و مخاطب بر غایب حاصل [illegible] اشهر [illegible] جمع [illegible]
[illegible] تبینه [illegible] عقلست و عبارت [illegible] جمع است [illegible] زمخشری [illegible]
[illegible] در اصول مقرر شده است [illegible] حقیقت [illegible] اگر شخصی [illegible] نکاح [illegible]
و از ابن عباس منقول است که [illegible] اجماع [illegible] لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا نفع
[illegible] بعضی [illegible] شفاعت [illegible] ولد [illegible] اجماع [illegible] کدام از
شما بیش از صاحب خود [illegible] منتفع شود [illegible] ازواج [illegible] و لکم و مر شما
راست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم [illegible] ان لم یکن لهن ولد [illegible] اگر نباشد مر ایشانرا فرزند خواه
یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ولد [illegible] فان کان
لهن ولد پس اگر باشد مر ایشانرا فرزند [illegible] فلکم الربع پس شما راست چهار یک مما ترکن از آنچه بگذارند زنان شما و این بعد
از بیرون کردن است من بعد وصیة [illegible] یوصین بها [illegible] او دین [illegible]
بوده باشد و لهن الربع و مر زنان شما راست چهار یک مما ترکتم از آنچه گذاشته باشید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده [illegible] در ربع
شریک اند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد شما را فرزند [illegible] خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه غیر ایشان فان کان لکم
ولد پس اگر باشد شما را فرزند [illegible] فلهن الثمن پس مر زنان راست هشت یک مما ترکتم از آنچه گذاشته اید [illegible]
[illegible] من بعد وصیة [illegible] توصون بها [illegible] او دین [illegible]
[illegible] ازواج [illegible] طبقات [illegible] زوج [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible] نصف [illegible] ربع [illegible] المرأة [illegible]
[illegible] علی الرجال [illegible] صادق [illegible] المرأة [illegible] الرجل [illegible]
[illegible]
[illegible] الرجال قوامون علی النساء [illegible] صلوات
الله علیه [illegible] جعفری [illegible] المسکینة الضعیفة [illegible]
[illegible] الرجل [illegible] لان المرأة [illegible]
[illegible] الرجال [illegible] سؤال کرد [illegible]
[illegible] مسئلة [illegible]
[illegible] ولد [illegible]
[illegible] ولد [illegible]
[illegible] ربع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] میراث [illegible]
[illegible] میراث [illegible] قیمة [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] میراث [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] میراث [illegible] و ان کان رجل [illegible] یورث [illegible] کلالة
[illegible] کلالة [illegible]
[illegible]
[illegible] کلالة [illegible]
[illegible]
[illegible] رجل [illegible]
[illegible] کلالة [illegible]
[illegible] کلالة [illegible]
[illegible]
[illegible] کلالة [illegible]

ربع و
یره
خیره
صاحب
و بر زن او را با همه یکه [illegible]
والد و ولد نباشد
قرار داده پیره

[illegible]

درجهٔ معتقد اینجا نصیب ایشان است چنانکه گذشت پس مناسب است که مراد اینجا اخوه باشد از قبل ام و اما ثانیا بجهت اجماع علما و اما ثالثا قرائت ابی المؤمنین
پس بیند که کلاله کیستند فرموده برادران و خواهران میت از پدر و مادر یعنی اینها که در برابر ایشان کو زن است مادر کلاله در او نسل اند بپدر و
مادر گفته اند **أَوِ امْرَأَةٌ** عطف است بر رجل یعنی اگر باشد زنی که کلاله میراث گرفته شود کلاله **وَلَهُ** و مر او را **أَخٌ** برادری است **أَوْ**
أُخْتٌ یا خواهر مادری **فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا** از این برادر و خواهر **السُّدُسُ** شش یک است از میراث کلاله و مذکور در این
صورت با مونث یکسانست **فَإِنْ كَانُوا** این اگر باشند **أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ** بیشتر از برادری یا خواهری **فَهُمْ** پس ایشان بتمامی خواهر
مذکر و خواهر مونث از قربیتین **شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ** انبازان اند در سه یک مال بی مزیت مذکور بر اناث زیرا که انتساب محض بواسطه است این
میراث مطلق مذکور بر ایشان ثابت است **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** از پس نفاذ وصیتی که **يُوصَىٰ بِهَا** وصیت کرده شده است بان **أَوْ**
دَيْنٍ یا پس از ادای دین **غَيْرَ مُضَارٍّ** حال است از مدلول علیه که صیغه مجهول است یعنی وصیت کننده او است موصی یعنی در حالیکه میت ضرر نهان
ارنده باشد بر ورثه در وصیت و دین و ضرر در وصیت است که از ثلث مال متجاوز باشد و در دین آنکه اقرار کند بدین از برای آنکه کرده
ذمه او چنین نداشته باشد بقصد مضرت ورثه بنابراین بوارث **وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ** مصدر مؤکد است یعنی وصیت کرد شما را خدا وصیتی از جانب
خدا حکم تقسیم ارث بر جماعه مذکوره از خصائص اصناف ورثه و یا مفعول به مضار است یعنی در حالیکه ضرر رساننده نباشد مر وصیت را که حکم ان
از جانب خدا است **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا دانا است بمیات شما در نفع و ضرر در وصیت بر وجه قربت و ریا **حَلِيمٌ** بردبار است بعقوبت مرتکبان
تعجیل نکند و بسوی کار ایشان عفو نماید در ذکر کنند که در اینجا چند فایده است اول بزرگ آنکه سدس و ثلث بر ورثه ایشان در ذکر ه مشهور اکر
سوای ایشان نباشد و اما زیادة اما از برای اقرب عصبه ثابت است و قیمه مرتبه اخوه مرتبه ثانیه است بعد از مرتبه ابوین و اولاد پس منع
میشود ارث ثانیه تعبدا و عدم اولی بکلیهما است و تکرار ذکر وصیت و تقدیم ان بر میراث تاکید است بحال ان صاحب حجج در تفسیر این آیه
گفته که نزد بعضی مراد بکلاله میت است که موروث عنه است و این قول ضحاک است و نزد غیر ایشان وارث زنده است و تقدیر معنی و ان
کان رجل یورث فی حال تکلل نسبه او امرأة یورث کذلک و این قول ابن عمر و اهل کوفه است و مؤید ما است روایت جابر که رسول ص بعیادة
من آمد گفتم و کیف المیراث انما یرثنی کلالة این نیز فرمیتا پس کلاله نسبی است احاطه میت کرده باشند و کلاله شده یا از اخوه و خواهر و ولد و والد
کلاله تسمیند زیرا که اصل کسیند که نسبی بمیت اند و سوای والد و ولد خارج این نیز اکرا نتساب بما سوای ایشان بر وجه جهت و کلاله دست پس مانند
کلاله ماننده اکلیل است که مشتمل و محیط باشد بر حوالی راس و بر سطح راس نرسیده باشد و تفصیل جمیع میراث در نزد اولو ثابت تاالمواد کا
متفرقه بر اینکه در کتب مبسوطه فقه مسطور شده و فی کل الامور معین تصرف لنا المرجع والمفسر بیانکه چون خفقیها اصول فرایض موازیث و تفسیر ان
بود در عقب آن ذکر وعد و وعید بر محافظه حدود آن و بیان وعید بر تعدی از آن و میکوید **تِلْكَ** آن احکامیکه بیشتر تقدم یافت در امر بیان معاملات
نکاح و وصایا و قسمت مواریث **حُدُودُ اللَّهِ** حدها است از خدا است یعنی شرایع موضوعه و مر حدود محدود است که تجاوز از آن جایز نیست
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را در این حکمها و غیر آن از احکام ما موره و منهیه **يُدْخِلْهُ** در آرد او را خدا **جَنَّاتٍ**
تَجْرِي بوستانها که پیوسته میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار آن جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالیکه داخل شوندگان در آن جنات
جاویدان باشند در آن **وَذَٰلِكَ** و این در آمدن و ماندن در بهشت بر صفت خلود **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** رستگاری بزرگ است نسبت بمنفعه دنیاویه که در
ترکه چه این انتظام دنیا ست که در دنیا حقارت و دنائت است نسبت با امور عالیه در دنیا ه رفیعه اخرویه و تخصیص طاعة در قسمت میراث بوعد بانکه موعود
بود جمیع انواع و اجناس است بجهت عظم موقع این طاعت در ترغیب در آن و ترهیب از مجاوزه از آن و این مبالغه تخصیص و عید نسبت بآن مقر میراث تقوی
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را **وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ** و در گذرد از حدهای او متعدی او در هر آنچه منها و احکام
از حلال و حرام **يُدْخِلْهُ نَارًا** در آرد خدا او را در آتش یعنی آتشی **خَالِدًا فِيهَا** در حالیکه جاوید باشد در آن وجه ان عمر عاصی در دوزخ خوا
بود بر مذهب حق مراد بخلود در اینجا مستعمل جاوید است که موجب کفر است چنانکه مراد متعدی از جمیع حدود است که از صغائر کفار است یا آنکه مراد بجاوید مکث
طویل باشد نه دوام **وَلَهُ** و مر او راست علاوه بر تعذیب از جمیع حدود **عَذَابٌ مُهِينٌ** عذابی خوار کننده یعنی عذابیا بر وجه استخفاف و اهانت
است چنانکه ثواب مطیع بر وجه تو است و بدانکه توحید ضمیر در جمیع خالدین بجهت لفظ و معنا است و خالدا و خالدین مقدر است صفت جنات و اگرنه
واجب میشد ابراز ضمیر باین وجه که خالدین هم فیها و خالدا هو فیها زیرا که جاری است اند بر غیر انکسیکه این بهر و از برای است و صاحب مجمع ایراد کرده که
اینها مستدلال مشوار کرده انکه صاحب کبیره که از اهل عهد نیاشد در دوزخ مخلد باشد چنانکه مذهب بعضی از اهل خلافست زیرا که مراد باینکه
متعدی از جمیع حدود الله مخلد باشد در دوزخ و این صفات کفر است نه صاحب صغیره ، صاحب صغیره بلا خلاف خارج است از عموم آیه و اگر چه فاعل معصیت است
متعدی و متعدی ما شمول و هر گاه که باجماع جایز باشد اخراج او نیز جایز باشد که صاحب کبیره نیز از عموم آیه خارج باشد بسبب شفاعت حضرت رسالت و یا ائمه
و صلحای امت و یا بمحض تفضل خدا و عفو کند و نیز بجهت قیام دلیل بر وجوب قبول توبه تائب دست اخراج تائب از عموم آیه و بجز قیام دلالت بر
وقوع تفضل بعفو مستلزم وجوب اخراج انکسیکه خدا در حقش تفضل فرموده باشد باسقاط عقوبت از او و بغفران و تدبر این بیان مصرح است
که نیز مبنی بر عموم خود نباشد بلکه مبدل ما اعتقاد کرده و چون خدا احکام رجال و نساء را در باب نکاح و میراث بیان نمود در عقب بیان زناکرده فرمود
وَاللَّاتِي يَأْتِينَ و انزانیکه از جهت شنا عت و قبح امر **يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ** بیایند بجا آرند که زنا است بسمیه آن بفاحشه جهت زیادتی قبح و شنا

است یعنی زنانی که مرتکب زنا شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران که مرتکب این اقدام نمایند فَاسْتَشْهِدُوا پس
احکام شرعیه طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر ایشان یعنی بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ عادل مِنْكُمْ از شما که مؤمنانند
بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار مرد بر زنای ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید ایشان را بزندان
و حبس کنید در خانها و اصح آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان زناکار بر این نهج بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
تا وقتیکه فرو گیرد ایشان را موت یا استیفا کند ارواح ایشان را فرشته مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدا یا پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا راهی
ایشان را یعنی حکمی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و در کنز العرفان آورده که در این مقام چند فایده است اول نزد بعضی مراد بفاحشه مساحقه است
و اکثر برآنند که مراد از آن زناست بعضی گفته‌اند که مراد زنان محصنه‌اند بجهت اضافه ایشان بزنان چه اگر مراد غیر ایشان میبود من النساء واقع میشد نه من
نسائکم دوم آنکه فاستشهدوا علیهن اربعة منکم دال است بر نصاب شهادت و اشتراط اسلام و ذکورة سیم فامسکوهن فی البیوت نزد بعضی مراد حبس ابدیست
از فعل فاحشه مانند آیه و اکثر برآنند که این حکم حد ثیبه زنان بود در اول اسلام و بعد از آن منسوخ شد بآیه جلد و در رجم
حتی یتوفاهن الموت مضاف محذوفست یعنی یتوفاهن ملک الموت و حذف آن بجهت علم است بان نسبت باستعمال استیفا و فی الموت جهاره قوله او یجعل الله
لهن سبیلا نزد بعضی مراد بسبیل نکاحست که مغنی است از سفاح و این تمام نمیشود مگر بتقدیر اراده محصنات و گویند سبیل همین حکم ناسخ است لهذا چون آیه
جلد نازل شد پیغمبر فرمود که قد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و نفی عام و الثیب بالثیب جلد مائة و الرجم پس حکم حبس با امساک ببیوت
منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند و احتمال دارد که مراد بان توبه باشد و جعل کنایه باشد از توفیق و در مجمع آورده که بعضی از اصحاب ما
گفته‌اند که اول جلد واجب است بعد از آن رجم و حسن و قتاده و بعضی از فقهای عامه بر این‌اند و اکثر اصحاب ما این را مختص میدانند بشیخ و شیخه اما غیر ایشان
یعنی جلد و رجم هر دو بر ایشان نیست و حکم این آیه منسوخ است نزد جمهور مفسرین و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله و بعضی گفته‌اند که غیر منسوخ
است زیرا که حبس موبد نیست بلکه مستند است بغایتی پس بیان غایت ناسخ ذی غایه نباشد کاتمام الصلوة الی دخول الشهر و در این نظر است زیرا که
معلوم نیست شرعا حکمیست بیان صاحب شرع بخلاف آنچه مذکور شد وَاللَّذَانِ خوانده بعضی بر آنند که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا بیایند
فاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان اند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بسرزنش و ملامت ابن عباس فرموده که ایشان را بسرزنش با پیکار
یا مراد حد جلد است فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود را اصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید از ایشان
یعنی ایذاء ایشان و در مجمع آنست که این حکم نیز بجلد و نفی منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدا هست بسیار قبول کننده توبه از بندگان
رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان در انوار گفته که این آیه سابق است بر آیه اولی و عقوبت زنا اذی بوده و
بعد از آن حبس و نزد بعضی جلد و نزد بعضی اولی در سحاقست و این دوم در لواطین و در کنز آورده که اینجا چند فایده است اول نزد ابو مسلم مراد لواطه است
بجهت آنکه بلفظ مذکر است و نزد اکثر مفسرین مراد زناست و ضمیر تثنیه راجع بفاعل و مفعول بر سبیل تغلیب دوم نزد بعضی مراد باذی توبیخ است
و بنا بر این آیه منسوخ نباشد چه این حکم ثابت است نه منسوخ و بر قول ابو مسلم حکم محکمست زیرا که حد لواطه است
اذی منصرف باین مراتب نمیشود و گفته‌اند که این آیه ناسخ است نزد بعضی و اگر چه بحسب التلاوة موخر است اما
حیثیة النزول مقدم است و گویند مراد باذی حد بکرست که آن جلد و نفی است چنانکه حد ثیب جلد و رجم است سیم قوله فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما
دلالت است برآنکه چون زانی توبه کند قبل از رفع زنا بامام حد او ساقط شود و اما بعد از رفع و حصول اگر زنا باقرار ثابت شده باشد امام مخیرست در اجرای
حد و اگر ثبوتش به بینه بوده باشد حد متحتم است و مراد باصلاح استمرار است بر توبه و قوله ان الله کان توابا رحیما اشعار بقبول التوبه و امر بقبول العذر
است و در آن اشاره است باینکه قبول توبه بتفضل است نزد بعضی مراد باللذان شاهدانند قبل کمال نصاب شهادت و مراد باذی حد
است که آن حد قذف است و بعضی بر آنند که مذکور است در اللذان سه قول است یکی آنکه مراد رجل و مراه است این قول حسن و عطاست دوم
آنکه مراد دو بکرست از رجال و نسا و این قول سدی و ابن زید است سیم آنکه مراد دو مرد است از رجال این قول مجاهد است و در این قول نظر است زیرا که
را معنی نخواهد بود چه معقول است که وعد و وعید بلفظ جمع باشد شامل هر دو و از آنکه مکلفین باشند و بلفظ واحد بجهت دلالت بر هر فردی از افراد
فاحشه و آنکه اولی نزد مجاهد مخصوص در آیه ثانیه بلواط پس حکم اثنین بر این باشد غیر منسوخ و این تاویل اهل عراق است ابو مسلم لواط
و سحق جاری نمیشود و ابن قول ضعیف است زیرا که نزد جمهور مفسرین فاحشه در این آیه بمعنی زناست و حکم این آیه منسوخ است بجلد که مفروض است در سوره
النور و حسن گفته که اذی در اول امر بوده و نزول آیه اخیره قبل از آیه اولی بوده پس اول اذی است بعد از آن حبس بعد از آن
جلد و رجم و سدی گفته که حبس در ثیب است و اذی در بکر و بعضی گفته‌اند که حبس زنان راست و اذی رجال را و بعضی گفته‌اند که در آیه دلالت است بر نسخ
قرآن بسنت زیرا که زانی را ایذاء و تعنیف میبایست کرد بر فصل و اول این منسوخ شد لکن اقتصار بر آن منسوخ شد بلکه جلد یا رجم را بان اضافه باید کرد
و بدانکه چون جمعی از آنها خود را بتوبه و رحمت وعده فرمود در عقب آن بیان شرایط کرده میفرماید که إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ جز این نیست قبول توبه
علیه اذا قبل توبته یعنی قبول توبه بر خدا است با همه که در حکم امر بیست که لازم باشد بر خدا مقتضای وعده او و بعضی گفته‌اند قبول توبه
لازم است بر خدا بنفس الامر و واجب نیست عقلا اما چون بان وعده فرموده لازم است که بان وفا کند چه خلف در آن متصور
نیست یعنی قبول توبه لازم است مر لِلَّذِينَ برای کسانیکه يَعْمَلُونَ السُّوءَ میکنند بدی را بِجَهَالَةٍ در حالتیکه ملتبس اند

او قتاده — یعنی — یا بجهالت و الی آخره — گناه کردن — تائب و توبه کند — یعنی توبه

بنادانی و سفاهت چه ارتکاب سفه است که تجاهل وقد قال قتاده اجمع اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم علی ان کل من عصی الله فهو جاهل حتی ینزع من جهالته و مثل قوله که گناه مؤمن بجهالت
است از روی شک و عناد و جحود و استکبار و مقتضای آنکه مراد جهل و نادانی باشد تعقوبت آنکه غافل باشند و نادانی معصیت و عاقبت آن تا عاقل باشند یعنی
آخرت و عقوبات آن نفس خود را در دام مکر و حیله و وسوسهٔ شیطان مبتلا نداشته منافع شهوات عاجله را بجهالت مرتکب فعل قبیح شوند و دیگر
بوده که علما در تفسیر بجهالت را چه توجیه متعدده نقل کرده اند یکی آنکه هر معصیتی که بنده میکند از سبیل جهالت است اگر چه عمدا از و صادر شده باشد
زیرا که جهل داعی است بان و نیز بیان نموده در نظر او از ابن عباس و مجاهد و مردی از ابی صالح که آنحضرت فرمود کل ذنب عمله العبد و ان
کان عالما فهو جاهل حین خاطر بنفسه فی معصیة ربه فقد حکی الله سبحانه قول یوسف لاخوته هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون نسبهم
الی الجهل لمخاطرتهم بانفسهم فی معصیة الله هر گناهی میکند بنده و اگر چه عالم باشد بان پس او حقیقت جاهل است چه مخاطره میکند بنفس خود
در معصیت خدا تعالی چنانکه حکایت کرده از قول یوسف برادران او که هل علمتم الی آخره و نسبت داده ابشان را بجهل چه مخاطره ابشان بنفس در معصیت حق
دوم آنکه معنی بجهالت است که ابشان نمیدانند کنه آنچه در معصیت است از عقوبت در ثناء آخرت چنانکه پیغمبر فرمود لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا
سیم آنکه نمیدانند آنچه میکند از ذنوب و معاصی پس اینکه اقدام بان میکند بایجهت نظر است و دانسته الی آخره و تضعیف این قول کرده
بانکه خلاف اجماع مفسران است و دیگر آنکه موجب آن نشود که هر گناهی که بر سبیل علم و عمد از کسی صادر شود توبه ندارد شده این نتیجه گفته
بجهالت بجهت استکه اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهلست پس کسیکه بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد خاص که حق تعالی قبول
توبه میکند مگر کسانیکه از روی جهالت مرتکب عمل قبیح شوند ثم یتوبون پس توبه کنند و باز گشت نمایند بخدای من قریب از زمانی نزدیک پیش
موت چه آنچه مدت حیاة دنیا قریب است نسبت بجهت آنکه من آن حیوة الدنیا قلیل پس توبه مقبول باشد قبل از نزول موت لقوله تعالی حتی اذا حضر احدهم الموت
و این قول اکثر مفسران است و من برای تبعیض یعنی توبه کنند در هر جزوی از زمانیکه قبل از موت باشد و حسن و ابن عمر تفسیر قریب کرده اند بما لم یعاین
الموت یعنی قبل از زمانیکه موت معاینه شود و سدی گفته که مراد بقریب قبل از مرض است یعنی در ایام صحت توبه کنند پیش از آنکه بمرض مبتلا شوند و پیش از
آنکه روشنی آنکه گناه در دل او متمکن گردد قول صحیح است که زمان قریب پیش از مرگ است و اگر بعد از آن توبه کند باشد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت است
که اگر تائب چند بار معصیت کند و باز توبه او مقبول باشد فرمود که یغفر الله له حتما او را میآمرزد گفتند الی متی تا کی حقتعالی توبه او قبول کند فرمود
تا آنکه شیطان از و کناره کند و دیگر آنکه آن معصیت را در کتاب ترک مجمع التفسیر مذکور است که قال رسول الله فی آخر خطبة خطبها من تاب
قبل موته بسنة تاب الله علیه ثم قال و ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه ثم قال و ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة تاب
الله علیه ثم قال و ان یوما لکثیر من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال و ان الساعة لکثیر من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوی بیده الی
حلقه تاب الله علیه یعنی حضرت رسالت در خطبهٔ آخر فرمود که هر که توبه کند پیش از موت بیکسال حقتعالی توبه او را قبول کند و بعد از آن گفت
سال بسیار است هر که توبه کند بیکماه حقتعالی توبه او را قبول کند باز گفت ماه نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگ بیک روز حقتعالی توبه او را قبول کند
و بعد از آن گفت روز نیز بسیار است هر که توبه کند در حالتیکه نفس او برسیده باشد بحلق او حقتعالی قبول توبه او کند و آنگاه گفت ساعت نیز بسیار
است هر که توبه کند در حالتیکه نفس او رسیده باشد بحلق و حقتعالی قبول توبه او کند نقلی باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده و بعد از آن روایت نقل کرده که ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر یعنی بدرستیکه حقتعالی قبول میکند توبه بندهٔ خود را مادام که جان در کالبد او
باشد و بعد از آن نقل از حسن بصری کرده که حضرت رسالت فرمود که شیطان ملعون گفت پروردگارا بعزت و جلال تو که
لا افارق ابن آدم حتی یفارق روحه جسده یعنی بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزندان آدم جدا نشوم تا آنکه روح او جدا نشود حقتعالی در جواب او فرمود که و عزتی
و عظمتی لا احجب التوبة عن عبدی حتی یغرغر بها یعنی بعزت و بزرگواری خود سوگند میخورم که تا زندگی او توبه را از بندهٔ خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس احادیث
مصرحند بانکه توبه عاصی در همه حال مقبول است و اگر چه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور موت تا آنکه روح او بحد غرغره رسد در تفسیر عین المعانی
آورده که تا بوکه بکفتر از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که زود آمدی و چه خوش مبادرت نمودی اکابر علما و عرفا گفته که چون
وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی از آن آخر نفس باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود عاقل هشیار عاصی را باید
در دل و ندم باشد هر دم دم آخر شمرد و حاضر دم باشد فاولئک پس آن گروه که بعد توبه از گناه توبه کرده باشند یتوب الله قبول
توبه کند و بپذیرد خدا و باز گردد بمغفرت علیهم بر ایشان این عدت بوفا بایجمه وعده بان داده و مرد اندلبه خود نوشته و بر کرده
بقوله انما التوبة علی الله و کان الله علیما و هست خدا دانا با اخلاص ایشان در توبه حکیما صواب کار تا بایجا عقوبت نکند و با حکم کند
بانکه تائب را عقاب نباشد و لیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر کسانی را که با صرار یعملون السیئات میکنند بدیها
را حتی اذا حضر تا چون حاضر شود بیکی در رسد احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ یا بیماری که علامات مرگ ازو مشاهده کند و رجا
در حیاة منقطع شاند قال گوید انی تبت بدرستیکه من تبت الآن توبه میکنم اکنون مراد بتاخیر توبه است از فساق اهل ایمان با حسن حالات
موت و گویند این بحسب دیگران توبه منافقان است و توبه ایشان اسلام بالجمله باطن و بنصوص در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست و نه
که میرند و هم کفار و حال آنکه ایشان کافر باشند و توبه عاصی ندامت است از معاصی و توبه کافر ایمان او و در نوعی دیگر در وقت شوق در جای خود
اهل اسلام یا منافق یا کافر توبه مقبول نیست برای آنکه ابراز قبیل ایمان یأس است آن سودی ندارد لقوله فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و در دنیا

گفته که حقتعالی توبه قبول فرموده با آنکه مسوف توبه کند تا حضور موت یا آنکه کافر بمیرد و در نفی توبه بجهة مبالغه در عدم
اعتداد بتوبه در بنجا آن گویا چنین گفته که توبه هؤلاء نیست و آن گوینده مراد با الذین یعملون السیئات عصاة مؤمنانند و با الذین یعملون السیئات منافقانند بجهة
مضاعف کفر ایشان و بتکرار اعمال ایشان و با الذین یموتون و هم کفار اهل شرکند و کفر و در مجمع آورده که اجماع اهل تفسیر بر آنست که این آیه در منافقان و عصاة
اسلامست الا ربیع که گفته بلیس با آنکه در شان منافقان است این صحیح نیست زیرا که منافقان از جمله کفارند و کفار مستثنی شده بقوله و لا الذین یموتون و هم
کفار چه معنی آنست که نیست قبول توبه ایضا الذین یموتون علی الکفر ثم یندمون بعد الموت و عدم قبول توبه در حال یاس از آن بآنکه از جمله اجماعست بجهة
آنکه مبنی در بیوقت ملجاست بفعل حسنات در ترک قبایح چون خارج باشد از حد تکلیف زیرا که در بنجا مستحق مدح و ذم نیست و هر گاه تکلیف از دو مرتفع باشد
توبه از وصحیح نباشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه ایشان غیر مقبول اولئک اشاره بعصاة اگر در حین موت توبه کنند و کافران أعتدنا
لهم آماده و ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابا الیما عذابی دردناک یعنی تقوی عذاب کرده ایم ایشان را و بنظر بعید نمود واجب باشد دخول
ایشان را با تش دوزخ در جمیع اوقات که نیز بعضی اوقات است با آنکه الذین یموتون و هم کفار زیرا که ایشان از بنیه بعدا اما الذین یعملون السیئات
پس معنی آنست که اگر خواهیم با عصاة اهل اسلام بعد اعمال ایشان عذاب کنیم و ایشان را معذب بمانیم و یا عفو کنیم ایشان را بفضل و رحمت خود این قول اعلام ایشان باشد
با آنچه مستحق آن باشند از عذاب و کمال او و کرم او غیر عصاة مسلمان اینست معنی آنکه [illegible]
منافقان شبهه نیست که نسبت با اهل کبایر مسلم که قبل از توبه فوت شده باشند زیرا که مطیع و تائب [illegible] عذاب [illegible] چه خلاف نیست در آنکه حقتعالی مؤمنان
اهل طاعت را عذاب نکند و نه تائبان ایشان را و کافران نیز از مشیت خارجند زیرا که باتفاق مستحقان اهل کفر را [illegible] مشیت باقی نماند مگر
موحد که مرتکب کبیره شده باشد و بعضی برآنند که این آیه منسوخ است بآیه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء زیرا که این حکمی است از حقتعالی و نسخ در احکام جایز نیست
چنانکه در اوامر و نواهی نسخ ممتنع مگر در اخبار آنکه کسی گوید کان کذا و کذا و بعد از آن گوید لم یکن و این وجه صحیح نیست زیرا که أعتدنا وارد شده مورد خبر
نسخ در و جایز نباشد همچنانکه در سایر اخبار تنبیه در حقیقت توبه و احکام آن بدانکه حقیقت توبه رجوعست از گناه [illegible]
اعمال قبیحه و معاصی بشرط آنکه عازم باشد بر ترک معاودت در زمان مستقبل و مبادا که توبه از قبیح لقبحه باشد چه اگر کسی توبه کند از خمر از جهة که مضر
مزاج او است [illegible] توبه نباشد زیرا که [illegible]
واجبست زیرا که دافع ضرر معصیت است که از عقوبات الهی است که دفع ضرر واجبست [illegible] توبوا الی الله توبة نصوحا [illegible]
[illegible] که توبه از نیابت [illegible] قرآن مجید [illegible] ندامت از ترک معصیت [illegible]
اهل حق [illegible] بجهة وجوب معصیت [illegible] بعضی خلاف است [illegible]
زیرا که توبه [illegible] معلوم [illegible] لازم آید که آن توبه از بعضی [illegible]
اما ابوهاشم [illegible] توبه از بعضی معاصی [illegible] صحیح است زیرا که [illegible]
[illegible]
[illegible] استعظام [illegible]
[illegible]
واجب باشد چون ترک صلوة و ترک زکوة [illegible]
شرعیه مختلفست [illegible] توبه لازم است [illegible] ترک صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] توبه [illegible]
برای [illegible] توبه [illegible]
[illegible] سقوط عقاب بتوبه واجبست [illegible]
و اکثر علما امامیه برآنند [illegible] اسقاط عقوبت [illegible] تفضل [illegible]
برآنند که اسقاط عقوبت تفضلی است [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نماز [illegible]



ماندی پسر مهتر ابو قیس [illegible] دیگر داشت نام او محصن کبیشه را متصرف در آورده با او معشوق بطریق سفاره اغاز کرد [illegible]

بر او دهد کبیشه بحضرت رسول الله آمد و گفت [illegible] رسول الله میراث زوج من مانند هند و مثل آن زند که بشوهر دیگر روم ستدعا فرمود

که بخانه باز رو تا امر الهی نازل شود [illegible] و چون [illegible] زنان مدینه که بدین مبتلا بودند

روز دیگر بدرگاه نبوت پناه آمدند و معروض داشتند که یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشه ما هم بدست آن گرفتاریم [illegible]

حضرت بر وضیه پوشیده این حقتعالی از روی امر این آیه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکه ایمان آورده اید **لَا يَحِلُّ لَكُمْ**

روا نیست شما را **أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ** آنکه میراث گیرید از زنان **كَرْهًا** از روی اکراه یا بستم کراهت ایشان یعنی بمیراث ایشان نا طمع

در میراث شوهران ایشان [illegible] که متزوج شوند [illegible] تصرف کنند و گویند بعضی آنست که جایز نیست شما را که با اکراه نکاح زنان

را میراث گیرید و مکذار بدکه بشوهر دیگر روند همچنانکه میراث را بجهت تصرف در آرید بعضی را از آن منع کنید [illegible]

ایشان بدون عقد نکاح مانند تصرف در میراث و بنابر این تقدیر میراث گرفتن [illegible] که بطوع و رغبت زنان ایشان را میراث توان گرفت

بدون عقد نکاح بجهت تخصیص [illegible] و آنکه خشیه املاق [illegible] عدم خشیه [illegible]

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید ایشان را از تزویج [illegible] و اصل عضل تضییق است [illegible]

[illegible] خطاب با ازواج است که زنان را منع میکردند از نکاح [illegible] که زنان را حبس [illegible]

میکردند تا از تزویج تا چیزی بمیراث با ایشان رسد [illegible] و نزد بعضی کلام اول تمام شد بقوله کرها و این کلام مستانف است

و لا برای نفی و خطاب با ازواج یعنی حبس مکنید زنان خود **لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ** تا ببرید چیزی از آنچه داده اید از مهر **إِلَّا**

أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند **بِفَاحِشَةٍ** بکاری زشت [illegible] و عدم [illegible] جایز است طلب [illegible]

[illegible] که لا تعضلوهن للافتداء فی وقت من الاوقات الا وقت ان یاتین بفاحشة [illegible]

[illegible] لا تعضلوهن لعلة الا ان یاتین [illegible]

[illegible] **مُبَيِّنَةٍ** که روشن کرده باشد یعنی ظاهر و آشکارا و حمزه

و ابن کثیر [illegible] خوانده‌اند بر صیغه مفعول یعنی فاحشه که روشن کنند [illegible] و لا تعضلوهن [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] عدم [illegible] خود را بعضی

[illegible] ابن عباس و قتاده و سدی و ضحاک [illegible] عبد الله صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] اکنون بعد [illegible]

[illegible] مطلقه را از تزویج منع میکردند [illegible] خطبه [illegible]

[illegible] نکاح [illegible]

[illegible] که اگر زوج مطلع شود بر زنا [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] و ابن مسعود [illegible] صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] **فِي الْبُيُوتِ** [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] منسوخ شد **وَعَاشِرُوهُنَّ** و زندگانی کنید با ایشان

[illegible] اگر ایشان [illegible] زندگانی نیکو کنند [illegible]

[illegible] اگر نخواهید ایشان را [illegible] پس شاید **فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا**

شَيْئًا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را **وَيَجْعَلَ اللَّهُ** [illegible] **خَيْرًا كَثِيرًا** نیکوئی فراوان

یعنی ثواب عظیم [illegible] معارقه [illegible]

زنان بجهت کراهت نفس [illegible]

[illegible] **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ**

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] **وَإِنْ أَرَدْتُمُ** و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت

[illegible] **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** طلب کردن بدل **مَكَانَ زَوْجٍ** بجای زنی دیگر **وَآتَيْتُمْ** و داده باشید **إِحْدَاهُنَّ**

[illegible] **قِنْطَارًا** مال بسیار [illegible] **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ**

[illegible] **شَيْئًا** چیزی [illegible] **أَتَأْخُذُونَهُ** [illegible]

چیزی را از زن بُهْتٰاناً یعنی باطل و ستم وَ اِثْماً مُبِیناً و جرمی ظاهر و گناهی هویدا دانوا رکفته که نصب بهتانا بر حالیّه است یعنی باهتین
و آثمین یعنی و حال آنکه ستم کنندگان و گناهکاران باشید و یا بر علیّه مانند قعدت عن الحرب جبنا یعنی اخذ سبب بهتان است و ارتکاب اثم و بهتان در قول معنی
کذبی است که با صاحب مکذوب علیه باشد و چیزی را سازند او و استعمال او در فعل یعنی باطل گفته اند مفسّران در این مقام تفسیر او به باطل کرده اند و مثوا لهو
که وضع کذب به عمل کنند چه شوهر چون مهر او را بر ذمّه زن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس اگر استرداد از کند گویا مدعی آن است که آن مهر فرض نکرده
و این بهتان صریح است و در مجمع گفته که مخصص نهی از اخذ بحال استبدال نیز چنانچه بجهت آنست که با استبدال توهم جواز استرجاع عند اخذ حقه
انکه توهم این میشود که زوجه ثانیه قائم مقام زوجه اولی باشد و بجز اولی اخذ کرده و ... باشد پس حق تعالی بجهت رفع توهم نفی این [illegible] ساخته با
و اگر نه حقیقة معنی انست که اگر تخلیه داشته باشید خواه باستبدال باشد یا بغیر آن استرداد صداق مکنید از ایشان وَ کَیْفَ و چگونه و بکدام
وجه و چه جهة این عمل است [illegible] تَأْخُذُونَهُ فرا میگیرید آن مال را از زنان وَ قَدْ اَفْضٰی و حال آنکه رسیده
بَعْضُکُمْ اِلٰی بَعْضٍ برخی از شما به برخی دیگر [illegible] برای انکار استرداد [illegible] کنایه از مباشرت [illegible]
مهر کنید با آنکه ملامست و مباشرت کرده اید با ایشان و حق صحبت و خلوة [illegible] و مهر را قرار داده وَ اَخَذْنَ مِنْکُمْ و فرا گرفته اند
زنان از شما مِیْثٰاقاً غَلِیظاً پیمانی محکم [illegible] که مراد [illegible] ایجاب و قبول است در نکاح و در حدیث آمده استحللتم بکلمة الله
و مراد [illegible] عقد [illegible] شرع [illegible] که حق تعالی از مردان [illegible] در شان زنان و ایشان [illegible]
بایشان [illegible] فامساک بمعروف او تسریح باحسان و صاحب کنز القرآن در تفسیر این امر فرموده که [illegible] بهتان است که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مضطرب [illegible] شود [illegible]
[illegible] است که بهتان [illegible] سبب [illegible] اخذ مال [illegible] مقدر [illegible]
[illegible] اخذ مال [illegible] اثم است [illegible] بر حالیه باشد [illegible] زمخشری گفته [illegible] اخذ [illegible] بهتان
بلکه [illegible] مبینا یعنی ظاهر [illegible] افضی [illegible] کنایه از جماع [illegible]
غلیظ عهد [illegible] مجاهد [illegible] گفته اند که آن عقد نکاح است [illegible] حق تعالی ازواج را [illegible] میثاق [illegible]
و امساک بمعروف چنانکه گذشت و این قول حسن [illegible] و قتاده [illegible] صلوات الله علیه که مراد [illegible] میثاق غلیظ [illegible]
که اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات الله و عکرمه و شعبی و ربیع [illegible] مقرر شد [illegible] در این مقام [illegible] است [illegible]
و دلالت است بر عدم تقدیر مهر بلکه [illegible] از قنطار [illegible] کرده [illegible]
او را گفت [illegible] آنچه حق تعالی از برای ما مقرر کرده و تمام اختیار آن بدست [illegible] داده [illegible]
[illegible] وَ لَا تَنْکِحُوا [illegible] زنان [illegible] رجوع کرد [illegible]
تعلیل [illegible] استبدال [illegible] نزول [illegible] اصول مقرر شده [illegible] خصوص سبب [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible] فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به [illegible] محکم است [illegible]
[illegible] بهتان و [illegible] خلع [illegible] در مجمع آورده که افضا [illegible]
[illegible] ابن عباس و مجاهد [illegible] جماع [illegible] خلوة [illegible] افضا [illegible]
زوجه با امکان وطی و ابن [illegible] از ابن عباس نقل است که افضا [illegible] واحد [illegible]
[illegible] جماع کرده باشد [illegible] مهر [illegible] تمام مهر ثابت [illegible]
[illegible] اند که چون ابو قیس [illegible] از صلحای انصار بود [illegible] پسر او [illegible] خواست که زن پدر را به نکاح خود در آورد
زن گفت [illegible] فرزند خود [illegible] و تو از صلحای قوم خودی [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] حق تعالی [illegible] بعد از مراجعت [illegible] نازل شد که وَ لَا تَنْکِحُوا و نکاح مکنید [illegible]
مٰا نَکَحَ آبٰاؤُکُمْ آنرا که خواستند پدران شما مِنَ النِّسٰاءِ از زنان [illegible] مراد [illegible]
است [illegible] ضعف عقل [illegible] منکوحه [illegible] و قوله من النساء بیان ما نکح است [illegible]
[illegible] اِلّٰا مٰا قَدْ سَلَفَ استثنا است [illegible] لا تنکحوا [illegible] ما نکح آباؤکم الا ما قد سلف یعنی [illegible]
عقاب [illegible] نکاح کردن منکوحات آبای خود مگر آنچه گذشته است [illegible] استثنا [illegible]
[illegible] و لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم [illegible] فلول من قراع الکتائب [illegible] نکاح مکنید [illegible] آبای خود [illegible]
آنچه گذشته قبل از [illegible] نکاح [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] نکاح کردن [illegible] نکاح کردن [illegible] پدر شما [illegible]
[illegible] استثنا منقطع است [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] اِنَّهُ [illegible] نکاح زن پدر کٰانَ بود [illegible] فٰاحِشَةً [illegible]



استوار نام ساکنه بعضه تران نفرموده وَمَقْتًا و مبغوض خدا و مؤمنان و با نزد جمیع اهل مروات پیش عرب [illegible] مکروه بود و چنین فرزند را
مقتی نامیدند که از ان پدر متولد شد یکی معنی مقتی گفته‌اند نوعی غضب [illegible] شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است این راه [illegible] که از ایشان در بیان
از مکانها [illegible] گفته‌اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی و فاحشه اشاره باین است دوم قبح شرعی و مقتا عبارت از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا اشاره است
بدان و در کنز العرفان مذکور است که طبری گفته مراد نهی است از نکاح کردن مثل نکاح آبا کردن [illegible] فاسد است یعنی نکاح فاسد مکنید همچنانکه پدران شما
میکردند و بنا بر این ما مصدریه است و اول خلاف ظاهر است بلکه مراد اینست که ولا تنکحوا منکوحة آبائکم پس ما موصوله باشد و ضمیر مفعول محذوف
جهت تناسب [illegible] و فایده آنکه حقتعالی [illegible] نکاح ازواج پدر [illegible] صفت جمع مبالغه [illegible] که فاحشه است که مبالغه است در
قبح چه این فعل منافی وجوب تعظیم آبا است [illegible] و ذکر کان [illegible] در هیچ ملتی حلال نبوده تا مبالغه باشد در نهی [illegible]
یعنی این عمل ممقوت و مبغوض خدا است [illegible] ذوی المروات [illegible] ساء سبیلا [illegible]
بنکاح منکوحات آبا [illegible]
اینجا چند حکم است یکی آنکه اگر نکاح حقیقت در عقد باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ حرام کرده شد [illegible]
[illegible] وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما [illegible]
[illegible] وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما [illegible]
[illegible] وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدر شما [illegible]
[illegible] وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما [illegible]
[illegible] وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر [illegible]
[illegible] وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر [illegible]
[illegible] وَأُمَّهَاتُكُمُ [illegible]
اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ [illegible]
[illegible] وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ [illegible]
[illegible] وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما [illegible] رضاع همین حکم دارد
وَرَبَائِبُكُمْ و دختران شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ [illegible]
[illegible] مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید با ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] حرام باشند [illegible] فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا
[illegible] دَخَلْتُمْ بِهِنَّ [illegible] فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ [illegible]
[illegible] وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ [illegible] الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
وَأَنْ تَجْمَعُوا [illegible] بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ [illegible] إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ

در نفی تزویج

مسئله

ازینجا

استغنا است از عفو لازم نمی آید مستحق عقوبت میشوند در نکاح منکوحات مگر آنچه از پیش گذشته قبل از نهی که معفو عنه است یا این بجهت مبالغه است
یا استثناء منقطع بر طریقه که ما تقدم گذشت برخی مفسرین برآنند که مراد از ما قد سلف آنست که بعضی [illegible] کرده بودند مباد و خواهر که او اولیا بود نادر
هود او داخل [illegible] یعقوب بود در شریعت او حلال بود إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُورًا آمرزنده گناهان را از اهل
که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان بر کسانیکه در اسلام این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده صاحب کنز العرفان در تبیین
این آیه آورده که در امهاتکم مضاف مقدر است ای نکاح امهاتکم بجهت قرینه استحاله تحریم عین ذات [illegible] و بعضی برآنند که [illegible]
[illegible] همچنانکه [illegible] حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر زیرا که مراد از لحم اکل لحم است و بعضی از اصولیین
توهم کرده اند که این مجملست و این غیر صحیح است بجهت سبق فهم معنی مراد همچنانکه گفته شد و عموم ایشان [illegible] فی محل [illegible]
در این محرمات [illegible] منضم [illegible] اول آنکه محرمند بجهت نسب ایشان هفتند اول ام و هر چند بالا رود یعنی ام ام و ام اب و ام اب و ام
وام ام او و ام ام او و علی هذا القیاس خواه که نسب صحیح باشد یا بشبهه یا زنا و در دو قسم اول خلاف نیست و در قسم آخر موافق [illegible] است و تحریم
بجهت صدق [illegible] تحریم تابع [illegible] و شافعی گفته که حرام نیست [illegible] بجهت عدم لحوق نسب او شرعا [illegible] اخت از جانب
اب یا ام [illegible] عمه که اخت اب است هر چند که بالا رود یعنی اخت جد اب یا اخت جد ام [illegible] مراد عمه باشد زیرا که عمه کاهست که
نمیباشد [illegible] اخت [illegible] او باشد [illegible] عمه این عمه حرام نیست [illegible] خاله است که اخت ام است هر چند که بالا
رود یعنی اخت جد از جانب ام یا اب [illegible] خاله باشد زیرا که گاهست که حرام نمیشود [illegible]
و هر چند پائین رود یعنی بنت [illegible] بنت بنت و علی هذا القیاس هفتم بنت اخت هر چند پائین رود یعنی بنت بنت اخت [illegible]
کو [illegible] بجهت صدق [illegible] و لذا [illegible] لکنه ولد [illegible] چنین باشد [illegible] زیرا که لفظ
محمول [illegible] مجاز [illegible] لیس اعتبار [illegible] ذلک [illegible] اگر بالذات باشد یا بواسطه [illegible]
[illegible] علو و دیگر [illegible] باعتبار مرتبتین یعنی بالذات و بواسطه [illegible] ثانی آنکه برضاع محرم باشند
[illegible] و ام [illegible] بجهت [illegible] تحریم بجهت نسبه [illegible] حرام باشد [illegible]
بجهت [illegible] چنانکه [illegible] ام [illegible] باشد در اطلاق [illegible] یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب
پس بنا بر [illegible] محرمات که بسبب نسب حرام شده اند بجهت رضاع نیز حرام باشند [illegible] رضاع [illegible]
لاحق است پس اگر [illegible] کند با مرده [illegible] از [illegible] بر او حرام شود و نکاح منفسخ کردد [illegible]
[illegible] رضاع [illegible] تحریم [illegible] اگر [illegible] شود با [illegible] در رضاع
جایز است [illegible] در [illegible] رضاع [illegible] دو مسئله [illegible]
دون رضاع امام [illegible] زیرا که [illegible] حرام نمیشود [illegible] و لد زیرا که [illegible]
[illegible] و لذا [illegible] حرام نخواهد شد و در استثناء [illegible] نظر [illegible] زیرا که [illegible]
در نسب [illegible] رضاع [illegible] جهات حرمت [illegible] بلکه [illegible] تحریم
ان [illegible] است [illegible] و هر کدام از [illegible] رضاع [illegible] است که [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] اجنبیه [illegible]
اگر [illegible] باشد [illegible] حرمت [illegible] بجهت [illegible] حرمت [illegible] است
[illegible] صحیح [illegible] استثنا از جهت حرمت نسب [illegible] رضاع [illegible] اطلاق [illegible] شروط [illegible]
و [illegible] پانزده رضعه است [illegible] رضاع [illegible] قول [illegible] است
[illegible] اهل البیت [illegible] دلیل [illegible] و شافعی و احمد حنبل اکتفا به
[illegible] رضعه کرده اند و بعضی از اصحاب [illegible] رضعه و مالک و ابوحنیفه اکتفا برضعه واحده نموده اند [illegible] لقوله
لا رضاع [illegible] رضاع [illegible] و شافعی [illegible] مالک [illegible]
[illegible] و ابوحنیفه [illegible] رضعه [illegible]
[illegible] رضاع
[illegible] مصاهره حرام میشوند [illegible]
[illegible] حرام میشود نکاح [illegible]
است [illegible] هر چند که بالا رود [illegible] امهات [illegible] عقد [illegible]
[illegible] هر چند که پائین رود یعنی [illegible] بنت بنت [illegible] و علی هذا القیاس [illegible]
ربیبه است [illegible] حلال [illegible] حلال

سورة النساء

است علی ان وطء الحلوبل زیرا که ملوله میکند با زوج در فراش او و با از جهت که مقدم عقد بست زیرا که زوج حلال [illegible] جماع بین [illegible]
بر قول ثالث یعنی فاعلست بر قول ثالث معنی مفعول و [illegible] ولد بصلب احتراز است از ولد متبنی و لهذا گفته اند که نزول این آیه بجهة رد منافقین بود
که در وقت تزویج رسول الله بزینب بنت جحش که زوجه زید بود گفتند که محمد زن پسر خود را نکاح کرده و ابناء اینجا شامل ولد ولد نیز هست زیرا
که ولد ولد ولد است لکن بواسطه چنانکه جمع بین الاختین در نکاح محرم اینجا محرم عین نیست پس اگر زوج از احدیهما مفارقه کند بفسخ یا
طلاق دیگری حلال میشود و لهذا بینید که فرمود مجمع اینجا چند فایده است بکاح ملوکه موطوءه حرام است هر چند که بالا روند زیرا که ملوکه
موطوءه نیز از نساء ایشان است حرام او حرام باشد هم چنین است بنات و هر چند که پایین روند و قید دخول مشار الیه بقوله دخلتم بهن که اینست در کاح
زیرا که داخل میشود بالتبع دهشته [illegible] و نزد ابو حنیفه [illegible] ان ملوکه ها [illegible] و از عمر نقل کرده اند که خلوة بود مجاز [illegible] و در این [illegible]
و بواطن او و امثال [illegible] کرد و کجا از ان [illegible] گفته علی او نیز حلال نیست و لفظ [illegible] که هر کاه مرد نظر کند
[illegible] ماد او را نکاح میتواند کرد و دختر او را [illegible] ابن عباس است که علمای اهل البیت [illegible]
اند بجهة اصالة الحل خالی از موضع محرم [illegible] و بقوله تعالی فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و لامس و ناظر در این داخل نیستند [illegible]
و همچنین حرام است [illegible] خواه در تحت زوج باشد یا نه و خواه مدخول بها بوده [illegible] مفارقه زوج با وصل از نکاح او [illegible]
و صحیح [illegible] بجهة غلبه است [illegible] و ظاهر این است که [illegible] مخصوص است [illegible] مدخوله شده باشد [illegible] زوج
اجماع بر خلاف [illegible] بقوله اللاتی دخلتم بهن [illegible] احتمال دارد که [illegible] امهات نسائکم باشد [illegible] ربائب هر دو و لهذا اصحاب [illegible]
کرده اند ابن عباس [illegible] بقول فاسد [illegible] و امهات نسائکم اللاتی دخلتم بهن [illegible]
قول تابعی اما در این قول اکثر علماء اهل البیت صلوات الله علیهم و علماء عامه بر ایشان حرام است [illegible] و ابن جریح [illegible] روایات اهل البیت
صلوات الله علیهم [illegible] بجهة [illegible] حکم ربائب [illegible]
او بیکدیگر [illegible] و لا تحل لهم [illegible] باعتبار [illegible]
ربائب [illegible] دخلتم بهن [illegible]
لا فرق [illegible] و صحیح [illegible] ایشان کرده باشد [illegible]
زیرا که مرد [illegible] باشد [illegible]
اینکه [illegible] و صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحرام لا یحرم الحلال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

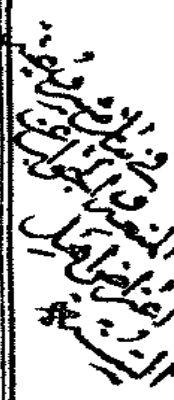
حاشیه: امهات ربائب نساء که در حکم · اشتراط دخول · مراد از ربائب · نکاح [illegible] · [illegible]

اذا صحاب ما کفتیم عدکریکی از بزهر دو حلال است خلافا لمن باقی فیها اما اگر جمع کند میان ام و بنت و در عقد عقد شده باشد نکاح بنت حلال است
بعد از آن و اگر جمع کند در عقد میان اختین عقد فاسد باشد و جایز باشد او را استیفاء احدیهما و اتیان آن بدو حسنه جلیله هست که بسیار او
فضلا و علما از آن غافلند و آن اینست که اجتماع مطلوب حقیقتا است و شده است اجتماع عباد در عبادات تا بجهت آن حاصل شود
کال آن تا مرد عباد مقتضی بر بقای شخص طرفی از اجتماع است در هرگاه که بقای نوع بقای اشخاص نوعست بر بقای نوع انسان حاصل نشود الا ببقای
اشخاص آن نوع و این حاصل نشود الا به تناکح و تناکح متصور نشود الا بمحبت بین الزوجین و لهذا حق تعالی محبت و مودت زوجین را از آیات خود شمرده و
هیچ حاصل نیست مگر باین و اجتماع بین الناس و اجتماع مطلوب و مستحسن باشد و چون نسب موجب مودت و محبت است پس اجتماع در آن مطلوب باشد
مشروع نیست نکاح اقارب بجهت حصول مودت و اجتماع میان ایشان بدون نکاح و اما آنکه نسب چون اجتماع نسبی را ایشان مفقود است
بی مانند و بی شده اجتماع ایشان بسبب نکاح و اکرمند و بی نکاح ایشان فایده حضر ان نبود بجهت حصول مودت و ان و مع ذلک موجب
حرمان اجانب نشدی از اجتماع بین الاجانب که مطلوب حقیقتا است از مردمان فوت نشد و لهذا هرگاه که ضعیف شد اجتماع نسبی چون بنات عم و بنات عمه
و خاله بجهت ان ضعف باز نشد در نکاح ایشان و چون رضاع موجب انتقال مزاج است از لبن مرضعه کما قال الرضاع یغیر الطباع پس اجتماع
ان نیز مشابه اجتماع نسب باشد و حکم نسب در تحریم نکاح منتفی نبود نه مشارکه در حرمت و در اختصاص این آنی مشارکه ملزوم محبت غیر باشد
که منافی محبت است فلهذا حرام است جمع بین الاختین تا باعث ضغینه و باعث نشود و موجب تغیر عیش نگردد **انّ الله کان غفورا رحیما**
وَالْمُحْصَنَاتُ عطف است بر امهاتکم و یا بر ان تجمعوا بین الاختین یعنی حرام کرده شده است بر شما شوهر داران **مِنَ النِّسَاءِ** از
زنان که تزویج و ازدواج احصان کرده باشد از وقوع در کار بد و حکم منعی از بر حکم نکاح است **اِلَّا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ** مگر آنچه مالک شده است شما
شما از زنان که بسبب ایشان کرده باشید و ایشان را ازواج کفار بوده باشد یعنی ایشان حلال اند شما را چه نکاح ایشان مرتفع است چنانکه روایت
حدیث رضی الله عنه نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس اسیران بسیار بر اهل جهاد رسید جماعه از زنان که شوهران ایشان غایب
بودند سبب شد و چون زنان شوهر دار را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متفکر کشتیم و از حضرت ایشان ملک یمین بود ندا نزول محصنات نیز
بعد از عرض این معنی بحضرت رسالت آمد این آیه نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند تا چون بسبب ملک شما شده اند تصرف در ایشان حلال است
در دیگر آن آنان و زد که الا ما ملکت ایمانکم استثناء است از مطلق محرمات یعنی حرامند بر شما زنان مرد و ایشان حرامند مگر کنیز کان
شما در اینجا یعنی سترقاق ایشان [illegible] ملک حد بعد از فسخ نکاح و وطی بعد از عدت و ان در
در حکم المطلقات مفرق بملوک سبب جبر او را ست که فسخ نکاح بیرون از جانب او باشد و وطی بعد از عدت و ابو حنیفه گفته که سبی رفع نکاح
میکند و سبی یا فی حد حلال مشود بلکه علت مسبب سبب است زوج پس اگر کسی چون بنده کند نکاح مرتفع نکرد و اطلاق
این بجهت سیر و صحیح خبر ابو سعید خدری که در غزوه اوطاس سوی رحمت کفار سوی رمه
منادی رسول الله ندا کرد که الا لا توطؤا الحبالی حتی یضعن و لا غیر الحبالی حتی یستبرئن یعنی ایشان بر زنان اسیر مکنید تا وضع حمل شاید
و غیر ایشان را مباشرت مکنید تا انکه استبراء کنید بحیض فرزند و هر شعر چون اشاره بتحلیل و وطی ازواج کفار نموده بقول شعر و زنان تحلیل کرد
و ما حنا حلال لمن یبنی بها لم تطلق و از امیر المومنین و ابن مسعود و ابن عباس و مکحول و زهری مرویست که مراد بما ملکت ایمانکم سوی ذوات ازواج
است و بدانکه احصان مر چهار معنی اطلاق میکند یکی بمعنی عفت کقوله التی احصنت فرجها دوم بمعنی تزوج همین آیه و دیگر آیه مذکور رسد سیم بمعنی
حریت کقوله و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات چهارم بمعنی اسلام کقوله فاذا احصن فان اتین بفاحشه فعلیهن نصف ما علی المحصنات
تفسیر و قوله **کِتَابَ اللهِ عَلَیْکُمْ** مصدر موکد است یعنی کتب الله علیکم تحریم المذکور ذاکانا یعنی نوشته و فرض کرد است حق تعالی تحریم نکاح زنان مذکوره
بر شما نوشتنی و فرض کردنی یا مفعول به است یعنی الزموا کتاب الله پس معنی است که ملازم باشید و فرض خدا و ادیاب مناکحات بر شما فعل مقدر بانکید
و از آن در بیک دیر **وَاُحِلَّ لَکُمْ** عطف است بر فعل مضمر که ناصب کتاب الله است یعنی نوشته است حق تعالی بر شما محرمات مذکوره را و حلال کرد آینده
برای شما **مَا وَرَاءَ ذٰلِکُمْ** یعنی غیر این محرمات مذکوره است و حفص و حمزه و کسائی خوانده اند و عطف بر حرمت و معنی آنکه حرام کرده شد بر شما مذکوره و حلال
کرده شد بر شما غیر آن زنان و ما موصول است یعنی اللاتی و مصحوب المحللات با قرائه اولی و موضع الحل با قرائه ثانیه و بدانکه مشار الیه بذلکم
مذکورات است که لفظا را دیگر چون زنا و نکاح نتوان کردن مثل نکاح سر به بنا شد بر عمه او یا بر خاله او و بر خواهر زاده او و بر برادر زاده او
زیرا که نکاح اینها بعد از دخول او حرام است بر شما بنکاح المطلقه ثلث بنا شد زیرا که با تحلیل تزوج با وی حلالست و نکاح معتده در
بیان حلیت نیز آنکه در حکم منکوحه است و نکاح امه بر آزاده نیز در جمیع او قات حرام نیست زیرا که بعد از اذن آزاده حلال میشود و تحریم تزویج خامسه اگر
وی چهار زن منکوحه باشند و تحریم نکاح ملاعنه در حکم وقتست که زوج بر آنکه خود را تکذیب نباشد و اما اگر زن اعتراف به بنی فرزند یا بعد از لعان حرام باشد
میشود به بنیها منافی احل لکم ما وراء ذلکم نباشد و نیز محرمات از سنت مطهره ظاهر شده پس از احل لکم ما وراء ذلکم خارج باشد و قوله **اَنْ تَبْتَغُوْا**
مفعول له است بر مذهب کشاف مفعول تبتغوا محذوف است تقدیر اینکه احل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم الصرف فی مهورهن و اثمان هن
حلال کرده شد برای شما غیر این محرمات بجهت اراده آنکه بطلبید **بِاَمْوَالِکُمْ** بمالهای خود یعنی صرف ان در مهور و اثمان غیر ایشان **مُحْصِنِیْنَ** در
حالیکه این تزویج و شری متعفف نا شید و خود را بازدارنده از زنا و اولوم **غَیْرَ مُسَافِحِیْنَ** حال ثانیه است یعنی در حالیکه بنا شید زنا کننده



و مبتوا اند بودکه مفعول تبتغوا مقدر باشد کامر قبل اراده ان تبتغوا اموالکم محصنین غیر مسافحین و نایند اشتمال بدل ذلکم باشد ای احل لکم ابتغا
ما نشتم من الحلال الحرام تو دو کزاورده اینکه صاحب کشاف کفته که ان تبتغوا مفعول له است فاسد است زیراکه شرط مفعول له انستکه ان فعل فاعل
فعل معلل باشد و حال انکه ابتغا فعل فاعل احل نیست و تقدیر غیر محتاج الیه است و مع ذلک خلاف اصل است و محصنین حال است از ان تبتغوا و فی غیر مسافحین
و عدم اکتفا بمحصنین جهة انستکه محصنین بهمه معنی نیست که سفاح کند بغیر او و مسافحین بلغة از سفح ماخوذ است که صب ماء است و معنی انجا بغیر است
صب که در شرع مخصوص است بزنا زیراکه غرض از ان مختص نیست بصب نطفه در رحم زانیه حاصل معنی انستکه تا بابذال مال در تزویج و متعه شوید بغیر حرامی که
مذکور شد و بجهة ابن خوبیزا از سفاح نکند فما استمتعتم به منهن پس هرکه بهره ور شوید و تمتع یافته به ازیشان منکوحه فآتوهن
پس بدهید ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و حال ان وده کرده که تو دشته جوهری در صحاح اورده که استمتع
تمتع و ما موصول است که ضمیر به راجع بانستکه ابتغا ... شده ... ان ازهنا اکر جماعت تا بقبیل بالنظر ... بدهید اجور ایشانرا و این قول فاسد است که
مراد بان نکاح متعه است چنانکه عنقریب سمت تحریر و تقریر خواهد یافت فریضة حال است از اجور یعنی بدهید انرا که ان مفروض و مقدر است
و بدو وزن ان استمتاع جاینر نیست و ... مصدر موکد است ولا جناح علیکم و نیست هیچ وزر و کناهی بر شما
که از ازواج و نحو جانب فیما تراضیتم در انچه رضا یکدیکر راضی شوید به با یکدیکر من بعد الفریضة بعد از انکه مهر فرض شده باشد در عقد
یعنی انچه زنان ازانکه مهر را به عوض از چیزی بوی دهید یا زیاده ازان مهر کنید ... [illegible]
و صاحب کشاف کفته که ... [illegible]
انکه مراد بان عقد ثانی است معنی انستکه لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من الابراء من المهر و الافتداء ... [illegible]
ان الله کان علیما بدرستیکه خدای تعالی هست دانا بمصالح شما و از جمله ان یاشد متعه است حکیما حکم کننده در مهمات نکاح
و تشریع احکام ... [illegible] ... کما قال علی علیه السلام لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی ... امیر
المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مؤبد نیست ... [illegible] ... لفظ استمتاع حقیقت در
متعه است ... [illegible]
جواب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
است ... [illegible]
و معلوم است که مهر ... [illegible]
و مع ذلک میکوییم ... فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن ... [illegible]
... ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود ... فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة ...
... [illegible]
که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و در کتب احادیث ... [illegible]
... حدیث مشهور ... انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن
تضلوا ... [illegible]
و عامه و ابن عباس ... [illegible]

والاسم الشفیعه



اند کشیقری علما یعنی پیغمبر در شان ابن عباس فرموده که او فا مند بحو طامست که پر از علم باشد یعنی بدنا و احاطه کرده است علم را فراد او دعوی خصم
با تکه دعوی رجوع با بن عزوی کرده ممنوع است ... مشهور از عمر الخطاب که متعتان کانتا علی عهد رسول الله ص انا انهی عنهما و معاقب علیهما متعة الحج
و متعة النساء و بطرق طبریه در کتاب مستنیر گفته که عمر گفت ثلث کن علی عهد رسول الله ص انا محرمهن و معاقب علیهن متعة الحج و متعة النساء و حی علی
خیر العمل فی الاذان این خبر و روایت شاهد عدل اند بر انکه متعه در عهد رسول صلعم مباح بوده و معلوم است که عمر را رتبه تحلیل و تحریم نبود چنانچه در خلافه
بیان شده و اگر خصم گوید که بعد از ان منسوخ شده گوییم مشروعیت او ثابت است و نسخ ان ادعا و [illegible] حکم ابن را بنا بر
بجه انکه عقد متعه منعقد [illegible] الی اجل [illegible] و هر چه اینچنین است مباح است پس متعه مباح باشد اما کبری
اجماعی است و اما صغری بر انکه اگر [illegible] باسد [illegible] اتفاقا و با شرعی [illegible]
و اما [illegible] هر چند [illegible] ضعیف [illegible] اوردهاند اولا قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و متعه نه زوجه و ملک یمین است
اتفاقی است اما اولی [illegible] وارث [illegible] و طلاق و ایلا [illegible] از احکام زوجه بر ان متفرع [illegible]
لازم باطل است باتفاق امامیه [illegible] باطل باشد [illegible] عبدالله و حسن است که پسران محمد بن علی اند از علی
که رسول صلعم نهی کرده از متعه نساء در روز خیبر و از خوردن [illegible] حجة الوداع [illegible] رسول الله فرمود انی کنت
من هذه النساء [illegible] شدم [illegible] پیغمبر [illegible] و انحضرت
در منا [illegible] الاستمتاع الا ان الله قد حرم ذلک الی یوم القیمه فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها و لا
تاخذوا مما اتیتموهن شیئا یعنی [illegible] تا روز قیامت پس هر که [illegible] از متعها [illegible]
کرا [illegible] ایشان هیچ چیز [illegible] عمر بن الخطاب که رسول صلعم ما را اذن داد در متعه سه روز و بعد
از ان را حرام کرد [illegible] رسول صلعم [illegible] حلال [illegible] بعد از تحریم ان
ستم اجماع [illegible] صحابه و تابعین [illegible] بالطلاق [illegible] زوجه [illegible] اجماع
[illegible] زوجیت مستلزم نفقه و قسم و غیر ان از حقوق زوجیت باشد [illegible]
عدم لزوم ان احکام چه نفقه ساقط میشود [illegible] میراث ساقط میکرد [illegible] قبل از دخول زوجه [illegible]
[illegible] ساقط میکرد [illegible] لعان [illegible] جمهور [illegible] صداق زوجه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] امیرالمومنین [illegible]
مذهبا و لا اطهارا صلوات الله علیهم [illegible] روایتی [illegible] مخالفه [illegible] ذلک [illegible]
حجة الوداع بوده و خیر علی [illegible] خیبر [illegible] حجة الوداع [illegible] تحریم باشد لازم اید که دو بار نسخ
شده باشد [illegible] اجتهاج [illegible] ساقط [illegible] غیر صحیح است
اولا [illegible] مطعون [illegible] باخبار اهل البیت علیهم
از پیغمبر [illegible] عموم بلوی [illegible] رجوع [illegible] ابن
عباس و ابن مسعود و غیرهما [illegible] اهل البیت [illegible]
الله علیهم [illegible] صاحب [illegible] اهل اسلام [illegible] نکاح متعه [illegible]
[illegible] صدر اسلام [illegible] خدا و رسول او [illegible] از اهل اسلام [illegible]
و اکابر صحابه و تابعین و غیرهم [illegible] عمر الخطاب [illegible]
نکاح متعه چنانکه حق تعالی میفرماید که فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة [illegible] عقد
متعه [illegible] عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر [illegible] استمتاع [illegible] نکاح متعه است
در قرائة شاذه منقول از عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب [illegible] فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و این قراءة نص است
[illegible] عقد متعه [illegible]
که شخصی از عبدالله بن عباس پرسید که حکم متعه در شرع چیست عبدالله بن عباس گفت مگر سورة النساء نخواندی که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی
[illegible] مسلم در صحیح خود باسناد از عطا روایت کرده [illegible] جابر بن عبدالله انصاری [illegible]
مشروع [illegible] نساء [illegible] مشروع [illegible] حکم خدا [illegible] روایت
از حضرت امام محمد باقر [illegible] رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible] متعه [illegible]
[illegible] متعه [illegible] از امام جعفر صادق [illegible] رسول خدا [illegible] متعه کرده
[illegible] اهل اسلام [illegible] مشروع [illegible] صدر اسلام [illegible]
باشد [illegible] سنی و شیعه [illegible] متعه [illegible] صدر اسلام مشروع [illegible] منسوخ شد [illegible]



از آنست که عمر خطاب در ایام خلافت خود بر بالای منبر آمد و گفت ایها الناس ثلث کن فی عهد رسول الله انا انهی عنهن و اعاقب علیهن متعة النساء
و متعة الحج و حی علی خیر العمل یعنی سه چیز که در عهد رسول خدا مشروع بود و مردم آنرا بجا میآوردند بحکم خدا من آنها را نهی میکنم و حرام میکردانم و بر مرتکب
و عقاب میکنم هر کرا که بآن ارتکاب نماید و آن سه چیز یکی متعه زنانست و دوم متعه حج سیم حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و در روایت دیگر آمده که
عمر بر بالای منبر آمد و گفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله حلالا و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه که در زمان حضرت
رسالت پناه حلال بود من حرام میکردانم و عقاب میکنم اگر کسی آنرا بکند یکی از آن دو متعه یکی متعه زنان دوم متعه حج و باستماع آن میگویند که عمر از حضرت
رسالت پناه شنیده بود که متعه منسوخ شد بنابرین بر بالای منبر چنین گفت اگر از حضرت رسالت پناه نشنیده بگفت و شیعه میگویند مشروعیت
متعه باقیست و مستمر چنانکه در صدر اسلام بود و منسوخ نشده و هیچکس از حضرت رسالت در باب منسوخ شدن متعه چیزی نشنیده زیراکه پیغمبر آنرا
منسوخ نکرده بود آنچه عمر بر بالای منبر گفته از پیش خود گفته و قول او باطل و خطاست و از آنحضرت رسول چیزی نشنیده در نهی آن اصلا و دلیل بر بقای
مشروعیت آن احادیث و اخبار متواتره المعنی مرویه از اهل البیت صلوات الله علیهم که دلالت میکنند بر استحباب و فضیلت متعه چنانکه ابن بابویه قمی در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده باسناد خود از امام جعفر صادق که فرمود لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا یعنی از ما نیست کسیکه اعتقاد نکند
و باور ندارد رجعت ما را و حلال نداند متعه ما را و دیگر روایت است از صالح بن عقبه از پدر او که گفت از حضرت امام محمد باقر پرسیدم که در متعه
کردن ثواب هست فرمود اذا کان یرید بذلک وجه الله تعالی و خلافا علی من انکرها لم یکلمها کلمة الا کتب الله له بها حسنة و لم یمد یده الیها الا کتب الله له
حسنة فاذا دنا منها غفر الله له بذلک ذنبا فاذا اغتسل غفر الله له بعدد ما مر الماء علی شعره قلت بعدد الشعر قال بعدد الشعر یعنی کسیکه زنی را متعه کند خالصا لوجه
الله تعالی و بقصد امتثال شریعت و حصول ثواب و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه که بآن بگوید حقتعالی برای وی حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی
او دراز کند حقتعالی برای وی حسنه بنویسد و چون نزدیک وی شود حق عز و علا گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حقتعالی بعدد هر مویی که از بدن او گذشته باشد
مغفرت و مرحمت روزی او گرداند راوی گوید گفتم بعدد هر مویی که از بدن او گذشته باشد حضرت فرمود آری بعدد هر مویی که از بدن گذشته و نیز مرویست روایت
که شخصی از امام محمد باقر پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم از آن چه باید کرد فرمود یا عبد الله حلفت ان لا تطیع الله و الله
ان لم تطعه لتعصینه یعنی ای مرد تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بخدا که اگر اطاعت نکنی معصیت او نموده باشی بنابرین هر که متعه نکند معصیت خدا نموده باشد اما
منکران چه باشد و نیز روایتست از آنحضرت که فرمود هر که یکبار متعه کند ثلث او از آتش دوزخ آزاد شود و هر که دو بار متعه کند ثلثین او آزاد شود از آتش دوزخ
و نیز روایتست از حضرت رسالت پناه که فرمود من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاء یوم القیمة و هو اجدع یعنی هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد در روز قیامت
بی منقار محشور شود مثل کسیکه بینی او را بریده باشند و احادیث و روایات بسیار در ترغیب آن از حضرت رسالت پناه و ائمه صلوات الله علیهم مرویست بعضی از آن
بعد از نقل کلام صاحب مجمع مذکور خواهد شد فالحاصل همه آن دلالت میکنند بر مشروعیت متعه و بقا و استمرار آن و عدم منسوخ شدن آن پس بنابرین قول
آنچه عمر بر بالای منبر گفته از پیش خود گفته باشد نه آنکه چیزی در باب نسخ آن از پیغمبر شنیده باشد دلیل دیگر آنستکه اگر عمر در باب نسخ متعه از حضرت رسالت
شنیده بودی لازم بودی که آنرا بمردمان گفتی و اظهار آن کردی چنانچه در زمان خود کرد در زمان ابوبکر اظهار میکرد و حال آنکه در حیات حضرت چیزی نگفت و پیش از آنکه
بر بالای منبر رود و مردم را از آن منع کند در میان اصحاب و تابعین شایع بود و کسی ایشانرا منع نمیکرد بلکه ازین معنی معلوم میشود که عمر در زمان پیش کسی نگفته بود
نبود گفته معلوم شد که از حضرت رسالت پناه چیزی نشنیده بود و از خود گفته دلیل سیم آنستکه اگر عمر در باب نسخ چیزی میشنید از حضرت رسالت پناه بایستی که آنرا
بصحت روایت میکرد و نسبت بآو میداد و اسناد این سخن بآنحضرت مینمود تا بر هیچکس پوشیده نماند و چنین میگفت که ای مردمان من از پیغمبر شنیدم که فرمود
عقد متعه منسوخ شد میباید که دیگر کسی بآن عمل نکند و حال آنکه باین عبارت گفت که ای مردمان متعه در زمان پیغمبر حلال بود و مشروع من حرام میکردانم و نهی
میکنم از آن و عقاب میکنم بر فعل آن و این سخن صریح است بآنکه او این سخن را از خود گفته و حکم رسول الله را تغییر داده دلیل چهارم آنستکه عمر چون
این سخن بر بالای منبر گفت صحابه و غیرهم الثقات منع و نکیر نمودند و بعضی متعه میکردند و هرچند تهدید و وعید میکرد مردمان نمیشنیدند و بآن عمل میکردند
و فتوی میدادند بجواز آن و این سخن را از وی قبول نمیکردند دلیل پنجم آنکه چون نکاح متعه در صدر اسلام مشروع و مقرر شد و میان مسلمانان شهرت تمام یافت
و صحابه و غیرهم بآن عمل میکردند مانند نکاح دوام و مدت مدید این حکم استمرار یافت پس اگر بعد از آن منسوخ شد لازم بود بر حضرت رسالت پناه که از کمال اهتمام
باکثر مردمان رساند و شهرت تمام دهد بمرتبه که کسی منسوخیت آن مخفی نماند تا مردم آنرا ترک کنند و دیگر کسی بآن عمل نکند مثل سایر احکام که منسوخ گشته
که ناسخ آن از وقت نزول شهرت یافت چنانکه در اصول مقرر گشته و اگر حکم متعه منسوخ میشد حضرت رسالت پناه از آن منع میکرد و پیش از عمر مشهور میشد بصحابه و کسانی
دیگر متنبه میشدند و ترک آن میکردند و از آن منع میکردند و حال آنکه پیش از عمر هیچکس از آن منع نکرده بود در زمان او نیز غیر او هیچکس دیگر منع نکرد و بعد از عمر کسی منع میکرد
از متابعت او بود و اگر عمر در نسخ متعه از پیغمبر چیزی شنیده باشد لازم آید که حضرت رسالت پناه نسخ متعه را با وجود اشتهار تمام در میان امت مهمل گذاشته
باشد و هیچکس دیگر نگفته باشد اصلا و ازو نهی و امتناع نکرده باشند و همه اهل اسلام از آن غافل باشند تا آنکه عمل کنند بحکمی که منسوخ شده و کار باطلی را
مشروع کنند و این محالست و معتقد آن کافرست پس معلوم شد که آنچه عمر بر بالای منبر گفته از خود گفته و از پیغمبر نشنیده بود و مخفی نیست که این دلیل پنجم
در حقیقت مرکب از دو دلیلست چنانکه بتامل صادق معلوم میشود اما چون مقدمه اول بود در دلالت برین دلیل انتظام یافت دلیل ششم آنکه جواز متعه
در زمان خود او بوده اند که متعه منسوخ نشد و گفته اند که جمعی از صحابه و تابعین مثل عبد الله بن عباس و سعید بن جبیر و ابی بن کعب و جابر بن عبد الله انصاری و
غیرهم بر آن بودند که متعه منسوخ نیست و باطل است بر خلاف سنت عمر و حال آنکه از پیش خود گفته و از پیغمبر چیزی روایت نکرده چنانکه مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود



و هر که سه بار متعه کند همه او آزاد شود از دوزخ

از طرق متعدده روایت کرده اند که عمر متعه را باطل کرد و هیچ یک از صحابه بر وی انکار نکرد و مخفی نیست که دلیل صریح است بر آنکه متعه منسوخ نشده و نیز نقل
کرده اند که ابن عباس در تفسیر خود از طرق خود که در مصحف ابن عباس چنین بود که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و نیز در تفسیر خود نقل کرده که ابن ابی
منسوخ نشده و نیز در آن تفسیر از امیر المؤمنین روایت کرده که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا الاشقی یعنی اگر عمر از متعه منع نمیکرد زنا واقع نمیشد مگر
از بدبخت ترین مردمان و این روایات همه دلیل قوی است بر آنکه متعه منسوخ نشده و مشروعیت آن مستمر بود تا عمر در باب منسوخیت آن از پیش خود چیزی نسبت
داد لیکن معلوم که برای الزام خصم و اثبات مدعی قوی تر است چنانکه گفته اند که الحسن ما شهدت به الاعداء اینست که در جمع بین الصحیحین روایت کرده اند از عبد الله
بن عباس که گفت در زمان حضرت رسالت متعه میکردیم تا آنکه عمر بیامد و گفت خدا حلال کرده بود برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او رحلت کرده
و قرآن بجای خود نشسته پس تمام کنید حج و عمره را چنانکه خدا فرموده و ترک کنید نکاح این زنان را و هر مردی را که نزد من آرند که زنی را متعه کرده
باشد سنگسار کنم پس معلوم شد که این روایات از طرق سنیان است چنانکه مذکور شد و این دلیل صحیح است بر آنکه عمر مغیر شریعت بوده و دلالت بر جرأت او
و منکر در تغییر دین پیغمبر و تلبیس بر آنکه او تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرم الله بوده و هر که چنین باشد از دایره اسلام خارج باشد و کسی که منع متعه
کند یا کراهت از آن داشته باشد یا انکار کند بر کسی که متعه کند بی ضرورت و سبب مثل بغض یا مانند آن انکار از آن اتباع کسی باشد که تحریم آن نموده
و عجب دیدن که هیچ فرقی نیست میان نکاح دوام و نکاح متعه در ایجاب و قبول و احتیاج به صیغه و ...
ایشان و ایجاب و قبول و مهر و سایر شرائط و کیفیت مگر اجلی که در متعه است و در دوام نیست پس چرا اهل جهالت دوام را مشروع و حلال میدانند
و متعه را حرام و نامشروع میخوانند ... مگر محض عناد و انکار و نعوذ بالله من هذه الطریقة الضالة والعقائد الفاسدة انتهی کلام صاحب
اللمعة و در مجمع البیان مذکور شده که ابن عباس و سدی و سعید بن جبیر و جماعتی از تابعین و همه امامیه بر آنند که مراد با استمتاع نکاح متعه است که معین
تا اجل معلوم و این اصح است از قول حسن و مجاهد و ابن زید که گفته اند مراد با استمتاع مباشرت است ... التلذذ زیرا که لفظ استمتاع و تمتع در
اصل لغت اگر چه واقع شده است بر انتفاع والتذاذ اما در عرف شرع مخصوص شده است بعقد معین خصوصاً که مضاف شده باشد بر زنان پس معنی آیه که فمتی
عقدتم علیهن هذا العقد المسمی متعة فآتوهن اجورهن و از جمیع اصحاب چون ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و غیرهما روایت کرده اند که ایشان چنین قراءت میکردند که
فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن و در این تصریح است بآنکه مراد بآن عقد متعه است و ثعلبی در تفسیر خود از حبیب بن ثابت نقل کرده که او گفت
ابن عباس مصحفی بمن داد فقال هذا علی قراءة ابی فرأیت فی المصحف فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی قال لا اقرؤها کذا قال ابن عباس والله هکذا انزلها الله عز و جل
و ترجمه این کلام در تفسیر ... بآسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده که گفت ... الآیه فما استمتعتم به منهن الی اجل
و حکم روایت کرده که امیر المؤمنین گفت لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و باسناد خود از عمران بن حصین نقل کرده که گفت نزلت آیة المتعة
فی کتاب الله ... و لم ینزل آیة بعدها تنسخها فأمرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله و تمتعنا ... و مات و لم ینهنا عنها ثم قال رجل برأیه ما شاء یعنی عمر ... گفت
... و بعد از آن ... و ... فما ... یعنی ... نهی کرد ...
و وفات ... اما ... و صحیح ... مسلم ... الحسن ... عبد الرزاق ... ابن
جریج قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بکر و
عمر ... صحیح خود ... نقل کرده و حمیدی ... عبد الرزاق ... ابن جریج ... جابر بن عبد الله ...
... مسائل و حکایات و احادیث ... ذکر ... متعه ...
... لازم ... مهر ...
... ان ... لازم ...
... اجورهن ...
... منسوخ ...
... صاحب مجمع ...
... المسترشد العربی ...
قال النبی من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار و من تمتع مرتین عتق ثلثاه من النار و من تمتع ثلث مرات عتق کله من النار یعنی هر که یکبار متعه کند ...
... از آتش ... و هر که دو بار متعه کند ... و هر که سه بار متعه کند همه او از آتش دوزخ آزاد گردد و ایضا قال
النبی من تمتع مرة امن من سخط الجبار و من تمتع مرتین حشر مع الابرار و من تمتع ثلث مرات زاحمنی فی الجنان یعنی هر که یکبار متعه کند ایمن شود از خشم خدای
و هر که دو بار متعه کند محشور شود با جماعت نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند مزاحمت کند با من در روضه جنان ... و ایضا قال النبی من تمتع
مرة درجته کدرجة الحسین و من تمتع مرتین درجته کدرجة الحسن و من تمتع ثلث مرات درجته کدرجة علی و من تمتع اربع مرات درجته کدرجتی هر که یکبار
متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد و هر که سه بار ... درجه او چون درجه علی



ابی طالب باشد وهر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه من باشد وایضا قال من خرج من الدنیا ولم یتمتع جاء یوم القیمة وهو اجدع ... متعه از دنیا بیرون رود در روز قیامت ... رسول خدا ... [illegible]

[illegible]

وهر که متمتع ... [illegible]

[illegible]

زوجین واقع شود و زن گوید بمرد که متعتك نفسی بقیة هذا الشهر یعنی مثلا مرد گوید بلا فصل قبلت و اگر یکی از مرد و جانب وکیل باشد وکیل زن
زن بگوید بوکیل مرد که متعت موکلك فلانا موکلتی فلانة یا گوید متعت موکلتی فلانة من موکلك فلان الی آخر الشهر یعنی مثلا وکیل مرد گوید قبلت
لموکلی سیم آنکه وکیل باشد از جانبین زن مثلا از جانب مرد وکیل زن گوید بمرد متعت موکلتی فلانة من هذا الزمان الی غروب الشمس یعنی مثلا مرد گوید قبلت
صورت چهارم آنکه زن گوید بوکیل مرد که متعتك نفسی موکلك فلانا یا گوید متعت موکلك نفسی فردا لا هذا الیوم الی نصف اللیل قبلت نکاح و وکیل مرد
گوید لموکلی فلان صورت پنجم آنکه وکیل باشد از جانب مرد و زن پس گوید متعت موکلتی فلانة لموکلك فلانا یا گوید متعت موکلك فلانا موکلتی فلانة الی نصف
هذا الشهر یعنی مثلا بار خود گوید قبلت لموکلی صورت ششم آنکه شوهر وکیل باشد از زن گوید متعت موکلتی فلانة نفسی یا گوید متعت نفسی موکلتی
فلانة من هذا الوقت الی عشرة شهر یعنی مثلا بار نکه با گوید قبلت صورت هفتم عکس از صورت پس گوید متعت موکلك فلانا نفسی یا گوید متعت نفسی
فلانا ... ایام مع بقیة هذا الیوم یعنی مثلا با خود گوید قبلت لموکلی و اگر پس مفعول ... مثل ... باید ... یا آنکه ...
عدد زوجات محصور نیست و نفقه از اکل و شرب و مسکن و کسوه لازم نباشد بر شوهر و توارث نباشد میان زوجین در عقد دوام اینها لازم باشد و باقی
متفرعات عقد متعه در کتب فقهیه امامیه مسطور است والله اعلم بالصواب و بعد از ذکر نکاح دوام و منقطع در بیان آنکه در کجا بکر و وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
مِنْكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی غنا و اعتلا طول در اصل بمعنی فضل و زیاده است و استعمال آن در غنا بجهة آنکه غنی را فضلی
است بر فاصل ... و نصب او بر مفعولیه است و قوله أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ منصوب المحل است بر آنکه مفعول به طولا است یعنی اینکه مرد ...
منکم ان ینال نکاح المحصنات یعنی کسیکه نتواند که دست یابد بنکاح زنان عفیفه آزاد گرونده باشد و با صفت عفت ... و هر که ... بنکاح
المحصنات یعنی هر که مستطیع نباشد و نواند آنکه باشد با سد که ... بوسیله آن بنکاح محصنات مؤمنات فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ پس بخواهید ...
از آنچه مالک است سینهای شما مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما گرویدگان ... نکاح امه ... بالاجماع تزویج با امه خود ...
کنیز ... من را اگر شرطیه است و یستطع مجزوم بلم لفظا و من محلا ... بجهة ... لفظ ... و منکم ...
است ... طول ... که مستعمل شود ... لکن با استعمال آن ... طولا ... الحرائر ... اسمه
هر که او ... مال ... نکاح حرایر ... نکاح امه ... ایشان ... حرایر ... بمعنی ... القرب للاماء
و للعبید ... مراد ... محصنات ... اینکه نکاح ... اشخاص ... عام ... محصنات ...
عفا ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا دانا تر است بِإِيمَانِكُمْ بگرویدن شما یعنی ... ظاهر ایمان ... بس ... بر ...
ایمان ... بکر ... بَعْضُكُمْ بر ... مِنْ بَعْضٍ ...
در ... فَانْكِحُوهُنَّ
پس بخواهید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان ... وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده شده أُجُورَهُنَّ
مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان ... باذن اهل ایشان ... باذن اهل ...
... بِالْمَعْرُوفِ ...
... مُحْصَنَاتٍ ... غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ
... وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ...
... اخدان ... زنای ...
... فَإِذَا أُحْصِنَّ پس ...
... فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بکار زشت ... فَعَلَيْهِنَّ ... نِصْفُ مَا
عَلَى الْمُحْصَنَاتِ ... مِنَ الْعَذَابِ ...
کنیزان ... نکاح محصنات ...
ایشان ...
... الحرائر المحصنات ذَلِكَ این نکاح کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ برای کسیست که ترسد
... از شما ...
... وَأَنْ تَصْبِرُوا و اگر
... نکاح کنیزان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را ...
...
... وَاللَّهُ غَفُورٌ ... رَحِيمٌ ...
... نکاح ...
... طول ... نکاح ...



نیست بین دو شرط محرم باشد و نحو ایشان نکاح ایشان کرده برا غنی و بعضی اصحاب ما بر قول اول رفته‌اند و احتجاج ایشان شرطیت است بقول با ترحم در
حینئذ انکه اگر بر سید اند که جواز تزویج میتوان شد مملوکه مومنه را اضطراریها مقدار با مرو حق قول ثالث نیست بجهت کونه وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم و امائکم و قوله و لأمة مؤمنة خیر من مشرکة و جواب از آنها منع دلالت است بر جواز نکاح ایشان نیز بعدم استطاعت کردن نفرض [illegible]
نیست مگر بدلیل خطاب این جمع نیست نیز دو ما و بر تقدیر حجیت دلالت ان بر تحریم اولی نیست اذ دلالت ان بر کراهت و قوله و ان تصبروا خیر لکم مؤید کراهت
است نه تحریم است جواب از دو آیه مذکوره و این چند فرع است و کسی که بنا بر قول تحریم جایز است نکاح واحد قطعا و ثانیه محرم است بجهت انتفا احد [illegible]
و بنا بر قول کراهت ثانیه مباح است و تتمه قبول قول زوج باید کرد در عدم طول و خوف عنت اگر دعوی نماید و شاید دعوی کند که ان مال را نیست
ظاهر و دعوی است بقدر ان و ما لا یعرف الا منه قبول کنند و تتمه اگر عنت شرط نیست [illegible] از نکاح امه مرتفع نمیشود و اگر چه [illegible] بر تحصیل اتفاق
شرطین همین عقد و به باشد بعدن وطی [illegible] بعضی [illegible] تزویج [illegible] عقد تابع است [illegible] ایشان میگویند که ملکه بالذات
[illegible] تعدد نیز [illegible] احد شرطین [illegible] اگر یکبار [illegible] تحریم [illegible] لعدها دا احتیا
کند و حق بطلان است [illegible] عقد [illegible] علی التسویه [illegible] باشد قول [illegible] لازم [illegible] اختلاف [illegible]
در تفسیر طول [illegible] بعضی [illegible] مال [illegible] انسان [illegible] خود [illegible] اکفا [illegible] تزویج [illegible]
داشته باشد جایز باشد [illegible] نکاح امه نزد محققان اصحاب ما و بطول مهر تزویج است و نفقه او [illegible] وطی [illegible] بایر اقوال قوله ان ینکح
المحصنات [illegible] بعد [illegible] طول [illegible] نکاح [illegible] دلالت [illegible]
نیست که من لم یستطع منکم طولا ان ینکح و ابو حنیفه گفته [illegible] نکاح [illegible]
است مفصل [illegible] بر قول او نیست که من لم یملک [illegible] الحره [illegible]
نزد بعضی [illegible] تحریم نکاح [illegible] ایشان [illegible] اهل عراق
نکاح مومنات [illegible] نکاح کتابیه [illegible] و الله اعلم بایمانکم اشاره است [illegible]
وجه تخفیف [illegible] نکاح [illegible] کفاءت [illegible] ایمان [illegible] شرط نیست [illegible]
نیست با حصول ایمان [illegible] بعضکم من بعض [illegible] من نسل آدم [illegible]
فانکحوهن باذن اهلهن [illegible] الا امر [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] منقطع شیئی قوله و آتوهن اجورهن بالمعروف [illegible] منفعت است [illegible]
[illegible] آتوا [illegible]
کند [illegible] اموال [illegible] ایشان [illegible]
است [illegible] ایشان [illegible] تسلیم [illegible] اموال ایشان [illegible]
[illegible] نکاح [illegible] اذن [illegible]
[illegible] نکاح [illegible] محصنات غیر [illegible]
[illegible] محصنات غیر مسافحات [illegible] فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب [illegible]
[illegible] طائفة من المؤمنین [illegible] اموال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] عدم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فاذا احصن [illegible]
[illegible] ذلک لمن خشی العنت منکم [illegible] نکاح [illegible] شرط [illegible]
[illegible] نکاح الاماء
[illegible] خیر لکم [illegible]
[illegible] الاماء [illegible]
[illegible] مصالح [illegible] یرید الله لیبین لکم [illegible]
[illegible] احکام حلال و حرام [illegible]
[illegible]

بسکم منہم

تسلیم اموال ایشان

[illegible]

است حق جل و علا میخواهد که بیان کند برای شما **وَيَهْدِيَكُمْ** و راه نماید شما را **سُنَنَ الَّذِينَ** راههای آنکه بودند **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما از پیغمبران و صلحا [illegible] تا بطریق ایشان سلوک کنید [illegible] شما بکنید افعال در [illegible] احکام و غفران [illegible] ارشاد کند شما را [illegible] از معاصی [illegible] شما باشد **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدا دانا است [illegible] **حَكِيمٌ** درستکردار [illegible] حکم کند [illegible] **وَاللَّهُ يُرِيدُ** و خدا میخواهد **أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ** آنکه قبول توبه شما را [illegible] **وَيُرِيدُ الَّذِينَ** و میخواهند آنکه [illegible] **يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ** پیروی میکنند [illegible] **أَنْ تَمِيلُوا** آنکه میل کنید از راه راست **مَيْلًا عَظِيمًا** میل کردنی بزرگ [illegible] از اتباع شهوات و استحلال محرمات [illegible]

[illegible] احکام شرع [illegible] اتباع شهوات [illegible]

[illegible] و نصاری که نکاح محرمات [illegible] اهل اسلام [illegible]

يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدا **أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ** آنکه سبک کند از شما در احکام نکاح [illegible]

[illegible] **وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ** و آفریده شده آدمی **ضَعِيفًا** ناتوان [illegible]

[illegible]

[illegible] **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکه ایمان آورده‌اید **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ** مخورید مالهای خود را **بَيْنَكُمْ** در میان خود **بِالْبَاطِلِ** بناحق [illegible] حرام باشد و [illegible]

[illegible] **إِلَّا أَنْ تَكُونَ** مگر آنکه باشد [illegible] **تِجَارَةً** [illegible] **عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** از خوشنودی [illegible] استثنا منقطع است [illegible]

[illegible] **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** و مکشید نفسهای خود را [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **كَانَ بِكُمْ** هست بشما **رَحِيمًا** مهربان [illegible]

[illegible]

[illegible] تجارة [illegible]



و یک آنکه شرط بیع و تجارة که ان از تراضی طرفین باشد پس هر چه مقرر باشد از مخیر تا که خارج است و قول مالک و ابو حنیفه گفته اند که مراد تراضی [illegible]

است در حال العقد پس اگر بعد از تراضی بیع واقع شود آن بیع لازم خواهد بود و هر یکرا از ایشان دیگری خیار در فسخ آن نخواهد بود قبل از تفرق و شافعی گفته که مراد تفرق

است در مجلس بیع از تراضی متعاقدین پیش از آنکه جدا شوند قبل از تفرق و ایشان تمسک کنند بقوله البیعان بالخیار ما لم یتفرقا یعنی بایع و مشتری خیار دارند

در فسخ قبل از تفرق و مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible] و قوله لا بیع الا فیما تملک [illegible]

[illegible] و لا تقتلوا انفسکم [illegible]

[illegible] ان الله کان بکم رحیما [illegible] بالباطل [illegible]

[illegible] و لا تقتلوا انفسکم [illegible]

[illegible] عمرو بن عاص [illegible] یا رسول الله [illegible] و لا تقتلوا انفسکم [illegible]

[illegible] ومن یفعل ذلک [illegible] عدوانا [illegible] و ظلما

[illegible] فسوف نصلیه [illegible]

[illegible] نارا [illegible] وکان ذلک [illegible] علی الله [illegible] یسیرا [illegible]

[illegible] ان تجتنبوا [illegible]

کبائر ما تنهون [illegible] عنه [illegible] نکفر عنکم [illegible]

[illegible] سیئاتکم [illegible]

[illegible] ان تجتنبوا الذنوب التی اوجب الله منها النار [illegible]

[illegible] من الصلوة الی الصلوة ومن الجمعة الی الجمعة ومن شهر رمضان الی شهر رمضان [illegible] وندخلکم [illegible] مدخلا کریما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

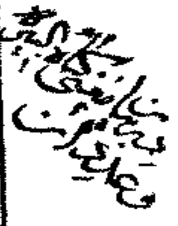
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



و از بعض کتاب بری باشد با من راشد در بهترین موضعی حیث که در بهشت آن از طلا است و واحدی در تفسیر خود با سناد مرفوع تا ابن عباس نقل کرده که
الکبائر الی سبعمائة اقرب منها الی سبع غیر انه لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار یعنی کبائر نزدیکتر است که هفتصد باشد الا آنکه
کبیره با استغفار مرتفع است و صغیره با اصرار صغیره نباشد بلکه کبیره شود و گویند مراد بیان انواع شرک است لقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک و بعضی گفته اند که صغیره و کبیره نسبت بما فوق و ما تحت است و اکبر کبائر شرک است و اصغر صغائر حدیث نفس و میان این دو مرتبه وسائط
اند که نسبت بما فوق کبیره اند و بما تحت صغیره و در مجمع آورده که از ابن عباس نقل است که کل ما نهی الله عنه فهو کبیرة و آنچه است که بعضی اصحاب گفته اند که همه
معاصی کبائر اند از حیثیت آنکه قبایح اند لکن بعضی اکبر از بعضی اند و در ذنوب صغیره نیست الا نسبتی در فاضل مگر صغیر است به نسبت با کبیره از و نیست و اصحاب
عذاب بر و اکثر و نیز در مجمع البیان و جوامع ذکر فرموده اند که عبد العظیم بن عبد الله الحسنی با امام محمد تقی ع روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار خود علی
ابن موسی الرضا ع نقل کرده و آنحضرت از پدر عالی مقدار خود امام موسی الکاظم ع که آنحضرت فرمود که عمرو بن عبید بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما آمده سلام کرد و بنشست این آیه الذین یجتنبون کبائر الاثم تلاوت کرد و خاموش شد آنحضرت فرمود که چرا خاموش شدی گفت میخواهم که کبائر از کلام الهی برای تو
بیان کنم گفت بلی یا ابن رسول الله فرمود اکبر کبائر شرک است بخدا لقوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قوله انه من یشرک بالله فقد
حرم الله علیه الجنة و مأواه النار و ما للظالمین من انصار و بعد از آن یأس از رحمت الهی است از روح و رحمت خدا زیرا که فرموده و لا تیأسوا من روح الله انه
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت او زیرا که فرموده و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و بعضی دیگر عقوق والدین
است زیرا که حقتعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و دیگر قتل ناحق زیرا که فرموده و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها و قذف محصنات لقوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم و اکل مال یتیم از روی ظلم لقوله
ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و فرار از زحف که معرکه جهاد است لقوله تعالی و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر و اکل ربا لقوله تعالی الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم
الذی یتخبطه الشیطان من المس و نیز فرموده که فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله و سحر لانه تعالی و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة
من خلاق و زنا لقوله و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و یمین غموس که آن گناه واسب لان الله
یقول ان الذین یشترون بعهد الله ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و غلول و خیانت لقوله و من یغلل یأت بما غل یوم القیمة و منع زکوة مفروضه
لقوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و شهادة زور و کتمان
شهادت لان الله تعالی یقول و من یکتمها فانه آثم قلبه و شرب خمر که معادل عبادت اوثان است لقوله تعالی و یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و نیز
نفی فلاح بر اجتناب آن لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر
ترک صلوة بعمد لان رسول الله ص قال من ترک الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله و ذمة رسول الله و دیگر نقض عهد و قطع رحم لان الله عز و جل یقول
اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار عمرو بعد از استماع این کلام از آن امام همام ص گریان شد و فریاد کنان بیرون رفت از مجلس حضرت بیرون شد و میگفت هلک
من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم هلاک شد کسی که برای خود سخن کرد و منازعه کرد با شما در باب علم و فضل و بدانکه در بعضی معنی آنست که
اگر اجتناب کنید از کبائر آنچه منهی عنه بیان آن در این سوره از مناکح و اکل اموال بباطل و غیر آن از صدر آیه مذکوره از اول سوره تا اینجا و بر آنها کبیره در
مستقبل تکفیر ذنوب شما کنیم که قبل از نزول این سوره مرتکب آن شده اید از کبائر مذکوره در آن و لهذا قال ابن مسعود کلما نهی الله عنه من اول السورة الی راس
الثلثین فهو کبیرة و مؤید اینست قوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و قوله و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف و تفاصیل این اینجا است
که مذهب حق آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او مغفور شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق تفضل که مسلمان محوا نشد زیرا که وجوب مغفرت صغائر بر خدا
تعالی از تائب کبائر موجب اغراء بر مکاسب است و رکوب صغائر و این قبیح است بر حقتعالی و اما تکفیر و استاره ترک و غیره مذکور است که ام سلمه بعرض حضرت
رسالت رسانید که مردان جهاد را میدوند و زنان از این منع محروم اند چه حال است و دیگر اجر از غنایم و فوت تحصیل مکاسب مال میراث دو برابر نصیب ما است و آن
ضعف حال و کثرت احتیاج است نصف نصیب حال ما میکنند بعضی از زنان آرزو میبرند کاشکی ما در دائره رجولیت داخل بودی تا در ثواب جهاد و نصیب میراث شریک
میشدیم این آیه نازل شد **وَلَا تَتَمَنَّوْا** و آرزو مبرید **مَا فَضَّلَ اللَّهُ** آنچیزی را که خدا تعالی افزونی داده **بِهِ** بدان چیز از امور مالی و جاهی **بَعْضَكُمْ** برخی از
شما که مردانند **عَلَىٰ بَعْضٍ** بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم آن باشد و مقتضی منع آن اینست که تمنی کند و گوید کاش این از آن من بودی بلکه
تمنی حقتعالی و معاینه حکمت و مصلحت او بیند پس ذکر ثواب بیان ثواب هر یک میفرماید که **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ** مردان را بهره ایست مقرر **مِمَّا**
اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر یا از نتیجه معامله و تحصیل مکاسب یا از نصیب میراث **وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ** و زنان را نصیبی
مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت ازواج یا از نتیجه مکاسب یا از مهر و ارث پس طلب فضل کنید بعمل نه بحسد و تمنی
و چون زنان نصیبی و سهمی معلوم دارند پس ایشان دو بهره دیگری میبرند که چون زن للذکر مثل حظ الانثیین تا از شما نازل گشته میرسیم که همچنانکه نصیب ما دو
دو برابر نصیب مرد است ثواب اعمال ما در آخرت چنین باشد حقتعالی فرمود للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن **وَاسْأَلُوا اللَّهَ** و
بخواهید از خدا و طلب کنید **مِنْ فَضْلِهِ** از کرم و بخشش او تا مقاصد شما بحصول پیوندد و از ابن مسعود مرویست که فرمود که از خدا بخواهید که خدای تعالی
میکند که از او سؤال کنند و تمنی مقرر شده چرا که در این حسد است و لکن مثل این سؤال کنید از خدا و سمت و فضل ... و یکوشید الا و اعظم منک و ...



رسوله مرهبت که واسئلوا الله من فضله … فضل خدا را … طلب … و دوست میدارد که فضل او را از وی طلبند و هرکه
فضل وی را نخواهد بر وی خشم گیرد سفیان بن عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر نکرد که از وی سؤال کنیم الا بجهة آنکه اجابت آن کند و سائلان از خوان فضل
خود محظوظ سازد اگر عطا را دوست نمیداشتی ما را بسؤال آن امر نمیکرد … طلب فضل او کنید تا بشما دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدا هست
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهر چیزی دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست … و وی بهمه چیزها داناست … هرکه دهد
… در جاهلیت … میراث … حق تعالی از آن …
کرده فرمود وَلِكُلٍّ و برای هر کدام جَعَلْنَا معین کردانیدیم مَوَالِيَ میراث خواران … مِمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ از آنچه بازگذارند پدر و مادر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان … لکل … فصل …
… مولی باشد … میراث خواران …
… الوالدان … جعلنا موالی …
… الوالدان والاقربون …
… جاهلیت …
… و سلمک سلمی …
… رسول الله …
… وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ …
… أَيْمَانُكُمْ …
… فَآتُوهُمْ … نَصِيبَهُمْ …
… و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله …
… إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدا هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا گواه …
… نکاح …
… الوالدان …
… فرموده …
… الوالدان والاقربون …
… الوالدان والاقربون …
… اولوا الارحام …
… فآتوهم نصیبهم …
… میراث …
… اسلام …
… مؤاخاة …
… ان الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض … کتاب الله …
… منسوخ …
… الاسلام …
… اسلام …
… منسوخ …
…
…
…
… أَمْرًا …
…
… الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان … عَلَى النِّسَاءِ بر زنان …

[illegible] خود مبادا که موهبی کسبی نیست بقوله تعالی ما فضل الله یعنی بر سبب آنچه [illegible] افزونی داد بعضهم

[illegible] ایشان را که مردانند علی بعض بر بعضی که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و حسن تدبیر و مزید قوت در اعمال و عبادات [illegible]

[illegible] و جهاد و کمال صوم و صلوة و جمعه [illegible] و شهادة در حدود و قصاص [illegible] و امثال آن و آنکه انبیا

از مردانند [illegible] و بما انفقوا و دیگر فضیلت داد مردان را بر زنان بسبب آنچه نفقه میکنند بر زنان من

اموالهم از مالهای خویش [illegible] رسول الله و ان کان

[illegible] الرجال قوامون علی النساء فالصالحات [illegible] قانتات [illegible]

[illegible] حافظات للغیب [illegible]

[illegible] بما حفظ الله [illegible]

[illegible]

[illegible] واللاتی تخافون نشوزهن [illegible]

[illegible] فعظوهن [illegible] واهجروهن فی المضاجع [illegible]

واضربوهن [illegible] فان اطعنکم [illegible] فلا تبغوا علیهن سبیلا [illegible]

[illegible] ان الله کان علیا [illegible] کبیرا [illegible]

[illegible]

[illegible] وبما انفقوا [illegible]

[illegible]

[illegible] حافظات للغیب [illegible]

[illegible]



از ایشان و اگر نپذیرد و اصرار کنند پس بزنید ایشان را انتهی کلامه و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله گفت که رحم کند خدای بر آن مرد که تازیانه را جائی بدارد که اهل بیت وی از دیدن آن تازیانه بترسند تا بجهت خوف آن بشوز را فرا گیرند اسماء بنت ابی بکر روایت کند که من زن چهارم زبیر عوام بودم چون بر یکی از زنان خود خشم گرفتی او را بچوبی که بجامه در آن پیچید زدی چنانکه اعضا او در هم شکستی و در مجمع آورده که از ابی جعفر مرویست که مراد به هجر در مضاجع پشت کردن مرد است بر زن در رختخواب و اگر از بعد از نشوز او را باید زد دوکلبی و تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که مفضوه هجر کلام اهمال لا بان تقول لها اتقی الله و ارجعی الی طاعتی فان رجعت الا اغلظ لها القول فان رجعت فاضربها ضربا غیر مبرح و ضرب غیر مبرح آنست که قطع لحم و کسر عظم نکند و از ابی جعفر مرویست که ان ضرب است بسواک و چون تخشی حکم مخالفة احد زوجین بود در عقب آن بیان حکم کیفیت رفع مخالفت فرمود که و ان خفتم شقاق بینهما یا سازکاری و خلاف میان مرد و زن و ضمیر تثنیه راجع بزوجین است که مذکور نشده بقرینه سوق آیه سابقه و اضافه شقاق بظرف یا بجهت اجرای ان مجرای مفعول به است چنانکه در قول تعالی بل مکر اللیل و النهار بتقدیر صاحب حاصل که اگر خوف مخالفت افتد میان زوجین فابعثوا پس برانگیزانید از برای مختنق شدن بسوی ایشان حکما من اهله میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله مرد و حکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته من اهلها از قبیله زن و از برای این تا او بهر مکنون خواطر مرد را از طلب صحبت زن و میل او را بوی یا اعراض و بغض او را از وی و همچنین از زن نیز بر احوال او اطلاع یابند و بجهت اصلاح واین امر بر وجه استحباب است اکر اجانب را از برای حکومت نصب کنند نیز جایز است و گویند خطاب بحکام راجع و زوجین را نیز شامل است ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا اصلاح ورزیدن زوجین یوفق الله سازکاری افکند خدا بینهما میان شوهر و زن و بنابرین ضمیر اول راجع است بحکمین و ثانی بزوجین مختص معنی آنکه اگر حکمین قصد اصلاح کنند حق تعالی میان ایشان ایقاع موافقت کند بین الزوجین و گویند هر دو ضمیر راجع بحکمین است یعنی اگر حکمین قصد اصلاح کنند توفیق دهد حق تعالی میان ایشان تا بحکم خود اتفاق نمایند و مقصود ایشان حاصل شود و اگر اراده فساد داشته باشند و مختلف الحکم باشند حق تعالی توفیق ایشان ندهد بجهت عدم سببیت نفاق و یا راجع بزوجین است یعنی اگر زوجین اراده اصلاح داشته باشند و بعد الشقاق حق تعالی الفت و وفاق در میان ایشان واقع گرداند و در این تنبیه است بر آنکه هر که نیت خیر و اصلاح داشته باشد حق تعالی او را در آن توفیق دهد ان الله کان بدرستیکه خدای تعالی هست علیما دانا بمصالح زوجین یا بجمیع کاینات خبیرا آگاه از مقاصد حکمین یا از جمیع خفیات و حیون بر ظواهر و بواطن عالم است پس میباید که حکومت دفع شقاق و ایقاع وفاق را بر صاحب کیفیت تصحیح آن نیز یاد کرده که مراد بخوف شقاق استمرار شقاق است نه اگر شقاق ماضی مخوف نیست و شقاق مستقبل معلوم نیست و همچنین بعد زوال ان تخافون نشوزهن چه محقق استمرار است که مستمر نشود حکمی بان متعلق نمیشود بجهت زوال آن و حاصل شقاق اختلاف است و عدم اجتماع برای ما احدهما کو باره در بجهت اختلاف و یکی بکراهت او شوق و جانبی ندارد بحا چند مسئله است و آن آنکه نزد بعضی خطاب فابعثوا راجع بزوجین است نه زوجیه دیگر با اهل زوجین و گروهی دیگر برانند که راجع بحکام است که دفع دعاوی مشتوبایشان و این قول مقبول است دوم وجوب و فساد و صحه و ابراء آنست زیرا که او کلام که و ان حقیم مست کلا لذی بر مبکد ... احتلاف است و آنکه حکم حکمین مشروط برضا زوجین است یا وجهی کرا الزام ایشان کند بحکم حکمین بدون رضا ایشان یا بعض ... انه اگر متفق بر اصلاح باشند ... بدون اذن زوجین و اگر متفق بر تفریق شوند جایز نیست مکر با اذن زوج در طلاق و زوجه در بذل ... و آنکه بعضی ایشان محکم است یا توکیل بعضی از اصحاب ما ایشانرا ثالثه برآنکه بضع حق زوج است تا او مرد پس احدی را نرسد که تصرف در آن کند مکر باذن زوج و زوجه در بذل ... نظر است زیرا که استعادی نیست در شوهر و لا بد بر شبانه روز امتناع او از حق که بر وی است چنانکه حکم کرده میشود در قضا بر ماطل ... اختیار مسند اند و اکثر اصحاب ما برانند و احتجاج ایشان است که نص وارد شده بانکه ایشانرا امیر شد که اصلاح کنند بدون استیذان و تفریق ایشانرا جایز نیست الا باذن زوجین و اگر توکیل میبود این حکم تابع وکالت میبود و ... قوله فابعثوا چه خطاب بحکام بوده و نسبت مصلحت بحکمین بوده و اگر توکیل میبود خطاب بزوجین واقع میشد یا بر وجهی که فابعثوا اصل خلاف منوط است بر آنکه با رضاء زوجین شرط است یا نه پس کسیکه شرط رضا کرده گفته که آن توکیل است کسیکه شرط آن نکرده قائل به تحکیم است چهارم اختلاف است در آنکه آیا بعث حکمین بدون اهل زوجین جایز است یا نه بعضی گفته اند که جایز نیست زیرا که اهل اعرف بحال زوجین و کیفیت اصلاح ایشان و محبت و کراهت ایشان اند بجهت علاقه قرابت مستوجب است که زوجین اطاعت قول ایشان کنند و بحکم ایشان مطمئن شوند بخلاف اجنبی و نیز ظاهر آیه صریح است بر آن و نزد بعضی دیگر جایز است زیرا که غرض حصول صلاح است و تقیید اهل بجهت اغلبیت است و این قول مشهور است میان اصحاب بجهت آنکه حکمین اهل جمع و تفریق بدون اذن زوجین نیستند بعضی گفته اند که مبنی است بنا بر اشتراط رضا زوجین در نفاذ حکم حکمین زیرا که حکمین وکیلند و نزد جمهور ایشانرا جمع جایز است تفریق مکر بعد از استیذان در بذل و رجل در طلاق اگر خلع باشد و این مشهور است میان اصحاب ما و قوی بر نیست بعضی از اصحاب ما گفته اند که حکمین را حکم کرد نافذ باشد در اصلاح و طلاق و اتفاق حکم کنند بر طریقیکه صلاح بینند و اگر علی الاطلاق ایشانرا حکم ساخته تفریق جایز نیست مکر بعد از رضا زوجین و این کلام حسن است ششم اگر اختلاف کنند حکمین با یکدیگر احدهما اختیار اصلاح کند و دیگری تفریق حکم ایشان ممضی نباشد و اگر نه بحیح بلا امر جمع ابید یا جمع بین النفسین هفتم شرط است در حکمین بلوغ و عقل و عدالت و حریت و ذکورت و اینها شرط کنند از شروط سابقه یا عمل کنند و اگر نه نقض حکم ایشان کنند و لازم میشود حکم بصلح و اگر چه احد زوجین غایب باشند و نزد بعضی لازم نیست و این ضعیف است چه حکم بر غایب نزد ما جایز است و مالکه چون حق تعالی در آیات متقدمه امر نمود بکار مر اطلاق و امر بیان ... از ازواج و عیال بعد از آن بیان اخلاق حمیده و محاسن پسندیده نمود در باب احسان و تحصیل اکتساب افعال و محامد خصال مبنی بر عبادة او سبحانه بر وجهی و صدق نیت و تنزیه او از شرک کند و مقصود ... از جهت ... بر طریق عطف اول امر بتوحید کرده فرمود

وَاعْبُدُوا اللّٰهَ ای پرستید خدا را بوحدانیت وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ و با او شریک مگیرید هیچ شَیْئًا چیزی را از اصنام و غیر آن از شرک جلی و خفی و
بِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر خود إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و بفعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و بخویشاوندان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ
و به یتیمان بدلنوازی و غمخوارگی وَالْمَسَاكِينِ و به درویشان که برهنه و گرسنه [illegible] باشند بصدقات و زکوات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و همسایه
خویشاوند که هم حق جوار دارند و هم حق قرابت [illegible] یا باشند ایشان وَالْجَارِ الْجُنُبِ و همسایه بیگانه
یعنی آنکه خویشی ندارد [illegible] حق جوار [illegible] بعضی [illegible] حق جوار را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در صحیح مسلم [illegible] لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه [illegible] بهشت [illegible] که همسایه از شر او
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] از طعام [illegible] همسایه [illegible]
رسول الله [illegible] همسایه [illegible]
[illegible]
[illegible] من اهل الکتاب همسایه
[illegible] همسایه [illegible] حق جوار
[illegible] حق قرابت و هم حق اسلام [illegible] همسایه [illegible] مراد از ذی الجار
[illegible]
[illegible] وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ [illegible] همنشین [illegible]
[illegible]
[illegible] وَابْنِ السَّبِيلِ [illegible] وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
[illegible] إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ [illegible]
مُخْتَالًا [illegible] فَخُورًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] الصلوة وما ملکت ایمانکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ يَبْخَلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ [illegible] بِالْبُخْلِ [illegible]
وَيَكْتُمُونَ [illegible] مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ [illegible] مِنْ فَضْلِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَعْتَدْنَا [illegible] لِلْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible] عَذَابًا مُهِينًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ [illegible]
[illegible] رِئَاءَ النَّاسِ [illegible]

تاسع [illegible]
[illegible]



یعنی آماده ساخته‌ایم عذاب بهم‌پیرا برای کسانی که انفاق میکنند اموال خود را بقصد ریا و مشارکة اهل بخل و نفاق در سبیل بادرد ذم و وعید
شبهه است که بخل و سرف که انفاق است بر غیر حق و طرفین افراط و تفریط اند یکسانند در قبح و استجلاب ذم گویند مراد با جماعت مشرکان مکه اند که
بد شمنی حضرت رسالت لشکرها جمع میکردند و مالها بخود خرج میکردند با منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود و با یهود که برای
خود بجهة اعواض و اغراض نفقه میکنند **وَلَا يُؤْمِنُونَ** و نمیگروند اندرونی حقیقی **بِاللَّهِ** بخدا و بوحدانیت او **وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ** و نه
بروز جزا و پاداش پس کردن نفقها مشتمل بجهة آن در انفاق قصد قربة و رضای الهی و ثواب اخروی نکنند **وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ** و هر که باشد دیو
یعنی ابلیس و اعوان او **لَهُ قَرِينًا** مر او را همنشین و یار **فَسَاءَ قَرِينًا** پس بد همنشینی است مر او را ابلیس چه ابلیس داعی او است بکفر و
معصیت که موجب نار و عذاب جحیم است و تواند بود که الذین مبتدا باشد و خبر آن محذوف که مدلول جمله باشد بقوله و من یکن الشیطان و تقدیر آنکه
والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر قرنا للشیطان یعنی آنانکه بریا انفاق میکنند و بخدا و بعث ایمان نمیگروند همنشینان
شیطان باشند و در تنبیه است بآنکه شیطان چه قرین ایشان است حامل ایشان است بر انفاق بریا و کفر و مراد آنچه در نظر ایشان کقوله ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین و مراد بشیطان ابلیس است و اعوان داخله و خارجه و تواند بود که این وعید ایشان باشد بآنکه شیطان در دوزخ قرین ایشان
خواهد بود و ایشان از جوار او استغاثه کنند و گویند یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین و بعد از آن بر سبیل توبیخ و تجهیل ایشان میفرماید
که **وَمَاذَا عَلَيْهِمْ** و چه چیز بود بر کافران و چه حرج و چه باک داشتی ایشان را **لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ** اگر ایمان آوردندی بخدا **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز
پسین و جزای اعمال را قصد میکردندی **وَأَنفَقُوا** و بیرون کردندی و خرج کردندی از **مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ** از آنچه روزی داده است خدا ایشان را
پس بر سبیل تهدید میفرماید که **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدا **بِهِمْ** بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان **عَلِيمًا** دانا پس جزا و افعال ایشان را
خواهد داد و غرض از این توبیخ است مر ایشان را بر جهل بمنفعة اعتقاد آنچه که خلاف تقیضه ایشان است و تحریض بر فکر کردن برای طلب جواب تا شاید که
تفکر کرده عالم شوند بفواید جلیله و عواید جمیله خود و تحصیل آن نمایند و تنبیه برآنکه کسی که او را برای امری دعوت کنند که ضرری در آن باشد سزاوار
است که احتیاط کند بجهة احتیاط فکیف که متضمن منافع باشد و تقدیم ایمان اینجا و تاخیر آن در آیه سابقه بجهة آنست که اینجا قوم ذکر آن تخصیص
و اینجا تعلیل و اینها التستر و مناد منه و مسجه چه این موجب لزوم جزا است بر خدا با بنوشتیه که چون تمکن ایشان از کونیه ایشان نداده ایشان اگر ایمان آورد
ایشان در جواب گویند ترا چه نباید که ما را رها کنی و منع ما نکنی از ایمان و درمان موجب کفر ساختی و سلب قدرت ایمان نکنی از ما و ظهور تحسین
کو شرط آن داری و چنین نکردی پس بجهت آن عمل نیست که با وجود خلق و کفر و معصیت در حق ما میگوئی که ایمان آورید و اطاعت نمائید پس از کافر جبر لازم کرد
بر خدا سبحانه تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و بیرون القرفتا قول جبریه است که فالتند بخدا صدور ظلم از و سبحانه قوله **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ** بدرستیکه
خدا ستم نکند **مِثْقَالَ ذَرَّةٍ** هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت ضعف بتحقیق نظر ناظر ظاهر شود و از ابن عباس منقول است
یا ذره خاکی بر دستی ریختی که بر دست او مانده بود بنفشاند و گفت هر جزو از این ذره است و مشهور آنست که ذره جزوی است که در شعاع آفتاب که از روزن
در آید ظاهر شود و اجزاء او را بخود دیدن نتوان و بحقیقت نفی مبالغه است در نفی ظلم کقوله ان الله لا یظلم شیئا یعنی از ثواب معین هم سنگ ذره کم
خواهد کرد و بر عقاب مقرر بوزن ذره نخواهد افزود و چون مثقال مضاف است تا حود از نقل ببرد ذکر آن باعتبار آنکه اگر چه قدر را صغیر است اما
آن عظیم خواهد بود و حقیقت ظلم ضرر دفع بغیر رساند بجهت برای نفع با دفع مضرتی و چون حقتعالی مستغنی است از عالم قبح ظلم یکین و سبحانه روا نباشد **وَإِن
تَكُ** و اگر باشد مثقال ذره **حَسَنَةً** نکوئی **يُضَاعِفْهَا** افزون کرد از ثواب آنرا روی یکی تا هفتصد و تا دانسته‌اند
کان باعتبار آنست خبر تکن با بجهت اضافه مثقال بمؤنث و حذف نون در یک تک از بد و ن قیاس است جهة شبهه آن بحروف علة یا بجهة کثرة استعمال **وَيُؤْتِ**
و بدهد خدا او را باید ثواب **مِن لَّدُنْهُ** از نزد خود تفضل و رحمت **أَجْرًا عَظِيمًا** عطای بزرگ و بی اندازه و تسمیه عطا باجر جهة آنست که
عطا تابع است و در خبر از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود و نعیمات حق مومنان از دوزخ بکذرند و ایمن شوند در بهشت روایت که عصاة موح
و ابینند کسی در دوزخ بعذاب گرفتارند گویند یا رب خدایا اینها برادران دینی ما اند و با ما نماز میکردند و ما روزه داشتند و حج کردند و از شما امیدوار که در
دوزخ گرفتار شده اند اکرچه فرمائی و کرم نمائی در اذن شفاعت گسترانید حقتعالی ندا رسید که هر کرا که بشناسید از دوزخ بیرون آرید
ایشان بر دوزخ مشرف شده عطوفت بصورت بشناسند که تا ساق در آتش‌اند و بعضی تا کعب پس آنها را بیرون آورند آنگه حقتعالی فرماید که بروید هر کرا در دل
او مثقال دیناری ایمان باشد بیرون آرید تا این امر انجام میابد و نهایت بیرون آرند باز خطاب رسد که هر کرا در دل نیم دینار ایمان بود او را هم بیرون آرید تا آنکه
رسد که هر که مثقال ذره ایمان باشد از دوزخ بیرون آرید ابو سعید گفت که هر کس که این خبر را تصدیق نکند گو این آیه را بخواند که ان
الله لا یظلم مثقال ذرة آنگه گفت خواص مومنان شفاعت اهل ایمان از دوزخ بیرون آرند گویند بار خدایا هر کرا که مستحق دیدیم ایشان را از دوزخ رهانیدیم
بهشت بردیم خطاب آید که پیغمبران و فرشتگان شفاعت کردند و شفاعت ایشان اهل عصیان را نجاة یافتند اکنون هیچ نماند الا آنکه ارحم الراحمین و من
کسی ایشان را عهد اند و بنشناسند نا شفاعت ایشان کند و من رحمة الراحمین ارحم الراحمین قبضه بهشت که ایمان زیاده از همه در دوزخ باشند جز ناکامان در جسد
از آتش دوزخ برکشند و در آنجا جاهای معاینه ستوه بخنده و انگشت شده و امر فرماید تا ایشان را بر جوی آب حیات اندازند که از آن ماء الحیوة گویند و چون ایشان در آن
آب غسل کنند تا سلامت شوند از ضعف بیرون آیند چنانچه تعبیه آنست که این بوستان باشد که عتقاء الله پس ایشان را بهشت امر کنند چنانچه بهشت درآیند اهل بهشت ایشان
نشان ایشان را شناسند و بسوی ایشان کنند از پیشگاه عاد و خواهند گاه اد اعلام کرده شاید که کرامت و عنایت ایشان را بکشد که او بدین ایشان را بخواهند کوبند بار خدا





بهتر از این کرامت و عطیه که مانوا ذره فرمود حیوانات بود فرماید بهتر از برزحها و خوشنودی من باشد اکنون از شما راضی شدم و بعد از این هرگز بر شما خشم نگیرم ابو عثمان هندی گوید که ابو هریره روایت میکرد که رسول صلعم فرمود که حقتعالی بنده مومن را بحسنه ثواب هزار حسنه میدهد از حج

امد پیش ابو هریره رفتم و وی را از این سوال کردم گفت من چنین نگفتم بلکه از پیغمبر خدا شنیدم که حقتعالی بنده مومن را بر یک حسنه دو هزار هزار درجه

عطا کرده پیغامبر ترحیم بادیه این بخواند که ان الله لا یظلم مثقال ذرة تا اجرا عظیما بخواند و گفت معلوم است که اینجا حقتعالی اجر عظیم گوید قدر انرا غیر او نداند

تا کلمه مراد کلام الراسخین انکه متمم ثواب نعمت ظلم باشد و نسبت او از ظلم بر سبیل فرض است و با نسبت اکرام او مستحق ثواب و بغیر عقاب در شان بر علم و فهم اکثر نیز نص خود فرموده

بیش از اکثر درباره انبیا و مومنان و در شرح بیان بتوجه تو و چیزی او بیشتر در ذکر بر دو انوع کرده و بیان احوال مومنان و عقبات و وصف تاکید بود تا نمکشا نیاز

قصد و وعید و تحذیر کرده باشد که ان فضل طاعت است از اجتناب از معصیت بر سبیل تعجب و تهویل فرمود که **فَكَيْفَ** پس چگونه باشد حال ایشان و چه بود حال

کفره و ظلمه **إِذَا جِئْنَا** وقتیکه بیاریم **مِن كُلِّ أُمَّةٍ** از هر گروهی از امم گذشته **بِشَهِيدٍ** گواهی و آن پیغمبران ایشانند خواهد بود که بر ایشان گواهی دهند

افعال و عقائد امت خود گواهی خواهند داد و حال بنظر فرمود مبتدا و خبر است که ان هول امر روز است عظیم **وَجِئْنَا بِكَ** و بیاریم ترا ای محمد

عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر امت تو **شَهِيدًا** گواه تا اقامت شهادت کنی بر صدق شهادت ایشان بجهت علم تو بعقاید ایشان و استجماع شرع تو مجامع

انبیا و گویند هؤلاء اشاره است بکفره که استفهام از حال ایشانست و اشاره الیه مومنین اند یعنی بر ایمان مومنان گواهی دهی که و تکونوا شهدا

علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و در لطایف قشیری مذکور است که چون پیغمبران امت شفیع امت را خواهند که شهید امت بر پیغمبران باشند و مقرر است که شهادت

بنوعی داخواهد کرد که مجال شفاعت باقی نماند بنابراین شهادت عنه رسول صلعم فرمود که این قصه از قرآن بخواند و تلاوت کرد از سوره النسا آغاز کردم و بخواندم

و چون باین آیه رسیدم حضرت رسول گفت حسبک الان بس است و سوره را اعاده کن من دیگر باره بقرائت مشغول شدم چون باین آیه رسیدم دیدم بادیه از او گریه

کرده و موجبی بر این سخن راپیچ خواند که شهادت بر ایشان بر اعمال ایشان از طاعات و اجتناب از معصیت و دخول در جنت موجب تجالت و استحیا باشد بر نفس آنحضرت

سبب شهود عدول گواهی خواهد داد بر هر چه از ایشان ناخیر و شر بحیثیکه در حکم شهادت ایشان بوقف نخواهد بود و بوقف نخواهد داشت انبیا

انبیا و ملائکه معصوم اند و کرام الکاتبین که متصف بعصمت اند و جوارح و مکان و زمان که قال الله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و قال

ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و قال ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا و قال یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون و در

اخبار صحیحه وارد شده که زمان و مکان نیز گواهی دهند بر اعمال مکلفان که در آن ایشان واقع شده باشد پس باید که عاقل در شهادت تدبر کند و مستعد

حالت شود و چنان تصور نماید که گویا اقامت این شهادت شده بجهت تحقق وقوع آن و هر گاه که حضرت رسالت که سید شهود است بجهت هول آن بحالت گریه در آید

باید که دیگران را چگونه باشد **يَوْمَئِذٍ** در آن روز که شهادت در آن واقع شود **يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست دارند آنانکه کافر شدند و **وَعَصَوُا الرَّسُولَ** و نافرمانی کردند رسول را یعنی کفر و عصیان را با هم جمع کردند و با کفر معصیت را دوست داشتند تا شدند در برزخ **لَوْ تُسَوَّىٰ**

انکه راست کرده شود **بِهِمُ الْأَرْضُ** با ایشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و استوار کرده شود مانند که کانی

و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا این کنایه است از آنکه مخلوق نشدندی و با زمین مساوی بودندی یعنی اجزای ایشان در زمین مستحیل شدی یا و جهیکه هیچ امتیازی

میان ایشان و میان زمین هرگز زنده نشدی و گویند مراد آنست که دوست داشتندی که زمین شکافته شدی و ایشان در آن فرو رفتندی

و با زمین هم مساوی شدندی یا ایشان با زمین راست کشته و از کلبی روایت است که چون این قضاء میان بهایم و طیور و وحوش و بعد از آن انها را گویند کونوا ترابا

ایشان فی الحال همه خاک شوند و کافران تمنای حال ایشان کنند که کاش ما نیز همچو ایشان خاک شدیمی و از ابن عباس روایت کرده اند که معنی آنست

که دوست داشتندی که اهل بهشت با پای ایشان بر سر ایشان نهند تا ایشان پایمال شدندی و از حال دامن بمانندی

وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و پوشیده نتوانند داشت از خدای تعالی **حَدِيثًا** سخنی را از آنکه انبیا و ائمه و ملائکه و جوارح و مکان و زمان بر ایشان گواهی دهند

و گویند واو برای حال است یعنی دوست دارند که زمین با ایشان راست کرده شود حال آنکه ایشان لا یکتمون من الله حدیثا و لا یکذبونه بقولهم والله ربنا ما کنا مشرکین

که زمین بر ایشان تنگ شود با ایشان که حدیث نکردندی از خدا و تکذیب با ایشان نبودندی بقوله والله ربنا ما کنا مشرکین

ختم بر دهنها ایشان نهند و جوارح ایشان گواهی دهند که ایشان مشرک بودند و بر اعمال بد ایشان گواه است که کاش ساوی زمین بودندی و گفته اند معنای

ایشان آنست که کاش بعد و صفت پیغمبر در دنیا پوشیده نداشتندی تا با بعد از عذاب مبتلا نشدندی و با معنی آنست که ایشان اسلام آورده در آخرت شفیع و کذب ظنما

کند که مگر تفضل و تکریم بر ایشان چنان بوده باشد که عبادت ایشان مترتب بود در اکمل حال کرده باشند که آن وسیله تقرب بحضرت او است و حقتعالی

بر منفعت امر بندگان کرده عبادت در عقب آن ذکر اکبر عبادات را فرمود بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول **لَا تَقْرَبُوا**

الصَّلَاةَ نزدیک مکنید نماز را یعنی بر نماز مشوید **وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ** و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و شراب مسکرات یعنی نماز نکنید تا موجب است

معروض بر قیام نماید در حین عدم سکر و در وقت سکر از کرده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در آن وقت

اداء نماز مشغول شدند الا تا امام ایشان بر خواست و امام ایشان که عبد الرحمن بود از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را اگر در جهار موضع

مثبت است حذف کرده این آیه نازل شد که در وقت غلبه مستی نماز نزدیک مکنید **حَتَّىٰ تَعْلَمُوا** تا آنکه بدانید **مَا تَقُولُونَ** آنچه را که میگوئید یعنی

حواس بند نماید و گفته اند اگر چه در ظاهر نهی است از صلوة در حال سکر اما مراد نهی است از شرب خمر که نزد سکران نماز درست نیست پس گویا چنین فرموده که

لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم من الصلوة چنانکه در شماد دیگر فرموده که یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة و نزد بعضی مراد از لا تقربوا الصلوة ایسکه لا تقربوا

المساجد للصلوة وغيرها كقوله وصلوات اى مواضع صلوات ... ابن قول از عبد الله مسعود وسعيد بن المسيب ... وعكرمه وحسن ... ابن عباس و سعيد بن جبير و مجاهد ... [illegible]

... ولا جنبا ... [illegible]

... الا عابري سبيل ... [illegible]

... لا تقربوا الصلوة ... [illegible]

... حتى تغتسلوا ... [illegible]

... لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى ... المساجد ... [illegible]

... الا عابري سبيل ... [illegible]

... وان كنتم مرضى ... او على سفر ... او جاء احد منكم من الغائط ... او لامستم النساء ... [illegible]

... فلم تجدوا ماء ... فتيمموا صعيدا طيبا ... [illegible]

... فامسحوا بوجوهكم وايديكم ... ان الله كان عفوا غفورا ... [illegible]



ودعایات اهلبیت علیهم السلام صحابه است عدم صحت آن از آنحضرت ورد آنها احکام کثیره است یکی تحریم سکر بجهة آنکه منافی واجب است دوم آنکه منافی حضور است
سیم بطلان صلوة بآن چهارم آنکه قضای صلوة که در حالت سکر فوت شده باشد پنجم بطلان طهارت در حین عدم تعقل ششم بطلان سایر عبادات در حکم
زائل العقل باشند هفتم آنکه عدم تعقل مبطل صلوة است هشتم آنکه جنابت ناقض وضوست نهم آنکه جنابت مبطل صلوة است دهم آنکه جنابت موجب
غسل است یازدهم تیمم رفع جنابت نمیکند بلکه مبیح صلوة است دوازدهم احترام مساجد سیزدهم منع سکران و جنب از دخول مساجد چهاردهم
منع جنب از استقرار در آن پانزدهم شمول حکم اجتیاز در آن شانزدهم آنکه غسل رافع حکم جنابت است هفدهم افتقار غسل بوضو نزد بعضی
تغتسلوا و اگر نه لازم آید که بغسل و غایت غایت باشد و این باطلست هجدهم شمول تیمم جنب را نوزدهم رفع حرج از وضو و غسل بیستم
اباحه آن در حال مرض هرگز که متضرر شود باستعمال آب بیست و یکم اباحه تیمم بجهت عجز از استعمال آن بجهت خوف ضرر یا عدم آب بیست و دوم
وجوب تیمم است بیست و سیم غایط ناقض وضوست بیست و چهارم ملامسه موجب غسل است بیست و پنجم آنکه بدون انزال بیست و ششم وجوب تیمم
بتراب بیست و هفتم جواز تیمم بر حجر صلب بجهت صدق صعید بر آن بیست و هشتم وجوب طهارت صعید بیست و نهم وجوب ایصال آن بیست و نهم
وجوب مسح وجه بیست آنکه مراد بوجه بعضی از آنست بجهت دلالت باء بر آن بیست و یکم آنکه مسح یدین بجهت عطف ایدی بر وجوه
وجوب ابتدا بمسح وجه بجهت تعقیب ... آنکه مراد بموجبات است ... استعمال آب
تلف نفس یا مرض ... تیمم و اگر وضو یا غسل کند ... خواهد بود
با هم در سفر بودیم ... استعمال کنم کشته خواهم شد
هست ... غسل کردم ... و ... از آن
سفر رسول ... اخبار کردیم ... نفرموده اند ... حکم کرده
اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص ... فضلنا علی الناس بثلاث ... تفصیل داده ... ما را بر
سه چیز ... گردانیدند ... خاک آن را ... طهور ... ساخته ...
شخصی که جنب شود و آب نیابد ... عمار یاسر ... بود ...
سفر بودیم ... خود را ... خاک غلطانیدم ... آنحضرت ... اخبار ... کردم ... تیمم ...
بر زمین زد ... دیگری ... و گفت تا اینکه ...
اشهر آنستکه این آیه در غزوه بنی المصطلق نازل شده ... اسلام ... غزوه ...
وقت ... خود را باب ... عقد عایشه ... روز ... بعضی جنب بود ...
حکایت ... ابوبکر ... عایشه ...
و ... اطلاع ...
... احکام ...
است ... أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ ... علما
... احبار ... ایشان ...
... يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ ... ضلالت ...
بودند ... وَيُرِيدُونَ
... أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ
... بِأَعْدَائِكُمْ ... دشمنان ... احوال ایشان ...
... وَكَفَى بِاللَّهِ ... وَلِيًّا ...
... وَكَفَى بِاللَّهِ ... نَصِيرًا ... دشمنان ...
... استنصار ...
... من الکتاب ... والله اعلم
... مِنَ الَّذِينَ هَادُوا ... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ ...
عَنْ مَوَاضِعِهِ ... من الذین ...
... کلمات الله ... تحریف ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... تحریف میکنند وَيَقُولُونَ ... سَمِعْنَا ... وَعَصَيْنَا ...



گوییم امر ترا اطعنا عصینا اشکال میکنند بجهت شدت عناد و استکبار ... بلکه اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند تحقیق کلام آنکه زبان حال
ایشان عصینا میگفتند و زبان حال ایشان عصینا ناطق بود و دیگر میگفتند که **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ** بشنو در حالتیکه شنونده نشده باشی از کلمه
دو وجه است ... مدح ... دعا ... آنکه قصد ایشان باین بود که ... بلا اسمعت صمّا و موتی بشنو در حالتیکه شنوانیده نباشی
گوش تو بجهت کری یا موت یا اسمع غیر مجاب الی ما تدعو الیه ... باشد ... اسمع غیر مسمع
کلاما ترضی یعنی بشنو در حالتیکه شنوانیده نشوی ... اسمع کلاما غیر مسمع ایاک لان اذنک تنبو عنه یعنی بشنو کلامی را که شنیده
نشود بجهت آنکه گوش تو از آن دور شود ... غیر مسمع مفعول به خواهد بود و وجه مدح آنکه اظهار میکردند که مراد ایشان اینست
که اسمع غیر مسمع مکروها ... از اسمعه فلان اذا سبّه یعنی بشنو در حالتیکه هیچ مکروهی شنیده نشوی ... مدح ... نفاق میساختند
... تا خود باشد از مراعاة یعنی مراعات ما
کن و ... کلام ترا ... مشتبه براعنا ... که بان یکدیگر را دشنام
میدادند ... رعونت ... اشتقاق میکردند ... اشباع کسره ... میکردند ... راعینا یعنی
شبان ما ... اسلام ... استهزاء بپیغمبر ... اظهار ...
اکرام ... **وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ** ... لیّا یعنی پیچانیدن ...
... غیر مسمع ... اسمعت مکروها و راعنا که
دشنام ... غیر مسمع و راعنا ... بقصد تعظیم ... میکردند ...
... از این کلام ... دشنام بود ... میکردند ... علیه ... از این کلام
سب و دشنام ... **وَطَعْنًا فِي الدِّينِ** و طعن میکردند در دین اسلام ...
... پیغمبر ... منسوب ... معلوم ...
... سمعنا و عصینا ... اظهار ... عصینا
... واسمع غیر مسمع ... راعنا ... ایمان نداشتند ... پیغمبر
... و عصینا **وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا** ... اسمع غیر مسمع ... سمعنا ... اطعنا ...
امر ترا **وَاسْمَعْ** و بشنو ... **وَانْظُرْنَا** ... **لَكَانَ** هر آینه بودی این
گفتار **خَيْرًا لَهُمْ** ... **وَأَقْوَمَ** ... اسلام ...
... **وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** ...
و از رحمت خود دور کرد بجهت کفر و عناد و جحود و استکبار ... **فَلَا يُؤْمِنُونَ** ... **إِلَّا قَلِيلًا** مگر
... ایمان ... پیغمبر ...
بقلیل عدم باشد کقوله قلیل التشکی ... ایمان ...
... یؤمنون ... ایمان ...
... عبدالله بن سلام و اصحاب او ... اسلام ...
احبار ... اسلام ...
... احکام ... ایمان ... ایشان ...
عناد کنند ... **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** ای کسانیکه شما را کتاب داده اند ... **آمِنُوا**
تصدیق کنید ... **بِمَا نَزَّلْنَا** ... قرآنست **مُصَدِّقًا** در حالتیکه تصدیق کننده است
... احکام ... **لِمَا مَعَكُمْ** ... **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ**
پیش از آنکه محو کنیم **وُجُوهًا** ... **فَنَرُدَّهَا** بر
... **عَلَىٰ أَدْبَارِهَا** ...
... ادبار ...
... ایشان ...
... مجاهد ...
... اعلام ...
ان نغیر وجوهها فی الدنیا و فی الآخرة ... الصغار ... الاذلال ...
الشام یعنی ... ایشان ... شام ...

وقوعه [illegible]

[illegible]

واسعد بن شعبه و کعب [illegible]

... [illegible] ...



مراد یا بر احیلاء بقوا لنصیحت و قریب باین است قول آنکسیکه گفته استعارات بوجوه روساء یهود است یا من قبل ان نطمس وجوها بان نمحو الابصار
عن الاعتبار و تصم الاسماع عن الاصغاء الی الحق بالطبع و نردها علی ادبارها بالرد الی الضلالة اراده اند که چون این آیه نازل شد عبدالله سلام اسلام آورده بود
بحضرت رسالت رسید ... ایمان آورده و گفت یا رسول الله ... که پیش از آنکه بخود رسم روی من را بر قفا گردانند ... که لابد من طمس فی الیهود و مسخ
قبل قیام الساعة و نزد بعضی یهود را این صورة در لاحق دست خواهد داد ... که در عهد عمر چون این آیه را کعب الاحبار خواند گفت یا رب
آمنت یا رب اسلمت او نلعنهم عطف است بر نطمس و ضمیر راجع باصحاب الوجوه یا بسوی الذین بطریقه التفات یا بوجوه اگر مراد بآن وجها باشد یعنی لعنهم اینان
را کما لعنا اصحاب السبت یا ایشان را ... چنانکه ... اصحاب سبت را ... یعنی مانند ... که از ... و ... شبه
... و وعید ... ایشان ... اشتغال ... یا طمس ... و ... تا ایشان را ...
لعن کردیم اصحاب سبت ... و عطف ... و ... بلکه ...
صورة ... بعدم ایمان ... ایشان ... ایمان آوردند ...
و کان امر الله مفعولا ... یعنی ...
... کرده ...
... انما الله لا یغفر ان یشرک به ...
...
... ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ...
...
... و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما ...
...
... والذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ...
...
... قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ...
...
... انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون ... فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون ...
... ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه ... ان الله لا یظلم مثقال ذرة ... و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ...
... ما یفعل الله بعذابکم ...
...
... ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ...
...
...



جواب داده است که خداوند متعال ... [illegible]

[illegible]

... اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَکَ بِهٖ ... [illegible]

[illegible]

ما لک

[illegible] ... اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يُزَكُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ ... [illegible]

... نحن ابناء الله واحباؤه ... [illegible]

... بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّيْ مَنْ يَّشَآءُ ... [illegible]

... وَلَا يُظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا ... [illegible]

[illegible]

... اُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ ... [illegible] ... وَكَفٰى بِهٖ اِثْمًا مُّبِيْنًا ... [illegible]

من سعی کرد

[illegible]

... اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتٰبِ يُؤْمِنُوْنَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ ... [illegible]

[illegible]

که در نیا هلیة مکیها تر مردمانرا اغوا میکرد و در اول اسلام مسلمانان با وی بازگشت منموده و باجبت مشهور است که طاغوتها و انبیاء او و ضلال برادرنکه
جبت حیی بن اخطب و طاغوت کعب بن اشرف است نزد بعضی و جبت نفس اماره است و طاغوت [illegible] **ویقولون** و میگویند این جهودان **للذین**
کفروا برای کافران [illegible] ایشان اندر [illegible] **هؤلاء** اینگروه کفار قریش **اهدی** [illegible] ایشان بیشتر **من الذین آمنوا** از انکه ایمان
آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او **سبیلا** از روی دین [illegible]
[illegible] **اولئک** آنگروه [illegible] **الذین** آنانند که [illegible] **لعنهم الله** دور کرده است
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود **ومن یلعن الله** و هر انکس را که خدای تعالی [illegible] **فلن تجد له** پس نیابی تو مراو را **نصیرا**
یاری که دفع عذاب کند [illegible]
[illegible] **ام لهم** [illegible] **نصیب من**
الملک [illegible] پادشاهی [illegible] **هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا**
[illegible]
[illegible] **فاذا** پس آن هنگام **لا یؤتون**
الناس [illegible] **نقیرا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ام یحسدون الناس** [illegible]
[illegible] **علی ما آتاهم الله** [illegible]
من فضله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فقد آتینا** [illegible]
آل ابراهیم [illegible] **الکتاب** [illegible] **والحکمة** [illegible] **وآتیناهم**
[illegible] **ملکا عظیما** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الثالث

حزب

ملوم [illegible]

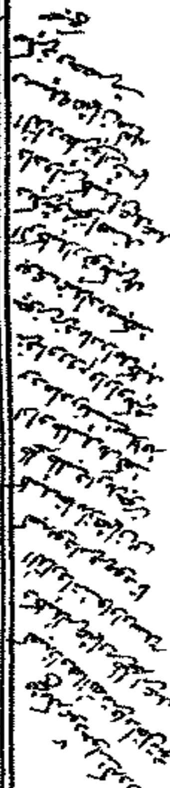
[illegible]

مع

[illegible]



عابد پرو نیاز از زنان بهتر خواهست گفت ما لکم یا بنیّتی ها انتم حزینة السیّادة باسرها یا فاطمه واما ابوك فسیّد ولد آدم واما بعلك فسیّد العرب واما
انت فسیّدة نساء العالمین واما ابناك فسیّدا شباب اهل الجنّة واما عمّك فسیّد الشهداء یعنی ای فاطمه اما پدر تو سیّد فرزندان آدم است واما شوهر تو سیّد
عرب است واما تو سیّده زنان عالمی واما هر دو پسران تو بهترین جوانان اهل بهشتند واما عمّ تو سیّد الشهداء است چون حضرت خیر النساء صلوات الله علیها
این بشنید برپای خواسته [illegible] تلاوه فرمود ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا
فمنهم پس از جهودان **من آمن به** وآنکس است که ایمان آورده بمحمد یا بآنچه بآل ابرهیم **ومنهم** واز ایشان **من صدّ عنه**
کس هست که اعراض کرده از آنحضرت و [illegible] نکرده بنبوّة او و یا بآنچه بانبیاء سابق داده [illegible] ضمیر منهم راجع بآل ابرهیم است
یعنی از آل ابراهیم بعضی بوی گرویدند وبعضی [illegible] نکردند [illegible] کفر [illegible] ابرهیم [illegible] موجب عقوبت
وکفی بجهنّم وبسنده است مر دوزخ **سعیرا** در حالتیکه افروخته است برای عذاب کافران [illegible] عقوبت با ایشان [illegible]
آتش سوزان دوزخ برای ایشان [illegible] تفصیل عذاب ایشان [illegible] **ان الذین کفروا** بدرستیکه آنانکه بپوشیدند حق [illegible]
بآیاتنا [illegible] قرآن یا بمعجزات پیغمبر **سوف نصلیهم** [illegible] ایشان را **نارا** [illegible] **کلما نضجت** هرگاه پخته شود
[illegible] **جلودهم** پوستهای ایشان **بدّلناهم** بدل کنیم برای ایشان **جلودا غیرها** پوستهای [illegible]
سوخته را عود کنیم [illegible] **لیذوقوا**
العذاب تا بچشند عذاب [illegible] بجای جلود سوخته جلود دیگر [illegible]
نفس ناصیه است [illegible]
شود وبنا بر قول اول [illegible]
[illegible] عبدالله عباس [illegible] عمر خطاب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
شنیدم [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] **ان الله کان** بدرستیکه خدا
هست **عزیزا** غالب که کسی [illegible] **حکیما** دانا [illegible]
که **والذین آمنوا** [illegible] **وعملوا الصالحات** [illegible] **سندخلهم** [illegible]
[illegible] **جنّات تجری** [illegible] **من تحتها الانهار** [illegible] **خالدین فیها** [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] **ابدا** همیشه [illegible] مؤمنان
ووعده ایشان [illegible] اهل ایمان [illegible]
[illegible] **لهم فیها** [illegible] **ازواج مطهّرة** زنان پاکیزه [illegible]
[illegible] **وندخلهم** [illegible] **ظلّا ظلیلا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
اشاره است [illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الله یأمرکم** بدرستیکه خدا میفرماید شما را **ان تؤدّوا الامانات** [illegible] **الی اهلها** [illegible]
امانة **واذا حکمتم** [illegible] **بین الناس** میان مردمان **ان تحکموا بالعدل** [illegible]
[illegible] **ان الله** بدرستیکه خدا **نعمّا یعظکم به** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الله کان** بدرستیکه خدا هست **سمیعا** شنوا [illegible]
احکام شما **بصیرا** دانا [illegible]
[illegible] ابو بکر و عمر [illegible]
رسول [illegible]
[illegible] عباس [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]



بیرون آمد مفتاح بدست وی داد مرتضی علی صلوات الله علیه پیش رفت و گفت یا رسول الله اگر مصلحت باشد منصب حجابت با اهل البیت عطا فرما

تا سقایه نیز مر ما باشد ان حال جبرئیل با این آیه نازل شد حضرت فرمود یا علی فرشاد کاری میفرمایم که از ان نفعی بمردم رسد نه انکه نفع از مردم

بشما رسد بعد از ان عثمن بن طلحه را طلبید و فرمود خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس گرفت بنی طلحه کلید را و لا زال در طلحه که هستند کلید

در دست شما خواهد بود و هیچکس از شما نزع ان نکند مگر ظالم و ستمکار پس حضرت ان کلید را بوی داد و او نیز برادر خود شیبه داد و تا الان

مفاتیح کعبه در دست فرزندان ایشان است و در کشاف وارد که چون حضرت رسالت صلعم فتح مکه فرمود عثمان بن طلحه در کعبه ببست و بر بالای بام بر آمد و از

دفع مفتاح بحضرت امتناع نمود و گفت لو علمت انه رسول الله لم امنعه اگر میدانستم که محمد رسول خدا است منع کلید نمیکردم از و امیر المؤمنین

بر بالای کعبه بر آمده دست او را بپیچید و کلید گرفته در را گشود حضرت در اندرون در آمد دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس نمود

که مفتاح را باو عطا فرماید تا سقایه و سدانه هر دو متعلق باو داشته باشد این آیه نازل گشت حضرت امیر المؤمنین را امر کرد برو مفتاح را بعثمن

ده امیر المؤمنین چون فرموده سید المرسلین عمل نمود زبان باعتذار بکشاد عثمان گفت یا علی اکرهت و اذیت ثم جئت ترفق ای علی ولیعنف و اکراه

کلید از من گرفتی و مرا رنجانیدی و اکنون امده ملاطفت و ملائمت میکنی حضرت فرمود که حقتعالی در شان تو ایتی فرو فرستاده و قران پیش او بخواند عثمان گفت

اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله چون از حال جبرئیل هبوط نمود و گفت ما دام حیاتا است که سدانه کعبه در اولاد عثمان باشد و اما

محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و جمعی از اهل علم و محققین و تبعه از جهت شیعه از حضرت رسالت صلعم روایت کرده اند که مراد باین ایه ائمه اند و با امانت امامت یعنی

حضرت امر فرموده است ائمه اثنی عشر را که امامت را بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند واحدا بعد واحد تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم و قوله واذا حکمتم

بین الناس ان تحکموا بالعدل که در ذیل این امانت واقع شده موید این است که بخطیفه حکومت بر خلق حق این منصب ائمه معصومین است صلوات الله علیهم که

بعصمت حکومت بعد از پیغمبر میشوند و اصلا از دایره عدل الرحمن بیرون نمی نهادند و بعد از این آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر

منکم که بعد از این مذکور است بیشتر موید این است چه حقتعالی درین آیه امر فرموده باطاعت اولی الامر که اهلبیت طاهرند و بعد از ان تا باین ایشان که

مجمل ان مذهب اهل البیت اند کثیرا و بیشتر از احدهما تم کرده وانچه در قران واقع شده یکی از برای ما است و دیگری برای ایشان اول بیست که ان الله یا

تا اخر و دیگری یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول پس بر ما واجب است که اداء امانت کنیم باهل خود و بر شما لازم است که اطاعت ما کنید و جمیع

او امر و نواهی و دیگر اورده که خطاب در قوله واذا حکمتم باولاة و حکام است که بعدل و نصفت حکم فرمایند و نظیر این است قوله یا داود انا جعلناک

خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و مرویست که حضرت رسالت امیر المؤمنین را امر نمود که سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک

در دو دانه ایی که دو کودک در لوحی خط نوشته نزد امام حسن اورده تا حکم فرماید که کدام بهتر است امیر المؤمنین بر قضیه مطلع شده فرمود

یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم الله سئلک عنه یوم القیمة و باید دانست که اداء امانت در جمیع ادیان واجب است زیراکه خصوص سبب مخصص نیست چنانچه

کرد اصول مقرر شده و بهذا قال ابو جعفر ان اداء الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج من الامانة و یکون من جملتها الامر لولاة الامر بقسم الصدقات و

و غیر ذلک مما یتعلق بحقوق الرعیة و قد عظم الله سبحانه امر الامانة بقوله یعلم خائنة الاعین و لا تخونوا الله و الرسول و قوله و من اهل الکتاب من ان

تامنه لا یصلح ... بمعنی امانت سرا و دیگر ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و قوله فان امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن

امانته ستیم و از اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک تا اخر و بعد از ادراک معلوم شد که در این مقام چند فایده است اول که امانت مشتمل است بر

که حاصل میشود از حسن ظن مستامن بامین و امینست که هر صنعه باشد خیانت بر او حرام باشد خیانت و تعدی و تفریط باهمال اسباب حفظ امانت و امثال آن

مختلف میشود بحسب اختلاف امانت در کیفیت حفظ در عرف و دیگر آنکه امانت نسبت بغیر مالک که مقتضی عدم ضمان است ان کاهست که انما المالک نباشد حتی

ودیعه و مضاربه و رهن و اجاره و غیر آن حکم امانت که از شرعیه که مستودع امانت شرعیه است بی تفاوت است اول شامل این هر دو قسم است ثانیه و ثالثه

انکه قسم اول امانت مالکیه و قسم دوم امانت شرعیه مبادرة باعلام مالک بامکنه پس اگر متمکن باشد و اهمال نماید ضامن است و الا قدم ضمان است و نخیده

دیگر انکه ادعا ... بغیر اذن ... ضامن است ... اعلام ان نماید بمالک اطلاع نماید دیگر انتزاع ... صبیا از محرم سیم

انتزاع مغصوب است از غاصب چنانچه اگر اخذ بعضی از صبی یا مجنون بجهت خوف تلف در بدایشان بجهت تخلیص ضامن نیست تا ان را مداوا نماید

یا تخلیص ان بشبکه مذکوره شد اگر حیوانی نداند که مجوزی باعث تحقیق یکی سید بکری مشغول شود و لیکن ضامن است و احسنت بود تا ان برود که

و اگر تلف شود در دست صبی قبل از علم ولی ضامن است و بعد از ان اعتبار علم غیر ولی ضمان انداد و اخیر زیرا که ولی فهم نیست ... اگر غیر ولی احد انما

مرتبست و بر فاقد ... مکلف ... با مانند و اگر احد ... بالغ باشد ضامن است بجهت انکه از صبی اخذ نموده و در ... بجیزی انرا ... بالغ

منتقل کند ضامن باشد نزد دست فرزند عدم ضمان است بجهت انکه بالغ او را مسلط ساخته است ... اگر ممکن باشد ... که

تفاصل ... با ان امانت شرعیه است ... اگر تفریط کند قوی ضمان است نزد بعضی اصحاب ابن جنید است لیکن در دفعه خود اگر ممکن

نباشد توصل بحق خود مگر با خذ از ان بجود عدم ضمانت همچنانکه کسی را صندوق ... باشد و انرا با او سپاید مکرر داشته که بید بیشتر با

ادنی هشتم اگر موضع غیر حرز وارث علم بامانت نداشته باشد و همچنین اگر وکیل ابلاغ مالی نماید تا مالک برساند و ودعی بلد او رسد و مالک

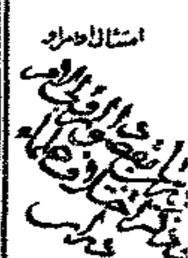
راعلم او نبوده باشد و همچنین است لقطه طفل نابالغ و رشید شود و عاریه ... خود نباشد و همچنین اموال ... و اما کتب مرسله اقوی در

ان ضمانست و احتمال عدم ... زیرا که مالک مرسل است ... مر با بضاعت مقتضی فوریت ... و ابرو جه ضعیف است زیرا که عرفه مقتضی



است و شرع اگرچه مقتضی این حیثیت مقتضی عدم ان نیز نیست و نیز نزد بعضی آنکه واجب نیست رد و دفع بر وی و مرسل با آنکه احتمال ندارد که قابض
باشد بجهت آنکه ملک مرسل است پس منتقل بود بشرا و شراء و احتمال ندارد که عدم اثرانیا بجز جهت عادت و اثر بحصول هدیه است که حین ایشان باقی باشد و اگر
نه و احیان منتسب بجهات است نوایا امانت شرعیه و عرفیه مشترکند در عدم ضمان بدون تعدی و تفریط و در وجوب ذات تمام التسلیم و کیل او و با ولی
او با طلب مقر و تردد وجوب اعلام علی الفور در امانت شرعیه و عدم قبول قول او در رد آن بخلاف غیر شرعیه در این دو حکم و بدانکه در آیه امانت
که نطق بود الذی اؤتمن امانته است بشرط طلب مالک یا الکتیکه در ذکر او سبب در بیند و این شستن بر وجوب تمام امانت و نهد بصحیح و وعظ بلیغ
بر عدم ان ذکر کرد و اخوان فرموده ان الله نعما یعظکم به و وعظ تخویف است از عذاب الهی و ترغیب در ثواب و در تفسیر اهل بیت امر امانت
سوره البقره و العوان گذشت خلیل الله بمر نبیر الحسانی تلویک ذکر امانت بجا بر ادخال ظلیل که وجود حقیقی است لا له و ان منکه کرامت
عنایة از وجوه مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل انما آفتاب است و روشنی که آفتاب جلوه کنان متجلی بوده
با شعه ظاهر فروز از افق طالع شد بیان ظاهر میگوید کرد و ادوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال عتلاشی میگردد تدوا اثر ایشان با لکلیه محو شود
بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عرض التمثیل از افق عنای ذاتی که والله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجود انتظلال اهل
ان باز میگردد و سرمنی الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور میآید در اسباب نزول آمده که روشن که حضرت پیغمبر خالد ولید را بسریه امیر کرده
و عمار یاسر را با وی بغزو فرستاد و چون خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود نزد عمار آمد و گفت مرد فانی قبیله او
همه گریختند و من با ستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد اینجا باشم و قرار گیرم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم
عمار او را امان داد و او بنا بر آن موده نماند رسانید که لشکر خالد اندازه اد لشکر را بغارت و تاراج ان قبیله امر کرد و غیر از مستامن کسی را نیافتند پس او را اسیر
عمار باو داد و ستگیر کرم نداد حالد او ودند عمار فرمود که مسلمانست و بقول تو مرد را امان داده حالد گفت که از ادب و بعید باید که کسی با امیر لشکر با ت
بیشاوره و اجازه او کسی را امان دهد و گفتگو میان خالد و عمار سب با و افع شد بجناب نبوه آمده صورت حال بعرض رسانیدند حضرت امان عمار
برقرار گذاشت و فرمود از انکه عمار بدون مشورت با او کسی را امان دهد و از اینجا نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کروهی که گرویده اید اطیعوا
الله فرمانبری کنید خدا را در اوامر و نواهی و اطیعوا الرسول و فرمانبری کنید رسول او را در دعوت احکام و اولی الامر منکم و اطاعت کنید خدا و ندان
امر را از شما یعنی امرای که حضرت رسالت پناه ایشان را نصب فرموده و حکم سپاه ایشان داده و تا شدید جمع او و ذکر اما فرا اد امر بنا برین سوق و عدم اکتفا بجهت عطف
بالنظاعه او مقرون بطاعت حدا آنچه مقبالته است و ینا اطیعوا کسی که کار را بحکم رای بی نسبت لزوم را بجهت آن بیان اذ اوامر و نواهی بعث
تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ما ینطق عن الهوی و آنکه کلی تصریح بر این خبر کرده که اطیعوا
الله فی الفرائض و اطیعوا الرسول فی السنن و رجوع است بر آنکه طاعت رسول بغیر طاعت خدا است فی المثال و امر بدانکه طاعت مخصوص طاعت خدا
باشد و همچنانکه طاعت در دولت در حیات او واجبست بعد از وفات او نیز بر وجوب خود باقیست بر اکثر اتباع شریعت لازمست بر جمیع مکلفان بعد از
وفات او نیز بر وجوب خود باقیست بر آنکه اتباع شریعت لازمست بر جمیع مکلفان بعد از وفات او و بضرورة معلوم است که مردم تا روز امر باتباع
شریعت او موصوف اند و نیابت و مفسران را در قول او اولوا الامر منکم چند قولست یکی آنکه ایشان سرانند و این قول مرویست از ابو هریره و ابن عباس
دیگر آنکه در روایت میمون بن مهران و مکحول و جبائی و بلخی و طبری است و نزد بعضی بکر علما اند و این از جابر بن عبد الله و ابن عباس و این دیگر بخا
و حسن منقولست و بعضی بر آن نیز قول کرده اند چه در جمیع احکام رجوع بعلمای کرام است و نیز در تنازع بین الخصمان رجوع بقضات اسلام نیز لازم
و اما اصحاب ما رضوان الله علیهم از امام محمد باقر و جعفر صادق روایت کرده اند که ان اولی الامر الائمة من آل محمد اوجب الله طاعتهم بالاطلاق
کما اوجب طاعته و طاعة رسوله بجهت آنکه اولی الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان را واجب کردانیده و مقید نساخته علی الاطلاق
همچنانکه واجب کردانیده است طاعت خود و اطاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی واجب کرداند اطاعت احدی علی الاطلاق مگر
آنکه عصمت او معلوم باشد و باطن او همچو ظاهر او باشد و مومن باشد از غلط و امر قبیح و این صفت در امرا و علما باشد که غیر ائمه معصومین باشند
نیابد و نیز پیدا نیست که حق تعالی منزه و مقدس است من ان تعود و رسول خود در حکم طاعت اولوا الامر را مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت رسول خود
و همچنانکه خود و حکم رسول خود را فوق سلطنت بندگان کردانیده حکم اولوا الامر را نیز فوق ایشان کردانیده و مقتضی است که مقدم باشد اولوا الامر میان
در سود مند امر بعد عصمة ایشان نیز نتوان مینیش نیز آنکه حکم غیر معصوم مخالف شریعت است و حکم خدا و رسول مخرج از یقین است پس چگونه میان
حکمین یتسویه باشند پس معلوم شد که و لا بد صفة ائمه هدی است از آل محمد که امامت و عصمت ایشان ثابت شده همه امت متفقند بر علو مرتبه و عدالت
ایشان و در تفسیر ابوالفتوح مذکور است که وجه استدلال الامر بر امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم آنست که حق تعالی اطاعت اولوا الامر
را با طاعت خود و اطاعت رسول خود مقرون ساخته و چنانکه طاعت اینها بمنزله است رسول را در همه معاصی که در صغیره معصوم و مطهر است اولوا
الامر نیز باید که چنین باشند چه اگر نه چنین مراد از اولوا الامر غیر معصوم باشد لازم می آید که هر گاه که معصیت کند بموجب آیه واجب کند اتباع او و باید شد
اطاعت او باید کرد بجهت عموم لفظ و این باجماع باطلست و احادیث صحیحه نیز در این دعوی از جمله روایت مشهور متواتر است میان موافق و مخالف از
جابر بن عبد الله انصاری که گفت از رسول خدا پرسیدم که من خدا و رسول او را شناختم و معنی اسما اولوا الامر را نمیدانم فرمود یا جابر ایشان خلفای من و ائمه
المسلمین اول ایشان علی بن ابی طالب پس از او حسن و از حسین از زمان ما مرتبه و لایت ایشان علی بن ابی طالب است بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد ذکر

استشهاد امراء



و با عقاب جلالت نیست عبارة مر لنصر جسم شود تا در مراد از الامر ایشان باشند

از آن علی بن الحسین بعد از حسین و محمد بن علی و کنیت او در تورات معروف است بباقر و تو او را در یابی ای جابر چون او را دریابی سلام من بوی برسان و بعد از آن یک یک امامان را نام برد تا آنکه چون بمحمد قائم رسید و فرمود که نام او نام من باشد و کنیتش کنیت من و حجت خدا بود در زمین او و در میان مردمان حق تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست او بگشاید و او از شیعیان خود غایب گردد بر وجهی که از غایت طول غیبت هیچکس نصدیق بوجود او نکند الا کسی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه را در غیبت او از او انتفاع باشد فرمود بلی بآنکه انتفاع آفتاب مردمان اگرچه ابر حایل شود میان او و مردمان ای جابر این از مکنون سر خدا است و مخزون علم او است پس پنهان دار از غیر اهلش و هیچکس را بآن مطلع مگردان مگر کسی را که از اهل ایمان باشند جابر گوید چون مدتی بر این گذشت روزی نزد علی بن الحسین نشسته بودم و با او صحبت میکردم ناگاه پسر او محمد بن علی از حجره بیرون آمد در سن صباوت و گیسوی او افکنده بود و ابدیه گوشهای بیشانی بر او زد و تو برای عصا من را است شد و او گفتم یا غلام اقبل ای پسر بسوی من رو کن پس رو کرد بسوی من گفتم ادبر پشت کن وی پشت بمن کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه پس گفتم بخدای کعبه پیش گفتم یا غلام ما اسمک ای پسر نام تو چیست فرمود محمد گفتم پسر کیستی گفت علی بن الحسین پس گفتم ترا بجان من فدای تو باد ما نام تو ای باقر گفتند دری پیغام رسول خدا بگذارم من از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابلاغ نمایم و گفتم رسول خدا مرا بشارت داده که ترا دریابم و گفت چون او را بیابی از من سلام برسان پس گفتم رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام پس جابر رو بمحمد باقر میفرمود و میگفت ما سه میپرسید نوبرسان میر بکم...

[illegible]



[illegible]

سورة النساء

ترجمه تنازعتم ... اولوا الامر ... **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ** پس اگر خلاف کنید **فِي شَيْءٍ** در چیزی از امور دین **فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ** پس باز
گردانید آن را بخدا یعنی بکتاب او **وَالرَّسُولِ** و رجوع کنید به رسول او در زمان حیوة و بسنت مطهره او که مأخوذ از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین باشد از وفات او و بجهت تاکید ... **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید شما که از روی اخلاص **تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** ایمان میآورید بخدا **وَالْيَوْمِ**
و بروز رستخیز ... ایمان بخدا و رسول ... رجوع کنید **ذَلِكَ خَيْرٌ** این رجوع بهتر است شما را **وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** و نیکوتر از روی عاقبت
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ائمه معصومین ... [illegible]
... [illegible]
... اجماع ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... منافق ... [illegible]
... منافق ... حضرت رسالت ... [illegible]
... بحکم پیغمبر راضی ... [illegible]
... [illegible]
... منافق ... [illegible]
... [illegible]
در شان ایشان این آیه نازل گردانید که **أَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی ... **إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ** ... **أَنَّهُمْ**
آمَنُوا که ایشان گرویده اند **بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ** بآنچه فرستاده شد بسوی تو **وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ** ...
يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان **أَنْ يَتَحَاكَمُوا** که مرافعه کنند **إِلَى الطَّاغُوتِ** ... طاغوت ...
... حکم ... شیطان ... طغیان ... [illegible]
... شیطان ... **وَقَدْ أُمِرُوا** ... [illegible]
مأمور بودند ... **أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ** ... طاغوت ... [illegible]
بالعروة الوثقی لا انفصام لها **وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ** و میخواهد دیو ... **أَنْ يُضِلَّهُمْ** که گمراه گرداند ایشان را
ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور ... [illegible]
... طاغوت ... [illegible]
... امیر المؤمنین ... اهل البیت ... طاغوت ... [illegible]
... یتحاکموا الی الطاغوت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حکم کند ... شیطان ... **وَإِذَا**
قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را ... **تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** ... **وَإِلَى الرَّسُولِ**
و بحکم پیغمبر ... **رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ** ... **يَصُدُّونَ عَنْكَ** ... **صُدُودًا** اعراض
کردنی ... صد و صدود ... [illegible]
... **فَكَيْفَ** پس چگونه باشد ... **إِذَا أَصَابَتْهُمْ** چون برسد بایشان **مُصِيبَةٌ** ... **بِمَا قَدَّمَتْ**
أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده دستهای ایشان ... **ثُمَّ**
جَاءُوكَ ... [illegible]
... **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ** ... **إِنْ أَرَدْنَا**
... **إِلَّا إِحْسَانًا** ... [illegible]
... **وَتَوْفِيقًا** ... [illegible]

تو بوده باشد و گویند میتواند بود که مراد اصحاب مقتول بوده باشد که مطالبه خون او نموده باشند و گفتند که ما اراده نکردیم بحاکم بعمر مگر که عمر
احسان نماید بشما او و مصالحه میان خصمین اُولٰئِکَ آن گروه منافق و سوگند خورندگان بدروغ آنکسانی اند که خدا میداند مَا فِی قُلُوبِهِمْ یعنی
در دلهای ایشانست از نفاق پنهان و حلف کاذب ایشان را از عقاب باز ندارد فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان و بلقا
ایشان بجهة مصلحت دوام استبقاء ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشان را بمنع کار از نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگو مر ایشان را فِی اَنْفُسِهِمْ
در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلاً بَلِیغاً سخنی رسنده یعنی اثر کننده جاری در عبر و متعلق است بقولا یعنی سخنی که موثر باشد در نفسهای ایشان
بشما بر کرده ان عفنا [illegible] تو قد رسید بقتل و استیصال مراد است که بگو بدیشان که اگر از نفاق توبه نکنید شما را بقتل آورم و مثنا اصل نادم
و یا متعلق است بقل [illegible] یعنی بگو مر ایشان را در باب نفوس و خلوتهای ایشان که منطوی است بر نفاق گفتاری [illegible] ترسیده از نفاق و دروغ
تائب شوند [illegible] گفته که معنی اینست که برملا ایشان را موعظه فرما و در خلوت قول بلیغ ادا کن [illegible] و مبالغه [illegible] در آن جهت
و در انوار گفته که تعلق ظرف [illegible] بلیغا فی انفسهم [illegible] و در اصل
[illegible] مطابق و مقصود باشد [illegible] رسول [illegible] از ذنوب اهل نفاق و [illegible] ایشان [illegible]
این مقتضی شفقت انبیاست و در قوله بلیغا [illegible] فصل بلاغت [illegible] از احد [illegible] حکم است [illegible]
بعضی از اهل [illegible] در شان عبد الله بن ابی [illegible] بنی المصطلق [illegible]
المنافقین [illegible] و اعتذار او کرد و گفت [illegible] و تفصیل این در سوره منافقون مسطور خواهد
شد ان شاء الله و بعد از ذکر احوال منافقان [illegible] ایشان [illegible] و ایشان را [illegible]
وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را [illegible] اِلَّا لِیُطَاعَ مگر آنکه فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بسبب اذن
خدا در طاعت رسول و امر [illegible] احتجاج فرموده بر آنکه هر [illegible] بحکم رسول و اگر چه اظهار اسلام کند اما محجوج
کافر است [illegible] مخصوص [illegible] ارسال رسول [illegible] اطاعت او [illegible] حکم او [illegible]
او نکرده است [illegible] او [illegible] است [illegible] لطف [illegible] و ما کان
لنفس ان تؤمن الا باذن الله [illegible] و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله [illegible] از ان بیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان [illegible] اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ [illegible]
خود بنفاق و انکار حکم تو [illegible] طاغوت جَاءُوکَ بیامدندی بحضرت تو [illegible] طاغوت [illegible]
[illegible] فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ [illegible] وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ [illegible]
رسول [illegible] لَوَجَدُوا اللّٰهَ [illegible] تَوَّاباً [illegible] رَحِیماً [illegible]
[illegible]
خطاب [illegible] و استغفر لهم الرسول [illegible] رسول [illegible]
عظیم [illegible] شفاعت [illegible] منافق [illegible] رسول [illegible]
او [illegible] منافق [illegible] نفاق [illegible] رسول [illegible]
رسول [illegible] نفاق [illegible] استغفار [illegible] شفاعت [illegible]
رسول [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] استغفار [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
امیر المؤمنین [illegible] رسول خدا [illegible] قبر رسول [illegible]
رسول الله [illegible] ولو انهم اذ ظلموا انفسهم [illegible] رسول
الله [illegible] استغفار [illegible]
مذهب [illegible] استغفار
[illegible] رسول [illegible] استغفار
[illegible] فَلَا وَرَبِّکَ [illegible] لَا یُؤْمِنُونَ
ایمان [illegible] حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ [illegible] فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ [illegible]
اصل [illegible]
[illegible] لا یؤمنون [illegible]
[illegible] فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون انه لقول رسول کریم [illegible]



[illegible] اتهم آمنوا [illegible] حق تعالی [illegible] ایمان [illegible]

بحکم تو ایمان [illegible] ایمان نیارند تا آنکه ترا حکم سازند [illegible]

[illegible] زبیر و خصم او ثعلبة بن حاطب [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] المختصر [illegible]

[illegible] هذا [illegible] حکم [illegible]

[illegible]

[illegible] شرع [illegible] در کتب فقهیه مسطور [illegible] رسول الله

[illegible] علی [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]

[illegible]

[illegible] والله [illegible] رسول [illegible]

[illegible] ثم لا یجدوا

[illegible] فی انفسهم [illegible] حرجا مما قضیت [illegible]

[illegible] ویسلموا [illegible]

تسلیما [illegible] واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة [illegible]

[illegible] ولو انا کتبنا علیهم [illegible]

[illegible] ان اقتلوا انفسکم [illegible] او اخرجوا [illegible]

[illegible] ما فعلوه [illegible] الا قلیل

منهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولو انهم [illegible] فعلوا ما یوعظون به [illegible]

[illegible] لکان خیرا لهم [illegible] واشد تثبیتا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واذا [illegible]

[illegible] لآتیناهم [illegible] من لدنا [illegible] اجرا عظیما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولهدیناهم [illegible] صراطا مستقیما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ودری سوخت تو بکدام درد درد کشتم گفت یا رسول الله من زمانیکه دیدار تو نمی‌بینم از ما از آنجا مینیدکانی نهشتم و حال آنکه اندیشه ام چو
بیاد اجل در رسد و مفارقت ضرور گردد ناگاه ناامید چه چاره سازم و چه حیله بپردازم انعم اوغو نشنا زان مینیم که بر بود دیدار تو بینم درد
وسخت تر بدینکه اگر ذا بجهان از اهل نیران باشم ترا که بینم و اگر به بهشت روم تو بجائی که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و نزد بعضی اشخص عبد الله
انصاری بود که صاحب اذان و مستجاب است نزد یا حضرت آمد که یا فلان و فلان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله خوف آن دارم
که فردا تو در بهشت باشی پیش غالب با شوم و من به وصف تعالی با امثال خود در بشنه از دیدار بزرگوار تو محروم مانم حق تعالی شکسته دلان فراق را بمژده
وصال شادمان ساخته فرمود که **وَمَن يُطِعِ اللَّهَ** و هر که فرمان برد خدا را در اوامر و نواهی **وَالرَّسُولَ** و رسول او را در احکام و حدود شرع
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند در روز قیامت **مَعَ الَّذِينَ** با آنکسانیکه **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم** انعام کرده است خدا بر ایشان
مِّنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولوا العزم و غیر ایشان **وَالصِّدِّيقِينَ** و راستگویان که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند **وَالشُّهَدَاءِ**
و کشتگان راه خدا مراد شهدای احد اند و بعضی گفته اند شامل جمیع شهدا **وَالصَّالِحِينَ** و شایستگان در اعمال و افعال و ابرار که اند نیکان
و نکوئی ایشان بر طریق اطلاق واقع اند در انوار گفته که من النبیین از برای بیان الذین است با حال از آن با ضمیر و حق تعالی ایشان را بجهاد
قسم منقسم گردانیده بحسب منازل ایشان در علم و عمل و حث سایر مردم با آنکه از ایشان متاخر نشوند قسم اول انبیا اند که فایز اند بکمال علم
و عمل متجاوز از حد کمال و منصاعد بدرجه تکمیل قسم دوم صدیقان که نفوس ایشان بکار رضا مرتبه بمرافقت نظر در حجج و آیات و بکبار و بکرت عبادات
تصفیه و با اصناه تا منتهی میشوند بادج عرفان و مطلع میشوند بر اشیا و اخبار منبئا بدان آنچه که در نفس الامر هست قسم سیم شهدا اند
حرص بر طاعت و جد در اظهار حق تا بنا از منتهی ساخته بذل مهج خود در اعلاء کلمه قسم چهارم صالحان که صرف اعمار خود کرده اند در طاعة
الهی و صرف اموال خود نموده اند در مرضات او و میتوان گفت که منعم علیهم کسانی باشند که عارف بحق باشند و ایشان یا آنکسانند که رسند که اند بمرتبه عیان
و یا ایشانند کان در مقام استدلال و برهان و طائفه اولی یا آنکسانند که بجهت قرب تام دانند همچون کسی که چیزی را بیند نزد خود و اینها انبیا اند
و یا نه همچو کسی که چیزی را از دور بیند و ایشان صدیقانند و طائفه دوم یا آنکسانند که عرفان ایشان ببراهین قاطعه است و ایشان علما که راسخا اند
در دین خدا و شهدای او بیند در زمین او و یا آنکه عرفان ایشان بامارات و اقناعات است که نفوس ایشان بآن مطمئن شده و ایشان صالحانند **وَحَسُنَ**
أُولَٰئِكَ رَفِيقًا در معنی تعجب است و رفیقا منصوب است بر تمیز یا حال و عدم جمع آن جهة آنست که اطلاق آن بر واحد و جمع میکند مانند صدیق و
چه سنگویند بجهت آنکه در وی معنی پاد خالینکه همنشینان باشند و میتواند بود که رفیق بمعنی واحد باشد و معنی آنکه هریک از اینها نیکو رفیق
اند و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم از امام محمد باقر مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و شهدا
حسن رضا و حسین شهید کربلا و از صالحان او لاد حسین بن علی از زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک محمد مهدی صلوات الله علیهم
اجمعین و ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کرده که آنحضرت مرا گفت که یا ابا محمد بتحقیق که الله تعالی شما را یاد کرده است
کتاب خود پس آیت تلاوة فرمود فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین رسول الله و نحن الصدیقون و الشهداء و انتم الصالحون فتسمّوا بالصلاح کما سمّاکم الله تعالی یعنی مراد از نبیین
رسول خداست و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام برآرید که حق تعالی شما را بدان نام نهاده و ذکر
خبریست که روزی ابو ذر غفاری از رسول خدا حدیثی روایت میکرد و قومی او را باور نمیداشتند و تکذیب میکردند ابو ذر دلتنگ شد نزد رسول آمد و
شکایت کرد یا از امیر حضرت آنحضرت فرمود که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر آسمان سایه نیفکند و زمین برنداشت کسی که
راستگوتر از ابو ذر باشد چون این کلام مبهمه فرجام ادا فرمودند امیر المؤمنین ع را دید که متوجه آنحضرت است فرمود الا هذا الرجل المقبل
فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم مگر اینمرد که رو به ما آید که او صدیق اکبر و فاروق اعظم است **ذَٰلِكَ** این بخشش که مر مطیعان را است از مرافقت
و مصاحبت و مرافقت با منعم علیهم و با لطف و مدایت که موجب انعامات است که مستحق مرافقت است با جماعت منعم علیهم و با فضل منعم علیهم و مرتبه
مرتبه ایشان **الْفَضْلُ** که محض فضل و کرامتیست **مِنَ اللَّهِ** از جانب خداست و میتواند بود که فضل خبر باشد من الله حال و عامل در آن
معنی اشارت یعنی آن مرافقت فضلی است عظیم در حال آنکه از حق تعالی صادر شده **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بسنده است خدا **عَلِيمًا** دانا بجزای کسیکه او را
او بماید یا بمقادیر فضل و استحقاق اهل آن یا عالم است بجمیع عصاة و منافقین و مخلصین و بکسیکه صلاحیت مرافقت جماعت دارد و بکسیکه صالح
مرافقت ایشان نیست و بعد از ذکر احوال ایمان امر میفرماید بمجاهده کافران و تهیه اسباب آن و میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی
که ایمان آورده اید **خُذُوا حِذْرَكُمْ** فرا گیرید سلاح خود را و حذر و حذر بمعنی ترس و میل و منزل و شمیر سلاح یا آنجهت است که سلاح از
اعدا حذر میکند و گویند حذر ملکیست که نفع ضرر اعدا و قول اول انسب است منقول است و طبری در ذکر این اصح است برای آنکه او فواست بکلام
عرب یعنی مستعد حرب شده اخذ سلاح انمایید تا بآن از شر اعدا حذر نموده مظفر و منصور شوید **فَانفِرُوا** پس بیرون شوید بقتال ایشان
ثُبَاتٍ در حالتیکه جماعتی متفرق باشید هر فرقه بجهتی بدانکه ثبات جمع ثبه است مأخوذ از ثبت علی فلان ثبته اذا ذکرت متفرق محاسنه و ثبت
جمع میکنند و آن از حذف و تعویض است حاصل که حسنی جماعت متفرقه باشد که فرقه بعد از سریه و جماعتی بعد از جماعتی باشند مصلحه **أَوِ**
انفِرُوا یا بیرون روید **جَمِيعًا** در حالتیکه مجتمع باشید بعضی با بعضی مجتمع بی متوجه جهاد اعدا شوید و این تخییر بسبیل مصلحت است یعنی اگر مقتضی
مصلحت باشد در افتراق و اجتماع و از امام محمد باقر ع روایت شده که مراد بثبات سرایا است و جمیع عسکر و این متضمن حث است بر استعداد جهاد و تجاوز
نفور بجانب اهل کفر و عناد بقصد جهاد و خطاب مذکور راجع باهل اسلام است از مؤمن و منافق بدلیل قوله **وَإِنَّ مِنكُمْ** بدرستیکه بعضی از شما **لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ**

ملحوق ساز بطاء یعنی ابطاء و ابراج از رسم است یا متعدی یعنی بطؤ غیر خود و جواب لیبطئن ... ابطا می کند یعنی باز می دارد ...

... یعنی منصوب زبطاء ... و قسم محذوف ...

... از شما سوگند خورده ... مخالفت ... محاربه کردن با اعدا ...

کردن با اعدای دین **فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ** پس اگر برسد شما را ای مؤمنان **مُصِيبَةٌ** واقعه چون قتل و هزیمت **قَالَ** گوید آن مبطئ منافق **قَدْ أَنْعَمَ**

اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که خدا انعام فرمود بر من ... **إِذْ لَمْ أَكُنْ** چون من نبودم **مَعَهُمْ** با مؤمنان **شَهِيدًا** حاضر شده در معرکه ... **وَلَئِنْ**

أَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را **فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ** نیکوئی و افزونی از خدا چون فتح و نصرت و غنیمت **لَيَقُولَنَّ** هر آینه گوید ... **كَأَنْ**

لَمْ تَكُنْ چنانچه گوئی نبوده **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ** میان شما و او **مَوَدَّةٌ** دوستی یعنی خود را دور انداخته ...

... این جمله معترضه است میان فعل و مفعول ...

... منافقان ...

... **يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ** ... **فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا**

... **وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ** ...

... **كَأَنْ** ...

...

...

...

... **فَلْيُقَاتِلْ** پس باید که قتال کنند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا ... **الَّذِينَ** ...

... **يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** ... **بِالْآخِرَةِ** ...

... **وَمَنْ يُقَاتِلْ** و هر که کارزار کند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا **فَيُقْتَلْ** پس کشته گردد ... **أَوْ يَغْلِبْ** ... **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ**

... **أَجْرًا عَظِيمًا** ...

...

... **وَمَا لَكُمْ** ...

... **لَا تُقَاتِلُونَ** ... **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... **وَ**

الْمُسْتَضْعَفِينَ ...

...

...

... **مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ** ...

...

...

...

...

... **الَّذِينَ** ... **يَقُولُونَ** ... **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا** ...

... **مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا** ...

وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ... **وَاجْعَلْ لَنَا** ... **مِنْ**

لَدُنْكَ ... **نَصِيرًا** ...

...

...

...

... **الَّذِينَ آمَنُوا**

... **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... **وَالَّذِينَ**

صله من است ...

... **إِذْ لَمْ أَكُنْ**

سورة النساء

كَفَرُوا و آنكسانيكه كافر شده اند از دين خود يهود و نصارى يُقَاتِلُونَ مقاتله ميكنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شيطان كه طاغى و باغى
است يعنى بفرمان برداران او وكه موجب سبب شدست بعقوبات پادشاهى و چون حال برين منوال است فَقَاتِلُوا پس كارزار كنيد اى دوستان خدا أَوْلِيَاءَ
الشَّيْطَانِ دوستان و فرمانبرداران شيطانرا و از مكايد و مصايد او مترسيد إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستيكه حيله و وسوسه شيطان
كَانَ ضَعِيفًا هست سست بى توجه كيد او بمومنان نسبت بكيد خدا بكافران ضعيف سست بى اعتبار و نتر كيد او و فريب مجرد انجه روا
بين با اوليا او ... اعتماد ايشان بر كسيست كه اضعف ... ذكر كان براى تاكيد است تا دلالت كند برانكه ضعف كيد شيطان لازم
است در جميع احوال و اوقات نه آنكه در بعضى زمان باشد دون زمان ديگر آورده اند كه عبد الرحمن بن عوف و زهرى و مقداد بن
اسود كندى و قدامة بن مظعون جمحى و سعد بن ابى وقاص و اتباع ايشان در مكه پيش از هجرت از دست اذيت كفار ... شكايتها بحضرت سيد كاينات
رسانيدند و گفتند يا رسول الله ما را دستورى ده كه با اهل شرك حرب كنيم كه از ابتداى ايشان ... تحمل نمى توانيم ... ايشان ...
ايشان صبر كنيد تا وقت جهاد در رسد و چون از مكه بمدينه مهاجرت كردند حق تعالى همه اهل اسلام را امر كرد بقتال بعضى از ايشان اظهار كراهت كردند
... در حق ايشان اين آيه فرستاد كه أَلَمْ تَرَ آيا نظر
نكردى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ بسوى آنانكه گفته شد مر ايشان را كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز داريد دستهاى خود را از كارزار كفار تا فرمان الهى در رسد
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ بپاى داريد نماز را با شرايط و اركان وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهيد زكوة را بمستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آنگاه كه ... عبادت
و نوشته شد يعنى واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ايشان كارزار كردن با كافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ ناگاه گروهى ازيشان كه ضعيف الاسلام بودند
يَخْشَوْنَ النَّاسَ مى ترسيدند از جنگ مشركان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنانچه مى ترسند كه با ... أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً يا ...
از آن ... ايشان محمول بر ضعف ... بود ... از موت ... مى ترسيدند ...
آورده كه اذا براى مفاجات است جواب لما است و فريق مبتدا است منهم صفت آن و يخشون خبر آن و كخشية الله ...
در موضع مصدر واقع شده يا حال است از يخشون و معنى آنكه يخشون الناس مثل اهل خشية الله ... و اشد خشية عطف برانست
و اگر مصدر بوده باشد معطوف ... منصوب باشد ...
الله اى كخشية الله او كخشية اشد خشية منه على الفرض ...
خشية مثل خشية الله او خشية اشد من خشية الله ...
مخاطب ... در ان ... وَقَالُوا و گفتند ...
و ... بر سبيل استفهام نه انكار كه رَبَّنَا اى پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ براى چه چيز واجب كردى عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله كفار را
لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را بار نگذاشتى ... إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلى كه نزديكست ...
... آنكه جميع از مومنان بعد
نزول ... منافقان ... ايشان بود ...
و ... اين كلام را بر زبان جارى ساخته باشند و ليكن ... حق تعالى ... قُلْ بگو اى محمد مر اين
ترسندگان را كه ... مَتَاعُ الدُّنْيَا ... قَلِيلٌ اندكست ... وَالْآخِرَةُ
... خَيْرٌ ... لِمَنِ اتَّقَى مر كسى را كه ... وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسيده نخواهيد شد
... فَتِيلًا مقدار رشته كه ...
جهاد ...
... أَيْنَمَا تَكُونُوا هر كجا باشيد ... يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دريابد شما را موت وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر
... فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ... قلعها و حصارهاى محكم و بلند ...
و ... بروج دوازده گانه ...
و ...
...
حسين ...
...
...
كه ... و ... وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد با اهل كتاب يا منافقان حَسَنَةٌ نيكوئى ...
... يَقُولُوا ميگويند هَذِهِ اين نيكوئى مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خداست
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بديشان ... يَقُولُوا هَذِهِ گويند اين مِنْ عِنْدِكَ

مكان قوله

عدقا ماما

از تنبیهات است که بعضی بسبب مدت تو یا بمصوب و با محمد تدبیر تو گردد یا بحوت صاحب بوده و صواب است و واضح است که اینها شامل جمیع منافقان و اهل کتاب است که همه با ایشان میگویند که جمیع ثم از نزد خدا است و همه از تو **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **كُلٌّ** همه قبض و بسط و گشا و عسر و همه **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزد خدا است و ذات همه بحکم او و هیچکس را توان نیست و دخل نیست در آن [illegible] از تنزیه قدرت من نیست پس بر سبیل تعریض و انکار بر منافقان است **فَمَا لِهَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ** پس چه حال است این گروه منافق را **لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ** که نزدیک نیستند که فهم کنند **حَدِيثًا** سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان که قرآن است و اگر فهم آن میکردند و تدبر در معانی آن مینمودند میدانستند که همه حسنه و سیئه از نزد خدا است و نمی‌نسبتند که نیکو و بد نزد ما چون بهائم که میشنوند و فهم نمیکنند و نمیدانند که همه ما بتدا از خدا است و باز گشت بر او میگردد تا **مَا أَصَابَكَ** آنچه برسد بتو ای آدمی **مِنْ حَسَنَةٍ** از نعمت و خیر **فَمِنَ اللَّهِ** پس از فضل خدا است پس هر خیر ایشان میکند از تمام طاعات مکافات نمیرسد او نعمت پس چگونه مستوجب آن باشد و لهذا قال لا احد یدخل الجنة الا برحمة الله گفتند یا رسول الله دخول شما بهشت نیز برحمت خدا منوط است فرمود نیز داخل شدن من هم برحمت خدا است **وَمَا أَصَابَكَ** و آنچه برسد بتو **مِنْ سَيِّئَةٍ** از رنج و قتل و ناخوش و تنگی **فَمِنْ نَفْسِكَ** پس از نفس تست یعنی بسبب گناهی است که نفس تو کسب کرده کما قال ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و این منافات ندارد با قول **كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** زیرا که هر نعمت و نقمت از جانب خدا است بر سبیل ایصال الا آنکه حسنه احسان است و امتنان و سیئه مجازات است و انتقام و کار روی ترغیب [illegible] مسلم مصیبه و صبر لا تضحی و التوکه تشکار و حتی انقطاع شسع نعله الا بذنب و ما یعفو الله اکثر و گویند ما اصابک من حسنة مقول قول منافقان است که از غایت بی فهمی میگفتند یا محمد آنچه بتو میرسد از فتح و نصرت از خدا است و آنچه بتو میرسد از هزیمت و قتل اصحاب از نفس تست و شوم تدبیر تو و قول اول اصح است و معنی آنست که هر چه که بتو میرسد از نعمت از خدا است و هر چه بتو میرسد از بلا از شامت معاصی نفس تست و در جهاد کرد و در روز مطهر شد بخیر و فتوح بود و در روز احد بسبب عدم ثبات بر جهاد و میل بر غارت و اطاعت پیغمبر نکردن مغلوب شدند و چیا اگر ثبات ورزیدند تا که حق شما رها نکردند در نصیحت یا ایشان نمیرسید ابوالعالیه گوید مراد بحسنه طاعت تو فیق و اقتدار تمکین و الطاف است و معصیت بفعل تو بد و ناطاعت و اراده و ابوالقسم بلخی گفته که مراد بسیئه عقوبت است بر سبیل جزای معصیت و بر سبیل توسیع بلاء تسمیه مستحق شده کقوله تعالی و جزاء سیئة سیئة مثلها و هر مصیبت که بر بنده میرسد کفاره گناهان او است و عقوبت گناهان کبیره است نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است که ما من خدش بعود و لا اختلاج عرق و لا عثرة قدم الا بذنب و ما یعفو الله عنه اکثر و بعضی را در نزدیکی بهشت نیز آنکه تا معصیت او است که بجهت آن بعد از آن میفرماید که **وَأَرْسَلْنَاكَ** فرستادیم ترا ای محمد **لِلنَّاسِ** برای همه مردمان **رَسُولًا** فرستاده که تبلیغ احکام کنی و ایشان را اطاعت ترغیب کنی نا بجهت آن مستوجب حسنه شوند و تخلف ایشان کنی از معصیه تا مصیبت که فساد نشوند بلا که رسول خالق است و برای آن کلیم او سال دلالت بر آن میکند و همیشه این بود که نصایح بر [illegible] بر ایشان باشد **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بسنده است خدا **شَهِيدًا** گواه بر رسالت تو شبهه باو گویند یعنی است که خدا شاهد است بر نیکان خود [illegible] میکند و خبر و شر و منافع آن منحصر بر عبادت که بجا آید و اطاعت رسول بقوله **مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ** هر که فرمان برد رسول را **فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** پس بتحقیق که فرمان برده است خدا را زیرا اگر در حقیقت مبلغ اوامر او سبحانه است مروی است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله منافقان گفتند که این مرد را نمی‌بینید که میخواهد که او را خدای خود گیریم همچنانکه نصاری عیسی را خدای خود گرفتند پس این آیه نازل شد که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده **وَمَنْ تَوَلَّىٰ** و هر که اعراض کند از فرمانبرداری تو **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ** پس نفرستادیم ترا **عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** بر ایشان نگاهبان که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بر تو جز ابلاغ نیست و بر ما است حساب و عقاب ایشان [illegible] و در بعضی از علما آمده که این آیه بآیه السیف منسوخ است و در مجمع البیان آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بقاء ما لله فقد بقی الله و هر که اطاعت خلیفه الله باشد پس خلافت حق مر ائمه معصومین را ثابت بود یا شد در هر معامله که با خلق بجهت او کافی وما قسمناه هر مقامه ایشان در هر معامله که خلق با او میکردند کما قال ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله خلافت حق خلیفه بی شایبه شبهه طاعت مستلزم است در اینکه کسانی اعتراض بر ایشان از وجه دلائل بر عظم و وقر الحضرتین طاعت او و اطاعت خود دانسته و بعد از آن از احوال منافقان که اظهار طاعت میکردند خلاف آن خبر میدهد **وَيَقُولُونَ** و میگویند منافقان در حضور تو که امر ما **طَاعَةٌ** فرمان برداری است ای رسول ما از تو فرمان برداریم و طاعت نا حیر فرمان انجام دهیم و با مبتدا محذوف تقدیر اینکه امر ما طاعت یا منا طاعت و این جمله اسمیه جهت آنست که اظهار دوام و استمرار طاعت خود کنند **فَإِذَا بَرَزُوا** پس چون بیرون روند **مِنْ عِنْدِكَ** از نزد تو **بَيَّتَ طَائِفَةٌ** شب گذرانند و تدبیر کنند گروهی **مِنْهُمْ** از ایشان در شب **غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ** غیر آنکه تو میگوئی و یا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی چه لفظ یقول محتمل است که قابل ستر و علن باشد و ابو طالب و ما غاطب میگویند یعنی از بعد تو مخالف آن خود ست یا که تدبیر امور در شب مینمایند و مانند شعر و ما بیت مبیت زیرا که آن تسویه و تدبیر کرده میشود **وَاللَّهُ يَكْتُبُ** و خدا مینویسد یعنی ملائکه کرام الکاتبین را امر میکند تا مینویسند **مَا يُبَيِّتُونَ** آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از مخالفت قول تو تا ایشان را بآن مجازات نماید و یا آنکه ترا اعلام آن نماید در کتاب که قرآن است و ترا اظهار میکند چون چنین است **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و یا آنکه ایشان را بقول ایشان مقام مبر بلکه ستر ایشان نما تا امر اسلام استقرار پیدا کند **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** و توکل کن بر خدا در همه امور خصوصا در کار ایشان عرض که کار خود بخدای گذار **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بسنده است خدا **وَكِيلًا** کار ساز و بسنده کان و منتقم در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان پس کفایت مضرت ایشان کند و ترا ای تو داد ایشان انتقام کشد پس بر سبیل تعریض و توبیخ میفرماید که **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ** آیا تأمل نمیکنند

وسبب طاعت در مسلمانست [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا آنکه اعجاز بر ایشان ظاهر گردد که این کلام حقست [illegible] **وَلَوْ كَانَ**
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ [illegible] **لَوَجَدُوا فِيهِ** [illegible]
[illegible] **اخْتِلَافًا كَثِيرًا** اختلاف [illegible]
[illegible]

[illegible]

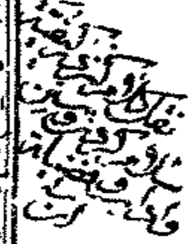
وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ [illegible] **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ** [illegible] **وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ** [illegible] **لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ** [illegible]

[illegible] **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ** [illegible] **لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ** [illegible] **إِلَّا قَلِيلًا** [illegible]

[illegible] **فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** [illegible] **لَا تُكَلَّفُ** [illegible] **إِلَّا نَفْسَكَ** [illegible] **وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ** [illegible] **عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ** [illegible] **بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا** [illegible] **وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا** [illegible] **وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا** [illegible]



خلاف معدوم شود و دین خدا همه ظاهر و غالب گردد کقوله لیظهره علی الدین کله و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا من
یشفع هر که در خواهد شفاعة حسنة در خواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد [illegible]
یکن له نصیب منها باشد مر شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت از جمله آن دعای خیر است در حق مومن لقوله من دعا لاخیه المسلم بظهر الغیب استجیب له
وقال الملك ولك مثل ذلك ومن یشفع و هر که در خواهد شفاعة سیئة در خواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی
و خیر از کسی باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال آن و از جمله آن دعا بدست در حق مومن [illegible] باز راجع شود و از امام محمد
باقر مروی است که مراد [illegible] وکان الله و هست خدا علی کل شیء مقیتا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت ماخوذ از اقات علی
کل شیء اذا قدر [illegible] گواه و نگهبان [illegible] حافظ است [illegible] نیکوئی [illegible] باشد و اگر [illegible]
جزای آن بشمار [illegible] شفاعة [illegible]
ومن یشفع شفاعة سیئة [illegible] یکن له کفل ای اثم منها [illegible] قول کلبی و ابن عباس است [illegible] مراد شفاعت [illegible]
[illegible] حد حدود الله [illegible] قول حضرت رسالت [illegible] اشفعوا توجروا [illegible] من حالت شفاعته دون
حد من حدود الله فقد ضاد الله فی ملکه ومن اعان علی خصومة بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع و این قول مجاهد و حسن است [illegible] شفاعة حسنة
دعا است [illegible] مومنین و شفاعة سیئة دعای بد [illegible]
[illegible] مراد بشفاعة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و اذا حییتم بتحیة [illegible] تحیة [illegible]
فحیوا باحسن منها [illegible] السلام علیکم [illegible] ورحمة
الله و اگر سلام [illegible] السلام علیك [illegible]
رحمة الله [illegible] السلام علیکم ورحمة الله [illegible] ورحمة الله وبرکاته [illegible]
[illegible] او ردوها
[illegible] السلام علیك [illegible] السلام [illegible]
[illegible] ان الله کان علی کل شیء حسیبا
بر همه چیز حساب کننده [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علیکم [illegible]
[illegible] سلام علیکم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
سلام [illegible] سلام علیکم ورحمة الله [illegible]
[illegible] سلام علیکم ورحمة الله [illegible] سلام علیکم ورحمة الله [illegible] برکاته [illegible]
[illegible] علیکم ورحمة الله وبرکاته [illegible] ابن عباس [illegible] المراد بقوله باحسن منها ای
للمسلمین [illegible] لاهل الکتاب [illegible] علیکم [illegible] السلام علیکم
[illegible] سلام [illegible] الصلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان [illegible]
[illegible] مطلق [illegible]
[illegible] الخطبة [illegible] قراءة قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] سلام [illegible]



و اغنیا راکب بر غنی و پیاده و راکب فرس بر راکب حمار و صغیر بر کبیر و عکس جایز نیست بجهت تابعی بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر صبیان سلام میکرد هشتم هر جا که کشتن
واجب نمیشود بر مصلی نیز اگر احلال کند بر تو نزد بعضی از شیوخ معاصر آنست که نماز باطل نشود و نزد بعضی دیگر موجب بطلانست و نزد جمعی آنست که اگر
لسان او مشغول باشد بشیء از قرائت یا ذکر در زمان رد نماز باطلست و الا فلا و این تفصیل نیکو نیست اما صواب جایز بودن است که ساکت شود بسکوت
طویل اما اگر سکوت او بدان شود و از هیأت نماز خارج شود نماز باطلست نهم ابا جایز هست در پیغمبر سلام علیکم و بغیر علیکم السلام باشد نزد بعضی جایز نیست
زیرا که مخالفت دعا جایز نیست بغیر لفظ از الفاظ و نزد بعضی جایز هست زیرا که این لفظ قرآن نیست بلکه کلام آدمی است فتح جایز باشد در نماز دو تای
گویم که لازم که از دعا باشد بلکه رد سلام است این ولی است انتهی کلامه و در مجمع آورده که ابی مالک بن تیهان روایت کرده که من قال السلام علیکم
کتب له عشر حسنات و من قال السلام علیکم و رحمة الله کتب له عشرون حسنة و من قال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته کتب له ثلثون حسنة و در تفسیر ابو
الفتوح مذکور است که چون یکی از مسلمانان بر پیغمبر سلام کردی و گفتی سلام علیک او فرمودی علیک السلام و رحمة الله و برکاته و از آنحضرت مرویست که چون
بنده مؤمن برادر خود را گوید سلام علیک او را ده حسنه بنویسند و همچنین جواب دهنده را و از ابن عباس نقلست که کسیکه بر ده کس سلام کند یا بر یکی
ده بار سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که صبا سلام کردن و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه از آن باشد که سلام کرده
یکی آنرا که جواب گوید زیرا که ابتدا و اختیار این خیر از اول شده او نیز آورده اند که زاهری نزد عبد الله جعفر آمد و بر اصل عطائی بکو لاد نام پادشاه نمکاه
این کوتاه بود در اندیشه بود که چیزی مکافات او شود و نزد عبد الله جعفر از پی غیبت او رسید آمد و گفت یا فلان سلام علیک ای بخشی جواب
داد عبد الله گفت چرا دوری از من کردی و آن بندی گفت از برای آنکه تا اول تو سلام کنی و مرا جواب با ابتدا دادن تو ثواب اسپیا و آمد که چیزی را بود مکافات تو نبود الا
باین نوع و از رسول روایتست که افشوا السلام تحابوا اسلام را فاش کنید تا سلام شما بیعد و نیز فرمود السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و شیدا از مرتقی
بند کان خود را بخبر و عید تهدید و بیان مثوبات و عقوبات میفرماید **اَللّٰهُ** خدای مستحق عبادت **لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش
باشد مگر او و مبتدا بود که الله مبتدا باشد و لا اله الا هو جمله معترضه خبر آن **لَيَجْمَعَنَّكُمْ** بعضی از شما را بجمع میکند شما را در گور **اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ** تا روز رستخیز که برانگیزد و حشر کند شما را از گورها تا عرصه قیامت حاضر سازد و الی بمعنی فی است یعنی همه شما را جمع سازد در آن روز **لَا رَيْبَ
فِيْهِ** هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع این خلق السنا نعم یا صفت مصدر محذوف یعنی جمعا لا ریب فیه **وَمَنْ اَصْدَقُ** و کیست صادق تر **مِنَ اللّٰهِ**
از خدا یعنی نیست از و راستگوتر **حَدِيْثًا** از روی قول و وعده یعنی کذب در وعده و وعید او راه نیست زیرا که آن نقصانست و خدا از نقص مبراست حاصل
که استفهام بمعنی برای انکار است که احدی اصدق از وی نیست در نباشد چه کذب در خبر او محالست فرود آمده که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان
گشته باز گشتند و بپیغام از اسلام خود خبر بمدینه رسانیدند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی با ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان
حکم میکردند آیه آمد که **فَمَا لَكُمْ** پس چیست شما را **فِي الْمُنٰفِقِيْنَ** در شان منافقان که متفرق شده اید **فِئَتَيْنِ** بدو فرقه جمعی بر آنند که اینقصه
مهاجران نا خوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت اجازت اقامت بادیه خواستند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و مقاتله داد
اسلام ایشان تردید پیدا آمد آیه نازل گشت که شما چرا دو گروه شده اید بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و از زید ثابت نقلست که جمعی مردم که بر منافق امرانیه
شان متخلفان روز احد بودند که گفتند لو نعلم قتالا لاتبعناکم و ایشان از پی و اتباع او بودند اصحاب در شان ایشان اختلاف کردند بعضی گفتند اظهار اسلام کرده اند دیگر
از قتل ایشان امتناع میکردند حق تعالی فرمود که چیست شما را که بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید و اتفاق نمیکنید **وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ** و خدای تعالی باز گردانید
ایشان را بحکم کفر و گمراهی و قتل و سبی **بِمَا كَسَبُوْا** بسبب آنچه عمل کردند که ارتداد ایشانست از مومنان و لا حق شدن بکافران اصل رکس رد
است **اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا** آیا میخواهید که راه نمائید **مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ** آنرا که خدا گمراه کرده و فرو گذاشته است خدا بسبب عناد ایشان
توجیه هدایت از ایشان باز داشته و با ایشان را بضلالت مسمی ساخته و حکم بضلالت ایشان کرده یا ازو راه هیچ کس راه نیست
راه راست نماید **وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ** و هر که خدا خذلان کند او را و یا بضلالت موسوم سازد و حکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت
و انکار و عناد او یا و جو منع از او بحقیقت اسلام **فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ** پس نیابی هرگز از برای او **سَبِيْلًا** راهی بحق و طریقی هدایت پس از حال منافقان خبر میدهد
وَدُّوْا دوست میدارند ایشان و تمنا میکنند **لَوْ تَكْفُرُوْنَ** اگر کافر شوید شما **كَمَا كَفَرُوْا** چنانچه کافر شدند **فَتَكُوْنُوْنَ** تا باشید
مساوی یکدیگر در ضلالت **فَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ** پس فرا مگیرید از ایشان **اَوْلِيَآءَ** دوستان **حَتّٰى يُهَاجِرُوْا** تا وقتیکه ایمان آرند
مهاجرت نمایند از بلد کفر ببلد اسلام **فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ** در راه رضای خدا یعنی هجرت ایشان خالص باشد از غرضی از اغراض دنیوی مراد آنست که ایمان
هجرتی که محض رضای الله باشد مخصوص نشود و با ایشان دوستی مکنید در سبیل الله یعنی تا امر سبیل که است و بعضی تفاسیر آمده که هجرت بر سه نوع
یکی هجرت مومنان با رسول از مکه بمدینه کقوله و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله دوم هجرت کافران و منافقان از کفر و نفاق تا با آنجا نکر
دو نیست سیم هجرت از معاصی مومنان کما قال المهاجر من هجر ما نهی الله عنه پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت **فَخُذُوْهُمْ** پس بگیرید ایشانرا و ا
کشید **وَاقْتُلُوْهُمْ** و بکشید ایشانرا **حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ** هر جا که بیابید در حل و حرم **وَلَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ** و مگیرید از ایشان **وَلِيًّا** دوست
داری **وَّلَا نَصِيْرًا** و مددکاری یعنی بالکلیه از ایشان مجانبه کنید و از ایشان قبول ولایت و نصرت مکنید **اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ** استثناست از
فخذوهم و اقتلوهم یعنی ایشانرا بگیرید و بقتل رسانید مگر آنانکه پیوندند و پناه آورند **اِلٰى قَوْمٍۭ** بگروهی که واقع شده **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ** میان شما
شما و ایشان **مِّيْثَاقٌ** پیمانی قوله هلال بن عویمر اسلمی که با آنحضرت پیمان بسته بود که جنگ نکند نه بر ایشان مدد جویند **اَوْ جَآءُوْكُمْ** یا آمده باشند بنزد شما **حَصِرَتْ**

مفسر از عباس



صُدُورُهُمْ گويا تنگ شد بود سينها ايشان از قتال شما باضافه از قتال با يار خود يا صفت محذوف باشد و حصر يعنى ضيق و انقباض است يعنى آمدند تنگ دل و منقبض **أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ** از آنكه كارزار كنند با شما با آنجهت كراهت آنكه با شما مقاتله كنند **أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ** يا كارزار كنند با قوم خود از كفار و ايشان بنو مدلج بودند كه بعد از واقعه احد سراقة بن مالك مدلجى با جماعه پيغمبر فرستادند و پيمان بستند بر آنكه با پيغمبر مقاتله نكنند با قريش نيز همين طريق عهد كردند و ابن عباس رضى الله عنهما روايت است كه مراد بنو اسلمند كه هلال بن عويمر اسلمى را نزد رسول فرستادند و با يكديگر معاهده كردند كه مقاتله نكنند و جابر مشركان نكنند و نزد بعضى بنو اشجع اند كه بمدينه آمدند و پيشواى ايشان مسعود بن رخيله رسول الله ايشان را مهربانى كرد و از سبب آمدن ايشان پرسيد گفتند آمده ايم كه با هم معاهده كنيم بر آنكه با يكديگر جنگ نكنيم رسول الله با ايشان عهد بست **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ** و اگر خواستى خدا و حكمت و مصلحت او تقاضا نمودى **لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ** هر آينه مسلط ساختى ايشان را بر شما يا آنكه ترس شما از دل ايشان دور كردى و صدر ايشان را منبسط ساختى و قلوب ايشان را قوى گردانيدى **فَلَقَاتَلُوكُمْ** پس هر آينه قتال كردندى با شما و دست باز نداشتندى از جدال با شما **فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ** پس اگر كناره كنند از شما تخلف و معاهدات شما **فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ** پس كارزار نكنند با شما **وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ** و القا كنند بجانب شما انقياد و استسلام را يعنى از شما امان طلبند **فَمَا جَعَلَ اللَّهُ** پس نساخت خداوند **لَكُمْ** مر شما را **عَلَيْهِمْ سَبِيلًا** بر ايشان راهى در قتل و نهب و غصب و نهب اموال ايشان يعنى شما را نداد در اخذ و قتل ايشان و اين آيه اقتضا بآيه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ شده **سَتَجِدُونَ آخَرِينَ** زود باشد كه شما بيابيد قوم ديگر يعنى بنى اسد و غطفان كه بمدينه آمدند و اظهار اسلام كنند **يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ** مى خواهند كه ايمن شوند از شما و چون از مدينه باز گردند كافر شوند **وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ** و ايمن شوند از قوم خود **كُلَّمَا رُدُّوا** هرگاه باز گردانيده و بخوانند ايشان را **إِلَى الْفِتْنَةِ** يعنى كفر و قتال اهل اسلام **أُرْكِسُوا فِيهَا** مانند كرده شوند در آن فتنه با قبح ردة **فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ** پس اگر كناره نگيرند از قتال شما **وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ** و القا نكنند بسوى شما صلح و طلب امان را **وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ** و باز ندارند دستها خود را از قتال شما **فَخُذُوهُمْ** پس بگيريد ايشان را **وَاقْتُلُوهُمْ** و بكشيد ايشان **حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ** هر جا كه دست يابيد بر ايشان **وَأُولَٰئِكُمْ** و آن گروه **جَعَلْنَا لَكُمْ** داديم ما شما را **عَلَيْهِمْ** بر ايشان **سُلْطَانًا مُبِينًا** حجتى روشن در تعرض بقتل و سبى ايشان و آن حجت ظهور كفر و وقوع مكر ايشان باشد و نسبت حجت بسلطان آنست كه بآن بر خصم غالب شوند و گويند مراد تسلطى ظاهر است كه آن اذن تو در قتل ايشان است از خدا و هم مرويست كه اين آيه در باره حصين بن وارع نازل شد كه بجهت وقوع قحط در بلاد ايشان نزد رسول آمد و مواد عه نمود با آنحضرت و كم در نظر مجالس نمايد و آنحضرت تعرض بحال او و قوم او نرسانيد و منافق بود و رسول او را الاحمق المطاع فى قومه نام نهاده بود و گويند كه ابن ربيعه كه قبل از هجرت مسلمان شده از خوف خود پنهان شد... ابو جهل و برادر او حارث كه برادر مادرى عياش بودند جزع و فزع مادر مشاهده كردند... از عياش ... با ذكر او نمودند و در مكه ... و رسول بهجرت بمدينه آمد ... و بعضى گويند ... و طعام نخورد ... تا آنكه ابو جهل و حارث بن زيد ... و حارث زيد نيز با ايشان بود نزد عياش آمدند و گفتند مادر تو سوگند خورده كه طعام و شراب نخورد و در زير سقف نرود تا ترا نه بيند و با سوگند خورده كه ... و چون عياش ... آمدند ... دست او را گرفته اوزا ... و عياش ... و حارث بن زيد ... گفت اى عياش ... اگر حق بود ... و سوگند خورد كه اگر ... حارث ... مسلمان شد ... عياش ... سوگند او را بقتل رسانيد و اصحاب عياش را ملامت نمودند ... عياش ... نادم شده بخدمت پيغمبر آمد و تمام قصه عرض رسانيد ... **وَمَا كَانَ** و نسزد و روا نباشد **لِمُؤْمِنٍ** مؤمن را **أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا** آنكه بكشد مؤمنى را بغير حق **إِلَّا خَطَأً** مگر كشتنى بخطا ... و بنا بر استثنا متصل ... منقطع است ... مفعول له ... حال ... صفت مصدر ... خطا ... زهوق روح ... **وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً** و هر كه بكشد مؤمنى را بخطا **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ** پس ... آزاد كردن بنده است ... **وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ** ... **إِلَىٰ أَهْلِهِ**

بوارثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چه سایر مواریث **إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا** مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل دیه را از عفو نمایند سمیه
عفو بتصدق بجهت حث بر عفو و تنبیه بر فضل آن و در حدیث آمده که کل معروف صدقة و جمله استثنا در موضع حال است از قاتل یا اهل
یا ظرف و متعلق بعلیه که مقدر است بر قوله فتحریر رقبة یا بمسلمة ای یجب الدیة علیه او تسلیمها الی اهله الا حال تصدقهم علیه او زمانه
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول **مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ** از گروهی که دشمن شمااند یعنی از کفار **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** و او مؤمن باشد **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**
پس بر قاتل آنست آزاد کردن بنده مؤمن و اداء دیه با اهل او نشاید زیرا که مؤمن و کافر را توارث نیست **وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ** و اگر باشد مقتول از قومی
که **بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ** میان شما و ایشان عهد و پیمانست یعنی اهل ذمه پس حکم آن حکم مسلمانست در وجوب کفاره و دیه کما قال **فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ**
پس دیه تسلیم کرده شده **إِلَى أَهْلِهِ** با اهل آن **وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ** و آزاد کردن بنده مؤمنه **فَمَنْ لَمْ يَجِدْ** پس هر که نیابد بنده
و مقدرت نداشته باشد بر خریدن آن **فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ** پس بر اوست روزه دو ماه از پی یکدیگر **تَوْبَةً** منصوبست بعلیه تقدیره اینکه
شرع ذلک توبة من تاب الله علیه اذا قبل توبته یعنی حق تعالی این حکم را شرع فرمود در میان شما که تا سبب قبول شدن توبه باشد قاتل را **مِنَ اللَّهِ** از
خدا یعنی تا توبه او را قبول کند و یا منصوبست بمصدر تقدیره تاب علیکم توبة یعنی بپذیرفت قاتل را بحکم آنکه روزه فرمود یا منصوبست یا حال بحذف
مضاف ای فعلیه صیام شهرین ذا توبة یعنی بر او ست روزه داشتن دو ماه در حالتی که آن دو ماه خداوند توبه است و مجاز و صفت توبه است
یعنی قبول توبه که از جانب خداست **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا دانا بحال قاتل و مقتول **حَكِيمًا** حکم کننده در باب دیه و کفاره با صواب
در آنچه حکم کند در کتاب اوست که اثم ملکوت مشتملست بر چند حکم یکی آنکه بر قاتل خطا کفاره واجبست که آن تحریر رقبه است و خلافست در اشتراط
ایمان آن بنده و آنچه مبین است قاتل چون که اخراج مقتول بود از حیات پس لازم آمد اخراج نفس آن از قید عبودیت چه آن در حکم احیا
است و اگر بنده ناسیه باشد آنکه او را عتق کند و از جمیع تصرفات ممنوع است دوم تسلیم دیه با اهل مقتول یعنی ورثه او مراد با بنائش که
اند که وارث مال اند لا الاخوة و اخوات از قبل ام بجهت روایات متظافره و نزد بعضی اخوات از قبل اب نیز مستحق اند بلکه لازم عاقله است که ایشان هر که
منفرد باشد از اهل ذکور و شرکا باب و امام و منفرد باب و امام و نفس ایشان منجمد ایشان بر حسب مصلحت خود الاقرب فالاقرب پس اگر ایشان ثلث باشد
و دیه واسع مولای عبد را ایشان داخل شود و بعد از آن ضامن جریره و بعد از آن امام بر ترتیب رث و دیه در اقسام ثلثه یا هزار مثقال است از زر طلا که
یا ده هزار درم یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد یمن هر حله دو توب یا دویست گاو یا صد شتر لیکن در کرد و امر خطا مع سهولت اگر در عهد شبیها
در یک سال تا کند و در شبه عمد در دو سال و در خطای محض در سه سال و در دیه انسان ابل در عمد انسا اقسا بعضی کبار ابل و در شبه عمد سه نوع بنت لبون
و مثل آن و در خطا بنت مخاض و مثل است از بنات لبون و اولاد الا ان یصدقوا
سیوم هر گاه ورثه ابراء ذمه عاقله کنند بری الذمة شوند و بدانکه حکم دیه حکم اموال متبست در بیرون آن از قضای دیون و کنند و انفاذ وصایای و کنند از آن
هر چه که باشد اولاد عبد و اجب نیست و بعضی که احادیث ابتدا و ضمان کنند در دیه و در وصایا بلکه اینا از قضاص میرسد و اگر چه وصیتی نیز بر وشد
اصح پس اگر صلح کنند خصم از آنکه خواهد و بیان توبه و تبلیغ اماء ذالثست بر احکام مذکوره است آنکه در مقتول مؤمن باشد هر گاه که از قوم اهل
حرب باشد کفاره و اجبست بجهت ایمان او و دیه لازم نیست زیرا که اهل حرب یاد و دیه مستحق چیزی نیستند چهارم حلاف است در مقتول بخطا هر گاه که از قوم
معاهد باشد خواه که از اهل کتاب باشد یا کفاری که ایشان را عهد باشد بعضی گفته اند که او کافر است الا اینکه دیه او لازم است بجهت عهد با قوم او دیه
ذمی نزد ما بر تقدیر هشتصد درهم است با اجماع اصحاب بنا بر روایتی فقهای عامه اختلاف کرده اند نزد ابو حنیفه دیه او هم چو دیه مسلم است بجهت ظاهر
این واطلاق لفظ دیه و نزد بعضی دیه یک چهار هزار درم و خلاف در آنست که دیه مجوسی هشتصد درهم است و گویند که از قسم مقتول مؤمن
و این قول مؤید است از اخبار ما و شوبه هست و وجوب کفاره بقتل او زیرا که در قتل کافر کفاره نیست نیز هیچ واجب نه لا الذمی که بر این بجهت عطف دیه
قوله و هو مؤمن که در جمله مقدره است لیکن دیه را اینجا بر ورثه مسلمین بالید داد خاصه و ظاهر مخصوص خواهد بود مسلمین زیرا که کافر میراث از مسلم نمی
برد لقوله لا توارث بین اهل ملتین بجهت قوله فمن لم یجد اشاره است بانکه کفاره اینجا مرتب است بجهت اینکه آن بها که موجب نقض است مراد بعد
وجدان است که مالک رقبه باشد و قادر بر ثمن باشد که فاضل از قوت یکروزه و دستی و توت داد سکنی باشد و هیچ در حکم عدم وجدانست اگر مریض باشد
مضطر باشد یا از اهل خدام باشد و اگر مریض باشد یا احتیاج نداشته باشد بخدمت او اینکه کسی باشد که عادة او خادم باشد یا استخدام بعض خود
و احتیاج که اعتاق عبد نمیکند الا با مرض و مراد بتتابع شهرین آنست که یکماه روزه دارد و از ماه ثانی بعضی را با آن منضم کند اگر چه یکروز باشد
زیرا که تتابع صفت شهرین است نه ایام و اگر افطار کند در اثناء اول بجهت عذری بنا بر آن کند نزد ما و نزد بعضی عدم وجدان راجع است بعدم وجدان رقبه
و نزد جمهور دیگر راجع بعدم وجدان دیه و رقبه معا و اینجا مشکل است زیرا که دیه بر عاقله است بر جانی نا موصوف باشد بعدم وجدان بدانکه با عدم قدرة
بر صوم اشتغال نماید بالطعام شصت مسکین و بدانکه کفاره واجبست بوجوب فوری اما اولا زیرا که آن مانند توبه واجبست که علی الفور است و اما ثانیا
بجهت ذکر عقیب قتله و من قتل مؤمنا فتحریر رقبة الی آخره و بدانکه وجه ارتباط آیه سابقه آنست که چون حق تعالی در آیه سابقه امر کرد بقتال کفار در
عقب آن منع قتل کسانی نمود که میان ایشان و مسلمانان عهد بوده باشد و بعد از آن منع قتل مطلق فرمود و بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد فرمود بقوله **وَمَنْ
يَقْتُلْ** و هر که بکشد **مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا** مؤمنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او **فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ** پس پاداش او دوزخ است **خَالِدًا فِيهَا**
در آنجا جاوید باشد در آن **وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ** و خشم گرفته خدا بر او **وَلَعَنَهُ** و دور ساخت او را از رحمت خود **وَأَعَدَّ لَهُ** و آماده ساخت

حکم قاتل عمد

ما خلاف در حکم قاتل کافر

از اسنان لبون و بنت مخاض و مثل آن است





است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب او گناه بزرگ را و سبب نزول این آیه آنست که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله بنی
النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد آنحضرت زهیر فهری را با او همراه ساخته به بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را
بمقیس سپارید و الا دیه او را ادا کنید چون بنی النجار را از این پیغام آگاه ساختند گفتند سمعا و طاعة ما قاتل او را نمی‌شناسیم لیکن دیه او را
ادا کنیم صد شتر تسلیم مقیس کردند و او با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک بشهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که مردمان ترا
عیب خواهند کرد که برادر خود را خونبها ستاندی و قاتل برادر را نکشتی رای آنست که زهیر را بکشی تا در برابر خون برادر باشد و نقصی را بنفس کشته
باشی و بعد از آن شتران را برانی [illegible] بر شتری نشست و باقی شتران را براند
[illegible] بمکه نهاد و مرتد شد [illegible] لا اومنه فی حل و لا حرم [illegible] روز فتح مکه کشته شد و بجهنم
پیوست حق تعالی این آیه در باره او نازل ساخت و در [illegible] تعظیم شان قتل مؤمن کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب خود گفته که [illegible] و بقول [illegible] اصحاب [illegible] قصد [illegible] قاتل باشد
[illegible] قتل [illegible] قصد قتل [illegible]
کشته شود [illegible] قصد قتل [illegible] قتل خطاست [illegible]
[illegible] قصاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
است اذا جئنا بکتاب [illegible] من قتل [illegible] علیه الحد فهو کفارة له و من ستر علیه فامره الی الله عز و جل ان شاء غفر له
ان شاء عذبه و اگر قاتل [illegible] من قال لا اله الا الله لا تکفروا [illegible]
است که از قاتل لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible] ان شاء عذبه و ان شاء غفر له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] اسامة بن زید [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] نازل شد که یا ایها الذین آمنوا [illegible] اذا ضربتم فی سبیل الله [illegible]
[illegible] فتبینوا [illegible]
[illegible] و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام [illegible] لست مؤمنا



تو بهشتی مؤمن و بجهت اینکه از ما کلمه میگوید تَبْتَغُونَ حال است از ضمیر تقولوا مشعر باینکه متاع دنیا حامل ایشانست بر عجله و ترک تثبیت یعنی میگوئید
سلام کننده را که تو ایمان نداری و در حالتیکه طلب کنید عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مال فانی و متاع زایل را و غنیمت و غنم مراد است قیمتهای مال دنیا عرض
عدم بقاء است تشبیها له بالعرض الذی هو خلاف الجوهر و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزد حق سبحانه مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنیمتهای بسیار است
که بدست شما خواهد بود که بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال كَذٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی اول که باسلام درآمدید
توسل بکلمه شهادة نمودید بدون آنکه مواطاة قلوب شما با السنه شما معلوم باشد بجهت آن خاص بودن و تا انجو دشد فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ پس منت
نهاد حق تعالی بر شما باستقامت در اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَيَّنُوا پس ببینید یعنی معلوم کنید و تبیین سازید مهم را در قتل مردم تعجیل مکنید
دعوی کافر چه باید که تا کشتن هر مردی کافر بر خدا است کسی را از کشتن مسلمانان تکرار این کلمه بجهت تاکید و تعظیم این امر است و ترتیب حکم مذکور بر آن
اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه حق تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید شما خَبِيرًا دانا و آگاه پس در قتل مسارعت مکنید و طریق احتیاط
مرعی دارید و مرویست که چون پیغمبر این خبر را باسامه رسانید سخت مضطرب شد و از آن فعل تاسف بسیار خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار
کن رسول فرمود کیف اصنع بلا اله الا الله پس برای او استغفار کرد و فرمود که بنده آزاد کن و بروایت عکرمه از ابن عباس از ابنه و محمد از امه نبی علیه السلام که
کو گفتند سپاه رسول ... اصحاب رسول که ... سلام کرد گفتند این تیم ما اسلام کرد تا کو گفتند آن او در حمایة اسلام او نباشد و اگر بسیار
شنیدند اولاد که کشتند و کو گفتند ... که مسلمانان بر ... کرد ... و ایشان را منع کردند ... پس رسول فرمود که ...
من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از وی قبول نکردند و برای طمع متاع او را بکشتند رسول فرمود که چرا کشتی گفت مسلمانم و اظهار شهادت
کرد گفت یا رسول الله از بیم جان خود اظهار کلمه کرد فرمود که با دلش شکافتی تا دانی که راست میگوید یا دروغ ... زبان کاری ... ایشان
رسید مدکه آن قاتل بمرد و مهلوی مقتول دفن کردند زمین او را ... بیرون ... تا اختیار کرد ...
در شعبی از شعاب کوه انداختند و حقتعالی در بارة او اینها نازل گردید و در مصنفات ابو حمزه ثمالی ... که در حبش ... نزد ...
او آن نازل شد که آیه ... لا یستوی ... عبد الله بن مکتوم ... زبان ...
یا رسول الله من نابینا ام و بجهاد از دو ... بنا که حقتعالی در باره ایشان نازل ساخت که لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند
نشستند گان در خانه خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند صاحبان زیان و علت ... که این صفت قاعدین است ...
با وجود معنی ... قاعدون است ... غیر اولی الضرر ... ابن مکتوم گفت یا رسول الله
و گفت یا رسول الله حال من چیست ... نابینا ام ... ظاهر شد ... نمود ...
نقل شده که ... غیر اولی الضرر ... مؤمنان ...
کردند و تا شدند قتال وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا و طلب رضای او بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که نفقه اسباب قتال
و تجهیز غازیان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود که در معرض قتل میآرند ... برابر نباشند ... که جهاد ...
کند و فائده ذکر عدم استوا با تذکار ... جهاد ... فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد
خدا الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان دَرَجَةً پایه
و ... منصوب است ... تفضیل ...
وَكُلًّا و همه را از قاعدان و مجاهدان وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده کرد
خدا مثوبت و پاداش نیکو که آن بهشت ... حسن عقیده ... وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ
و تفضیل کرد خدا مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان ... أَجْرًا عَظِيمًا ...
است ... مفعول ... دَرَجَاتٍ مِّنْهُ ...
... در جات ... فضل الله المجاهدین
سبعین درجة بین کل درجتین ... الجواد المضمر ... وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشایش ... منصوب است
... مغفرة و رحمة ...
الله رحمة ... تفضیل مجاهدان ... جهاد ...
... فاعدون ... الی الجهاد

... قوله رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست خدا آمرزنده گناهان کنندگان ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان ...
... اصحاب ...
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند ... کفار ...
... إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ بدرستیکه آنانکه ... ایشان ... فرشتگان ...

حکیم بکلمة لا اله الا الله و تاجیه باسامه طلب امر ... کرد پس ... گفت کیف اصنع بکلمه لا اله الا الله

علی القاعدین

و رحمة



مصنایع باشد [illegible] از ایشان فرشتگان [illegible] ملائکه [illegible] اهل اسلام

[illegible] ظالمی انفسهم در حالتیکه ستمکاران بودند بر نفس خود [illegible] هجرت [illegible] قالوا

[illegible] فیم کنتم در چه چیز بودید [illegible] از مشرکان [illegible]

موقع قالوا گفتند که کنا مستضعفین فی الارض [illegible] عاجزان [illegible] هجرت

[illegible] اسلام عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان [illegible] الم تکن ارض الله واسعة

[illegible] فتهاجروا فیها [illegible] مهاجران حبشه کردند فاولئک [illegible] ماویهم

جهنم [illegible] وساءت مصیرا [illegible]

[illegible] قالوا [illegible]

فاولئک [illegible] اقامه دین [illegible]

واز حضرت رسالت [illegible] من فرّ بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة وکان رفیق ابیه ابراهیم ونبیّه محمّد [illegible]

[illegible]

[illegible] امام محمد باقر [illegible]

[illegible] رسول هجرت [illegible] مشرکان [illegible] اسلام [illegible]

[illegible]

المستضعفین [illegible] من الرجال [illegible]

والنساء والولدان [illegible] لا یستطیعون حیلة [illegible] ولا یهتدون سبیلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم [illegible]

وکان الله عفوا [illegible] غفورا [illegible]

[illegible] مستضعفان [illegible]

[illegible] مستضعفان [illegible] استثناء ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا [illegible]

[illegible]

[illegible] وسعة [illegible]

[illegible]

[illegible] ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله [illegible]

[illegible] ثم یدرکه الموت [illegible] فقد وقع اجره

[illegible] علی الله [illegible]

[illegible]

[illegible] وکان الله غفورا [illegible] رحیما [illegible]

[illegible]

[illegible] واذا ضربتم فی الارض [illegible] فلیس علیکم جناح [illegible]

ان تقصروا من الصلوة [illegible] ان خفتم [illegible] ان یفتنکم الذین کفروا [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا [illegible]

الا المستضعفین

ومن یهاجر

ومن یخرج

وقوع ووجوب [illegible] مستحق باشند

جهت ما عنبار [illegible] کفار [illegible]

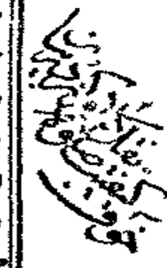
اثم و نفی جناح مستعمل میشود در واجب نیز ... و قصر صلوة از قصر مأخوذ است یعنی نقص و آن کاستن است که در کیفیت نماز است ...
... معنی قلت است نزد بعضی و اصح آنستکه معنی نقص است ... چون ابن عمر ... که در هر مقام ... قصر صلوة ...
... شافعی رحمه الله ... لقوله تعالی فلیس علیکم جناح ... پس قصر نزد او مخیر است لیکن قصر بهتر و افضلست از اتمام ... که از صحابه ...
که اتمام افضل است و نزد مالک و ابو حنیفه و اصحاب او قصر عزیمة است ... از امیر المؤمنین و اهلبیت طاهرین صلوات الله علیهم و ابن
عباس و جابر و ابن عمر و غیرهم و نفی جناح ... و جوب نیست ... استعمال میکنند کما فی قوله ان الصفا والمروة من شعائر الله الی قوله فلا
جناح علیه ان یطوف بهما ... و دیگر آنکه ... که از عمر سوال کردند که ما بالنا نقصر
و قد امنا ... جواب گفت عجبت مما عجبت منه ... صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته ... پس قبول کنید صدقه او ... امر برای وجوبست و دیگر
در کتب ... اهلبیت ... در وجوب قصر صلوة در سفر ... که قصر مشروط است
بخوف و حال آنکه چنین نیست ... اهل البیت ...
آنستکه سفر و خوف ... شرط ... تقصیر ... قصر ... در سفر با زوال
خوف ... شرط تقصیر باشند ... آنستکه احدهما شرط ... ام ترجیح بلا
مرجح ... و ما ... آنکه اشتراط سفر ... باطل است ... خوف ... سبب قصر است
و دیگر آنکه سبب ... که شرط باشد ... سفر و خوف سبب باشند ... قصر
... صلوة خوف ... صلوة سفر ... صلوة الخوف ...
صلوة السفر ... خوف ... قصر ... صلوة سفر ... در خوف ... آنستکه
خوف ... از سفر ... خوف ... سبب ... قصر ...
... قصر در سفر ... مسافة ... احکام سفر ... علی الاطلاق
... شافعی ... مالک و احمد ... ابو حنیفه و اصحاب
... که ... چهار فرسخ باشد و نزد ... متوسط السیر و اقدام
... خارج ... باجماع ... عنصر ... اسم او
صادق ... اربعة و عشرون میلا ... چهار ... تقصیر نقص صلوة ... کیفیت ... نقص
... در رکعت ... باشد ... مباح ...
... قصر صلوة ... سفر ... خصوصا که
... احکام شرع ... معصیه ... معصیت نباشد ... معصیت
... وجوب تقصیر ... مواضع اربعه که مسجد مکه است و مدینه و حائر
... علی ساکنه الصلوة والسلام ... مواضع شریفه ... عبادة است ...
... تقصیر ... سفر و خوف ... کیفیت صلوة خوف
... ائمه معصومین ... اشارت
سفر ... **وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ** ... **فَأَقَمْتَ لَهُمُ**
الصَّلٰوةَ ... **فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ** ... **وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ**
... طائفه ...
... **فَإِذَا سَجَدُوا** ...
فَلْيَكُونُوا ... **مِنْ وَرَائِكُمْ** ... طائفه ...
... **وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا** ...
... **فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ** ... **وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ**
... **وَأَسْلِحَتَهُمْ** ...
... و ان طائفتان من المؤمنین ...
... **وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** ... **لَوْ تَغْفُلُونَ**
... **عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ** ... **وَأَمْتِعَتِكُمْ** ... **فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ** ...

فیه فقصر ... علیکم ...

[illegible marginal notes]



بر شما مَیْلَةً وَاحِدَةً بیکبار و هر چه باشد ببرند و گفته‌اند بعضی اصحاب حمل سلاح موجب مشقت کثیره است از جهت دو جنبه دشمنان وضع سلاح
کرده منتظر باشند که وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما اِنْ کَانَ بِکُمْ اَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرداند
اسلحه را اَوْ کُنْتُمْ مَرْضٰی یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوْا در آنکه بنهید بر زمین اَسْلِحَتَکُمْ سلاحهای خود را ان تضعوا
منصوب بنزع خافض است ای لا اثم علیکم فی ان تضعوا و یا مجرور است باضمار حرف جر و چون عدم اخذ سلاح در مظان هجوم اعادی است بر مسلمانان
از جهت مبالغه در احذار تکرار آن نمود بقوله وَخُذُوْا حِذْرَکُمْ و فرا گیرید آلات احتراز خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گویند معنی
کرم ... باشید اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ بدرستیکه خدا آماده ساخته برای کافران عَذَابًا مُهِیْنًا عذابی خوار کننده ...
نزول این آیه آن بود که حضرت رسالت بغزوه رفته بود و هر گاه بعسفان رسید مشرکان عرب دیدند که صف راست کرده اند و اسباب جدال و قتال
مهیا ساخته حضرت ... لشکر اسلام در مقابل صف کشیدند ... و سواد لشکر کفار در میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بود
حضرت رسالت با اصحاب باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار مشاهده رکوع و سجود ایشان را مشاهده میکردند بعد از فراغ اهل اسلام از آن نماز کفار
حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم ... از ایشان بر ما ... یکی از زمره کفار ... بعد از این نمازی دیگر هست که دوستر
از مال و فرزند ... که نماز عصر است ... اهل اسلام ... اکنون دل از دشمنان ... ما انتقام بستانیم هنوز صلوة در
میان بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه ... تعلیم داد و گفته‌اند که وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ الخ در حق عبد الرحمن بن عوف نازل شد که مجروح
بود و سلاح برنمیتوانست گرفت و ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که در حق رسول خدا نازل شده و سبب آن بود که حضرت بغزای محارب بنی انمار شده
منزلی با مسلمانان فرود آمد و مشرکان مشاهده ایشان نمودند رسول صلعم بقضای حاجت رفت و باران میبارید چون فارغ شد خواست که بلشکرگاه آید
سیلاب در میان بود ... تنها ماند بی سلاح ... زیر درختی نشست ... غورث بن حارث نگاه کرد رسول را دید تنها
گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه قتلنی الله ان لم اقتله ... از اصحاب خود ... اگر او را نکشم خدا مرا بکشد ... رسول شد تا آنحضرت
خبر نشد ... شمشیر کشیده بر سر آنحضرت رسید ... گفت یا محمد من یمنعک منی که ترا از من منع کند فرمود خدا ترا از من منع کند پس فرمود اللهم اکفنی
شر غورث ... جبرئیل ... شمشیر بر کشید ... آنحضرت ...
و شمشیر از دست او بیفتاد حضرت تیغ او را برداشت ... فرمود الآن من یمنعک منی ... گفت لا احد ... هیچ کس نیست که ترا از من
منع کند گفت گواهی ده که خدا یکیست و محمد رسول اوست تا تیغ ... گفت هرگز گواهی ندهم ... عهد کنم با تو که هرگز با تو ... و کسی را
بر جنگ تو ... نیاورم ... حضرت تیغ بوی داد ... و الله لانت خیر منی رسول صلعم فرمود انا احق بذلک منک ... اصحاب چون ...
وی را گفتند ... شمشیر ... حضرت ... از نزد ... چگونه ... گفت ... او را
و تیغ از دست ... برداشت ... گواهی ندادم ...
اما ... من تیغ ... اصحاب ... لشکرگاه آمد ... آیه مذکوره بر ...
... تعالی ... در تفسیر ... صفت صلوة خوف ...
صلوة خوف ... یکی ...
... صلوة ...



... صلوة ... بطن النخل ... قبله ... امام ... یک رکعت ... دو رکعت
سلام بگوید ... رکعت ثانیه ... و بعد از آن ... رکعت ...
امر نیز صحیح است ... صلوة عسفان ... قبله ... امام ... صف ... تکبیر احرام بگوید
اول رکوع و سجود کند ... حراست کنند ... امام با صف اول ... صف ثانی ... منتقل شوند
بمکان صف ... اول ... رکوع و سجود کند و صف اول ... حراست مشغول شوند ... سلام
بگوید با جمیع ایشان ... صلوة ذات الرقاع و شرط آن است که عدو در غیر جهت قبله باشد ... ایشان او و مسلمانان خایف باشند که
مانع باشد از رؤیت ایشان ... هجوم ... ایشان ... باشد ... مکن باشد
ایشان ... کنند و احتیاج نباشد ... امام با طایفه ... بایستند ... عدو و با ایشان ...
رکعتی با ایشان بگذارد ... رکعت ثانیه ... نماز خود را تمام کنند و طایفه ثانیه ... ایشان کنند تا از
نماز فارغ شوند بعد از آن طایفه ... مکان طایفه ثانیه آیند و ثانیه ... امام ... ایشان باشند ... ملحق شوند و بعد از آن
اقتدا بامام کنند در رکعت ثانیه ... امام ... ایشان ... رکعت دیگر ... ملحق شوند و امام با ایشان سلام بگوید ... امام تطویل
قرائت نماید ... انتظار طایفه ثانیه ... تشهد کند ... و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت بگذارد و با ثانیه یک رکعت ...
شد ... صلوة عسفان ... صلوة بطن النخل و ابن ... صلوة دانا
و در ... اصحاب ما ... طایفه ... رکعت ... فارغ شوند ...

که ایمان را مشغول باشند

تا ارکشتن نکند

... ثانیه تشهد

... صلوة

و امام با ایشان در رکعت ثانیه بگذارد و پس امام تنها سلام بگوید و ایشان متوجه صف دشمن شده طایفهٔ اولی بیایند و یک رکعت بگذارند بی قرائت زیرا که ایشان
سابقند پیر لاحق می‌شوند و سلام میگویند و باز متوجه عدو می‌شوند و طایفهٔ ثانیه می‌آیند و رکعت دیگر را با قرائت میگذارند زیرا که مسبوقند و این
مذهب ابو حنیفه است و منقول است از عبد الله بن مسعود و فرق میان طایفتین در قرائت نوعی از حکمت است و صلوة خوف بر این وجه که بیان ذکر کرده اند و کو
آنکه طایفهٔ اولی یک رکعت بگذارند و سلام بگویند و منصرف شوند و طایفهٔ ثانیه بیایند و امام با ایشان یک رکعت بگذارد و این قول جابر بن عبد الله و مجاهد است
اذا تجوزوا بر ظاهر خود است نزد ابو حنیفه بر قول اصحاب او بر قول شافعی صلوة است و لتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و خذوا
در آنکه طائفه که مقابل عدو بوده و غیر مصلی اند باید که اسلحه نگاه دارند اما طائفه که مصلی اند نزد بعضی است که اخذ آن نکنند و این قول اخر است
و نزد بعضی و دیگر اجل سلاح کنند و این صحیح است بجهت عموم ضمیر با ایشان ظاهر او اما فوائد که چه چیز سبب آنکه نزد بعضی نماز بر نهج مختص بحال
واذا کنت فیهم بجهت معنی نوشته زیرا که منابر شرع با و الحق معتبر است با قوال و افعال خود باعث تکلیف ایشان بجهت وجوب تأسی و مع ذلک مفهوم مخالفه
نزد ما حجت نیست و دیگر اخذ سلاح واجب است بجهت ضعف امر و معتبر شده است که امر از برای وجوب است و واجب است که سلاح با مرض یا حصول اذا یا
و محتمل است اگر مانع احد واجبات صلوة باشد ثم و لا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر چنان که دلالت بر این است بر آنکه حاجت امر دیگر
حال خوف مخافظت بر آن نیست قوله والذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم و امتعتكم اشاره است بوجوب اخذ سلاح و حذر زیرا که مبنی است که اگر غافل
شوید میل کنند بر شما یکبار و کار بر شما دشوار کنند و سبب نزول این آیه آن است که حضرت رسالت زیرا که نزول این در غزوهٔ بود که رسول در عسفان
بود و مشرکان در حضور او پیش توقف کردند تا رسول نماز ظهر را با اصحاب ادا فرمود و بعد از آن خالد بن ولید پیغمبر و سرزنش کرد ملکه خواد در حین نماز بر ایشان
هجوم کنیم بعضی گفتند ایشان را نماز دیگر هست که نزد ایشان احب و افضل از این نماز است مراد ایشان نماز عصر بود پس صبر کنید تا در اثنای آن نماز بر ایشان
هجوم کنیم حق تعالی آیه انزال فرمود و حضرت را صلوة خوف تعلیم داد چنانکه گذشت هفتم جون ایشان را امر کرد با اخذ حذر ایشان متوهم شدند از آنکه
بر ایشان هجوم خواهد کرد بجهت دفع خوف ایشان حق تعالی فرمود ان الله اعد للكافرين عذابا مهينا یعنی متوهم مشوید که حق تعالی
ایشان را مدد میفرماید بلکه در حیرت فعل و سعی است با اسباب است که کمینه که تدبیر اخذ حذر مجاز است یا سلاح حقیقة اگر مراد احد است
خیانت بنیست که مراد هر دو است باطل است زیرا که استعمال لفظ در حقیقة و مجاز ممنوع است گوییم منع این بر وجه حقیقة است مطلقا پس یا نیست داده
مراد هر نبیل مجاز و یا احد هما منصوص باشد علی طریق دیگری به عقد رانند علفتها تبنا و ماء باردا ای سقیتها و نحو تقریر ما یاتی موجب سعید است
است بعقد ضرر باقی و در وجه بر هر دو وجه و نفقه از دو وجه بعدا امر بصلوة خوف منیر باید که فاذا قضيتم الصلوة فضا اینجا
فعل است و ایشان بعودن نیت یکمولد تم فاذا قضيتم مناسککم یعنی پس چون گزارده باشید از خوف واز آنجا او زده یا بر وجه ادا و فارغ شدید از آن فاذكروا الله
پس یاد کنید خدا را قياما در حالت ایستادن که شمشیر میزنید و قعودا و در حالت نشستن که تیر میاندازید و على جنوبكم و در حالتی
که بپهلو های خود افتاده اید و زخم خورده اید و قولی دیگر آن است که یاد کردن خدا و ندست در همه حال و در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خود
است یعنی نماز کنید خدا را قياما و قعودا در امور و صحت و در حال اشتغال بأکل و شرب و مصاحبه با خلق و على جنوبكم و در زمان خواب
و ان لا تخافوا و نیز این خوف است فاذا اطمأننتم پس چون ایمن شوید از خوف و بر شدید فاقيموا الصلوة پس بگذارید نماز را بعد بالارکان
حفظ شرایط ان الصلوة بدرستیکه نماز كانت على المؤمنين هست بر مومنان كتابا موقوتا فرض موقت بعبادت
که اخراج آن از اوقات آن جائز نیست این دلیل بر آنکه نماز واجب الاداست در حال امنیت و اضطراب در معرکه جنگ و دلیل امر است با ایشان
پس امکان تدارک آن دیده که مراد بقوله فاذكروا الله امر است بعبادت بر ذکر در جمیع احوال و ان که دقت بیت فیه وارد شده که حضرت عبد خطاب کرده
نبینا و علیه السلام که یا موسی اذکرنی فاذکر حسن على كل حال و ائمه آنکه اصحاب ما روایت کرده اند کو کلام مقاوم است تا اذا اردتم
الصلوة فصلوا اینجا على حسب احوالکم در اثنای جنگ خواهید که نماز گذارید مشغول شوید پس ایشان نماید بان بر هر نحوی که مقدور شما باشد
خواه ایستاده و خواه نشسته بقدر امکان تا باشد و خواه در حین جراحت و على جنوبكم و خواه در حین که مجروح شده و بپهلو افتاده باشید
و این قول آنست که کلام در معرض صلوة خوف است مناسب نیست که با این معنی حمل کرده شود و قوله فاذا اطمأننتم یعنی آنست که چون ایمن شوید
از خوف و یا از آنچه مانع بود در ستر حال خود بیرون آمده نماز کنید بر وجه کمال در کیفیت بعنی تمام نماز کنید آنچه در حال شدة خوف نماز تو دو کلام
میکند قصر کان برجیها و منهزم ابابکه ولا تهنوا وستی مکنید و ضعیف مشوید في ابتغاء القوم در طلب کافران و کار زار با ایشان
گویند که نزول این آیت در وقت توجه سید عربی بود بجهت معاودت ابو سفیان در روز احد و عکرمه روایت کرده که در غزوه حمراء الاسد نازل شده که حضرت رسالت
بعد از جنگ احد فرمود است که در عقب ابو سفیان روند و صحابه از جراحات متألم بودند حق تعالی فرمود که سستی مکنید در طلب کفار ان تكونوا تألمون
اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها فانهم يألمون پس بدرستیکه کافران نیز دردمند شده اند و زخم خورده کما تألمون همچنانکه
شما دردمند شده اید وترجون و شما با وجود الم امید میدارید من الله از خدا ما لا يرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت
در دنیا این الزام ایشان است در تشجیع و در معرکه جهاد و تشجیع بر قتال ایشان در آنکه ضرر و الم از برای هر دو فریقین است و مختص بشما نیست
مع ذلک شما امید وارید در خدا با اظهار دین اسلام و استحقاق ثواب که عدو شما آن را ندارند پس سزاوار است که رغبت شما بیشتر باشد در حرب
و صبر شما بر آن اکثر و كان الله و هست خدا عليما دانا بضمایر و اعمال شما حكيما محکم کار در آنچه امر و نهی میکند و حکمت امر میکند

[illegible] ... اند که طعمة بن ابیرق ... [illegible]

[illegible]

... انا انزلنا الیک الکتاب بالحق ... [illegible]

... لتحکم بین الناس بما اریک الله ... [illegible]

... ولا تکن للخائنین خصیما ... [illegible]

... واستغفر الله ... ان الله کان غفورا رحیما ... [illegible]

... ولا تجادل عن الذین یختانون انفسهم ... [illegible]

... ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما ... [illegible]

... یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو معهم ... [illegible]

... اذ یبیتون ما لا یرضی من القول ... وکان الله بما یعملون محیطا ... [illegible]

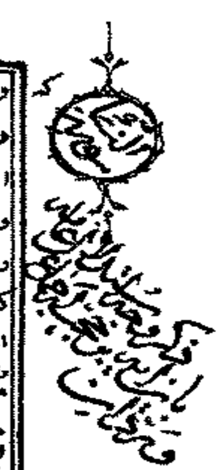
... ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیمة ام من یکون علیهم وکیلا ... [illegible]

... ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما ... [illegible]

... ومن یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه ... [illegible]



پس جز این نیست که میکند این عمل بر نفس خود یعنی ضرر کسب او تمام از نفس او بدیگری نمیرسد وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا بانچه در دل
دروغ حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او و منقطع بد وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناه صغیره را یا ناخواسته و بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناه
کبیره یا بعمد و قصد در تو ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ پس بیندازد آن را یعنی نهد آن گناه بَرِيْئًا بیگناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد فَقَدِ
احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس برداشت دروغی که از آن متحیر شود و اِثْمًا مُبِينًا و دیگر گناه ظاهر
واسبب ... و نیز هم نفس خاطئه و لهذا بینهما ... بوده یا آنکه معرفها ... دیگر سبیل امثال ... وَلَوْلَا فَضْلُ
اللّٰهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد ... اعلام ... وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او ... از قصد
و نفسد ... بواسطه ... لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ ... آن یُضِلُّوْكَ ...
بکوشند ... است که ... جواب لولا است ... ایشان ...
بوده وَمَا يُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلال نمی اندازند اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را ... وَمَا يَضُرُّوْنَكَ
و نیز زیان نمیتوانند رسانید مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز ... عصمت ... خواطر
... وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ و فرستاد
خدا بر تو الْكِتٰبَ قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام ... وَعَلَّمَكَ و آموخت ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بدانی
... احکام ... جلال ...
...
است ... وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ و هست فضل خدا بر تو عَظِيْمًا بزرگ
... نبوت ... واسطه ... لولاک لما خلقت الافلاک و قوله لَا خَيْرَ فِيْ
كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ ... قوم طعمه ...
نجوی ... اِلَّا مَنْ اَمَرَ
... بِصَدَقَةٍ ... اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف ...
است که در شرع مستحسن باشد ... اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ...
اصلاح کردن میان مردمان ... علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده ...
حدیث ... ان الله فرض التجمل ...
... لا خیر فی کثیر من نجویهم ...
... علی بن ابرهیم در تفسیر خود ...
... امیر المؤمنین ... ان الله فرض علیکم زکوة جاهکم کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایدیکم ...
زکوة ... وَمَنْ يَّفْعَلْ
ذٰلِكَ ... ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدا فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ ... اَجْرًا عَظِيْمًا
...
... لا خیر فی کثیر من نجویهم ...
...
که ... اصلاح بین الناس ابتغاء مرضات الله ...
خواهد ...
است ...
...
روزی ...
کشتی ...
...
... وَمَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ و هر که مخالفت کند
با رسول ... مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى ...
... وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ ...
نُوَلِّهٖ ...



وا تباع متبوعان وى بوده باشند يعنى والذين و تخليه كنيم ميان او و ميان آنچه اختيار آن نموده باشد بتوجه كه او را در ظاهر كفر و اضلال [illegible]

واضلال داخل كنيم **وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ** و در آريم او را بدوزخ **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد بازگشتيست دوزخ نقل است از ابن عباس [illegible]

[illegible] اظهار ايمان كردند [illegible] مرتد شده بمكه [illegible]

[illegible] سبيل مؤمنين [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] اظهار ايمان [illegible]

[illegible] اظهار ايمان كند [illegible]

[illegible] آل محمد صلوات الله عليهم [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** [illegible]

أَنْ يُشْرَكَ بِهِ [illegible] **وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَنْ يُشْرِكْ**

بِاللَّهِ [illegible] **فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا** [illegible]

[illegible] لات و عزى و مناة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الملائكة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَإِنْ يَدْعُونَ** [illegible] **إِلَّا شَيْطَانًا**

مَرِيدًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] نحن ابناء الحماة الكرام [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا الذى سمانى المطهر [illegible]

اذا طغى [illegible] من بعد موسى فاتبعوا الاثر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرکشته روادی

لَعَنَهُ اللَّهُ

وچنانچه بقول بعضی آنحضرت را آزرده بود بفعل شنیع قصد آزار او کرد بر وجهی که بیان آن کرده و زنی را بحال مطلع شد نامد و اعلام او حمزه در شکار بود و
مشار الیه نزد دکوه و چون از کشتن بود و شکار بر پشت او بود بر کرسنه و تشنه و خشم آلود بود بدو گفت که مرا ملکه بعبد الله بن جدعان در وی کریسته
گفت یا حمزه تو در شکار بودی که امروز با برادر زاده تو چه کرد ابو جهل ... حمزه از سخن متغیر شد و از بس که گرسنه بود حال انقضب
حکایت نداشت بخانه خود آمد طعام طلبید زنش سفره بنهاد ... حمزه تکبر کرد ... گفت چرا میگری جواب داد
که حکومت مکنم که ... هاشم و سرور دشمن عبد المطلب ... شد حمزه گفت
روش از من بگو گفت حکومت ... ابو جهل ... و چندان بزد که ... مبارک ... حمزه گفت ابو طالب
کجا بود گفت ... ابو طالب بجا بود ... بود
ابن ساحر کذاب گفت عباس کجا بود گفت عباس ... میکرد ... و کسی از آن ...
... حمزه ... طعام ... حرام ساختم تا از آن زاده
برادر زاده خود انتقام نکشم ... در مسجد الحرام ... آنحضرت ... خانه کعبه نشسته و سر در
زانو نهاده حمزه نزد او آمد و گفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادر زاده من ... حضرت ...
بحت ... و ...
سوکند ... و عزی ... خدا ... مرا ... بخلق فرستاده است که ...
مشرکان ...
خود ... کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله حمزه گفت
عم اگر این کلمه بگویم ... کلمه شهادت بر زبان راند و ...
... ابو جهل ... حمزه ...
... ابو جهل ...
... محمد رسول خدا ...
... شیطان دشمن ...
و ... اضلال و اغوای ... اضلال ...
... و قال و گفت شیطان ... لاتخذن من
عبادک نصیبا مفروضا ...
... النار ...
الجنة و بروایتی دیگر من کل الف واحد لله و سایرهم للنار و لابلیس ...
معلوم کرده بود ... لاملأن جهنم منک و ممن تبعک ...
... ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه ...
... وقال لاتخذن ... شیطانا مریدا ... لعنه الله ...
...
... عبادة ... شیطان ...
... ضلال ...
... ضلال ...
... و لاضلنهم ... و لامنینهم
...
... و لآمرنهم ... فلیبتکن ... جعفر الصادق
... اذان الانعام ...
... و لآمرنهم ...
... فلیغیرن ... خلق الله ...
...
...
...



منفعت نشوند و زجاج گفته که معنی آنست که ایشان احکام و اغراض را در خلق خدا تغییر دهند چه حقتعالی چهارپایان را آفریده تا بدان منتفع شوند

ایشان را بر خود حرام کردانید چون بحیره و سائبه و شمس و قمر و سنگ و چوب را آفریده تا مسخر او باشند و ایشان عبادت آنها کردند و عادل گردانیدند

و هر که فرا گیرد شیطان را ولیّاً من دون الله دوستی بجز خدای بآن وجه که فرمان شیطان برد و متابعت او کند فقد خسر خسراناً مبیناً پس بدرستیکه زیانکار شد زیانی روشن

فقد خسر خسراناً مبیناً زیانی روشن چه سرمایه عمر و فوت از دست بدهد

و بی بهره ماند و زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ ... یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان ... و یمنّیهم و در آرزو می افکند ایشان را ... و ما یعدهم

الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را شیطان الا غروراً مگر فریب و خداع که عبارت از نفعی باشد که ظاهر آن نفع نماید و باطن آن ضرر

بود ... أولئک آن گروه که پیروی شیطان کنند و متابع شیطان باشند مأویهم

جهنم جای ایشان دوزخ است و لا یجدون عنها محیصاً و نیابند از آن دوزخ گریزگاهی که بآنجا التجا کنند و از شدت عذاب آن

ملتجی شوند ... و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را

جنّات بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن ابداً

همیشه ... وعد الله وعده کرده خدا وعده کردنی حقاً راست کردنی

... و من أصدق من الله قیلاً جمله مؤکده بلیغه است ...

... و در سخن استفهام انکاری ...

... و عده خدا مر اولیاء خود را ...

... ثواب ... لیس بأمانیکم بآرزوهای شما ... و لا أمانی أهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة

الا من کان هوداً او نصاری ...

... لن تمسنا النار الا ایاماً معدودة و لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری ... من یعمل سوءاً هر که

بکند کاری بدی یجز به جزا داده شود ... یا رسول الله

... رسول الله ...

... یا رسول الله ...

...

...

...

... و لا یجد و نیابد

له برای نفس خود من دون الله بجز خدای ولیاً دوستی ... و لا نصیراً و نه یاری ...

... و من یعمل من الصالحات و هر که بکند

... من ذکر او انثی از مرد و زن ...

...

... و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد ...



عمل است نه بدون آن [illegible] فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه [illegible] يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

[illegible] وَلَا يُظْلَمُونَ [illegible]

[illegible] نَقِيرًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا [illegible]

مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ [illegible] لِلَّهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَهُوَ مُحْسِنٌ [illegible]

[illegible] وَاتَّبَعَ مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ [illegible] حَنِيفًا [illegible]

[illegible] وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَلِلَّهِ مَا

فِي السَّمَاوَاتِ [illegible] وَمَا فِي الْأَرْضِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَكَانَ اللَّهُ [illegible] بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا



همه چیز را حافظ کننده از روی علم و قدرت [illegible] باعمال ایشان و مجازی ایشان بر خیر و شر ایشان [illegible]

که بعضی از ایشان در اوائل سوره مذکور شده و منهم [illegible] **وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ** طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان [illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلِ** بگو ای محمد در جواب [illegible] **اللَّهُ يُفْتِيكُمْ** خدا فتوی میدهد شما را [illegible] **فِيهِنَّ** در

باب میراث ایشان [illegible] **وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ** عطف است بر اسم [illegible]

[illegible]

[illegible] **فِي يَتَامَى النِّسَاءِ** در شان یتیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] **اللَّاتِي** [illegible]

[illegible] **لَا تُؤْتُونَهُنَّ** نمیدهید ایشان را **مَا كُتِبَ لَهُنَّ** آنچه فرض کرده شده برای ایشان از میراث **وَتَرْغَبُونَ** و رغبت میکنید **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** عطف است بر یتامی النساء [illegible]

[illegible] **مِنَ الْوِلْدَانِ** [illegible] **وَأَنْ تَقُومُوا**

[illegible] **لِلْيَتَامَى** [illegible] **بِالْقِسْطِ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ** [illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ**

[illegible] **عَلِيمًا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَإِنِ امْرَأَةٌ** [illegible]

خَافَتْ [illegible] **مِنْ بَعْلِهَا** از شوهر خود **نُشُوزًا** [illegible] **أَوْ إِعْرَاضًا** [illegible]

[illegible] **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا** [illegible] **أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا** [illegible] **صُلْحًا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَالصُّلْحُ خَيْرٌ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ**

الشُّحَّ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الرجال والنساء

وقوله

کلینی



اگر نتیجه [illegible] رضا [illegible] از رضا [illegible] خود قطع کنند [illegible] طبیعی است [illegible]
[illegible] است **وَإِنْ تُحْسِنُوا** [illegible] **وَتَتَّقُوا** [illegible]
[illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** [illegible] **بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مقام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] صلح [illegible] باشد [illegible] زوجین [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا** [illegible] **أَنْ تَعْدِلُوا** [illegible] عدل [illegible]
[illegible] **بَيْنَ النِّسَاءِ** میان زنان [illegible]
[illegible] **وَلَوْ حَرَصْتُمْ** و اگر [illegible] عدل [illegible]
[illegible] عدل [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ** [illegible]
[illegible] **فَتَذَرُوهَا**
[illegible] **كَالْمُعَلَّقَةِ** [illegible] شوهر [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] **وَإِنْ**
تُصْلِحُوا [illegible] **وَتَتَّقُوا** [illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ**
[illegible] **غَفُورًا** [illegible] **رَحِيمًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا** [illegible]
[illegible] **يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا** [illegible] **مِنْ سَعَتِهِ** [illegible]
[illegible] **وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا** [illegible] **حَكِيمًا**
[illegible]
[illegible] **وَلِلَّهِ** [illegible] **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** [illegible] **وَمَا فِي الْأَرْضِ** [illegible]
[illegible] **وَلَقَدْ وَصَّيْنَا** [illegible] **الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ**
مِنْ قَبْلِكُمْ [illegible] **وَإِيَّاكُمْ** [illegible] **أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ**
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ تَكْفُرُوا** [illegible]
[illegible] **فَإِنَّ لِلَّهِ** [illegible] **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** [illegible] **وَمَا فِي الْأَرْضِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا** [illegible] **حَمِيدًا** [illegible]
[illegible] **وَلِلَّهِ** [illegible] **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** [illegible] **وَمَا فِي الْأَرْضِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** [illegible] **وَكِيلًا** [illegible]
[illegible]
[illegible] ما في السموات وما في الارض [illegible] **إِنْ يَشَأْ**
يُذْهِبْكُمْ [illegible] **أَيُّهَا النَّاسُ** [illegible]
[illegible] **وَيَأْتِ بِآخَرِينَ** [illegible]



و شتر بیشتر سالهای جهاد وکفتنا فاتوا ایشان یعنی فاسقان او بنا بر خطاب با جمیع مشرکان مکه است که اعدای آنحضرت بودند پس معنی که چه دانند
نپسندند لحق یا حق کو باشد یعنی معنی است که ای اهل شرک بنا بر نفس خود مغرور مشوید که هیچ انکه امم سابقه را هلاک کردیم بجهت عصیان و طغیان ایشان شما را نیز تواناییم که هلاک گردانیم و مبدل سازیم ایشان را بزمرهٔ دیگر
کرده اند ازشما بهتر بودند هلاک کردیم بجهت عصیان و طغیان ایشان شما را نیز تواناییم که هلاک گردانیم و مبدل سازیم که ایشانها باز بپرستند
کا است که بجهت شما تا عاقبت بعد از ایشان اصل شد ازاو اکرا شنیده اند در خبر است که جبرئیل در نزد حضرت رسالت آمد و گفت
آنحضرت حاضر بودند و دنیا را نمود که و منافقه میکردند و منافقان را ازدحله میکرد دانید ندای جبرئیل تبسم کرد حضرت رسالت تبسم او دید پرسید گفت
صد. که این و کین بزوران اینهمه نزاع میکنند من چهل هزار مالک را بیاد دارم ... آورده اند که بهلول مجنون در بعضی مواضع هرون الرشید
هرون را دید و گفت ... بر بالای تخت آمد و گفت حدثنی ابی عن فلان بن فلان
امیر قال رایت رسول الله فی هذا المکان علی حمار ولم یکن له ضرب و لا طرد هرون چون این بشنید پرسید که این کیست گفتند بهلول است گفت او را باز
دعوت و اوزا نزد من آرید چون بنزد هرون حاضر ساختند گفت چه سکفتی بهلول بگیار دیگر آنچه گفتی باز گفت هرون الرشید گفت مرا پند
مختصر بگو گفت ان الذی فی یدیک کان فی ید غیرک ثم انتقل الیک و سینتقل الی غیرک این ملک و پادشاهی که در دست تست در دست دیگری بود
و بتو منتقل شده و بود باشد که از تو بدیگری انتقال یابد هرون بگریست و او را هزار دینار بخشید گفت نیستانم گفت بدیگری ده گفت جواب
ما و که اولی است کرا را باصحابان ان ردکنی این بکفت بکذشت ... دخلوا الدنیا انا من قبلنا دخلوها وخلوا لنا ودخلنا
کما دخلوا ونخلیها لقوم بعدنا نعمان بن منذر با عدی بن زید روزی بتماشا بیرون رفتند بمقبره رسیدند عدی گفت ایها الملک هیچ میدانی
که صاحبان قبور بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند که ایها الرکب المخبون علی الارض المجدون کما انتم کنا وکما نحن تکونون یعنی ای سواران
که زنده اید ... نزدیک باشد که شما هم چون ما شوید نعمان از آنجا برگشت و از عیش منغص شد
چند بار بعد دیگر باره هر دو بیرون آمدند و بمقبره رسیدند عدی گفت ایها الملک میدانی که اینها چه میگویند گفت نه گفت میگویند که من رآنی
فلیحدث نفسه انه موف علی قرن الزوال وصروف الدهر لا یبقی لها ولما تأتی به صم الجبال رب رکب قد اناخوا حولنا یشربون الخمر
من ماء الزلال عصف الدهر بهم فانقرضوا ثم راحوا لعب الدهر بهم وکذاک الدهر حالا بعد حال نعمان از آنجا کذشت
و بعد از آن ... سحر کاه نزد او رفت و دید که خاک ماتم بر سر افکنده و پلاس پوشیده
و ملک را واگذاشته ... النعمان ... دیر بنا کرد و از ادیر هند گویند
ابن الکلبی گوید ... نعمان پرسید ... سعد بن ابی وقاص
و ... سلام کرد و گفت حال ما چون ... هر چه ما را از ایشان آید
هم ... شاید وکان الله علی ذلک قدیرا
توانا و بلیغ القدرة ... کمال قدرة او ...
خود میکند ... من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای چون
مثلا که ... فعند الله پس نزد خداست ثواب الدنیا والآخرة پاداش دنیا و آخرت
یعنی باید که طالب هر دو باشد ... ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة و باید که طالب اشرف باشد که آخرت است ...
یعنی طالب شرف باشد که آخرت است ... طالب شرف باید که ...
تابع ان خواهد بود ... مثلا برای خدا جهاد کند ... غنیمت ...
... وکان الله سمیعا و هست خدا
همه را بصیرا بیننده ... ثواب دنیا و آخرت کرد
... یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان کونوا قوامین
باشید ایستادگان بالقسط بعدل ... شهداء لله باشید گواهان
... ولو علی انفسکم
واگرچه بر نفس شما باشد ... الحق ولو کان
علیک ... او الوالدین یا بر پدر و مادر والاقربین و خویشان ... ان یکن اگر باشد مشهود علیه غنیا
توانگر او فقیرا یا درویش ...
فالله اولی بهما پس خدا سزاوارتر است ... جواب ان
که قائم مقام ... کلام مذکور ...
که ... شهادة ...
... فلا تتبعوا الهوی ... ان تعدلوا ...



از اهتزاز آنکه معدول کنید از عدل ... و اگر بپیچانید زبانها را ... وَإِن تَلْوُوا
... است ... شرع ... أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای آن
... فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ...
[illegible]
[illegible]
اما در شهادة ... اصحاب ... شهادة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... ایمان ...
[illegible]
... آمِنُوا ...
[illegible]
... بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ...
... وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ... وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ
... مِن قَبْلُ ...
... وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ
... وَرُسُلِهِ ... وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ... فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ...
... إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ...
ثُمَّ كَفَرُوا ... ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
[illegible]
... لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ ...
[illegible]
[illegible]
... وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ ...
... سَبِيلًا ...
لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ ...
[illegible]
[illegible]
... آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ ...
... بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ ...
... بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ... الَّذِينَ ...
يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ...
... أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ ...
فَإِنَّ الْعِزَّةَ ... لِلَّهِ جَمِيعًا ...
... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ...
[illegible]

تلووا

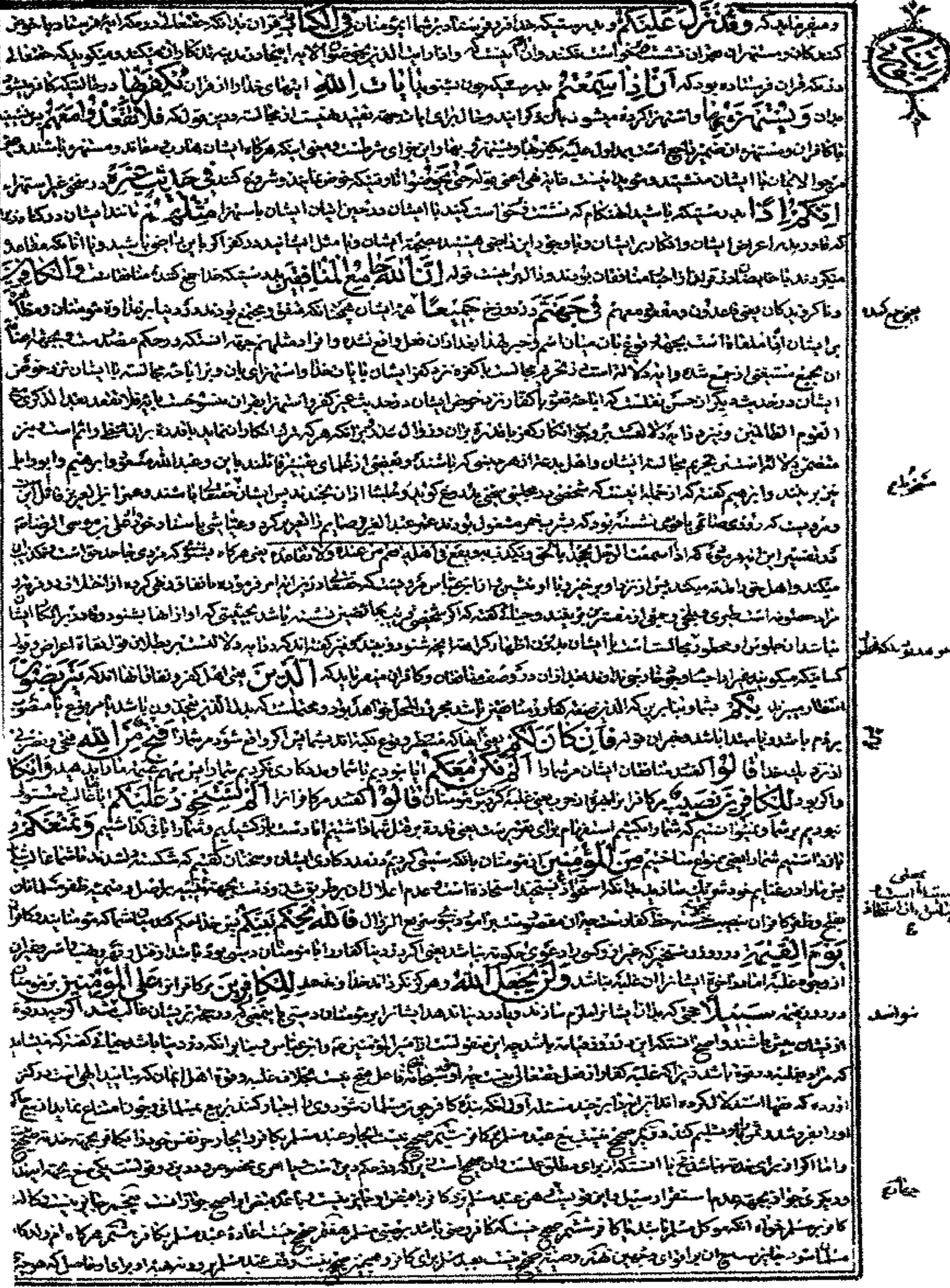
فلا تتبعوا

[illegible]

[illegible]

کنید

وعبرنا



... نشود در ملک کافر یا در سلطنت او و یا طلب حکم ایشان ... و سعادت را از فضل الهی اهل ایقان خبر میدهد بقوله ان
المنافقین بدرستیکه منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده
است ایشان را بمکر و فریب ایشان و آنچنان باشد که ایشان را در دنیا مهلت دهد ... مؤمنان را داده باشد و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی
ماند و نور منافقان منطفی گردد ... در دوزخ افتند ... از جانب خدا ...
استکه ایشان را فروگذاشته ... احکام اسلام بر ایشان اجرا میکند با آنکه مستحق ...
کافرند ... در دنیا ... بجهت ... باطن کفر ... جزای خداع ...
... سوره البقره ... واذا قاموا و چون برخیزند منافقان
الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتیکه کاهلان باشند ... یراؤن
الناس ... ایشان ... ایشان ... نماز ...
... ولا
یذکرون الله و یاد نمیکنند خدا را الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک ...
... ذکری که ...
... تکبیر و تسلیم ... ایشان نماز ... اسلام ...
... [illegible] ...
... صادر نشود که برای ...
... قلیل بود ... دنیا ...
... ذکر خدا ... ابن عباس ...
... رسول صلی الله علیه و آله ...
... مخادعه ...
... [illegible] ...
... بگویند ...
... ذکر ...
... مذبذبین بین ذلک میان کفر و ایمان ...
... لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ...
... لا الی هؤلاء ... اظهار کلمه اسلام ...
... ومن یضلل الله
... اسلام ...
... فلن تجد له سبیلا ... ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
... سوره البقره ... مثلهم کمثل الشاة العائرة بین الغنمین ...
... منافقان ... مؤمنان ...
... منافقان مؤمنان را ... کافران ... بقوله یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا الکافرین اولیاء دوستان من دون المؤمنین ...
... اتریدون ... ان تجعلوا
لله علیکم سلطانا مبینا حجتی روشن ...
... [illegible] ...
... ان المنافقین بدرستیکه منافقان فی الدرک الاسفل من النار
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

که به سبب پیروی شیطان ایشان را از بیم جور و جدال ایشان با کفر و ایمان ایشان را برهیبتی چون جدال ایشان تا نتیجه این باشد و قومی ایشان بیهوده [illegible]

عذاب الیم باشند **وَلَن تَجِدَ لَهُمْ** و نیابی قوم ایشان را **نَصِيرًا** یاری که حمایت نموده ایشان را از عذاب که بر ایشان وارد شود و در خبر است که حق تعالی و ربط کرد

تا بوت هادی و موی از آتش و آن ثنای منافقان است از عبدالله بن مسعود نقل کرده که سر کو واند که در درک ما منع عذاب ایشان بیش از عذاب کافران و کفار باشد

منافقان و کافران عباده علی آل فرعون چه در باره منافقان فرموده که **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** و در حق نکوهید کافران بایشان

علیحده کفت فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در شان آل فرعون میفرماید که ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و باید که در حدیث و اتم شد که

ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا اؤتمن خان یعنی سه خصلت است که در هر که باشد منافق است

چند روزه دارد و نماز کذارد و دعوی اسلام کند یکی آنکه چون سخن کوید دروغ باشد و دیگر آنکه چون وعده کند خلاف کند سیوم چون امانتی بوی دهند

خیانت کند از این اشارت به تغلیظ است حقیقت از منافقان نیست مستوجب عذاب ایشان نیست ابن عباس فرمود که ما در ایشان تا روز قیامت کی با منع کفر

و نفاق خبر داده که اگر از آن تائب شوند و باخلاص ایمان آرند داخل جمله اهل ایمان باشند و مثل ایشان کما قال الله تعالی **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا**

مگر آنانکه توبه کنند از نفاق **وَأَصْلَحُوا** و اصلاح کنند آنچه فاسد کرده باشند از سرایر و احوال و صحبت عقاید و از نفاق **وَاعْتَصَمُوا**

بِاللَّهِ و چنک در زنند بدین خدا و سنت پیغمبر **وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ** و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را **لِلَّهِ** برای خدا به طاعت کنند و کرده

ریا را خدا بر غفران کنند و همکاری و قصد کردند ابدا و صدقه **فَأُولَٰئِكَ** پس این کروه که توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند **مَعَ**

الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند در دنیا و آخرت و در بهشت و در درجات مقرون و همراه و پیوسته با مومنان که از ایمان جدا نشوند و غضب الهی از ایشان **وَسَوْفَ يُؤْتِ**

اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ زود باشد که بدهد خدا مومنان را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ در دنیا و عقبی و ایشان با ایشان شریک باشند بعد از نفاق باهل

نفاق کند که تائب شوند بعد از اصلاح و ثابت و اعمال کرده باشند و میکوید **مَّا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ** چه میکند خدا بعذاب شما یعنی

عذاب کند شما را است تحقیق برای آنکه انتقام کشد یا حاجتی باشد **إِن شَكَرْتُمْ** اگر شکر کنید بر نعم او **وَآمَنتُمْ** و تصدیق کنید به وحدانیت او

و تحقیق حق الشکر مومن است که عذاب کردن خدای ایشان را بجهت غیظ و تشفی یا دفع ضرر و جلب نفع یا استجلاب نعم باشد و آن بر خدا غنی مطلق ممتنع است

و در بعضی از تفاسیر آورده از ابن مسعود صلی الله علیه و سلم که در زمان ما غضب الرب و الخلق و لا ینبغی للعاصین این انکه مصر که [illegible]

متهیا بجهت آنست که مطلع و ثابت باشند و در راه حق است که قوم حق حقیقی شکر است و شکر و ایمان در آن از مراتب نزدیک شد و از ثبات ایمان نشاند [illegible]

و تقدیم شکر بجهت آنست که ناظر اول نعمت را میکند بعد از آن سبب شکر کند و عرفان منعم تمییز و بعد از آن ایمان نظر میکند و منعم را بشناسد

ایمان آورد و مبادرت بر **وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا** و هست خدا ثواب دهنده شاکران را **عَلِيمًا** دانا بحقوق شکر و ایمان **الجزء السادس**

الاجزاء الثلاثین بدانکه چون حق تعالی ذکر احوال اهل نفاق کرد و کفر ایشان اظهار خلاف ایمان را نفی کرد بیان نمود که بیان بایست که تا

در نفس واقع شود اظهار آن بنا بر آنکه چه متوان بود که آن ظلوم باشد که احتمال غرض مرجوح باشد و ممکن است که منجر به ضرر رجوع او باشد و مرافق واقع باشد

در طرف راجح و اگر عن قریب حقیقت باشد و از این معنی اعلام نموده است که اظهار آن باشد فقال الله تعالی **لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ** دوست ندارد خدا آشکارا

کردن را **بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ** به بدی از گفتار **إِلَّا مَن ظُلِمَ** مگر آشکارا کردن کسی که بر او ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار ظلم

نمودن و فریاد بر آوردن و در بیان نکردن شخص حجر را نسبت بر وی عقاب و بر ایشان حاضر شد شکایت ایشان هر جا که میرسید نزد قوم نیز او را حکایت میکرد و فرمان ایشان را

بر این شکایت بعضا بسکوت او بزیر بودند و خود آن حضرت را آیات بعد و بیان کند که چه بر گفتار از غیبت بیان است چه آن با مانع منع جمیع مذمت است و از آنکه بسا

واقع باشد در بیع و تفصیل و تبیین اقسام غیبت در سوره الحجرات مذکور میشود اهل التفسیر در وجه دیگر نیز ذکر کرده و معنی آنکه

مفسران چند دیگر است یکی آنکه حقتعالی ستم دوست ندارد و مکر از کسی که مظلوم باشد و در حق کسی کرد او را که ظالم را انتقام کشد از آن ظالم در وقت

فرصت یا او را بفعل و قول ایذا رساند و این قول حسن و شکایت شرعی او بجهت عرض و نظایر است که و انتصر من بعد ظلمه و مبنی انکه دوست ندارد

خدا آنکه جهر او غالب کند بر کسی که او کرده ظلم کرده باشد بغیر حق و ابن عباس گفته و مظلوم را با آن است که دعا کند بر ظالم و از قول او ابن عباس

فتاده بکویند بعض الصحابه یقول الظالم الا المظلوم که دعا کند بر ظالم خود و آن است که دوست ندارد خدا که اجابت کند و ندا دهد و شکایت

و دیگر نامه او بر مکر که مظلوم باشد چه بر خداوند است او را آشکار کند و اظهار مراد کند که دیگر نام او و امر او کنند و ظلم او و ایمن کردن ظاهر ساخت

تا عرضیان را او بر خود باشند و بایشان قول ما هدایت و خبر است که رسول الله بر مجلس نشسته که یک شخص بسیار کوید و مبادرت و سخن و تحقیقی میکرد

رسول الله صلی الله علیه رسول او فرمود که ای ابابکر امر نفسک عند را فارقا بحضرت عمر حکم فتیه مبینه ابن حزیره و آیا بود تحقیق خود کرد به انکاه که مامور شد بکو بی الصفایت

و ذم مکر ند الجهر من حیث انه لا فرق الا شر بعضه سیئات است الا ان محل اما نه آنکه بود مبادرت با شد را زجرت که مراجعه شر تو بر قوم تو نتوان کرد **وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا**

عَلِيمًا و هست خدا شنوا اقوال مظلومان و دانا بافعال ایشان و بعد از رخصت مظلوم در انتقام مرحمت تو را بر فضل خیر و احسان و عفو نماید از ترک

و تقیب میفرماید که **إِن تُبْدُوا خَيْرًا** اگر آشکار اکنید نیکوی **أَوْ تُخْفُوهُ** یا پنهان کنید **أَوْ تَعْفُوا** یا عفو کنید

عَن سُوءٍ از بدی که به شما رسیده باشد و مواخذه اشد از مقتضی الله است و با دعا خلق بر خلق ظاهر شده است حسب تحقیق است بحق باشد که تحقیق **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ**

پس بدرستیکه خدا هست **عَفُوًّا** بسیار عفو کننده از گناهان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان **قَدِيرًا** توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان

و در این آیه بحث بر عفو تنبیه است بر عفو تا منعم شوند باخلاق الهی و اشارت بآنکه رخصت ظالم وار خدا بر شرب دو کند و فضل العفو عند القدرة فضل

الکریم و در مجمع آورده که اینجا الستر آنکه هر که هتک ستر خود کند و اظهار فسق خود نماید باز ستر نباید کرد و اظهار آن ناپسند نبود و حدیث نیز مؤید آنست که

قولوا للفاسق ما فیه یعرفه الناس و لا غیبة لفاسق و نیز در الستر یاجراء انتصار از ظالم بشرط آنکه بقدر ظلم او تجاوز نکند و از آن در نگذرد و دوام آن

نیز بر مکارم اخلاق و نهی از کشف عیوب خلق و اخبار از ارادهٔ قبایح و چون حق تعالی ذکر منافقان نمود در عقب آن ذکر اهل کتاب و قوم مشابه کرد

بقوله ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ﴾ بتحقیق آنانکه کافر میشوند بخدا ﴿وَرُسُلِهِ﴾ و پیغمبران او ﴿وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا﴾ و میخواهند که

جدائی افکنند ﴿بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران ﴿وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ﴾ و میگویند که

ایمان می‌آریم ببعضی از پیغمبران ﴿وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾ و کافر میشویم ببعضی دیگر چنانچه یهود گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و

محمد ﴿وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا﴾ و میخواهند که فرا گیرند ﴿بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا﴾ میان کفر و ایمان راهی و حال آنکه واسطه نیست چه ایمان بخدا

تمام نمیشود مگر بتصدیق جمیع رسل و هر که کافر باشد بیکی بضلال افتد کما قال ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ اولئک آن گروه

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ ایشانند کافران ﴿حَقًّا﴾ مصدر مؤکد

﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ﴾ و آماده کردیم برای کافران ﴿عَذَابًا مُّهِينًا﴾ عذابی خوار کننده

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ و آنانکه ایمان آوردند بخدا و پیغمبران او ﴿وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ﴾ و جدائی نکردند میان یکی از ایشان در ایمان ﴿أُولَٰئِكَ﴾ آن گروه

﴿سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ﴾ زود باشد که بدهد ایشان را مزدهای ایشان ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾

﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ﴾ سؤال میکنند از تو اهل کتاب ﴿أَن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ﴾

﴿فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِن ذَٰلِكَ﴾

﴿فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾

﴿ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾

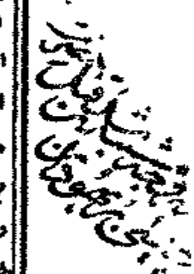
﴿فَعَفَوْنَا عَن ذَٰلِكَ﴾

﴿وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا﴾

﴿وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ﴾



بسبب ظلم ایشان یعنی با جهت خود موضوع کوه بر ایشان بود پیمان و عهدی کنند که حقتعالی با ایشان امر کرده بود که ایمان بتورات آورند و به آنچه
موسی با ایشان آورد علی الخصوص [illegible] و توبه است ایشان روی بر زمین نهاده و سکینه [illegible] بچشم دیگر نگاه میکردند بجهت ترس وقوع آن چنانکه در
سورة البقره گذشت شرح [illegible] شده قبول آن کردند و بعد از آن نقض آن نمودند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم مر ایشان را بعد از نقض عهد بر زبان یوشع
بن نون که ادْخُلُوا الْبَابَ در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و آن دری بود که به بیت المقدس میرسید
و خواستند که از در دیگر بیایند درون روند ما گفتیم که از باب بیایند و بجای حطه که بر زبان شما کلمه استغفار است [illegible] ایشان از سجده
امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سورة البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم مر ایشان را بر زبان
داود که لَا تَعْدُوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه یعنی در آن روز کسب مکنید و ماهی مگیرید ایشان از این تجاوز
کردند و میتواند بود که این امر بر زبان موسی بوده باشد در زمان رفع طور بر زبر ایشان و ایشان در زمان موسی منقاد این امر بوده باشند و از احکام آن
تجاوز نکرده و لیکن در زمان داود نقض عهد نموده از احکام آن اعتدا نموده باشند و هر طریق اعتدا بجهت منع ایشان در زمان داود بود وَأَخَذْنَا
مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در همه این زمانها که مذکور شد مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار و محکم که آن قول ایشان بود که سمعنا و اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ
متعلق است بفعل محذوف [illegible] زیرای تاکید [illegible] بسبب نقضهم یعنی ایشان را معذب ساختیم بانواع عقوبت
دیگر و لعن کردیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را و میتواند بود که متعلق باشد بقوله حرمنا علیهم طیبات احلت لهم که بعد از این مذکور
است [illegible] بسبب نقض میثاق ایشان است [illegible] معطوف [illegible] بقوله فبظلم من الذین هادوا [illegible] بل طبع الله
[illegible] قلوبنا غلف [illegible] وَكُفْرِهِمْ
بِآيَاتِ اللَّهِ عطف است بر نقضهم یعنی [illegible] عقوبت و لعن ایشان بسبب کفر بود بآنچه در کتاب ایشان است [illegible] وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب
کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ در حالتیکه آن قتل ملتبس است بغیر حق یعنی ناحق و ناروا داشت وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا
غُلْفٌ دلهای ما در غلاف [illegible] بَلْ نه
چنانست که ایشان میگویند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و جحود و عناد ایشان [illegible]
این دلهای ایشان را [illegible] فَلَا
يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر عدد اندکی از ایشان چون عبدالله بن سلام [illegible]
[illegible] در سورة البقره [illegible] وَبِكُفْرِهِمْ و بسبب کفر ایشان بعیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] وَقَوْلِهِمْ و دیگر بسبب گفتار ایشان عَلَىٰ مَرْيَمَ [illegible] بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی
عظیم [illegible] وَقَوْلِهِمْ [illegible] إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ [illegible]
که عیسی بن مریم است رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا [illegible]
[illegible] ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون [illegible]
قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لیکن مشتبه شد بر ایشان [illegible]
[illegible]
ایشان دعای بد کند [illegible] عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزن بآسمان برد [illegible] بروح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خانه عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
عیسی [illegible]
بکشتند [illegible]
[illegible]
[illegible]



اندرون خانه امد و گفت قوم امام اند تا او را بکشند خدای تعالی عیسی را باسمان برد و شبه عیسی را بر آن خواری منافق افکند او را فروگرفتند و بکشتند و در مجمع
اورده که طبری گفته که قول وهب اقوی است زیرا که اگر القاء شبه بر یکی از اتباع میشد و عیسی را میدیدند که باسمان میرود حصر نفی حیثیتش برایشان
مشتبه نمیشد بلکه چون القای شبه بر همه ایشان واقع شد و همه را بر صورت عیسی میدیدند و یکی از ایشان را بکشتند بر ایشان مشتبه شد ابو علی جبائی گفته
که رؤسای یهود یکی را کشتند و بر دار کردند و هیچکس را تمکین ندادند که بنزدیک او روند و بعد از آن تشبیه آن کردند بعیسی و گفتند هذا قاتل عیسی
و اکثر یهود این عوام را توهم آن شد که عیسی را کشتند این روایت ضعیف بود که در شان آنکه عیسی بوده او را نیافتند و دانستند که او را باسمان بردند ترسیدند که
این سبب اسلام یهود شود پس جهت این تلبیس کردند و صاحب انوار بعد از نقل اقوال مذکوره گفته که رفع عیسی و القای شبه او بر غیر او امثال ان
از خوارق عادت که مستبعد نیست در زمن نبوة و حق تعالی ذم یهود کرده است با انچه قول ایشان دالست بر آنکه از جرأة ایشانست بر خدا و قصد قتل نبی او که
مؤید بود بمعجزات قاهره و توبیخ حق تعالی ایشان را بجهة همین است نه بجهة قول ایشان که مذکور شد بر حسب حسبان ایشان و قول ایشان رسوله بر سبیل مجاز
و کان منه و لکن وقع لهم الشبهة بین عیسی و المقتول و نحو اینکه مسند باشد با جهود مذکور بنا بر قول کسی که گفته کسی را بکشتند و عیسی را اظهار ارتفاع قتل او
کردند و ان در میان مردمان شایع شد و یا مسند باشد بضمیر مقتول بنا بر اقوال دیگر که ذکر شد یعنی مقتول در میان ایشان **وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا**
و بدرستیکه آنانکه اختلاف کردند **فِيهِ** در شان عیسی با یکدیگر که بعضی از یهود گفتند که آن کاذب بود و بجهة این او را بکشتیم و جمعی دیگر تردد
کردند و گروهی از ایشان گفتند که ان کان هذا عیسی فاین صاحبنا اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و بعضی دیگر گفتند که الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
روی او بروی عیسی است و بدن او ببدن صاحب ما میماند و جمعی دیگر از یهود گفتند که من سمع منه ان الله یرفعنی الی السماء رفع الی السماء هر که از وی شنیده باشد که حق
مرا باسمان خواهد برد پس او باسمان رفته و قومی دیگر گفتند که صلب الناسوت و صعد اللاهوت ناسوت که ناطق است بر دار کردند و لاهوت که حق است باسمان
و این جماعت ذکر ایشان گفتند که او را است و یا توان گفت و بعضی گفتند پیغمبر خدا است که بر وی وارد شد بنا بر اختلاف مختلفة الاقوال **لَفِي شَكٍّ مِنْهُ** هر اینه در
کار او در تردد بودند و در اقوال خود و یقین ندانستند که صورت حال برخی متوالی تحقیق یا متردد شک همچنانکه اطلاق آن برخی میکنند که احد طرفین
مرجح باشد اطلاق بر مطلق تردد بجهة در مقابل علمست نیز میکنند و لذلک اکده بقوله **مَا لَهُمْ بِهِ** نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او **مِنْ عِلْمٍ**
هیچ دانشی **إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ** لیکن پیروی میکنند گمان را یعنی بر طریق ظن و گمان چیزی میگویند نه بر سبیل علم و بعضی در انوار گفته این استثنای منقطع است
ای و لکنهم یتبعون الظن و بنا بر آنست که شک معتبر باشد بجهل و علم معتبر بود یا اعتقادی که نفس را اطمینان و سکون پیدا کند خواه بر سبیل جزم
یا ظن راجح پس استثنا متصل باشد **وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا** و نکشتند عیسی را کشتنی یقین همچنانکه دعوی میکردند که انا قتلنا المسیح و مستوانه بود
یقینا بر حال باشد ای متیقنین یعنی نکشتند او را در حالتیکه متیقن بوده باشند بر آنکه مقتول او است و گویند معنی آنست کما علمه علما
یقینا یعنی اونرا ندانستند من قولهم قتلت الشیء علما اذا تبالغ علمک فیه یعنی گرم او مبالغه و جد و جهد نکردند تا معرفت حال او بر ایشان تمام
گردد و او لاصح و اشهر اشبه البتة و سیاق آیه بر نفی جهة انکار قتل او دو اثبات رفع او از کلام ایشان اضراب کرده میگوید **بَلْ** نه چنانست که او را کشته
باشند بلکه **رَفَعَهُ اللَّهُ** خدا برداشته است او را بجانب خود یعنی بجائیکه کسی را حکم نباشد مگر خدایرا و یا او را بجائی کرامت او رسانید که آن آسمانست
ارجاع ضمیر بجهة عایت تعظیم عیسی و اعز او هست و نیز تفصیل آن بمو اضعه که در سورة آل عمران است مذکور شد **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا** و
هست خدا غالب در انچه خواهد که رفع عیسی و انتقام او از یهود باشد **حَكِيمًا** حکم کننده بکفایت یهود بابد بر کننده بحکمت در تدبیر عیسی از حضرت رسالت مرویست
که در شب معراج عیسی را در آسمان چهارم دیدم بعد از آن در سجاده خود مید مد یا آنکه هیچکس از یهود و ترسا نباشد مگر که پیش از موت عیسی که
قریب بساعة قیامتست ایمان آورند و مبین آنست که **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** و نیست از اهل کتاب یکی **إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ** مگر آنکه ایمان آرد بعیسی
یعنی تصدیق کند با آنکه او بنده و فرستاده خدا است **قَبْلَ مَوْتِهِ** پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان بزمین و گویند ضمیر ثانی راجع باحد
است یعنی هیچکس نباشد از اهل کتاب مگر آنکه تصدیق نبوة عیسی کند پیش از آنکه بمیرد و اگر در وقت هوش روح بود ایمان ورا نفع ندهد جهة آنکه
در حین معاینه علامات عذاب خواهد باشد که زمان سقوط تکلیفست و هذا ابن بابایمان یاس گویند و بنا بر این کلام وعید است مر ایشان را و تحریض
مقاتله ایشان بایمان قبل از آنکه مضطر و ملجأ شوند و ایمان آوردن ایشان نفع بایشان ندهد و قول اول اصح و اشهر است و در روایت صحیح منقولست
از حضرت رسالت که عیسی و فیکها از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان آرند چه همه دانند که او پیغمبر بود پس ملک و نعم
در زمان مریم برافتد و غیر از ملت اسلام دیگری نماند و عیسی حکم مقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند انکه متوفی شود و اهل
ایمان بر وی نماز گزارند و دفن نمایند و امنیت بر وجهی باشد که شیر با شتر دکاو و کرگ با گوسفند بچرند و صبیان با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی را
ضرر نرسانند و از ابو هریره روایت است که پیغمبر ع فرمود که انبیا برادران یکدیگرند اما مادران مختلف و دین ایشان یکیست و اولی بعیسی منم که میان من و او
هیچ پیغمبر نبود و او فرود خواهد آمد ازین است که از آسمان فرود آید و میان مردمان حکم کند چون بیند بدانید نشان اینکه مردیست میانه قامت
مایل بسرخی و سفیدی و موی سر او گویا آب از آن میچکد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه از کافر نگیرد و مردمان را بسوی اسلام دعوت کند
تا آنکه حقتعالی در روزگار او همه ملتها را براندازد مگر دین اسلام و دجال را هلاک کند و در روزگار او امنیت چنان باشد که در جهان
شیر با شتر و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند و کودکان با مار بازی کنند و هیچ یک دیگری را مضرت نرساند و چهل سال زمین مکث کند و بعد از آن متوفی شود و مسلمانان بر وی نماز گزارند و دفن کنند و حقتعالی از برخی دانا است و کاتب بود حیث قال و

باعث

البته

انکوع

و مبتنی



ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و ثعلبی از ابن عمیر [illegible] نقل کرده و او از سلیمن بن طارق و الشعبی و او از ابو حمزه ثمالی از شهر بن حوشب
که گفت روزی حجاج [illegible] بود و عظام [illegible] از اول زمان او بیامد و گفت امیر ترا می‌طلبد من نزد او رفتم با جامه کهنه و اسپ لاغر چون حجاج
مرا دید گفت ای شهر [illegible] و این کسی چیست که بر سوار گفتم ایها الملک نشستن من بر این اسپ بر سبیل اقتصاد است من او را
تجربه ام و اما جامه [illegible] قیمت [illegible] از آن ستر عورت [illegible] حاصل میشود مرا گفت نو جامه بپوش و عیبها [illegible] که او را
پوشد گفتم [illegible] عادت نکرده ام ولیکن [illegible] جامه [illegible] پوشید [illegible] گفتم امیر [illegible] مشکل
شده است گفتم چیست آن [illegible] و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و گفت بسیار است که اسرای یهود و ترسا را نزد من آرند
و من بقتل ایشان امر کنم و [illegible] از ایشان هیچ کلمه ایمان نشنوم من گفتم اصلح الله الامیر معنی این [illegible] نیست که تاویل کرده
بلکه معنی اینست که چون عیسی بن مریم قبل از قیامت از آسمان بزمین آید هیچ اهل ملتی نماند [illegible] یهود و نصرانی [illegible] مگر که ایمان آرد باو قبل از موت عیسی
و نماز کنند در پس مهدی [illegible] گفتم حدیث [illegible] محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حدثنی [illegible] از محمد بن علی [illegible]
[illegible] ابو القاسم بلخی [illegible] نقل کرده [illegible]
رسد فرشتگان عذاب [illegible] مقامع و مقاطع بر پشت و روی ایشان میزنند و میگویند یا عدو الله عیسی پیغمبر [illegible] صالح بود وی را تکذیب
کردی و ایمان نیاوردی گویند اکنون ایمان آوردیم بوی و تصدیق نبوت او کردیم و در این وقت ایمان سود ندارد و قول دیگر آنست که ضمیر راجع [illegible]
یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشد مگر که پیش از مردن بمحمد ایمان آورد [illegible] مشاهده [illegible] باشد فایده
نرساند بجهة انقطاع تکلیف در آن حال ویوم القیمة یکون [illegible] علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه [illegible]
گواهی دهد [illegible] یهود و نصاری [illegible] رسالة خدای [illegible] بعبودیت خدای [illegible]
او کردند و نصاری [illegible] صحیح آنست که ضمیر راجع بعیسی باشد [illegible]
[illegible]
ایمان مقبول نیست [illegible] تکلیف [illegible] اهل احتضار [illegible]
[illegible] علمای [illegible] روایت کرده اند که [illegible] فاخرجت هذا الحدیث من بیت [illegible]
[illegible] وقوله [illegible] و گویند مراد [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] فبظلم من الذین هادوا [illegible]
[illegible] حرمنا علیهم [illegible] طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال
کرده شده بود برای ایشان [illegible] وقوله وعلی الذین هادوا حرمنا [illegible] وبصدهم عن
سبیل الله [illegible] کثیرا [illegible] احکام [illegible]
[illegible] واخذهم الربوا [illegible] وقد نهوا
عنه [illegible] واکلهم اموال الناس
[illegible] بالباطل [illegible] واعتدنا [illegible] للکافرین
منهم [illegible] عذابا الیما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف است که مکلف [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible]
لکن الراسخون فی العلم [illegible]
[illegible] منهم [illegible] عبدالله بن سلام و اصحاب او والمؤمنون [illegible] از مهاجر و انصار که
یؤمنون ایمان می‌آرند بما انزل الیک [illegible] یعنی قرآن وما انزل من قبلک [illegible]
[illegible] والمقیمین الصلوة [illegible] المقیمین الصلوة [illegible]
[illegible] ائمه معصومین
[illegible] صلوات الله علیهم والمؤتون الزکوة [illegible] زکوة واجبه والمؤمنون بالله [illegible]
الیوم الآخر [illegible] اولئک [illegible] سنؤتیهم [illegible]

ایشانرا اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت وصول بمنبع بهشتها باشد تقدیم ایمان بانبیا و کتب ایشان بر همه مصدقات نشاز اتباع
شرایع بر ایمان بجمله مرور لاحق بجهت آنست که آن مقتضی بالذات نیست زانچه مردی بسیار کرد چون حضرت حق تعالی آنچه مذکور شد از که ابتدا یسئلك اهل الکتاب ان
تنزل علیهم کتابا با ایشان نزال نمودند و رسول الله از ایشان بخواند ایشان در غضب و خشم شدند گفتند ما انزل الله علی بشر من شیء بعد موسی حق تعالی رد قول ایشان کرده
و میفرماید انا اوحینا الیک بدرستیکه ما وحی کرده ایم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین
و اول کسیکه مشرکانرا بیم کرد و مبتلا بهلاک شدند و نبود و چون او اول کسی بود که پس از آدم صاحب شریعت شد بلکه از قوم مستاصل شدند از
اینجهة ابو البشر ثانی گویند و از جمله معجزات بینه او آن بود که در درازی عمر هزار سال کم پنجاه سال عمر یافت که دندان نیفتاد و موی سفید نشد و مر و سست کرد چون
مدت عمرش بسر آمد ملک الموت وی را گفت یا شیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا دنیا را چگونه یافتی گفت کخانة لها بابان دخلت باحدهما و خرجت من الاخر و او در
امر کرد از یکی در آمدم و دیگری بیرون شدم و هیچ پیغمبر بد دعوه قوم اعتقاد را ابدا او از زیکتر کرده کما قال الله تعالی و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و
اطغی و تفصیل انواع ابتلا که او را رسید در محل خود گفته شود انشاء الله و گویند چون اهل کتاب میگفتند که همه کتابها یکبار بفرستاد حق تعالی فرمود که
کار نبود و وحی همچون نوح فرستادیم و النبیین من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب و اوحینا الی ابراهیم و وحی کردیم بابراهیم
و اسمعیل و اسحق و اسمعیل و اسحق که پسران ابراهیم اند و یعقوب که پسر اسحق است و الاسباط و دوازده سبط که اند دوازده فرزند یعقوب
بودند و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان تخصیص این پیغمبران مذکور با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم ایشانست چه
ابراهیم اول اولوا العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی شرافت نبوت و مناصب ایشان و آتینا داود زبورا و دادیم داود را زبور کتابی که نام او
زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی تعالی از ذکر او امر و نهی که شریعت داود همان شریعت توریت بوده و با معنی آنست که قصه بعضی انبیا ذکر کرده ایم پیش از
نزول قرآن و بعضی از آن در قرآن نیز بتو اخبار داده ایم و رسلا منصوبست بفعلی که و اوحینا الیک بر آن دلالت میکند یعنی ارسلنا یعنی فرستادیم پیغمبرانرا
و یا از باب ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر قد قصصناهم علیک یعنی بعضی پیغمبران خوانده ایم قصه ایشان بر تو و نام ایشانرا برده ایم در قرآن من قبل پیش
از این سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف و ذکریا و یحیی و الیسع و عزیر و غیر ایشان چه این سوره مدنیه است و خواز سوره که قصص ایشان در آن واقع
شده و رسلا لم نقصصهم علیک و بعضی دیگر رسولانرا که قصه ایشان بر تو نخوانده ایم و نام ایشانرا اظهار نکرده ایم و کلم الله موسی و سخن
گفت خدا با موسی بواسطه شجر تکلیما سخن گفتنی بی نهایت مرتبه وحی او بود اگر چه تکلیم موسی در تیه و طور بود اما پیغمبرانرا در مرتبه نبوت بود
که وحی الهی منها او وحی آن کلام تمام نجی اسرائیل خبر یافتند و بر جمیع پیغمبران تعلیم بجهت اطلاع یافتند و تخصیص موسی بجهت اظهار
تفضیل او ست و مقصد آنست که جمیع انبیا بعد از موسی تا عیسی در احکام او امر و نواهی تابع توریت بودند و مثل توریت و انجیل کتابی که جامع احکام شرایع
باشد نازل نگشت و زبور که بر داود فرود آمد محض مواعظ بود و اصلا ذکر احکام در آن نبود و در خبر است که داود و مذبور بر این شی و بعضی ازرقی و
علما بنی اسرائیل مدیر او با بسیاری مردمان از بنی ایشان و جنیان از عقب همه و بعضی از پری جنیان و مرغان هوا بر وی بر کسر زمین و سایر
ایشان نفکنند ندای او از خوش الحانی و اصوات او و بیهوش شدند که من و بسبب کر نمود رسول الله در منقبت امیر المؤمنین حدیثی طویل ذکر نموده بعد از آن
گفت که یحیی روز قیامت خشکا علی بن ابی طالب یا خدا ان نور دهد که نور جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان او از دهد که او از داود و در حلل
اهل بهشت باشد و بعد از آن میفرماید که رسلا مبشرین و منذرین منصوبست بر مدح یا با ضمار رسلنا و یا بر حال و ان موطی ما بعد خود است که مؤمنان
رحت بر نید و جلال منکر انرا بعقوبت فرستادیم رسولانرا مژده دهند کان بودند و اهل اعما را و بیم کنندگان مرکافرانرا تا فرستادیم لئلا
یکون للناس تا نباشد مردمانرا علی الله حجة بر خدا حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند که ما را
پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد و در تنبیه است بر آنکه بعث انبیا بر زمان ضرورتست بجهت قصور همه ایشان از ادراک حقایق
مصالح و قصور اکثر ایشان از ادراک کلیات و لام متعلق است بارسلنا یا بقوله مبشرین و منذرین و حجة اسم کان است و خبر آن للناس و علی الله حال و یا
علی الله است و للناس حال و نتواند بود که متعلق بحجة باشد زیرا که حجت مصدر است و ما قبل خود عمل نتواند کرد و بنفی بطرق حجا است تا ضعیفان و کان الله
عزیزا و هست خدا غالب در آنچه خواسته از فرستادن رسل حکیما محکم کار در آنچه تدبیر کرده از امر نبوت و غایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از
وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای یهود جمعی بمجلس حضرت رسالت پناه آمدند حضرت فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی در
تورات نیز دیده نیست آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله یشهد و لیکن خدا گواهی میدهد و بیان میکند بنبوت تو منکرند بما انزل
الیک بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست که معجزیست و تحدی کرده اثبات نبوت بود و انوار کفتند که قوله و لکن استدراکست از مفهوم ما قبل
آن نیز گویا چون نعت کرده بر آن حضرت بسوال کتابی که بر ایشان نازل ساز و در خطی احتجاج او و در ایشان بقوله انا اوحینا الیک تنبیها از اعجاز نمود
کرا هم گویی شهدون و لکن الله یشهد و انکروا و لکن الله یشهد بنبوته و معجزته و قوله انزله بعلمه جمله مستانفه است برای بیان نحال قرآن و غایت معجزه و در دعا
مفیست برخالبه ای متلبسا بعلمه الخاص یعنی فرو فرستاد قرآن را در حالتیکه متلبس بوده بعلمیکه خاص بود باو و آن علم آن بود که تالیف آن بر نسبیکه هر
بلیغ را عاجز سازد از آوردن مثل آن و یا علم او بحال کسیکه مستعد نبوت است مستاهل نزول قرآن بر وی و یا بعلمی که مردمان در معاش و معاد چنند
بیان محتاجند بر غایب مخبر و بنا بر دو وجه اول حالست از فاعل و بنا بر وجه ثالث حالست از مفعول و جمله در حکم تفسیر ما قبل خود است و الملائکة
یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو و در بن تنبیهاست بر آنکه فرشتگان نادرند بر علم خود و میکنند بصحت دعوی نبوت مرد سکه ...

از نظر بعضی علم ایشان محیط است بر صحت نبوت حضرت رسالت بدون احتیاج ایشان بنظری و تامل در آن و این نوع علم از خواص ملائکه و ایشان
نیست پس حاصل شدن یا مثال این علم مر ایشان را بوسیلهٔ فکر و نظر نیست اگر این منکران ایشان بفکر و نظر صحیح و فکر صواب عارف شوند بنبوت تو دکواهی
دادند همچنانکه ملائکه عارف شدند و گواهی میدهند بر آن و چون بجهة فرط عناد و انکار در این باب نظر نکردند لاجرم بر آن منکر شدند **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**
شَهِيدًا و کافیست خدا گواه یا قائم بتصحیح نبوت تو پس تو مستغنی است از استشهاد غیر او باید که تو ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل
کتاب بجهة فرط عناد گویند که **مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ** بعد و موجود در تنزیل حضرت رسالت بر تکذیب مکذبان و بیان آنکه حق تعالی در قرآن
مجید معنی چیزی گواهی داده او که بر وحدانیت خود که **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** و دیگر بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء که **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا مُّحَمَّدٌ**
رَّسُولُ اللَّهِ و سیم بر افعال بندگان که **وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ** چهارم بشهادت او بر همه اشیا که **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** پنجم بر کذب منافقان
که **وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ** ششم بر شریعت مصطفوی که **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** هفتم بر صحت قرآن که **لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ**
بعد از آن وعید اهل کفر و نفاق و عناد میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بتحقیق آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود **وَصَدُّوا** و باز
داشتند مردمان را **عَن سَبِيلِ اللَّهِ** از راه خدا بکتمان نعت محمد و تغییر آن گفتند این محمد آن محمد نیست که صفت او در کتب خود خوانده ایم
و بر آن هیئت و شکل موعود نیست و همچنین نعت او را بپوشیدند که مردمان رغبت بکردن ایمان بدو نکنند **قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا** بدرستیکه
گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که ضلال و اضلال را با هم جمع کرده اند **إِنَّ الَّذِينَ**
كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه پوشیدند حق را **وَظَلَمُوا** و ستم کردند بر محمد با انکار نبوت او و بر مردمان بمنع ایشان از راه حق
کفار مخاطب اند بجمیع اصول و فروع شریعت اسلام و کفار کسانی اند که جامع کفر و ظلم اند بر ایشان واجب باشد که سلب کفر کنند از خود باعتقاد
باصول اسلام و سلب ظلم کنند از خود بارتکاب نمودن بفروع اسلام و چون چنین نکردند **لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ** که بیامرزد ایشانرا
وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نیز نکند هدایت ایشانرا براهی **إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ** لیکن راه نماید ایشانرا براه دوزخ **خَالِدِينَ فِيهَا**
أَبَدًا در حالتیکه جاویدان باشند در دوزخ و همیشه ساکن آن و این بجهة آنست که حکم صاحب طبیعت و عنایت محتوم او بر آنکه هر که کفر بمیرد در دوزخ
مخلد باشد و خالدین حال مقدره است **وَكَانَ ذَٰلِكَ** و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ **عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا** حق تعالی آسان که
مستصعب و مستعظم نیست ... اتصال این سوره با ما قبل ...
تعالی است بنبوت ... حضرت رسالت و دعوت
کرده منکرانست خطاب بعموم ناس ... **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ**
که محمد است **بِالْحَقِّ** ... کلمه شهادة است یا قرآن ...
... **مِن رَّبِّكُمْ** از پروردگار شما
فَآمِنُوا پس بگروید باو **خَيْرًا لَّكُمْ** ...
مفعول ... بهتر ...
... ایمان ...
... **وَإِن تَكْفُرُوا** و اگر کافر شوید بنبوت یا قرآن ... **فَإِنَّ لِلَّهِ** پس بدرستیکه مر خدا راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ ...
... بقوله **فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** ...
... **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا
دانا باحوال شما **حَكِيمًا** صواب کار ... بعد از آن عود کلام میکند باحتجاج اهل کتاب بقوله **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ**
ای یهود و نصاری **لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ** غلو مکنید در دین خود ...
... الله گویند ... ثالث ثلاثة ...
وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگوئید بر خدا **إِلَّا الْحَقَّ** مگر ...
... بقوله **إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** ...
است **رَسُولُ اللَّهِ** ... **وَكَلِمَتُهُ** ...
... **أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ** ...
مراد ... **وَرُوحٌ مِّنْهُ** ...
تا ... حق تعالی ...
است ... **وَأُلْقِيَ** ...
شایع است ... احکام ...

سیم آنکه ذنده کردن مرده خدا او را بیکو بی پدر بدون واسطه جماع و نطفه پس خدا آنکه فادت براین جاری است واین قول ابو عبید است **چهارم** آنکه روح یهوه دوم

بعد است کقاله فلان مومنع روح وآنکه مبر روح منزلتی رحمت وسیه یعنی خلق بتیامار علیه السلام رحمتی بود از جانب حق تعالی خلقان را واین قول ابو العالیه است

اوّل ابی بن کعب **پنجم** آنکه مراد از روح جبرئیل علیه السلام است وبنا براین معطوف باشد بر ضمیر که در القیها است یعنی القاها الی مریم و روح مراد به

یعنی جبرئیل القاها ایضا الیها **فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** پس ایمان آرید بخدا یعنی بوحدانیت او وبفرستادگان او **وَلَا تَقُولُوا**

ثَلَاثَةٌ ومگوئید که خدایان سه اند اعتقاد بعضی نصاری آن بود که آلهه سه اند الله وعیسی ومریم وتشبیه علیه قوله أأنت قلت للناس اتخذونی وامی الهین

من دون الله ودر بعضی برآن بوده اند که الهه یعنی اب ست و سه جز است اقنوم الاب یعنی ذات واقنوم الابن یعنی علم واقنوم روح القدس یعنی حیات واین ذا

اقانیم ثلثه گویند **انْتَهُوا** باز ایستید از تثلیث باز ایستادنی که **خَيْرًا لَكُمْ** بهترست مر شما را یا اتیان نمائید با مری که بهترست و آن خیر

است وآن توحید است یا باز ایستید از تثلیث تا باشد آن باز ایستادن بهتر مر شما را این کلام بر این تقدیر است که انتهوا خیرا لکم یا انتهوا امرا

خیرا لکم دیا انتهوا ویکن الانتهاء خیرا لکم چنانکه در فامنوا خیرا لکم گذشت **إِنَّمَا اللَّهُ** جز این نیست که الله **إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** خدائیست

یکتا و یگانه در ذات که هیچ جهت تعدد را در او راه نداد **سُبْحَانَهُ** بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی یعنی دور است و منزه است از

أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزندی باشد چه هر که والد باشد مر او را مثل خواهد بود وفنا باو راه خواهد یافت و سبحانه

داماثل نیست واز صفات فانی منزه است **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** مر او راست هر چه در آسمانها و زمین است

همه مخلوق او بنده مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل با پدر پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**

وَكِيلًا وبسنده است خدا کافی تمام بندگان این تتمه است مر استغنا حق سبحانه وتعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد

باید خدا قائم است بحفظ اشیاء وکافی امور و مستغنی از یار و مددکار و در خبر است که نصارای نجران گفتند که ای محمد تو میگوئی که عیسی بنده

خدای است وبنده عیب باشد حضرت فرمود که بنده بودن خدا عار نباشد و عیسی از آن عیب فهم مرا موافق قول آن حضرت آیه آمد که **لَنْ**

يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ استنکاف بمعنی ننگ است مأخوذ از نکفت الدمع اذا نحیته باصبعک کیلا یری اثره علیک یعنی هرگز ننگ و عار ندارد

عیسی **أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ** از آنکه باشد بنده مر خدا را چه معبود بر او موجب شرف است که بنده خاصه آنکه بیان داستنکاف نیست

مگر در معبود بر غیر او وچون عیسی ملائکه نیز ایشان را فرزندان خدا میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند که **وَلَا الْمَلَائِكَةُ**

الْمُقَرَّبُونَ و ننگ و عار ندارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند و یا عار ندارند ملائکه مقرب که بندگان او

باشند پس کلام با دو تقدیر است که ولن یستنکف کل واحد من الملائکة ان یکون عبدا لله و تقدیر اینکه ولا الملائکة المقربون ان یکونوا

عبادا لله حذف عبادا از جهت معنی صحیح باشد و مستلزم این نباشد که ولن یستنکف الملائکة المقربون ان یکون عبدا که موجب اخراج ضمیر مفرد

است بجمع و در معالم گفته که اینها حمله عرش اند و ندا نوا و گفته که کروبیان اند حول العرش و نیز دانوا و گفته که اشند لاک کرده اند باین کلام

کسانی که دعوی تفضیل ملائکه میکنند بر انبیاء و گفته اند که سیاق کلام برای رد نصاری است و رفع مسیح از مقام عبودیت واین مقتضی

آنست که معطوف اعلا باشد از معطوف علیه تا عدم استنکاف دلیل باشد بر عدم استنکاف عیسی و جواب از این شبهه

برای رد استبعاد عبده مسیح و ملائکه چنانکه ذکر نموده اند که اگر مسلم دارم اختصاص ایشان بنصاری یعنی نشاید که مراد معطوف

باشد بلکه تکثیر بود چنانکه گفته اصبح الامیر لا یخالفه رئیس و لا مرؤس واگر مراد از آن تکبیر باشد پس غایت تفضیل ملائکه مقربین است که

کروبیان اند که حول عرش اند با تفضیل ملائکه که اعلی مرتبه اند ذکر و بیان بر مسیح واین مستلزم تفضیل احد جنسین نیست بر دیگری

دوا و نیست **وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ** و هر که ننگ دارد **عَنْ عِبَادَتِهِ** از پرستش خدا **وَيَسْتَكْبِرْ** وسرکشی کند از آن **فَسَيَحْشُرُهُمْ**

پس زود باشد که خدا حشر کند ایشان را **إِلَيْهِ** بسوی خود بموضعی که معد است برای مکافات و مجازات ایشان در

آن روز اقامت **جَمِيعًا** همه ایشان را یعنی جمیع اهل کتاب را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال و آنکه استکبار ادون

استنکاف است **وَلِهَٰذَا** از آن رو معطوف ساختند و استنکاف را استعمال میکنند مگر در جائی که مستنکف را استحقاق آن نباشد بخلاف

استکبار که گاه است با استحقاق هم باشد پس در تفصیل مجازات عام که محوای کلام است بدان اشاره میفرماید که **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا**

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس اما آنهائیکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند **فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ** پس تمام بدهد ایشان را

مزدهای موعود ایشان را **وَيَزِيدُهُمْ** و بیفزاید نیز بر جزای ایشان **مِنْ فَضْلِهِ** از افزونی کرم خود که از ده برابر عمل باشد تا هفتصد

صد و هزار **وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا** و اما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف میکنند و استکبار میورزند

فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را **عَذَابًا أَلِيمًا** عذابی دردناک **وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ** ونیابند برای خود **مِنْ**

دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا بجز خدای دوستی **وَلَا نَصِيرًا** و نه یاری و چون تفصیل احکام خود کرد احبت تعمیل بآن در

عقاب بیان برهان میکند بر آن تا مکلف بر نظر و تفکر باشد و آن طریق خطا بعلم پس میفرماید **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستی که آمد شما را برهانی یعنی دلیلی روشن از نزد پروردگار شما که آن محمد صلی الله

علیه وآله است باین اسلام که صاحب معجزه باهره و مدعا و ند برهان ظاهر است **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ** وفرو فرستادیم بسوی شما

باهفتاد و دو

نُوراً مُبِيناً نوری ظاهر که قرآن است مراد است که امور شما دلالت دارد از عمر که مقتضی ایمان و سرور شما است شما داده

جمیع علمی ملتی باقی مانده و آن از جمله الله صلوات الله علیه و سلم نیست که در او بیرون خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است مشهود و لا ایمن

المؤمنین صلوات الله علیه **فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ** اینها که ایمان آورده اند **وَاعْتَصَمُوا بِهِ** و چنگ زدند بکتاب او و عباد او

او و بامامت شوند بعد از پیغمبر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم چنانچه بدو پناه برند از وسوسه شیطان

فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آورد ایشان را **فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ** در بخشایش از خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان

مقرر فرموده و آن بهشت است که محض رحمت او سبحانه است **وَفَضْلٍ** و بزیادتی زیادت از آن و در تفضیل ایشان است که زیادت از

بهشت که از ثواب عمل ایشان است و زاید بر آن محض فضل و انعام و احسان بود **وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ** و راه نماید ایشان را بآنچه وعده

فرموده **صِرَاطاً مُسْتَقِيماً** راهی راست یا موافق سازد ایشان را در متابعت رسوخ و مداومت در ایمان و طاعت تا رسیدن براه نمودن

طریق بهشت بدانکه حق تعالی در اول سوره تبیین بعضی از سهام فرایض نموده ختم این سوره را بیان چیزی از آن باقی مانده **يَسْتَفْتُونَكَ**

طلب فتوی حکم میکنند از تو در میراث کلاله و چند نفر از صحابه لا از جواب آن تخلف ایشان رضی الله عنهم منقول است که گفت من بیمار

صعب شدم سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد و بنشست چون من از قید رسیده بودم گفت یا رسول الله من خواهران دارم

الله مرا مالی هست و من کلاله ام مرا پدر و مادر و فرزند نیست پس مال خود را چگونه قسمت کنم بر ایشان از حضرت هیچ جواب نیافتم

و بیرون رفت و بعد گفت که این آیه نازل شد و فرمود ای جابر این بیماری بر تو خواهد بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرمود که ای محمد

از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله **قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ** بگو خدای فتوی میدهد شما را در کلاله **إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ** اگر مردی بمیرد **لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ**

که نباشد مر او را فرزندی خواه مذکر خواه مؤنث **وَلَهُ أُخْتٌ** و مر او را باشد خواهری تنها از پدر و مادر یا از پدر تنها **فَلَهَا نِصْفُ مَا**

تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه گذاشته است از مال و حکم خواهر مادری در اول سوره مذکور شد و بدانکه امرؤ مرفوع است بفعلی که تفسیر او

بعد از آن مفسر آنست و قوله لیس له ولد صفت امرء است و جایز است که حال باشد از ضمیر مستکن در آن و قوله و له اخت اگر حال باشد و یا عطف

باشد **وَهُوَ يَرِثُهَا** و آن مرد وارث آن خواهر است اگر خواهر پیشتر بمیرد **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ** اگر نباشد مر او را

فرزندی **فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ** پس اگر باشند خواهران دو تا **فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ** پس مر ایشان راست دو ثلث **مِمَّا تَرَكَ**

از آنچه گذاشته است مرد **وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً** و اگر باشند وارثان برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها **رِجَالًا وَ**

نِسَاءً که مردان و زنان باشند اصل کلام آنکه و ان کانوا اخوة و اخوات لیکن تغلیب مذکر شده و خلاصه معنی آنستکه اگر وارث برادر

و خواهران باشند مجتمع با یکدیگر **فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ** پس مذکر را باشد از میراث مانند دو بهره دو مؤنث

گفته اند که معنی کلاله در اینجا آنکه از جمله ورثه کلاله گذشت و نیز اینجا معلوم شد که کلاله مشتمل بر برادران و خواهران از ابوین یا از اب

و کلاله در بیان میراث و هم اعمام است که بر آنست و مراد بکلاله اینجا اخوه است از ابوین یا از اب پس میگوئیم هرگاه مجتمع شوند کلاله ای هر دو را

که متقرب بام است سدس میراث است اگر یکی باشد یا ثلث است اگر زیاده از یکی باشد و باقی برای متقرب با بوین است و با عدم ایشان

از آن متقرب با بوین است و با عدم ایشان از آن متقرب باب اگر سوای متقرب بام نباشد اصلا تقسیم میکنند که آن سدس را سهم یا ثلث و

باقی بر ایشان رد کرده میشود نزد اصحاب ما و نزد فقهاء عامه زاید بر عصبه است و هم چنین میگوئیم که مر اخت واحده از ابوین نصف است

مر اختین فصاعدا را از ایشان ثلثان باقی رد کرده میشود بر اخت فصاعدا و نزد عامه از عصبه است و در این مقام چند فایده است یکی آنکه قوله

و هو یرثها ان لم یکن لها ولد دلالت است بر بطلان قول عامه بمیراث که مرتفع است نصف مال را با بنت زیرا که حق تعالی شرط کرده است در ارث اخ

انتفاء ولد و بنت ولد است بدلیل قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین پس مطلقا وارث نباشد زیرا که مشروط معدوم

است نزد عدم شرط از اینجا اگر نصف مال را بمیراث که مرد خلاف کتاب عزیز لازم آید دوم آیه که **يُوصِيكُمُ** موهم آنست زیرا که مر اخ میراث کثیر در نظر

جمیع کلاله نیست زیرا که او با عدم ولد همه میراث میبرد پس از اصحاب عصوبت باشد **سِيَّمَا** اولاد اخوه و اخوات در قائم مقام آبای خود

و هر یک نصیب من یتقرب به میبرد **چهارم** اجداد نیز در قائم مقام برادر خواهر اند پس هرگاه با ایشان جمع شوند جد پدری در قائم

پدر است و جده مادری قائم مقام مادری است و هم چنین جدها **پنجم** مرتبه ثالثه از مراتب ثلاثه اعمام و اخوال اند نیز قائم مقام تو در بعضی

از فقهای عامه در قرابت کلاله نوعی از میراث ایشان نیست لیکن ممکن است سند لا ذکر اولوا الارحام چنان عام است در هر ذی رحمی

اعمام و اخوال و ذوی الارحام اند و هم چنین این است که میراث بر ترتیب با ایشان به اجماع همه امت زیرا که اگر کلاله بر ایشان ارث کند

استحقاق از مراتب اقرب با لاقرب و هیچ کس اقرب از آن باشد و حق تعالی بقدم ایشان را میراث نهاده

اما ولادت از اباب ارث و معلوم شد و مع ذلک اجماع طایفه حقه است بر آن که معصوم در ایشان داخل است و نیز احادیث

متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین معلوم شده و تفصیل آن در کتب فقه مسطور است **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ**

بیان میکند خدا احکام میراث را برای شما و حق ثواب را **أَنْ تَضِلُّوا** ایمه کراهت آنکه گمراه شوند و یا بیان میکند آنچه ضرور

و لازم است تا گمراه نشوید و بنابر اول مضاف محذوف است و بنابر ثانی لا ناهیه و یا معنی آنستکه حق سبحانه و تعالی بیان میکند تا



شما را کراهت شان شما هست که مرتکب آن شوید اگر با طباع خود بازگذاشته شوید یا بی بیان بحجت رأی خود کار کنید عرضه شوید با آن و خلاف آن
ذلک سمعا باشد **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و خدای به همه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات ایشان داناست آورده‌اند
که چون این آیه نازل شد جابر رضی الله عنه فرمود انزلت هذه الآیة فیّ این آیه در شان من نازل شده و آورده‌اند مروی است که صحابه را
اهتمام تمام بود به بیان کیفیت میراث کلاله حق تعالی این آیه فرو فرستاد و از جابر رضی الله عنه روایت است که نزول این آیه در مدینه بود
و ابن سیرین گفته که نزول آن در سفری بود که در آن سفر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصحاب بود و این آیه را آیة الصیف می‌گویند
زیرا که حق سبحانه و تعالی دو آیه در باب کلاله انزال فرموده یکی در شتا و آن در اول سوره مذکور شده و یکی در صیف و آن این آیه است
و از ابن خطاب روایت است که گفت میراث کلاله را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم فرمود یکفیک آیة الصیف
یعنی این آیه صیف ترا کافی است یا فرمود که این آیه ترا بس است **سورة المائدة** مدنی است از قول ابن عباس و
مجاهد و نزد جعفر بن مبشر و شعبی مدنی است مگر این آیه الیوم اکملت لکم دینکم که نزول آن در حجة الوداع بوده وقتی که آن حضرت بر ناقه
سوار بود و عدد آیات آن صد و بیست است نزد کوفی و صد و بیست و سه نزد بصری و صد و بیست و دو نزد غیر ایشان و خلاف در سه
آیه است بالعقود و عفو عن کثیر کوفی لیست فانکم غالبون بصری ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که
هر که سوره المائده قرائت نماید حق سبحانه و تعالی ده برابر عدد هر یهودی و نصرانی که در دار دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد
و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی به اسناد خود از عیسی بن عبد الله از پدر خود از جد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده که آن حضرت علیه السلام فرمود که آیات و سوره‌ای قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است و امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
با آخر آیه قرآن بود و آخر سوره که بر آن حضرت صلی الله علیه و آله نازل شد سوره المائده بود و آن ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیت
ناسخ آن نشده و نزول آن در وقتی بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر بغله شهبا سوار بود و در آن حال وحی آن حضرت را ثقیل ساخت
تا بحیثیتی که بغله از رفتار باز ایستاده و بر زمین نشست و از غایت گرانی وحی آن حضرت صلی الله علیه و آله بیهوش
شد و دست مبارک خود را بر ذوابه منبه بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی که با خود آمد سر برداشت و این سوره را بر ما خواند و ایضا
این سوره موید با آن عمل می فرمود و عیاشی به اسناد خود از ابی حمزه نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیهما
فرمود که هر که سوره المائده را تلاوت کند در هر روز پنجشنبه هرگز ایمان او به شرک و ظلم آلوده نشود و نیز به اسناد خود از ابی حمزه ثمالی
رضی الله عنه روایت کرده که ابو حمزه گفت از ابی عبد الله صلوات الله علیه شنیدم که فرمود جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته سوره
المائده را بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آورد و در خبر است که آن حضرت در خطبه حجة الوداع فرمود که سوره المائده آخر
سوره ایست که از قرآن نازل شده حلال آن را حلال دانید و حرام آن را حرام دانید و بباید دانست که چون حق تعالی ختم سوره نساء کرد به ذکر
احکام شرعیه افتتاح این سوره نمود ببیان احکام با بر جمیعت کرد اول علی الاجمال ذکر کرد به قول او فوا بالعقود بعد از آن علی التفصیل بیان
آن کرد و با اهل ایمان خطاب فرمود که **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** وفا کنید به عهدها که تأکید کرده‌اید
یا عقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و یا به عهودی که حق سبحانه و تعالی بر شما عقد کرده که آن
تکالیف شرعیه است و در کنز العرفان آورده که هر جا که مصدر است به یا ایها الذین آمنوا مدنی است و هر کدام که مصدر است به یا ایها
الناس است مکی است و این ضابطه گفته‌اند بنابر اغلب است و وفا و ایفا به معنی قیام است به مقتضای عهد یقال وفی بعهده و اوفی به بمعنی
واحد و عقد به معنی عهد موثق است و اصل آن جمع میان اشیا است به حیثیتی که عسر الانفصال باشد و مراد به عقود بیع و هبه و
عقدهائی است که مردمان با هم در معاملات خود منعقد می‌سازند و گویند مراد عهودی است که حق سبحانه و تعالی عقد آن کرده است و اولی حمل است
بر جمیع جهت عموم لفظ و عدم ثبوت مخصص و این چند فایده است **اول** آن که عقد که به معنی تمام است مقتضای آن
پس اگر لازم باشد واجب است وفا کردن بلزوم آن و اگر جایز باشد واجب است وفا به جواز آن و جنس وفا در عقد اجمالی است که حال
آن معلوم می‌شود از بیان نبوی صلی الله علیه و آله اما **دوم** عقد در شرع اسم ایجاب و قبول است و آن گاه هست
که لازم الطرفین است چون اجاره و مزارعه و مساقاة و صلح و وقف و نکاح و هبه در بعضی صور که بر غیر ذی رحم و نوع
آن بر قول اقوی و عقد سبق و رمایه بنابر قول شیخ و گاه هست که جایز الطرفین است چون ودیعه و قراض و شرکت و
وکالت و قرض و جعاله و هبه در بعضی صور و گاه هست که لازم است از طرفی و جایز از طرفی دیگر چون رهن و کفالة و ضمان و عقد
ذمه و امان و هبه ذی رحم نزد بعضی و یا با قربة و یا تعویض مطلقا یا تصرف یا جماع و اولی لزوم است از طرفین زیرا که واجب است
به واسطه فقدان منهب دیگر انکه ملک العقد نباشد پس قبول آن واجب نیست و گاه هست که در مبدأ جایز است و بعد از آن لازم بلزوم
شود چون هبه بعد از قبض و پیش از احد ثلثه سابقه و وصیت قبل از موت موصی بعد از مرگ لازم شود و گاه هست لازم می‌باشد
مبدأ و بعد از آن جایز می‌شود چون بیع که ظاهر شود بر غبن یا عیب یا فوات شرط معتبر یا انفساخ باشد ...



او بعضی از یا لفظ قبل از قبض و غیر آن سیوم عقدی که لازم است در او چند چیز واجب است اول آنکه ایجاب و قبول از لفظی باشد
مقدم صریح واقع شود در حال اختیار دوم آنکه بصیغه ماضی باشد چهارم موالات قبول و مطابقت آن با ایجاب و هم چنین در
معنی واجب است بر قول اولی پنجم تنجیز آن پس تعلیق نیست اگر معلق باشد عقد باطل است هیچکدام از این واجب نیست بلکه کافی است لفظ
که دال باشد بر مقصود با قرینه ششم واجب است در هر عقد قصد مدلول آن تا از کسی که در حکم نائم باشد چون مجنون یا بی وکیل باو صحیح
یا غافل یا مست یا ناظر وقت یا متلفظ مکره که خوف فوت لفظ باشد هفتم معتبر باشد هم چنین در عوض و در نظر با بعضی بالمقاصد
مؤمنین بود تا الحال نزد شده و بلکه مقدم واجب است در هر عقد اشتمال آن بر مقتضای آن پس اگر بدان شرط غیر مقتضای آن کند عقد
باطل باشد خواه در چیزی باشد که رکن باشد یا غیر رکن و آنچه مشتمل بر غرر یا حرام باشد نیز چنین است و اگر نه چنین باشد جایز
است و حکم عقد صحیح ترتب آثار و توابع است بر آن و حکم غیر صحیح عدم ترتب آثار و توابع است و شرط که لازم الوفا است آنست شرط ثبت که در
میان ایجاب و قبول باشد که اگر مقدم یا مؤخر باشد اثری نخواهد داشت هشتم هر گاه معقود بمعنی اعم گیرد اکثر بر این صلاح
است که لازم است وجوب وفا به نذر و عهد و یمین که عقد آن با حق سبحانه و تعالی است و بهر وجه آنکه عقد آن با غیر او سبحانه مادام که
مخالف مشروع نباشد مثل مزارعه و مساقات و سکنی و اجاره و غیر آن از احکام و انتفاعات انتهی کلامه و در مجمع و تبیان که مصنف آن ذکر این
عقود چند قول است یکی آنکه مراد بآن عهودی است که اهل جاهلیت معاهده میکردند بر نصرت و موازره و مظاهرت بر هر که در
صدد ظلم کردن باشد بر ایشان و این در معنی حلف است و این از ابن عباس و مجاهد و ربیع و ابن انس و ضحاک و قتاده و سدی منقول
است دویم آنکه مراد عهودی است که حق سبحانه و تعالی اخذ کرده از عباد خود با ایمان بطاعت در آنچه حلال یا حرام کرده است و این قول
وارد از ابن عباس نیز این قول روایت کرده اند و در روایت دیگر از او نقل کرده اند که عهود هر چیزی است که حق سبحانه و تعالی حلال کرده است
یا حرام ساخته و آنچه فرض کرده و حدود که معین کرده است و تغیر آن و معنی آنست که نکث احکام الهی نکنید و از آن در مسکنند بلکه مؤید
این است قوله تعالی والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة
ولهم سوء الدار سیم آنکه مراد بآن عقودی است که مردمان با یکدیگر انعقاد میبندند و عقد آن میکنند بر نفس خود چون عقد ایمان و عقد
نکاح و عقد عهد و عقد بیع و عقد حلف و این از زید بن اسلم روایت است چهارم آنکه امر است از حق سبحانه و تعالی با اهل
کتاب بوفا کردن با آنچه اخذ میثاق کرده از ایشان که از عمل کردن با آنچه در توریت و انجیل است در تصدیق نبی صلی الله علیه
واله وسلم و آنچه از نزد حق تعالی آورده و این قول ابن جریج است و ابو صالح و قول اقوی از این اقوال قول ابن عباس رضی الله عنه است
که مراد بآن عقود مانند آن است که ایجاب نموده بر بندگان از حلال و حرام و فرایض و حدود و اقوال دیگر در این قول داخل است پس
واجب است وفا بجمیع آنکه مذکور با آنچه عقد باشد در معاوضات ترائم و امر متبع چنانکه مخطور است بلا خلاف و بعد از ذکر اجمال در امر بعقود
تفصیل آن میکند و میفرماید **احلت لکم** حلال کرده شده است بر شما **بهیمة الانعام** چهار پایان
بستر زبان که از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و بز و میش و در انوار گفته که بهیمه هر حیوانی است که تمیز نباشد و گویند مراد حیوانات
ذات اربعه و اضافت آن با نعام برای بیان است کقولک ثوب خز معناه البهیمة من الانعام و ان ازواج ثمانیه اند و آنچه ملحق است بآن از
ظبی و بقر وحش و حمار وحش است و مانند آن از حمار وحشی که مماثل انعام اند در اجترار و عدم انیاب و اضافه بانعام باعتبار ملابسه
شبه است و نیز جمعی دیگر مراد اجنه اند که از بطون انعام بیرون آیند یعنی اگر مادر را بکشند و بچه در شکم او تمام خلقت باشد
و موی بر او بر آمده و روح در او آمده کشتن مادر کشتن او بود و حلال بود و اگر تمام خلقت نباشد هیچ وجه حلال نباشد و این
قول ابن عباس رضی الله عنه است و ابن عمر رحمة الله علیه و مروی از ابو جعفر صلوات الله و سلامه علیه و ابو عبد الله صلوات
الله علیه و اولی حمل آیه است بر عموم و قوله **الا ما یتلی علیکم** استثناء است از بهیمه یعنی هر حیوانات غیر
صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خواهد شد بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة و
الدم و لحم الخنزیر الی آخر الایة و قوله **غیر محلی الصید** حال است از ضمیر لکم یعنی حلال کرده شده است برای شما
بهیمه انعام در حالتی که حلال داننده نباشید صید را و صید احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و نیز احتمال انتصاب
آن با وفوا است باینکه حال باشد از واو ضمیر یعنی هر حیوانات غیر صاحب ناب حلال است مگر حرام کرده شده آنچه خوانده خواهد
شد بر شما در این سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر الایة و قوله غیر محلی الصید حال است از ضمیر لکم یعنی حلال
کرده شده است برای شما بهیمه انعام در حالتی که حلال داننده نباشید صید را و صید احتمال مصدر و مفعول هر دو دارد و نیز احتمال
انتصاب آن با وفوا است باینکه حال باشد از واو ضمیر یعنی وفا کنید بعقود در حالتی که محل صید نباشید و حال آنکه اول اقرب
است و قوله **و انتم حرم** حال است از ضمیر مستکن در محلی و حرم جمع حرام است بمعنی محرم یعنی حلال داننده آن نباشید
و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره مراد آن است که بهیمه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد آن را صید گویند که در حال احرام
بر شما حرام است و این جمله استیناف در حالتی که احرام کننده باشید بحج یا عمره **ان الله** بدرستی که حق سبحانه و تعالی **یحکم**

حکم میکند بحلال و حرام **ما یُرِیدُ** هرچه را که خواهد از تحلیل و تحریم بر حکمت و تقاضای آن کند که مصلحت بندگان باشد آورده‌اند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایت است که حطم بن هند بکری کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و بسفاهت و جهالت
ناکی منافی که در عرب شهرتی تمام داشت بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود باینکه خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة
مواظبت نمایند حطم علیه ما علیه گفت کاری نیکو فرمودی مستحسن و نیکوست اما مرا امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان قطع
نمایم بروم و این سخنان را با ایشان در میان نهم اگر قبول کنند بر تو در آیم و قبول نمایم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز
کسی از ربیعه خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود چون بیرون رفت فرمود یدخل علیکم الیوم من
یتکلم بلسان الشیطان یعنی امروز بر شما داخل شود کسی که بزبان شیطان سخن گوید و هو قوله رب انظرنی الی یوم یبعثون پس
حطم با عدم قبول ایمان از نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون رفت و شتران صدقه را که حاضر بودند از مواشی مدینه غارت کرد و در سال
دیگر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعمرة القضا توجه فرموده بود چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حاجیان بنی بکر شنیدند
چون حطم کنده را دیدند که شتران غارت برده را تقلید کرده بود و بنیت عمره بکعبه میرفت خواستند که جمعی از مسلمانان فرستند
و شتران را از او بستانند و بر آن اشتهار واضح عقاب خواستند که در سنت تعرض او روا ندارند و بر او بکشند و از شتران و سایر مواشی
او دفع او را اهانت کرده‌اند کنند حضرت فرمود که او احرام گرفته و هدی را تقلید کرده این عمل و شما را لایق نباشد که در حرم و ماه
حرام متعرض او شوید و اثر نزاع و جدال را مشتغل سازید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم بعد از
باب مبالغه کردن نباید آمد که **یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان **لَا تُحِلُّوا** احلال منمائید و حرمت مشکنید
شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج خدای را و آن جمع شعیره است که اسم از چیزی است که اشعار کنند یعنی شعار سازند و علامت
اعمال حج با آن چیز است که از علامات حج و اعلام دین است و نزد بعضی مراد بآن دین اسلام است لقوله تبارک و تعالی **وَمَن**
یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ و بعضی گویند فرایض او سبحانه و تعالی است و معالم حدود او که برای عباد معین ساخته **وَلَا الشَّهْرَ**
الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و سبی و ماه حرم ماه رجب است و ذو القعده و ذو الحجه و محرم **وَلَا**
الْهَدْیَ و نه آن چیزی را که اهدای آن باشد بخانه کعبه از شتر و گاو و گوسفند و آن جمع هدیه است چون جدی که جمع
جدیه است **وَلَا الْقَلَائِدَ** و نه هدیهای قلاده دار را از هدی و قلاده چیزی است که در گردن چهارپایان میکنند از
پوست درختهای حرم با غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی متعرض آن نرسانند و عطف این بر هدی با آنکه هدی
شامل این هست بجهت اختصاص است چه آن اشرف هدی است و ممتوان بود که مراد نفس قلاید باشد بدون تقلید بر مضاف
که آن ذوات القلاید است یعنی تعرض بقلاید مرسانید بنا بر این غرض نهی است از احلال آن بجهت مبالغه در نهی از تعرض
هدی و نظیر این است قوله تعالی ولا یبدین زینتهن و نزد بعضی مراد آن است که در جاهلیت یکدیگر را غارت کردندی و هرگاه
از چون شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه
او بحج میرود و کسی او را تعرض نرساند و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج مراجعت نموده بجهت آنکه چون
شخصی روی بخانه کعبه نهادی بجهت ادای مناسک حج و عمره پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت باشد بر آنکه او بحج میرود
کسی او را تعرض نرساند و چون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی تا دانستندی که او از حج میآید و بجهت آن تعرض با و
نرساندندی و حق سبحانه و تعالی از این چیز منع میکند که حلال مینیت بر شما که قلاده سبوی کسی کنید که با او قلادید باشد که علامت
حج او است **وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ** و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند **یَبْتَغُونَ**
میطلبند این قاصدان حرم **فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ** افزونی را از پروردگار خود اگر مؤمنانند زیادتی ثواب جویند و از پروردگار
خود یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند میطلبند مگر روزی **وَرِضْوَانًا** و میطلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدای را و
اثابت او سبحانه ایشان را اگر مؤمنانند و کافران طلب آن میکنند بگمان باطل خود یا طلب معیشت خود میکنند و در دنیا آورده که
مراد بر صوان حج است و این جمله فعلیه در موضع حال است از ضمیر مستکن در آمین و ممتواند بود که صفت آمین باشد زیرا که اسم
فاعل که موصوف باشد عمل نمیکند بر مذهب نحات و از ابن زید رضی الله عنه نقل است که این آیه در روز فتح مکه نازل شد
و قومی که بعضی از اهل شرک قصد خانه کعبه کرده بودند و عمره اهلال نموده مسلمانان گفتند یا رسول الله ایشان مانند اهل شرک شوم تعرض ایشان
را از ان منع فرمود **وَإِذَا حَلَلْتُمْ** و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوید **فَاصْطَادُوا** پس شکار کنید اگر خواهید این اذن است و اصطیاد
بعد از زوال احرام و لازم نمیاید از آنکه امر بعد از حظر دلالت بر اباحه کند مطلقا در قسم که بعد از فتح مکه مؤمنان بر
کشتند و عزم آن کردند که طلب و بسفا بر آنجا از حضرت رسول کردند ... الله علوم محمل ... جاهلیت لعن خدا با د بر انکه او بکیج اهلیت
کسی را بکشد تو بقه فرمود که **وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ** و نباید که بر آرد شما را **شَنَآنُ قَوْمٍ** کردن از کفار قریش که بعضی علامة ایشان این قبل اینما

[illegible] مفعول یا فاعل [illegible] أَنْ صَدُّوكُمْ [illegible]
عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا و آنکه از حد برگذرید [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] متعدی [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] وَتَعَاوَنُوا [illegible] عَلَى الْبِرِّ [illegible]
[illegible] وَالتَّقْوَىٰ [illegible] وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ [illegible]
وَالْعُدْوَانِ [illegible] وَاتَّقُوا اللَّهَ
[illegible] إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ [illegible]
[illegible] عقاب [illegible]
[illegible]
[illegible] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما [illegible]
[illegible] وَالدَّمُ [illegible]
لَحْمُ الْخِنْزِيرِ [illegible] وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ [illegible]
[illegible] الانتفاع [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible]
[illegible] ابو حنیفه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ [illegible]
[illegible] وَالْمُنْخَنِقَةُ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَالْمَوْقُوذَةُ [illegible] وَالْمُتَرَدِّيَةُ [illegible]
[illegible] وَالنَّطِيحَةُ [illegible]
وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ [illegible]
[illegible] إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ [illegible]
[illegible]

بعضی استثنی متصل است بما اکل السبع و نزد بعضی دیگر استثنا منقطع است بنابر همه قول اصح اول است لیکن قول اول اصح است چنانکه ...
[illegible] صلوات الله علیه و ابن عباس منقولست که هرگاه ادراک ذکوة او کنی و حیوان ... باشد یا رجل را حرکت دهد یا چشم ... باشد ...
[illegible] صلوات الله علیهما ... الا ما ذکیتم ... قول ...
[illegible] ذکوة ... حیوان ... **وما ذبح** ... **علی**
النصب ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... **وان تستقسموا بالازلام** ...
[illegible]



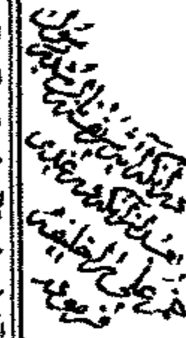
[illegible] الیوم [illegible] اکملت

لکم [illegible] دینکم [illegible]

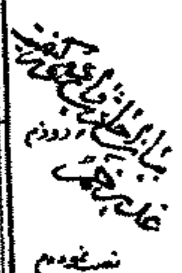
[illegible] و اتممت علیکم نعمتی [illegible]

[illegible] و رضیت لکم

الاسلام [illegible] دینا [illegible]



[illegible]



[illegible]

... [illegible] ... مرتبه اسلام مؤمنون است یعنی هر که مضطر و بیچاره شود ... **فِي مَخْمَصَةٍ** ... [illegible] ...

... طعام **غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ** ... [illegible] ...

... **غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** ... **رَحِيمٌ** ... [illegible] ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... سعید بن جبیر ... [illegible] ... عدی بن حاتم و زید الخیل ... [illegible] ...

... [illegible] ... سگان و مرغان شکاری ... [illegible] ...

... [illegible] ...

يَسْأَلُونَكَ ... **مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ** ... [illegible] ...

... [illegible] ... يسئلونك ... [illegible] ...

... [illegible] ... **قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ** ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **وَمَا**

عَلَّمْتُمْ ... [illegible] ... **مِنَ الْجَوَارِحِ** ... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ** ... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ... **مُكَلِّبِينَ** ... [illegible] ...

[illegible]

... **تُعَلِّمُونَهُنَّ** ... [illegible] ... **مِمَّا**

عَلَّمَكُمُ اللَّهُ ... [illegible] ...

... **فَكُلُوا** ... **مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ** ... [illegible] ...

[illegible]

... **وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ** ... [illegible] ...

... [illegible] ... **وَاتَّقُوا اللَّهَ** ... [illegible] ...

... **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** ... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ... **الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ** ... [illegible] ...



[illegible] مما علمتم من الجوارح مکلبین [illegible]

[illegible]

فکلوا مما امسکن علیکم [illegible]

[illegible]

الیوم احل لکم الطیبات [illegible] وطعام الذین اوتوا الکتاب [illegible] حل لکم وطعامکم [illegible] حل لهم [illegible]

[illegible]

از عکس کردن نیز بود تخصیص عام شما ... محذوری لازم نمی‌آید و تخصیص عام مستلزم محذوری است وان اکل مما لم یذکر اسم الله علیه ... [illegible]

... [illegible] ... اهل کتاب ...

... دلیل ... طعام الذین اوتوا الکتاب مخصوص ... [illegible] ...

... [illegible] ... در کلام ... حبوب و غیر آن ... در طیبات داخلست ... احل لکم الطیبات ... [illegible]

... [illegible] ... عطف جبرئیل و میکائیل ... [illegible]

... ما لم یذکر اسم الله علیه ... و اهل کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... طیبات نباشد ... [illegible]

... [illegible] ... احکام ... [illegible]

... [illegible] ... الیوم احل لکم الطیبات ... والمحصنات

و دیگر حلال کرده شد بر شما زنان پارسا **مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ** ... **وَالْمُحْصَنَاتُ**

و دیگر زنان پارسا **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** ... یهود و نصاری **مِنْ قَبْلِكُمْ** ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اهل کتاب ... [illegible]

... [illegible] ... ولا تنکحوا المشرکات ...

... حتی یؤمن ... [illegible]

... [illegible] ...

... ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ... ولا تمسکوا بعصم الکوافر ... والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب ...

... [illegible] ... والمحصنات من المؤمنات ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... ابو القاسم ... [illegible]

... ولا تنکحوا المشرکات ... ولا تمسکوا بعصم الکوافر ... [illegible]

... مذکور شد **إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ** ... **أُجُورَهُنَّ** ... [illegible]

... [illegible] ... **مُحْصِنِينَ** ...

... **غَيْرَ مُسَافِحِينَ** ... **وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ** ... [illegible]

... [illegible] ... سورة النساء ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ** ... [illegible]

... [illegible] ... **فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ** ... [illegible]

... **وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ** ... **مِنَ الْخَاسِرِينَ** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ... **إِذَا**

قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... **فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ** ... [illegible]

... [illegible] ...

... صلوات الله علیهم ... **وَأَيْدِيَكُمْ** ... **إِلَى الْمَرَافِقِ** ... [illegible]

... [illegible] ... **وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ** ... **وَأَرْجُلَكُمْ** ...

إِلَى الْكَعْبَيْنِ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... یا ایها الذین آمنوا ... [illegible]

... [illegible] ... اسلام ... [illegible]

ایمان ... [illegible] ... اذا قمتم الی الصلوة ... [illegible]

... [illegible] ...



كقوله تعالى فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله كه تعبير كرده شده است از اراده فعل كه قياس است [illegible] اراده [illegible] مجاز [illegible]

[illegible] إذا قمتم إلى الصلاة [illegible]



[illegible]



[illegible]

دليل هشتم [illegible]

دليل نهم [illegible]

[illegible]

[illegible] عطف [illegible] چنانکه مذهب بصریان است [illegible]

[illegible]

[illegible] التناس [illegible]

[illegible] إلى المرافق [illegible]

[illegible]

[illegible] سنت [illegible] وسارعوا إلى مغفرة من ربكم [illegible] وَإِنْ كُنْتُمْ

جُنُبًا [illegible] فَاطَّهَّرُوا [illegible]

[illegible] إذا قمتم إلى الصلوة [illegible] وإن كنتم جنبا فاغتسلوا [illegible]

[illegible] يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم

[illegible] فاطهروا أي اغتسلوا [illegible]

[illegible] قول امير المؤمنين صلوات الله عليه [illegible]

غسل

[illegible]

عضو

[illegible]

[illegible] وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ [illegible] أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ [illegible]

[illegible] أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ [illegible] أَوْ لَا

مَسْتُمُ النِّسَاءَ [illegible] فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً [illegible]

[illegible] فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا

طَيِّبًا [illegible] فَامْسَحُوا [illegible] بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ [illegible] مِنْهُ [illegible]

[illegible] سورة النساء [illegible]

[illegible]



[illegible] ... ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ... [illegible]

ولکن یرید لیطهرکم ... [illegible]

... ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ... [illegible]

... ولیتم نعمته علیکم ... [illegible]

... لعلکم تشکرون ... [illegible]

... [illegible] ...

... اشهد ان لا اله الا الله ... اشهد ان محمدا رسول الله ... [illegible]

... واذکروا نعمة الله علیکم ... [illegible]

... ومیثاقه الذی ... [illegible]

شما را بان یعنی بهان که در لیلة العقبه وحضرت رسالت صلی الله علیه و آله در لیلة العقبه بیعت بسمع و طاعت بیعت نمود [illegible]
اِذْ قُلْتُمْ چون گفتید **سَمِعْنَا** شنودیم قول ترا **وَاَطَعْنَا** و فرمان برداری نمودیم ترا و گفته اند که مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد [illegible]
و ذکر این مراد بیعت رضوان [illegible] و نقل امام محمد باقر صلوات الله علیه [illegible] مراد میثاقیست که رسول صلی الله علیه و آله از ایشان گرفت
در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] میثاقی است که حق تعالی از بندگان گرفته بود در روز الست
[illegible] **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای در فراموش کردن نعمت و شکستن پیمان **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستیکه خدای تعالی **عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ**
دانا است بآنچه در سینهاست [illegible] پس شما را بر آن مجازات خواهد داد [illegible] صاحب مجمع البیان [illegible]
اهل اشاره [illegible] و متوجه شوید بحالتی که مرجع شما است [illegible] که بیدار شو [illegible]
[illegible] و استغفار [illegible]
[illegible] و اسرار [illegible]
[illegible] **شَعُوْرٌ** [illegible]
[illegible] و بیعت [illegible]
[illegible] **يٰۤاَيُّهَا**
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید **كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ** باشید قیام نماینده [illegible]
[illegible] **لِلّٰهِ** برای خدا [illegible] **شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ** گواهان بعدل **وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ** و باید که حامل نکند شما را **شَنَاٰنُ**
قَوْمٍ [illegible] **عَلٰۤى اَلَّا تَعْدِلُوْا** [illegible]
[illegible] **اِعْدِلُوْا** [illegible] **هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى** [illegible]
عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری [illegible]
[illegible] تقوی [illegible]
[illegible] **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** و بترسید از خدای [illegible] **اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ** بدرستیکه خدای **بِمَا تَعْمَلُوْنَ** [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى** [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] **وَعَدَ**
اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا [illegible] **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** [illegible]
[illegible] **لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ** [illegible] **وَّاَجْرٌ عَظِيْمٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا** [illegible] **وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَاۤ** [illegible]
[illegible] **اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ** [illegible]
[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا**
اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را [illegible] **اِذْ هَمَّ قَوْمٌ** چون قصد کردند قومی [illegible]
اَنْ يَّبْسُطُوْۤا اِلَيْكُمْ آنکه بگشایند بسوی شما **اَيْدِيَهُمْ** دستهای خود را [illegible] **فَكَفَّ**
اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ پس باز داشت خدای دستهای ایشان را از شما [illegible]
[illegible]
[illegible]

حاصل [illegible]

[illegible] مربیان [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله واشهد انک رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ** [illegible] **وَعَلَى اللَّهِ** [illegible] **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible] **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ**

[illegible] **مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ** [illegible] **وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ** [illegible]

اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طوفان نوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَقَالَ اللَّهُ** [illegible]

إِنِّي مَعَكُمْ [illegible] **لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ** [illegible]

وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ [illegible] **وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي** [illegible] **وَعَزَّرْتُمُوهُمْ** [illegible]

وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ [illegible] **قَرْضًا حَسَنًا** [illegible]

[illegible] **لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ** [illegible] **سَيِّئَاتِكُمْ** [illegible] **وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ** [illegible]

جَنَّاتٍ تَجْرِي [illegible] **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** [illegible] **فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ** [illegible]

[illegible] **مِنْكُمْ** [illegible] **فَقَدْ ضَلَّ** [illegible] **سَوَاءَ السَّبِيلِ** [illegible]

[illegible]

تا جباران [illegible] موسی [illegible] نقیبان [illegible]



است

است که طریق [illegible] ایشان [illegible] طریق حق میان [illegible]

[illegible] نقض میثاق [illegible] صلوات الله علیه [illegible] والنمائم [illegible]

[illegible] **فبما نقضهم میثاقهم** [illegible]

[illegible] شکستن ایشان پیمان خود را [illegible] **لعناهم** راندیم ایشان را از رحمت خود [illegible]

[illegible] **وجعلنا قلوبهم قاسیة** [illegible] دلهای ایشان را [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] ایشان [illegible] ضلالت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **یحرفون الکلم** [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **عن مواضعه** [illegible] **ونسوا حظا** [illegible]

مما ذکروا به [illegible] فراموش کردند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **ولا تزال تطلع علی خائنة منهم** [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] **الا قلیلا منهم** [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] **فاعف عنهم** [illegible] **واصفح**

[illegible]

[illegible] **ان الله یحب المحسنین** [illegible]

[illegible] **ومن الذین قالوا** [illegible]

انا نصاری [illegible]

[illegible] **اخذنا میثاقهم** [illegible] **فنسوا حظا** [illegible]

مما ذکروا به [illegible] صلی الله علیه و آله **فاغرینا** [illegible]

[illegible] **بینهم العداوة** [illegible]

والبغضاء [illegible] **الی یوم القیامة** [illegible]

[illegible] ایشان

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

وسوف ینبئهم الله [illegible] **بما کانوا یصنعون** [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] **یا اهل الکتاب قد**

جاءکم رسولنا [illegible] **یبین لکم** [illegible] **کثیرا مما کنتم تخفون** [illegible]

[illegible] **من الکتاب** [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

ویعفو عن کثیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] **قد جاءکم من الله نور** [illegible]

[illegible] **وکتاب مبین** [illegible]

[illegible]

[illegible]



انسکه او را چیزی که حضرت حق تعالی نبود کرم از ظلمت کده عدم بفضای عالم وجود نور محمدی بود بنابر حدیث اوّل ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را ایجاد
او موجود گردانید که لولاک لما خلقت الافلاک و در شرح صحیفه مذکور است که اصل نشأت و مبدأ ایجاد حضرت حقیقت محمدیه است و حقیقت
احمدی است صلی الله علیه و آله که صورت و معنی احکام است و جامع کمالات الهی و تجلیات است و واضح تر آن همه مراتب الانبیاء که مبعوث اند در حضرت عالم و تمام
صور و اجزای تفصیل او و آدم و انبیا همه برای تکمیل او و آیه لا اشاره بقوله صلی الله علیه و آله انا سید ولد آدم و من دونه تحت لوائی **يَهْدِي بِهِ اللَّهُ**
توجیه جمع ضمیر آنست که مراد به نور و کتاب مبین یک شی است که در حکم واحد است یعنی امر مبهم این نور و کتاب عبارت از قرآنست یا محمد صلی الله علیه و آله
و قرآن **مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ** آنرا که پیروی کند خوشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح **سُبُلَ السَّلَامِ** راههای سلامتی از عذاب یا راههای اسلام
که منتهی است گویند که سلام نام حق تعالی است یعنی طریقی که موصل بجناب حق است و سبل اسلام شرایع اسلام است
وَيُخْرِجُهُمْ و بیرون می آورد ایشان را **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیهای انواع کفر یا شک یا جهل **إِلَى النُّورِ** بسوی روشنائی ایمان و یقین **بِإِذْنِهِ** بارادت و توفیق
خود **وَيَهْدِيهِمْ** و راه نماید ایشان را بوسیله الطاف و تمکین الطاف و توفیق **إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** براهی راست که نزدیکترین راههاست
بحق و مؤدی است بآن و آن راه اسلام است که دین قیم است و بعد از آن حال نصاری را شرح میفرماید که **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** بدرستیکه کافر شدند
آنانکه **قَالُوا** گفتند که **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** او مسیح پسر مریم است قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند
ایشان میگویند که خدا با مریم و مسیح است و جهت شبه ایشان آنست که خدای در مسیح حلول کرده و اله مسیح است
و اکبر است و صغر چگونه میتواند که گویند که نصاری قایل این قول نبودند اما چون مذهب ایشان مؤدی باین بود از حیثیت آنکه اعتقاد دارند
بانکه عیسی خودی بود که همه قدرت ها در وی بود و مستلزم آنست که قایل باشند که او خداست و شاید که این قول مبتنی بر جهل ایشان
و تصحیح معتقد ایشان بر بطلان قول ایشان احتجاج نماید که **قُلْ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله **فَمَنْ يَمْلِكُ** پس کیست که مالک باشد و منع کند **مِنَ اللَّهِ**
از قدرت و اراده خدا **شَيْئًا** چیزی را استفهام برای انکار است یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد **إِنْ أَرَادَ** اگر اراده کند که **أَنْ يُهْلِكَ**
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ که هلاک کند مسیح پسر مریم را **وَأُمَّهُ** و مادر او را **وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** و آنها که در زمین اند همه را است که مسیح و مادر او
مقدور و مقهور او است مانند سایر ممکنات و چون چنین باشد از اله بودن بری و عاری است چه عیسی و مادر او همچون سایر اند **وَلِلَّهِ**
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنهاست **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** می آفریند هر چه را
میخواهد و جا و حاصل ... بعضی از اصول و ماده و بعضی از اصول و ماده معلوم میکند چنانکه مادر بعضی
انشا میکند از اصل که از جنس ایشان نیست چون آدم و حوا از خاک و بعضی از اصل که از جنس ایشانست چون مولود از والدین و از مردی تنها چون حوا و از زن تنها چون
عیسی **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدای بر همه چیزها توانا است هر چه میخواهد بر طریقه و کیفیتی که مقتضای حکمت و مصلحت است ایجاد میفرماید
آورده اند که جماعتی از یهود نزد حضرت آمدند **وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ** و گفتند جهودان و ترسایان **نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ** ما پسران خدائیم
اشیاع و اتباع مسیح و عزیر ایم که ایشان پسران خدااند و ما مانند پسران او و مثل الله و مثل ایشان در نزد پدر مهربانی کنند که
تا ایشان خطاب کرده که ما ابناء الهیم ایشان چنین خوانده اند که انا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل است که گفته رب و ربکم و ایشان خوانده که الی ابی و ابیکم و بسیک کمنه
ایشان ... که خدای حق ... بیعقوب گفته که ولدک بکری او را ... یعنی فرزندان تو اول فرزندان منند یعنی پس ایشان او ... بعضی از جهل ...
ملدیم تا اثر کاهلان ایشان ابنور ... بعد از ان بما نکاه کند که ای فرزندان یعقوب ... ابنا ... و بهشت ... قول لن تمسنا النار
الا ایاما معدودات ... رسول صلی الله علیه و آله کعب بن اشرف و کعب بن اسید ... عقاب ... کنند که ما از چه ... پس هر کناه که بکنیم
ما را عفو کند ... و ما پسران اوئیم **وَأَحِبَّاؤُهُ** و دوستان او و خدای هرگز پدر دوست خود را عذاب نکند بلکه ... ولد ...
فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله **قُلْ** بگو در جواب ایشان که قایل این قولند که اگر سخن شما بحسب ظاهر راست است **فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ** پس چگونه عذاب میکند
شما را **بِذُنُوبِكُمْ** که اهل شماوان عذاب شما بقتل و ... باعتراف شما که ایاما معدودات خواهد بود پس اگر پسر و محبوب بودید شما را عذاب نمیکرد
... و انچه عذاب میکند ... عقوبت ...
بشماید بلکه ... **بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ** بلکه شما آفریده گان او **مِمَّنْ خَلَقَ** از آنها که خدا آفریده است ... سایر بنی آدم
خواهد **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** می آمرزد خدای هر کرا میخواهد ... **وَيُعَذِّبُ مَنْ**
يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد ... شما از ایشان باشید **وَلِلَّهِ**
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم فرمودن در آن و در این **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آسمان و زمین
است **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ** و بسوی اوست بازگشت همه ... و بندی ... با احسان و ...
خواهد داد ... بعد از آن خطاب میکند ... بقوله **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ** ای یهود و نصاری **قَدْ جَاءَكُمْ**
رَسُولُنَا بتحقیق که آمد بشما فرستاده ما یعنی محمد صلی الله علیه و آله **يُبَيِّنُ لَكُمْ** ... برای شما احوالی که در اسلام است
... مفعول ... **عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ** ...

یا اهل‌کتاب

[illegible] تا نگوئید که **مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ** نیامد بما [illegible] **وَلَا نَذِيرٍ** و نه بیم کننده **فَقَدْ جَاءَكُمْ** [illegible] **بَشِيرٌ** بشارت دهنده مؤمنان [illegible] **وَنَذِيرٌ** و بیم کننده [illegible] **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** [illegible]

[illegible] عیسی [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] **الْيَوْمَ** [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] **وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ** و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وآله [illegible] **لِقَوْمِهِ** [illegible] بنی اسرائیل بودند **يَا قَوْمِ اذْكُرُوا** ای گروه من یاد کنید **نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** [illegible] **إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ** [illegible] پیغمبران [illegible] زمان موسی بودند [illegible]

[illegible] **وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا** [illegible] پادشاهان [illegible] **وَآتَاكُمْ** [illegible] من و سلوی [illegible] **مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا** [illegible] **مِنَ الْعَالَمِينَ** [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ** ای گروه من در آئید [illegible] زمین شام است [illegible] **الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ** آن زمینی که قسمت کرده است [illegible] **وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ** [illegible] **فَتَنْقَلِبُوا** [illegible] **خَاسِرِينَ** [illegible]

[illegible] **قَالُوا** گفتند [illegible] **يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا** ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه **قَوْمًا جَبَّارِينَ** [illegible] **وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا** و بدرستی که ما در نخواهیم آمد در آن زمین **حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا** [illegible] **فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا** پس اگر بیرون روند از آن زمین **فَإِنَّا دَاخِلُونَ** پس بدرستی که ما در [illegible]

[illegible] **قَالَ رَجُلَانِ** گفتند دو مرد **مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ** [illegible] **أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا** [illegible] یوشع بن نون [illegible] کالب بن یوحنا [illegible] **ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ** [illegible] **فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ** [illegible] **فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ** [illegible]

[illegible] **وَعَلَى اللَّهِ** [illegible] **فَتَوَكَّلُوا** [illegible] **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** اگر هستید [illegible] **قَالُوا يَا مُوسَىٰ** گفتند ای موسی **إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا** بدرستی که ما در نخواهیم آمد [illegible]

بر جبکه

دامرا



دَامُوا فِيهَا مادام که ایشان درین موضع باشند و تو ... ابهذا نقول ایشان ...
ما دامُوا فِيهَا بدل بعض است ... از روی ... رسول او و عدم مبالات او و رسول او گفتند فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ پس برو تو
پروردگار تو فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم و گفته اند که مراد ایشان ...
... گفتند ... قال موسی ... اذهب انت و ربک ... و قول ... ایشان
... که این قول ایشان ... تفرق الکلمه شد ... اجتماع نکردند و اگر ... عالب شدند
و از سر ... رسول الله ...
که ... اسرائیل ... ایشان ...
تو ... ایشان ...
... قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي ...
... وَأَخِي ... قوم ...
... مَعْطُوف ... لَا أَمْلِكُ ...
... معطوف بر ضمیر ... اسرائیل ...
... فَافْرُقْ بَيْنَنَا ...
... وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ...
ایشان ... قَالَ ... فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ ...
... أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ ...
قوم موسی چهل سال ... شام ...
...
... علیه السلام
... التی کتب الله لکم ...
... اسرائیل ...
...
شام ...
...
...
...
حکم ... فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ...
... صلی الله علیه و آله ...
...
...
... یوشع بن نون و کالب بن یوفنا ... مَا دَامُوا فِيهَا ...
... چهل سال ...
ایشان ...
...
...
...
...
...
...
...
... یوشع بن نون ...

و مدت اختلاف بجا بوده اند که موسی علیه السلام پیغمبر و وصی بعد از یوسف و این قول اصح اقوالست بلکه اجماع اهل البیت است که وصی یوشع بن نون را موسی علیه السلام
در صحرا کشت و نزد بعضی آنست که بار دیگر بار بدست یوشع گشاده شد و موسی و هارون در تیه فرمان یافتند و بعد از آن یوشع در آنجا وفات کرد و قول بعضی
قبل از موسی بود و بیان قصه آن بر این وجه بود که حق تعالی بموسی وحی کرد که من قبض روح هارون را خواهم کرد بفلان کوه برو با او پس موسی بهارون گفت ای
برادر بیا تا بفلان کوه برویم چون تابع او شده بان کوه آمدند در آن کوه درختی دیدند که در حسن و طراوت و نضارت مثل آن ندیده بودند و نزد درخت
ساخته بودند و سریری در آن نهاده و بستر ها بر آن گسترده با بوی خوش و نسیمی دلکش چون هارون موسی را گفت میخواهم ساعتی اینجا بخوابم گفت و اباشد گفت میترسم که
خداوند خانه بیاید و مرا منع کند موسی گفت من او را تسلی کنم هارون گفت تو نیز با من بخواب که موضع گنجایش دارد چنین باشد آخر بر بالای آن سریر خفت چون در
خواب شد ملک الموت قبض روح هارون نمود چون موسی از خواب برخاست موسی را بیدار کرد و وداع نمود و هارون را با آن سریر سپیر و فرشتگان آن
سریر را باسمان بردند و آن درخت ناپدید شد موسی نزد بنی اسرائیل آمد گفتند هارون را چه کردی او را کجا بردی گفت حق تعالی قبض روح او را کرد گفتند دروغ
میگوئی بلکه او را کشتی بجهت حسد آنکه ما او را از تو دوست تر داشتیم گفت وای بر شما او برادر من بود و او را از خود دوست تر داشتم چگونه او را کشته
باشم ایشان باور نمیکردند پس موسی بان سرزنش میکردند و حق تعالی ملائکه را امر کرد که موسی را ازین گفتگو نجات بخشند بعد که بعضی از یکدیگر در میان بنی اسرائیل کشته
گفتند خدا یا بر آنچه ساحت نمودند بنی اسرائیل تمام حجت فرشتگان را امر کرد تا آن سریر را آوردند و در میان بنی اسرائیل نهادند و هارون را با ایشان نمودند که او
بمرگ خود مرد است موسی او را نکشته و نزد آن تفسیر قوله تعالی لا تکونوا کالذین آذوا موسی الایه و آورده اند موسی بروایت ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت آن
کرد چون ملک الموت بقبض روح او آمد نزد موسی آمد گفت اجب ربک او را موسی لطمه زد که چشم او را کور کرد و دست خود را بر پشت گاو نر بگذار بعدد موی که در زیر
زیر دست تو آید بهر موئی سالی عمر دهم و لیکن عاقبت مرگ خواهد بود گفت خدایا بعد از آن چه خواهد بود گفت بعد از آن ملک الموت قبض روح او کرد از عبدالله بن عباس
روایتست که روزی موسی با یوشع بن نون راه میرفتند که بناگاه باد سیاهی وزید یوشع گمان کرد که قیامت است از غایت بیم موسی را در بر گرفت پس موسی از میان پیراهن بیرون کشید
و پیراهن در دست یوشع بماند یوشع نزد قوم آمد پیراهن در دست گفتند موسی را چه کردی او را کجا بردی گفت از میان پیراهن بیرون رفت و من او را ندیدم گفتند
دروغ میگوئی که پیغمبر خدا را کشتی بطمع آنکه بجای او بنشینی و بر ما حکم کنی پس قصد کشتن او کردند گفت سه روز مرا مهلت دهید که حق تعالی بر این امر شاهد
ظاهر سازد پنهان و آشکار دعا کرد شما را امر میکنم که هر یک از شما نزد خداوند خود تضرع نمایند پس دعا کردند و حق تعالی ملکی را که موکل قبر او بود امر کرد تا بر ایشان
خود را ظاهر نمود و گفت یوشع راست میگوید موسی را بمرگ طبیعی برده اند که موسی بجهت بعض چیزها فوت شده برآن از آن معاف گردیدند
روایتست که موسی در جائی میگذشت که فرشتگان قبر میکندند نظاره ایشان میکرد و چون در آن قبر نگاه کرد جائی وسیع و پاکیزه و خوش بوی دید سبزه را
و اطراف آن دید گفت ای فرشتگان این قبر از برای که میکنید گفتند برای بنده گرامی خداوند جمع فراخ و خوش بوی و خوش منظر است گفتند برای بنده مومن مقدس میخواهی که این از تو
باشد گفت آری گفتند پس داخل این قبر شو و رو بجانب قبله کن و تو جمله بدن بخوابان و نفسی بکش چون موسی در آن قبر خوابید و داخل قبر گردید
متوجه جهت قبله شد قبض روح او کردند و خاک بر او ریختند و بعضی در تواریخ ذکر کرده اند که موسی علیه السلام صد و بیست سال عمر یافت و بعضی گفته اند دو مائه
و چهل سال؛ چون موسی رحلت فرمود بحکم الهی یوشع پیغمبر بنی اسرائیل گردید و بنی اسرائیل با او بودند و اطاعت او کردند و بعد از آنکه بقیه اهل کفر
تا مدتی با جباران جنگ کرد و ایشان را شکست داد و ایشان را محاصره کرد و مدتی بسیار ایشان را محصور داشت تا آنکه بعضی از ایشان بلشکر او پناه آوردند
با وی درآمدند و او را فتح بلند کرد و بعضی دیگر را کشت و از آن شهرها بسیار مال غنیمت گرفت که گفته اند پیش از عصر بود و آن جمعه بود و نزدیک
فراهم آمدند که چون جمعی از بنی اسرائیل بر سر کوه جمع شده بودند و آن جمعی که جنگ میکردند وقت شام نزدیک شد
پس یوشع نگاه کرد دید آفتاب نزدیک است فرو رود و ایشان فارغ نشده بودند دعا کرد و گفت اللهم اردد الشمس علیّ یعنی بارخدایا آفتاب را برای من باز گردان تا
باز آید گفت انک فی طاعة الله تعالی تو در طاعت خدائی و من در طاعت او آفتاب را بایست و برگشت تا آنکه یوشع و بنی اسرائیل از قتل آن کفار فارغ شدند بعد از آن
پس آفتاب غروب نمود و گفته اند که آفتاب بعد از آن برای کسی برنگشت مگر برای سلیمان که وصی داود بود و یوشع که وصی موسی است و علی بن ابیطالب که وصی
محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و اهل الکتاب متفقند بر این و از جمله روایت ابو اسحق ابراهیم ثعلبی باسانید خود از عبدالله بن عباس بچند طریق
آنکه رد الشمس لسلیمان وصی داود و یوشع وصی موسی لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله چنانچه مشهور است و رد آفتاب برای امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
بارها شده است و بیاید در جای خود بعد از وفات اما اول که در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون روز عرفه بود که در وقتی که حضرت و علامات نزول وحی بر حضرت ظاهر بود آنکه در روز
رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بجهت کاری فرستاده بود و چون باز آمد نماز عصر بود و رسول را وحی میرسید سر خود را بر زانوی علی نهاد و چون وقت نماز تنگ
امیرالمؤمنین علیه السلام نماز را باشارت بجای آورد و بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از غشی وحی خلاص یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام عذر بیان کرد
که نتوانستم که برخیزم گفت یا رسول الله نماز را بایما بجای آوردم اشاره بسر کردم که سر مبارک تو در کنار من بود نتوانستم که نماز قیام نمایم حضرت فرمود از این نماز راضی نیستی
فرمود که من دعا کنم تا آفتاب باز گردد تو نماز را بجای آوری پس حضرت گفت بار خدایا تو میدانی که علی در طاعت تو و رسول تو بود او را اعانت فرما و اشمس علیه
بوصلی پس آفتاب برای او باز گردانید تا نماز را بجای آورد و روایتی که از طریق اهل سنت است آنکه آفتاب را دیدم که باز گشت بر او را بر روی روشن
او از آن که ماه یکتبه گشت و روشنائی بدیم که بر دیوارها افتاده و ایستاده تا آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام برخواست و نماز عصر را بشرایط و ارکان بجای آورد
چون سلام نماز داد دیدیم که آفتاب فرو رفت و ستاره ها ظاهر شد و اما دوم بار بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و این بروایت
متعدد دانسته اند که در بابل جوهریه با صحابه اراده کرد که نماز بگذارد امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا سهمی تمام و بسیار شدند در بستن و ذرات ماه شب آبی خسته و اچهل روز

[illegible] السلام علیک یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] خاتم النبیین [illegible] سبحان ربی الاعلی [illegible]

[illegible]

دعا کرد [illegible]

[illegible] وکان فی المدینة تسعة رهط [illegible]

[illegible] در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب [illegible] الاکبر [illegible] الفاروق [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] نبأ ابنی آدم [illegible]

[illegible] بالحق [illegible]

[illegible]

[illegible] اذ قربا قربانا [illegible]

[illegible]

ـ ده وبا خود گفت که اگر این قربانی قبول شود و اگر نه کمی دست از خواهر خود بر نمیدارم **فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا** پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل

بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را فرو برد ... خالص بود قربانی او و در خبر است که حق تعالی این ... که هابیل قربان کرده

بود در بهشت پرورش میداد تا که بجای ... اسمعیل ... **وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ** و مقبول ... از دیگری که قابیل بود ... از قربانی او ...

... **قَالَ** گفت قابیل ...

... **لَأَقْتُلَنَّكَ** ... **قَالَ** گفت هابیل **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ** ...

مِنَ الْمُتَّقِينَ ...

...

... گفت **لَئِنْ بَسَطْتَ** اگر بگشائی و دراز کنی **إِلَيَّ يَدَكَ** بسوی

من ... **لِتَقْتُلَنِي** ... **مَا أَنَا بِبَاسِطٍ** نیستم من ... **يَدِيَ** دست خود را **إِلَيْكَ** بسوی تو **لِأَقْتُلَكَ** ...

إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ... **رَبَّ الْعَالَمِينَ** ...

[illegible]

... **إِنِّي أُرِيدُ** ... **أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي** ...

... **وَإِثْمِكَ** ...

[illegible]

... **فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ** ...

... **وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ** ...

... **فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ** ... **قَتْلَ أَخِيهِ** ... **فَقَتَلَهُ** ...

[illegible]

... **فَأَصْبَحَ** ...

[illegible]

... **فِي الْأَرْضِ** ...

... **لِيُرِيَهُ** ... **كَيْفَ يُوَارِي** ... **سَوْءَةَ أَخِيهِ** ...

[illegible]

... **أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ** ...

... **فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي** ... **فَأَصْبَحَ مِنَ**

النَّادِمِينَ ...

[illegible]

... **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ**

وَالْأَرْضِ ... **وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ** ...

[illegible]



[illegible]

... [illegible] ... قابیل ... [illegible]

... [illegible] ... مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ... [illegible]

... [illegible] ... كَتَبْنَا ... [illegible]

عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا ... بِغَيْرِ نَفْسٍ

... [illegible] ... أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ ... [illegible]

[illegible] فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس گویا همه مردمان را کشته باشد [illegible]

[illegible] وَمَنْ أَحْيَاهَا [illegible]

[illegible] فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس گویا چنان باشد که همه مردمان را زنده ساخته باشد [illegible]

[illegible]

وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ [illegible] رُسُلُنَا [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ [illegible] ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ [illegible] بَعْدَ ذَٰلِكَ [illegible] فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ [illegible]

[illegible]

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ [illegible] اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible]

[illegible] يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ [illegible] فَسَادًا [illegible] أَنْ يُقَتَّلُوا [illegible] أَوْ [illegible]

[illegible] أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ [illegible] مِنْ خِلَافٍ [illegible] أَوْ

يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ [illegible]

[illegible] ذَٰلِكَ [illegible] لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا

[illegible]



هر کس سلاح ... [illegible] ... قاطع الطریق ... [illegible] ... اهل البیت صلوات الله علیهم ... [illegible]

[illegible] ... باشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حول: [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صلوات الله علیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جون‌نار: [illegible]

و لهم فی الآخرة عذاب عظیم ... [illegible] ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا

عَلَيْهِمْ ... [illegible] ... فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَحِيمٌ ... [illegible]

[illegible]

توبة: [illegible] ... امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

[illegible]

تفسیر: [illegible]

[illegible]

[illegible] ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ... [illegible] ... وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

[illegible]

[illegible] ... وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ ... [illegible]

[illegible] ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ... [illegible] ... صلوات الله علیه ... [illegible]

[illegible]

والعمدة: [illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ [illegible] يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا [illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

[illegible]



[illegible] ... **وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ** ... **فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا** ... [illegible]

... السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما ... [illegible]

... **جَزَاءً** ... **بِمَا كَسَبَا** ... [illegible]

... **نَكَالًا مِنَ اللَّهِ** ... [illegible]

... **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** ... [illegible]

... **فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ** ... [illegible]

... **فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ** ... [illegible]

... **غَفُورٌ رَحِيمٌ** ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] سوره البقره [illegible]

[illegible] استماع [illegible]

[illegible] قال الی الامام [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح [illegible] ساقط [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] قطع [illegible] ساقط است [illegible] ساقط است [illegible]

[illegible] لقوله تعالی فان الله غفور رحیم [illegible] مقبول [illegible]

[illegible] **أَلَمْ تَعْلَمْ** خطاب [illegible] استفهام [illegible]

أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ** عذاب میکند

[illegible] سارق [illegible] **وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** [illegible]

[illegible] است [illegible] **وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] الانبیاء [illegible] الخطاب

[illegible] يا ايها النبی يا ايها الرسول **لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ** [illegible] **يُسَارِعُونَ فِي**

الْكُفْرِ [illegible] **مِنَ الَّذِينَ** [illegible] **قَالُوا آمَنَّا** [illegible]

آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ [illegible] **وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا** [illegible]

[illegible] **سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ**

[illegible] سماعون [illegible]

[illegible] سماعون [illegible] من الذين هادوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم **سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ** [illegible] **لَمْ**

يَأْتُوكَ [illegible]

[illegible] سماعون لقوم آخرین [illegible]

[illegible] امام محمد باقر صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکرر

مقبول است

ابو هریره

کفر

تحریف

یهود

محصنین

[illegible]

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ [illegible]

يَقُولُونَ [illegible] **إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا** [illegible] **فَخُذُوهُ** [illegible]

وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا [illegible] **وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ** [illegible]

فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا [illegible]

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ [illegible]

[illegible] **لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ** [illegible] **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ** [illegible]

[illegible] منافقان [illegible] مومنان [illegible] ایشان [illegible] صفت ایشان [illegible]
سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ [illegible]
اَكّٰلُونَ لِلسُّحْتِ [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاِنْ جَآءُوكَ**
[illegible] **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** [illegible] **اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاِنْ تُعْرِضْ**
عَنْهُمْ [illegible] **فَلَنْ يَّضُرُّوكَ شَيْئًا** [illegible]
[illegible] **وَاِنْ حَكَمْتَ** [illegible] **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** [illegible]
[illegible] **اِنَّ اللّٰهَ** [illegible] **يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ** [illegible]
وَكَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ [illegible] **وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰىةُ**
[illegible] **فِيْهَا حُكْمُ اللّٰهِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ** [illegible]
[illegible] **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** [illegible] **وَمَآ اُولٰٓئِكَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اِنَّآ اَنْزَلْنَا التَّوْرٰىةَ** [illegible] **فِيْهَا هُدًى** [illegible] **وَّنُوْرٌ**
[illegible] **يَحْكُمُ بِهَا**
النَّبِيُّوْنَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **لِلَّذِيْنَ هَادُوْا** [illegible]
[illegible] **وَالرَّبّٰنِيُّوْنَ** [illegible] **وَالْاَحْبَارُ** [illegible]
[illegible] **بِمَا اسْتُحْفِظُوْا مِنْ كِتٰبِ اللّٰهِ** [illegible]
[illegible] **وَكَانُوْا عَلَيْهِ**
شُهَدَآءَ [illegible]
[illegible] **فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَا تَشْتَرُوْا بِاٰيٰتِيْ** [illegible] **ثَمَنًا قَلِيْلًا** [illegible]
[illegible] **وَمَنْ لَّمْ يَحْكُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ** [illegible] **فَاُولٰٓئِكَ**
هُمُ الْكٰفِرُوْنَ [illegible]
[illegible]
[illegible] هم الظالمون [illegible] هم الفاسقون [illegible]
[illegible]





[illegible] وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ [illegible]

[illegible] وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ [illegible] وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ

[illegible] وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ [illegible] وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ [illegible] وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ [illegible] فَهُوَ [illegible] كَفَّارَةٌ لَهُ [illegible]

[illegible] وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ [illegible]

[illegible] فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَقَفَّيْنَا [illegible] عَلَىٰ آثَارِهِمْ [illegible] بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ [illegible]

[illegible]

[illegible] مُصَدِّقًا [illegible] لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ [illegible] مِنَ التَّوْرَاةِ

از کتاب [illegible] **وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ** و دادیم او را انجیل **فِيهِ هُدًى** در حالتی که [illegible] **وَنُورٌ**
[illegible] **وَمُصَدِّقًا** و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود [illegible] **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ** [illegible]
[illegible] **وَهُدًى** [illegible] **وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ** پندی مر پرهیزکاران را [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ** [illegible]
[illegible] **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** [illegible]
[illegible] **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ**
الْكِتَابَ [illegible] **بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا** [illegible]
[illegible] **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا**
عَلَيْهِ [illegible]
[illegible] **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** [illegible]
[illegible] **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ** [illegible]
[illegible] **مِنَ الْحَقِّ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ**
مِنْهَاجًا [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ**
[illegible] **لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ** [illegible]
[illegible] **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا** [illegible]
[illegible] **فَيُنَبِّئُكُمْ** [illegible] **بِمَا كُنْتُمْ**
فِيهِ تَخْتَلِفُونَ [illegible]
[illegible] **وَأَنِ احْكُمْ** [illegible]
[illegible] **بَيْنَهُمْ** [illegible]
[illegible] **بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ** [illegible]
[illegible]



ایشانیم و چون ... [illegible] ... فیها احکم بینهم ...

... [illegible] ... ان احکم بینهم بما انزل الله ...

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ... وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ ... عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

إِلَيْكَ ... [illegible] ...

... [illegible] ... ایشان

... [illegible] ... ایشان فَإِنْ تَوَلَّوْا ... [illegible] ...

... [illegible] ... فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ... أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ... [illegible] ...

عقوبت

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ ... حُكْمًا

الحکم

... لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

موادت

... [illegible] ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ

النَّصَارَىٰ ... أَوْلِيَاءَ ... [illegible] ... بَعْضُهُمْ

أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ ... فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... إِنَّ اللَّهَ ... لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ... [illegible] ...



... [illegible] ...

... [illegible] ... فَتَرَى الَّذِينَ ... فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... [illegible] ...

فِيهِمْ ... [illegible] ... يَقُولُونَ ... نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ

... [illegible] ...

... [illegible] ... فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ ... [illegible] ...

... أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ ... [illegible] ...

... [illegible] ... فَيُصْبِحُوا ... عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ ... [illegible] ...

نَادِمِينَ ... [illegible] ... وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا ... [illegible] ...

و یقولوا

...ایمان ایشان ... کافران ... اسرار ... **اَهٰؤُلَاءِ الَّذِیْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ** ... سوگند

... **جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ** ... سوگند ... **اِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ** ... مؤمنان ... فتح و ظفر

... منافقان ... **اِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ** ... ایشان ... معلوم شد که ...

حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ... اعمال ایشان ... **فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِیْنَ** پس

... کلام ... قول مؤمنان ... اهل

... **حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ** ... ایشان ...

... اهل ایمان ... ایشان ...

... مرتد شدند ...

... **یٰۤاَیُّهَا**

الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان **مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ** ... **عَنْ دِیْنِهٖ**

... **فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ** ... **یُحِبُّهُمْ** دوست

... **وَیُحِبُّوْنَهٗۤ** ... **اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ** ... **اَعِزَّةٍ عَلَی**

... کافران ...

... ایشان ...

... **اَعِزَّةٍ عَلَی الْکٰفِرِیْنَ** ...

... مؤمنان ... **یُجَاهِدُوْنَ**

... **فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ** ...

... **وَلَا یَخَافُوْنَ** ... **لَوْمَةَ**

لَآئِمٍ ...

... **ذٰلِکَ**

فَضْلُ اللّٰهِ ... **یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ** ... **وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ** ...

...

... ایمان ...

... **یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا** ...

... رسول صلی الله علیه و آله ...

...

...

...

... رسول صلی الله علیه و آله ...

... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

...

...

... رسول صلی الله علیه و آله ...

...

...

... رسول صلی الله علیه و آله ...

... اسلام ...

... امیر المؤمنین علیه السلام ...

[illegible]

[illegible]

نکردم

کذا فی الطبع

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کما **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** [illegible] **وَرَسُولُهُ** [illegible] **وَالَّذِينَ آمَنُوا**

[illegible] **الَّذِينَ يُقِيمُونَ**

الصَّلَاةَ [illegible] **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** [illegible]

زکوة را **وَهُمْ رَاكِعُونَ** [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

بالمؤمنین من انفسهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] احمد بن حنبل [illegible] اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی

طالب صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افضل الناس بعد رسول الله ابو بکر الصدیق ثم عمر الفاروق

ثم عثمان بن عفان ذو النورین ثم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا [illegible]

[illegible] انما ولیکم الله [illegible] امام المتقین علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

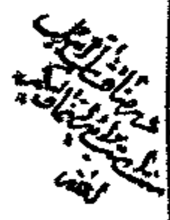
صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا اباالحسن انزل الله فیک آیة من القرآن انما ولیکم الله ورسوله الآیه [illegible]

[illegible]





و معالی این کلام کلام عمر است ... که حسبنا کتاب الله ... رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... حسبنا کتاب الله کافی

[illegible] ... که ... مذکور ... که حسبنا ... ابو ...

[illegible] ... ابو الحسن ... القاسم ... قال ...

علی ... قال رسول الله صلی الله علیه و آله

[illegible] ... عبد الله بن عباس ... نقل کرده ...

... قال رسول الله ... حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله ... رسول اکرم ... کرد ...

الامر ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... والاوصیاء ...

[illegible]

[illegible] ... رسول ... صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible] ... رسول ... صلوات الله علیه ...

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

رسول صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

[illegible] ... اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین ...

[illegible] ... رسول الله ...

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible] ... رسول ... صلی الله علیه و آله ...

[illegible] ... الذین آمنوا ... اطیعوا الله ...

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible] ... رسول صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...

میکند او در رکوع بود [illegible] انگشتری [illegible] انا مولی [illegible]

[illegible] لا یتم لی [illegible] الامام [illegible] رسول [illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] صلوات الله علیه

[illegible] انا مولی [illegible]

[illegible] حسان بن ثابت [illegible] علی امیرالمؤمنین [illegible] الزکوة [illegible]

[illegible]

[illegible] الصلوة [illegible] رکوع [illegible] الزکوة [illegible]

[illegible] رکوع [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] انما ولیکم الله [illegible]

[illegible] الذین آمنوا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الزکوة [illegible]

[illegible] صلوة [illegible]

[illegible] الزکوة [illegible]

[illegible] صلوة [illegible]

[illegible] زکوة [illegible]

[illegible] **وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ** [illegible] **وَرَسُولَهُ** [illegible] **وَالَّذِينَ آمَنُوا** [illegible]

[illegible] **فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ** [illegible] **هُمُ الْغَالِبُونَ** [illegible]

[illegible] حزب الله هم الغالبون [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** [illegible] **لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا**

[illegible] **دِينَكُمْ** [illegible] **هُزُوًا وَلَعِبًا** [illegible] اسلام [illegible] **مِنَ**

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ [illegible] **مِن قَبْلِكُمْ** [illegible] **وَالْكُفَّارَ** [illegible] **أَوْلِيَاءَ** [illegible]

وَاتَّقُوا اللَّهَ [illegible] **إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَإِذَا**

نَادَيْتُمْ [illegible] **إِلَى الصَّلَاةِ** [illegible] **اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذَٰلِكَ** [illegible]

درجه

ضرر نبود در بطلان صلوة مع الاشتغال به



[illegible] بانهم [illegible] قوم لا یعقلون [illegible]

[illegible]



[illegible]

قل یا اهل الکتاب [illegible] هل تنقمون منا [illegible]

[illegible] الا ان آمنا [illegible] بالله [illegible] وما

انزل الینا [illegible] وما انزل من قبل [illegible] وان اکثرکم

فاسقون [illegible]

[illegible] قل [illegible] هل انبئکم بشر من ذلک [illegible]

[illegible] مثوبة [illegible]

[illegible] عند الله [illegible]

[illegible] من لعنه الله [illegible]

[illegible] وغضب علیه [illegible]

[illegible] وجعل منهم القردة [illegible] والخنازیر [illegible]

[illegible]

وعبد الطاغوت [illegible]

[illegible] اولئک [illegible] شر مکانا [illegible]

گروهی بر شر مرتبه ایشان دگویند مکان بمعنی منصرف است یعنی جای بازگشت ایشان بدترست [illegible] **وَأَضَلُّ عَنْ** گمراه‌ترند از **سَوَاءِ السَّبِيلِ** [illegible]

کردند [illegible] ایشان رسوا شدند [illegible]

[illegible] **وَإِذَا جَاءُوكُمْ** و چون بیایند نزد شما [illegible]

[illegible] **قَالُوا آمَنَّا** [illegible] **وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ** [illegible] **وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ** و ایشان بیرون رفتند

بکفر [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناترست **بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ** بآنچه هستند که پنهان میکنند

از کفر و نفاق [illegible] **وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ** [illegible]

يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ [illegible] **وَالْعُدْوَانِ** [illegible]

[illegible] **وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ** [illegible]

[illegible] **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** [illegible] **لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ** چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ایشان **وَالْأَحْبَارُ** [illegible] **عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ** [illegible] **وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ** [illegible] **لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَقَالَتِ الْيَهُودُ** و گفتند جهودان **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا** [illegible]

[illegible] **بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ** بلکه هر دو دست قدرت خدای گشاده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ** [illegible]

[illegible] مقتضای حکمت [illegible] تا کید قول [illegible] است [illegible] میکند [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] بهشت [illegible] ایشان [illegible] تا هیچ باشد [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] کلام مستانفه است برای تاکید **وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ** و هر اینه زیاده میکرداند بسیاری را از ایشان **مَا**
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرستاده شد از نزد پروردگار تو **طُغْيَانًا وَكُفْرًا** [illegible] ایشان [illegible]
کافرند [illegible] میشنوند [illegible] طغیان و کفر [illegible] استماع میکنند از آن چنانچه [illegible] زیاده میکرداند [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] میشوند [illegible]
و تمادی [illegible] ایشان زیاده میکرد [illegible] بقول القائل **وَعَظْتُكَ فَكَانَتْ**
عِظَتِي وَبَالًا عَلَيْكَ مَا ازْدَدْتَ إِلَّا اسْتِكْبَارًا [illegible] قوله تعالی **فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ** یعنی سوره
قرآن [illegible] ایشان [illegible] زیاده [illegible] ایشان [illegible] انکار میکنند [illegible] ایشان [illegible] میشود [illegible]
وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طوایف یهود [illegible] **الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ** دشمنی و بغض **إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**
تا روز قیامت [illegible] قلوب ایشان [illegible] ایشان [illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دشمنی [illegible] ایشان [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] سوره البقره [illegible]
العداوة والبغضاء [illegible] **كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ** [illegible] رسول [illegible] **أَطْفَأَهَا اللَّهُ** [illegible]
[illegible] مغلوب شدند
[illegible] انکه هر کاه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان مسلط کشت [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] مسلط شد **وَيَسْعَوْنَ**
فِي الْأَرْضِ فَسَادًا [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] احکام [illegible] **وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** [illegible]
[illegible] عقوبت **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ**
الْكِتَابِ [illegible] **آمَنُوا** ایمان [illegible] صلی الله علیه و آله **وَاتَّقَوْا** [illegible]
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ [illegible] ایشان **سَيِّئَاتِهِمْ** [illegible] **وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ**
النَّعِيمِ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] **وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ** و اگر ایشان
[illegible] احکام [illegible] **وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ** [illegible] ایشان **مِنْ رَبِّهِمْ**
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ** [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] **مِنْهُمْ أُمَّةٌ**
مُقْتَصِدَةٌ [illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسیاری از ایشان **سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ**
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مغلولة** [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** ای فرستاده **بَلِّغْ** [illegible]
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ [illegible] **مِنْ رَبِّكَ** [illegible] احکام [illegible] **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ** [illegible]
[illegible] **فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** [illegible]
[illegible]
[illegible]

مفرد یعنی تبلیغ رسالت نکرده وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و خدای نگاه میدارد ترا از مردمان یعنی از بعد ضرر ایشان است و خدای بعصمت تو [illegible]

اعادی حفظ [illegible] و خلاصه [illegible] پس بر تبلیغ [illegible]

[illegible] إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ [illegible]

راه ایمان [illegible] که آنحضرت [illegible]

[illegible] تبلیغ [illegible]

که مصالح [illegible] حرام است [illegible]

[illegible] اهل البیت [illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] علمای اهل سنت [illegible] تفسیر [illegible]

ذکر کرده که اخبرنا ابو القاسم [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله

[illegible]

بسند معتبر [illegible] از ابی القاسم الحسکانی باسناد خود از ابن عباس [illegible] روایت کرده‌اند که [illegible]

کتاب باسناد صحیح [illegible] از ابی صالح از ابن عباس ذکر کرده که نزلت هذه الآیة فی علی [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] فقال من کنت مولاه فعلی

مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و [illegible] ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی در تفسیر خود باسناد [illegible] روایت کرده که این آیه در شأن علی علیه السلام

امر النبی صلی الله علیه وآله ان یبلغ فیه فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله بید علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و ابن [illegible] شهرآشوب

روایت کرده از [illegible] از ابی جعفر و ابی عبدالله صلوات الله علیهما روایت کرده که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبر علیه السلام [illegible]

جماعتی از اصحاب [illegible] فانزل الله هذه الآیة تشجیعا له علی القیام بما امره باداءه [illegible] که خلیفه کرد امیرالمؤمنین را در

حضور [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] ابو الفتوح رازی در تفسیر خود [illegible] علیهم السلام [illegible]

و جابر [illegible] سلمان و ابوذر و عمار [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حجة الوداع [illegible]

ابن بابویه [illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] حجة الوداع [illegible]

[illegible] حجة الوداع [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

المؤمنین علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین

علیه السلام [illegible] اهل [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible] العمرة لله رسول خدا صلی الله علیه

وآله [illegible] احرام [illegible]

احرام [illegible] فی الحج الی یوم القیمة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مکه [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible] احرام [illegible] اللهم اهلالا کاهلال نبیک [illegible]

الله اکبر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] احرام [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

منبر [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] فی ذات الله [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] حجة الوداع [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] جمیع مهاجر و انصار [illegible]

[illegible] خطبه [illegible]

[illegible] انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله

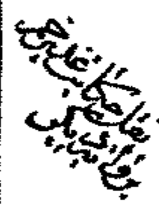
و عترتی اهل بیتی [illegible] الحوض [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم هل بلغت [illegible] علی [illegible] من کنت مولاه

[illegible]

[illegible] اللهم هل بلغت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]



[illegible]

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم وأسمع بالرسول مناديا
يقول فمن مولاكم ووليكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاديا
إلهك مولانا وأنت ولينا ولا تجدن منا لك اليوم عاصيا
هناك دعا اللهم وال وليه وكن للذي عادى عليا معاديا
فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له أنصار صدق مواليا
فقال له قم يا علي فإنني رضيتك من بعدي إماما وهاديا
فيا رب انصر ناصريه لنصرهم إمام هدى كالبدر يجلو الدياجيا

[illegible]



[illegible]



[illegible]

الآيات

[illegible]

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ [illegible] حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ [illegible] وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ [illegible] وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ [illegible] وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ [illegible] طُغْيَانًا وَكُفْرًا [illegible] فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ [illegible]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ [illegible] مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا [illegible] فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [illegible]

وافي

[illegible]

این بمعنی نیز است ... در موضع رفع باشد و قوله من آمن الی آخر مرفوع است بابتداء و خبر او قوله فلا خوف علیهم و این جمله خبر ان است [illegible]
چنانکه گذشت و تابع محل بعضی ... من آمن منهم ... و منصوب ... والصابئون ... مغفول ... پس ... تفصیل کرده شد ایشان ... که
وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بنی اسرائیل ... و بتوحید ... ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله ...
ایشان ... که ... معروف ... **وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا** ...
اول ایشان موسی ... **كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ** هرگاه که آمد بدیشان ... **بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ** ...
نفسهای ایشان ... **فَرِيقًا كَذَّبُوا** ... چون عیسی و محمد صلی الله علیه و آله **وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ** و گروهی را میکشتند
ذکریا و یحیی علیهما السلام ... جواب شرط است ... رسول منهم ...
... یقتلون ... استقطاع ...
ایشان ... **وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ** ...
... **فَعَمُوا** ... **وَصَمُّوا** ... استماع سخن ...
... **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** پس توبه کردند حق تعالی توبه ایشان
قبول کرد **ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا** ... **كَثِيرٌ مِنْهُمْ** ... ایشان با نکار عیسی و محمد صلی الله علیه و آله ...
کرد ... توبه ... رجوع کردند ... توبه ایشان ...
... ایشان ...
کرد ... ضلالت ... کثیر منهم ...
... **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** ...
بِمَا يَعْمَلُونَ ... ایشان ...
... **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ** ... **قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ**
ابْنُ مَرْيَمَ ... **وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ** ای بنی اسرائیل
رَبِّي وَرَبَّكُمْ ... مخلوق ...
... **إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ** ... **فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ** ...
بهشت ... **وَمَأْوَاهُ النَّارُ** ...
... **وَمَا لِلظَّالِمِينَ** ... **مِنْ أَنْصَارٍ** ...
... ایشان ... کلام عیسی
... ایشان ...
... **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ**
... **قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ** ... ایشان
...
...
...
... **وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ** ...
... **وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا** ... **عَمَّا يَقُولُونَ** ...
... **لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** ...
...
... **أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ** ...
وَيَسْتَغْفِرُونَهُ ... **وَاللَّهُ غَفُورٌ** ...
رَحِيمٌ ...
در کلام ...
...
... **مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ**
... **إِلَّا رَسُولٌ** ... **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** ...



کار خدای داورا معجزات او است چنانکه ایشان را عطا کرده است پس اگر مرده بدعاء عیسی زنده میشد همچنانکه عصا در دست موسی اژدها میگشت
و از عجب تر است اگرچه پدر خلوقت شده آدم بی پدر و مادر خلق کرد و ان عجیب تر است پس معجزات تنها ایشان را از حد بشریت بیرون نمیبرد الوهیت اصل
نیست وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او صدیقه بود ... مرتبت و ... تصدیق نمود ایات ... میکرد کانا
و مصدقه ... كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ... طعام ... چون سایر حیوانات ...
احتیاج چگونه ... ایشان ... طعام کند ...
چگونه ربیت الوهیت ... کمال عیسی مریم ...
ایشان ... مقتضی ... فاسد ...
... انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بیان میکنیم ...
دلایل ... ثُمَّ انْظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه ...
... بیان کردیم ایات ...
... قُلْ بگوی محمد صلی الله علیه و آله ...
... أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ...
... عیسی علیه السلام ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... وَاللَّهُ ... هُوَ السَّمِيعُ
... الْعَلِيمُ ... اهل کتاب ...
... قُلْ ... محمد صلی الله علیه و آله ... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ ...
... عیسی ...
... وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ ...
... قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ ... الانبیاء صلی الله علیه و آله وَأَضَلُّوا
كَثِيرًا ... وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ
السَّبِيلِ ... اسلام ... صلی الله علیه و آله ...
...
... لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ
... داود علیه السلام ...
... اصحاب سبت ...
... وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ...
... ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا ... وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
...
...
...
... بنی اسرائیل ...
...
...
... بنی اسرائیل ... كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ ...
... عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ ...
... لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ...
...

بیعضهم

وکویند

اهل حق

ما ایشان

... در صفت لعنت ایشان ... ایشان را از آن منع کردند ... بد است آنچه ایشان میکردند ...

... صلی الله علیه و آله ... کما نهیتم عن المنکر ... ولیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض ...

... و اکثرهم فاسقون ...

تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ...

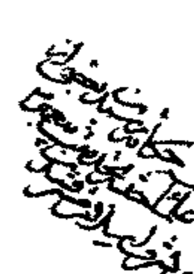
... يَتَوَلَّوْنَ الْمُلُوكَ الْجَبَّارِينَ ...

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ ... وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ...

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ...

وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ... ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ...

... نجاشی ... حبشه ... جعفر بن ابی طالب ... عثمان بن مظعون ... عبدالله بن مسعود ...



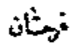


[illegible]

... أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ نَبِيِّكَ ... [illegible]



[illegible]



فرمان

[illegible]



... ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا ... [illegible] ... وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ ... [illegible] ... تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ ... [illegible] ... تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ... [illegible]

... يَقُولُونَ ... [illegible] ... رَبَّنَا آمَنَّا ... [illegible] ... فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ... [illegible]

... وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ ... [illegible] ... وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ ... [illegible] ... وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا ... [illegible] ... مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ... [illegible]

... [illegible] ... فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ ... [illegible]

ایشان را بمیثاق [illegible] کفتند از ذکر اخلاص **جَنّٰاتٍ تَجْرِی** بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ** از زیر درختان آن جویها
خٰالِدِینَ فِیهٰا در حالتی که جاوید باشند در آن **وَذٰلِکَ جَزٰاءُ الْمُحْسِنِینَ** و اینست پاداش نیکوکاران در قول حضرت عزت [illegible]
که بعضی از علمای ترسایان [illegible] که [illegible] **قِسِّیسِینَ** [illegible] مرکب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و اشتقاق [illegible] و اشتقاق آن از رهبانیت [illegible] و وعده و
از اهل کتاب [illegible] ایشان نیکو [illegible] **وَالَّذِینَ کَفَرُوا** و آنانکه کافر شدند **وَکَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا** [illegible] **أُولٰئِکَ**
أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
که امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان و [illegible] و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن و ابوبکر [illegible] عثمان
بن مظعون [illegible] اتفاق کردند [illegible] کوشت [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] رسالت
صلی الله علیه و آله [illegible] عثمان بن مظعون [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] عثمان [illegible]
رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] **مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیْسَ مِنِّی** [illegible]
[illegible] **الْقَوْمِ حَرَّمُوا النِّسٰاءَ وَالطَّعٰامَ وَالطِّیبَ** [illegible]
[illegible] **وَلَا اتِّخٰاذَ الصَّوٰامِعِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اعْبُدُوا اللّٰهَ وَلٰا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئًا** [illegible] **وَأَقِیمُوا الصَّلٰاةَ وَآتُوا الزَّکٰاةَ وَصُومُوا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَإِنَّمٰا هَلَکَ مَنْ کٰانَ قَبْلَکُمْ بِالتَّشْدِیدِ** [illegible] **وَالصَّوٰامِعِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا** ای کروه مؤمنان **لٰا تُحَرِّمُوا** حرام مکنید بر خود
طَیِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ چیزهای پاکیزه [illegible]
[illegible] **وَلٰا تَعْتَدُوا** [illegible]
[illegible] **إِنَّ اللّٰهَ لٰا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ** [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رسول الله [illegible] کوشت [illegible]
[illegible] کوشت [illegible] علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] عثمان بن مظعون [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] الا ما شاء الله [illegible]
[illegible] عثمان بن مظعون [illegible]
مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ [illegible] **مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ مِنَ الْخَبٰائِثِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَکُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ** [illegible] **حَلٰالًا طَیِّبًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** [illegible]
[illegible] **الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ** [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله

از اطلاع کینه برخو

مرغ بریان خوردی و حلوا دوست داشتی و گفتی المؤمن حلو و یحب الحلواء [illegible] الا الحلواء [illegible]
[illegible] حسن [illegible] فرزدق [illegible] حسن گفت [illegible]
[illegible] حسن [illegible] کتاب الحلال [illegible] لم یصح من النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] سوگند [illegible]
لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نمیکند خدای شما را **باللغو فی ایمانکم** به بیهوده سوگندهای شما [illegible]
[illegible] طعام [illegible] سوگند [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] لا یؤاخذکم [illegible]
[illegible]
[illegible] لا والله و بلی والله [illegible] سوگند [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] مؤاخذه [illegible] کفاره [illegible] زمخشری [illegible]
[illegible] لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم [illegible] سورة البقره [illegible]
[illegible] حق تعالی شما را [illegible] کفاره لازم شما [illegible] **ولکن**
یؤاخذکم ولیکن مؤاخذه میکند [illegible] **بما عقدتم الایمان** بآنکه ببندید سوگندها را [illegible]
[illegible] سوگند [illegible] کفاره [illegible] **فکفارته**
پس کفاره آن [illegible] **اطعام عشرة مساکین** طعام دادن ده مسکین است [illegible]
[illegible] نصف صاع [illegible] صاع تمام [illegible]
[illegible] **من اوسط ما تطعمون اهلیکم** [illegible]
[illegible] **او کسوتهم** [illegible] کفاره [illegible] **او**
تحریر رقبة یا کفاره آن آزاد کردن بنده است که مؤمن باشد [illegible]
[illegible] **فمن لم یجد** [illegible] **فصیام ثلاثة ایام** پس کفاره او روزه [illegible]
[illegible] **ذلک** [illegible] **کفارة ایمانکم** کفاره سوگندهای شما است **اذا حلفتم** چون سوگند خورید [illegible] **واحفظوا**
ایمانکم [illegible] سوگند [illegible] **کذلک** همچنین که
کفاره [illegible] **یبین الله** [illegible] **آیاته** [illegible] **لعلکم تشکرون** [illegible]
شکر [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان [illegible]
[illegible] بما عقدتم الایمان [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] کفاره [illegible]
[illegible] اطعام [illegible] مساکین [illegible] طعام [illegible]
[illegible] ابو حنیفه [illegible] نصف صاع [illegible]
[illegible]
[illegible] مسکین [illegible]
[illegible]
[illegible]



جایز نیست مگر نفی صلوة بدون آن جایز است و این دو جا آمده است که قیمان نیست منقول است از ابو یوسف جایز نیست مراد ایشان در قرائت سعید بن المسیب کما سویتم
بمعنی ما تطمئنوا علیکم اسرا فکان [illegible] اعتبار شرط است در قبل این بالسکر ان [illegible] احوال طلاق و کفاره قال ابن [illegible] شافعی نیست بر [illegible]
قال من زنا ابو حنیفه عتق کافر جایز است این باطل است زیرا که کافر نیست [illegible] شد هشتم شرط است رضی [illegible] تابع ابو حنیفه
حنیفه است مالک حکم [illegible] میان متابع [illegible] شافعی [illegible] اخبار اصحاب و اجماع ایشان [illegible] کفاره ایمان اذا حلفتم
و حنثتم و در این چند حکم است اول آنکه کفاره مخصوص است [illegible] صادق باشد یا کاذب [illegible] قول مالک ابو حنیفه است
و اصحاب او و احمد حنبل [illegible] آنست که اگر کاذب [illegible] باشد کفاره او لازم است [illegible] اگر [illegible] باشد و [illegible] قول
شافعی است و دلیل ما اخبار اهل البیت صلوات الله علیهم [illegible] خصوص باشد [illegible] جایز نیست [illegible] کفاره و حنث زیرا که
سبب [illegible] ابو حنیفه است شافعی گفته که جایز است [illegible] این و جمیع [illegible] باجماع
واجب [illegible] و اگر [illegible] قبل [illegible] رفع من لغو العطاء و الاقتباس [illegible]
عدم ثبوت مخصص [illegible] قوله و احفظوا ایمانکم ای من الحنث [illegible] مکروه یا مباح
متساوی الطرفین باشد [illegible] که مراد [illegible] مکروه [illegible] قال عز و جل لا تجعلوا الله عرضة
لایمانکم [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم
تشکرون نعم الله علی ذلک [illegible] کلها و اجماع امامیه
ابنست [illegible] ابو حنیفه [illegible] شافعی [illegible]
[illegible] قوله تعالی لا تبین منها الحقا یا و لحقیقیا [illegible]
بمعنی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قوله تعالی [illegible] لا یرجون [illegible] مهوا
[illegible] متوکل [illegible] امیر المؤمنین [illegible] متوکل [illegible]
علیه [illegible] این مسئله [illegible] کن [illegible] ابن الرضا
متوکل گفت [illegible] امیر المؤمنین اگر [illegible] این مسئله [illegible] متوکل
گفت [illegible] گفت یا مولای
متوکل [illegible] قوله تعالی و لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین [illegible] مواطن
[illegible]
[illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذکروا الله ذکرا کثیرا [illegible] کثیرة [illegible]

[illegible]
[illegible] لا یعرفونه [illegible]
[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس [illegible] اثم کبیر
[illegible] منافع للناس [illegible] قل یا ایها الکافرون
[illegible] لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] یا ایها الذین

آمنوا [illegible] انما الخمر [illegible] و المیسر [illegible]
[illegible] و الانصاب [illegible] و الازلام [illegible]
ذکر انواع آن در سورة البقرة [illegible]
[illegible] انما تعاطی الخمر و المیسر



... مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ... فَاجْتَنِبُوهُ ... [illegible]

... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ... [illegible]

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ ... أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ ... [illegible]

فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ... وَيَصُدَّكُمْ ... عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... وَعَنِ الصَّلَاةِ ... [illegible]

[illegible]

... فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ... [illegible]

[illegible]

استفهام در معنی امر است

[illegible]

او و امر

[illegible]

[illegible]

وعنه

[illegible]

وعن ابن ...

[illegible]

نجاست آن و مذهب اوان است که حضرت الخمر شرب این مؤکد است پس حرمت خمر نجس باشد و استدلال نموده است بر این اصل [illegible] دلیل قاطع و خبر این وارد شده و جز آنانی که ذکر کرده‌ند کتاب خود مستند بر این نحو و اکثر اصحاب فتوی به نجاست آن داده اند و خمر را شبه با نبیذ نامسکر یا مرّ [illegible] با جبر یا طواف با عرف با غیران و استشنا ایشان با این رجا هر قول حق تعالی است که انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان چه حق تعالی این را کرده و رجاست است به معنی نجاست [illegible] که نجاست این مؤکد به مشتق بقاء الخمر [illegible]

[illegible] که حق تعالی از ضلال بیشتر ... عدم تحقق نجاست ... نجاست آن [illegible]

[illegible] نزد منهای فقها ... بر اجماع است چون حق تعالی امر فرمود با اجتناب خمر و مانند آن در عقب آن امر فرمود بطاعت و اجتناب از آنکه ... و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات و اطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول را ... و احذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول ... طاعت خدا و رسول ... [illegible] فان تولیتم پس اگر اعراض کنید ... فاعلموا پس بدانید که انما علی رسولنا جز این نیست که بر رسول ما است البلاغ المبین رسانیدن روشن ... [illegible]

[illegible] ... یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بودند ... لیس علی الذین آمنوا نیست بر آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته جناح فیما طعموا گناهی در آنچه خوردند اذا ما اتقوا چون پرهیز کرده باشند از شرک و آمنوا و ثابت در ایمان باشند و عملوا الصالحات و ثابت باشند بر عملهای صالح ثم اتقوا ... و آمنوا ... ثم اتقوا ... و احسنوا و نیکویی کردند ... و الله یحب المحسنین و خدا دوست میدارد نیکوکاران را ... [illegible]

[illegible] ... و فی تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم ... لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا من الحلال ... اذا ما اتقوا ... و آمنوا بالله و عملوا الصالحات ای الطاعات ثم اتقوا و آمنوا ای مواظب علی الایمان ثم اتقوا بفعل الفرایض و احسنوا بفعل النوافل [illegible]

[illegible]

[illegible] ... لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا ... اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات [illegible]

[illegible]



[illegible] ... جناح ... اذا ما اتقوا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... خطاب ... [illegible]

امنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا ... [illegible]

[illegible] ... على الذين امنوا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]

[illegible] ... صلوات الله علیه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

يا ايها الذين امنوا ليبلونكم الله ... بشيء من الصيد ... [illegible]

[illegible] ... تناله ايديكم ... ورماحكم ... [illegible]

[illegible] ... ليعلم الله ... من يخافه ... [illegible]

[illegible] ... بالغيب ... [illegible]

[illegible] ... فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم ... [illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible] ... يا ايها الذين امنوا

[illegible] ... لا تقتلوا الصيد ... [illegible]

[illegible] ... وانتم حرم ... [illegible]

[illegible]

ذبح کرده ... بمنزله میته است یا بجهة آنکه اطلاق ذبح و ذکوة بر کشتن حیوانی میکنند که بر وجه شرع او را کشته باشند اگر ماکول اللحم باشد گوشت او توان خورد [illegible]

و اگر غیر ماکول اللحم باشد [illegible] **وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم** و هر که بکشد آن

صید را از شما **مُتَعَمِّدًا** [illegible]

[illegible] **فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ** [illegible]

[illegible] **مِنَ النَّعَمِ** [illegible] **يَحْكُمُ بِهِ** [illegible]

[illegible] **ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ** [illegible]

[illegible] **هَدْيًا بَالِغَ**

الْكَعْبَةِ [illegible]

[illegible] **أَوْ كَفَّارَةٌ** [illegible] **طَعَامُ مَسَاكِينَ** [illegible]

[illegible] **أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ** [illegible] **صِيَامًا** [illegible]

[illegible] **لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ**

متعلق است [illegible] الجزاء او الطعام او الصوم [illegible] الاحرام او القتل [illegible]

[illegible]

[illegible] **عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ** [illegible]

[illegible] **وَمَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ** [illegible]

[illegible] **وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ** [illegible]

[illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] طعام [illegible] مسکین [illegible] صاع [illegible]

[illegible]

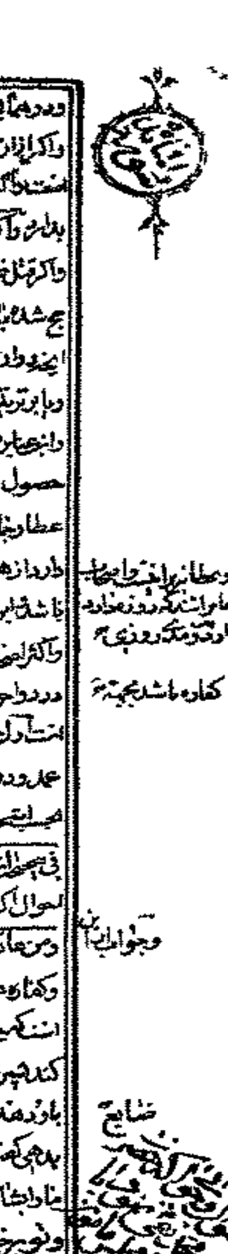
[illegible] هدیا بالغ الکعبه [illegible] شافعی [illegible]

[illegible] ابو حنیفه [illegible]

و در همه ابواب فضیلت باید کرد و اگر در احرام حج است ذبح آن ... اصحاب ما گفته‌اند که اگر محرم ... [illegible]

و اگر از آن عاجز شود قیمت آن را ... از گندم ... شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نصف صاع ... اگر شصت ... [illegible]

[illegible]



[illegible]



او گناه کار اشتباه ... بعد بنا بقرینه چون این شبهه بحیر شد و کلامش مضطرب شد و عجز و اضطراب او بر اهل مجلس ظاهر شد چنانکه همه اهل مجلس دانستند پس مأمون

حق تعالی را شکر کرد و گفت ... بر آن نعمت که ... رای من صواب بود ... پس گفت ... بامام که ... دختر را بحباله ازدواج خود در آوری گفت بلی ... خود پسندیدم و اکرم

قوم که داره ... پس حضرت امام محمد تقی خطبه نکاح را آغاز کرد باین وجه که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء

من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال الله سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین ... الی قوله والله

ذو الفضل العظیم پس فرمود که محمد بن علی بن موسی ... ام الفضل بنت عبدالله المأمون را بنکاح خود در آورد ... مهر جده ام فاطمه زهرا علیها السلام

... پانصد درهم ... پس مأمون گفت دادم دختر خود را ... پس حضرت فرمود که ... خواستم و راضی شدم پس مأمون گفت تا همه

بنشستند ... حاضر کردند ... اهل مجلس ... حلوا ... پس ... تا آنکه هر کس ... کنار ... بعد

از طعام ... گفت یا ابن رسول الله ... احکام و تفصیل این مسئله ... بیان کنی تا از آن مستفید شویم امام فرمود که چون

محرم ... بکشد ... در حل ... و مرغ بزرگ باشد ... گوسفندی ... و اگر ... جوجه ... اگر ... بود

... واجب ... کفاره ... اگر در حرم باشد ... محرم ... بکشد

جزای صید بر اهل ... و عالم واجب ... لازم ... گناه ... کفاره ... بر او واجب ... اگر بنده باشد ... لازم

و اگر ... کفاره ... لازم ... عقاب ... ساقط ... عقاب ... باشد ... و

حق تعالی ... مأمون گفت احسنت یا ابا جعفر احسن الله الیک ... پس ... یحیی ...

... مسئله از تو سؤال کنم گفت روا باشد ... جواب ... مستفید ... حضرت فرمود که ... در صبح ... دیدی

نکاح ... حرام باشد ... حلال ... حرام باشد ... حلال شود ... حرام باشد ...

حلال بود ... پس ... ابن اکثم ... گفت ... مسئله ... بیان فرمائید

... فرمود ... باشد ... نظر ... حرام ... حلال شود

... حرام شود ... حلال شود ... شام ... حرام شود

... حلال شود ... حرام شود ... حلال شود ... مأمون ... اهل بیت ...

[illegible]



[illegible] ... حکم اول ... قوله یا ایها

الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم [illegible]

[illegible]

[illegible] جعل الله الکعبة [illegible] البیت الحرام [illegible]

[illegible] قیاما للناس [illegible]

[illegible]

[illegible] والشهر الحرام [illegible]

[illegible]

[illegible] والهدی والقلائد [illegible]

[illegible] ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض [illegible]

[illegible] وان الله بکل شیء علیم [illegible]

[illegible] اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله غفور رحیم [illegible]

[illegible] ما علی الرسول الا البلاغ [illegible]

[illegible] وَاللهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَکْتُمُونَ و آنچه پنهان میکنید [illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ بگو یکسان نیستند پلید و پاک [illegible]
[illegible] وَلَوْ أَعْجَبَکَ و اگر چه بشگفت آرد ترا کَثْرَةُ الْخَبِیثِ بسیاری [illegible]
[illegible] فَاتَّقُوا اللهَ پس
بترسید از خدای [illegible] یَا أُولِی الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها [illegible] لَعَلَّکُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید [illegible]
[illegible]
[illegible] لَا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَالطَّیِّبُ
وَلَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ [illegible]
سؤال [illegible] لَا تَسْأَلُوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دوزخ [illegible] یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْیَاءَ مپرسید از چیزهائی که إِنْ تُبْدَ لَکُمْ اگر ظاهر کرده شود برای شما [illegible] تَسُؤْکُمْ اندوهگین کند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا
عَنْهَا و اگر بپرسید از آن چیزها [illegible] حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَکُمْ آشکارا کرده شود برای شما
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عَفَا اللهُ عَنْهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ أَصْبَحُوا
بِهَا کَافِرِینَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ [illegible]

[illegible] مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ [illegible]

[illegible] وَلَا سَائِبَةٍ [illegible] وَلَا وَصِيلَةٍ [illegible] وَلَا حَامٍ [illegible]

[illegible] وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] يَفْتَرُونَ [illegible] عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ [illegible] وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [illegible]

[illegible] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ [illegible] تَعَالَوْا [illegible] إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ [illegible] وَإِلَى الرَّسُولِ [illegible]

قَالُوا حَسْبُنَا [illegible] مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا [illegible]

[illegible] أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

[illegible]

... يا ايها الذين
... عليكم انفسكم بر شما باد که ... اصلاح ... وجوه و امر ضلالت
... لا يضركم زيان نرساند شما را من ضل کسى که گمراه شد یعنى ضلال و شما
اذا اهتديتم چون راه یافته باشید ... چنانکه ... قال صلى الله عليه و آله
من رأى منكرا واستطاع ان يغيره فليغيره بيده وان لم يستطع فبلسانه وان لم يستطع فبقلبه هر که منکرى ببیند ...
... و اگر ... بزبان و اگر استطاعت آن نداشته باشد ... بدل ...
که ضلال ... اگر ... مرویست که ... نازل
شد ... مؤمنان ... کافران ... حق تعالى ...
... اسلام ...
... الى الله مرجعكم جميعا
بسوى ... فينبئكم بما كنتم تعملون ...
...
... ابن عباس ... رسول صلى الله عليه و آله ...
... اسلام ...
...
...
...
... اسلام ...
...
...
...
عليكم انفسكم ... لا تقتلوا انفسكم ... لا يضركم من ضل
من الكفار ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
شد که يا ايها الذين آمنوا اى گروه گرويدگان ... شهادة بينكم گواهى ...
... شهادة بينكم ...
...

احدکم الموت یعنی بکی از شما را برسد یعنی چون مشرف شود بموت شخص وعلامت مرک برو ظاهر کردد باید که کواه شوند حین الوصیة وقت وصیت واین بدل است از اذا حضر و ابدال ان تنبیه است بر انکه سزاوار نیست بر انکه تهاون کند در وصیت بلکه از انکه بدو شوند حین حضور موت در وقت وصیت قوله اثنان فاعل شهادة وقت است یعنی شهادة اثنان وفایده تبیین بعد از ابهام تقریر حکم است و بسی بهانکه ان اجمال و تفصیل است یعنی کسی و خرج شهادة بینکم کوینا سایلی پرسید که من یشهد جواب داده که اثنان ای یشهد اثنان یعنی آنست که کواهی دهند و قیل مرفوع بر ابتدا شهادة بینکم شهادة اثنین یعنی شهادة در میان شما شهادة دو کس است ذوا عدل منکم که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی از مسلمانان با از اقارب شما و این قول اکثر است و این هر دو صفت اثنان است و قوله او آخران عطف است بر اثنان یعنی یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه و این مروی است از باقر و صادق علیهما السلام و منقول از ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و شریح و مجاهد و ابن سیرین و ابن زید و ابراهیم و کویند مراد اجانب است تا که مسلمانان باشند و اول اصح و اشهر است و کویند بنا بر انکه اهل ذمه بر شهادت ایشان مقبول است آنکه این منسوخ است چه قتادة اهل ذمه بر مسلمانان مسموع نیست و اینکه سوره المائده از آخر انچه رسول اکرم مسموع ذ رحم الله و داع حطبه داده فرمود که سوره مایده آخر قرآن است که نازل شده پس حلال وی را حلال دانید و حرام وی را حرام و تفصیل این مذکور خواهد شد حاصل که دو عدل از مسلمانان کواه کیرید و اگر متعذر باشد و کسی بکیرید از اهل اسلام نباشند کواه کیرید ان انتم اکر باشید ضربتم فی الارض که سفر کنید در زمین فاصابتکم مصیبة الموت پس برسد شما را مصیبت مرگ یعنی نزدیک شود اجل شما و جواب شرط محذوف است که مدلول علیه او آخران من غیرکم است و این شرط و جزا جمله معترضه است و فایده آن دلالت است بر انکه سزاوار آن است که در وقت کشی شما کواه شوند و اکر متعذر باشد هیچ کدام در سفر پس از غیر شما و قوله تحبسونهما صفت آخران است یعنی کواهی دو تن از غیر شما که باز دارید ایشان را من بعد الصلوة از پس نماز دیکر و مستأنف بود که تحبسونهما استیناف باشد کو بیا سایلی میکوید که چگونه کنیم اکر شک افتد ما را در شهادت ایشان این جواب میدهد که حبس کنید ایشان را بعد از نماز عصر که وقت اجتماع مردمان است و مصاعد شدن ملائکه لیل و نهار و کویند هر نماز که باشد و اول اصح است بنا بر اهل العلم عهد است بنا بر انکه الف و لام عهد است و این اول قول اکثر است و مروی از ابو جعفر علیه السلام و بعضی برآنند که اهل حجاز بعد از عصر سوکند میدادند بجهت اجتماع مردمان و نکاثر ایشان در آن وقت فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدا ان ارتبتم اکر شک آرید در امانت ایشان یعنی اکر در امانت ایشان شما را شک افتد و تهمت شاهد این لا نشتری به مقسم علیه است و ان ارتبتم جمله معترضه که مفید اختصاص قسم است بحال ارتیاب یعنی مضمون سوکند ایشان این باشد که ما بدل نه میکنیم باین سوکند ثمنا بهایی را اکر مال دنیا است یعنی برای طمع مال دنیا سوکند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی و اکرچه مقسم له و مشهود له خویش ما باشد که سوکند بدروغ ندهیم جواب این نیز محذوف است ای لا نشتری ولا نکتم و پنهان نمیکنیم شهادة الله کواهی خدای را یعنی کواهی که خدای تعالی ما را بآن مامور فرموده انا اذا لمن الآثمین ما بدرستی که ما آن هنگام که پوشیم کواهی را از گناهکاران باشیم بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوکند داد بر مضمون مذکور که ما قصد مال او نکرده ایم و این سوکند بر آن حضرت یمین پس بعد از چند وقت آن ایشان باز داشتند بعد از آن نای کم شده را در دست ایشان یافتند و در میان ایشان نزاع واقع شد و ایشان میکفتند که این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم دیکر باره بمجلس شریف سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرافعه عرض کردند این آمد که فان عثر پس اکر اطلاع یافته شود علی انهما بر آنکه دو کواه استحقا اثما کسب کرده اند بخیانت یعنی از کتمان که موجب اثم است که آن خیانت است و بسبب آن مستحق اثم شده اند فآخران پس دو کواه دیکر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو کواه من الذین استحق علیهم الاولیان از قومی که جنایت کرده اند و استحقاق ثابت است بر ایشان اثم پس جمع نیز باشد یا اثم است و مراد از آن خیانت است که این دو کواه را که از اهل میت بعد به خیانت ورثا ان و بر حق ایشان ثابت است و ضمیر بر اثم جهت کنند که سبب انداز و مستعقب اثم است و قوله الاولیان صفت الذین یا بدل آن یعنی آنکه مقدم اند بر اجابت شهادت جهت قرابت کثرت معرفت بما هو و مراد با اولیای میت اند که مفعول عنه بسبب معلوم میخواهند و اولیان که تثنیه اسم تفضیل است یعنی از آنکه استحقاق دارند از وصیت که بر ایشان در کتاب ابیها الحق و اولی اند بشهادت از آن دو بیکانه زیرا که خویشان اند و شناسا ترند بحقیقت حال ایشان و بنا بر این اولیان خبر مبتدای محذوف است ای هما الاولیان و یا خبر آخران یا بدل از آن و یا بدل از ضمیر یقومان پس دو کواه بر خیزند فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدا مضمون اینکه لشهادتنا احق من شهادتهما که کواهی ما بر ایشان بر آن راست تر است از کواهی ایشان که ایشان کواهی دروغ داده اند و قبول بنمایند و ما اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و تعدی نمیکنیم در این کواهی انا اذا لمن الظالمین بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که وضع باطل کرده اند در موضع حق و با ستم کار در نفس خود که اعتداء کرده باشیم از این پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه را امر فرمود بخواستن سوکند بعد از نماز عصر که ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنکه آن ظرف را بورثه بدیل ادا کنند ذلک این حکم که مذکور شد از تحلیف شاهد ادنی اقرب است ادعی ان یاتوا بالشهادة آنکه بیاورند بشهادت کواهی دادن علی وجهها بر طریق آن یعنی بر مثل آن حکم که آن شهادت که کرده اند بدون تحریف و خیانت در آن او یخافوا یا زنهکه ترسند از آنکه ان ترد ایمان بعد ایمانهم که رد کرده شود سوکند بر وارثان بعد ایمانهم پس سوکند ایشان که خویش ادعا کرده اند به خیانت که کذب ایشان ظاهر شود و بجهت ظهور خیانت و یمین کاذبه رسوا شوند پس چون دانند که حکم شرع است که سوکند با مدعی رد کرده شود در وقت ظهور امارات کذب ایشان و چون سوکند

خواهند حکم برخیانت کنند پس شهادت ایشان خواهند کرد مراتب بمیت سو کند برانست خواهند خورد و در آن تحریف نخواهند بود و هیچ چیز نخواهند
است که این حکم شامل هیچ شهادت است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در خوردن سوگند به دروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید امر خدا را به سمع اجابت
وَاللّٰهُ و خدای تعالی لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ راه نمی‌نماید به فاسقان اگر خائنان و شاهدان نیز بکذب یعنی اگر سخن نشنوید و بدین سخن
سخن حق نشنوید از قوم فاسقان خواهید بود و خدای تعالی راه نمی‌نماید فاسقان را [illegible] و توفیق نمی‌دهد خدا ایشان را [illegible] و فرط عناد و با
راه نمی‌نماید ایشان را [illegible] چند حکم است اول آنکه هر که امارات مرگ برو ظاهر شده باشد لازم است که دو عادل را گواه کند
بر وصیت خود خواه آنکه دو عادل از ذوی نسب باشند یا از اهل دین او که اسلام است اگر این متعذر باشد بجهت آنکه در سفر باشد پس دو کس دیگر گواه بگیرد که اجانب
باشند یا از اهل ذمه دوم آنکه هر گاه احتمال خیانت [illegible] کنند تحلیف [illegible] با حکم مذکور باقی خواهد بود منسوخ نیست [illegible]
شهادت اهل ذمه [illegible] در وصیت [illegible] منسوخ [illegible]
است بجهت شرط ایمان و عدالت در شاهد [illegible] شاهدان اهل ذمه عادل باشند [illegible]
[illegible] مسلمین [illegible] آنکه اگر ضمیر منکم [illegible] قبول شهادت [illegible] قریب [illegible]
چهارم بنابر قول اصحاب [illegible] شهادت [illegible] در وصیت با عدم عدول مؤمنین مسلمین با سفر شرط است [illegible] چنانکه ظاهر آیت است [illegible] عدم است و باشد [illegible]
سطر [illegible] شده پنجم شهادت اهل ذمه در وصیت مسلمین [illegible] بنابر قول اصحاب [illegible] عدم [illegible] اگر گویند [illegible] آنکه هر گاه [illegible]
واقع شود شاهد [illegible] آنکه با جماع تحلیف شاهد [illegible] پس حکم شهادت ایشان باقی نباشد [illegible] منسوخ باشد [illegible]
آنکه [illegible] باشد [illegible] باقی باشد جایز است که تحلیف مخصوص شده باشد [illegible] چنانکه [illegible] جایز باشد قبول شهادت [illegible]
علاوه [illegible] تحلیف شاهد [illegible] اجماع است بلکه تحلیف ایشان [illegible] خیانت [illegible] عدم [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] ششم آنکه [illegible] بعضی [illegible] ظهور خیانت وصیین [illegible]
ظهور خیانت [illegible] ظاهر [illegible] وصیین [illegible] منکر شده [illegible]
[illegible] هفتم جواز شهادت اهل ذمه [illegible] اجماع هشتم بنابر آنکه [illegible]
باشد [illegible] شهادت [illegible] بعد الصلوة [illegible]
الصلوة [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وآله [illegible] تحلیف شاهد [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهد [illegible] دعوی ایشان [illegible]
مقتضی [illegible] قوله علیه السلام [illegible]
ممکن [illegible] دعوی [illegible] اعتراف [illegible] اعتراف [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] مسلمان شد [illegible] الامانة [illegible]
[illegible] ابی حنیفه [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] عدم علم و قوله یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ
متعلق است [illegible] فاسقان [illegible] جمع کند خدای [illegible] معمول تقوا است [illegible]
[illegible] مفعول [illegible] ذکر [illegible] پیغمبران [illegible]
فَیَقُولُ پس گوید [illegible] فرستاده شده کان مَاذَا أُجِبْتُمْ چه چیز اجابت کرده شدید یعنی وقتی که شما قوم خود را به توحید دعوت کردید
ایشان به چه چیز اجابت کردند [illegible] معنی ای اجابة اجبتم [illegible] یعنی بای شیء اجبتم
[illegible] سؤال برای [illegible] قوم [illegible] توبیخ [illegible] سؤال موؤدة برای توبیخ [illegible] قَالُوا گویند
پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را [illegible] علم [illegible]
[illegible] عَلَّامُ الْغُیُوبِ [illegible] اجابت کردند [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] انکار کردند [illegible]
است [illegible] ایشان [illegible] علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] علم [illegible]



... لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ... اذ قال الله یا عیسی ...

... یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا ...

... و اذ علمتک الکتاب و الحکمة و التوریة و الانجیل ...

... و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبرئ الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی و اذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین ...

... و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون ...



... اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء ...

... قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین ...

و با اکر عیسی دعا کرد و عا و ایمان ایشان بر این نوع سؤال میکردند قالوا گفتند از روی معذرت و تمهید بیان بجهت ایشان شد این سؤال ما که مدد از قدرت کامله او شک نداریم و لیکن نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم طعامی از آن مائده و با کل بعضی از آن متمتع شویم وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و دلهای ما آرام گیرد بیقین بر یقین بیفزاید بانضمام علم عیانی باو ا نش و استدلالی بر کمال قدرت او و بمشاهده ما یاستدلالی مجتمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هر چه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد و با آنکه در دعوت نبوت صادقی وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ و باشیم بر آن از گواهان یعنی وقتی که از ما گواهی طلبند ما گواهی دهیم بر آن یا بر نعمت از شاهدان بعین باشیم



[illegible]

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا

[illegible]

فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ

[illegible]



[illegible]

وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ [illegible]

أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ [illegible]

سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي [illegible] أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ [illegible] إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ [illegible] فَقَدْ عَلِمْتَهُ [illegible] تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي [illegible] وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ [illegible] عَلَّامُ الْغُيُوبِ [illegible] مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ [illegible] أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ [illegible] وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا [illegible] مَا دُمْتُ فِيهِمْ [illegible] فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي [illegible]

و صورت نوعی از ان است قال الله تعالى انى متوفيك الا انفس حين موتها والتي لم تمت في منامها دعجائى تو فيتنى يعنى متى تو را لكرد بيمن چون مرا بر
و بعد از ان بر اسمان بردى **كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ** ربودى تو نگهبان ايشان و مراقب احوال ايشان بودى عالم با اقوال و افعال ايشان و منع
ايشان كردى از ايشان قول باو تشاد لا الله تعبيه و تنبيه او باز رسالت و ارسال ادله الزام ايشان و بخشش ايشان مودند مر حجج و معنا و مرسد **وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**
شَهِيدٌ نويد و مر چيزها گواهى و مطلع بر ان و مراقب ان **إِنْ تُعَذِّبْهُمْ** اگر عذاب كنى ايشان را پس بكرمان **فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ** بر بدرستيكه ايشان بندگان تو اند و تو
داننا بالاحوال عليمى نرسيد بما ميهم كنند تو حيز او سزا و فرق نمى نشنك حكمت و مصلحت در اين بنيه است بر انكه ايشان مستوجب اند بر كه صفت بنى ايشان است كه
ايشانند اشان تو اند مع ذلك عبادت غير تو كردند **وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ** و اگر بيامرزى ايشان را بعد از انكه توبه كرده باشند و ايمان آورده **فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ**
پس بدرستيكه تو غالبى قادرى بر ثواب و عقاب **الْحَكِيمُ** دانا و صواب كار در هر چه كنى از عفو و عذاب يعنى اثابت و عقاب تو بر وجه حكمت است و صواب و اگر عذاب
كنى بر وجه عدل خواهد بود و اگر عفو كنى بر سبيل فضل باشد و جمع و بر زده كه اين كلام مقتضى ان نيست كه عرض مغفرت كفار باشد بلكه مراد تسليم امر
عالم است و تفويض ان بمدبر ان و فرق نماند از عجز او از تعذيب و مغفرت هم چنانكه يكى از ما گويد كه ان شئت فاعف و ان شئت فاقتل كه با وجوب قتل او برانكه
اعلام رضاى او صادر شده اند بنابر اين احتياج نيست كه تقدير كنيم كه اگر ان تغفر لهم بعد توبتهم و بنابر هم چون عيسى المسيح از اكند **قَالَ اللَّهُ** گويد خداى كه
هَذَا اين روز **يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ** روزى است كه سود مند باشد راستگويان را **صِدْقُهُمْ** صدق ايشان و راستى ايشان نافع شده باشد نه ايشان كه نابل
شده اند و حاصل انست حق تعالى دار اقرار عيسى بتبليغ و نيابت حق تعالى احكام نافع در ان حاكم است پس صدق كفار در روز قيامت كه ان اقرار ايشان باشد در نفسها
خود نيست بلكه احوال نفع با ايشان نرسد و با مراد صدق ايشان است كه مستمر بوده باشد در دنيا و فتاده در انجا كه بكردد كسى در قيامت تحقيق كلام ابليس
يكى را نفع ندهد و ديگر انكه نفع رساند او را ابليس كه گويد ان الله وعدكم وعد الحق در ان روز زيرا كه قابل شود و در دنيا كاذب بوده باشد پس نفع با و ندهد
در هم عيسى كه در دنيا بعد از ممات صادق بود پس نفع داده او را صدق او و بيان نفع آن مى كند بقوله **لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي** مر صادقان راست
بهشتهاى كه ميرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زير درختان بلوعرفات **خَالِدِينَ فِيهَا** در حاليكه جاويد باشند در ان **أَبَدًا** هميشه تا كيد
خلود است يعنى زمان ايشان نهايت نداشته باشد **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ** خوشنود باشد خداى از ايشان بطاعت ايشان **وَرَضُوا عَنْهُ** و
خوشنود باشند ايشان از خداى بنيل كرامت و ثواب **ذَلِكَ** اين دخول جنان با حصول رضوان **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** فوز و رستگارى بزرگ است نعمت در
اين تنبيه ميكند بر كذب نصارى و فساد دعوى ايشان در حق او بقوله **لِلَّهِ مُلْكُ** مر خدا راست نه غير او را **السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** پادشاهى آسمانها
و زمينها **وَمَا فِيهِنَّ** و آنچه در آسمانها و زمين است **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و او بر همه چيزها توانا است نه عيسى كه از عجز و ضعف منزه و مقدس
است و من فيهن نگفت بر وجه تغليب عقلا بلكه مما خود و ما فيهن با تنبيه باشد بر فضايت خصوصا مشعر از معنى ربوبيت منزل از خصوصيت و الوهيت
و اشعار بر اينكه كونه بالوهيت است و ديگر لفظ ما را اطلاق ميكنند بر هر چيز و شامل جميع اجناس است پس او لى باشد باراده عموم از من و تو حيد او كه
تفسيرنان سموات است دلو بيان ابو جواب سؤال مقدر است كه كلام سائل متضمن ان است كانه قيل من يعطيهم ذلك الفوز العظيم پس در جواب آن فرموده كه الذى له
ملك السموات والارض **سُورَةُ الْأَنْعَامِ** مكيست و بابن عباس لا تشر بها و ما قدروا الله حق قدره تا آخر سه آيه و قل تعالوا اتل ما حرم عليكم تا آخر سه آيه
ديگر چه اين شش آيه در مدينه نازل شده و در روايتى ديگر از ابن عباس نقل كرده اند كه همه سوره در مكه نزول يافته مگر سه آيه كه از قل تعالوا تا تتقون تا آخر سه آيه
مر وى است از ابى بن كعب و عكرمه و قتاده كه همه اين مكى است و همه آن يكبار نازل شده و هفتاد هزار فرشته حاملان آن بوده اند در حين نزول ما حفظ كرده
بودند و ايشان را او از بلند و صوت عظيم بود بتسبيح و تحميد چون حضرت رسالت صلى الله عليه و آله نزول ايشان را بشنيد فرمود سبحان الله العظيم و بحمده
و بسجده افتاد و بعد از ان كاتبان را بخواند و همانشب بنوشتند و اكثر اين سوره در محاجه است با اهل شرك و بر كسى كه مكذب بعث و نشور است و
[illegible] صد و شصت و پنج آيه است بعد كوفى و صد و شصت و شش آيه بصرى و شامى و هفت حجازى خلاف در چهار آيه است و جعل الظلمات
والنور و چهار آيه است عليكم بوكيل كن فيكون و الى صراط مستقيم غير كوفى و بر اين بن كعب از پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت كرده كه سوره انعام
روايت كرده كه فرمود سوره الانعام يكبار بر من نازل شد و در ان حال هفتاد هزار ملك تشييع آن ميكردند و با و از بلند تسبيح و تحميد ميكردند
هر كه اين را قرائت كند بعدد هر آيه كه در اين است اين هفتاد هزار فرشته بر او صلوات فرستند در شب و روز جابر بن عبد الله انصارى از پيغمبر صلى الله
عليه و آله روايت كند كه هر كه سه آيه از سوره الانعام قرائت كند تا يقول و يعلم ما تكسبون خداى چهل هزار فرشته را بر او موكل نمايد كه مثل عبادت خود از براى
او نويسند تا بروز قيامت و فرشته از آسمان هفتم نازل شود با او معمول زخمى باشد هر گاه كه شيطان خواهد كه وسوسه در دل اين سائل پيدا كند و با چيزى را
در دل او افكند ان فرشته او را بزند و او را از وى دور گرداند و مقام جاى او در واسطه شود بنا و شيطان و ميانجى با سلخوا را بين ان بعد ميان روان كه
كرا بو عبد الله عليه السلام فرمود كه سوره الانعام يكدفعه فرود آمد و هفتاد هزار فرشته تشييع آن ميكردند و تعظيم ان نمودند كه هفتاد موضع ان سوره
اسم خدا مذكور است اگر مردم بدانند فضل قرائت اين سوره را هر گز ترك آن نكنند و بعضى نفرمايند باين سوره مشغول باشند بعد از ان فرمود كه هر كه را با
خدا حاجتى باشد و خواهد كه آن را روا شود بايد كه چهار ركعت نماز بگذارد در هر ركعت فاتحة الكتاب و انعام و در ان نماز بعد از فراغ از قرائت بگويد كه يا
كريم يا كريم يا عظيم يا اعظم من كل عظيم يا سميع الدعاء يا من لا يغيره الليالى و الايام صل على محمد و آل محمد و ارحم ضعفى و فقرى و مسكنتى يا من رحم الشيخ
يعقوب حين رد عليه يوسف قرة عينه يا من رحم ايوب بعد طول بلائه يا من رحم محمدا و من اليتم آواه و نصره على جبابرة قريش و طواغيتها و امكنه منهم يا
مغيث يا مغيث بايد كه اين چند بار بخواند بحق اين خدا بگيرد نفس من بعد فرمان او است كه اگر با ين نهجد عا كند و بعد از ان از حق تعالى حاجت خواهد بر آورده شود



بطلب او بیعانرا از ابو عطا روایت کرده و ابراهیم بن هاشم از پدر خود روایت کرده و او از حسین بن خالد و او از ابی الحسن موسی الرضا علیهما السلام
که سورة الانعام بیکدفعه نازل گشته و هفتاد هزار فرشته مشایع آن بودند و آواز ایشان به تسبیح و تهلیل و تکبیر بلند شده بود هر که او قرائت کند آن
فرشتگان از برای او تسبیح گویند تا روز قیامت و ابو صالح از ابن عباس نقل کرده که هر که سورة الانعام هر شب بخواند روز قیامت از ایمنان باشد و
هرگز آتش دوزخ بچشم نبیند انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ سوره بمن فرود نیامد بیکبار مگر سورة الانعام
و حقتعالی مرا و شما را بدین سوره [illegible] یاد کرد پس یا انس هرگز [illegible] که چون روز قیامت باشد حقتعالی بقاری این سوره
خطاب کند که ای بنده من [illegible] که بهشت متمتع شو و از کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن که تو بنده منی و من خداوند توام و
بدانکه حقتعالی چون ختم سوره مائده کرد بانکه بر همه اشیا قادر بود [illegible] افتتاح این سوره کرد بانچه دال بود بر کمال قدرت او از خلق سموات و ارض و غیر
آن و فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش مر خدایراست و مرجع همه ستایشها مختص بر ذات اَلَّذِي خَلَقَ [illegible]
خَلَقَ السَّمٰوَاتِ بیافرید آسمانها را بی معین و عمدی و عمادی وَالْاَرْضَ و بیافرید زمین را بدون اصل ماده و بدانکه حقتعالی بانکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روز یکشنبه و دوشنبه [illegible] و زمین را سه شنبه و چهارشنبه [illegible] که مشرکان با رسول صلی الله علیه و آله محاجه کردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] این سوره فرستاد و فرمود که سپاس مر خدایرا که خلق کرد آسمانها و زمین را وَجَعَلَ
الظُّلُمَاتِ وَالنُّوْرَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنائی را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ عطف است بر قوله الحمد لله [illegible]
ایشان [illegible] يَعْدِلُوْنَ عدول میکنند از او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که بعد از این [illegible] هُوَ الَّذِيْ او است آنکسی که خَلَقَكُمْ مِّنْ طِيْنٍ بیافرید شما را از گل [illegible]
[illegible] ثُمَّ قَضٰى اَجَلًا
[illegible] وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهٗ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ [illegible]
[illegible]
[illegible]



توجیه

[illegible] است وثانیه بدلیل [illegible] بمعنی [illegible] شایع است بر اصل [illegible] موضوع است کلی استعمال [illegible]
[illegible] شد بالنکه [illegible] اعتبار [illegible] بحذف [illegible] بر [illegible] وغیر آن [illegible]
[illegible] بالغ [illegible] العلی الفوقیه [illegible] بمعنی [illegible] است که [illegible]
وَهُوَ اللّٰهُ واو است [illegible] معبود بحق **فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها و همه [illegible] است
[illegible] خبر او است جار و مجرور [illegible] متعلق است باسم الله [illegible] کلام [illegible] که او است که [illegible]
[illegible] کقوله تعالی هو الذی فی السماء اله وفی الارض اله [illegible] **يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ** [illegible] جمله خبر ثانیست [illegible]
[illegible] آسمانها و زمینها [illegible] آشکارا [illegible] است [illegible] جمله خبر [illegible] مستقر
[illegible] واقع شده بمعنی [illegible] در سموات و ارض [illegible] یعلم سرکم وجهرکم [illegible] باشد
[illegible] متعلق [illegible] باشد [illegible] مقدم [illegible] جمله [illegible]
[illegible] **وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ** [illegible] شما [illegible] از خیر و شر [illegible]
[illegible] تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جمیع معلومات [illegible] در مواضع [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] شرح الفصوص
[illegible]
[illegible] شعر [illegible] نظری [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] کوشش کن مقام [illegible] کنند [illegible] بعد از آن [illegible] **وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ**
[illegible] کافران [illegible] **مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ** از آیات پروردگار ایشان [illegible]
[illegible] از آیات قرآن [illegible] **إِلَّا كَانُوا عَنْهَا** از آن آیات
مُعْرِضِينَ اعراض کنندگان [illegible] **فَقَدْ**
كَذَّبُوا بِالْحَقِّ [illegible] **لَمَّا جَاءَهُمْ** [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ایشان اعراض کردند [illegible]
[illegible] اعراض [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] **فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ** [illegible] **أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ** خبرهای آنچه بودند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ارتفاع رایات اسلام واقتدار و شوکت [illegible]
[illegible] **أَوَلَمْ يَرَوْا** [illegible]
[illegible] **كَمْ أَهْلَكْنَا** [illegible] **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان **مِنْ قَرْنٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الذین یلونهم [illegible]
فِي الْأَرْضِ [illegible] در زمین [illegible]
مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ [illegible]
[illegible] **وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ** [illegible] **عَلَيْهِمْ**
مِدْرَارًا [illegible] **وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ**
[illegible] **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ** [illegible] زیر درختان ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ** [illegible]



نوبت و نعمت وَأَنْشَأْنَا و آفریدیم از نو پس مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَوْماً آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان غرض آنست که حضرت حق
بیان آنکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرن بسیار را چون عاد و ثمود و بیافریند بدل ایشان قوم دیگر را و بلاد ایشان را بایشان دهد [illegible] بلاد را
بواسطه ایشان تکمیل داده و معمور دارد و از خرابی نگاه دارد پس چنین [illegible] که مثل ایشان فعل دارند [illegible] ازین منتبه شده از خواب غفلت
و ضلالت بیدار شوند [illegible] ایمان [illegible] از مثل این عذاب [illegible] و نوعید کفار نازل شده و مستلزم دلالت است بر ترک
تفکر و تدبر و احتجاج است بر منکران [illegible] که هر که قومی را هلاک تواند کرد و قوم دیگر را [illegible] بر آنکه [illegible] ماده مطلقا
نماید بعید [illegible] آمده که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و عبدالله بن ابی امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند ای محمد ما ایمان نخواهیم آورد
تا کتابی [illegible] نوشته از آسمان نازل شود [illegible] کتاب [illegible] و در ضمن آن مکتوب این مضمون باشد که
تو رسول و نبی ای فلان و فلان [illegible] این آیه نازل شد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر بفرستیم بر تو كِتَاباً
فِي قِرْطَاسٍ نوشته [illegible] فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند و مس کنند [illegible]
[illegible] لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] إِنْ هَذَا نیست این [illegible] إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن [illegible] وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا
أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله فرشته [illegible] وَلَوْ
أَنْزَلْنَا مَلَكاً و اگر فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ [illegible] ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً و اگر گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَلَبَسْنَا [illegible] عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ
بِرُسُلٍ [illegible] مِنْ قَبْلِكَ [illegible] فَحَاقَ [illegible] بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ [illegible]
[illegible] مَا كَانُوا بِهِ [illegible] يَسْتَهْزِئُونَ [illegible]
[illegible] قوم نوح و قوم لوط و عاد و ثمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ بگو [illegible] سِيرُوا فِي الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] ثُمَّ انْظُرُوا [illegible] كَيْفَ كَانَ [illegible] عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]
[illegible] قُلْ لِلَّهِ [illegible]

[illegible] نوشت [illegible] **كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ** [illegible]

[illegible] **الرَّحْمَةَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] **لَيَجْمَعَنَّكُمْ** [illegible]

[illegible] **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** [illegible]

[illegible] **لَا رَيْبَ فِيهِ**

[illegible] **الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ** [illegible]

[illegible] **فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَهُ** [illegible]

[illegible] **مَا سَكَنَ** [illegible] **فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَهُوَ السَّمِيعُ** [illegible] **الْعَلِيمُ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ** [illegible] **أَتَّخِذُ وَلِيًّا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَهُوَ يُطْعِمُ** [illegible] **وَلَا يُطْعَمُ** [illegible]

[illegible] **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ** [illegible]

[illegible] **أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** [illegible]

[illegible] **قُلْ إِنِّي أَخَافُ** [illegible] **إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي** [illegible]

[illegible] **عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** [illegible] **مَنْ يُصْرَفْ**

عَنْهُ [illegible] **يَوْمَئِذٍ** [illegible] **فَقَدْ**

رَحِمَهُ [illegible] **وَذَٰلِكَ** [illegible] **الْفَوْزُ الْمُبِينُ**

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible] وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ [illegible]
[illegible] فَلَا كَاشِفَ لَهُ [illegible]
إِلَّا هُوَ [illegible] وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ [illegible]
[illegible] فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يا رسول الله [illegible] احفظ الله يحفظك [illegible] واذا سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن بالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَهُوَ الْقَاهِرُ [illegible]
[illegible] فَوْقَ عِبَادِهِ [illegible] وَهُوَ الْحَكِيمُ [illegible]
[illegible] الْخَبِيرُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً [illegible]
[illegible] قُلِ اللَّهُ [illegible]
[illegible] شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ [illegible]
[illegible] وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا
الْقُرْآنُ [illegible] لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ [illegible]
وَمَنْ بَلَغَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ [illegible]
أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى [illegible] قُلْ لَا أَشْهَدُ [illegible]
[illegible] إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ [illegible] وَإِنَّنِي بَرِيءٌ [illegible]
مِمَّا تُشْرِكُونَ [illegible]
[illegible] الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ [illegible] يَعْرِفُونَهُ [illegible]
[illegible] كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



[illegible] ... الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ... [illegible]

... فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ... [illegible]

... وَمَنْ أَظْلَمُ ... [illegible]

مِمَّنِ افْتَرَى ... عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ... [illegible]

... إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ... [illegible]

... وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ... [illegible]

... ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا ... [illegible]

... الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ... [illegible]

... ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ ... [illegible]

... إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ... [illegible]

... انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ ... [illegible]

... وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ... [illegible]

... وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ... [illegible]

... وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً ... [illegible]

... أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ... [illegible]

... خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ... [illegible]

[illegible]

بر قلوب ایشان و وقر از ان ایشان [illegible] منع تدبر است و استماع چه [illegible] غطای قلوب [illegible] از ان سامع [illegible] القای [illegible]

[illegible] وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا [illegible]

[illegible] ایشان

[illegible] و

[illegible]

[illegible] بالکفر و الضلالة وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ [illegible] لَا يُؤْمِنُوا بِهَا [illegible]

[illegible] حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ [illegible]

[illegible] يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] إِنْ هَذَا [illegible] إِلَّا أَسَاطِيرُ

الْأَوَّلِينَ [illegible]

[illegible] يَقُولُ [illegible] جواب [illegible] اساطیر [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] وَهُمْ يَنْهَوْنَ

عَنْهُ [illegible] وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

[illegible] اسلام ابی طالب [illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] شعر [illegible] الرسول رسول المليك [illegible] ومن ذلك [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ [illegible] وَمَا يَشْعُرُونَ [illegible]

[illegible] وَلَوْ تَرَى [illegible] إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَقَالُوا [illegible]

[illegible] يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ [illegible] وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا [illegible]



وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جملهٔ باور دارندگان و دوا تو آرکفته که قوله و لا نکذب استیناف کلام است از ایشان بوجه اثبات یعنی ما لا نکذب
ای انا لا نکذب کلی و لهذا بغی با عطف است بر نردّ یا حال از ضمیر نرد یعنی حکم شده بلکه نه ایشان کاذبون کرده داند و این الحمد الله تعالی است که جمله‌ها
منصوص است و حفص و کسائی و حمزه نکذب بنصب خوانند بجواب تمنی بعد انواو عمار در حکم فاو و ابن عامر رفع ان خوانند برای آنکه عطف باشد و نکون منصوب
بجواب و قوله **بَلْ بَدَا لَهُمْ** نه از برای ایمان که مفهوم حصول تمنی است چنانست که ایشا گویند که چون بار دیگر بدنیا روند مؤمن باشند بلکه همان برگمان خواهند بود و طریقه اعراض
نوعی در ایمان است که **بَلْ بَدَا لَهُمْ** ظاهر شد مر ایشان را آنچه خمیده بودند **مَا كَانُوا يُخْفُونَ** پنهان بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی و قبح و نفاق
ارواح جمل بر خجالت میکنند و میگفتند که ما کاذب نبودیم و بوقوع قیامت بعد از عقاب از سفله جهل و ضعف قوم خواست اضمار کرد...
خود اسپوش نمانند اما هلاک **مِنْ قَبْلُ** پیش از این در دنیا بنحو تجارت و تضرع باشند از زمرهٔ عذاب شدن با فنای حیوة کرم ندای جی **وَلَوْ رُدُّوا**
واگر باز گردانیده شوند بدنیا کما لا تکلیف است بعد از فوت **لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ** هر آینه باز گردند بآنچه نهی کرده شده‌اند از آن و باشد بخوی از ترک
شرک و معصیت تکذیب شوند **وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان در مجمع و رده کارایشان در توبه تمیز میشوند که تمنی چگونه صحیح
باشد و تکذیب چطور تعلق گیرد که تکذیب در خبر میباشد جواب آنست که بعضی جمله کلام کرده اند بر وجه تمنی و صرف تکذیب نموده اند بغیر آن که تمنا نموده اند و گفته اند که
معنی کلام آنست که هم کاذبون فیما یخبرون عن انفسهم فی الدنیا من الاصابة و اعتقاد الحق یا آنکه مراد آنست که هم کاذبون ان اخبروا عن انفسهم بانهم ان ردوا آمنوا
اگر چه تمنی حکایت کرده شده از ایشان بر وجه تمنی است نه خبر و جایز است حمل آن بر خبر کذب چه ممکن که مراد این باشد که هم تمنوا ما لا سبیل الیه فکذب املهم و تمنیهم
و مثل این در کلام عرب مشهور است که اینها ال لکذب المال فان منی ما لم یدرک تمنی از حضیضه باشد و مثل و تمنی اگر گوینده کسی چگونه جایز باشد که تمنای رد
کنند بحال آنکه عالم باشند که رد کرده نخواهند شد گوییم جواب از این چند وجه است یکی آنکه ما منع داریم که اهل آخرت بجمیع احکام آخرت عارف نخواهند بلکه
بلکه آنچه ایشان را ضروری باشد از امور یکه در دنیا از موعود شده باشد از عرش و کرسی و لوح و قلم و میزان و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ
و صراط و فرشتگان معاینه خواهند بود اما دیگر چیزها از آن جهت که بر آن عارف باشند در آنجا موجب علم ایشان باشد بعدم رجوع بدنیا پس ایشان از تمنی رجوع خالی
از عذاب نخواهند بود حلال جایز باشد دوم آنکه تمنی جایز است که متعلق چیزی باشد که ممتنع باشد که موضع ای یتمنا عبدنا لیت الشباب لنا یعود پس آنکه ما نحو یهنب آنکه
از ایشان تمنی واقع شود بر آنکه در این آنکه از کرده کار باشند با معقول نیز جایز است و بعضی مفسران معنی کلام از تمنی میگردانند و بعضی اخبار رد اکنند بعد صلوة
میشنید بعضی بقوله یا لیتنا از قراء رفع تکذیب کلام مستانفا شد است بقراءت نصب چه این آنکه بعد و عید ان شنیدن کافران خواندند
شد صبح و شام از رسول کرده شدند **وَقَالُوا** و گفتند **إِنْ هِيَ** ضمیر راجع بحیوة است یعنی کفتند که نیست زندگانی **إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا** مگر زندگانی
ما بدنیا **وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ** و ما نیستیم برانگیخته شدگان از قبور بیان حال ایشان در قیامت خبر میدهد که **وَلَوْ تَرَىٰ** و اگر ببینی تو **إِذْ
وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ** چون باز داشته شوند کافران در قیامت بحکم پروردگار ایشان و یا بجز ای دعا بموقف عرض او و ایشان محبوس مانند
بر برندکار خود و تبشیط ایشان کنند با تحقق تعالی ایشان را بیان فرماید بعبارت این کلام جاری بمجرای عادت واقع شده کارش متضمن عظمت است و تعبد است
در سیده با یقین و تفکر را نبید شوند بر احوال آخرت که حق تعالی با ایشان وعده داده که **قَالَ** گوید خدا بسبیل توبیخ که **أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ** آیا نیست این
بعث و نشور و ثواب و عقاب درست راست گویا این جواب باشد که کفتند ماذا قال لهم ربهم حین ینبغی این سخن کلام خدای چه میگوید با ایشان میگوید با ایشان
خطاب میکند بر سبیل تقریع که آیا اینکه شما را بان وعده میدادم درست و راستست **قَالُوا بَلَىٰ** گویند آری حق است و راستست **وَرَبِّنَا** بحق پروردگار ما یعنی
اقرار کنند بحقیقت آن و تاکید بسوگند میکند بجهت غایت اطلاع بر موعود ایشان **قَالَ** گوید خدای بعد فرشتگان را فرماید تا گویند با ایشان که **فَذُوقُوا الْعَذَابَ**
بچشید عذاب را **بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ** یعنی بچشید که منکر و جاحد بان برای سبب است و ماء مصدری یعنی عذاب بکشید بسبب کفر خود تا این روز
مشرف بودید که تا عوض لیس باشد یعنی بعوض این که عذاب بچشید بانکه در این امر با اتفاق مراد بقوله ان نفرا علیهم رقبة نیست برای آنکه این
مخصوص است بکفار و باجماع امت کافران سزاوار عذاب خواهند بود بعد از آن بفرماید که **قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا** بدرستی که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند
بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کرده اند رسیدن بثواب و عقاب خدای که با ایشان وعده داده و ان ابد نوع پنداشتند و منکر بودند مراد رؤیت باشد که آن
ممتنع است چنانکه ادلهٔ عقلیه و سمعیه شاهد اینمعنی است و ان در کتب کلامیه مبرهن شده و اجماع اهل البیت نیز بر این است و از این قبیل است قوله
من کان یرجو لقاء ربه ای ثواب ربه و قوله فی عقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه و هم چنین قوله علیه السلام من احب لقاء الله احب
الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه ای کره لقاء رحمته و از ابن عباس و حسن نیز مرویست که معنی کذبوا بلقاء الله کذبوا بما وعد الله من
الثواب و العقاب پس تقدیر کلام مضاف مقدر باشد و یا اسناد لقاء بخدا بر سبیل مجاز باشد بر انواع کفته که لقاء الله بمعنی لقاء بعث و قیامت است چه آنچه لازم است
از ثواب و عقاب از احوال قیامت حاصل ایشان ... بسبب تکذیب ایشان و استیلاء عذاب بر ایشان قوله **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ** غایة کذب
است نه خسران که خسران ایشان را غایت و نهایت نخواهد بود یعنی ایشان تکذیب بعث و امور آخرت کردند و چون بیاید با ایشان قیامت یعنی مقدمات آن که
آن مشاهده عقوبات است **بَغْتَةً** ناکاه و آن **قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا** گویند که ای حسرت و پشیمانی ما **عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا** بر آنچه تقصیر کردیم بر
حشر و دنیا آنکه بغتة بمعنی فجاة است و منصوب است بر حالیت بمعنی باغتة و یا مصدر چه او نوعی از مجئ است که نه قبل تقیهم الساعة و حسرة اگر چه در تعظیم ذوی
العقول است تعبیر خطاب بنسبت الطرب در حسرت و وقوع بلیت عظیمه داعیه حسرت است تا آن آمر ایشان بمنزلهٔ استعانه میگردانند که آن را در قول تعالی یا هذا اوان ترک ما قال الذی
وضمیر فیها راجع بحیوة دنیا است و اگر چه مذکور نشده بجهت علم مخاطبان و ماء او راجع بساعت است یعنی تقصیر کردیم در شان قیامت و ایمان آوردن بان و بیاید

سیاوهم

بغتة تم



[illegible] حسرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها و هم یحملون [illegible] اوزارهم علی ظهورهم [illegible] الا ساء ما یزرون [illegible]

[illegible] یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا [illegible]

[illegible] و ما الحیوة الدنیا [illegible] الا لعب و لهو [illegible] و للدار الآخرة خیر للذین یتقون [illegible] افلا تعقلون [illegible]

کو شید

[illegible] قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون [illegible]

[illegible] فانهم لا یکذبونک [illegible] و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون [illegible]

تکذیب

[illegible] و لقد کذبت رسل من قبلک [illegible] علی ما کذبوا و اوذوا [illegible] حتی اتیهم نصرنا [illegible]



کذا بوا ایشان نصرت ما هم چنانکه رسل سالفه را نصرت دادیم [illegible] **وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ** [illegible]
مر وعده های خدای را [illegible] **وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ** و **كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي** [illegible]
[illegible] **وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ** [illegible]
[illegible]

ابتغاء

[illegible] **وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ** [illegible]
فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ [illegible]
[illegible] **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى** [illegible]
[illegible]
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ [illegible]



[illegible] **إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ** [illegible]
وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ [illegible] **ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** [illegible]

وعدم اجابت دعوت
وعدم تاثیر

[illegible] **وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ** [illegible]
[illegible] **قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً** [illegible]
[illegible] **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** [illegible]
[illegible] **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ** [illegible] **وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ** [illegible]
[illegible] **إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ** [illegible]



بهتر شوید یا سلامت ... [illegible] ... دفع عذاب ... و طلب کشف آن از او کنید نه از بتان ... [illegible]

برکشف ضرر ... [illegible] ... و فراموش کنید ... [illegible]

... [illegible] ... کافران مشرکان ... [illegible]

ایشان ... [illegible] ... بیان ... [illegible]

... [illegible] ... بهم ... **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدرستی که ما فرستادیم رسولان را

إِلَىٰ أُمَمٍ بامتها **مِّن قَبْلِكَ** پیش از تو ... [illegible] ... رسولان ... ایشان کافر شدند و تکذیب ایشان

کردند **فَأَخَذْنَاهُم** پس گرفتیم ایشان را **بِالْبَأْسَاءِ** بسختی ... **وَالضَّرَّاءِ** ... [illegible]

... [illegible] ... **لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ** تا باشد که ایشان زاری کنند ... [illegible]

... [illegible] ... **فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا** ... [illegible] ... **تَضَرَّعُوا** زاری کردند ... [illegible]

... [illegible] ... **وَلَٰكِن قَسَتْ** ولیکن سخت شد **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان ... [illegible]

... **وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ** ... **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ... [illegible]

... [illegible] ... اعمال

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... کفر را بر دل و چشم کافران ... [illegible]

... [illegible] ... **فَلَمَّا نَسُوا** پس چون ... فراموش کردند

فراموش کردند کافران ... **مَا ذُكِّرُوا بِهِ** ... [illegible] ... **فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ** بگشادیم برایشان **أَبْوَابَ**

كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیز را از انواع نعمت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... **حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا** ... [illegible]

... **بِمَا أُوتُوا** ... [illegible]

... **أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً** ... **فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ** ... [illegible]

... [illegible] ... **فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا** ... [illegible]

... [illegible]

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... **قُلْ أَرَأَيْتُمْ** ... **إِنْ أَخَذَ اللَّهُ** ... **سَمْعَكُمْ** ... **وَأَبْصَارَكُمْ** ...

... **وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم** ... **مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ** ... [illegible]

... **يَأْتِيكُم بِهِ** ... **انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ** ... [illegible]

... [illegible] ... **ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ** ...

... [illegible]

... **قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ** ... [illegible]

... بغتة ناکهان ... بالشکار ... جهرة ... [illegible]

... هل یهلک ... الا القوم الظالمون مگر گروهی که ظالمان باشند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... وما نرسل المرسلین نمی‌فرستیم پیغمبران را الا مبشرین مگر مژده‌دهندگان ... ومنذرین ... فمن آمن واصلح پس هر که ایمان آورد و اصلاح کند ... [illegible]

فلا خوف علیهم ... ولا هم یحزنون ... [illegible]

... والذین کذبوا بآیاتنا ... یمسهم العذاب ... [illegible]

بما کانوا یفسقون ... [illegible]

... [illegible]

... قل بگو ای محمد صلی الله علیه وآله ... لا اقول لکم ... عندی خزائن الله ... [illegible]

... ولا اعلم الغیب ... ولا اقول لکم انی ملک ...

... ان اتبع ... [illegible]

الا ما یوحی الی ... [illegible]

... قل ... هل یستوی الاعمی ... [illegible]

والبصیر ... [illegible]

... افلا تتفکرون ... [illegible]

... [illegible]

... لا اقول لکم انی ملک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... وانذر به ... الذین یخافون ... ان یحشروا

الی ربهم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع ... [illegible]

... لعلهم یتقون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ولا تطرد الذین یدعون ربهم ... [illegible]

... بالغداة والعشی ... [illegible]



مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ

فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ

وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا



[illegible] ... ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ ... وَأَصْلَحَ ... فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... [illegible]

[illegible]

وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ ... [illegible] ... وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ... [illegible]

[illegible] ... قُلْ إِنِّي نُهِيتُ ... أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... [illegible] ... قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ ... [illegible] ... قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا ... وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ... [illegible]

[illegible] ... قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ ... مِنْ رَبِّي ... [illegible] ... وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ... مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ... [illegible] ... إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ... يَقُصُّ الْحَقَّ ... [illegible] ... وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ... [illegible]

[illegible] ... قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ... لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ... [illegible]



[illegible] بیان میکند که بر اسرار عالمیان و بر حقیقت احوال ایشان واقف است پس میفرماید وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ و نزد او است
خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از علوم و ثواب و عقاب و افعال و احوال از سعادت و شقاوت و غیر آن متعلق است بعلم او و [illegible] بدان اعلام و اخبار
او است مفاتح جمع مفتح است بفتح میم و آن بمعنی مخزن است و باطراف آن همچنین است که بآن متوصل شود [illegible] از مفاتح که جمع مفتح است بکسر که بمعنی مفتاح است
و [illegible] علم ازانستکه او [illegible] است [illegible] محیط است علم او بآن لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او [illegible] وقت آن [illegible] ضمن [illegible]
از وجوه حکم و مصالح [illegible] بیان [illegible] حکمت [illegible] متعلق است بآن و از [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که مفاتیح غیب پنج
است که کسی آنرا نداند مگر او سبحانه و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا آخر و ترجمه آن در سوره لقمان بیاید ان شاء الله تعالی و
[illegible] مقاتل و ضحاک [illegible] زمین است [illegible] قوله وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ [illegible] تعلق علم او [illegible]
[illegible] علم او [illegible] مشاهده [illegible] علم او است [illegible] نباتات و حیوانات و غیر آن وَالْبَحْرِ و [illegible]
از جواهر و حیوانات [illegible] عالم [illegible] وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی [illegible] إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر میداند آنرا
[illegible] زمین [illegible]
علم او [illegible] قوله وَلَا حَبَّةٍ عطف است بر ورقه یعنی نیفتد هیچ دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکیهای زمین [illegible]
باعتبار [illegible] زمین [illegible] وَلَا رَطْبٍ و نه تری وَلَا يَابِسٍ
و نه خشکی إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنکه ثبت است در کتاب [illegible] استثنای اول [illegible]
مبین علم او سبحانه باشد یعنی هیچ چیز [illegible] هیچ [illegible] در ظلمات زمین [illegible] مگر در علم الهی
[illegible] لوح محفوظ [illegible] در لوح ثبت است [illegible]
[illegible]
[illegible] باران [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] لوح محفوظ باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] لوح [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible] لوح محفوظ [illegible]
[illegible] علی البر و [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] وَهُوَ
الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و او آن خدائیست که [illegible] بِاللَّيْلِ در شب [illegible]
[illegible]
[illegible] وَيَعْلَمُ و میداند مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ آنچه کسب کردید
[illegible] ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ [illegible] فِيهِ در روز [illegible]
[illegible] لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى [illegible]
[illegible] ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ [illegible] ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ [illegible]
[illegible] بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَهُوَ
الْقَاهِرُ [illegible] فَوْقَ عِبَادِهِ [illegible]



[illegible] **وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ** [illegible] **حَفَظَةً** فرشتگان [illegible] کرام الکاتبین [illegible]

[illegible]

[illegible] کرام الکاتبین [illegible]

[illegible] **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ** [illegible] **تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا** [illegible] فرشتگان [illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] **وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ** و فرشتگان [illegible] رسول صلی

[illegible] فرشتگان [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] **وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ** [illegible]

[illegible] کرام الکاتبین [illegible] **ثُمَّ رُدُّوا** [illegible]

[illegible] **إِلَى اللَّهِ** [illegible] **مَوْلَاهُمُ** [illegible] **الْحَقِّ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **أَلَا لَهُ الْحُكْمُ** [illegible] **وَ**

هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ**

مَنْ يُنَجِّيكُمْ [illegible] **مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ** [illegible] **وَالْبَحْرِ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **تَدْعُونَهُ** [illegible] **تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً**

[illegible]

[illegible] **لَئِنْ أَنْجَانَا**

[illegible] **مِنْ هَٰذِهِ** [illegible] **لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ** [illegible] **مِنْهَا** [illegible] **وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ** [illegible]

[illegible] **ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ** [illegible]

[illegible] **قُلْ**

هُوَ الْقَادِرُ [illegible] **عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ** [illegible] **عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ** [illegible]

[illegible] **أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ** [illegible] **بَأْسَ بَعْضٍ** [illegible]

[illegible] **انْظُرْ كَيْفَ** [illegible] **نُصَرِّفُ الْآيَاتِ** [illegible] **لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ** [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] وَكَذَّبَ بِهِ [illegible] قَوْمُكَ [illegible]

هُوَ الْحَقُّ [illegible] قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ [illegible]

[illegible] لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ [illegible]

[illegible] وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ [illegible]

[illegible]

إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ [illegible] فِي آيَاتِنَا [illegible]

[illegible] فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ [illegible] حَتَّى يَخُوضُوا [illegible] فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ [illegible]

[illegible] وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ [illegible]

[illegible] فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ

الذِّكْرَى [illegible] مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [illegible]

[illegible]

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ [illegible] مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

[illegible] وَلَكِنْ

ذِكْرَى [illegible]

[illegible] لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ [illegible]

[illegible] وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا [illegible] دِينَهُمْ

لَعِبًا وَلَهْوًا [illegible]



[illegible] **وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا** [illegible] **وَذَكِّرْ بِهِ** [illegible] **اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ** [illegible] **لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيٌّ** [illegible] **وَلَا شَفِيعٌ** [illegible] **وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ** [illegible] **لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا** [illegible] **اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اُبْسِلُوا** [illegible] **بِمَا كَسَبُوا** [illegible] **لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ** [illegible] **وَعَذَابٌ اَلِيمٌ** [illegible] **بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** [illegible]



[illegible] **قُلْ** [illegible] **اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا** [illegible] **وَلَا يَضُرُّنَا** [illegible] **وَنُرَدُّ عَلٰٓى اَعْقَابِنَا** [illegible] **بَعْدَ اِذْ هَدٰينَا اللّٰهُ** [illegible] **كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰطِينُ** [illegible] **فِي الْاَرْضِ** [illegible] **حَيْرَانَ** [illegible] **لَهُ اَصْحَابٌ** [illegible] **يَدْعُونَهُ** [illegible] **اِلَى الْهُدَى** [illegible] **ائْتِنَا** [illegible] **قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ** [illegible] **هُوَ الْهُدٰى** [illegible] **وَاُمِرْنَا** [illegible] **لِنُسْلِمَ** [illegible] **لِرَبِّ الْعٰلَمِينَ** [illegible] **وَاَنْ اَقِيمُوا الصَّلٰوةَ** [illegible] **وَاتَّقُوهُ** [illegible] **وَهُوَ الَّذِيٓ اِلَيْهِ** [illegible] **تُحْشَرُونَ** [illegible] **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ** [illegible] **وَالْاَرْضَ** [illegible] **بِالْحَقِّ** [illegible] **وَيَوْمَ يَقُولُ** [illegible] **كُنْ** [illegible] **فَيَكُونُ** [illegible] **قَوْلُهُ الْحَقُّ** [illegible]



... و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس

و له الملک ... پادشاهی ... یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ ... پادشاهی ...

... لمن الملک الیوم لله الواحد القهار عَالِمُ الْغَیْبِ ... وَالشَّهَادَةِ ...

وَهُوَ الْحَکِیمُ ... الْخَبِیرُ ...

...

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ ... لِأَبِیهِ آزَرَ ...

... علیهم السلام ...

... أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّی أَرَاکَ وَقَوْمَکَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ ...

... وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ ...



[illegible]



[illegible] فلما جن عليه الليل [illegible] رأى كوكبا [illegible] قال [illegible] هذا ربي [illegible]

[illegible] فلما افل [illegible] قال لا احب الافلين [illegible]



شد فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را بازغا در حالتی که برآینده بود و طالع [illegible] بود یعنی دید ماه را [illegible]

قال گفت ابراهیم هذا ربی این پروردگار من است [illegible] فلما افل پس وقتی که [illegible] ضعف النهار [illegible]

قال گفت ابراهیم علیه السلام لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من [illegible]

لاکونن من القوم الضالین هر آینه باشم از گروه گمراهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلما رای الشمس بازغة پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة برآینده [illegible] قال هذا ربی گفت این [illegible]

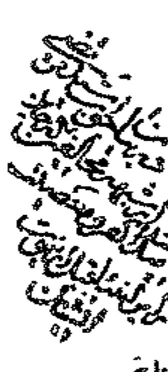
[illegible] هذا اکبر این کوکب بزرگتر است [illegible]

[illegible] فلما افلت پس چون [illegible]

یا قوم گفت ای گروه من انی بریء مما تشرکون [illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible]

چیزی کند کار اصلی شد و بعد از آن با دلائل بهیمه از آن رجوع کند و این مسلک قوم بنیست عقلاء [illegible] و چون ابرهیم علیه السلام در غار بود و کوکب و قمر و شمس را ندیده بود [illegible] که کو به چکونه باشد [illegible] عقل خود بمعاملۀ سیما نکوه باشد

و نجوم از [illegible] باشد [illegible] ابرهیم کوکب [illegible] باشد [illegible]

چیزی که [illegible] بر سبیل [illegible] نکفته باشد [illegible] نظر و فکر [illegible] چنان بنیست که [illegible] بر وو دکار او بصفت کوکب باشد [illegible]

را بر سبیل انکار [illegible] چنانکه [illegible] هذا ربی [illegible]

[illegible] استفهام

[illegible] فلیل [illegible] من ارباب جبالا وقال الاخر

[illegible] دبیسم [illegible] وقال [illegible] فقالوا [illegible] الحطر والحصی [illegible] اکر کویند [illegible] استفهام در

صورتی [illegible] استفهام [illegible]

[illegible] مقام ان کلام منقطع

و [illegible] استفهام [illegible] استفهام میکنند باینات عوض

[illegible] استفهام نباشد [illegible] استفهام است [illegible]

در [illegible] استفهام [illegible]

ای ان کان [illegible] هذا الکواکب وهذا القمر وهذا الشمس [illegible]

صانع و استدلال ابرهیم با فول [illegible] حادث [illegible]

باشد [illegible] احداث [illegible] انتظام و

احکام [illegible]

[illegible] تنبیه

است بر [illegible] علام

[illegible]

مکلفانست وکفت اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ [illegible] لِلّٰهِ

[illegible] فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ [illegible] حَنِیْفًا [illegible]

توحید وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ [illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دشنام [illegible] وَحَاجَّهٗ قَوْمُهٗ [illegible]

توحید قَالَ اَتُحَاجُّوْنِّیْ [illegible] فِی اللّٰهِ [illegible]

وَقَدْ هَدٰنِ [illegible]

[illegible] وَلَا اَخَافُ [illegible] مَا تُشْرِکُوْنَ بِهٖ [illegible]

[illegible] اِلَّا

اَنْ یَّشَآءَ رَبِّیْ [illegible] شَیْـًٔا [illegible] وَسِعَ

رَبِّیْ [illegible] کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا [illegible] اَفَلَا تَتَذَکَّرُوْنَ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَکَیْفَ اَخَافُ مَا اَشْرَکْتُمْ [illegible]

[illegible] وَلَا تَخَافُوْنَ [illegible] اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ [illegible] مَا لَمْ یُنَزِّلْ [illegible]

مذکور

کفت ابن شد و اسقاط حرف استفهام

کا

تنبیه بر شرک

برهانی که بدان علیکم سلطانا یعنی حجتی و دلیلی [illegible] شما کتابی [illegible] عقلی [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] شرک [illegible]

[illegible] مصنوع صانع [illegible] فأيّ الفريقين [illegible]

[illegible] أحقّ بالأمن [illegible] إن كنتم تعلمون [illegible]

[illegible]

[illegible] الذين

آمنوا [illegible] ولم يلبسوا [illegible] إيمانهم بظلم [illegible] أولئك لهم الأمن

[illegible] وهم مهتدون [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المصانع [illegible] الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وتلك [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] حجّتنا آتيناها إبراهيم [illegible]

[illegible] على قومه [illegible] نرفع درجات [illegible]

من نشاء [illegible]

[illegible]

إنّ ربّك [illegible] حكيم [illegible] عليم [illegible] ووهبنا

له [illegible] إسحاق [illegible] ويعقوب [illegible]

[illegible] كلّاً هدينا [illegible] ونوحاً هدينا

من قبل [illegible] ومن

ذرّيّته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] داود [illegible] وسليمان [illegible] وأيّوب [illegible]

[illegible] ويوسف [illegible]

[illegible] وموسى وهارون [illegible]

[illegible] وكذلك [illegible]

[illegible] نجزي المحسنين [illegible] وزكريّا [illegible]

[illegible] ويحيى [illegible] وعيسى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وإلياس [illegible]

[illegible]



[illegible] كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ [illegible]

[illegible] وَإِسْمَاعِيلَ [illegible]

[illegible] وَالْيَسَعَ [illegible] وَيُونُسَ [illegible] وَلُوطًا [illegible]

[illegible] وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ [illegible]

[illegible] وَمِنْ آبَائِهِمْ [illegible]

[illegible] وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ [illegible]

[illegible] وَاجْتَبَيْنَاهُمْ [illegible] وَهَدَيْنَاهُمْ

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [illegible]

[illegible] ذَٰلِكَ [illegible] هُدَى اللَّهِ [illegible]

[illegible] يَهْدِي بِهِ [illegible] مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ [illegible]

[illegible] وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ [illegible]

وَلَوْ أَشْرَكُوا [illegible] لَحَبِطَ عَنْهُمْ [illegible] مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ [illegible]

[illegible] أُولَٰئِكَ [illegible] الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

الْكِتَابَ [illegible] وَالْحُكْمَ [illegible] وَالنُّبُوَّةَ [illegible] فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا [illegible]

[illegible] هَٰؤُلَاءِ [illegible] فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا [illegible] قَوْمًا

[illegible] لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] أُولَٰئِكَ الَّذِينَ [illegible] هَدَى

اللَّهُ [illegible] فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شرعوا [illegible]

[illegible]

[illegible] قُلْ [illegible] لَا أَسْأَلُكُمْ [illegible] عَلَيْهِ [illegible]

[illegible] أَجْرًا [illegible] إِنْ هُوَ [illegible] إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الاذكرى للعالمين [illegible]

بل لمحمد ... که ان الله یبغض الحبر السمین ... در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نکرده ... [illegible]

وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناختن او بود ... [illegible]

... ارسال رسل و انزال کتب إِذْ قَالُوا چون گفتند کافران مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ آدمی هیچ چیز ...

... احکام شرع ... ارسال رسل و انزال کتب از عظایم رحمت ... کشف الاسرار ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... که ای محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... ما انزل الله علی بشر من شیء ... [illegible]

... کما قدروا الله حق قدره ... رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible] ...

... قُلْ بگوی ای محمد مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ

الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا ... وَهُدًى

لِلنَّاسِ ... تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ ... تُبْدُونَهَا ... وَتُخْفُونَ كَثِيرًا ... مصطفی صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... وَعُلِّمْتُمْ ... [illegible]

... اهل اسلام ... مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ ... [illegible]

... [illegible] ...

... هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون ... قُلِ اللّٰهُ بگوی ای محمد ...

... [illegible] ...

ثُمَّ ذَرْهُمْ ... فِي خَوْضِهِمْ ... يَلْعَبُونَ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... قل الله ثم ذرهم ... [illegible]

... [illegible] ...

... وَهٰذَا و این قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرو فرستادیم ...

مُبَارَكٌ ... مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... وَلِتُنْذِرَ ... [illegible]

... [illegible] ...

... أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مکه را ... وَمَنْ حَوْلَهَا

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ... يُؤْمِنُونَ بِهِ ... [illegible]

... [illegible] ... وَهُمْ ...

... عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...



واسود عنسی دعوی نبوت کردند بعد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله واز شیب تحوی و رجوع ایشان باعمار ملک این صفت خاطر فاطر پیوند حق سبحانه تعالی بدین بیان
تعدی شرح عصیان ایشان فرمود که **وَمَنْ أَظْلَمُ** وکیست ستمکارتر **مِمَّنِ افْتَرَىٰ** از آنکس که افترا کرد و بربست **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدا دروغ را و گفت
مرا پیغمبر فرستاد **أَوْ قَالَ** یا گفت که **أُوحِيَ إِلَيَّ** وحی کرده میشود بمن **وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ** وحال آنکه وحی کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه با طلحه کذاب
بوهم میپنداشت و میگفت از جبرئیل که من فرستاده ام است و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی پیش من ظاهر میشود و بر من نازل میشود سحبان و من القا میکند
مرتبت که مسیلمه دو کس را برسالت نزد رسول فرستاد حضرت بایشان گفت که شما مسیلمه را ایمان دارید گفتند آری فرمود اگر نه آنست که رسولان کشته نمی
باشند از یکشند بر اصحاب فرمود شبی در خواب دیدم که دو دست بند زر در دست من بود و من آنرا ناخوش داشتم پس وحی کرده شد که آنها را بدم من آنها را دم کردم و هر دو پرید بعد من تاویل این بعد
دو دروغگو کردم یکی مسیلمه و دیگری اسود عنسی که بعد از من ظاهر خواهند شد من بعد جمعی از ایشان اولی که اظهار احکام میکردند از ابعد تعالی انتقام میکرد
و از ابی جعفر علیه السلام منقول است که عبدالله بن سعد بن ابی سرح قرشی که کاتب رسول خدا بود و چون وحی با آنحضرت نازل شد
املا کردی وی بنوشتی و او بجای غفور رحیم حکیم علیم مینوشت و بموضع سمیع علیم غفور رحیم چون این فرمود آنکه و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین
الی قوله ثم انشاناه خلقا آخر و او از عجب در تفصیل خلق آدمی بر زبان او جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین و رسول فرمود که بنویس که چنین است آن است
وی بنوشت و در شک افتاد و بالخود گفت اگر محمد صلی الله علیه وآله راست میگوید که وحی آنست من هم بر وحی کرده شد و اگر دروغ است
پس حال بیک گوید منهم مثل او گفت چنانچه وی پیشتر میگفت و گفت احوال محمد را بر من معلوم کرده ام و تا نسازم او از بر خود چیزها میگوید
و او دوچار میکرد و من تغییر میدادم میکردم و چیزها بخود میگفتم و میخواستم مینوشتم و چون تو بیغمبر ضرر مومنان را پیش انداخت مشرکان مبتلا و ایشان اهل
ایمان را بیازار و او مر را میرسانیدند و جمله مجرمان کردند عمار را بازداشتند و عذاب کردند و کوشش عمار را زیر بار بدن نوع حیا میکردند تا ابا ان را
راست کرد و آن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وآله بر زبان ایشان بار گفتند عمار از دست ایشان خلاص شد و مضطرب بیش ایشان بیغمبر صلی الله علیه وآله آمد
و گفت یا رسول الله مشرکان کوشش مرا بر بدن من زدند با کراه ایشان رانی گفتم حضرت فرمود که اگر باز آیند تو نیز باز گوی و کار مر صحو ورکرد یا
بگفتند و او را در یکتا بیت حق تعالی این را و آیه فرستاد که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله
ولهم عذاب عظیم و درباره عبدالله بن سعد فرمود **وَمَنْ أَظْلَمُ** الی قوله **وَمَنْ قَالَ** وکیست ظالمتر از آنکس که گفت **سَأُنْزِلُ** زود باشد که نازل کردانم **مِثْلَ**
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند آنچه نازل کرد خدای و پرسید که در روز فتح مکه عبدالله بن ابی سرح ملتجی شد بعثمان و وی او را وسیله ساخت نزد رسول
صلی الله علیه وآله برد عثمان دست وی گرفت و نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آورد و آنحضرت در مسجد نشسته بود گفت یا رسول الله عفو عمر بر عبدالله
بکند در سول هیچ جواب نمیگفت و باز این کلام را اعاده کرد حضرت ملتفت نشد چون مرتبه سیم تکرار نمود حضرت فرمود که هو لک پس برخاست و عبدالله
از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وآله بیرون رفت آنحضرت اصحاب را گفت که الم اقل من راه فلیقتله یا من نگفتم که هر که او را ببیند بکشد عباد بن بشر گفت کانت عینی الیک
یا رسول الله ان تشیر الی فاقتله چشم من بجانب تو بود که تا بمن اشاره فرمائی من او را بکشم فرمود الانبیاء لا یقتلون بالاشارة پیغمبران بکسی را باشاره نکشند از نفوس
روایت کسفتند قبل از فتح مکه باسلام رجوع کرد بعد از آن حق تعالی از سوء عاقبت کفار و اهل شرک خبر داده که **وَلَوْ تَرَىٰ** و اگر ببینی تو **إِذِ الظَّالِمُونَ**
چون باشند ستمکاران یعنی کافران **فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ** در سکرات و شدائد مرگ یا ما خواست از غمرة الماء از غیبه یعنی غرقه کننده و ما لک نعمت
مرکب کفار را **وَالْمَلَائِكَةُ** و فرشتگان **بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ** گسترانندگان اند دستهای خود را برای قبض روح ایشان یا بزدن با تیغ و زره که دستهاکشا
باشند بعذاب ایشان و جواتش بر روی پشت ایشان زنند و گویند که **أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ** بیرون آرید روحهای خود را بحسب ظاهر چون فانی سلط
کار بروی غلظه و عنف جیرت طلبند و یا گویند بخلا یکه عذاب کنند از بدن نفسهای خود را از عذاب خود را از دستهای ما برهانید اگر میتوانید یعنی نتوانید
الْيَوْمَ امروز که وقت مردن شما است ابد الآباد **تُجْزَوْنَ** جزا داده میشوید **عَذَابَ الْهُونِ** عذاب خواری بر عذاب است که متضمن شده و اما
باشد و اضافه بهون از جهت عراقت دیگر است روایت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده بعذاب هون تشنگی است وقت جان کندن **بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ**
بسبب آنچه بودید که میگفتید **عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ** بر خدا چیزی که نا راست است و آن مانند ادعای ولد و شریک او و ادعای نبوت و وحی **وَكُنْتُمْ عَنْ**
آيَاتِهِ و بودید که از آیتهای او **تَسْتَكْبِرُونَ** گردن کشی میکردید و تعظیم نمینمودید در آن تامل و تفکر نکردید ایمان بان نیاوردید و تصدیق نکردید
بعد از آن بر سبیل توبیخ ایشان را گوید **وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا** و بدرستی که آمدید بحساب و جزای ما **فُرَادَىٰ** در حالتی که منفرد بودید بیگانه از مال اشما هستید
فرزندان و حشم و بیاران و مددکاران و اعوان و اوثان که کار مصیر آنکه شفیعان شما باشد و چه صورت که ایر و دیگر صرخ طارشکان آمدید که میگفت
تشفع لنا تا این آنکه مراد بجمع فرادی است الفرادی تا بثبت چون کسانی تو قوله **كَمَا خَلَقْنَاكُمْ** مانند آنکه بیافریدیم شما را **أَوَّلَ مَرَّةٍ** نخستین بار برهنه و پای برهنه و ختنه نا کرده
بودیم شما را **أَوَّلَ مَرَّةٍ** نخستین بار در شکم مادر بی مال و منفرد و معرا از هر چه متمول بود که حال را نیز باشد این حال ناست از صورت فرادی ای شبهه
انه صلعم عراة حفاة غرلا بها یا صفت مصدر محذوف ای مجیئا کخلقنا لکم **وَتَرَكْتُمْ** و بگذاشتید **مَا خَوَّلْنَاكُمْ** آنچه عطا داده بودیم شما را یعنی آنچه بما
می نازیدید و بدان مفاخرت میکردید و بجهت آن از آخرت باز میماندید بگذاشتید **وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ** از پس پشت خود نه از پیش فرستادید بدنه
بالخود برداشتید آنکه بر سبیل توبیخ میفرماید که **وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ** و نمی بینیم با شما **شُفَعَاءَكُمُ** شفیعان شما را **الَّذِينَ زَعَمْتُمْ** آنانکه گمان می
بردید از روی جهالت **أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ** که ایشان اند در حق شما شریکان خدا بعنی که ایشان در ربوبیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان خداید **لَقَدْ تَقَطَّعَ**
بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد وصلی که پیوند شما داشتند و پراکنده گشت جمعیت شما یعنی اسباب وصلت شما منفصل شد و تبیین از لغات الاضداد است و مستعمل

و وصل و فصل و گویند که این نظیر [illegible] ... و قرائت [illegible] ...
[illegible] ... تقطع الامر بینکم ... و وصل ... لقد تقطع بینکم است
وضل عنکم و ضایع شد و باطل گشت از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که ... شفیعان شما اند ...
روایت کنند که رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]
[illegible] ... ایشان ... [illegible]
[illegible] ... رسول الله ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ان الله فالق الحب شکافنده ... و النوی و شکافنده ... [illegible]
[illegible] ... یخرج الحی من المیت ... [illegible]
[illegible] ... و مخرج المیت من الحی ... [illegible]
[illegible] ... ذلکم الله ... فانی تؤفکون ... فالق الاصباح ...
[illegible] ... و جعل اللیل سکنا ... [illegible]
[illegible] ... و الشمس و القمر ... حسبانا ... [illegible]
[illegible] ... ذلک تقدیر العزیز العلیم ... [illegible]
[illegible] ... و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر ... [illegible]
[illegible] ... النجوم امان لاهل السماء ... امان لاهل الارض ... [illegible]

من که ائمه معصومین اند هادیان ستارها اند ... امان اهل آسمان اند و اهل بیت من امان اهل زمین اند و هم چنانکه ستارها ... [illegible]

... و اذا الکواکب انتثرت ... [illegible]

[illegible]

... قد فصلنا الآیات ... لقوم یعلمون ... [illegible]

[illegible]

... فمستقر ... [illegible] ... وهو الذی انشاکم من نفس واحدة ... [illegible] ... فمستقر ... ومستودع ... [illegible]

[illegible]

... قد فصلنا الآیات ... لقوم یفقهون ... [illegible]

... وهو الذی انزل من السماء ماء ... فاخرجنا به نبات کل شیء ... فاخرجنا منه خضرا ... [illegible]

... نخرج منه حبا متراکبا ... ومن النخل من طلعها قنوان دانیة ... [illegible]

... وجنات من اعناب ... والزیتون والرمان ... مشتبها ... [illegible]

... انها مانند یکدیگرند و بعضی مانند یکدیگر نیستند وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و بعضی مانند یکدیگر نیستند در طعم چه بعضی از ثمرات ترش میباشد و بعضی شیرین ...
... در لون و طعم ... مشتبه در خلق و مختلف در طعم باشد ... بعضی ... و ... غیر متشابه ...
... و غیر مشتبه ... مختلف الاجناس ... و ... ان ... اشارت ...
... یقال اشتبها ... انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ چون میوه ...
... وَيَنْعِهِ ... ببینید ... شکل ...
... تفکر کنید ... تا ...
... فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ ... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ...
... مختلفه و انواع متباینه از اصل واحد ... [illegible]
... [illegible] ...
... وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ ...
... ملائکه بنات الله کقوله وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا ...
... شیاطین ...
... خالق الخیر و کل نافع و الشیطان خالق الشر و کل ضار ...
... [illegible] ...
... شرکاء ... الجن ...
وَخَلَقَهُمْ ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... وَخَرَقُوا لَهُ ...
... بَنِينَ وَبَنَاتٍ ...
... بِغَيْرِ عِلْمٍ ...
... سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ...
... [illegible] ...
... بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ ...
... وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ ...
... وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ...
... لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ... فَاعْبُدُوهُ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

استطراد

بدیع السموات

بدیع

خالق کل شیء



تعالى عن قول الظالمين علوا كبيرا وهو واو حاليه ... بر صفات كمال على كل شيء وكيل بر همه چيز ها نگهبان است ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] لا تدركه الابصار ... [illegible]

... [illegible] وهو

يدرك الابصار ... [illegible]

... وهو اللطيف الخبير ... [illegible]

... [illegible] ...



... [illegible] ...

... [illegible] قد جاءكم بصائر ... [illegible] من ربكم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] فمن ابصر ... [illegible] فلنفسه ... [illegible]

... ومن عمي ... [illegible] فعليها ... [illegible]

... [illegible] وما انا عليكم بحفيظ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] وكذلك ... [illegible] نصرف الايات

... [illegible] ...

... [illegible] وليقولوا درست ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ولنبينه لقوم يعلمون ... [illegible]

... [illegible] ...

این قول آنست که ایشان را بصورت تصریف آیات حاصل شد همچنانکه حصول تبیین دلیل بود و آن جهت حقیقی است که اثر اشتباه سلب شد بلفظ درس و قرآن نمودیم ما این را
تا بگویند و لیقولوا اینجا اگر لام علت باشد مشکل بود که لام نفی نیست یعنی لیقولوا مقدر باشد ای فلا یقولوا یعنی تا نگویند کفار که از بشری تعلیم گرفته زیرا که این
نوع کلام معجز هیچ بشری نیست بنا بر آن لام در کلام موضع نفی بنفسه خود باشد ضمیر در لنبینه راجع است به آیات و تذکیر آن باعتبار آنست که آیات در معنی
قرآن باشد کانه قیل و کذلک نصرف القرآن و یا آنکه راجع بقرآن باشد اگر چه مذکور نشده بجهت آنکه معلوم است و یا آنکه راجع باشد به تبیین که مصدر
تبیین است لقوم یعلمون برای قومی که ایشان را علم است روایت است که کفار عرب با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دین با دعوه کردند این آیه نازل شد که اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ
إِلَيْكَ پیروی کن آنچه وحی کرده شده بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی متابعت شو بطریق توحید لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او
این اعتراض است که ایجاب اتباع را بآن موکد شده و یا حال موکده است از ربک در تقدیر اینکه منفرداً فی الوهیته وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی
بگردان از شرک آرندگان و از اقوال و آرای ایشان التفات مکن کسانی که این را بآیه السیف منسوخ میدانسته اند و ابن عباس این اعراض را حمل میکند بر عدم
مقابله با ایشان که بر عدم دعوت ایشان باشد بتوحید پس بنا بر این حکم این آیه ثابت باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک
ایشان را بر وجه جبر و قهر مَا أَشْرَكُوا شرک نمی آوردندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است نه اجبار و ملجی و معنی آنست که
اگر اراده خدای بودی که ایشان بر سبیل قهر یا الجا و اضطرار قبول توحید شوند و ایمان آرند هر که بشرک می بودندی بلکه ایشان را ذکر میکنند اما بر طریق اختیار
توحید ایشان خواسته چه الجا و اضطرار منافی حکمت و غرض است زیرا که غرض حقتعالی از تکلیف آنست که بندگان مستحق ثواب شوند و استحقاق فرع تکلیف است
و الجا و اضطرار منافی آنست و دلیل بر آنکه نیست بر آنکه حقتعالی اراده ایمان میکند از کافران بر سبیل اختیار همچنانکه بیضاوی میگوید که مدلول قوله
تعالی لا یرید ایمان الکافر زیرا که او شاهد را ایمان میکند و جمله کافران و مشرکان را امر کرده بایمان و تصدیق و امر از امر فرع آنست که مامور مراد باشد
زیرا که حقتعالی آمر به شرک نبودی و کفر و شرک و کافر بحقتعالی بودندی زیرا که مطیع کسیست که فعل کند آنچه او خواهد و این باطل است
عقلاً و بمعنای معلوم شد که مراد از این آیت که اگر خدای توحید ایشان خواستی بر سبیل قهر و الجا ایشان شرک نیاوردندی و در تفسیر اهل بیت
علیهم السلام مذکور است که لو شاء الله لجعلهم کلهم مؤمنین معصومین حتی کان لا یعصیه احد لما کان یحتاج الی جنة و لا الی نار و لکنه امرهم و نهاهم و امتحنهم و اعطاهم
ما له به علیهم الحجة من الآلة و الاستطاعة لیستحقوا الثواب و العقاب وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ و نگردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان حَفِيظًا نگاهبان
وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِوَكِيلٍ کسی که تا موکل باشی بر ایشان تا قیام نمائی بمصالح ایشان و بیان کرده شده است چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار کردن ایشان
بایمان توضیح معنی آنست که ما ترا نگاهبان ایشان نگردانیده ایم تا نفس و جان ایشان را از کفر منع کنی و یا حافظ که بجهت محافظت تو ایشان را کفر نبایند اگر چه
ان شوند بر تو حرج و تنگی باشد و وکیل که بمصالح ایشان قیام نمائی و نگذاری که در مفاسد شروع کنند چه بر تو همین تبلیغ است مفوض نیست
بلکه ما ایم که حفظ احوال و رقیب احوال و کفیل ارزاق ایشانیم و مناسب اعمال ایشان بر تو غیر از تبلیغ و انذار چیزی نیست و جمع میان حفیظ و وکیل
جهت اختلاف معنی لفظین است چه حافظ شی کسی است که جلب و جر منافع و حفظ او است از مضرات او و وکیل بر شی کسی است که حفظ و جبر کند آن
آورده اند که چون این آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند که ای محمد باز ایست از دشنام بردن معبودان ما و اگر نه ما خدای
ترا که صفات کمال او را یاد میکنی هجو میکنیم این آیه نازل شد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنان را که میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای و بقبایح ایشان را یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ که ایشان در مقابل آن ناسزا گویند خدا را عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ از روی جهل و نادانی آورده اند که نقل
است که ابوطالب در حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیمار شد اشراف قریش بعیادت او آمدند و بعضی از اهل شرک از او خواستند که در مرض او بر پیغمبر و ولادت
رسید مشرکان با یکدیگر گفتند که ما بیائید تا این مرد را ببینیم و گوئیم که این پسر برادر تو از طعن ما و سب الهه ما باز دارد که ما از آنچه میگوید هیچ نمیگوئیم
زیرا که تو شیخ و سید مائی و از کرده تو راضیم و فخر شوی از ما دل نگیرد پس بدین اتفاق برخواستند و نزد ابوطالب آمدند ابوسفیان و ابوجهل و نضر بن حارث و عمرو بن
عاص بن ابوطالب گفتند که ابوطالب رسول را طلبید و گفت این قوم بنو عمام اند دعا طلب حال ایشان کن آنحضرت فرمود که چه مدعای ایشان
چیست گفتند خواهش ما آنست که زبان از ما و الهه ما کوتاه کنی و سول فرمود که اگر من چنین کنم مساعدت من کنید بر کلمه که بسبب آن عرب و عجم
و عجم مالک شوید و همه اهل عالم منقاد شما گردند گفتند آن چیست فرمود آنکه بگوئید که لا اله الا الله گفتند که ما همه کس را این کلمه نگوئیم
گفت که با ایشان مواسا کن و مدارا کن بر قوم که بجز از این راضی نشوم ایشان گفتند ای محمد دشنام دهید بآن معبودان ما باز ایست و اگر نه ما تراهم دشنام
دهیم حقتعالی این آیه فرو فرستاد و نازل گردانید و دلیل است بر آنکه طاعت هر گاه موّدی بمعصیت شود ترک آن واجب است چه موّدی بشر شر است و نیز
استدلال کرده اند با کفار در چیزی که علیه السلام بود و مکه با کفار مدارا کن که در قول ایشان بت یا الله و نوبای قصد کاری نداری و در آن فیها منهی
دارید و رضیه ما کنت فی ارضهم و هر گاه آنحضرت در وقت ضعف مامور بود ما شاهد مدارا کردن پس امام اولی تر است چه امام و از آن پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده است و مصیبت باین اولی باشد زیرا که مرتبه ایشان از مرتبه هر و مکرر است و حوصیح حضور ما مقتضای عقل و شرع است و در جمع البیان گفته که
استدلال میکنند بر آنکه جایز نیست که او مکلف فعلی را اقوال صادر شود که موّدی بمعصیت غیر او شود و از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند از قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که ان الشرک اخفی من دبیب النمل علی صخرة سوداء فی لیلة ظلماء فرمود که مومنان در زمان آنحضرت مشرکان را دشنام میدادند
مشرکان نیز بجهت آن سب مومنان میکردند حقتعالی اهل اسلام را از سب آلهه اهل شرک منع نمود تا کفار سب آلهه مومنان نکنند و مومنان بجهت آن شرک
نیارند بعنی کافر نشوند از جائی که ندانسته چه از غیر کم بیکنند کلمه کفر کافر است و صادر تیر کرده اند که ای رسول الله ما مرتبه ای علی نیم کردو شیطان



[illegible] ایشان [illegible] و تمام ایشان [illegible] خود [illegible]

[illegible] و لا تسبّوا الذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدوا بغیر علم [illegible]

خدا صلی الله علیه و آله [illegible] لا تسبّوا علیا [illegible] و من سبّ الله [illegible]

[illegible] فیسبّوا الله [illegible] **کذلک زیّنّا لکلّ امّة** [illegible]

عملهم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] تابع هوای نفس [illegible]

ایشان [illegible] اعمال [illegible] ایمان و طاعت [illegible]

[illegible] ایمان و طاعت [illegible] ایشان

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اعمال ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ما بال [illegible]

[illegible] حبّب الیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم و کرّه الیکم الکفر

و الفسوق و العصیان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الشیطان اعمالهم [illegible] **ثمّ الی ربّهم** [illegible]

مرجعهم [illegible] **فینبّئهم بما کانوا یعملون** [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] موسی علیه السلام عصا [illegible]

[illegible] عیسی علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **و اقسموا بالله جهد ایمانهم** [illegible]

ایمانهم [illegible] ایشان [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] **لئن جاءتهم آیة** [illegible] **لیؤمننّ بها** [illegible]

[illegible] **قل** [illegible] **انّما الآیات عند الله** [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] **و ما یشعرکم** [illegible]

[illegible] **انّها اذا جاءت** [illegible] **لا یؤمنون** [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] آیات [illegible] و ما یشعرکم [illegible]

[illegible] ایمان ایشان [illegible] **و نقلّب**

افئدتهم [illegible] لا یؤمنون [illegible] ایشان [illegible]

و ابصارهم [illegible] ایشان [illegible] **کما لم یؤمنوا به** [illegible]

ایشان [illegible] **اوّل مرّة** [illegible] **و نذرهم** [illegible] ایشان را **فی طغیانهم** [illegible] **یعمهون**

[illegible] ایشان [illegible] و طغیان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایمان ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الآخرة [illegible]

الجزء الثامن من الاجزاء الثلاثين [illegible]

[illegible] وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا [illegible] الْمَلَائِكَةَ [illegible]

[illegible] وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ [illegible] وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا [illegible] مَا كَانُوا

لِيُؤْمِنُوا [illegible] إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ [illegible] وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ [illegible] يَجْهَلُونَ

[illegible]

[illegible] وَكَذَٰلِكَ [illegible] جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ [illegible]

[illegible] يُوحِي بَعْضُهُمْ [illegible] إِلَىٰ بَعْضٍ [illegible] زُخْرُفَ الْقَوْلِ [illegible] غُرُورًا [illegible]

[illegible] وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ [illegible] مَا فَعَلُوهُ [illegible] فَذَرْهُمْ [illegible] وَمَا يَفْتَرُونَ [illegible]

[illegible] وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ [illegible] أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

[illegible] وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا [illegible] مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ

[illegible]



ازاین رو عموم امت گمراه شدند مرویست که کفار از آن حضرت درخواست کردند که رسول صلی الله علیه وآله با ایشان مدارا کند و حکمی که ایشان گویند حق تعالی رسول
خود را امر کرد که از روی انکار و تقریع بکفار بگو که أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي آیا غیر خدای را طلب کنم حَكَمًا داوری که حکم کند میان من و شما و تمیز کند حق را از باطل
جدا کرداند و احتمال دارد که غیر الله حالا باشد و حکما مفعول و حکم ابلغ است از حاکم و بهذا لا یوصف به الا العادل که حکم او نقض نشود وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ حالست
از الله یعنی چگونه طلب حکمی کنم که غیر خدا باشد حال آنکه اوست که فرو فرستاده است إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ بسوی شما قرآن را مُفَصَّلًا در حالتی که بیان کرده
شده است حق و باطل و ایمان و کفر و هیچ وجهی تخلیط و التباس راه نیافته و روایت کرده اند که قرآن باعجاز و نظم معنی است و سایر آیات و کافیست
حکم میان حلال و حرام و بیان شرایع و احکام وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه دادیم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُونَ
أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ میدانند که قرآن فرستاده شده است از پروردگار تو بِالْحَقِّ در حالتی که متلبس است بحق و متصف بر استی و مذهبی تو ابکار
... این اشاره است بر آنکه قرآن حقیقة منزل از نزد حق تعالی است چه اهل کتاب عالم اند بآن جهت آنکه مصدق کتبی است که نزد ایشانست با آنکه آن حضرت
ممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط ننموده و وصف جمیع ایشان بعلم جهت آنست که اکثر ایشان میدانستند که قرآن حقست و کسی که نمیدانست
متمکن بود که بداند با مطالعه و تأمل و گویند مراد مؤمنان اهل کتاب اند و چون حقیقت قرآن برارباب عقول مبین است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ
از شک کنندگان در آنکه اهل کتاب میدانند حقیقت او را و یا در آنکه منزل است از نزد خدا یعنی جحود اکثر ایشان و کفر و عناد ایشان را باعث شک تو نگردد و لا
تکونن من الممترین و ذلک باب در شرح صدر ... فلیست بشکین او که فرمود تعالی فلا یکن فی صدرک حرج منه و گویند مراد از این خطاب امت اند
فرحنک یعنی چون دلیل حقیقت قرآن ظاهر شد دیگر جای تزلزل نیست که امت را اکنون شک باشد ... بعد از آن ... کسانی که سزاوار سفر باید که وَتَمَّتْ
و تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا سخن پروردگار تو یعنی اخبار و احکام و مواعید قرآن بنهایت غایت رسیده در وجهی که قابل زیاده نیست و گویند مراد
بکلمه سخن خدای است که فرمود و کلمة الله هی العلیا و یا مراد آنست که حجت او تمامست یعنی حجت و برهان یکی شد و نعت و تمامیه از روی خبر و اخبار و مواعید وَعَدْلًا
از روی عدالت در اقضیه احکام بحیثیتی که ایشان در هر صدق و عدل باشند در حالتی که لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچکس نیست که تبدیل کند مر کلمات او را
مراخبار و احکام او را چنانکه شد بجهة تبدیل و تغییر و آنکه حق تعالی حافظ قرآن کرده است حیث قال انا له لحافظون ... هیچکس ...
نمود یعنی بکلمه صدق و عدل ناسخ نباشد ... کتابی که بعد از آن ... احکام آن ... کلمات معنو ... بعضی ... بدل ...
و آنکه گفته اند که مراد از تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنونده گفتار هر ... الْعَلِيمُ دانا باسرار همه ... و بر او ...
... و بعد از بیان حقیقت قرآن ذکر میکنند که هر که تابع قرآن شود ضلالت و اضلال ... وصف نیابد وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری اکثر
مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی که در روی زمین اند یعنی کفار جاهل را باتباع هوی که مراد ... امت یعنی اگر مطیع ...
يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کنند ترا از راهی که موصل ... ضال ... اند ... لِلَّا إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی
کنند ایشان هیچ ... إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان بی دلیل و ظن ایشان ... چه آبای ایشان ... باطل ... و ... ایشان ...
میکنند بر هر چه مقابل علم باشد یعنی پیروی میکنند مگر جهالات ... باطل وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند
در آنچه ... و نسبت ... بر ... عبادت ... اوثان ... بر ... و تحریم بحایر ... زمین ... و ...
... ایشان ... که ایشان بر حق اند و حال آنکه ... و ضلالت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ
سَبِيلِهِ دانا تر است بآنکه که گمراه شود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان و اعلم است بایشان هر دو ...
موصول است یا موصوف و در محل نصب ... اعلم ... نه ... زیرا که افعل تفضیل نصب نمیکند اسم ظاهر را در مثل این موضع یا استفهام
است مرفوع بابتدا و خبر یضل و جمله متعلق است بفعل ... اعلم ... بمعنی ... الضالین ... بالضلال
ضالا و تفضیل در علم بکثرت است ... و ... که ممکن باشد ... ضلال ...
از ضلع ... بخلاف ... بر آنکه ... تقلید ... اتباع ظن ... و ... کافران مر ... را ...
... کشتن ... مسلمانان بر ایشان ... خود میکشید ... خدا میکشد ... حق تعالی ... بعد از آن
فرمود که فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بر او در وقت ذبح إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید بِآيَاتِهِ
مُؤْمِنِينَ بآیتهای او ... حلال و حرام ... مقتضی ایمان ... الله ... باحت ... و اذا
حلالتم فاصطادوا ... اتباع مضلین که تحریم حلال و تحلیل حرام کنند و معنی ... بخورید ... ذبح ...
... غیر ذکر خدا کرده باشند ... مرده باشند ... بر آنکه ... ذکر ... اسم
... اصناف کفار که معتقد ... می بینند ... ایشان ... بر ذبح ... شرع موسوی ...
واضح شرع سلام ... ذکر ... مراد باسم خدا اسم ... بسم الله ... تفصیل ... کتب فقهیه مسطور است وَمَا لَكُمْ و چیست چه چیز است شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده
باشد بر آن اسم خدای ... ذبح وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه بتحقیق تفصیل و تبیین کرده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده
شده بر شما و تفصیل آن ... اینست که حرمت علیکم المیتة الی آخر الآیه اگر گویند سوره المائده بعد از انعام نازل شده ... باشد که

[illegible] علیکم الّا [illegible] مفصّل [illegible] باشد گوئیم مبیّن آن قول [illegible] منکوحه [illegible] متصل [illegible] باشد و ابن کثیر [illegible] و ابو عمرو و ابن عامر [illegible] و حمزه و کسائی و عاصم [illegible] مفصّل [illegible] بر شما حرام [illegible]

إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ مگر آنچه مضطر و بیچاره شده باشید [illegible] **إِلَيْهِ** [illegible] حلال است [illegible]

[illegible] **وَإِنَّ كَثِيرًا** و بدرستی که بسیاری از مردمان **لَيُضِلُّونَ** [illegible] حلال [illegible]

[illegible] **بِأَهْوَائِهِمْ** [illegible] **بِغَيْرِ عِلْمٍ** [illegible] **إِنَّ رَبَّكَ** [illegible] **هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ** [illegible] **وَبَاطِنَهُ** [illegible]

[illegible] ظاهر و باطن [illegible] **إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ** [illegible] **سَيُجْزَوْنَ** [illegible] **بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** [illegible] **وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ** [illegible]

[illegible] **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ** [illegible] **لِيُجَادِلُوكُمْ** [illegible]

[illegible]



[illegible] شیاطین انس [illegible] القا میکنند [illegible] بدوستان خود که کفار قریش اند تا مجادله کنند با شما در این باب وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما
[illegible] إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرک [illegible]
[illegible]
[illegible] أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا [illegible] فَأَحْيَيْنَاهُ [illegible]
[illegible] وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا [illegible]
[illegible] يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ [illegible]
[illegible] كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ [illegible]
[illegible] لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا [illegible]
[illegible] كَذَٰلِكَ [illegible] زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ [illegible]
[illegible] أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا [illegible]
[illegible] وَمَا يَمْكُرُونَ [illegible]
[illegible] إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ [illegible] وَمَا يَشْعُرُونَ [illegible]
[illegible] وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ [illegible] قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ [illegible] رُسُلُ اللَّهِ [illegible]



... بگو بايد چنانچه ... فرودى ... كنند كه مراد از رسل الله ... پيغمبر صلى الله عليه وآله است چنانچه ... يا ايها الرسل ...

... نيست و در شرح ... يا ايها الرسل خطاب ... به معنى كه ...

... صلى الله عليه وآله ...

... بعضا

... اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ...

...

... سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا ... صَغَارٌ ...

... عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ...

... فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ ...

... يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ ...

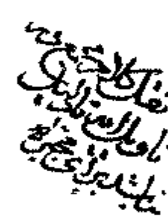
... وَمَنْ يُرِدْ ...

... يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا ...

... كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى السَّمَاءِ ...

... كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ ...

... عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ...



... وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا ...



... قوله تعالى إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بإيمانهم ...

... ومن يرد أن يضله يجعل صدره ضيقا حرجا ...

... وهذا صراط ربك مستقيما ... قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون ...

... لهم دار السلام عند ربهم ... وهو وليهم بما كانوا يعملون ...

... ويوم يحشرهم جميعا ... يا معشر الجن قد استكثرتم من الإنس ...

... وقال أولياؤهم من الإنس ربنا استمتع بعضنا ببعض ...

... وبلغنا أجلنا الذي أجلت لنا ...

... قال النار مثواكم خالدين فيها ... إلا ما شاء الله ...

... إن ربك حكيم عليم ... وكذلك نولي بعض الظالمين بعضا ...



بد شود که ممکن خلایق که مالک جمیع پادشاهان [illegible]

[illegible] ... الوسنین [illegible] ... لا تنزلوا الامر بالمعروف ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **بما كانوا يكسبون** [illegible]

[illegible] ... **يا معشر الجن والانس** [illegible]

الم يأتكم [illegible] ... **رسل منكم** پیغمبران از جنس شما [illegible]

[illegible] ... **يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان** [illegible]

[illegible]

[illegible] ... قال الله تعالى **ولوا الى قومهم منذرين** [illegible]

[illegible] ... رسالت صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **يقصون عليكم** [illegible] ... **آياتي** [illegible] ... **وينذرونكم** [illegible] ... **لقاء يومكم**

هذا [illegible] ... **قالوا** [illegible] ... **شهدنا على انفسنا** [illegible]

[illegible] ... **وغرتهم الحيوة الدنيا** [illegible]

[illegible] ... **وشهدوا على انفسهم انهم كانوا**

كافرين [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **ذلك** [illegible] ... **ان لم يكن ربك**

[illegible]

[illegible] ... **مهلك القرى بظلم** [illegible] ... **واهلها غافلون** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... **ولكل** [illegible] ... **درجات** [illegible]

[illegible] ... **مما عملوا** [illegible] ... **وما ربك بغافل عما يعملون** [illegible]

[illegible] ... **وربك الغني** [illegible]

ذو الرحمة [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **ان يشأ** [illegible] ... **يذهبكم** [illegible]

ويستخلف من بعدكم ما يشاء [illegible] ... **كما انشأكم** [illegible]

[illegible] ... **من ذرية قوم آخرين** [illegible] ... **انما توعدون** [illegible]

[illegible] ... **لآت** ... **وما انتم بمعجزين** [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **قل** [illegible]

[illegible] ... **يا قوم اعملوا على مكانتكم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... **اني عامل** [illegible]

فسوف تعلمون [illegible] ... **من تكون له عاقبة الدار** [illegible]

[illegible]



[illegible] باشد [illegible] حقتعالی [illegible] بنا بر این [illegible]
[illegible] إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ [illegible] ظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] بتان [illegible]
[illegible]
وَجَعَلُوا لِلّٰهِ [illegible] مِمَّا ذَرَأَ [illegible] مِنَ الْحَرْثِ [illegible] وَالْأَنْعَامِ [illegible] نَصِيبًا [illegible]
[illegible] فَقَالُوا [illegible] هٰذَا لِلّٰهِ [illegible] بِزَعْمِهِمْ [illegible]
[illegible] وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا [illegible] فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ [illegible]
[illegible] فَلَا يَصِلُ إِلَى اللّٰهِ [illegible] وَمَا كَانَ لِلّٰهِ [illegible] فَهُوَ يَصِلُ
إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ [illegible]
[illegible] وَكَذٰلِكَ [illegible] زَيَّنَ [illegible] لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ [illegible]
[illegible] قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ [illegible] شُرَكَاؤُهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لِيُرْدُوهُمْ [illegible] وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ [illegible]



[illegible] دِينَهُمْ [illegible]
[illegible] وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ [illegible]
[illegible] مَا فَعَلُوهُ [illegible] فَذَرْهُمْ [illegible]
وَمَا يَفْتَرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَقَالُوا هٰذِهِ [illegible] أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ [illegible] حِجْرٌ [illegible]
[illegible] لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ [illegible]
[illegible] بِزَعْمِهِمْ [illegible]
[illegible] وَأَنْعَامٌ [illegible] حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا [illegible]
[illegible] وَأَنْعَامٌ [illegible] لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ [illegible] عَلَيْهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افْتِرَاءً عَلَيْهِ [illegible]
[illegible] سَيَجْزِيهِمْ [illegible] بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [illegible]
[illegible] وَقَالُوا [illegible] مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ [illegible]
[illegible] خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا [illegible]

[illegible] وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً [illegible] فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ [illegible]

[illegible] سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ [illegible] إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible]

[illegible] وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ [illegible]

[illegible] قَدْ ضَلُّوا [illegible] وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ [illegible]

[illegible] وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ [illegible] وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ [illegible]

[illegible] وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ [illegible]

[illegible] وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ [illegible]

[illegible] كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ [illegible] وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ [illegible]

[illegible] وَلَا تُسْرِفُوا [illegible] إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ [illegible] وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا [illegible]

[illegible] كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ [illegible] وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ [illegible]

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ [illegible] ثَمَانِيَةَ
أَزْوَاجٍ [illegible]
[illegible] وَلَا تَتَّبِعُوا [illegible]
[illegible] مِنَ الضَّأْنِ [illegible] اثْنَيْنِ
[illegible] وَمِنَ الْمَعْزِ [illegible]
[illegible] اثْنَيْنِ [illegible] قُلْ [illegible] آلذَّكَرَيْنِ
[illegible] الْأُنْثَيَيْنِ [illegible] أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ [illegible]
الْأُنْثَيَيْنِ [illegible] نَبِّئُونِي [illegible] بِعِلْمٍ [illegible]
[illegible] إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [illegible] وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ [illegible] وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ
[illegible] قُلْ [illegible] آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ [illegible] أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible]
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ [illegible] أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ [illegible]
[illegible]
[illegible] أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ [illegible] إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَمَنْ أَظْلَمُ [illegible] مِمَّنِ افْتَرَى [illegible] عَلَى اللَّهِ
كَذِبًا [illegible] لِيُضِلَّ النَّاسَ [illegible] بِغَيْرِ عِلْمٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ [illegible] لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ
[illegible] لَا أَجِدُ [illegible] فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ [illegible] مُحَرَّمًا [illegible] عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ
[illegible] إِلَّا أَنْ
يَكُونَ مَيْتَةً [illegible] أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا [illegible]
[illegible]
[illegible] أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ [illegible] فَإِنَّهُ رِجْسٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَوْ فِسْقًا [illegible]
[illegible] أُهِلَّ [illegible] لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَمَنِ اضْطُرَّ [illegible]
[illegible] غَيْرَ بَاغٍ [illegible] وَلَا عَادٍ [illegible]

باشد و متجاوز نگردد از آن زیاده از ضرورت یعنی بقدر سد رمق اکتفا کند و تفصیل این در سورهٔ بقره گفته شد **فَإِنَّ رَبَّكَ** پس بدرستی که پروردگار تو **غَفُورٌ**
آمرزگار است مؤاخذه نکند او را که مضطر گشته از محرمات تناول کند **رَحِيمٌ** مهربانست که بیچاره را کار آسان کرده [illegible] بعد از بیان چیزی میکند که بر یهود حرام کرده
و میفرماید که **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا** و بر آنکسانی که یهودی شدند **حَرَّمْنَا** حرام کردیم **كُلَّ ذِي ظُفُرٍ** هر جانوری که ناخن دارد چون سباع و طیور [illegible]
گفته‌اند [illegible] بعضی گفته‌اند که هر حیوانی که منفرج الاصابع نباشد چون شتر و شترمرغ [illegible] و نسبت این [illegible] سعید جبیر و قتاده و
مجاهد و سدی [illegible] کرده‌اند که جمیع سباع و کلاب [illegible] و جمیع طیور [illegible] حلال است [illegible]
از طیر و [illegible] **وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ** و از گاو و گوسفند **حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ** حرام کردیم بر ایشان **شُحُومَهُمَا**
پیه‌ها که [illegible] **إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا** مگر آنچه برداشته باشند پشتهای ایشان یعنی پیه که بر پشت و پهلوی
ایشان [illegible] **أَوِ الْحَوَايَا** یا آنچه [illegible]
[illegible] **أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ** یا آنچه آمیخته باشد باستخوان چون [illegible]
[illegible] **ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ** [illegible] پاداش دادیم ایشانرا **بِبَغْيِهِمْ** بسبب ظلم ایشان [illegible] قوله فبظلم من الذين هادوا
حرمنا عليهم طيبات احلت لهم [illegible]
حرام کرده [illegible]
[illegible] **وَإِنَّا لَصَادِقُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَإِنْ كَذَّبُوكَ** پس اگر تکذیب تو کنند [illegible]
[illegible] **فَقُلْ** پس بگوی ایشانرا [illegible] **رَبُّكُمْ** پروردگار شما **ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ** خداوند بخشایشی است [illegible]
[illegible] **وَلَا يُرَدُّ**
بَأْسُهُ [illegible] **عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ** از گروه مجرمان [illegible]
[illegible] **سَيَقُولُ الَّذِينَ**
أَشْرَكُوا [illegible]
[illegible] **لَوْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواستی خدای **مَا أَشْرَكْنَا** شرک نیاوردیمی ما **وَلَا آبَاؤُنَا** [illegible]
[illegible] **وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ** و حرام نمیکردیم هیچ چیز [illegible]
[illegible]
[illegible] **كَذَٰلِكَ** همچنانکه قوم تو تکذیب میکنند [illegible] **كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** تکذیب کردند
[illegible] **حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا** [illegible] **قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ** بگو [illegible]
[illegible] **مِنْ عِلْمٍ** [illegible] **فَتُخْرِجُوهُ لَنَا** [illegible]
[illegible] **إِنْ تَتَّبِعُونَ** [illegible] **إِلَّا الظَّنَّ** [illegible] **وَإِنْ**
أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قُلْ بگو ایشانرا **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** [illegible]
[illegible] **فَلَوْ شَاءَ** [illegible]
[illegible] **لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت حق تعالی [illegible] کفر [illegible] بایشان نموده [illegible] شد بر ایشان فلو شاء لهدیکم اجمعین [illegible]

الموهبة والعطیة [illegible] طریق [illegible] مذهب ایشان فاسد است [illegible] باشد [illegible]

[illegible] **قُلْ هَلُمَّ** بگو بیارید **شُهَدَاءَكُمُ** گواهان خود را **الَّذِينَ يَشْهَدُونَ** که گواهی دهند **أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا**

[illegible] حرام کرده است [illegible] از انعام و حرث [illegible] ایشان [illegible] ایشان ظاهر [illegible]

[illegible] اسم فعل [illegible] اهل حجاز [illegible] اهل نجد [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهدوا [illegible]

[illegible] **فَإِنْ شَهِدُوا** پس اگر گواهی [illegible]

[illegible] **فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ** پس تو گواهی مده [illegible]

[illegible] **وَلَا تَتَّبِعْ** و پیروی مکن **أَهْوَاءَ الَّذِينَ** [illegible]

[illegible] **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** [illegible]

[illegible] **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** [illegible]

وَهُمْ بِرَبِّهِمْ [illegible] **يَعْدِلُونَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ تَعَالَوْا** [illegible]

[illegible]

أَتْلُ [illegible] **مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **أَلَّا تُشْرِكُوا** [illegible] **بِهِ شَيْئًا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **أَلَّا تُشْرِكُوا**

[illegible] **وَبِالْوَالِدَيْنِ** [illegible]

[illegible] **إِحْسَانًا** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ**

[illegible] **نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **مَا ظَهَرَ مِنْهَا** [illegible] **وَمَا بَطَنَ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَا تَقْتُلُوا**

النَّفْسَ الَّتِي [illegible] **حَرَّمَ اللَّهُ** [illegible] **إِلَّا بِالْحَقِّ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذَلِكُمْ** [illegible] **وَصَّاكُمْ بِهِ** [illegible] **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ** [illegible]

[illegible] **إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ** [illegible]

[illegible] **حَتَّى يَبْلُغَ** [illegible] **أَشُدَّهُ** [illegible]

[illegible]

آنست که وقت نشر ... وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را ... بِالْقِسْطِ بعدل ... بعضی گفتند یا رسول الله ... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر باندازه ... وَإِذَا قُلْتُمْ ... حکومت یا گواهی ... فَاعْدِلُوا ... وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ... وَبِعَهْدِ اللَّهِ ... أَوْفُوا ... ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ ... لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ... وَأَنَّ هَٰذَا ... صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ... فَاتَّبِعُوهُ ... وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ... فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ... ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ...

[illegible]

... ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ... تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ ... وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ ... وَهُدًى وَرَحْمَةً ... لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ...

[illegible]

... وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ...

[illegible]



وضایع سعی وحاسب بمثال الوامر وقوله ان تقولوا علة انزلناه است یعنی فرستادیم این قرآن کریم مجید کراهت آنکه گویند شما ای گروه عرب **إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ** جز این نیست که فرستاده شده است کتاب **عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا** بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری **وَإِن كُنَّا** و بدرستی که بودیم ما **عَن دِرَاسَتِهِمْ** از قرائت و کتاب خواندن ایشان **لَغَافِلِينَ** بی‌خبران یعنی بر لغت ایشان [illegible] بلغت ما نیست [illegible] یهود و نصاری [illegible] و لهذا لام فارقه [illegible] ای [illegible] **أَوْ تَقُولُوا** و یا کراهت آنکه گویند **لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ** اگر هر آینه فرستاده بودی بر ما کتاب چنانچه بر یهود و نصاری نازل شد **لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ** [illegible] زیرا که ایشان [illegible] انهام [illegible] بفنون علوم [illegible] و اشعار و خطب [illegible] **فَقَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ** [illegible] **وَهُدًى** [illegible] **وَرَحْمَةٌ** [illegible] فاطع [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ** [illegible] **وَصَدَفَ عَنْهَا** [illegible] **سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا** [illegible] **سُوءَ الْعَذَابِ** [illegible] **بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ** بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و [illegible] قرآن [illegible] **هَلْ يَنظُرُونَ** [illegible] **إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ** [illegible] **أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ** [illegible] ایمان [illegible] [illegible] وقایع [illegible] دابة الارض [illegible] عیسی [illegible] علیهما السلام [illegible] **أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ** [illegible] طلوع شمس [illegible] از مغرب [illegible] **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ** روزی که بیاید [illegible] **لَا يَنفَعُ نَفْسًا** [illegible] **إِيمَانُهَا** [illegible] **لَمْ تَكُنْ** [illegible] **آمَنَتْ** [illegible] **مِن قَبْلُ** [illegible] **أَوْ كَسَبَتْ** [illegible] **فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا** [illegible]



[illegible] ایمان [illegible] و کاسب خیر نبوده باشد [illegible]

از اعمال [illegible] **انتَظِرُوا** [illegible] **إِنَّا مُنتَظِرُونَ** [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] آیات الدخان و دابة الارض و خسفا بالمغرب و خسفا بالمشرق و خسفا بجزیرة العرب و الدجال و طلوع الشمس من مغربها [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

خویش می آورد و طالع میکرد و تا وقتیکه مقبلک شده برای قبول توبه بندگان و چون آن وقت بنهایت رسد هیچ توبه قبول نباشد و آن وقتی باشد که آفتاب
در نصف النهار رسیده باشد و معروف منکر شود و هیچ کس بمعروف امر نکند و از منکر نهی نفرماید و بجای آن امر بمنکر و نهی از معروف شود و منکر منتشر گردد و چون چنین
باشد آفتاب بحال خود بر عرش رود و چون بمقدار ساعات شب بگذرد از خدای سبحانه خواهد که رخصت طلوع فرماید از مشرق بر آیم یا از مغرب
جواب نیابد و بعد از آن ماه را نزدیک آفتاب برند و باز دارند چنانکه گذشت تمام آن بمقدار شب برخیزند و ایشان دران زمان کرهها ندارند باشند و
خواب و بمقدار و انتظار ادراک خورشید و چون وقت نماز شب باشد برخیزند و نماز بگذارند و در آسمان نگرند تا صبح بر آید بلکه ستارها بر جای خود باشند
با خود گویند مگر شب غلط کرده ایم یکبار دیگر نماز و اوراد از اعاده مکنند و بیشتر تهلیل الله تعالی نمایند تا چندان اینجا صبح ظاهر شود و چنان ستارها را بر جای
خود بینند خوف عظیم بدیشان غالب شود و یکدیگر را آواز دهند در مسجدها جمع شوند و ملازمت با خدای تعالی نمایند جزع و فزع کنند چون بمقدار سه شب بگذرد
حق تعالی جبرئیل را بفرستد تا آفتاب و ماه را امر کند که هر یک از موضع خود از مغرب طلوع کنند بی نور و آنها را بیشتر از شدت هر دو کرده آفتاب و ماه را گویند جمع
کنند از فزع و هول قیامت بغروب عظیم یکی بی نور آیند امثال آفتاب و ماه با هم مثل از مغرب طلوع نمایند و ذلک قوله تعالی **وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** تمثیل اجتماع را بیشتر کنند
تا مانند فاعل باشند چون مردمان که از آن قوم بمعصیت از خواب برخیزند و مردم از دنیا بمالهای مایه در مال همه هوش کرده باشند از فرزندان شیرخواران غافل شوند و
زنان حامله بار خود را بیفکنند چون آفتاب و ماه مثل آسمان رسد جبرئیل بیاید بهار ابر گرد آرند و بمغرب برند و توبه برسانند یکی از صحابه گفت یا رسول الله در توبه
چه شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی از پس مغرب دری آفریده است به مقدار مسافت چهل سال راه از مصراع تا مصراعی که سوار بتواند که آن را طی نماید و آن
در را خدای تعالی آفریده است کشاده است چون آفتاب از مغرب بر آید هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند الا که آن توبه بآن موضع برسد معاذ گفت یا رسول الله
توبه نصوح کدام است فرمود آنکه بر گناه نادم شود و عزم کند که بدان گناه نرود چنانکه شیر بپستان عود نکند القصه حق تعالی امر کند
تا ماه و آفتاب در آن در روند و آن در را فرو بندند چنانکه هیچ شکافی در آن نماند و چون در بسته شود توبه هیچ تائبی قبول نیفتد ایمان هیچ کافری نبود مگر هیچ
مومنی ایمان و طاعت نفع ندهد مگر آنچه از پیش کرده باشد و ذلک قوله تعالی **لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا** و چون
شود بکلیم متمنی گردد بعد از آن صور و رمندو خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله از بعد طلوع آفتاب از مغرب تا نفخ صور صد و بیست سال چند باشد مردم
جهان بکار و بار خود مشغول باشند بیماری و مرگ نیابند تا آنکه صور دمیده شود و از صور اول تا صور دوم چهل سال
باشد و تنبیه و تهدید و وعید پیغمبر میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ** بدرستیکه آنانکه تفرقه کردند دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان
آوردند بعضی کافر شدند **وَكَانُوا شِيَعًا** و گشتند گروه گروه فرقه فرقه چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده است که افترقت الیهود علی احدی
و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة و افترقت النصاری علی اثنتین و سبعین فرقة کلها فی الهاویة الا واحدة و تفترق امتی علی ثلث و سبعین کلها فی
الهاویة الا واحدة **لَسْتَ مِنْهُمْ** نیستی تو از ایشان **فِي شَيْءٍ** در چیزی یعنی تو از ایشان نیستی و ایشان از امت تو نیستند و باز سوال ایشان در چیزی نیستی تو که
کار ایشان را بر عهده تو گذاشته باشند یعنی تو وقت محاربه با ایشان نیستی و بنابر این حکم آیه السیف منسوخ شد و بعضی مراد از این قوم اهل بدعت اند و معنی
آنست که از ایشان بری شو و مجتنب باش و معنی این قول مفسر است که ایشان کفار اند و مشرکین ای لست من قتالهم فی شیء و این قول
سدی و حسن است آیه السیف ناسخ آنست و مراد یهود و نصاری اند که تکفیر یکدیگر میکنند و این از قتاده مروی است ای لست من قتالهم فی شیء ثم امر
با ملاصله الی بعد و این قول از ابو هریره و عایشه منقولست مرفوع بسید انبیا صلی الله علیه و آله و مروی از امام باقر علیه السلام و بعد از آن
میفرماید که **إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ** جز این نیست که کار ایشان باخدایست یعنی او است که متولی تدبیر جزا و سزای ایشان و ثواب و عقاب با توفیق و جدا
و بانتظار و استیصال **ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ** پس خبر دهد ایشان را در روز قیامت **بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** بآنچه هستند که میکنند و بدان جزا دهد که فضل
الملک روزدادن ... امیرالمومنین علیه السلام ... الحاقون ... المعی او ... روند
استحقاق ... بدانکه ... حضرت ... بکلمه ... ایشان ... الحالقون
الحالقون ... **أَنْظِرْ إِلَى الْكِتَابِ** ... کتاب ... شود
و دیگر ... و الله اعلم
بالتوریة ... منقول ... و ... اللّات
و بکل ... از ... **وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ** ... آنها
تا ... مصطفی صلی الله علیه و آله ... شد
بکل ... **يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ** ... دانند
که ... امیرالمومنین ... نجا با ایشان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... الحق مع علی و علی مع الحق ... پیغمبر
مومنان ... **مَنْ جَاءَ** هر که بیاید **بِالْحَسَنَةِ** ... **فَلَهُ** پس مر او راست **عَشْرُ
أَمْثَالِهَا** ... فضل ...
... بفضل ... باستحقاق است ... بفضل ...



[illegible] و گویند مراد به حسنه کلمهٔ اخلاص است [illegible] پس مراد از حسنه قبل از ایمان [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] **وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ** [illegible] **فَلَا يُجْزَىٰ** [illegible]

إِلَّا مِثْلَهَا [illegible]

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ [illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible] الحسنة بعشر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول

صلی الله علیه [illegible]

[illegible] **قُلْ** [illegible]

[illegible] **إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** [illegible]

[illegible] صراطا

[illegible] **قِيَمًا** [illegible]

[illegible] **مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** [illegible] **حَنِيفًا** [illegible]

[illegible] **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي** [illegible]

[illegible] **لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** [illegible] **لَا شَرِيكَ لَهُ** [illegible]

[illegible]

[illegible] لا شریک لک [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ** [illegible] **وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **قُلْ** [illegible] **أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ** [illegible] **إِلَّا عَلَيْهَا** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ**

وِزْرَ أُخْرَىٰ [illegible] **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ**

[illegible] **فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ** [illegible]

[illegible] **وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ** [illegible] **خَلَائِفَ**

الْأَرْضِ [illegible] محمد صلی الله علیه [illegible]

[illegible] **وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ** [illegible]

شما فوق بعض برخی بر بعضی درجات یعنی پایه‌های بلند در شرف و بزرگی و در غنا و توانگری جهت آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه
داده شما را از مال و جاه یعنی تا با شما معامله آزمایندگان کند تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر نعمت و صابر بر محنت ان ربک سریع
العقاب بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را و چون مآل آن حکم وقوع است از جهت جمله اسمیه ایراد فرمود و مثل
اینست قوله وانه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده است مهربان بر شاکران و صابران و وصف عقاب بسرعت و تصدیر اصل آن بیتو و وصف ذات خود بمغفرت
ضم صفت دوام آن و ایراد آن بصیغه مبالغه و لام موکده تنبیه است بر آنکه حقتعالی غفور بالذات است معاقب بالعرض کثیر الرحمات و قلیل العقوبة سورة الاعراف
مکیست و نقل از حسن و ضحاک مرویست که این سوره مکی است الا قوله و اسئلهم عن القریة التی الی قوله بما کانوا یفسقون که در مدینه نازل شده و عدد آیات آن دویست و شش
است نزد حجازی و کوفی و دویست و پنج نزد بصری و شامی اختلاف در پنج آیتست المص کوفی بدأکم تعودون کوفی مخلصین له الدین بصری و شامی
من تاره و الحسنی علی بنی اسرائیل حجازی و همه آیات آن محکم است و در آن هیچ چیز منسوخ نیست و گفته‌اند که دو کلمه از آن یکی خذ العفو که بآیه الرکوة منسوخ
است و دیگری اعرض عن الجاهلین که بآیه القتال منسوخ شده ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الاعراف قرائت کند حقتعالی
میان او و ابلیس ستری پیدا کند و آدم شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که ابی عبدالله علیه السلام فرمود که هر که سوره الاعراف در هر ماه
تلاوت کند روز قیامت از زمره الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر در هر جمعه بخواند حقتعالی در قیامت حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این
سوره محکمند پس باید که تلاوت او را فرو نگذارید که روز قیامت گواهی خواهد داد برای خواننده نزد حضرت باری و بباید دانست که چون حقتعالی ختم سوره الانعام فرمود
بر حمت که مشتمل است بر احکام شرایع افتتاح این سوره کرد بانکه انزال کتابی کرده که در آن معالم دین و حکم است و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
المص وجوه معانی حروف مقطعه در سوره البقره مذکور شد و اجمالا قولی که مخصوص باشد با مقام اقتضا می‌رود که عبارت از بعضی با اسم سوره
است و با اسم قرآن یا هر حرفی از آن اشاره است باسمی از اسماء الهی چون الم و امثال آن و لطیف و صبور یا هر حرفی کنایتست از معنی چون الا و کرم و لطف و مجد و صدق یا ابا
است باسم المصور یا بعضی حروف که دلالت بر اسماء دارند و بعضی بر افعال و نقل بر چنین است که انا الله اعلم و افصل یعنی من خداوندی که میدانم همه اشیاء را و بیان میکنم احکام
شرع را و از حسن آثار مروی است و از باطل مباحث کرم و گفته‌اند که انا الله الصادق و از عین خدای بزرگوار است که تفسیر آن در بعضی از تفاسیر آمده که معنی
اینست که الم نشرح لک صدرک و در تاویلات کاشفی مذکور است که الف اشارت است بالف ذات و لام عبارت است از لطف ذاتی و میم کنایه است از
اسمی محمدی که بنده حضرت صلی الله علیه و آله و صاد صورت محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم و قول ابن عباس رضی الله عنه که حسبنا الله و کفی که علیه عرش الرحمن ایمانی بیان
که در حقایق سلمی گوید که الف از لامست و لام میانه که حبار بنیاد است از بدو میم ابد از ازل و ابد و صاد اشاره است باتصال اهل اتصال و انفصال اهل انفصال
و قال بعضهم اتصال را بحال کجا باشد و انفصال اهل نهایت باشد ما قیل فی هذا الباب ای جهد الله سلیم و نتانه اتصال و وصل کاند و در شرح چی کیفیت
ناصل سر معانی بعبارت تعبیر تنها بر حقایق بدون اشارت بر بنا بر آنست مدرکات عقول و حجم که از هم کو کشف بر دل و شکر فهم چون بکلی روی کشف و کوی
نیست هیچکس را جز بیتی روی بیت کتاب خبر مبتدای محذوف یعنی این کتابیست یا خبر المص کرده آن سوره یا قرآن باشد یعنی این سوره یا این قرآن
کتابیست انزل الیک فرو فرستاده شد بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو حرج منه تنگی از تبلیغ آن یعنی
دل تنگ مشو از تبلیغ آن و اندوهگین مباش از تکذیب قوم و نزد بعضی از مجاهد و سدی حرج بمعنی شک است یعنی باید که در سینه تو شکی نباشد از آنکه حق
تعالی تو را فرستاده تا در قیام نمودن بجوان و بیان آن صبر روا باشی قوم مکذب در دعوا احتمال طعن و جواب بار که کانه قیل اذا انزل الیک لتبشر فلا یحرج صدرک
و قوله لتنذر به متعلق است بانزل یعنی این کتاب فرستاده آمد تا بیم کنی بآن کافران را و یا متعلق است بلا یکن ای لا یکن فی صدرک حرج لا تنذر و معنی
اینکه هرگاه متیقن شدی که قرآن از نزد حقتعالی است بر تبلیغ آن شاه و جرأت شد پس جسارت کن بر انذار و قوله و ذکری للمؤمنین احتمال نصب دارد
با اضمار فعل ای لتنذر و تذکر و ذکری بمعنی تذکیر است یعنی تا بیم کنی بقرآن و پند دهی بآن یا بنی نصب احتمال جر دارد معطوف بر محل ان لتنذر و ذکری احتمال رفع
نیز دارد معطوف بر کتاب یا خبر مبتدای محذوف یعنی قرآن یا این سوره یادبود است و پند است مر گروه مؤمنان را و تخصیص مؤمنان بذکر بجهت انتفاع
ایشانست بآن و مرویست که چون حقتعالی انزال قرآن فرمود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که اخشی ان یکذبنی الناس تا ترسم که مردمان
تکذیب من کنند و بان عمل نکنند حقتعالی این آیه را ایراد فرمود و بعد از آن خطاب بعامه مکلفان کرده فرمود که اتبعوا ما انزل الیکم
پیروی کنید ای مکلفان آنچه را که فرود فرستاده شده است بشما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید با وامر و نواهی و احکام این
آن و با متابعت پیغمبر کنید در هر چه بر شما امر نماید زیرا که در قرآن و سنت و مستند آن شوید لقوله و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و لا تتبعوا من دونه و پیروی مکنید بجز از خدای اولیاء دوستان از مردم اصنام اند که کفار ایشان را دوست گرفتند یا شیاطین الجن و الانس که ظلم را
در گمراهی حمل کنند و گویند ضمیر راجع است بما انزل یعنی پیروی مکنید و لا تتبعوا من دون ما انزل الله اولیاء یعنی پیروی مکنید بجز از وحی خدای دوستانی که شما را از
کفر که گمراه شوید قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید و متابعت حق و ضمیر تذکرون خواندند بعد از فوقانی و قلیلا منصوبست یا آنکه صفت مصدر
محذوف است ای تذکرا قلیلا و یا صفت ظرف محذوف ای زمانا قلیلا و ما زایده تاکید قلت است و اگر مصدریه است تقدیر معنی بود تذکرون در آنکه مصدر
در اصل قبل خود عمل نکند بجهت آنکه مصدر عمل است این سبطالیست از ترک و مرده از امارت و معنی آنکه تذکر و اکثر اما بلین مکر من ما منکم و ما وجهه
علیکم و معنی تذکر شرح است و ذکر شی بعد از شی مثل نفقه و تعلم و حسن مرویست که فرمود ای فرزند آدم مومن امانست کتاب خدا عز و جل تدبر نشو رسول او
خدای که هیچ نبی بیامده است مگر که خواسته تا که بیاد کرده شود در کتاب آمده و معنی آنچه بعد از متابعت او امر و نواهی پند و بیم که خدای تعالی مثابعت

[illegible] فَجَاءَهَا [illegible] بَأْسُنَا بَيَاتًا [illegible] أَوْ هُمْ قَائِلُونَ [illegible]

[illegible] فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ [illegible] إِذْ جَاءَهُمْ [illegible] بَأْسُنَا [illegible]

[illegible] إِلَّا أَنْ قَالُوا [illegible] إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ [illegible]

[illegible]

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ [illegible] وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ [illegible]

[illegible] بِعِلْمٍ [illegible] وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَالْوَزْنُ [illegible] يَوْمَئِذٍ [illegible] الْحَقُّ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَمَنْ ثَقُلَتْ [illegible]

مَوَازِينُهُ [illegible]

[illegible] فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [illegible]

[illegible] وَمَنْ خَفَّتْ [illegible] مَوَازِينُهُ [illegible]

خالی باشد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی فطرت سلیمهٔ خود را ضایع ساختند

اعتراف بحجتها نکردند که مهر... [illegible] بِمَا کَانُوْا بِاٰیٰتِنَا یَظْلِمُوْنَ ستم میکردند [illegible]

قصد [illegible] ذکر نعمت [illegible] بجمیع مکلفان [illegible] وَلَقَدْ

مَکَّنّٰکُمْ و بتحقیق که تمکین ساختیم و جای دادیم شما را ای بنی آدم فِی الْاَرْضِ در زمین [illegible] و تصرف [illegible] یعنی ای اهل مکه

شما را مکنت و دستگاه دادیم [illegible] وَجَعَلْنَا لَکُمْ و ساختیم برای شما فِیْهَا در زمین مَعَایِشَ

[illegible] سبب معیشت باشد قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ اندک شکر میکنید

[illegible] برای شما [illegible] شکر [illegible]

[illegible] وَلَقَدْ خَلَقْنٰکُمْ و هر آینه بتحقیق که آفریدیم شما را [illegible] یعنی

[illegible] ثُمَّ صَوَّرْنٰکُمْ پس صورت نمودیم [illegible] تصویر [illegible]

[illegible] خلق آدم کردیم [illegible] تصویر [illegible]

[illegible]

[illegible] ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلٰٓئِکَةِ مر فرشتگان را [illegible] اسْجُدُوْا

[illegible] لِاٰدَمَ [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند [illegible] اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر ابلیس [illegible] لَمْ یَکُنْ

مِّنَ السّٰجِدِیْنَ [illegible] قَالَ گفت [illegible] مَا مَنَعَکَ چه چیز باز داشت ترا اَلَّا تَسْجُدَ از آنکه سجده

[illegible]

[illegible] اِذْ اَمَرْتُکَ وقتی که فرمودم ترا [illegible]

[illegible] قَالَ گفت ابلیس [illegible] اَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ من بهترم از آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] خَلَقْتَنِیْ آفریدی مرا مِنْ نَّارٍ از آتش [illegible] وَّخَلَقْتَهٗ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] قَالَ گفت حق تعالی

[illegible] فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود رو از آسمان [illegible]

[illegible] فَمَا یَکُوْنُ لَکَ پس نرسد و روا نباشد مر ترا اَنْ تَتَکَبَّرَ آنکه تکبر

کنی فِیْهَا در آسمان [illegible] فَاخْرُجْ

پس بیرون رو [illegible] اِنَّکَ بدرستی که تو مِنَ الصّٰغِرِیْنَ از خوارشدگانی [illegible]

[illegible] کما قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] قَالَ گفت اَنْظِرْنِیْٓ مهلت ده مرا اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ تا روزی که برانگیخته شوند [illegible]

[illegible] قَالَ گفت [illegible] اِنَّکَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ از مهلت دادگانی [illegible]

[illegible] اِلٰی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ [illegible]



[illegible] قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي [illegible] لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ [illegible] ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ [illegible] وَمِنْ خَلْفِهِمْ [illegible] وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ [illegible] وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ [illegible]

[illegible] وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ [illegible]

[illegible] قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا [illegible] لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ [illegible] لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ [illegible]

[illegible] وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ [illegible] فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا [illegible] وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ [illegible] فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [illegible]

[illegible] فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ [illegible] لِيُبْدِيَ لَهُمَا [illegible] مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا [illegible]

[illegible] وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ [illegible] أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ [illegible]

بهشت را از بند و کاری که مراد از راه بهشت امر و معنی است که آیه الله بر فضل ملائکه بر انبیا و جواب آن است که از جمله بر ... انبیا است که حقایق و مطلب
شوند پس هنگام آدم و حوا ... چیزی بود که ایشان از آن حاصل شود چنانکه ملائکه را از کمالات فطری ... و استغنا از طعام ... شد و این دلالت نمی‌کند بر فضل
ملائکه مطلقا و نهایت آنکه استحقاق ثواب رسید بلکه جنات عظمی یا عاقبت و احتیاج در آن نه ... و بهشت ... انبیا ... بعض طاعات ... تمام
... ملائکه که ... طاعات ... ملائکه افضل باشند ... شود
طاعات و ریاضت ایشان نسبت به ملائکه ... و بعد از آن وسوسه آدم در خوردن آن شجره تامل ... ابلیس بر ... بکرد و قاسمهما او سوگند خورد برای
آدم در خوردن آن شجره انی لکما لمن الناصحین ... از روی شفقت ... که ... درخت ... بخورید
... شیطان سوگند خورد ... آدم و حوا سوگند خوردند که ... قول
... گفتند که آدم و حوا ... سوگند ... وقوع شده باشد و آدم علیه السلام ... کسی
سوگند ... خورد ... سوگند ... شد فدلاهما پس فرود آورد ایشان را ... شیطان ... خوردن آن درخت بغرور
... آدم و حوا ... فلما ذاقا الشجرة پس
... میوه آن درخت ... بدت لهما سوآتهما ظاهر شد مر ایشان را عورتهای ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان
... سوره البقره گذشت ... وطفقا و ایستادند
... یخصفان ... علیهما ... من ورق الجنة از برگ درخت بهشت ... که برای
... قول النبی صلی الله
علیه و آله ... علیه السلام وناداهما ربهما ... الم انهکما ... عن تلکما
الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما ... ان الشیطان لکما عدو مبین
... آدم علیه السلام ... ملائکه ...
... آدم ...
... ربنا ای پروردگار ما ظلمنا انفسنا
ستم کردیم ... وان لم تغفر لنا ... وترحمنا
... لنکونن من الخاسرین ...
... از جمیع ... تحقیق
... سوره البقره مذکور ... آدم و حوا ... شجره منهیه ...
... قال اهبطوا ... بعضکم لبعض عدو ...
... آدم و حوا ...
... ولکم فی الارض مستقر ...
... هبوط ...
... ایشان ...
... عقاب ...
... آدم ...
... بهشت ...
... [illegible]



... ثم بدت له الحال ان زمین گرفت ...

... فی الحاکمة ... عدوّ ...

وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی وجای آرامی وَمَتَاعٌ و برخورداری

إِلَىٰ حِينٍ تا وقت ... قَالَ فِيهَا

تَحْيَوْنَ در زمین زندگی کنید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده شوید ...

... يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان

آدم ...

... قَدْ أَنزَلْنَا تحقیق که فرستادیم عَلَيْكُمْ لِبَاسًا ...

... يُوَارِي ... سَوْآتِكُمْ عورات

...

... وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ...

... ذَٰلِكَ خَيْرٌ ...

... لباس التقوی هو العمل الصالح ...

... ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ

... لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ...

... يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ

الشَّيْطَانُ ... كَمَا أَخْرَجَ

... أَبَوَيْكُم ... مِّنَ الْجَنَّةِ ...

... يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا ...

... لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا ...

... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ ... مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

...

... إِنَّا

جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ ... أَوْلِيَاءَ ... لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ...

...



[illegible] ... وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً ... [illegible] ... وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا ... [illegible] ... وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ... [illegible]

... قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ... [illegible] ... أَنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ... [illegible]

... [illegible] ... أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ... [illegible]

... قُلْ ... أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ... [illegible] ... طاعات و عبادات ... [illegible]

... وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ... [illegible] ... وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ... [illegible]

... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ... [illegible] ... فَرِيقًا هَدَى ... [illegible] ... وَفَرِيقًا ... [illegible] ... الضَّلَالَةُ ... [illegible]

... إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ ... [illegible] ... مِنْ دُونِ اللَّهِ ... [illegible] ... وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ... [illegible]

... [illegible] ... يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ... [illegible]

... [illegible] ... تعظیم کعبه ... [illegible] ... اهل اسلام ... [illegible]

... [illegible] ... ستر عورت ... [illegible]

[illegible marginal notes]



[illegible] نماز و طواف فرض است و زیاده بر آن سنت و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که [illegible]

[illegible] روز جمعه و عید بپوشند [illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی برآنند [illegible]

[illegible] فی رفع الایدی [illegible]

[illegible] تکبیرة الاحرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible] و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا [illegible]

[illegible] انه لا یحب المسرفین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده [illegible]

[illegible] والطیبات من الرزق [illegible]

[illegible] قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا [illegible] خالصة یوم القیمة [illegible]

[illegible] کذلک نفصل الآیات [illegible]

[illegible] لقوم یعلمون [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشانست اشد ابن عباس ... الزینة التی ... قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده ... و بعد از ان گفت ... [illegible]
ولکن من الحلال ... بحق تعالی ... [illegible] ... بیان ... [illegible]
حلال بوده ... [illegible] ... اهل شرک ... [illegible] ... بعضی بعقل ... و برخی بشرع ... [illegible]
... حرام ... [illegible] ... قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ... حرام کرده است ... الْفَوَاحِشَ
... [illegible] ... مَا ظَهَرَ مِنْهَا ... آشکارا ... وَمَا
بَطَنَ ... [illegible] ... سوره الانعام ... [illegible] ... حرام ... [illegible]
... حق تعالی ... [illegible] ... وَالْإِثْمَ ... حرام کرده ... [illegible]
... [illegible] ... موجب ... [illegible] ... الاثم ... [illegible]
... [illegible] ... وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... وَأَنْ تُشْرِكُوا ... حرام ... بِاللَّهِ ... [illegible]
... [illegible] ... مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ ... سُلْطَانًا ... [illegible]
... [illegible] ... وَأَنْ تَقُولُوا ... حرام ... عَلَى اللَّهِ ... مَا لَا تَعْلَمُونَ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... وَلِكُلِّ أُمَّةٍ ... أَجَلٌ ... [illegible]
... [illegible] ... فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ ... [illegible]
... [illegible] ... لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ... وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... يَا بَنِي آدَمَ ... إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ ... رُسُلٌ مِنْكُمْ ... [illegible]
... [illegible] ... يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ... آيَاتِي ... فَمَنِ اتَّقَى ... [illegible]
... [illegible] ... وَأَصْلَحَ ... فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... [illegible]
... [illegible] ... وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... وَالَّذِينَ كَذَّبُوا ... [illegible]
... بِآيَاتِنَا ... وَاسْتَكْبَرُوا ... عَنْهَا ... [illegible]
... أُولَئِكَ ... أَصْحَابُ النَّارِ ... هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... فَمَنْ أَظْلَمُ ... مِمَّنِ افْتَرَى ... عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ... [illegible]
... [illegible] ... أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
... [illegible] ... أُولَئِكَ ... يَنَالُهُمْ ... نَصِيبُهُمْ مِنَ
الْكِتَابِ ... [illegible]
... [illegible] ... حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ ... رُسُلُنَا ... يَتَوَفَّوْنَهُمْ ... [illegible]
... [illegible] ... قَالُوا ... [illegible]
... [illegible] ... أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ ... مِنْ دُونِ اللَّهِ
... [illegible] ... قَالُوا ... ضَلُّوا عَنَّا ... [illegible]
... [illegible] ... وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ ... أَنَّهُمْ كَانُوا ... كَافِرِينَ ... [illegible]
... [illegible] ... قَالَ ... ادْخُلُوا ... فِي أُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ ... مِنْ قَبْلِكُمْ ... مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ... [illegible]
... [illegible] ... فِي النَّارِ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... كُلَّمَا دَخَلَتْ ... أُمَّةٌ ... لَعَنَتْ أُخْتَهَا ... [illegible]



دبان باشند و با ایشان مانند گروهی که پیش ازیشان بوده‌اند [illegible] در جهنم لعنت کنند مشرکان [illegible] بر اتباع ایشان
متصل باشند [illegible] **حَتّٰی إِذَا ادّٰارَکُوا** تا آنگاه که بیکدیگر رسند **فِیهَا جَمِیعًا** در آتش همه ایشان **قَالَتْ أُخْرٰیهُمْ**
گویند آنها که پیروان ایشان بوده باشند [illegible] **لِأُولٰیهُمْ** برای آنها که پیشوا بوده‌اند یعنی درباره ایشان گویند **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما **هٰٓؤُلَآءِ أَضَلُّونَا** این گروه گمراه کردند ما را **فَآتِهِمْ** پس بده ایشان را **عَذَابًا ضِعْفًا** عذابی دوچندان که مضاعف **مِنَ النَّارِ** از آتش
دوزخ یکی برای کفر ایشان و یکی برای گمراه ساختن ما **قَالَ** گوید خداوند در جواب ایشان که **لِکُلٍّ ضِعْفٌ** مر هر یکی را عذابی دوبار است
[illegible] ایشان بواسطه کفر و ضلال **وَلٰکِنْ لَا تَعْلَمُونَ** و لیکن ایشان نمی‌دانند که مر ایشان را چه نوع عذاب است
[illegible] منفصل [illegible] عذاب ایشان [illegible]
[illegible] متبوع و تابع [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] **وَقَالَتْ أُولٰیهُمْ** و گویند پیشوایان [illegible] **لِأُخْرٰیهُمْ** مر پیروان را بعد از استماع [illegible] عذاب ضعفا
فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا پس نیست مر شما را بر ما **مِنْ فَضْلٍ** از زیادتی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر و ضلال
[illegible] **فَذُوقُوا الْعَذَابَ** پس بچشید عذاب را **بِمَا**
کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ بسبب آنچه کسب می‌کردید [illegible] **إِنَّ الَّذِینَ**
کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا بدرستی که آنها که تکذیب کردند آیتهای ما را [illegible] **وَاسْتَکْبَرُوا** و سرکشی کردند **عَنْهَا** از گرویدن بآن
و فرمان برداری آن **لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ** گشاده نشود [illegible] ایشان را [illegible] اعمال و ارواح ایشان **أَبْوَابُ السَّمَآءِ**
درهای آسمان چنانکه از برای اهل ایمان گشوده [illegible] اعمال ایشان [illegible]
ارواح ایشان را [illegible] چنانکه از حضرت [illegible] علیه السلام مرویست که **إنما المؤمنون يرفع أعمالهم وأرواحهم إلى السماء**
[illegible]
و اعمال ایشان باسمان [illegible] درهای آسمان [illegible] اعمال و ارواح کافران درهای آسمان [illegible] ارواح و اعمال ایشان
آسمان رسد [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] ای روح [illegible] روح [illegible] حق تعالی از نور [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] فرشتگان آسمان [illegible] این روح کیست [illegible] فلان بنده مومن
گویند مرحبا بالنفس الطيبة التي كانت في الجسد الطيب [illegible] روح و ریحان [illegible] تا بروز [illegible]
چنین [illegible] فرشتگان عذاب حاضر [illegible]
[illegible] گویند که فلان بنده عاصی گویند لا مرحبا بالنفس الخبيثة
التي كانت في الجسد الخبيث [illegible] **لا تفتح لك أبواب السماء** [illegible] درهای آسمان [illegible] **وَلَا**
یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این متکبران و مکذبان در بهشت **حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ** تا وقتی که درآید شتر **فِی سَمِّ الْخِیَاطِ** در سوراخ
سوزن تا آنکه [illegible] سوراخ سوزن [illegible]
[illegible] **وَکَذٰلِکَ** و مانند این [illegible] **نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ**
جزا دهیم مجرمان [illegible] **لَهُمْ** مر ایشان را باشد **مِنْ جَهَنَّمَ** از آتش دوزخ **مِهَادٌ** فراشی که بر آن نشینند **وَمِنْ فَوْقِهِمْ**
و از زبر ایشان **غَوَاشٍ** پوششها باشد [illegible]
کَذٰلِکَ و مانند این [illegible] **نَجْزِی الظَّالِمِینَ** پاداش دهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالَّذِینَ آمَنُوا**
و آنانکه گرویدند [illegible] **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته [illegible] اعمال صالح و انواع طاعت
[illegible] **لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا** تکلیف نمی‌کنیم هیچ نفسی را **إِلَّا وُسْعَهَا** مگر بقدر وسع و دون
طاقت [illegible]
[illegible] **لا وسعها** [illegible]
[illegible] **أُولٰٓئِکَ** [illegible] **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** [illegible] **هُمْ فِیهَا** ایشان در بهشت **خَالِدُونَ**
[illegible] **وَنَزَعْنَا** [illegible] **مَا فِی صُدُورِهِمْ** [illegible] **مِنْ غِلٍّ** [illegible]
[illegible]
[illegible]



بهشت بکه بهشت رسند انظار و رحمی شده که ان ساقان در چشمها به پر و در با ابواب چشمهان باشا سند فرمود الحق و حقد و حسد که در دل ایشان بود باشد
زایل کرده و اثر آن طلوع و بودن از دیگری حاصل کنند آثار رضا و عضاضه نعیم بهشت ظاهر کرده که هر که از آن نشئت و اغبر نکرد بعد از آن در دنیا
صفه منازل ایشان می فرماید که **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ** می رود از زیر منازل ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان **وَقَالُوا** و گویند اهل
چون منازل خود را ببینند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي** حمد و ثنا مر خدای را که بفضل خود **هَدَانَا** راه نمود ما را **لِهَٰذَا** بدین مقام و توفیق و اعطای اعمال
تا سبب ایمان او و عمل صالح کرد ما را رسیدن باین منازل و سبب **وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ** نبودیم ما که راه یابیم بخود و قدرت خود با ایمان و عمل که
و ما باین منازل **لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** اگر نه خدا ما را راه نمودی باسباب و توفیق لام برای تاکید نفی است و جواب لولا محذوف کما قبل آن دال است بر
و این کلام متنعم شکر نعمت که بهشتیان بر نعمت هدایت [illegible] و الطاف پادشاهی سلوک باین طریق [illegible] لطف و عنایت [illegible]
مقصد [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible] اهل بهشت [illegible] اهل دوزخ [illegible]
ایشان [illegible] منازل و مقامات [illegible] مشاهده کنند اهل دوزخ [illegible]
[illegible] **لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ** و اهل بهشت گویند که لولا ان هدانا الله بعد از آن فرمود که هیچ مؤمن و کافر نباشد که او را در بهشت و دوزخ منزلی
باشد [illegible] منازل را با ایشان نمایند [illegible] منازل [illegible]
[illegible] بهشتی را گویند که [illegible]
بعد از آن ندا آید که این منازل میراث [illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible] **لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا** [illegible] **بِالْحَقِّ** [illegible]
[illegible] **وَنُودُوا** [illegible] اهل بهشت [illegible] **أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ**
آن بهشتی که [illegible] **أُورِثْتُمُوهَا** [illegible] **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
[illegible] میراث [illegible]
میراث [illegible] منتقل می شود [illegible]
[illegible] منازل کافران میراث مؤمنان [illegible]
و قوله الجنة صفت تلکم است [illegible]
و مقالات [illegible] اهل بهشت و دوزخ [illegible] **وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** [illegible] اهل بهشت **أَصْحَابَ النَّارِ**
اهل دوزخ [illegible] **أَنْ قَدْ وَجَدْنَا** [illegible] **مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا** [illegible]
[illegible] **حَقًّا** [illegible] **فَهَلْ وَجَدْتُمْ** [illegible] **مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ** [illegible]
[illegible] **حَقًّا** [illegible]
اهل [illegible] **قَالُوا** گویند [illegible] **نَعَمْ** [illegible] **فَأَذَّنَ** [illegible] **مُؤَذِّنٌ** [illegible]
[illegible] **بَيْنَهُمْ** [illegible] **أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ** [illegible] **عَلَى الظَّالِمِينَ** [illegible]
[illegible] **الَّذِينَ يَصُدُّونَ** [illegible] **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** [illegible]
[illegible] **وَيَبْغُونَهَا** [illegible] **عِوَجًا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَهُمْ بِالْآخِرَةِ** [illegible] **كَافِرُونَ** [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه [illegible] عن الرضا علیه السلام المؤذن امیر
المؤمنین علیه السلام [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
المؤذن یعنی امیر المؤمنین [illegible] کتاب الله اسماء لا یعرفها
الناس منها قوله فاذن مؤذن بینهم [illegible]
مؤذن بینهم [illegible] **وَبَيْنَهُمَا** [illegible] **حِجَابٌ** [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] **وَعَلَى الْأَعْرَافِ** [illegible] **رِجَالٌ** [illegible] **يَعْرِفُونَ كُلًّا** [illegible]
اهل بهشت و دوزخ **بِسِيمَاهُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعضی [illegible] مخصوص [illegible]

مؤمنان و ملائکه [illegible] ... اعراف ... در بهشت [illegible]

کویند [illegible] ... اعراف [illegible]

[illegible] ... اعراف [illegible]

بهشت [illegible] ... افاضل اهل ایمان ... ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده ... الاعراف موضع عال من

الصراط علیه حمزة والعباس وعلی وجعفر ذو الجناحین یعرفون محبیهم ببیاض الوجوه ومبغضیهم بسواد الوجوه ... امیر المؤمنین علیه

السلام و حمزه و عباس و جعفر طیار [illegible] ... محمد بن

جعفر [illegible] ... اصبغ بن

نباته [illegible] ... امیر المؤمنین [illegible] ... و علی الاعراف

رجال ... ونحن علی الاعراف نعرف انصارنا بسیماهم ... [illegible]

[illegible] ... اهل جنت باشند ... در بهشت [illegible] ... فیها ...

ادخلناه الجنة ومن ابغضنا عرفناه بسیماه فادخلناه النار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... رسول الله صلی الله علیه وآله ... [illegible]

بعضی از روایات [illegible] ... امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... من مؤمن او منافق ... بسیماهم ... [illegible]

[illegible] ... الرجال ... [illegible]

[illegible] ... ائمه معصومین ... پیغمبر صلی الله علیه وآله ... [illegible]

جعفر علیه السلام ... لا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من انکرهم وانکروه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اسلام کنند ... [illegible]

[illegible] ... وَنَادَوْا ... اصحاب اعراف ... أَصْحَابَ

الْجَنَّةِ ... أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ... [illegible]

[illegible] ... لَمْ يَدْخُلُوهَا ... اهل اعراف ... [illegible] ... وَهُمْ

يَطْمَعُونَ ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اهل اعراف ... [illegible]

[illegible] ... اهل اعراف ... [illegible]

[illegible] ... وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ ... [illegible]

[illegible] ... تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ ... قَالُوا رَبَّنَا ... [illegible]

[illegible] ... لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ ... بِسِيمَاهُمْ ... [illegible]

[illegible] ... ابوجهل ... [illegible]

[illegible]

قَالُوا ... اهل اعراف ... مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ جَمْعُكُمْ ... [illegible] ... وَمَا



کُنتُم تَتَذَکَّرُونَ و اینهمه بود بلکه کردن کینه بیکر ونید بلا بخلوت از سخن حق او متحسید و اینست کیاد شما مانع عذاب بیشا لیس اهل اعراف باشا و مکبت ندی بلال و عمار و سلمان و صهیب و خباب و مثال ایشان رعنی الله عنهم و کفار از کویند أَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که بودید أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللّٰهُ بِرَحْمَةٍ هرگز با ایشان نرساند بخشایش خود را لیکن الحال جمعی مستحق رحمت شدند و با اهل ایمان شاد گو یا حق سبحانه و تعالی بعد از این سخن از عشرت ایشان امر فرماید که ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیند بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ بیمی بر شما از عذاب و عقاب نباشد وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد و گویند که قبل از این قول باید که باشند و قول ابو الصادق علیه السلام موافقت این عباس و عمرو بود که چون اهل بهشت را بیند اعراف نعمتها از اطعمه لذیذ با چشم پاک گویند عندالملاها از غرور بیند میان بهشت و کسا ایشان سخن گوید حق تعالی امر فرماید به بهشت تا دست درخت نگردند و رنگی که سخن بیشان خوید اینشان اسند و چه حلفت ایشا متصرعه باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید که وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و درخواست کنند أَنْ أَفِيضُوا آنکه بریزید عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ بر ما از آب بهشت تا اندک تشنگی ما را ببرد و دلیل است بر آنکه جنت فوق دوزخ باشد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است حق شما را از سایر اشربه و انواع طعام تا بدان دفع گرسنگی خود کنیم و بنا بر آنکه مراد انواع طعام باشد کلام از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا خواهد بود قَالُوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران و ایشان کافران الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه و ایشان دین خود را بچیزی که سبحانه می اعدادند و دست بر نند و بازی می کردند تحریم ما احل الله چون بحیره و وصیله یا تراحل لهو و تحتیر لهو و بیا و رفتن از صرف همت با آنچه مستحسن باشد که متصرف شوند بان و لعب طلب فرح است بیحسن که طلب نکنند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق تعالی فراموش کردند و ندانستند که بنیاد دنیا بر مکاری است فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ پس امروز با ایشان معامله ناسیان کنیم یعنی فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانکه فراموش کردند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا دیدار این روز را وَمَا كَانُوا و چنانکه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای کتب ما بعد از آنکه دیدند انکار می کردند و درد ایمان خلاف نشتند که جمیع این کلام حق تعالی است بعد از حکایت اهل جنت تا قول حرمهما على الكافرين از تتمه کلام اهل جنت است الی قوله الحق و بعد از آن حق سبحانه فرمود که فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ و چون حق تعالی ذکر فریقین نمود در عقب آن ذکر انزال کتاب حجت برما به برهان نمود وَلَقَدْ جِئْنَاهُم و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم مثلا از او مفصل ساختیم قرآن را بابها از عقاید و احکام و مواعظ مفصله عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی خود این در محل نصب است بر حال یعنی عالمین بوجه تفصیله یعنی در حالتی که عالم بودیم بوجه تبیین و تبیان و با حال آنکه کتاب را تقدیر اینکه مشتمل علی علم یعنی در حالتی که این کتاب مشتمل است بر علم شریعت از اصول و فروع و این مفعول فصلناه معنی وصلناه هم این کتاب را در حالتی که راه نماینده است هُدًى وَرَحْمَةً هدایت و بخشایش لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان است و منجی ایشان از ضلالت و تخصیص اهل ایمان بآنکه هدایت و رحمت است سبب بجمیع مکلفان بجهت انتفاع اهل ایمان است بآن و عدم انتفاع غیر ایشان بآن هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار می برند استفهام برای انکار است یعنی منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب یا بیان آن را که پیش شود آن امر قرآن از تبیین صدق آن نظهور آنچه ناطق است بآن از وعد و وعید یعنی ایمان نمی آورند تا عین آن را بر بینند يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت سر انجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک نموده بودند کتاب مفصل را مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون مشاهده نمایند امور ظاهر شود بر کافران که قرآن تکذیب نموده بودند گویند قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما براستی یعنی ما آنکه بما گوید بود وقوع این روز را بر ما و ما تصدیق نکردیم فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاءَ پس آیا باشند ما را شفاعت کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا پس شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی بعد از تصدیق کنیم ایمانی که کرده بودیم و تکذیب و انکار خدای و رسول نکنیم پس نزد کسی ایشان از شفاعت کند و نه بدنیا باز گردند قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بدرستی که زیان کردند بر نفسهای خود که سرمایه عمر خود را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند بدروغ میگفتند که بتان شفیعان ما باشند نزد خدای بس هیچ یعنی ایشان نرسید و در عقب ایشان گوید تا بعد از ان از روی احتجاج ذکر ربوبیت و قادر بت خود و بیان مصنوعات خود میکند تا بوسیله آن او را بشناسند و بدانند که عبادت او سزاوار معبود نیست و مفهوم باید که ای جمیع مکلفان إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ بدرستی که پروردگار و پرورش کار شما پروردگاریست که مستجمع جمیع صفات کمال است الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه در آنها است فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار زمان شش روز و اگر چه او قادر بود که بچشم زدنی همه را بیافریند اما بجهت تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند و تأنی کار فرمایند بمدت شش روز آنها را بیافرید و در مجمع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش از روز یکشنبه کرد و تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را ایجاد کرد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد از روی اقتدار عَلَى الْعَرْشِ بر عرش ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود آورده که حق تعالی عرش را بر جوهر خلق اکرد و در خبر است که چون عرش را بیافرید ... عظیم بخلق کرد نوعی اللّٰهم طلب کرد ... و اینها را دستوری



[illegible] کشت بران [illegible] حق تعالی [illegible] عرش اعظم مخلوقات است [illegible] که استوی علی العرش صفتی است [illegible]

بلا کیف [illegible] استوا [illegible] مالک بن انس [illegible] الاستواء غیر مجهول و الکیفیة غیر معقول [illegible] و السؤال عنه بدعة [illegible]

است که معنی اینست که مستوی شد [illegible] فرمان [illegible] کلام [illegible]

کقولهم استوی الملک علی عرشه اذا انتظمت امور مملکته [illegible] انوار گفته که عرش جسمیست [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] عرش جسم [illegible] حق تعالی [illegible]

خبرات [illegible] عرش [illegible] حق تعالی [illegible] تا آنکه [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

و چون [illegible] گفت [illegible] ای جبرئیل [illegible]

[illegible] گفته که [illegible] **يُغْشِي اللَّيْلَ** [illegible] حق تعالی [illegible] **النَّهَارَ**

در پوشد [illegible] شب [illegible] العلم [illegible]

و هو قوله تعالی یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل **يَطْلُبُهُ** [illegible] **حَثِيثًا** [illegible]

مانند [illegible] انوار گفته که حثیث [illegible]

[illegible] طالب [illegible]

[illegible] **وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** [illegible]

النُّجُومَ [illegible] **مُسَخَّرَاتٍ** [illegible] **بِأَمْرِهِ** بفرمان او [illegible]

[illegible] **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ** [illegible] **وَالْأَمْرُ** [illegible]

[illegible] **تَبَارَكَ اللَّهُ** [illegible]

[illegible] **رَبُّ الْعَالَمِينَ** پروردگار [illegible] انوار گفته [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] خلق [illegible] امر [illegible]

[illegible] سبع سموات فی یومین [illegible]

[illegible] خلق الارض فی یومین [illegible]

[illegible] خلق الارض فی یومین و جعل فیها

رواسی [illegible] فی اربعة ایام [illegible] فی سورة السجدة الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام [illegible]

چون [illegible]

[illegible] الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین [illegible]

[illegible] **ادْعُوا رَبَّكُمْ** بخوانید پروردگار خود را [illegible] **تَضَرُّعًا** [illegible]

وَخُفْيَةً [illegible] انوار گفته [illegible]

[illegible] **إِنَّهُ** [illegible]

لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد [illegible]

[illegible] رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] اللهم انی اسألک الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] ادعوا ربکم تضرعا و خفیة [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَا تُفْسِدُوا** [illegible] **فِي الْأَرْضِ** [illegible] **بَعْدَ إِصْلَاحِهَا** [illegible]

[illegible]

بقتل نفوس بعد اصلاحها ... و قیل لا تفسدوا ... بالظلم بعد اصلاحها بالعدل و قیل لا تفسدوا فی الارض ... المطر و ... الحرث بمعاصیکم
و ... و از ابی جعفر علیه السلام روایت ... که آنحضرت ... **وَادْعُوهُ** و بخوانید خدا را **خَوْفاً**
... که ترسنده باشید ... **وَطَمَعاً** و طمع دارنده ... و ... حال
... خوف و طمع ... و تعالی
طمع و فضل ... خوف ... و طمع ... **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
... اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ...
... [illegible] ...
... **وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ** ... **بُشْراً**
... **بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ** ...
... [illegible] ...
... رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... امیر المؤمنین ... [illegible] ...
... کقوله تعالی انما اموالکم و اولادکم
... کقوله هو الذی یرسل الریاح ...
... [illegible] ...
... **حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً** ...
... [illegible] ...
... **سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ** ...
... **فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ** ... **فَأَخْرَجْنَا**
بِهِ ... [illegible] ...
... **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** ... **كَذَلِكَ** ...
... **نُخْرِجُ الْمَوْتَى** ...
... [illegible] ...
... **لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ** ...
... **يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ** ...
... **وَالَّذِي خَبُثَ** ... **لَا يَخْرُجُ** ...
... [illegible] ...



است بدان او است برحسب طهور نفوذ آراده بیرون نتعب بحسب ان بینا است و روز کرام معضات محمد وست ونقابر بهشت که والبلد الذی خبث
لا یخرج الا نکدا بی حدث مضاف شده ومضاف الیه بر مقام او واقع شده و مرفوع و مستترکشناد ابن عباس مجاهد و حسن و دیبت که این مثلی است که
حقتعالی ابحار و ارار فرموده در باب مومن و کافر چه تشبیه فرموده دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره پس هر گاه باران مواعظ از سحاب
الارباب بر دل مومن بارد انواع طاعات و عبادات بر جوارح و ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند نه میں دلش تخم خضوع قبول نکند و از او صفتی که نگا
اید بطهور نیاید و تدبیر وردی که اراده او مستجاب سیوی که نبات حسن از زمین نگه بیرون ناید منا ز ارض طیبه اید و فوع محی باقی الا انستکه عادة
اللہ جاری شده بانها بیح نبات از ارض طیب با بلعث احیا باشند بر طلب خیر از معطان او و بکلالت کند از معجوب محمتا بد طاعات کذلک هم چنانکه بیا
کردیم این مثل را نصرف الایات می گردانیم ایتها او و ضع میکنیم ضرب امثال او دفنون احوال لقوم یشکرون برای گروهی که شکر
نعمت هم و ادراک آن بجا می آورند و بدان تسبیحا تفکر نموده بهره اعتبار میبرند مروی است که روزی ابو محمد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام
نزد معاویه بجلیل اطعام بر فتند و معاویه بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حقتعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تر و خشکی
نیست مگر که در قرآن مذکور است چیزی حسن که در قرآن ذکر فرموده و محاسن آنحضرت در آن وقت خضاب نموده بود و طراوت داشت معاویه گویم ما بحث
رجوع به معاویه فرمود که حق سبحانه محاسن مرا و ترا در این ذکر فرموده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه بعد
از استماع این قول از آنحضرت منفعل شده خاموش شد و چون حقتعالی در این سوره ادله خود بر وحدانیت و قدرت کامله خود در عقب آن
ذکر فرمود تاکید و تمکین آن و تحقیق رسل او و تکذیب امم ایشان بیغمبر ما صلی الله علیه و آله فرمود لقد ارسلنا بخدا سوگند بدستی و مثل آن
لام را اطلاق میکنند الا با قد زیرا که آن مظنه توقع است چه مخاطب چون استماع آن نمود متوقع وقوع آن چیز است که مصدر است بان یعنی بدرستی
که ما فرستادیم نوحا نوح را و وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر از اولاد قابیل بودند و بت میپرستیدند فقال پس
فرمود نوح یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را که موحد جمیع نعم است یعنی یکتا گوی او را و بپرستید که قوله ما لکم نیست
شما را من اله غیره هیچ معبودی غیر او وی پس چرا بر وی ایمان نمی آرید و غیر او را بعبادت شریک میسازید انی اخاف بدرستی که من می
ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت و بیان
این آنکه سیجانه در کتب تواریخ مذکور است که نوح اول پیغمبری بود بعد از ادریس حقتعالی او را بفرزندان قابیل فرستاد و انکه متابع ایشان بودند
از اولاد شیث از ابن عباس منقول است که اولاد آدم بعضی در جبل بودند و برخی در سهل آن کوهستانیان و زنان ایشان صفتی بودند و زنان ایشان
زشت صورت و مردان سهل بر عکس این بودند ابلیس بصورت غلامی بیامد و نزدیکی از مردمان سهل و گفت من میخواهم که خدمت تو کنم او گفت که اگر در
خدمت من قیام نمائی چه مضایقه و مرا از تو باشد ابلیس آن غلام پیش وی مدتی خدمت او کرده روزی نی بساخت و آن را برد مردمان آواز نی هر که شنیده بودند می
آمدند و استماع میکردند این خبر بر اهل جبل رسید و در تنگه عید اهل سهل بود و همه با آن نامده بودند و زنان خود را آراسته در نظر مردان جلوه
داده بودند بعضی از اهل جبل نظاره ایشان آمده بودند و آواز نی بشنوند و جمال ایشان را مشاهده کنند چون زنان را با جمال دیدند در حال
ایشان متعجب شدند قوم خود را از این خبر دادند همه بکره بیامدند و با ایشان اختلاط کردند و زنان با ایشان میل کرده فاحشه زنا در میان
ایشان شایع شد و بعضی برآنند که از ابن عباس منقول است که آدم وصیت کرده بود که فرزندان شیث با اولاد قابیل مناکحه نکنند و اولاد شیث در ابتدا
دعوت کرده بودند که با آن بر آن گماشته تا کسی از فرزندان قابیل انجا نروند بر حمی از ایشان گفتند که بر ویم تا بعمام خود را که فرزندان قابیل اند
زیارت کنیم و ببینیم که در چه حالتند و ایشان صد مرد بودند همه نیکو روی زنان اولاد قابیل که ایشان را دیدند و ایشان او بچشمی نگذاشتند که باز
پس روند جمع بکر بنفس دل دادن خود بایشان دادند زنان ایشان از ایشان نگذاشتند که مراجعت کنند بعد گروه گروه می آمدند و با ایشان اختلاط میشدند تا
بیامدند عاقبت این زنان مناکح و زنا آغاز کردند ما اولاد شیث و قابیل بیهلاک شد حقتعالی نوح را بایشان فرستاد و این وقت و پنجاه ساله بود چنانکه
گذشت نهصد و پنجاه سال در میان ایشان اقامت کرد و ایشان را دعوت مینمود و از عقوبات الهی میترسانید و هیچ تاثیر نشد بلکه هر روز بر طغیان ایشان می افزود چنانچه
حقتعالی از این خبر میدهد که و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی و چندانکه دعوت ایشان بیشتر میکرد فرار بیشتر مینمودند چنانچه فرموده فلم یزدهم دعائی
الا فرارا و بروایت عبد الله عباس روایت است که نوح را چندان میزدند که بیهوش میشد بعد آن کشان او را در نمدی پیچیده بخانه میبردند و گمان
آن بودی که مرده است هر شب بهوش باز آمدی و فرمودی که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون روز دیگر باز ملک ایشان آمدی و باز بدعوت شدی گویند هر روز
چندان سنگ بر او زدندی که در زیر سنگ پنهان میگشت بلکه ایشان آمدی و او از زیر سنگ بیرون آمده و در پیش خود بدو مرحله او و ما الیه یعنی
باز گشتی و باز صبح بایشان آمدی و گفتی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا مرویست که پیری که شد طفل خود را در بر گرفته نزد نوح آمد و بر آن طفل نمود و گفت
ای فرزند این مرد ساحر است باید که چون من متوفی شوم وی تو را نفریبد لکن طفل گفت ای پدر شاید که من بعد زنی نام خالاسنگ بر دوش
برداشت و سنگ بر او زد و وی سنگ را برنوح زد و سر مبارک آنحضرت را مجروح ساخت و خون بر روی مبارک او روان شد نوح بدرگاه الهی
این دعا فرمود که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا حشانین شد برای الجبعید امه علیه السلام روایت کرده که در عرض مدت دعوت بار ماند
کسی او را نگرو یند بود بعد شد و هب بن منبه ملک که نوح اول پیغمبری بود که بعد از ادریس خلق را دعوت کرد و او را کوه نگم و رقیق الوجه و طویل الراس
عظیم العینین و دقیق الساقین و طویل القامة و جسیم البدن بود و سه قرن خود را دعوت کرد هر قرنی سیصد سال ایشان چندی دین مکث یافت کار او

ملاقات بر سه قوم شد اب
ادریس را

قصص نوح علیه السلام

دکر سخن ابلیس
و چراینید

اثم

در شب

[illegible] دعوت میکرد و طلب او [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] قوم نوح [illegible] ایمان [illegible] بعد [illegible] ربّ لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا [illegible]

[illegible] تا انکه [illegible] استغفروا ربّکم انه کان غفّارا یرسل السماء علیکم مدرارا [illegible]

[illegible] لا تذرنّ آلهتکم و لا تذرنّ ودّا و لا سواعا [illegible] یغوث و یعوق و نسرا [illegible]

[illegible] بعبادت اصنام مشغول شدند [illegible]

[illegible] اسلام و تفصیل قصه [illegible]

[illegible] شیخ ابو جعفر [illegible] علی [illegible] روایت [illegible]

[illegible] علی بن الحسین علیهما السلام [illegible] نوح علیه السلام [illegible] کشتی [illegible] سام و حام و یافث [illegible]

[illegible] سام [illegible] حام [illegible] یافث [illegible] نوح [illegible]

[illegible] اللهم [illegible] حام [illegible] الا اللؤلؤ [illegible]

[illegible] یأجوج و مأجوج [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] شیخ ابو جعفر [illegible] روایات [illegible]

[illegible] سام و یافث [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] نوح [illegible] حام [illegible]

[illegible] نوح [illegible] هزار سال [illegible]

[illegible] کشتی [illegible] طوفان [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] الظل [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] الظل [illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible] نوح [illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible] الانبیاء و المرسلین [illegible] نوح [illegible]

قال الملأ من قومه [illegible] انّا لنراک [illegible] ای نوح فی ضلال مبین

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] قصه نوح [illegible] قوم خود [illegible] قال [illegible]

[illegible] یا قوم [illegible] لیس بی ضلالة [illegible]

[illegible]

[illegible] و لکنّی رسول [illegible]

من ربّ العالمین [illegible] علی هدی

[illegible] ابلّغکم [illegible] رسالات ربّی [illegible] و انصح لکم [illegible]

[illegible] و اعلم من الله [illegible] ما لا تعلمون [illegible]

[illegible] رسالت [illegible]

[illegible] قوم نوح [illegible]

[illegible] نوح علیه السلام [illegible] او عجبتم [illegible]

[illegible] ان جاءکم ذکر [illegible] من ربّکم [illegible]

علی رجل منکم [illegible]

[illegible] الاوّلین [illegible] نوح [illegible]

[illegible] لینذرکم [illegible] و لتتّقوا [illegible] و لعلّکم ترحمون

تا شاید که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فایدهٔ حرف ترجی تنبیه است بر آنکه متقی نباید که اعتماد بر تقوی خود کنند و ایمن نشوند از عذاب الهی و عقاب پادشاهی **فَكَذَّبُوهُ** پس دروغ داشتند قوم نوح او را و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند و ما اهلاک ایشان کرده و حق تعالی حکم کرد تا کشتی بساخت و عمر نوح و دیست سال چنانکه گذشته باشد و ما کشتی در آمد حقتعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سلامت ماندند چنانکه میفرماید که **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و آنانرا که با او بودند **فِي الْفُلْكِ** در کشتی و مجموع ایشان هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن و نزد بعضی هفتاد و کس بودند سه پسر او سام و یافث و حام و باقی آنها که ایمان آورده بودند او و قوله فی الفلک متعلق است بمعه یا بالفعل یعنی بالانجاء از موصول یا از ضمیر در معه **وَأَغْرَقْنَا** و غرق ساختیم بطوفان آنانرا **الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** آنانکه دروغ شمردند کلام ما و حجت و معجزات نوح را که دال بود بر نبوت او **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستیکه بودند قوم نوح **قَوْمًا عَمِينَ** گروهی کوردلان یعنی کوردل و غیر مستبصر بدلها و دیدهای بصیرت و معجزات نوح و اصل عمین عمیین بوده که بعد از تخفیف عمین شده و باقی قصهٔ نوح در ضمن آیات سورهٔ هود مذکور خواهد شد و ذکر این قصه بجهت تسلیه خاطر مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله و قصهٔ هود از پی قصهٔ نوح عطف کرده میفرماید که **وَإِلَىٰ عَادٍ** و فرستادیم بسوی عاد **أَخَاهُمْ** برادر ایشان را نبوعی خویش ایشان را **هُودًا** که آن هود بود علیه السلام این عطف بنا بر اتمام است و در انوار گفته که مراد از اخاهم واحدی از ایشانست کقولهم یا اخا العرب و هو پسر عبدالله بن رباح بن خلوث بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام است و گویند هود بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و قبیله را باو باز میخوانند و اینکه حقتعالی هم از ایشان پیغمبر ایشان فرستاده است تا فهم ایشان باشد قول او و عرف بحال او و در رغبت اقتدا باو و قبیلهٔ عاد مردم توانا و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام زمین دار و تمام قبیلهٔ عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال فراوان داشتند در بیرون شهر میکردند و آنرا ابن احقاف حق تعالی چون هود علیه السلام را بایشان فرستاد او بقبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرده **قَالَ** گفت ای قوم من **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** بپرستید خدای را و یگانه گوئید **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ** نیست شما را هیچ معبودی **غَيْرُهُ** بجز او و استیناف این کلام کرده و معطوف نساخته بر ما قبل تا که در حکم جواب سؤال است گویا شخصی میگوید که هود که بایشان مبعوث شد چه گفت میفرماید که بایشان گفت شما را هیچ معبودی نیست که مستحق عبادت باشد بجز او و سجحانه **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای چون قوم هود اقرب بودند از قوم نوح از ایشان **قَالَ الْمَلَأُ** گفتند گروهی اشراف و بزرگان **الَّذِينَ كَفَرُوا** که کافر بودند **مِنْ قَوْمِهِ** از گروه هود و قید کفر بجهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند مثل مرثد بن سعد که ایمان آورد و شرکا از ایشان گفتند ای هود **إِنَّا لَنَرَاكَ** بدرستی که ما می بینیم ترا **فِي سَفَاهَةٍ** در بیخردی که دین قوم خود را میگذاری و بدین جدید میروی **وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ** بدرستیکه گمان میبریم ترا **مِنَ الْكَاذِبِينَ** از دروغ گویان در دعوی پیغمبری **قَالَ يَا قَوْمِ** گفت ای گروه من **لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ** نیست مرا سفاهت یعنی حقیقت عقل بجهالت **وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ** ولیکن من فرستاده شده ام **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** از جانب پروردگار عالمیان **أُبَلِّغُكُمْ** میرسانم بشما **رِسَالَاتِ رَبِّي** پیغامهای پروردگار خود را از امر و نهی و وعد و وعید و غیر آن **وَأَنَا لَكُمْ** و من مر شما را **نَاصِحٌ أَمِينٌ** نصیحت کننده ام با امانت یعنی راست گوی بی شائبه خیانت و دروغ در تغییر از زبان خدا بر امت **أَوَعَجِبْتُمْ** آیا عجب میدارید شما **أَنْ جَاءَكُمْ** از آنکه بیاید بشما **ذِكْرٌ** پندی **مِنْ رَبِّكُمْ** از نزد پروردگار شما **عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ** بر مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را با شما و او را داند و سبب فرو آمدن ذکر برای آنست که **لِيُنْذِرَكُمْ** تا بیم کند شما را از عقوبات الهی و در اجابت انبیا کفر و از کلمات واهیهٔ ایشان باین نوع اجابت اعراض از مقابله ایشان کمال نصح و شفقت و فضیلت حسن مجادله و تنبیه بر آنکه ناصح باید که باین نوع سخنان جواب قوم خود بدهد و بجهت ان تا خوش ایشان التفات نکند و در گفتن **وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ** تنبیه بر آنکه ایشان هود را بابن عنوان ببی شان خوانند میدانستند و معنی سفه هم در ان و تعجب انکار تعجب است یعنی بر این تعجب نیست که حق تعالی هر کرا که صلاح بیند برسالت فرستد و بعد از تخویف تذکیر ایشان میکند بانعام او سبحانه بر ایشان و میفرماید که **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید نعمت حق را **إِذْ جَعَلَكُمْ** چون کردانید شما را **خُلَفَاءَ** جانشینان در ساکنان زمین خلفا **مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ** از پس گروه نوح علیهم و پادشاهان بعد از او چه شداد بن عاد پادشاه زمین عالم بوده از مرحان **وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ** و بیفزود در آفرینش شما **بَسْطَةً** قامت و قدرت را از پاره بر دیگران مروی است که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین ایشان صد گز و همه توانا و قوت تمام بودند **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ** پس یاد کنید نعمتهای خدای را **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** تا باشد که شما رستگار شوید چه شکر بر نعمت موجب فلاح است **قَالُوا** گفتند نکرو منع هود را از روی انکار و استبعاد **أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ** آیا آمده با ما بفرمانی که ما پرستیم خدای را **وَحْدَهُ** تنها بی آنکه بکار دیگر شریک او باشد **وَنَذَرَ** و فرو گذاریم و پرستش فرو گذاریم **مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا** آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان انکار ایشان است از اختصاص حق تعالی بعبادت و اعراض از اینچه پدران ایشان شریک وی گرداندند بود و بجهت آنکه در تقلید پدران ثابت شده انس بآن گرفته بودند و معنی مجیی در اجئتنا یا مجیی است از مکانی که بآن معتزل شده بود از قوم خود و یا از آسمان بر سبیل تهکم با بر قصد بکار که گویم ذهب یشتمنی بعد از آن گفتند که **فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا** پس بیار بما آنچه وعده میکنی **إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اگر هستی تو از راستگویان از نزول عذاب **قَالَ** گفت هود که **قَدْ وَقَعَ** بدرستی که واجب شد **عَلَيْكُمْ**

بر شما.

ذکر بیشتر هشتاد کس بوده

در نسب هود

انکار

سبکی و دراز

از عقاب

بر شما فرود آمد و تبیان این سخن ماضی بنا بر آنست که متوقع کالواقع است یعنی البته بشما میرسد **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما **رِجْسٌ** عذابی که شما را

و مضطرب سازد از اشتقاق ارتجاس است بمعنی اضطراب **وَغَضَبٌ** و خشمی چنانکه انتقام **أَتُجَادِلُونَنِي** آیا مجادله میکنید با من **فِي**

أَسْمَاءٍ در چیزهائی که محض اسم اند بی معنی از آنکه هر یک را نامی نهاده اید و معنی اسم الوهیت در ایشان مفقود است مراد آنست که بعضی را

ساقیه میگفتند بگمان آنکه باران از ایشان است و بعضی را حافظه بظن آنکه کالبد های ایشان را نگاه میدارند و بعضی را رازقه و بعضی را

و این مجرد اسما بود و معنی در ضمن این اصنام جماد نه و بعضی گفته اند که مراد آنست که اسم ایشان متی است زیرا که اگر چنین بودی نام

اطلاق بر ایشان متوقف بودی بآنکه اینها اسمای مخترع اند و حق تعالی حجتی بآن نازل نساخته و معنی این سخن آنست که ظاهر است پس هود

بر قوم فرمود که مجادله میکنید با من در اسمای بی معنی که از روی جهالت **سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ** نام نهاده اید ایشان را شما **وَآبَاؤُكُمْ** و پدران شما

مَا نَزَّلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بآنها یعنی بر عبادت ایشان **بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ** هیچ حجتی و برهانی و چون این ظاهر شد بر شما

باوجود این مکابره میکنید بر این صورت **فَانْتَظِرُوا** پس منتظر باشید نزول عذاب را **إِنِّي مَعَكُمْ** بدرستی که من با شما **مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ**

از منتظرانم مر هلاک شما را **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم هود را **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او میبودند **بِرَحْمَةٍ**

مِنَّا ببخششی از جانب ما **وَقَطَعْنَا** و ببریدیم و برکندیم **دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا** آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند

بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برکندیم **وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ** و نبودند گروندگان

...و این تعریض است بآنکه مومنان نجات یافتند و تنبیه بر آنکه فرق میان ایشان و هالکان ایمان بود و تفصیل قصه

هود و هلاک قوم او بروایت سدی و محمد بن اسحق و غیر ایشان از جمهور مفسران بر این وجه است که عاد یاران در زمین یمن بودند و در موضعی که

از احقاف گویند لقوله تعالی اذ انذر قومه بالاحقاف و در آن پشتهای ریگ بود و هم قطعه از آن نامیدم اشتر چون رمل عالج

و عمان و حضرموت ما بین زمین عاد و ایشان بود تا حضرموت و هر سه پشت بود و هر ولایتی که ملک دیگری مع هود و بکری بود بنا بر ایشان

قوی و عظیم بود و جسدی جسیم و بازو بغیر سوی سخت و ظلم و تعدی در ارکان نمود و فساد اینست در ایشان شایع شد حق تعالی هود را بایشان فرستاد

و او حسب و نسب تر از همه بود پس ایشان را دعوت کرد تا ایشان از بت پرستی و ظلم و فساد منع کرد ایشان قبول نکردند و برعتو و طغیان افزودند و او را

بانواع ناشایسته تهدید و تخویف ایشان میکرد و بخانی نرسید در جواب میگفتند که من اشد منا قوة از ما قوی تر کیست پس الله سبحانه

سه سال باران از ایشان باز گرفت و ایشان را بلای قحط و غلا مبتلا شدند و طاقت ایشان طاق شد و طاقت ایشان چنان بود که اگر کسی را بلائی و محنتی رسیدی

و خواستی که از آن خلاص شود بمکه آمدی و دعا کردی و بقا صد خود رسیدی و در آن وقت خانه کعبه را زمین مرتفع و سرخ بود و مکه را قطان بودند

ایشان را عمالقه گفتندی و پیشوای ایشان معاویة بن بکر بود و مادر او زنی از عاد بود چون قحط بر ایشان استیلا یافت مصلحت دیدند که جمعی

فرستادند که برای ایشان طلب باران کنند و از جمله ایشان قیل بن عنز و لقیم بن هزال و مرثد بن سعد که مسلمان بود و اسلام را پنهان میداشت و چون

معاویة بن بکر آمدند قوم ایشان از خارج حرم فرود آمدند و اکرام ایشان کرد و ایشان یک ماه نزد وی بودند و شب و روز بخوردن مشغول بودند و

معاویه را دو کنیزک بود که ایشان را جرادتان میگفتند و هر دو ایشان سماع و رقص کردندی و ایشان بلهو و لعب مشغول شده و قحط قوم خود را فراموش

کردند و هر روز شراب و غنا مجلس بسبب مشتمل بر شکایت قحط و خشکی حال ایشان بود و معاویه شرم میداشت که ایشان را بدین حال بگوید

مجلس را وداع کند بی رنجه پس بیتی چند بگفت و کنیزان را تلقین کرد که فردا چون این قوم بلهو و لعب و طرب مشغول شوند شما این ابیات را در حین سماع و رقص

با ایشان خوانید تا ایشان را تنبیه شود و آن ابیات این بود الا یا قیل ویحک قم فهینم لعل الله یسقینا غماما فیسقی ارض عاد ان عادا قد امسوا لا یبینون

الکلاما من العطش الشدید فلیس نرجو به الشیخ الکبیر ولا الغلاما وان الوحش تاتیهم جهارا ولا تخشی لعادی سهاما وانتم ههنا فیما اشتهیتم

نهارکم ولیلکم التماما فقبح وفدکم من وفد قوم ولا لقوا التحیة والسلاما چون جرادتان این ابیات بترنم خواندند ایشان متنبه شده گفتند

قوم ما ما را بکاری فرستاده اند و ایشان در رنج و تعب اند و ما در عیش و طرب بحرم رویم و دعا کنیم که خدای تعالی باران بر قوم

ایشان فرستد مرثد که مسلمان بود گفت ای قوم شما دعا بسیار کرده اید بدعای شما باران نباید اگر خواهید که حق تعالی بر شما رحمت کند و باران

فرستد باید که ایمان آرید بهود و ایمان نارید که باران جز بدعای هود نباید پس هود را گفت و اظهار اسلام کرد معاویه بانکار وی گفت ابا سعد

فانک من قبیل ذوی کرم وامک من ثمود فانا لن نطیعک ما بقینا ولسنا فاعلین لما ترید اتامرنا لنترک دین رفد و رمل وآل صدا والعبود ونترک دین آباء کرام ذوی رای ونتبع دین هود

و معاویه گفت که وی را نزد خود نگهدارد که با ما بمکه نیاید چه او بر دین هود است و این مرثد را حسب و نسب بود پس معاویه او را

نزد خود نگاه داشت و ایشان متوجه مکه شدند و نزدیک مرثد از معاویه اجازت طلبید و بمکه آمد و ایشان هنوز دعا نکرده بودند بآمد و برکوه

و بر سر کوه بر آمد و گفت بار خدایا تو میدانی که من از وفد عاد نیستم ... و دعای قیل بن عنز در باب ایشان ... و هم تابع او بود دعا کردن

... دعای مرثد مستجاب شد گفت بار خدایا حاجت من آنست که مرا ... بعد از آن

قیل بر حوالی کعبه ... مشغول شدند و او گفت که بار خدایا ... بر ابر سیاه ...

... در دعای ایشان ... آن ابرها ...

تعالی ... ابر ... سرخ و سفید و سیاه ... قیل ...



گفت ای عاد اختیار کردیم که این بشنویم ... حق تعالی ... [illegible] ... چون آن ابر

... [illegible] ... هذا عارض ممطرنا ... [illegible] ... بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم

عذابیست که شما از آن تعجیل می‌نمودید ... [illegible]

[illegible]

... سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما ... [illegible]

[illegible]

... وَإِلَىٰ ثَمُودَ ... [illegible]

[illegible]

... أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان ... [illegible]

[illegible]

... قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدا را ... مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ ... [illegible]

[illegible]

برادر

بر کرفتند

اسفین

[illegible] صالح [illegible]

[illegible] قوم ثمود [illegible]

[illegible]

قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ [illegible] **مِنْ رَبِّكُمْ** [illegible] ای قوم

هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً [illegible]

[illegible]

[illegible] **فَذَرُوهَا** [illegible] **تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ** [illegible] **فَيَأْخُذَكُمْ** [illegible] **عَذَابٌ أَلِيمٌ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَاذْكُرُوا** [illegible] **إِذْ جَعَلَكُمْ**

[illegible] **خُلَفَاءَ** [illegible] **مِنْ بَعْدِ عَادٍ** [illegible] **وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ** [illegible]

تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا [illegible] **قُصُورًا** [illegible]

[illegible] **وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ** [illegible] **بُيُوتًا** [illegible]

[illegible] **فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ** [illegible] **مُفْسِدِينَ** [illegible]

[illegible] **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** [illegible]

[illegible] **مِنْ قَوْمِهِ** [illegible] **لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** [illegible]

[illegible] **لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ** [illegible]

[illegible] **أَتَعْلَمُونَ** [illegible] **أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ** [illegible]

[illegible] **قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ** [illegible]

[illegible] **مُؤْمِنُونَ** [illegible]

[illegible] **قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** [illegible]

[illegible] **إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ** [illegible] **كَافِرُونَ** [illegible]

[illegible] **فَعَقَرُوا النَّاقَةَ** [illegible]

[illegible] **وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ** [illegible] **وَقَالُوا**

[illegible] **يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا** [illegible] **إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**

[illegible] **فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ** [illegible]

[illegible] **فَأَصْبَحُوا** [illegible]

[illegible] **فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ** [illegible] **فَتَوَلَّى عَنْهُمْ** [illegible]

[illegible] **وَقَالَ** [illegible] **يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ**

[illegible] **رِسَالَةَ رَبِّي** [illegible] **وَنَصَحْتُ لَكُمْ** [illegible]

[illegible] **لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



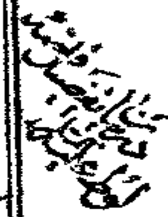
صالح گفت با ایشان فرستاده او و قوم او از عرب بودند و صالح از ایشان بسبب ... بود پس هر چند ایشان را دعوت میکرد ...
میکرد هیچ فایده نداد ... ایشان مبعوث شد ... ایشان اگر ...
چون ثمود دیدند که صالح در دعوت ایشان الحاح میکند ... ایشان را از عذاب الهی میترسانید گفتند ای صالح ...
ای تا ما نو دیدیم ... و هر ... عید ... دعای خود ... ایشان ...
قدیمان ما دعای ما را اجابت کردند تو تابع ما شو اگر خدای تو دعای تو را اجابت کرد ما تابع تو شویم صالح گفت چنین باشد و چنانکه ...
روز دیگر همه بیرون آمدند و تضرع و زاری پیش بتان خود عرض کردند اجابت مقرون نشد ... صالح گفت ای صالح اگر از برای ما از این سنگ ...
بیرون آوری ماده شتری ... شکم ... بر آید ... ما بتو ایمان آوریم ...
... بیرون آمد ...
... قوم ... اسلام ...
...
در جمیع ... صالح ...
... معلوم ...
...
...
...
... شعری ...
... ثمود ...



[illegible]

[illegible]

وپشت بر کوه بنهاد امر الهی متعین فرمود از پیغمبر خود برگشتی عذر کرد من طلبک بر راه و هر که کمال الکرامی و دلش بمنال اصلت محاسن و مبارک است
گرهی و فرمود و هر آبعض اشقاها ان شقی تر است که هم ضعیف مبکند از آنکه بیاید محاسن هر چون سر من رنج کند و چنانچه
که پیشانکه قدار بن سالف عقر ناقه کرد با عوانی که قطام نام داشت چنانکه برو ابن ملجم لعین ملعون امیر المؤمنین علی را چنانکه قطامه
نام او بود اختر از شهید کرد اللهم العن الذین قتلوا اولیاءک و لاسیما علی هم عن اقربهم لعنا ابدا الی یوم القیامة و بعد از قصه صالح در
بیان قصه لوط و قوم او میفرماید که **وَلُوطًا** و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور را که برادر زاده ابرهیم خلیل بود صلوات الله علیهما گفته
اند و گویند که پیرخاله ابرهیم بود و ساره که زن ابرهیم بود خواهر او بود و روه اند که چون ابرهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد لوط همراه او
لوط که برادر زاده وی بود با او بود و حق تعالی وی را به پیغمبری با اهل مؤتفکات فرستاد آن پنج شهر بود سدوم و اعظم مدائن بود و عامورا و صعوه و
صابورا و صعو و گویند چهار شهر بود و در هر شهری چهار صد هزار آدمی بودند و لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و بیست
سال در میان ایشان بود بر ایشان مهم و از فواحش نهی میکرد و زمی از فواحش ایشان لواطه بود و حق تعالی این قصه را از عاقبت امر ایشان خبر داده و میفرماید که **إِذْ**
قَالَ یاد کن که از روی انکار و تقریع گفت **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را یعنی قوم سدوم که لوط در میان ایشان بود و بنابراین **إِذْ قَالَ** ظرف **أَرْسَلْنَا** مقدر است بعضی گفته اند
لوط را معطوف است بر نوحا و مفعول است مقدر باشد و اذ قال بدل از آن یعنی یاد کن وقتی را که لوط گفت مر گروه خود را **أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ** آیا می آئید بدین
خصلت قبیح و زشت یعنی لواطه که متمادی است در قبح **مَا سَبَقَكُمْ** که پیشی نگرفته بر شما **بِهَا** بدان فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده **مِنْ أَحَدٍ** هیچکس **مِنَ**
الْعَالَمِينَ از جهانیان با از برای تعدیه است و من اولی برای تاکید نفی و استغراق و ثانیه برای تبعیض و این جمله مستانفه است برای تقریر انکار در اول و توبیخ
ایشان مر بود باتیان فاحشه و بعد از آن تقریع نموده با اختراع آن که اسوا است پس بیان فاحشه کرد و میفرماید که **أَئِنَّكُمْ** آیا شما حفص و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابو عمرو
خبر خوانند بعوید دستی که شما ای قوم **لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ** می آئید بمردان **شَهْوَةً** از جهت شهوت **مِنْ دُونِ النِّسَاءِ** بدون زنان که مباح
کرده شده اند بر شما این بلیغ است در انکار و توبیخ و شهوت مفعول له است و یا مصدر در موقع حال در تقیید فاحشه بشهوت و صف است بصفه
بهیمیت و شر و تنبیه بر آنکه عاقل سزاوار است که غرض او از مباشرت طلب لذت یا بقای نوع باشد نه قضاء وطر و بعد از آن اضراب کرد از انکار با خبار از
حال ایشان که موجب ارتکاب امثال این فاحشه است و فرمود که **بَلْ أَنْتُمْ** بلکه هستید شما **قَوْمٌ مُسْرِفُونَ** گروه اسراف کنندگان و از حد درگذرندگان
و معتاد در آن و با اضراب است از انکار بر آن فاحشه بمعنی شر جمیع معایب ایشان و با اضراب از محذوف است تقدیرش آنکه لا عذر لکم بل انتم قوم عادة تکم الاسراف
وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط که شنیدند این سخن را از ابتدای دم **إِلَّا أَنْ قَالُوا** مگر آنکه گفتند بمؤمنان از روی حقیقت یا بعضی از
ابنای جنس خود را گفتند که **أَخْرِجُوهُمْ** بیرون کنید لوط و دختران او را آنها را که بوی ایمان آورده بودند **مِنْ قَرْيَتِكُمْ** از دیه خود تا از جهت
ارشاد ما بر سبیل استهزا گفتند **إِنَّهُمْ** بدرستی که لوط و متابعان او **أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ** مردمانی اند که طلب پاکیزگی میکنند از این عمل که ما میکنیم
و در این عمل با ما متفق نیستند و قصه ایشان بر این عمل قبیح و بنا بر تو حشر بکر عذاب بر ایشان نازل شد چنانکه بیان آن را مرتب در آید
عذاب نازل شد **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم لوط را از آن **وَأَهْلَهُ** و کسان او را یعنی اهل بیت و مؤمنان **إِلَّا امْرَأَتَهُ** مگر زن او که واهله
نام داشت و کفر بود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اعوا میکرد **كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ** بود از باقی ماندگان در دیار عذاب یعنی در فتن
با لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد و بدنکه با عتبار تغلیب تذکیر است و گویند از نسل ایشان بود اما چه تحلفا زیر بود زن تن ما نسد اکثر چنانکه
و اول اصح و اشهر است **وَأَمْطَرْنَا** و باران ساختیم **عَلَيْهِمْ** بر کفار قوم لوط علیه السلام **مَطَرًا** باران چه باران بعنی نوعی از باران عجیب یا سنگ
باران بود که بر سر قوم باریده شد و گویند که اهل شهر زیر زمین فرو بردند و کسانی که از ایشان در سفر بودند سنگ باران بر سر ایشان فرود آمد **فَانْظُرْ**
پس بنگر ای بیننده بچشم عقل که **كَيْفَ كَانَ** چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ** سر انجام و آخر کار گنهکاران و امثال ایشان که در طغیان و عصیان
اصرار ایشان بود و در وبال آن رسیدند بعد از آن روی عذاب بدین تفصیل قصه لوط و قوم او بروایت جمعی از اهل واقعیت چنین آمده که ابرهیم علیه السلام چنانچه
است که لوط علیه السلام سی سال در میان قوم بود و پیوسته ایشان را از فواحش نهی میفرمود و هر طایفه از ایشان مصر بودند بر ایشان اصلا افتاده و مکر و کید و از
فواحش ایشان آنکه از جانب متظاهر میشدند و بخیل و شحیح بودند و بجهت شاه جمیل کار ایشان منتهی بلواطه شد و صورت این اسلوب بود که شهر
ایشان بر طریق مصر و شام واقع شده بود و بسبب کاروان بر ایشان عبور کردند بجهت جمیع مسافران بود و هر روز جمعی از راه گذر بدیشان و کاروانیان در جای
ایشان نزول کردند بجهت ایشان مطالبه شده با صرورت ایشان از اضیاف یا سنتی کرد پس ابلیس بصورت پسر امرد آمد که هر جمعی که در جاهای ایشان در آید
امر بکنند با ایشان لواطه کردند تا آنکه هر مهمان در راه رفته جاهای ایشان نیامدند و چون ایشان بر این عمل معتاد شده بودند با مردمان خود با و طرح
طرح پیوستند و در میان ایشان این عمل شهرت تمام یافت تا آنکه هر کس این عمل منکر بود عیب میکرد و سرزنش میکرد و لوط علیه السلام مردی
کریم النفس بود و سخی الطبع پیوسته بضیافت غربا و مسافرین حضرت اشتغال می نمود قوم و برادران بد طریقه گفتند اگر تو بعد از این مهمانان را بخانه خود
راه دهی ما با ایشان لواطه کرده ایشان را فضیحت کنیم و رسوا سازیم چون لوط پنهان از قوم ضیافت مسافرین میکرد و چون حق سبحانه تعالی خواست که قوم لوط را
مستاصل گرداند جبرئیل با جمعی فرشتگان فرستاد تا نزد ابرهیم علیه السلام و انتصرف برای ایشان گوساله در پیش آن کرده حاضر ساخت و چون دید
که ایشان گوشت نمیخورند ترسید چنانچه در سوره هود خواهد آمد که هر کس طعامی کسی نخورد او را بخیر بدی ظن برند چون فرشتگان در دهشت ابرهیم را
دیدند گفتند ای ابرهیم مترس ما رسولان خدائیم طعام نخوریم ما فرستاده ایم تا قوم لوط را هلاک کنیم ... ابرهیم ...



ونزد لوط رفتند لوط را دعوت اهل مدینه چون ایشان را با آن صباحت دید بترسید بر ایشان کشتند و فرمود که شما چه کسانید گفتند ما راه گذریانیم و امشب
ضیافت تو خواهیم لوط فرمود که مردمان این شهر ... ... و ... ایشان ...
ایشان ... که ایشان ... باشند ... لوط ... و گفت ... ... من ... و ... از قوم
خود پنهان دار گفت چنین باشد و عادت ... بود که اگر لوط ... مهمانی ... و قوم را از آن با خبر کردی اگر ... بر بام ... آتش
برکردی ... جبرئیل با فرشتگان دیگر بخانه لوط ... لوط بر ... بام ... آتش برافروخت ... از اطراف ... بخانه لوط
شتافتند ... جبرئیل ... ایشان ... که ... ایشان ... از جوانب
شد ... جبرئیل ... گفت که ... اهل ... از ... لوط گفت که چگونه ... که مردمان ... خانه ...
... و فرمود که ... که هیچکس ... لوط ... اهل ... از ... شهر ... رفتند ...
صبح طلوع کرد جبرئیل ... زمین ... برکند و باسمان برد چنانکه ... اهل آسمان ... بعد
از آن ... و قوله تعالی فجعلنا عالیها سافلها و ابن ... که ... بود و گویند که ... شهر ...
سجیل ... ایشان ... قوم لوط ...
و گفت ... ...
کردند ...
در ... عبد الملک ... لوط ... حق تعالی با قوم لوط چنین کرد ابن عباس
از رسول صلی الله علیه و آله ... که هر که عمل قوم لوط کند فاعل و مفعول ... بکشید ...
... امام ...
بلندی ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
...
...
...
...
اگر ...
حکم ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
... امیر المؤمنین ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
... عمل قوم لوط کند ... حق تعالی ... قوم لوط ...
ذکر لوط ... علیه السلام ... **وَإِلَىٰ مَدْيَنَ** ...
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ...
... **قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ** گفت ای گروه من ... **مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ**
... **قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ** معجزه روشن **مِنْ رَبِّكُمْ** ...
علیه السلام ...
...
... شعیب ...
...
...
... شعیب ... قوم
...
... **فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ** ...
...
... **وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ** ...
... **أَشْيَاءَهُمْ** ...
... **وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ**



إِصْلَاحِهَا [illegible] ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ [illegible] إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ [illegible]

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ [illegible] تُوعِدُونَ [illegible]

وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ [illegible]

وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا [illegible] وَاذْكُرُوا [illegible] إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا [illegible] فَكَثَّرَكُمْ [illegible]

وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ [illegible]

وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ [illegible] وَطَائِفَةٌ [illegible] لَّمْ يُؤْمِنُوا [illegible] فَاصْبِرُوا [illegible] حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا [illegible] وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ [illegible]

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا [illegible] مِن قَوْمِهِ [illegible] لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ [illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا [illegible] مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا [illegible] أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا [illegible]

قَالَ [illegible] أَوَلَوْ كُنَّا [illegible] كَارِهِينَ [illegible]



[illegible] عَلَى اللَّهِ كَذِبًا [illegible] إِنْ عُدْنَا [illegible] فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ [illegible]

[illegible] وَمَا يَكُونُ لَنَا [illegible] أَن نَّعُودَ فِيهَا [illegible] إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا [illegible]

باز گردیم و با تو کیش باطل ایشان ... پیشینیان است مگر آنکه خدا تعالی ... باز گرداند ... بجهت الجاء و اکراه و تقیه ... ما هم بر بطلان ملت ایشیم

دلخانه ... وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است ... پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیزها

که در حیطه علم او ثابت است عاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر ... و تقلب ... و اعلام ... است ... صلاح ملت ما و ملت شما ...

عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدا توکل کردیم ... ایمان ... تخلص ... و کار خود را باو باز گذاشتیم ...

حضرت شعیب ... توجه ... رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم کن بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا میان ما و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی ...

است ... یعنی حکم ... ظاهر کردن امر ما ...

میان ما و میان ایشان ... وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی ... کشف کننده ...

... فتح ... بِالْحَقِّ ... القاضی ...

و اهل عمان قاضی را فتاح ... وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند ... اشراف ... الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب

با گروه دیگر از قوم خود لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر پیروی کنید ... شُعَيْبًا شعیب را ... إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما آنگاه

لَخَاسِرُونَ زیانکارانید ...

... وبال ...

... القصه ... فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرو گرفت ایشان را زلزله

...

هلاک شدند ... جبرئیل علیه السلام فریادی کرد ...

... فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دَارِهِمْ

در شهر ... جَاثِمِينَ ... الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب

کردند شعیب را كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گویا اقامت نکرده بودند فِيهَا در آن شهر ... مستاصل شدند ... گویا اقامت نکرده اند در آن شهر ...

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا ... كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ...

...

...

...

...

...

...

... بپوشیدند ...

وَقَالَ و گفت ... يَا قَوْمِ ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ

رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را ...

... فَكَيْفَ آسَى ... عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ...

...

...

...

...

... وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری ... مِنْ نَبِيٍّ

هیچ پیغمبری ... إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا ... بِالْبَأْسَاءِ ... وَالضَّرَّاءِ ... لَعَلَّهُمْ

يَضَّرَّعُونَ ...

... ثُمَّ بَدَّلْنَا ... مَكَانَ السَّيِّئَةِ ... الْحَسَنَةَ ...

... حَتَّى عَفَوْا ...

... وَقَالُوا

... قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا ... الضَّرَّاءُ

وَالسَّرَّاءُ ...

... فَأَخَذْنَاهُمْ ...

دیر کفر خود ثابت در دامن شده



ایشان را بغتة از روی ناگاه یعنی ناگاه عذاب ما با ایشان رسد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ در حالتی که ایشان ندانند که عذاب با ایشان نازل خواهد [illegible]

[illegible] وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى [illegible]

[illegible] آمَنُوا [illegible] وَاتَّقَوْا [illegible]

[illegible] لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ [illegible] بَرَكَاتٍ [illegible] مِنَ السَّمَاءِ

[illegible] وَالْأَرْضِ [illegible]

[illegible]

[illegible]

الآيات وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بعذاب بسبب بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

[illegible]

[illegible]

[illegible] أَفَأَمِنَ [illegible] وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ [illegible]

[illegible] أَهْلُ الْقُرَىٰ [illegible] أَنْ يَأْتِيَهُمْ [illegible]

[illegible] بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا [illegible]

[illegible]

نَائِمُونَ [illegible] أَوَأَمِنَ

أَهْلُ الْقُرَىٰ [illegible] أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا [illegible] ضُحًى [illegible]

[illegible] وَهُمْ يَلْعَبُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] أَفَأَمِنُوا [illegible] مَكْرَ اللَّهِ [illegible]

[illegible]

فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ [illegible] إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] أَوَلَمْ يَهْدِ

[illegible] لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ [illegible] مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا [illegible]

[illegible]

[illegible] أَنْ لَوْ نَشَاءُ [illegible]

[illegible]

أَصَبْنَاهُمْ [illegible] بِذُنُوبِهِمْ [illegible]

[illegible] وَنَطْبَعُ عَلَىٰ

قُلُوبِهِمْ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] تِلْكَ الْقُرَىٰ [illegible]

[illegible] نَقُصُّ عَلَيْكَ [illegible] مِنْ أَنْبَائِهَا [illegible]

[illegible]

وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ [illegible] رُسُلُهُمْ [illegible] بِالْبَيِّنَاتِ

[illegible] فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا [illegible] بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ [illegible]

نکته

اصول

وصیة

قبل از آمدن ایشان یعنی پیغمبران بودند به آنکه ... و جحود ... که بگرویدند ... پس بکذبت ... ایشان آمده بودند و دعوت ... رسولان ... [illegible]

لام تاکید نفی است ... ایمان آوردن منافی حال ایشان ... [illegible]

ایشان ... ایمان نیاوردند ... کَذٰلِکَ همچنانکه مهر نهادیم ... کافران گذشته

یَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می‌نهد خدای تعالی عَلٰی قُلُوْبِ الْکٰفِرِیْنَ بر دلهای کافران ... بعدم ایمان ... [illegible]

... ایمان نیارند ... [illegible]

ایشان ... قلوب ایشان ... [illegible]

... [illegible]

... قلوب ایشان ... [illegible]

... ایشان ... [illegible]

مذکور است وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِاَکْثَرِهِمْ مر بیشتر ایشان را مِّنْ عَهْدٍ از وفای عهد ... لئن انجیتنا من هذه لنکونن

من الشاکرین ... [illegible]

ایشان ... وَاِنْ وَّجَدْنَا و بدرستی که یافتیم اَکْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را

لَفٰسِقِیْنَ ... [illegible]

... [illegible]

... ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم

مِنْۢ بَعْدِهِمْ ... مُّوْسٰی موسی ... بِاٰیٰتِنَآ ... اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون ...

... [illegible]

... وَمَلَا۟ئِهٖ ... فَظَلَمُوْا بِهَا پس ستم کردند ... [illegible]

... فَانْظُرْ پس بنگر ... کَیْفَ

کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ ... فرعون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... موسی علیه السلام ... [illegible]

... شعیب علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... فرعون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... فرعون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... فرعون ... [illegible]

فرعون ... موسی ... کما قال الله تعالی وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی ... یٰفِرْعَوْنُ اِنِّیْ

رَسُوْلٌ ای فرعون من فرستاده شده‌ام مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ از نزد پروردگار عالمیان ... فرعون ...

... حَقِیْقٌ عَلٰۤی اَنْ لَّاۤ اَقُوْلَ ... عَلَی اللّٰهِ ... اِلَّا الْحَقَّ ...

... حقیق علی ان لا اقول ...

... [illegible]

... [illegible]

... عَلٰۤی اَنْ لَّاۤ اَقُوْلَ عَلَی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ ... [illegible]



با موضوع شده و فائده تمکن کلمه علی بمعنی باء است چنانکه گویند رمیت علی القوس ای بالقوس و گویند جئتُ علی حال حسنة ای بحال حسنة ای انا حقیق بعدم ان اقول و با آنکه مستقر در اسم باینکه نگویم بر خدا مگر سخن راست فرعون بعد از شنیدن این مقال از موسی گفت او موسی بر آنچه دعوی میکنی حجتی داری موسی فرمود که **قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ** بتحقیق که آمده‌ام بشما **بِبَيِّنَةٍ** بحجتی روشن **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما و آن معجزاتیست که دلالت میکند بر صدق من پس اکنون که آمده‌ام با آیتی واضح
فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بفرست با من بنی اسرائیل را تا از نزد تو برخیزند و برود از استخدام ایشان و گواهی کن تا بازگردند بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بود و سبب آنکه فرعون بنی اسرائیل را بندگی میکرد آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد و زمان یوسف بود بعد از مدتی اهل مصر ایشان را تحت تصرف آورده بودند و بعد از وفات یوسف بادشاهان مصر ایشان را خوار و ذلیل گردانیدند و در زمان فرعون ستم بسیار بر بنی اسرائیل میرفت و ایشان در زمان موسی نیز بهمان حال بودند تا زمان بلا فانار بکر الا علی کثیرا بنی اسرائیل را حرمت نمیداشت و منع میکرد ایشان را چون او را نیز بیم ولیدی که فرعون زمان موسی بود بر تخت نشسته بود بنی اسرائیل موسی را قبول نکردند و چون اسلاح و دیانت باشد و تسلط تمام یافت بر بنی اسرائیل و کشتن فرزندان بنی کشت پیدا شد و ... کسان مأمون الله و منابعه زاده کان ما بیابند ابنا ان بسته گی کرفت تا وقتیکه موسی مبعوث شد و فرموده فرعون دست از بنی اسرائیل باز دار **قَالَ** گفت فرعون **إِنْ كُنْتَ** اگر هستی تو که دعوی میکنی **جِئْتَ بِآيَةٍ** آورده معجزه و حجتی از نزد خدای خود **فَأْتِ بِهَا** پس بیار آنرا یعنی بنما آن **إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** اگر هستی از راستگویان در این دعوی جواب شرط محذوف است بقرینه ما قبل یعنی اگر در دعوی نبوت صادقی پس آنرا مصدق و مبین قول تو باشد بنما **فَأَلْقَى عَصَاهُ** پس بیفکند موسی عصا را از دست خود **فَإِذَا هِيَ** پس ناگاه آن عصا بعد از القا **ثُعْبَانٌ مُبِينٌ** اژدهائی شد ظاهر و هویدا دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود و لب زبرین بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب تخت وی آورد ملازمان بار کار رمیدند و فرعون نیز بگریخت و در روایتی آمده که بر بالای تخت تکیه کرده روی بکرد و دهانها باز و نیم حالت دادا و شام واقع شد بانکه هر چه بود و زیبا ... کرد و در حال سخن در میان مردم فرعون ... بانگ زدند که ای موسی سوگند میدهم تو را بحرمت آنکه فرستاده او گرفته و ترسید عصای خود را بگیر تا من ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو فرستم پس موسی علیه السلام عصا را بگرفت همان عصا شد فرعون باز آمد و بر سر تخت نشست گفت هیچ معجزه دیگر داری گفت آری پس دست راست که بیان کرده در زیر بغل در آورد **وَنَزَعَ يَدَهُ** و بیرون کشید دست خود را **فَإِذَا هِيَ** پس ناگاه آن دست **بَيْضَاءُ** سفید بود که در غایت کمال بود **لِلنَّاظِرِينَ** مر نگرندگان و نظارگان را یعنی سفیدی که جامع غرابت بود از جمیع نظاره کنندگان که مجتمع شده بودند و تعجب ایشان میکردند و بعضی گفته‌اند که موسی گندم گون بود و چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نوری داشت که بشعاع خورشید غلبه کردی و مردم دیده‌ها را از او می‌پوشیدند که موسی علیه دست خود را بر فرعون نمود و هفت الحصن خود بعد از آن در گریبان کرد و چون بیرون آورد نوری از آن میتافت که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و بیم آن بود که بینایی مردم را از ایشان باطل سازد اگر گویند که ثعبان بمعنی عظیم الجثه است که اژدها گویند و در کریمه علما را مانند جان ... کانها جان آمده موضوع برای جنه صغیره پس میان این دو چه گوئیم که این دو حالت واقع نشده بلکه عصا یکبار بصورت ثعبان شده و یکبار بصورت مار باریک و کوچک و اشتباهی ... از روی جثه بود در رفتار و حرکت و اهتزاز بود و عصای موسی چنانکه است که از کجا بود و سبب آن بود که بعضی گفته‌اند که روضه و ... بهشت فرو آمده بود و اکثر بر آنند که عصای آدم بود که از بهشت آورده بود و بطن بعد از آن بدست انبیا از اولاد او میرسید تا آنکه بشعیب رسید و شعیب را چهل عصا بود که از آبای او بدو میرسید و در حینی که موسی را اجارت بگرفت از او که گوسفندانش را ... عصائی برای خود اختیار کن موسی از خانه در آمد آن عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آمد گفت این را بر گرد برو عصای دیگر بگیر موسی باز آمد و در میان آن عصاها ... برو هر بار که ... آن عصا بدست او آمد و شعیب ... و معلوم شد که ... در مدین نزد شعیب رسید ... در حکمتی هست ... زمانی که از بر شعیب متوجه مصر شد در اثنای راه آتشی از وحشت بیدا شد ... بر جانب آتش رفت که در آتش بدید آن درخت را بشنید ندای **یا موسی انی انا الله** رب العالمین بحسب او تعالی او را امر کرد بالقای آن عصا چون عصا بیفکند اژدها شد موسی بترسید و بگریخت باز ندا آمد که ای موسی مترس بگیر عصا را چون موسی دست بگرفت همان عصا شد پس ... نزد فرعون آمد و عصا را بیفکند اژدها شد چنانکه گذشت و در روایتی آمده که همه انبیا عصا در دست میداشتند چه متحیل از جمله آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که عصا بدست داشت و اخلاق المرسلین عصا بدست گرفته را ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من خرج فی سفر و معه عصا من لوز مرّ الاعد الابد و لما توجه تلقاء مدین الی قوله والله علی ما نقول وکیل آمنه من کل سبع ضار و من کل لص عاد و من کل ذات حمة حتی یرجع الی اهله و منزله و کان معه سبعة و سبعون من المعقبات یستغفرون له حتی یرجع و یضعها یعنی هر که در سفر خود بیرون رود با او عصائی باشد از بادام تلخ و این دو آیه خواند تا قوله والله علی ما نقول وکیل حق تعالی او را ایمن گرداند از هر ضرر رساننده و از هر دزد ستم رسانده و از هر جانور زهر دار که ... تا آنکه مراجعت کند با اهل خود و با او هفتاد و هفت فرشته باشند که در پیش و پس او روند و او را محافظت کنند و از برای او استغفار نمایند تا آنکه با اهل خود معاودت کند آنگاه عصا از دست بنهد و نزد ... که او را که عصا در دست کرد ... عبادت



الْقِصَّة چون فرعون از موسی این همه معجزه را که اعظم ... عصا ... اژدها ... سپاهیان ... که امارا دها ... که وزیر او بود مراجعه ... و گفت ای فرعون ... است که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساخته و پرستش تو میکنند ... بدست کسی بسپری ...

خواهی او ددر بیم می ... [illegible] ... فرعون بموسی گفت که مرا مهلت ده تا فردا موسی فرمود چنین باشد چون موسی
از نزد فرعون بیرون آمد حقتعالی بوی وحی فرستاد که فرعون را بگوی که اگر ایمان آوری ... [illegible] ... مسلم دارم ... [illegible]
موسی چون این پیغام را بگذارد فرعون گفت ... [illegible] ... هامان را طلبید و گفت ای هامان موسی چنین و چنین می گوید تو چه میگوئی
اگر چنین است که موسی میگوید امری عظیم باشد هامان گفت ... [illegible] ... ساحرانست ... [illegible] ... این قوم ترا پرستش کنند
... [illegible] ... هامان ... [illegible] ... فرعون را بر آن خطاب کرد ... [illegible] ... باشد
فرعون بان فریب خورده روزی دیگر که موسی ... [illegible] ... فرعون ... [illegible] ... ای موسی ... [illegible]
این خطاب ... [illegible] ... روزی ... [illegible] ... وهامان ... [illegible] ... چون موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند ... [illegible]
یاران ... [illegible] ... ایشان ... [illegible] ... هامان و قوم فرعون بفرعون گفتند که موسی و
هرون ... [illegible] ... فرعون ... [illegible] ... موسی و هرون ... [illegible] ... خواستند که
... [illegible] ... عصا ... [illegible] ... موسی و هرون ... [illegible] ... مطلع
ساخت ... [illegible] ... فرعون و ارکان دولت او ... [illegible] ... قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ
از گروه فرعون إِنَّ هٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوئیست دانا ... [illegible] ... ازدها ... [illegible]
... [illegible] ... يُرِيدُ می خواهد این ساحر ... أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما ... [illegible] ... فرعون
... [illegible] ... بنی اسرائیل ... [illegible] ... فرعون ... [illegible]
... فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس ... [illegible] ... قَالُوا گفتند أَرْجِهْ تاخیر کن ... وَأَخَاهُ
... [illegible] ... فرعون ... [illegible]
... [illegible] ... معجزه عظیمه ... [illegible]
وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ ... [illegible] ... مصر ... حَاشِرِينَ ... [illegible] ... يَأْتُوكَ تا بیارند بتو بِكُلِّ
سَاحِرٍ هر ساحری که باشد عَلِيمٍ دانا و جادو ... [illegible] ... موسی ... [illegible]
زمین مصر ... [illegible] ... فرعون ... [illegible]
ایشان ... [illegible] ... ملک مصر
... [illegible]
... فرعون ... [illegible]
عصا ... [illegible]
... [illegible] ... دوازده هزار ... [illegible]
هزار ... [illegible] ... هفتاد هزار ... [illegible] ... فرعون ... [illegible] ... وَجَاءَ السَّحَرَةُ
و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون ... [illegible] ... فرعون ... قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
... [illegible]
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ... [illegible] ... موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری ... وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان ... [illegible]
... [illegible] ... إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا ... [illegible] ... فرعون
... موسی ... [illegible] ... ساحران ... [illegible]
... [illegible]
... فرعون ... إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... موسی ... عصا ... [illegible]
... [illegible] ... موسی ... عصا ... [illegible]
... فرعون ... موسی ... [illegible] ... ساحران ... [illegible]
... [illegible] ... لشکر فرعون ... [illegible]
... [illegible] ... فرعون ... هفتاد هزار ساحر ... [illegible]
... [illegible] ... قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ ... [illegible]



مدد لطف الٰهی تا بر دین ثابت مانیم **وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ** و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم در ایمان پس فرعون قطع اطراف ایشان کرد
بر خلاف یکدیگر و ایشان را بر دار کشید و بعضی گفته‌اند که بمراد ایشان ظفر نیافت لقوله تعالی انتما و من اتبعکما الغالبون و اشهر قول اول است و عجب
از حال این جماعت که بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر گشتند و [illegible] سوگند بعزت فرعون [illegible] پیشین مؤ
شدند و نماز پیشین شهید گشتند نماز شام به بهشت رسیده بودند [illegible] از ابن عباس که چون سحره ایمان آوردند بنی اسرائیل
[illegible] بموسی علیه السلام [illegible] **وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ** و گفتند اشراف قوم فرعون و ملازمان او
[illegible] **أَتَذَرُ مُوسَىٰ** آیا میگذاری [illegible] **وَقَوْمَهُ** و گروه او را **لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ** تا تباهی کنند در زمین
مصر [illegible] **وَيَذَرَكَ** و بگذارد ترا موسی [illegible] **وَآلِهَتَكَ** و بتان
[illegible]
[illegible] **سَنُقَتِّلُ** [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible] آن بتان [illegible]
[illegible] انا ربکم الاعلی [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] قتل موسی [illegible] **قَالَ** گفت فرعون در جواب ایشان که **سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ** زود باشد که بکشیم پسران ایشان را **وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ** و زنده بگذاریم زنان ایشان را [illegible]
[illegible]
حکم کرده [illegible] **وَإِنَّا فَوْقَهُمْ** و بدرستی که ما بر ایشان **قَاهِرُونَ** غالبانیم [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] **قَالَ مُوسَىٰ**
گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را [illegible] **اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ** یاری خواهید از خدای **وَاصْبِرُوا** و صبر کنید [illegible]
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین [illegible] **يُورِثُهَا** میراث میدهد [illegible] **مَنْ يَشَاءُ**
مِنْ عِبَادِهِ [illegible] **وَالْعَاقِبَةُ** و سرانجام نیکو [illegible] **لِلْمُتَّقِينَ** مر پرهیزگاران را
[illegible]
بنی اسرائیل [illegible] الدائرة علیه [illegible]
موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] فرعونیان [illegible]
[illegible]
فرعون و فرعونیان کردند **قَالُوا** گفتند [illegible] **أُوذِينَا** رنجانیده شدیم [illegible]
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی [illegible] **وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا** و بعد از آنکه آمدی [illegible]
و معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] **قَالَ** گفت موسی علیه السلام [illegible] بنی اسرائیل [illegible] **عَسَىٰ رَبُّكُمْ** [illegible]
[illegible] **أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ** که هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او **وَيَسْتَخْلِفَكُمْ**
[illegible] **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر **فَيَنْظُرَ** پس ببیند [illegible]
[illegible] **كَيْفَ تَعْمَلُونَ** چگونه عمل میکنید [illegible]
[illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible] فرعون [illegible]



بعد از ملاقات دشمنان منقلب از ایشان میکند و میفرماید که **وَلَقَدْ أَخَذْنَا** و بدرستی که فرا گرفتیم **آلَ فِرْعَوْنَ** تبع و خدم فرعون را **بِالسِّنِينَ** بقحط و تنگی و خشک سالی یعنی سالهای غالب چون **بِالسِّنِينَ** اسم غالب قحط است که ذکر
کنند از آن تاریخ میسازند از اشتقاق میکنند بجهت ... **وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ** و بنقصان بعضی از میوهای
ایشان و از ابن عباس نقل است که سنین در اهل بادیه بود و نقص ثمرات در اهل امصار **لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ** تا شاید
که ایشان پند پذیرند و متنبه شوند که این همه بکفر و معاصی ایشان است پس متعظ شوند و قلوب ایشان نرم شود ... بدعاها
جزع و فزع نمایند ... الهی ... اعتنا نکنند ... دلیل است بر بطلان قول جبریه که
حق تعالی ... کفر ایشان ... ذکر کرده ... تا از این منع کردند
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد مر ایشان را **الْحَسَنَةُ** نیکوئی از فراخی و ارزانی **قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ** میگفتند برای ما است این ... از آنچه ما مستحق
آنیم ... **وَإِنْ تُصِبْهُمْ** و اگر رسید بدیشان **سَيِّئَةٌ** بدی چون قحط و بلا **يَطَّيَّرُوا** فال بد میگرفتند
بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند که این رنج و محنت بشامت ایشان است
تشأم ... صباح ... نمیدادند
... عناد و غباوت و شقاوت ایشان ... قلوب ...
خصوصا بعد از مشاهده ... ظاهر ... و دعوت و عناد ... شدند ... ضلالت و
... اراده ... عصیان ...
بعد از آن ... ایشان رد کرده ... که **أَلَا** آگاه باشید که ... ایشان ... **إِنَّمَا**
طَائِرُهُمْ ... نیست ... **عِنْدَ اللَّهِ** ...
... ایشان ...
کفند ... ایشان ...
... طلب ... کسید
... ایشان ... مکافات
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند ... دنیا و آخرت
... **وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ** ... منقلب شده
... کفتند
... ایشان ...
... **مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا** ... **فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ** ...
... **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ** ... بر ایشان طوفان ...
... **وَالْجَرَادَ**
... **وَالْقُمَّلَ** ... **وَالضَّفَادِعَ** ...
... ایشان ... افتادند
... **وَالدَّمَ** ... **آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ** ...
... ایشان ...
... **فَاسْتَكْبَرُوا** ...
وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ...
... ایمان ... تعالی
ایشان ... موسی علیه السلام دعا کرد ...
... ظلمت ...
... ایشان ...
... ایشان ...
اسرائیل ... ایشان ... علیه السلام
... ایشان ...
... فرعون ... موسی ...

موسی مبتلا شدند بدین نحو ... و فواکه ایشان ظاهر گشت بنظاره تمام که هرگز چنان ندیده بودند و نعمت بر ایشان فراخ
گشت باز کفران نعمت کردند و ایمان نیاوردند بعد از یکماه حق تعالی بر ایشان ملخ فرستاد تا آنکه جمله کیاه و میوه و نباتات و فواکه و اوراق
و اشجار ایشان را بخوردند و ... ایشان در امده ... و ساکن ایشان را بخوردند و هرچند بیشتر میخوردند
گرسنه تر میشدند ... هفت روز ... بیچاره شدند دیگر باره پناه
موسی ... و ... گفتند ... معترف شدند موسی بصحرا رفت و بعصا
خود اشاره بمشرق و مغرب کرد همه ملخها از دو طرف متفرق شدند ... که مقداری از زرع ... گفتند که این مقدار ما را بس است
مصلحت آنست که بدین قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس نقض عهد کردند و بکفر و عصیان خود راسخ شدند چون یکماه از این برآمد حق
تعالی ... قمل ... و اعضای ایشان ... زنان ... با ایشان
... موسی ... حق تعالی ... شپش ... زرع ... باقی مانده بود ... بخوردند ... و فواکه ایشان
... و ... و طعام ... افتادند ... در مجلس ...
... ایشان ... و ... ایشان را
... و اعضای ایشان ...
... بعهد ... موسی ...
... ایمان ... موسی ...
... صفادع ... همه ... صفادع ...
... شکر ... شد ...
... ایمان ...
... خون ... سبطی ... صنوبر
... قبطی ... که ... خون ...
... همه ... فرعون گفت که این سحر موسی است که
... ایشان ... بخوردند ...
چون کار بر ایشان ... بنی اسرائیل ... ایشان از سبو ...
... خون شده ...
... بخوردند ...
... ایمان بیاورند ملک ...
الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ ... عذابی از انواع عذاب که مذکور شد قَالُوا گفتند
... يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ ... بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ ... ان ...
... اجابت ... ایمان ...
... یعنی ادعوا الله ... یعنی ...
... که ... مسئلت ... بعهد ...
لَئِنْ كَشَفْتَ ... عَنَّا الرِّجْزَ ... لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ ... وَلَنُرْسِلَنَّ
... مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... فَلَمَّا كَشَفْنَا ... بدعای موسی و دفع
کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان عذاب را ... إِلَى أَجَلٍ ... هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده ...
... إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ... عهد ...
... موسی ...
... فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ ... فَأَغْرَقْنَاهُمْ ...
... فِي الْيَمِّ ... بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ... ایشان ...
... وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ...
... ایشان ... غافلان ... که ...
... غافل ... سوره
... مذکور ... وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ ... كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ

بودند زبون و ضعیف شمرده کان بدست قبطیان در ماندگی بودند بعد از آنکه فرعون را باب در هلاک کردیم میراث دادیم ایشانرا **مشارق**
الارض جهات شرقی از زمین شام **و مغاربها** و نواحی غربی از زمین شام **التی بارکنا فیها** آن زمینی که برکت کرده ایم در آن بارزانی
و بسیاری محصولات و با قدام انبیای عظام علی نبینا و علیهم السلام و آن زمین بیت المقدس است **و تمت** و تمام گشت **کلمة ربک الحسنی**
وعدهٔ نیکوی پروردگار تو که بنیکوی بود یعنی مقرون بانعام **علی بنی اسرائیل** بر بنی اسرائیل آن نعمتها که بود بر اعدا و تمکین ایشان در زمین که او
بر زبان من الی قوله ما کانوا یحذرون و قوله بما صبروا متعلق است بتمت یعنی تمام شد این وعده بسبب آنکه صبر کردند بر شدائد و مکاره **و دمرنا**
و هلاک کردیم **ما کان یصنع فرعون** آنچه میساخت و بر افراشته بود فرعون **و قومه** و گروه او از کوشکها و حصارها و صورتهای
نیکو و عمارتهای بلند **و ما کانوا یعرشون** و آنچه بود که بر افراشته بودند [illegible] که بر چوب [illegible] کشیده کقوله و هو الذی
انشا جنات معروشات و از بناهای بلند چون صرح هامان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
شنیده بعد از آنکه حقتعالی منت نهاده بود بر ایشان [illegible] تسلیه خاطر [illegible] صلی الله علیه
و آله از کفار مشاهده میکرد از کفر و کفران [illegible] ایقاظ مؤمنین [illegible] غافل نشوند [illegible]
و جاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را **البحر** [illegible] **فاتوا علی قوم** [illegible]
[illegible] **یعکفون** [illegible] **علی اصنام لهم** [illegible]
[illegible] **قالوا** [illegible]
موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما **الها** [illegible] **کما لهم آلهة** [illegible]
[illegible] **قال انکم** گفت موسی [illegible]
تجهلون [illegible]
[illegible] **ان هؤلاء** [illegible] **متبر** [illegible]
ما هم فیه [illegible]
و باطل [illegible] **ما کانوا یعملون** [illegible]
[illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اجعل لنا الها کما لهم آلهة** [illegible]
[illegible]
[illegible]
بعد نبیکم [illegible]
[illegible] یا رسول خدا [illegible]
[illegible] یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما للکفار ذات
انواط [illegible] الله اکبر [illegible] اجعل لنا الها کما لهم آلهة و الذی نفسی بیده لترکبن
سنن من کان قبلکم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] **قال** گفت موسی **اغیر الله** [illegible]
[illegible] **ابغیکم الها** [illegible] **و هو فضلکم** و حال آنکه او تفضیل داد شما را **علی العالمین** بر عالمیان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اذ انجیناکم و یاد کنید چون رهانیدیم شما را **من آل فرعون** از اتباع فرعون [illegible] **یسومونکم**
[illegible] **سوء العذاب** [illegible]
[illegible] **یقتلون ابناءکم** [illegible] **و یستحیون**
نساءکم [illegible] **و فی ذلکم** و در این رهانیدن **بلاء** [illegible]

عظیم بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ یعنی بلا یا محنتی بزرگ یا نعمتی بزرگ آورده‌اند که موسی علیه السلام قوم را وعده کرده بود که بعد از هلاک
فرعون کتابی بیارم بشما از نزد حق تعالی که هرچه شما را باید در ان مبین و مفصل باشد و چون از دریا بگذشتند و فرعون غرق شد طلب
ان کتاب نمودند موسی از حضرت حق تعالی درخواست کرد ان کتاب را و فرمان رسید که سی روز روزه دار باش و پس از ان بطور آی تا با تو سخن گویم موسی
سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور رفت و چون از دهن او بوی روزه بمشام ملایکه رسید خواست تا آنکه حق تعالی با وی سخن گوید پس برای
رفع ان بوی مسواک کرد و گویند پوست درخت خوش بوی بخائید ان را [illegible] ملائکه گفتند که ما از دهن تو بوی مشک می‌شنیدیم
از مسواک رفع کردی و فی السنة که بوی دهن روزه‌دار نزد حق تعالی از بوی مشک خوشتر باشد که خلوف فم الصائم اطیب من ریح المسک حق
تعالی فرمود که ده روز دیگر روزه دار تا ان بوی عود کند پس موسی امتثال امر الهی نموده ده روز دیگر روزه داشت حق تعالی ازین اخبار میدهد بقوله
وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبان روز از ذی القعده چون ماه [illegible] دیگر
هلال [illegible] وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ و تمام کردیم آن سی روز را بده روز دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد
مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتی که پروردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسنده بود بچهل شبان روز و گویند ده روز از ذی
الحجه [illegible] ایام ذی القعده [illegible] و بعد از ان [illegible] فتم میقات ربه اربعین لیلة [illegible] چون در [illegible] چهره نور
[illegible] وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی [illegible] میقات لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود
هرون که [illegible] کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي خلیفه من باش فِي قَوْمِي در میان قوم من [illegible] خلیفه من باش وَأَصْلِحْ
و صلاح [illegible] که شایسته [illegible] وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ راه تباه
کاران [illegible] منزلت [illegible] منفصل [illegible] نبوت [illegible]
هرون [illegible] موسی [illegible] مقام خود [illegible]
اهل [illegible] که موسی [illegible] هرون [illegible] میگویند که حضرت رسالت
[illegible] وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آن هنگام که آمد موسی [illegible]
[illegible] لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر کرده بودیم یعنی [illegible] موقت ساخته بودیم [illegible]
[illegible] میقات زمانی باشد که حق تعالی موقت کرده باشد [illegible]
[illegible] وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار او [illegible] کلام [illegible] موسی [illegible] موضع استماع
کلام حق تعالی [illegible] استماع کلام از شجره کرده [illegible] کلام باشد [illegible]
[illegible] موضع استماع کلام از غمام [illegible] حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید [illegible]
ظلمت [illegible] موسی قدم در ظلمت نهاد [illegible]
ایستاده [illegible] پس حق تعالی با وی سخن گفت [illegible] چهار هزار کلمه [illegible]
هزار [illegible] کشاف [illegible] چهل شبانروز [illegible] کلام ملک علام [illegible] نعوذ
موسی [illegible] بود [illegible]
شبهه [illegible] که کلام مخلوق بود [illegible] یَسْأَلُكَ أَهْلُ
الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً پس موسی بزبان قوم خود قَالَ گفت رَبِّ
أَرِنِي ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو [illegible] علما [illegible] سوال رؤیت با آنکه موسی
عالم بود [illegible] موسی این سوال [illegible] قوم خود [illegible]
[illegible] بعد از تجلی [illegible] تَمْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا [illegible]
[illegible] اگر موسی را سوال [illegible] بود [illegible]
باشد [illegible] سوال [illegible] سوال رؤیت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام سوال [illegible] لاستحاله [illegible] بلا کو
باشد [illegible] موسی [illegible] سوال بعد از تجلی [illegible]
[illegible] موسی سوال [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
از [illegible] ابراهیم علیه السلام فرمود رب ارنی کیف تحیی الموتی [illegible]
[illegible] سوال [illegible] سوال رؤیت [illegible]



توحید صحیح است با جهات بسیار [illegible] احسن [illegible] بزرگ [illegible] که مثل [illegible] معنوی بوده

باشد [illegible] قوم گفت که این سؤال [illegible] کنند [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] موسی [illegible] سؤال [illegible] که موسی علیه السلام [illegible] کلام ربانی [illegible]

کرد [illegible] گفت رب ارنی انظر الیک قال [illegible] لن ترانی مرکز [illegible]

[illegible] ولکن انظر الی الجبل کوه [illegible] بلندتر [illegible]

[illegible] فان استقر مکانه [illegible] فسوف ترانی [illegible] باشد که

[illegible] فلما تجلی ربه [illegible]

[illegible] للجبل [illegible] کوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جعله [illegible] کوه [illegible]

دکا [illegible] کوه [illegible] پاره پاره [illegible] کوه [illegible]

[illegible] کوه [illegible] و خر موسی صعقا [illegible]

[illegible] کوه [illegible] فلما افاق [illegible] قال

سبحانک [illegible] تبت الیک [illegible]

[illegible] و انا اول المؤمنین [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

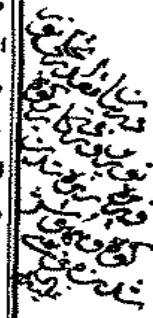
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]



[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] موسی [illegible] سؤال [illegible] فرشتگان [illegible]

موسی سؤال [illegible] فرشتگان [illegible] کوه [illegible] فرشتگان

آسمان اول [illegible] موسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] موسی [illegible]

[illegible] فرشتگان آسمان [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible]

[illegible] فرشتگان [illegible] موسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] موسی [illegible]

[illegible] فرشتگان آسمان [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] فرشتگان آسمان [illegible]



عرش را بجوی بود ندید چون نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت از عظمت آن هر سنگی [illegible] که پاره ای از آن کوه بود کرم و غبار شده [illegible]
[illegible] بیهوش شد چنانکه گوئیا روح از تن او مفارقت کرد و فرشتگان آواز به تسبیح و تهلیل بلند کردند حق تعالی [illegible] که موسی برابر بود
[illegible] و بلند کرد [illegible] عظیم فرود آمد [illegible] که این سؤال [illegible] موسی کرده بود [illegible] و لطف
و کرم [illegible] حال موسی [illegible] بیهوش [illegible] و گفتند [illegible] العظیم و اعظم ملکک [illegible]
فرشتگان [illegible] ربنا لا [illegible] لا شریک لک ربنا [illegible]
[illegible] قصص القرآن [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] بیهوش شد [illegible] موسی [illegible] بعظمت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] این اخبار [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گفت [illegible]
[illegible] موسی [illegible] قوم [illegible] سؤال [illegible] موسی
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] موسی گفتند [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible] لیلة القدر [illegible] لن ترانی [illegible]
[illegible] رؤیت [illegible] موضوع است [illegible]
[illegible] موسی [illegible] سؤال رؤیت [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] سؤال کردم [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] گفت کدام بنده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حق تعالی موسی را [illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] گفت بار خدایا از بندگان تو کدام [illegible]
[illegible] گفت بار خدایا کدام بنده [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] موسی [illegible]
قَالَ يَا مُوسَىٰ [illegible] إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ [illegible] عَلَى النَّاسِ [illegible]
[illegible] بِرِسَالَاتِي [illegible] پیغامهای من [illegible]
[illegible] وَبِكَلَامِي [illegible] فَخُذْ [illegible]
مَا آتَيْتُكَ [illegible] وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ [illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] حق تعالی موسی را الواح [illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] اصطفیتک علی الناس [illegible]
[illegible] گفت بار خدایا [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] گفت بار خدایا [illegible] امت محمد [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] الملک [illegible] محمد [illegible]
[illegible]

عضو



غضبی ... [illegible] ... بیش از آنکه ... [illegible]

مرتکب معصیت شوید ... روز قیامت ... [illegible] ... پیش ... و ذلک

قوله تعالی وما کنت بجانب الطور اذ نادینا ... [illegible]

[illegible] ... کفتم ... [illegible]

[illegible] ... کتاب ... [illegible]

[illegible] ... امت محمد صلی الله علیه ... [illegible]

است کفتم ... [illegible] ... صدقات ... [illegible]

[illegible] ... باشند ... [illegible]

[illegible] ... شافع و مشفع ... [illegible]

[illegible] ... امت محمد صلی الله علیه ... موسی کفت بار خدا

[illegible] ... ایشان ... [illegible]

[illegible] ... امت احمد ... [illegible] ... تورات ... [illegible]

[illegible] ... بالخیرات ... [illegible]

[illegible] ... امت محمد ... [illegible] ... بلند ... [illegible]

[illegible] ... بود ... [illegible]

[illegible] ... امت محمد ... کفت بار خدایا ... [illegible] ... حق تعالی ...

[illegible] ... موسی ... یا موسی انی اصطفیتک

علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین ... وکتبنا ... [illegible]

[illegible] ... برای موسی علیه السلام فی الالواح ... [illegible]

[illegible] ... کتاب ... موسی ... [illegible]

[illegible] ... مکتوب بود من کل شیء

[illegible] ... از احکام حلال و حرام ... موعظة ... وتفصیلا ... لکل شیء

[illegible] ... موعظة ... کتبنا کل شیء من المواعظ وتفاصیل

الاحکام ... [illegible]

[illegible] ... موسی و یوشع ... وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا

لکل شیء ... [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار

لعبده ورسوله موسی بن عمران ... [illegible]

من ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الالواح ... [illegible]

فخذها ... بقوة ... [illegible]

[illegible] ... وأمر قومک ... [illegible]

[illegible] ... بأحسنها ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... احسن ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سأریکم ... دار الفاسقین ... [illegible]



وبازده ایشان امت ... [illegible]



سرای فرعون و قوم اوست یعنی مصر و مساکن و منازل ایشان که از جهت او بنا ساختند ... [illegible]

... [illegible] ... عاد و ثمود ... [illegible]

... [illegible] ... سَأَصْرِفُ

... [illegible] ... عَنْ آيَاتِيَ ... الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانی که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ ... [illegible] ... لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ... [illegible] ... وَإِنْ يَرَوْا ...

... سَبِيلَ الرُّشْدِ ... لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ... [illegible] ... وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ ... [illegible]

... يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ... ذَٰلِكَ ... بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ... [illegible]

وَكَانُوا عَنْهَا ... غَافِلِينَ ... [illegible]

... [illegible] ...

... وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ... وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ ... [illegible]

... [illegible] ... حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ... [illegible]

... [illegible] ... هَلْ يُجْزَوْنَ ... [illegible]

... إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... [illegible]

... [illegible] ...

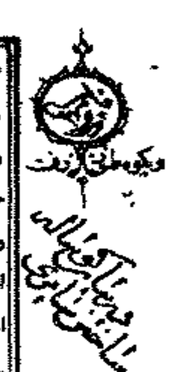
... [illegible] ... وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ ... مِنْ بَعْدِهِ ... [illegible]

... مِنْ حُلِيِّهِمْ ... [illegible]

... [illegible] ... عِجْلًا ... [illegible]

جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ ... [illegible]

... [illegible] ...



شبی که از مصر بیرون می‌آمدند … قوم فرعون … [illegible]

[illegible] … موسی [illegible]

… سامری … هارون … بنی اسرائیل … [illegible]

حرام است … سامری … [illegible]

… گوساله … [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

سامری … جبرئیل … [illegible]

… ابن عباس … [illegible]

… ان شاء الله تعالی … [illegible]

… اَلَمْ يَرَوْا اَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ … [illegible]

… وَلَا يَهْدِيْهِمْ سَبِيْلًا … [illegible]

… وَكَانُوْا ظٰلِمِيْنَ … [illegible]

… [illegible]

… وَلَمَّا سُقِطَ فِيْ اَيْدِيْهِمْ … [illegible]

… [illegible]

… وَرَاَوْا اَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوْا … [illegible]

… لَئِنْ لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا … [illegible]

… لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ … [illegible]

… [illegible]

… وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰى … [illegible]

… غَضْبَانَ اَسِفًا … [illegible]

… [illegible]

… قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِيْ مِنْ بَعْدِيْ … [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… اَعَجِلْتُمْ اَمْرَ رَبِّكُمْ … [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… وَاَلْقَى الْاَلْوَاحَ … [illegible]

… وَاَخَذَ بِرَاْسِ اَخِيْهِ … [illegible]

… يَجُرُّهٗ اِلَيْهِ … [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… [illegible]

… [illegible]



دارامو کرد بجهة توبیخ برمثال او و تنکیر خلق و غضب و بُش برادر برگرفت وهرون بجهة کرامت انکه قوم او امر حق تعالی را استخفاف کنند فرمود

یا برادر لا تاخذ بلحیتی ولا براسی وقوله ان القوم استضعفونی وقوله انی خشیت الخ کلام مستانف غیر متصل با ما قبل زود در تفسیر

مذکور است که معنی این جواب انست که موسی سر برادر خود را بجانب خود کشید از فرط شوق با وجه مدت چهل روز از او جدا بود [illegible]

گرفتن و ستم کردن او و کرد و او را [illegible] گفت ای برادر بدانکه این قوم مکروه بودند حیرت کردی بجهة قال گفت هرون ای موسی ابن ام

ای پسر مادر من اگرچه ایشان از پدر و مادر [illegible] و بعد ازان گفت که

ان القوم استضعفونی بدرستیکه این قوم مرا بیچاره و عاجز دیدند تنها و دور کردند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بود

که مرا بکشند [illegible] ایشان [illegible] چون موسی [illegible] غضب بر قوم خود هرون را برد

خود کشید که او منافقت کند و تعلق او را تسکین دهد [illegible] که قوم معتقد کنند که موسی بجهة عتاب و اهانت اخذ راس او

کرده از این جهة در عقب این فرمود که فلا تشمت بی الاعداء پس شاد مکردان بمن دشمنان را وچنان مکن که چون ایشان [illegible]

توهم کنند که تو با من عتاب و اهانت میکنی و این شفیعم را [illegible] ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا با ستمکاران [illegible]

ایشان یعنی بجهة انکه من در قومی که قوم گوساله پرست شدند در عقب تو [illegible] که ان امر تو [illegible] من بعد [illegible]

[illegible] و منع من [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال گفت موسی که

رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا ولاخی و مر برادر مرا [illegible]

[illegible]

[illegible] وادخلنا و درآر

مارا فی رحمتک در بخشایش خود [illegible] وانت ارحم الراحمین و تو مهربانترین مهربانانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان الذین [illegible] اتخذوا العجل [illegible]

سینالهم [illegible] غضب [illegible]

وذلة [illegible] فی الحیوة الدنیا [illegible]

[illegible] وکذلک [illegible]

[illegible] المفترین [illegible]

[illegible]

قوله والذین عملوا السیئات [illegible] ثم تابوا من بعدها وآمنوا [illegible]

[illegible]

[illegible] ان ربک [illegible] من بعدها لغفور رحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

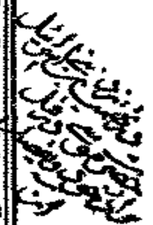
[illegible]

[illegible] ولما سکت عن موسی الغضب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الالواح [illegible] هدی



[illegible]

[فتنتك] وراه نمائی بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از طالبان راه مستقیم بوسیله الطاف توفیق و تثبیت بر ایمان و صبر بر امتحان [illegible]
چونکه سبب ضلالت و هدایت او ساخته است از آنجهت [illegible] الرجس [illegible] که معنی آنست که تهلك بها
من تشاء وتنجی بها من تشاء [illegible] هر کرا خواهی [illegible] أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی [illegible] فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز
برای ما [illegible] از خطیئات و معاصی [illegible] وَارْحَمْنَا [illegible]
وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندکانی [illegible] وَاكْتُبْ لَنَا [illegible]
[illegible] فِي هَذِهِ الدُّنْيَا [illegible] حَسَنَةً نیکویی [illegible]
[illegible] وَفِي الْآخِرَةِ [illegible]
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة [illegible] إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ [illegible]
واحتمال دارد که [illegible]
قَالَ فرمود خدای که عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ [illegible]
[illegible] وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَسَأَكْتُبُهَا [illegible] لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ [illegible]
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ [illegible] وَالَّذِينَ هُمْ [illegible] بِآيَاتِنَا [illegible] يُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ [illegible] يَتَّبِعُونَ
الرَّسُولَ [illegible] النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ام القری [illegible]
[illegible] ام القری [illegible] ام الکتاب [illegible]
[illegible] لولاك لما خلقت الافلاك [illegible]
[illegible] الَّذِي يَجِدُونَهُ [illegible] مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ [illegible] فِي التَّوْرَاةِ [illegible] وَالْإِنْجِيلِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَيَنْهَاهُمْ [illegible] عَنِ الْمُنْكَرِ [illegible]



وصله رحم و اتصاف بمکارم اخلاق و قطع رحم و عدم اتصاف [illegible] است که معروف [illegible]

[illegible] و یحل لهم الطیبات [illegible]

[illegible] و یحرم علیهم الخبائث [illegible]

[illegible] و یضع عنهم اصرهم از ایشان بار گران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والاغلال التی کانت علیهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فالذین آمنوا به [illegible] وعزروه [illegible] ونصروه [illegible] واتبعوا

النور الذی انزل معه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اولئک هم المفلحون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کان قریبی فی ظهر آدم [illegible] فی الجنة [illegible] النار [illegible]

[illegible] الی ظهر عبد المطلب [illegible] ذلک النور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا [illegible] المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ

ولا صخاب فی الاسواق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا [illegible]

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ [illegible]

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ [illegible] النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ [illegible] وَاتَّبِعُوهُ [illegible] لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ [illegible]

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ [illegible]

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا [illegible]

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ [illegible] أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ [illegible]



[illegible] فانبجست [illegible] منه [illegible] اثنتی عشرة عینا [illegible]

[illegible] قد علم کل اناس مشربهم [illegible]

[illegible] وظللنا علیهم الغمام [illegible] وانزلنا علیهم المن والسلوی [illegible] کلوا من طیبات ما رزقناکم [illegible] وما ظلمونا [illegible]

[illegible] ولکن کانوا انفسهم یظلمون [illegible] واذ قیل لهم [illegible] اسکنوا هذه القریة [illegible] وکلوا منها [illegible] حیث شئتم [illegible] وقولوا حطة [illegible] وادخلوا الباب [illegible] سجدا [illegible] نغفر لکم [illegible] خطیئاتکم [illegible] سنزید المحسنین [illegible]

[illegible] فبدل الذین ظلموا منهم [illegible] قولا غیر الذی قیل لهم [illegible] فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون [illegible]

[illegible] واسألهم [illegible] عن القریة التی کانت حاضرة البحر [illegible]

[illegible] اذ یعدون فی السبت [illegible] اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم [illegible] شرعا [illegible] ویوم لا یسبتون [illegible] لا تأتیهم [illegible] کذلک نبلوهم [illegible] بما کانوا یفسقون [illegible]



[illegible] ... حق تعالی ازین خبر می‌دهد که **وَإِذْ قَالَتْ**

[illegible] **أُمَّةٌ مِنْهُمْ** گروهی از اهل ایله [illegible]

[illegible] **لِمَ تَعِظُونَ** چرا پند می‌دهید **قَوْمًا** گروهی را **اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ** خدای هلاک کننده ایشانست [illegible]

بر ترک تعظیم سبت **أَوْ مُعَذِّبُهُمْ** یا عذاب کننده ایشانست **عَذَابًا شَدِيدًا** [illegible]

[illegible]

[illegible] **قَالُوا** گفتند [illegible] **مَعْذِرَةً** [illegible]

[illegible] **إِلَىٰ رَبِّكُمْ** [illegible]

[illegible] **وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** [illegible]

[illegible] **فَلَمَّا نَسُوا** [illegible] **مَا ذُكِّرُوا بِهِ** [illegible]

[illegible] **أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ** [illegible] **عَنِ السُّوءِ** [illegible] **وَأَخَذْنَا**

الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] **بِعَذَابٍ بَئِيسٍ** [illegible]

[illegible] **بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ**

[illegible]

[illegible] **فَلَمَّا عَتَوْا** [illegible]

عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ [illegible] **قُلْنَا لَهُمْ** [illegible] **كُونُوا قِرَدَةً** [illegible] **خَاسِئِينَ**

[illegible]

[illegible] **وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ** [illegible]

[illegible] **لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ** [illegible] **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** [illegible] **مَنْ يَسُومُهُمْ** [illegible]

سُوءَ الْعَذَابِ [illegible]

[illegible]



کتابی حکم نماید تا قیامت ... مردی ... حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ... و از امام ابو جعفر علیه السلام ...
بر ایشان ... ذلیل و خوار باشند تا روز قیامت **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو **لَسَرِيعُ الْعِقَابِ** زود عقوبت کننده است مر کافران را ... **وَإِنَّهُ** و بدرستیکه او **لَغَفُورٌ** آمرزنده است مر کسی را که توبه کند و طلب مغفرت نماید
رَحِيمٌ مهربانست ... **وَقَطَّعْنَاهُمْ** و پراکنده کردیم ایشان را **فِي الْأَرْضِ أُمَمًا** جماعتها ...
... **مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ** صفت ... بعضی از ایشان شایستگان بودند
... ایمان آوردند ... **وَمِنْهُمْ** و بعضی از ایشان **دُونَ ذَٰلِكَ** ... **وَبَلَوْنَاهُمْ** و آزمودیم ایشان را
بِالْحَسَنَاتِ ... **وَالسَّيِّئَاتِ** ... **لَعَلَّهُمْ**
يَرْجِعُونَ ...
... **يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ** ...
... **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ** ... **خَلْفٌ** ...
... **وَرِثُوا الْكِتَابَ** ...
... **يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ** ...
... **وَيَقُولُونَ** ... **سَيُغْفَرُ لَنَا** ...
...
... **وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ** ...
مِثْلُهُ ... **يَأْخُذُوهُ** ...
... **أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ** ... **مِيثَاقُ الْكِتَابِ**
... **أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ** ...
...
...
... **وَدَرَسُوا مَا فِيهِ** ...
...
... **وَالدَّارُ الْآخِرَةُ** ... **خَيْرٌ** ...
... **لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ** ... **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** ...
...
... **وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ** ...
...
... **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** ...
... **إِنَّا لَا نُضِيعُ**
... **أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ** ...



...
... **وَإِذْ نَتَقْنَا** ... **الْجَبَلَ** ... **فَوْقَهُمْ** ...
ظُلَّةٌ ...
...
وَظَنُّوا ... **أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ** ...
...
...
... **خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ** ... **بِقُوَّةٍ** ...
... **وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ** ...

لعلكم تتقون تا باشد که پرهیزکاری کنید بواسطه عمل نمودن بما فیه ... از تتابع اعمال و رذائل اخلاق و التزام واجبات ... بعد از ذکر میثاقیکه

... می‌کند که جمیع بندگان خدا ... جمیع مشاهد ... با عقل و سمع ... وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ

... فرا گرفت پروردگار تو مِنْۢ بَنِيْٓ اٰدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُوْرِهِمْ از پشتهای ایشان ...

ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی وَاَشْهَدَهُمْ و گواه کرد ایشان را عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ

... اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوْا بَلٰى ... شَهِدْنَا گواه شدیم ...

اَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ... اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِيْنَ ...

اَوْ تَقُوْلُوْٓا ... اِنَّمَآ اَشْرَكَ اٰبَآؤُنَا مِنْ قَبْلُ ... وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْۢ بَعْدِهِمْ ... اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ ...

[illegible]

ذاکران باشد پس این منکر [illegible]

وشناخته باشند [illegible] اهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

تناسخ نعوذ بالله من العقائد الفاسدة والآراء الباطلة [illegible]

[illegible]

[illegible] الناس [illegible] على الفطرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ألست بربكم [illegible] بلى [illegible]

على أنفسهم ألست [illegible]

[illegible] قوله تعالى وله أسلم من في السموات والأرض طوعا وكرها قالتا أتينا طائعين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وكذلك [illegible]

[illegible] نفصل الآيات [illegible]

ولعلهم يرجعون [illegible]

[illegible] واتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فانسلخ منها [illegible]

[illegible] فأتبعه الشيطان [illegible]

[illegible] فكان من الغاوين [illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که کرد موسی بسوی شهر شطا عازم شد که به پیغمبر جبار دعا کند و بی تنبیه نشد از این پس حق تعالی بجهة این او را قلب کرد و فرو کذاشتنا اکر بر یک
کوه بر آمد و قوم با او بودند چون لشکر موسی را بدید دست برداشت و در دعا شد که بر موسی و قوم او دعا کند زبان او کردید و برای ایشان دعا کرد
و بر قوم خود نفرین کرد قوم وی را کفتند که ای بلعام چرا چنین کردی کفت قصد من بر عکس این بود لیکن زبانم بر خلاف آن جاری شد بیرون آمد زبانش
از دهن بر سینه افتاد و بر سینه اش افتاد کفت من شما را کفتم که دنیا و آخرت من برفت اکنون چنین سازید چون بجهة این دولت
لغزش و محروم شدم صلاح آنست که متاع و زنان خود را بفضل و دم پیش کنند که چاره این امر آنست که زنان خود را بیارایند و متعه خود را
با ایشان بفرستید تا بهر چه خواهند بفروشند بلشکرگاه موسی در آیند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند و کسی که اراده کند منع نکنند اکر یکی
از ایشان زنا کند از ایشان تا شما را نصرت باشد ایشان همه زن خود را بیاراستند و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند و در میان
زنان زنی بود در نهایت حسن و جمال کزبی نام از اکابر بنی اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود رئیس سبط شمعون بن یعقوب چون آن زن را
شیفته جمال او شد و با خویش برد و ایشان زنان را در کنار گرفتند و اکر فرزند بر موسی برد و کفت ای موسی آیا چنین جمال بر تو حرام است
و بر خاطر من حرام است که اعتنا بمثل این امر بکنم و بر شریعت او کی ... زن او ببرد و کفت الله که فرمان ... خویش ... و با او خلوت کرد و چون در
دیگر ... بنی اسرائیل مرتکب آن شدند وقت طاعون بر ایشان فرستاد و ... روز هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل زنا کردند
موسی که او را فنحاص کفتندی از ... که با شکوه و قوی تر از او کسی نبود و ... لشکر موسی بودند و این وقت غائب بود چون باز آمد احوال
مشاهده کرد و بر جوش ... اطلاع یافت حربه بر داشت بخیمه زمری در آمد و او را با آن زن خفته یافت حربه بزد هر دو را بر دوخت و برداشت
بر سر حربه کرد و آنها را در لشکرگاه موسی میگردانید و میگفت اللهم هکذا نفعل بمن یعصیک حق تعالی آن طاعون را از ایشان بر داشت و از اینجا است
که بنی اسرائیل را عادت آنست که ... بعضی از آن فرزندان فنحاص ... بعضی از مفسران دیکر آورده که ... مستجاب الدعوة بود بکر نام
و شوهری داشت ... زن ... بود روزی ... کفت در حق من دعا کن تا حق تعالی مرا نیکوترین زنان بنی اسرائیل کرداند ... و
جمال دهد دعا کرد و حق تعالی وی را جمالی داد که در زمان خود ... جمال او شدند و بر ... عشق او کرفتار شدند زن بجمال
خود مغرور شده شوهر را کفت که من نورانی ... شوهر ... بسبب سرکشی او ... دعا کرد تا حق تعالی او را سک کرد
فرزندان ... کرد ... دعا کن تا حق تعالی او را بحالت اول برکند پس وی
دعا کرد تا زن بحال اول ... دعای او را اجابت کرد و اسم اعظم را از یاد او برد و ...
... و تریت بعضی ... که از طریق ... تقلید ... اعراض کند و قبول نکند ...
آیات ... و ... حق تعالی میفرماید که **وَلَوْ شِئْنَا** و اکر میخواستیم **لَرَفَعْنَاهُ** هر آینه بر میداشتیم او را ... که ... بآیات
... یعنی ... آیات صحف ... اسم اعظم یا معجزات ... پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرده بود
... منازل ... **وَلَٰكِنَّهُ** ولیکن او ... عدم ... تفکر در آیات
أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین ... و ... دنیا ... **وَاتَّبَعَ هَوَاهُ** و پیروی کرد آرزوی
خود ... ایثار دنیا و اعراض کرد از مقتضای آیات ... اکرچه مقتضای ظاهر حال ... لکنه اعرض عنها بود
لیکن در موضع ... **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ** ... مبالغه ... از اتباع ... اشعار باآنکه ... حطیئة
... **فَمَثَلُهُ** پس صفت ... **كَمَثَلِ الْكَلْبِ** ...
در ... **إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ** ... **يَلْهَثْ** ... **أَوْ تَتْرُكْهُ** ... **يَلْهَث**
... زبان از دهن بیرون ... دایم ... حال ... در هیچ حال ...
... از ... بنی اسرائیل ... دعای ... در
... موسی ... بر ایشان نفرین ... کفت که ...
... موعظه ... متنبه ... و ... نشنیدند و
موعظه ... علی السویه ... چنانکه ...
... **سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ** ... بلعام ... دعا ... اهل ایمان کردند
زبان ... شد ...
... و علیه ... در تمثیل ...
در موضع ... حال ...
ذَٰلِكَ ... **مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** ...
... مکه ... آیات ... رسالت صلی الله علیه و آله



پس بخوان فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان قصص بلعم که مانند قصه ایشانست [illegible] که مثلی شد از آن [illegible]
و [illegible] لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان متفکر شوند [illegible] ایشان [illegible]
پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد است مثل قومی که الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا مثل آنهایی که تکذیب کردند آیات ما را [illegible]
علم ایشان [illegible] وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند [illegible]
و بال ظلم ایشان [illegible] معنی الذین [illegible] تکذیب الآیات [illegible]
[illegible] وما ظلموا الا انفسهم [illegible] صفت ایشان [illegible]
مثل [illegible] مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر که را که راه نماید خدای [illegible] الطاف و
[illegible] فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را
گمراه کند [illegible] فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستی که ما آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیو و آدمی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان راست دلها [illegible] لَا يَفْقَهُونَ بِهَا [illegible]
[illegible] وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر
ایشان راست چشمها [illegible] لَا يُبْصِرُونَ بِهَا [illegible] وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان راست گوشها
که [illegible] لَا يَسْمَعُونَ بِهَا [illegible] أُولَئِكَ آن گروه [illegible]
[illegible] كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند [illegible]
[illegible] بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه ایشان گمراه‌ترند از انعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أُولَئِكَ آن گروه گمراهان [illegible] هُمُ
الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
[illegible] فَادْعُوهُ بِهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]

وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ

[illegible]

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

[illegible]

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

[illegible]

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

[illegible]

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ

[illegible]



می گفتند که شاعر است و چون حق تعالی ... [illegible] ... و چگونه ... [illegible] ... می کنند ... [illegible]

قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی که پیدا و هویداست بیم کردن او ... [illegible]

و بیدار ... [illegible] ... تا ایشان ... [illegible] ... أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بنظر ... [illegible] ... فِي مَلَكُوتِ

السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین ... ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض ... [illegible] ... و اشجار

معنی آنست که در آسمان نگاه نمی کنند که ... [illegible] ... معلق ... [illegible]

کواکب ... [illegible] ... و در زمین نمی نگرند که با نواع نبات ... [illegible] ... بدایع ... [illegible]

بیاراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نگاه نکردند در آنچه آفریده ... [illegible] ... اطلاق شیء ... توان کرد از اجناس که ممکن الحصر نیست تا بدان نظر

قدرت صانع و جمال ... [illegible] ... و عظم شان ... [illegible] ... ظاهر گردد ... [illegible] ... محمد صلی الله علیه و آله

ایمان ... [illegible] ... وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ ... [illegible] ... ملکوت ... [illegible] ... و اسم یکون ضمیر شان ... [illegible] ... نظر نکردند

در آنکه شاید ... [illegible] ... قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ... [illegible] ... نظر نمی کنند در آنکه شاید اجل

ایشان ... [illegible] ... عقوبت ... [illegible]

... [illegible] ... که جامع حقایق ... [illegible] ... فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس

... [illegible] ... قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد ... [illegible] ... ارشاد

... [illegible] ... بقوله عَسَى أَنْ يَكُونَ ... [illegible]

... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

... [illegible] ... وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ ... [illegible]

... [illegible] ... فَلَا هَادِيَ

لَهُ ... [illegible]

... [illegible] ... حق تعالی ... [illegible] ... ضلالت ... [illegible] ... و قوله وَيَذَرُهُمْ

... [illegible] ... فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

احوال قیامت ... [illegible]

... [illegible] ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ ... [illegible] ... وقوع قیامت

الساعة از اسماء ... [illegible] ... قیامت ... [illegible]

... [illegible] ... أَيَّانَ مُرْسَاهَا

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا ... [illegible]

... [illegible] ... عِنْدَ رَبِّي ... [illegible] ... لَا يُجَلِّيهَا ... [illegible]

لِوَقْتِهَا ... [illegible] ... إِلَّا هُوَ ... [illegible]

... [illegible] ... قیامت ... [illegible]

... [illegible] ... معصیت ... [illegible]

... [illegible] ... زمان وقوع آن ... [illegible]

ثَقُلَتْ ... [illegible] ... فِي السَّمَاوَاتِ ... وَالْأَرْضِ ... [illegible]

... [illegible] ... اهل آسمانها و زمین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... اهل آسمان و زمین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آسمان ... [illegible] ... احوال قیامت ... [illegible]



تسبیح الهی و قهرمان **لَا تَأْتِیکُمْ** نیاید بشما قیامت **إِلَّا بَغْتَةً** مگر ناگاهان تا اعظم و اهول باشد و از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که الساعة تهیج بالناس و الرجل یسقی ماشیته و الرجل یصلح حوضه و الرجل یقیم سلعته [illegible] الرجل یخفض میزانه و یرفعه [illegible]
واقع شود که بعضی مشغول باشند باصلاح حوض و بعضی باب دادن مواشی و بعضی بعیب نکردن متاع و برخی بفروختن [illegible]
[illegible] **یَسْئَلُونَکَ** [illegible] **کَأَنَّکَ**
حَفِیٌّ عَنْهَا [illegible]
[illegible]
[illegible] فی السؤال عنها حتی علمها
وکویند [illegible] یسئلونک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ** [illegible]
[illegible] **عِنْدَ اللّٰهِ** [illegible] **إِنَّمَا عِلْمُهَا**
اطلاع نداده **وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ** لیکن بیشتر مردمان **لَا یَعْلَمُونَ** نمیدانند [illegible]
قل علمها عند ربی علم است بوقت قیام قیامت و بقوله قل انما علمها عند الله [illegible]
بعد از ذکر [illegible] معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible]
انما علمها عند الله [illegible] وقت قیام قیامت [illegible]
علم [illegible]
هر که امام [illegible]
[illegible] طلوع شمس از مغرب و خروج دابه و [illegible]
[illegible] علم بوقت قیام قیامت [illegible]
[illegible] **قُلْ لَا أَمْلِکُ**
[illegible] **لِنَفْسِی** [illegible] **نَفْعًا** [illegible] **وَلَا ضَرًّا** [illegible]
[illegible] **إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ** [illegible] **وَلَوْ کُنْتُ** [illegible] **أَعْلَمُ الْغَیْبَ**
لَاسْتَکْثَرْتُ [illegible] **مِنَ الْخَیْرِ** [illegible] **وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ** [illegible]
[illegible] **إِنْ أَنَا** [illegible] **إِلَّا نَذِیرٌ** [illegible] **وَبَشِیرٌ** [illegible] **لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ**
[illegible]
[illegible] لقوم یؤمنون [illegible]
[illegible] ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر [illegible]
[illegible]
[illegible] **هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ** [illegible] **مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** [illegible] **وَجَعَلَ** [illegible] **مِنْهَا** [illegible]
[illegible] **زَوْجَهَا** [illegible] **لِیَسْکُنَ** [illegible]
إِلَیْهَا [illegible] **فَلَمَّا تَغَشَّاهَا** [illegible] **حَمَلَتْ**
حَمْلًا خَفِیفًا [illegible] **فَمَرَّتْ بِهِ** [illegible]
[illegible] **فَلَمَّا**
أَثْقَلَتْ [illegible] **دَعَوَا اللّٰهَ** [illegible]
[illegible] **رَبَّهُمَا** [illegible] **لَئِنْ آتَیْتَنَا** [illegible] **صَالِحًا** [illegible]
[illegible] **لَنَکُونَنَّ**
[illegible] **مِنَ الشَّاکِرِینَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] فلمّا [illegible]

[illegible] فلمّا آتاهما صالحاً [illegible] جعلا له [illegible] شرکاء [illegible]

[illegible] فیما آتاهما [illegible]

[illegible]

[illegible] فتعالی الله [illegible] عمّا یشرکون [illegible]

[illegible]

[illegible] أیشرکون ما لا یخلق شیئاً [illegible]

[illegible] وهم یخلقون [illegible]

[illegible] ولا یستطیعون [illegible] ولا أنفسهم ینصرون [illegible]

[illegible] وإن تدعوهم [illegible] إلی الهدی [illegible]

[illegible] سواء علیکم أدعوتموهم أم أنتم صامتون [illegible]

باشید این بخاصیت است یعنی بی انکه مصر بودند بر کفر خود از قبول دعوت محروم شده اند مانند ابو جهل و همنا یان او و کویند خطاب با مشرکین
و ضمیر راجع باصنام یعنی اکر بخوانید ای مشرکان بتان را بانکه راه نمایند شما را پیروی شما نکنند یعنی شما را اجابت و مطالب شما بر نیارند و اجابت دعای
شما نکنند هم چنانکه حق تعالی اجابت دعای شما میکند بخواه ایشان را دعوت کنید و بخوانید یا نه که اثری بر اجابت ایشان مترتب نشود زیرا که جماد لا یضر و لا
ینفع است و ایشان را انتم صامتون برابرست برشما فاذ دعا چنین کو بیا میغرمایند که یکسانست بر ایشان خواندن ایشان او را استمرار ایشان بر
خاموشی و ناخواندن ایشان بعد از ان تمام حجت میفرماید بر دفع ایشان یعنی مشرکان بقوله **اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ** بدرستیکه انانکه شما میپرستید ای
مشرکان **مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ** بجز از خدای و ایشان را الهه نام نهاده اید **عِبَادٌ** بندکانند یعنی مملوک و مسخر شما اند در ذلیل و عاجز **اَمْثَالُكُمْ** مانند
شما یعنی ایشان نیز مثل شما در تحت تصرف و قبضه اقتدار حق اند و اکر ایشان را دعوت کنید **فَادْعُوْهُمْ** پس بخوانید ایشان را امر برای تعجیز است
و چون بخوانید **فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ** پس باید که اجابت کنند شما را **اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ** اکر هستید راستکویان در انکه الهه اند پس چرا ایشان
را نسکم دعای بندکان خویش میکنند که خود را اجابت کنند و احتمال دارد که ایشان چون بتان را بصورت آدمیان تراشیده بودند پس ایشان را
کویند که ایشان از شما اند زیرا که باشند جماد و بی عقل و سمع و بصر اند ایشان شما بیرون از انکه چنین بوده باشند استحقاق عبادت
نخواهند داشت و انکه استحقاق الوهیت ندارند مع دلالت ایشان بر تمام عجز نباشد و حال انکه معبود باید که افضل از عبده خود باشد و بعد
از ان در اثبات نقص ایشان میفرماید **اَلَهُمْ اَرْجُلٌ** آیا مر ایشان راست پایها که در راهها رو **يَمْشُوْنَ بِهَآ** که بروند بدان پایها چنانکه
شما میروید **اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ** یا مر ایشان راست دستها که بجنبانند **يَبْطِشُوْنَ بِهَآ** که بکیرند بدان چنانکه شما میکیرید **اَمْ لَهُمْ
اَعْيُنٌ** یا مر ایشان راست چشمها که **يُبْصِرُوْنَ بِهَآ** ببینند بدان چنانکه شما میبینید **اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ** یا مر ایشان راست کوشها
که مسموعات را **يَسْمَعُوْنَ بِهَآ** بشنوند بدان چنانکه شما میشنوید و حال انکه شما قایلید که ایشان را پای رفتن و دست کرفتن و چشم بینا و کوش
شنوا نیست و شما راهست پس هستید از ایشان فاضل‌تر ایشان افضل باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را بپرستد و مشرکان بعد
از استماع این سخنان و الزام ایشان از ان بیچاره شده حضرت رسالت را تخویف کردند بالهه خود و کفتند که الهه ما را نکوهش مکن
که مبادا آسیبی و ضرری از ایشان بتو برسد حق تعالی فرمود که **قُلِ ادْعُوْا** بکوای محمد که بخوانید **شُرَكَآءَكُمْ** انبازان خود را که بر ایشان
ساخته اید و همه اجتماع کنید و با هم معاون شوید برای عداوت من **ثُمَّ كِيْدُوْنِ** پس مکر کنید و همه حیله و مکر که میتوانید در ابطال امر کار و باز
بجا آورید **فَلَا تُنْظِرُوْنِ** پس مهلت مدهید مرا که من هیچ از این باک ندارم زیرا که والله یحفظ الحق و از مضرت و مکر شما ایمن باشم
اکر هر وجهی ازخصم کرده اند زیرا که ... نامتولی **اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ** بدرستیکه یاری دهنده و متولی کار من الله است **الَّذِيْ نَزَّلَ
الْكِتٰبَ** فرو فرستاد قرآن را بجهة هدایت بندکان **وَهُوَ** و هو تعالی **يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ** دوست میدارد و کارسازی بندکان شایسته
و حافظ ایشان از ضرر بیکانکان و دشمنان بنحوی که هیچ غالب با نفع کردن ایشان بمعونت فرشتکان و عادت الله جاریست که متولی بندکان
صالح خود باشد چه جای پیغمبر خویش چکونه مرا هیچ کذارد و از دشمنان نکه ندارد **وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ** و انانکه شما میخوانید و میپرستید
مِنْ دُوْنِهٖ بجز از خدای یعنی **لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نَصْرَكُمْ** نمیتوانند یاری دادن شما را **وَلَآ اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُوْنَ** و نه نفسهای خود را نصرت
یاری کنند بوقت قصد کسر و حفظ ایشان تا ... تعلیل است برای عدم مبالات بحضور ایشان با تکرار نیست زیرا که اول بر وجه تقریع
و توبیخ است و اینجا جهت فرق میان صفت آنکه عبادت وی جایز باشد و صفت آنکه عبادت وی جایز نبود **وَاِنْ تَدْعُوْهُمْ** و اکر بخوانید ای
مؤمنان کافران را **اِلَى الْهُدٰى** بدین راه که اسلام است **لَا يَسْمَعُوْا** نشنوند بسمع قبول بخطاب اهل ترك یعنی ای مشرکان اکر بتان
را براه راست و طریق هدایت دعوت کنید نشنوند زیرا که جماداند و حواس ظاهره و باطنه از ایشان مسلوبست **وَتَرٰىهُمْ** و میبینی ای محمد ایشان را
که بدیدهای ظاهر **يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ** مینکرند بسوی تو **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان **لَا يُبْصِرُوْنَ** نمی بینند تو را بدیده بصیرت
و حقیقت تو بینا نیستند چه صورت تو را می بینند نه معنی تو را ای محمد یعنی نصوص کی که ایشان در تو می نکرند یعنی ایشان را ایمان سالمه
الله که کویا در کمر تقلب ... میکنند بجانب ایشان در بادی الرای می پندارد که ایشان می نکرند تو را و حال انکه نمی بینند خبر است که
سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین فرموده که هر که با یزید را دید اثر دوزخ بر او حرام
شد و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله کفار و یهود و منافقین میدیدند چرا ... اند که این معنی از تحمل بر ... ظاهر مکن چه معلومات
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حبیب کرد یده باشند و در دنیا بر پیچیدکی بحال او بینا شده باشند و چون حضرت پیغمبر خود را امر فرمود
بمعروف و تبلیغ رسالت و نصب ... تعلیم و ... مجاسن افعال و مکارم اخلاق ... و ترك قتل بد ... و تدبیر در همه احوال میفرمود
که **خُذِ الْعَفْوَ** فراکیر صفت عفو را و ... بنسبت تو ... که ... و مستمر کن و بلطف ... اسلوب
کن که بر آن ... قلوب ... ایمان و ... بشیرین زبانی و لطف خوشی تو ... میل بوی
کنی و با معنی است که فرا کیر آسانتر از کار مردمان ... ایشان ... فضل ... یعنی ...
... و ... از ... زکوة ...
... زکوة ... معلوم ...

در خبر آمده که چون این آیه نازل شد حضرت جبرئیل را از معنی خذ العفو سؤال کرد جبرئیل علیه السلام گفت لا ادری حتی اسأل العالم [illegible]
معنی آن را از حضرت [illegible] سؤال کنم پس برفت و باز آمد و گفت یا محمد [illegible]
و تصل من قطعک [illegible] و تعطی من حرمک [illegible]
باشد [illegible] **وَأْمُرْ** [illegible] **بِالْعُرْفِ** [illegible]
[illegible] **وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ**
[illegible] **مِنَ الشَّيْطَانِ** [illegible] **نَزْغٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّهُ** [illegible] **سَمِيعٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا** [illegible]
[illegible] **إِذَا مَسَّهُمْ** [illegible] **طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **تَذَكَّرُوا** [illegible] **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِخْوَانُهُمْ** [illegible]
[illegible] **يَمُدُّونَهُمْ** [illegible] **فِي الْغَيِّ** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ** [illegible]
[illegible] **وَإِذَا**
لَمْ تَأْتِهِمْ [illegible] **بِآيَةٍ** [illegible] **قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ** [illegible] **مَا يُوحَى إِلَيَّ** [illegible]
مِنْ رَبِّي [illegible] **هَذَا** [illegible] **بَصَائِرُ** [illegible]
[illegible] **مِنْ رَبِّكُمْ** [illegible] **وَهُدًى** [illegible] **وَرَحْمَةٌ** [illegible] **لِقَوْمٍ**
يُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible] **وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ** [illegible]
[illegible] **فَاسْتَمِعُوا لَهُ** [illegible]
[illegible] **وَأَنْصِتُوا** [illegible]

[illegible]

[illegible] بامام تلاوت [illegible] شاید که [illegible] مشوش [illegible] متصل [illegible]

[illegible] سعید بن مسیب [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible] خطاب [illegible] امام [illegible] قرائت

[illegible] علیه السلام [illegible] استماع قرائت [illegible] نماز [illegible] واجب [illegible]

[illegible] سلام [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] استماع و انصات [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] صلی الله علیه [illegible] قرائت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امام [illegible] خطبه جمعه [illegible] استماع [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَاذْكُرْ** [illegible] **رَّبَّكَ** [illegible] **فِي نَفْسِكَ** [illegible] **تَضَرُّعًا** [illegible] **وَخِيفَةً** [illegible] **وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ** [illegible]

[illegible] **بِالْغُدُوِّ** [illegible] **وَالْآصَالِ** [illegible]

[illegible] **وَلَا تَكُن** [illegible] **مِّنَ الْغَافِلِينَ** [illegible]

[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ** [illegible]

[illegible] **لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ** [illegible] **وَيُسَبِّحُونَهُ** [illegible]

[illegible] **وَلَهُ** [illegible] **يَسْجُدُونَ** [illegible] خضوع و خشوع [illegible]

[illegible] سجده [illegible]

[illegible] سوره الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرا [illegible]



موضع بکرایت اعراف [illegible] سجده [illegible] در موضع [illegible] فرقان [illegible] انشقاق [illegible]

[illegible] سجده [illegible] سجده [illegible]

[illegible] لا اله الا الله

[illegible] لا اله الا انت سبحانک [illegible] لا مستکبرا [illegible]

سجده [illegible] واقع شده سجده [illegible] سجده [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]

[illegible]

[illegible] سجده [illegible] سجده [illegible]

[illegible] **سورة الانفال**

مدنیه [illegible] الذین کفروا [illegible] عکرمه [illegible]

[illegible]



[illegible] امیر المؤمنین [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] سورة الانفال

[illegible] نفاق [illegible]

[illegible] ابی عبد الله

علیه السلام روایت کرده که هر که سورة الانفال [illegible] نفاق [illegible] امیر المؤمنین صلوات

علیه [illegible] علیه السلام نقل کرده [illegible] سورة الانفال

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه



و آله [illegible] سورة الانفال [illegible] **بسم الله الرحمن الرحیم يسئلونك**

[illegible] **عن الانفال** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **قل**

الانفال [illegible] **لله** [illegible] **والرسول** [illegible] **فاتقوا الله** [illegible]

[illegible] **واصلحوا** [illegible] **ذات بينكم** [illegible]

[illegible] رسول [illegible] ذات بینها [illegible]

[illegible] **واطيعوا الله** [illegible] **ورسوله** [illegible]

[illegible] **ان كنتم مؤمنين** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

[illegible] علیهما السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

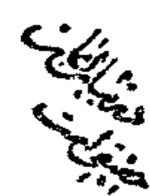
[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

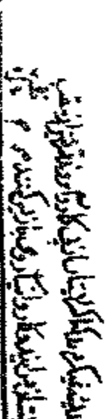


دروقت بدر چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مسلمانان را ظفر داد بر کافران نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و آنچه نقل فرموده بود طلب کردند و بیران
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما بودیم که گفتند ما برای ایشان مددی نکردیم که محافظت تو و ذات تو کنیم و دور تو نهایت اجابی و کفار هجوم نکنند بر تو
اگر ما از غنایم نصیبی نیست که جوانان را بیشتر از غنیمت حصه باید پس ابو الیسر برخاست و گفت یا رسول الله من دو
هر که هر چه بکشد او را بود آنچه بکشد آن خاص وی باشد و هر که اسیری بیاورد و از آنچه بر دست من هفتاد و اند کشته ام و هفتاد اسیر نیز آورده ام سعد گفت یا رسول الله
این هر یکی را بگذاری طلب ایشان را از اینها استحقاق از همه بیشتر که ما نبودیم و ما صیانت و ظهیر تو بودیم و بودن ایشان را که نشستیم حضرت دلیر ایشان را بیشتر
رفتند و مردم را ازکنند و کوی و محل ما را کشید یا سعد گفت یا رسول الله مرد مان حیات داد و عطا نداد گرانچه وعده دادی بتمام وفا کن ایشان را بیشتر
بیرون آمده مشکل کردند حق تعالی این آیه فرستاد حضرت ان غنیمت را بالسویه قسمت فرمود و آنچه سعد بن ابی وقاص گفت که روز بدر چون برادر من عمیر کشته شد من سعید بن العاص
را بکشتم و او را شمشیری بود که او را ذو الکتیفه گفتندی برداشتم و بنزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و گفتم یا رسول الله این تیغ را به من ده که عاص از کشته
من کشته ام فرمود این تیغ نه مرا است و نه تو را است بلکه مسلمانان راست ابن ابی عنایم ... و از آنجا باز گشتم و بخاطر
خود گفتم که در وقت قسمت کاین تیغ بکسی افتد که رنج من ندیده باشد تا اسف بسیار خوردم حق تعالی این آیه فرستاد و رسول صلی الله علیه و آله
انفال را قسمت فرمود و این تیغ را بمن داد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این آیه منسوخ است و گفته اند که مراد غنایم است که تعلق
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل البیت او دارد و از قول مجاهد نقل کرده اند و عکرمه و جمعی از مفسران این آیه منسوخ است
بقوله و اعلموا انما غنمتم من شیء الآیه و بعضی گفته اند که منسوخ نیست بلکه از نفل است ... ثابت است و اینجا حق ... ثابت
که ... بود که ... دو رو ... و ... گفته اند که از تفسیر ... آنکه چون آیه نازل شد
مسلمانان دانستند که ایشان را در انفال حقی نیست بلکه از حق رسول است پس گفتند یا رسول الله سمعنا و اطعنا فاصنع ما شئت ما امثال
حکم رسول کردیم پس حق سبحانه که ... غنایم تصرف نماید پس و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه نازل گشت ... بعد از نزول
رسول صلی الله علیه و آله ... و از ... بعد از ذکر ... مؤمنین در صفت اهل ایمان میفرماید که
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که مؤمنان کامل **الَّذِیْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ** آنانند که چون یاد کرده شود خدای تعالی نزد ایشان **وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ**
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و عظمت کبریای او و از تقصیر احوال خود در جنب انعام و افضال او و گویند مراد هر کس است که چون قصد
معصیتی کند و برا گویند که از خدا بترس ... از عقوبت و عقاب او بترسد و از آن اجتناب کند **وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ** و چون خوانده شود بر
ایشان **اٰيٰتُهٗ** آیتهای او و بعضی قرائت **زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا** زیاد کند آن آیات ایشان را در ایمان یعنی ایمان ایشان را باستماع قرآن یعنی آیات او زیاده کند
یا بمعنی که تصدیق ایشان ... بیقین رسوخ ... اطمینان ...
... و در ...
... ایشان ... آیات ...
زیرا که عمل ... ایمان نیست ... در سورة البقرة مذکور شد ...
... یقین ... ایشان ظاهر ... ایمان ...
نور ... ایمان ... چون قرآن ... خوانده شود ... قرآن ...
... که قلوب ایشان ... استماع آیات ...
... اطمینان ... ایشان ... قلوب ایشان مطمئن
شود کما قال سبحانه الا بذکر الله تطمئن القلوب ... ایشان ... الا بذکر ... رجا ...
و ... که مؤمن ... و صفت ... و عظمت و مغفرت
... اطمینان ... حسن الظن ... و چون ... معاصی ... اوامر ...
... **وَعَلٰى رَبِّهِمْ** ... **يَتَوَكَّلُوْنَ** توکل کنند ...
کنند ... خوف و رجای ایشان باشد ... و اعتماد بر مخلوق نکنند ... امید ... از ایشان ...
... **الَّذِيْنَ** ... مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص **يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ**
بپای میدارند نماز را ... ارکان و ... **وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ** و از آنچه روزی دادیم ایشان را **يُنْفِقُوْنَ** نفقه میکنند ...
زکوة ... **اُولٰٓئِكَ** آن گروه که ... توکل ... بیقین است
بالاعمال ... که صلوات و زکوة است جمع کرده اند **هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ** ایشانند گرویدگان **حَقًّا** ...
... حق ... **لَهُمْ** مر ایشان راست ... **دَرَجٰتٌ**
... **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد پروردگار ایشان که ... و علوم ...
... **وَمَغْفِرَةٌ** ... **وَرِزْقٌ كَرِيْمٌ** ...









باشند و مواطن هلاکت و [illegible] مواضع منیف وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید که وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از
دو گروه که یا کاروان باشد یا لشکر قریش أَنَّهَا لَكُمْ که آن هر یک شما را باشد و بدل اشتمال است از احدی الطائفتین وَتَوَدُّونَ و شما
دوست میداشتید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر صاحب سلاح و صاحب صولت تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را یعنی شما خواستید که کاروان که چهل سوار
بیش نبودند بشما آید نه لشکر که هزار مرد [illegible] شوکه بمعنی حدت است [illegible]
است [illegible] وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ که
ثابت گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بآیتهای خود [illegible] از [illegible]
سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون وقوله لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون [illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible] لِيُحِقَّ الْحَقَّ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ [illegible]
[illegible] وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ [illegible]
[illegible] إِذْ تَسْتَغِيثُونَ
رَبَّكُمْ [illegible]
[illegible] بالصبر [illegible] رسالت پناه
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَاسْتَجَابَ لَكُمْ [illegible] أَنِّي مُمِدُّكُمْ
[illegible] بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ [illegible] مُرْدِفِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسالت [illegible] صلی الله علیه [illegible] ابن عباس
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ [illegible] إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ [illegible] وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ [illegible]
[illegible] قُلُوبُكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَا النَّصْرُ [illegible] إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ [illegible]
[illegible] حَكِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أَمَنَةً [illegible]



یعنی که حاصل شد بود و منه او تنزیلا و این مفعول له است باعتبار معنی چه یغشیکم النعاس متضمن معنی تنعسون است و امنة بمعنی امن است
یعنی غلبهٔ خواب بر ایشان بجهت آن بود که تا از دشمن ایمن شوند و خوف و خطر استراحت یابند [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] **وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ** [illegible]
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً [illegible] **لِيُطَهِّرَكُمْ** [illegible]
بِهِ [illegible] **وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ** [illegible] **رِجْزَ الشَّيْطَانِ** وسوسهٔ شیطان [illegible]
[illegible] **وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ** [illegible] **وَيُثَبِّتَ** [illegible]
بِهِ [illegible] **الْأَقْدَامَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **إِذْ يُوحِي رَبُّكَ** [illegible]
[illegible] **إِلَى الْمَلَائِكَةِ** [illegible] **أَنِّي مَعَكُمْ** [illegible]
[illegible] **فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سَأُلْقِي** [illegible]
[illegible] **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا** [illegible]
[illegible] **الرُّعْبَ** [illegible]
[illegible] **فَاضْرِبُوا** [illegible] **فَوْقَ الْأَعْنَاقِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ [illegible] **كُلَّ بَنَانٍ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذَلِكَ [illegible] **بِأَنَّهُمْ** [illegible]
شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible]
[illegible] **وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** [illegible]
[illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ** [illegible] **شَدِيدُ**
الْعِقَابِ [illegible] **ذَلِكُمْ** [illegible]
[illegible] **فَذُوقُوهُ** [illegible]
[illegible] **وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ**
النَّارِ [illegible]



[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واقع شد گفت چگونه بود چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد دعوی خود فراموش کردیم [illegible] ایشان [illegible] و [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آسمان و زمین [illegible] شمشیرها [illegible]

[illegible] گفت [illegible] ابو سفیان [illegible] چنانکه [illegible] شکست [illegible]

[illegible] ابوجهل [illegible] شده [illegible] ملعون [illegible]

[illegible] ملعون که ایشان [illegible]

[illegible] ابن عباس گفت که شخصی [illegible] بنی سلیم [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه [illegible] عباس [illegible]

[illegible] لقد اعانک علیه ملک کریم [illegible] عباس [illegible]

[illegible] مشرکان [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] **یا ایها الذین آمنوا** ای آنانکه گرویده‌اید **اذا لقیتم** چون ملاقات کنید **الذین کفروا** آنان را که کافر شدند

زحفا [illegible] **فلا**

تولوهم الادبار [illegible] ایشان [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] الان خفف الله منسوخ شده [illegible]

[illegible] **ومن یولهم**

[illegible] **یومئذ دبره** [illegible] **الا متحرفا** [illegible]

[illegible] **او متحیزا** [illegible]

[illegible] **الی فئة** [illegible]

[illegible] **فقد باء** [illegible] **بغضب من الله** [illegible] **ومأواه جهنم** [illegible]

[illegible] **وبئس المصیر** [illegible] حکم [illegible] حرام است [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] خصوص [illegible]

[illegible] مصاف [illegible]

[illegible] **التهلکة** [illegible]

[illegible] شرط است [illegible]

[illegible] شرایط [illegible]

[illegible] لشکر کفار [illegible]

[illegible] **اللهم** [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] **شاهت الوجوه** [illegible]

[illegible] مشرکان [illegible] سنگ ریزه [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] **الوادی** [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] **شاهت الوجوه** [illegible] مؤمنان [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible]





[illegible] **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ** [illegible] **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ** [illegible] **وَمَا رَمَيْتَ** [illegible] **إِذْ رَمَيْتَ** [illegible] **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ** [illegible]

[illegible] **وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا** [illegible] **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** [illegible] **ذَٰلِكُمْ** [illegible] **وَأَنَّ اللَّهَ** [illegible] **مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ** [illegible]

[illegible] **إِنْ تَسْتَفْتِحُوا** [illegible] **فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ** [illegible] **وَإِنْ تَنْتَهُوا** [illegible] **فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ** [illegible] **وَإِنْ تَعُودُوا** [illegible] **نَعُدْ** [illegible] **وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ** [illegible] **فِئَتُكُمْ شَيْئًا** [illegible] **وَلَوْ كَثُرَتْ** [illegible]

وان الله ویدرستیکه خدای مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معاونت و حفص [illegible] ان بفتح خوانند بتقدیر [illegible]

[illegible]

اکر شما [illegible] چنان شود [illegible] یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه کرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا و رسوله و فرستاده او را و لا تولوا

و بر مکردید و اعراض مکنید عنه از او [illegible]

الله علیه و آله [illegible]

اطاع الله [illegible] و انتم تسمعون و حال آنکه شما می شنوید [illegible]

قرانی و لا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا سمعنا گفتند شنودیم [illegible]

که دعوی استماع قران کردند وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند [illegible]

[illegible]

[illegible] ان شر الدواب [illegible] عند الله [illegible] الصم [illegible] البکم

[illegible] الذین لا یعقلون [illegible]

[illegible] و لو علم الله فیهم خیرا [illegible]

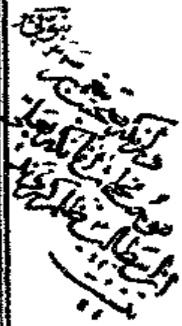
[illegible] لاسمعهم [illegible]

[illegible] و لو اسمعهم لتولوا [illegible] وهم معرضون [illegible]

[illegible] یا ایها الذین امنوا [illegible] استجیبوا لله [illegible] و للرسول

[illegible] اذا دعاکم لما یحییکم [illegible]

[illegible]



[illegible] که در نظر [illegible] علی بن ابی طالب است چه اگر [illegible] صلوات
[illegible] که علی تو را از [illegible]
[illegible] ظالمین [illegible] ابو ایوب نقل کرده که
[illegible] حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی قال حدثنی محمد بن ابی القاسم بن
الحسن قال حدثنا ابو سعید محمد بن الفضل بن محمد قال حدثنا محمد بن صالح العرزمی قال حدثنا ابو الرحمن بن ابی حاتم قال حدثنا ابو سعید الاشج عن ابی
خالد الاحمر عن [illegible] عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت الآیة واتقوا فتنة قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی ونبوة الانبیاء قبلی [illegible] مذکور شد **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که
خدای **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است بر کسی که ظلم او [illegible] ولعنة الله من ظلم محمدا وآل محمد [illegible] علی من عصیهم
و ازالهم عن مراتبهم ومنعهم عن مناصبهم [illegible]
[illegible] **وَاذْكُرُوا** و یاد کنید ای مهاجران **إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ** چون بودید اندک **مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ** بیچارگان
در زمین مکه پیش از هجرت **تَخَافُونَ** میترسیدید **أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ** از آنکه بربایند شما را کفار قریش [illegible]
[illegible] **فَآوَاكُمْ** [illegible] **وَأَيَّدَكُمْ** و تقویت داد شما را **بِنَصْرِهِ** بیاری دادن خود [illegible]
[illegible] **وَرَزَقَكُمْ** و روزی داد شما را **مِنَ الطَّيِّبَاتِ** از غنیمتها [illegible] **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**
تا شاید که شما سپاس [illegible]
[illegible]
[illegible] **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**
آمَنُوا [illegible] **لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ** خیانت مکنید با خدا و رسول [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] ابو سفیان [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ایشان گفتند ابو لبابه
[illegible] ابو لبابه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو لبابه [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] ابو لبابه [illegible] طعام و شراب
[illegible] خدای تعالی توبه او [illegible]
[illegible] خدای توبه تو را قبول کرد [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابو لبابه [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible] صلوات الله علیهما [illegible]
[illegible] امانت [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ** [illegible] **وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاعْلَمُوا** و بدانید ای مؤمنان **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ** [illegible] **وَأَوْلَادُكُمْ**
[illegible] **فِتْنَةٌ** [illegible] ابو لبابه [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدای **عِنْدَهُ** نزد او است **أَجْرٌ عَظِيمٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

يا أيها الذين آمنوا إن تتقوا الله يجعل لكم فرقانا [illegible] ويكفر عنكم سيئاتكم [illegible] ويغفر لكم [illegible] والله ذو الفضل العظيم

[illegible]

وإذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك [illegible] ويمكرون ويمكر الله [illegible]

... از مکه بیرون کردند و بعد از رسانیدن به قتل مسلمانان کرد در چشم ایشان تا ابد لیشلد برادیشان
حملا او و قتل او مغلوب و مقتول مسلمانان شدند و مشهور آنست که ابتدا مکر را او بر نبیل مرا و بعد از آن شد بنی سعد و مصنف کبیر آنست ... آن سبب
سبب شبه‌ها پیچیده و مکر بر ایشان به صورت جزاء مکر بود که عبارت است از اخفای مکر برهم کرد و ایشان به جهة آن مکر خواند **وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** و
خدا بهترین جزا دهنده کافتست ماکران را و قادرتر بر جزا ساختن کارست ... عقوبت مکاران بر وجهی که ایشان را ندانند بعد از آن ارشاد عنا و انکار کفار
شبهه ها مینماید که **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** و چون تلاوت کرده شود بر ایشان **آيَاتُنَا** آیتهای کتاب ما **قَالُوا** گویند **قَدْ سَمِعْنَا** به درستی که ما
شنیدیم این کلام را و می‌دانیم مثل آنرا از مردمان دیگر و از تجربه آن کفند که نضر بن حارث بن کلده به بلاد فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار
و غیر آن از ملوک عجم به خبر آورده و مرتب ساخته ... و گفتند **لَوْ نَشَاءُ** اگر خواهیم **لَقُلْنَا** هر آینه گوییم **مِثْلَ هَٰذَا** مانند
آن و ابلغ از آن ... که چون ایات قرآن شنوند می‌گویند که ما ... از شبه ایشان
إِنْ هَٰذَا نیست این **إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** مگر قصه‌های پیشینیان و من نیز مثل این قصه‌ها دارم اگر چه قبل از قول نضر بود اما چون کم
او رئیس قوم بود و همه تابع و پیرو او بودند ... از جمیع ایشان کرده و از غایت مکابره و فرط عناد ایشان بود زیرا که اگر استطاعت مثل آن نداشتند
بر آنکه مثل آن ... که این را مینویسند و ... بر همه ما ... از قرآن بر ایشان متحدی و ... ایشان
می‌گفت که بیاورید به سوره‌ای از مثل آن ... در مقام معارضه می‌آمدند و مثل آن ... و اگر چه بر ایشان ... وجوه ...
ایشان با متحدی چند که ... چندین ... خوانند ... و بغیر جنگ نمیکردند و مشقت محاربه بر خود نمی نهادند و بمقاتله آن ...
عار مشقت را از خود دفع میکردند ... که چون عثمان مطعون ... از حضرت ... که ... نوع سخنان ...
که میگویند ... و میگویم ... که میگوید که لا اله الا الله و لیکن ... میگویم لا اله الا الله و لیکن با
آن ... که هؤلاء بنات الله و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ... در هوای نضر و ... این کلام ... من عند الله ...
در مقابل ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... که ... بود ... از سنگی ... او را هلاک کن کما قال الله تعالی
وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن ... که گفتند نضر و منافقان ... ایشان ... **إِنْ كَانَ هَٰذَا** اگر هست این قرآن **هُوَ
الْحَقَّ** راست ... **مِنْ عِنْدِكَ** از نزد تو **فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا** پس ببار بر ما **حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ** سنگی از آسمان
همچنانکه بر اصحاب فیل ... **أَوِ ائْتِنَا** یا بیار ما را **بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** عذابی دردناک ... دلالت است بر آنکه ...
است ... حضرت ... که این تنزیل است ... معلوم بود که ... مطابق واقع ... اشتباه ...
منزل باشد ... چون نضر این دعا کرد ... **سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** را نازل کرد ... سعید بن جبیر روایتست که رسول صلی
الله علیه و آله ... عقبة بن ابی معیط و نضر بن حارث ... و چون رسول صلی الله علیه و آله ...
او را ... بکشند مقداد گفت یا رسول الله ... رسول صلی الله علیه و آله ... گفت ... مقداد ... شفاعت
کرد ... رسول صلی الله علیه و آله ... اللهم اغن المقداد ... از فضل خود ... گفت یا رسول
الله مقصود من ... بود ... در روایتی ... که عقبة بن ابی معیط ... شفاعت ... میکرد و میگفت
یا محمد اسئلک بالرحم ... و ... که لا رحم بینی و بینک قطع الله الرحم بالاسلام یا امیر المؤمنین علی ... امر فرمود که یا علی ضرب عنقه
... بعد از آن ... و نضر را ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... بعد از این در بیان موجب امهال کفار
میفرماید که **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ** و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه استعجال میکنند **وَأَنْتَ فِيهِمْ** و حال آنکه تو
در میان ایشانی ... که هیچ امت را استیصال نکرده ... که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که ...
عالمیانی ... و ... **وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ** و نیست
خدای عذاب کننده ایشان **وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** و حال آنکه ایشان استغفار کنند ... ایشان مستغفر باشند ...
یا آنکه اگر ... استغفار کنند ... از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه منقولست که ...
امان بود یکی رفت و یکی باقیست ... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... استغفار ... که استغفار مانع عذاب
است ... زوال ... غضب الهی ... عفو و غفران ... **فَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ** ...
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مؤمنان مستغفر ... کفار مکه ... عذاب ... و چون ... با اصحاب حق تعالی ...
... اهل اسلام ... بودند ... خروج ... ایشان ... کفار ...
مکه ... گفتند ... حکومت محمد صلی الله علیه و آله ... اللهم
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء ... شد ... غفرانک ربنا اللهم
و ربنا ... عذاب ... ایشان ... مذکور است که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله قریش را گفت ... که ... ایشان مستولی ...

دو شبهه

مواضعه

دو زبانه

گفت



[illegible] الله [illegible] بعد از آن [illegible] و گفته‌اند [illegible]
الابد و چون [illegible] مکه [illegible] **وَمَا لَهُمْ** [illegible]
[illegible] **أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ** [illegible] **وَهُمْ يَصُدُّونَ** [illegible] مؤمنان را **عَنِ الْمَسْجِدِ**
الْحَرَامِ از مسجد الحرام [illegible] **وَمَا كَانُوا** و نیستند ایشان **أَوْلِيَاءَهُ**
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] **إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ** [illegible] مسجد الحرام
إِلَّا الْمُتَّقُونَ [illegible] **وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ** [illegible] **عِنْدَ الْبَيْتِ** [illegible]
إِلَّا مُكَاءً [illegible] **وَتَصْدِيَةً** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَذُوقُوا**
الْعَذَابَ [illegible] **بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**
[illegible] **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ** نفقه میکنند اموال خود را **لِيَصُدُّوا** تا باز دارند مردمان را **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**
از راه خدا [illegible] رسول الله [illegible] ابوجهل بن هشام و عتبه و
شیبه پسران ربیعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَسَيُنْفِقُونَهَا**
[illegible] **ثُمَّ تَكُونُ** پس باشد آن نفقه **عَلَيْهِمْ حَسْرَةً** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ يُغْلَبُونَ** پس مغلوب کرده شوند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** [illegible] **إِلَىٰ جَهَنَّمَ**
يُحْشَرُونَ [illegible] **لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ** [illegible]
[illegible] **مِنَ الطَّيِّبِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ** [illegible] **بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ** [illegible] **فَيَرْكُمَهُ** [illegible]
[illegible] **جَمِيعًا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَيَجْعَلَهُ**
[illegible] **فِي جَهَنَّمَ** [illegible] **أُولَٰئِكَ** [illegible] **هُمُ الْخَاسِرُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

باکفار و بگو ان ینتهوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول خدا بوسیله دخول در اسلام یغفر لهم آمرزیده شود برای ایشان ما قد سلف
آنچه گذشته بود از ایشان از کفر و معاصی وَاِنْ یَعُودُوا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله با پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بتحقیق
گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِیْنَ سنت الهی و عادت حضرت باری در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشی کردند و با خر مستاصل شدند مانند فرعون
و ایشان نیز باید که منتظر این باشند و همچنین باشد وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حَتّٰی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ تا آنکه
یافت نشود شرک و دشمنی شرایع یعنی حتی بر است که کافر بر جا همه عمر نماند و قوم خود را مسلمانان است بکشد خود و ان موجب
است که مقاتله کنند با کفار تا که هیچ شرکی بماند در روی زمین و اهل کتاب جزیه دهند و جمیع ادیان باطله مغلوب و مضمحل شوند وَیَکُونَ
الدِّیْنُ کُلُّهٗ و تا باشد همه دین خالص لِلّٰهِ مر خدا را و دین حق غالب شود و دین باطل مضمحل گردد و مجتمع شوند اهل حق و
اهل باطل بر دین حق و اجتماع مردمان بر آن همه بر دین حق باشد و شیطان را در آن دخلی نباشد و از امام صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که تفسیر این آیه نیامده است و تاویل آن در زمان قائم علیه السلام خواهد بود
بلکه آن در وقتی باشد که قائم امر ظاهر شود و صبت دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجمیع اقطار و اکناف عالم رسانند که هیچ شرکی در
روی زمین نماند فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر کفار باز ایستند از کفر و ایمان آورند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا یَعْمَلُونَ بآنچه ایشان میکنند بَصِیْرٌ
بیناست و ایشان را پاداش خواهد داد یعنی بر اینهای ایشان از کفر توبه و اسلام آوردن مثوبت جزیل عطا خواهد نمود وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر
اعراض کنند از قبول حق و از ایمان بر آن ایستند و باز ایستادن از کفر نکنند فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید که خدای مَوْلٰىكُمْ یاور
و متکفل کار و حافظ شما است نِعْمَ الْمَوْلٰى نیکو حافظ و یاوری است خدا که دوستان خود را ضایع نگرداند وَنِعْمَ النَّصِیْرُ و نیکو یاری دهنده
که مؤمنان را بر شکر کفار غالب سازد و مظفر و منصور گرداند الجزء العاشر الجزء الثلثین بعد از آنکه حق تعالی بر قتال حکم فرمود
بغنیمت کشیدن فرمود که وَاعْلَمُوْا و بدانید ای مؤمنان که اَنَّمَا غَنِمْتُمْ آنچه غنیمت گرفتید از کفار مِنْ شَیْءٍ از هر چه اسم شیء بر آن
اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ پس بتحقیق که مر خدا راست پنج یک آن وَلِلرَّسُوْلِ و مر رسول خدا را وَ
لِذِی الْقُرْبٰى و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی المطلب اند وَالْیَتٰمٰى و یتیمان ایشان را وَالْمَسٰكِیْنِ و درویشان
و محتاجان ایشان را وَابْنِ السَّبِیْلِ و مسافران ایشان را و در کنز العرفان آورده که غنیمت در اصل بمعنی فایده است
در عمل و تجارت و امثال آن و شامل جمیع آنچه از کفار اخذ کرده شده است که بدون قتال است فیء است و اگر با قتال غنیمت و از امام صادق صلوات
الله علیه مرویست که بعضی غنیمت فیء است و غنیمت مخصوص است بامام و در حقیقت حق الهی است اگر تفصیل که بیابد
و باقی بعد از اخراجات مجاهدان راست و هر که در حرب حاضر بوده باشد و یا از آن مدد کرده باشد با جماع امامیه خمس واجب است
در هر چه فایده کرده میشود از ارباح تجارات و زراعات و صناعات که زاید باشد بر موونت سنه و کنز و معادن و غوص و مال حلال مختلط
بحرام که معلوم نباشد و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد و غنیمت دار الحرب و موضع غنیمت خمس میکنند و احمد
بن حنبل و غیره گفته اند که موضوع لغت غنیمت و جمهور عامه تخصیص کرده اند باینچه از دار الحرب مأخوذ شده باشد اما شافعی و احمد
در معدن و غوص نیز از باقی معادن و نیز ابو حنیفه در معدن خمس است و خمس واجب نیست و در سرمایه و در عنبر که از امام خدا که صلوات الله
علیهم اگر که گویند که قول من شیء کلیت شامل مطلق است هر چیزی که اسم غنیمت بر آن صادق آید اگر چه مشخص باشد و حال آنکه بعضی از اصحاب
بر آن رفته اند که شرط در کنز و معدن و غوص حکم کند لفظ اگر چه مقتضی عموم است لیکن بیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مخصص
و حاصل است بجهت تقسیم و کیفیت قسمت خمس است بدانکه علما و جمهور متفق اند که اسم الله در اینجا برای تبرک است و قسمت خمس بر پنج جماعت
در حیات رسول صلی الله علیه و آله بوده است و مراد از ذی القربی بنی هاشم و بنی المطلب اند و غیر ایشان از بنی عبد شمس و بنی نوفل لقوله علیه السلام ان بنی
المطلب ما فارقونی فی جاهلیة و لا اسلام و بنی هاشم و بنی المطلب شیء واحد و بعد از آن انگشتان را مشبک کرد و بمنزله آن اصابع یکدیگر بنی هاشم
و بنی المطلب متصل و مختلط الله اند سبک یکو ثلثه از باقی مسلمانان است و امام بعد از نبوت رسول نزد مالک است که امر آن بر امام
کذاشته اند و مقتضی حکم ذوی القربی ترجیح کند و ابو حنیفه سقوط سهم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سهم ذوی القربی میکند و همه ثلثه باقی را صرف بر مسلمانان
میکند و شافعی بر آنست که سهم رسول نزد او در مصالح مسلمانان صرف میکند و باید کرد بر قول امام میباید داد و بقول او اقسام
صرف کنند و زمخشری در کشاف و از ابن عباس نقل کرده که در حیات رسول خمس بر شش قسم بود برای خدا و رسول دو سهم و ذوی القربی
یک سهم و بعد از وفات آنحضرت ابو بکر از آن سه قسم ساخت و باقی خلفا نیز بعد از و چنین میکردند و مرویست که ابو بکر منع بنی هاشم کرد از
خمس و گفت شما را کافی است که عطای فقیر کرده شود ... و عمر گفت ...
و یتیم موسر و مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیده شد از قول حق تعالی والیتامی والمساکین فرمود که ایتام و مساکین
و نیز بحر گفته که سهم رسول الله لاولی الامر بعد از و اصحاب ما تقسیم آن میکنند بشش قسم سه قسم برای رسول خدا بود در حیات او و بعد از وی برای
امام است علیه السلام که قایم مقام اوست و مراد بذی القربی امام است و ثلثه باقیه که یتامی و مساکین و ابن السبیل اند از بنی عبد المطلب
نزد علمای ما و قول ما بجهت شیعه باطل است و لا بجهت آنکه لازم می آید مخالفت ایشان مر امر که بر آنکه مستحق سهم رسول خدا بعد



[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

[illegible] خمسه [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق [illegible] علیهم السلام [illegible]

میگویم که لفظ [illegible] عام است [illegible] یتامی و مساکین و ابن السبیل [illegible]

[illegible] امام

[illegible]

[illegible] یتامی و مساکین و ابن السبیل [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible]

[illegible] إِن كُنتُمْ [illegible] آمَنتُم بِاللَّهِ [illegible] وَمَا أَنزَلْنَا [illegible]

[illegible] عَلَىٰ عَبْدِنَا [illegible] يَوْمَ الْفُرْقَانِ [illegible]

[illegible] يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] شوال [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible]

إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا [illegible] یوم الفرقان [illegible]

[illegible] وَهُم [illegible] بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ

[illegible]

[illegible] وَالرَّكْبُ [illegible]

[illegible] أَسْفَلَ مِنكُمْ [illegible]

[illegible]

[illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] وَلَوْ

تَوَاعَدتُّمْ [illegible] لَاخْتَلَفْتُمْ [illegible]

[illegible] فِي الْمِيعَادِ [illegible]

[illegible] کفار قریش [illegible]

[illegible] وَلَٰكِن [illegible] لِّيَقْضِيَ اللَّهُ [illegible] أَمْرًا [illegible] كَانَ مَفْعُولًا

[illegible] لِّيَهْلِكَ

[illegible] مَنْ هَلَكَ [illegible] عَن

بَيِّنَةٍ [illegible] وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ [illegible] عَن بَيِّنَةٍ [illegible]

[illegible]

[illegible] کفر و اسلام [illegible]

[illegible] وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ [illegible]

[illegible] عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم [illegible] بمومنان [illegible] استماع [illegible]

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ [illegible] فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا [illegible]

[illegible] وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا [illegible] لَفَشِلْتُمْ [illegible] وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ [illegible] وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ [illegible] إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ [illegible]

[illegible] وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا [illegible] وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ [illegible]

[illegible] لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا [illegible] وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ [illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً [illegible] فَاثْبُتُوا [illegible] وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا [illegible] لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [illegible]

[illegible] وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ [illegible] وَلَا تَنَازَعُوا [illegible] فَتَفْشَلُوا [illegible] وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ [illegible] وَاصْبِرُوا [illegible] إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ [illegible]

[illegible] وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا [illegible] وَرِئَاءَ النَّاسِ [illegible] وَيَصُدُّونَ [illegible] عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [illegible]

وصاالف [illegible]

انسان در بدر مشرکان [illegible]



[illegible]

باشد ... والله بما تعملون محیط ... [illegible]

از مکه ... ایشان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

الشیطان ... اعمالهم ... [illegible]

... وقال گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ کس غلبه کننده نیست بر شما امروز

من الناس ... وانی جار لکم ... [illegible]

ایشان ... شیطان ... [illegible]

نظر ایشان ... اهل اسلام ... طاقت مقاومت شما نباشد ... [illegible]

... اللهم انصر هدی الفئتین و افضل الدینین ... [illegible]

... فلما تراءت الفئتان پس آنهنگام که دیدند هر دو لشکر یکدیگر را نکص

شیطان علی عقبیه ... [illegible]

ایشان باشد ... شیطان ایشان ... جبرئیل ... [illegible]

[illegible]

... وقال و گفت انی بریء منکم ... انی اری

ما لا ترون ... انی اخاف الله ... [illegible]

[illegible]

... لشکر شما ... [illegible]

... لا غالب لکم الیوم انی جار لکم ... [illegible]

... شیطان ... [illegible]

... علیهما السلام ... ابلیس ... [illegible]

[illegible]

... ابلیس ... [illegible]

... مشرکان ... مسلمانان ... [illegible]

... ابلیس ... [illegible]

... ابلیس ... [illegible]

... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... ابلیس ... والله

شدید العقاب ... [illegible]

... رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... اذ

یقول المنافقون ... والذین فی قلوبهم مرض

... منافقان ... [illegible]

... [illegible]

... اسلام ... ایشان ... [illegible]

... مؤمنان ... غر هؤلاء ... [illegible]

دینهم ... ومن یتوکل علی

الله ... فان الله ... عزیز ... حکیم

... لشکر اسلام ... [illegible]

... مشرکان ... [illegible]

... ولو تری ... اذ یتوفی الذین کفروا

[illegible] کافر بودند الملائکة فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند و صورت یا ظرف ترکیب است و مفعول توفی
ملتبسانست که مقدم [illegible] الذین کفروا و عطف [illegible] الملائکة فاعل توفی است و [illegible] بر [illegible] حال است و [illegible] فاعل [illegible] ملائکه
مبتدا و خبر یضربون وجوههم میزنند فرشتگان [illegible] رویهای ایشان [illegible] و جمله حال [illegible] فاعل توفی باشد
[illegible] الذین کفروا یا از ملائکه و یا از هر دو [illegible] زیرا که [illegible] ایمان [illegible] است [illegible]
پس [illegible] که [illegible] روایت [illegible] کفار میکردند [illegible] فرشتگان [illegible] بر [illegible] ایشان وادبارهم و بر پشتهای ایشان و
[illegible] ایشان [illegible] بر پشت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چون مشرکان روی [illegible] فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی و چون پشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان زدندی وذوقوا عطف است بر یضربون باضمار قول یعنی میگفتند [illegible]
عذاب الحریق [illegible] که [illegible] و [illegible] است که در [illegible] هر [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ابوجهل [illegible] شده [illegible]
الملائکة [illegible]
الملائکة [illegible] ذلک [illegible] بما قدمت [illegible] ایدیکم [illegible]
[illegible] وان الله [illegible] لیس بظلام
[illegible] للعبید [illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible]
تعالی [illegible] ظالم است [illegible] لیس بظلام
للعبید [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] مشرکان [illegible] کدأب آل فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] حضرت موسی علیه السلام والذین من قبلهم [illegible] پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود [illegible]
خود را [illegible] کفروا
بآیات الله [illegible] ایشان [illegible] کافر شده بودند [illegible] آیتهای خدا [illegible]
خود [illegible] فاخذهم الله [illegible] خدا [illegible] ایشان را عقوبت کرد بذنوبهم [illegible] ایشان
[illegible] ان الله [illegible] قوی [illegible] شدید
العقاب [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] بان الله [illegible] لم یک مغیرا [illegible]
[illegible] نعمة انعمها [illegible] علی قوم [illegible]
[illegible] حتی یغیروا [illegible] ما بانفسهم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وان الله [illegible] سمیع [illegible] علیم [illegible]
[illegible] کدأب آل فرعون [illegible] والذین من
قبلهم [illegible] کذبوا بآیات ربهم [illegible] فاهلکناهم [illegible]
[illegible] بذنوبهم [illegible] واغرقنا [illegible]
[illegible] آل فرعون [illegible] وکل [illegible] کانوا ظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قوم

[illegible]

[illegible]

منسبت ظلامی لاحوال بودند پس حمل افعال ایشان بود که کفار قریش بعنایت ایشانند ... إِنَّ شَرَّ
الدَّوَابِّ بدترین چیزی که بدان جنبنده کان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ در حکم الٰهی الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کفر ورزیدند ...
بودند بر کفر و راسخ شدند در آن ... چون ... پس ایشان ... ابوجهل
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند ... از ... ایشان ...
عطف است ... [illegible]
... کفر ... اسلام ... الَّذِينَ عَاهَدْتَ بدل است از الَّذِينَ كَفَرُوا ... [illegible]
کسانی اند که تو معاهده کردی و عهد بستی ایشان را ... مِنْهُمْ از کفار ... [illegible]
منهم و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان معاهده فرمود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس می‌شکستند عَهْدَهُمْ عهد خود را
فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند ... بنی قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول صلی الله علیه و آله را یاری ندهند پس
عهد شکستند و ... مشرکان را ... رسول ... گفتند که ... عهد فراموش کردیم ... بار دیگر عهد بستند ... باز آن را بشکستند
در روز خندق با ابوسفیان اتفاق نمودند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمی‌کنند از نقض عهد ... [illegible]
... نقصان عهد ... فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در حرب فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده کردان ... و متفرق ساز
بهم ... ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنان را که از پس ایشان اند ... [illegible] ... چون بر ایشان ظفر یابی
چنان ... که هیبت تو در دل کافران دیگر ... لَعَلَّهُمْ باشد که ایشان ... يَذَّكَّرُونَ پند گیرند ...
و ... ایشان ... عاقبت عذر ... وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بترسی ...
مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد کرده‌اند خِيَانَةً نقض عهد ... فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن سوی ایشان عهد
ایشان را ... اعلام کن ... عهد ... باطل کردم ... عَلَىٰ سَوَاءٍ ... عدل ... طریق ...
... ایشان ... عهد ... ایشان ... باشد ...
... ایشان ... نقض عهد ... عَلَىٰ سَوَاءٍ ... [illegible]
... حال ... فاعل و مفعول ... حاصلین علی استواء فی العلم بالنقض ... عهد را ... ایشان ...
حاصل ... مساوی ... در علم نقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمی‌دارد خیانت کنندگان را
... ایشان ... استیناف ...
... رسالت صلی الله علیه و آله ... اعلام ... ایشان ... کفار ...
... اسلام ... وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنانکه کافر شدند
ایشان سَبَقُوا ... عهد ... مپندارند ... ایشان إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نسازند ... کافران ... ایشان عاجز ... وَ
أَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ... ایشان مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از هرچه قوت ...
... عقبة بن عامر رضی الله عنه ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
الا ان القوة الرمی ... [illegible]
... ابوالقاسم ... قوت ... [illegible]
... حمزه و ... ابوعلی ... قوت اعتماد ...
... وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و ... [illegible]
... مرابطه رباط ... ربط ...
چون ... حاصل ... خدای تعالی ... تُرْهِبُونَ بِهِ می‌ترسانید بدان عَدُوَّ اللَّهِ
دشمن خدا را وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را ... کفار مکه ... وَآخَرِينَ و دیگران را ... مِنْ دُونِهِمْ ...
... لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمی‌دانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدا میداند ایشان را ... بنی قریظه ... جمیع دشمنان
... منافقان ... [illegible]
... وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه می‌کنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی ... فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدا ... يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده ... وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم ...

[illegible] وان جنحوا و اگر میل کنند کافران و مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بجانب
وتوکل علی الله [illegible] بر ان که مکر و حیله طرح صلح افکنند باشند چه خدا عاصم شما است از مکر ایشان [illegible]
[illegible] انه هو السمیع
العلیم [illegible]
[illegible]
[illegible] قاتلوا المشرکین [illegible] قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله [illegible]
[illegible]
[illegible] قاتلوا الذین [illegible] با اهل نجران [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] اهل نجران [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] فسیحوا فی الارض اربعة اشهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان یریدوا و اگر خواهند ان یخدعوک [illegible] فان حسبک الله [illegible]
[illegible] هو الذی ایدک بنصره [illegible]
[illegible] وبالمؤمنین [illegible]
[illegible] والف بین قلوبهم [illegible]
[illegible]
[illegible] لو انفقت [illegible] ما فی الارض جمیعا [illegible]
[illegible] ما الفت بین قلوبهم [illegible]
[illegible] ولکن الله الف بینهم [illegible]
[illegible] انه عزیز [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] حسبک الله [illegible] ومن اتبعک [illegible]
[illegible] یا ایها النبی [illegible]
[illegible] من المؤمنین [illegible]
[illegible] والمؤمنون [illegible]
[illegible]
[illegible] المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] یا ایها النبی [illegible]
[illegible] علی القتال [illegible] ان یکن
[illegible] حرض المؤمنین [illegible] یغلبوا مائتین [illegible]
منکم [illegible] عشرون صابرون [illegible]
[illegible] الآن خفف [illegible]
[illegible] وان یکن منکم مائة [illegible]
[illegible] من الذین کفروا [illegible] بانهم قوم لا
یفقهون [illegible]
یغلبوا الفا [illegible]
[illegible]
[illegible] خفف الله عنکم [illegible]
[illegible]
[illegible] وعلم ان فیکم ضعفا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ... فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ [illegible]

شکیبا [illegible] يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند [illegible]

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ و اگر باشند از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار کس بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible]

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدا با صبرکنندگان است [illegible]

که حکایت [illegible] مسلمانان [illegible]

دلالت [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] ضعیف البصیرت [illegible]

[illegible] منسوخ

[illegible] الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ [illegible]

بود که رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ابو جهل [illegible]

[illegible]

[illegible] ناصر [illegible]

[illegible] قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ناسخ و منسوخ [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه [illegible]

[illegible]

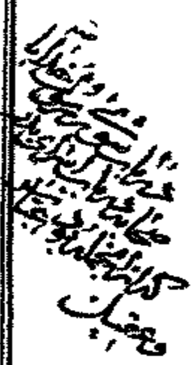
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible] ابی طالب [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو بکر [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

علیه و آله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] ...

[illegible] ... مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ ... حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ... [illegible] ... تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ... [illegible] ... وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ... [illegible] ... لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ ... [illegible] ... لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ... [illegible]

[illegible]

... فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا ... [illegible]



[illegible] وَاتَّقُوا اللّٰهَ [illegible] اِنَّ اللّٰهَ [illegible] غَفُورٌ [illegible] رَحِيمٌ [illegible]

[illegible] يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ [illegible] قُلْ لِمَنْ فِي اَيْدِيكُمْ [illegible] مِنَ الْاَسْرٰى [illegible] اِنْ يَعْلَمِ اللّٰهُ [illegible] فِي قُلُوبِكُمْ [illegible] خَيْرًا [illegible] يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا اُخِذَ مِنْكُمْ [illegible] وَيَغْفِرْ لَكُمْ [illegible] وَاللّٰهُ غَفُورٌ [illegible] رَحِيمٌ [illegible]



[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه [illegible]

[illegible] وَاِنْ يُرِيدُوا [illegible] خِيَانَتَكَ [illegible] فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ [illegible] مِنْ قَبْلُ [illegible] فَاَمْكَنَ مِنْهُمْ [illegible] وَاللّٰهُ عَلِيمٌ [illegible] حَكِيمٌ [illegible] اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا [illegible] وَهَاجَرُوا [illegible] وَجَاهَدُوا [illegible] بِاَمْوَالِهِمْ [illegible] وَاَنْفُسِهِمْ [illegible] فِي سَبِيلِ اللّٰهِ [illegible] وَالَّذِينَ اٰوَوْا [illegible] وَنَصَرُوا [illegible] اُولٰئِكَ بَعْضُهُمْ [illegible] اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [illegible] وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ [illegible] وَالَّذِينَ اٰمَنُوا [illegible] وَلَمْ يُهَاجِرُوا [illegible] مَا لَكُمْ [illegible] مِنْ وَلَايَتِهِمْ [illegible] مِنْ شَيْءٍ

مهاجرت ... يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنانی که مهاجرت نکرده‌اند طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ ...

... فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ ... إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ ... بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ ميان شما و ايشان مِيثَاقٌ عهدی ... وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بَصِيرٌ بينا است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ ... أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ... إِلَّا تَفْعَلُوهُ ... تَكُنْ فِتْنَةٌ ... فِي الْأَرْضِ ... وَفَسَادٌ

كَبِيرٌ ... [illegible]

... وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرويدند ... وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه ... وَنَصَرُوا ... أُولَٰئِكَ ... هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ... لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ... وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ... [illegible]

... مِنْ بَعْدُ ... وَهَاجَرُوا ... وَجَاهَدُوا ... مَعَكُمْ ... فَأُولَٰئِكَ ... مِنْكُمْ ... وَأُولُو الْأَرْحَامِ ... بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ... فِي كِتَابِ اللَّهِ ... [illegible]

... إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ... [illegible]

... لا هجرة بعد الفتح ... [illegible]

... والحمد لله رب العالمين اولا و آخرا

من منّ الله و توفيقه ... تمام هذا المجلد من كتاب منهج الصادقين في الزام

المخالفين مع كمال الدقة و بذل الجهد في تصحيحه و

مقابلته و انطباعه اجمالا ... [illegible]

از طلبة المغفرة ... [illegible]


تمام شد جلد اول از کتاب مستطاب تفسیر
کبیر منهج الصادقین بتاریخ شهر شوال المکرم